

حب الادرک لیسیم الکتاب و کتوب عرصم

(I)

عن مازو کاتب

حصه بافت

المرحوم معزله

ارنصر

کتاب اختیارات به یی سلح



٢٥٥٢

قد وصف به السيرة سلطنة الأعظم والحاكم الأعظم
ملك العرب والعجم حاكم العرب والعجم السلطان
السلطان السلطان العارفي محمود عاينه
في صحيفتي سري لمطلع وأجملت العاقبة والعلم
الساعة صاعقة الساعات المصنوعة في
العصر أحمد سخي رادة المعص
الحسين السرخس عفر لها





املا دحلني عدد واعلاد سياست قياس مبدعي لکه اثا ابداع او بروردن از او اراقت
و شجری از اشجار سمت وضوح یافته است و بر هر شری از اشجار و در هر ی از اعداد او را ایجاد او
تافته

برک درختان سبزی و درختان خشک و در هر درختی درختیست معرفت گردکاد
بی امرکن فکان او هیچ نبات از درختی وجود لب بشک خنده نشو و نمایی کشتا و بی حکم فرمان
روای او سلطان صروردی برک کلان هیچ حال نمی باید تا صاحب قدرتش آبیاری بستان
روزگار نکرد تصویر نگارخانه آفرینش بر صفحات او راق ظاهر نکشت و تا خورشید حکمتش
کلون الوان بر جهر نباتات و حیوانات نکشید نوع و در اشکال الوان بر منصف ظهور
جلوه نمود

فقی کل شیء له آیه تدل علی انه واحد
و درود فراوان و صلوات بی پایان حضرت خواجه را که غرض از تکوین موجودات وجود
مبارک او بود و موجب خلق آفرینش طفیل دین او علیه من الصلوات افضلها من الخیات

اکلها
فيا ايها الرجون منه شفاعة صلوا عليه وسلموا تسليما
اما بعد برادر باب فطنت و اصحاب حکمت مخفی و مستور نمایند که هیچ حیوان از انواع
مخلوقات و اصناف موجودات از حکمتی را بی خالی نباشد و هر چیز را باطنی منفعتی
وجودی هست مضرتی مزاجی هست و هر چند معرفت ادویه بنماها بغیر از خلق برعکس

ظاهر

ظاهر نکشته و خود در کجینه اختراع و ابداع خلق که راه تواند یافت اما بعضی که کماهی
مزاج و خاصیت و منفعت و مضرت آن روی از تنق خفا و حجاب ستور نموده و بالهام و اعلام
الله سبحانه و تعالی و تقدیر بر وجه و نیز هر کس از علم معرفت ادویه بحسب تجربه خود ظانی
کرده و غث و سبخی از یکدیگر جدا نموده اند و چون بنده کتبی بی بن الحسین الانصاری
المشتبه حاجی زین العطار درین قسم بحسب المقدور و الامکان شروعی نموده میخوانست
تا قول اصح و تجربیه صحیح باز نماید تا جماعتی که نایز استیاق این داشته باشند بزرگال
معرفت این کتاب تسکین آتش نزاع و الیاع کنند و نیز مدتی مدیدی است تا مجموع هنر معروف
و عنان نعمت معطوفان بود که بوسیله خویشتر از زبیه بد اختری سرحد شریستان مشتی
طالعی رساند و دید بخت کوان خواب خود را از نومه الغافلین بیدار کرد اند و این معنی بی الله
نثبت بدلیل اشفاق و رحمت و توسل باستان الطان و موهبت صاحب قرانی کشته که خلایک
در گاه او کیمای سر هنر و هوا بارگاه او حیوة بخش هر صاحب هنر تواند بود نمی تواند بود
و چند آنچه عقلی دور بین و فهم دور اندیش در عرصه امکان و فضای دوران دوران گردد
بغیر از استان آسمان رفعت و حضرت جنت حضرت بلقیس زمین و زمان ملکه تحت
نشین سلطان نشان سلطان خوانین جهان **بیت**
آنکه در مهد جلالتش و هم را نایوده دست و آنکه بر ستی عفافش باد را نایوده راه
با وجود دور باش عفت او آفتاب کی تواند کردن اندر سایه جتوش نگاه
زهر زهر آدولت اختری بوج شرف شمس کردون عفت سایه لطف اله
عصمت الدنیا و الدین بدیع الجمال خلاصه ایام سلطنتها و ابد افکار معالمتها بدست نیارود
و قانون کلی سعادت خویش و ذخیره اعراض دولت خود بجز از نظر کیمیا خاصیت آن
صاحب قران که خلایک در گاه او شفاء انواع حوادث و منبج اسباب کامرانی و در افعالها
بی طالع و منهاج طرق اقبال و جامع مفرقات جلالست نتوانست ساخت امید و درست
که بعین عنایت ملحوظ کشته برادر باب بصیوت و اصحاب حکمت مبارک باشد و الله للوفی
بدانکه این کتاب مشتمل بر دو مقاله است اول در ادویه مفرجه و اسامی بلغة هر طایفه
و ابدال و اصلاح و منفعت و مضرت آن و مقاله دوم در مرکبات مستعمل و این کتاب را اختیار
بدیعی نام نهاد **مقدمه** باید دانست که ادویه یا نباتی یا حیوانی یا معدنی

بود اما نباتی مستعمل از وی بزور بود یا اوراق یا قصبان یا ازهار یا عصاره یا شارب یا مرغ
 یا لحا یا جان بود که جمله وی مستعمل اگر مستعمل از نباتات او راق بود همچو ساج و ما ذر
 و مایه و امثال آن واجب بود که وقتی که در حجم خود تمام شده باشد و بغایت خود
 رسیده بود بیشتر از غیر خود و اگر بزور بود مانند اینسون و کرویا و کون و امثال آن باید که
 وقتی که در نفع مستعمل شده باشد و فقا حیه و مایه از وی متمیز شده باشد و اگر
 اصول بود مانند عافیه و جنطیانا و عینین و امثال آن وقتی که در اوراق افتادن گیرد
 و اگر ازهار بود همچو بنفشه و نوکس و الحوان و امثال آن بعد از تقطیع تمام بیشتر از تبدیل
 گیرند و اگر قصبان بود همچو زرب و اسطوخودوس و حاشا و امثال آن بعد از ادراک
 تمام بیشتر از استعداد سقوط باید گرفت و اگر ثمار بود مانند قاقله و قرنفل و بلاد در و امثال آن
 بعد از ادراک تمام بیشتر از استعداد سقوط باید گرفت و اگر جمله وی مستعمل بود همچو ادخار و
 قنطاریون و قیسوم و امثال آن بیشتر از تبدیل و بعد از ادراک تخم گیرند و اگر تخم آور بود
 و هر ادویه که اصول متشعب و در قصبان ذوب میگردد و در بزور امثال او سمن و در فواکه
 الکثار و در زانت بیشتر بود بهتر و نیکوتر بود و اگر فتق ادویه نباتی در هوا صیغه اولیتر
 از آنکه در هوا متعفن یا نزدیک به هوا تر و بری از نباتات جبلتی قوی بود از بری و هر کدام
 از نباتات که در لون خود اسبغ بود و بطعم اظهر و رایحه وی ادکی در باب خود اقوی
 بود و اکثر قوت حشایش بعد از دو سال تا سه ضعیف شود اما وقت گرفت صمغ همچو بارز
 دو و اشق و جاشی و حلیث و مانند آن بعد از انقضاء بیشتر از غایت جفاف گیرند
 و بیشتر صمغ را قوه بعد از سه سال ضعیف شود خاصه فرنیون اما اگر فتق لجا همچون
 شیطون و ماهیز هر ج و سلیمحه و امثال آن وقت رسیدن شجر وی بیشتر از نقصان
 گیرند و اگر فتق عصارات مثلاً قاقیا و افیون و حسیض و مانند آن بعد از رسیدن نبات
 وی گیرند اما آنچه اقوی بود از هر طبقه مدتی و بقای بیشتر بود اما وقتی که یکی از این
 تازه و قوی نیابند اولی آن بود که ضعیف همین نوع را بجای وی خرج کنند و اگر نیابند
 انگاه ویران کنند اما حیوانی مانند قرون و مزاره و اکباد واجب آن بود که از حیوانا
 جوان گیرند و در زمان ربیع و از اصح المزاج و از رسیده تر و آنچه از وی گیرند بعد از
 کشتن گیرند و حیوانات میته التفات نکند و از ایشان ادویه بگیرند اما معدنیات

مانند

مانند قلعند و قلطار و زرنیخ و امثال آن اولی آن بود که از معادن معروف گیرند
 و آن اختیار کنند که جوهر آن پاک باشد و در لون تفاوت نبود و بر همان طعم مخصوص
 بود اما نکاه داشتند قوی ادویه بر پنج وجه بود اول جمع آوردن اجزاء آن دارو
 و کوفتن و قهر ساختن و در سایه خشک کردن همچو ارضینی دوم خلط آن دارو
 و بلجیزی که حافظ وی بود عنایت همچو خلط کافور یا بشمیزج یا فلفل یا جود
 و خلط فرنیون یا سلت یا باقی یا پوست بادام تر و خلط فلفل سفید یا باقی و امثال آن
 بسبب قوه اجزای سیوم طر و فجنانه بعضی ادویه واجب بود که در ظرفی کنند که سران
 تنگ بود و سر آن بوم استوار کنند تا قوت وی بتأثیر هوا تحلیل نیابد مانند مشک و کافور
 و عنبر و مثله اولی آن بود که در ظرفی اسری کنند و اگر یافت نشود ایکینه و کافور در ظرفی
 ایکینه کنند و اگر یافت نشود در ده که کنند و بعضی ادویه در کوزه کنند و سر کوزه محکم
 دارند مانند بزور و اوراق و بعضی در انبافه کنند مانند خر بقیق و بسد و کهر با و مثال
 آن و بعضی را کسد کر باس کل بود مانند اقایا و بوش و عصارات چهارم آنکه جایگاه
 آن جنانه خازن ادویه در موضعی بود معتدل در حرارت و برودت و خالی از رطوبت
 و در موضعی که نیل کشته بود و در مهر و ریح و دخانه بود نه تند بنجم نه اده اده لانه
 بود که هر یکی را بجای خود یعنی نگاه دارد ماد ادویه حاده مانند سقمونیا و افیون
 و ادویه که اقوی بود مانند حلیث و سکبیخ و امثال آن در مجاورت ادویه که
 استعداد قبول آن رواج داشته باشد و بسبب آن چار قوت وی ساقط گردد مانند بنفشه
 و نیلوفر و امثال آن نه تند چون این معنی مقرر شد که ادویه از این سه قسم بیرون
 نیست و هر چه از این سه قسم بیرون است از ادویه نیست و قوله کلی که دو از این غیبه
 تمیز کنند بیاید دانست اکنون بدانکه آنچه ماکول و مشروب ادویست از پنج قسم بیرون
 نیست یا غذا مطلق یا دوا و مطلق یا عذیه دوائی یا سم آنچه خورده شود یا سهل
 الاستفاله بود و قوت بدن دایما بروی غالب بود و آنرا بدل مایه خلل سازد آن غذا مطلق
 بود همچون نان و گوشت یا جان بود که اول بدن و بران تغییر کند باز وی بدین این را دوا مطلق
 گویند مانند زنجبیل و قرنفل و سنبه و امثال آن یا جان بود که اول وی در بدن تأثیر کند تا قوی
 ظاهر باز بدن در وی اثر کند و آنرا بدل مایه خلل سازد این را غذا و دوائی گویند همچون سرکه

و خشنه اش و کاهو و امثال آن و اگر قوت دوائی غالب بود انرا دوائی گویند ماعدا کون
و فاخته و کویا و امثال آن یا چنان بود که قوت وی ثابت بود و دایما کیفیت وی بر بدن غالب
بود و معند بدن باشد انرا اسم خوانند مانند بیشتر و مثلاً و شوکان و امثال آن و اعم اعلم چون
کلیات معلوم شد دوی بفرمات آید تا بیان هر یک جنات التزام کرده ایم کرده شود و اعم اللزوم و للمین
باب الف اطر ملال فایست که تخم وی مستعمل است و مانند
تخم کرفس بود بزرگی و بلون کیود و بشکل زیره بود و بغایت تلخ بود و آنچه سبز بود
و قدری از آنکه بزرگتر آن اطر ملال است غیری مصری ببارسی تخم خلیل خوانند و آنچه کیود
رنگ بود مصری بود و خشیش و برار جل الطیر و در جل الغراب خوانند و حوز الشیاطین
نیز گویند و گفته شود و طبیعت اطر ملال گرم و خشکست در آخر درجه دوم و در مدا و اة
برص و همق بغایت سودمند بود و بعضی تنها مستعمل کنند و بعضی بکرم از آن باد آنگی عاقر و یا
بسایند و بعضی برشند و فرو برند و یک ساعه یا دو ساعه در افتاب بنشینند چندانکه عرق بکنند
و کاه باشند که همان زمان ابله بزند و کاه باشد که روز دیگر یا شبانه ابله بزند و اب زرد از آن
روانده شود بقدر حق و جل و علا آن موضع باز لون اندام گردد خاصه که این جهت در موضعی
گوشه مند بود ذود تر و اسان تر از این بود و بکرات امتحان کرده ابا سطر الله
اول تنقیه کرده باشد بعد از آن این دوا استعمال کند و باید که در تابستان بود و قی که
افتاب در غایه گرمی باشد و بعضی گویند یک جزو نیم اطر ملال و پوست مار یک جزو
و ورق سداب یک جزو و مجموع کوفته و پیخته بهج روز هر روز با شراب انگوری بیاشامد
ان برص شفا یابد یا بدن الله تعالی خاصه که در افتاب هر روز بنشینند چندانکه عرق بکنند
و اگر بسایند تنها و بعضی کف کوفته برشند و هر روز و متعلاً باب کوم بیاشامد یا نوزده روز
مواتر البته برص بکلی ناپدید گردد یا بدن الله تعالی و اگر تنها کوفته و پیخته در بینی نیندازند
بجه بیندازد **ابو غلیس** بزبان اهل دمشق و مصر عود مرغ خوانند و آن قشر اصل ابو
بارس است ببارسی پوست بهج زرشک خوانند و طبیعت آن گرمست در درجه اول و خشکست
در دوم منفعت وی آنست که چون بجوشانند و بدان مضنه کنند قلاع ناپدید کند در هر
دهن که باشد و هر نوع قلاع که باشد و بغایت مجربست و اگر بخوبی بپزند در کلاب و در چشم
جگانه در طوبی که باشد خشک شود و داند و سودمند بود چنانچه دقت رمی که مزمن شد باشد

و اگر بیشتر از در چشم استعمال کنند صحت چشم نکاه دارد و اگر بطبیخ آن احتقان کنند
نافع بود چنانچه ریشها زده و اگر شراب یا سرکه بجوشانند و بیاشامند بغایت نافع بود
جهت در جگر و ورم آن نرم کند و صاحب جامع گوید اطباء مصر در دواها و چشم بدل
مامیون صیغی و مامیون مکی اگر غلیس میکشد **آبار** آنکه محرق است ببارسی سرف سوخته
گویند صنعه وی بیستاست نذ تا به اهلی و اسر ب بردوی تا به نهد و قدری کویود
بر آن اندازد و در کوزه نهد و کاسه کواری سوراخی در بن آن کند و بر سر آن نهد و بدمد
تا آنکه مالک سوخته گردد بردارد و استعمال کند و طبیعت آن سرد بود در دوم و منفعت
وی آنست که چون معسول کنند نصف نشف ریشها و چشم بکنند و داغها و سودمند
بود جهت ریشها و مفاصل و ذکر و خصیه چون بر آن موضع ذر و رکنند و صحنین بواسی
و سرطان و ریشها زرشک و بدل آن اعتد است **ابن** اکسیریان زیتق را خوانند و بزبان
ایشان زیتق خیلی نام دارد و در زانگنه شود اسمها و طبیعت و منفعت آن **ایکون**
لباب الفتح است و لباب الفوم و لباب البری گویند و آن لباب الحنطه است بهر نی
نشا گویند و ببارسی شاسنه و در نون گفته شود **ابقر** د نفر است و گفته شود
ابو خلصا انجوسا است و خسر الحام و عاقر سمعا و شجرة الدم و رجل الحامه و حیر او هو
فیلسوف و شقاق و حکما و انقلیا گویند و بریانی حالوما و بلفظی دیگر بالقصر و کاهو خونی
خوانند و این جمله اسم شجر است ببارسی شکار گویند و هو جووه نیز گویند و بهترین
آن بود که ورق آن سیاه رنگ بود و بهج آن سبزی بود و ورق آن بسیار بود و طبیعت
آن گرم و خشک بود در اول درجه دوم منفعت وی آنست که چون با سرکه بر حق طلا کنند
زایل کند و سبزی را نافع بود و جگر را پاک کند چون بر سرکه بود خواه خوردن و خواه ضماد
کردن و بر نفوس ضما کردن نافع بود و چون بامیه بر خنار بر خنند خلیل یابد و ریشها را
نافع بود و مرم وی سوختگی را نافع بود و شقاق مقعد و چون ورق آن بریان کنند
و با شراب بیاشامند شکم بیندد و چون بخایند و بر کوفتگان اندازند میزند و بهج آن
چون زن بخولیشتن بر کوبد بجه بیندازد و ورم صلب که در رحم بود تحلیل دهد خود
بو کوفتن و در آب آن نشستن و حیض براند بوقه و مقار مستعمل از وی دود هم بود و
بسیار مستعمل کردن صلاح آورد و مصلح وی روغن بنفشه بود یا کدو **ابو ریشم**

شکوترین آن بود که بال بود و نیکو و طبیعت وی معتدل بود در گرمی و سردی و گویند
کرم و خشک بود در اول و خوری گوید کرم و تر بود اول بلغم و سودا بال کند و بد مزاجی کند
و قوه بدن بدهد و جزین بود و ذهن تیز کند و در شنای چشم بلیغ آید و چون در میان
کبار کنند که شیوی آن غسل بود بجامعت را زیاده کند و لغو ظاهر آورد و منی بلیغ آید و در
معالجین بعد از آنکه سوخته باشند استعمال کنند یا مفرض و صفت سوختن وی مانند سوختن
صوفی بود و در صداد گفته شود و اگر چیده بود لطیف تر بود از بهر آنکه قوه وی زیاده بود
و چون سوخته بپاشانند مفرجی تمام بود و جهة تقویه دل بغایت نیکو بود و خفقا نرسد
دهد و مقلد شربتی بکرم بود و چون بعد از سوختن بشویند جهة ریشها و چشم نافع بود
و پوشیدن وی مضمونی نبود مانند بنه بلکه معتدل بود و گویند پوشیدن وی شش برآورد
و معده را بد بود خصوص حش و وی و مصلح وی دپ ریاس و اترج بود **ابهل** چون الا بهل
گویند و ثمره العرعر گویند و بر سر غنچه نیو خوانند و آن غره سرو و کوه است بسیار سرختم
خوانند و طبیعت آن کرم و خشکست در دوم و جالینوس گویند در سیوم و بهتری آن سیاه
رنگ فربه بود و بهتری ورق آن سبز رنگ بود منفعت وی آنست که اگر بار و غنچه
بخوشانند در ظرفی آهنی تاسیه شود و در کوش جان کند کرمی زایل کند و چون بگویند
و بپزند و بر آله افشانند نافع بود و اگر سه درم سفوف سازند که مباحی جمع بکشند
و اگر بپاشانند یا بگسل بر شند سه درم و لعوق کنند حیض برآورد و بجه زدن بکشد و بجه
موده بپزند و اگر غره ابله در درم سحق کنند و بچ درم روغن کاو و بچ درم غسل با هم
بر شند و لعوق کنند در بوز نافع بود و اگر سحق کنند و با سرکه بر آله الثعلب طلا کنند زایل کند
و اگر زن بخویشد بر کوبد یا بخور کند بجه بپزند و وی مصر بود بچکر و مصلح آن عود
الوج است یا خولجان یا حاما و بدلان جوز السراست و در صیغی مساوی و گویند
بدلان یکه وزن و نیم آن در صیغی است و گویند بدلان بوزن آن سیلخنه و بوزن آن جوز
السراست **آبنوس** دو نوعست سیاه و مله و درخت آن بلخ عذاب ماند
و هر دو نوع چون در آب اندازند فرو رود و بهتری آن سیاه بوهست اصل
و طبیعت آن کرم و خشکست در دوم و چون حله کنند باب و کله سازند سفیدی
چشم و مشکوری زایل کند و نافع بود جهة سوختن کاش و اگر در دیکه کوای بسوزانند

تا چون خم شود و بشویند همچنانکه آبار بغایت نافع بود جهة در چشم که از پیوسته
بود و جهة خارش چشم و نشاره آن موی بر ویاند و اگر بپاشانند سنگ کرده و مشافه
بریزانند و اگر نشاره آن سحق کنند بغایت و بر ریشها زشت افشانند خشک کرد اندو
مولف کتاب گوید در خشک بند ها که از زخم دارد و شمشیری بکارند جیح بهی از تشاره
وی نبود و گویند بدل وی خوب کنار است و مصلح آن صمغ عربی یا شاهسفر هم بود و وی
سنگ بریزانند و با ذغال در شکم بود تحلیل دهد **ابر کاکیا** و ابر کاکیا ب نیو گویند و آن
شج الغنکوت است بسیار سی کره گویند و بشویند و کوبند و بپزند و منفعت وی آنست که چون
بر جراحت نهند خون باز دارد و در ها نکتد که آن جراحت ورم کند و چون سرکه بدان
جگامند و بر در مل نهند در ابتدا آن و را کند تا خشک کرد نافع بود و در ها نکتد که
دمل بزرگ شود و باز گرداند و اگر زخم بدان مالند جلا تمام بدهد و اگر بپزند در آب
بود و کثیف و سفید بود در پوست بپزند و در بازوی کسی که او آب ریح بود بپزند زایل
شود **ابرون** سی العالم است و گفته شود و معنی ابرون لای ابرای یعنی همیشه زرد و بزرگ
وی همیشه سبز بود و مزاج سرد و در خاکفته شود **ابر القظه** هم سی العالم است و گفته
شود **ابر** قافله صغار است چون از غلاف بیرون کنند لای خوانند و غلاف او مثلث
باشد و آن دو نوعست یک نوع عقدا ر جوز بوا بود مثلث شکل و یک نوع مانند استخوان
بلبله کرد شکل بود و پوست رفیق آشته باشد و هر دو نوع قافله کوبه است و هر دو
هلا و خیر بوا و هلا بوا و هلا بوا و شوشی نیو خوانند و طبیعت آن کرم و خشکست در
درجه اول و بهتری وی آن بود که بوی بغایت تیز آشته باشد منفعت وی و
قوه وی مانند فر نفل جهة معده سرد و جگر سرد نافع بود و قی باز دارد و گویند لطیف تر
از قافله بزرگست **ابست** شحم اترج است بسیار سی بیه مالک و گوشت ترخ خوانند
بهترین آن گوشت بالک دبه است که از آب تو خوانند و کرم سیویان از آن مرکب خوانند
و طبیعت آن کرم و تر است در درجه اول و همچنان خوردن دیر هضم شود و معده را
زیان دارد و قولنج آورد و وی آن بود که مریا کنند **ابو علس** بسیار سی کلخیوی گویند
و آن انواع است و در باب خاکفته شود **ابن عرس** بسیار سی را سو خوانند اگر اندرون
وی بکشی بیاکند و خشک کنند سودمند بود جهة کز دکی جانوران زهر دار و اگر

نمک سود کنند و خشک دو مثقال از آن دفعه ضرر باد سموم بکند و اگر حماغ وی یا گوشت
باسر که بخورند صرع را سودمند بود و اگر گوشت وی ضاقت کنند مفاصل را نافع بود و اگر خشک
کنند و با شراب بیاشامند زهرها را نافع بود و اگر بسوزانند در دمی سین و خاکستری آن
باسر که بر نقره طلا کنند سودمند بود و اگر خون وی بر خندان بر مالند نافع بود و اگر چشم
وی خشک کنند و مصرع را دهند سودمند بود و بعضی گویند اگر کعب وی پیرون
آورند آنرا ماکه زنده بود و بزودت بپزند آبست نشود و رازی گوید اگر در طعامی زهر باشد
و این عمر بپزند فریاد کنند و مویهای وی را است بایستد **ابو حمیه** اشیت ماستد زهر
بلخ اما عوض سر که آب بخورند کنند یا سر که مصود و قند زیاد باشد و حیوینها را نافع است
عود در کوبیدن و در دانه اندازند و قند و بادام بکشد و در آن دیر نهد و طبیعت
آن معتدل باشد و خاصیت ماستد زهر بلخ بود و موافق معده و جگر باشد و مصرع
و مقوی قلب **اتان** خرما ده است و شیری و وجهه مسلوله بغایت نافع بود و در صفت
الیمان در باب لام گفته شود **اتوج** بیاری ترنج خوانند پوست زرد آن کرم و
خشکست در دوم و گوشت وی کرم و تر بود اول و گویند در دوم و تخم آن کرم است
و در وی اندکی رطوبت هست و ترشی آن سرد و خشکست در درجه دوم منفعت وی آنست
که کلف زیاد کند چون طلا کنند و خفقان که از حرارت بود خوردن سود دهد و صفرا
بشکند و اشتها و طعام باز بکند و مالکولیا که از صفرا سوخته بود نافع بود و قوه
دل بدهد و دفعه خمار بکند و در وی تر یا قیده هست و نافع بود وجهه کزندی مار و جرازه
و کزندگان موزی و وجهه یوقان نافع بود اما سینه و عصبها را زیان دارد مصلح آن
شراب خشک است و بدل آن آب لیمو و بوییدن آن دفعه عفونه هوا و و با بکند اما دماغ
کرم را زیان دارد و مصلح آن بنفشه است و قشر زرد آن از ادویه قلبی است و مفرج
و تر یا قیده در وی هست و بوی دهان خوش کند در دهان نکاه دارد و بر بوس
طلا کردن نافع بود و اگر در طعام کنند قوه هضم بدهد و عصاره وی نافع بود
وجهه کزندی افی و اگر همچنان ضاقت کنند همین عمل کند و اگر در خمر اندازند و در ترش
کند اما گوشت وی بطی الهضم بود و معده را بد بود و قولنج آورد و چون بجلل مویا
کنند سالم بود اما دانه وی نافع بود وجهه کزندی عقر ج چون دو مثقال مقشر کنند

و باب نیم کرم بیاشامند و شراب بخند و اگر بگویند و بر آن موضع طلا کنند نافع بود و در مهاد
تحلیل کنند و اگر در میان جامها کنند نریزد و جامه را نکاهند از خوردن و در یسقر درون
کوبد دانه وی جزوی باد و جزوی و فلقل سفید سخن کنند و زن بیاشامد در حال بجه
بپزند از د و بخور کردن وی بواسیر را سود دهد اما قوه و رقی آن بمحقق و محلل بود طعام را
هضم کند و مسخی معده بود و سده بلغمی بکشد و مسکن نفخ بود و مقوی معده و احشای
منفعت وی نزدیکیست بقشر اما ورق و ققاح وی لطیف تر از قشر است **اتوار** انبی باربر است
و اثر نریز خوانند و امی باربر نیز خوانند و آن زرد است بیاری زردش کوبند و زاج کوبند
و گفته شود **امد** کحل اصفهانی است بیاری سره سیاهانی کوبند و آن معدنی بود و بجه
آن بود که شفاف و بی سنگ بود آنرا بر و غن کلا جرب کنند و بسوزانند تا آنکه نقطه سیاه که
بر آن باشد بسوزد بپایند و بکار بر بند طبیعت آن سرد است در اول و خشکست در دوم و گویند
سرد و خشک است در دوم منفعت وی آنست که اگر در چشم کشند آب رفتن از چشم با ف
دارد و صحت چشم نکاهند و گوشت زیاد بخورد و اگر بامیه بر سوخته اتر طلا کنند نافع بود
و اگر همچنان سوده بر جرح است تازه بکشد بغایت نافع بود اما چون نیل شود اثر سیاه بماند
و همچنین ریش قضیب و اعضا نی که مزاج وی میل بخشک داشته باشد و فوس کوبد چون باقیما
و عمل کف کزیه رفیق در چشم کشند مصلح را زیان کند باید که در جانب مصلح کشد و اگر
زن بخورد بیشتر بر کرم خون حیض باز دارد و اگر در بینی و منده خونی که از غشای دماغ آید
باز دارد و بلل وی ابار است و وی مضر بود بشتر و مصلح وی سر و کثیری بود **اتوار**
اتوار است و گفته شود **اثلف** ارثا است و سیسبان و سر ساد و اعین السلطین
و سنکسبویه و سنکسبویه و اغیس و جب الفقد و طاهره و قنطاریون و ذ و خسته
اورا و این جمله اسم فنجنجشت و فنجنجشت و بنجنجشت نیز گویند بیاری
فلقل بری خوانند و بشیر از تخم دلا شوب کوبند و در کنار رو خهار وید و تخم آن کرم
و خشک است در درجه سیوم و جوب وی باید که استعمال نکند و منفعت وی باب
ذال در ذ و خسته اوراق گفته شود **اثر** نوعی انظر فاست و در طاکفته شود **احاص**
دو نوعست سیاه و سفید از آن سیاه عین الیه خوانند بیاری الوسیاه کوبند و از آن
سفید شتا هلوچ کوبند و صفة آن گفته شود در شین و بجهتین الوسیاه آن بود که

بغایت خود بریده باشد و بزرگ و مشرب بود و طبیعت آن سرد است در اول درجه دوم
و تراست در اخوان منفعت وی آنست که طبع را براند خاصه اگر آب وی صالح گشت و نباه
ترنجبین و در آن حل کنند بدرستی که مسهل صفر بود و تشنگی ساکن گردد و حراره دل
بنشاند و صاحب منفعت گوید اما مرغی معد بود و مولد خلطی مایه بود دفع مضر و وی
بکفایت گشت و گویند مضر است بر مصلح و بی غناست و صاحب نفوذ گوید مرغی معد
بود و مبرودان و مصلح آن طبلین بود با عمل و گویند بدلولی مرغی است **احل از لاری**
اخوان است و بهار و عرار و عین البقر و میسها و عین اعلی و کا و چشم و کافوری نیز گویند
بشیرازی با بونه گویند و در اخوان منفعت و طبیعت وی گفته شود **احریص**
بهرم بهرمان است و خرچ و عصفر و مرهق و نقد نیز گویند و در عین در صفت عصفر
گفته شود منفعت آن و طبیعت آن و انواع آن **احلب** دیا بشیرم است و گفته شود
اخیون را سر لاف می خوانند و آن نم نباتیست مشابه براس لاف می و بجز آن از آن گشت
باریکتی بود و بزرگ سیاه بود منفعت وی آنست که چون با شراب بیاشامند کوفتگی مجموع
جاف از نافع بود و اگر بیشتر از کوفتگی بیاشامند اگر بکزد هیچ مضر و بوی نرسد و بجز آن و نشر
و ورق مجموع این خاصیت دارند و اگر بجز آن با شراب بیاشامند در بشت ساکن گرداند
اخیوس اخیوس و سر گویند و آنرا خردینه و خود گویند و بعضی گویند آن کدم ناکشته
است که در صحرها و دید آنچه محقق است نباتیست که نزد بزرگ ابها و روان و ابها و ایستاده
روید و غمی سیاه کجاء دارد و کل سفید و دانه وی در درو ها چشم و گوش استعمال کنند
و اگر دانه وی مقدار و م یا چهار درم غسل میامیزد و در چشم کشند قطع سیال آن رطوبه
از چشم بکند و اگر عصاره وی با گوگرد و فطر و ن یا میزند و در گوش چکانند در گوش
ساکن گرداند **اخریط** طیطان است و گفته شود **اداد** اشخیص است و گفته شود
ادراک نیسوق است بسیار سیال و بوجه گویند و الو حیل و الو کشته نیز گویند و طبیعت آن سرد
و تراست در درجه اول مسکن حراره بود و مسهل صفر و تشنگی بنشاند اما مرغی معد بود و
مصلح وی قند است **ادالایی** دوا بی هندی است و از جمله سموم است و در طلاها
استعمال کنند مانند کاف و جرج تر و قویا و اگر بر عرق النساء کاند نافع بود و بعضی
در قولنج مرغی استعمال کنند و طبیعت آن بغایت گرم است و سم مجموع حیوانات است که

دبال داشته باشند و آنرا بسیار و هندی کله خوانند و اگر کسی بخورد ملا و آن بوی و شی تاز
و روغن بادام گشت و مرقا سفید بلج جرب و لعابات بار و عن کل نافع بود و جبهه قلعه
اسب عقید بود **اذر یاس** تافسیا است و تفسیای نیز گویند و اصل مغرب ذر یا سر خوانند
و گفته شود در **اذ ناب الخیل** کیهیست که بعضی اذ ناب الخیل گویند و بوی هو
فستقیدار و اصفهانی شنگ و آن لحیه النیس است بسیار سیال بلج گویند و در لحیه النیس
منفعت و طبیعت آن گفته شود **اذر یوا** اذر یویه خوانند و آن بیخ خار بیت و کلی
زر در دارد و آن بیخ را فلار و بلار و قلار و کلیم شوی گویند و آن بیخ عطینا است و غیلا
سوس نیز گویند و مسطریون هم خوانند بیشتر از حیوان استخوان خوانند و خورد مردم بوی
از آنست و طبیعت آن گرم و خشک است در سیوم منفعت وی آنست که چون با سرکه بسایند
و برد از الثعلب طلا کنند نافع بود و خشکی وی با سرکه بر عرق النساء طلا کنند نافع بود
و چون زن بخورد بر کبد بجه بیندازد و این ماسویه گویند سودمند بود جبهه زهرها
گشاده خاصه کوفتگی جانوران چون با مثلث یا با شراب بیاشامند و اگر زن که آبستن
نکرد چون بخورد بر کبد آبستن شود و رازی گویند در دین را سود دهد و مفتح
سکه مصفاة بود و فواق زایل کند و بوی آن بغایت معطر بود تا حدی که آبستن
بوی وی بشنود از عطسه بیم آن بود که بجه بیندازد و مضر بود با حشا و مصلح آن
رب مورد بود و بلان و بوزن آن حب انج است و چهار دانه وزن آن لبن التیت
و نیم وزن آن باد آورد **اذان الفار** اناغلس است و سم و سمسمور و مرچان
داود و شمشیر و عیسوب و عنقر و مرد قوش این جمله اسم مرزنجوش است و مرزجوش نیز گویند
بیار سی مرزنجوش گویند و بیونانی مروس اقطی مهور آن اذان الفار بود و حقیق الفتا
نیز خوانند و طبیعت آن گرم و خشکست در درجه دوم و گویند در درجه سیوم و این اسم
نیز بر جونی خاده اند که طبیعت آن سرد و تراست در اول چون بنهند بر خاری و ن آورد
و جراحت ها را نافع و جبهه لقوه سعوط کردن نافع بود و جبهه صراغ اشامیدن سودمند بود
و مرزنجوش بهتری است و آنست که کوی لاجور در نافع بود و جبهه صرع و لقوه بغایت
نافع بود جبهه صرع خوردن و جبهه لقوه بعصاره آن سعوط کردن و جبهه کوفتگی
افعی چون با شراب بیاشامند نافع بود و اگر با سرکه بکزد کوفتگی عرق بنماید نافع بود و جبهه

در دهانه از سردی و تری بود و صدای که هم از آن با شد سود دهد و مسخ معده و احشای بود
و محل دفع و سده بکشد و ادرار بول کند بغایت و در طبایع معده و احشای کندی و دماغ را
از اخلاط سرد بلاء کند و تسخیر کند و قوی که بای و اندکی غسل غرغره کنند و وی مرغی ممانه
بود و مصلح وی تخم خرفه بود یا نور قنونا **اذخر** خلل مامون گویند و بر بانی سحلیس
خوانند و بیونانی سحر میس و بلفظی دیگر طونسلس و سحر فرنیخ گویند و بتی مکه و کوبه
دشمنی و کاه می گویند بسیار سی گویند خوانند بختی بنان اعرابی بود سرخ رنگ با سرهای
خوش بوی و طبیعت آن گرم و خشک است در درجه اول و در همه کوهها باشد و مرغزاری
نیو باشد طبیعت نوع اعرابی گرم است در درجه اول و گویند در درجه دوم و خشک است در اول
و اسحق گویند گرم و خشک است در دوم منفعت وی است که سنا کوده و ممانه بریزند و منفع
و ملین بود و ادرار بول کند و خون حیض براند و محل دفع بود و فقاخ وی نافع بود جبهه
نفث دم و در درجه دوم و گرم آن و شش و جگر و کمرده و اختناق رحم را نافع بود و در بعضی
معالجن مستعمل بود اما از خرفه و دم صلب که در جگر بود و معده ضا که در کون نافع بود
و جبهه در دهان و بی خاصه رحم نافع بود و اگر با شراب بخورند بول براند و مسخن
ممانه سرد بود و محل دفع نفعها بود که در بدن بیداشود اما مسخ و فرنیخ در فعل وی زیادت
از مشروب بود اما بیخ بوی سودمند بود اگر در جلاب جبهه مفاصل سرد بدهند و جبهه
بتقای بلغمی با سکنجبین در آخر آن بدهند و اگر بخورند و در آن ششیت موافق بود
و در معالجه که در رحم زنان بود و در بیخ قبض زیاده و از فقاخ بود اما در فقاخ سحلیس
زیاده بود اما قبض موجود است در همه اجزای وی و گویند مضرب بود بکود و مصلح آن
که است که انوشویند و گویند مصدع بود و مصلح آن صندل و کلاب بود یا غرغره و فلوثر
و بدلان قصبه لذریره است **اذان القیل** فلیجوثر است و گفته شود **اذان**
البی لسان الحمار است و گفته شود **اذان الارنب** اذان الشاه گویند و اذان
الغزال نیز گویند و آن نوعی از لسان الحمار است و گفته شود انواع آن در لام **اذان**
العبد و اذان العنز نیز خوانند و آن مزمار الواعی است و گفته شود **اذان اللب**
بیونانی قلی می گویند و آن بوسی است و گفته شود و این اسم بران مفاده افکد بشکل
مانند وی است **اذان فیون** نوعی از کف دریا است و در زبد البحر گفته شود

انواع آن و صفت آن **اذر یون** اذر کون خوانند و ارجم نیز گویند و بیشتر قوا صاحب
جامع است که نوعی از الحوان است و کل الحوان گویند زرد بود و سرخ بود و این خلافت
کل الحوان زرد و سفید بود و هو گویند نبات آن مقدار یک کر باشد و مولف گویند نبات
الحوان یک کر باشد اما نبات اذر یون مقدار یک و جب باشد و بر آن بیرون الحوان
ماند اما کلوی بغایت سرخ بود مانند انز و میان کلوی سیاه دانه بود و اذر کل الحوان کوکثر
بود اما کل الحوان میان وی زرد بود و بر کوهها کنار وی سفید و اذر کون بر کوهها کنار
سرخ بود و میان سیاه و آن نوعی از شقایق است تحقیق و طبیعت آن گرم و خشک است
در دوم منفعت وی است که چون باروغن بیامیزند و بر ورما صلب ضما کنند
تحلیل دهد و سودمند بود جبهه در دل که کهن شده باشد و بر کلف طلا کردن نافع
بود و در وی قوه تر یا قیه هست و جالینوس گویند عرق النساء و نقرس و در مفاصل الحوق
را نافع بود و دیسقورید و سر گویند کونذی جانور از نافع بود و در شفاء سنس و جگر
و معده را و چون سحق کنند و باروغن کل میزنند و بر مقعد طلا کنند بواسیر و سقاق
را نافع بود و فو لیس گویند می بینزاید و چون سحق کنند با سرکه و برداء الثعلب طلا کنند
سود دهد و مقدار شربت از وی یک درهم باشد و مضرب بود بسوز و مصلح وی غسل بود
و بدلان باد آورد **اذان القسیس** فوطولید و آن نوعی از حی العالم است
و گفته شود در حار **ارماط** درخت کادی است و کنار نیز گویند و گفته شود در کاف
ارماله جنوبی یعنی است خوش بوی و ارمال نیز گویند و مانند قرفه بود و بهترین آن
بود که بیوی قرفه بود و طبیعت آن شج الویکس گویند گرم است در دوم و خشک است
در اول و از جیماسر گویند در وی قبض و تحقیق بود منفعت وی است که بری دهان
خوش کند و قوه دل و دماغ بدهد و در دهان نافع بود و قوه بیخ دندان بدهد
و اعصاب را قوه بدهد و اگر بر ورما گرم ضما کنند نافع بود و خوردن آن در در چشم
را نافع بود و شکم ببندد و مصلح آن جلاب یا بز قنونا بود و بدلان خوب کادی
ارطاماسیا ارطیس است و اطمیسا نیز گویند و بلجاسف و برنجاسف گویند
و گفته شود **ارسطا** بیخ است و گفته شود **ارزة** درخت صنوبر است
که بر غنی دهد و از وی زفت سازند و در زمین عرب بسیار بود و طبیعت آن

کرم و خشک است **ارز** بیاری برنج گویند طبیعت آن سرد و خشکست در دهم و گویند معتدلست و گویند کرمست در اول و خشک است در دوم و برنج کوبالی بود بعد از آن خوار و زی و بعد از آن کیلائی منفعت وی است که شکم بیند بستنی با عسل اما برنج سرخ شکم را محکم بیند اما برنج کوبالی چون بشویند و باروغن بادام یا دنبه یا روغن کیند بپزند سودمند بود چنانچه کزندی معده و اگر باب خشک دانه بپزند سده قولنگند و طبیعت را نرم دارد و اگر بانی که برنج سرخ در وی جوشانیده باشند و با بعضی ادویه قابض حقیقت کنند چنانچه سیح روده نافع بود اما برنج سفید لون رو بر اصابه کند و بد مزاجی کند اما مضر بود با صاحب قولنج و مصلح آن شیو تاز است یا روغن و صاحب نفوس گویند مصلح آن عسل و شکو سرخ و جالینوس گویند برنج باری نافع بود چنانچه شکم خون رفتن و علت کوره و مثانه و اختناق رحم و تنحور را بغایت نافع بود و جالینوس گویند بدل آن بست جواست **ارز برید** دوائی است مانند بیاض شکافنه که از میستان خیزی منفعت وی است که چون بر جواسی طلا کنند نافع بود و اگر بیاض مانند خون حیض بر آید بقوه **ار** مصطکی است و حلال نیز گویند و آن عسل روی است و کیه نیز گویند و گفته شود **ار سد** حجر النور است و گفته شود **ار دم** اذریون است و گفته شد **ارسطوخیا** در او نند طویل است و این اسم مشتق از ارسطو است و گفته شود در **ار د فنانی** نباتیست صحرایی و در طلا بکار می رود و چنانچه کزندی جانوران خاصه و نور و چنانچه در چشم طلا کردن نافع بود و آن قشایه الحار است و گفته شود **ار مینا طبا** است و آن نو شادر است و گفته شود **ار قان** رقون است و رقان است و ایرقان و معولون و بر نا و بر نا این جمله اسم حنا است و در باب حاکفته شود **ار شد** اقل است و گفته شد پیش ازین **ار د شیران** نوعی از مرو است و گفته شود در مسم انواع آن و صفت آن **ار بیان** ملخ در بانی است و آن اجزاد البحر خوانند و آن دو نوعست کوچک و بزرگ بیاری میله در بانی خوانند و مایه میان خوانند اگر چه صاحب جامع یله قول آورده است که بلغة اصل شام نوعی از بابونه است و قولی دیگر آورده است که آن بهار است و هر دو قول خلافت آنچه محقق است

گفته

گفته شد و طبیعت آن کرم و خشک است و گویند ترست بهترین آن قاره بود شفعه وی است که با دراز مایه کند و طبع را نرم گرداند و گویند غلا و صلح اما اصح آنست که خلطی غلیظ بداری حاصل شود و عکسود آن مولد سود بود و مصلح آن روغن بادام بود و بدل آن بریشا **ار جان** لوز البی بر است و گفته شود **ار جوان** چهار در حقی است بیاری از آن را بر غوان گویند و آن بهار صحنان خورند و طبیعت آن سرد و خشکست و بوست تیج آن اگر بجوشانند و آب آن بیاض مانند قی تمام آورد و اگر جوی وی بسوزند و برابر و مالند موی بر وی اند و سیاه و انبوه گرداند و اگر از بهار وی سرابی سازند منع خاری کند و نافع **ار اقرا** تخم سیاه و مدور شکل بغایت صلب و در میان عدس و گندم بسیار بود بشیر از آن را سیاه گویند منفعت وی است که چون اردوی با سرکه و آب برشند ساعت در افتاب بختند بعد از آن آب تها دیکو برشند نیز و بر و در مهای کرم صلب بختند نرم گرداند و در آن زایل کند **ار حقیقه** نباتیست که آنرا زری خوانند و گفته شود **ار منین** این صفت گویند قلقل است و گفته شود در قافی صفت آن **ار بن بری** لا غشور بر و لا عرعر و لا عوی خوانند بیاری از کوش گویند بهترین آنست که لون آن بسیار نرزد و بیابانی بود که سر صید کرده باشد و طبیعت آن کرم و خشکست خون وی خون کرم بود و بر جوی و کلنی طلا کنند زیرا که خون وی بریان کرده مستعمل کنند دفع موم بکنند و سیح را نافع بود و جلجشم بدهد و دماغ وی بریان کرده چنانچه رسته که بعد از موضع حاجت شود بغایت مفید بود و چون ضاد کنند دماغ وی بر جای دندان خود بر وید و در خواص آورده اند که بای وی چون بر زن او بزنند ابستن نشود مادام که با وی باشد و بقرط گویند سر وی چون بسوزانند و بایه خمر یا سرکه طلا کنند بردا و الشعلب نافع بود و بیزی مایه وی چون با غشک یا باروغن یا با عسل حل کنند و با سرکه بیاض مانند صرع را نافع بود و اگر زن بعد از طهر سه روز بیاض مانند یا سرکه منع ابستی بکنند و اگر از آن که هرگز ابستن نشود بعد از طهر بخورن تن بر کبود ابستن گردد و آن باد هر مجروح زهرها کشنده بود باذن الله تعالی خاصه کزندی افقی و گویند چون بد مزاجی وی بخور کنند از سرها از قی نرم اما کوشش وی خونی غلیظ از وی حاصل شود

و مرق آن در فخرس و مفاصل نژد یکست بفعل مرق ثعلب در آن نشستن کوشش
 وی اولی آن بود که بار و غن بیوند مثل روغن زیت و اگر بریان کنند بخار آب
 بهتری بود و وی سهر آورد و مصلح وی ابار نراست **ارنب بحری** حیوان نیست
 حیوانیست در بایستی کجاء صدفی شکل سرخ رنگ و بر روی سنگ باد بود اگر سروی
 بسوزانند و خاکستری آن بردا و الثعلب طلا کنند نافع بود خاصه بایه خس
 البته موی برویاند و اگر در چشم کشند از آن خاکستری جلا دهد و وی از جمل سموم
 قتاله است و خون وی کم بر بخت و کلف چون طلا کنند نافع است و خاکستری آن چون
 صنون سازند دندان را جلا دهد و علامت خوردن آن ضیق النفس و سرخی جسم و رفته
 خشک و دشواری بول و نفث دم و درد معده و درد کمره و لون بول بنفش بود و شراب
 بر می کشند و از آن جمل است که کشنده بود معالجه آن بلعابات و روغن بادام شریبی
 و شیر زنان و خیاری و خطی کشند جو شایند **ارسابینقون** زردیخ زرد است
 و گفته شود **ارطی** اطاس است و گفته شود **ارغامونی** نباتیست که بشکل مانند
 خشتا شری بود و بلون نزدیک بشقایق النع و مود باشد که فرق نکند از شقایق
 و مولف گوید بشی از آنرا میاشا سرخ خوانند منفعت وی آنست که ریشهای چشم
 را پاک کند و ورق آن چون ضام کنند بر چشم و دم آن ساکنی کوزد و در وی جلا و جلا
 بود **ازاد درخت** درختیست در کرکان و پراذر زمین خوانند و در شهر ری
 درخت هلیلله و در طبیعتان طایفه بشی از آن درخت طاهر خوانند بباری
 درخت طاق گویند بهترین آن بستانی بود که بسیاهی مایه بود طبیعت آن گرم
 در سیوم و خشکست در آخر درجه اول و ورق آن اگر بهایم بخورد بمی و وجوب وی
 نیو همین فعل دارد و عصاره وی نافع بود جهمه دفعه سموم چون با غسل میاشامند
 وجهه قوی نافع بود و سده بکشاید و مقلا مستعمل از وی سه مثقال بود و غوره
 وی مولف گوید جهمه سرفه بلغمی نافع بود اگر چه صاحب منهج و صاحب مفره آورده
 اند که کشنده است اما جلا بجه امتحان کوه بشد خلافت و غم وی اندک حلاوتی داشته
 باشد و صاحب منهج گوید بغایت تلخت و نه چنین است و ورق وی موی دراز کوه اندک
 بدان سر بشویند و بدان در دراز کردن بوی و ورق شمشاد بود **ازور** در حند قوی است و گفته

شود **اسفیداج** بیاری سیساج خوانند و نیکوترین آن بالک سبید خوش بوی
 بود و طبیعت آن سرد و خشک است در دوم و گویند خشکست در سیوم و جالیوم گویند
 ریشها و سعه و ثیره و داء الثعلب و داء الحیه چون بار و غن کل طلا کنند بغایت
 مفید بود و در یسوزید و سر کوبید میبرد جراحیهای بود که در ظاهر بدن باشد
 چون در موه زفت استعمال کنند و ملین او رام بود و دانه چشم را نافع بود
 و اسفیداج قلی چون بر کونذی عقب بحری و تین بحری بالذ نافع بود و جهت
 شقاق نافع بود اسفیداج امری و جهمه در چشم چون بااد و میا خلط کنند نافع
 بود و ریش آنرا نیکو داند و مسکن و دم کم طلا کردن و خوردن اسفیداج کشنده بود
 و مداد وای می کشند و مطبوخ تخم کوس و ایسوز و رازیانه و افستین و عسل کشند
 و صاحب تقویم گوید اصلاح وی بقتل و صمغ عربی کشند و بدل اسفیداج خاص
 بود خبث الرصاص بود **اسفنج** ویرا بر کهن گویند و بر مرده گویند حیوانی
 دریاییست بدان سبب که چون دست بروی غی خود را در کشند وقتی که بمی و آب
 و پرا بر ساحل اندازد و گویند نباتی دریاییست و این محقق است باقی خلافت و بهترین
 وی آنست که تازه بود و طبیعت وی گرم است در اول و خشک است در دوم منفعت وی
 آنست که چون بسوزانند و خاکستری وی در زخمی در ساعت زده باشند خشک و بند کند
 و اگر بیاشامند خون رفت باز دارد و محقق او رام بلغمی و ریشها بود و اگر خاکستری وی
 بشویند جهمه در چشم سودمند بود و جلا بی تمام بدهد و شیخ الرئیس گوید چون
 بازفت بسوزانند قطع نفث دم بکند و تازه وی مضرب بود با حشا و مصلح وی
 رب غوره بود یار بیاس و از خواص اسفنج یکی آنست که اگر شراب باب مزوج
 بود و برادران اندازند ابها جمل بر کوبد و اگر خواهند که همچنان مستعمل کنند
 بمقراض بلغم کنند بجاون توان کوفت و سبک و متخلل باشد و بخانه زنبور ماند و
 تجوین بسیار در آن بود بلغمه عرب هر شفه خوانند بیاری نشکود کارزان و در
 مصر کارزان از ادرا بی بخت و آب بومیکی و بجامه میمالند جهمه مهر زدن
اسطوخودوس معنی آن موقوف الارواح است و آن جزیره که از انجا خیزد نام
 آن ستخادوس است و از اشا سفر هم روی خوانند و طبیعت آن گرم است در درجه

اول و خست است در دوم و بهترين ان بود که تازه بود و چون ان بسي زي يابل بود
 و در طعم وي تلخي و حرافه بود منفعت وي آنست که دماغ را از اخلاط بلكه کند
 و صرع را نافع بود و سده بکشايد و مرضها عصباني سودمند بود و مره سودا
 و بلغم لزج براند و محلا و مفتح بود و طبخ وي مسهل سودا بود خاصه از سر و مفتح
 و مقوي دل بود و مقوي جميع اعضا باطن بود و همه بدن در بقويه دل و تذکيه فکر
 بغايتست و شربتي از وي مقدار سه درهم بود و معده و احشاء را از اخلاط بلكه کند
 و مغص را نافع بود و وجهه زهري که خورده باشند و کزندی جانور ان سودمند بود
 و اگر طبخ وي بر مفاصل ضايع کند در ساکن کوراند و اگر دوزخ و از اسطوخودوس
 و يک جز و پوست بچ کوفته و پخته با عسل بسروشند و استعمال کنند بجهة سردی
 معده و خلط هاي بد فافع بود و بدل ان فراسيون است بوزن و کويند بدل ان بوزن
 ان مرواست و کويند بدل ان افتمون است و وي مضارست بشتش و غشيان و کوب
 آورد و صاحب منهاج کويد مصلح وي جاما بود و کويند بارزد و صاحب تقويم کويد
 مصلح وي ضح عزبي يا کثير بود **استرخازر** پنج سرخ است و گفته شود **اسيوس**
 کويند غلظت و صيني است و آن سناو است که زود ريزان شود و از نم دريا غلظت بروي
 ي بندد و انرا زهره اسيوس خوانند و جالينوس کويد سنگ است و مانند سنگهاي
 ديگر صلب بود و سفيد رنگ بود و نوري زرد و چون نود و يازدهان برکت زيانرا
 بکزد منفعت وي آنست که چون بارزد با قلا بر نقره ضايع کند فافع بود و وجهه و دم بوز
 چون با کلس و سرکه طلا کنند بغايت مفيد بود و وجهه ريش و شش با عسل لعوق کنند سود
 مند بود و وجهه قوه زهري از حجر زياده بود و ميلو توازي وي بود چشم را قوه دهد و جلا
 بخشد و سفيدی که در چشم بود بکلي از ايد کند چون در چشم کشند **اسموسا** اشوسا نيز
 خوانند و ان نوعي از مرواست و در هم کفته شود انواع آن **اسرچ** سليقون کويند
 و اهل مغرب زر قون خوانند و يوناني سندن و قرآن سرخ است و در سين کفته شود
اسقولس پنجينست که انرا با سيا بخره کنند و ان اسر است و گفته شود و کوبه
 نوري از سرشيم است **استطلس** کويند قفر اليعود است و گفته شود **اسقنقر**
 سقنقر است و سقنقر نيز کويند و گفته شود **اسود سلخ** حية السوداء است

وان نوعي اما راست بسيار سيه ما خوانند **اسقيل** بصل الفار خوانند و بصل الفار و آن
 بصل العنصل است و بصل الفار از بمران کويند که موثر را ي کشند بسيار سيه خوانند
 و در ميان تر کسر بسيار بود چون از زمين برکشند خصو بايد کرد و دماغ نافه وي باطل
 نکرد و خصي کردن وي جناخت که نره او را از ميان برکشند و دماغ جناخت کنند که سفيلا
 آذر کون کنند و بر بن وي نهند و مشوي کردن وي جناخت که در رخي کويند و بعد
 از ان در کلي کويند و در تنو ترافه بقي نهند تا بخته شود انگاه پوست وي باز کنند و
 بکار جوني دوباره کنند و در رسته کتان کشند چنانچه از يک ديگر دور باشند و در
 سايه بيا ويزد تا خشک گردد و طبيعت ان گرم و خشک است در دوم و حزين کويد در سيوم
 بهترين وي آنست که بغايت خود بریده باشد و سروي کشيده بود و در طعم وي شيريني
 بود بايتري و تلخي و کوي منفعت وي آنست که چون با عسل بردا و الثعلب طلا کنند بغايت فافع
 بود و مجربست و را ي کويد بجهة صرع و مالهو ليا سودمند بود و خوردن وي نيزي چشم
 زياده کند و وجهه ربو و سعال من و صلاجه سبر و عرق النساء و بوقان و استسقا بغايت مفيد
 بود و شريف کويد چون بريان کنند و با شش چندان غلظت کنند و در مثقال از ان باشد
 بياشند مسهل اخلاط غليظ بود و اگر مقدار غير اطي از ريشه بن وي بياشامند في معتدل آورد
 بي مغص و مشقه و چون پنج درهم از وي بيايست درم روغن زريق بخوشاند تا بخته کرد
 بعد از ان صافي کنند و بردارند و چون خواهند که استعمال کنند در هر دو کف ماي بمانند
 و در جمله خواب روند و بخسبند نعوذی تمام آورد اما بايد که باي بر زمين نهند و هفت روز
 جنيز کنند که قوتي تمام بخشد و وي مقوي معده بود و بول براند و صاحب منهاج کويد مضبوط
 بعصب سليم و مصلح وي جاما بود و صاحب تقويم کويد مصدع بود و دوار آورد و مصلح آن
 شير تازه است که بعد از ان بياشامند و کويند مضارست بسفلا و مصلح ان ارد کومند است
 و کومصدع بود و دوار آورد ان مسکن کين قندي است و سرکه وي در باب کفته شود و تخم
 وي بجهة قواي که سخت بود و اي ان بود و فافع بود کويند چون بکوبند و ببلز آب بپوشند و چما
 سازند مانند خود و يا حباب از ان استواء کنند و بعد از ان اب کوم که در وي نوره ارمي جوشيده
 باشد و بياشامند و از خواص وي آنست که ورق وي اگر کور برروي وي بيايستد و در ناله کند
 ناله شود و گفته اند که ببرد قهار و اسه احسن الخ اليفن بدل وي بيلو راست و کويند اسقور

اسرار و تیرا که از این است

اسقوردیون و کوبیدن لوف و کوبیدن قرد مانا و وج **اس بنکله** فطر خوانند و عمار کوبند و اسما خوانند
و بیاری می خورد کوبند و بهترین خسر وانی بود تازه و طبیعت آن سرد است در اول و خسر است در
دوم منفعت وی آنست که شکم بپزند و عرق و خون که از جمله اعضار وانه بود باز دارد
و شکستگی اعصاب را که در نافع بود و چون بسوزانند بوی بدن خوشتر کند و سودمند بود
جهت ورمهای گرم و سوختگی آتش چون بر آن باشند نافع بود و وجهه ورم گرم و جگر گرم
مقوی بود و بر معده و دل و خفقان زایل کند و تخم وی سرفه را سودمند بود و شکم بپزند
و نافع بود جهت کوفتگی عرق و ریه را و بوییدن آن نافع بود جهت بخار گرم و اعصاره
وی در چشم کشند قوه چشم بدهد و آب رفتن چشم زایل کند و جو شاستد بیشتر از شراب
خوردن قدری بیاشامد بخار بکند و اگر زن مورد در مشرب خود بخور کند خون رفتن
باز دارد و تخم وی تشنگی بنشاند و قی را باز دارد و بدلان و ورق توت است و کوبیده عصاره
زرد شک و وی طبیعت بپزند و سحر آورد و مصلح آن بنفشه تازه است **اس بری** مورد
اسفرم است در مریم گفته شود **اسقو لو قند ریون** اسقو لو قند ریون خوانند و حیثه
الطحل نیز کوبند و در مصر بکف النش خوانند و چند اسم دیگر دارد و در سینه گفته شود اما اسقو
بلغت یونان کاویست در دریای و قند ریون را خوانند که طحال بنود و بسبب تاثیر این دارو
و در کلاز این دارو سبزی این را نام خوانند و کوبند بچ کوبد وی است و کوبند قوی را اسفیل
است و این هر دو قول خلاف است آنچه محقق است بنای صحرایی و بیاری از آن کی دارد خوانند
و در سینه خاصیت و طبیعت آن گفته شود **اسقوردیون** اسقوردیون خوانند و ثوم الحیه
نیز کوبند و آن ثوم بری است و بیاری سی می کوبند و طبیعت آن گرم و خشک است
در درجه چهارم منفعت وی آنست که حیض براند و از جمله ادویه ترکاء است
و منفعت وی در باب نا و صفة ثوم الحیه گفته شود بد و وی ثوم لاکر است و کوبند
عصاره کوجک **اسفند اسفید** خود اسفند است و حرق سفید نیز کوبند و در باب حاک
گفته شود **اسارون** بچ کیهیست بزرگ مانند بزرگ نبات لادن خورد تر و مشکوفه
وی ارغوان رنگ بود و تخم وی مانند خسله دانه بود و در کوه ها دروم و در مصر و ایران
نیز باشد و از دو نوع است غلیظ و رقیق واریای بچ ریشهای بسیار باشد بشکل ناردیت
بادیکتر باشد و رنگ نار دین زد بود و چون رنگ مایه ان اما اسارون آنچه میان باریا

هوالم و تیرا که از این است

وستی

وستی وجود نیکوتر بود و طبیعت آن گرم و خشک است در دوم و کوبند اسارون بچ سبیل
است و گفته شود اما منفعت اسارون آنست که نیکو بود جهت دردها اندر وی و
ملطف و مسکن بود و اگر با شرباب بیاشامد نافع بود جهت عرق النساء و در کین
و وجه و مفاصل و سده جگر بکشد و مسهل بلغم لرج بود که در معده بود نزول آب و سل
و داء الثعلب و حید نافع بود جهت استسقا و حیض براند و نافع بود جهت صلابه طحال
و مثانه را قوه دهد و کوره و در خواص آورده که اگر بکوبند و یا شیر تازه بپوشند و ضا د کنند
میان هر دو را که با بر آن بکشد و نفعاتی تمام آورد و مجرب است و مضرت بسبب و بچین
اعصاب و مصلح آن میو بچ است و کوبند و کوبیده مصلح وی میو بچ است که در روغن
خریسانده باشند و بدلان یله و نفاذ روح دانگی و نیم وزن آن حماما و جالینوس
کوبید بدلان زنجبیل است **اسفرم** و اسما هر دو اسم است و گفته شود **اسفینوش**
شولبون است و بر غوثی نیز کوبند و به یونانی فسیلون و آن بزرگ طونا است و گفته شود
اسفناج بیاری سی اسپاناج کوبند و طبیعت آن سرد و تر است در اول و کوبند معتدل است
میان حراره و بروره ملین بود و سینه را سودمند بود و در وی توت حلا بود و وی
رود از معده بگذرد و طبع دارد بقراط کوبید در سینه و شش را که از کرمی بود و در
بست و موی را نافع بود و وی مضرب بود بر احشاء سرد و مصلح وی مری و فلفل و دارچین بود
اسقورون حبث اللدی است و گفته شود **اسطیفی** اصطیفی است و گفته شد
اسرار ارض کوبند ماز ریون است و صاحب جامع کوبید بحقیقت که آن حر است
و یونانی جامالا و ن اسم حر است و یونانی جامالا اسم ماز ریون است و این سهو
بلنی سبب کرده اند و هم صاحب جامع کوبید بعضی متأخران گفته اند اسرار ارض
بنایتست که به یونانی جامالا و ن مالمس کوبند و معنی آن ماز ریون سیاه است و صفة
ماز ریون و حر با هر دو گفته شود **اسنجان** یونانی ارسمون کوبند و آن تودری
است و گفته شود **اشکیل خشم** عوسج است و گفته شود **اشنه** شبیه العجوز
خوانند و کوسر مایه بخلادی کوبند و بیاری د و اله خوانند و د و الی و در المسلک
نیز کوبند و آن بر درخت صنوبر و جوز و بلوط و غیران پیچیده شود بهترین آن سفید
و خوشبوی باشد و آن نوع مصری بود و آنچه سیاه بود بد بود و آن هندی است و در وقت
کرفتن نم کنند مازد کوفته شود و جالینوس کوبید طبیعت آن در کرمی و سردی معتدل

است و در قبضه انداخته است و جنین گویند کرم بود در اول و خشک بود در دوم متعین و
است که سودمند بود و وی جهت صرع و احتیاق رحم را قوی دهد و خفقا نافع
بود و اگر بخوشا شد و در آن آب نشیند حیض را براند و وجه رحم را نافع بود و قی را براند
ناری گوید موده را قوی دهد و خفقا نافع بود و قوی دل بدهد و سده رحم بکشد اید
و اگر برود مهای کرم طلا کنند سالن بگویند و تحلیل صلاحه مفاصل میکند و در دجله
ضعیف را سودمند بود و محل اخلاطی بود که در عروق جمع شده باشد و شموله و باده
را زیاد کند مخی بپزند و قوی قصبه بدهد و شیر زنان را زیاد کند و خون بسازد
و در چشم کشند جلا بدهد و اگر در شراب بپزند و آن شراب بیاشامند سودمند شود جهت
کودکی جانوران و از جمله موماف بود و اگر نیز در شراب قوی کتد مقلای بکند و یاد
درم همین عمل کند و اما آشنه مضر است بروده و مصلی آن اینست و بدان آن قوی
مانا **استلابوس** در شیعان است و در دال گفته شود **اشتر غار** از تخمیل العجم
خوانند و معنی اشتر غار شوال الحمال است و آن بیخ انجuran خراسانی است و آن نوعی
ار رافه است و انجuran از بیابان مرو و از بلاد روم خیزد دست بهترین آن درونی
است و صفت انجuran گفته شود و طبیعت مشی غار کرم و خشک است در دوم و
اشتر غار مصلی وی سرکه است باید که در سرکه پیورند بعد از استعمال کنند و فی الحال
رحم الله علیه گویند سرکه وی جهت موده نافع بود و قوی بدهد و اشتها بیاورد
و هضم را قوی دهد و اشتر غار مسخی موده بود و دفع مضره سموم بکند و دیسنتوری
گویند بت ریج را که از عفونت بلغم سوخته بود و غاصیت سرکه وی نزدیک باشد
که عنصل و بدل وی انجuran است و قوی گویند جرم وی مفعی بود و مصلی وی شراب
غوره و ریاس بود **اشناداود** روفا خشک است و گفته شود **اسموسا** اسموسا
است و گفته شد **اسقاقل** شقاق است و شقاق و خشقی و هشیقی نیز گویند
و آن جز را قلیطی است و بیاری کوز البرخ خوانند بهترین وی سبزی بود که رزق بزرگی
زند و وزن سنگین بود و طبیعت آن کرم است در سیوم و خشک است در دوم و گویند
کرم و تراست منفعت وی آنست که باده را زیاد کند و قصبه را قوی دهد و اگر بول کند
و شیر بپزند و اگر زن خود بگوید بچم بپزند و ورق آن اگر بگویند و با غسل میامیزند
و بر ریش خورند نهند بلکه گویند اما اسقاقل مقلای شربی از وی سه درم باشد و مضر است
به شش و مصلی آن غسل است و بدان آن جلفوزه است یا جوز میلان **انجیر** درخت دبق

است و آن نوعی از مادر بون است و آنرا می سوزانند و به شیوازی و بر باد و قوی بیش
خوانند با هیوم آورند و حلاون ماس و قفسی ماس سیاه بود و در مادر چون صفت
هر دو گفته شود **اشق** اشق خوانند و کلیانی نیز و آن لزااق الذهیب است و صفة لزااق
گفته شود اما اشق صاحب جامع گویند صغ محروث است و صلب منفع گویند صغ طرثون
است و مولف گویند صغ نبایست که آنرا بیاری بدین خوانند و طبیعت آن کرم است در درجه
دوم و خشک است در اول اسحاق گویند کرم و خشک است در دوم و بهترین وی آنست که
که سفید بود و دانه درشت بود و بیست قوی و سر گویند منفع سده جگر بود و سده کون
بروزاند منفعت وی آنست که تحلیل صلاحه بسازد چون بروی طلا کنند و اگر مقلای بکند
باسر که بخورند و درم سبزی در آب بپزند و اگر با غسل خطا کنند و لعق کنند معاصد و عرق النساء
سودمند بود و خنازیر و کرم را بکشد و اگر عاء الشعیر خطا کنند و بیاشامند روبر او دشواری
نفس را نافع بود و نیم شقل با غسل جهت صرع نافع بود و مسهل بلغم بود و استسفا نافع بود
و اگر باد و یدیه مسهل بود بلغم لریخ غلیظ نافع بود و چون باد و یدیه خطا کنند ماده صفر براند
و اگر مژه چشم بدان بمالند خوب چشم و سفیدی چشم و قارچی را بکشد جهت ریشهای بد بویاید
سودمند بود و جهت خنای که از بلغم و مژه سودا بود نافع بود و بچه مرده باز زند
پیرون آورد و اگر بخورند و خود بپزند و اگر با سرکه حل کنند و برور مهای بلغمی صلب
و خنازیر و سعله و امثال آن طلا کنند تحلیل کند چون با زیت بپزند و بر کف و بهق
بمالند نافع بود و اگر باب بکازند و بدان غرغره کنند دماغ را پاک کند و خشک را از بلغم
و خوردن آن سودمند بود جهت درد پشت و فالج و خدر و بادها بکشد اما مضر بود جگر
و مصلی آن روفا است و بدان و سم کو ابر الفوا است و گویند بدان آن سکبلیخ است و گویند
بدان آن خردل سفید **اسراش** اصل انجنتی است و قول صاحب جامع آنست که اصل الحنظل
است و سمی کوده است قول صاحب منهلج و صاحب تقویم در پی معتبی است بیاری
سریش گویند و طبیعت آن کرم و خشک است در دوم و چون بسوزانند کرم بود در درجه
دوم و خشک بود در سیوم و سودمند بود جهت داء الثعلب چون طلا کنند بکشد مضر بود
بعده و مصلی وی کلقند بود و بر متق طلا کنند و برور مهای بلغمی نافع بود و بکازد و
مقلای شربی از وی بخورم بود و چون خود کنند و بیاشامند بول براند **اشنان**

حرض گویند و ان انواع است و انواع اسول خوانند و بهترین ان باری است سبز بارق
 و بارق موضعی است نزدیک کوفه و لطیف ترین ان سفید بود طبیعت ان گرم است
 در دوم و گویند در سیوم و محرق بود و مفتح سده بود و منق کوشش زیاده بخورد
 و نیم درم اب وی عمر البول بکشد و یک درم از وی حیض براند و سه درم مسهل ماده
 مسهل بود و بیخ درم از وی بجه موده یا زنده بیدار دود درم از وی بیم قتل است
 و ممر بود بمثانه و مصلح وی عمل است یا کراکین و گویند مصلح وی مغز تخم خربزه
 است و اربعه وی روغن بنفشه **اشیاف ملیثا** عصاره مامیثا است و گفته شود
اصابع صفر بیخ بنایتست مانند کف ابلق است زرد و سفید و صاحب تقویم گویند بیخ
 انگشت است این خلافت نوعی است که زرد بود و تیره رنگی سفیدی و از آن عایشه و کف
 مریم نیز گویند و طبیعت ان گرم و خشک است در دوم محلل فضلها غلیظ بود جبهه سمها
 نافع بود کونک کجافور ان و جبهه جنون بگایت نافع بود و عصها را باله کوداند از افنها
 و دیسپورید و سر کوبد اعصای عصبانی را نافع بود و دردها ساکن کوداند و جنون
 و وسواس را بگایت نافع بود و دردها مفاصل و ریشه را بگایت سودمند بود و بدل وی
 در نفع جنون یاز وزن نیم هزار جشان است و چهار دانگ ان سود و وی مصر بود
 بالات بول و مصلح ان حبلا لاسر یا بلوط بود **اصابع هر س** فقلح سوربخان است
 و زرد و سفید بود و بهترین ان سفید است و صاحب جامع گویند شنبلیله هم فقلح سوربخان
 است و زرد و سفید بود و بهترین ان سفید است و صاحب جامع گویند شنبلیله هم
 و صاحب منهل گویند شنبلیله و رق سوربخان است و طبیعت ان گرم و خشک است
 در جبه دوم و مسیح گویند در سیوم و ریشهای کهن را نافع بود و نفیر را ضاد کون سود
 مند بود و نفیر را گویند تریاق دردها مفاصل بود خاصه در وقت نوبل ماده و صاحب منهل گویند
 در وقت قاتل سوربخان است و بوییدن ان نافع بود جبهه صلاح سر و بادها که در درماغ
 بود بشکند و سه او بکشد **اصابع الفیفات** انر بنفشه است و گفته شود **اصابع**
العداری نوعی از آنکور سیاه است دراز مانند بلوط انرا آنکور زیتونی خوانند طبیعت
 ان گرم و تر است و در عین گفته شود **اصل السوسن** اصل المذا است و بیاری بیخ
 مهله گویند و با صفتی اند و طبیعت ان معتدل است در گرمی و سردی و تری و خشکی سودمند

سودمند بود جبهه خشونت ششینه و قصبه شش و حلق ششک بشانند و دیسپورید
 گویند دشواری زادن و هر قه بول و اختلاج و وجع عصب الوبیخ مهله خشک کوده سختی
 کنند و در چشم کشند همان خاصیت عصاره دارد و ماخذه و گوشت زیاده ببرد و عصا
 وی بجهت در دینه و جگر و جرب و مثانه و در کوده نافع بود رب وی و طبع وی جبهه
 انواع سرهم را و بذر وی نیم وزن ان رب السوسن است **اصل الاربعه** بیخ کاشنی و بیخ
 رازیانه و بیخ رازیانه و بیخ کبوتر گویند و هر یک بجای خود گفته شود **اصل اللون**
 دیوفونیطس خوانند و ان بیخ فیلیچو است و بیونانی در اقیطون گویند و طبیعت آن
 گرم و خشک است در درجه سیوم منفعت وی است که ماخلط غلیظ لزج دفع کند و سه
 بکشد از ان جگر و سبزی ز کوده نافع بود جبهه ریشهای بد و آلویا سر که بر حق طلا کنند سود
 مند بود **اصل اللرجان** بسنده است و گفته شود **اصل القصب** بیاری بیخ کبوتر گویند و در
 وی نوع جادیه هست و آلویا گویند و بر عضوی که احق در وی باشد ضاد کنند بیرون آورد
 و چون سخت کند با سرکه برشند و بر وجه مفاصل کنند نافع بود و یا با ترس بر کف طلا کنند
 ببرد و اگر بسوزانند با همچون ان جناب بر سوزند و بر سر خند موی را بر ویانند و قوت دهد
اصل الراس بیخ راسن است و ان نوعی از فیلیچو است و ترکان انرا بد خوانند و خاصیت
 وی در باب باد رصفت راسن گفته شود **اصل اللینو فرهندي** فواست و فاعیه نیز گویند
 و گفته شود **اصل السوسن الابيض** بیخ سوسن سفید است و در دوم در میان بنفشه
 می برورند و با طرازی برورند و ان مشهور است به بیخ بنفشه و ان قسطایی است و در باب
 قاف خاصیت ان گفته شود **اصل السوسن الاسماخوني** ایرسا است و گفته شود
اصل اللقاح بیروچ است و سایر بیخ گویند و گفته شود در باب صفت بیروچ الصم
 و انواع ان و خواص آن **اصل الفلفل** فلفل و به است و گفته شود **اصل الخنف** انرا سی
 است و گفته شد **اصل الکرفر** بیاری بیخ کبوتر خوانند و منفعت ان در کاف گفته شود
اصل الهند با بیاری بیخ کاشنی خوانند منفعت وی در باب ها گفته شود **اصل**
الرازیاخ بیاری بیخ رازیانه خوانند و منفعت وی در صفت رازیانه گفته شود
اصل الکبر بیاری بیخ کبوتر گویند و طبیعت ان غلیظ است و خنک است و در
 سیوم منفعت وی است که آلویا بخار نوبل طلا کنند با سرکه تحلیل کند و عرق النساء بولک

را نافع بود و مقطع و ملطف بود و پوست آن جهت در دندان که از سردی بود سودمند بود
 چون با سرکه بپزند و بدان مضمضه کنند یا شفا بخمایند و اگر با سرکه بسایند و بر کف
 و بوق سفید طلا کنند نافع بود جهت سوز بغایت سودمند بود خوردن با سرکه و یا با سرکه
 و عسل آلودن و وی اختلاط غلیظ را از راقطه کند و با بول پیرون آورد و وجه و رگین
 را نافع بود و حیض برآورد و چون بدان غرغم کنند بلغم را قلع کند و اگر کوفته بر دیشها بد
 باشند یا ضلالت بصلح آورد و در مهای صلب بگذارد و مسهل بلغم بود و مضر بود بمشانه
 و مصلح وی عسل بود و بددیوی در آرد و به سوز دیگر حلیت بود با سکنجبین **اصطین**
اصطین است و گفته شد **اصل العربین** اذریع است و گفته شد **اصل الانجوان**
الحراسانی اشتراک است و گفته شد **اصف** اصل الکبر است و گفته شد
اصل اللوز المریخ درخت بادام تلخ چون بپزند و بنوا بگویند و با سرکه و روغن کما
 خلط آکنند و بر پیشانی ضلالت کند در سردی را نافع بود **اصطک** سطرکاکویند و آن
 صفت برنگ عنای جرجانی سرخی که بسیار میاید بود بغایت خلوقی رنگ دیسقور پیون
 گویند نومی از میعه است و گویند صفیست که از درخت روم حاصل میشود و جالینوس
 و غیر وی گویند ضمغ زیتون است و دخان وی قیام مقام دخان کند در همه حالاتی
 و آنچه محقق است ضمغ زیتون است و طبیعت آن گرم است در سیوم و خشک است در اول
 و رازی گوید گرم و خشک است در دوم منفعت وی است که جهت سعال و نزله سرد را
 نافع بود و حیض برآورد و صلابه رحم را سود دهد چون بیاشامند یا بخورد بر کوبند
 و صاحب منهاج گوید مصلح بود و مصلح آن را زایانه بود و شربتی از وی
 تلک لرم و نیم باشد و صاحب قیوم گوید مولد سیان و صناع بود و مصلح آن شرب نیلوفر یا
 خمره بنفشه بود و گویند بدلیل چند میدست است **اضبوط اطاطا** است و گفته شود
 و اطبوط نیز گویند **اضراس الکلب** بسفایح است و گفته شود **اطمیس** قیصوم
 است و گفته شود **اطماط** صاحب جامع گوید اطبوط و اطاط و اطبوط هر سه
 مندق هدیت که انرا رفته خوانند و صاحب منهاج گوید و ای هندیت بقوه بوزیان
 و صمو گوید بدستی که گویند آن الکک است و این سهواست و خطا و صاحب جامع
 گوید بعضی گویند فوفلا است و همو گوید خطا است و مولف گوید آنچه محقق است نومی

از باقلا هند است سخت بود و نقطه های سیاه روی و بصلبی شبیه بود به بند هندی
 و طبیعت آن گرم و تر است گرم است در دوم و تر است در اول منفعت وی است که صفت
 رازی گوید و به از رازی یاد کند **اطریه** بیاری میشته خوانند و از ارد و فطیر سازند
 و طبیعت آن گرم و تر است در هضم شود نافع بود جهت سینه و سرفه و شش چون قند
 و روغن با دام اضافت کنند یا نمشک و اگر با قلع الحقایق بزنند یا لسان سودمند بود جهت
 نفث دم و منفخ و بطل لاغز را بود و مصلح وی فلک و سستی و فودنج بود و بوزیان
 مثلث یا عسل یا زنجبیل برورد و خورد **اطا** درخت عرب است و در غنیز گفته شود
 صفت **اطبا الکلب** مخاطیه است و بنیر نیز خوانند و آن سبستان است و گفته شو
اطفار الطیب ناخن جو یا و ناخن صدف گویند و ناخن بریان بشیرازی ناخن و بخوانند
 و طبیعت آن گرم و خشک است در دوم و ماسر جویه گوید در سیوم منفعت وی است که
 چون زن در شیب خود رود کند حیض برآورد و اختناق رحم را نافع بود و خفکان
 و در موده و جگر و رحم را سودمند بود و رازی گوید اگر با سرکه بیاشامند شکم را
 نرم کند و بسیار وی سبج آورد و مصلح وی کل محتوم یا قیومی بود و بدل آن بقصر اللز
اعین الرطین سنکسبویه است و گفته شود **اغیر** جوز روی است و گفته شود
اغیس اقلق است و گفته شد **اغیر سطر** شلاست و گفته شود **اغیر** نومی است
 مرکب از شنج و توتیا کرماتی و نبات مصری **اغلیق** بزبان یونانی میبخج بیاری
 بختجو ش خوانند و در مرکبات گفته شود **افاسوز** دهن الفجلاست و در مرکبات
 گفته شد **افلاطون** مقل است و گفته شود **افرخشک** و **فرخشک** و **بلنمشک**
 و **نخمشک** و **فلنمشک** و **بلنمشک** و **فرخشک** نیز خوانند و بشیرازی بالنکو خود رو
 خوانند و در پستانها روید و در کنار آب روان بسیار بود و طبیعت آن گرم و خشک است
 در آخر درجه دوم بوییدن آن سده دماغ را یکساید و جهت خفکان که از بلغم و سودا
 بود نافع بود و جهت بواسیر بغایت سود دهد و جگر و دل و معدن سرد را قوی دهد و غلایها
 غلیظ هضم کند و بوی دهان خوش کند و دندان سخت کند و بوییدن آن مضر بود بدلیل
 گرم و مصلح آن بنفشه است و بدل آن قرقر است و ویرا بیاری فرقیلستانی خوانند
افریون فریون است و گفته شود **افلیخه** قلخه است و گفته شود **افسنتین**

ان کنند سبب آورد و اگر تروی بیومند خواب آورد و مقدار شری از روی سه درم بود
اما مضر بود بمعده و سبب و مصلح وی ایسون بود و گویند کشتن و قند **اقولاسمون**
دهن البلسان است و گفته شود در باب باد صفت بلسان **اقاقیا** عصاره قرط است و قرط
نخ خار نیست که ادیم بوی دباغت میکند و جالینوس گویند صمغ اوست و بعضی گویند رب
بجرم کز نوب است و گویند عصاره پوست افاد است و این اقوال مغلط است ان عصاره
قرط است در هم سبب و صفا خوانند و قرط یا بری که گویند بعضی بزغیغ و ان مصری بود و قرط
نیز خوانند و طبیعت ان سرد است در اول درجه دوم و جعفر است در سوم و عیسی گویند
سرد است در اول و خشک در دوم و مجترب وی ان بود که صلب و ستر و سیاهی سرخی
امیز بود منفعت وی انست که چون خود بر کوفت قطع خون رفتن بکند و چون بیاشامند
جمله سبب نافع بود و اسهال دموی و اسهال معقد و رحم نافع بود و شکم بیند حفته
کردن و خوردن و جبهه ابله چشم نافع بود اگر باد اروهان بود و روشنائی چشم بفراید
و در طلاها که جبهه شکست که اعضا بود نافع بود و اگر بر ورمهای گرم طلا کنند سودمند بود
و رها کنند که ماده برزد و بریش لثه را نافع بود و در اخس را نافع بود و سوختگی اثر و بلای وی
حضیض بود یا صندل و عدرس مقطر جوزنان **اقاع الرمان الهندی** نادرش است
و گفته شود **اقسوس** گویند دبع است و گفته شود **اقارون** عود الحج است و گفته
شود **اقلمیا** قلمیا گویند و در فاق گفته شود **اقومالی** ماء العسل است و گفته شود
اقط بباری کشته گویند و بینو گویند و طبیعت ان گرم سرد و خشک است شکم را ببرد
خاصه بریان کرده اما ده بر هضم شود و معده را ببرد و مصلح ان بعد از خوردن ان کنگری
بود **اقطی** تخمان گویند و ان دو نوعست بزرگ و کوچک تخمان بزرگ شبوقه گویند و کوچک
خاما اقطی و گفته شود مکرر صفت ان و غران را گویند **اقطن** بلغه اهلین مائست
و گفته شود **اقتالونی** یونانی معنی ان شوکه البیضا است و ان باد آورد است و گفته شود
اقتالاسینی یونانی معنی ان شوکه العربیه است و ان شکلی است و گفته شود **اکج**
تفاح براست و آن زعفران است و گفته شود **اکرونی** کرفس است و گفته شود انواع ان
اکروهک انزرون است و گفته شود **اکرونی** جوز روی و گفته شود و اغوس
نیز گویند و گفته شد **اکشوف** کشت است و شکوفا و زجول نیز خوانند و صفت

ان در باب باد صفت بز گفته شود **الطیال الملک** کیای قیصر خوانند بباری کلیل الملک
خوانند و مجترب وی انست که تازه و رسید بود و بزرگ زردی بود که بسفید مایل بود
و چون بشکافند دانه وی زرد بود طبیعت ان گرم و خشک در اول منفعت وی انست
که محل و ملین او را مصلح بود که در مفاصل و احشا بود و اگر با فستین بر ورمها جگر
و سبب و احشا ضا د کنند نافع بود و چون با شراب بخوشانند و بیاشامند در معده ساکن
گرداند و عصاره وی چون تو باشد با میخجج بیامیزند در گوش چکانند در گوش ساکن
کند و چون بمیخجج بزنند و بر ورمهای گرم که در چشم و رحم بود و مقود و انشین ضا
کند نرم گرداند و چون با میخجج بیاشامند اخلط بکند از اند و شریقی از وی مقلد بکنیم
بود اما مضر بود با نیشین و مصلح وی عسل بود و بلای وی فاسیون است بوزن ان یا بوزن
ان لبان ذکر یا بوزن ان یا بویج و نیم وزن ان ورق انجیر **الکک** صاحب مناج گویند
جو بیت هندی و هو گویند بند و هند نیست و گویند اطوط است و این اقوال صاحب مناج
همه سهواست و غلط و قول صاحب مفرده در اینجا معتبر است که ان انجر الحقاب و حمر
النسر و حجر الولاه خوانند و یونانی اناطیطر و معنی این اسم آنست که آن سنگیست که زایلین
آسان میکند و مولف گویند مانند جری مقدار جو زبوا تیره بزرگ بود چون بخوابند مغزی
در اندرون وی بچینند و بغایت املس و صلب بود و دشوار شکن باشد چنانچه بند دارند
سنگیست و سبب بود و چون بشکند مغزی در اندرون وی بود سفید تلخ طعم و بشک ابلوط
بود بیشتر از این ان ابلوس خوانند یعنی خصیه ابلوس منفعت وی انست که زنان است
و مجع حیوانات چون در شیب ایشان دهند آسان بر آیند و اگر در هر بندند و بران زن است
بندد زود بر آید و از خواص وی انست که چون در آیدم گیرند و بر ساق جب بندد آسان
بر آید و اگر سحق کنند و با شیو زن بسم زبیران بیا لای و زنی که نراید خود بر گیرد
بفرمان خدای تعالی است که در شریف در خواص او رده است که چون در دست گیرند و با کبی
مخاصمت کشته خضم بروی غالب نیاید و اگر بر در حق بندد که بری اندازد دیگر بر نیاید
و این ماسویه گویند بدان فاولیا است **اکومیزان** دعی الحمام است و گفته شود **اکلفشه**
فرقیون است و گفته شود **السا** اموس است و انبوس نیز گویند و ساسم و ان ناخوا
است و گفته شود **المبطوط** کشت پر کشت است و گفته شود **الاطیخ** لب است و گفته

و گفته شود **السنة العاصية** لسان العاصي خوانند و گفته شود **الوج** نوعی از غلغله
است و بشیرازی کازر بسلک خوانند و در مخلصه گفته شود انواع آن **الط** تمام
است و غاما و غام الملك نیز گویند و هر فو لیون و ان سیلین است بشیرازی سه سبیل
خوانند و گفته شود در سبیل **الاسون** زان است و گفته شود **الیه** بیاری دینه
گویند طبیعت وی کم و تر است دیر هضم شود و غذا بدید کرم و تر و غلیظ تر از میه بود
نافع بود بجهة عصبها کوف خورده چون بدان ضا دکتد و این ماسویه گوید مفسد معده
بود و محلا و ارام صلب مصح و ی زنجبیل و فلفل و دار صینی و موی بود و بعد از خوردن
وی جوارشات خوردن نافع بود **اماموز** حاملا است و گفته شود **اموس** و انبوس ناخوام است
و گفته شود **امعلا** از غلغله کرم خوانند و ان خراطین است و گفته شود **امعاسین** بلفله
رو میان عصب و حصرم است بیاری اب غوره گویند و منفعت ان در صفت حصرم گفته
شود **اموبار** بر انوبار گویند و گفته شود **امج** بیاری امه گویند و بختی زان سیاه بود
و طبیعت ان سرد است در دوم و گویند در اول و خشک است در دوم و بعضی گویند کرم است
بهر حال خشک است فی خلا فی منفعت وی آفت که مقوی معده و مقود و اعصاب و دل
بوم و اشتها طعام باز دیکند و بجهة بواسیر نافع بود و سودا و بلم براند و بجايت
مقوی دل بود و حفظ و ذهن زیاده کند و مقوی همه اعضا بود و موی براسیاء کوراند
چون باب آن و حنا خصا بکتد و اگر دودرم از وی نیم کوفه کتد و در پای مشروب
خوبی است دو ساعه بعد از ان صافی کتد و سه ذوب در چشم جگامند سفیدی که در
چشم باشد سود دهد و این بختی و شربتی از وی سه درم بود تنها اما مضر بود بسبب
و مصلح ان عسل است و بدل ان میوه امه **امخیلا** در خفیت بیابانی و معروف بود بشوکه
للطریقه و طبیعت آن سرد و خشک است و با بصر منخون و اصناف سیلان از رحم بکتد و ورق
ان ورم لهما و سفار نافع بود و خون بپندد **انجبار** ریاضت روی عرق و ان از ادویه
شریفه است و گویند در میان زرع اسبست روید و عصاره ان مانند اب بقم بود
بجايت سرخ رنگ منفعت یخ روی آفت که یله استقلال نیم از ان کوفه بجو مانند و یا
قد ری قند و میخنج بیاشامند بجهة نفث دم نافع بود از هر عضو که باشد از قصبه
شش و حجاب سینه و سحج امعا و بواسیر و کشودکی سر کها و فقه امعا بدید و شکم بپزد

نویس

بی مالک زحمت رسانند و ریش شش باله کند و قطع فی بکنه و شکستگی اعضا را نافع و خاصیت
وی بسیار است **انجل** عسل است و کراویو اکثر المنفعة خوانند بیاری خطی خوانند و گفته
شود **انوبار** بیاری زرشک گویند و زاج گویند و بختی زان بود که بجايت خود رسیده
بود و لون وی سرخی بود که بسیله مایل باشد شیر دار و طبیعت ان سرد و خشک است در دوم
صفر افشکند و فو معده بدید و دل و جگر و فی باز دارد و تشنگی بپاشاند و سحج را نافع بود و بر
ورمها کرم ضا دکتد سود مند بود و قطع توف دم بکتد و مقوی جگر کرم بود چون باادویه
مثل سبیل خلط کتد و شکمی که از سردی جگر روانه بود بپندد و بجهة معده که ضعیف شود
بسبب تب بلفی نافع بود اما مضر بود کسا نیز که طبع ایشان بسته بود و مصلح ان جلاب
بود و بدل ان بوزن ان تخم کرا و جهاد انک و زن آن صندل **انجراک** موزنجوش است
و در آذان الفار گفته شد **انقون** را زی گویند و در منین است و گفته شود **انخفطینا**
بلو سیطون گویند و سطیور و عقم و جد گویند و ان غره شوا مصری خوانند بیاری کلنار
گویند و بعضی جلنار و بشیرازی کرا صد بول و در پای جیم گفته شود **انجید** حشیشة الکلب
خوانند و شربت نیز گویند و صوف کرا ریز و ان فراسیون است و گفته شود **انیسون**
بیاری را زیانه روی خوانند و ان دو نوع است آنچه روی بود بشک ناخواه بود و آنچه
غیر روی بود بقدر مانا ماند بختی روی روی بود و طبیعت ان گرم و خشک است در
سیوم و در قبضی انک بود بول براند و باد که در شکم بود تحلیل کند و از ان مجموع بدن
و قطع سیلان رطوبات باک کند و حیض و عرق براند و تشنگی بپاشاند شکم بپندد و چون
در مثیب بینی بخور کند صداع سرد و نزله سرد را نافع بود و سله جگر را بکشد و شش
جماع برانیکورد و دفع مضره موم جانوران بکتد و اگر محق کوده بار و غن کل خط کتد و در
کوش جگامند در کوش را نافع بود و بجهة استسقا و نفخ معده و قوا و بجايت سود مند
بود و چون در چشم کشتند سبیل کهن بیرون نافع بود تبها کهن را و سله جگر و سبب
و مثانه و رحم بکشد و اگر محق کوده سفون سازند کتد دهن که سبیلان از عفونده بران
باشد نافع بود و اسحق گوید مضر است با معا و مصلح ان تخم را زیانه است و بدل ان تخم
سبب و گویند بدل ان کرویاست **انارکیا** گویند خشک شاست و گفته شود **انسانا**
زیب الحلا است و انرا میو بوج خوانند و گفته شود **انجلان** دو نوع است بیاری انکازان

نویس

خواهند و آنکوان گویند و انداخت حلیت است و محروث اصل آنست و حلیت صمغ
آن و ورق آن سفید بود و سیاه بود بهترین آن سفید طیب بود و از آن سیاه منق
بود و حلیت طیب صمغ خراشید آن روی سیسالیو است و تخم آن کاشم خراشید و سیسالیو
هم خراشید و گفته شود و انجودان خراشید و بیخ آن اشتراغار است و گفته شد اما
طبیعت آن گرم و خشکست در سلیم سودمند بود جهت زهرها کشند و بر خنار یوضا که
کردن تحلیل کند چون باموم و روغن زیت بود و باروغن سوسن جهت عرق النساء نافع بود
و اگر با سرکه بزنند در پوست انار ضا د کنند بر بواسیر نافع بود و اگر بیاشامند باد زهر
ادویه کشنده بود و اما عسر العضم بود و مضر بود بمشانه و سودمند بود با سر الی و سردی
معه و حیض براند و رطوبات معده خشک کند و نفوذ آورد و مسخ کرده و روده بود و
چون با سرکه بود لطیف گفته غدا بود و ذود هضم کند بدان بیخ آنست بادود افک و وزن
آن حلیت طیب و گویند بدان زوفا است و گویند تخم کز **انفاق** نرم است و آن
از زیتون نار هید کیند و در باب زاکفته شود **انجکسا** انجوسا گویند و آن شکار
است و گفته شود **انومیا** شقایق است و گفته شود **انطونیا** کاشی شای است
و طبیعت آن سرد و تر است در اول نافع بود جهت جگر گرم حدق است و و غده و مغد
و کبیرک و حیدل نیز گویند و آن باد بخان است و گفته شود **انب** صمغ خار حیت
که انرا شایله خوانند و سرخ و سفید بود و هر دو از یک خار حاصل میشود چون حراره
افتاب در وی اثر کند و کهن گردد سرخ شود و انرا عتروت و عتو و کجند خوانند بشیر از
کود خوانند و از کوهستان شبانکار و لودر جان خیزد و بهترین آن سفید
بود که بزردی مایل بود طبیعت آن گرمست در دوم و خشک است در اول بغایت تلخ بود
اگر با سفید تخم مرغ یا با شیر بخورد و در چشم کشند در چشم نافع بود و بخامنه
سهل بلغم لاج بود و صفرا و شریقا روی از نیم درم تا یک درم بود و مضر بود بر روده
و مصلح آن صمغ عربی است و نافع بود جهت در چشم و جفسیدن چشم و مضر که در چشم
ابد و آب آمدن چشم باز دارد و منضج و بر مهابود و محل و اگر محقق کنند با قدری
نظرون و برود مهاب که بر کردن بود مانند خنار یوطلا کنند تحلیل یابد و اگر فنیله بعمل
بیالایند و با توت سوده بگردانند و در گوش که نیم و ریش بود نهند چند روز بماند

و این بحر است و بدل آن نیم وزن آن صواب است و مصلح آن صمغ عربی **انتله** سودا جد واد
است و گفته شود **اللیق** انجره است و گفته شود **انجوج** عود است و در عین گفته شود
انفه بیاری بنی مایه گویند و طبیعت مجموع بنی مایه گرم و خشک است و ملطف و محلل
و در مجموع تر مایه هست مفصل گفته شود **انفه** لاری بیاری بنی مایه خرگوش گویند
چون با سرکه بیاشامند صرع را نافع بود و نیم مثقال باد هرگز نذکی جانور از بود و ماسر جویه
گویند یاقوت از وی چون با شراب کهن بخند بیاشامند نافع بود جهت کوفتگی مار و عقرب
و مجموع کوفتگیان و اگر زن ابستن بنی مایه خرگوش نیز با حسیه وی با شراب عمزج بیاشامند
فرزند نر آورد و اگر بنی مایه ماده فرزند ماده آورد اگر مقدار با شراب بخت بیاشامند
بتر ربع را نافع بود و این بحر است و اگر کوفتگیان بیاشامند از صرع این باشند همه بنی مایه
این خاصیت دارد خاصه خرگوش و اگر باب بر شد و بر بنی خون رفت باز دارد و
اگر بجه شیر خواره فی کند و شیر در شکم وی بسته بود چون قدری بوی دهند نافع
بود و اگر زن بعد از طهر یا غشک خود ببرد بر ابستنی یاری دهد و اگر بعد از طهر سه روز
بیاشامد منع ابستنی کند و اسهال و سیلان رطوبت رحم کند و شکم بیند و مسج رود
و نفوذ دم را نافع بود و اگر با خطی و نرم بر عضوی نهند که خار یابی در اینجا باشد بیرون
آورد **انفه الفرس** سودمند بود جهت اسهال مزمن و ریش زوده و در آن **انفه المبدی**
والقلم والمهر الوحشیه والنشوق والعجل و فرح الجاوس والابل
سودمند بود جهت دفع زهر شوکان فطر و شریتی از وی نیم مثقال بود و چون با سرکه
بیاشامند موافق بود جهت بستن شیر در معده و **انفه خشق** که آن بجه مزینه ایل بود
چون زن بعد از طهر سه روز بخود ببرد ابستنی باز دارد و **انفه البلی** صاحب موز آورده
است که اگر بنی مایه شتر مقدار خودی باب نیم گرم بشیر از بجماعت بیاشامند قوه باه زیاده
توان همه ادویه با بی بدهد بغایت و بنی مایه خرد شق و اهو و کوسفند کوهی چون
با سرکه بیاشامند نافع بود جهت شیو که در معده بیند و **انفه قوی** در قوه مانند
جند بیست وجود و اگر بیاشامند جهت صرع و اختناق رحم نافع بود و مجموع **انفها**
انجه بسته بود بکل از د و انجه کراخته بود بیند **انفه اللیل** بن زهر در خواص آورده
است که بنی مایه خرگوش نیم آورد چون بیاشامند **انفردیا** بروی بلاد را نهند
و معنی وی آنست که مانند دل است و انرا ثمر البلاء در گویند و در باب با گفته شود
انار مشاء نار مشاء است و گفته شود **انجره** صفت آن در باب باد بر گفته شود

اورمالی و او مالی نیز گویند و بیونانی معنی آن دهن العسل بود و عسل او د علی السلام
 نیز خوانند و آن روغن است که از ساق درختی حاصل میشود و مانند عسل است بسطوی
 و شیرین طعم بود و بهترین آنست که کهن و غلیظ بود و صافی طبیعت آن گرم و تر است
 نافع بود جهت خوب تر چون طلا کنند و در مفاصل را سود دهد و جهت قار یک چشم کشند
 نافع بود و اگر بیست گرم بار چهار یکبار بیاشامند اخلاط خام براند اما خوردن آن
 سبب است آوردن باید که آنکه که خورده باشد تا عمل تمام نکند **نفسه البته او ماسا** او
 نود یا خوانند و آن عصاره قنار است و در قان گفته شود **اوسید** نوعی از نیلوفر هند
 است و طبیعت آن گرم و خشک است محل را بایع غلیظ بود و در طبو بایع بکازد شری از وی
 یکدم بود **او داسالون** کوفرس حیل است و او دابیونانی جیلاست و سالیون کوفرس و آن نظرا
 سالیون است و گفته شود **او قمن** بیونانی بادریج است و گفته شود **او قطاریون**
 غاف است و گفته شود **او بوباری** مرغابی گویند و آن نوع بزرگتری مرغابی بود
 طبیعت آن گرم و تر بود و فوئی آورد لیکن بدین از فضلهای غلیظ برکتد اولی آن بود
 که بشیر از کشتن قدری بوز سوده در حلق وی دمند و با باری گرم بیزنند و اگر بریان
 کنند اولی آن بود که بزیت بریان کنند تا سهو که ببرد **او ذر** بیونانی آب را خوانند
 و در میم گفته شود **او نومی** بیونانی شرابی و عسل است **اهلیج** صفر باری هلیله زرد گویند
 و بهترین آنست که فربه بود و بجای زردی بود که بسبزی زرد طبیعت آن سرد است
 در اول و خشک است در دوم جهت چشم که آب ریزد در چشم کشند نافع بود خوردن
 وی خفقا را سود دهد و مسهل صفر بود و اندک بلغم نیز براند و شری از وی از هفت
 گرم ناده گرم بود اگر نفوق کنند و اگر غیر نفوق از دو گرم تا پنج گرم بود و مقوی معده
 و دباغ آن بود و جهت استرخا معده نافع بود و مضر بود بسفل و مصلح وی اگر کوفته
 باب گرم و نبات با تو نجیبی خوردند و اگر در مطبوخ بود عذاب و سبستان و الوسیاء
 مصلح آن بود و بدل آن بوستانا است **اهلیج** اسود باری هلیله سیاه خوانند و
 بشیر از وی هلیله میوز را و بهترین وی هندی بود و طبیعت آن سرد است او و خشک است
 در دوم سردی وی کمتر از کابلی بود و گویند گرم است لون را صافی کوراند و جلا را سود
 مند بود و گویند گرم است در سبز را وی مسهل سود بود و بواسیر را نافع بود و اگر
 بریان کشند شکم بیند و اگر در چشم کشند قوی باصره دهد و شری از وی منقوع از پنج

درم ناده گرم بود و غیر منقوع از سه گرم و خوردن وی مضر بود بجرم و مصلح آن عسل
 است و بدل آن هلیله کابلی **اهلیج** کابلی بهترین هلیله کابلی آنست که فربه بود و اگر در آب نازند
 فرورود و طبیعت آن میل سردی و خشک دارد و گویند گرم است با اعتدال عقل و حفظ
 بلیزاید و حواس را سود مند بود و در سرد و استسقا و بهای کهن را پاک کند و اگر بریان کنند
 شکم بیند و بریان ناکرده مسهل بلغم و سود بود و خفقا را نافع بود اما مضر بود بسر و مصلح
 آن عسل است و قوی از نافع بود و شری از وی منقوع از پنج گرم ناده گرم بود و غیر منقوع
 از دو گرم تا پنج گرم و بدرستی که مسهل صفر بود اما خاصیت مسهل خطهای غلیظ مثل
 بلغم و سود بود و مر یا آن مقوی معده بود و هضم طعام بکند و خجل معده محکم دارد
 و بواسیر را نافع بود و سده بلغم بکشد و بیخ دندان را نافع دهد و اگر یکساله هر روز یک هلیله
 مر یا بخورند سیاهی موی را نکاهد **ایده** شیان است و قنطاریوم را خون نیز گویند
 و در دال گفته شود **ایهقان** جویبر بیا نیست و در صفت جویبر گفته شود **ایله**
 چهار نوع است یک نوع در چشمها و کنار رود ها و صحر اها کرد و آن زرد رنگ بود و
 لطیف انواع ایله است و یک نوع در کوهها عان و بحرین باشند و آنرا بجور خوانند
 و یک نوع دیگر و علی خوانند و در کوهها سرد سیر باشند و یک نوع دیگر و بقا الوخر خوانند
 در دامن کوهها و میان درختان کورند و همه در طبیعت مانند یکدیگر اند و نریشات
 چون خسته شود مار بخورد صحت یابد و بقا الوخر بباری کا و کوی خوانند و وی بلغمی
 بر سوراخ مار خمد و بنفسر مار را بخورد کشد و ما قحیل بیرون آید مانند آهن که مغایر
 جسد و از دنبال مار را خوردن گیرد و مار را اضطراب کند تا جانی از اعضا وی بکشد
 و چون تمام خورد حدی در وی و سوزشی در چشم وی میل آورد و آب از چشم وی روانه
 گردد و در کف چشم وی کوی هست و انجا جمع میشود و بی بندد بر روز کار و مانند
 و سخی گردد جناحه در کوشی باشد چون ویرا بکشند آن و سخی بکشد و در دفع سم
 عمل تریاق فاروق میکند و صاحب مناج آورده است که دنبال ایشان چهار کاخه
 سم انجا جمع میشود خاصه کا و کوی که دنبال وی سم قبال بود اولی آن بود که در وقت کشتن
 دو مورد باید تا هر دو هم چون یکی بکشد یکی دنبال بنید از دجالینوس گویند خونی که گوشت
 ایشان حاصل شود غلیظ بود و گوشت ایشان در صمغ شود و شیخ الرئیس گویند

گوشت ایشان با وجود غلط زود از معده بگذرد و بول برانند و رازی گوید بهترین آن بود که
تازه بود و در زمان صید کوده باشد و باید که درختن مهر استود و باروغن بپزند و بول را
شراب انجیر و ماء العسل میاشامند اما قون ایله دیسقورید و سرکوب چون بسوزانند و در مشال
از آن بالکثیرا میاشامند جهت نفث دم و قرجه و اسهال کهن و یرقان و در دمانه سودمند بود
و جهت زنان حایض که میل آن رطوبات از رحم ایشان آید و مزمن شده باشد نافع بود چون
نال و میه که موافق این زحمت بود میاشامند و صفت حرق آن بسیار مشال آن و در در یکی
کوباری کند و در کاکبورد و در نون حمال یا در شیب اثر نفع ناسفید کرد و مانند افاقیا
بشوند موافق بود جهت جشی که ماده و ریشی در وی بود و اگر استون کنند دندان را جلا
دهد و اگر بخور کنند کز دندان بکوبند و چون سرکه بپزند و مضمضه کنند در دندان را
نافع بود و در خواص این زهر آورده است که قرن ایله سوخته سفید بامر که بسایند و
بر برص و بحق طلا کنند در افتاب زایل شود و اگر میاشامند سبوز را صحر زود دفع کند
و اگر باروغن کا و بر شند و بر شقاق دست و پای طلا کنند زایل کند و اگر بر دهان کودکان
که قلاع داشته باشند طلا کنند نافع بود و چون بر بستان و زهار طلا کنند حیض بر آید
و گویند چون قرن ایله بر زن استن بندند بی درد بزیاد و دیسقورید و سرکوب و بیهوشی
نروی چون زن بعد از طهر سه روز بخود برگیرد منع استن کند و گویند بیهوشی
چون بر تشنج مالند نافع بود و این زهر گوید اگر باره بوسست و بی با خود نکاه را فرود هیچ
ماورود و میگوید البته و دیسقورید و سرکوب بخور و بی چون برین کنند جهت قرحه
امعا و طاسه نافع بود و چون میاشامند سم سهام ارمی نافع بود و قضیب و بی
چون خشک کنند و سحق کنند و بیاشامند باه را بر آید و نفوط آورد و اگر بر بازو بپزند
از هیچ مار نترسند و هیچ کزنده کور و بی نکود و این زهر در خواص آورده است که چون دینال
و بی محجان با بوسست و گوشت و استخوان بسوزانند و سحق کنند با شراب و بر قضیب طلا کنند
و در آن در حال نفوط آورد و بر هر حیوان که طلا کنند همین عمل کنند و هو گوید ایله از زهره
نیست و اگر تیری بوی زنند و بیگان در وی بماند چون مشکطرا مشیع خورد بنیز آرد
و گویند قرن ایله محرق در قویج را نافع بود تا بحالی که گویند در ساعت ساکن کنند
ایر سا بیج سوسن اسمانکوفی است و نام وی ایرسا از بهر آن کوده اند یعنی قوس

و قرح و کل وی زرد و سفید و لاجوردی بود و بهترین بیخ آن سیاه صلب بسیار
که بود خوش بوی و طبیعت آن گرم و خشک است در دوم منفعت وی آنست که فالج
و تشنج و صلع مزمن را نافع بود و مفتحی لطیف بود و اگر بر کف و غش طلا کنند زایل کند
و سینه و شش را از اخلاط غلیظ پاک کند و حیض برانند و بر کزندی مادر بر موضع زخم نهاد
کنند نافع بود جهت سرفه بلغمی بغایت مفید بود و اگر با سرکه بیاشامند جهت کزندی جانوران
و مطبوخ آن بغایت نافع بود و اندر و ماخر گوید سودمند بود جهت حده زهر ها کنند و اندر
سمیه و اگر هفت درم از وی با ماء العسل میاشامند بلغم غلیظ و موه صفرا برانند و خواب آورد
و جالینوس گوید عرق النساء و فالج را بغایت نافع بود خاصه روغنی که در وی نخته باشد
و اگر با عسل فرجه کنند و زنی بخود برگیرد بجه بیند آرد و چون مسوق کنند و بخور آید
و در مهای صلب ضامد کنند نرم گردانند و اگر سحق کرده بر ریشی که ناصور شده باشند گوشت
برویانند و اگر باروغن کل و سرکه بر سر ضامد کنند در سر اسودند بود و چون در بینی جگانه
کنند بینی برود و اگر بطبیخ وی مضمضه کنند در دندان و ملازمه را نافع بود و اگر در آن
نشینند صلابه رحم و در آن که از سردی بود سود دهد و روغن وی چون در گوش
جگانه با سرکه در گوش ساکن کند و منع نزلات بکند و روغن وی مفتح افواه بواسیر بود
رازی گوید بدله وی در اسهال آب دود اندک وزن آن مازریون با سه و قیه لبن و مصلح
آن عسل است و ایرسا بسیار بی سوسن صحرای خوانند و در صحرای بسیار بود و مولف گوید تخم
وی از منومات مجربست و اگر بیخ وی قدری بردنای که در کند نهند بر نراند البته و بلیکه
بدن را بی دیگر نرسد **باب ایرسا** راجع گویند و آن نام جلیل است و گفته شود
باقلا جرجر خوانند و قولی خوانند طبیعت وی نزدیک است باعتدال و گویند سرد است
در اول و خشک است در دوم و در وی رطوبتی فضلی هست خاصه تروی و بهترین وی
آنست که فربه و بزرگ بود و خشک و انچه تر بود بد بود کلن را زایل کند و بقراط گوید
علائیکو دهد و صحت را نگاهدارد و چون مفسر کنند و بد و نیمه کنند و بر زخم که خون آید
نهند خون باز دارد و از خواص وی آنست که چون از مرغ بیاورند مرغ از خایه باز آید و چون
بکوبند و بر زهار کودکان ضامد کنند موی زشت باز دارد و همچنین اگر مکرر کنند بر موصی
که موی ستود باشند همین عمل کنند و بحق را زایل کند خاصه با بوسست و با قلا سینه و سرفه و نفث

دم را نافع بود اما بغایت نفع بود و در شخار هضم و خوابهای اشفته نماید لیکن ضما
کردن برودمها و ورم انتین و بستان که شیر در روی بسته بود بغایت نافع بود و قطع
ادرار بکند و چون بارد طبعه و عسل یا میزند بخلاص مایله بود و ورمهای بن گوشه و رماء
شیب چشم و اگر باشد یابی و زیت عتیق بر خناز ورم ضما کشته تحلیل یابد و چون با سرکه
و آب بپزند و با پوست بخورند اسهال که از فرجه امعاء بود و اسهال مزمن قطع کند و اوایی
ان بود که چون یک دو جوش بزنند آن آب بریزند و آبی دیگر باز بجای کتند نفع آن کم بود
و با قلا کهن نفع کم بود که تازه و با قلا گوشت بدن زیاده کند و اردوی چون رقیق بپزند
و روغن بادام و قند اضافه کنند و بیاشامند سرخه و خشونه سینه و حلق را سودمند
بود و آنچه با پوست بپزند نفع وی زیاده بود و خارش بدن باز دید کند و مصلح وی
آنست که مفرشته و بپزند و در روغن مطبخ کتند و با غلغله و سعت و زیره و دانه جینی
و فلفل و انجuran و فودج بخورند و بعد از آن زنجبیل برورده یا بعضی از حواری شاف نافع
بود **باقلا انطلی** جامسیه است و گفته شود **بارزد** قند است بسیار سی پیورزد و
بشیرازی پیورز کوبند و آن سه نوع است بری و جبری و جیلی و کوبند و نوع است یکی
سفید سبک خشک و یکی نرم زرد رنگ مانند عسل صافی تیزی بوی و این نوع بهتر بود
و طبیعت آن گرم است در سلیم و خشک است در دم و کوبند و تر است جبهه عری النساء و
نقرس بغایت مفید بود مقدار در دم و چون زن خود برگیرد و در شیب خود بخورد کند
حیض براند و بجهه بیندازد و چون با شراب و موصافی بیاشامند بجهه مرده بیندازد
و دفعه دیگر بکند خواه مار و خواه عقرب و اگر در موهم کتند و بر خناز بر ضما کتند نافع
بود و کوبند در دم با آب بیاشامند بواسیر پیور چون سه نوبت بیاشامند دیگر هرگز
عود نکند البته رازی کوبید محروم مزاج نشاید که استعمال کند و شیخ الرئیس کوبید
سودمند بود جبهه صلیح سرد و در کوش که از سردی بود و ورم آن تحلیل دهد و نفعی ادبی
وجهه جرب چشم نافع بود و رازی کوبید محلول بلع و منبت لحم بود و شیخ الرئیس کوبید مفید
لحم بود و این محقق است و اگر حل کتند و عسل و لعق کتند سبک کرده بکشاید و سبک آن بریزاند
و زبایدن اسان کند اما مضر بود بر سر و مصلح آن اشق است و جالیئوس کوبید بدل آن
دو وزن آن سکیج است و اسحق بن عمر آن کوبید بدل آن بوزن آن سکیج است و نیم وزن آن

جاو شیر **بالا** امری تر من است و گفته شود **بادر حبویه** یا در بنویه کوبند و بادرنه
و ترخان و بقله اتو حیه نیز کوبند بسیار سی بالنگو کوبند و بهترین آن تازه بود و طبیعت
آن گرم و خشک است در دم سودمند بود جبهه علتها و سوداوی و بوی دهان خوش کند
و نافع بود جبهه جرب و سبک دماغ و قوه دل و جگر بدهد و مفرجی تمام بود و در تقوی دل
و تقوی آن نظیر ندارد و خفقان را نکند و ذهن صافی گرداند و مقدار شربتی از آب و ی
بلیست درم بود و اسحق کوبید مضر بود بوزن و مصلح آن صمغ عربی است و اگر ورق آن با شراب
برگزندی عقرب و رقیلا و سبک دوا کند ضما کتند نافع بود و اگر بیاشامند همین عمل کند
و اگر بطبیخ آن مضمضه کتند جبهه دندان نیکو بود و اگر با نمک ضما کتند بر خناز تحلیل
یابد و همچنین بر درم مفاصل ضما کتند ساکن گرداند و از خواص وی آنست که چون قدری از
ورق و تخم و بیخ آن مجموع خشک کرده در خرقه کتند و با بریشم محکم ببندند و در جیب
نکاهلارند مادام که باخود داشته باشند هر کس که ویرایند دوست دارد و محبوب
خلق گردد و دایم شادمان بود و مولف کوبید بغایت مجرب است و بکرات امتحان کرده و خورده
وی مقوی دماغ و جگر دل و معده بود و جبهه خفقان سوداوی و خفقان که از بلغم
سوخته بود بغایت نافع بود و آنرا مفرج قلب المحزون خوانند و بدل وی در تقوی
بوزن آن ابریشم و چهار دانگ وزن آن پوست اتوج **بادر حر** صمغ الرئیس است و گفته شود
بادر اورد شوه البیضا کوبند و نبات وی در زمین ریزد بوم و سنگستانها بیشتر رود
و ساق وی بسطبری آنکشت بود و نبات وی اینوه بود و بیشتر در روی زمین بخت باشد
و در اول که برون کند گیاه بود و با خار خار گردد و رنگ وی سفید بود و کل وی
بنفش و سفید و سرخ و سفید می باشد و تخم وی مانند خشکانه بود و خارهای وی
در اثر و سفید بود و بهترین وی آنست که ورق آن سفید بود و تازه و طبیعت آن گرم
و خشک است در اول و کوبند سرد است در اول و بیخ وی سرد و خشک بود منفعت وی
آنست که سهل بلغم لزج بود و در روی قوه محلل و مفع هست خاصه تخم وی و نافع بود
جبهه اورام بلغمی و نفث دم و تبها بلغمی کهن و ضعیف معده و در دندان چون بطبیخ آن
مضمضه کتند و کزندی جانوران و کزندی عقرب چون بروی ضما کتند نافع بود و دیسور
و دیسقورید و مر کوبید بیخ وی چون بخوشامند جهت نفث دم و در دم معده و اسهال

کهن نافع بود و بوله براند و بر او رام بلغی ضاد کردن نافع بود و اگر تخم وی بیا شامند
 کوز را نافع بود و کزندی جانوان و اگر دواء الشلب بر بیخ آن حله کتد بغایت نافع بود
 و مجرب و شربتی از وی یکدم و نیم بود اما مضر بود بیش و مصلح وی افسنتین بود و شیخ الرئیس
 گوید بلای وی در تبهای بلغی شاهرخ بود و بشیرازی انوار بر او خوانند **باد بجان** انب
 و مقد و وعد و حلق و حیصل خوانند و بهترین وی فارسی شیرین تازه بود و وی غذای
 مالوف بود و طبیعت آن گرم و خشکست در دم اگر در روغن بریان کتد شکم براند و اگر در ساق
 یاسر که بزند امسال کند در معد و خاصه آورد و سر و چشم را بد بود و خوشی سیاه از وی
 حاصل شود و مولد سودا بود و سده آورد و بواسیر آورد و لون را سیاه کرد اند و شیخ الرئیس گوید
 کهن وی بر بود و تازه سالم تر بود و جذام و صلع و بیخوابی آورد و مولد کلف و سرطانات
 و سده بجز بود و اگر بر سر که بزند سده بجز بکشد اما بواسیر آورد لیکن کار وی در سبیه
 خسته کتد و شیخ کتد طلائی نافع بود و جهت بواسیر و اگر باد بجان زرد بار و غن بریزند و
 از آن روغن موم روغن سازند و بر شقاق کعبین و میان انگشتان طلا کنند بغایت
 نافع بود و اگر کار وی بار و غن بادام تلخ بچندان بگویند و بر روغن بلغمه بر سر شد و بر بواسیر
 طلا کنند بفرمان خداست و از این کتد و مجربست و اگر باد بجان بسوزاند و خاکستوان با سر که
 بر سر شد و بر ثوبال طلا کنند ببرد البته و ثابله بشیرازی گوید خوانند و گویند مقوی معد
 بود و قطع ترق دم بکند و خاصیت خوردن وی و اوای آن بود که در آب و غلغله بخورید یا
 مسلو فکند و بار و غن بچند یا بادام بریان کتد یا با سر که و گویا ببرد **باب ج** بسیار
 بابونه گویند و بهترین آن بود که کار وی زرد و بزرگ بود و طبیعت آن گرم و خشکست در اول
 منفعت وی آنست که مفتح و ملطف بود و محلی فی جذب بود و در معده صلب نم کرد اند و جهت
 صلاح سرد نافع بود و وجه بهار خاصه که از عفونه سودا و بلغم بود و ورم احشا و اگر بخور شامند
 و در آب آن نشیند سنا کوده بریزند و حیض و بوله براند و بجه بیند ارد و اگر میاشامند
 بوله حیض براند و بجه در وقت زادن سهل برون آید و بد نوبله کتد و نفعیه تمام و اگر
 بر جرب تو ضاد کتد ببرد و قوه اعصاب و دماغ بدهد و بر ورم جگر ضاد کردن نافع بود
 و بخار وی در آخر نوبله بغایت سود دهد و اگر آب و سر که بزند و در آخر مرد سر بر بخور
 بر بخار آن دارد چشم را پاک کرد اند و در زایل کند اگر ادمان کند و اگر چشم آب بابونه تنها

بشوند در دساکن کرد اند اما شیخ بن حسین گوید مضر است بخلق و مصلح وی
 عسل است و بدلان در تقویه دماغ و زایل کردن صلع سرد بر بخاشناس **باد ج**
 خور خوانند و آن نوعی از ریحان کوهی است در دامن کوهها باشد طبیعت وی گرم
 است در دم و خصله است در اول و گویند بر طوبی و فضلی در وی هست بهترین
 وی آنست که خوش بوی بود منفعت وی آنست که از ادویه قلبی بود و اگر عصا وی
 در چشم کتد چشم را جلا دهد و بر طوبی که از چشم روانه بود خصله کرد اند و اگر
 بسیار بخورند قار یک چشم آورد و شکم نرم دارد اما باه طبر انکیزد و مولد ریاخ
 بود و بوله براند اما در بخور چشم بود و اگر بر کزندی زنبور و عقرب ضاد کتد نافع بود
 و اگر بار و غن کار و سر که و بست جو بر ورم گرم ضاد کتد نافع بود و خوردن وی گویند گرم
 در شکم بیدار کند و چون بخایند و در آفتاب نهند گرم از آن تولد کند و شربتی گویند چون
 افتاب بچمل نزل کند و بر آن خایند بیایی در آن سال از درد دندان این باشد البته
 و اگر بخایند و در گوش نهند در گوش ساکن کند و صاحب کامل آورده که خوردن وی
 هیچ منفعت ندارد ضاد کردن منضج و محلل بود از خوردن وی خلطی سوداوی
 تولد کند و چشم را قار پاک کند و مصلح وی بقله الحما بود و بدلان دوزن آن
 سلیسنب **باد د** حجر اسیر و در اسیر کشته شد با باری بیونانی فلفل سیاه
 بود و کفته شود **باب ه** نوعی از علف است و در عین کفته شود **بار سطار یون**
 فر سطار یون است و آن نوعی از ریحان حمام است و کفته شود و معنی بار سطار یون
 بیونانی حامی است **باب ز** درخت حبالبان است و کفته شود درها **باب ه**
 زراوند طویل است و کفته شود **باب ح** شراپی مست کتنده است و صاحب بهنجار
 که در بنید العسل است و صاحب جامع گویند بنید خرمایی است که از خرمات سازند و در
 نون صفت بنید کفته شود بجم ثمره الطرفا است و کفته شود **بخاخ** عصی الریح است
 و کفته شود و بر شیاندار و ویشیاندار و و بطباط و جعفر و شبیطاط و هو جره
 و هو فسیلا س نیز گویند بشیرازی کسته خوانند و بکرمایی سرخ **مرد خور مریم**
 شجر مریم است و آن خشکی است و بجز آن عرطینا است و صفت آن در الفادر بر
 کفته شد و خور مریم فیللاس گویند و طبیعت آن گرمست در سیموم و خشکست در دم

منفعت وي آنت که مقطع و مفتوح و محلا بود و طبع را براند چون به بشم بار بخود
 برکورد یا بر شیب ناف طلا کنند و چون بیا شامند کم دراز و کدو دانه بیند از د و
 حیض براند و بجه موده بیند از د و بر قاناف بود و کلف میرد و بر ستر سخت شده
 طلا کنند ناف بود و اگر با غسل در چشم کشند ناف بود جهت نزول آب و ضعف چشم و اگر
 و اگر با شرب بیا شامند زهرها را ناف بود و او د و ده کشته خاصه ارباب بحری و چون
 با شرب بیا شامند ستر زیاده کند **بد لیون** مقول است و گفته شود **بد اسقان** بد سکان
 و بد کشان و بد شغان نیز گویند و قاتل ابیه و کف الکلب هم گویند و حیثیث است
 کرم و خشل اما ملطف و محلا بود و ناف بود جهت اصحاب بلغم و رطوبه و رازی گوید
 بدان نیم وزن آن در روغ و یله و وزن آن زبویه کومانی بود **بر** حظه است و گفته شود
 و قوم و قوم هم گویند **برخ کالی** برخ گویند و برنق گویند بسیاری برونه کالی خوانند و
 طبیعت و ی کومست در اول و خشل است در دوم و آن دو نوعست بزرگ و کوچک و بهتر
 آن کوچک است که لون آن برنجی زرد و در دم از روی سبیل بلغم لبرج بود و از قانات
 دود بهتر از وی نیست و مفاصل را سود مند بود و حبشش آورده است که شریقی از وی
 ده درم با شیو تاز به بود جهت جبالقح لیکن مضر بود بر و ذها و مصلح آن کثیر است
 و بدان بوزن آن تر مس است بوزن آن قنیل و این ماسویه گوید بدان بوزن آن
 تر مس و دود آن قنیل **بر ملیا** بزرگ را زایاج است و گفته شود **بر شیلندارو**
 عصی الراعی است و گفته شود **بر غشت** قلوله و غلوله و فوهر گویند و آن قناری
 است و شجره البهق نیز گویند و در قاف گفته شود **بر س** قطن است و طوط و عطب
 و کرسق نیز گویند و شحم الارض و گفته شود در قاف و نوان تور گویند و کفن آن قضم
بر بخشک افر بخشک است و گفته شد و حبث القرظلی نیز خوانند **بر د و سلام**
 لسان الحلا است و گفته شود **بر غوی** بحرانی شویلا خوانند بشیوازی بر نراسه گویند
 و چند اسم دیگر دارد و گفته شد و گفته شود بهترین آن زرد بود و طبیعت آن
 گرم است در دوم و خشل است در آخر درجه اول منفعت و ی آنت که جهت صداع
 سرد ضاد کردن یا فطول بغایت ناف بود و ملطف و مفتوح بود و صاحب دوار و سرد
 ناف بود و سنه کوه بریزاند و اگر در طبع آن شستند حیض براند و بر شیر را باک کند

بوز قطن است و گفته شود بر و اینها
 فاش است و گفته شود بر ناسی

و بجه بیند از د و مشیمه بیرون آورد و درم رحم را ناف بود و اگر سه درم از وی
 بیا شامند همین عمل کند و اگر سوزانند و خاکستوان بر ریش افشاند خشله کودا کند
 و اگر با غسل بیا شامند کومها را بکشد و حبث القرع و سده بیخی و زکام را ناف بود اگر
 بطبع وی بشویند و خوردن وی مضر بود بگوده و مصلح آن انیسون بود و رازی گوید
 بدل آن در درد سرد با برنج است و گویند بدل آن افسنتین است **بر دی** بنا نیست
 که در آب روید و در مصر از وی کاغذ سازند و مولف گوید بشیوازی اوراقه خوانند
 و شلخ میان وی نیز خوانند و در قوه مامتد کاغذ بود و در سوخته و ی بحیف
 زیاده بود و طبیعت و ی سرد و خشل بود در دوم و اگر بر جراحتها تر باشد خشله
 کودا کند و اگر در سر که خوب ساند و خشله کنند و بر ناصور کنند ناف بود و خاکستوان
 اکله که در همن بود سود دهد و جسر دم بکند و لجه مصری بود غذا دهد چون بر کشند
 و بکنند مامتد شکر **بر طانیق** صاحب منهای گوید گویند بستان افر و زاست و گفته
 شود **بر سیار** شاعر الجن و شعر الجبار و شعر الارض و حلیه الحمار و شعر الخنازیر و
 ساق الاشود و الوصیف الاسود و کز برة البیر نیز خوانند و آن شعر الغول است بسیاری
 بر سیاوشان گویند و بکرمانی کور سوخته اند و بهتر یه وی آنت که جوب و ی سیاه
 بود و ورق آن سبز و گویند بهیون آن بود که جوب و ی سیرخی زرد طبیعت و ی
 معتدلست در گرمی و سردی و گویند میل بکرمی و خشکی دارد و سه درم از وی مسهل
 بلغم و سود ابود و سینه و شش را از فضول پاک کند و بکدازاند و بوقان و سبوز را ناف
 بود و بود و حیض براند و سنه بریزاند چون بیا شامند و شکم ببندد و مشیمه بیرون
 آورد و کونذکی سله دیوانه و مار ناف بود و دیگر جا خوران موزی چون با شرب بیا شامند
 و ملطف و محلا و داء الثعلب را ناف بود و موی پرویاند و خنازیر و د بيلات تحلیل کند
 و اگر بیا شامند ربو و بوقان و عسل البول را ناف بود و اگر بالاذن و روغن مورد یا روغن
 سوسن و زوفا با شرب بیا میزند و بر مویی که ریزد طلا کنند دیگر مزه بود و بچ آن حکم
 دارد و اگر سوزانند بر سر کل مالند موی پرویاند و جهت جرب چشم ناف بود و استحقاق
 مضرت جسر و مصلح آن مصطکی است و رازی گوید بدل آن در سود مندی در ربو
 بوزن آن بنفشه باینم وزن آن رب السوس بود **بر شوم** بلغمه اهل نجد قسب است

و گفته شود **برزقطنی** بیماری امفیوش و بیونی فسیلون و معویان بر عونی
و بشیواری بنکو و باصفهائی سبزه خوانند و آن دو نوعست سفید و سرخ بهتر از آن
سرخ است که میل بسیار می زند و فربه بود و چون در آب گشتند در بن آب نشینند اما سفید
سرد تر از سیاه بود بغایت و طبیعت نیلوسرد و تر بود در دهم و آورده اند که در سلیم
و گویند معتدلست در تری و خشکی حواره بنشانند و تشنگی ساکن کوه اند و اگر بویان
ناگوده و در دم بجلاب گرم بیاشامند طبیعت براند و اگر بر میان کوه بود بار و غن کل
شکم ببندد و سحج را نافع بود خاصه بچکان و لعاب و ی جمعه خشونه دهن و سینه
و لایع معده نافع بود و برور مهاگرم ضلکون نافع بود و وجهه فقرس با سرکه و جمعه
صداع با کلاب سودمند بود و نشاید که گفته است که کشتن بود و شربتی
از وی و در دم بود و مداوا کسی که بنکو کوفته خورده باشد با سفید باج و قلع و حلیث
یا مثلث و دو المسک کتد و بدله وی در قلعین طبیعت به دانه بود یا تخم مو و در تری
و قوطیب تخم قورق **برزالکرس البستانی** تخم کفر بستانی طبیعت آن گرم و خشک است
در دهم بول و حیض براند و سه جگر و کوه بکشد و فوای که از امتلا بود سود دهد
و شربتی از وی سه درم بود و وجهه کزندی جانوران نافع بود و در دهم بملوها را نافع بود
اما مضر بود بشش و مصلح آن حمما است و شریف در خواص آورده است که تخم کفر
کوفته با هچندان قند بر و غن کا و جرجی کتد و سه روز بیاشامند باده را زیاده کتد
بغایت اما باید که بعد از کوشش خورس فربه خورد و بدل تخم کفر فطر اسالیون است
و گویند ده یل آن افسنتین و نیم وزن آن فطر اسالیون است **برزالکرس الجبلی**
فطر اسالیون است و گفته شود **برزالخاری** بیماری تخم خرو گویند و بکرمائی نیلوس
خطی و طبیعت آن معتدلست در حراره و رطوبه و در عمل اقوی و بهتر بود از تخم
خطی خشونه سینه را زیاد کند و سحج و ریش روده را بغایت نافع بود و وجهه کزندی
ریتلا و سهم نافع بود و چون در ایدیه حقه بود دفع مضرة ایدیه حاده بکند
و بدل وی تخم خطی است **برزالخطی** بهترین وی آن بود که سیاه و سبزه بود و طبیعت
وی سرد و خشک است و گویند معتدلست در حراره و رطوبه اگر با سرکه بر جوق طلا کنند
و در افتاب نشینند نافع بود و وجهه سرفه گرم نافع و مفید بود و خون رفتن شکم ببندد

و در ضادات که جمعه ذات الحلب سازند نافع بود و شکم ببندد و سرفه کوه بریزند
و بدل وی تخم خبازی بود **برزالرطب** بنز الفذاح و برز القصفه و برز الفت و برز القناد
و برز القصب گویند و آن برز العلف است بیماری تخم اسبست گویند بهترین وی زرد فربه باشد
و طبیعت آن گرم و تر بود و در وی قحی بود باده را زیاده کند و جماعت را قوه دهد و شرب
زیاده کند بدل وی در معاجین تخم سلغم بود **برزالجرجی** بیماری تخم کیکیر خوانند و کیکیر
گویند بشیواری کفر گویند و بهترین وی بستانی فربه بود و طبیعت آن گرم و خشک
در سلیم و گویند در دهم سودمند بود وجهه عسر البول و بر غش طلا کردن نافع بود و باده را
بر انگیزد و در دهم ساقین را نافع بود مقدار یک درهم و اگر با سلنجین و آب گرم بیاشامند بجماعت
را قوه دهد اما مشک خوار بود و مضر بود بمشانه و مصلح وی کثیر است و بدل وی را زری گویند
بنات وی است و دسیقوریدوس در طبع بدل وی خردل است و محلول گویند بدل وی تخم
کندنا است و گویند بدل وی تو دهری است **برزالمسط** حب القلق است و گفته شود
برزالختم ختمه است بیماری شفته گویند و باصفهائی هاکشی و بکرمائی شینکو و بهری
خوبه کلان و به تری سوارون و بنوکی موشه و منفعت آن در باب خاکه شود
برزالسمف بنز القطف است و بشیواری تخم سبناخ روی خوانند و منفعت آن
و صفت آن در قاف گفته شود افشا اسه تعالو وی بر قانزا سودمند بود و ورمهای
گرم را نافع بود و در غایت غایت بود در شفاء ورمهای ظاهر و باطن آنچه ظاهر بود
کوفته با ج قطن ترکند و طلا کنند و آنچه باطن بود سحج کرده با سلنجین بیاشامند
و کلاب و طبیعت وی معتدلست در حراره و بروده و خشک بود در اول و گویند گرمست
و در وی جلا و قلعین بود و مضر بود بسفل و مصلح وی قند و کلاب بود **برزالخرفه**
بقلة الحقا است و در حله و فرخ و بقلة المبارک و بقلة الزهر و بقلة لینه و دندان سا
و کف و فرخیر و فرغین و حقوق نیز گویند بیماری تخم تورک گویند و باصفهائی
تخم برهن و بکرمائی تخم بکرک و به تری تخم کان و بهترین وی است که فربه بود
و طبیعت آن سرد است در دهم سلیم سودمند بود وجهه در جگر که از کرمی بود و بنیای
حاده مقدار پنج درم از وی بگویند و بشیواری بکیرند و بانبات بیاشامند و اگر بجلاب خورند
وجهه سرفه که از حراره بود نافع بود و وجهه لایع معده نافع بود اما مقلع شتوه بود و قی که

افراط کنند و مضر بود بسوز و معدة بلغمي و مصلح وي قد است و بدل ان کويند بزرقطون
 سفيد بود **بزرالزمان البري** حب القلقل است و گفته شود **بزرالجزر البستاني** بيارسي تخم
 کز کويند نافع بود جهت ريشه هاي خورند چون بگویند و بران ضا دکنند و کونخون بر باد را
 برانکيزد و بول و حيض برانند و ريشه ها عفر ياله کند و استسقا را نافع بود و کوندي جانوزن
 و بول کويد در ساقين يکدم تخم کز بایکدم قند بياشامند نافع بود و بجزبست و بدل ان
 بوزن ان اينسون بود **بزرالجزر البري** دو قواست و گفته شود **بزرالسلاب** بيارسي تخم
 سداب خوانند بهترين ان سياه فربه بود و طبيعت ان کرم و خشکست در سيوم نافع بود جهت
 فواق بلغمي و ساکن کوداند اکو يکدم نادر و درم بياشامند و اکو با شراب بياشامند جهت دفع
 زهرها نافع و کوندي جانوزن خاصه که با انجیر خشک و مغر کودان استعمال کنند و جهت
 عرق النساء نافع بود اما مقطع مي بود و مصلح ان کثير بود يا غسل و بدل ان سداب **بزرالحسن**
 بيارسي تخم کاه کويند بهترين ان بستاني سياه فربه بود طبيعت ان سرد و خشک است
 و مخدر و منوم بود شته جاع را ساکن کوداند و کسي که احتلام بسيار افتد چون بياشامند
 نافع بود و قطع شته جاع بکند و نقطه مي و خشک کوداند و مقدار يکدم نادر و درم
 مستعمل بود و ضا د کون جهت صراع نافع بود و منع سيلان از چشم بکند چون بويشان
 ضا د کنند و وي سبات آورد و مصلح وي مصطكي بود و بدل وي دم لافونين
بزرالبنج بيارسي تخم بک کويند و بشيرازي تخم منک ديود و بلفظي ديکون خراج الرجال و ان
 سه نوع است سياه و سرخ و سفيد بهترين ان سفيد بود و بعد از سفيد سرخ اما سياه
 کشته بود طبيعت ان سرد و خشک است در اخر درجه سيوم و از ان سفيد سرد است در اول
 درجه سيوم و خشک است در دوم عصا وي در کوش نافع بود و جهت نقش با فراط
 سود دهد و درها ساکن کوداند و بر فقر طلا کون نافع بود و خوردن وي مضر بود و
 سبت و مخدر و تباه کننده عقل و خناق و جنون آورد و درم زبان و ضيق النفس و تاريکي
 چشم و کواني کوش بازديد کند و ملا و وي بچي کتيد بای کرم و روغن و غسل جدا از ان
 شير تازه و مرق اسفيد باج بخر و کوش بره فربه و بدل ان اينون است بوزن ان و صا
 تقويم کويد مصدع بود و مخدر احشا و مصلح ان عسل است و اينسون و اکو بر بصر طلا کنند
 بغايت نافع بود و مقوي اعضا بود چون در حمام طلا کنند بر بدن و در جگر موزن را

نافع بود **بزرالجل** بيارسي تخم تریزه خوانند و تخم ترب خوانند بهترين وي انست که
 فربه بود طبيعت وي کرمست در سيوم و خشک است در دوم جهت غش و کلف و بجهت سفيد
 و اثر زخمها نافع بود چون باب و از يافه طلا کنند و بر نهق سياه و سفيد بکندش و سرکه در
 حمام طلا کنند بغايت نافع بود و فني کيد در شکم بود تحليل دهد و محلي قوي بود و مقدار دوم
 مستعمل کنند اما مضر بود بکرو و مصلح وي سبستان بود و اکو با سرکه بياشامند قی آورد و
 بول برانند و درم سبز در تحليل دهد و اکو با سکنجین بپزند و بدان غرغره کنند همچنان
 کرم خناق را نافع بود و در دفع زهرها و کوندي جانوزن قاي مقام تو ياله بود و صاحب
 تقويم کويد مصدع بود و مضحق جگر و مصلح وي کشتيز و شکر بود و جهت درم سبوز
 کهن شده سه روز زهر روز دو درم کوفته و نيخته و با سکنجین بياشامند بغايت
 نافع بود و بجزبست و بدل ان جر الرشاد بود **بزرالمرو** بيارسي تخم مو کويند و بشيرازي
 مرور شده بهترين وي انست که تازه و فربه بود که لون ان بصرخي زرد طبيعت ان کرم
 و قواست با اعتدال و بري در قوه و ماقد بزر قطن بود چون بويان کنند نافع بود
 جهت دو سنطار يا و سح و شکم ببندد و منضج و رمها بود و دماها بود و بويان
 ناکوده سهيل اندي بلغم بود و مقدار دو درم مستعمل بود و مضر بود بشش و مصلح ان
 جلتار است و بدل ان بزر قطن و در انضاج بدل وي بزر الککاتان بود **بزرالکاکج**
 حب الکاکج است و گفته شود **بزرالهو** بلغه اهل خراسان تو دري کويند و گفته
 شود و بلفظي ديک شندله کويند و قصيده نيز کويند **بزرالاسفيس** حرق بابلي
 است و گفته شود **بزرالقنب** شهدا نج است و گفته شود **بزرالحند قوتي**
 بيارسي تخم انده قو کويند و ديواس بست کويند و جاقا و درق نيز کويند و بهترين وي
 انست که فربه و بري بود و طبيعت ان کرم و خشک بود معده را ياله کند مقدار نيم درم و نافع
 بود جهت کوندي جانوزن چون با سکنجین بياشامند و ازادويه باهي بود و بهج باه
 بود و بدل وي شيلم است **بزرالسان الحبل** بيارسي بارتله کويند و بهر تيريزي
 تخم بز و شده طبيعت ان سرد و خشک است بهترين ان بود که فربه بود و سياهي که
 بصرخي ماله بود نافع بود جهت سه جگر و کرده و عرق النساء قايص بود و مقدار دوم
 مستعمل بود و چون بياشامند نفث دم که از سينه بود قطع کند و فضوله از شکم روانه

بود و اسحق کومید طبیعت ان کوم و خشکست بهترین ان بود که سیاهی بود سرخی این
 فربه نافع بود جهت سده جگر و کوده و عرق النساء قابض بود و مقلار سه درهم مستعمل بود
 و چون بیاشامند نفث دم که از سینه بود قطع کند و فضوله که از شکم روانه بود و اسحق
 کومید طبیعت ان کوم و خشک است و مضر بود بشش و مصلح ان عسل بود و بدل ان کومید
 تخم حاض بستانی بود **بزر الحاض** حب التوشاکویند بیاری تخم توشه کومید و بشیرازی
 تخم ترش فیل کومید بهترین ان بود که فربه بود و سیاهی که بر سرخی نزد طبیعت ان سود
 و خشک است و بغایت قابض بود موه صفر میثاند و روده بالا کند و شکم بیند و اسهال
 قطع کند خاصه که سبب خلط کوم بود اما مضر بود بکوده و مصلح ان قند بود و در خواص
 او در ماست که تخم حاض اگر **بزر الحاض** بپزد و زن بپزد و بی جادام که با وی باشد
 امست نشود و رازی کومید تخم حاض روی اگر بیش از کوزه که عرق بخورد باشد و عرق
 بکود هم مضره نرساند و تخم حاض بستانی بهترین ان بود که سیاهی مایل بود و طبیعت
 ان سرد و خشک است در دوزخ سودمند بود جهت ماده صفر و ایت عیب و دموی و مقلار دو
 درهم مستعمل بود و مضر بود بسبب و مصلح ان تخم رازیانه و کوش **بزر الکشان**
 بیاری تخم کتان کومید و کشانک خوانند و بشیرازی بزر کومید بهترین ان بود که قاره
 و فربه باشد و طبیعت ان گرم است در اول و معتدلست در تری و خشکی و کوبیده معتدلست
 در گرمی و سردی و خشک است در اول و منضج ریشها و در مهابود خواه ورم کرم خوار و اندرونی
 و بیرونی و کلف و برص را نافع بود دکان وی در کام را سودمند بود و اگر بریان کنند شکم
 بیند و اگر خام بیاشامند شکم براند و مقلار مستعمل از وی سه درهم بود و اگر بران بپزد
 و اگر بپزد و زن در آب ان نشیند ورم جاسیه که در رحم بود تحلیل یابد معده را بد بود
 و دشوار هضم شود و غذا اندک دهد و مضر بود بانثین و مصلح ان کلثوب بود یا
 عسل و جالینوس کومید سودمند بود جهت شقاق مقعد و ریش شش و هر جراحتی که
 از خارج بدن بود بصلح آورد و دموی اعضا بود و دیسکورید و سکونید و فولس نیز
 کومید چون بسوزانند و تخم کنند بر ریش مقعد افشانند خنک کوراند و زایل کند و بدل وی
 عصاره ماقلا بود و کومید حلیه و در خواص آورد اندک که چون با موم و عسل بر مریض ناخته
 کنند البته بیرون بخورد و میزاید کند و در سینه را نافع بود **بزر النعام** بیاری

بنام هونک السی کومید

تخم سیسنبه کومید بهترین وی بستانی بود و سیاه رنگ و طبیعت وی گرم و خشک است
 حیض براند و زائیدن آسان کند و مقلار سه درهم در مستعمل بود و جهت باد که در شکم
 بود نافع بود و فواق املائی را بغایت سودمند بود اما مضر بود بشش و مصلح وی
 کثیر بود و بدل ان تخم نعناع و تخم بالنکو مساوی **بزر الرند** **السور** جلیقه است
 و گفته شود **بزر الملیون** بیاری تخم مار جوید کومید و مارکیا خوانند بهترین وی
 بستانی بود و طبیعت ان گرم و تر بود در دوزخ می بیفزاید و شعله جماع برانکیزد و مفتوح بود
 و مشهور زیاده کند و مقلار دو درهم مستعمل بود اما مضر بود بسبب و مصلح ان عسل است
 و عسر البول را نافع بود و عرق النساء و قویج بلغمی و ریحی و کوزه که ریش را نافع بود و بدل
 ان جبق است **بزر العصف** قسط است و گفته شود **بزر الکشور** رجمول خوانند بیاری
 تخم کشوت خوانند و بر سر بانی دینار و شکوفا نیز کومید و طبیعت ان معتدلست در گرمی و
 سردی و خشک است سده جگر بکشد و سبوز و معده را بالا کند و خلطهای عرق از عروق
 بیرون آورد و تبها مرکب از بلغم و موه صفر را نافع بود و اگر با سرکه بیاشامند فواق را ساکن
 کند و چون بخوشانند شکم بیند و قوه معده بدهد و بول و حیض براند و سیلان رحم را
 نافع بود و عصاره وی چون تر بود بای را بشویند نفوس را نافع بود و مقلار دو درهم مستعمل
 بود و بطعم بغایت تلخ بود و در منفعت مانند تخم کاشنی بود در اکثر حالات و کومید مضر
 بود بشش و مصلح ان عسل است و کومید صمغ عربی و بدل ان کومید چهار دانگ و زن آن
 افسنتین است **بزر الهند** بیاری تخم کاشنی کومید و بهترین ان سیاه رنگ بود فربه نشین
 و طبیعت ان معتدلست در گرمی و سردی و خشک است نافع بود جهت تبها صفر و سیاه
 جگر و یرقان را سودمند بود و مقلار دو درهم قاسه درهم مستعمل بود و کومید مضر بود بسبب
 و مصلح ان سکجین است و بدل ان تخم کشوت **بزر الحجر** قریض و ساسا و کشت کومید
 و ان کوزه است بیاری تخم انجوه کومید و طبیعت ان گرم و خشک است در دوزخ بهترین است که فربه
 بود و در وی تلطیفی بود و کومید کرم و تراست و رمهای بن کوش صلب نرم کوراند و باده را زیاده کند
 چون با مثلث یا با شیر کا و تازه بیاشامند و این مجربست و اگر بکوبند و بر ریشها و خورده و سرطا
 نات افشانند نافع بود و چون بیاشامند ماده اصفر و بلغم و قویج و استسقا را نافع بود مقلار نیم
 مثقال ماب کرم و عسل و اگر بکوبند مقلار سه درهم با شراب یا شیر تازه بیاشامند بجلط راقه دهد
 و شریف آورد ماست که چون بکوبند و با عسل میامیزد و بر قضیب طلا کنند قضیب را سبب کوراند

و اگر با سکنجبین بیا شامند جهت درد کوده و سبوز نافع بود و اگر کوفته با عسل
 بر شدند و لعوق کنند شخاری نفع را نافع بود و صاحب تقویم گوید مفرج کوده بود
 و مصلح آن صمغ عربی و کثیرا است و بدل آن حرق است و قود مانا و گویند بدل آن تخم
 کند نا است و گویند تخم جو چیز و از بسیار خوردن وی سرفه بخشد بداند و مداوا
 آن شراب بنفشه و جواب بود **بزرالرازیانج الرومی** اینسون است و گفته شود
بزرالرازیانج در اصف آن گفته شود **بزرالفجکشنج** الفقد خوانند بسیار می
 تخم بختکشت خوانند و بشیرازی تخم دل استوب خوانند و فلفل کوی هم خوانند و طبیعت
 آن گرم و خشک و در دودم اکود درم از وی باده درم سکنجبین بیا شامند جهت ورم
 سبوز و استسقا نافع بود و اگر با سرکه بچاشند و بر سبوز ضاقت کنند نافع بود و اگر
 بیا شامند مفع سده جگر بود اما مصلح و محقق می بود و مصلح آن شیره و ترنجبین
 بود **بزرالکرافت** بسیار می تخم کند نا خوانند بهترین آن شامی تازه بود و طبیعت
 آن گرم و خشک و گویند سرد است و جین گوید گرم و خشک در سیوم اکود درم با فلفل
 در شیب دندان که گرم داشته باشد گرم بکشد و بیندازد و اگر در شیب معده بخورد
 کنند بواسیر زایل کند و دود درم از وی باده درم تخم مورد نافع بود جهت نفث دم
 که از سینه بود و ترخ و وجه کسی که شمشیرش منقطع شده باشد یک گرم نافع بود و سده
 کوده بریزند و اگر با حب الرطاد بویان کنند ترخ که از سردی و بلغم بود بغایت نافع بود
 و مضر بود بشش و مصلح وی عسل بود و گویند محقق شش است و مصلح آن لعاب جده دانه
 است و بدل آن تخم جو چیز و از خواص وی اینست که اگر در هر که اندازند ترشی ببرد و گویند
 اگر کسی خواهد که جماعت بسیار کند و هیچ ادویه بوی نرسد تخم کند نا با شراب بیا شامند
بزراللفف بزر الشلم است بسیار می تخم شلم گویند بهترین آن بود که سرخ رنگ بود
 و طبیعت آن گرم و تر است باده را زیاد کند و فضاخ بود و چون در معاجین بود دفع
 سموم و ادویه قتاله بکند و شریف در خواص آورد است که چون تخم شلم بر کوبند باده
 نافع بود جهت ورم اریه و مجربست و اگر بیا شامند لغوظ آورد جهت درد ها که از سردی
 بود و قولنج سخت سده بغایت مفید بود اما مضر بود سبوز و مصلح وی تخم خربزه است
 و مقدار مستعمل از وی دود درم بود و مولف گوید که از خلص وی یکی آنست که چون کهن شود
 و غلظ در میان آن بنود و بکارند کوبن بروید و این مجربست **بزرالبصل** بسیار می

بیاز گویند طبیعت آن گرم و خشکست و در وی رطوبتی فضلی بود باده را خمری دهد
 در مزاجهای سرد **بزرالساق** بسیار می تخم جعفر گویند و آن دوفوع است
 و گفته شود در سیرین صفت آن و طبیعت آن سرد است در وی اندک خشکی بود
 معده را بد بود و شکم براند منفع و مقطع بلغم بود و بدل آن تخم خطمی بود
بزرالقنا بسیار می تخم خیارزه گویند و به تیریزی تخم شنکبار بهترین آن بود که
 فربه بود طبیعت آن سرد و تر بود و بهتر از تخم خیار بود بول براند و مقدار پنج درم
 مستعمل بود تاده درم و چون بکوبند و بر بدن طلا کنند لون اندام را نیکو گردانند
 و اسحق گوید مضر بود بر و مصلح وی سکنجبین بود و بدل آن **بزرالقند** **بزرالقند**
 بسیار می تخم خیار گویند و به شیرازی تخم خیار بالک بهترین آن بود که از خیار زرد
 کیوند و فربه بود طبیعت آن سرد و تر بود نافع بود جهت صفرا سوخته و ورم کرم که
 در جگر و سبوز بود و درد شش کرم و ریش آن و اسحق گوید مضر بود ناشین و مصلح
 آن کثیرا بود و بدل آن **بزرالقنا** **بزرالبیاض** بسیار می تخم خربزه گویند بهترین آن بود که
 شیرین باشد طبیعت آن گرم و تر بود روده را زیاد کند و جماعت را زیاد کند و می
 بیفزاید و شیره وی جهت سرفه گرم نافع بود و درد سینه که از ورم کرم تولد کرده
 باشد و خشونده دهن و حنجره و خلق را نرم گردانند و تشنگی بنشانند و تنها و حاده
 و تنگی سبب آن صفرا سوخته بود و ورم جگر گرم نافع بود و سده آن بکشد و
 بول براند و مجاری کوده و مثانه کند و سوزش آن قطع کند و بقیق و درم ها که باشند
 تحلیل دهد و اسحق گوید مضر است سبوز و مصلح آن عسل بود و مقدار دود درم تا پنج
 درم مستعمل بود و صاحب تقویم گوید بسیار وی مضر بود با حشا و مصلح آن عصا
 زرشک بود و وی شیر زیاد کند و لغوظ آورد **بزرالورد** تخم کله بهترین آن بود که
 از کله فارسی کیوند طبیعت آن سرد و خشک است و قابض بن دندان حکم کند و قلاع زایل
 کند چون کوفته در دهن کیوند و درد چشم را نافع بود و معده و روده پاک کند و مقدار
 مستعمل از وی دود درم بود و نافع بود جهت اسهال مراری و ورم بیخ را سود دهد
 و خوردن آن شش را مضر بود و مصلح آن کثیرا بود **بزرالزحان** تخم شاهسفر
 خوانند بهترین وی اینست که سیاه و فربه و کوجه بود و خوشبوی طبیعت آن گرم

و خنثی است و گویند معتدل است در گرمی و سردی نافع بود جهت دارد و عاف و قیام
 صفراوی مقدار نیم درم بریان کرده و سحج را نافع بود و مشک بپزد چون یک مثقال باب سرد
 یا کلاب تر کرده فرو برند و اگر یک مثقال بریان کرده یا باب که تر کرده فرو برد قطع اسهال
 مزمن بکند و گویند مضر بود بکوره و مصلح آن موز نکو تر است و بدل آن تخم مرو
بزرگ شنب بهاری تخم شنب گویند و بشیرازی تخم شود بهترین آنست که در طبیعت
 آن گرم و خنثی است با اعتدال شیر را براند و بواسی قطع کند چون بسوزاند و بر بواسیر
 ضامد کنند و مقدار درم مستعمل بود لیکن معق و مقوی بود و مضر بود بمشانه و مصلح
 وی عسل است و بدل آن دو وزن آن شنب **بزرگ کرب** بهاری تخم کوب گویند و بشیرازی
 تخم کلم بهترین آن تازه فربه بود و آن طبیعت آن گرم و خنثی است خوراز نافع بود
 و اگر خوراز منع سق شراب بکند و دیوست شوند و منی زیاد کند و مقدار یک درم مستعمل
 بود و مضر بود بشش و مصلح آن عسل است و این ماسویه گوید که هر کس که دو درم تخم
 کوب باب کا و زیان میاشاند و شراب خورد دیوست شود و چون از کراوی فزجده
 بسازند و وزن نخود بر یک درم در شکم بکشد **بزرگ اسفناج** بهترین آن بود که بصری
 مایل بود و طبیعت آن سرد و تر بود نافع بود جهت در دل و وقت مقدار یک درم مستعمل
 بود و مضر بود بسوز و مصلح آن طین تخم بود **بزرگ بلغم الحما** بزرگ الحما است
 و گفته شد **بسر** غوره خرما است بشیرازی خوراک گویند طبیعت آن سرد و خنثی
 است در دوم و شیرین وی میل بحراره دارد و در وی قبضی بود طبع وی کلم بپزد
 و آنجده سبز بود حبس در وی زیاد بود و دشوار هضم شود و مضر بود بدین و دندان
 و مولد ریح بود و سده و مصلح آن سکجین ساده بود **بسنج** لبنان است و گفته شود
بسنجیاج خنثی است و گفته شود **بسنجیاج** تشنیه آن گویند و از اس الکلی نیز گویند
 و تشنیه و نافع الحار و کثیر الارط نیز خوانند و بهترین آن فلفل طعم سبزی بود و چون
 بشکند اندرون آن فستقی بود طبیعت وی گرم است در اول و معتدل است در تری
 و خشکی و گویند گرم است در دوم و خنثی است در سیوم سهل سودا و بلغم لزج بود
 و مقدار سه درم در سهل سودا مستعمل بود و بیخ درم بامرق خروس سهل بلغم بود
 و اسهال وی مغص و کوب بود و شربتی از وی از دو درم تا بیخ درم بود و قوی باشد

و محل نفع بود و طریقات و مغز اندک بسبب آنکه ماده سوداوی از جوهر دل و صاع و
 جمیع بدن مستقر کند و از خواص وی آنست که شیر را بپزد و از آن بسته بکند از د
 و اسحق گویند مضر بود بکوره و مصلح آن هلیله زرد است و بدل آن افیتون بوزن آن
 و دانکنیم آن نمک هندی **بسد** اصل المرجان است و آن سده نوع است سیاه و سفید
 و سرخ بهترین آن سرخ بود بار یک بهاری از اخرها که گویند و طبیعت آن سرد است در اول
 و خنثی است در سیوم و باید که سوخته مستعمل کنند و صفت سوختن وی آنست که در کوزه
 کواری تو کنند و بگل حکمت گیرند و در تنور خیار بپزند شب و بامداد بیرون آورند و در وی
 قبضی و تخفیف بود اما تخفیف وی زیاده از قبض بود و فلفل دم قطع کند و چشم را قوی دهد
 چون در چشم کشند و آب رفق از وی باز دارد و باید که بعد از سوختن بسوزند و گوشت
 زیاده بخورد و اثر بیش از آنکه کند و مقوی دل بود و ریش روده را نافع بود و عمر البول
 و مقدار یک درم مستعمل بود و در سنون دندان را جدا دهد و رازی در کتاب خواص
 آورده است از قول اسکندر رانی که بسد کوب کردن مصرع بپزد یا برای منقرض نافع بود
 و هر موضعی که خون از وی روان بود کله یا سوده یا بسد بر آن باشند باز دارد و بدل وی
 در حبس دم الاخرین بود و اسحق گویند مضر بود بکوره و مصلح وی کثیر بود **بستان افروز**
 و بستان ابروز نیز گویند بهترین آن بود که در سایه خنثی است طبیعت آن سرد و خنثی است
 معده و روده بالکند و حراره معده و جگر ساکن گرداند چون طبع وی با سکجین بیاشامند
 و مقدار درم مستعمل بود و اسحق گویند مضر بود بمشانه و مصلح وی کندر بود **بسیاسه**
 بشیرازی بزباز خوانند بهترین وی آنست که زردی بود که بصری مایل بود و خوشی
 بوی طبیعت آن گرم و خشک است در اول و گویند در دوم و در وی قبضی بود و گویند
 معتدل است و گویند سرد است و لطیف و اندکی حراره در وی هست محل نفع و صلا بات
 غلیظ بود چون در قی و طی کنند و بوی دمل خوش کند و مشک بپزد و معده را قوی دهد
 و سبز تر از نافع بود و رحم را نیکو بود و سحج را و نفث دم را سودمند بود و سلس البول
 خوردن و ضامد کردن بل که ضامد کردن بقوه نفع دارد و هر ادویه که جهت سلس البول استعمال
 کنند ضامد کردن نافع تر بود که خوردن و باید که بر نافع ضامد کنند و بر قفار و در دیقور
 گویند مقوی معده و سینه و شش بود و منی بپزد و باده را قوی دهد و غوطه آورد خصوصا

بزرگ کرب
بهاری تخم

بزرگ کرب
بهاری تخم

کسی که مزاج وی سرد بود و وی مصدع بود و مصلح وی صنل و کلاب بود و پیاد و ت
 کوید بدل آن چهار دانگ وزن آن جویند و گویند بوزن آن **بشمه** ششبرنج است
 و گفته شود **بشولبون** برز فطونا است و گفته شد **بشلسکه** جنطیانا است و گفته شود
بشیش ورق حنظل است و در هفت خط گفته شود **بصل** بیاری میاز گویند بهترین
 وی سفید بود و طبیعت آن گرم و خشک است در سیوم و گویند در چهارم و در وی رطوبتی
 فضلی بود و گویند تراست در دوم و گویند در سیوم و چنین گویند که مست در چهارم و تراست
 در سیوم ملطف و مقطع بود و جذب خون کند به بیرون بدن و ماء را زیاده کند و شوی بر اکثر
 و آب کدو ش را نافع بود و چشم را جلاد دهد و طبع را نرم دارد و اشتها باز دید کند و باد وی
 در کوش چکاند طین را نافع بود و سودمند بود جمله نزل آب و سفیدی چشم چون
 عصاره وی در چشم کشند و چون بگویند و با غسل بر شند و بر قوبا و بحق طلا کنند زانرا کند
 و اگر بر ناخن سبب طلا کنند نزل و کدو اند و برد از المغل کتد سود دهد و بر کزندی سلب
 دیوانه و افی سودمند بود و حیض براند و اگر آب وی تنهادر کوش چکاند کرای کوش را می کند
 و اگر بیاز سفید بریان کرده بایه روغن یا زده تخم مرغ کوفته بر مقدار ضاد کنند ورم را تحلیل
 دهد و در ساکن کدو اند و بوییدن و خوردن آن تحلیل دهد و در ساکن کدو اند و دفع باد صوم
 بکند و چون بر سر که خند معده را قوی دهد و حرافه وی کم کند و چون در خوردن مسهلان بیورین
 منع غشای بکند و بوی دارد و نشود اما خوردن وی مصدع بود و بسیار خوردن وی مسبت بود
 و مزه بود بعقل و لعاب بسیار آورد و اقواء بواسیر بکشد و مصلح وی سرکه بود و ماست
 و یا با کاشنی خورند **بصل الزین** بلور است و بصل ماکول نیز گویند و آن بیاز لیز است
 بشیر از وی بیاز تکه خواستد و به تبریزی رزی طبیعت آن گرم و خشک است در اول و در وی
 رطوبتی فضلی هست و جالینوس گوید گرم و خشک است در دوم بسیار خوردن وی فزی
 آورد و بابه را نلیرد و قوی بشت بدهد و هضم طعام بکند و نفوذ آورد و بر هضم و کلف
 طلا کنند زانرا کند و باز زده تخم مرغ بر نایل طلا کنند نافع بود و در رحم کاه سردی بود
 ساکن کدو اند و سودمند بود جمله سبها و کزندی عقرب و رتیل خوردن و ضاد کردن
 چون با انجیر بود و اگر با فلفل سخی کنند و بر مقدار ضاد کنند در معده ساکن کدو اند و اگر
 با سرخی بر میان کنند و بر پیش رخ افشانند نافع بود و حرار از وریش سردا سودمند بود

و بسیار خوردن وی بخشن حنظل و زبیران بود و مضر بود بعصب و مغص آورد و نفخ بود
 و مصلح وی کاشنی بود و بعد از آن شیونانه و صاحب تقویم گویند مصدع بود و مصلح وی
 بید کافور و کلاب بود و بدل آن عنصل بود **بصل العنصل** اسفیل است و گفته شد **بصل الذیپ**
بصل الزین است و گفته شد **بصل الفار** بصل العنصل است و گفته شد **بصل الزین** بیاری
 بیاز تر کس خاشاک و طبیعت وی گرم بود چون با سرکه بود از الشلیب طلا کنند نافع بود و چون
 چهار درم از وی ماء العسل بیاشامند بجهه مرده و زنده بپزد از د و چون دو مثقال بصل
 بیاشامند فی آورد و گرم را در شکم بکشد و منضج و مرهاکم بود و شریف گویند که اگر قضیب
 بوی بالند تنها و ادمان کنند قضیب سنبو و قوی کند و اگر سه عدد بیاز تر کس در شیخ خوب است
 بکشان روز و سخی کنند و بر قضیب طلا کنند بغیر از سر و بر آن ادمان کنند اگر عین بود بحال
 صحت باز آید و فعلی عجیب از وی بیند **بصاف القهر** رغوۃ الملح و زبد القهر گویند و آن حجر القهر
 است و گفته شود **بطیخ** بیاری میاز گویند بهترین وی سمرقندی بود شیرین
 و قوی اکثر است که سرد است در اول درجه دوم و ترست در آخر آن و بعضی گویند که مست
 و بحقیقت چون شیرین بود گرم و تر بود اگر در اول کند و سبز کرده و مثانه بریزد
 و کلف و هضم و وسخ زایل کند و در تخم وی جلا بیشتر بود که جرم وی و پوست وی چون
 بر پیشانی جفتانند منع نزل آب بکند و خوردن کوش وی سبز بریزد خاصه
 از آن کده و بیخ وی و درم چون بخوشامند و بیاشامند فی تی زحمه آورد و حیره مسهل
 کرد بدان خلط که در معده زیاده بود و حریری احشای بود و هیضه آورد و اگر در معده تباه
 شود سم کرد و مصلح آن سکجین سانه بود که بعد از آن بخورند و باید که میان دو طعام
 خورند و اگر در معده تباه کوه البسه فی کتد و در معده رها نکند و اگر پوست نری در علم
 در اندام بالند اندام را با کدو انداخته خاصه لوز روی و اگر خشک کوه عوض اشنان بدان دست
 بشویند ز هومت نزل کند و اگر پوست وی خشک کده در یکی که کوش غلیظ باشد و کوش
 کا و اندازند زود بختد و مهر کرده و زود از معده بکزند **بطیخ** رقی بطیخ هندی است
 و بطیخ سندی نیز گویند بیاری میاز هندی خوانند و بشیر از وی خیار کدو و بیدریزی
 هندوانه بهترین آن بود که ابدار و شیرین و طبیعت آن سرد و تر است در دوم نافع بود و حه
 مرضای گرم و تنهادر حراره و مزاجها گرم و دفع تشنگی کند و اگر با سکجین بیاشامند

بول براند و مثانه بشوید و اب وی بافته چون بیاشامند تبرید زیاده کنند و معر بود بر پیران
و مزاجها سرد و خونی بد از وی حاصل شود در جگر و بطن انگیز بود و اخلاط را خام کوهاند و مصلح وی
قد بود یا غسل یا با وی خورند یا بعد از وی **بط** گوشت وی بسیار رطوبه بود و حراره و تر تراز
مرغهای آن بود اما در این معده بگذرد و بیه وی مسکن و جسهها بود و دانهها که در معده بدن بود
و فاضله از سینه جمع مرغها بود و گوشت وی لونا صافی کوهاند و او از راه ریه را زیاده کند و فزونی
آورد و چون هضم شود غلظت بسیار دهد لیکن در هضم شود و ثقیل بود و کثیر الفضول بود و خون
نیله از وی مولا شود و غلظت نیک و مصلح وی آشت که با سرکه و آب از بر گرم میزنند و اگر میباید کتند
بروغن زیت سبک کتند و بیاز در اندرون وی کتند و بلاء دود آینه سیو خشک و اگر با سفید بچ بزنند
بخود و کند خاودا ریوی در وی کتند و اندرون وی بکشتنی و کفر و سد اب و بلاء دود آینه سیو خشک
بیا کتند **بطم** بسیار سی بن خوانند و صفت آن در باب حار حبه الخضر گفته شود **بطر اسالیون**
فطر اسالیون است و گفته شود و معنی آن کفر کوی بود بطر اسالیون کوه است و سالیون کوه
بطارس بلغة یونان دهن الحمران نقطه بود و گفته شود **بطباط** عصی الرای است و گفته شود
بعر الضب بسیار سی سرکین سوسمار کومین و بشاء سوسمار خوانند بهترین آن سفید بود و گرم
و تیز بود برص و کف از نافع بود و سفید که چشم بود زیاده کند و چشم را جلادهد و قوه با صره
دهد و حکم از نافع بود و بشی از این اما قریه خوانند **بعر الماعز** بسیار سی سرکین بن خوانند
بشاء و بشی از این بشکلا خوانند بر طبیعت آن گرم و خشک بود و خنازیر را تحلیل دهد بقوه و درم
سبز و در مهاد صلب و چون خشک بود وزن بر بشم باره بخویشن بر کوه سیلان رحم باز دارد
و اگر محو کرده با غسل بر شند و طلا کنند در مفاصل از نافع بود و سرکین بر کوهی داء القلب
را نافع بود و خاکستر آن با سرکه بر شند و بر کزندی سله دیوانه طلا کنند سود دهد و سرکین
بر کوهی داء القلب را نافع بود و محلل صلابات مفاصل و درم آن بود و سستی را در آفتاب
ضاد کنند سود دهد و با سرکه بر کزندی ز نور و جانوران خند سم آن جدی کند **بعر الضان**
بسیار سی سرکین کوه سفند و بشاء هم کومین و بشی از این بشکلا کوه سفند اگر با سرکه بر نایل طلا کنند
سود دهد و بر سوختگی آتش طلا کنند نافع بود و با موم روغن بر کوهت زیاده خند نافع بود
بعر الجال بشی از این بشکلا شتر خوانند چون بر نایل بندند و بخور کنند قطع کند و خون کوفتن
بیشی باز دارد و چون خشک کوه بسیارند و در پی میمند و کومین چون با او و دانه صره بیاشامند

نافه بود و محلل خنازیر بود و آنها بود چون تر بر وی ضاد کنند و در مفاصل و درم آن **بقم**
جوب در خفلیست که از طرف هندی خیزد و زنگبار و صباغان استعمال کنند و طبیعت آن گرم
و خشک است در دهم گوشت بر سحر است برویاند و قطع خون از هر عضو که باشد بکند و بر شیا
خشک کوهاند **بقس** بیونافه بقسیر خوانند اهل شام شمشاد خوانند بسیار سی درخت
شمشاد خوانند و ورق آن مانند ورق مورد بود تخم آن مانند تخم مورد بود و قابض بود چون
بیاشامند شکم بیند شریف کوبید نشاء جوب وی چون با حنا بر شند و بر سر ضاد کنند
صلع را از آن کتند و اگر با سفید تخم مرغ و کوه اسباب بر شند و بر وی ضاد کنند سود مند
بود **بقلة الحقا** بقلة المبارک است و اسمیاء میکوی در بزرگترین گفته شد بشی از این
تور کومین بهترین وی تاره بود طبیعت وی سرخ تر بود در پیوم و کومین در آخر دوم صفر
بشکند و فی باز دارد چون ده درم اب وی بیاشامند و منع نزن بکند و چون نایل بوی حار
کتند از آن کتند و اگر بر ورم کرم که مخوف بود ضاد کنند نافع بود و آب وی چون بیاشامند کرم
را بکشد و کزندی جانور را از سود دهد و اگر باروغن کرم بر شند حبه در سرکه در آفتاب بود
نافه بود و سوزش شاده و در دانه سود دهد خوردن و حبه در چشم که از کرم بود ضاد
کردن نافع بود و عصاره وی حبه ففت دم و معده و جگر گرم سود دهد خوردن و ضاد
کردن و حبه بخورده و اسمیاء مراری حقه کردن نافع بود و بیه حاده سود مند بود لیکن
باه راضی بود و بسیار خوردن وی تاریکی چشم و شبکری آورد و مصلح وی کفر و جرجیر
و نفع بود و کومین مضر بود بروده و مصلح وی مصطکی بود **بقلة السایه** بقلة حامضه
خوانند بسیار سی تره خراسانی کومین طبیعت آن سرد و خشک است در وسط دوم و کومین در
اول شکم را بیند و در مفاصل سود مند بود و استماد طعام باز دین کند چون نقصان شمه
از حراره بود محروم مزاج را نافع بود و بلغمی مزاج را مضر بود **بقلة مبارکه و بقلة المزهر**
و بقلة لین بقلة الحقا است و گفته شد بقلة الغزال
مشکلا طریع است و گفته شود **بقلة لانصار** کومین است و گفته شود **بقلة اترجیه**
بادر بخوبی است و گفته شد بقلة بارده لبلاب است و گفته شود **بقلة الضب** بادر بنویز بری
است و آن از پنج شش است و گفته شد **بقلة الخطاطین** صاحب جامع کوبید عروق صفراست
اما بخر محقق است دواء الخطای است و گفته شود **بقلة العدس** فوئخ بری است و گفته

شود بکبر بلغه اهل هند خیار جنبی است و گفته شود **بلوط الارض** یونانی ها در پیوس
 را گویند و گفته شود **بلوط الملک** شاه بلوط است و گفته شود **بلوط** در وی قیصر پیش بود
 که در شاه بلوط و در قشوی که از اجفت خوانند قبضه زاده بود که در بلوط و بهترین وی
 تر قه بود بزله رسیده طبیعت وی سرد و خشک بود در دم و گویند در اول و گویند خشکی وی
 در سیوم است و گویند که مست در اول سفت وی است که منع تر قه دم و هفت بکند خاصه
 جفت وی و غلظت بسیار دهد و جهت صلاحات بایسته بود که وی نافع بود و اگر بوی نماند بجهت ریشها
 و قلع نافع بود و بوی نافع بود و بکند نیکو و جهت زهر هان نافع بود و مشک بپزد و اگر طبیعت
 وی که رک اسماله مزمن و قرحه امعا بود بیا شامند سودمند بود و اگر از طبیعت وی یا از وی
 فر زجه سازند و زن خود بگوید سیلان مزمن که از رحم آید باز دارد لیکن بلوط غذائی
 قیلا بد بود و در شخار هم شود و صلا آورد و اسحق گوید از بیست درهم زیاده نباید خورد
 و مضر بود بمغاضه و مصلح وی آنست که بویان کشند و با قند بخورند و بدل بلوط بوزن آن خونی
 بطنی بود **بلبلج** بیاری بلبله گویند بهترین آن بود که زرد و رسیده و قه بود طبیعت وی سرد است
 در اول و گویند در دم و خشک است در سیوم و در وی قه ملطف و قابض بود معده را قه دهد
 و استرخاء و رطوبت از آن نافع بود و معده را دباغه کند و گویند شکم بپزد و بعضی گویند
 ملین فقط بود روده را نافع بود و مقدر چشم را قه دهد و اگر چشم کشند آب رفتن باز دارد
 و در طبیعت نزدیک بآمله بود و هلیله کابلی و نقل از تربت از وی سه درهم بود و مغز وی
 نزدیک بقد بود و اسحق گوید مضر است بسفوف و مصلح وی غسل بود و بدل وی اسحق بن عمران
 گویند املاح است و گویند بدل وی قاعبه خشک و دود افلا و زن آن آس و سسپل آن هلیله سیاه
بلادر انفر یا خوانند و تمر البلاد نیز خوانند بهترین آن سیاه فربه بود و چون شکست بسیار
 عسل بود و طبیعت آن گرم و خشک است در چهارم نافع بود جهت کسی که بلغم و رطوبه بوی غلبه
 کرده باشد و استرخاء عصب و میان و فالج و لقوه بغایت نافع بود و قه حافظه بدهد
 و ذهن را نیز کند و هر مری که در معده باز دید باید که از سردی و تری بود نافع بود و مقدار مستقل
 نیم درهم بود و خطر بود و اگر در شیب نواسیر و دکتند بوا سیر خشک کوداند و عسل وی
 برداء الثعلب بلغمی عاقلند نافع بود و از جمله سوامات بود و سوزنده خون بود و خلطها و جنون
 و سرهام باز دید کند و قطعه در حلق و اندرون و سوزن در حن و لایحه معده و دوده و تبها حاد

باز دید کند و دو مثقال این عمل کند و سم بود و گاه باشد که کشنده بود و اگر با مغز کودکان
 بخورند مضر تر سازند و این از خواص است و اگر شکر نیز اضافه کنند بهتر بود و مژاوا کسی که
 بلاد خورده باشد بدو غ کاو و جواب و روغن بادام و لعاب بدهد آنه کشند و در آب بوق نشاند
 و عسل وی استعمال بود در حاجین و عسل از وی جدا کردند که انبری سرخ کشند و بن بلاد نیز اند
 و بلاد در آن بپزند و عسل از وی بیرون آید بعد از آن باروغن کاو جوشانند و روغن کردگان
 بنیازند و در همچون کشند و بد مغز بر گویند بدل وی بخ و زن وی مغز فندق و د آنکیم و زن آن
 روغن بلسان و شش را از نفط سفید **بلسون** عدس است و گفته شود **بلس** تین اسفست
 و گفته شود **بلنجاسن** برنجاسف است و گفته شد **بلوسطن** جلتا است و گفته شود **بل**
 میوه هندویت مانند قشاکبر و گویند مانند انار است و گویند نادر هندویت و گویند نادر شقی
 اس و گویند قشاهندی بری است و پوست و پراش خوانند و شحم و پراش خوانند و حبه و پرا
 نه خوانند و محمد زکریا گویند بل میوه از هند وستان است از درختی حاصل میشود مانند درخت
 زرد الو بهترین آن بود که شیرین باشد و درخت و پراخاما اقلی گویند و گفته شود و طبیعت
 وی گرم و خشک است در دم و گویند در سیوم قابض بود احشای قوه دهد و صلابه عصب
 و رطوبه آن نافع بود و مضرها سرد مانند فالج و لقوه و استرخاء سودمند بود و قی باز دارد
 و در جوارشات شکم بیند و باد بشکند **بلجشک** افنجشک است و گفته شد **بلج**
 چون سبزی بود و لیج خوانند و جلال نیز گویند و آن چون سبزی بود بشکافند و بیرون آورند
 و آن بیاری غورم خرم خوانند و چون در علاق باشد طلع خوانند و صفت طلع گفته شود و طبیعت
 بلج بود و خشک بود در دوم مزاج وی شکم بیند خاصه که با شراپی عفر بود بیا شامند
 و سیلان رطوبات رحم باز دارد و خون که از بواسیر آید باز بیند و معده را در باغت
 کند اما سینه و شش را بد بود سبب خشک شدن که در وی هست و پرا از معده بکند و غذا
 اندک دهد و سده جگر آورد و بسیار خوردن وی خلطهای غلیظه در شکم باز دید کند
 اما مصلح بود و مصلح وی خیره بنفشه بود که بعد از وی بخورند **بلسان** شمره مری
 است و بزرگ وی بزرگ سداب مانند اما سفید تر بود و در موضع که از این شمره خوانند
 بلش نبود و روغن وی بهتر و فاضلتر از ج و ی بود و ج و ی بوق تراز عود وی بود و صفت
 عود در عین گفته شود و از آن ج در حوا و صفت روغن در جاب دال در صفت دهن بلسان

بلج و جلال از این است و گفته شد

بنفشه بسیار بی بنفشه خوانند بهترین وی لا جوردی بود و طبیعت آن سرد و تر بود سرد است در دوم و تراست در سیوم و گویند سرد و تراست در اول و اسکن او را در حاد بود چون بروی ضاد کتد یا در و صلاخ ککزی کوی بود ساکنی کوراند بوییدن وضاد کردن و سرفه کرم را نافع بود و سینه را نرم کرد اند و مسهل صغیر بود و شریقی از وی از دودرم تا چهار درم بود و چون بکب بیا شامند خضاق را در صرع بجان که انزال ام الصبیان گویند نافع بود و وجهه درم مقعد و شقاق و دودرم انضاد کردن بغایت نافع بود و مسهل بود بقوه جاذبه و بعضی گویند مسهل بود بلروجه و خونی صلاخ معتدل از وی حاصل شود و اگر بر دودرم معده و جگر کرمی ضاد کتد نافع بود و چون بابا بوج بیزند و آب ان بر سر ریزند وجهه صلاخی که از حراره بود نافع بود و خوردن وی مضر بود بدل و مصلح وی است که با اینسون خوردند و بوییدن وی نرم کام سرد را مضر بود باید که باخوری و مرزنجوش بویند و نرم کام کرم و ترکات که در سینه ریزد سودمند بود خوردن و بوییدن و حرقة مشانه را نافع بود و ورق وی چون تر بکوبند و آب وی بکیرند و باقی بکودکان که مقعدشان بیرون آید دهند بغایت نافع بود و شریقی گویند ورق وی طلا کردن بر جرج صغیر وی و دمودی بغایت سودمند بود و بدل وی و ورق خبازی بود یا نیلو و فایا کلا و زبان و گویند بدن وی فیوف بر سیاوشان است **بنفشه** ذو خسته اوراق خوانند و ذو خسته اصابع هم گویند و درخت وی در کنار رودها روید و ورق ان مانند ورق شهدانه بود و مستعمل از وی کرای بود بر ورق و تخم وی و جوب وی نشاید که استعمال کنند بهترین ان تازه بود طبیعت آن گرم است در اول و گویند در سیوم و خشکست در سیوم و در وی قبضی هست یا قتیح و محلا و ملطف بود و وجهه صلاخ سرد ضاد کردن نافع بود و سینه جگر و صلابه سبوز با سکنجین نافع بود و اگر در شیب بشت یکستروند منع احتلام و نفوذا کنند و زنان چون شهوة برایشان غلبه کند در شیب خود دود کتد ساکنی کوراند و اگر از دود وی کزند کان بکویزند و خوردن وی کزندی مار را نافع بود و بر کزندی سگ دیوانه و بهایم ضاد کردن سودمند بود و مقدار شریقی از وی یک مثقال بود لیکن مصدع و مسبب بود و چون بویان کتد در دود سر کتد آورد و مضر بود بجماعت و اسحق گویند مصلح وی صمغ عربی بود **بناس** صمغ البطم است و گفته شود **بنج** می گویند و بعضی سیکران بسیار میزنند گویند و صفت ان در بزر البیج گفته شد **بنطافلون** بنفشه است

و گفته شد **بندف** بسیار بی فندق خوانند بهترین ان بزر کتر بود طبیعت آن گرم است با اعتدال و تراست در اول و پوست وی قابض بود اما مغز وی باه را زیاد کند و کزندی جانوران خاصه کزندی عقرب چون با انجیر و سداب بخورند وضاد کتد و گویند عقرب از وی میگززد و اگر بنیر از طعام بخورند سموم را نافع بود و اگر بعد از سم فندق با انجیر و سداب بخورند بغایت نافع بود اما فندق معده را بد بود و اگر سخی کتد و بیا و العسل بیا شامند سرفه کهن را نافع بود و اگر با پوست بسوزانند و سحق کنند و با بیه کهن بیه خوله یا بیه خوی بیا میزنند و بردار الثعلب طلا کتد موی بر ویانند و بعضی گویند فندق سوخته چون با زیت جسیانند و بر میان سرطانی که چشم وی از برق بود طلا کتد از زیت پیبرد و سیاه کوراند و موی نیز سیاه کوراند بقراط گویند خوردن فندق دماغ را قوه دهد و پوست وی شکم بیند و مغز وی منفع و مولد رملج بود در معده و مصدع بود مصلح وی فایند است و بدل ان مغز جوز و گویند جلعوت را است **بندف هند** رسته خوانند و ان قمری است بمقدار فندق اما کوجکت بود بمقدار حبه الغار و لون ان بیتی کی زنند و بغایت املس بود مانند الممکت و جوز الرده نیز گویند طبیعت ان گرم و خشک در اول اگر با سرکه برخنا ز طلا کتد تحلیل دهد و لقمه را چون سه روز سحوط سازند و در خانه تا ریلک بنشینند رطوبه از بینی وی روانه گردد و صحت یابد و صرع و سدر و مال الصغیر را نافع بود و وجهه نزول آب کحل کردن و سبل و مشکوری سحوط کردن باب مرزنجوش نافع و با ان شد کحل کردن احولی پیبرد و دودرم از وی ریزد و هیضه را نافع بود و اگر حره کتد و فرجه سازند و زن بخورد بر کیر حیض براند و بجه بیرون آورد و عصاره وی مسهل سودا و بلغم مائی بود و صفرائی الراهی و برص و کلف و یرقان را نافع بود و با سکنجین قویج را سود دهد و قب رج و وی تریاق کزندی عقرب و ریلک بود و مجموع زهرها و قوه اعصاب بد دهد و فلاح و لقمه را نافع بود و معده سرد را موافق بود و قوه هاضمه بدهد و اگر بر اعضا سست طلا کنند سخت گردد و اگر بنج وی دودرم با شرب بیا شامند ذات الجنب و ریه و سرفه کهن و نفث دم که از سینه بود سود دهد **بنسل** مانند قشور رست که میخ از مغیلا ن در بین خیزد سفید و زرد بود بهترین وی زرد بود سبله خشبوی و سفید فربه بد بود طبیعت وی گرم و خشک است در اول قوه اعضا بدهد و جلد را پاک کوراند و فشق رطوبات

که در شیب جلد بود بکند و بوی بدن خوش کند و قطع بوی نوره بکند و معدن و جگر سر را قوی
دهد چون از بیرون ضاد کنند یا ببالند و بوی وی دماغ سر را قوی دهد **بنات الرعد**
که است و گفته شود **بنات النار** اجزوه است و گفته شد **بنات** بیاری بیابانه گویند
و بوی بیابانه بخاری خوانند و با بکله رفیق خوانند و در هم صفت می کنند **بنقه** در قوه
ماخذ عدس است و طبیعت آن معتدل است در پیوسته و قابض بود مانند عدس بر نفق
و قیل که کودکان ضاد کردن نافع بود و شکم بیند و مولد سودا بود و مصلح آن روغن
بسیار بود بشیرازی انرا مشو گویند **بنبر** سیستان است و گفته شود **بنشکر و ان**
لسان العصا فیراست و گفته شود **بوزیدان** بهر بی مستعمل خوانند و صاحب جامع
کوید در هم مستعمل بعضی بوزیدان مستعمل کنند و این سهواست بوزیدان بتحقیق
مستعمل است و هم صاحب جامع گوید از نقل این رضوان که بوزیدان نوعی از مستعمل
است و صاحب منهاج گوید خشی هندی است و صاحب جامع گوید و این هر دو معاد است
بوزیدان بغیر از هم هیچ جای دیگر نبود بهترین وی آنست که سفید و سست بود و طوطا
بسیار بر وی بود و تازه بود طبیعت آن گرم و خشک است در پیوسته و در وی رطوبتی نفاذ بود
و جالینوس گوید که در است در پیوسته و خشک است در اول و گویند بقیه همین بود و وی ملطی بود
مفاصل و فقر سر را نافع بود و باده را زباده کند و زهرها را سود دهد و یکدم از وی مسهل آب
زرد بود و نافع بود جهت خلط های سرد و بلغم و عصب را بالکند و مینی بیفزاید و زنان
جهت فرجهی استمال کنند و فرجه کنند است چون با شیو یا با ارد بر رخ حلوا سازند فرجه
کند و لون را نیکو گرداند بغایت و منافع گرده مفاصل و فقر سر مانند سورنجان بود و اسحق
گوید مضر بود بانیثین و مصلح آن خردل است و گویند مصلح آن تخم کز است و قد و شری
از وی مقلاد و در هم بود و در حاجتین بدل وی دو وزن از زرنیاد و و حب القرع و کرمها
دیگر بکشد و شیر بیفزاید و معدن بالا کند و اشتها می آورد و استسفا را نافع بود و سه جگر
و سبزه را **بورق** انواع آن بسیار است بهترین آن از مینی بود و انرا نظرون خوانند و افریقی
از ایشان بقیه بود و در مینی سفید در اول و تنگ بود یا و در طبیعت آن گرم است در
آخر درجه و خشک است در اول پیوسته و عینی که یکدم و خشک است در دوم جلا بوقت
دهد و اخلاط غلیظ قطع کند و مغض را ساکن گرداند اگر بکوبند بازیره و با میضج میاشاند

طبع را نرم دارد و بادها را بشکند و بر حله و بر صطلا کردن سودمند بود و **بهارا** را نفع
دهد و چون با آب خلط کنند و در گوش جگند در گوش بیرون و بکند در گوش بود و در طوبی که
از گوش آید مجموع نافع بود و اگر با سرکه بیا میزند و در گوش جگند بر گوش را بیرون
آورد بالا گرداند و چون محق کنند با سرکه و بدان غرض کنند علق که در حلق جسیده باشد
ببفتند و باد و بیه قانوات دود کرمها را بکشد و بیرون آورد همچنین اگر بر شکم و نافی بمالند
و نوزد یک اثر نشینند همین عمل کند و اگر با شراب در گوش جگند کوی را نافع بود و رازی گوید
اگر دو درهم از وی با سه درهم روغن زیتون بپسایند و بر قنصیب بمالند اخلاط تمام آورد
و بجهل گوید چون بغایت محق کنند و با غسل سرشند و بر قنصیب طلا کنند و خصیه و کودا
کوان غوطی تمام آورد و فولس گوید بوا سیر و ناصور که در مقعد بود چون محق کرده باروغن
کوبه سرشند و بران نمک زایل کند و بحال صحت آورد و جهت استسفا با انجیر ضاد کردن نافع
بود و اگر با غسل در چشم کشند سفیدی چشم میزد کهن شده باشد و ارسطوطالس گوید
نافع بود جهت رجم زبانی که رطوبه بسیار در وی بود نشق کند و قوه دهد و زهرها را نافع بود
و داء القلب و داء الحید را سودمند بود و بر سر را نافع بود چون سه روز هر روز دو درهم
از وی بگسل معجن سلخته بیاشامند و چون باروغن بنفشه محق کنند و در گوش جگند
گرم گوش بغایت مفید بود و در حقه مسهل مقدار استعمال از وی یکدرم بود تا دو درهم
و بسیار خوردن وی لون را سیاه گرداند و مفسد معدن بود و مصلح آن صمغ عربی است
و گویند کلنکین یا فایند و بدان غلغله یا غلغله اندازی بود و گویند بدل وی بوزن وی
شبت و بوزن وی غلغله اندازی و بدیخو بر گویند بدل وی بوزن وی نیم غلغله بود و بویطش
موقشیتا است و گفته شود **بورق** در داء است و گفته شود **بورق** شلم است
و گفته شود **بوطا** کرمه السود است و ان فاشر ستین است و گفته شود **بورق**
بورق یونانی معنی آن کثیر لاجل است و ان بسفای بود و گفته باشد **بورق**
بزیان یونانی یعنی لسان الثور و ان کاو زبان است و گفته شود **بورق** باد در هج است
و گفته شد **بورقا** حشیش است که بایش روید تریاق بیشتر است و از ان جمله زهرها
و بیخ ان جلا را است که انرا بمغولی ما و فرنیس خوانند و گفته شود در جیم **بورق** **بورق**
یونانی یعنی کثیر الشعر و ان بر سیاوشان است و گفته شد **بورق** **بورق** کیزادی چون با خاک

رز بر جایی که خون آید ضار است خون باز دارد و سودمند بود جهت حله و سفعه و حرازه
 و بر سر خاصه با بوق و آب حماض طلا کنند و جهت مطحونان عجب سودمند بود و باغ بود
 جهت کوفتی که افقی خاصه صحرایی اشامیدن و بر آن زنجفر و با نظرون جهت کوفتی که سوزد و بماند
 و هر کوفتی که باشد نافع بود و جهت مجموع زهرها چون بسایند در پوست انار و در کوش جگانه
 کرم که در کوش بود بیرون آورد و موی کوفتی که چون کوفتی که کف بر سر آن بایسند بر تالیل عالند
 نر ای کند البته **بول الصبیان** کیز کودکان چون در ظرفی مسین با عسل بمیزند نافع بود جهت سفیدی
 چشم و دانه و زردی و زرد و قار یکی چشم پیرو و دردی بول که درین ظرف نشسته باشد چون چند
 روز بر آن بگذرد بر حرم بینداید ساکنی که داند و چون دارد و غن حنا بکشد و زن خود بر کوبد
 در درم ساکنی که داند و اختناق آن و نافع بود و جهت حله و بر سر و جوب و جوع نافع بود
 و جهت ماله کوش که دانه بود چون با پوست انار بسایند و در کوش جگانه نافع بود جهت
 کوفتی که حیوانات نافع بود **بول الدواب** کیز چهار پایان سودمند بود جهت درم فاصلا
 چون نطو لکند یا در آن نشیند **بول الابل** کیز شتر معتبر بود جهت اعرابی بود
 که از آنجیب خوانند طبیعت آن کرم و خسل بود و در وی قبضی بود نافع بود جهت خراش
 چون بدان بشویند و شریف کوفتی که نافع بود جهت ورم سکر و باه راز باده کند چون بیاشاند
 و چشم را نافع بود و استسقا و صلابه سوز را سودمند بود خاصه چون بالین لقاخ
 بیاشاند و مفتح صفات بود بقیع و اگر در کوش جگانه نشیند کوفتی که نافع بود **بول الکلاب**
 کیز سگ چون بکیند و رها کنند تا منقذ شود و موی را بدان بشویند بسیار کوفتی که داند و بهترین
 خصایات بود و بر تالیل استعلا کردن قلع کند **بول المهر** کیز بز نافع بود جهت درم
 اعصاب مانند شبح و امداد سحر کردن و جهت استسقا اشامیدن مفید بود **بول البقر**
 بهتر بود و نافع بود و بر آن را زایا کند و حرازه از آن نافع بود و اگر با موی بکیند و در کوش جگانه در
 کوش که از سردی بود نافع بود و چون در آن نشیند در معده سردی را بر آید سود دهد
بول الجاموس کیز گاو میش چون موی صبر بدان بسایند و در کوش جگانه در کوش که
 از سردی بود پیرو **بول الخنزیر البری** کیز خوک صحرایی سودمند بود جهت سفیدی چشم
 و سوز و مانند بر بزند **بول الحمار** کیز خر کوفتی که بیاشاند در کوفتی که زایل کند
 بوش در بندی شیانست که از آن می آوردند و آن نایست که همچنان میگویند

و شیان

و شیان می سازند طلا کردن برود معاه کرم و نقره کرم و صلع کرم بغایت نافع بود
 و ملین و مبرد بود و بر بثرها طلا کردن سودمند بود و طبیعت وی سرد و خشک است
 در آخر درجه اول را زای کوفتی که باب غلب الثعلب بر نقره طلا کنند منفعتی عظیم بهد و بد
 آن حضرت است یا شیان مایه **بهار** الخوان است و گفته شد **بهار** دفع کوفتی
 و عطف از آن کوفتی که بخی است یا بر می بیند شعله خوانند و به تیریزی کله موش و بکر مانی
 که بکوب طبیعت آن معتدل است نطو لکند محل نفع بود از آن کوفتی که باشد و بوییدن آن محل را با دها
 غلیظ بود از سر و شکم براند و محو و راز نافع بود و در درم که از آنجا موه صفر بود ساکنی که داند
 و اگر با کفیند پیرو و رند مانند بادام بنفشه و روغن از وی بکیند و روغن خشبوی بود و اگر
 بوض کفیند بادام کشته لطین بود **بهر** بوزیدان است و گفته شد **بهر** و **بهر** مان
 عصفراست و گفته شود **بهر** الحمر جز از الصفا است و گفته شود **بهر** دو نوع است
 مرغ و سفید بهترین آن سفید بود و طبیعت آن کرم و خسل است در دوم و مسیح کوبد کرم است
 در دوم و تواسه خفقا نافع بود و در راقی دهد و میخیزد و باه را بر آید و فرقی
 آورد و سسل و مانند بر بزند و در تقویة دل نظیر دارد و قلا شربت از وی بکیند بود و اسحق
 کوفتی که مضر بود بسفل و مصالح وی انیسون بود و بدل وی بوزیدان وی نفع و نیم وزن وی
 لسان العصافیر بود **بیضیه** بنفشه است و گفته شد **بیض** بهترین وی تازه بود از مرغ
 خانگی و زرد وی فاضل بود و باید که نیم برشت کنند و صنعت نیم برشت آنست که اگر با پوست
 در دیو اب جوشان اندازند سیصد بار بشمارند و اگر بی پوست بود صد بار بشمارند و بعد از آن
 بردارند و زرد آن کرم و نر بود سفید سرد و نر با هم معتدل بود در گرمی و سردی و تر بود
 و غلیظ و نیم برشت ذود تر هضم شود و غذا بهتر دهد جهت خلق و سرفه و سسل نافع بود و باه
 را زیاده کند و زرد وی بر بدن کوفه قابض بود و چون با عسل بر کفی طلا کنند زایل کند و سخی که
 اتر را نافع بود و منع ورمها بکند و در حقیقت جهت قرحه امعا سودمند بود و سخی که از آب
 کرم بود به چشم بدان عملند نافع بود و جراح خصیه و مقعد نافع بود و اگر در سر که بمیزند
 شکم بیند و ذومسطار یا را نافع بود اما در هضم شود خاصه منعقد آن و اگر ادمان
 خوردن وی کشته کلف آورد و مطبخ وی بد بود سله کوفه تولد کند و تخمه آورد و قوی نفع
 و اولی آن بود که فلغل و زیره و دار صینی با آن خلط کنند و بعد از آن نرخیل را با خورند

بنی از آن اسطوخودوس است که در آنجا
 مشرق دارند اگر از آن آشامیدن سازد
 مقدار بیست و نه گره آن
 آشامیدن با خود دارد و در آن
 روزی از وی نفع
 کرد

و سفید آن اگر در گوش چکانند که درم کرم بود سرگردانند و در در ساکن گردانند و اگر
 و سوسنکی افتد عاقلی سود دهد و اگر صوف بدان توکند و بر چشم بندد در چشم که از کرمی
 بود ساکن گردانند و جبهه در چشم بغایت نافع بود در چشم چکانیدن و اگر تخم مرغ همان
 خام بیاشامند کز ندکی مار را نافع بود و نیم کرم اشامیدن قرجه شانه و قرجه کرده خوشه
 سینه و نفث دم و توله را سود دهد **بیض اکا و زوال النعام و البسط** خایه مرغابی
 و شتر مرغ و بطا بهترین آن بود تازه نیم برشت معتدل بود در کرمی یکی غلیظ بود بقولنج
 و در بلیج و دوار و مصلح آن سحر و غلظ بود **بیض العصاره** بیضه کبک شانه باه را زیاده کند
 بیشتر از همه بیضها و عمل آن عمل **بیض الحبل** نیکوترین بیضه کبک تازه بود لطیف تر از
 بیضه مرغ خفا که بود نافع بود جبهه ناقصان و بیضه تذر و مرغ خانی و کبک مقوی دل و سقیم
 او صافی ثلاثه باشد و مضر بود با صاحب که و مصلح آن مثلث بود **الحباری و اللقلق**
 خصای بغایت نیک بود مویر **البیش** بر برص طلا کردن و جذام با دویه دیگر و وی سم قاتل
 مملک بود مقدار آن کی کشند بود و تریاق وی بیش موش است و فاد زهر باسک و ماء فرین
 که آن جز و اراست و وی از سم ایغ زود تر نفوذ کند و فرون سنبل نوعی از است و گفته شود
بیش موش بلیسا بوحلاست و گفته شده اما بیش موش حیوان است مانند موش که مریض است
 بغارة البیش در برین درخت بیش چایکه دارد نافع بود جبهه برص و جلال و تریاق بیش بود
 و ایغ و هر زهر که باشد **باب التا و انبول** تا مو که کوبند بسیار سی تنو که کوبند و آن
 ورق است مانند ورق نارنج و در دریا بسیار باشد و بسیار خورند و در طعم نزد یاقه بقر نقل
 بود جبهه در درمن نافع بود و بوی دهان خوش کند و اشماط عام باز دید کند و باه را قوت
 دهد و دندان را سرخ کند و فشاط آورد و بد نفاق دهد و خون بن دندان باز دارد و معده
 و دندان و بن دندان نفاق دهد خاییدن وی و صاحب منقح کوبید طبیعت وی سرد است در اول
 و خشک است در دوم قابض و محقق بود شرف کوبید کرمست در اول و خشک است در دوم قوی
 جگر ضعیف دهد و چون خورند و بعد از آن آب بیاشامند نفس را خور کنند و وحشه نزال
 کنند و اهل هند بعضی خمر بعد از طعام تنو خورند مفرج بود و غم نزال کند و باید که
 بالکس صدف و شنج دانکی و باره نو فاقه خورند و اگر بی کلس بود هیچ طعم وی نیابد و قفر رخ
 بنخشد و تنو خمر اهل هند است و رازی کوبید بدل وی قفر نقل خشک بود **تا سمصت**

بدترین زهر صابون و در غایت کرمی و خشکی بود و نیز نافع بود

نفا طبیعت که از زهر و کتان اند و آن را طوطی خوانند

حافظ

حاضر است بزبان اهل بربر و راجح صفت وی گفته شد **السقسیس** حریف است و گفته
 شود **تاکرب** بزبان بربری فرنیون است و گفته شود **تا غند** سقسیس بزبان بربری عاقل و خا
 است و گفته شود **تب ملکه** از خراست و گفته شد **تبر** ذهب است و گفته شود **تخ**
 کسب است و گفته شود **تذیح** بیاری تذر و کوبید گوشت وی بهترین گوشت مرغها بود
 و در منفعت مانند در لاج بود و گوشت وی کرم بود دماغ و فهم را زیاده کند و در خواص
 این زهر آورده است که زهر وی چون بدان سحوط کنند خیل و سواس نزال کند و چون
 و چون گوشت وی بریان کنند و سه روز کرم بخورند آن زحمت نزال کند **ترمس** با قلا
 مصری خوانند و شای خوانند بهترین وی سفید فربه بود بزرا دانه طبیعت وی گرمست
 در اول و کوبید در دوم و خشک است در دوم نافع بود جبهه کف و بوق و برص و ریشها
 و دانهها بر وی پیدا شود و خنار و وصلایات بعسل و سرکه طلا کنند نافع بود و اگر وی
 چون با عسل بیا میزند و بلیسند یا با سرکه بیاشامند کرم را بکشد در شکم و آرد وی و آرد
 جو باب برود مهای کرم طلا کنند نافع بود و چون با سرکه بپزند و بر آتش فایر ضا د کنند
 نافع بود و ریشها ترک در سر بود و ریشها بلید و جرب و در ابتدا و بحق و آثارها که
 در بدن پیدا شود و دانهها سودمند بود و چون با سر و عسل بیا میزند وزن خود بر کبر
 و بیاشامد حیض براند و بجه بیند از د و آرد وی بشم مرا صافی کند و هر اثری که بود
 از زخم و غیوان ببرد و سده سبز بکشد و جگر خاصه با سرکه و عسل و سداب بپزند
 و چون بکوبند و با سرکه بیاشامند غشیان ساکن کند و مقدار سه درهم مستعمل بود و طبع
 آن گرم را بکشد و بر نفاق بچکان طلا کردن همین عمل کنند و اگر با بیخ مار زبون بجوشانند
 و کوسند که جرب داشته باشد بدان بشویند البته نزال کند و اگر باب بجوشانند
 و بیاشامند بول براند و شکم بیند و این ماسویه کوبید منقح از وی نه شکم براند و قه
 بیند و بد بود و د شخیار هضم و خلطی خام از وی حاصل شود در عروق چون تمام هضم
 نشده باشد و چون تلخی از وی بیرون کنند غلیظ تر بود و در بر نفوذ کند و آنچه
 تلخی است باشد زود تر از معده بگذرد و باید که با سرکه یا ابکامه یا نمک و صفت آن جدا
 خورند جالینوس کوبید بدل آن در جلا و وزن با قلا بود و کوبید بدل آن فو دج است
 و کوبید بدل آن شیخ از منی است و چون با سرکه بپزند و بر مفصل سرخا د کنند نافع بود

چون م

و در مهابلی غلیظ دهد و در خواص این زهر آورده است هر دانه که فرد آن بسیار داشته باشد و فرد آن بشیر ازی کند خوانند چون بطبع ترس بشویند زایل کند و جرب چهار بابیان نرایی کند و شریف آورده است که چون ترس بلغور کنند و پوست وی جلا کنند و در دیکه مسین کنند و شیر تازه بر آن بریزند چند آنکه از آبوشانند و بجوشانند تا شیر نشو کند بعد از آن مانند وی روغن کاه بر سر وی کنند و بجوشانند تا منعقد گردد و از آن ضاد کنند مسهل موه صفر و موه سودا بود و خلط خام لرج بر آن خواهد که مسهل صفر بود در غرقه کند کرم کوه و برار میه ضاد کنند اسهال صفر کنند و اگر سودا خواهد بر دل ضاد کنند و اگر خلط خام خواهد مابین و رگین ضاد کنند و این ضاد از اسرار طلب مکتوست و این معلجت جهت طفلان و بر آن که تحمل داروی مسهل نداشته باشند کنند و این مجربست **ترید** بهترین آن صیفی بود مبيض مدور مضع مجوف و در سودن سفید تر گردد و ذود کوفته شود و کفن و بار باده بود و ببطوی میان جنم و بنصر بود و چون بگویند و بپزند هیچ ریشه بر سر بر وزن غانده و شله سوراخ بود و باید که بوقت استعمال کردن اول بخراشد و بروغن بادام جرب کنند آنکه بگویند طبیعت وی کرم و خشک بود در سیوم نافع بود جمعه مرضها عصبانی و مسهل بلغم بود تمام و اندکی از خلط سوخته از هر دو و مراد و ماسر جوی که مسهل اخلاط غلیظ لرج بود واضح است که تنها مسهل بلغمی رفیق بود و اگر قوی کند مسهل بلغم غلیظ بود و استعمال کردن وی بیوسه و جفاقی در بدن پیدا کند و مضر بود با معا و بعد از آنکه خراشیدن باشد و بروغن بادام جرب کرده کثیر اضافه کنند و اگر تقویه وی بزنجیل کنند مسهل بلغم غلیظ و خام بود اما تنها مسهل غلیظ نبود و ترید زرد و سیاه زهر بود مانند خر قیسیه و غار حقون سیاه و ملا و اوا کسی که آن خورده باشد مانند ملا و اوا کسی که خربست سیاه خورده باشد کنند و عمان تدبیر کنند و ترید سفید مجوف جناحه و صفر کوه شد نافع بود جمعه در در مفاصل که بلغمی بود و رجم را با آن گردانند تنقیه تمام خوردن و حقنه کردن و نافع بود جمعه در در آن نزدیله حیض آمدن و نافع بود جمعه در در جشت و دملغ نرایی که اند از بلغم لرج و مغلوج و مصرع مر نافع بود و سرفه که از رطوبات فم معده بود سودا دهد و علایمان این زهر است آن بود که چند آن سرفه بیاید که باقی کند یا خلط لرج بیرون آید بعد از آن ساکن شود و اگر با هله کایله خلط کنند و اوایی نافع بود مصرع مر او بدل آن نیم وزن آن غار صوفه

و طلاء نیم آن صبر و الکیم آن حفظ و گویند بدل آن ترس است و صاحب جامع در مفرده آورده است که بدل آن پوست بچ درخت توت است بوزن آن و شربتی از ترید از نیم درم تا یک درم بود **ترنجبین** بهترین وی تازه سفید بود طبیعت وی معتدل است در حرارت و برودت اما میل بحراره دارد و لطیف تر از ترید بود و در وی رطوبتی بود و ملین بود نافع بود جمعه بتهام کرم و سرفه و سینه را نرم گرداند و تشنگی بنشانند و مسهل صفر بود بر فوخاصیت و شربتی از وی از ده درم تا بیست مثقال شاید و شربتی کوبیده کرم و تر است در اول حفظ را نیکو بود و اسحق کوبیده مضر است بسبب زومصلح وی اب ترصدی بود و گویند بدل وی ماء الحلاج باقی بود و گویند جواب و قند و گویند بدل آن شیر خشک است **تراب القی** کنکر زرد است و گفته شود **ترنجان** با در بنویه است و گفته شد **ترابمان** غاف است و گفته شود **تر فاس** کاه است و گفته شود **تر یاق زرد** نرم است و گفته شود **تر یایی ترکی** مومیایی است و گفته شود **تر یاق الحیه** در کرم چشم کاه کوه می باشد و از آن کاه کوهی نیکو تر بود و در هفت ایل گفته شد منفعت آن و بشیر ازی از آن بر آن خوانند **تر یاق بابری** حجر القیاس است و گفته شود **تشمینج** بیاری چشمینج گویند و جاکسو خوانند و اهل حجاز بشمه خوانند و بشیر ازی چشمه و بلغمی دیگر اطرا بس گویند و حبه السوداء این خوانند اما حبه السوداء شونیز خوانند و طبیعت تشمینج کرم و خشک است و قابض بقوه در چشم را نافع بود بغایت و ابو سهل آورده است که چون بخایت سحق کنند تنها و بجویر بپزند و بر ریش قضیب کنند زود نیکو شود و مجربست و بهترین وی آن بود که فرم بود و بغایت سیاه و براق بود **تشتیوان** و تشمینج نیز خوانند و آن بسفاج است و گفته شد **نفاح** بیاری سیب گویند و معتدل ترین وی شامی بود بعد از آن اصفهانی بر قایمی و ملیطی و انچه قفه بود بد باشد و عجین نارسیده و قفه سرد و تر بود و انچه ترش بود قابض سرد و غلیظ بود و انچه شیرین بود میلا بکرمی دارد و انچه ترش بود نه قابض سرد و خشک بود و شیرین که رسیده بود معتدل بود در حراره و برودت و بصری کوبیده شیرین کرم و تر بود در اول و ترش سرد و خشک بود در دوم و انچه مر بود معتدل بود در سردی و تری منع فضول بکند خاصه در قان و قفاح مقوی دل بود و مفرج بود بغایت و روح را لطیف گرداند خاصه شامی و قوه معده ضعیف بدهد

و اگر در میان خیر بر میان کنند سودمند بود جبهه قله شلوه طعام و نافع بود جبهه کرم
و ذو سطر یا سوئی وی مقوی معده بود و منع می بکند و موم را نافع بود و سبب شوری
چون نمخته کنند و بر چشم بندند که در کندن ساکنی بکند و سبب می خوش نشینک باشد
که از صفرا بود و بی باز دارد و طبیعت بندد و رازی گوید سبب مقوی و معده بود و محرور را
نافع بود اما بطی الهضم بود و منع و اولی آن بود که چون از وی ثقل در معده یابند آب
سرد و طعام ترش بر سر آن نهند بلکه شراب بخورند و لطفاً گویند بخاصت نسیان آورد
و سبب ترش خطی سرد لطیف از وی حاصل شود و سبب مز خلط معتدل از وی حاصل شود و آنچه
عصر بود خطی غلیظ از وی حاصل شود و شریف گویند چون ورق وی بگویند و ده دم از آن
بیاشانند دفع زهرها کرم بکند و کزندی جانوران و شراب وی جبهه کزندی عقر و هر زهر
کرم که باشد نافع بود و بقویه معده بدهد و سبب نارسیده مولد عقوبات و تبها بود و آنچه
بود درخت بریده شود نافع باشد و آنچه نهد بود و مجموع میوه اجین بود و ادمان خوردن
وی در اعصاب انحلال کند خاصه آنچه ربی بود و آنچه ترش بود دفع مضرة آن بکوارش
نفع و کفایت کند و در خواص این زهر آورده است که بوییدن وی سودمند بود جبهه
موسوسان و مدبولان و قیحه دماغ بدهد و اما خوردن وی ریح در عروق انحلال کند
و اوجاع در عضلها و باشد که بسکند از بهر آنکه چون هضم شود و خونی که از وی حاصل
شود بعضی شکل شود بر بای لطیف در عروق و بعضی در عضلها و چون تعددی در عروق
بپاشد اکثر آن بود که بشکافتد و چون شکافتد شود در شش ریزد و سبب بکند در محل
و نادر افتد که باشد **تفاح الارض** با بونه است و گفته شد **تفاح بری**
زهرور است و گفته شود **تفاح الجبل** ثمر بیرج است و گفته شود **تفاح آرمینی**
شمش است و گفته شود **تفاح فارسی** خوخ است و گفته شود **تفاح مایکی** اترج است
و گفته شد **تفسیا** ناسیا است و گفته شود **تفلة** کزوه و کبره خوانند و گفته شود
تقری زیره روی است بیاری کروی یا خوانند و گفته شود **تلول** قناری است
و گفته شود **تتم** سماق است و گفته شود **تتر** بیاری خوما گویند طبیعت آن
کرم و تراست در اول و کروی وی زیاده از تری بود منی بفرزند و صراع آورد و دندان
وین دندان تبه کند و خونی غلیظ از وی حاصل شود سینه و شش و روده را نیکو بود

کسیره

و بیار

و بسیار خوردن صراع و رمد و قلاع و خناق و درد دندان آورد و مصلح وی بادام
و خشخاش بود و بعد از آن سکببین ساده خوردن و اگر در شش تازه خوب است
و بیاشانند نفی تمام آورد و اگر ادمان کنند در زمستان خاصه چون دارچینی کوفته
قدری در شش بپاشند و نافع کند و باده را زیاده کند و نوزانی که داند بغایت و نوزاجه
سرد را نافع بود و خرباهه در دشت و وری **مزهندی** هم خوانند و صبارا هم گویند لطیف
از اجاص بود و رطوبت کمتر و بهترین وی زرد تازه بود بغایت ترش طبیعت آن سرد
است در سیوم و گویند در دوم و شش الویسر گویند سرد و خشک است در سیوم ماسر جوید
گویند سرد است و در وی رطوبه هست سهل بود و جبهه قی و تشنگی و تب و غشی و کوب
نافع بود خاصه چون خواهند که طبیعت نرم دارد و شریفی از طبیعت وی نیم رطل کباب بود
و گویند سهل اخلاط محترق بود و حکمه را نافع بود اشامیدن و جبهه قلاع مضمت
کردن و خفقا نر اسود دهد چون از کوی بود و استفوان وی جبهه جبر مستعمل کنند
اما مزهندی مضر بود بسینه و سرفه و مصلح وی شراب بنفشه و خشخاش بود و بدل
وی الوسیاء بود **تساح** بیاری نخل خوانند سرکین وی جبهه سفیدی کهن و نو که
در چشم بود بغایت نافع بود و بیه وی جبهه کزندی وی ضمد کنند در ساعت در د
ساکنی کند و چون بکند از نزد و در کوش چکانند در کوش را نافع بود و اگر بدان ادمان کنند
کوی نرایی کند و در خواص این زهر آورده است که اگر بر صاحب تب ربع مالند نافع بود و
شریف گویند بیه وی چون بکند از نزد و باروغن کل در دشت و کوه را نافع بود و باده را زیاده
کند و خون وی با بلیله و امه خلط کنند و بر سفیدی طلا کنند لون آن با زلون اندام گرداند
و بریشانی طلا کنند و صد عین در دشت شقیفه را نافع بود و گوشت وی چون با سفید بل
بپزد و کسی که لاغر بود بخورد فربه شود اما غلیظ بود و زهره وی چون در چشم کشند
سفیدی نرایی کند و جکوی چون خورد کنند در شش مجنون چون از وی زایل شود
و دندان وی که از جانب بود بکیرد و بر بازوی راست بندد بجماعت مراقبه دهد و محرکی تمام
بود باده را و در خواص این زهر آورده است که همه حیوانات فک زیرین ایشان در حرکت باشد
الاغصاح که فک زیرین بیه وی با موم برشته و فنیله سازند و بر او زنند در نقره یا در
بیشه صفاح قطعا و از نکند مادام که آن فروخته باشد و چون طوق کنند با پوست وی

با پوست و بیرون قریه بر میا و برزند بر سطح دهلان قریه در آن دیده تگول
بنار و گرمیه و در پیشانی کبشی جنگلی مالده هر کیش که برابری او را از وی بکوشد و کبش
بشیر از وی غوغ خوانند و اگر چشم وی بکند و قتی که زنده بود و بر بخت دم بند نافع بود و آن
علت نرا کند و در هانگه که زیاده شود **تنبوک** تا تنبولاست و گفته شد **تنکار**
دو نوع است معدنی و مصنوعی طبیعت آن گرم و خشک است و لطیف نافع بود جهت در دندان
و گرم آن بکشد و از خوردن باز دارد خاصیه و جلا آن بدهد و آنچه مصنوعی بود صنف
آن چند نوع است یک نوع گفته شود بستاند شکله جزو و یک جزو قلی و دوده سه جزو
و اگر نظرون کتد بهتر باشد و شیر کاویا و میسر آن مقدار که از آب بوشاند بر سر آن کنند
و بجوشانند آن مقدار که سخت شود بعد از آن با شتاب میا و برزند تا خشک شود و آنچه
معدنی بود از چشمه بیرون آید و آن دو نوع است یک نوع به نج ماند و یک نوع به برف
آنچه بریده شود آنچه بریده شود آنرا برفک خوانند و آنچه بریده باشد آنرا برفک خوانند
و باید که برون جرب کنند و در جای که باد راه نیاید نگاه دارند تا ببرد آنرا برفک خوانند
و آن برفک بود **تنبوک** صنف برفک است و گفته شود و از وی زفت و قطران
گیرند و تخم آن قضم فرست خوانند و تنبوک نیز گویند و گفته شود **توت حلو**
فهر صاف خوانند بسیار سی قوت سفید خوانند و قایم مقام انجیر بود در ارضای الاوی
غله بدد و موده را بدد و خوبی فاسد از وی متولد شود و بهترین وی بزرگ شیرین
بود طبیعت وی گرم است در دوم و گویند سرد است در اول و چون بخورند زود از موده
بالند از اماد یواز روده بیرون رود و بول برانند و موده را بدد بود و بهترین آن بود که
بیش از طعام بخورند و بعد از آن سکینین بیاشامند و ورق آن و ورق انجیر سیاه
و ورق انکور باب باران بجوشانند و مویر ابدان میبند سیاه گردانند و چون بگویند
و بازیت میامیزند و بر سوختگی آتش ضا دکتند نافع بود و اگر بطبخ و ورق وی مضمضه
کنند در دندان اسکن گردانند و طبخ پوست وی همین عمل کنند **توت حامض**
معروفست بشامی بهترین وی سیاه بزرگ بود و نارسیده وی چون خشک کنند
قایم مقام سماق بود و طبیعت وی سرد و خشک بود در دوم و گویند تراست
و گویند خشک وی در اول است و در وی قنطری بود و در دهان و حلق نافع بود و ورق

وی خنایر نافع بود و عصاره وی خشک کرده ریشها بد نافع بود و خشک کرده وی شکم
ببندد و ذوسنطار بار نافع بود و پوست درخت وی تر یاف شوکران بود و آب و ورق وی
مقلد با بخند درم چون بیاشامند گویند که نافع بود و خوردن وی مغصه آورد و مصلح
وی اطریفرا کوجله بود و اسحق گویند مضر بود بشش و مصلح وی انان بود **توت وحشی**
توت العلق است بشیر از وی توت سدا که خوانند و در علق گفته شود **توت بهی**
تو درج گویند و بزرگ الهوم و قصیده نیز گویند بشیر از وی تدری خوانند و با صنفهای
قدامه و بکرمانی مادر درخت و به نیز غلیظ و درینه طبیعت آن گرم است در دوم و خشکست
و عیسوی گویند تو است در اول و نو در وی چهار نوع است زرد و سفید و سرخ و کلکون
بهترین آن زرد بود نافع بود جهت سرطانات که ریش نشده باشد با غسل و آب طلا کردن
و اگر باب میامیزند و بر سرطان باطن ضا دکتند و در ملاء صلب و در ملاء بن کوش
و صلا به نقرس نافع بود و ریشها که در چشم بود باک گردانند چون با غسل در چشم کشند
و چون در شراب میزنند و بیاشامند باه را زیاده کند و اگر در لعوق کنند نافع بود جهت
خلطهای غلیظ از ج که در سینه و شش بود **توتیا** انواع است بهترین آن هندی
بود و بعد از آن زرد بعد از آن گرمی تنک طبیعت آن سرد است در اول و خشک است
در دوم و حنین گویند سرد و خشک است در دوم و آنچه شسته بود فاصلت من
بجففات بود ریشها را نافع بود حتی سرطانات و در چشم نافع بود و مینه فصول
بد در عروق چشم از نفوذ در طبقات بکند خاصه مغسول وی و صحت چشم را نکاتی
دارد و در موهم جهت ریش فضیلت و خصیصه بغایت نافع بود و موده و در ملاء آن
و گویند بدل آن بوزن آن شاد که نیم وزن آن قوبله بود و گویند بدل آن سرطان مجری
بود صفت غسل آن بیکرد توتیا کوفته و بچینه و باب میامیزد و در صر و بندد که تنک باشد
نه بغایت و در ظرفی سبز کتند و آب باران بر سر آن کتند و در آب ایستند و بر آنچه رفیق
لطیف بود باب بیرون آید و آنچه غلیظ و رمل و سرخ بود در خرقه بماند بعد از آن
آن آب را در ظرفی دیگر کتند و دیگر آب بر سر توتیا کنند همچنان اول و دیگر همان عمل کنند بعد
از آن آنها بکیرد و توتیا از وی بکیرد و اگر در ملاء در بن آن باشد بپزند و توتیا
خشک کند و استعمال کنند **توت درون** پنج کوی است و در شش در صفت شوکران گفته شود

توبال الخامس لطیف تر از سر سوخته بود و آن چون مس قافه کوبند از آن
 ی درفشند و بهترین آن قبری بود سیاه که میل بسرخ داشته باشد و رقیق بود مانند
 بوسه و او لی آن بود که بیشتر از بگو کردن جند نوبت بشویند چون خواهند که در درای جسم بکار
 برند و طبیعت آن گرم و خشک است در پیوم قابض بود گوشت زیاده بخورد و خشکونه اجزا
 سودمند بود و تار یکی چشم را پاک کند و جلای دهد و او لی آن بود که حله وی به نشاسته
 بشکند و خاصیه وی در اسهال بلغم و آب زرد است و آن چنان مستعمل کنند که نیم مثقال
 سحق کنند و بایه مثقال علاء البطم حب سازند و فرو برند مسهل بلغم بود بقوه و گویند
 یاه مثقال باماء العسل بدهند همین عمل کنند اما جعل از آن قدری سرکه بیاشامند تا در
 اندرون نماند **توبال الحاد** مد اقوی ترین توبالها بود و چون آهن قافه کوبند از آن
 درفشند و آن بحلق و مقبض بود نافع بود جبهه ریشها **توبال ملون** نوعی از بوق
 عاقبت و آنرا غلق خوانند و گفته شود **تین رطب** انجیر تو بهترین آن و زیری
 بود بوسه باز کرده بعد از آن انجبه میل بسفیدی داشته باشد بعد از آن سرخ بعد از آن
 سیاه و طبیعت آن گرم بود اندکی و گویند که مست در اول یا در ابتدا در جبهه دوم تراست
 در دوم و خام وی بسردی مایل بود و در وی جلای بی بود و بر ثایل ضاد کردن و بحق نافع بود
 و انجیر رسیده غلای بهتر از مجموع میوه ها دهد و زود تو بگذرد و فرقی آورد و صرع را نافع
 بود و خشک حلق و سینه را نیک بود و تشنگی که از بلغم شود بود ساکنی کوداند و کوره
 و مثانه را سود دهد و از رمل هر چه باشد پاک کوداند و خاکستر خوب وی خوش طاریا
 نافع بود و اسهال خوردن و حقیقه کردن مقدار با بجنه درم و لبن وی سودمند بود
 جبهه کوندی عقیق و رقیلا مالیدن و فارسیه وی با عسل جبهه کوندی سه دیوانه و
 ریشها که رطوبه از وی روانه بود نافع بود و همچنین ورم آن با کوسنه و شراب بر کندی
 ابن عرب طرا کردن نافع بود و خوردن انجیر این باشد از سموم و قضبان وی چون
 با گوشت کا و صلب بپزند و انجیر طبیعتی دارد و ورق آن طبیعتی و خوب
 آن طبیعتی و لبن آن طبیعتی و رقیق آن سخی قوی بود و لبن وی حادی لطیف بود و
 قضبان وی گرم لطیف بود و لبن وی خون و شیر که اخته ببندد و از آن بسته بگذرانند
 مانند الفخه و اگر بر صوف بکافند و بر دندان گیرند از خوردن پاک کند و در چشم کشیدن

باعسل جبهه ابتداء آب نرود نافع بود و انجیر در وی لطیف بود و مولد مژه بود و معده را
 بد بود و مصلح وی سکنجبین ساده بود که بعد از آن بیاشامند یا شراب انجیر یا رباس
 و غلای که خوردن باید که موی در وی بود **تین یابس** انجیر خشک بهترین وی می بود
 و طبیعت آن گرم است در اخر در جبهه اول معتدل بود در قوی و خشک لطیف بود و منفع
 و محلا و بروررها صلب ضاد کردن نافع بود و دمای میل نفع دهد و صرع را نافع بود و خشک
 حلق و سینه و قصبه شش را موافق بود و شراب وی سرفه کهن را نافع بود و سده جگر
 و سبوز یکشاید و کوره و مثانه را نافع بود و خوردن وی از سم این باشد و چون باب
 وی جو شامیده غرغم کنند خنای را تحلیل دهد و نفع آن بدهد و یکشاید و خوردن
 وی خونی بد از وی متولد شود و ادمان خوردن وی شش در بدن بپاک کند و سرد مزاج را نافع
 بود و در دشت و تقطیر بول را نافع بود و مسخ کرده بود و انعاظ آورد و شکم براند و سینه
 و شش را از اخلاط پاک کند و مضر بود جبهه جگر و سبوز که متورم بود و او لی آن بود که
 با مغز کودکان خوردن یا مغز بادام و چون با فو قمع و مسعود و حاشا بخورند کوره
 و مثانه و سینه را پاک کوداند و چون یک رطل از وی بسره که خری خوشی است نه شبانه روز
 بعد از آن بر سبوز ضاد کنند نافع بود و اگر هر بامداد چهار انجیر در سرکه خوشی است
 جنانچه ذکر رفت بخورند سبوز را پاک از اند و ضاد کردن نیز بغایت نافع بود و جالیسی
 گویند بدل وی در انضاج حب صنوبر است **باب انشاء قافسیا**
 قفسیا نیز گویند و نیتون هم خوانند و آن صمغ سداب کوهی است و گویند صمغ سداب
 بری حرم است و گفته شود سداب کوهی بر آن بیرون حومل مانند اما در آن تر بود
 و بهن تو شاخ وی دراز بود و سبزی و بوی عظیم منمن دارد و تخم آن بشکل تخم سداب
 بود و طبیعت آن بغایت گرم بود و محرق و مسخنی قوی بود و بحقق و در وی رطوبتی فضل
 بود و گویند کوی وی در پیوم بود و مسهل و منفع و منق بود و جانی بغایت کند از عمق
 بدن و موی برویاند و پوست بیخ وی تر برداشته و القاب مالند بغایت نافع بود و استرخا
 و نفوس و مفاصل سرد را بغایت سودمند بود و حقیقه کردن جبهه عرق النساء نافع بود
 و بر نفث دم و فضول طرا کردن و مقدار شربتی از وی در استسقا نیم درم بود باماء الصل
 و مسهل و مقوی بود و اگر زیاده ازین مقدار بود بول و طبع ببندد و ورم زبان و قراقر و سوز

حلق و معده و سرخی روی و باشد که غشوی ضیف النفس پیدا کند علاج وی بقی کشته بعد از آن
شیر و مسکه و جواب بدهند و غرغره بشیر تازه و روغن کل و از ادویه تخم سداب بغایت نافع بود
و این از خاصیت است و جالینوس گوید بدل وی در داء الثعلب حرف است و وی مضر بود بمشانه
و آلات بوله و مصلح آن حب الاس و بطوط بود **نامر** دجرج خوانند و آن لوبیا است و گفته شود
ثالسفیس حرق با بلی است و گفته شود **ثاقب** **الحمد** بسفایح است و گفته شد **ثوری**
بیاری بستان گویند و بستان چهار بایان را صرع خوانند و از آن ادوی نذی گوشت وی مانند
دشبد بود و طعم وی شیرین بود بهترین آن بود که از حیوان معتدل گیرند طبیعت آن گرم
و تر بود و گویند مزاج وی بصری مایل بود و غذای صلیح بود شیر زیاد کند اما مولد بلغم بود
و در وی غلظی بود و مصلح وی سعن و غلظ بود **ثعلب** بیاری روی و باه گویند چون با آب
بزنند و بر مفاصل طلا کنند بغایت نافع بود خاصه همچنان زدن بزنند و زمانی نیک در آت
آب نشینند اما بعد از تنقیه این عمل کنند و بیه وی در مفاصل رانافه بود و در گوش چون در گوش
جکاتند و اگر بر آن ادمان کشته کوی زایل کند و در گوش پودر شش وی خستاده کرده و ساییده بیاشامند
و بوسرفه رانافه بود و بیه وی چون در دهان گیرند در دندان زایل کند و در چشم رانافه
بود و مشرف گویند بیه وی چون با پوست تخم مرغ سوخته بیا میزنند داء الثعلب رانافه
بود و مجرب و زهره وی بآب کوفش و اشق بکند از زرد ساوی و سعو ط کنند در بینی کسی که استاء
جذام بود در هر روزه روز یکبار سعو ط کنند بغایت کمال نافع بود و چون ادوی دندان وی در
دست گیرد این باشد از بانگ کردن سله و بیه وی چون با زیت انفاق کهن بکند از زرد
و بر فتر و مفاصل مالند نافع بود و پوست وی بغایت گرم بود از همه پوستها مستحق تر بود
و موطوب مزاج را شاید بوشیدن و محرم مزاج را شاید و کسی که سرما بروی غالب بود
شاید و هر چند که موی بروی زیاد بود سخونه در وی بیشتر بود و آن لباس زنانه و بلخی
مزاجان و بیزان و در خواص این زهر آورده است که بیه وی چون طلا کنند بر تازیانه یا
جونی و در دندان رن هر خانه که بنهند مجموع کیکان بر آن جمع شوند **ثعالب**
در آب است و گفته شود و بلغة اهل شام شام خوانند بیاری دستنبو و با صفای
دستنبویه **ثقاء** حرق است و گفته شود **ثلثان** طولیدون است و فنا
نیز گویند و آن غلب الثعلب است و گفته شود **ثلج** بیاری برف گویند و صفت جمد

و جلید در جیم گفته شود **ثلج صینی** بیاری برف گویند و صفت در جمد و جلید سناء
سفید است که در سرماها بکار برند جهت جلا چشم و تب دق رانافه بود و طبیعت وی
سرد و خشک است و صاحب مفرده گویند زهره اسیلوس است و در الوصفه آن گفته شد
ثمره العرعر جوز ایلا گویند و در الف در صفت ایلا گفته شد **ثمره الطرف** عذبه
و جزمان است و گفته شود **ثمره النور** **المرج** جلنا است و گفته شود **ثمره شجر الدوم**
مقل می است و گفته شود **ثمره العلیق** توت علیق است بیاری در گویند و بشیرازی توت
سه کل و در عقیق گفته شود **ثمره الکبر** شفلج خوانند و ثمره اللصف و ثمره الاصف
نیز گویند بشیرازی کورک گویند و شفلج قشاة الکبر گویند و طبیعت آن گرم است در سیوم و گویند
در چهارم و ثمره کبر چون با غلظ و سرکه بپورند لطیف بود سده جگر بکساید و سبز و معول
را بآل کند و طبع نرم دارد و در صفت کبر منفعت همه گفته شود **ثوم** بیاری بیاری گویند
و بستانی و بوی و کلاهی بود ثوم بری اسقود دیون است و گفته شد و ثوم کلاهی مرکب بود
بقوة از ثوم و کواث و طبیعت ثوم گرم و خشک بود در چهارم و گویند در سیوم و در حلاوت
و بیوسه از بصل القوی بود محلل فنج بود و آب کدش رانافه بود و خاکستر وی بر بقی با غسل
طلا کردن نافع بود و برداء الثعلب با غسل و روغن حبالبان بیا میزنند و بدان بمالند موی بریزند
و جرج و قو بار رانافه بود و خوردن وی خام یا پزاید کرده یا بخسته حلق را صافی کند و سرفه
کهن که از سرخی بود سود دارد و خوردن وی گرم را بکشد مجموع و علق از حلق بیرون آورد چون
بگویند و با سرکه غرغره کند و چون در طبع و ورق و ساق وی نشینند حیض برانند و مشبه بر و
آورد و وی نافع بود جهت کزندی جانوران و سله دیوانه و دیلا و این عرق و عرق و افی
با شرب خوردن و ضاد کردن و طبع نرم دارد و بول برانند و در دوده رانافه بود و وقتی که ب
بود و بغایت مقوی باه بود و قولنج و عرق النسا رانافه بود اما مصلح بود و موضع چشم
و چون بخشد بود حراره و حرافه وی کمتر بود و مصلح وی قرشی و روغن بود و گوشت ثوری
و صاحب ثوم گویند مصلح وی بنفشه و هلیله بود و بدل ثوم بری ثوم بستانی بود **ثوم احمه**
ثوم بری گویند و آن اسقود دیون است و گفته شد بعضی از منافعه وی و دیگر منفعت وی افست
که موضعی سرد و فایز و تقوی و خدر رانافه بود و جالینوس گویند فایز و تقوی و جلا و برص
و بقی را سودمند بود چون با غسل کف گرفته بیاشامند و دیسقودیدوس گویند برص

و جرب و بهق را از این کند چون بدین صفت استعمال کنند بکوبند توم بری و خرد بکوبند
و بآب رازیانه تو برشند و تخم رازیانه کوفته و بخته و عسل کف کوفته و در حمام مثل نوره
طلا کنند در هر سه روز یک نوبت و ده ها کنند تا با عرق فرو آید و مغنس کوبید جلاد را از این کند
چون میاشامند در هر پنج روز چهار مثقال با عسل و باقی منفعت وی در باب شین در صفت
سفر دیون گفته شود **نوش** حاشا است و گفته شود **تیل** نخیل و بنجر و بنجه خوانند
ببازی بیدکی خوانند و آن نوعی از هر شش است و طبیعت وی سرد و خشک است در اول و گویند
معد است نافع بود جهت جراحات مانع و منع نزله بکند و میخ وی و تخم وی منعی بکند و ادرار
بول بکند تمام و اسهال باز دارد و اگر از تخم وی لعوق سازند سنله کوبه بریزند و طبیعت آن در شین
متاذه و نافع بود **باب الحیم جادی** کوکم و قرق و ریهقان
و خلوق گویند و شعور الصقالبه و آن زعفران است و گفته شود **جادرک** سه نوع است
یک نوع دخن گویند ببارسی از زن گویند و بشیرازی الم و یک نوع حاوردس هندی خوانند و آن
ذره است ببارسی زره خوانند و یک نوع حاوردس ببارسی کاوردس و بشیرازی کاله خوانند
طبیعت آن سرد است در اول و خشک است در سیوم بود در همه حالها به از از زن بود و گویند
سرد و خشک است در سیوم قابض بود و محقق بغیر از شکم بیند و بول براند و خونی جز از وی
متولد شود و در هر ضم شود و غذا اندک تراز مجموع حبوب دهد که از ایشان نان بزند و بکبه
بیند از دو مصلح وی شیر تازه بود یا باب سبوس و روغن بادلم یا روغن کاو و یا روغن
بزند و حلوی جرب از سران خوردن و بدل وی در شکم بستن بخرج بود **جادر هرج**
کاو ذره خوانند و آن حجر البقر است و گفته شود **جادر شیر** ببارسی جواسیو خوانند
و کاو شیر نیز خوانند بشیرازی جالونی گویند و آن صمغ در حقیقت که ساق کوتاه دارد و یک
ان ببرک انجیر مانند کود تر و کوجکتر و گویند و ورق آن بورق زیتون مانند و قول او اصر است
که برک آن کود است و ببرک زیتون دراز است و ساق وی مانند ساق خیار زده کشیده بود و
کاو ی زرد رنگ بود و تخم وی خشک بود و تیز بود و صمغ از وی چنان کبرند که ساق وی شکند
تا صمغ بیرون آید و بهترین آن بود که بلون زعفران بود و تازه و تیز بود و زرد در آب
حل شود و اول که از ساق بیرون آید سفید رنگ بود و چون خشک شود زرد گردد و چون
باب بکرازند برنگ شیر بود و اگر سیاه رنگ بود مغشوش بود و غشش آن با شق و موم کنند

و طبیعت جاو شیر کوکم و خشک بود در سیوم و گویند در دوم و جالونی کوکم و گرم است
در سیوم و خشک در دوم عرق النساء و درد زانو و مفاصل سرد طلا کردن نافع بود و بردن آن
خورده نمند در ساکن کند و صمغ و صمغ را نافع بود و در چشم کشیدن جلا بدهد و چشم را
روشن گرداند و استسقا و جکیدن و صلابه چشم را نافع بود و چون با عسل بکرازند و زن
نخود بر کبود حصین براند و بکشد و بیند از دو جرب متاذه و بوذات الحین بخاک کردن
نافع بود و بامیوز بر نقره بخاک کردن سودمند بود و قولنج را نافع بود و کزندی جانوران
و سرفه کهن که از خلط غلیظ بلغمی لریج بود سود دهد و بچ درخت وی چون نخر است و زن
نخود بر کبود بکشد بیند از دو نمروی چون با افستیس بیاشامند حصین براند و اگر باز آید
بیاشامند کزندی جانوران را نافع بود و اگر با شراب بیاشامند در دم که سبب آن اختلا
بود سودمند بود و مقدار شربتی از وی مابین نیم مثقال تا یک مثقال بود بعد از آنکه در مطبوخ
خوبیانیده باشند و این جز از کوبیده که اگر بکشد سه ماهه یا چهار ماهه بود و در شکم عبور
فتیله از جاو شیر بسازد و نخود بر کبود زود بیرون آید و جهت صرع و ام الصبیا نافع
بود و وی مضر بود با عصاب صحیح و انشین و مصلح وی مریا جود بود و بدل وی سکببج
بود و ذاری گویند بدل وی لبن التین بود و زن آن و این جز از کوبیده بدل آن بوزن آن
فته بود و گویند یک وزن و نیم آن فته است و گویند بدل آن دو وزن آن صمغ زیتون
بود و شیح الریسر کی بدین من است که اسق نزدیک است بوی **جادر النهر** کوبید سلق الما
است و آن نبات است که در آب روید و بنیلوفر مانند و اندکی از آب پیدا باشد و طبیعت
وی سرد و قابض بود حله و جرب و ریشها بلید و ریشها کهن نافع بود و بدل آن بطلحا
بود **جادر** خشناس زبیدی است و گفته شود درخا **جادر کون** بسیار است
و گفته شد **جادر** باقلا قبطی خوانند و در مصر بسیار باشد و در آبهای ایستاده
روید و ساق وی مسطری انگشت بود و بدرازی یک کز بود و کروی مانند کل سرخ بود
و باقلا آن کوجکتر بود از باقلا و چون خشک شود سیاه بود و چون باشد تخم و بکشد
خوردند و بچ آن از بیخنی ستبر تر بود و وی قابض بود و معد را نیکو بود و آرد وی
چون محسوبیاشامند اسهال کهن باز بندد و در ریش روده را نافع بود و پوست وی
قوی تر بود درین فعل **جادر** کشمیر است و گفته شد **جادر** رطب ببارسی بلین تر

گویند و بهترین آن شیرین لایند بود که میل علاقه داشته باشد و از شیرین معتدل
از حیوانی صحیح البدن گرفته باشند و طبیعت آن سرد و تر بود در میوه و گویند در دوم
غذای فرجه کشته بود طبع را نرم داد و منع نرم جراحات بکند و دفع مضره کسی که
مود اسنله خورده باشد لیکن سنله کوره و مثانه پیدا کند و سده و مصلح آن عسل بود
یا قند و صاحب تقویم گوید مصلح آن زیتون است **حب عقیق** شیر خشک بهترین آن
روغن دار شیرین بود و طبیعت آن گرم و خشک است در سیوم مصلح ریشها بود چون
بازیت محق کنند نافع بود جهت تجزیه فاسل ضاد کردن و بیرون آید مانند کجی رخی
و چون بریان کنند شکم بیند و بنیر مولد خلط مراری بود و بد نرا لاغر کند و معدله
بد بود و دشوار هضم شود و قشکی آورد و سنله کوره پیدا کند و باید که میان دو طولم
خورند و اگر با مغز گردان خورند نیکوتر بود **حب لاهنه** و حب لاهنه و حب لاهنه
نیز گویند بیاد می جبراهنه گویند و آن تخم زرد خارا است و بیخ و ی ترید زرد است
و گویند تخم دند سیاه است و فواید مانند فواید حرق و بهترین وی هندی بود خلطی
رنگه برنگه شفتوک و بغایت خود بود و در از قد معق بود بقوه بلغم و اخلاط غلیظ را
براند و خطر بود مکر مفلوج و نافع بود و شربتی از وی از نیم درم تا یک درم بود و اگر ازین
زیاده بود کشته بود و از خوردن وی غثیان عظیم پیدا شود ماحدی که خنق آورد
و عرق سرد و معالجه آن قی و آب گرم و حقه قوی که در وی تخم حنظل بود و بعد از آن
شیر تازه بپاشند و اگر تشنج پیدا کند موم روغن نرم مالند و در آب زن نیم گرم نشانند
بد وی خربق بود **حب سی** حب است و گفته شود **حب دار** ببارسی زاده و اگر گویند
و بخوبی مایه فرین و بھندی ترسی و آن بیخیت مشابه بسعد هندی اما بوزن ثقیل تر
و صلب تر از وی بود و بهترین وی آنست که چون بسایند رنگش بنفشه باشد و آن هندیست
اما آنچه خطایست بزرگتر و بهترین باشد و اکثرش بنفشه و آنچه هندیست اکثر میاهی
زند و در زمین هندیست که آنرا قراجل میخوانند کوی عظیم است و درین طرف کوه اهل
هندی باشد و از آن طرف میگویند آن صاحب خنایست این بیخ الجاهی روید و آنرا از بی
از بهرانی خوانند که زهر نیست که آنرا هندی بی میخوانند و این بیخ باز هوی است هر دو
در یک موضع میرویند و چون این بیخ بخوبی وی میروید قوه زهر آن بساطلی شود و اهل

ان موضع آن بر می خورند زبان نمی دارد و اگر این بر جای دیگر میروید که بجای این
بیخ جد و آن نیست نمیدانند کشته است و بر آن بیخ را بیشتر خوانند بدترین مجموع زهرهاست
تا بجای که تریاق فاروق با سمیت آن مقاومت نمی تواند کرد و در شهر ملتان شخصی مقدار
نیم مثقال بیش نخورد فی الحال بهای وی و اما سیدن گرفت و جشمهاش از جای برخاست
و میخورد شد مقدار نیم مثقال جد و اصلایه کردند و بایک کاسه شیر نوبی دادند
بعد از یک ساعه قی کردن آغاز کرد با انواع رنگها چنانکه حاضران از بوی آن مصدوع می
شدند باز بی خود افتاد دیگر بار نیم مثقال جد و اصلایه کردند بنابر آنکه گوری
و بداند بازی کردن آغاز کرد بسیار غی کرد بعد از آن خواب بروی غلیه کرد چون در خواب
رفت عرق بسیار کرد خون بیدار شد غذا طلب کرد و از آن زهر قاتل خلاص یافت باذن الله تعالی
و خواص این دارو بسیار است اولاً با زهر آن بیشتر است که ذکر کرده شد دیگر در اعمال بحستان
که از زمین گرمسیر است مار قاتل میباشند شخصی را مار بکزد مقدار نیم مثقال با شرب لایه
کردند و نخورد وی دادند از زهر آن مار خلاص یافت بفرمان بادی قیلا و عقب و دله
کند و راه قرار داد و آنرا با شرب بدهند نافع بود و در مفردات این بیطار و در منهای
ابو جزیله میگویند هو ترای السموم با سر حاشی البیشر و لافعی و از منافع دیگر وی آنست
که مجموع دردها را بنشانند اگر بر اعضا ظاهر باشد بزرگه و کلاب یا باب طلا کنند در
بنشانند و اگر در بطن باشد مقدار دانگی یا دو دانگ بسایند بقدری شرب یا باب کوم
با جلاب بحسب مزاج بدهند در بنشانند چون درد قولنج و درد کوره و درد معدله و سنله
کوره و مثانه را و عمر البول را با شیر تخم خیارین بدهند سود دارد و نیز مجموع او را
بلغمی و صفراوی و دموی و سوداوی در ابتدا و انتها طلا کنند در ابتدا ماده را باز کرده
و در انتها تحلیل کند و اگر محتاج نفع باشد نفع بدهد خصوصاً او را مغان چون
زیر بغل و بن ران بزرگه بسایند و طلا کنند و رم را تحلیل دهد و اگر کسی خیارک بیرون
آید همین دارو طلا کنند تحلیل یابد بی آنکه خیارک بیزد و بکشد و هیچ زخمی بوی
نرسد دیگر در ایام مرض و با هر کس که طاعون بر آید این دارو با سرکه بسایند و بر آن
موضع طلا کنند خلاص یابد باذن الله تعالی **حب رست** دیگر دل را قوه دهد و در ابتدا
رحمت خضار طلا کنند بغایت مفید بود و بر ریشها و بلید و ریشهای کهن قدری

بگویند و بران ریشهها باشند کوشش مرده بخورد و جراحات بصلاح آورد و مجرب
دیگر کسی را که دل ضعیف باشد و خفقان داشته باشد هر روز مقدار نیم درم بحلاب
یا بنتراب بدهند که بخواهد قوه دهد و در تفریح نظیر ندارد و در ایام و بایضا بخواهد قوی
فاروق ذکر کرده که تناول کنند منع عفونه بکنند و بقویه دل بدهد و دفع ضرر و بایکند
این دارو مفرد همان خاصیت دارد بلکه زیادت تو بجهت افکه تو بایه در وی هست
و چند آن کوم نیست دیگر مولا فاضل الدین که از مشاکردان مولا نالیا شیرازی عیاله
بود مودی فاضل بود و در اکثر علوم ماهر و متقی و کلیات شیخ الرئیس را در شرح بنفشه فرمود
که هر خاصیتی که در تریاق فاروق هست درین دارو مفرد هست و هم فرمود که موارد
معده بلغمی بود هر معالجه که کوم مفید نیفتاد چند عدد ازین جد و از بروز کار صلاح
میکردم و بحلاب کوم میخوردم آن نزهت زیاده شد و شخصی راسته بگو بود و با سسقا
خواست انجامید چند روزی این دارو با سکنجین بخورد سده کشاده شد و در آن وی
که زرد بود برونک اصل خود آمد دیگر شخصی مثانه قرحه داشت و چهار روز بول وی گرفته
بود ازین دارو بسایند و بر مثانه وی طلا کوند و قدری در احیل وی جکانند
همان ساعت بول وی بکشد و دریم بیرون آمد و شقایق با ذراعه تعال دیگر نزهت
بواسیر ازین طلا دارو بدان موضع طلا کنند در مسکن کوند و درم را تحلیل دهد
دیگر آنکه دشواری زادن را نظیر ندارد بسایند قدری بحلاب کوم بخورد وی دهند
و قدری به بشم باره بخورد بر دارد در حال وضع حمل شود دیگر صرع صبیانرا بشیر مادر
مقدار نیم دانگ یاد آنکی بخورد وی دهند نافع بود و بارها از موده است و مجرب دیگر
خداوندت ربع هر روز مقدار دو دانگ بحلاب کوم بدهند هفت روز بیای نافع
بود اما سقیه بدن باید کورد دیگر در دندانزا مفید بود مقدار عدسی ازین دارو
برین دندان کورد یا بر دندان طلا کند در حال در مسکن کند و در چشم که بلغمی باشد
در میان چشم جکاشد در د بشتاند و اگر صفراوی بود بر پشت چشم طلا کنند در
بشتیند و اما سبکها کم شود و فرق میان بلغمی و صفراوی آنست که بلغمی را در مسکن تر
باشد و صفراوی در د و سوزش و جکیدن آب بیشتر باشد و در تقویه باه اثری عظیم
دارد مقدار نیم درم یا نیم مثقال یا بنتراب آنکوری بخورند و غوطی تمام آورد و حکما دهند

میگویند که درین دارو صد و بیست منفعت است و کسی را که خناق گرفته باشد
بر حلق طلا کردن بغایت نافع بود حالیا آنچه بجز به معلوم شده بود ثبت کرده شد
و صاحب منهاج گوید طبیعت وی کرم و خشک بود و لطیف و صاحب تقویم گوید از قول
مسح که طبیعت وی کرم و خشک است در سیوم و وی قرحه امعا آورد و مصلح وی
حلیب بود که آهن قافه در آن انداخته باشند و صاحب منهاج گوید بدل وی تریاقان
سه وزن آن زرد باد بود **جواب** جاد است و گفته شود **جرجیر** بری بود و
بستانی بود بری را ایقان گویند و بوستانی را کف عایشه گویند بیاری کیکی
گویند و بشیرازی که کونک گویند و کج و کیکی هم خوانند بهترین آن بستانی بود که تیزی
وی کم بود طبیعت وی کرم و در سیوم و گویند در د و م و خشک است در اول و تروی
تر بود در اول و یوحنا گوید کرم و خشک است در دوم اب وی اثر ریشهها بود و وی
مدر بن بود و مسخن و منخ و مخرج ماه بود اما مصلح بود و سدر و نار یکی چشم آورد
مصلح وی کاهو و کاشنی و بقلة الحفا و سرکه بود و وی مینی را زیاده کند و نفوذ تمام آورد
و چون بانتراب بیاشامند تریاق کوندکی این عرس بود و طبع براند و در خواص آورده اند
که چون جرجیر بگویند و اب آن در بیخ انار ترش ریزند شیرین کورد و جرجیر بری
خردل بری خوانند و ادرار بول بغایت کند و تیز تر از بستانی بود و تخم وی بعضی خردل
مستعمل کنند **جرجیر الماء** قوه العین است و سیر نیز خوانند و گفته شود **جرجیر الماء**
و **جرجیر الماء** کرم دانه است و کرم دانه نیز خوانند و گفته شود در کاف **جرجیر** با فلات
و گفته شد **جرجیر المصری** ترسوست و گفته شد **جواد** بیاری مصلح گویند بهترین
وی قرحه بود و طبیعت وی کرم و خشکست در د و م چون بخور کنند عسر البول را نافع بود
خاصه زنان و گویند و ارده عدد از وی سر بیند ازند و اطرافهای وی و با قدری مود
خشک مستسقه بیاشامد شفا یابد و تقطیر البول را نافع بود و بخور کردن بران بواسیر
را نافع بود و بر مایه کوده جهه کوندکی عفری چون بخورند نافع بود و اندرون وی
و خایه وی چون بر کلف طلا کنند زایل کند و گویند مصلح درازی بی چون بر صاحب تب
ربع او بزنند نافع بود و خوردن مصلح جرجیر و حله آورد و مصلح وی بقلة الحفا بود یا زرد
جواد البحر اربیان است و گفته شد **جوادن** فاراست بیاری موثر خوانند چون

بشکافند و بر کزندی عرق دهند ساکن گردانند و گویند بریان کرده و گویند بر فالیل
و خنادر چون بشکافند و طلا کنند نافع بود و اگر شکافته بر موضع خار با جوی رفته
باشد طلا کنند بیرون آورد سر وی چون خشک کنند و بسوزانند و بگویند بغایت خرد
و با عسل بیا میزند و برداء الثعلب مانند نافع بود **جز اسیا** قواسیا است و گفته شود
جزر بیاد می کز گویند و بهترین وی زرد شیرین بود و گویند سرخ تر بود
و زرد غلیظ تر بود و غذای وی کتوز غذای شلغم بود و طبیعت وی گرم است در آخر درم
دوم و توانست در اول باده را خنک کند و مسهل و ملطف بود بول براند اما بر هضم شود
و منفع و مولد خوبی بد بود و باید که بغایت خسته بود و مصلح وی امکامه و سرکه بود و
خرد لوبی که در جزر مقوی بود که در وی لزوجه و بلغم غلیظ بود و سده جگر
بکشاید و هضم طعام بدهد و چون با کوش بود نیکو بود خاصه قطع بلغم بکند و سده
بکشاید و مقوی بشت بود و شعله جماع بر آن کثرت و چون بوسل می بکشند زود هضم شود
و رطوبه وی کثرت بود و حراره زیاد تر و باده را زیاد کند و منی بفرزاید و چون بستر دهند
و غله معده و جگر و سبب زان نافع بود **جز البری** اشقا قل است و گفته شد **جزر الفلیط**
هم جزر بری است و گفته شد **جز مانج** عموالطراف است بیاد می کز مازاد خوانند و طبیعت
وی گرم است در اول و خشک است در آخر آن و گویند سرخ است در اول قطع رطوبت بکند و چون
ببزند بآب و سرکه و بر سبب زخماد کنند نافع بود و در شیر شش نافع بود و مقدار در درم
مستعمل بود و چون بیاشامند نفث دم را نافع بود و اسهال کهن و زنائی که رطوبات از رحم
ایشان روانه بود و بر قانرا نافع بود و بر کزندی رقیلا ضما د کردن نافع بود و اسحق گویند
مضر بود بر مصلح وی دو قوب بود و گویند بدل وی نیم وزن آن بوست انار و نیم وزن
آن اترون سرخ **جزر دارو** خسرو است و گفته شود **جسمی** خشک است و گفته
شود **جساد** زعفران است و گفته شود **جشمه** تشمیر است و گفته شد **جص**
حیثین است بیاد می کز گویند طبیعت آن سرد و خشک است چون بر سر کشند و بر سر کسی که
رغاق داشته باشد طلا کنند خون باز دارد و چون بر شکستگی استخوان طلا کنند نافع بود
جعد فولیون خوانند و کیس کونه و کیس نوز گویند و آن دو نوع است کبیر و صغیر کبیر
وی غنبری خوانند و صغیر وی بشیرازی کلارجه خوانند و بهترین آن صغیر بود

شای بری تازه سفید و طبیعت وی گرم بود در سیوم و طبیعت غنبری گرم بود در دوم
و هر خشک اند در دوم مفتح و ملطف بودند چون تر بود جراحیها تازه بود رانافه بود
و خشک آن ریشها و بد را نافع بود و با سرکه بر سبب زخماد کردن سودمند بود و بول
و حیض براند و بر قان سیا را نافع بود و گرم دراز و جبالفرع را بیرون آورد و کزندی
عقرب و جانور را نافع بود و چون در خانه بخور کنند یا بیندازند در خانه کزندگان
بکفرزند و نسیانرا نافع بود یکدرم از آن و عصاره وی با عسل در چشم کشند تا در میکی بود
و چشم را روشن کند و اگر در شاف مرا ران کنند و آب را زیاده و آب بیاز تر بسایند
و در چشم کشند در ابتدا نزول آب نافع بود و وی مضر بود معده و مصلح و اسحق گویند
مصلح وی حمام بود و صاحب قوت می گویند بنفشه و بدوی در اخراج دود و ادرار حیض
و بول بوست خوب انار تر و چهار دانگ وزن آن بوست سلیجه و گویند بدل آن
فوتج است **جفری** کفزی گویند و گفته شود **جفت البوط** بوست بیرون بلوط است
و طبیعت آن سرد و خشک است در دوم و قابض بود خون رفتن باز دارد خاصه
از زنان و در شیر روده و شکم بیند و بیشتر مطبوخ مستعمل کنند و بر نفث ضما د کنند
نافع بود و بدل آن بوزن آن مورد و نیم وزن آن بوست انار و نیم وزن آن کل سرخ
همچنان باد نیال و گویند بدل آن جلنا را است **جل** و در است و گفته شود **جلوب**
لبلا است و نوح نیز گویند و عشقه و جلال المساکین و در لاهم گفته شود **جلنا**
بیار می کلنا خوانند و بشیرازی کل صد برون و آن کل انار است که بغیر از آن
مغنی دهد و بهترین آن فازی بود و گویند مصری طبیعت وی سرد و خشک است
در دوم خون شکم بیند و در شیر روده و در شیر کهن و نفث نافع بود و دندانرا محکم
کند و زنائی که خون زیاد از ایشان روانه بود بیند و اگر با سرکه و مغر بر درم
لطوخ کنند و جوشش دهن را نافع بود و عصاره وی در طبیعت مانند عصاره
لحیه الیسر بود و مقدار مستعمل از وی یکدرم نیم تاد و درم بود اما مولد سده بود و
مضر بود بر مصلح وی کثیرا بود و بدل وی اقاع رمان بود یا جفن بلوط و
تیادوق گویند بدل وی بوست انار است بوزن آن و گویند بدل آن طراش است
بوزن آن **جلنری** و در صیغی است و گفته شود **جلهنگ** جباهنج است و گفته شد

جلجلان صاحب مغزده کومد سسم است و صاحب منهای یله قول دارد که
 سسم است و این هر دو خلافت تحقیق کز بره یا بر است بیاری کشن خنک
 گویند و گفته شود **جلجان** خلر خوانند و خرقی و گفته شد **جلید** تلج است
 بیاری برف گویند و سرد است بطبع و خشن است بعرض و مزاج اصلی وی تراست
 و خشکی وی عارضی است و آب وی در دندان که از کرمی برد نافع بود و هضم را قوه
 دهد اما اعصاب و معد را زیان دارد و پیران را بد بود و سرفه آورد خصوص کیه را که
 خلط سرد در معد وی بود و تشنگی آورد خوردن برف و آب وی علق که در حلق جسیده
 باشد نافع بود و آبی که از وی حاصل شود بد باشد بسبب آنکه هر چه لطیف وی است در
 بستن تحلیل رفته است و صفت جمد گفته شود **جلور** صاحب منهای کومد گویند
 بند ق است و صاحب جامع کومد بند ق است مطلق و هر دو سهواست و در وقت جلود
 جلوده است و صاحب تقویم کومد جلوده هند است و مولف گوید آنچه محقق است
 جلودوز البربر است و روغن و پرازیته الهرجان خوانند و اهل مغرب لا اقصی
 ارجان و ارقان خوانند و آن بادام کوهیست شیرازی خرا خوانند و قایم مقام جلوده
 بود در منفعت و طبیعت وی گرمست در درجه اول و گویند در دوم و خشکست در اول
 و در وی اندکی رطوبه هست باه را قوه دهد و منی بفراید و در دشت را نافع بود و کزندی
 عرق و رقیق را نافع بود اما دشوار هضم بود و پیران معد بکند و مضر بود بسر
 و مصلح وی شکر بود و بدل وی جلوده **جلغوره** حب صنوبر کبار است و در حاکفته
 شود **جلجان مری** شیر است و گفته شد **جلجلان الحشیه** خشک است سیاه است و گفته
 شود **جلنجوه** فوئج بری است و گفته شود **جلما تا قند** است و گفته شود
جما و شحم الخنله خوانند و قلب الخنله نیز گویند و آن لب نخل است بیاری مغز سرخ
 خرم گویند و بیه خرم و دل خرم گویند و بهترین آن تر شیرین بود و طبیعت
 آن سرد و خشک است در اول و گویند در دوم و قابض بود نافع بود وجهه خشونه
 حلق و اسهال و خون شکم و کزندی زنبور ضاد کون بغایت مفید بود و وی قوه
 احشای دهد وجهه مری صفر بود نافع بود و مضر بود بسینه و حلق و پیران معد
 بکند و مصلح وی خرما بود با عسل و گویند بدن وی حاضر بود **جمار النهر** جال النهر است

و گفته شد **جمان** جلید ارواست و سغیر و کیدار و نیز گویند و آن سرخس است و گفته
 شود **جمد** بیاری بیخ گویند و بعضی بر بعضی فضیلت دارد و بهتر بود بسبب آبی که از آن
 بسته شود اگر آبی نیک بود آن بخ نیک بود و اگر بد بود آن بخ بد بود و منفعت وی و برف
 نزدیکیست بیکدیگر اما بخ لطیف تر بود **جسفرم** جما هو سلیمن گویند و آن ریحان
 سلیمان علیه السلام است و در را گفته شود **جد صینی** تلج صینی است و گفته شد
جست سنگی بنفشه است که بر سرخی یابد بود و معدن آن سه روزه مدینه رسول الله صلی الله
 علیه و سلم است اگر از ظرفی از وی شراب بیاشامند سستی نکند اگر چه ظرفی بزرگ بود و
 آنکس که با خود دارد از فقر رایج بود و اگر در شیب جاحواب نهد از احلام بر این
 باشد یعنی خوابها بد **جمیز** نوعی از انجیر میونانی شقیق موری گویند و ایضا
 سو قاسمین نیز گویند و معنی آن تین احق است و ورق آن بومر ق قون ماند و بغایت بی
 طعم بود و درخت وی بسیار شیر بود و در قوتی جادیه بود از عمق بدن و شیروی
 نافع بود وجهه او را مها که دشوار تحلیل یابد و خنادر و طبع وی نوز دم را نافع
 بود و عصاره ورق وی بروردهای صلب باارد جو ضاد کون و دما میل نفع دهد
 و با اشق بر سر زضاد کون نافع بود و کزندی جانوران خوردن و طلاء کون سود دهد
 و معد را بد بود و شکم براند و غذا اندک دهد و او بی آن بود که بعد از آن سکچین
 یاد لشکین خورند **جمجم** بیخی است که بشقاق مصری ماند بونک و گویند از زمین
 نزد خیزد و گویند بسوزن زین از زمین برکشند و در میان اهل چین عزیز بود
 و گویند از ترکستان خیزد و معروف بود به جمجم خطائی نافع بود وجهه دبو صیف
 النفس و خنای را نافع بود و مقدار مستعمل از وی نیم درم بود **جنطیانا** دو نوع است
 روی و جرمقانی و آن شخی سرخ رنگست با اندازه آنکست نرستبر تر و دراز تر و گویند
 و پرا بنام بادکسای خوانند که و پرا شاه جنطی نام بود و گویند جنطیس الملك و بهترین
 وی روی بود که بغایت سرخ و خوش بوی بود و طبیعت آن گرمست در سیوم و خشک
 است در دوم سده جگر و سبز بکشد و حیض و بول براند و چون نیم مثقال با شراب
 بیاشامند تریاق کزندی عرقی و همه کزندی کان بود و چون با عسل برشته و آب نیم گرم
 و بر موضع کزندی ضاد کست نافع بود و اگر نوزجه از وی زن بخورد بر کور و بچه

بیند از دو تریاق کونندگی ماسه و سله و دیوانه بود و زهرهای کشته و در جگر و موده
 و ذان الجنب را نافع بود و در دروهای چشم بعضی اینون استعمال بود و بحق را نایل
 کند و اسحق کون مضر بود و بسینه و مصلح وی اسقو لوفندرون بود و بدل وی را زنی
 کونید و زن و نیم اسارون و نیم وزن آن بوست بیج کبر بود و کونید بدل آن زن
 او ند مخرج است و این زهر در خواص آورده است که هر زنی را که خون حیض زیاده
 رود و باز نبندد بستاند جنطیانا روی و بکوبد و با حنا برشد و بردست بندد
 خون باز بندد و این بحر بست و امتحان کرده بکرات **چندید** ستر قسطور یون کونید
 و خرمیان هر خوانند بسیار سی قندس قیری کونید و خایه سکه ای هم کونید و آن
 خصیه حیوانیست بحری که هم در آب زندگانی تواند کرد و هم فی آب و از حیوانا
 قندس خوانند و بهترین آن بود که هر دو خصیه بهم جسفیده باشد و بوست آن
 بغایت رفیق بود و آنچه ستر بود و هر دو بهم جسفیده بود مغشوش بود و غش آن
 بجا و سیرو صغ کتند و اندکی چند بید ستر و بخون برشند و در مثانه کوسفند کتند
 و خشک کتند و طبیعت چند بید ستر کرم و خشک است در سیوم و کونید در دوم و وی لطیف
 و از همه مسخفات بود و نافع بود جهت عصب سرد و فلیج و ریشه و خدر و نشیان
 و صداع که از سردی بود بخور کردن و محل نخ بود و حیض براند و بجه موده بیند از
 و شیمه بیرون آورد و صاحب منهای کونید شربتی از وی زیاده از یک گرم شاید و صاحب
 مفرده کونید و مثقال چند بید ستر و قدری فو تیج بری بیاشامد حیض براند و بجه
 و شیمه بیرون آورد و چون بکوبند و بپزند و بغایت محق کتند و در چشم کتند
 جلا چشم بدهد و چون با سر که بیاشامد مثقال نیم گرم مغشوش و فو تیج را نافع بود و
 چون به ششم باره زن بخورد بر کوبد بادها و سر که در اجم بود سود دهد و بر کونندگی
 عقب طلا کردن نافع بود و با سر که اشامید دفع سموم واد ویه کشته بکند و سله که
 در اعضا باطن باشد بکشد و کوی که سبب آن سردی بود سود دهد و چون مثقال
 عدسی بار و غنی ناردین بکازند و بر سر مصرع طلا کتند نافع بود و اگر در روغن حل
 کتند جهت خدر و استرخاء اعضا و فلیج و فقر سرد بغایت نافع بود و اگر بیاشامد
 تریاق سیهاء سرد بود خواه حیوانی خواه نباتی خاصه اینون و غریق و فو تیج سرد خوا

بلغی و خواه ریخی خوردن و طلا کردن نافع بود و خفقان که از سردی بود سود دهد
 و اگر در سوراخ قضیب جگانه عسل البول که از خلطی بلغی بود نافع بود و کندی در
 کتاب سمیات آورده است که چند بند ستر که کون آن بسیلک زند یک گرم کشته بود
 بعد از یک روز و این جز از عجین کونید و صاحب منهای کونید اغبروی کشته بود در
 روز و ملا و آن بقی کتند و شیت و فو تیج و سبستان و عسل و بعد از آن حاض
 اقح بدهند که باد زهر وی است یا ربهای فوا که نوش با سر که یا شیر خور و بدل وی
 بوزن آن و ج و نیم وزن آن فلفل کونید بدل آن سله است **ججر** عی الراعی است و گفته
 شود **ججوریه** قسطور یون است و گفته شود **ججل** در مشق بسیار بود و طبیعت آن گرم
 و تر است در اول طبیعت را نرم دارد و گرم مزاج را موافق بود و خونی اندک نیک از وی
 حاصل شود و بدل آن هلیون است **جنبه الرمان** که از آبستانی است بشیرازی کلاه نار خوانند
 و منفعت آن نزد یکست به کثرت **جناح البیض** حرق شفا است و گفته شود **جناح النسر**
 مطلق راسن است و گفته شود **جناح النسر** با قلا است و گفته شد **جنبید**
 صغرا است و گفته شود **جوز** حسق خوانند بسیار سی کودکان کونید طبیعت آن گرم است
 در سیوم و خشکست در اول درجه دوم و کونید گرم و تر است در دوم و مسیح کونید گرم
 در دوم و خشکست در اول بهترین آن بود که بوست وی تنک بود و ورق وی
 و بوست وی قابض اند و بوست اند روی که بر مغز جسفیده است رفیق در وی قبضی
 بود و شکم بیند و بوست سوخته وی محففی بود بغیر از ع و مغز جوز چون بخایند
 و برودم سوداوی که ریش شده باشد ضاد کتند نافع بود چون بران باشند و مغزی
 مغصرا ساکن کوداند و شکم بیند و چون با مری بخورند شکم براند و اگر بسیار خورند
 گرم در راجب الفرج بیرون آورد و اگر با انجیر و سداب بخورند بیش از ادویه قتاله یاد
 زهران بود و اگر بعد از آن بخورند همین سیل و چون با عسل و عک و بیا میا میزند
 و بر کونندگی سله دیوانه و کونندگی آدی نهند نافع بود و چون با بوست بشیراب و زهر
 بسوزانند و بر سر کودکان مالند موی سیاه کند و بر ویانند و برداء العقب نیز بغایت
 سود مند بود و بوست اندرون وی چون بسوزانند و محق کتند و با شراب برشند
 وزن بخور بر کوبد منع خون حیض بکند و بوست درخت آن و ورق آن چون دو مثقال

از وی بیاشامند فقطیر البول را نافع بود و شریف گویند پوست کوردگان سبز
 بگویند و چند باره خبث الحادید در آن اندازند و یک هفته رها کنند و هر روز
 چند نوبت بخوبی بمانند بعد از آن خصاب کتد موی سفید سیاه گرداند و صبیغ عجب بود
 و چون خرازو قویا بدان بمالند منفعتی تمام بدهد و چون بابا بخوشانند و بان
 مضنه کنند لثه را محکم گرداند و استرخاء آن را بکند و خوردن کوردگان گرم
 مزاج را مضر بود و معفن و مصدع بود و زبان کوان کند و دهن و حلق را زبان
 دارد و مصلح وی سکجین بود یا خشنیاش و بلادام و کوردگان کهن نباید خوردن
 که بد بود غشیان و غشی و کرب آورد و نزدیک بود بکسی که غصه خورده باشد
 برب فواکه ترش مانند رب غوره و ریاس و سیب کتد و بدل آن بوزن آن حبه
 الحضر بود و گویند جوز هندی **جوز هندی** نار چیل است و گفته شود **جوز جندم**
 کوز کد م خوانند و خرو و الحام گویند بشیرازی که کندم گویند رازی گویند گرم و تر است
 مئی بپزند و فزلهی آورد و باده بر آن بگذرد و قطع نرق دم بکند و قویا بکند و منع
 ار روی که خوردن بکند و فولس گویند در وی قوه مبرد مطبی بود و اندکی محقق بود
جوز نوا جوز الطیب خوانند و بهترین وی سرخ فربه بود طبیعت آن گرم و خشک است
 در دوم شش را نافع بود و بوی دهان خوش کند و قوه جگر و معده بدهد خاصه فم
 معده و مصلح را نافع بود و قوه باصره بدهد و شکم بیند و عسر البول را نافع بود و منع می بکند
 و در سبزه کهن شده سود دهد و با مسی طی نافع بود و مقدار مستعمل از وی نادر درم
 بود و بدل وی یک وزن نیم سنبه الطیب بود و گویند بدل وی بوزن وی بسیار بود
 و اسحق گویند مضر بود شش و مصلح وی عسل بود و صاحب تقویم گویند طبیعت ببندد
 و عسل بود و مصلح آن جلاب گرم بود **جوز الاجل** غره العرعر است و گفته شد
جوز النبی مانند خربق سفید بود در قوه و طبیعت آن گرم و خشک بود مئی بلغم
 و رطوبه بود مقدار در درم و در فالج و لقوه و مانند آن نافع بود و بدان بود و
 خردل بود **جوز مائل** و جوز مائل و جوز مائل و جوز مائل و جوز مائل و جوز مائل
 هم خوانند و آن دو نوع است یک نوع جوز النبی مانند و یک نوع خار ناک بود مانند جوب
 سوهان خشن و لون برست وی سیاه بود و زرد رنگ و سفید رنگ نیز بود و دانه

وی از تخم باد بخان بزرگتر بود و از تخم لقا که کوچکتر بود و زرد رنگ بود و اندرون جوز
 وی بر تخم بود و پوست وی رقیق بود و سروی مانند سر باد بخان لقا بود و درخت وی
 مطلق بدخشا باد بخان مائد و کل سفید دراز کشیده دارد و طبیعت آن سرد است در
 چهارم و تر بود نافع بود جهت حراره مغز ملتهب چون قیراطی زوی بخورند دماغ را بد
 بود و سگرا آورد و دانه از وی صاحب منهل گویند مضر بود بدل و یکدرم از وی کشنده
 بود در روز و مغنی و مئی و منوم و مسبت و مخدر بود و ملاوای وی بقی کتد بآبی که
 نظرون در وی جوشیده باشد بار و غن بعد از آن شیر تازه بدهند یا سرکه که صغیر و
 انجودان و قوتخ کوی در وی جوشیده باشد و گویند یک مثقال آن تازه وی البته کشنده
 بود نیم دانه در شراب بکسی دهند مستی زیاده آورد **جوز الکحل** جوز القی است و گفته شد
جوز المرح حب الکالج است و گفته شود **جوز السرخس** بهترین وی و نادر بود و بیابانی
 کوز کلاغ گویند طبیعت آن سرد و خشک در دوم بر قوتضاد کردن نافع بود با اسریشم
 و اسراش و قطع خون بکند و قوه اعضا بدهد و چون بکوبند با انجیر و فیله سازند و در
 بینی نهند گوشت زیاده بخورد و با شراب سودمند بود جهت عسر النفس و سرفه کهن و بلغم
 و سیمان و مقدار مستعمل از وی نیم درم تا نیم مثقال بود و آن بخوشانند و در آن آب نشینند
 زنی که رحم وی بیرون می آید یا مقود بیرون می آید نافع بود و صاحب تقویم گویند مضر بود
 بدل و اعصاب و مصلح وی عسل و روغن بادام بود و جالینوس گویند بوی دهان خوش کند
 و سه بکشد و قوه معده بدهد و صلاح سرد نافع بود چون با عسل و کلاب بر سر طلا کنند
 و دس فورید و سن گویند مغوی معده و جگر و امعاء و سبزه بود و در شقیقه را نافع بود
 و دهن را بترکند و فولس گویند طبیعت را بیند از خون و صفرا و قوه بدن زیاده کند و
 تشف رطوبات از غر و بکند و اسحق گویند صفرا آورد و مصلح وی عسل بود و بدل
 وی صاحب منهل گویند نیم وزن آن پوست آن را و نیم وزن آن کورد سرخ و گویند
 بدل آن وزن آن کرم از آن و نیم وزن آن پوست آن را بود **جلیدارو** رقا
 خوانند و آن سر نفس است و گفته شود **باب الحار حاشا**
 مامون گویند و نموش نیز گویند و صغیر الحار هم خوانند و رفس گویند بودند کوی
 است و گویند ورق خردل بیابانیست و گویند بزرگ سبزه آن دشتی است آنجه محقق

است نوعی از بود نه کوهی است کلها و کجاء دارد بسیار مانند خنما که برخی
 مایل بود و قصبه باریک دارد مانند ادخر و برکها دارد بسطک و از جود مکی
 و بیشتر در کوه بود و در دامن کوه نیز باشد و طبیعت آن گرم و خشک است در میوم
 و گویند در دوم محل و مقطع بود و مسخ و حیض و بول براند و بجه بیند از دوسه
 بکشد و بر عرق النساء با شراب و سوبق ضاد کردن نافع بود و سینه و شش را پاک گرداند
 و منع نفث دم بکند و اگر با غله و سرکه بپاشند مسهل کمون بود و اگر با سرکه بروم بلغم
 ضاد کنند تحلیل دهد و محل خون بسته بود نایل را تحلیل دهد و غش و اگر در طوام کتد
 و بخورند ضغن چشم را نافع بود و قوه باصره نگاه دارد و معد و جگر را پاک کند و چون بخور
 کنند و آب و غسل بر شیند و مقدار در و مقدار میاشامند قوی نافع بود و قوه کوه
 بدهد و جماعت را میگوید و در دهن و حلق را نافع بود و مقدار در و درم مستعمل بود
 و جالینوس گوید فایده و قوه و نسیا نافع بود و اندر و ملخص گوید چون بگویند و سخن
 کنند و غسل بر شیند و بر سر طان طلا کنند نافع بود همچنین اگر بچندوم در حمام طلا کنند
 سودمند بود و اسحق گویند مضر بود بشش و مصلح و نفع بود و بدل آن بلاء و زن و نیم
 سحر کوی و گویند بلاء و زن و نیم اقیقون و شراب و یا شتهایا و در و هضم بکنند و مسهل
 گرم و بلغم بود **حافز المهر** سور بخامست و گفته شود **حاج** خاریست که ترنجبین
 از وی حاصل میشود و نبات کشتود بروی بچیده شود و بشیرازی خارا و خوانند
 عصاره وی چون در چشم کتد سفیدی میبرد و تاریکی را پاک کند و کلاوی جهه بواسیر
 بغایت نافع بود **حالموم** شنبه را است و گفته شود **حافظ النمل** و **حافظ الاطفال** هر دو اسم
 فرنیون است و گفته شود **حالق الشعر** فاسر است و گفته شود **حافز حمار الوحش**
 سم حر کور است چون بسوزانند و بپاشند صرع را نافع بود و چون بازیت بپاشند
 و بر خنار بر طلا کنند تحلیل کند و اداء الغلب را نافع بود **حافز البودون** سم است و است
 چون بسوزانند صرع را سودمند بود و چون بازیت بپاشند و برداء الغلب و خنار بر
 طلا کنند نافع بود **حافز النجار** سم خراست چون از سم راست و ی نکی سازند و مصرع
 با خود دارد صرع از وی زایل شود و دیسقوری و وس گوید چون سمها و خربسوزانند
 و بپاشند خلی روزی متواتر هر روز و روزن فلج تارن مصرع را نافع بود و چون

بازیت بپاشند و بر خنار بر طلا کنند بکازانند و برداء الغلب طلا کنند نافع بود و بر شفا
 که از سر ما بود ضاد کتد نایل کند **حب النیل** قوطم هندی است طبیعت آن گرم و خشک است
 در دوم و گویند در اول و گویند در میوم و گویند صرع است نافع بود جهه بر صرع و جفت
 سفید و مسهل خلطهای غلیظ بود و سودا و بلغم و کرمها و جبالفرع و شربتی از طلا نیم
 درم بود بااد و یها و دیگر و عرق النساء و نفیر را نافع بود و آنچه از درج اخلاط در فواصل
 جمع شده باشد براند و امحار بشوید و قوه معد بدهد و سده جگر بکشد و ورم سبوز
 و مسهل مرار اسود بود و وی کوب و غثیان آورد اولی آن بود که بروغن بادام صحر بکنند
 و هلیله با وی خلط کنند و بدوی در اسهال و دفع سودا و نیم وزن آن تخم خنطر
 و دانگی وزن آن جزار می بود **حب المساکین** لبل است و گفته شود **حب الصراط**
 مازنیون است و گفته شود **حب قاتا** درق گویند و آن چند قوی است و گفته شود
حب قودج است و گفته شود **حب عزیز** حب الکالج است و گفته شود
حب خنکلا حب السمنا است و گفته شود **حب الوز** لسان العصاره است
 و گفته شود **حب السمنا** حبلیست سیاه رنگ از خود کوجکتر و خراسانیان آنرا
 نقل خواجه خوانند و پوست وی بغایت سیاه بود و مغز وی بغایت سفید و
 طبیعت آن گرم و تر بود در اول و گویند در دوم منفعت وی آنست که فری آورده
 و می زیاد کند و بیه برانگیزد و مقدار درم اگر بگویند و در آب بپاشند و صافی کنند
 و قدری آب و قند و روغن بادام شیرین با کچیده بپزند و بپاشند بدن را غر فربکند
 چون سبب لاغری از سردی و خشکی بود و وی را بر معد بکند و مضر بود بشش
 و مصلح وی قند بود و بدل آن نیم وزن آن مغز بسته و نیم وزن آن کچیده و گویند
 بدل آن حب ملج است **حب الزلم** گویند بزر الحوشق است و در شش و از حب الحوشق
 مشهور است حب الزلم بیار سی تخم کنکو گویند و صاحب منهاج گوید مبتد و ی دشت
 زور بود و خوشبوی بود و طبیعت وی گرم و خشک بود و در وی رطوبتی فضلی بود
 و عمر می بود می زیاد کند و عجز شهنوع جماع بود و ابن ماسه گوید گرمست در میوم
 و تر است در اول و عیسوی گوید گرمست در دوم و تر است در اول بدتر از بکند و قوه
 دکو بدهد و شریف گوید چون بخامست و بر کف روی طلا کنند زایل کند و وی بولد

حب الزلم است و گفته شود حب المهر

سخت و لون آن برزدي مایل بود و اندکی عطریه دروي بود و طبیعت و میا کرم و خشک است در سیوم دو مثقال چون بامین نجیح یا شامند بقرط کویک یا مثقال نافع بود
جمله دشمنی زادن و جکیدن بول و حیض براند و کزندی جمیع جانور از نافع بود
و فوس کویک تر یا قیوم جمع زهرها بود و از خواص وی آنست که چون نفع وی در خانه
بپشتا مکر جگر نزد و وی نافع بود جمله سبز که از رطوبه بود چون باراسن یا شامند
و در هر که از بلغم و ریا غلیظ بود سود دهد و اگر دو معلقه از وی بخورد و بیا
شامند در ساعه مغصه را نافع بود و وی مضر بود بکرم و حوالی آن و مصلح آن زرشک
قاره بود و بدل آن حب الملب یا مغز بادام تلخ **حب الصلوی** یا کبار جلعوتی است و درخت
آن کجالترا درخت حب صنوبر صغیر بود و از سیستان خیزد و درخت ویرا سوسن
خوانند و طبیعت جلعوتی کرم بود در اول و کویک در دوم و کویک معتدل است و دروي
اندکی حواری هست و رطوبه و جالینوس کویک کرم و تر بود نافع بود جمله درخت
و درد اعصاب و در عشه و عرق النساء و استرخاوشش را مالک کند از حطی که باشد و باده
زیاده کند و مانی بپزند و شیر زنان و سینه مشانه بریزند و نافع جمله کزندی عرق
با انجیر خشک یا خرما یا کلابین و شریف کویک چون بکوبند و با عسل بپزند و هر روز
بناشناسه درم بخورند از فالج خلاص یابند و اسحق بن عمران کویک چون با عسل بخورند
بجماعت زیاده کند و کرده و مشانه را از سینه و ریه مالک کویک و کویک طبیعت آن
کرمست در دوم و تر است در اول و این ماسویه کویک کرمست در دوم و خشک است
در اول و وی مصدع بود و مصلح وی خشیاش و شکر بود و بدل آن حب الملب
بوزن آن و نیم وزن آن بادام سفید کرده و این ماسویه کویک بدان تخم خربزه بود
و کویک جو زندی و کویک بدل آن لوز البر است که آن بادام کویک خوانند
حب الصلوی یا کبار سی تخم کاج خوانند و آن تخمست مثلث شکل در میان غلاف
جوز کاج بود و در طعم مانند جلعوتی بود و طبیعت آن کرم و خشک است در دوم منضج
و محلل بود نافع بود جمله استرخا و ضعف بدن و فزلهی آورد و رطوبات فاسد که در
شش بود خشک کویک و قوی معده بدهد چون با افستین ضما کنند و چهار درم از وی
خاصه که با کفید و قند بود مانی بپزند و مشانه و کویک را قوی دهد اما مضر بود سر و معده

را بکزد

را بکزد و بسیار خوردن مغصه آورد و تر یا قیوم حب الرمان بود و مصلح کزندی
معه آنست که در آب کرم خویسند و با عسل بخورند و محروری مزاج یافتند و بدل وی
حب الملب مقشر بود با هم وزن آن مغز بادام سفید و کویک بدل حب صنوبر صغیر
کبار بود **حب الراس** صاحب مغز کویک میوزیج است و سلق کرده است و صاحب منفع
ماهیه آن راست گفته است که آن زرد رنگ و طعم وی تلخ بود و کویک شکل بود مانند تخم
مخلصه و از کوهستان بارس خیزد و از کوهستان همدان و انزلی و بزرخواست و راسن
دو نوعست حبلی و پوستی این تخم حبلی است و از آن بستنی و در باب رادر صفت راسن
گفته شود و این نوع که گفته شد قوی موی بدهد و از افات نکاهدار چون بکوبند خود
و بدان سر بسویند و اگر طلا کنند شاید حب القلت ماش هندی است و گفته شود
حب العصفور قوطم است و گفته شود حب لاس بیارسی تخم مورد خوانند و مور
دانه کویک بهترین وی بستنی بود فربه رسیده قاره و طبیعت آن سرد و خشک است
و قابض و قوی کویک سرد و خشک است در دوم و کویک کرمست شکم بیند و منع نفث دم
بکند و معده و احشای را قوی دهد و بول براند و سرفه را نیکو بود و مقدار استعمال از وی
سه درم بود و صاحب تقویم کویک پنج درم ریشها و اندرونی را نافع بود و کزندی ریشلا
و عرق با شرب بیا بیزند و بیا شامند نافع بود و ریش مشانه را سودمند بود خواه تو خواص
خشک و چون بپزند با شرب و ضما کنند بر ریشهای کفین و قد مین را مالک کویک و چون بود
و بکوبند و با شیر برودم جسم ضما کنند تحلیل دهد و غریب و بواسیر و ورم مقود را نافع
بود چون بدان طلا کنند با عسل و چون بخورند و بر کلق روی طلا کنند باب بیزد و قلاع را
نافع بود اسحق کویک بسیار وی مضر بود بمشانه و مصلح وی صیحه عربی بود و بدل وی آب
ورق وی بود یا نیم وزن آن سعفر و کویک بوزن آن **حب الرمان** بیارسی انار دانه
کویک بهترین وی برش فربه بود و طبیعت وی سرد و خشک و قابض بود و ترش وی جود
چون خشک بود شکم بیند و منع مواد صفراوی بکند و غشای ساکن کند و بی باز دارد و تخم
معه کرم را قوی دهد و عصاره وی خاصه ترش چون بپزند و با عسل بیا بیزند نافع بود
جمله ریشها که در دهان بود و در معده و ریشها بلید و کوشش زیاده و در کوشش و اندرون
بینی کمر ریش شده باشد و بدل وی سماق بود حب لاس بارس را نیز بارس است و گفته شد

حب البان دانه است بشکل فستق اما پوست و بی تنه بود و سه ششگانه باشد و آنرا
فستق الهاویه خوانند و در طعم و تلخی خود باقیض و معتدیل و بی بزرگی خوش بوی بود
و طبیعت آن گرم و خشک است در دوزخ و کوبیده گرم و کوبیده تراست در اول سودا
و بلغم را نافع بود و مقدار استعمال از وی تا در دوزخ بود جلا دهد و ثانیل و کلف و دانه
که بر روی بیداشود و جرب و حکه را نافع بود و سده جگر و سبزه بکشد و صلاحه آن نرم
کند چون با در کوسنه ضاد کنند و اسحق کوبیده مضار است بجر و مصلح وی را زبانه و در سقز
کوبیده بدل آن بوزن آن پوست سیلخته بود و کوبیده بدل آن بوزن آن فوم و نیم وزن
آن پوست سیلخته بود و دانه آن بسیار است **حب الملوك** ماهودانه است
و گفته شود **حب الغشا** غلب الغلب است و گفته شود **حب الحلب** بیارسی نیون
مردم خوانند معتدیل و بی فوج بود و طبیعت وی گرم و خشک بود و کوبیده معتدل بود
و کوبیده سرد است و قول احمی آنست که در وی حواری بود و جلابی قوی و بصری کوبیده گرم
در دوزخ خشکست در اول محل بود و بول براند و چون بکوبند و بر کاف طلا کنند نافع بود
البته و گرم بکشد و حب القرع بیرون آورد و سده جگر و سبزه بکشد و نفیر سر را نافع
بود و کوبیده و شانه بریزاند و خون حیض براند و در دشت را نافع بود و قوی
بکشد و در دها اند روی ساکن کوبداند و مرطوبی که در سینه و شش خود بال کوبداند
و کوبیده مضر بود بدماغ گرم و احشا و مصلح وی ریخ اترج بود بیارسی و بدل وی
کوبیده مضر بود باد ام تلخ سفید کرده بود حب الریاس بیارسی تخم ریواس خوانند
معتدیل و بی تاره بود و طبیعت وی سرد و خشک و قابض بود جبهه حرقه صفراوی
و جرب و حکه و بدل آن تخم حاض بستانی بود **حب القرع** بیارسی تخم کدو و کوبیده
معتدیل آن بود که آب شیرین خورده باشد و طبیعت آن سرد و تر است در دوزخ سود
مند بود جبهه تنه ای صفراوی و مقدار استعمال از وی سه درم بود سرفه گرم و خشک
نافع بود چون با نبات بخورند و تشنگی بکشد و عسر البول که از حراره بود را کوبد
و اسحق کوبیده مضار است بمشانه و مصلح وی تخم کرفس بود و جالبیوس کوبیده بدل آن
در کثر حده ادویه کثیر بود **حب الرشاد** حرق است و معتدیل و بی بایی بود طبیعت
آن گرم و خشکست و سفید و بی حراره ملکی دارد از سرخ تر خور و مغص بلغمی را نافع بود

جون بکوبند و بیاشامند و بدل آن در جفا عرق النساء شیطیح بود و باقی منفعت وی
در صفت سرق گفته شود **حب الخضرا** غر درخت بطم است بشیرازی بن کوبند و آن
دو نوعست یک نوع را شاه بن خوانند و یک نوع را بن خوانند و شاه بن خود تو بود و مجنا
بابوست توان خورد و وی گرمی بود و بن سه سیری بود و درخت شاه بن را صر و
خوانند و از آن بن بطم و معتدیل و بی بزرگی تانه بود و طبیعت آن گرم و خشک است
در سبوم و کوبیده در چهارم و گرمی وی اقوی بود از خشک و خوردن وی معده را بید بود و در
عظم شود و غذا بدد و گرم مزاج را زیان دارد و مسخنی سینه و کوبیده بود و بول
براند و شهنه مجامعت برانگیزد و چون با شراب یا با سرکه بیاشامند کوفتگی را نافع بود و جگر
را بال کوبداند و در سبزه کداز سردی بود و بلغم مزاج را نافع بود و سعال و قی و لقمه را نافع
بود خوردن و از روغن وی مرهم ساختن و مالیدن و بر ذات الحبه ضام کردن سودمند
بود و جوب وی چون بسوزاند و بردارد الغلب طلا کنند موی بر ویانده خاصه موی سر
و ورق وی چون خشک کنند و بکوبند و بییزند و عرق سازند موی را بر ویانده و در را
کند و نیکو گرداند و ضعیف وی در منفعت مانند مصطک بود و در باب صاد گفته شود
و بن مصلح بود و دهن را بخوشاند و شعله طعام بنزد و مصلح وی سکنجین و در جوب فکاله
نرس بود و صاحب نهج کوبیده مصلح وی کثیر بود و صاحب تقویم کوبیده مصلح وی خمیر
بنفشه بود و در ابدال آورده است که بدل وی مغز جوز است و کوبیده بوزن آن مغز بسته
و نیم وزن آن مغز بادام و کوبیده بوزن آن مغز بسته **حب البطیخ** بر البطیخ است و گفته
شد **حب الکثری** بیارسی دانه امرو و کوبیده و معتدیل و بی بزرگی بود که بزرگی مایل
بود اسحق کوبیده گرم و خشک است نافع بود جبهه در دشت و مقدار چهار درم استعمال بود
و کوبیده مضر بود بکوبه و مصلح وی عناب بود یا بنر قوطوناج **حب الزنبب** بیارسی دانه میوین
کوبیده و طبیعت آن سرد بود در اول و خشک بود در دوم شکم را بیدد و مقدار ماخوذ
از وی تا پنج درم بود و مضر بود با معا و مصلح وی کثیر بود **حب سیجستانی** حب قاقله است
و گفته شود **حب باری** علوفه خوانند بیارسی جرز کوبند و آن قوی از کشت است و کوبیده
وی سبک تر از کوشش بط بود از بهر آنکه او بری بود و در وی غلظ بود و صاحب نهج
کوبیده کوشش وی گرم و تر بود و میان مرغ غلظت و بط بود در غلظ ریح را ساکن گرداند

و مضرب بود بمفاصل و قواخ و در شخوار هضم بود و مصلح و ی آن بود که باریت و سرکه
 و د ارسینی بپزند و بعد از آن حلوی عسل و زنجبیل را با خورنده بیه و ی چون با اندکی
 نمک و سبیل بگویند و حب سازند مانند خود و در سایه خشک کنند و بردارند چون
 بچ خوب از آن باب نیم کوم بیاشامند بنا شد در ری ابقای نافع بود و اگر بوسه اندون
 سنگدان و ی خشک کنند و با اندکی نمک اندرانی سحر کنند یکسان و در چشم کنند در
 ابتداء نزول آب هیچ دواء نیکو تر ازین نبود و اگر دل و ی در خرقه بپزند و بر کسی او بپزند
 که خواب بسیار میکند خواب از وی زایل شود و در سنگدان و ی سنگ یا بند چون بر کسی
 بپزند که رفاق داشته باشد در ساعت بپزند و تا آن با خود داشته باشد عود نکند
 و این خاصیتی که در وی است این عمل میکند و خون و ی رو و عسر النفس را نافع بود و
 گوشت و ی گویند بغایت کرم و خشکست و او ی آن بود که آب و نمک بپزند و بعد از آن
 روغن بادام بروی ریخته و اگر چه سه مزاج بود روغن کدکان و زیت دوسه باره
 د ارسینی و خولجان بپزد و موق آن مریض را نافع بود حب الفنا مریض خوش است و صفة
 آن در آذان الفار گفته شد **حب الفنا** برنجاسق است و گفته شد حب الفنا **حب الفنا**
 با بوج است و گفته شد حب الفنا حب الفنا نیز خوانند و آن مریض خوش است بیاری
 مریض نکوش گویند و گفته شد در آذان الفار **حب الفنا** و بپزند است و بپزند
 نیز گویند بیاری قرفل بپزند خوانند و گفته شد در فاق **حب الفنا** با بپزند
 است و گفته شد حب الفنا فو تبحه فمیری است و حب الفنا نیز خوانند و در فاق گفته
 شود انواع فودج **حب الفنا** حماحم است و گفته شود و آن نوعی از فودج است
حب الفنا و حب کرمانی نیز گویند و آن شاهسفر هم است و گفته شود حب الفنا
 بقله خراسانی است و گفته شد حب الفنا و بپزند و آن مریض خوش است و بپزند
 و در میم انواع آن گفته شود **حب الفنا** بپزانی نفع است و گفته شود **حب الفنا**
 با زهر است و ی اترایق فاروق طبعی خوانند و آن مانند بلوط بود در آذر و کرد نیز می باشد
 و بر بر یکدیگر طبقات دارد و در میان آن چیز نیست کویا مغزیست و آن خوب
 مخلصه یاد آن و ی بود و لون حجر التیسر اغبر بود سیاهی که بر سخی زرد و آنچه نیک
 باشد چون با شیر بر سنگ بسایند سرخ رنگ شود و آنچه بد بود چون با شیر

بر سنگ بسایند سبز رنگ شود و آن از شکم بزرگ می کیند در شیردان و ی صاحب
 مفرده آورده است که از طرف خواسان حاصل میشود و این خلافت بغیر از خوالی شافان
 در هیچ موضع دیگر نیست و گویند غذای آن کوسفند ما باشد و مخلصه و بسبب آن
 این سنگ در شکم و ی بپزند و بدین سبب و ی اترایق فاروق طبعی خوانند و گویند
 در زهره و ی باشد و این خلافت آنچه محقق است در شیردان و ی بود و ی بغایت
 بود و باطراف برید و گویند چون بسایند سرخ رنگ و زرد رنگ و سبز رنگ می باشد و این
 رنگها بسودن معلوم شود و لون آن چون سیاهی نرزد سرخی امیز نیکو تر بود و در شام
 مانند این سنگ می سازند از آنکه انا یان مشگل خوانند که امتحان و ی است که سوزن را
 با شیر سرخ کنند و بروی دهند اگر مصنوع بود چون سوزن در وی فرو رود و ذی سیاه
 از وی برآید و اگر حجر التیسر بود دودی زرد که نوز سوزن را زرد کند و چون و ی با آب
 را زبانه بسایند و بر کزندی مار طلا کنند در حال در پشاند و از بودن این شود و نافع بود
 همه کزندی جانوران و سمهای نباتی و حیوانی و معدنی خوردن و طلا کردن بغایت مفید
 و نافع بود و وجهه ضعیف دل و بدن و قوه باه بغایت نافع بود و شربتی جهت کزندی جانوران
 و دفع سمها و از ده جو بود و وجهه ضعیف دل و قوه اعضا شربتی آنکی بود و هر کس که هر روز
 نیمه آنک بخورد این باشد از همه آفتها و زهرها و محرری مزاج را نیز نافع بود بسبب
 آنکه و ی خاصیت عمل میکند نه بطبیعت و طبیعت و ی بغایت کرم بود **حجر التیسر**
 دو نوع است یک نوع حجر بود معدنی و یک نوع حیوانی بود و آنرا از مارا فنی میگویند و آنرا با زهر
 و با زهره و مار هم خوانند آنچه از مارا کیند مانند دشبیدی بود که در قفای افی بود
 و در همه افی بود و چون از گوشت جدا شود نرم بود اثر هوا بوی مرشد بپندد مانند حجر التیسر
 و بعضی باشد که خطوط بروی بود و بعضی باشد که بلون مار بود خاکستری رنگ و آن باشد که
 سیاه رنگ بود و مولف گوید امتحان و ی چنان کنند که بر صوفی سیاه یا کبود نماید سفید
 گردد و آن نوع که حجر بود لون آن زمر جلدی و سیاه رنگ بود و بشکل نکیخی بزرگ
 مربع بود و از یک مثقال تا دو مثقال بود و زیادتی نرود و مولف گوید امتحان و ی
 آنست که چون در میان آب لیوان از دل در صحن جینی حرکت آید و هر دو نوع بکزدن
 مار نافع بود خوردن و با خود داشتن و بر موضع زخم نهادن و مار هم کزندی افی

نافه بود تعلیق کردن و جالیوس کرمی چون بسایند و بیاشامند نافه بود و گویند
هر دو نوع بر سر زخم بحسب **حجر هندی** نوعی از شادنج است بیاری می شاذند هندی
گویند خون کماز مفقد اید قطع کند و بواسیر را سود دهد و چون بیاشامند کوفتی
عقب را نافه بود **حجر البلور** سنگ بلور چون بر کسی بیند که در خواب ترسد دیگر
نرسد **حجر جدیدی** نماهان است و صندل جدیدی خوانند و آن دو نوع بود و ماده
وصفتان در نماهان گفته شود **حجر الرجا** بیاری سنگ اسباب خوانند خشک
بود چون کرم کنند و سرکه بروی ریزند بخاران من خون رفتن بکنند و در مهای کرم
حجر الدیک سنگیست که در شکم خروس یابند و بمقدار باقلا بود و کوجکت بود و بلون آبکینه
شفاف بود نزدیک به بلور اگر باب بشویند و آن آب بکسی دهند که سخت تشنه باشد سود
دهد و غم و اندوه ببرد **حجر المثانه** سنگیست که در مثانه آدمی باز دید می شود گویند سنگ
مثانه بریزند و جالیوس منکر اینست و گویند سنگ کوره بریزند و گویند چون سحر کنند
و در چشم کشند سفیدی ناپاکند **حجر النادر** حجر الاضم خوانند و حجر الزباد گویند و آن انواع
است سفید و سیاه و سرخ و مله بود و طبیعت آن سرد بود بغایت خشک است و سطوط الیس
گویند اگر زنی دشمن از اید در خرقه بسته در ران زن بندند سهل بر اید بفرمان خداست
و چون سحر کنند مانند عبار و بر خنار بر باشند خشک کند و بلاء کرد اند و همچنین بر هر دشمنی
دشمن او هر دمی که باشد و بر هر عضو که بود بحال صحت آورد و از بیاری سنگی است که گویند
حجر الحمار سنگیست که در دیک حمام حاصل میشود چون در ابتدا بر سلطان ضاد کنند
نافه بود و زرا را کرد اند و بهترین معالجه سرطان که در رحم پیدا شود اینست **حجر البقر**
جزیره البقر خوانند و آن جا و ذهرج و کا و دهره گویند و در میان ذهره کا و بود و گویند
در شیردان کا و هندوستان می باشد و آن مانند باذر هراست در عمل و بلون هم بیازهر
ماند اما آنچه در ذهره کا و کو سفند می باشد آن مانند درده تخم مرغ عسته و بشیراکی
انرا اندر خوانند چون سحر کنند باب بعضی از بقول طلا کنند بر جسم و نمل نافه بود
و در شها و چون مقلار عدسی سحوط سازند یا اب بخ سلق چیده دفع اب نزول
مفید بود و چون سحر کنند و بشیرا بر شدند و بر موضعی که سفیدی بود طلا کنند موی
سیاه بیرون آورد اگر سبب آن از علت داء التغلب و برص بوده باشد اما موی سفید

سیاه نکند و مولف گوید بغایت کرم بود و بادهای سرد را نافه بود طلا کردن و خوردن
حجر اللبني غالاً قطیطش خوانند یعنی حجر لبنی و این اسم بدان سبب بوی نماده اند
که چون با آب بسایند مانند شیر از وی بیرون آید و لون وی خاکستر بود و طعم وی
سیرین بود چون با آب سحر کنند و عصاره وی در حقه قلی کنند هر زمان که خواهند
استعمل کنند و طبیعت وی معتدل بود و در قوه مانند شاذنه بود و چون در چشم کشند
منع سیلان فضل از چشم بکند و در نیز چشم را نافه بود و در ابتدا و ورم کوم طلا کردن
سودمند بود و نفت دم و خشونه مژهارا نافه بود **حجر عسلی** سنگیست که چون بسایند
رطوبه آن بغایت سیرین بود و بقیه شاذنه بود و منفعت وی مانند حجر لبنی بود
در همه حالاتی حجر مشفق سنگیست که بلون زرد بود و از بلاد مغرب خیزد و بهترین
آن بود که زعفران رنگ بود و زرد و یزید شود و شکافته و تو بر تو بود و قوه آن
مانند شاذنه بود اندکی ضعیف تر و حجر لبنی و مشفق و عسلی در قوه مانند یکدیگر اند
اما عسلی در وی حرارتی هست که در ایشان نیست و حجر مشفق چون بشیرازی زان بسایند
و در چشم کشند ریش چشم را پاک کند و خشونه مژه و سوزش چشم و بهترین مداوا
این زخمها است که گفته شد **حجر قبطی** سنگیست مصری بغایت سست و زود در
اب حل شود و کارزان مصر کتان بدان شونید و جامها و در موم روغن کنند جمله دملها
و ریشها که در بدن پیدا شود و در شافها چشم مستعمل کنند و چمه نفت دم و اسهال
مؤمن و در منافه چون با آب بیاشامند نافه بود و چون زن نخود بر کوبد نافه بود چمه
لحون رفتن دایم و لون این سنگ سبز بود و پتوه رنگ **حجر الیهود** سنگ جهو خوانند
و آن سنگیست مانند زیتون و آنچه بزرگ بود نزدیک تخایه کبوتر بود و خطوط بسیار روی
بود موازی یکدیگر و حجر الریتون نیز خوانند و گویند از ملک شام خیزد و اکثر دراز بود
و کوبد نیز بود بهترین وی زیتون شکل بود نافه بود چمه سنگ کوبه نیم مقال باب کوم
و چمه ریک مثانه همچنین و اگر باب بزرگ تر پتوه بسایند و لعق کنند نیکو تر بود و عمر البول
را نافه بود لیکن مضغی معده بود و موافق وی بود و اشتها ببرد و سحر گوید مضرت
بسیور و مصلح وی عسل است و هر مس حکم گوید حجر یهودی چون با خون خفاش سحر
کنند و در چشم کشند موی مژه که ریخته باشد بروی آن و موی ابرو همین سیل چون

بروي مانند و جالینوس گوید در طبیعت معتدل بود و معده سرد را بد بود و مصلح آن تخم
کرفس است و فو لنس گوید خون مقود قطع کند **حجر البیض** حجر البیض خوانند و اصل
سفرق ابو قلمون خوانند و یونانی اسطر بوس و معنی آن کوکی بود و نوعی از وی طومنون
خوانند و آن چند رنگ بود و بهترین وی سبز بود معده را نافع بود بغایت و جالینوس گوید
اگر قلا ده از وی بسیار خند که موازی معده بود و در کردن اغازد معده و مری را نافع بود
و دیسقورید و سکوید که بر ران بستی جهت دشواری زادن و بر بازو بستن جهت
تعویذ نافع بود حجر الرخام طین قیو دیا است و گفته شود **حجر الدم** شادخ است
و گفته شود حجر ارمی دو نوع هست یکی سرخ بود بغایت و چون دست بروی مالی
بنداری چربست و یکی نوع لاجوردی بود و طبیعت آن گرم و خشکست در اول مهمل سودا بود
مسحلی قوی تر از حجر لاجوردی و معده را بد بود و چون مغسول بود و خشیان نیاموزد
اگر نه مغسول بود مقوی و مفتی بود و مفرغ و مقوی دل بود مغسول وی خاصیتی که در وی
است که بدن را از اخلاط سودا پاک گرداند و روح را از دود سوداوی و دفع بلغم بکند و احشای
باله کند اما معده را بد بود و مصلح وی اینسون بود یا سیلخه و مقدار استعمال از وی نیم درم
تا نیم مثقال بود و بدل وی جهت دفع اخلاط سوداوی پاک و زن نیم حجر لاجورد بود **حجر النور**
مهم است که از بلبله ماد حاصل میشود و در باب فون در صفت نور گفته شود **حجر**
الخطاطیف دیسقورید و سکوید بجه نخستین بر ستون چون بکینند در افرونی ماه شکم
و بر اشکافند دوباره سنگ یا بند یکی پاک رنگ بود و یکی برنگها الوان و در پوست ایابا پوست
کوساله بندند بیشتر از آنکه خالک بوی رسد و بر بازوی مصرع بندند و کردن بفرمان حلای
تعالی صرع از وی زیاد کرد و **حجر النور** و **حجر الیوشانی** هر دو بر قتیان است
و گفته شود و ارشد نیز گویند **حجر لاجورد** لا زور در است و گفته شود **حجر الخطاطیف**
بباری سنگ آهن را گویند و چون بسوزانند شاذنه بود در عمل و منفعت و بهترین وی
سیاه بود که میرنجی مایل بود و هیچ خطی در وی نبود و جذب آهن بقوه کند هر چند زیادتی
تر بر باید نیکوتر بود و جالینوس گوید گرم و خشک بود بغایت اگر کسی را خستید در شکم
مانده باشد چون با مشرب بیا شامند جذب آن بکند و بصحبت خود بیرون آورد و مهمل
کیموس غلیظ بد بود و مقدار استعمال از وی از نیم مثقال تا یک درم بود و گویند چون در

دست گیرند در دستها و بایها و تشنج یا بر که از آنرا خوانند ساکن کند و اگر بر جراحی که
از تیغی زهر دار بود باشند سودمند بود بغایت و بحال صحت باز آورد و مغناطیس چون
بوی سیر بوی رسد مسست شود در دودن آهن و باز چون در خون بر نریا کوسفند اندازند
نیز گردد **حجر الاحمر** سنگیست بلون پسد گویند بوزن دانکی کشنده بود و از جمله سموم
قتاله بود مانند بلیتر و گویند نوعی از الماس است **حجر مشویه** کلس است و گفته شود
حجر شجری پسد است و گفته شد **حجر النور** حجر العقابست و حجر البیض نیز خوانند و آن
اکتمک است و گفته شد **حجر الطور** حجر الدم است و گفته شد **حجر البهت** حجر النور
است و گفته شد **حجر القمر** براق القمر و زبد البحر خوانند و افزو سالیین خوانند
یعنی زبد القمر و یونانی سالیینتر خوانند و افزو سالیین از بهر آن خوانند که شب در
افرونی ماه یا بند در بلاد عرب و آن سنگی سفید شفاف سبزه بود و چون بسایند و بمصرع
دهند نافع بود و اگر از درختی میا و بزنند که بر نمی دهد بر آور گردد و اگر بر مصرع بندند
شفایابد و زنان بعبوض تقویذ با خود نگاهدارند **حجر حبشی** دیسقورید و سکوید
این سنگ سبز باشد و صاحب مناج گوید بزرگی زنند و جالینوس گوید مانند شیش
بود و چون بسایند مانند شیرازی بیرون آید و زن یا نما بغایت بکند منفعت وی آنست
که شیکوری و درم چشم و در آن و قرصه آن زیاد کند و ناخنه و تارکی بیورد و جلالتی
تمام بدهد و مولف گوید بیاری از آن سنگ یا سم خوانند **حجر الاسفنج** سنگیست که
در میان اسفنجی باشد و حصا الاسفنج گویند و دیسقورید و سکوید و باری گویند چون
با مشرب بیا شامند سنگ مشافه بر زنند و جالینوس گوید سنگ کوره بر زنند و نوع آن
ندارد که از آن مشافه بر زنند **حجر نا غلظ** سنگیست که چون بسایند مانند خون بود
بلون و با شیر زنان چون در چشم جکاتند و درم آن و بسیاری آب آمدن را نافع بود
حجر اعرابی سنگیست مانند عاج و چون سحق کنند و بر موضعی باشند که خون روانه
بود باز بندد و اگر ضا د کنند شاید و چون بسوزانند و سنون سازند دغا از اجلا دهد
بیاری سنگی خوانند و بشیرازی سنگ نرخم **حجر العاج** حجر اربی است که گفته
شد **حجر الکراک** سنگیست بغایت سفید و در ساحل بحر هند یا بند و ساحل بحر هند
نیز باشد و مهم که از وی جگامان و خراطان سازند از عاج سفید تر بود و خوبتر

و طبیعت آن سرد و خشک بود در آخر درجه دوم و اهل هند و سند از وی نیکن سازند
 و زنان کردن بند و متفق اند که خاصیت این سنگ آنست که دفعه محرومیت چشم رخ میکند
 و بر دشمنان ظفر یابند و اگر مکیبی از آن با خود دارند دروغ از قیاس نکشند و هر کس که
 ویرا بیند دوست دارد و بادشاهان هند و سند از وی ظرفها سازند و از آن الکلی
 کنند و مدعی ایشان آنست که در هر محبتی که آن بود جنه و فتنه نبود و فرج و شادی زیاده
 بود و اهل هند و سند مهرها از آن در می کشند و گویند که موی دراز میکند و مهر وی
 مانند مروارید بزرگ بر آید بود و چون محبتی کنند و در چشم کشند سفیدی که در چشم بود خواه
 قدیم و خواه جدید میبرد و اگر سنون سازند دندانها را بغایت سفید کند و جلائی تمام
 بدهد **جوراسیوس** اسبوس است و گفته شد **جورالقیشور** حجر الشمر گویند و قیشور نیز
 گویند و در قاف گفته شود **جورالحوت** مانند سنگی بود و در سر ماهی یا بند مقام دماغ
 وی و سفید و سخت بود چون بیاشامند سنگ کور بر آید **جورشفاف** قیشور است
 و گفته شود **جورالحا غیطوس** حجر غا غا طیس خوانند و از وادی شام آرند و آن وادی را در
 قدیم غا غا خوانند و این زبان وادی جهنم گویند و چون بر آتش نهند بوی سروی سوخته
 کند و لون وی سیاه بود و بوی قیر کند و سیاه بود و صفتها بر روی یکدیگر بود و قوی در غایت
 میوست صاحب مغرد گویند خوروی مصر و راصع آورد و صاحب مناج گویند خوروی مصر و راصع
 نافع بود و اختناق رحم را نافع بود و کزندگان از وی بگریزند و باد وید دیگر جهه نفرستاد کرد
 سود دهد و جراحها عظیم کوشش بربویند و نافع بود **جورالسطریط** حجر الشطریط گویند
 و آن سنگ مرمر است و در بیم صفت مرمر گفته شود **جورالکلب** مرمر گویند در خواص و این
 حجر است نوعی از سنگ هست که چون سنگ بری اندازند بدین بکیرد و نکه دارد و در دشمنی عملی
 عجب میکند چون خواهد با سم آنکس هفت سنگ بر کیرد و یکایک آن سنگها را در دهان خود اندازد
 دو سنگ از آن بر کیرد و در آب اندازد و از آن آب خور تا آنکس دهند در دشمنی چیزی عجب
 مشاهده کنند و گویند اگر در برج کبوتر اندازند مجموع بکیرد و نکه دارد و اگر در شراب اندازند و جلائی
 که آن بیاشامند جنه و عریده و بدستی در میان ایشان پیدا شود **جورالروشنایی**
 حجر النور است و گفته شد **جورالیرام** بیاری سنگ برای خوانند و هر تیش که بدان سنگ
 آب دهند بر سنگ زنند قطعا اواز نکند و در سنگ مانند کل فرود رود و اگر آن سنگ

سحق کنند و سنون سازند دندانها را بغایت سفید کند **جورخری** سنگیست که در مصر
 بسیار باشد و مانند غزن بود و در از هم بشکافد و صفتها بر یکدیگر بود و بجای قیشور
 سفید کنند در ستون موی و چون دو درم از وی حاکتند و با شراب بیاشامند قطع خون
 حیض بکند و چون با غسل خلط کنند و بر ورم بستان نهند و بر ریشهای بلید طلا کنند و بر
 بستان ساکن کرد اند و ریشها را با صلاح آورد و بغایت غایت خشک بود **جورالافروج**
 و حجر افرو گویند از بلاد روم میزند و سیاه بود و بر روی آب بایستد و محقق برود و قبضی
 در وی باشد چون حاکتند و بیاشامند کزندی عرق سود دارد **جورالساکنه** سنگیست
 که کفشگران افزا بر بدان نیز کنند سودمند بود جهه ورم لهما و ریشان بغایت و لهما و باری
 ملازم خوانند **جورالفیج** فیج است بیاری کیک گویند و در قاف گفته شود **حدوت**
 باد بخان است و گفته شد حدید بیاری آهن گویند و آن سه نوعست شایبور قات
 و توماهن و فولاد مصنوع و فولاد معدنی بود و مصنوع بود و فولاد طبیعی معدنی شایبور قات
 و سایر قات نیز گویند و آن فولاد تراست و فولاد مصنوع آن توماهن گویند و زنجار
 آن زعفران الحدید گویند و قابض بود و اکال و منفعت آن بود و صفت خبث الحدید در خوا
 گفته شود و توبال آن گفته شد در قاف و آهن سرخ کرده اگر در آب اندازند یا شراب شکم
 به بندد و ریش روده و ورم سبز و هیضه و استرخاء معده و سلس البول و درد مقعد
 نافع بود و بابه راقه دهد خاصه ای که آهن کوان آهن کرم کرده در آن می اندازند و آنرا دوص
 خوانند و ماء الحدید خوانند و کزندی سیاه دیوانه بغایت غایت نافع بود و قی که ندانند
 و براده آهن چون در شرابی که سموم بود اندازند زهرها مجموع بخود کشد و آن شراب چون
 بخورند زبان ندهد و براده آهن چون بخورند در شکم سخت و خشی که دهن و در سر آورد
 و ملا و اة آن بشیر تازه با بعضی ادویه سهل قوی کنند بعد از آن مسکه و روغن بیاشامند
 و روغن بنفشه و روغن کل و سرکه بر سر مالند و قدر یکدرم مغناطیس بخورند و امروا و سمه
 و روغن کاو و در خواص آورده اند که چون براده آهن بر کسی بزنند که در خواب دندان کوجد
 دیگر نه کوجد **حدج** حنظل تمام نارسیده است که هنوز زرد نشده باشد **حداح**
 مرغیست که بشیر از وی کور گویند کوشش وی نباید خورد که عفونت در بدن پیدا کند
 و خون وی چون با آنکی مسکه و کلاب خلط کنند و بناشنا بیاشامند سودمند بود و جو

وضيق النفس او چون بروي بسوزانند في سر و خاکستان با آب بياشامند نفع را نافع بود
وزهره وي چون خشك كند در سايه چون خواهند كه اسهال كند با آب حل كند و كسي را كه
حيواني موزي كويده باشد مانند عقرب و افقي و ديگر كزندگان اگر زخم از طرف راست بود
سه ميل از آن در چشم چپ كند و اگر از طرف چپ بود در چشم راست كند بفايت نافع بود و آن
مردن خلاص يابد **حرم** اين همچون كويده و نوع است سرخ و سفيد نفع سفيد حرم مل
عربي خوانند و يوناني مولي و به باري صندل داخ و ورق آن مانند ورق بيد بود و كوچك
و كروي مانند ياسمين مطلق و سفيد و خوشبوي بود و بسياري بياشامند و نفع سرخ
حرم عالي خوانند بسياري اسفند كويند و بشير ازي نو نود و هزار اسفند نيز كويند و آن
نوعي از سداب كوي است و طبيعت حرم كرم و خشك است در درجه سوم و كويند در چهارم
نافع بود جهت در مفاصل طلا كردن و چون سحق كند و با عسل و زهره مرغ و زهره كيك و زعفران
و آب رازيانه تو در چشم كشد قه باصره بدهد و اگر نخورد حرم باادويه قاتلان دود
حب القرع را بر بدن او در و فو ليخ را نافع بود و عرق النساء و وجه و رگه چون نطول كند
باب ان و ميند و شش از بلفم لزوج باله كند و باد كه در روده بود تحليل دهد و سودمند بود
جهت سردي دماغ و بدن ليكن سدر و صداغ آورد و جود و حيض براند و نفع وي سودا را
نيك بود و تحليل كند و خون سوداوي صافي كند و طبيعت نرم دارد جليش كويد مستي وي مانند
مستي خمر بود و مجهول كويدون صاحب كند و محرق جلع بود و فزني آورد و بون و حيف براند
بقوة و ابن و افد كويد سودمند بود جهت عاشقان بسكري كه دارد و كويند اگر سفوف سازند
يك مثقال و نيم هر شب ناسوده دوازده شب متواتر عرق النساء را نافع بود و اين بخور نيست
ليكن غشيان آورد و مصلح وي ربوب فواكه ترش بود كه بعد از آن نخورند و بدل آن بوزن
ان قود ما نايان تخم سداب بود اما حرم سفيد عربي كه از يوناني مولي خوانند بيج وي
مانند بلبوس بود چون سحق كند و بار و غن اير سا فوزه سازند و زن خود بر كيرد
افواه ارحام بكشاید **حرف** عكرب خوانند بسياري كلكر كويند و ان انواع است و
طبيعت وي معتدل بود در حواره و تو بود در درجه دوم و كويند سرد است و كويند كرم
و خشك است در دوم چون برداء الغلب طلا كند موي بوياند و اگر موم و روغني سازند
كه اب كنكن نخوردان داده باشند و بر برش كيرد بروي ميا شود چون بمالند زاي كند و

و رمهء صلب چون بدان طلا كند زود تحليل دهد و اگر سر باب كنكوشويند شش بكشد و
خارش سر زاي كند و چون نخورند و رمهء را تحليل دهد و بول براند و بر سر روده سود دهد و بلفم
بيرون آورد و چون بر سونخك اشضامه كند نيكو بود و طبيعت نرم دارد و چون با مثراب
بياشامند شكم به بندد و رازي كويد باده را زياده كند و كرده و مثانه را تسخين كند و مصلح
وي انست كه در سخت معك كند و تو با و ابان بر لطيف بروي ريزند و صاحب مناج كويد
مغني بود خاصه كوي و كويند مولد سودا بود و مضر بود بدماغ و مصلح وي روغن بود
حرا شاخ درل بري است و گفته شود **حرف** اشنان است و گفته شد حرا
ايريشم است و گفته شد **حرف الشياطين** اطريال است و گفته شد **حرف**
حب الرشاد كويند و بسياري مقلباتا و بعربي ثفاء و بسياري تخم سفيدان كويند و نود
تيزك و شش خيزك نيز كويند و يوناني فزدامون خوانند و حرق ابيض و اسفند اسفند
كويند و خود اسفند كويند و حرق بايلي و بزر بلا سقيس خوانند و حرق دو نوع است يك نوع
ورق آن با سفا نايج مانند ويك نوع برك خود دارد و تخم يك نوع سفيد رنگ بود و تخم
يك نوع سرخ رنگ بود از آن سفيد اسفند سفيد و خود اسفند و حرق سفيد كويند
و حواره وي كلكر از حواره سرخ بود و بهترين وي فربه بود و طبيعت حرق كرم و خشك بود
در سوم و كويند در اول درجه چهارم منضج و محلل بود و موي كه ريزد نگاهدارد و خورند
و طلا كردن يا باب ان سر شستن و ورم بلفم و ملها نافع بود و جهت عرق النساء خوردن
و ضاد كردن و جهت رنو و غليظي سبز خوردن و با عسل طلا كردن و در شش كه انرا شديده
كويند و استرخا جميع اعضا نافع بود خوردن وي و جو بر كزند كي جانوران ضاد كند
يا بياشامند نافع بود و بجه بكشد و بيندازد بقوة البته اساميدن و نخود بر كوفتن
و چون دود كند كزندگان بگيرند و جوب ريش شده و قويا باب و غمك ماليدن
نافع بود و چون بيج درم سحق كند و باب كرم بياشامند طبيعت براند و فو ليخ بكشاید
و حب القرع بيرون آورد و باد كه در روده بود بشكند و بريان كرده شكم به بندد
و فزحرا نافع بود خاصه سحق ناكوده و سردي كرده را نافع بود و بريان ناكوده شكم
براند و بلفم لزوج از مولا قطع كند و چون سحق كند و سفوف سازند بر صر را نافع
بود و چون با سوكه بر بهق سفيد مالند سود دهد و چون با عسل بيا ميزند و لعق كند

و سرفه که از خلط غلیظ بود سود دهد و همچنین در دهانها که سده آن از خلط غلیظ بود و چون سحر کنند و با غسل بر نمش طلا کنند یا با صابون نمش زایل کند و بشم بحالا اول آورد و چون بر کوفته عقیق صمد کند نافع بود و ورق آن چون خشک کنند بقوه تخم بود و چون تر بود از قوه تخم کمتر بود بسبب رطوبتی مایه که در وی است و معده را بد بود و تخم نیم مثقال مسهل بود صفا بود و باه را زیاده کند و اشتها طعام باز دید کند اما معده را بد بود و سینۀ را مضرب بود و مصلح وی قند است و بدل وی خودل و تخم تو بیزه بود یا تخم جرجیر و خودل **حردون** مانند سوسمل است و طبع آن نزدیکست بطبع و دل و بیونانی آنرا سالامند را خوانند و گفته شود در سینه صفت آن و از جمله سموم قاتل بود خوردن آن و مهرار سر در خوار کوبید دل حردون چون در خرقه سیاه بندند و بر صاحب تب ربع بندند البته شفا یابد و از وی زایل شود جالینوس کوبید خون وی چون در چشم کشند روشنی بپذیرد و دیسقورید و سر کوبید خور و خوردن و عضایه چون زفان بر روی مالند مانند غم روی و بشم را بغایت نیکو بود و صاف کرد اند و مانند صیقلی بود و بهترین بشکوی سفید بغایت بود و سبزه مانند نشاسته بشیرازی سرکین ما تونک خوانند بیاری افتاب برست خوانند **حربا** خاملا و آن خوانند بیونانی و بیاری افتاب برست کوبید و کرباسون نیز کوبید و خون وی چون طلا کنند بر موی که در چشم می باشد چون بکنند و بر جای وی طلا کنند دیگر مزوید و گوشت وی سم قاتل بود مانند وزغ و بیضه وی سم قاتل بود که در حال بکشد و مهلت ندهد و مداوا بدیر نبود و معالجه کسی که گوشت وی خورده باشد همانند معالجه کسی است که در ارج خورده باشد و در صفت در ارج گفته شود و اما معالجه کسی که بیضه وی خورده باشد باید که در حال سرکین باز در شراب بدهند و قی باک بکنند و بدن را بر وزن کا و مالند و سر وی بنمک تکمیل کنند و انجیر خشک و مسکه و جنطیانا بدهند تا بخورد حرب طلع است و گفته شد **حرفقان** ریح الفار و در هشفار کوبید و قدر امینی نیز خوانند از هوانک بطعم قند امون بود و آن حرف است و آن بنا نیست که در آب روید مانند قوه العین چون تر بود و خشک بود در دوم و چون خشک کرد کرم و خشک بود در سیوم و ورق وی بخند و خام خورند

و آن سوز است و گفته شود حرف الماء سیب و زرد است

و سرفه که از خلط غلیظ بود سود دهد و همچنین در دهانها که سده آن از خلط غلیظ بود و چون سحر کنند و با غسل بر نمش طلا کنند یا با صابون نمش زایل کند و بشم بحالا اول آورد و چون بر کوفته عقیق صمد کند نافع بود و ورق آن چون خشک کنند بقوه تخم بود و چون تر بود از قوه تخم کمتر بود بسبب رطوبتی مایه که در وی است و معده را بد بود و تخم نیم مثقال مسهل بود صفا بود و باه را زیاده کند و اشتها طعام باز دید کند اما معده را بد بود و سینۀ را مضرب بود و مصلح وی قند است و بدل وی خودل و تخم تو بیزه بود یا تخم جرجیر و خودل **حردون** مانند سوسمل است و طبع آن نزدیکست بطبع و دل و بیونانی آنرا سالامند را خوانند و گفته شود در سینه صفت آن و از جمله سموم قاتل بود خوردن آن و مهرار سر در خوار کوبید دل حردون چون در خرقه سیاه بندند و بر صاحب تب ربع بندند البته شفا یابد و از وی زایل شود جالینوس کوبید خون وی چون در چشم کشند روشنی بپذیرد و دیسقورید و سر کوبید خور و خوردن و عضایه چون زفان بر روی مالند مانند غم روی و بشم را بغایت نیکو بود و صاف کرد اند و مانند صیقلی بود و بهترین بشکوی سفید بغایت بود و سبزه مانند نشاسته بشیرازی سرکین ما تونک خوانند بیاری افتاب برست خوانند **حربا** خاملا و آن خوانند بیونانی و بیاری افتاب برست کوبید و کرباسون نیز کوبید و خون وی چون طلا کنند بر موی که در چشم می باشد چون بکنند و بر جای وی طلا کنند دیگر مزوید و گوشت وی سم قاتل بود مانند وزغ و بیضه وی سم قاتل بود که در حال بکشد و مهلت ندهد و مداوا بدیر نبود و معالجه کسی که گوشت وی خورده باشد همانند معالجه کسی است که در ارج خورده باشد و در صفت در ارج گفته شود و اما معالجه کسی که بیضه وی خورده باشد باید که در حال سرکین باز در شراب بدهند و قی باک بکنند و بدن را بر وزن کا و مالند و سر وی بنمک تکمیل کنند و انجیر خشک و مسکه و جنطیانا بدهند تا بخورد حرب طلع است و گفته شد **حرفقان** ریح الفار و در هشفار کوبید و قدر امینی نیز خوانند از هوانک بطعم قند امون بود و آن حرف است و آن بنا نیست که در آب روید مانند قوه العین چون تر بود و خشک بود در دوم و چون خشک کرد کرم و خشک بود در سیوم و ورق وی بخند و خام خورند

بول براند و ضاد کنند بسبب بر بنور لبثیه و بروز بشویند زایل کند **حرجوان** حرجل خوانند و آن ملخی است که بال ندارد و سبب بود چون بکوبند غیر بخند و نمک سود و خشک کنند و بشرب میاشامند که زدن عقیق را بغایت نافع بود و باید که کهن نبود **حزاه** و حزاه نیز کوبید و آن زوفا است و دینارویه و حلیفه نیز کوبید و آن دو نوع است یک نوع بری و یک نوع بستانی لزان بری سداب بری کوبید بشیرازی کوخیز کوبید طبیعت آن گرم و خشکست مسخن معده بود و طعام هضم کند و بادها غلیظ بشکند و بلغمی مزاج را نافع بود و کزندی جانوران سود دهد خاصه عقیق و بول براند و تخم وی بشوید و زوفا بود و مانند تخم انجیر بود و بشیرازی انرا میرک کا زرونی خوانند و در زانگنه شود لیکن در چشم آورد و قاطع می بود و خشکی آورد و مضرب بود بر مصلح وی بادر بنویه بود **جلل** وی سداب **حزاه** بستانی بود و ورق آن مانند ورق کوفس و جزر و کون از این جنس چیزی ماند و طعم آن تلخ بود و تخم وی سبز رنگ بود خشک و خوش طعم و بر حاضه بحشفد و بشیرازی انرا مود و شک خوانند بادها بشکند و معده را نیکو بود و کرمی وی کمتر از کرمی حزاه بری بود و غذا هضم کند و خمار را بکشد و مصلح مزاج بدن و احشای بود و زردی روی زایل کند و سده جگر و سبب زکشايد و مسخن کرده بود و مشاده و مجاری بول باک کند و زکام را نافع بود و دماغ را سودمند بود و رطوبه آن باک کند و جبهه بواسیر همداد بود و وایکی بهتر از وی نبود خوردن و ضاد کردن و اگر ادمان اکل وی کنند آن بواسیر این باشند **حزبل** بخیست که از طرف شام و بیت المقدس می آورند و سفیدی تیره رنگ بود جناحه بسیار زیند و دانگی از وی نافع بود جبهه کزندی عقیق و جبهه کزندی مارا بکند مایه مثقال یا متهابیا شامد یا بماء العسل یا بشرب و بغایت غایت نافع بود و مریا فلن نیز کوبید و گفته شود **حزاز الصخر** زهر الحجر است بیاری کراستک کوبید و آن چیز نیست بر مثال طحلب که بر روی سنگ پیدا میشود و حزاز ان هوان کوبید که رحمت حزاز که ان قویا است زایل میکند و صحت می بخشد و در طبیعت سرد و خشک بود بر ورمها کرم طلا کردن نافع بود و اگر بر موضع که خون اید ضاد کنند خون باز دارد و بر قویا ضاد کردن بغایت نافع بود و ورم زبان و بر قانز اسودمند بود **حسله**

شکوهمی خوانند بیار سی خار خشک کوبند و در مغرب صحرای امیر خوانند و بشیرازی
 خار سوهو و با صفتها فی هر و خوانند و آن بری بود و سیاه بود و بهترین وی بستان
 بود سبز تازه و طبیعت وی سرد است باعتدال و خشک است در اول و کوبند که مست در اول
 و کوبند معتدل است در گرمی و سردی ضما و کوبند بر و در ماکوم نافع بود و منضج و ملین بود و در پیش
 بن دندان و عفونت آن زایل کند چون با غسل خلط بکشد و عصاره وی در دروازه و چشم
 سودمند بود و در درگاه و عمر البول و قولنج را نافع بود و مسهل کرده و مثانه بریزاند و باده را
 زیاد کند و مغی بفرزاید و در درم از حمله بری جهه که نزدیکی افی چون بیاشامند و ضما
 کنند بغایت سود دهد و چون با شراب بیاشامند جهه دفعه ادویه قتال نافع بود و طبیعت وی
 جابو که براغیت بود بیفشاند بکشد و کوبند مضرب بود و مصلح وی روغن بادام یار و عن
 کجید بود **حشیشة البرص** اطریال است و گفته شد حشیشة **دودیه** اسقوفند برین
 و گفته شد و حشیشة الطحال نیز کوبند **حشیشة الغاف** غاف است و گفته شد **حشیشة القلب**
 فراسیون است و صوفی الاثر نیز کوبند و گفته شد **حشیشة برقطن** بیار سی و ورق
 بنکو کوبند و در قی نزدیک بکشد بر تری و در بهترین وی تازه بود و طبیعت آن سرد و قوی بود
 حوارة بنشانند و بر و در ماکوم طلا کردن سود دهد و عصاره تر وی جهه نفت دم
 نافع بود **حشیشة خراسانی** و خشیزن است و گفته شود در و او **حشیشة فیض**
 ششقاقل است و اشقاقل نیز کوبند و گفته شد **حشیشة الاسفنج** حجر الاسفنج است
 و گفته شد **حصرم** بیار سی غوره کوبند و بلفظ دیگر کجیم و کجیم خوانند و طبیعت آن
 سرد است در اول و خشک است در دوم و کوبند سرد است در دوم و خشک است در سیوم
 و حنین کوبند سرد است در اول و خشک است در سیوم جهه دفعه صفر بغایت نافع بود
 و حراره بکشند و معده و جگر را نافع بود اما مولد ریاح و مغص بود و شکم ببندد و
 مصلح آن کلنگین بود و صاحب تقویم کوبند مضرب بود بالان می و مصلح آن اینسوز و عمل
 بود و بدل آن ریاس ریاح حاضر **خج** بود **حص** و در صامت و گفته شود حشیش
 بشیرازی هلال کوبند و آن انواع است مکی و هندی و مشهدی بهترین آن جهه و در ماکوم
 مکی بود و جهه موی هندی و نوعی هست که در شیراز از ورق رو باده تر بک می سازند
 و در سبایان شیراز از اهل مشکل خوانند و آن مستعمل ایشان است لیکن طبیعت

حشیش

حشیش مکی معتدل است در گرمی و سردی و خشک بود در دوم و کوبند سرد است در اول و در
 هندی تحلیل و قبض کمتر از مکی بود و صاحب مفرده کوبند که هندی اقوی بود در همه حالات
 و حشیش هندی عصاره فیلز هرچ است و مکی عصاره بنایتست مکی و کوبند مصنوع است
 نافع بود جهه مجموع نرفها دم جهه از روده و جهه خون که از زنان آید بغیر قاعده و مجموع
 و در ماکوم خبیثه و کلون و در شهادت و در بر و کوش را نافع بود و در چشم کشیدن روشنی
 بفرزاید و تاریکی زایل کند و شقاق مقود و سحج را بغایت مفید بود و مالیدن و خوردن و حشیش
 کردن و اسهال کهن و ریش روده را سودمند بود و چون بدان غرغره کنند خنق را زایل کند
 و چون زن بخورد بر کبر قطع سیلان رطوبات از رحم بکشد و نفت دم و سرفه چون باب
 بیاشامند نافع بود و حشیش هندی جهه که نزدیکی سله در جوانه طلا کردن و اشامیدن
 بغایت سود دهد و یرقان سیاه و دره سبوز ضما کردن و خوردن نافع بود و بدان
 بوزن آن فیلز هرچ است یا فوفل و صندل و صاحب تقویم کوبند سبوز را غلیظ کند
 و مصلح آن حما و مصلح بود و مقدار شربتی نیم درم بود **حفا** بری است و گفته
 شد **حلب** فریخته خوانند بیار سی شملیز کوبند و شنبلیله کوبند و طبیعت آن گرم است
 در آخر درجه اول و خشک است در اول و کوبند گرم است در دوم و خشک است در اول و آن
 رطوبتی فضلی خالی نبود و کوبند گرم و خشک بود در دوم منضج و ملین بود و آرد وی
 و در ماکوم بلغمی صلب اندرونی و بیرونی تحلیل دهد و سین و شکم و حلق را نرم دارد و سرفه
 و ربو و عسر النفس را نافع بود و باده را زیاد کند و بادها بشکند و بلغم لیس از سین برون
 آورد و جو سیر را سودمند بود و آرد وی با فطرون بر سبوز ضما کنند نافع بود و اگر پیش
 از طعام یا موی بخورند شکم براند و چون با غسل بیاشامند شکم براند و خلطهای بد که
 در روده بود بکشد و چون بخشد بود غذای شش بدهد و او را صافی کند و چون سر
 بدان بشویند حر از زایل کند و لعاب وی بار و عن کل شقاق سرد را نافع بود و سوختگی اش
 و آرد وی دملها را نرم کند و در طلا کردن با ادویه جهه کل بغایت سود دهد و چون
 طبع آن بیاشامند حیض براند و حشیش وی چون بخورد در پشت و جگر و سردی
 مثانه و جکیدن بول و در درم که از سردی بود نافع بود و صاحب تقویم کوبند محلل قوی
 انقباض بود و مصلح آن روغن قسط تلخ بود حلزون نوعی از صدق است و در صفت

ودع و شغ و صدف گفته شود انواع آن **حلیث** صمغ محروق است و محروق را بخندان
خوانند و رافه گویند و حلیث را ببار سی انکوز خوانند و بهندی هندک و بشیرازی
انگشت کنند و آن دو نوع است منق و طیب و منق مسخن تر بود و بهتر و طبیعت آن
گرم است در اول درجه چهارم و خشک است در دوم و بهترین آن سرخ تر که صاف بود
و چون بکدازانند لون آن بسیدی زرد و آنجه مغشوش بود سبز تر بود و آنجه بوی
تیز دارد منق خوانند و آنجه بوی آن تیزی کمتر دارد طیب خوانند و چون با عسل
بیا میوند و در جبین کشند رو شنائی بیفزاید و در ابتدا نزل کشیدن این باشد
از نزول آب و تب رنج را بغایت مفید بود و بادها بشکند و خون بسته که در اندرون
بود تحلیل دهد و برداء المقلب با سرکه طلا کردن نافع بود و قلیل سماری و عده ها
چون با موم و روغن خلط کنند و بمالند نافع بود و با سرکه بر قوی با طلا کردن بغایت
نافع بود و چون با آب بکدازند و بیا شامند خلق را صاف کند و با آنجیر خشک بر قوی
نافع بود و مقوی باه بود و چون با سرکه غوغو کنند علق از خلق بیرون آورد و بر کوفتی
سکه یوانه نهادن یا با سیر یا با جنطیانا اشامیدن بغایت سود دهد و چون با زیت
بکدازند و بر کوفتی عرق و ریتا مالند نافع بود و اگر با شراب و فلفل و سداب بیا شامند کوازا
نافع بود و چون با سنگجیز بیا شامند سیر که در اندرون بسته بود بکدازد و صرع را بغایت
مفید بود و دفع زهرها حیوانات بکند و زخم تیز و تیغ زهر دار و مقدار نیم مثقال استعمال
بود و بول و حیض براند و بحد بیندازد و اگر اندکی در سوراخ قضیب نهند نفوذ تمام آورد
و اگر بار و غن زینق در شیشه کنند و چند روز بکدازند بعد از آن در قضیب مالند زیت
و مورد لذی عجیب یابند و اگر در سوراخ دندان نهند در ساکن کند و بریزاند و اگر نیم درم
از وی باب لسان الحلق کنند و بادویه که مساء طبیعت بود بیا شامند فعلا وی قوی
تر بود و قطع اسهال که از طوبه بود و خلطهای لزج بکند و اگر نیم درم از وی و نیم درم
سلیخ بیا شامند و بدان ادمان کنند فالج و خدر را بغایت نافع بود و در مفاصل سرد
و بواسیر و مغص را نافع بود و حب الفروع را بکشد و مضر بود بچکر و معن و اسحق گوید
مصلح آن اشق است و صاحب تقویم گوید مصلح آن جوز نوا بود یا قرفه و بدل آن
محروق بعد از آنکه باب بخوشانند چند جوش و صافی کنند جوز آن بود **حلیف**

دوفراست و حوا نیز گویند و گفته شد **جلاب** بلاب است و گویند لایحه و صفت
خورد و گفته شود **حلم** قواد است بشیرازی کنه گویند و گفته شود در قاف **حلیم**
بیخ حاضر صلب است و در صفت حاضر گفته شود بعد ازین **حلاق الشعر** نوره است
و گفته شود **حلال و حلال** بلوس است و گفته شد **حلیب** سور بخان هندی
است و طبیعت آن گرم و خشک است در دوم و گویند در سیوم نافع بود جبهه تفرس و درد
مفاصل و درد زانو ها و رانها و مقوی بدن بود و مسهل بلغم و خلطهای غلیظ بود و حب الفروع
و کرمها بکشد اما سبزر را غلیظ کند و مصلح آن کاشنی و کثیرا بود **حماما** اما موم
و اما موم گویند بشیرازی ماهر گویند و طبیعت آن گرم و خشک است در دوم و گویند در سیوم
و آن دو نوع است یک نوع مشهور است که بشیرازی ماهر خوانند و نوعی دیگر مافتد بر سپا
و شان است اما خوب وی زردی بود که سرخی زرد و بزرگ آن سبز بود و خود و کلاوی
زرد بود و کوچک و نبات وی بمقدار یک و حب بود و بهترین آن زهی رنگ بود ارمی
خوشبوی منضج ورمها گرم بود و چون بر بیشانی ضما د کنند در سردی پاکند و چون
با باد روج بر کوفتی عرق ضما د کنند سود دهد و ورم چشم که از کوی بود و ورم احشا
چون با زیت ضما د کنند بغایت نافع بود و در در هم چون فرجه از وی بخورد بر کیرند و در
طبیخ آن نشینند سود دهد و نفرس را نافع بود و کسی که کوده وی یا چکر وی معلول بود چون
طبیخ آن بیا شامند نافع بود و سله چکر بکشد و بول براند و مقدار مستعمل از وی دو درم
بود لیکن مصلح بود و موم و مسکر و از جمله مسکرات بود و صاحب تقویم گوید مصلح آن
صندل و کلاب بود و اسحق گوید مضر بود معن و مصلح آن تخم کرفس بود و قیاذوق گوید بدل
آن بوزن آن اسارون یا بوزن آن وچ یا بوزن خوب و نفر و گویند بدان بوزن آن وچ
و بوزن آن زیره سبز **حمر** عوهندی است و گفته شد **حماض** **الانترج**
در صفت انترج گفته شد **حماض** بری بود و بیستای بود و بری را سلج بری خوانند
و آن بیشتر جلی بود اما در خلار نیزه و زمین سیست بود و آنرا بیونانی طوطاق اغریون
گویند و بشیرازی بیخ آنرا حلیم خوانند و در نفوس و در مفاصل طلا کردن بغایت نافع
بود و سرفه و صفراوی را نافع بود و بیستانی را بشیرازی توشنیک خوانند و ورق آن
مانند کاشنی بود و در وی حوضی بود و در طوبه فضل انترج و بهترین بیستانی بود ترش

و طبیعت آن سرد و خشک بود در دوم و تخم آن سرد بود در اول و در وی تبخیر بغایت بود
و در باب باد در هفت برود گفته شد و اگر تخم وی بیشتر از کوندکی عقرب بیاشامند و عقرب
بکود هیچ رحمتی بوی نرسد و ورق آن چون بپزند شکم براند و چون بپزند و باز میت
بریان کنند و کشنیز خشک و اندکی زیره و آب انار دانه بروی بپزند شکم بپندد و غیر
بریان کرده هیچ که از روده بود و مژه صفر نافع بود و تشنگی بپاشند و قطعه فی بکند و
عشیان صفر اوی ساکن کرد اند و بخار دفع کنند و از روی کل خوردن ببرد و بکوندکی عقرب
نافع بود و چون با شراب بپزند و بلان مضغه کنند در دندان ساکن کرد اند و چون با شراب
بپزند و برخار برضاد کنند و در ماله که در بر کوش بود سود دهد و اگر با سکه بپزند و بر
سبز ضاد کنند بغایت نافع بود و چون بر جرب مالند صحت یابند و اگر بیخ وی در کردن
بند دندان بر دفع کند و چون بحق کنند وزن خود بر کوبد قطع سیران رطوبه که
از رحم بکند و اگر با شراب بپزند و بیاشامند برقان را ناله کند و سنک مثانه بپزند
و حیض براند و مولد کوید اگر بیک مثقال بیخ وی بکوبند و با رب سیب برشند و بلیسند
سج را و اسهال دمی را بغایت مفید **حاض** در آب روید و ورق آن بدرازی نکند
بود نزدیک بورق کاشنی و ساق وی کوبد بود و بر سر وی تخم سیاه دانه بود که بر سر زنند
و طعم وی مانند طعم حاض بود شکم براند چون بخند خورد و تخم وی چون بحق کنند
و با شراب بیاشامند غم ببرد و نفس را خوش دارد و توحش را بکند و خفقان کرم را بغایت
سود دهد و عشیان دفع کند و مقعد مسترخ بصلاح آورد و چون بپزند و بر اعضا مالند
خارش را بکند و تخم آن و ورق آن چون بخامنه در دندان ساکن کرد اند و بن دندان
محکم دارد و اگر دمان اکلان کنند برقان را بکند **حماض الارض** اکثوث است و گفته
شد **حماض البقر** حاض بری است و گفته شد **حماض غیری** حماض بستانی است
و گفته شد **حمو الارض** امعاء الارض کوید و ان خوا طین است و گفته شود
حمص الامیر حساء است و گفته شد **حمص** بیارسی نخود کوید سفید و سرخ و سیاه
و کوسنی بود و بری بود و بستانی بود و بری کرم تو بود و اندکی بتلخی زنند و بستانی غذا
نیکو دهد و سیاه بقوه تو بود در افعال و بهترین آن سفید بزرگ بود و طبیعت آن کرم و تر
بود در اول و کوید خشک است در اول طبیعت نرم دارد و بول براند و منی بپزند و با لا

بر انکیزد و حیض براند و منخ بود و لو تر انیکو و صلیف کود اند و در دست را نافع بود و غش
ببرد و در ماله کرم را سود دهد و روغن آن قوبار را بکند و آرد آن ریشهای بلید و سرطان
و خارش بدن را نافع و نفیع وی در دندان و ورم بن دندان سود دهد و او از صافی کند
و غذاء شرب دهد زیاد از همه چیز چون از آرد وی و شیر حساسی سازند و طبع نخود
سیاه سنک کوبد و بپزند و ادرار بول از همه نخود ها زیاد کند و فلیج و مرضها و سود
و درد مفاصل که از رطوبه بود نافع بود و باه را زیاد کند تا بحدی که چهار بایان مثلا کاه
و شتر و اسب نر چون نخود سیاه بجای غلی دهند فوق باه ایشان زیاد شود و سنک کوبد
بکشاید و چون بر سر کویسانند یکسب و با مراد بناشتا بخورند و صبر کنند تا نیم روز
کرم بکشد و اگر در آب خویسانند و همچنان خام بخورند و آب آن بیاشامند بناشتا انعطاف
تمام آورد و قضیب را قوه دهد و در نخود سه خاصیت موجود است که بحاجت کردن محتاج
به این سه خصلت است اول آنکه طبعش ملائم طبع مفر بود دوم آنکه کثیر غذا است سیوم آنکه
مولد ریاح و نفخ است و هر غذا خورد و وای که جهت تقویت باه خورند باید که این سه خصلت
داشته باشد و ان نخود است و زرده تخم مرغ نیم برشت اما نخود کسی که فوجه مثا و کوده
داشته باشد بغایت مضر بود و نخود سیاه بجمه بیند از د و جزام را نافع بود و کوندکی
جانوران و ادویه ها کشنده و او لی ان بود که میان دو طعام خورند و مضرت وی کم شود
بخشناش و جرم خود تقیر بود بمعد و مصلح وی همچون کل بود **حمیرا** ابو خلسا کوید
و ان شنبه اراست و بر جل الحمامه نیز کوید و گفته شد در الن و در شین نیز گفته شود
حمص بلغة اهل شام لسان الثور است از قول صاحب مفرده و صاحب منهاج کوید **حمص**
خفتم است که ان نبات خبیث است و صفت هر دو گفته شود **حمض** حوض خوانند و ان
اشنان است و گفته شود **حماط** نوعی از جبین است و گفته شد در جیم **حماحم**
صاحب منهاج کوید و صاحب تقویم نیز کوید بستان افرو راست و صاحب جامع کوید از
قول الحق بن عمران که حبیب بستانی است و در شام حبیب بنطی کوید و نبات وی بغایت سبز بود
و کروی سفید و تخم وی مانند تخم حبیب بود و طبیعت وی کرم و خشک بود در دوم اصحاب
باغی را نیکو بود و سده دماغ بکشاید که از بلغم بود و زکام تر نافع بود و مسیح کوید کرم تر
و خشک تر از شاهسفر هم بود و غیر او کوید مقوی دل بود و تخم وی بریان کرده بار و غش کل و

اب سرد جبهه اسهال کهن نافع بود و صاحب نهج و صاحب تقویم گویند سرد و خشک بود
در اول حراره معد و جگر ساکن کرد اند چون طبع و بیاض شامند یا جلاب یا با سکنجبین و معد
و جگر از اخلاط بد بک کود اند و بسیار وی مشافه را بد بود و مصلح وی کند روحا مابود
حمام بیاضی کبوتر گویند طبیعت وی جالبیوس گویند گرمست و رطوبه بسیار گوشت و کرم
نیکو بود و مفری بلیغزاید و خون و قلیح و خدر و لقوه و استرخا بد نافع بود و شریف گویند
چون زنده همچنان برهه وی بکشند مجموع و بلاء کنند و بر موضع کز نذکی عقرب خند
بغایت نافع بود و سر وی همچنان با بر سوزانند و محقق کنند و در چشم کشند تا رنگی و شب
کوری ببرد و در خواص این زهر آورده است در هر خانه که کبوتر بود از خدر و قلیح و سکنه
و جود و سیات ایمین باشند و این خاصیت در وی هست و در سیقورید و س گویند خون
و رشان و شفای تن و حمام چون کرم بود در چشم کشند جراحتی که در وی بود زایل کند و خون
حمام خاصه قطع رغان که از ججه ماغ بود بکند و میضه وی بغایت کرم بود و کبوتر از کبوتر
بجه سبکتر بود و اولی ان بود که باب غوره و کشنیر یا بکره بیزند و چون بخورند بعد از ان
مغز خیار از بی ان بخورند یا تخم خیارین **حمام راهلی** صاحب نهج گویند کرم و خشک بود
در سیوم و صاحب تقویم گویند از قول اسحق که کرم و تر بود خاکستر گوشت و جگر وی چون بازیت
بر شقایق که از سر ما بود بمالند نافع بود و خاکستر جگر وی بازیت بر خانه مرغند نافع
بود و جدام را سودمند بود و گوشت وی و جگر چون بیزند و در طبع ان نشینند کوازی که
از خشکی بود بغایت سودمند و جگر وی بریان کوده بناشتا بخورند صرع را نافع بود و بول
وی در کرمه سودمند بود و در خواص آورده اند که پوست بیشانی وی چون بر کودی بندند
که ترسد دیگر نترسد و گویند جگر و گوشت وی چون خورد کودی دهند که کرم نکود و در
خواص آورده اند که کسی را که عقرب کزیده باشد با واز بیلند در گوش خور گویند که عقرب را بکشد
و از کونه بر خور نشیند در از وی زایل گردد و خورادر کند و اگر پوست بیشانی وی
باره مصرع یا خود نکاه دارد تا یکسال تمام و چون سال خوشد باره پوست بیشانی خود دیگر
یا خود نکاه دارد تا سال دیگر البته صرع از وی زایل شود و در خواص این زهر آورده است
که چون خورده سله را عظیم ناخوشی آید **حمام و حقی** بیاضی خور گویند عبد الملک بن
زهر گویند نظر بر چشم وی کردن صحت چشم نکاه دارد و منع نزول آب بکند و این خواص

است و جالبیوس گویند گوشت وی چون نریه بود و جوان نزدیک گوشت این بود و بغایت
غلیظ بود بیه وی چون بر کف طلا کنند سودمند و چون باروغن قسط بخورند جبهه
در دست و کرمه که از بلغم بود و باد غلیظ نافع بود و زهره وی جبهه داء الثعلب و دوا لی
مالیدن سودمند بود و گوشت وی چون بیزند باب و نمک و داری صینی و زنجبیل و مرقان
بیاض شامند و گوشت جگر ان بخورند در مفاصل و بادها غلیظ سودمند بود و گوشت
وی بسیار خوردن تمدد در موده و نطو خور و ج نفل پیدا کند اولی ان بود که از بی ان
جوارشات مسهله چون شهر باران و تمزی بخورند و امثال ان **حنظل** علقم خوانند
و تخم وی هبید خوانند و حنظل را بعمری گشت و بشیرازی گوشت و بکرمانی خورده
و بلفظ دیگر خورنوباه خوانند و زرماده بود ماده سفید و سست و زود شکن باشند
چندانکه سفید تر بود بهتر بود و پوست وی باید که زردی بود که بسببید ی مایل بود آنچه
بکودی نریزد بد بود و اگر مرد درخت حنظل را با حنظل بیشتر بود ان کشنده بود و ان بیزری
د و حنظل بود **بختورین** وی ماده سفید رسیده هندی بود که وصف کرده شد و طبیعت
ان گرمست در سیوم و خشک است در دوم و یوحنا گویند کرم و خشکست در دوم و کندی
گویند سرد و تر بود و وی محل و مقطع بود در مفاصل و اعصاب و عرق النساء و فقر سر سرد
را بغایت نافع بود و دماغ را از اخلاط بلاء کند شحم وی مسهل بلغم غلیظ بود از مفاصل
و اعصاب و مسهل امرا را سود و اصفه بود و قولنج تر می بکشد و ورق وی صرع و مالغولیا
و وسواس و داء الثعلب و داء الخیه و جلام را سودمند بود خاصه چون باد و به خلط
کند مانند انیسون و انیمون و نمک هندی و صبر اسقوطری و یا مارج فیفر و حنظل و اگر
در طبع حقه کنند همچنان درست از دو درم تا چهار درم شاید قولنج را بکشد و مریه
سودا خام بیرون آورد و تخم ان شربتی نیم درم بود با غسل و باد و یه افکی تا دافک نیم
بود و باید که بغایت سخت نکند و اصلاح وی بکثیر اکند و بیج وی نافع بود کز نذکی اشعی
و عقرب خوردن و طلا کردن و حکایت کند اعرابی که عقرب چهار موضع وی بکزد و در درم
از وی بیاضامید در حال صحت یافت و در حقه جبهه کسی که قولنج داشته باشد سودمند
و بخور کردن بواسیر نافع بود و چون بخورد بر کز نذکی بکشد و اسحق گویند چون
بکیو حنظل و سران بر گیرند و تخم ان بیند از زرد و از روغن زیتون بر کنند و سوراخ آن

بخیبر بگیرند یا بکله در آتش دهند تا چند جوش بزنند بعد از آن بر گیرند و بر موی مانند سیاه
کرد اند و بر ها کنند که زود سفید گردد و مسیح و مشقی کوید اصل وی چون بچو شاستند
جمله استسقا بغایت نافع بود و کز ندکی افی و حنظل باید که در کومها کرم و سر ماسرد
مسحوق کنند که اسهال دموی آورد و مضر خود بموده و مصلح آن کثیر بود و مصطکی و بدل آن
کویند سبب لغزوع بود و کویند بوزن آن حرم و چهار دانگ و زن آن قشالطهار و کویند
بوزن آن حرم و چهار دانگ و زن آن قشالطهار و کویند بغایت سبز بود و در
حال خرد کرده باشند و طبیعت آن گرمست با اعتدال و کویند معتدلست در گرمی و سردی
و عیسی کوید سرد است در اول و خشکست در دوم طبع وی سودمند بود جهت ورمها و کرم
و سوختگی آتش و نافع بود جهت شکستگی استخوان و برش دهن و در مرمها جهت خنثی
کنند و نیم مثقال چون میاشامند قولنج بکشاید و از خواص وی آنست که چون کسی را ابتداء
ابله کند خناباب بر شند و بر کف بای وی نمند این باشد از آنکه در چشم بر آید و این بحسب
و صبح و اگر تخم وی یک مثقال با عسل بر شند و لعوق کنند دماغ را بغایت نافع بود و در خواص
این زهر آورده است که چون خنابا بمسکه بر شند و بر ناف نهند و بدان ادمان کنند نیکی
کرد اند و اگر بای را بوی خنابا کنند بشب با مراد بول آنکس سرخ بزند و مضر خود بخلق
چون میاشامند و مصلح آن کثیر بود **خند قوی** بشیرازی انده قوی کویند و بیاری
دیو اسبست کویند و بوی بود و بستانی بود و خند قوی بوی را در قق خوانند و جافا خوانند
و یونانی لوطوس اغریوس و معنی آن خند قوی بوی بود و از آن بستانی طریقی خوانند
و بهترین آن بستانی بود و طبیعت آن گرم و خشک بود در آخر درجه دوم و کویند در آخر درجه
اول و کویند در سلیم کلن را نافع بود و روغن وی در مفاصل را نافع بود و در دانه شیش و عصاره
بستانی با عسل سفیدی که در چشم بود زایل کند و بتری و بستانی صرع را سودمند بود و استسقا
و بول و حیض براند و روغن وی جهت بادها که در اعضا بود سودمند بود و اگر طفل در بطنش آید
چون بروی مانند زود حرکت کند و اگر در طبع آن نشینند همین عمل کنند و تخم وی معجی
باه بود و اگر آب وی بر کزندی عرق ریزند در ساکن کند در حال و چون بر عضوی سالم
ریزند نوع و وجه پیدا کند و چون بمصاوه وی سعوط کنند صراع آورد و خند قوی
خنثا آورد و در حلق و ملا و آن بکشند و کا هو و کا فیه کنند **حناء الغول**

شمار است و ابو خلسا نیز کویند و گفته شد **حنا قریش** حنا از الصخر است و گفته شد
حنا محنون و همه است و گفته شود **حنطه** کندم بهترین آن بود که میان صلابه
و لین بود و فربه باشد و میان سرخی و سفیدی بود و سیاه بد بود و طبیعت آن گرم بود و معتدل
بود در تری و خشکی و چون بگویند و بر کزندی سلا دیوانه نمند نافع بود و چون بخانند و بر
دما میل نمند بکشاید و روغن وی قوی را زایل کند و وی بهترین غذاها بود انسان **حنطه**
رومیه نمند روس خوانند و خالادون نیز کویند و گفته شود **حواک** با ذر و ج است
و گفته شد **جوز هندی** مرغ است و گفته شود **جوز رومی** اگر و فر خوانند و نوز کویند
و آن در خرق است که جوست وی زرد بود و کل وی گرم بود در درجه سیوم و خشک بود در اول
و ورق وی ضعیف تر از کوی بود و صمغ وی کهر با بود و تخم وی لطیف تر از صمغ وی بود و آنرا
سرو خوانند و ورق وی چون با سو که بر نفوس ضما دکتد بغایت نافع بود و نم و وی چون
با سو که میاشامند صرع را نافع بود و تقطیر البول را سود دهد و نم و صمغ ابستنی می کنند
و شیخ الریسر کوید که وی لطیف است و سخت گرم نیست و یک مثقال از نم و صمغ عرق السار را نافع
بود و الحاق کوید یک مثقال از ورق وی بعد از ظهر زن با سو که میاشامد ابستنی را سود دهد
حومر و خرنیز کویند و آن نم هندی است و گفته شد **حواری** آرد کندم سفید نم
میخند بود **حوجم** و در احمر است و گفته شود حوران و حوران این هر دو اسم طریقت
و گفته شود **حومانه** بعضی کویند و بعضی بای طریقی و گفته شود حورا سفند ار
بستان افزو است و گفته شد **حیه** مار است و انواع آن بسیار است آنچه در تریافت
مسحوق بود قور افی بود که از گوشت افی سازند و صفت وی و منفعت آن در هر کبات
گفته شود **حیاء الموی** قطران است و گفته شود **حی العالم** آبرون خوانند و معنی
آبرون الحی ابدا یعنی همیشه زنده و هرگز ورق آن بلفند و همیشه سبز باشد و بیشتر بهار
نیز خوانند و بعضی کچند بستان افزو است و بعضی کویند تخم آنست و این هر دو خلافت
آنچه محقق است نوعی از ریاحین است که در تبریز بسیار باشد و ادیم سبز بود و حی العالم
دو نوع بود کوجله و بزرگ و در یسقورید و سر کوید سه نوع است یک نوع کوجله خود رو بود
در جایها سایه و بن دیوارها و کوهها و قضبان وی کوجله بود و یک شاخ بیش نبود و ورق
بسیار بدان بود و بقدریک و جب بود و کوی زرد بود و در نوع بزرگ و از آن بزرگ

بستانی بود و کوی بود و قدوی بدرازی یک کز بود و بستبری انگشت بود و بهترین وی
بستانی بود و طبیعت آن سرد است در سیوم و خشکست در اول و هر دو نوع کوجله و بزرگ
نافع بود جهت و رمه‌ها کرم و جگر و سینه کرم طلا کردن و چون تنها یا با سوتی بر جگر و غله
ضاد کتد و ریشهای بلید و ورم کرم که در چشم پیدا شود و سوختن کراتش و تفرغ بغایت نافع
بود و اب وی مقلار بلیست درم بیاشامند سودمند بود جهت سه که در جگر بود و زهره و سه
صفرا بود و مبرد وجهه کز نذکی رتیل بغایت نافع بود و چون اب وی بار و غن کل و سر که بر سر
نطول کتد در در سر نافع بود و وجهه اسهال و ریش روده نافع بود و چون با شراب
بیاشامند کرم در از میرون آورد و چون زن بخورد بکیرد قطع سیلان رطوبات مزمن
از رحم بکند و اگر در چشم کتد در چشم را نافع بود و فوسر کوبید بخوردم اب وی با سکنجین
چون بیاشامند حنّه دم را ساکن کند و صفرا و قرح بدن بدهد و دیسکورید و سر کوبید
نوع سیوم بقله حقا بر تیه خوانند و بعضی طبلای قون خوانند و اهل روم ایلوا خوانند
و این نوع میان سنگست نامار وید و طبیعت آن کرم بود و مقوی جلد بود و چون بایه کلن
بر خنار و خنار کتد تحلیل دهد و حی العالم مضر بود بسیار و مصلح وی طبر ارمی بود
حیصل حدق است و گفته شد **باب الحناء خائف النمر**
صاحب منهاج کوبید خائف النمر و الذیبت و یسمی قاتل النمر و الذیبت و می حشیش و در صفت
قاتل الذیبت کوبید قوّه کفوه خائف النمر و هو ثمره بر بدین تقدیر ازین دو اسم و ماهیّه
ان یکی سهو باشد آنچه محقق است گفته شود خائف النمر نباتیست که چون ببلند و یوز و کوک
وسله و خوک و غیر آن خورد خنق شان بگیرد و بدان سبب خائف النمر و قاتل النمر خوانند
که مخصوص است به بلند که ویرازد و تر میکشد و آن نوعی از مازر و نوست تحقیق اگر چه
بعضی گویند اسفیل است و بعضی گویند خونی سیاه است و این هر دو قول خلافت و انرا
اقویطین خوانند و طبیعت آن کرم و خشکست در چهارم **خائف الذیبت** قاتل الذیبت هم
خوانند و طبیعت آن قرح مانند خائف النمر بود اما مخصوص است بکوک که کثیر ازود تر میکشد
همچنانکه خائف النمر مخصوص است به بلند خائف الذیبت مخصوص است بکوک و آن تحقیق خریف
سیاه است و طبیعت آن کرم و خشکست در آخر درجه سیوم و چون بکوبند و بر کوش خام افشانند
کوک بخورد ببرد **خائف الکلب** قاتل الکلب هم خوانند و در عمل همان فعل میکند بلکه زیادت

کراما سله را زود تر میکشد و وی سم هر حیوانی بود که دنبال داشته باشد و آن از هندوستان
خیزد و وی انرا هندی و باری کجده خوانند و آن ادارا قی است و گفته شد **خاتم الملک**
ساد او را ن است و گفته شود **خامالاون** صاحب جامع کوبید حرا است و صاحب منهاج
کوبید نوعی از مازر یون سیاه است و صاحب جامع کوبید خامالاون اسم مازر یون است و آنکه
گفته اند که اسد لایم مازر یونست سهو کوده اند اسد لایم حرا است و خامالاون اسم
مازر یونست و بسبب اشتراک اسم سهو کوده اند و هم صاحب جامع کوبید از قول بعضی انرا
متاخران که اسد لایم خامالاون مالم است که آن مازر یون سیاه است بر بدین تقدیر قول
صاحب منهاج معتبر بود و خامالیون و کمالیون نیز گویند **خامالاون** **لوقس** معنی لوقس
بیونانی سفید بود و بعضی تشخیص گویند و به بربری اداد او در القی گفته شد تشخیص
ابيض و اسود **خامالاون** **مالر** اداد اسود است و آن کمالیون و کمالیون نیز گویند و آن
خائف النمر است و گفته شد **خامالاون** بیونانی نوعی از یون الامر و آن مازر یون است
و گفته شود انواع آن **خالید و نیون** و خالید و نیون نیز گویند و آن دو نوع است گویند
بزرگ و آن عروق الصفراست و کوجله آن مایران و معنی خالید و نیون دو اصطلاحی بود و بدان
سبب این اسم بوی نماده اند که بر ستوا و چون بجهه وی در امیانه نابینا شود مادر برود و شای
مایران بیاورد و در امیانه بنهد بجهه نابینا بیاورد بفرمان حوّا **خالاون**
حنطه رومیه خوانند و خنطه روس گویند و گفته شود **خامایلین** با بویج است و گفته شد
خامایلین معنی آن بیونانی صنوبر الامر بود و آن کما فیطوس است و گفته شود
خامادر یوس خامادر یون نیز گویند و معنی آن بیونانی بلوط الامر بود و آن کما در یوس است
و گفته شود **خاماقطی** معنی آن بیونانی همان الامر بود و آن خان کوجله است و اقطی همان
بزرگ و گفته شود **خاولنجان** خسرو دارد و گویند و آن خولنجان است و گفته شود
بعد ازین **خامشیه** شیطان است و گفته شود در شین **خبه** بزرگ المنجم است بشیر از ی
شفتره گویند و با صفتها بی خاکس و بشیر بزی سوارون و بترکی میاشوه و بهترین آن سرخ
خلوی رنگ بود خود شیرین و طبیعت آن کرم و قرح و شراب اسود مند بود و حصیه و احمای
سود او چون باشیر و نبات بیاشامند بدن را فرم بکند و نو را نیکو گرداند **خازری** بیاری
خرو خوانند و بشیر از ی نان کلاغ و آن نوعی از ملوکیه است و گویند ملوکیه بستانی است

و ملوکیه بری و فوئی از ملوکیه بقلة اليهودیه خوانند و ملوکیه گویند و آن خطی است
و بری لطیف تر و خشک تر از بستانی بود و طبیعت آن سرد بود و قوی بود و اول و گویند معتدل بود
در گرمی و سردی و گویند تلپین در وی هست و معتدل بود و قوی تر بود و کم و خشک است و این
قوی و دو است و ورق وی چون برگ زردی زنبور و نخل ضحاک کنند نیکی بود و قوی که خام بود خاصه
بازیت و ورق بری نافع بود بازیتون بر سوختن آتش و حمه چون بر وی طلا کنند و طبیعت وی چون
زنان در آن شستند صلابه رحم نرم گرداند و مقعد و ورق وی چون بایغ وی بخوشا خند
نافع بود جبهه زهرها و ادویه ها کشند و برگ زردی رتلا ضحاک کردن نافع بود و بول براند و تخم
وی چون خلط کنند با تخم حند قوقا بری و با شراب بیا شامند در ممانه ساکن گرداند و چون
ورق وی بزنند و بر دمایل بختند و در ممانه که احتیاج بشکافتن بود بکشاید و ماده بیرون آورد
و بدن آن حفته کردن کزندی روده و مقعد و رحم سودمند بود و آنچه بستانی خود معده را
بد بود و چون تر بود مثانه را نافع بود و تخم وی جبهه خشونت که در سینه و شش مثانه حادث
سود نافع بود و اگر بار و غن بزنند و ضحاک کنند بر و در ممانه که در مثانه و کورده حادث گردد
سود دهد و اگر ضحاک کنند بر و در ممانه که در مثانه و کورده حادث گردد
و خشونه سینه و بول براند و شکم و ورق وی چون بخاشند همچنان خام و با اندکی نمک ضحاک
کنند بر ناصوره در چشم بود بآل کرداند و کوشند بر ویانند و چون ضحاک کنند با کمی
بر سری که بر نریان سبب تری بود و سبوسه نافع بود و چون برگ زردی که عرق ضحاک کنند خاصه
چون بازیت بود و کوی نافع بود جبهه قرحه کورده و مثانه آشامیدن و ضحاک کردن
و قضبان وی نافع بود جبهه روده و مثانه و شکم نرم دارد و فوئی از خبازی بری
بود که مسهل مرقه خام بود تا حدی که گاه باشد که خون بیاید **خبز** بهترین آن بود
که از کنده می آفت نارسیده بالا فربه صلب بود و نان سمید و حواری دشوار از شکم بیرون
آید و نفخ در وی زیاده بود و مولد راج بود و سده جگر و سده کورده تولد کند و شکم
ببندد و نان خشکار سبز غلیظ کند و خونی که از وی حاصل شود میرا بسیار می داشته
باشد و نان جواری بد نواز فربه کند و نان که نخاله بسیار داشته باشد زود از شکم
بیرون آید و غذا اندک دهد و آنچه نخاله اندک داشته باشد صندان بود و نان فطیر
نفخ در وی زیاده بود از آنچه خیر داشته باشد و نان خشک کهن شکم ببندد

و نان نرم خشکار چون باب ترکند و غله و بر فو با کهن ضحاک کند زایل کند و وی شکم نرم
نرم دارد و اصحاب قوی را سود دهد و بد تر از انواع نافع بود که از کهنم بزنند و
و حکم آورد و بواسیر و مصلح وی ادهان و حلاوات و البان بود و بهترین نان سمید بود
و غذا بیشتر دهد و در هضم شود سبب اندکی نخاله و در گرمی معتدل بود و بد نخل
فربه کند و شکم ببندد و سده پیدا کند و اولی آن بود که غله و خیر تمام داشته باشد
و با سفید باج و طباحات شود خورند و بعد از وی حواری و کهنم وی میان سمید
و خشکار بود و متوسط بود در کثرت غذا و قلت آن و سرعت هضم و بطیان و نزدیک
سمید بود در بیشترین احوال و شکم ببندد و اصحاب کثر اسود مند بود و معده
قوی گرم و در هضم شود و مولد راج و نفخ بود و سده و سنان کورده احداث کند و مصلح
وی زنجبیل و اطریفل بود بعد از آن ماء العسل خوردن و تخم رفق و خوابگاه در آن
کردن مناسب بود و نان فوئی تر بود و در هضم شود و مزاجها و خشک را سود دهد
و مصلح وی چیزهای شیرین بود نان قطایف شکم ببندد و مولد خلط غلیظ بود و مصلح
وی شیرینی بود نان برج بهترین آن بود که از برج سفید خوب بزنند و طبیعت
آن سرد و خشک بود غذا روده دهد و شکم ببندد و در هضم شود و مصلح وی
روغن بادام بود نان جو بهترین آن بود که از جو تازه فربه بزنند و طبیعت آن سرد
و خشک بود شکم ببندد و غذا اندک دهد و بد و مصلح وی چیزهای جرب بود
خبز الغراب الخوان است و گفته شد خبز القرو و لونی است و گفته شود
خبز المشایخ خور مردم است و گفته شد خبث الحدید بسیار سی ریم آهن
گویند و شیرازی ریم آهن و قوی تر از همه خبثها بود و آنرا فخنوش خوانند
و بهترین وی بولادی املس بارها کوبه تنک بود که بر وی خشونه نبود و طبیعت
آن گرم و خشک بود در سیوم محقق طوبات بود و محلل و رمها گرم و نافع بود
جبهه خشونه جفن و مقوی معده بود چون با شراب کهن بیا شامند و خور
جو اسیر قطع کند و منع آبستنی بکند و بخود بر گیرند به بشم باره خون رفتن
باز دارد و قطع سلس البول بکند و سفله را حکم دارد طلا کردن و چون بیا شامند
جبهه شیر که در بستان بسته سود دهد و مقلار را نکی مستعمل بود و خبث الحدید

بقوه مانند زنجار الحديد بود و چون با سگين بياشامند منع مضرة دوايوى
 كشته بود بكنند مانند ماز در خون و از خوردن نخب الحديد همان عارض شود كه از
 خوردن براده الحديد و علاج وي همچنان كند كه كسي كه براده خورده باشد اولي
 ان بود كه مدبر كند صفة ان بليد نخب الحديد و سحق كند و در سر كه انگوري
 خويسانند چهارده شيا نروز بعد از ان خشك كند و سحق كند و بار و غن بادام
 بريان كند بعد از ان مستعمل كند منفعت وي آنست كه باه و از ياده كند و در
 سبز زانافه بولا تحليل دهد و معده جكو و سبز زانو و اعضايي كه محتاج
 بتخفيف بود و قبض و تقطير بول و قرحة امعاء مثانه بغايت نافع بود و بدل
 خب الحديد مدبر اطر يفل كوجاء بود و بدل غير مدبر خرق بود **خب الفضة**
 نقل فقره بود و بهترين ان بود كه سبز زنده كند بود و قابض بود بغايت و دروي
 جذب و تخفيف بود جرب و سعة و ريش زانافه بود و چون در موه كند منع
 خون از ناصور و بواسير بكنند **خب النحاس** در قوه نوزديكست نخب الحديد
 و مس سوخته اما ضيق قوا از مس سوخته بود **خب الرصاص** قوه وي مانند
 رصاص محرق بود و طبيعت ان سرد و خشك بود نافع بود جهت ريش چشم و بدل ان
 اسفنداج رصاص بود **خروف** افسنتين است و گفته شد **ختم الملك**
 خوايم الملك كويند و ان طين محتم است و گفته شود **خشا البقر** زبل البقر
 است ببارسي سر كين كا كو ميند چون بر ورمها غليظ نهند تحليل كند و چون
 بسوزانند و بر سوراخ بيخي نهند با سر كه خون رفتن باز دارد و مجموع زهرها را
 نافع بود چون بخورند و كرم بر بدن نهند و رها كند تا خشك شود بعد از ان
 بر كيرند و ديكو تازه بنهند چند نوبت و چون بر باري منقرض نهند با خاكستر و زيت
 نافع بود و بر كز دكي زنبور و نخل بغايت نافع بود و مستسقي را بدان طلال كردن
 نافع بود و بهترين وي ان بود كه در فصل بهار باشد و چون خشك كند
 و بسوزانند و مستسقي بياشامد بغايت نافع بود و اگر زن بدان بخور كند
 زردن بروي آسان گردد و بجه موده بيندازد و بجه زنده بكشد و در خواص
 اين زهر آورده است كه چون بر ثايل بنندد قلع كند **خدر ريف** عنكبوت و گفته

شود **خدر الرجال** بزر البع است و گفته شود خردل ابيض اسفند اسفند است
 و گفته شد **خرو الممام** جوز جندم است و گفته **خرو صمغ** دفي است و گفته شود
خرفي خلاص است و گفته شود **خرو ع** ببارسي بيد انخير خوانند و بشيرازي كبتو و
 بهترين ان بحري بود و طبيعت ان گرم و خشك بود در دوم و كويند قراست و سحق كند
 كرم و خشكست در سيوم سهل بلغم بود و قولنج بكشاييد و فاب و لقوه را نافع بود
 و صاحب منهاج كويد شربتي از وي ده دانه نقش بود و صاحب تقويم كويد شربتي
 بانزده جب بود و اعصاب را نافع بود و هر صلا بتي كه بود چون ضما كند يا بياشامند
 نرم كرد اند و سي جب از وي مقشر چون سحق كند و بياشامند سهل بلغم و مسرة
 و رطوبة مائعي بود و قي آرد و غثيان و ورق وي چون بگويند و با سويي غلط كند
 و ضما كند بر ورمهاي بلغي و ورمها كرم كه در چشم بود سود دهد خواص بخته
 و خواص خام و فقرس و درد مفاصل چون ضما كند بغايت نافع بود اما خوردن وي
 مضر بود بسينه و مصلح وي كثير بود **خراطين** زغار كرم كويند و ان امعاء الارض
 است و حمو الارض نيز كويند و ان كرمي سرخ است كه در زمين غمالة باشد در مشبك كل
 و طبيعت ان گرم و خشك بود و خشكي وي در درجه سيوم بود و چون بگويند و بر جرح
 اعصاب ضما كند و سه روز رها كند بغايت نافع بود و كويند در ساعه سود دهد
 و بابيه مرغايي جهت درد گوش نافع بود و چون با شراب بياشامد بول براند و بر نازا
 نافع بود و سنك كرده بر نازد اما مضر بود با عصاب دماغي و مصلح وي روغن بادام بود
 و در بزرگ كودن قضيب اثري تمام دارد خاصه چون بشويند و خشك كند و سحق كند
 و بار و غن كنجيد طلا كند **خربج** عصفراست و گفته شود و صاحب مفردة كويد نوي
 از حوشق است كه بزبان بر بوي تا غيب خوانند **خروب بنط** خروب كويند و خروبي
 الشوك و قضم قريش نيز كويند و بعزي ينوت كويند و گفته شود **خروب شاي**
 ببارسي كورزه كويند و بشيرازي كبر كاز روي كويند و انچه خشك بود بهتر از تر بود
 و طبيعت وي قابض بود و سرد و خشك خشك وي در دوم بود و كويند كرمست در اول
 شكم بيند و با وجود شربتي و معده را نكزد و ادرار بول كند خاصه چون با عقيده
 العنب بر ورده باشند و جاليوس كويد چون تر بود شكم نرم كند و معده را مبد بود و هم

نشود و چون خشک بود شکم ببندد و بول براند لیکن در هر هضم شود و چون نارسیده
بود بر نایل مالند محکم البسه زایل کند و مقدار مستعمل از وی پنج درم بود و در وضو کوبد
غلابدن بدهد و طبیعت ببندد و در ریش معده را نافع بود و اگر بیاضیوس کوبد نافع بود
جمله اسهال با فراط و قه بدن بدهد و امعاء را پاک گرداند از اخلاط بلغمی فاسد اما
بحقوق اعصاب بود و مصلح آن لعاب به دانه و نبات بود و صاحب منهای کوبد
فایده ضروری کم کند و کوبند مصلح وی ماء العسل بود و جلاب و بدل خرفوب
مازرونی سوراج بود بوزن آن و کوبند طراپیت و کوبند قرط بوزن آن **خرفوب هندی**
خیار جنبه است و گفته شود **خرفوب مصری** شجره سنط است و کوبند خرفوب
منطی بود و کوبند قوط است بتحقیق و گفته شود **خردل** بهترین آن بیسیان بود
تازه فربه سرخ رنگ و چون بکوبند زرد بود و طبیعت آن گرم و خشک بود در چهارم
و از خواص وی آنست که چون در عصیر انگور اندازند بحالت خود بماند و بخوشد
و چون بکوبند و بر دماغ دارند عطسه آورد و چون بر نفوس ضحاک کتد نافع بود و
برداء الثعلب همین سیل خاصه بری و عرق النساء و درد سبزه و درد مزمن که باشد
چون خواهند که جذب آن از عمق بدن بکنند بظاهر بدن ضحاک کردن سود دهد و از بخور
وی کزندگان بگریزند و خوردن وی قطع بلغم بکند و چون با عسل یا موم کلاهخته
بازیت بپا میزند و بر روی مالند رو برابا کوراند و در مهای مومن و خنک از جوی
تحلیل دهد بجای آن چون با کبریت و سنگین بر روی طلا بکنند و بر جوب و قوی باطلا
کردن بجای نافع بود و مولف گوید اگر کسی قویا داشته باشد که بهیچ چیز زایل نشود
بکوبد خردل کوفته و قتی که از حمام بیرون آمده باشد و گرمای باره بر آن کتد بیحد و بر
قویا مالند چندانی خون الود گردد بعد از آن خردل کوفته بر آن مالند اب زرد بسیار
از وی روانه شود و صحت یابد و این بجز نیست و مزای کوبد اگر کسی درد دندان دایمی داشته
باشد که بی ورم بود چون بخاک کتد و بردندان نهد عجایب ببیند و چون بر نوص
طلا کتد سود دهد و ضحاک کردن بر سر جمله رحمت لیث غش بجای نافع بود و سکه
مصفاة بکشد و در اروها چشم جمله شکوری نافع بود خاصه چون بکوبند
و در اب بپزند و با عسل در چشم کشند و چون با بوزنک با شراب بپاشند گرم بکشد

و اگر اب وی در گوش باندند آن جکانه درد ساکن کند و سبزه بکشد از اند و با خنثاق رحم
سودمند بود و باه را رابده کند و بهای کفن زایل کند و مقدار مستعمل از وی دو مثقال
بود و خردل بری خطی بد از وی حاصل شود و بترکی آنرا قوی خوانند و همه معطش باشند
و درد سر آوردند و مضرت بود بدماغ و مصلح وی آن بود که با بادام و سرکه بپورند و باید که
در خوردن نمک هندی با وی اضافه کنند و بپاشند و صاحب تقویم کوبد مصلح وی
صندل و کافور و کلاب بود بدل آن دو وزن آن حب الرشاد بود و کوبند و وزن آن
نیم شلغم **خردل بری** لبسان است و گفته شود **خردل فارسی** نوعی از خرف است که آنرا
اسفند اسفند خوانند و خردل سفید کوبند و گفته شد در الق **خرو** خیر و ج خوانند
و آن خبازی است و گفته شد **خرفوف** بزبان اهل دمشق خردل فارسی است و گفته شد
خردل ابیض هم خردل بادری است و گفته شد **خرفوف ابیض** نوعی است که بوست وی
مستعمل است و بهیچ کبر ماند و گیاهش بلسان الحار ماند و درازی ساق وی چهار انگشت
بود و محروق بزد و بطلع از خردل سیاه تلخ تر بود و از بهیچ وی ریشهای بسیار رسته
باشد مانند اسارون و نوعی هست که ریشه ندارد و امس بود و بجای صلب بود و
بهترین وی آن بود که سفید بود و زود متفتت شود و لعاب داشته باشد و در حال
زبان را نکند و بعد از آن بکشد سخت و طبیعت آن گرم و خشک است در وسط درجه سیم
و فوس کوبد گرم و خشکست در دوم فایج و صرع و درد مفاصل را نافع بود و مقی بلغم
و اخلاط سرد بود و معده را پاک کند از اخلاط مختلف مثل بلغم و سودا و چون زن بخورد بکوبد
حیض براند و بجه بکشد و لبن وی بر محق و جوب و قوی باطلا کردن نافع بود و وی در شفاة
جمله دفع تاریکی چشم مستعمل کنند و روشنائی چشم بیفزاید و اولی آن بود که یک رطل از وی
باره کتد و در سه رطل آب باران خویسانند سه روز بعد از آن بپزند تا دانه بماند
و صیغ کتد و خرفوف ببندد و در سه رطل عسل مصف بر سر آن آب کتد و بجوشانند و کن آن
بکینند و چون بقوام شراب رسد فرو گیرند و شربتی آن وی ملحقه بود باب گرم و از سالم
بود و این کسی که بپاشند و اگر سخت کرده بود و بوی آن بدماغ رسد معطش باشد و شرفه بیدار
کند و اگر سخت کرده بپاشند خطره بود و تشنج و کزاز بیدار کند و قی آورد بقوه و خفافت
بازدید کند و افراط کردن در آن ادوی را بکشد و مقدار مستعمل از وی پنج نشو بود و کسی که

وی خورده باشد بر آوی چون مرغ خورد ببرد و صاحب تقویم گوید مصلح وی دوغ
تازه و رخ و صاحب منهاج گوید مصلح وی مصطکا بود و ملا و اکی که خربق خورده باشد
بمرق مرغ کنند و بویها خوش و کسی که ان بیا شامد نشاید که معده وی خالی بود و آنرا
وی آفت که چون با سووق و غسل بر شست و موش بخورد ببرد و وی سم کلاب و خنایر
بود و بدل وی جوز الفی بود یا ماهی هر چه **خربق اسود** حرافه وی زیاده از حرافه
ابيض بود و ورق وی بورق جنار ماند اما سفافه تر بود و سیاه تر و ساق وی کوچک
بود اندکی بسری مایل بود و تخم وی مانند خسل و دانه بود و بیخ وی سیاه بود و ریشه اش
باشد و بر کره بود و پوست بیخ وی مستعمل بود و وی در زمینهای خشک روید و چون
ویرانکنی از اندرون وی چون غباری بیرون آید و بهتری آن بود که میان فرنگی و لاغری
بود و بسیار کره بود و اندرون کره بخوبی بود و لون بیرون وی سیاه بود مانند سعد
و اندرون نه و بن وی اندک ریشه باریک داشته باشد و آنرا خال زنی خوانند و
و رجل الراعی خوانند و مالمیون و مالمیوس نیز گویند و طبیعت آن گرم و خشک است
در سیوم گوشت مرده بخورد و با سرکه بر حق طلا کردن نافع بود و و سواس و مالمیولیا
نافع بود و چون با موم و کندر و آب زفت یا روغن قطران بیا میزند و بر جرب مالند
نافع بود و چون با سرکه میزند و بدان مضمضه کنند در دندان ساکن کند و بخورد کردن
همین عمل کند و اگر نزد یک درخت انگور بر وید اگر از آن انگور شراب سازند سهل بود و چون
در درواها چشم کنند قوه با صره بدهد و دفع سودا بکند از جمیع بدن و سهل صفر و بلغم
نیز بود و صفر اغلیط مستفزع کند زیاده از سهو نیا و در علتهای مزمن که بدار وی
سهل محتاج بود مانند مانی و صلا و شقیقه بغایت نافع بود و مزه صفر و مزه سودا
براند با ساقی و شربت از وی نیم درم بود تا نیم مثقال با نوخ و صغیر و ادویهها ملطوف
کرم که معده را سودمند بود و بعضی در سلکجین خویسانند با شراب بیشترین شیرین
بعد از آن بجواب پیوند یا بمرغ و مرق آن بیا شامد سهل بلغم و صفر و سودا بود
اما مضر بود بکره و اسهال بسیار و باشد که خنایر آورد و مقدار دو درم تشنج احداث
کند و مصلح وی در استعمال کردن دو قو و کثیرا و فطراسا لیون و سعتو بود و بدل آن
نیم وزن آن کندش نیم وزن آن ماهی هر چه و گویند بدل آن کندش است و پوست

و کل وی سفید بود

بیخ کبر مساوی و گویند بدل آن نیم وزن آن مارز پوست و چهار دانگ وزن آن
ان غار بقون و گویند بدل آن کبیک است **خرو الایک والدجاج** سرکین خروس
و مرغ بود مجموع سرکینها سفید و محقق بودند و مصلح قولنج بود چون با شراب یا با سرکه
بیا شامد و تر یاق قطر خافق بود با غسل و چون بیا شامد بوزن یک مثقال با سلکجین
قی بلغم آورد و سرکین خروس چون بخوبی کنند و بر کزندی سلک دیوانه نهند سود دهد
خرو الفار سرکین موش بود گرم باشد برداء الثعلب طلا کردن سود دهد خاصه
چون با سرکه بود و اگر بکند و شراب بیا شامد شنگ کرده بریزند و اگر از وی شیاف سازند
و کودکا بخورد بر کبرند شکم براند و چون بیزند و در آب آن نشینند عسر البول را نافع بود
و اگر در چشم کشند سفیدی ببرد و مزه برویاند و رطوبه قرنیته پاک کند **خرو الضفادع**
طبل است و گفته شود **خربز** بطبع است و گفته شد **خروامقان** نبالست بشکل
سنبل الطیب اما لونی وی بسبزی مایل بود و بیخ آن مانند سنبل بود و بوی آن هم بسنبل
ماند و در طبیعت و خاصیت نزد یکست بسنبل و در طعم وی اندک حلاوتی بود **خرفه**
بقلة اللحمقا است و گفته شد **خرباش** مو ماخوڑ است و گفته شود **خروکوش**
لسان الحمل است و گفته شود **خروطال** قرطمان گویند و هر طمان و گفته شود
خرفع غرغش است و گفته شود **خرفطان** بنومه است و گفته شد
خرمیان چند بید ستر است و گفته شد **خرف** لطیف ترین خرفها خرف
سرطان بحری بود و طبیعت خرف سرد و خشک بود و جلا دهند بود خاصه خرف
تنور و خرف سرطان خشک چون بخوبی کنند و با بجمند آن تخم تر بره کوفته طلا کنند بجهت
و کلف و غشز را بکند و مرغی که از آن بسازند جراحها زود بصلاح آورد و جرب
و قرحها بغایت سود دهد و خرف تنور بر نقر سر طلا کردن نافع بود و با سرکه طلا کردن
بر قوبا و جرب و حکه و سعه و حصف نافع بود و خرف غضار صیفی غذا را از اجلا دهد
و خرف مضه بود با عصاب دماغی و مصلح آن روغن بنفشه بود و مقلار مستعمل از وی
دو درم بود **خزای** خیری بری است بشیرازی اروانه گویند و طبیعت وی گرم و لطیف
بود و مسخنی دماغ سرد بود و چون بیا شامد سوء المزاج را نافع بود و جگر و سبوز
و چون بدان بخورد کشته هر بوی کنده که باشد زایل کند و مسخنی رحم بود و محقق

رطوباتی که از آن روانه بود و رحم را باله کرد اند و نیکو و چون زن فرجه از وی بخود برگیرد
 آستان گردد بفرمان خدا اینها را این مجربست و چون سحر کنند با آرده بر سرشند و بر خراجات
 ضما دکتند تحلیل دهد **خسف** جوز است و گفته شد **خس** بیاضی کاهو کویند
 و بری بود و بستانی بود بهترین وی بستانی بود تازه بجن و طبیعت آن سرد و تر بود و گرم
 و گویند در دوم حواره معده را نیکو بود و خواب آورد و بول براند و خونی که از وی
 متولد شود نیکو تر از خونی بود که از بقوی دیگر حاصل شود و میل بسردی داشته باشد
 و جبهه آن کردش نافع بود و آنچه ناستسته در وی نفخ کمتر بود و آنچه شسته بود
 نقاحیه در وی زیاده بود و اگر در میانه شراب بدان تنقل کند مستی کمتر کند و وی ذود
 هضم شود و تشنگی بنشاند و با سر که استها طعام باز دیگر کند و بر قانای نافع بود و جبهه
 و رمها کرم و بر حمره طلا کردن و بر وی ضما کردن سود دهد و بیخوابی زایل کند
 خواه خام خوردن و خواه بخشد و قطع سیلان منی بکند و در چشم که از کرمی بود ضما
 کردن سود دهد و تخم وی چون بیاشامند نافع بود جبهه کسی که احتلام بسیار افتد
 و قطع شعله جماع بکند و کاهو بری لبن وی در قوع مانند این خشیاش سیاه بود و قطع
 سیلان منی بکند مانند بستانی و نیم درم از لبن بری مسهل کیموس مایه بود و جبهه کندی
 عقب و بر تیلای نافع بود چون بیاشامند و بسیار خوردن کاهو چشم را ضعیف کرد افتد
 و تاریکی آورد و حواس را تیره کند و مصلح آن هلیله مر یا بود و اولی آن بود که بحب
 قوایا تنقیه کند و آب را زیاده در چشم میچکاند و کاهو مض بود به یاه و مصلح وی
 کرفس و فنع بود **خس الحمار** شیار است و هوفیلوس و ابوخلسا نیز گویند در
 الف گفته شد **خس و دار و خولجان** است و گفته شود **خشیاش** سفید بستانی بود
 و بهترین وی تازه فربه بود و طبیعت وی سرد و تر بود در دوم و گویند در سیوم و عیسای
 سرد و خشکست در دوم نافع بود جبهه سرفه کرم و نزله سینه و رطوبات معده
 و نفث دم و مادهای تیز که فرو آید از سر و غسل منی زیاده کند و مقدار دو درم
 مستعمل بود و حب وی شکم ببندد و آب وی شکم براند و وی منوم بود و غذای اندک
 دهد و مصلح وی غسل بود یا قند و صاحب تقویم گوید بسیار از وی مرغی شش بود
 و مصلح آن مصطک و سلیحه بود و اسحق گوید پوست وی مض بود بشش و مصلح آن

مصطکی بود و پوست وی از دانه منزه بود چون بپزند و آب آن بر سر بپزند و وی چون
 ضما دکتند بر پیشانی بیخوابی را نافع بود و بیخ وی چون باب بخوشانند تا نیمه باز آید
 نافع بود جبهه جگر معلول و کسی که در شکم وی خلط غلیظ بود **خشیاش اسود**
 صاحب تقویم گوید بوی بود و بستانی بود و صاحب منهای گوید بوی مصری بود
 و بهترین وی فربه تازه بود و طبیعت آن سرد و خشکست در سیوم و گویند در چهارم
 و گویند تراست در چهارم خاصیت کروی آنست که ریشهای چشم را سبز زایل کند
 و خشیاش سیاه چون بگویند خود و با شراب بیاشامند جبهه اسهال و سیلان رطوبات
 مزمن که از رحم آید نافع بود و چون باب خطا کنند و بر پیشانی و صدغین ضما دکتند
 بیخوابی زایل کند و چون ضروری بود در داروها چشم استعمال کنند نافع بود و مقدار
 مستعمل از وی نیم درم بود و دس فورید و سر گوید چون بسوزانند و خاکستر بار و غن کل
 و سر که بر حوب طلا کنند و بحمام روند و بنشینند تا بفرق نرود آید بغایت نافع بود
 و چون سحر کنند و با سر که بر شند و بر صدغین طلا کنند در سر که از کرمی بود و از جگر
 افتاب بغایت سود دهد و وی منوم و مخدر بود و مض بود بر شش و مصلح وی تخم
 رازیانه بود و صاحب تقویم گوید مصلح وی روغن زیتون و روغن کس بود **خشیاش زردی**
 صیقون آفر و دس خوانند معنی آن خشیاش زردی بود و بدان سبب بدین اسم
 خوانند که چون زرد سفید بود و بعضی از قلیا خوانند و نبات وی و ورق وی
 و ثمر وی مجموع سفید بود و تخم وی سفید بطنم بود و در قوع و طبیعت نزدیک جبهه بود
خشیاش مقرون خشیاش بحری بود و غلاف آن مانند شاخ کاهو بود بدین سبب و میرا
 مقرون خوانند و نبات وی در کنار دریاها روید بر نفس طلا کردن با شیر نافع بود
 و چون بیخ وی بخوشانند باب تا نیمه باز آید و طبخ آن بیاشامند سود مند بود
 جبهه علت جگر که از خلط غلیظ بود **خشیاش بحری** خشیاش مقرون است که گفته شد
خشیاشین عسل خشکست مقرون است که گفته شد که از کوهستان فارس
 خیزد از حدود کارزون در میان کج و طبیعت آن گرم و خشک بود کرمی و خشکی
 وی زیاده از عسل بود و نفوی اقوی بود از عسل در همه حالی و بدل آن بوزن
 آن عسل و نیم وزن آن کزنکین بود و گویند یک وزن و نیم عسل بود **خشل** مقل است

و گفته شود **خشک** آردی بود که غزاله از وی نگرفته باشند **خشک** **شوی** نیز
سیسارون است و گفته شود **خصیه** بهترین آن خایه مرغ بود فربه و نیکی و بدی
خصیه بحسب حیوان بود و طبیعت وی گرم و تر بود و گویند سرد و خشک بود غذای نیکو
دهن خاصه خایه خروس فربه و مغزی زاده کند و وی دغخوار هضم بود خاصه که آن
حیوانی بی بود و مصلح آن انجدان و فوئج کوی و غله و سبزی بود **خصی الثعلب**
بهترین وی شیرین فربه بود که از وی بوی می آید طبیعت آن گرم و تر بود در اول
تشنج و تعدد و فلیج راناف بود و شمع جماع را بر آن گیراند و انفاظ تمام آورد و مقوی
باه بود عظیم و قایم مقام سفوف بود خاصه با شراب و مقدار شربت از وی یک مثقال
تاد و مثقال بود و صاحب مفرد و متبقی و مثقال اوده است و صاحب منهای و صاحب
تقویم گویند قوی است و صاحب مفرد که این بیطار است در جماع آورده است که
آن بخوبی است و در اینجا قول صاحب جامع معتبر است و بدل آن بوزن آن یوزید آن است
و بوزن آن تخم تر بود و گویند بوزن آن تخم جرجیر و بوزن آن یوزید آن و نیم وزن
آن تخم انجور و گویند بوزن آن تخم اسبست و دو وزن آن تخم جرجیر و صاحب تقویم گویند
فم معد را موافق بود و مصلح آن عصا ره لسان الحار است و سکر **خصی الکلب** یخنیست
مانند خصی الثعلب و آن دو نوع بود کوجله و بزرگ و مانند بلوس بود بشکل اما بزرگ از
مایه بود و آن زوی بر فوق زوی بود و نیکی فربه بود و نیکی لاغر است و گویند نوع
بزرگ چون مرد خورد فرزند نرینه آورد و اگر نوع کوجله زن خورد فرزند مادینه
آورد و طبیعت وی گرم و تر بود و در نوع بزرگ رطوبتی فضل بود محلل و درمها بلغمی
بود و دریشهای بلید خورنده راناف بود و قلاع را سود دهد و غله و ناصور و گویند
چون تر بود باه را زیاده کند و چون خشک بود قطع شمع باه بکند و جالینوس گویند
اگر نوع بزرگ خورد باه را زیاده کند و اگر نوع کوجله خورد منع آن کند برخلاف
یکدیگر و وی سفنی شش و سینه بود و مصلح آن صمغ عربی و خشخاش سیاه بود
خصی سر جلیو است و گفته شد و بیونانی لستورس طرس خوانند **خصی العاجیل**
خایه کوسا چون خشک کنند و بگویند و بیاشامند بغذا تمام آورد و مقوی باه
بود **خصی الابل** خایه بز کوی چون خشک کنند و با شراب بیاشامند نافع بود جهت

کوندکی **افعی خصیه البحر** چند بید ستراست و گفته شد **خضف** خورده نارسیده
بود بشیرازی هوکیله گویند **خضلاف** درخت مقل است و گویند مقل می است
و گفته شود **خطمی** بهترین وی سبز کوی بود که کل وی سفید بود و انچه بستانی بود
ورد الزوای خوانند و بری را تخم المرح خوانند و بیونانی الیا و کل و بر اکثر المنفعه
خوانند و طبیعت سرد و تر بود و گویند گرم بود با عتال و در وی تلین بود و انضاج
و ارخا و تحلیل و برحق طرا کردن با سرکه نافع بود و قتی که در افتاب نشیند و درمهای
ظاهر بز کرد اند انچه درین کوش بود و خنازیر و ملاط و ورم بستان که از کرمی بود
و ورم مقعد که هم از کرمی بود و در مفاصل بابیه مرغابی طلا کردن نافع بود و عرق النسا
نافع بود و رسته و طبع بیخ و ی چون بیاشامند سودمند بود جهت عسر البول و قرحه
امعا و سنا کرده و خلطهای خام غلیظ و عرق النساء و رسته خاصه چون با شراب
بخند باشند و چون بابیه بطای مرغابی بگویند و صمغ البطم وزن خود بر کوبیده و درم
ارحم و انضام آن بغایت نافع بود و طبع بیخ و ی تنها چین عمل کند و بیخ و ی چون با سرکه
بجو شامند و بدان مضمته کنند در دندانها ساکن کند و تخم آن خواه خشک و خواه تر
چون بگویند و با سرکه بر عرق المند زایل کند و چون خطمی بجوشانند و طبع بیخ و ی
بر کوندکی خل مالند سودمند بود و چون با زیت و سرکه بر اعضا طلا کنند دفع مضرة
کوندکان کند و دیسفورید و سر کوبیده مجبر اعضا منکسر بود و مقوی آن و سه درم
از وی قولنج راناف بود و چون بیاشامند خون نحیف براند و بول و جهت اخلاط سوزا
بغایت مفید بود و صمغ و شقیقه را ضاد کردن نافع بود و باارد جو و عسل بر ذات الجنب
ضاد کردن سودمند بود و اگر ورق آن با اندکی ضاد کنند بر کوندکی جانور آن نافع بود
و بر سوختگی آتش همچنین و خطمی جهت سرفه گرم نافع بود خاصه چون بابی گرم لعاب
آن بکینند و با قند بیاشامند و ورق وی در ضادات ذات الجنب و ریه سودمند بود
و پوست بیخ و ی چون بابی بپزند مفاصل و اعضا صلب نرم گرداند و ورق وی چون
خشک کنند و بگویند و بدان سروریش بشویند نیکو گرداند و بال و تخم وی یک جزو و آرد
استخوان خرما و جزو با سرکه بشویند و بر ورم قضیب ضاد کنند تحلیل دهد و صاحب منهای
گویند یک مثقال از وی قولنج راناف بود و چون بیاشامند و مولی گویند خطمی کوی جهت

نقرس کرم با کلاب ضاد کردن بغایت مفید بود و جبهه سرفه صفراوی مابین سفوف
 ساختن یا بحلاب کرم خوردن بغایت مفید بود و اسحق گوید مضراست بشش و مصلح آن
 غسل بود و صاحب تویم گوید مضراست بعد و اخشا و مصلح آن عصاره زرشک است
 و بدل آن گویند خبازی است و گویند بدل خطمی سفید مینو فرست **خطر** و سمه است
 و گفته شود **خطاف** بسیار بی برستوای خوانند طبیعت دماغ وی و خاکستروی رو فر گوید
 سرد و خشک بود احشای از آن مندر بود و مصلح آن عود هندی و قرفل بود و دیسقورین بود
 گوید چون بکیرند بجه نخستین وی و قی که ماه در افزونی بود و شکم وی بشکافند و سکه
 باره در شکم وی بود یکی یک دانه بود و یکی مختلف رنگ از هر دیکه چون در پوست کوساله
 بندند یا پوست کوسند کوهی یا کاکوهی بشش از آنک خالک بروی نشیند و بر بازوی
 مصرع بندند یا بویان کردن وی صرع از وی زایل شود و خوردن وی روشنائی چشم
 بیفزاید و اگر بسوزاند و خاکستر آن در چشم کشند با صبره راقه دهد و اگر با غسل بیاورند
 و در چشم کشند و بهتر بود و اگر با غسل برشند و سرکه و کسی که جوب داشته باشد یا دانه
 بر اعضا در حمام طلا کنند و بنشینند تا با عرق فرود آید بعد از آن آب بر روی که بغایت
 نافع بود و اگر نکسود کنند و خشک کنند و در دم از وی بیاشامند خنای و نافع بود
 و دماغ وی چون با غسل در چشم کشند در ابتدا نزول آب بغایت سودمند بود و چشم
 وی چون بخون کشند بروغن زیتون و بر نای زن مالند نزدیک نفاس سودمند بود و این زهر
 در خواص آورده است که چون بکیرند سرد و برستوای یکی نو و یکی مده و با قشر بسوزانند
 و در شراب اندازند و کسی که آن شراب بخورد مست نشود و خون وی چون بخورد زنده
 چنانکه نداند شوم و شبوی زایل گردد و شیخ الرئیس گوید سرکین وی چون در چشم
 کشند سفیدی ببرد و مجربست و ارسطاطاليس در منافع اعضا حیوانات گوید زهر
 برستوای چون بدان سعو ط کنند موی سر و ریش که سفید شده باشد سیاه گردان و دندان
 نیز هم سیاه گردانند بر چون خواهند سعو ط کردن دهن بر از شیر تازه کشند تا دندانها
 سیاه نکند و سرکین وی چون بزهر کاه بیاورند و بر موی سیاه طلا کنند بی هنگام
 سفید شود **خطبان** جنطیان است و گفته شد **خفاش** و طوطا خوانند بسیار بیست
 گویند و بشیرازی موش کور و شریف گوید چون بکشند و بر زهار کودکان بشش از

بلوغ طلا کنند منع رستن موی بکند و چون در روغن کنجد بخوشانند آن روغن
 عرق النسا را نافع بود خاصه چون چند نوبت مکرر کنند و گویند چون بپزند و موف
 آن بیاشامند شکم براند و درد و زردی را سود دهد و خاکستروی روشنائی چشم زیاده
 کند و این زهر در خواص آورده است که چون سروی در ظرف مسین یا آهنی بار و غنی زینق
 بپزند چنانکه مکرر گردد و صافی کشند و روغن بردارند و بر نقرس مالیدن و فایده بسیار
 و در عشه و ورم در اجساد و ربو بغایت نافع بود و زحمت زایل کند و اگر زنی دشخوار
 زاید زهر وی در فرج زن مالند در حال بزاید و این مجربست و اگر دماغ وی در کف پای
 بمالند بیه راه را بکیرند و اگر آب بخوشانند تا مملع شود و بر سوراخ قضیب جگانه بپاشند
 و اگر طبع وی در آب زن کنند و در آن نشیند صاحب فالج را بغایت مفید بود و دماغ وی
 چون بسوزند و محقق کنند و در چشم کشند سفیدی زیاده که در چشم بود زایل کند
 و سرکین وی چون بر قوطا طلا کنند سود دهد و دماغ وی با آب میان در چشم کشیدن
 سودمند بود جبهه نزول آب و اگر سروی در شیب جامه خواب بنهاند کشد و کسی که بر آن
 خسبد و بایک که نداند خواب نرود و خواب بروی شوریده شود و اگر دل وی چنین کنند
 همین عمل کنند و اگر سروی در بروج کبوتر بنهاند کشد هر چند کبوتر که بود از آنجا نروند
 و الفت گیرند و اگر در سوراخ موش خندند همه موشان بکیرند **خفج** خودل بوی است
 و در لام صفت لسان گفته شود **خللا مامونی** از خراست و گفته شد **خلاف**
 بسیار بی بید گویند و خلان بخی هراچ است و گفته شد و خلاف نوعی از صفصاف است صغوی
 از ورق بیرون آید و بهترین بید آن بود که در کنار چشمها رسته باشد و طبیعت آن
 سرد و خشک بود و موی و ورق وی هر دو قابض باشند بی آنکه بکیرند و در وی تخفیف بود
 و خاکستروی در بغایت تخفیف بود در بستن خون چون بروی ضاد کنند تو کرده و صمغ و ورق
 وی بغایت جلا دهند بود و خاکستروی با سرکه بر نایل و غلله ضاد کردن نافع بود و ورم
 بستان و ریشهای و غلبه حراره که در ورم کرم بود و شرابی آبله چون بآب آن در حمام
 بشویند بغایت نافع بود و آب وی صداع را زایل کند و آب و ورق وی بغایت نیکو بود جبهه
 ماده که از گوش کشته بود و روانه باشد و موی بر صافی که بر حلقه زده باشند
 بخاندن نیکو بود و قطع خون رفتی بکند و صمغ وی جبهه ضعیف سودمند بود و آب وی

جبهه سده جگر و برقان نافع بود و مقدار مستقل از آب و ی بیست درم بود و اسحق
 گوید مضر است بشیر اسیف و مصلح وی کلاب بود **خلای** بیونانی فته است و گفته
 شود **خل** بیاری سرکه گویند و وی مرکب بود از دو جوهر مختلف کرم و سرد و سردی
 وی غالب بود از گرمی و بهترین وی خوری بود و طبیعت وی سرد و خشک بود در سیوم
 و گویند سرد است در اول و خشکست در سیوم معدوم را نیکو بود و اشتها باز میدکند
 و قطع خون رفتن از هر عضو که باشد بکند چون بیاشامند و یا آن عضو که از وی خون
 خون روانه بود بدان بشویند یا بویزند و یا در اینجا نشینند خون قطع کند و چون
 بر سر خند در سردی نافع بود و خوردن وی هضم را قوه دهد و اشتها و طعام باز دید
 کند و صفر اوی مزاج را نافع بود و بدان مضمضه کردن دندان را محکم کند خاصه
 چون با شب یمانی بود و بن دندان محکم کند خاصه چون با کلاب نیم کرم مضمضه کنند
 و چون صوف ناسته بدان ترکند یا اسفنج و بر جراحات خنده منع تورم بکند
 و ریشها که در بدن پیدا شود از جرم و غلظت و جوب تر و سوختگی آتش و قوبا و بواسیر و داض
 چون با بعضی ادویه موافق این ریشها استعمال کنند بغایت نافع بود و ریشها بلید
 و خوردن چون دایم سرکه بشویند زایل کند و چون بشم ناسته بدان ترکند
 و بار و غن کلاب بر سر خند در سردی که از حراره افتاب بود زایل کند و بخار وی استسقا را
 تحلیل دهد و کوفی کوش و گرمی که در کوش بود بیرون آورد و طین را زایل کند و اگر در کوش
 جکاشد کرم آن بکشد و بر کزندی جانوران بر موضع زخم کرم کرده و قتی که بدن سرد
 کشته باشد بسبب سم آن و اگر بدن کرم کشته باشد سرکه سر بدن موضع خند بغایت
 سودمند بود و جبهه دفع مضره ادویه کشته کرم کرده بیاشامند خلصه مضره افیون
 و شوکران و خافق الفرو و شیر که بسته بود و خون در شکم و چون با غلظت بیاشامند نافع بود
 جبهه دفع مضره فطر کشته و چون بدان غرغره کنند قطع سیلان فضول از حلق بکند
 و خناق و لهما را نافع بود و علت که در حلق جسد پیدا باشد بیرون آورد و مطلق از اط
 غلیظ بود و شکم خشک کند و نشک بشاند و سبب زان نافع بود و معدوم را دباغت کند
 و ماده قیز دفع کند چون بروی ریزند و جبهه در دندان که از گرمی و سردی بود سود
 دهد آنچه از گرمی بود بسبب سردی و آنچه از سردی بود بسبب تلطیف که در وی است و این

خاصیت که در وی است در غیر وی نیست و سرکه که از انگور محضر کینند با غلظت نافع بود
 جبهه کزندی سکه دیوانه اما سرکه مضر بود بسود اوی مزاج و بسیار خوردن وی بصرا
 ضعیف کند و عصب را زیان دارد و اگر آدمان خوردن وی کنند با استسقا انجامد و چون
 باب و قند مزوج کنند مضره وی کمتر بود و صلیب تقویم گویند مصلح وی روغن بادام
 بود و **بیدخل العنصل** بیاری سرکه غصیل خوانند سودمند بود جبهه عرق النساء
 و تنگی نفس و بر بوجون بدان مضمضه کنند بن دندان محکم گرداند و کند دهن زایل
 کند خاصه چون هر بامداد بناشتا دو درم از وی بیاشامند و چون در کوش جکاشند
 کوفی کوش را نافع بود خاصه که ریشی در وی بود و چون بناشتا بیاشامند چشم را روشن
 گرداند و دندان را محکم کند و او از صافی کند و در مدوم را نیکو بود خاصه چون
 طعام در معدوم وی هضم نشود و مضره را نافع بود و لو نرا صافی کند خاصه در زمان
 نقاهه و در سردی و عصب زایل کند و از دو درم ابتدا کند تا بیست درم هر روز قند
 می افزاید **صفحه** ان بنشانند اسقیل سفید بالک و بکار در جونی باره کند و در
 ریمان کتان کشد و چهل روز در سایه بیاویزد و بعد از آن بک من از وی در شست
 من سرکه انگوری اندازد و شصت روز در افتاب بنهد در تابستان از اول سرطان
 تا آخر اسد و اگر ضروری بود در سرکه بخوشاشند در یک سبکین تا غصیل مهر اشود
 فرو گیرند و صلیب کنند و بعضی یکمن غصیل در بالزده من سرکه یا شانزده من کنند
 و در افتاب خند و بعضی یک هفته در افتاب خند اما آنچه دو ماه در افتاب
 بود قوه وی غالب بود و خاصیت وی زیاده بود **خلال** سیاست بلغم وادی
 القری و بلغم اهل مدینه سدی خوانند و وی چون سبز بود در اندرون طلعه
 و وی صالح تر از بلغم بود و آنچه رسیده بود سهل بود و آنچه نارسیده مصلح بود
خلال بیاری موش کور خوانند و بشیرازی انگشت بزرگ و آن جانور رست کور
 و در شیب زمین باشد و گویند کور نیز است و بیج نباتات و انجمن میخورد و در شیب
 بیاز و کند نابیشتر باشد و بطلب بوی بیاز و کند نا از سوراخ بدر آید و اگر خواهند که
 ویرا بگیرند بیاز یا کند نا بر سوراخ وی نهند بیرون آید و وی از جمله سموم قتاله
 است و این زهر در خواص آورده است خونی که در کوش وی بود چون بر خنار نیر

طلا کنند بغایت نافع بود و خنای برز این کند و اگر سروی سوزانند و با قلع طار سحفت
کنند و کسی که بینی کندی بود در بینی وی دمنده کنند بینی بیرون و کسی که تب مزاج دارد
چون بروی بزدند شفا یابد و معار ریس گوید دماغ وی چون بروغن کل بکشد و بر وی
و بحق و قو با طلا کنند شفا یابد و هر چیزی که از بدن بیرون آید چون بمالند زایل
گردد **خلر** جلبان خوانند و خرقی گویند و آن حبیبست نزد یک بکوسند و در نزد
و نواحی کومان و ولایت لرستان بسیار خورند و بنان بزنند و همچنان تنها مانند عکس
و با قلا بزنند و خورند و در بهار چون تر بود همچنان نابخته خورند اما دوا را
آورد و بزبان قوی که خوانند و بشیر از می شود و طبیعت آن سرد و خشک بود
و غذا اندک دهد و خونی بد از وی حاصل شود و مولا شود بود و اعصاب را مضرب بود و بغایت
نفاخ بود و چون طبع وی بعسل یا شامه خلطها بد از امعا براند و حیض براند
و محل و ملین فضول سینه بود و اگر کافور خورده مانند کرسنه بود در فرج و نوحی
از وی هست که بزرگتر بود و آن بخته شاید خورد و ویرا بسبیل خوانند و آن نوع
برای بود و چون زنان بخورند شیرشان بپزد **خمر** ماء العنب است و مدام
و راح و ملا و صبا و طلا و عقار و قهوه و قرقف و ریح و بنید خوانند بسیار سی
شراب گویند و بشیر از می سبکی خوانند و بهترین آن بود که قوام آن معتدل بود
و لون آن زرد بود و خوش بوی بود بی آنکه ادویه در وی کنند و متوسط بود میان
نوی و کهنی و از این حیاتی خوانند و طبیعت آن گرم و خشک بود در دوم اما آنجه
سیاه بود غلیظ بود و در تخوار شود لیکن گوشت زیاده کند و آنجه سفید بود
و رقیق غذا کمتر دهد و محرومی مزاج را موافق بود و ادرا را بول کند و شکم نرم دارد
اما شراب سرخ متوسط بود میان سیاه و سفید و قوی میانه بود در هر دو حالت
اما آنجه شیرین بود غلیظ بود و نفخ در معده پیدا کند و شکم براند اما مثانه و کورده
موافق بود اما آنجه در وی قیض بود در وی ادرا را بول زیاده بود و مصدع و مسکو
بود و آنجه عفص بود شکم بیند و در وی موافقت اتصال غذا زیاده بود و قطع
سیلان مواد بکند و آنجه کثیف بود مضرة وی با عصاب کمتر بود و ادرا را بول کمتر کنند
و آنجه کهن بود مضرب بود با عصاب و حواس اما لذیذ طعم بود لیکن چون بغایت کهن بود

و رقیق و سفید بول براند اما مصدع بود و اگر بسیار خورد مضرب بود بعد و آنجه
تازه بود باد انگیز بود و در تخوار هضم شود و بول براند بهترین آن بود که گفته شود
در اول سودمند بود جهت شهوة کلبی و مردم بلغمی و غشی و شفاء زهرها بود و هضم را
نیکی کرد و چون بکنند تشنگی ساکن گرداند و بول براند و طبع نرم دارد و اگر افراط
کنند در وی مضرب عقل بود و سبب رضعیف و جگر ضعیف و مبطل یاه بود و شهوة غذا بیرون
و نسیان آورد و در عشته و ریح و بخار و ضعف بصر و اعصاب و صرع و سکنه و مرکب مفاجا
آورد و تبها و اگر بناشتا خورند بعد از رنجوری و کارهای سخت خنای آورد و التهاب
و اوجاع و مدلا و وی بقصد یا بقی بود و اگر خواهند که مستی کمتر کنند رب غوره یا تخم
کوب تنقل کنند و غذا کمتر خورند و بالوده قندی خورند و شیوفه بوبند و اگر محرومی
مزاج بود تنقل با ناز مز کنند و سیب مز و کاهو و جمار و طلع و غذا بیشتر از شراب
خوردن آتش غوره و امش سباق و انار دانه خورند و دفع مضرة وی شراب اتوج یا
ر میا س کنند **خمیر** تری و خشک وی بقدر غلظت بود در قوت و کثرت و مانده وی
گرم بود در دوم و کهن وی گرم و خشک بود در سلیم و در وی قوت متضاده بود مرکب
از سردی گرم سردی وی جهت موصنه بود و گرمی وی جهت عفونت و گرمی طبیعی
از جهت غلظت و آرد و در وی قوت جلا بود و جذب ماده بلغمی بکند از محقق بدست
بظواهر آن و محال بود و منضج همه در مهابود خاصه دماییل چون بانگ بیامیزند
و اگر ضاد کنند برو جعی یا در می که در شیب بای بود نافع بود و چون معتدل بود
و در آب خویسانند و بعد از دو ساعه صافی کنند و دانه کی طباشیر و شوی و غفران
و دانه قند در مقدار سی درم از آن آب حل کرده بیا شامند تسکین خمار بکند و تشنگی
بنشانند و چون خمیر در آب حل کنند و دانه نیم وزن آن روغن بنفشه با آن بیامیزند
و بد آن غرغره کنند سودمند بود جهت ورم اندرون حلق و چون در آب حل کنند
و از آن حسائی سازند و قطره چند سرکه بدان جکاشند و بیا شامند قطع اسهال بکند
خمل سورخجان است و گفته شود **خمان** دو نوع است بزرگ و کوچک خان کوچک
بیونانی خاما اوقی گویند و بطینیه بدقه خوانند و گفته شد در باب باد صفت ثمران
که از آنجا خوانند و خان بزرگ شبوقه خوانند و گفته شود و قوت هردو مجفف بود

بود و مدمل و محلل تحلیل معتدل و قوه خاما اقل میبود و سهل سبب رطوبتی
 مایه که در وی هست لیکن معده را بد بود و ورق آن چون بپزند مانند ترها
 دشتی سهل بلغم بود و مره و ساوی چون تازه بود بخوشا ندهین عمل کند
 و اصل وی چون با شراب بخوشا ندهد و با طعام بخورد مستقیم دهنده نافع بود
 و اگر کسی را افزوده باشد بیاشامد بغایت سود دهد و اگر باب بپزند و زن در آن
 نشیند صلابه رحم نرم گرداند و بحال صلاح باز آورد و مژغوی چون با شراب بیاشامد
 همین عمل کند و چون بر موی مالند سیاه گرداند و ورق وی چون تر بود با بست جو
 بیامیزند و بر ورم کرم ضار دکنند و سونخکی آتش و کوندکی سلا دیوانه بغایت نافع
 بود و چون با سیه بز بر نفوس ضار دکنند نافع بود **خمس** حجم است و گفته شد
 در **خمس** اوراق بخنکشت است و گفته شد و در باب ذال در دو خسته اوراق
 گفته شود **خماهان** صندل حدیدی خوانند و آن جگری سیاه رنگ بود و آن
 دو نوع است نر و ماده از آن نر بغایت صلب بود و تیره رنگ و چون باب بسایند محله
 آن زرد بود مانند زرد نیچ و آنچه ماده بود صلبی آن بغایت بنود و جوهان با گرد بود
 و اگر باب بسایند محله آن چون زنجفر بود سرخی بغایت و طبیعت هر دو سرد بود و آن
 نوعی از آهنی است بسیار سیی خالص گویند و محکوک وی چون طلا دکنند بر ورم و حوره
 بر مرغ سودمند بود و حوارة آن بدشانند و ضربان ساکن کند و هر دو نوع این
 خاصیت دارد در ورمهای دموی و صفراوی خاصه نوع ماده که بتزید و تشنگی
 در وی زیاده است از محله نوع نر خند ریل نوعی از کاشنی بری بود اما
 بغایت تلخ بود و آنرا بعضید خوانند و ورق وی بکاشنی صحرایی مانند و مژغوی
 و کل وی و ساق وی همین سیل لیک قدری کوچکتر بود و بروی صغی پیدا شود مانند
مصطک بمقدار با قلابی و قوه وی مانند کاشنی بستانی بود اما بسبب تلخی وی که زیاده
 است تخفیف در وی زیاده بود و صغی وی چون سحق کنند و با مریامیزند و در خرقه
 بچند بمقدار زیتونی وزن بخود بر گیر و حیض براند و اگر نبات وی همچنان با بیج
 بگویند و با غسل بر شست و قرص سازند چون باب بگذارند و با نظر و بیامیزند
 و بر حق مالند نافع بود و صغی وی موی زیاده که در چشم بود زایل کند و بیج وی همین

همین عمل کند چون تر بود و نیستی بر وی زنند و رطوبتی که بر وی جسفیده شود
 در بن موی زیاده که در چشم بود جسفانند موی زیاده زایل کند و چون با شراب
 بیاشامد کوندکی افی را نافع بود و اب وی چون با شراب بپزند و بیاشامد شکم
 ببندد و صغی وی چون باب کاشنی حل کنند و در چشم کشند باد سبیل که در چشم بود
 زایل کند و شفا دهد و اگر دودرم از وی با خمر بیاشامد یا بر موضع کوندکی افی
 طلا دکنند نافع بود و اگر اب و ورق وی بر بواسیر طلا دکنند قلع کند و لبن وی در موی چشم
 همان عمل صغی میکند **خند روس** خالاون گویند و آن حنطه رومی خوانند بسیار سیی
 کاکل گویند و طبیعت آن گرم و تر بود و لزج و غلاوی سرد تر از غذا دکنند بود و کمتر
 اما غذای نیکو بود و از بیخ غذا نیکو تر دهد و طبیعت ببندد و معدن را نیکو بود اما
 نفاخ بود و چون با سرکه بپزند و بر جوب تر ضار دکنند قلع کند و اگر بطبیعی وی
 حقه دکنند نافع بود جهه قرجه **امعافنی** برواق خوانند و بزبان بر مری
 تیفلیس و ورق وی مانند ورق کند ناشای بود و ساق وی املس بود و آنرا
 انباریقن هم خوانند و بر سر وی کلی سفید بود و بیج وی دراز بود و کرد شکل بطریقه
 بیج نیلوفر و حریف بود و گفته شد در اصل الخنثی و طبیعت آن گرم و خشک است
 و گویند سرد تر و در سیفوردین و سکویدین چون بیاشامد بول و حیض براند و چون
 دودرم از وی با شراب بیاشامد نافع بود جهه درج بملوها و سرفه و بیج وی چون
 بسوزانند و خاکسترو وی ضار دکنند برداء الغلب موی پرویاند بعد از آنکه بصوف
 باره موضع آن مالیده باشند و اگر محجوف کنند و روغن زیت در آنجا کشند و بر آتش
 خفتد تا بجوشد و بر شقاق که از سر ما بود بمالند نافع بود و بر سونخکی آتش
 همین سیل و اگر آن روغن در گوش جگامند در گوش زایل کند و کراتی وی ببرد
 و اگر ورق وی و کل و بیج آن بر موضع کوندکی جانوران ضار دکنند نافع بود خاصه
 چون با شراب بیامیزند و اگر بیج وی با دردی شراب بخوشا ندهد و بر دملها و ریشها
 بلید و ریشها و بد و ورمها که در بستان پیدا شود و ورم خصیه ضار دکنند نافع
 بود و جو با سونف بیامیزند نافع بود جهه ورمها و کرم در ابتدا و آن ضار دکنند
 و اگر اب وی بپزند و در گوش مخالف جگامند در دند ان زایل کند و اگر بخت

خفصام

سفید در افتاب خرقه باره بمالند نیل و آن بیخ طلا کتد بغایت سودمند بود
 و اگر ثرویی و کلوی با شراب میاشامند بغایت نافع بود جهت کزندی عرق و شکم
 براند و بیخ وی چون بر قوطی طلا کتد زایل کند و اگر بزیت بجوشانند و در گوش
 مخفی حکانند در دندان ساکن کند و اگر بسحق کتد با عسل و بر شکم مسیج ضاد
 کتد نافع بود و ساق وی چون تر بود بپزند و با سرکه و زیت بخورند بر قانرا نافع
 بود بغایت کمال و استسقا را نیز هم نافع بود و بسیار وی موار آورد و مصلح آن
 آب تر هندی بود یا غوره بشیرازی خوراک نسکن گویند اگر بازیت بجوشانند
 و در گوش حکانند در حال درد ساکن و همچنین اگر بسحق کتد عین عمل کند و در خواص
 این زهر آورده است که خفصی چون در شیب کتد موده شود و باز در شیب سر کین
 کتد زنده شود و اگر سرها خفصی در برج کبوتر نهند میان کبوتران اجقاع
 پیدا شود و متفرق نشوند و شریف گویند اگر موخوی باره کتد و میل بدن فرو برد
 و آن رطوبه در چشم کتد قوه باصره بدهد و تار یکی زایل کند و اگر بازیت بجوشانند
 و در گوش حکانند و بدن ادمان کتد کرمی که نو بود زایل کند و چون بازیت بپزند
 چند ناله قوه باز روغن دهد و آن روغن در بواسیر مالند بغایت سودمند بود
 تمام و اگر بدن ادمان کتد دانه بواسیر قطع کند و اگر خفصا را نیم کوفته کتد
 و بر موضع کزندی عرق بندند در دزایل کتد **خولجان** بهترین وی آن بود که
 سرخ رنگ بود و سطر و کم کرده و آن بیخی است که باز از وی آشیانه سازد و برب
 دریا وقت بجه کردن و آنرا در خانه باز یابند و وی را ز زمین یونان خیر و زمین
 و زمین یونان آب گرفته است کس آنرا نیابد الا در خانه باز آنرا بگیرند و بشویند
 و باره باره بپزند و آنرا خسر و دارو خواهند و بترکی قره غات گویند و طبیعت وی
 گرم و خشک است در دوم و گویند در سیوم معده را نیکو بود و در قولنج زایل کند
 و در دکرده را نافع بود و باده را زیاد کند و بوی دهان خوش کند و طعام را
 هضم کند و عرق الناس را نافع بود و بول ببندد چون از سر دی کرده و مثانه بود
 و صرع را و صلا که از سردی بود و سلطان و خنایر و دردها بلغمی و سوداوی
 بد را نافع بود و بادها بشکند و بلغمی مزاج را نافع بود و رطوبتی که در معده بود

نشف

نشف کند و تحریله منی کند و همچنان آن و اگر قدری در دهان گیرند بخوط آورد
 و صاحب جامع گویند یکدم از وی چون بسحق کتد و بر سر چهار یکی شیر کا و افشانند و نباشند
 بیاشامند در قوه باه بغایت سودمند بود و مجرب و از خواص وی آنست که در هر دیل یا کاسه
 که بود ملکه کرد آن نکرد و وجهه معده و جگر سرد بغایت نافع بود و قوه اعضا باطنه
 بدهد و گویند مضراست به دل و مصلح وی کثیر بود و چیزهای جرب و صاحب تقویم
 گویند مضراست بحجاب سینه و مصلح وی صندل و طباشیر بود و بدل وی قرقه و زعفران
 بود و اسحق بن عمران گویند بدل وی دار صینی بود و گویند بدل آن فرنگی بود **خولان**
 حضراست و گفته شد **خوج** بسیار سی شفا لود گویند و بهترین آن بود که استخوان
 سهل از وی جدا شود و وی زود تر هضم شود و آن نوع را الو خوانند و از معدن رود تر
 بگذرد و آنچه صلب بود و استخوان بر گوشت جسیبید بود غلیظ بود و در هضم شود
 و طبیعت وی سرد و تر بود در آخر درجه دوم و گویند در آخر درجه اول ملین بود و در وی
 قبضی بود آنچه محنت بود ملین بود و معده گرم را نیکو بود و آنچه عفر بود قابض بود
 و اگر خشک کتد قبض روی زیاد بود و آنچه خشک بود بجوشانند و طبخ آن بیاشامند
 قطع سیلان فضول از معدن بکنند و شکم اما خشک وی در هضم شود و آنچه تر بود و سبزه
 اشتهاء طعام باز دید کتد و مزاجهای گرم و خشک را نیکو بود باده را زیاد کند و تها
 مفرقه را نافع بود و حوائج بنشانند و تشنگی زایل کند و فساد وی چون فساد زرد الو
 نبود و لذیذ تر از وی بود اما غذای وی غلیظ تر از غذای وی بود و رطوبه وی زود
 متعفن شود و مولد بلغم بود و اولی آن بود که بعد از خوردن وی زنجبیل مر یا خورند
 با عسل یا شراب ریجانی و اگر ورق آن یا بهار آن بگویند و آب آن بیاشامند حب القصر
 و کرمها بکشد **خوج افترع** گویند سادج هندی است و گفته شود **خوج**
فلیق اسنه قاقله است و گویند هیل نوا است که آن قاقله کوجله است و گفته شود
 خون سیاوشان دم لایحین است و گفته شد در الف در ایدع و در داله گفته شود
 صفت آن **خوز صرح** دلی است و گفته شود **خوص** ورق مقلاست و نخل و نار کیم
 و امثال آن خوانند **خواتیم الملك** و ختم الملك طین محتموم است و گفته شود خیار
 قش خوانند بشیرازی خیار بالند و بسیار سی باده را خوانند و صاحب منهاج

گوید لطیف تر از خیارزه بود و سرد تر و در وی اندکی قبض بود و اسحق بن عمران گوید
سرد تر و ثقیل تر و غلیظ تر از خیارزه بود و طبیعت وی سرد و تر بود در دوم نافع بود
جهه تبها محرقه و بول براند و تشنگی بنشاند و مبرد احشاء محرومی بود و آب وی
چون بکوبند سی مثقال تا جمل مثقال باد درم سکو سیلانی میباشند مسهل مراراض بود
و از خوردن وی خلط بدست شود و بهترین وی کوجه بود که تخم وی رقیق بود و افضل
وی لب وی بود و موافق جگر و معد کرم بود و غافقی گوید لب وی لطیف تر بود از
لب خیارزه اما جرم خیار در بر هضم شود و بغایت سرد بود و خوردن وی تشنگی آورد و در
معد و خاصه و مصلح وی عمل بود یا میوز یا جوارشی که ناخواه و کدر در وی بود اما آنچه
بسرکه میورند بغایت سرد بود حوارة بنشاند اما در معده دیر عادت و اولی آنکه بعد از
طعامهای غلیظ بخورند مانند آش ماست و آش غوره و امثال آن باید که بعد از اسفید باج
خورند و پوست وی خشک کوه مقدار چهار درم چون زن میاشامد دشواری زادن
آسان گردد بروی خیشش **فوج** حب القطن است و گفته شد **خیار** شنبلیله بیاضی
خیار جنبه خواشد و آن هندی و کابلی و مصری بود بهترین آن هندی بود که سبزه و سیاه
و رسید بود فلوس وی براق بود و پوست وی رقیق بود و اولی آن بود که در آن زمان که
خواهند که مستعمل کنند از قلم بیرون آورند و استعمال کنند طبیعت آن معتدل بود در
حوارة و تر و گویند که مست و گویند سرد است محل و ملین بود جهه و درمها کرم نافع
بود که در احشاء یا خادر حلق بود چون بدان غرغره کنند و باب کشیز تر و لعاب بزر
قطونا خنق را نافع بود غرغره کردن و طلا کردن بر قفس و ورمها صلب و مفاصل را سود
دهد و در جگر نافع بود و بالا آورد و چون با موهندی میاشامد مسهل تر و صفرا
بود و چون با تر بد میاشامد مسهل بلغم و رطوبه بود چون با آب کاشنی یا آب غنث الثقل
میاشامد بر قانرا و در جگر کرم بغایت نافع بود خاصه چون آب کشوث اضافه کنند
و اسهال وی بی رحمت و ادیه بود تا بحدی که اگر زن آبستن بخورد هیچ زیان ندهد
بلکه مصلح وی بود و زادن بروی سهل شود و مره محرقه و بلغم براند و شکم نرم گرداند
و سینه و شریقی از وی از بیخ درم تا با بجن درم فلوس بود و قولنج بکشد و اسهال وی
بقوة جاذبه بود و گویند بلزوجة و هر کس که امعاء وی ضعیف بود اولی آن بود که بیش

از استعمال بروغن بادام خویسانند یا بر سر شربت درینند و اسحق گوید مضر است بسفل
و مصلح آن آب عناب بود و صاحب تقویم گوید مضر بود بمعد و غشیا آورد و مصلح آن
مصطل و انیسون است و بدل وی صاحب مصلح گوید نیم وزن آن ترنجبین است و سه
وزن آن میوز دانه و قدری تربد **خیری** انواع است یکنوع خیری سیاه است و انواع
خیری خطایی خوانند و یکنوع بنفشه است و انواع خیری میوزینی خوانند و هفت رنگ خوانند
و یکنوع سفید است و یکنوع سرخ و آن بوی بود و آن خوی است و گفته شد و یکنوع زرد
است و بهترین آن زرد بود که آنرا خیری شیرازی خوانند و در بغداد و موصل آنرا
عصیفزه خوانند و طبیعت آن گرم بود و گویند گرم و خشک بود در اول و گویند در دوم
و گویند که گوی محلول با دهاء غلیظ بود از دماغ و سردی دماغ و رطوبه آنرا نافع بود
و کروی چون خشک بود قوه وی زیاده بود از تر و طبع وی حیض براند و ورم رحم را
سود دهد و چون در آن نشینند بجهه مرده و مشیمه بیرون آورد و اگر میاشامند
مفسد بجهه بود سبب حواری که در وی هست و قوه تخم وی و کربکسان بود و اگر
دو مثقال از تخم وی میاشامند حیض براند و باد معده و معار نافع بود و فواق را سود
مند بود و اگر با غسل بخورد بر کوبند بجهه زننده تباه کند و بجهه مرده بیرون آورد اما
بخ وی در قوه مانند ایشان بود لیکن غلیظ تر بود و طبیعت زمین نزدیک بود و بر اجون
خشک کرده با سرکه بر سبزه سخت شده ضاد کنند نافع بود و بکذا اند و بر قفس و ورمی که
در مفاصل میداشود و بغایت صلب بود چون ضاد کنند نافع بود و طبع وی بسرکه
در دند آنرا نافع بود و کروی چون در موم روغن کنند شقاق مقعد و انگشتان را نافع
بود و چون با غسل میزنند قلاع را نافع بود و از یکدست و خیری سیاه که آنرا خیری
خطایی خوانند طبیعت آن معتدل بود نافع بود جهه بادی که در سر بود و نوع سرخ
منفعت آن در صفت خراها گفته شد اما در انواع دیگر چندان منفعتی که مشهور
بود نیست که آنرا یاد کنیم مگر کسی چیزی بتجربه معلوم کرده باشد و صاحب تقویم گوید
گویند آن مصدع بود و مصلح آن روغن کلا و سرکه بود **خیروج** بیاضی خور و گویند و آن
جنازی است و گفته شد و قدیم المالك نیز خوانند **خیروا** هیل بوا خوانند و هاله
بوا نیز گویند و بهترین آن تازه و سبز و میوزی بود و رازی گوید در قوه مانند فلفل بود

و لطیف تر از قاقله بود و طبیعت وی گرم و خشک بود در سیوم معده و جگر سرد و نافع
بود و بجهت نیکوتر از قاقله بود و بی بند و غذا را هضم کند و این ماسویه گوید
معد را از اخلاط بلغمی پاک کند و اشتها را طعام باز دید کند و نافع بود جبهه و جبهه
سرد خاصه در دماغ و قرقه سر بدهد و ارباب سیوس گوید جبهه بحق که در هیئت بدن
نافع بود چون یک جز و از وی و یک جز و کندش و یک جز و تخم تربه کوفته
و بیخه با عسل برشند و طلا کنند و گویند وی مضر بود با حشا و حروری و مصلح
آن شیر تخم خرفه بود با مسکینین و ویرا باندی الاهی خوانند **خیزران بلدی**
آس بری است و گفته شد صفت آس بنکه در الف و صفت آس بری که آنرا آورد
اسفرم خوانند در میم گفته شود انشا الله تعالی باب **الدال**
دایج و بروج حب الراسن است و گفته دایج ابروج دایج افزونگی گویند
بشیرازی انجلك خوانند و از کوه یکلوویه که از ولایت بارس است خیزد و در هیچ
موضع دیگر نباشد و طبیعت گرمست و معتدل بود در تری و خشکی می پیزند و شوق
جماع بر آنکس داذی حبیبست مانند جو باریکتر و دراز تر و بطعم تلخ بود و طبیعت
وی گرم و خشکست در دوم و گویند سرد است و یوحنا گوید گرمست در اول و خشک
است تادوم و بهترین وی سرخ رنگ بود کوی خوشبوی تازه و وی قایم بود
و بنید خرمای را از ترشی نگاهدارد و ملین صلابات بود و شکم بیند و در معده را
نافع بود بغایت و استرخاء آن چون در طبع وی نشینند و اگر در دم از وی
نکویند و بریت جرب کنند و سفوف سازند بواسیر را بغایت نافع بود و دفع زهرها
یکسند و اگر در طبع وی نشینند مقعد و رحم که بیرون آمده باشد باز جای
خود رود و صحت یابد و اگر فصل برشند و لعل کنند که میان کرم و کجک یکسند و در
خوردن وی کشند و در مداوی وی نفی و اسیا و شیر قاز و چیزهای جرب کنند و صاحب
قوم گوید مسده آورد و بواسیر و دوار و مصلح آن غیر نیست و جود یا هلیله بقند و بدل
وی در تحلیل صلابت چهار دانگ وزن با آم و نیم وزن آن را بجا آورد و اگر در ابستی نشاید
که اجهل استعمال کنند داذی روی هو قاری چون است و گفته شود **دار شیشعان**
قد و خوانند و بزبان بری از وی و بلغمی دیگر است که جوس و آن درختی است

ستبر خار ناکست و در پوست وی حوافی در هر کلوی حدی و در جوب وی عفو صتی
بود و بعضی گویند بیخ سنبل هندی است و گویند جوب سنبل رومی است و این
خلافت انجده محقق است پوست وی مانند قرفه بود بشکل اما بستری خیلی
از وی ستبر تر بود و بلون سرخی بغایت بود مانند خون و بهترین آن بود که کران
وزن بود و آنجده سرخی مایل بود و چون پوستش باز کنی بلون خون بود و خوشبوی
و ستبر بود و در طعم وی اندکی تلخی باشد و نوعی از دار شیشعان بود که امس باشد
و تابان و بغایت تلخ بود و سفید رنگ بود و بوی نداشت باشد و طبیعت وی گرمست
در اول و خشکست در دوم و گویند سرد است محلل ریا ج بود و مصلح عفونت و قطع خون
بکند و شکم بیند چون طبع وی بیاشامند و چون بشراب پیزند و بدان مضمضه کنند
قلاع را زایل کند و ریش بد که در دهن باشد و دندانها را نگاهدارد و استرخاء عصب
بغایت نافع بود و اگر در ادویه فرجه کنند بیدار د و عسل البول را نافع بود
و در طبوبات غلیظ را شفاف کند و مقدار استعمال از وی یکدرم بود تادوم و سودمند
بود جبهه نفخ معده و چون سحق کنند و بروغن خیری برشند و در گوش نهند
گرم گوش بکشد و چون سحق کنند و بر سر که برشند و بردند آن نهند در مسکن گرداند
و جالینوس گوید عفونات و نزلات و سواس سوداوی را نافع بود و معده را پاک
گرداند و اسحق گوید مضر است بکرم و اصلاح وی بدو قو کنند و صاحب تقویم گوید
بجفای اعصاب بود و مصلح وی صمغ عربی و کثیرا بود و بدل وی بدیغورس گوید
در سودمندی استرخاء عصب بوزن آن اسارون و چهار دانگ زراوند و نیم وزن
آن در روغ بود و شاپور گوید بدل آن کزمازک است دار فلفل جالینوس گوید بهار
فلفل سفید است و گویند درخت وی غیر درخت فلفل است بتحقیق بهترین وی است
که ستبر بود و بطعم فلفل بود و طبیعت وی گرم و خشک است در سیوم و گویند خشک
است در دوم و گویند تراست در اول محلل بود و موضعی سرد را پاک کند و جوب
در میان جگر بزبان کنند تا یکی چشم و شیکوری زایل کند و هضم طعام بکند و قو
معد بدهد و باه را زیاد کند و قایم مقام زنجبیل بود جبهه کزندی جانوران
خوردن و بار و غن طلا کردن نافع بود و جالینوس گوید معده را پاک کند از رطوبت

لوزج و سده جگر و سپرز بکشد و دیسقورید و سر کوبد عرق النساء و فایح را نافع
 بود و فولس کوبد قوی بشت بدهد و شهنه زیاده کند و اندرو ماخسر کوبد نافع بود
 جهمه زهرها کشته و کوندکی افی و صرع را نیز مفید بود و مقدار مستعمل از وی
 نیم درم بود و مض بود بهر و مصدع و صاحب منهای کوبد مصلح وی صمغ عربی بود
 و صاحب تقوی کوبد مصلح وی صندل و کلاب بود و بدل آن بوزن آن فلفل بود و کوبد
 بوزن آن زنجبیل و بوزن آن زرباد **دار صینی** بهترین وی سیلان فی بود خوشبوی
 سرخ رنگ و نیز طعم که در طعم وی شیی نی بود و طبیعت وی گرم و خشک بود در سیوم
 و کوبد در دوم و روغن وی گرم بود و دار صینی در غایت لطافت بود و مصلح عفونت
 بود و زکام را نافع بود و خوردن وی و کحل کردن تارکی چشم زیاده کند و مفعول قلب
 بود و در وی تریاقیه هست و چون با مصطک بیوند و آب آن بیاشامند فواق زایل
 کند و بادها بشکند و رعشه را نافع بود و سینه را بلك کوبد و سده جگر بکشد
 و قوی معده بدهد و استسقا را نافع بود و در درم را باز ده تخم مرغ سودمند بود
 و زهرها کوندکان را نافع بود و برگرداندکی عقری با انجیر ضاد کردن بغایت سودمند
 بود و چون سحق کنند و با سرکه بر قوی باطله کنند نافع بود و چون بر کلف نمایند با غسل
 نافع بود و سرفه کهن را سودمند بود و در دکرده و عسر البول را نافع بود و اولی آن بود
 که بکوبند و با شراب بسرشند و قمر سازند و در سایه خشک کنند قوی وی با نرزه
 سال نمایند و بقراط کوبد قوی انسان را نافع نگاهدارد چند اذله در حیوة بایستد
 و ذهن را نیز کند و جالینوس کوبد معده و دماغ را از فضول بلك کند و نسیان
 ببرد و دیسقورید و سر کوبد چشم را روشن کند و حیض براند و سر کوبد منی را
 نافع بود و مسام را قوی دهد و همه تنها را نافع بود و فولس کوبد تقوی و استرخاء
 عضله را سودمند بود و روغن کوبد بر قان را نافع بود و صرع و وجعها سود
 و مقدار مستعمل از وی یک درم بود و کوبد مض بود بمشافه و مصلح وی اسارون
 بود و کوبد مض بود بسر و مصلح وی خیره بنفشه بود و بدل وی پوست سیلخه
 بوزن آن و نیم وزن آن کبابه یا ابهل یا زرب بود و کوبد بدل آن دو وزن آن
 کبابه بود و تیادوی کوبد بدل وی بوزن وی خولجان بود و کوبد بدل وی دو

لوزج و سپرز
 بکشد و دیسقورید

وزن آن ابهل بود و روغن دار صینی رعشه را بغایت نافع بود **دار ملی** نوعی
 از مرواست و گفته شود در میم دار بر نیا بقم است و گفته شد **دار رومی**
 سولان است و گفته شود **دجف** افسوس خوانند و آن دانه است مشابه زرشک
 و دانه مورد و عطاران شیر از آنرا میوزج عسل خواهند و چون بشکند عسل از ج
 بغایت جسفند در اندرون وی بود و بهترین وی تازه امس بود که لون اندرون
 وی کزانی بود و لو بیرون وی سیاهی که بر سرخی زند و طبیعت آن گرم و خشکست
 در سیوم و کوبد در دوم در وی رطوبتی فضلی بود غیر نضیج و اسحق کوبد گرم و تر
 بود و محلل و ملین بود و چون باز نچ بر ناخن تپاه شده نهند قلع کند و بر ورها
 سرد و بر شری باغی ضاد کنند نافع بود و چون بار اخیج و موم خطا کنند مساوی
 و بر ورم بن کوش نهند زایل کند و مجموع و در مهارا نافع بود و اگر با کندر بیامیزند
 و بر ریشهای کهن نهند زایل کند و اگر با نوره بر سپرز نهند بلك از اند و بلم و عرق النساء
 و نقرس را نافع بود چون نیم درم از وی استعمال کنند و جذب رطوبه غلیظ از عمق
 بدن بکند و فولس کوبد خلطها در اعضا بلك از اند و قوی اعضا بدهد و رطوبه
 زایل کند و فر فریوس کوبد محلل اخلاط فاسد بود که در ورکین جمع شده باشد
 اما مض بود بقلب و از خوردن وی قراقر در شکم بیدار کند و مغص آورد و دوار
 و اولی آن بود که باب و عسل قی کنند و حقه کنند و سنگبین بیاشامند و کوبند
 مصلح آن بالنکو و کاوزبان بود و بدل آن نیم وزن آن عاقر قرحا بود و در تحلیل
 و در مهارا صلب چهار دانه و وزن آن جوز سر و نیم وزن آن ابهل بود **دیس**
 بیاری و شاب خومانی کوبند و بهترین آن بصری بود که آنرا سیلان خوانند و آن
 آتش ندیده باشد و آنجه از رطب فارسی گیرند و شاب خواهند و طبیعت آن گرم
 و تر بود کلف زایل کند چون با قسط و نك بدان بمالد و طبع نرم دارد و غذا دهد لیکن
 خلطی غلیظ و خونی عکراز وی متولد شود و مصلح وی بادام و خشخاش بود بعد از آن
 سنگبین ساده خورد یا مغز کاود یا قوی است و گفته شود دباب سیسنبه
 است و گفته شود دبودا در دیودار و دیدار کوبند و گفته شود **دجاج**
 بیاری ماکیان کوبند و مرغ خانگی خواهند و طبیعت وی معتدل بود در گرمی دماغ را

زیاده کند و عقل بیفزاید و دماغ وی چون با شراب میاشامند منع خونی که از حجب
دماغ روانه بود بکند و او از صیغه کتد و کزندی جانوران بلید را نافع بود و چون
بشکافند و همچنان کوم بر موضع کزندی جانوران نهند و زمان زمان بدل کتد
بغایت نافع بود و منع سریان سم بکند و مرغ غازی ناقه آن بود و نشاید که ادمان
خوردن وی کتد خداوند ریاضت و کتد و او لی آن بود که بعد از تناول وی میبجعه بخورند
و دماغ وی مؤثر بکند و دماغ را بیفزاید و شریف گوید چون جوار مرغ فربه بمسکه
ببزند چند آنکه بختنه شود و کسور که سرفه خشک بود بی خون چون بخورد زایل گردد
و اگر مرغ بچله دانه فربه کتد دوازده روز بعد از آن بکشد و بیه وی بیرون آورند
مجدوم در اعضا خود بمالد بغایت سودمند بود و اگر بر کسی که مایلضولیا سوداوی داشته
باشد طلا کتد بغایت نافع بود خاصه چون سه نوبت بیای طلا کتد و چون مرق
مرغ بیه دار بیاشامد کسی که لون وی زرد بود که سبب آن معلوم نبود هفت روز هر روز
بله مرغ بانان جوار مرغ خورد لون وی بجلالت رود و بغایت کمال نافع بود **در ج** روفی گوید
فاضلترین مرغ بری بود و بعد از وی شحر و دستانی بس جمل و دراج و طبع و شفتین
و فرخ الحمام و ورشان و قواخیت و طبیعت آن گرم و خشکست **در ج** ر لوبیا است
و کتد شود رخن بیاری از زن گویند و بشیرازی الم و آن نوعی از جاورس است
و طبیعت آن سرد و خشکست در دوم گویند در سیوم گویند گرمست شکم ببندد و بیل
براند و غذا اندک دهد و اگر بشیر تازه ببزند و خشک وی بکشد و غذا بسیار دهد
لیکن سده و سنه کرده بیدار کند و مصلح وی قند بود و سوتی وی قطعه فی و اسهال
که از صفرا بود بکند و اسهال گوید مضرتش و مصلح وی مصطکه بود و شاور گوید
بدل آن برنج است دخن بیاسی دود گویند مجموع دخنها مجفوف بود و در وی اندک
بقیته ناری بود و قوه ترین دخنها دخن قطر آن بود بر زفت پس میعه بعد از آن مر
بعد از آن کند و دخن کند در ادویهها جمل و درم چشم استعمال کتد که در وی
قرحه بود آن قرحه را بباله گرداند و گوشت برویاند و در بچلهها نیز مستعمل کتد جمل
منع موی زیاده که در چشم می روید و دخن بطن نافع بود جمل و طبعی که در چشم بود
بی آنکه رمد بود و دخن قواری گرم بود قطع سبل بکند و روشنائی چشم بیفزاید

در اج گوشت وی معتدل تر از گوشت قبیح بود و حراره کتومی را زیاده کند و شکم
ببندد و دماغ و فهم را زیاده کند و مصلح ناقه آن بود و دراج را بشیرازی کبک که خوانند
در افنس و در افن نیز گویند بلغمه اهل شام و آن خوخ است و کتد شد در **دری الحمر**
بمترین وی دردی شراب کهن بود و طبیعت آن گرم و خشک بود و محل او رام بود و کاف
و غش را زایل کند و اثرهای بی که مانند عدس بر وی پیدا شود چون بسایند و با ایشان
خلط کتد و هر روز ویران بشویند و ویران بکند و جلا دهد **در دی الحمر**
در دیر که چون خشک کتد و بسوزانند مانند کتد در یا در دیر که کواری نو کتد و بر سر
آتش نهند و غایت سوختگی آن بود که سفید گردد و بشویند مانند قویای سوخته
و وی محرق و معفن بود و مسخن و محقق گوشت زیاده که در ریشها بود بخورد و با راتیخ
بر سفیدی ناخن طلا کتد زایل کند و چون بار و غن مصطکه یا راتیخ بیا صینتی و بر
موی مالند و یکشب رها کتد موی را سرخ گرداند و آنچه شسته بود آثار دامیر و ریشها
آن پر و تار یکی چشم زایل کند و آنچه سوخته بود با مورد تازه بر شکم و معده ضاد کتد
محکم گرداند و منع سیلان رطوبات از ایشان بکند و چون ضاد کتد بر شیب شکم و بر ریشها
قطع خون رفتی بکند و بر ورم بستان ضاد کردن نافع بود و اگر بر بیرون رحم ضاد کتد
حیض باز دارد و مسکن و رملها گرم بود **در و ج** صاحب منهاج گوید و نوع است
فارسی و روی و بهترین آن روی بود و آن را در و ج عفری خوانند از بهر آنکه بشکله عفر
بود و صاحب جامع گوید در کوهستان شام و اندلس بسیار باشد طبیعت آن گرم و خشک
است در سیوم و عیسی گوید گرم و خشک است در دوم بادها را بشکند و کزندی جانوران
زهر دار را نافع بود و در رحم که از سردی بود سود دهد و خفقان که از سردی بود
زایل کند و بادها غلیظ که در معده و امعاء و رحم بود لطیف گرداند و تحلیل دهد
و بر کزندی عفر و رتیل با انجیر ضاد کردن و همچنان خوردن نافع بود بغایت
و تقویه دل بدهد و مفرج بود و تریاق همه زهرها بود و مقوی دل و او لی آن بود که
با شراب سیب همزج کتد تا سحونه وی بکشد و وجهه خفقان با قدری کافور خلط
کتد بغایت نافع بود و خاصیت وی باقی بماند و کیفیت وی بشکند و این زهر در خواص
آورده است که چون قطعه از وی در اندرون خانه بیاورند طاعون در آنجا بنود

و اگر سوراخ کنند و بر سیمانی بوی بندند و از میان هر دو ران زن حامله بیاورند
فرزند و پیرانکاه را در از همه آفتی و محفوظ بماند و اگر دشوار از آید ن بر روی سهل
شود و زود بزاید و اگر بیاورند بر روی و س روی بر ریمان بسته باشد و بر روی
سوراخ کرده باشد بد رازی این باشد از خوابهای بد و از ترسیدن در خواب
و این از خواص است و سفین اندلسی گوید سخن دل و معد و جگر بود و هضم طعام بکند
و سودمند بود جهت مایه های معانی تحلیل نفع و تلطیف غلظ اخطا و مقدار مستعمل
از وی بکلام بود و الحقی گوید و در دم و هو گوید مضرب بود و مصلح آن را زیاده و قد بود
و رازی گوید بدل وی در دفع مضرب باد ها که در رحم پیدا شود بوزن آن زن زیاد و دود آن
وزن آن قریفل و شاوور گوید بدل وی عاف قرحا بود و گویند بدل وی دو وزن
وی سور بخان بود در **و قینون** از جمله مخدرات بود و نبات وی بدرخت زیتون
ماند لیکن از یکه که کوتاه تر بود و ورق وی بزرگ و ورق زیتون بود اما دراز تر بود
و تنه و بغایت خشن بود و کلاوی سفید بود و تخم وی بمقدار کر سینه کوچک بود
بغایت صلب و لون وی مختلف بود و بیج وی بد رازی یکه که بود و بستبری آنکشت
و در کوه ها روید و در طبیعت مانند بزر البغ و لقاح و خشن تر سیاه بود و مسکر
بود و اگر زیاد خورند کشته بود و غشیان سخت و فواق و مغض آورد و اسهال خون و غش
و مسبت بود و کشته از چهار روز تا هفت روز مداوی آنکس که خورده باشد بقی کشته
تا معده را بالا کند و همان معالجه که در خوردن بزر البغ گفته شد **در دانه**
شجره البق خوانند بیارسی درخت بسته گویند و بشیرازی اسفندار و بسم قند کاکرم
و در سعدیان کجک و در اندلس شجره القسم و در بخارا الامشکو و غرب نوعی از وی
است و صفة غرب گفته شود اما ورق در دار در وی قبض بود و جلائی و پوست
وی قابض تر و سرد تر از ورق وی بود و طبع اصل وی چون بر استخوان شکسته نطو
کند سود دهد و پوست سبزی وی چون بک مثقال باب سرد بیا شامند یا بنز آب سهل
بلغم بود و ورق وی چون سحی کتد و با سرکه بر جوب ریش شده مانند نافع بود و پوست
وی چون بر جوا حات بچیند بصلح آورد و اگر بکوبند و با سرکه بر شند و بر بر صطرا کنند
زایل کند و بیج وی چون بر آتش دهند و بسوزد و طوبی که از وی بیرون آید بکوبند و

در کوش جکاتد کوی که از زنجوری در از حادث شده باشد زایل کند و عصا ر و ورق
وی چون در کوش جکاتد نیم گرم و درم کوش را نافع بود و اگر با غسل بیاورند و در چشم
کشد تا در یک چشم زایل کند و در طوبه ثرووی چون بر روی مالند جلالتی تمام بدهد
و مسیح گوید و ورق وی سرد و خشک بود در درجه اول در ثمره العلیق است و گفته
شود **در و بطار سرد** و در مطهر نیز گویند و معنی آن بلوطی بود یا سرخس بلوط
و آن چیز نیست که بر درخت بلوط کهن بچیده میشود مانند سرخس اما کوچکتر
بود و در وی حلاوتی بود با اندکی و تلخی اما اصل وی با وجود شیرینی و تیزی
و تلخی غفص بود و قابض و معفن و در غایت حرا بود چون بکوبند با بیج همچنان
و بر موی ضما د کنند موی را بستر و فالج و لقوه را نافع بود **در دانه** دستنبویه
است و گفته شود **در اسج** گویند بعضید است و گویند نوعی از لبلا است و این
صحیح تر است و صفت هر دو گفته شود **دستنبویه** بلغة اهل شام شام خوانند
بیارسی دستنبویه و آن نوعی از بطیخ کوچک است بوییدن وی وادمان بدان نمودن
دماغ را گرم کند و سده وی بکشد و بادی که در وی بود بشکند و گوشت وی
بطی اللضم بود و بوییدن وی سودمند بود و اگر خشک کنند و رو بر ابدان بسوزند
بالا گرداند و جلا دهد در فلی حین است و حبیب نیز گویند و آن دو نوع بود بری
و نه ری و هر دو نوع را اسم الحمار خوانند بیارسی خور زهرم و بشیرازی خور زهرم و کتبی
آن سبز بزرگ و ورق بود و بغایت تلخ بود و کلاوی بلون که سرخ بود و ثرووی صلب
بود و طبیعت وی گرم و خشک بود در سیوم و گویند خشک وی در دم بود و گویند در
در اول و بغایت محلل بود خاصیت وی آشت که اگر طبع وی در خانه بپشتانند
قتل براغیث و ارضه بکند و وی محلل و رمهای صلب بود و حله و جوب و در دست
و زانو ضما د کردن خاصه چون ورق وی بپزند و مانند مرهم بر ور رمهای صلب
نهند بکلا از اند و تحلیل دهد و آب و ورق وی چون بر جوب و حله طلا کنند نافع بود
و چون با شراب و سداب بخوشانند و بیا شامند سودمند بود جهت کزندی جانوران
زهودار و مقدار مستعمل از وی نیم درم بود و مفاصل را نافع بود و فقا ح وی و ورق
وی سم حیوانات بود از آدمی و سگ و اسب و غیره و استر و غیره مجموع حیوانات

و آنچه ضعیف بود از حیوانات مثلاً بز و میش اگر دلفی در آب خوب باشد و از آن
 آب ایشان را دهند کشته بود و اندکی از وی کوب آورده سخت و باد در شکم پیدا کند
 و آبی که دلفی در وی رسته باشد بد بود و فجاج و بی فایده معطرش بود و ورق وی
 چون آب بپزند و بمالایند و بهر یک رطل نیم رطل زیت کهن بر سر آن کنند و بخورشانند
 تا آب بسوزد و روغن بماند و بعد از آن نم رطلی موم سفید بر آن روغن نهند مانند
 موم و آن موم بر جوب و حله طلا کنند بغایت کمال مفید بود و اگر ورق وی خشک
 کنند و بگویند و بر ریشها افتاد خشک گرداند و وی مشش را ریش گرداند و حوالی
 آن و ملاوای کسی که دلفی خورده باشد یا شهای جوب و خبیصها و لعاب بنکو و روغن
 کلو و کنیرا و تمر شتر بر عجب مفید بود و همچنین انجیر با عسل و قند و حلوا و حلایاب
 و در عین یعنی دو شتاب انگوری اضافه چیزهای جوب کنند **د قاطما نون**
 مشکطرا شلیع است و گفته شد **د قاق الکندر** در صفت کندر گفته شود
د اب بیاضی صندار گویند و بشیرازی جناب بوست وی و جوز وی بغایت
 خشک و در درجه اول سرد بود و جوب وی سرد و تر بود و ورق وی چون تر بود با شراب
 بپزند و بر چشم ضار کنند اب رفتی چشم باز دارد و ورمهای بلغمی و ورمهای کرم
 که در زانو باشد سود دهد و اگر نیک بگویند و بر ریشها تراشند خشک گرداند
 و سوخته آتش را سود دهد و بوست وی چون با سرکه بپزند و بدان مضمضه کنند
 نافع بود جهة درد دندان و سوختگی آتش و بوست وی جهة برص نافع بود و طبع
 ورق وی در چشم را نافع بود و خاکستری ریشهای جرکن را بکند و غروی
 چون تر بود با شراب بپاشند که نیکو جانوران را سود دهد و چون بایه سوختگی
 آتش نهند نافع بود و غبار که بر ورق و غروی نشسته باشد بغایت مضر بود
 بخور و شش و آواز و باید که شیر تازه از وی آن بخورند و صاحب تقویم گوید مصلح آن
 عود بود یا قوفه دار صینی و جوز وی بایه بر کزندی جانوران ضار کردن
 نافع بود و بوست وی چون بسوزانند جلایابی تمام دهد تا بجای که بر صراشفا
 دهد و چون ورق و غروی بخورد کنند در خانه خفشی بگویند **د لبو ث**
 نوعی از سوسن بری است و آن معروفست بسیف الغراب و بدان سبب این اسم بری

نهاده اند که ورق آن مانند سیف است و بسکله ورق ایرسا بود اما ورق ایرسا بار یکتر و کوچکتر
 بود و ساق وی مقدار یک کوز بود و کل وی سرخ رنگ بود و پراستقرا غایتی خوانند و بعضی
 ماخاریون خوانند و کسفون نیز گویند و اصل وی مانند دو بیاض کوجه بود و بر یکدیگر انگ
 در شب بود لاغر بود و بالایی فرجه بود و در وی قوه جاذبه بود و مطلق و محلل بود و در بغداد
 آن بیخ را نافع خوانند و زنان بغداد جهة فزیست عمل کنند و جهة جلا در وی چون بدان
 بشویند بغایت لوز را نیکو گرداند و در بغداد بسیار رود و از آن بها و بیخ بالایی وی چون
 زن بخورد بر کبر حیز بر آید و چون با شراب بپاشند شهنو جماع بر آن بکند و بیخ شبی وی
 چون زنان بپاشند قطع شهنو ایشان بکند و زهر آوی گویند چون بیخ وی در شراب
 خویسانند و صاحب بواسیر هر روز مقدار یک رطل از آن شراب بپاشند بواسیر خشک
 گرداند و این بحر است و اگر خشک کنند بیخ وی و هر روز مقدار یک گرم یا ماء العسل بپاشند
 همین عمل کنند **د لیک** غرک است چون کله برزدان غر حاصل شود مانند تخم سه کله سرخ رنگ
 و چون بخته شود در طعم وی شیرینی بود و در شام بعرف الذی خوانند **د لیسین**
 نوعی از صدف کوجه بود که همچنان خام نکل سود میخورند و در صاف گفته شود **د لفت**
 صاحب منہاج گوید فراوی مانند سمور بود در همه حالات و بالی گویند کرمی وی مکتراز سوزی
 بود و سخونة وی قتل بود از لفظ طبعیت حیوان وی کرم و تراست **د لفین** ماهی
 بزرگست سیاه رنگ و سر وی مانند سر خوک ماهی خوانند و گوشت وی فربه بود و چون
 بپزد و بی بکند از درد در حنظل که شحم آن بیرون آورده باشند و در آن بجوشد و در گوشت بکشد کوی
 کهن شده و از آن قوه تر ایل کند و گوشت وی سرد و غلیظ بود و در هضم شود و غمی گویند
 گوشت وی مانند گوشت سگ آبی بود در غلظت و در هضم و تولید سودا و کیوس بد و دندان
 وی چون بر کوزه آویزند نترسد و چون بپزد و بخورند در مفاصل را سود دهد **د ملع**
 بهترین مغزها مغز مرغها بود خاصه کوی و بهترین مغز مواشی بره و کوسال بود و هم رئیس
 گویند مصلح کسی بود که زهر خورده باشد یا کزنده و پراگنده باشد و بقراط گویند مجموع مغزها سرد
 و تر بود و خونی سرد لزوج و خلط غلیظ از وی متولد شود و چون هضم شود بد مزاجی کند و دماغ را
 زیاده کند و مرطب امعاء کرده بود و بیه را زیاده کند اما مولد بلغم بود و اشتها ببرد و مغزی بود نزدیک
 هضم شدن و بر معده اندوده شود و فی آورد و شکم نرم دارد و آنچه بریان کرده بود دیر تر از معده

بگذرد از آنجده رسیده بود و مصحح وی دفعه و صفت و قفل و خورد و در صنف و سرکه بود
دماغ الدلیک والدیج مغز خروم و مرغ خون خورد بکزند کی مار و دوزخ نافع بود
 و چون بر شند بکند اسباب و مقدار با قلابی بخورند خون رفتن بینی باز دارد خاصه
 دماغ مرغ و خاصه که آن خون از نجیب دماغ رواند بود **دماغ البعیر** دماغ شتر چون
 خشک کنند و با سرکه میاشامند صرع را سودمند بود **دماغ البیط** مغز بیا و دم مقدر را
 سود دهد **دماغ ابن عرس** مغز اسو چون خشک کنند و با سرکه میاشامند صرع را بجا میآید
 مفید بود **دماغ الخیل** مغز اسب محرق و معفن بود **دماغ الخفاش** مغز شب بوه با عسل چون
 در چشم کشند در ابتدا نزول آب نافع بود و خاکستر آن روشنایی چشم بپذیرد و مغز
 وی تازه چون بر کف پای مالند بیه را بر آن گیراند **دم الاخوين** شیان خوانند و ایدع
 و دم التین و دم النبیان بسیار بی خون سیاوشان گویند و بعد قاطر الدم خوانند و مولف
 گوید آن سه نوع بود چکیده و خشبی و ترابی بهترین آن چکیده صافی بود که قطعا جوی
 در وی نبود و طبیعت وی سرد و خشک و قابض بود و خشکی وی در روم بود و مسیح گوید
 سردی وی در سیوم بود و یوحنا گوید که مست در اول و خشکست تا دوم منفعت وی است
 که قوه معده و جگر بدهد و شقاق مقدر را و سحج امعاء را بجا میآید مفید بود و قطع خون رفتن
 بکند از هر موضعی که باشد و چون نیم درم از وی بر روی زرده تخم مرغ نیم برشت میاشامند
 شکم بیند و سحج را نافع بود و در دردهای چشم قوه چشم بدهد و جراحتهای تازه را
 نافع بود و روغن گوید ریشها و دملها و دانهها را نافع بود چون بر آن افشامند
 و جالینوس گوید که شست بر جراحتهای که در امعاء بود و ظاهر بدن بر ویاند و وی شش را
 بد بود و مصحح وی صمغ عربی یا کثیر بود و بدل وی در همه فعلی کاهو بود یا عصاره کاهو
 و گویند حوضی الحمار و مولف گوید وی صمغ بقر بود و از جزیره سقوطه خیزد آنجکه چکیده
 بود و آن دو نوع دیگر از هند وستان خیزد از مواضع دیگر **دم خون کرم** و تر بود و گفته
 شود هر یک بجای خود **دم الارنب** بسیار بی خون خروکوش گویند نافع بود جهت بقی و کلف
 چون کرم بدان طلا کنند و منضج و رمهای کرم بود بزودی و چون با شرب میاشامند سوم را نافع بود
 قرصه امعاء نافع بود و قطع اسهال مزمن بکند و چون با شرب میاشامند سوم را نافع بود
دم الایل خون کوسفند و کاهو کوهی چون بر آن کنند نافع بود جهت ستمها که بر بیگان کرده

باشند و دوز و سنطار یا رافع بود و اسهال کفن و کسویه در هر خورده باشد **دم ابن عرس**
 خون را سو چون طلا کنند بر خنار و بر مفاصل تحلیل دهد **دم السلحفاة** خون سنک
 پشت آنجده بر وی بود چون با شرب میاشامند صرع را نافع بود **دم الانسان** خون
 آدی و قتی که حجامت کنند بکیند و باارد شملیز بر شند و با سد اب تر و عسل طلا کنند
 بر هر ریش که بر اعضا باشد خاصه در ساق و ریشها که آب از وی رواند بود بصلاح آورد
دم القتراد بشیر از وی خون کشته خوانند چون در میان شرب کنند مستی زود آورد
 و این از خواص است **دم البقر** خون کاهو ماده چون بر جراحت ریزند خون بیند **دم الحلم**
 دم قراد است که گفته شد منغ موی زیاده که در چشم باشد بکند و قتی که بکند و بر موضع
 آن طلا کنند و وی اتوی بود از دم ضفدع در منغ رستن موی **دم الحمام والورشان**
والسفتین والدیج خون کبوتر و خون و رشان که بسیار بی کتا گویند و مرغ اللهی خوانند
 و خون سفتین که آن بو تیمار است و خون مرغ خانگی بهترین آن بود که از مرغان سلیم گویند
 و طبیعت آن گرم بود جهت منغ و رمها که تولد کند بسبب سقوطه بار و غش کل نافع بود جهت
 جراحات چشم در چشم جکانند ن سودمند بود خاصه خونی که از بال وی بکینند و خون
 فاخته و کبوتر قطع خون رفتن که از نجیب دماغ بود بکند **دم الثور** خون کاهو چون تر
 بود از جمله سمومات بود و از خوردن وی عسل النفس و وجه حلق و مری و سرخی زمان
 و غشیان سحج و کرب و اضطراب بیدار کند و دندان خاییدن و بخناق کشد و کرازا آورد
 و مداوای وی حقنه و اسهال کنند و قی در اینجا خطرناک بود که خناق آورد و بعد از
 حقنه و مسهل ادویهها که نافع بود جهت فسر کی خون مانند بیخ انجدان و بوره و حلیث
 و خاکستر جوی انجیر در سرکه و قفل و انقحهها در سرکه هند و خاکستر سر و تخم کوب
 و عصاره عوسج و علامات خلاص وی آن بود که از روی ماست زعفران چیزی بیرون
 آید و اولی آن بود که شکم و معده وی آرد جو یا ماء العسل ضا د کنند و اگر خون وی همچنان
 کرم برور رمهای صلب ضا د کنند تحلیل دهد **دم الضفدع** خون وزغ که بشیر از وی بک
 گویند بهترین آن خون ضفدع زرد بود و سبز منغ موی رستن بکند و موی زیاده که در چشم
 باشد بکشد و بر موضع آن طلا کنند دیگر بزودید خاصه خون ضفدع سبز کوبل و چون
 بسوزانند و خاکستر آن در بینی دهند خون رفتن باز دارد و علی ابن العباس المحبوسی گوید

چون طلا کنند بردند آن بر ویاند و غیر او گویند که ضفدع و خون وی چون بردند آن
 نهند دندان بپزند و این بحر است **دم الحار** با خون افتاب برست که آن نوعی از عضایم است
 منع موی زیاد که در چشم بود بکند چون بکشد و بر موضع آن طلا کنند **دم الحفاس**
 خون مشبیه چون برستان طلا کنند بر حال خود نکاهدارد و نکذارد که بزرگ گردد
دم الحایض گویند مسکن وجه نفیس بود چون بروی جکاتند و چون بر جهره بمالند
 نافع بود و چون زن بخود بر کوبد منع آبستنی بکند **دم الکلب الطیب** خون سگ دیوانه
 سودمند بود جهت کوفتگی وی و ستم سهام ارمیه و گویند بجم بیرون آورد و منع موی
 زیاده که در چشم بود بکند و جالینوس گوید دروغ است **دم الدب** خون خرس چون
 کرم برود میانه زود بخته کند و این زهر در خواص آورده است که خون وی چون
 در چشم کشند بعد از آنکه موی زیاده برکنده باشند دیگر نزوید و شریف گوید خون وی
 چون دیوانه بیاشامد نافع بود **دم الورد** و **المردون** خون ایشان چون در چشم
 کشند قوه باصره بدهد و ایشان نوعی از عضایم اند صفت مردون گفته شد و درل
 گفته شود **دم البومه** خون بوم نافع بود جهت دیو و همچنین ورق وی و گوشت وی
دم البیس خون بز که بشیرازی که خوانند بهترین آن بود که از بز کوهی گیرند
 چهار ساله و قوی گیرند که انکور رنک خواهد گرفت دیکی سنگین بیاورند و حلق
 وی ببرند خون اول رها کنند و اخرو از آن میان بگیرند در دیگ و رها کنند تا سرد
 شود بعد از آن قرصها سازند و رها کنند تا خشک شود و از غبار نگاه دارند و در
 جایی نهند که نم بود و چون خواهند که استعمال کنند جهت سئک کوره و مثانه
 سه درم از وی در کاسه شراب شیرین حل کنند و بیاشامند یا در آب کوفس کوهی در
 وقتی که ساکن بود سئک کوره بریزند عجایب و این جمله بحر باقیست و چون تر بود بر
 و رمها کرم طلا کنند نفع دهد **دم المعز** خون بز با غسل بیاشامند و سنا را بآن
 نافع بود و چون بریان کنند سودمند جهت ستم سهام ارمیه چون با شراب بیاشامند
دم الحیل خون بزه گویند سودمند بود بخاصیت صرع را **دم الفار** خون موش
 چون بر تالیل و ساق میز طلا کنند قلع کند **دم الخنزیر** خون خوک کرم و تر بود مانند خون
 آدمی و گوشت وی مانند گوشت آدمی بود بعلوم و قطعا فرق نتوانند کرد کسی که آبی خوار

باشد **دم الدب** خون خرس و مرغ نافع بود جهت خونی که از غشای
 دماغ روانه بود **دم الحمار** خون خرمنه رعاف که از جیب دماغ بود بود بکند
دم الخرفان خون خرفان چون بیاشامند صرع را نافع بود **دم الثعلب** و **دم التیغ**
 نیز گویند و آن دم الاخوین است و گفته شد **دقشیر** ابقر خواست و طبیعت وی گرم
 و خشک بود در قوه مانند غل بود بلکه اقوی بود از وی چون سحق کنند و با سرکه بر حکه
 اعضا طلا کنند زایل کند و چون سحق کرده بر موی غلیظ نهند قوی گرداند و نرم بیاورد
 شوره گویند دند بشیرازی با تو گویند و آن خروج صیغی است و حب خطایو خواست
 و حب سلاطین نیز گویند و آن سه نوع است صیغی و هندی و سجری صیغی مقدار استغنی
 بود و سجری بمقدار بید انجیر بود و میل بسجری زرد و فقط سیاه بران بود و هندی
 از حینی که جگر باشد و از سجری بزرگتر و مغز آن میل بزرگتری زرد و بعضی گویند
 حب الملوك دند است و این خلافت و خطاب الملوك ما هو دانه است و گفته شود
 و طبیعت دند کرم و خشک است در چهارم و بهترین وی صیغی بود بسجری بس هندی
 و شربتی از وی یک حبه و نیم بود تا دو حبه و گویند از دود آنکه تا نیم درم سهیل طوبای
 و سود او ببلغ انچه در مفاصل بود نشاید که در شهرها کوسیر مستعمل کنند الا در
 شهرها سرد سیر و طبیعتهای سرد و مصلح وی آن بود که پوست وی باز کنند بکار د
 و باید که لب نرزد و لب وی نپزند اگر لب پیوست وی رسد سرخی لب زایل شود و سفیدی
 مانند برص بید اگر در مغز و بر آب بپزد و در آن زرد و وی مانند زبان کجاشکی بوازد
 بپزد از دند و با قدری نشاسته و ورق کل سرخ و زعفران و کثیرا و از یافه بگویند و اگر
 خواهند که با ادویه مسهل مزوج کنند با تربذ و عصاره غافق و عصاره افستین
 و مانند آن که همان مزاج داشته باشد و نباید که دند در ترکیب که افون و فرفون
 باشد مستعمل کنند و اگر با شیر خر و مسکه خورند هم شاید و وی سودمند بود جهت
 مره سود او ببلغ و سهیل خلط خام بود و در مفاصل را تحلیل دهد و سیاهی موی را
 نکاهدارد و رها نکند که رز و سفید گردد و عیسی بن علی گوید که وی سحج امعا آورد
 و باید که بعد از آن شیر تازه خورند و غذا آب گوشت باب سیب و غوره و قدری بنین
 بران افشانند و اگر ماهی خورند شاید و اگر حسوی سازند از مرغ و جو مقشر و غن

کل نافع بود **دفعه** زوان است و شلیم نیز گویند و گفته شود **دواء الحیة**
جنطیانا است و گفته شد **دوسر** زن خوانند و آن حشیشی است که در میان کندم
روید بشیرازی تخم آن کوکاس خوانند و طبیعت آن گرمست در اول و خشک است در
دوم و گویند سرد است و وی ملین و رملهای بود که در ابتدا بغایت صلب بود و چون
بر داء الثعلب بخماد کنند سود دهد و چون باارد بر غریب ضحاک کنند سودمند بود و
غریب ناصوری بود که نزدیک چشم پیدا میشود در کج چشم و دورم از وی مسهل گرم بود
و وی مضر بود بانهین و مصلح وی کثیر بود و بهترین وی سیاه رنگ بود و عصاره که از
حشیش وی گیرند باید که بااردی آمیزند و خشک میکنند و بعد از آن استعمال کنند
دوم درخت مقل است و در هم گفته شود **دوقو** تخم جوزبری است و بیخ آن شفاقل
است و گیاه وی خرس گیاه خوانند و کند گیاه نیز گویند و بغایت خرس و برادوست دارد
و گویند دوقو تخم کرفس بری است و خلافت و بیونانی دوقو خوانند و دوقو تخم نوعی
آنراخت و بشیرازی بدر آن گویند و صفت آن در قاف در قوفا گفته شود و دوقو اغریا
و دوقو بری و دوا یا اغریا نیز گویند و در قوفا صفت هم گفته شود و بهترین دوقو ناره
زرد رنگ بود و طبیعت آن گرمست در سیوم و خشک است در اول و گویند گرم و خشک است
در دوم و عیسوی گوید گرمست در سیوم و خشکست در دوم مغص را ساکن کند و بول و حیض
براند و سحج اطفال را نافع بود و مقدار شربتی یکدم بود و مفعله سه بود و فضلهای باغی
غلیظ از سیننه باله کند و سرفه که از سبب آن بود زایل کند و کزندی عقر بربان نافع بود
چون بزنند و آب آن بیاشامند یا بر موضع کزندی ریزند و روغن کزندی قوه معده بدهد
و هضم طعام بکند و منی بیفزاید و جالینوس گوید شوق یاه را بر آن بگذرد و نفوط آورد
واریا سیوس گوید استخوان مفاصل را نافع بود و سنگ مثانه بریزاند و فوسر گوید
کرمها و حب القرع بکشد چون با شح ام می و ترس بیاشامند دو وزن آن و دلیقه بدو وزن
گوید هیچ شوق جماع بود و مدرطمت و صاحب نفوق گوید وی مضنون مثانه بود و مصلح
آن تخم مورد بود یا بلوط و صاحب نهج گوید مضر بود بمثانه و شوق جماع ببرد و مصلح
آن مصطکی بود **دول** گویند طالیسفر است و گفته شود **دوباروج** گویند کالیم است
و گفته شود **دود القرمز** دود الصاغین خوانند و آن گرمی است سرخ که در درخت

بلوط یا بند و وی صدفی شکل بود کوجه ماده حلزون و جالینوس گوید چون از درخت
بگیرند و تر بود سرد و خشک بود در دوم و صفت وی و منفعت وی در باب قاف در قرمز
گفته شود **دود الحیة** بیاری گرم ابرسیم گویند چون بگیرند و خشک کنند و سحق کنند
و سه درم از وی بر حسیوی که از ارد کنندم بود اضافه کنند و بیاشامند چند روز
بیایي لوت و بر بغایت نیکو گردانند و بد نوا فرجه کند و اگر یکی از وی خشک کرده در خرقه
ارغوانی بندند و بر محوم او بزنند بغایت سودمند بود **دوع** محیض بقراست و گفته
شود **دوقص** بصل است و گفته شد **دورجولی** نوعی از سوسن بری است که بیونانی
کسیقیون خوانند و آن دلبوت است و گفته شد **دود نخل الصنوبر** گرم درخت صنوبر بود
قوة ماده در ارتح بود در فعل همان عمل میکند و آن سبز رنگ بود و چون بگویند و بر
موضع ضحاک کنند گوشت را قباه کند و اگر بر روی و دقلی که محتاج بود بشکافتن
بر آن دهند بشکافند **دوص** آبست که آهن تافه در آن اندازند و از مقویات
بها بود و منفعت آن در صفت حدید گفته شد **دواء المر** بیخ نرول است
و در نون صفت نرول گفته شود **دواء الخطا** فی خالد و میون است و گفته شد
دهج سنگی سبز است بیاری دهانه گویند و آن دوقو غسست گرمی و فزنی بود
و بهترین آن فزنی بود و شیرین و امتحان شیرینی و ترشی آن چنان کنند که دهانه را
بسایند و بر روی آینه کنند و دهانه را خشک کرده اگر آینه رنگ بر آورد تلخ بود و
اگر نه شیرین بود و طبیعت آن سرد و خشکست و در طبیعت نزدیک بتوتیا بود نافع بود
جمله سفیدی چشم بامروارید ناسفته و توتیا هندی از هر یک مساوی کوفته و بخیته
بحریر مانند سرمه در چشم کشند و وی از جمله سمومات بود و اگر حل کنند و کمی
زهر خورده باشد بیاشامد دفع زهر بکند و اگر کسی که غوره باشد و غوره ستم
مهلك بود و اگر بر موضع کزندی عقر بمسح کنند در دساکن کند و اگر سحق کنند و قلدی
بامر که بکند از دند و بر قوبا که از مژه سودا بود بمالند زایل کند و سعه که در سر و جمیع
اعضا بود سود دهد **دهست** درخت غار است و گفته شود **دهن الحل** شیرین
است بیاری روغن کچند خوانند و شیر بخت و روغن شیر نیز گویند بشیرازی
روغن خوش خوانند و در شیر گفته شود در شیرین منفعت آن **دهن الخلوت**

روغن زعفران است و صفة ادهان در مقالة دوم در مرکبات گفته شود
دهن عسلي او مالي است و گفته شد **دهن البلسان** روغن بلسان از درخت
بلسان گيرند بعد از طلوع شعري نشري از آهن ساخته اند زير هر بركي شفت
كند چنانكه بدل بخا يگاه كه روغن است برسد و ترشح بنيا د كند و رواند كرد
و كويند به بنبه حاصل ميكند و كويند شيشها ساخته اند كه هر يك پنج مثقال
از ان بگيرد و در شيب هر يك كه شك كرده باشند مياويند و بهترين وي ان بود كه تازه
باشد و بوي وي قوي بود و امتحان وي چنان كند كه چون بر صوق جكا شد و بشود
هيچ اثر بر صوق نماند و اگر اثر بماند مغشوش بود و اگر بر شير جكا شد شير بيند
و اگر در آب جكا شد و حل كند مانند شير سفيد شود و اگر بر آب ريشم جكا شد و آب ريشم
را بسوزند و خاکستر آن بر شسته و در آب اندازند در بر آب نشيند و انرا شير
بلسان خوانند و صمغ بلسان خوانند و بحقيقت ان روغن نيست بلكه صمغ است
و ان موضع كه بلسان از انجا خيزد در قد يم باغ فرعون بوده است و انرا عين الشمس
خوانند و بلسان از معجز عيسى عليه السلام است و جب بلسان را نيز روغن هست
و صفت جب بلسان گفته شد و صفة عود بلسان در عين گفته شود و جب ان
بقوة تراز عود ان بود و امتحان روغن بكنند تا نيز كنند و سوزن جوال دوز و مولف
گويد اين دو امتحان معتبر نيست كه بر روغن مغشوش كنند تا سوزن انرا و خند ميشود
و غش ان بر روغن صنوبر بيشتر كند و روغن مصطكي و روغن حنا و شمع كلاخته
كند و بر آتيج جهه آنگه چون كند نابد ان جرب كند و با تش دارند بر افروزد
و طبيعت روغن بلسان گرم و خشك بود در سيوم و كويند در دوم و لطافت وي از جب
و عود زياده بود و در چشم كشيده نجهه نزل اي نافع بود و روشنايي چشم بيفرايد
و مرد ي هم را نافع بود و چون زن بخود بگيرد با موم و روغن كل مشيمه و بجهه
بيند از د و چون بياشامند بول براند و عسر البول را نافع بود و دفع سموم بكنند مثل
خافق الفم و اينون و كسي كه فطر خورده باشد و كزنده كي جانوران چون دود آنگ
از وي با آلي كه ناخواه در وي جوشايند يا شامند بغايت نافع بود و ناله
كرده بر نيز اند و مرضهاي باغي را نافع بود و مولف گويد جهه رسته مزمن بغايت

نافع بود و مجرب و بدل ان بوزن ان دهن داذي يا نيم وزن ان روغن فار كيل و دانگين
ان نر يث كهن و كويند بدل ان روغن رازقي است و نيم وزن ان آب كافور و ابن ماسويه
كويند بدل ان يله وزن و نيم ان روغن زيت بود و ابني ريجان در صيد نه كويند بدل ان
دو وزن ان زيت خالص بود و كويند چون جب بلسان بگويند و در روغن رازقي
بجوشانند بدل ان بود و كويند بدل ان روغن كادي است كه در وي مر بخته باشند
ديودار ديودار كويند و معني ديودار شجر الحز است و ان نوعي انرا اهل است يا مقل
و انرا صنوبر هندي كويند و عيده ان وي مانند عيده ان زرنباذ بود در شير ديودار
لبن وي بود و گرم و تيز و محرق و معطر بود و گرمي وي مكي از خشكي بود چنانچه
بيوست وي در سيوم بود استرخاء عصب و فالج و لقوه را نافع بود چنانچه هيچ
بهنتر از وي نبود و مرضهاي سرد كه در دماغ بود و سكته و صرع را نافع بود و سئل كرده
و مثانه بر نيز اند و طبيعت بيند و در طبع وي شستار استرخاء مفيد را
نافع بود و د بودار كويند **ديواسبست** حند قوتي است و گفته شد **ديارويه**
حز است و گفته شد **ديوبافونيطرس** اصل اللوق است و گفته شد **دينار**
بسر ياني بوز الكشوث است و گفته شد **دياقودا** شراب خشتي است كه با
بوست نزنند **ديفر و جس** ديفر و جاس كويند و ديبر جاس هم خوانند و ان
سه نوع است ليكن نوع معدني بود كه در جزيره قبرس از جايي بيرون مي آورند و ان نوعي
از طيز است ليكن بصليبي سنگ بود چون بافتاب خشك كند و نوعي ديگر ثقلي است كه
از مس ميگيرند چون مس بگيرد از نهد و آب بروي ريزند چون از بوطه بيرون آورند
در شيب ان يابند و نوسيوم مرقشينا است كه مي سوزانند مانند كلر و لون وي
مانند نقره بود و جالينوس كويند طموي مركب بود و قبض وي زياده از حراره بود و
بغايت مجفف بود نافع بود جهه ريش دهن چون تنها استعمال كند و اگر با عسل كفت
كرفته بود خناق را نافع بود و هر ريشي كه در دبر و عانه و دهن بود بغايت سودمند
بود و كوشتها زياده بخورد و ريشها بد كه در بدن بود چون با صمغ البطم بيايزند يا
در موم روغن كند و استعمال كند با صلاح آورد و چون با سر كه سخي كند و بر حكه
طلا كند زانرا كند و چون سخي كند و بر موي غليظ افشانند رقيق و نرم كوداند **ديلب**

بیارسی خروس گویند خصیه وی رسته و در مفصل راناف بود خاصه چون
 باشد و بسفایج و بیار پیوندد و صاحب مناج گوید باشد تنها پیوندد ناد انکی
 اب بماده و ان مرق بیاشامند و مرق خروس پیوندد راناف بود و چون بسفایج
 و شبت اضافه کنند و قولنج راناف بود و چون بشکافتند بعد از آنکه کشته
 باشند و گویند چون زنده بود و برگزندی افی مار و در دهند بغایت نافع بود
 و پوست که در اندرون سنگدان وی بود آن پوست زرد تنگ که می اندازند اگر خشک
 کنند و سحق کنند و با شراب بیاشامند در مدد راناف نافع بود و مجرب و مولف گوید
 با قدری نبات سحق کنند و سفوف سازند همین عمل کند **دلیسافوس** انرا خسل الکلب
 خوانند و جوامعه نیز گویند و مشط الراعی هم خوانند و ان نوعی ان خار است بشیر انری
 و اطوسه گویند و ساق وی دراز بود خار ناله و ورق وی مانند ورق خسر بود و خار ناله
 بود و معنی دلیسافوس عطشان بود و چون خشک کرد و لون آن سفید گردد و چون
 بشکافتند در میان آن کره ها کوبه بود و چون تر بود پوست از وی باز کنند و خورند
 و در طعم وی اندک تیز بود و طبیعت وی و بیج وی خشک بود در دوم بیج وی چون
 یا شراب بخوشاشند و بگویند تا بقوام مرهم شود و بر مقعد ضاد کنند شقاق را زایل کند
 و اگر بر ناصور افتد سود دهد و کل وی خواه خشک و خواه تر اما تر نیکو تر بود و چون
 بگویند و در خرقة بآل کنند و سر خرقة ببندد و در میان شیر فهند و بمالند جلد آنکه
 هیچ در خرقة نماند و ان شیر بر شیر دیگری کشند بمجموع بیکاره گردد و ببندد و اگر در آب
 بمالند همچنان که گفته شد و سه بامداد بناشتا بیاشامند سبز را دفع کند و چون
 بخوشاشند و بخورند مسخن بود و بول براند و اگر جو شانه ضاد کنند بر موضع که قطع
 خواهند کرد منع حس بکند **دیک بر دیک** سبوزی مریخ و شعله خوانند آكله
 راناف بود و هر ریشی که عفون شده باشد و گوشت زیاده بخورد و بواسیر را قطع
 کند و بوی کند ان پیرو وی از جمله سمیات مهلك بود و خنایه بر راناف است و
 باب **الذال** ذاتی الاسکندرانی
 معنی ان بیونانی غار الاسکندرانی بود و دیسفورید و س گوید ورق ان از ورق مورد
 بزرگتر بود و نرم از بغایت سفید بود و ثروی در میان ورق بود بمقدار خودی

و در کوهستانها روید و بیج وی مانند بیج مورد پری بود لیکن بزرگتر و خوشبو
 بود و چون بیج وی بکیرند مقدارش در رم و باطلایا بیاشامند نافع بود چندی بخوری
 زادن و جکیدن نیک و وجهه کسی که بجای کین خون از وی آید و جالینوس گوید طبیعت
 وی بغایت گرم بود و در طعم وی تلخی بود و مجربست بآنکه بول و حیض براند و اما
 خلما ذاتی معنی ان غار الارض بود و دیسفورید و س گوید ورق وی مانند ورق
 غار بود و لون وی سبز بود و قضبان وی مانند کین بود و ثروی گوید و سرخ رنگ
 پیوسته بوق و ورق وی چون نیله بگویند و ضاد کنند صداع را ساکن گرداند و التهاب
 معده و چون با شراب بیاشامند مغص را ساکن گرداند و عصاره وی چون با شراب
 بیاشامند بول و حیض براند و چون زن بفر زجه کند و بخورد بر کین همین فعل کند
 و جالینوس گوید قوم وی مانند قوم ذاتی الاسکندرانی بود و عبدالله بن صالح گوید
 فرق میان ذاتی الاسکندرانی و خاما ذاتی آنست که ورق ذاتی الاسکندرانی اول
 بهن بود و با قضبان بود و خاما ذاتی ورق وی کوبکتر بود و از قضبان جزا بود
 و باقی مانند همه بیکدیگرند **ذاتو بداس** بیونانی معنی مانند غار خاصه و ورق
 وی انچه محقق است نوعی از مازد جون است که ورق ان بهن بود و مازد نیز گویند
 و پیرو ادادا گویند و گفته شده استعمال کردن ان بد بود **ذبل** جلد
 سلحفاة هندی بود و گویند بحری چون بسوزانند و خاکسترو بیسفید تخم مرغ
 برشند و طلا کنند بر شقاق کعبین و انکشتان نافع بود و وجهه شفاقی که زانرا
 در نزدیکه حیض آمدن پیدا شود بغایت نافع بود **ذباب** ابن زهر گوید مکس الوان
 بود هر حیوانی را مکس معین بود از شتر و گاو و شیر و سگ و امثال ان و اصل ان
 کرمی بود و مکس آدی ان سر کین حاصل می شود و اصل ایشان کرمی کوبه بود که از
 بدن آنها ایشان بیرون آید از هر حیوانی که باشد و ان کرم بامکس شود و زنبور
 و هو گوید چون بکیرند مکس بزرگ و سروی بیندازند و به بدن وی شعیره
 که در مژه باشد خط کنند حقی سخت زایل کند و اگر مکس بکیرند و باز دره تخم مرغ
 سحق کنند نیله و ضاد کنند بر چشمی که گوشت سرخ در اندرون وی جسفیده باشد
 و بیونانی کرماسیر خوانند در ساعت ساکن کند و اگر حل کنند بر داء الثعلب حکمی

سخت داء المغلب را زایل کند و اگر بر کرمی زنبور عالیه سخت درده ساکن کند
و دسیسورید و سر کوبید بر کرمی عقرب و زنبور و محل چون مالند سخت چند
نوبت بر موضع کرمی بغایت نافع بود و این بخاصیت است و چون ویرا بسوزانند
و با غسل برداء المغلب و داء الحیه طلا آگشته موی برویاند و خاکستروی سرد و طلا
بود **ذراع** حیوانیست از مکرر بزکتر مقدار زنبور سرخ اما بار بکتر بود و بغایت
سرخ رنگ و قطعا سیاه بران و آن سم مهلا بود و مؤلف گوید در حوالی همدان و
کوه و آن نواحی بسیار باشد هر یک بمقدار زنبوری بزرگ و بر نباتات شبنم نشسته
باشند و غذا ایشان شبنم بود و بی حد باشند در آن صحراها و چون خواهند که
استعمال کنند در کوزه نوکته و سران بکتان باره بگیرند و واشکونه بر سردی که
سرکه در آن جوشد خنثی تا بخار سرکه با ایشان رسد و خنثی شان بگیرد و بعد از آن
مستعمل کنند و بهتر از وی ذریه رنگ بود و طبیعت وی بغایت گرم بود و خشک
و گویند گرم و خشک بود در درم چون بر ثالیل طلا آگشته قلع کند و اگر در موم و روغن
آگشته بر صفاغین زایل کند و ناخن بپاشد بپندارد بر روی و بر برص و بحق با سرکه
طلا کردن نافع بود و با خردل سحق کرده طلا آگشته موی برویاند و ورم سرطانی بکلازد
چون بازیت بپزند تا غلیظ شود و بران طلا آگشته و بر جرب و قویا طلا آگشته
نافع بود و اندکی از وی چون باد ویده بود که دفعه مضربه وی بکند مضر بول بود و
گویند اگر در زیت بپوشانند موی برداء المغلب برویاند و اگر کرمی عقرب بوی
حک آگشته نافع بود و اگر در روغن کنند و یک هفته در افتاب بپزند و از آن قطره در
کوشک آگشته در کوش زایل کند و کوی پیور و روغن وی محلل و درمها باغی بود صلب
و هر کس که یک ذراع بخورد گویند کشته بود و علامت وی آن بود که ورم زها در
و قصب و نواحی آن پیدا کند و قرحه مثانه و بول ببندد و بعد از آن خون و گوشت
باره بعوض بول بیرون آید و سوزشی و اسهال سحج و غشیان و اختلاط عقل و سوزش
حلق و افتادن در وقت برخاستن و غشی و تاریکی چشمها و طعم دهان مانند طعم
قطران یافتن و سه تسبیح از وی قرحه مثانه پیدا کند بخاصیت با وجود آنکه
سنگ مثانه بریزاند و اگر خواهند که در دوائی مستعمل کنند یک تسبیح باد ویده که

بعدم

مصلح وی بود مانند کنبرا و قندای کسی که آن خورده باشد بقی و حفته و شیر
تازه اشامیدن و لعاب و روغن بادام شیرین و جلاب و مرقهای جرب و
بیض نیم برست کنند و صاحب منهاج گوید مصلح وی حب کالج و طین محتم
بود و بدل وی گویند طینوث است و گویند کرم درخت صنوبر **ذره** جاروس
هندی است بشیرازی زره خوانند و آن دو نوع است سفید و سیاه بهتر از آن
سفید تر به بود و طبیعت آن سرد و خشک است و بحقیق قطع اسهال بکند و اگر استعمال
کنند مانند ضاد سرد گرداند و جفاف پیدا کند **ذرف** حند قوفاست و گفته شد
ذرق الخطاطیف ببارسی سرکین بر ستوک خوانند چون در چشم کشند سفیدی
که در چشم بود زایل کند **ذکر** فطر اسالیون است و گفته شود **ذری** نوعی
از سرداب بوی است و بوی بد دارد و کروی زردی خوش رنگ بود چون بگویند
ورق آن و بیاشانند جهمه در اندیون و تب دیم و در دجکر سودمند بود **ذنب**
الخیل نباتیست که درختند قها و کوهها روید و قصبیان وی بخوف بود و ببری
مایل بود و صلب بود و برگه و نیزدیک کوه ورق بود مانند ورق اذخر بار بکتر
و اطراف وی بسیار بود مانند ذنب الخیل و بیج وی صلب بود و طبیعت وی سرد
بود در اول و خشک بود در دوم و گویند سرد و خشک بود در دوم و قابض بود خصوص
عصاره وی و بحقیق جود بغیر لزج و قطع خون رفتن بکند و جراحتهای عظیم
چون بروی ضاد کنند با صلاح آورد و اگر جمه عصب بود و فتنه را نافع بود و قرحه
امعا و مجموع انواع شکم رفتن چون بآب بیاشانند نافع بود و عصاره وی رعاف
را نافع بود و بیج وی و حشیش وی سرفه و عسر النفس را نافع بود و ورم معده و جگر
و استسقا را بغایت نافع بود و آن نوعی از طبیعت التیس است و بسیار مستعمل کردن
مراخی اعصاب بود و مصلح وی خمیره بنفشه بود **ذنب الفاره** لسان الحمار است
و گفته شود و بدان سبب بدین اسم خوانند که خوشه وی بدین موش مانند **ذو حنثه**
ذوراف و ذو حنثه اصابع پنجگشت است و صاحب جامع سلوک کرده است
که میگوید فسطاط لون غیر پنجگشت است و درین باب قول صاحب منهاج معتبر
است و ذو حنثه اسام و ذو حنثه آنچه نیز گویند و در باب بار صفت پنجگشت

گفته شد و در باب الف در صفت اثلث و چند اسم دیگر که دارد هم گفته شد
ذو ثلاث حبات زعفران است و گفته شود **ذو ثلاث شوکات** شکافی
است و گفته شود **ذو ثلاث ورقات** این اسم بر چند چیز واقع است بر چند
قوت و بر خصی الثعلب و بر فضفصه و بر حومانه و هر یک در باب خود گفته شد
و شود **ذو ثلاث اللوان** و ذو ثلاثه اوراق نیز خوانند و آن طریقت است و طریقتی
هم گویند و گفته شود **ذهب** بیاری زر گویند طبیعت وی معتدل و لطیف
بود و نولس گویند گرم و لطیف بود نافع بود جهت در دل و خفقان و بقویه آن
و در ادویه داء الثعلب و داء الخیه طلا کردن نافع بود و بحاله وی در دهن گرفتن
کنده دهن زایل کند و در چشم کشیدن قوه باصره بدهد و روشنایی بفرماید
الکرمی زرین هر با مراد در چشم کشند بغایت نافع بود و بحاله وی یعنی آنچه
بسو هان زده باشد در ادویه جهت دفع سودا بغایت مفید بود و محلول وی
لطیف تر بود و اقوی تر از بحاله و صاحب منافع کثیر مقدار مستعمل از وی قیراطی بود
و گویند مضرات بمثانه و مصلح وی مسکه و عسل بود و صاحب تقویت گویند مضبوط
بمثانه و آلات بول و مصلح آن حب الاس و شاهی بود و شربتی از وی دافعی بود
و در یسقرید و سر گویند نافع بود جهت حزن دل و اندوه و غم و بادی که در دل بود
و عشن و فزع که از شده سودا بود و خاصیت وی آنست که نافع است عظیم در دل را
و فولس گویند بد نزاعیه کند و سرگردش را نافع بود و جذام را بغایت سودمند بود
چون بحاله وی در ضادات مستعمل کنند و عرق النساء و نفیس و فلیج را نافع بود چون
بابا دویه بیاشامند مثل بسفاج و کما در بوس و سودمند بود در دهانهای
سوداوی و مقوی اعضاء اصلی بود و در خواص آورده اند اگر نزمه گوش بسوزن
زرین سوراخ کنند دیگر فراموش شود و اگر باره زرد خالص بر کودکی او بزنند نرسد
و صرع گردد و نکود و مجرب است و کسی که داسخداشته باشد و داسخ بشیرازی
خوی در خواص آنکستری زرد را آنکست کند در ساکن گردد و مجرب است و هم
در خواص آورده اند که اگر نیم دانگ زرد مرغ در طل زینق اندازند غوص کنند
و اگر هر جسم دیگر که باشد یک رطل در اندازند غوص نکند **ذیب** بیاری

کوک گویند سروی در برج کبوتر بیا و بزنند هیچ حیوان موزی کور آن برج نکند
البته و دماغ وی چون بکند از آن باب سداب و روغن زیت و در جسد مالند نافع بود
جهت هر علق ظاهر و باطن که در بدن باشد از سردی و اگر چشم وی بر کودکی بیندند
نرسد و اگر کرکی در فن کتند نزدیک دهن هیچ کوی نزدیک آن دینه نکود و اگر
سرکین وی در پوست بزی کنند که باره از وی کوی خورده باشد و بر خاصه صاحب
قولج بکنند بکشاید و این مجرب است و سرکین وی چون بر آن صاحب قولج بندند
بر بسیاری که از بشم کبشی بود که بعضی از وی کوی خورده باشد بغایت نافع بود
و اگر بجز بشم غوج در پوست ایل بندند و از آن وی بیا و بزنند همین عمل کنند
و اگر انبوی کوی از نقره بسازند و انبوی بشیرازی مسود خوانند و باید که
دو گوشه داشته باشد و مقدار باقلایی در وی کتند و صاحب وجه از خود
بیا و بزد نافع بود و مجرب بغایت و بکرات امتحان کرده و گویند چون سرکین خشک
وی بخت کنند و در انبوی کتند و در حلق صاحب خناق دمنده که سبب آن
رطوبه بود نافع بود و این زهر در خواص آورده است که کوی خال و کیه بخورد
الا وقتی که رنجور گردد همچنان سکه و همه حیوانات قضیب ایشان از عضله
و عصب بود الا رو باه و کوی که از استخوان بود و اگر دین وی در جایی که علف
خوار کا بود بیا و بزنند مادام که آن او بخته باشد اگر کرسنه بود قطعا گرد
آن نکود و اگر در موضع سرکین وی بخور کنند موشان انجای که جمع شوند و اگر زن
بر سر بول کوی شاشد هرگز ابستر نشود و اگر خصیه راست وی بگویند بازیت
و باره بشم بدان بیا لایند وزن خود بر کوی شهوة وی منقطع شود و اگر زهره وی
بوزن دالکی با عسل یا با شراب بیاشامند بهاء کهن زایل کند و چشم وی کسی که با خود
دارد منع صرع بکند و هیچ سیاه و کزنده کرد و نکود و از راه زنان و مردان
این باشد و این خواص است و شیخ الرییس گویند زهره وی منع تشنج و کزاز بکند
و ریشهای عصب خاصه که از سردی بود و چون سعو ط کنند بدان نزلها سخت
نافع بود و در خواص این زهر آورده است چون کوی اسبی را بکزد و از وی جدا شود
آن اسب بر جموع اسبان در رفتن سبقت گیرد و بیه وی داء الثعلب و داء الخیه را

نافع بود چون بدان بمالند و جلاظ کوید اگر آدی خون الود بود و کوید بوی
خون پشند و قصد وی کند اگر چه سلاح تمام داشته باشد و در شجاعت و بهلوانی
نظیر نداشته باشد تا حدی در زنی وی کند که ویران خورد و هم کوید اگر سر کوید
در موضعی که کوید سفند بود در فن کندی مجموع میزند و اگر نکاح نامه بیوست بزی که بعضی
از وی کوید خورده باشد بنویسند قطعا در میان زن و شوهر موافقت نباشد بخورند
البته و پوست وی و چشمهای وی چون جمع کنند و آدی با خود دارد بر خصم غالب آید
و محبوبی خلق کرد **باب** **الزباء را کوید**
ببار سی ریوند کویند و موکف کوید بیخ ریبا سراسر است و صاحب منهای کوید و نفع
است جینی و خراسانی و خراسانی معروف بود بر او اندک و اب جمعه چهار بیان
مستعمل کنند و جینی جمعه آدی و بهترین آن جینی بود که چون سحق کنند بر تکه زعفران
بود و چون بشکنند اندرون وی بطریقه کوهان کاو بود و انرا ریوند لی خوانند
و باید که ستمها بزرگ بود مانند سم است و باید که قطعا سوراخ در وی نباشد
و طبیعت آن گرمست و کویند معتدلست و مسیح کوید گرمست در سیوم و خشک
است در اول و کویند گرم و خشکست در دوم چون سحق کنند با سرکه و بر کف روی
مالند نرا بکند و چون بیا شامند یا دها را نافع بود و ضعف معده و درد کرده
و مثانه و رحم و درد جگر و مغص و ورم سبز و عرق النساء و نفث دم که از سینه
بود و در بوفتق و فواق و خفقان و قرچه امعاء و اسهال و تبهای دایره و تنوم
و کزندی جانوران و شربتی از وی نیم درم بود تا دو درم و کویند از دانه کی تا یک درم
و اگر با سرکه بر قویا طلا کنند نرا بکند و چون باب ضما کنند بر ورمها گرم مزمن
بکازاند و جالینوس کوید نافع بود در جگر و سبزر را و سده جگر و امعاء بکشد
و خاصیت وی در جگر و درد آن اگر چه مزمن شده باشد و ورم و صلابه آن و قویا
جگر زیاده از همه چیز بدهد و اریبا سیوس کوید نافع بود با سهلی که از ضعف معده
بود و شج الرئیس کوید چون روغن وی بمالند جمعه فسخ که در عضله حادث
شود و درد آن و امتداد آن نافع بود و بجهول کوید چون طلا کنند میان مرد و شانه
خون از دل بیرون و سفین اندلسی کوید مقوی اعضای باطن بود و سده بکشد

و رطوبتهای فاسد خشک گردانند و طبیعت پاک کند از بلغم لزج و خلط خام و استسقا
را نافع بود و سده کرده و مثانه بریزانند و بغایت نافع بود جمعه در مثانه و بول
براند و انواع اسهال که از سده ماسارینا بود و جگر با از رطوبه بسیار سودمند بود
و چون با صبر بود فعل وی اقوی بود و همچنین با عسله کابلی جمعه تنقیه دماغ تنقیه
تام بود و ذهن را میگوید کرد اند و صناع بلغم را بکند و اگر ایا رة لوغاذ یا کهن با وی
اضافه کنند فعل وی قوی تر بود و نافع بود خواص با وی و خواص تنها بخور و فایز
و علته که از سردی دماغ بود و سودمند بود جمعه قولنج بلغم و تریح و اطلاق طبیعت و
تحلیل ریح بکند و تب نفع و تب صفراوی را نافع بود و فووس کوید بد نرا پاک گردانند
از همه حرارتها و ورمها گرم را نافع بود و درد جگر و سبزر و یوحنا کوید و ورم
معده را و درد شش و جگر را نافع بود و بواسیر و ناصور که در مقعد بود چون سحق کرده
بر آن باشند خاصه با انزروت و کویند مضر بود بسفل و مصلح وی صمغ عربی بود
و بدل آن نیم وزن آن زراوند مدحرج و بوزن آن ورق کلسرخ و سنبل و رازی کوید
بدل آن در ضعف جگر و معده یک وزن و نیم آن ورق کلسرخ و بخیله و ان سنبل **راخ**
نار کیل است و گفته شود رازی را بخ بری بود و بستانی بود بستانی را مار ثون خوانند
و بری را اقوامار ثون بهترین آن بستانی بود تازه و بری گرم و خشک بود در سیوم و سینه
درد و ورم و بری را بشیرازی خوللو خوانند و بستانی ورق وی گرم بود در اول و تخم وی
و بیخ وی گرم بود در سیوم و بقراط کوید گرم بود در دوم و خشک بود در اول
سده بکشد و روشنایی چشم بپزند خاصه صمغ وی و نافع بود جمعه نرول
اب چشم و در نزد یک فرود آمدن آب و رازیانه چون بخورند شیور زیاده کند و تخم
وی همین عمل کند چون بیا شامند یا با جو بپزند و اگر طبیح وی با شراب بیا شامند
کزندی جانوران نافع بود و طبیح وی حیض و بول براند و محلل ریح بود و چون
باب سرد بیا شامند در تبها غشیان التهاب معده ساکن گردانند و بیخ وی چون بکوبند
و با عسل بیا میزند و بر کزندی سده دیوانه ضما کنند سود دهد بغایت و اب رازیانه
چون خشک کنند و در کلهها کنند جمعه روشنایی چشم بغایت نافع بود و اب رازیانه
چون بخور شامند دوسه جوش و کف وی بپزند و با عسل و سکینم در چشم کشند

یا بی سکیج من نزل آب بکند و روشنائی میفزاید و بیج وی در معالجه از تخم و ورق
 اقوی بود و سبج گوید سده جگر و سبز بکشد و بزی سده کرد و مشابه بریزند
 و قطیر البول را نافع بود و بتهاء مزمن و شریف گوید از قول فلاحه از قول آدم
 علیه السلام که تخم رازیانه مقلد یکدم بایک درهم قند هر روز سفوف سازند از
 ابتدا و آنکه افتاب بخوابد تا آنکه که بروج سرطان رسد و مداومت بر آن نماید در سالی
 این سه ماه که گفته شد قطعا مریض نشود البته و اگر چه بسن طبعی برسد و حواس
 وی بصره باشد تا آن زمان که میبرد و شیخ الرئیس گوید بطل الهضم بود و غذا بد دهد
 و نافع بود جهت بتهاء مزمن و الحقی بن عمران گوید رازیانه دایم معده بود و تخم وی
 خشک کرده سده مشابه و کرده بکشد و باد هاشکند و درد بملوها و سینه که تولد
 از سده کند یا ریاحی غلیظ نافع بود و سخی معده بود و رطوبه آن بزداید و دیمقر اطیس
 گوید کزندگان تخم رازیانه تر حوا کنند تا چشم ایشان قوی گردد و افی و مار چود از
 زمستان چون از سوراخ بیرون آید و چشم ایشان ضعیف شده باشد چشم خود را
 بدان بمالند جهت روشنائی و تقویة ان فیضان الذی الهمها هذا و ارشدها
 الیه و رازیانه محوری مزاج را صداع آورد و مصلح آن صندل و کافور بود و
 بدل رازیانه تخم کرفس بود اما بوری وی اقوی بود و سده کرده بریزند و بر قانرا
 شفا دهد و بول و حیض براند و شکم بیند و طبع وی با شراب کزندگان
 جانور را نافع بود و بر کزندگان سده دیوانه طلا کردن نافع بود **رازیانج شای**
 اینسون است و گفته شد و رازیانه روی نیز گویند **راس** ویراز حبیب
 شای خوانند بلغة اهل اندلس جناح خوانند و کلمه نیز خوانند و آن دو نوع است
 یک نوع بستانی و آن فیالجوش است و گفته شود و یله نوع دیگر بوری و حبلی بود
 و بیج ویرا بترکی اند خوانند و طبیعت آن گرم و خشک است در دوم و گویند در سیوم
 و در وی رطوبتی فضلی بود و بهترین آن بود که سبز و تازه بود نافع بود جهت
 ورمها سرد و عرق النساء و درد مفاصل که از رطوبه بود چون باروغن بپزند و بدان
 طلا کنند و اگر در لعوقات کتد که نافع بود جهت دفع اخلاط غلیظ لزج که در سینه
 و شش بود اثری تمام بدهد و چون طبع وی بیاشامند بول و حیض براند و اگر بیج

وی مریا کتد با شراب بغایت معده را نیکو بود و موی جنان کتد که اول خشک
 کتد اندکی و بپزند و بعد از آن در آب سرد خویسند بر از آن در شراب بختند
 و صاحب منہاج بخیر آورده است و در مرکبات گفته شود و شیخ الرئیس گوید
 نافع بود جهت همه المها و دردها که از سردی بود و مغز دل بود و مقوی آن
 و غافقی گوید مقطع اخلاط و بلغم بود و بیه را بر آن لیزد و نافع بود جهت اخلاط
 مفاصل که از رطوبه بود و این ماسویه گوید نافع بود بقطیر البول که از سردی بود
 و مقوی و مشابه بود و دیسقوریدی و سر گوید کزندگان جانور را نافع بود خاصه
 مصری آن مقدار در دهم و لعوق وی سرفه و عسر النفس را نافع بود و قوی که با غسل
 بود و چون با شراب بپزند و ضماد کنند عرق النساء را نافع بود و ماسر جویه گوید
 اگر زن در شیب خود دود کند ترکه حیض کند و اگر بکوبند و با غسل بر سر کنند
 و یله متقال بیاشامند سخی اعضا متالم بود که سبب آن از سردی بود و منضرب
 کم کند و شیخ الرئیس گوید مصدع بود لیکن در شقیقه باغی ساکن کند خلصه
 نطول کردن و مصلح وی سرکه بود و گویند مصطکی و حماما و گویند خیره بنفشه
 و بدل وی ایرسا بود **رامک** مرکبست از مار و پوست انار و زاج سیاه و صمغ
 و دوشاب یا غسل و طبیعت آن سرد و خشک بود و گویند گرم بود و وی قایض
 و لطیف بود و صفت وی در مرکبات گفته شود **راطبی** میونانی همه علکهارا
 بدین نام خوانند **راتیج** راتیج و ریتیج و رختینه و رشتینه نیز گویند و آن
 صمغ صنوبر است و آن سه نوع بود یله نوع سایه بود که منعقد نشود و یکنوع صلب
 بود ساده و نوع سیوم صلب بود بعد از آنکه با آتش بخشد باشند و آنرا قلفونیا
 خوانند و بشیرازی زنگباری گویند بهترین وی آن بود که سفید بود و اندکی
 بزرگ و بوی آن مانند بوی صنوبر بود و طبیعت آن گرم و خشکست و عیسوی گوید
 گرمست در سیوم و خشکست در اول و محقق و محلل بود گوشت بر ویانند در ریشها
 لیکن هیچ الم بود و ریشها را با صلاح آورد با کلنار و عروق و امثال آن و وی
 سخی اعصاب بود و مصلح وی موم روغن یا اب حی العالم بود و بدل آن
 علاک البطم است و گفته و گویند بدل آن زفت **رازی** صاحب جامع گوید

رازقی سوسن سفید است و جند قول دیگر هواورده است که رازی فطن است و دیگر
گوید که رازی گمان است و هوگوید روغن رازی از عصاره انکور رازی گیرند و دیگر گویند
روغن بزرگتان است و گویند روغن سوسن سفید روغن رازی است و مؤلف گویند
رازقی کل زینق است و صاحب منهاج گویند زینق سوسن سفید است و صاحب جامع
گویند زینق یا همین سفید است و هر دو خلافت اما اگر گویند که زینق نوعی از سوسن
سفید است دور نباشد **راس الفار** سر موش چون خشک کنند و بسوزند و بگویند
نیل و با عسل بیا میزند و برداء الثعلب طلا کنند نافع بود **راس الارنب** سر خرگوش
چون بسوزند و خرد بگویند و با بیه خرس برداء الثعلب طلا کنند نافع بود
رانا بیونانی رمان است و گفته شود ریشا مؤلف گویند ماهی کوجله است
که از طرف هموزی آوردند و در کرم مسیر و پراماهی آشفته خوانند و از وی ماهیا
به سازند و همچنان خشک نیز میخورند و طبیعت وی گرم تر از ریان بود و مهب یا
بود و معده را نیکو بود لیکن تشنگی آورد و مصلح وی مغز کاو بود **ربرت**
عنب الثعلب است و گفته شود **رب السوس** عصاره سوسن است و در عین گفته
شود در صفت عصاره ریل نوعی از افستین است لیکن کوی بود و گفته شد صفت
افستین رنه بند و هندی است و گفته شد **ریتلا** مؤلف گویند حیوانیست
مانند عنکبوت اما شکم وی بزرگ بود و لون آن زرد بود و در نواحی بزرگ بسیار
بود و از آخایه کیو خوانند و بیار سی دله و بتوکی بای و از جله کزندگان
زهر دار بود و نباتی هست که بیونانی فالجین خوانند و نافع بود بگزندگان
ریتلا و آن نبات را هم ریتلا خوانند و در فاکتله شود **رجل الجراد** شیخ الرئیس
گویند بقله است که قایم مقام بقله میانی بود و نافع بود جبهه سر و طبیح وی نافع
بود جهت تب رج و تبها و مطبقة و مسج گویند زینب است و مؤلف گویند تحقیق
زینب است و آنرا سر و ترکستانی خوانند **رجل الغراب** در شام رجل الزاع خوانند و از
جمله حسائش بود بشکل بای کلایع و چون بپزند نافع بود جبهه اسهال مزمن
و در دستک خاصه اصل وی و بولس گویند اصل وی چون بخورند قولنج را نافع
بود لیکن آنکه مضری بوی مرده و در دشت و ران و زانوهارا نافع بود و اما اصل وی

کرم بود در آخر درجه اول و خشک بود در اول درجه دوم و شربتی از وی جله نفرس
چون تنها بود از دو درم تا سه درم باشد کوفته و بجسته و اگر در جوی که جله مفصل
مستعمل کنند از یک درم تا یک مثقال شاید و در مفصل همان عمل سورخان میکند **رجل الحمام**
شفا را است و گفته شود **رجله** بقله الحما است و گفته شد **رجل العقاب**
و رجل المعقق و رجل الزرور و رجل الغراب است که گفته شد و در مصر الطریقال
را برجل الغراب خوانند و گفته شد صفت هر دو **رجل الفروج** رجل القلوس نیغ
گویند و آن قاقلی است و گفته شود **رخین** نوعی از فصل است بشیرازی قرقوط
خوانند و این ماسویه گویند طبیعت آن گرم و خشک است در دوم معده کرم را نیکو
بود و خلط بل از وی حاصل شود و اگر شافه از وی بخورد بر کیر و شکم براند **رخته**
مورعیت که او را مردار خوار خوانند و در بر خوانند بشیرازی خرد گویند زهره
وی در گوش مخالفی حکا کنند با روغن بنفشه یا در شقیقه جانب مخالف بمالدند در
گوش و شقیقه زایل کند و کودکان را سعط کنند یا در گوش ایشان جکا کنند جبهه
نادی که کودکان را بود نافع بود و اگر زهره وی با کلاب در چشم کشند سفیدی ببرد
و اگر سرکین وی در شیب زن خور کنند بجه بیند از د و اگر با زیت بیا میزند و در گوش
جکا کنند گواهی گوش ببرد و زهره وی بگزندگان مار و عقرب و زنبور مالیدن نافع بود
و شریف گویند کوش و وی چون با شکر در خلط کنند و خشک کنند و خور کنند هفت نوبه
در شیب کسی که بروز نان بسته بود کشته کرد باذن الله تعالی و چون بری از بال راست
وی بگیرند و در میان بای زن آستین بختد آسایزاید و در خواص این زهر آورده است
که بروی چون بخور کنند در خانه کزندگان زهر دار بگریزند و سر کوی بگریزند
و در بوسه مالند لون آن متغیر شود و نافع بود و جگر وی چون بریان کنند و سحق کنند
و با سرکه حل کنند و کسی که جنون داشته باشد بیا شامد هر روز سه نوبت سه روز
خیز کند بیای صحت یابد انشا الله تعالی و پوست زرد که در اندرون سنگدان وی بود
چون خشک کنند و سحق کنند و با شراب بیا شامد نافع بود جبهه هر سمی که باشد
و اگر مروی بر زنی که دشوار زاید بیا و بیزد اسان بزاید **رخام** نوعی از اجحار است
و الوان بود زرد و سیاه و خمری رنگ و سفید و زرد و ری بود بهترین آن سفید بود

و مزین کوی طبیعت آن سرد و خشک است چون سه روز هر روز یک مثقال بخورده
 مانند صابون غسل برشند و بخورند منع دملها بکنند که بر اعضا از هیجان خون پیدا
 گردد و چون بسوزند و سحر کنند و بر جراحاتی که خون از وی روانه بود باشند قطعه خون
 بکنند و بصلح آورد منع تورم بکنند و چون خلط کنند جزوی از وی با جزوی سلیخ بر
 سوخته و بر آهن طلا کنند و در آتش برند تا سرخ شود بعد از آن پیرون آورند و در آب
 و نمک اندازند آن آهن نرسید و اگر از رخای که توان بخورن نقش کرده باشند بر سر
 قبر بستانند و سحر کنند و کسی که عاشق بود یا سم معشوق یا شامد معشوق را فراموش کند
 البته و صاحب مناج کوی کرم بود در دوزخ و خشک بود در اول سودمند بود چنانچه سعه
 و داء القلب رشاد حریف است و گفته شد و مبارسی بندگان یکنه و قرة تیزه
 کویند و طبیعت آن کرم و خشک بود و لطیف کرمها را بکشد و با دها را تحلیل دهد قطع
 بلغم بکند و مضر بود بعد و مثانه و تقطیر البول احداث کند و اولی آن بود که محرو
 مزاج با کاشنی و کاهو خورد **رصاص قلی** مبارسی از ریز خوانند و بشیر از ی قلم و
 بهترین وی آن بود که صافی بود و طبیعت وی سرد تر بود و کویند خشک بود و محرق آن
 و اسفیداج آن لطافت در وی زیاده بود و تلین و تحلیل و صفت حرق آن در باب الف
 در صفة آبار که آن سرف سوخته است گفته شد و اسرب رصاص اسود بود و سردی وی
 زیاده از قلی بود و قلی را قسطیر خوانند و ضد یزعم خوانند و اگر کویند خشک سازند
 از اسراب و بر عانه بندند یا کرم که منع احضام بکند و اگر آن کویند بر شور که بر عصب
 پیدا شود نهند زایل کند و هر ماده که پیدا کرد در ابتدا مثل خیار که چون بروی بندند
 بکازاند و ورهای مقعد که برین بود و بواسیر و ورهای قضیب و زهار و بستان و ریش
 مثل سرطان با عصاره که در غایت سردی بود و روغن زیت یا روغن کل یا روغن نه
 یا روغن مورد چون بوی اضافه کنند و آن کویند بدان روغن حل کنند و بمالند نافع
 بود و براده آن چون بیاشامند همان علت حادث شود که از خوردن مرد است که از ستن
 بول و غایط و ثقل معد و معا و نفخ در ایشان و ضیق النفس تا مجدی که بخناق کشد
 و اولاً و سید کند و لون وی رصاصی بود و مداوی وی یعنی کتد بطبیخ تخم کرس
 و شبت و انجیر و پوره و ماء العسل و غذا اسفیداج و شانه خلاص وی آن

بود که ادرار بول و اطلاق طبع حاصل شود و شخ رئیس کویند چون حله کنند رصاص
 بشراب یا زیت نافع بود چنانچه ورمها کرم و این زهر در خواص آورده است اگر رصاص در جگر
 افتد از دهر جند که آتش در شیب آن برافروزند کوشی که در آن دیکه بود قطعا بخت نکند
 و هر کس که انگشتی رصاص در انگشت کند بدن وی لاغر گردد و اگر رصاص در روعن
 بمالند تا زنگ بر آورد و بعد از آن روغن بر آهن طلا کنند هرگز زنگ نگیرد و صاحب
 فلاحه کوید اگر طوطی از رصاص بر درختی کشند که غودار بود غروی نیفتد هیچ و غروی
 زیاده گردد **رطب** کرم بود در دوزخ و تر بود در اول و کویند حراره وی کمتر از رطوبه
 وی بود و هر چه حلاوه وی زیاده حراره زیاد بود و اسحق کوید کرم و تراست در
 دوم و غذای زیاده از غذا بخورده بود و بهترین آن جنی بود و هیرون و بعد از آن
 زرد و رطب نفخ در شکم پیدا کند مانند انجیر و خشک و مجروح و رطب بود معده سرد
 را نیکو بود و مغبی میفراید و طبع نرم دارد سرد مزاج را و رطب و خرمای مفسد دندان و کوشه
 بن دندان بود و مضر بود بخم و وا از و خونی که از وی حاصل شود بد باشد و زرد متعفن
 شود و مصدع بود و مولد سده و مصدع وی بادام و خشکاش بود که با وی بخورند و بعد از آن
 مغز کاهو یا خیار بر که یا سکنجین بخورند **رطب** فصفه است و چون خشک
 شود قح خوانند و علق کویند مبارسی اسبست کویند و در فاکته سود **رعی الابل**
 سفای کویند و آن حشیشی است که طانه وی چون دانه مورد بود و در وی حلاوتی اندک
 بود و طبیعت آن گرمست در اول و تراست در دوم و جالینوس کوید گرمست در اول
 و خشک است در دوم و لطیف و شتر چون بوی جگر کند هیچ مضر بوی نرسد لیکن سم
 جانوران زهر دار بود و طبع وی مویراسیاه کند و تخم وی چون با شراب بیاشامند چنانچه
 کنند کان جانوران نافع بود و سیلان رطوبه رحم را سود دهد و وی مضر بود با حشا
 و اعصاب و مصدع وی قوفه بود یا سنبل الطیب **رعی الحمام** و رسطاریون
 و فارسطاریون نیز کویند و آن حبیبست قیو رنک بمقدار ماش اندکی بزرگتر و چون
 بوست از وی بانه کشند برنک عدس مقشر بود صلب و بطعم عدس اندکی شیرین
 تر بود و طبیعت وی گرم و خشک بود و کبوتر و مرادوست دارد و کاو مشک نیز خوانند
 و کاو نیز دغایت دوست دارد و هیچ چیز مانند وی کاو را فرجه نکند و دیو مشک

نیز خوانند و مؤلف گوید نومی از کرسنه است و فرق میان کرسنه و وی است که کرسنه
سه سو بود و وی کرد و در کان گفته شود صفت کرسنه **رعاد** حیوانی دریایی و دینور است
گوید ماهی دریایی است مخزن بود چون بنهند بر سر کسی که صداع مزمن داشته باشد صلاح
ساکن کند و چون خود بر گیرند مفیدی که بیرون ی آید شفا یابد و اگر بزیت بچوشانند
و آن زیت در مفاصل مالند در مفاصل ساکن کند **رعی الحمار** گویند رعی الا بل است
و گفته شد **رغث** جنار است و گفته شد **رعیدا** دانه است که در میان کتدم
ی باشد و آنرا از کتدم بالا کنند و مضر بود خوردن آن و بشیرازی آنرا هر خوانند و بیاری
رغوة القمر بزاق القمر است و زبد القمر نیز گویند و آن حجر القمر است و گفته شد
رغوة الحامین اسفنج است و گفته شد **رغوة الملح** زبد الملح گویند و قوه وی
زیاده از قوه ملح بود و محلل و ملطف بود **رغوة الماء** در غایت حراره و حراف بود
و باشد که بسوزاند **رق** سلحفاة بحری است و گویند سلحفاة بری و گفته شود
رقاقش گویند جفت آفرید است و بعضی گویند لعبه بر بری است و بعضی گویند
خصوص القل است و صفت هر یک در باب خود گفته شده است **رقون** خاص است و
گفته شد **رقعا** سرخس است و گفته شود **رقعه** هر دارویی که جبر کس کند آنرا
رقعه خوانند مثل انجبار و بنومه و خاما اقلی و رقه خاص اسم بیعی است سرخ رنگ
صلب و طبیعت آن سرد و خشک است چون بگویند و یک مقدار از آن در رو بیضه نیم برست
سه روز بیایی خورد هر روز این مقدار موافق بود وی و حسوس که در بدن بیداشد سبب
افتادن یا زخم یا برداشتن چیزی سنگین **رقاع یابی** جوی الی مانند اما س روی شکافه
بود و مثک شکل بود و بهترین آن بود که رسیده بود و طبیعت آن گرم و خشک است مقلی بلغم
و رطوبات معده بود و خلطهای غلیظ از ج پیرون آورد **رمان حلو** آنرا شیرین
بهترین آن بزرگ شیرین رسیده ملیس بود و طبیعت آن سرد بود در اول و تن بود در
آخر آن و گویند گرم بود با عتدال و در وی جلا بود با قبض و ملین بود و دانه وی با غسل
در د کوش راناف بود و وی حلق و سینه را نرم دارد و معده را جلا دهد و خفقا را نافع
بود و موافق معده بود و بول براند و عصیر وی چون در شیشه کتد و در افتاب نهند
تا غلیظ شود و در چشم کشند و روشنائی یفزاید و چند آنکه کهن کرد و بهتر بود و دانه

بد بود نفخ و ریاح در معده بیداند و گویند مصلح وی آنرا ترش بود و رازی گوید
آنکه نفخی دارد و که باشد که نفوظ آورد و محتاج با صلاح نیست از بهر آنکه نفخ وی
زود بگذرد و کل وی چون سوزند جراحت را سودمند بود **رمان حامض** آنرا ترش
بهترین آن بزرگ آبدار بود و انواع آنرا غذا اندک دهد و قابض بود و قابض ترین
اجزاء وی کل وی بود و آنرا ترش سرد و خشک بود در د و م و گویند معتدل بود در بری
و خشکی صفر است و منع سیلان فضول از احشای بکند و دانه وی با غسل قلاع راناف بود
و عصاره وی ناخن را سود دهد و دانه وی چون در آب باران خویسانند منع نفخ دم
بکند و وی خفقا را سود دهد و جلا دهد و التهاب معده راناف بود و جگر گرم را
سود دهد و تبهارا و سوتی وی مصلح آرزوی زنان بستن بود و در وی ادرا بول زیاده
بود از شیرین و سوتی وی جهة اسهال صفرای نافع بود و قوه معده بدهد و جگر گرم
و اب وی با بست جو در دل را ساکن کند و آنرا سبتر تازه ترش و شیرین بوست از وی جلا
کنند و در هاوی سنگین نهند و همچنان بگویند بایسته خود و بیفشارند نیم رطل بایست هم
شکر طبیعت براند قبض و مره صفر براند و معده را قوه دهد و شراب وی و رب وی
خمار را سود دهد و تشنگی بنشاند و غشیان وی باز دارد خاصه منع وی و بسیار
خوردن شهنق را مضر بود و آنرا دانه خشک ترش شکم ببندد و صاحب تقویم گوید آنرا
ترش مضر بود بسینه و آواز و صاحب نهج گوید دانه وی بد بود و محسن خلق و سینه
بود و مضر بود معا و معده و مصلح آن حلو اعیله با فندی بود و هر چه پیران باشند اولی
آن بود که زنجبیل برورده یا ترنج برورده خورد **رمان السماوی** خشک است و گفته
شد **رمان الافار** نومی از هوفار یقون است و گفته شود در باب ها و در دست
اند و رومان خوانند **رمان البر** درختی است که بد رخت آنرا ماند و جگر و جبه قفل
دانه وی است و مغاث میخ آن و صفت حب قفل گفته شد و مغاث گفته شود رمان
بیاری خاکستر گویند مجموع محقق باشند **رمان المارز** یون جلا دهند بود و معفن
و روشنائی چشم یفزاید **رمان خشب البوط** خاکستر خوب بلوط قابض بود خون
ببندد و خون بحری بر بیزند و هر روز در م بناشتا با شراب سیب میاشامند نافع
بود جهة بله معده و درین نرحمت بغایت نافع بود **رمان خطب الکرم** خاکستر خوب رز

بهترین آن بود که از درخت بیر بود و طبیعت آن سرد و خشک بود و گویند کرم بود
 ریش روده را نافع بود مقدار نیم درم و گویند مضر بود بشش و مصلح آن کثیر بود
 و چون با سرکه ضاد کنند بر کزندی جانوران و سگ دیوانه سودمند بود و اگر سحق
 کنند و در خرقه کنند و بر بوا سیر ضاد کنند و چون سرد شود دیگر بدل آن کرم
 بنهند بیای و بدان ادمان کنند بغایت نافع بود و چون با نظرون و سرکه ضاد
 کنند نافع بود جبهه گوشت زیاده که در پوست خسیه پیدا شود و چون با زیت
 و سرکه بامیه کهن ضاد کنند جبهه شدخ عضله و استرخاء مفاصل و تعقد اعصاب
 نافع بود **رمد قصب** خاکستری بهترین آن بنطی بود و طبیعت آن سرد و خشک بود
 و گویند کرم و خشک بود در سیوم سه که در مراره بود بکشد مقدار دانه ای و گویند مضر
 بود بشش و مصلح آن کثیر بود یا قند **رمد غش الخطاطیف** خاکستری آشیانه برستوله
 بهترین آن بود که آشیانه در موضعی بود که بسیار هوا بود و صفت سوختن آن چنان بود
 که در کوزه کنند و بکل حکمت گیرند و در تنوری که آتش تیز بود بنهند یک ساعت و بعد از آن
 بیرون آورند و سحق کنند طبیعت آن سرد و خشک بود نافع بود جبهه دشواری زادن
 مقدار یک مثقال و گویند مضر بود بشش و مصلح آن سنگین بود **السرطانات**
 صاحب مهاج گوید صفت سوختن وی چنان بود که در کوزه کنند و بکل حکمت گیرند
 و در تنوری که آتش تیز بود بنهند و بعد از آن بیرون آورند و سحق کنند و طبیعت آن
 گرم بود در اول و خشک بود در دوم منفعت آن در باب سین در سرطانات گفته شود
 و صاحب جامع گوید صفت سوختن وی چنان بود که دیکه سین سرخ بر سر آتش نهند
 و سرطان زنده در آن نهند و بسوزند تا چون خاکستر گردد و بردارند و استعمال
 کنند **تین الباقلا** خاکستر خوب با قلا وقتی که تر بود چون بسوزند و خاکستر آن
 ضاد کنند یا مالند در حمام آثار جرب سیاه که در بدن باشد ببرد **رنف** بهراج
 است و گفته شد رند صاحب جامع گوید آس است و صاحب جامع گوید درخت غار
 است و صفت اس گفته شد و صفت غار گفته شود **رووس** بهترین سرها آن
 بود که از حیوان معتدل در طوبه گیرند و طبیعت آن گرم و تر و غلیظ بود غذا بسیار
 دهد و منی بیفزاید و مصلح اصحاب کد بود و سر میش چون بیزند و بمرق آن حقه

منهاج

کند

کنند امعاء سیف تر کنند و کرمه و اعصاب و بدن را نیکو گردانند و باه را زیاده کنند چون
 در وی اندک و حراره و پیوسته بود و خوردن وی مضر بود بموده از بهر آنکه در هضم
 شود و او بی آن بود که با دار صینی خورند و بعد از آن مصطکی بخایند و سرکوسفند تر
 تر از سرکوفد و سرکوفد تر تر از سرکوفد بود برین قیاس و فی الجمله غذای بود که اندک بخونی
 داشته باشد و غذا بسیار دهد و قوه بدن ضعیف بدهد چون هضم بروی مستولی
 شود و باه را زیاده کند و سر ضعیف را اگر آن کند و کسی که معده وی ضعیف بود شاید که
 خورد که قولنج آورد و قولنج بغایت سخت و گوشت زبان سبکتر بود و گوشت خدین
 غذا بسیار تر دهد و چشم جرب تر بود و زود تر بگذرد و دماغ سرد و تر بود و زبان باغک
 خورند و چشم بیز باغک زیاده خورند و گوشت خدین و بن گوش هر که و صفت و انجذان
 و خردل خورند و او بی آن بود که پوستها و غصه و فها چند آنکه امکان بود بخورند و اگر
 آرزو غالب بود با سرکه و خردل خورند و مصلح دماغ در صفت دماغ گفته شد **واما**
 سرها مایه مایه کوجله نمک سود خشک چون بسوزانند جبهه شقاق که در مقود و ملازه
 و درم کرده و درم صلب و مانند آن نافع بود و سر سرد بن نمک سود چون بسوزند و بر کزندی
 غریب مالند سود دهد بغایت **رواس** جرجیر الماء است و گفته شد **روسیخ** را سخت
 گویند و آن خاص محرق است بیاری مس سوخته بود لیکن روی سوخته خوانند و بهترین
 آن مصری بود و طبیعت آن گرم بود در سیوم و قابض و محقق و ملطی بود مسهل آب زرد
 بود و در خصایات موی استعمال کنند و ریشها پاک گردانند و بصلح آورد و چشم را
 دهد و گوشت زیاده بخورد و ریشهای بد که در بدن بود منع کند **روبیان**
 اریبان است و گفته شد صفت آن و اهل مصر فرید بس خوانند و اهل اندلس مرون
 و ابن زهر در خواص آورده است که چون بگویند با بخود سیاه و بر نافع ضاد کنند جبهه
 بیرون آورد و گویند چون خشک کرده سحق کنند با فلفل و در چشم کشند شبکویری
 نافع بود و ما سر جویه گوید کرم و تر بود با اعتدال منی زیاده کند و شکم بزم دارد و مری
 گوید بیش از آنکه نمک سود کنند باه را زیاده کند و غذا ای صلیح دهد و چون نمک سود کنند
 یا کهن گردد مولد سودا و حکم بد بود و رازی گوید دشوار هضم بود و معده را بد بود
 و او بی آن بود که اصلاح آن بر سرکه و مری کنند و کرمه و باه را زیاده خوانند و جوارش عود یا جوارش

سفر جلی سهل خوردند و اگر خورد مزاج بود از عقب ان مرب انا منع خورد و اگر
 جهة باه خوردند نشاید که با سر که خوردند بعد از انکه نیک بخته باشند باروغن کرد کان
 و زرده تخم مرغ و میانز و کند ناقلیه سازند و تناول کنند سخن کرده و رسم بود و بیه را
 زیاده کند **روت الحمار الاحمر** سرکین خورخواه سوخته و خواه ناسوخته قطع
 سیلان خون بکند خاصه چون با سر که بیامیزند و اگر سرکین تازه بپیشارند و در سینی
 کنند رعاف زایل کند و همچنین چون سر که بروی افشاند و ببیند همین کند و جوت
 تر بود و فشارند و آب ان بیاشامند سنک کرده بریزند و سرکین اسب نیز همین عمل کند
 و سرکین خور که در غلج جردن بود چون خشک کنند و با شراب بیاشامند جهة کردی عقب
 عظیم نافع بود **روت البردون** سرکین استر چون دو دکتده در شیب زن بجه مرده
 و مشیمه بیند از **رویا** عنب الثعلب است و گفته شد **رهنی** شیرازی ارده
 خوانند طبیعت ان گرم و تر بود و غلظ و مصلح وی غسل بود یاد و شاب و در صفة سمس
 گفته شود منفعت ان **رج الفار** حرقان کوبند و ان سم الفار است و تواب
 الهالك نیز خوانند و ان شک است و در شین گفته شود **ریهقان** در لغت بعضی عرب
 نرغران خوانند و گفته شود **رتیاج** را تیغ است و گفته شد **ریاس** بیارسی
 ریواج کوبند و قوقه وی مانند حاض اترج و غوره بود و بهترین وی بیارسی بود شاخه
 دراز است بر ابدار نازک طبیعت ان سرد و خشک است در دوم حار و نشانده و سستی بان
 دارد و خار را نافع بود و طاعون و وبا را سودمند بود و چون عصا روی در چشم کشند
 رو شایبی بپزد و وی اسهال صفراوی و حصیه و جدري را نافع بود و بواسیر را سود
 مند بود و غثیان ساکن کند و قوقه احشای دهد و معده و جگر گرم را و آب وی با آرد جو بر حومه
 و غله طلا کردن سود دهد و صاحب منهای کوبید مضر بود بسینه و قولنج و مصلح وی
 اترج مراب بود و صاحب تقویم کوبید مجفوق اعصاب بود و مقطه باه و مصلح وی شراب
 عود یا انیسون بود و بدل وی حاض اترج است یا غوره **ریه** بیارسی شش کوبید صاحب
 منهای کوبید گرم و تر بود و سهل انهضام و طبیعت بیند و غذای وی اندک بود و میل
 بلغم داشته باشد و مضر بود باصحاب کد و بقراط کوبید مجموع ششها سرد و تر بود و روش
 کوبید خشک بود و دشتوار هضم و اصلاح وی چنان کنند که سر که و کروی یا بخوبی استند

بعد از ان بریان کنند و بهترین ششها شش بویه و کوسفند کوبی بود و شش بویه چون
 بریان کنند بی غلک و رطوبتی که از وی روانه بود بگیرد و بر ثایل خشک که بر اعضا رسته
 باشد طلا کنند و بدان ادمان کشتد البته زایل کند و هم این رطوبه بر قویا خشک مالد
 نرم کرد اند و شش مضر بود بموده و آلات بول و مصلح وی حب الاس و سکر بود
ریه الثعلب شش رو باه چون با سر که غنصل بخورند ربو و ضیق النفس را نافع بود
ریه الخنزیر و **الحمار** شش خور و شتر چون بسوزانند و خاکستران سخی که حادث شود
 در بای سبب موزة نافع بود و اگر نسوخته همچنان گرم بران نهند نافع بود و شش خور
 همین عمل کند و منع تورم ان نیز بکند و خاکستر شش خور چون بر جوب توانستند
 سودمند بود **ریه الحمار الوحش** شش خور کور چون خشک کنند و بکوبند و بیاشامند نافع
 بود ضیق النفس را و سرفه **ریه البحر** قلو من بلا سیوس ان چیز نیست که در ساحل دریا
 یابند مانند ابکیسه چون تر بود و چون سخی کنند و بر نقرس خداد کنند نافع بود و شفاق
 که در دست و پای می باشد بسبب سرما بران ضاد کنند بغایت نافع بود **ریحان**
 و **ریحان المالك** و ضمیران هم کوبند بیارسی شاهسفر هم خوانند بواسیر را نافع بود و در
 شین یاد کرده شود **ریحان سلیمان** جا هو سلیمان کوبند و جسم فرم نیز کوبند و نبات وی
 در کوهستان بارس و اصفهان بود مانند شبنم تر و ورق وی مانند ورق خطمی بود
 و فجاج وی کوجک بود و مانند بلبلاب بر درخت پیچیده شود و وی مجفوق و لطیف بود
 با سر که بر حومه طلا کردن نافع بود و بر ور مهای بلغمی طلا کردن و بر نقرس و بواسیر
 همین سبیل و جهة لقوق بغایت مفید بود و بر کزندی عقب طلا کردن بغایت نافع
 بود و چون زن باروغن کل بخورد بر کبر جهة در رحم بغایت نیکو بود و ابن ماسویه کوبید
 طبیعت وی گرم بود و بواسیر ظاهر و باطن را سودمند بود بغایت و بسیار از وی
 صداع آورد و مصلح ان روغن نیلوفر و کافور بود و بدل ان مرزنگوش است و کوبند
 بدل ان نیم وزن ان شمع است و نیم وزن ان عنب الثعلب **ریحان د اود** و **ریحان**
 دارو نیز کوبند و ان اذان الفار است و گفته شد **ریحان الکافور** و کافور
 یهودی و شیخ الکافور نیز خوانند و بیارسی سوسن خوانند و ان نوعی از درخت است
 و نبات وی بیشتر در خراسان بود و کل وی مانند کل خواما بود و ورق وی مانند ورق

شکسته

کاشنی صحرایی بود و کلوی و ورق وی بوی کافور کند قوی چون بومید یا در دست
 بمالد خواه خشک و خواست و طبیعت آن گرم و خشک است در دوم و بوییدن بسیار وی
 و ادمان بدان نمودن رطوبات از غشای دماغ بکشد و چون ادمان بدان بنمایند
 اخلاط غلیظه که در سر باشد تحلیل کند و بوییدن وی سرد مزاج را سودمند بود نه
 گرم مزاج **ریحانی** شراب صریح است خوشبوی **ریحیعت** سوداست و گفته شود
ریحیاع صاحب منهاج گوید سنگی است مانند سرطان و طبیعت آن سرد و تر است
 در دوم نشق رطوبات چشم بکند و جلاد دهد و روشنائی بفرزاید و مکتف گوید آن نوعی
 از سرطان جبری است و در صفت سرطان گفته شود **ریش** شربتی گویند بر مرغها
 چون مسوزند و خاکستر آن بر جراحت افشاند خشک گرداند و برهای بزرگ یاری دهنده
 بود در قوی و در علاج بینی گشته و منافع بر هر مرغی در موضع خود با منفعت آن گفته شود
باب الزاء زاج انواع است سفید و سرخ و سبز
 و زرد زاج سفید قلقدیس خوانند و شوغار گویند و یونانی خلقتیس و بشیر از زاج سی
 و زاج سرخ سوری خوانند و زاج سبز قلقت و قلقت خوانند و قلقتار زاج زرد است
 بسیار سی زاج شتر دندان خوانند و بهترین آن مصری بود براق مانند زرنج بد خشی و چون
 در دست بمالد زرد زرد شود و بالک بود و گفته نباشد و نوعی از زاج سوری هست که
 بسیار سی زاج کفش کران خوانند و بشیر از زاج سیاه خوانند و یونانی مالیطرا و ملیط
 نیز گویند و جالینوس گوید قلقتار چون آهن کورد زاج شود و وی معتدل تری زاجات
 بود و محرق وی الطن محرقات بود و زاج احمر و اخضر و اصفر در قوی مانند یکدیگر اند لیکن
 اختلاق در غلظ و لطافت است لطیف ترین سفید است و اقوی ترین سبز و غلیظ ترین
 سرخ و قلقتار خیر الامور و سطها بود متوسط بود میان غلظ و لطافت و زاجی دیگر
 هست که یونانی مسیق گویند و بهترین آن قبری بود که لون آن مانند زرد بود و طبیعت
 قلقتار گرم و خشک بود در سوم و همه زاجات در طبیعت مانند یکدیگرند و وی قابض
 بود و محرق خشک کننده احداث کند و جویب و سعه و ناصور و رعان و ریش کوش و مدد
 آن نافع بود خاصه چون فیتله بعمل میالایند و بقلقتار بگردانند و در کوش دهند و
 آکله که در بینی و دهن و دندان بود و ریش آن خاصه سوری نافع بود و خوردن آن

مجنون

مجنون شش بود تا بحدی که بکشد و از خوردن زاجات سرفه سخت پیدا کند تا بحدی که
 بسل کشد و مداد و ای آن بشیر تازه و مسکه و قند و مانند آن کنند و باقی منفعت هر یک در
 باب خود گفته شود **زات** درختیست که از امران خوانند و گفته شود **راووق**
 زریبق است و گفته شود **زریب** بسیار سی میوز گویند و هر مرغی که خشک شود زریب
 خوانند الاخر ما که ویرا عمر الرطب خوانند و زریب خوانند و زریب عجم خوانند و بهترین
 آن خراسانی بود بزرگ شیرین گوشت وی گرم و تر بود در اول و خشک بود در دوم و باد آن خورند
 سرد و خشک بود در اول و جالینوس گوید سرد بود در اول و خشک بود در دوم و باد آن خورند
 در د معالمانیکی بود و معد و جگر دوست دارند و گوشت وی کره و مشامه را نافع بود
 و یاری دهنده بود در ادویه سهل چون نه درم از وی اضافه کنند و چون بی دانه بود
 مشک براند و آن نوع که لاغر بود و قابض حرارت وی کمتر بود و معد و راقه دهد و طبیعت
 بپندد و محرق دم بود و مصلح وی خیار سبز بود و گویند شیر تخم تورک و اسحق گوید حدت
 دم بنشانند و قول اول اصح است و گویند مضر بود بکرده و مصلح وی عناب بود و میوز
 بد نوافزیه کند و هیچ مضر و ادویه نرساند الا مکر مجروری مزاج و مصلح وی سنگین
 بود یا از فوکه ترش چیزی بر سران خورد و دیسفورید و س گوید گوشت وی چون بخورند
 موافق قصبه شش بود و نافع بود وجهه سرفه و اگر گوشت وی با قلع خلط کند یا با آرد
 جاورس و بیضه بریان کنند و بعل و بخورند بلفم از دهن بیرون کشند و چون بیامیزند
 با آرد با قلا و کون و ضاد کنند بر ورم گرم که عارض شود در انتین بغایت سود دهد و چون
 خطا کنند بخورده با شراب و ضاد کنند بر هر چه بیداشود در پوست مثل جدری و ریشها
 شهیدیه و عفونات که در مفاصل بود و سرطانات و چون ضاد کنند با جاورشیر و ریش
 نافع بود و چون بر ناخنی که جنب حسابند زود قلع کند و میوز غز انرا دانه از افکورد
 و جلا میوز بکتر از جلا انجیر خشک بود و اطلاق وی کمتر از اطلاق آن بود غیر از انکه میوز
 موافق توان از انجیر خشک بود بعد و بدل آن کشمش است **زریب الجبل** میوزیج است
 و گفته شود و صاحب جامع گوید حب الراسن است و این سهواست حب الراسن گفته شد
 و صفت میوزیج گفته شود و بشیر از میوزیج خوانند **زبد البحر** بسیار سی کف دریا
 خوانند و آن بیخ فوسفات است سفید و بزرگ بود و سبز و بوی وی مانند بوی ماهی بود

یکنوع م

و در ساحل دریا بسیار یا بند و نوع دوم بشکل ناخنه چشم بود یا اسفجه و بسیار
تجوین بود و بوی وی مانند بوی طحلت بحری بود و میوم بشکل کرم بود و بر امیسیوت
خوانند بشیرازی کرم ایوب خوانند و نوع چهارم بصوفی جز که مانند بسیار تجوین سبک
و مولف گوید آن اسفج است و گفته شد و نوع پنجم بشکل مانند فطر بود و پراچ بوی نبود
و باطن وی خشن بود مانند قیشور و ظاهر امس و بهترین آن وردی بود که بزردی مایل
بود و طبیعت آن کرم و خشک بود در میوم و گویند تر بود اء الثعلب را نافع بود چون
بیسوزاند و با شراب سرخ رنگ که قوام آن رفیق بود برداء الثعلب طلاکت موی بر ویاند
و خنار بر وجوب و قویا و بق و هر علی که در جلد پیدا شود جهت آن نافع بود چون یاوم
و روغن کل استعمال کنند و بشیره را صلی کنند و کلن سیاه و آنوی که در روی و همه اعضا پیدا شود
زایل کند و نوع میوم که گفته شد عسر البول و سنگ کرده و رمل که در مثانه بود و در کرده
و استسقا و در سبوز را نافع بود و حیض بر آید و باقی انواع آن منفعتهای دیگر که گفته شد
در ایشان باشد و جلا دهند آن بد همد و موی برداء الثعلب بر ویانند چون باغله یا شراب
طلاکت و انواع مزید البحر موی بستند و بر ویانند و بیک نوع هست که سفید بود و طبیعت
وی کرم و تیز بود و خشک بود در دوم جلا چشم بد همد و بااد ویه که مناسب بود سفیدی که
در چشم بود زایل کند البته و قلع آن بکند و مقدار مستعمل از زید البحر از آنکی تاد و داکل بود
و مضر بود بر مصلح آن کثیر بود و گویند مضر بود بر و حواس و مصلح وی روغن کدو بود
و بدل وی بوزن وی حجر القیشور بود و اگر خواهند که بر ایسوزانند در دیکلی کلی باخته نمند
بس چون بخته گردد بیرون آورده و بردارند از دیک و بوقت حاجت استعمال کنند و اگر خواهند
که غسل آن کنند مانند اقلیمیا مغسول کنند **بالبخیر** بیونانی آذرافینون و آذرفنی
و آذرافینر نیز گویند و بر بانی عاف را و آن کرد بر کردنی جمع میشود و در دریا مانند بخ بود
و در میان فی وکیا یا بند و لون وی مانند حجر اسوس بود و بشکل زبد البحر بود و بسیار
سوراخ و طبیعت وی در چهارم کرم بود و نشاید که تنها استعمال کنند و باید که ادویه با وی
خلط کنند که کسر حقه وی بکند و نوع وی و اگر محتاج باشند جهت بیرون شاید که استعمال
کنند لیکن آنجهه اندرون احتوان و لیج دانند سبب شده قوع که در وی است و
دیسفورید و س گویند جهت جری ریش شده و کلن و قویا و تبرها و مانند آن نجات سود دهد

و فی الجمله و ابوی حاد بود و نقل مزاج بد که عارض شود در اعضا با مزاجی نیک کند و عرفا السار
نافع بود و رازی گوید چشم را جلا دهد و ورم بستان ساکن کند چون گفته باب طلاکت
زبد القمر حجر القمر است و گفته شد **زبد** بسیار بی مسکه گویند و بشیرازی غشک بهترین
آن تازه بود که از شیر میش کینند و طبیعت آن کرم و تراست در اول و تری وی زیاده بود
منضج و محلا بود و اگر بر بدن طلاکت بد نرا فربه کند و غذای وی بد دهد و جراحات
اعصاب را نافع بود و ورم بن گوش و اربیتین و دهن را و اگر بر لثه کودکان بمالند سود
مند بود جهت زود برستن دندان و همه ورمها که در دهن بود نفع دهد و چون با غسل
خلط کنند و لعق کنند نافع بود جهت خونی که از شش حاصل شود و ذات الجنب را و ورم شش را
بغایت نافع بود و بدان حقه کون ورمها کرم صلب که در رحم و امعا و انتین باشد سود
دهد و ریش روده را و اگر بااد ویه بود که نافع جراحتهایی بود که در اعصاب و مجب دماغ
و فم مثانه باز دید آید سود دهد و ریشها پاک گردانند و گوشت آن بر ویانند و دفع زهرها
بکند و چون بر کزندی افوی مالند نافع بود و سرفه سرد و خشک را بغایت مفید بود خاصه
چون با شکر و مغز بادام بود و ذات الجنب و شش را بغایت نافع بود و منغ خون و ماده بکند
چون با نوده درم از وی با غسل بخورند و بسیار خوردن وی سهل بود و مغنی و مرخی
معه و مصلح وی چیزهای قابض بود و گویند مصلح وی چیزهای قابض بود و گویند مصلح
وی فایده قندی بود و نافع بود جهت خشونه حلق و قویا و سعه خشک و خشن چون بدان
بمالند و حرقه مثانه را مغز نافع بود و یا با بیضه نیم برشت و آنجه تازه بود در بعضی
ادویه بدل زیت بود و در بعضی بدل شحم و دخان وی یعنی دوده وی بکینند از جراح
مانند دوده روغن بزبر و در ادویه چشم مستعمل کنند بحقق بود و تبضی اندک در وی
بود و قطع سیلان ماده چشم بکند و ریش آن پاک گردانند زود بحال صحت آورد **زباد**
نوعی از طبیست و آن عرفیست که از میان هر دو بای جانوری کیوند بشکل کرم اما
مروی کوچک بود و آنرا کره زباد خوانند و طبیعت آن کرم بود در میوم و معتدل بود
در رطوبه و بیوسه و بوسیدن آن و مالیدن صلب سرد و در شقیقه و زکام را نافع بود
و اگر یک قیراط در ده درم شالی که مفرج بود یا شامند خفقان زایل کند و ضعف دل
را و درین عمل بغایت کمال بود و اگر زنی دشوار زاید یک درم از وی بایک درم زعفران

موق مرغ و زنبه کتد و بیاشامد زاییدن بروی اسان گردد **زبل** بسیار سی سرکین کومید
و مختلف بود بسبب اخلاق حیوان و اخلاق اشخاص و فواید آنها خاصه انسان و مجموع
زبلها محل و مستحق و محقق بود و همه مفصل گفته شود **زبل الاطفال** آنچه اول از طفلان
بیرون آید بنامند و خشک کتد و محقق کتد و با هم چسبند ان نبات در چشم کتد
سفیدی که در چشم بود زایل کند در چند روز و بهترین زبل طفلان آن بود که از طفلی
کیونکه که محفوظ باشد از تخلیط و بعسل برشند و بدان تخم کتد خنق و ذبح را
نافع بود و یاد در حلق دهند همین عمل کند و همچنین کس که تورم حلق مید کرده باشد و نزدیک
موت بود و احتیاج بعضی باشد از خنق تحت چون زبل کودک خشک کرده بعسل
مچون کتد و بر حلق وی طلا کنند بغایت کمال نافع بود و مجرب است و باید که غذای
کودک سه روز تر مس با نان تنوری دهند که بملک خوش کرده باشند و شرابی که اندک
مزاجی داشته باشد بوی دهند سه روز بیایی و غذای معتدل و روز چهارم زبل وی
بنامند و خشک کتد و نکاه دارند تا بوقت حاجت و همچنین اگر غذای وی گوشت مرغ
و در آن بخته بآب بود سود مند بود و باید که از غذاها این که مرطوبه بسیار داشته باشند
نکاه دارند و اگر نکاه ندارند در فعل و قله نفع مانده **زبل کلاب** بود و زبل اطفال
بزرگترین تر بآن کمی باشد که بیکانی زهره در جوی زده باشند و زبل انسان چون خشک
کتد و با شراب و یا عسل بیاشامد نافع بود جهة تمامی دایره و کوفه کان جانوران
و ادویه های کشته تلقی کتد و بر قانوا نافع بود و قطع اسهال بکند و چون محقق کتد و بر
موضع عقبه باشد زایل کند **زبل اللقلق** سرکین لقلق چون بیاشامد مصروع
بغایت نافع بود **زبل الجراد** سرکین ملج محقق و کانی را زایل کند **زبل المردون**
والورل سرکین عضایه لونوا نیکو گرداند طلا کردن **زبل الخطاف** سرکین برستور
سفیدی چشم را زایل کند **زبل الکلاب** بهترین آن بود که از سگی کیونکه که استخوان
خورده باشد و آن با عسل نافع بود جهة ریشهای کهن و تخم که بد آن کودن خنق را
زایل کند و جهة دفع اسهال اشامیدن با شیر نافع بود خاصه چون ذو سنطاریا بود
و جهة قولنج بدان حقه کودن با آب گرم نافع بود و دیسقورید و سرخ و سرکین سگ
چون بکیرند در تابستان بعد از غروب ستار کلب و خشک کتد در سایه و با شراب

بیاشامد یا آب شکم بیند و سرکین سگی که استخوان خورده باشد انچه سفید بود
و خشک کتد و نکاه دارند و نکاه دارند و نکاه دارند و نکاه دارند که استعمال کتد جهة
ورم حلق و خنق بغایت محقق کتد با ادویه که نافع بود بدین ترتیب و اگر با ادویه
که محلل بود خلط کتد و در مابدا زایل **زبل الذیاب** بهترین سرکین کولان بود که
از خار کیرند و سفید بود و در روی استخوان و موی بود قولنج را نافع بود خاصه
چون آن کولان استخوان خورده باشد در غایت کمال نافع بود و مجرب و مفید و اگر
نزدیک خاصه بیا و یزد همین خاصیت دهد و اگر در پوست ایل یا پوست کولان کیرند
و بیا و یزدن بر سیمانی که از چشم کتد که بعضی از وی کولان خورده باشد نیکو تر بود این
مرض **زبل الزر** بهترین آن بود که از زهر زوری کیرند که بر خ خورده باشد
قویا و محقق و کانی را سود دهد **زبل العصافیر** سرکین کبشک بال کتد و زایل کتد
کلف از روی بود و چون بلعاب دهند برشند و بر ثلیل طلا کنند و ثلیل
بشیرازی کولان خوانند **زبل الرحمه** سرکین مردار خوار چون دود کتد در شب
زن بجه بیند از و چون با زیت بیا میزند و در گوش جکاشد کوانی گوش زایل کند
زبل الحمام سرکین کبوتر کرم ترا زهره سرکینها بود و نافع بود هر مرضی سرد که باشد
و با آرد جو چون بیا میزند محلل بود و چون با سرکه بیا میزند خنق را نافع بود خاصه
چون بز رکتان کوفته اضافه کتد و چون با عسل و بز رکتان خلط کتد و در مهای صلب
منفجر گرداند و خشک کتد که حادث شود از آتش باری و چون با زیت بیا میزند سوختگی
آتش را سود دهد و اما سرکین کبوتر که در خنقا و بر جهاد دارند بغایت گرم بود و سرکین
کبوتر صحرایی و کوی حله و ی تحت تر بود و سرکین کبوتر در بسیار مرضها استعمال کتد خاصه
چون با تخم حرق کوفته و پیخته یا خردل بیا میزند و استعمال کتد در مرضهای سرد که احتیاج
بمخونه بود و قویا و در در مفاصل و ضعفه و در شکم و در کوفه را نافع بود و چون با آرد
جو بیا میزند و در آب برزند و با سرکه و عسل بپزند و ضماد کتد بر دبل و خنق را بر
و در مهای صلب بکلا زایل و بصلاح آورد چون با آرد جو بیا میزند و آب برزند
و اندکی قطران اضافه کتد و با هم محقق کتد تا مانند موم گردد و بر برص نهند بکلتان
باره و سه روزها کتد بعد از آن بردارند و دیگر باره تازه بنهند سود مند بود

و چند ان این عمل کنند که زایل گردد و اگر بآب بیزند و کسی را که عسر البول بود در آن نشیند
 بغایت نافع بود و جهة درد منقبه طلا کردن نافع بود و جو با سرکه بر مستسقی طلا کنند
 سودمند بود و همچنین اگر با سکنجبین بپاشانند و سرکین کبوتر مرغ چون دو درهم از وی
 با سه درهم دار صیغ بپاشانند سنک کرده بریزانند و چون بسوزند در خرقه کتان
 تاملانند خاکستر شود و بازیت بپایانند و بر سوختگی آتش طلا کنند نافع بود و گویند
 سرکین کبوتری که بزرگتان خورده باشد سنک بریزانند و این بخوبست و سرکین کبوتر
 در حقنه قولنج نافع بود **زبل الفیل** چون زن به ششم باره بخورد بر کبر و اگر آبستن
 نشود و اگر بخورد صاحب بکهن را نافع بود **زبل الفرس** سرکین اسب همان عمل
 سرکین خرمی کند **زبل اللجاج** سرکین مرغ اگر دود کنند نافع بود جهة درد دندان
 و موافق کسی بود که فطر کشند و ادویه های کشند خورده باشد و اگر با سرکه بپاشانند
 خناق را عظیم نافع بود و اگر با شراب یا با سرکه بپاشانند قولنج را بکشاید و مجربست
زبرجد نوعی از زرمود است و طبیعت آن سرد است در دوم و خشک است در اول
 با صبر راقه دهد و دیگر منافعه در صفت زرمود گفته شود **زبل القواریر** مسقونی است
 و گفته شود **زجول** آشوت است و گفته شد **زجاج** بیابری آئینه خوانند و طبیعت
 آن گرم است در اول و خشک است در دوم موی بر ویانند چون بار و غن زریق طلا کنند
 و در وی قبضی و لطافتی بود و سفیدی چشم زایل کند و روشنایی بفرزاید و چون
 بسوزانند در عمل اقوی بود و آنچه سوخته بود محق کرده سنک کرده و مثانه بریزانند
 چون با شراب بپاشانند و اگر غیر محق مستعمل کنند باید که بغایت محق کنند و استعماله
 کنند و صفة سوختن وی افست که در کوره آهن گران نهند و بدست تانزدیل که آتش
 بس بیرون آورند و در آب قلی اندازند بعد از آن محق کنند و مستعمل کنند و گویند شوق
 وی جان بود که محق کنند و بر روی صفة از آهن کنند که سر آن کشته بود و آتش نحس
 در مشیب وی کنند مقدار سه ساعت و دایم تحریک آن کنند بعد از آن بغایت محق کنند
 و مستعمل کنند **زوار** جد او راست و گفته شد **زرباز** بزبان هندی
 کجور خوانند و بزبان اهل مکه عرق الکافور و وی بخیست که از وی بوی کافور آید
 چون تازه بود و بلفظ دیگر سطر الا خوانند و در طعم وی تلخ بود و آنچه در تری

بکارد باره کنند و بجوشانند تلخ وی مکی بود و آنچه باره فکده باشند تلخ تر بود
 و آن نیکوتر بود و طبیعت آن گرم و خشک بود در دوم تا سیوم و گویند در اول محل را با غلیظ
 بود خاصه در ارحام و بد نوا فرجه کند و قطع بوی سیر و بیاض و شراب بکند چون در دهن
 گیرند و بی بند و کزندی جانور را از اسودد دهد تا بحدی که نزدیک به جد و ارحام و شکم
 بیند و مفرج و مقوی دل بود بخاصیت قوه قبض و تلطیف و از ادویه تر یا فانت کبار و مقوی
 رومی بود که در جگر باشد و مسهل سودا بود شربتی از وی یک درهم بود و بول برانند و نافع
 بود جهة مرضهای سوداوی و خفقان دل و فساد فکر و غم و وحشة و در بیشتر منافعه
 مانند در و بخ بود و موده تر را خشک کرد اند و چون در دهن گیرند و بدان ادمان کنند
 در دندان نافع بود **نکاهار** در وی بد از دهن زایل کند خواه که از رنجی بود و خواه
 از سبب غذا و این زهر در خواص آورده چون تو بود و بگویند و کف بای مالند هر علی که
 در سر بود زایل کند از صلع و شقیقه و امثال آن و چون در خانه بخورد مودان بکوبند
 و باز نکودند و اگر صاحب داء الفیل طلا کنند بر حقویه که بشیر از وی کوه خوانند موافق بود و اگر
 یک جوز در دست بر زلف از وی سوراخ کنند و بیاویزند بر حقوی کسی که شهوتش منقطع
 شده باشد از علته آنکه طبعی بود بحال صحت باز آورد و انتشار حاصل کند و دیسقور بپزد
 گوید در در و کین و حقوین و عرق النساء و فلیج و صرع که سبب آن رطوبات بود چون با غسل
 بپاشانند نافع بود و صاحب منهای کوبید بسیار خوردن وی مضر بود به دل و مصلح آن
 فو تیج بود و صاحب قویم کوبید مصلح وی سنبل الطیب و نبات بود و بدل آن را زی کوبید
 در مداوا کزندی جانور آن و بادها غلیظ یک و زن و نیم آن در و نیم و چهار دانگ وزن
 آن طر حشقوق بری و نیم وزن آن دانه اترج و گویند بدل آن شیطرح و راسن است
زربین درخت کوبیده درخت اترج است و مولی کوبید درختیست که در ولایت
 کازرون بسیار باشد خاصه در بیشا و و ورق مانند ورق زیتون بود و کل وی مانند
 قرص آینه زرین بود و در وقت انکوب بشکند و ورق وی چون سبز بود بکوبند و عصا
 آن بپاشانند یا میبخج عرق النساء و عرق البول و طم نافع بود و خون بسته از مثانه
 بیرون آورد و کزندی جانور را نافع بود و وی مضر بود بمانه و مصلح آن حب الاس
 و بلوط بود و بدل آن بوزن آن قنطاریون بار یک و بوزن آن تخ خیاره و بوزن آن

دانه اترج و گویند بدل آن نیم وزن آن زعفرانست **زراوند مدح** زراوند مدح
 مدور خوانند و معروف بود بشای و وی ماده بود بسیار سی زراوند کد خوانند و
 بهندی کجور خوانند و زرنبال نیز هم کجور خوانند و بهترین آن بود که بلون زعفران بود
 و بغایت فربه باشد و طبیعت آن گرمست در اخردوم تا اول سیوم و خشک است در دوم
 و گویند گرمست در دوم و خشک است در سیوم و وی اقوی و الطیف بود از طویل نافع
 بود جهت رطوبت و وسواس و فواق و نفوس چون دودرم از وی بیاشامند و نافع بود
 جهت کزنده کجائونان و ادویه کشنده و جذب سکی و شوك و سهام بکشد چون ضما
 کنند و از اعضا بیرون آورد و بهنق را سود دهد و دندان را جلا دهد و دفع اخلاط
 بلغمی و مراری بکشد و قوه سمع بدهد و ریشها بد باله کرد اند و گوشت بر ویانه و جرك
 کوش باله کند و ورم سبزو و همن عضله و درد بجلو چون بیاشامند نافع بود و دماغ
 و معد را از اخلاط بد باله کند و درد سرد شقیقه که از سردی بود سود دهد و یزقان
 صفراوی و بلغمی چون با غسل بیاشامند و درد و رگین و عرق النساء و نفوس و فالج و دردی
 مزمن که نفع شده از نافع بود و صاحب منافع گویند مضرت است بسبب و مصلح وی غسل بود
 و صاحب تقویم گویند محقق اعضا بود و مصلح وی روغن بنفشه و کد بود و مقدار
 مستعمل از وی از یک مثقال تا دودرم بود و بدل وی بوزن آن زرنباد و دودانکه
 آن بسیار است و نیم وزن آن قسط بود و اسحق بن عمران گویند بدل زراوند مدح یک وزن
 و نیم طویل بود و گویند بدل آن را سن است و گویند بوزن آن زراوند طویل و نیم وزن
 آن دیونند صینی **زراوند طویل** شجره است خوانند و از سطوخیا و از سطوخیا نیز
 گویند و اهل اندلس سمقار و سمقران نیز گویند و میونانی ذکر خوانند و در قوطیطس
 گویند و وی نر بود و بهترین آن بود که هم رنگ زراوند مدح بود و سبب بود از آنکه
 نر سبب بود و طبیعت آن گرمست در سیوم و خشک است در دوم گوشت بر ویانه و جهت
 صرع و کزاز اشامیدن بغایت نافع بود و کونرا صافی کرد اند و سیننه را باله کرد اند
 و احشای نافع بود و ریشهای تو عفن شده با صلاح آورد و دندان را و بن آن باله کند
 از رطوبتی که در آن بود و اگر کوفته بشد بر سر که و طلا کنند بر سبب نافع بود
 و اگر با سنجبین بیاشامند و ضما کنند بر کزندی عقرب و همه جانوران و ادویه

فتاله چون با فلفل و مر بیاشامند بغایت نافع بود و نفوس را باله کرد اند از فضول
 بسته که در رحم بود و حیض برانند و نتیجه بیرون آورد خواه مرده و خواه زنده و اگر زنده
 از وی بسیارند و زن بخود برگیرد همین عمل کند و گرم در آن و حباله قرع بکشد و اگر بار و غن
 بریدن طلا کنند قبش بکشد و جهت تبها نافع بود و معد را نافع بود و چون
 باله رسا و غسل بیاشامند و ریشهای عمیق را هوار کند و بصلاح آورد و اسحق گویند
 مضرت است بجلو و مصلح وی غسل بود و بدل آن شیطرح است و گویند بوزن آن زرنباد
 و نیم وزن آن فلفل و دودانکه آن بسفایج و گویند نیم وزن آن فلفل و نیم وزن آن
 زرنباد و رازی گویند بدل آن در نفع از ریاح و تحلیل آنجه در شکم و سبب زرد
 بوزن آن زرنباد و نیم وزن آن از دوت **زرنشاد** و زرنشاد انبر یا میراست و گفته شد
زرنشاد الوان او انواع است زرد و سرخ و سبز و تیره و در پنج و سفید و بهترین
 آن زرد بود مانند طلق زرد براق و بوی کبریت از وی آید و بسیار سی زرنشاد بخشی
 خوانند طبیعت آن گرم و خشک است در سیوم سوزنده بود و در وی قبضی معفن بود
 و لذاع و گوشت زیاد بخورد در ریشها و موی بسترد و یابسه بر جراحت نهد
 سود دهد و جرب و سعه تر و اگر باز رفت بر موضعی که خون مرده بود بسبب
 ضری طلا کنند نافع بود و بازیت جهت شیش و بار و غن که جهت بواسیر نافع بود
 و اگر در موم روغن کنند خاصه زرنشاد سرخ نافع بود جهت ریش بینی و دهن
 و آکله که در وی بود و خوزی گویند زرنشاد سه نوع است زرد و سرخ و سفید
 و نوع سفید کشته بود و زرد بر موضعی که خون مرده بود بسبب ضری چون طلا کنند
 آثار آن بیورد و نوع سرخ در قلعضیون نیکو تر بود و اسحق بن عمران گویند زرنشاد زرد
 چون سحق کنند و در میان شیو کنند و هم مکر که در آن افتد میبرد و نوع سرخ چون
 سحق کنند و بعصاره بخ تو بشویند و بر شیب بخ طلا کنند بعد از آنکه موی برکنده
 باشند هرگز دیگر نروید و دیسغورید و من گویند نوع زرنشاد سرخ مانند زرنشاد زرد
 بود و چون بارانیخ بیامیزند داء الثعلب زایل کند و زرنشاد بر اعضا طلا کردن
 کف آورد و مصلح وی آن بود که بعد از وی برنج و خق طلا کنند و زرنشاد مصلح
 کشنده بود و از خوردن وی همان عارض شود که از خوردن مشک که آن سم الفاس

است و اکسیر بیان آنرا زرنیخ سفید خوانند یار و غن بادام و طلیخ برنج و مرقه
جوب مانند آب گوشت از مرغ بروغن بادام و شیر تازه و لعاب بات دهند و مولف
گوید زرنیخ مصعد دیک بودیک است که گفته شد و رازی گوید بدل زرنیخ
سرخ نیم وزن آن زرنیخ زرد بود و صاحب تقویم گوید زرنیخ معفن اخلاط
بود و مصلح وی هلیله زرد بود و مقدار استعمال از وی نیم درم بود و تشویه کردن
زرنیخ چنان بود که دیکلی نرگوار میستانند و بر سر آتش نهند و زرنیخ در آن کند
و دایم تحریک میدهند تا آن زمان که لون آن تغییر کند و بریان شود بعد از آن فرو
گیرد و سرد گرداند و محقق کنند و بوقت حاجت استعمال کنند **زرنیخ** و **رجل الخراب**
خوانند و این اسم را بدین سبب نهاده اند که مشابه آن است و بهندی بترجیح خوانند
و بسیار سی سرد تر کستانی گویند و طبیعت آن گرم و خشک بود در اخردوم بغایت مفرح
و مقوی دل بود مانند زرنیخ و بسبب عطری که در وی هست و تلطیف و قبضی
تقویه و تقهیر زیاد تر دهد و چون بار و غن کل یا باب و روغن بنفشه سقوط
کند در دره که از سردی بود سود دهد و از تری نیز و در قرق مانند سیلخه و کبابه
بود و معد سرد و جگر ضعیف را نافع بود و اوجاع اعصاب را سود دهد مجموع
عصبها بدن و محلل بادی بود که در مجموع بدن پیدا شود و شکم بیند و مصلح
وی جلاب نیم گرم بود و بدل وی در صحنی بود گویند سیلخه و کبابه و گویند
بدل آن هیل است و گویند بقوه جوز بواسطه لیکن لطیف تر از پوست **زرنک**
و زردک آب خسق است و صفة آن در باب عین در عصف گفته شود زرنیخ را
بقله مبارکه است بزبان سریانی و گفته شد **زرنقوری** و **رجل الخراب** است
و گفته شد **زرنیخ** در پیاس است و گفته شد **زرنقون** سیلخون گویند و آن
سرخ است و گفته شود **زرافه** حیوانیست که ویرا شتر کا و بلند خوانند
و در خواص حیوانات صفت وی گفته اند گوشت وی غلیظ بود و سود انگیز
زرنیخ که نایب است که در کوهستان جوزجان می باشد و آنرا بشیرازی
اسفک گویند و جهة رنگ زرد صباغان استعمال کنند **زعفران** جادی خوانند
و جساد و ریھان و کرک و شعور الصقالیخه و خلوق نیز گویند و بهترین آن

آن تازه بود که بغایت سرخ رنگ بود و تیز بوی و از ولایت بارس از کوه کیلویه خیزد
آن نوع بهترین انواع زعفران است بعد از آن خراسانی که معروف بود به سیلکندی و بعد
از آن رود آوری و زعفران فرنگی که معروف بود بمصری اکثر آن قلب بود و طبیعت زعفران گرم است
در دوم و خشک است در اول و فوس گوید گرم است در سوم و خشک است در اول و در وی
قبضی بود و محلل و منضج بود و مصلح عفونه و بلغم بود و مقوی احشاء و لون را نیکو گرداند
و چشم را جلاد دهد و تاریکی را ببرد و آب رفتن وی باز دارد چون با شیر زنان در چشم
کشند و چون با ادویه خلط کنند که مناسب بود و بیاشامند جهة در داند رونی نافع بود
و ضادات از وی چون استعمال کنند در درم و مقدر را نیکو بود و وی مقوی دل و مفرح
و منوم بود و باده را بر انگیزد و بول براند و سد جگر بکشد و چون با زردک تخم مرغ زنی که
د بخوار آید بیاشامد مقدار دو درم در ساعت بار بپزند و این بحر است و صاحب منافع
گوید یک درم تمام بود و چون با شراب بیاشامند بغایت مستی زیاده کند و تقهیر بخشد
تا بحدی که گاه باشد که از غایه فرج بدیوانگی کشند و وی دایم معدده بود بسبب غفوه
که دارد و مقوی معد و جگر بود و مقوی آلات نفس بود و قوه بشت میدهد و در درو کین
و رکتین را نافع بود و مقوی دماغ بود و مثانه و کوره را پاک کند و سپهر را بغایت سود دهد
و چون بنزد آب آن بر سر ریزند نی خوابی را نافع بود که سبب آن باغمی شور بود و ورمهای
کرم که در بن گوش باشد و حرم چون بدان طلا کنند نافع بود و اگر با ادویه خلط کنند نفوذ آن
ادویه را در جمیع بدن بکند و در دره که از سردی بود و شقیقه را نافع بود و اصل وی چون
با شراب بیاشامند بول براند و شربتی از وی از نیم درم بود تا یک درم و اسحق گوید مضراست
بشش و مصلح وی انیسون بود و منصوری گوید مصلح و مغنی بود و مصلح وی عصاره
زرنشک بود و صاحب منافع گوید مظلم حواس بود و مصلح و منوم و چون سه مثقال از وی
آب بیاشامند کشته بود بفریح و مسج گوید هضم طعام بکند و رازی گوید اشفاء طعام
میزد و مغنی بود و در خواص آورده که در خواص آن که زعفران بود سام ابرص را بخاند و رازی
گوید بدل آن بوزن آن قسط و بوزن آن دانه اتوج و د آنکیم آن سنبل و شش و آن قشور
سیلخه و صاحب منافع گوید بدل آن بوزن آن قسط و د آنکیم آن قشور سیلخه بود و گویند
بدل آن دو وزن آن ثقل و خلط روغن آن بود **زرنیخ** و **رجلی** تفاح بزی خوانند و آن نیز

کومینه واروینا و ذوات ثلاث حبات هم خوانند و درخت و برانکه خوانند و در غرور بشیرازی
کیل خوانند و جالینوس و بر اهل طب خوانند است و بهیچین آن سرخ بود و آن بستانی بود گفته
شود بعد از این اما نوع زرد طبیعت آن سرد و خشک و قابض بود قابض تر از سنجید معده را
نیکی بود و شکم بیند و بول بندد و مسکن صفرا و خون بود و بی باز دارد و قوه معده و جگر
گرم بدهد و صاحب قیوم گوید غذای بدن بدهد و مقوی و سمن بود و قوه هضم بدهد و داء
الغیل را نافع بود لیکن مصدق بود و مریخی معده بود و مصلح وی کلسک بود و صاحب منهای گوید
در مداوای اسه درم مستعمل بود و گویند بدست می که مصدق بود و معده و کرمه را بد بود و مصلح
وی انیسون بود و اولی آن بود که بغایت مرید بود **دعور رستانی** مقلد عجم خوانند
بشیرازی کیل سرخ گویند و بهیچین آن مرید بود و طبیعت آن سرد و خشک بود و گویند تر
و وی مولد بلغم بود و معده و کرمه را بد بود و مصلح وی را زیاده بود **زعفران الحدید**
صد الحدید است و زنجبیل الحدید هم گویند بشیرازی زنگ آهن خوانند و آن از آهن گیرند
صفت آن بستاند سوختن آهن و از او بروی صحیفه کند و نم کنند بآب و بنهند تا خشک شود
و بگوید و آنچه مانده باشد دیگر بار نم کنند و بنهند تا خشک کرد تا آن زمان که همه زعفران
شود و انواع ساختن آن بسیار است این یک نوع که اسان تر بود گفته شد طبیعت آن قابض
بود و سرد و چون کهن شود گرم و خشک بود در دهم و چون زن بخورد بر کرمه قطع خون
رفتن بکند و چون زن بیاشامد منع آستنی بکند و چون با سر که بیامیزد و بر سمه و بترها
بیند ایند نافع بود جهت اخس کبریا خن بر آید که از او بشیرازی خوی در خوانند نافع بود
و خشونه اجفان و بواسیر که رسته باشد در مقعد نافع بود و بن دندان حکم دارد و بر تفرس
طلا کردن نافع بود و موی برداء الثعلب بر ویانده **زعفر** مرو سفید است و در هم گفته
شود انواع مرو **زفت روی** سه نوع است بری و محوی و جبلی بهترین آن براق صافی
باله املس بود و طبیعت آن گرم و خشکست عرق الشار نافع بود و نفوس و مفاصل و فایح
و بادهای سرد و در در را نوازا نواها را نافع بود و جذام را طلا کردن بغایت نافع بود
خاصه چون ادمان بران کنند و مقدار یک درم تا دو درم مستعمل بود و اسحق گوید مضراست
بشش و مصلح آن کثیر بود و بدل آن جاو بشیراست و علك البطم و گویند بدل آن فطران
است **زفت یابس** زفت تراست که خشک می شود بطبیعت خود و از او بسفاس خوانند

و بیشتر از ینوت و از دیگرند و ینوت خوب است و از رصوبه نواست که بر می دهد و
و طبیعت آن گرم است در اول و گویند در دهم و خشکست در دهم و جالینوس گوید گرم است
در سیوم و وی خشک تر از زفت رطب بود و قویا نافع بود و در ششهای فاسد از رطوبه باله
گذاشت و در ششهای سر و گوشت در ریشها بر ویانده و مفتح و محلل و ملین جراحات بود و بر
موضع ضرب طلا کردن نافع بود و منضج و رمهای صلب بود **زفت رطب** زفت تراست
و آن روانه بود و در مرهمها کتد و آن از قبل قیر است و از ینوت و غیر آن از انواع صغیر
گیرند و زفت نزدیک بقطران بود و روغن وی فسالادون خوانند و آن چنان گیرند که
زفت در بختن بر بالای وی صوفی باله بیاورند و بخار که بدان متصاعد شود چون
بسیار کرد آن صوق را بنشارد و در ظرفی یا در قرق اینیق بنهند تا بچکد و از او روغن زفت
خوانند و چون با آرد جو برداء الثعلب صناد کتد موی بر ویانده و اگر برخا ز بر خند نافع بود
و منضج اخلاط غلیظ بود و برص ناخن میرد و ملین و رمهای صلب بود و قویا را زایل کند و
چون باشکر بخورند سینه را باله کند و اگر بر ریش چهار بایان و جوب ایشان بیند آیند
سود دهد و اگر چند نوبت بر هر عضو که خواهند طلا کنند فربه کرد آید بر شقاق بای
طلا کردن نافع بود و منع نفث دم بکنه و مسهل بود و شربتی گوید چون بزفر تر حقه
کتد کزندی مار و عقرب را نافع بود و چون میان سر بر آشد کسی که علق فرو برده باشد
و بدان روغن یا فطران جوب کتد علق بیرون آید از حلق و صاحب منهای گوید چون
بگیرند از روغن وی تاده درم و با غسل بیاشامند و باله زهرها بود و بر کزندی افعی طلا
کردن سود دهد و دوده وی مژه چشم بر ویانده و ریش آن زایل کند و در روقه مانند دخان
کند رجو **زفر** بزبان اندلسی غناست و گفته شود **زلا بیه** بشیرازی زلیبی
خوانند و حلقی خوانند و آن سبکتر از لوز بیخ و قطایق بود و زود تر هضم شود و سرفه
تر نافع بود و رطوبه سینه و شش و مولد سحره بود و مصلح وی آن بود که بعد از وی
سکچین خورند یا از او میخوش و سد جگر تولد کند کسی را که بخاری جگر وی تنگ بود
زمر از سطوط الیسر گوید زمر جد و زمر د و یک جنس اند و در معدن زرا از مغرب
زمین خیزد و طبیعت وی سرد و خشک بود خاصیت وی آن بود که چون بیاشامند بوزن
هشت جواز کزندی جانوران زهر دار و سمهای کشند خلاص یابند و باید که بیش از آنکه
زهر در وی اثر کند بیاشامد از مراء خلاص یابد و موی نرم و پوست رها کند و صحت یابد

ان معتدل بود در خوار و در وی قوی محل بود و گویند کرم و خشکست در دوم کوشش در ریشها
 برویاند و میرد و درم حار بود و جالینوس گویند سرد است در دوم و خشک و درم جگر و معد را نافع
 بود چون بار و عن کل و کلاب طلا کنند و قوی گویند نافع بود در انفا که در سر و لب پیدا شود
 و چون با اسفنداج مرصع بر و عن کل بر شستند و بدان طلا کنند بغایت حال مفید بود و نافع
 و چون در رم کتد سوختگی آتش را سود دهد و جراحها با صلاح آورد و اگر زور کنند بر آطلا
 نافع بود و بر ریشها عفون و در داروهای چشم استعمال کنند بوق تراز شادنج بود از بهر آنکه
 قابض بود از شادنج و قطع خون رفتن بکند و وی از سوم قتال بود چون بیاشامند همان
 عارض شود که از ریزش مصل و مداوا و ان بجزهای خوب و شحمها و آنچه در مداوا و نریق
 گفته شد و گویند بدل ان مود اسفنج است و گویند شادنج یا اسفنداج **زن** دوسر است و گفته شد
زوفرا غم خور است و گفته شد در خواص ان و اینجا نیز گفته شود طبیعت ان کرم و خشک بود
 در میوم محل نفع بود و گویند که عرق رانافه بود خوردن و طلا کردن و بجهت مینی بود و جرب و حله
 رانافه بود و مقوی بدن بود و در در سینه و شش رانافه بود چون با عسل کف گرفته بیاشامند
 و چون سحر کرده بار و عن کل بر سر طلا کنند در حمام خرا از رانافه بود و شنبلیله کشد **روان**
 شیل است و گفته شود **زواو و ف** رزیق است و گفته شود **زوفایا بس** کیهلیست که
 بیرون خامکی ماند و جیبی بود و بستانی بود بهترین ان بود که از کوه بیت المقدس خیزد و ان
 مشهور بود بزوفامصری و طبیعت ان کرم و خشک بود در میوم و لطیف بخار طبع وی چون
 با انجیر بود جهت دوی کوش نافع بود و بادی که در کوش بود تحلیل کند و چون با سرکه بپزند
 و بدان مضمضه کنند در دندان ساکن کند و چون با آب و انجیر و عسل و سداب بپزند
 و بیاشامند نافع بود جهت ورم شش کرم و در و سرفه کهن و نزله که از سر ریزد بحاق و سینه
 و دشواری نفس و کرم بکشد و جالینوس و اگر با عسل الحق کنند عین عمل کند و مسهل بود و در اول
 و در الحیم و ریش روده عرق النساء و رانافه بود و در در سینه و در جمعه و در بعلوها و رانافه
 و سح امعا و سده جگر و قوی رانافه بود و چون طبع وی با سکنجین بیاشامند مسهل کیوس
 غلیظ بود و اگر با فرد مانا و یا بر ساخط کنند مسهل قوی بود و چون با انجیر و نظرون بر سبزر
 ضاد کنند بکرا زانند و با شراب جهت ورمهای کرم ضاد کردن نافع بود و چون با آب بجوشانند و ضاد
 کنند بر خون مرده که در شیب چشم بود بکرا زانند و چون با طبع انجیر بیاشامند خاق رانافه بود

بغایت و لون زانیکو گرداند و چون با شراب بیاشامند چند روز متواتر استسقا و کوفه که جانور از
 نافع بود و چون باب بپزند و بر چشم نهند سودمند بود جهت نزول اب و مقدار مستعمل از وی
 چهار درم بود و انحن گویند مضروب بکرم و مصلح وی صمغ عربی بود و گویند عناب و بدل ان
 بوزن ان بر سیا و شان و نیم وزن ان موزن کوش بود **زوفارطب** و سخیست که بر دهنهای
 میش از من جمعی شود بسبب کیهلی که شیر دارد و ان از موعات بود چون بخورد بسبب حلق و قوی
 ان میشود و سح بردن ایشان جمع میشود و باشد که روان بود از این بپزند و بقرام آورند و گویند هرگاه
 که آبل افی را بخورد قوی طبیعت ایل دافع سمیت است حرکت کند نافع ضرر سم کند عرق بسیار
 بر پیشانی وی جمع گردد و کشف شود از زوفاترخواستند و این نوع بغایت قوی بود و طبیعت زو
 فان کرم است در میوم و گویند در دوم و تراست در اول محل او رام صلب بود و دشتید چون بران
 ضاد کنند و با بومر و انجیر بر سبزر ضاد کردن نافع بود و استسقا را سود دهد و جهت سردی
 جگر خوردن و طلا کردن سودمند بود و محل صلاباتی بود که در حوالی شانه و درم باشد و نافع بود
 جهت سردی ان و سردی کوه و چون با اکلیل الملک و مسکه بیامیزند و زن بخورد بر کوبیده حیز براند
 و بجه آسان بیرون آورد و چون با بیه مرغابی بیامیزند ریش کوش و ریش قضیب و مقعد
 و درم و میومون ان سودمند بود و تشنج رانافه بود و صاحب قوم گویند صلاح بود و مصلح
 ان روغن کل و سرکه بود و مولف گویند آنچه مصنوع بود صنفه ان بکوبیده شمشای که در میان
 ران کوشند بود و جگر ان در دیکلی کند و بجوشانند با قدری آب جوی بهاک بر سر آب آید
 رها کنند تا سرد شود از ان بردارد و استعمال کند و گویند بدل ان مغز ساق کا و بود **زهر الحمر**
 حوا از الصخر است و گفته شد **زهر** زربا داست و گفته شد **زهره الملح** نباتیست که در نیل
 مصر روی اب بود و در ابلای ایساده و نمره این بود و در زمینهای شور نیز رود و ان زهره
 رنگ بود که بغایت منتن باشد و در طوم وی شوری و کزندی بود و محل و ملطون بود و مصلح
 ریشهای خورنده و رطوبتی که از کوش آید و چون با آب و شراب بیاشامند شکم براند لیکن
 معد را بد بود و چون با سکنجین بیاشامند صرع رانافه بود و فی الجمله در حق و تلاذیع مانند مکر بود
زهره الخاس ان چیز است که چون مس بکرا زانند و در کوی از زمین ریزند و اب
 بران ریزند تا بپندد و اجزاء مس جمع شود ان آب چون کرم شود کفی گردد مانند نمک و ان زهره
 الخاس خواستد بهترین ان بود و وی اکال و لایع و قابض بود کوش زباده بخورد و کوی کفی

شده زایل کند چون سخن کنند و در کوشش دهند و مسهل آب زرد بود و بواسیر را خشک کند
 و در مهار تحلیل دهد و در میتهای بلید عفن با صلاح آورد و چون با شراب بیامیزند بشور
 زایل کند و چون با غسل بیامیزند و بدان خشک کنند ورم ملازه بکلازانه **زیتون** آنچه
 رسیده بود در حواری معتدل بود و کومینه کرم بود و آنچه نارسیده بود بغایت سرد و قابض بود
 و زیتون سبز بهترین آن بود که توفد و طبیعت آن سرد و خشک بود و زیتون سیاه غلا زیاد
 از انواع زیتون دهد و طبیعت آن گرم و خشک است و زود تر از سبز هضم شود و چون
 با استخوان خور کنند چمة ربو و مرضهای شش نافع بود لیکن خوردن وی بی خوابی آورد و صداع
 و خلط سوداوی از وی متولد شود و اولی آن بود که در میان غذا خورند و سرکه کسر بعضی شری
 میکند و مقوی معده بود و اشتها و طعام بیاورد و مجامعت را زیاده کند و قوه ذکر بدهد و زین
 کوهی گرم و خشک بود و از اغم خوانند و زیتون لاء آنچه نارسیده بود معتدل بود در حواریت و
 کومینه کرم بود قوه اشتها بدهد و معده خاصه چون بر سرکه بود و چون سخن کنند و ضما کنند و شفا
 چون باله کرد اند و سوختگی آتش و زیتون سبز طبیعت بیند و معده را د باعث کند و قوت
 شلوع غذا بدهد خاصه عکسود اما بر هضم شود و غذا بد دهد و چون در سرکه نهند زود
 هضم شود و شکم بیشتر بیند و غیر عکسود است و کومینه کرم از آب و ی بیا شامند
 نافع بود چمة موه صفا و کومینه کرم بود بشتش و کومینه اصلاح وی بعمل کنند و عصاره زیتون
 چون زن خود بر کوبد سیلان رحم و خون آن باز دارد و مغز استخوان وی چون بامیه وارد بیاورد
 و بر بروس ناخن نهند زایل کند و نمک آبی که زیتون در وی نهاده باشند چون بدان مصمته
 کنند بر دندان و دندان را که متحرک باشد محکم گردانند و آنچه تازه بود و بلون یا قوت بود
 معده را نیکو بود و آنچه سیاه بود و رسیده معده را بد بود و زود تباه شود و آنچه در غلظ
 آب نهند لطیف از آن بود که در آب تنها نهند **زیت** بیاری روغن زیتون خوانند آنچه
 شیرین بود از زیتون رسیده گیرند طبیعت آن گرم و توفد کرمی معتدل و آنچه از زیتون
 سرخ گیرند متوسط بود میان رسیده و نارسیده و آنچه از زیتون سبز گیرند از آن زیت اتفاق
 بخوانند و طبیعت آن سرد و خشک بود در اول و کومینه در وی رطوبتی بود معده را نیکو بود
 و آنچه از زیتون بری گیرند مانند روغن کل بود در اکثر حالات و نافع بود چمة حمه و شری
 و جرب و قوبا و صداع و دندان متحرک را محکم گردانند و سبوسه سر زایل کند و اگر روز در

موی ببالند و هان کنند که زود سفید شود و آنچه از زیت کهن بود بوق روغن خرق بود و آنچه
 تازه بود گرم بود باعث لای و میل بر طوب داشتند باشد پس اگر بشویند معتدل بود میان تری
 و خشک و شستن وی چنان بود که در آب شیرین کنند و بدست بزنند چند نوبت و صافی کنند و
 جالینوس گوید زیت گرم است در دهم و کهن وی چون در چشم کشند تا یکی چشم زایل کند و بر نفس
 طلا کردن نافع بود و آنچه شسته بود موافق دردها اعصاب بود و عرق النساء و درم از وی با جویان
 خوردن مسهل بود و با آب گرم اشامیدن و قی کردن کسر زهرها بکند و زیت اتفاق زیت لاصحا
 کومینه و بهترین آن شیرین تان بود معده را نیکو بود و بر دندان و دندان را محکم دارد چون زمانی
 در دهان نگاه دارند و منع عرق بکند و چون در یکی پس کشند و بجوشانند تا بقولم غسل آید
 منفعت وی مانند حصص بود و مجموع زیتها منع سر بکند از بهر آنکه زود در بدن نفوذ کند و لیکن
 طبیعت بکند و چمة قلیح که سبب آن از ورم امعا بود یا از سده که عارض شود از رجیع یا پس
 بدان حقیقه کردن سود دهد و زیت کهن کسی که در چشم وی بادسل بود یا در اجنان وی رطوبتی
 غلیظ بارد یا پس بود چون در چشم کشد زایل کند و قوه باصره بدهد و روشنایی بیفزاید و زیت
 بیه سال کهن شود و هر چند بگذرد فاضلتر بود و اگر بر کوزندکی عرق گرم کوبه عالند درد در حال
 ساکن کوه و بدل زیت کهن کومینه روغن خروخ است و کومینه روغن نخل و در ادویه قتال زین
زیت نقل زیت است و بیونانی امور عی خوانند و بعضی عکسود و بعضی در وی زیت و چون بزنند
 طبیعت آن گرم و خشک بود در دهم و منفعت آن در باب عین در عکسود کفنه شود **زیت رکابی**
 زیت اتفاق است و اهل عراق زیت رکابی خوانند بدان سبب که بیشتر از می آوردند از شام و اهل مصر
 زیت فلسطینی خوانند و کفنه شد منفعت آن در زیت **زیتون الحبشه و زیتون الکلبه**
 زیتون بری است و کفنه شد در زیت انواع زیتون **زیتون الارمن** مازنیون است و کفنه شود
زیتون نوعی از درخت سبزه است در دمشق که بری دهد و کومینه غیر آفت و صفت غیر
 در عین کفنه شود **زیت السودا** کومینه زیت الهرجان است و اهل عرب لاقتی ارجان و لاقتی
 خوانند و درخت آن دو نوع است طبع بر زرد بود چار ناله و ثمر آن مانند بادامی کوچک بود و روغن
 از آن میکوبند و بشیرازی درخت و بر ارجان خوانند و لیکن دیکه بادام کوهی است که بشیرازی
 عرق خوانند و بعضی لوز البربر و کومینه زیت سودا ان غیر زیت هرجان است و آن زیت نیست
 که از بلاد سودا آن آورند و بغایت گرم بود نافع بود چمة دردها و علتهای سرد اما منفعت لوز البربر

در صفت جلوز گفته شد **زیر** که آن است و گفته شود **زیر** صر صر است و آن حیوان نیست
 کوهی مانند ماهی بشیرازی و بر اجو و املا خوانند و شب اواز کند و در صداد گفته شود
زیر **الرجان** در زیت السودان گفته شد صفت آن **زریق** بیاری سیما کومند و ویرانم
 بسیار است بلغة السیوان العیان الغیظ الزنم **اللی** **الما** **السحاب** **النور** **الزواووق**
الروحانی **عن** **الحیوان** **اللبن** **الحل** **الدخن** **الابف** **الفرار** **الروح** **النافذ** **الطیار**
 این را اسمها بر زبان السیریان است بشیرازی جیوم کومند و بهترین آن بود که کزین بود
 و مستعمل نکرده باشند و بغایت جمدی بود و اگر در کرباس باره کنند و بفشارند تا بیرون آید
 کرباس باید که سیاه شده باشد و طبعی وی کرم و محرق بود و کومند سرد و است در دهم و
 وی مصدع و قابض بود و مقتول وی جمة قتل بسبب خصوصیتی دارد و قودان حیوانات
 همچنین بکشد و باروغن کل جمة خوب و حکم نافه بود و خلاوی چون باطلای بستر شدند
 موت را بکشد و چون با سر که بر خوب و حکم طلا کنند نافه بود و دخان وی بر خفای بد بیدار
 کند مانند فالج و رسته و کوی و عقل را از ایل کند و چشم را تاریل کند و لون زرد کند و جشق
 اندامها بیدار کند و بوی دهن و خشکی دماغ و در موضعی که دود وی برود مار و عقرب و کزندگان
 بکمر بزنند و اگر فکر بزند بمرند و زریق مصدع کشنده بود و اگر زریق در گوش کسی رود از اخلالا
 عقل بیدار کند و باشد که بصر و سکنه کشد و مداوی وی آن بود که میلی از رصاص در گوش
 وی کتند تا زریق بوی جسد بیرون آورد و آنچه نه مصدع بود و نه مقتول چون بیاشامند
 در حال از شیب بیرون آید و مضرتی زیاده نرساند چون زرق بود و علاج کسی که زریق خورده
 باشد مانند کسی که مرد است خورده باشد کشته و مولف گوید صنعة تصعید وی بسیار است
 این طبعی گفته شود بستاند زریق و بیامیزد یا نیم وزن آن اسرب یا قلع و بساید با همچون آن
 زاج سوخته و با همچون آن خشت بخت و بوزن پنج غلاف بریان کرده و هم را بر صلایه بساید و آب
 حاضراتی بر آن ریزد آهسته آهسته وی ساید تا بغایت سود گردد پس آنرا بریان کند و در شیشه
 بگل اندوده یا دیکی نو بگل اندوده و سر بسته با آتش نرم بریان کند و دیگر بار بساید و در روز هم
 بمحاضراتی و دیگر بریان کند با آتش نرم هفت نوبت چنین کند بعد از آن بساید و در شیشه
 بگل حکمت اندوده کند و تصعید کند سه نوبت تا سفید گردد مانند اندام مرارید و آن
 سم قاتل بود نفوذ باله **باب** **السین** **سادج**

صاحب منهاج گوید هندی بود و روی بود و هندی را ما مهستان خوانند و مالا ترون
 و مالا ترون نیز کومند و آن در قیست مانند ورق کدکان و بر روی آب میداشند و آنرا پی
 نبود مانند عدس الماء و بهترین آن بود که تازه بود و یک روی وی بر روی مایل بود و یک
 روی بسبزی و خوشبوی بود و آنچه لون وی سیاه بود بر لاف نقل بود و طبیعت سادج
 گرم است در دهم و کومند تراست و رازی گوید گرم است در سیوم و خشکست در دهم و آنرا خوا
 وی آنست که چون بر جامه بر آکند از سوسن عین باشند و اگر در شیب دهان بنهند بوی دهان
 خوش کند و معده و جگر سرد را سود دهد و در دجگر مزمن و در دسبب زور و رانافه بود
 و مقوی بدن بود و مسمن و در دمعده و بادی که در روده متولد شود دشواری زادن را نافع
 بود و مشیمه محتبس بیرون آورد و چون زن بخور کند و با سر که بر شکم طلا کنند حیض و شیب براند
 و مره سودا را نافع بود و در دمل و خفکان شود دهد و بول براند و بوی بغل را بیل کند
 و در قوه نزدیک بسبب الطیب بود الا از وی نرم تر بود و مقدار یک مثقال مستعمل بود و آنرا کوب
 مضراست بشش و مصلح آن مصطکی بود و مضر بود بمشانه و مصلح آن شراب به بود و بدل وی
 بوزن وی سنبل الطیب بود و کومند سیلفه یا طالسفر **ساد** **ران** قنطار خوانند و معنی
 ساد اوران بیاری سواد القضاة بود بشیرازی سیلفه داوران کومند و صاحب منهاج گوید
 صفتیست و این سهواست و صاحب جامع گوید چیزی نیست مانند صمغ که در اندرون بیخ درخت
 کدکان که محرق شده باشد یا بنده و مولف گوید از چیزی نیست که در میان درخت بزم کوی می
 باشد و آنرا آب بن خوانند و صاحب جامع از درخت مجوز تا بطم سهوا کرده است و بهترین آن
 بود که بر چرمی مایل بود و طبیعت آن سرد است در دهم و خشکست در سیوم و کومند گرمست منفعت
 وی آنست که خون را ببنده و خوردن و از بیرون ضما کردن یا بخود بر کوفتن و چون سخی کتند
 و نیم درم از وی بآب لسان الحمل بیاشامند م خون ببندد و هم قطع اسهال بکند و اگر زن
 بر سر که بر شد و فر زجر سازد و بخود بر گیرد قطع خون رفتن بکند و قوه عروق رحم آورده اند بدهد
 و همچنین اگر باب لسان الحمل بیاشامد و بدان حقنه کنند عین عمل کند و اگر حل کنند در آب و رفت
 مورد سبز مقدار دو مثقال و مسد درم یا پنج درم روغن مراد اضافه کنند و زن موی خود را
 بدان غلاف سازد و بن موی بآب مورد که آنرا در وی حل کرده باشند و کتند چند آنکه بخورد
 قوه موی بدهد و از ساقط موی کند بخا صیقل که در وی است و اگر نیم مثقال بیاشامد معده

و اما عاراض بود بالا گرداند و اگر بر ورم خصيه و ذکر بر که خري طلا کنند نافع بود و بدین
گوید بخاصیت موی را نوع دهد و خوردن وی گویند مضر بود بر ورم و مصلح وی زعفران بود
و بدل آن بوزن آن فیلز صحر و دود انداختن آن بی بی **ساج** شریف گویند درختیست در هندوستان
و هیچ درخت از وی بزرگتر نبود و جرب وی صلب بود و سیاه و طبیعت آن سرد و خشک بود
چون بسوزانند و در آب مایشان اندازند و بعد از آن بخاک کنند و بپزند و در چشم کشند نوع
حلله بد دهد و ورم اجفان را نافع بود و چون جرب وی حلقه کنند آب سرد در سینه و باله
بر سر صاع کرم زایل کند و همچنین بر ورم های صفراوی و دمای مالیدن بکرا زاده خاصه چون
با آب بود که طبیعت آن سرد بود و از شر وی روغنی سازند که معروف بود بدهن الساج و غش
نافه مشکه بدان کنند و در آن عوض کنند و میدانند الا وزن آن زیاد کند و فشار جرب
وی چون بیاشامنه کرم از شکم بیرون آورد بقوی که در وی است **سافه** بر سیاوشان
است و گفته شد **سار کشت** بر زلال بجز است و گفته شد **سار ابرص** صوارا خوانند
و صاحب جامع گوید وزغه است و سهو کره است و زغه سم مهلكه است و سهام ابرص موزی
نیست و بشیرازی از اما توله خوانند و با صفت های مالوایی و طبیعت آن گرم و خشک بود
بمقربین آن بود که در بستانها بود چون بشکافتند و برگزیند کی عرق کنند در ساکن کند
و گویند چون خشک کنند و بازیت بپایزند و طلا کنند بر سر کل موی پرویاند و بول وی
و خون وی فو ق کرد کار اجابت سود دهد و حکوی بر سوراخ دندان کنند در ساکن گرداند
و چون بگویند و بر موضع نهادن بیرون آورد **سالیوس** سالیوس است و
و سیالیوس نیز گویند و گفته شود **ساطل** ساطل گویند و شانل نیز گویند و گفته شود
سابینج و سابینج نیز گویند و آن لجاج است و گفته شود **ساطر** ساطر نیز گویند و آن
است و گفته شود **سالامند** را نوعی از اعضا یا است و چهار پای دارد و در کان
نوشادر بسیار بود و دین وی کوتاه بود و آن بزرگتر و بجن تر آن سام ابرص بود و کردن
وی بار یک بود و لون وی ابلق بود از سیاه و زرد و گویند چون در آتش اندازند سنوزد
و اکثر سردن وی سیاه بود و گویند که چون سله بروی زنند کارگشود و از جلد موم
قتال است مانند درایج و معالجه وی مانند معالجه درایج بود و علل آن کسی که آن
خورده باشد در معده سخت بود و ورم شکم و کزاز و احتباس بول و ورم زبان و زایل

شدن عقل و لون اندام سیاه کرد مانند ماد بخان و منفعت وی در باب حاد در حردون گفته شد
ساق البقر چون بسوزانند و بگویند و بیاشامند نافع بود جده خون رفتن شک **سبستان**
مخاطه و محیطا گویند و معنی سبستان اطباء الکلبه بود و بعضی دیتو خوانند و بنبر گویند بلطفی
دیگر و بهترین آن بحرینی بود که تازه و صمد و صمدی بود طبیعت آن معتدل بود و گویند سرد بود
و گویند گرم و تر بود نافع بود جده سرفه که از کرمی و خشکی بود و سینه و حلق را نرم گرداند و شکم براند
و شکم بشکند و مسهل سودا بود و منقبض بدن و مقوی آن بود و اما عاراض از اخلاط بد بالا گرداند و در
ادویه مسهل نیکی بود و فعل وی و تبها گرم که سبب آن خون یا صفر بود و آنچه از بلغم شور بود سود دهد
و مقدر مستعمل از وی سی دان بود لیکن غذا اندک دهد و مولد بلغم بود و گویند مضر بود بچکر
و مصلح وی آب غناب بود **سیج** صاحب جامع گوید سنکیت سیاه براق که از هندوستان
آورند و صاحب مناج گوید بدان چیز نیست بلکه سنکیت مانند کهر یا در جرح لیکن سیاه و براق
بود و مولف گوید آن دو نوع است یک نوع در بید قهقار آرند و آن ابیست که بر و را بام بخند
میکرد و سیج میشود ثبات شدت هوا و یک نوع از جیلان آرند و آن کافی بود و بهترین آن
در بیدی بود بسیار سی شیه گویند و شیر نکه گویند و بشیرازی شوق خوانند و طبیعت آن سرد
و خشک بود و شریف در خواص آورده است که هر که آن با خود دارد از چشم جدا این بود و اگر
از جده در سر از سر میا و نوزند در سر زایل کند و بحرست و ارسطاطالیس گوید کسی که مسن
باشند و در چشم ایشان ضعف باشد مانند حیالی یا مانند مکی یا همچون ابرجری بر چشم ایشان
و خوی کند آینه از وی بسازند و برابر نظر خود دارند و منظور نظر خود گردانند آن زحمت زایل کند
و از نزول آب این باشد و هر که مهر از وی با خود دارد از علت آتش این بود و میل آن در چشم کشیدن
روشنایی بفرماید و قوه با صمد دهد **سبل** سبل نیز است و کز بره البیر نیز گویند و آن بر سیا
و شان است و گفته شد **سجلاط** یا سمن است و گفته شود **سجینوس** سجلاط مامون گویند و آن
از خراست و گفته شد **سجبر** گرم و خشک بود مقوی معده تر بود و سد جگر بکشد و بلغم که در وی
هست و هضم طعام بکند و بخاصیت قطع بلغم از ج غلیظ بکند از معده و سد بکشد و با دها
بشکند و مصروع را نافع بود و مضر بود و محر و ری مزاج و تب آورد **سدی** بلغم اهل مدینه
خللا است و گفته شد **سدول** نیلج است و گفته شود **سدل** بسیار کرم گویند و آن
دو نوع است یک نوع خار دارد و دیگر نوع آن خار دارد از ارضال خوانند و آنچه خار ندارد طبری

خوانند و در حق کفنه شود و بهترین آن بود که ورق آن بهمن و سبزه بود و طبیعت آن گرم
 و خشک است دغان وی بغایت فایده بود و صاحب مناجات گوید جمیع وی جز از زایل کند
 و مویراسم کرد آند و ملین و نرم بود و محلل و اسحق گوید دو درم از وی امعا بود و مضرب بود بر
 و مصلح آن کثیر بود **سدا ب** فینج خوانند و بیغای نیز گویند و آن بستانی و بری و چیل
 بود بهترین آن بستانی بود سبز تیز بوی که نزدیک درخت انجیر رسیده باشد و طبیعت آن
 تر بود گرم و خشک بود در دود و خشک آن گرم و خشک بود در سیوم و طبیعت بری در درج هم
 و گویند در سیوم و بستانی مقطع و محلل اخلاط غلیظه ازج بود بهی زایل کند و ثالیل و چون
 بخانند بوی سیر و میاز قطع کند و محلل خاثر بود چون بر آن ضاد کتد و فایح و عرق
 و در مفاصل خوردن و ضاد کردن نافع بود جبهه صلیح مومن با سوتی ضاد کردن نافع بود
 و با سر که ضاد کردن بر میخ عاف بیند و خوردن ورق وی تنها یا با انجیر خشک و گرد کان
 دفعه سوم قتاله بکند و موافق ضرر جانوران بود و چون با شفت خشک بزنند و بیاشامند
 و مغیر اسکان کند و چون استعمال کنند جناح ذکر گرفت در دفع سوم و در دیهلو و در سینه
 و دشواری نفس و سرفه و ورم گرم که عارض شود در شش و عرق النساء و در مفاصل را نافع بود
 و چون با زیت بزنند و بدان حفته کنند نفع معاکه آنرا فو لن گویند و نفع رحم و نفع معاسیم
 را نافع بود و چون سخی کتد و با غسل بر شند و برفج زنان نامقدد بماند نافع بود در درج
 که از احتراق بود و چون با زیت بجوشانند و بیاشامند گرم را بکشد و چون با غله بود و غنی نک
 روشنایی چشم زیاده کند و در چشم کشیدن همین سبیل و چون استعمال کتد بر سر که و روغن
 کلا صاع را نافع بود و چون سخی کتد و در پیغ منده خون باز دارد و چون با نظرون بهوق
 سفید را بدان بشویند صحت یابد و با انجیر بر استسقا و طی ضاد کردن نافع بود و چون بلور
 غار ضاد کتد بر ورم گرم که در انگشت عارض شود سودمند بود و چون با شفت و غسل بر
 قو با فند نافع بود و عصا وی در پوست آناد گرم کنند و در گوش جگانه جبهه در گوش
 نافع بود و چون باب را زیاده و غسل بیا میزند و در چشم کشند ضعیف چشم را نافع بود و اگر
 با سر که و اسفند و روغن کل بر حره و غله و ریشهای تو که در مرود بماند نیکو بود و
 شریف گوید فایح و رسته و تشیع را نافع بود چون هر روز یکدرم از وی بیاشامند و اگر
 از آب طبیح وی مقدار سکرجه با بیست درم غسل بیا شامند فو از زایل کند و بجز بست

و اگر بیا شامند یا ضاد کتد جبهه که مذکی عرق و مار و ریتلا و سلا دیوانه بغایت نافع بود و
 وی دافه زهرها بود و هر دوس گوید منج آستخی کند و طوی گوید تخم وی چون بکوبند و بیک
 درم یاد و درم بیا شامند بصل یا سکنجین بغایت نافع بود جبهه فو از که از بله و سردی در
 سر معد پیدا شود و بغایت صرع و کابوس را سودمند بود و چون بیا شامند قویج ترنجی را سود
 دهد و چون بزنده در زیت و بر شانه تکیه کنند عسر البول را نافع بود و اسحق بن عمران گوید چون
 سخی کتد بغایت پوست سدا ب جلی را و طلا کتد بر موضع داء الغلب زایل کند اگر کهن شده
 باشد و عصا سدا ب جلی و اصل وی با موم بیا میزند و بر موضع داء الغلب فند موی بر داند
 و هیچ معالج نیکو تر ازین نبود و اگر آب و برق بستانی اندرون بینی بچکان طلا کتد نافع بود
 جبهه صرع بچکان که از ام العیان خوانند و سدا ب میز خشک کند و مقطع شتهه ماه بود
 و مضرب بود بچشم بسیار خوردن وی و مصلح و مولد شقیقه بود و مصلح آن اینسون بود
 و مقدار مستعمل از بستانی سه درم بود و بزکاز را و کدکان را از قری اطلی تاد و قیاط و گویند
 بدن بستانی نفع و فو نفع بود و گویند سیسنی و بری چون بکوبند و بر عضوی ضاد کتد
 و بری گرم حاد شود و آن خوردن وی حرق و التهای سخت پیدا شود و مداوای وی بقی کنند
 و آنچه در مداوای دفل گفته شد **سرمق** سرخ نیز گویند و آن قطن است و کفنه شود **سریقون**
 اسریقون است و آن ترنجبر سوخته است و کفنه شد صفة ترنجبر **سرخس** جلید ارو و کد
 و کیلار و وجان و سغی و کید کان گویند و بیوفانی بطارس گویند و بلفظ دیگر لمکون
 و آن نر و ماده بود و قوه هرد و مانند یکدیگر بود بهترین آن بود که سیاه و بزرگ بود و چون
 بشکستند اندرون آن فستق بود طبیعت آن گرم و خشک بود در دود گرم کد و دانه و کرمهای
 دیگر بکشد و بیرون آورد و جالینوس گوید چهار مثقال از وی با ماء العسل بیا شامند جالینوس
 را بکشد و بچه مرده بیرون آورد و زنده بکشد و چون بر جراحتهای تر فند خشک کرد آند
 بغایت و دیسقورید و س گوید چهار درم از وی با شراب بیا شامند جالینوس را بیرون
 آورد و اولی آن بود که بیشتر از آن سیر خشک بخورد و اگر سه درم با شراب گرم در از بیرون
 آورد و روقس گوید ریش کوده و مانند را نافع بود و عرق النساء و فقرس و در مفاصل را
 سودمند بود چون با غسل بیا شامند و صاحب مناجات گوید شربتی از وی دو درم بود و این
 مقدار باد و یهای که قاتلات دود بود خلط کنند عمل کنند و الا نکند و گوید مضرب بود بکوبه

التغلب

و مصلح وی شیخ ارمی بود و گویند بدل وی غم مشوم بود و گویند مصلح وی شاهلو ط
است و مشر سفید و بدل آن شیخ ارمی **سراد** خلا است و گفته شد **سرساد**
بجنگست است و گفته شد **سرطان قهری** بهترین خرنجی است و آن بود که بزرگ باشد
و در آبهای شیرین بود طبیعت آن سرد و تر بود مسلول را نافع بود خصوص بشیر خرو و چون
هضم شود غذا بسیار دهد و خاکستری شقاق با یکدیگر از سر باشد سود دهد و کلون و بوق
زایل کند و بر کندی صله دیوانه با سر که استعمال کردن در غایت کمال نافع بود و اگر جنطیانا
و کندر بود شاید که ریه جز و خطیانا بیخ جز و خاکستری و ده جز و اگر با عمل استعمال کنند
همین عمل کند و بر کندی عرق و بر تیل خوردن و ضاد کردن سود دهد و محلل اورام جاسیه بود
چون بروی نهند و خاکستری و شقاق معقد را نافع بود و سرطانات چون خام بگویند و شک کنند
و با شیر خرمیا شامند که کندی جانور را و رتیل و عرق را نافع بود و چون بپزند و بخورند
و مرق آن بیا شامند قرحه شش را نافع بود و چون بگویند با باد ز و ج و نوزید و عرق بپزند عرق
بپزد و شرفین گویند اگر بیا شامند بشراب سفید اسر البول را نافع بود و سنگ بریزند و بیرون
آورد و چون بپزند با راز یا نه و کرفس و صافی کنند و با آن بیا شامند مقدار سی درم بول و حیض
براند و اگر عجمان خام می کنند و باب بشویند و غرغره کنند بدان مقدار سکه که اخفات
و وجه لوز تین سود دهد و ساکن گرداند و اگر چشم وی بپزد بر کسی که تب غلبه داشته باشد
شفایابد و بصری گویند گوشت سرطان قهری و مرق آن با راه را بپزد و مسلول را نافع بود و
گویند چون با حشیش جو بپزند سود مند بود جهت ابتدا سکه از خشکی سینه و شش بود
و شیخ الریسر گویند در شخوار هضم شود و غذا بسیار دهد و مصلح وی آن بود که با ماش بپزند
بجنتی بپزد و گویند مضر بود بمشامه و مصلح وی طین قهری بود و بدل سرطانات خشک موزن
آن صدق بود و این زهر گویند اگر بپزند سرطانات بشبث و ملسوع و مرق آن غرغره کنند صحت
یابد و اگر بای سرطانات بپزد از درختی که میوه دار میوه آن مجموع بیفتد بی حلی و اگر بسوزاند
و طلا کنند بر بستان کسی که سرطان داشته باشد شفا یابد و مولف گویند صفة غسل وی آنست که
با بایهای وی بیند از دند و شکم وی بشکافند و بخاکستر خوب رز و نمک بشویند و
بعد از آن بپزند با ماش یا جو مسلول را سود دهد و صفة سوختن وی چنانست که
دیکی مسین سرخ بر سر آتش نهند و سرطان ذره در آن نهند و آتش بر افروزند تا سوخته گردد

مانند خاکستر و باید که در بستان بود بعد از طلوع شعری عبور چون افتاب در آسد بود
و قمر هشتاد شب گذشته بود **سرطان قهری** نوعی از خرنجی بود در بای قهری بود همه اعضاء وی
و عرق وی الطین حرقان بود صفة سوختن وی آنست که در کوره نهند در کل حکمت گرفته و بیک
شبان روز در تهر نهند و بردارند و طبیعت آن سرد و خشک بود در سلیم سوخته لوی چون
سحق کنند و بدان سنون کنند دندان را جلاد دهد و کلون و شش زایل کند و بر بیهوشی چشم و شفت
رطوبات از طبقات وی نگیرد و تقویه طبقات و عضلات و اعصاب چشم بکند و روشنایی بفرماید
و در کلها استعمال کنند جهت جرب چشم و ناخن آن و نوعی از سرطان هست در دریای چین که چون
از بخر بیرون می آورند و هوا بوی می رسد صلب می گردد مانند سنگ **سرطان هندی**
سرد و تر بود و باه را زاید کند و سرطان بشیر از بی کلنجار خوانند **سر جیبوس** شیطان
است و گفته شود **سراج القطر** و سراج القطر بل نیز گویند صاحب منهای گویند آن حرم است
و آن بنا نیست نزد بزرگان و فاضلین از وی غم وی بود و بهترین آن غم آن بود و طبیعت آن گرم
بود در اول و خشکست در دوم قابض بود و قطع خون رفتن بکند و ریش زوده را سود دهد
چون بدان حقه کنند و صاحب جامع گویند سراج القطر بی روح الوقاد است و بخم الصم
نیز گویند و همو گویند شجر سلیمان بن داود علیه السلام است و گویند بخم ذوالقرنین المملک الاسکر
است و اقوال دیگر بسیار آورده خود نیز گفته است که آن او افینوس است که آن حدیثی گویند
و قول رازی آورده است که آن بنا نیست که بیونانی لوسیا خوس گویند و دیگر گفته است که آن را
بیونانی الحینس گویند و قول غافق آورده است که آن بنا نیست که در میان کتان روید و فقا
وی مانند کراسیم بود و اصل وی مانند جو نری بود و قول شریف آورده است که آن بنا نیست
که در شب مانند شعله آتش بود و چون خشک شود فعل وی باطل گردد و قول دیگر آورده
است که بیع سر و در خانه نهاده بود و آن شخص از خواب بیدار شد مانند جو نری بیدار بود چون
بر خاست بیع سر و را دید و تاثر نمود چنان بود چون خشک شد فعلش باطل شد و فی الجمله
اقوال مختلف بسیار آورده و تحقیق نکرده است که چیست و صاحب منهای مطلقا گفته است
که آن حرم است و صفة بیع سر دریا گفته شود **سرو** در طبع وی معتدل بود در گرمی
و خشک بود در دوم و گویند سرد است و ررق وی قابض و محلل بود خون را قطع کند و چون
بگویند و با سر که بیا میزنند مو را سپاه کند و چون ضاد کنند تنها یا با سوبق جو بر جره و نمک

و در مهای گرم که در بهشت بود نافع بود و چون با بوم و زیت شیرین میامیزند و بر مقعد نهند
 مفری وی بود و طبع وی با سر که در دندانها میزند بود و خاکستر وی چون بر سوخته آتش
 افشانند و مجموع ریسههای تر سودمند بود و ورق وی و جوی وی و جوی وی چون دو دکتند
 بشه بگرزد و ورق آن بر فوق ضداد کردن سود دهد و منفعت جوی وی در جیم گفته شد و
 از آن علقه وی در عین گفته شود و بدل آن نیم وزن آن پوست افار بود و بوزن آن
 اتروت سرخ **سرخ جلی** عمر است و در عین گفته شود **سرخ** اسرچ گویند و آن اسفید
 سوخته بود و ورق وی نزدیست بشاذنه بلکه بقوع تر از وی بود و طبیعت آن سرد و خشک و
 قایض بود و چون بامیه یا آب لسان الحلقه گفته کنند قرحه امعاء را سود دهد و اگر با زیت میزند
 تا چون مرهم شود گوشت در جرح احتیاج بر وی اند و با لکه کردن از گوشت مرده و خون را با جراح
 و در مرهم جمل سوخته آتش استعمال کردن نافع بود **سیسالیوس** مسالی گویند و ساسالیوس
 و سسالیوس هم خوانند و طردیلون نیز گویند و آن اجندان رومی است و کاشم رومی نیز
 گویند و مانند اجندان بود لیکن در آن تر از وی بود اندکی و بغایت سفید بود و اجند رومی
 بود و بهترین آن رومی بود که ورق آن کوچک بود و بیخ آن خوشبوی بود و صحنه آن حلیت
 طیب بود و تخم آنرا کاشم خوانند و سسالیوس هم گویند و طبیعت آن گرم و خشک بود در دوم
 محلا و ملطف بود و در دهای اندر و فی را ساکن گرداند و بلبم بسته بگذرانند و گویند چون
 چهار بایان بیاشامند نتایج ایشان زیاده شود و چون با شراب بیاشامند منع ضرر
 سرما بکنند در سفرها و در دشت را سود دهد و مصرع را بغایت مفید بود و مقدار استعمال
 یک درم بود و بر بوی ضیق النفس و معال مزمن را نافع بود خاصه تخم وی و بیخ وی چون با عسل
 برشته و لعق کنند و وی معد را نیکو بود و معصر تر از نافع بود و سه بکشد و ز این
 اسان کند همه حیوانات را و عسر البول و احساق رحم و درد کرده و مثانه را نافع بود و
 رباع خاصه و حالین سود دهد و گویند بدل وی خردل سفید بود و گویند اجندان
 طیب مثل آن و بسیار از وی استعمال کردن مضعق جگر بود و مصلح آن عصا زرشک
 بود **سسطیون** زو فر است و گفته شد **سسعد** عود بلسان است و گفته شد
سطر و نیون گویند کندی است و مولف گوید آن نوعی از کندی است و آنرا از بوی
 و گفته شد در الف و اگر از اب بیخ وی دو نقطه در بینی چکانند در دندانها سودمند بود

و چون با جاوشی بیخ کبریا شامند سنگ بریزاند و با بول بیرون آورد و درم سبزی
 بگذرانند و چون زن بخود برکیرد بول براند و بجم بکشد محکم و چون یا سویت و سرکه ضداد
 کنند بر جرب ریخته شده نافع بود و وی محرک عطسه بود و چون سحر کنند و با عسل یا میز
 و سعو بکنند و فصول بلغمی از سر بکشد تا بدهن و طبیعت وی گرم و خشک بود نزدیله در جرم
 چهارم و بغایت معطن بود و در سفید کردن کتان و صوف بغایت نیکو بود و بسیار سی آنرا
 کلیم شوی و قصب شوی خوانند و در صفت عربطیشا نیز گفته شود و بشیرازی از اجوبه
 ایشان گویند و بدل آن در الف گفته شد **سطر ابطیوس** نباتی آبی است که ویرایخ نیست
 و بر روی آب پیدا بود و ورق وی مانند ورق بادرنوبیه بود که جگر و از ارتفاع بزرگتر
 طبیعت آن سرد و تر بود و چون بیاشامند خونی که از کوره اید بیند و چون با سرکه ضداد کنند
 منع ورم از جراحها بکنند و مرهم و در مهای بلغمی را نافع بود **سطر الک** سطوالک نیز گویند
 و آن زرد نبات است و گفته شد **سطاع** هر نباتی که بر روی زمین کسوده بود از اسطوخودوس
 همچون خرشا و امثال آن **سطر کا** اصطک است و اسطرک نیز گویند و گفته شد **سطاریون**
 قر سطراریون گویند بسیار سی با بران خوانند و آن کیا هیست طبیعت آن گرم و تر بود و مرهم در
 بگذرانند چون بگویند و بر آن نهند و بر کزندی عرق ضداد کردن نافع بود **سطاخینس**
 نباتیست که در کوهها و سنگستانها و زمینها خشن روید و مانند فراسیون بود در آن تر
 از وی و ورق وی که جگر از ورق فراسیون بود و بسیار بود و قصبان وی سفید بود
 و اصل وی یکی بود و قصبان وی بسیار بود و طبیعت آن گرم بود در سیوم بول و حیض براند
 و نجه تباه کند و شیمه بیرون آورد موه سودا بکشد و مایه خولیا و همد مرصهای
 سوداوی را نافع بود و مقوی قلب و نفس بود و بی خوابی را بکشد و کزندی سله دیوانه
 را نافع بود و چون در زیت بجوشانند در دندانها سود دهد و در اندلس و برابقاره
 خوانند **سطبوس** چلنا راست و گفته شد **سعد** انواع است بهترین آن کوفی بود
 فرجه خوشبوی بستانی سفید و بعد از آن هندی اگر سفید بود و باید که چون سیاه از وی
 بخراشد سفید و فرجه بود و در شیوازیله نوع هست که آنرا سعد بریک خوانند و در میان
 ریلک و در میان کل زرد در کنار رودخانهها بود و آن نوع اگر جگر کوچک بود اما بغایت اندر
 وی سفید بود و خوشبوی بود و آن نوع به از هندی بود که اندرون وی سفید بود و سود

را بترکی بلاق خوانند و قرون هم سود است و طبیعت وی گرم است در اول و خشک است در دوم سخی و محقق بود بی آنکه بکزد و در وی قبضه بود لوزانیکو گرداند و بوی دهان خوش کند و چون سخی کرده استعمال کنند آله راز را پاکند و ریشها که مشکل بریزاند و بول و حیض برافند و کند بیخی و در هن و قلاع و استرخاء لثه را بغایت نافع بود و حفظ بیفزاید و مسخی معده و جگر بود و تقطیر البول و ضعف مثانه و کرده و سردی رحم و تنهائی کهن و بواسیر اعظم نافع بود و دندان را سود دهد و اعصاب را قوی دهد و قطع فی بکشد خوردن و ضا در کردن و چون بازفت بیا میزند دهانها که بر مر که دکان بود سود دهد و مقلد استعمال از وی بکرم بود و در وی قوی مسهل بود که مهای دراز و جباله فرغ بیرون آورد و چون شراب بپزند و مقدار درم از آن شراب بیا شامند و وی مضر بود بمرغ و حلق و مصلح آن بود که بافتد یا آب صندل بیا میزند و اسحق گوید مضر بود ببلش و مصلح وی اینسون بود و سود سوزن خون بود و بسیار خوردن وی جزام آورد و نوعی از معد هندی هست که بزنجبیل مانند و چون بخایند بر ناله زعفران بود و چون بر پوست لطیف کتند در زمان موی بسود **سفرجل** سرخس است و گفته شد **سغبین** و صغین نیز گویند و آن سکیج است و گفته شود **سفرجل** بیاری آبی گویند و هر کسند و بیونانی قود و ما میلا خوانند و بهترین آن بزرگ رسیده بود و طبیعت آن سرد بود در آخر درجه اول و گویند در آخر دوم و گویند در سیوم و شیرین وی سرد و تر بود و گویند معتدل بود گرمی و سردی و ترش قاضی بود که شیرین و شیرین بول براند و ترش مقوی و قاضی بود و کلوی عجین و سفرجل منغ سیلان فضول از احشای کتند و عصاره وی جهت امتصاب نفس و ربو و منع نفث دم بکند و فی و خمار را نافع بود و تشنگی بنشاند و مقوی معده بود و آب وی فاضل تر از جرم وی بود در مقوی معده بول براند و آنچه در غسل بخته باشد در اثر وی زیاده بود و در سفاک یا را سود دهد و خون رفتن باز دارد و نافع بود جهت حرقة بول چون عصاره وی در سوراخ قضیب بکافند و اگر بر سر طعام خورند شکم براند بوقع عصر و اگر بسیار خورده باشد طعام هضم نشد بیرون آورد و اگر بیش از طعام بود شکم ببندد و بطبیخ وی حفته کردن سفاک معده و رحم را نافع بود و بوییدن وی مقوی دل و دماغ بود و قطع غشیان و فی بکند و خون و اگر بسیار خورند در د اعصاب و قوی معده

تولد کند و آنچه نارسیده بود در شخوار هضم شود و مصلح وی رطب العسل بود **سفید** **اسفند** خردل سفید است و گفته شد **سفادیکوس** نوعی از پیاز بری است و طبیعت آن گرم و خشکست و مسهل بود و خام خورند و بخته خورند **سفند و لیون** کون بری است و در صفت کون گفته شود **سفن** بیاری سیلان گویند و آن عسل الرطب بود و بعضی در کونیند و گفته شد **سقولو فندریون** اسقولو فندریون خوانند و گفته شد در الف صفة آن اما منفعت وی اینجا گفته شود و بیونانی اسقلینس گویند و سفلیون خوانند و ایمنون نیز گویند و قطوار یغام خوانند و مولف گوید بشیرازی از آن کس دارد و خوانند و بنانی صخری بود مشابه بکزی برة البیر و طبیعت آن گرمست در اول و خشکست در دوم و گویند معتدل است در گرمی و خشکی و وی لطیف بود و محلا و عظیم حمة سبز نافع بود چون بپزند یا بکلیجین و چهار روز بیانی بیا شامند و تقطیر البول را نیز سود دهد و سنل کرده و مثانه بریزاند و مقدار استعمال از وی دو درم بود و در سیقورید و سن گوید نشیان و فالج و لقوه و وسواس سود آوی و صرع را نافع بود و فولس گوید صلابه سبزر و غلظ آن نافع بود و بار و عن بنفشه سعو ط کردن فالج و لقوه و سکت را نافع بود و گویند چون از خود بیا و بپزند منع ابستگی کند و اگر با سبزا بست بود نیکوتر بود و وی مضر بود بدل و معده و مصلح وی مصطکی بود و مضر بود بمانه و مصلح وی عسل بود و بدل آن دو وزن آن چهار درم است و گویند بوزن پوست پنج کر و نیم وزن آن تخم کر منر **سمو نیا** محموده گویند و آن عصاره کیهیت اریقوعات که برك آن بلبلاب مانند و درازی نبات سه کز یا چهار کز بود و شاخهای بسیار از یک بیخ بود و کلوی سفید بود و بهترین محموده آن بود که صافی و سبک و متخلخل بود و بکون اسریشم بود و چون در دست بمالند خود شود و سفید بود و در آب زود حل شود و چون حل شود مانند شیر بود آن انطالی بود و آنچه سیاه بود یا زرد که سخت بود و بر سر انگشت خود نشود آن نوع بد بود و تادر میان یا به مشوی نکند نشاید که استعمال کنند و مولف گوید مشوی کردن وی جفاست که در کیسه کتان کنند و در میان سیب یا به خالی کرده نهند و سران باز جای نهند و جو بهی محکم کنند و در میان خمیر گیرند و در تنوری که آتش آهسته بود نهند و رها کنند تا بخته شود

بعد از آن بیرون آورد و در سایه خشک کشت و هر زمان که خواهند استعمال کنند
و طبیعت آن گرم و خشک بود در سیوم و کوبیدن در دوم و حراره و زیاده از پیوسته بود
بر برص و بھق و کلن طلا کردن نافع بود و محلل اخراجات بود چون با غسل بر آن طلا کنند
و جهت در سر کھن شده با سر که دروغن طلا کنند نافع بود و سهو نیا مسهل صفر بود و
شرابی از وی از سوجی تاد و دانه بود بر حسب مزاج و هوای او و از سوجی تاد که
بود و بر کوبیدن که بقریب طلا کردن و خوردن سود دهد و وی مضر بود باخشا و معده و جگر
و دل و کرب و غشیان و تشنگ آورد و اشتها طعام ببرد و مصلح وی آن بود که با کثرت
و انیسون و دوج و قو و نشاسته و روغن بادام شیرین ممزوج کنند بوزن آن و چون بیاشا
از وی مقدار بسیار و آن یک درهم بود اول امسال کنند حد از آن کرب و غشیان آورد و عرق
سرد و اسهال با فراط و باشد که بکشد و اگر زن خود بکشد بکشد و دود درم از وی کشند
بود و شریف گوید یک جزو از وی باد و جزو ترد باشد شربت آن بیاشا کنند بناشتا کرم بزرگ
و خورد بیرون آورد و مجرب است و اصل نبات وی چون با سر که بیزند و نیکو بگویند و باارد جو
ضاد کنند بر عرق انسانا نافع بود و در طوبه بیج وی چون به ششم باره زن بخود بکشد بکشد
و چون با غسل و زیت بیامیزند و بر خراجات بیند آیند بکشد از آن و چون با سر که بیزند و بر
جوب ریش شده بمالند سود دهد و بیج وی بر برص طلا کردن عظیم نافع بود و مداوای کسی که
سفهو نیا بسیار خورده باشد بدوغ و سونق تفاح و رب سفرجل و رب سماق و رب ریاس
کنند و صاحب منہاج گوید کوبیدن بدل وی خورج بود و کوبیدن سر و زن آن و مولی گوید
هم ادویه عمل وی نکند و بدل وی نبود در مسهل صفر اجند انکه امتحان کنند و قو سفو نیا
تا سی سال باقی بود **سقاقل** اشفاقا است و گفته شد **سفوردیون** نرم بری بود و از آن
اسفوردیون کو و گفته شد و سفوردیون نیز خوانند و گفته شود و طبیعت آن گرم و خشک
بود در چهارم ملطف و مفق بود و جراحات عظیم خبیث با صلاح آورد و فسخ عضله را
نیکو بود و باقی منفعت آن در شین گفته شود **سفنفور** سر و دل مایه است و سفنفور
نیز کوبیدن و کوبیدن از نسل عساج است و آن جفا است که نفعی برب رود نیکو خایه می نهد
و بجه بری آورد و هر چه در آب افتد نفعی بود و آنچه در ریوی ماند سفنفور بود و وی هم
در آب و هم در خشک تواند تریت و وی از نر و ماده متولد شود و صاحب جامع گوید

کوفتن وی بیشتر در جله نرستان بود در شدت سرما از آب بیرون آید و رویا باری
نهند و سیلابد و برسد و صید کنند و این قول خاصه صاحب غفره است و همو گوید از قول
ابن جیح که سفنفور در رمل کنار نیل یا بند بیشتر در صید در رمل و در آب نیل رود
و بدان سبب و دل مایه خوانند و در آن نرستان خوانند که مانند و دل است و مایه از بهر
آن گویند که در آب می رود و فرق میان سفنفور و و دل آنست که سفنفور در نیل و نزدیکی
آن بود و و دل در بیابانها و سرورل بمن بود و سر سفنفور با برب و کشید و رنک و دل زردی
که بر سر و تیوکی زند و پوست وی خشن بود و رنک سفنفور ابلق بود از زرد و سیاه و
سبز و سفید و پوست وی املس بود و محمد بن احمد التیمی در کتاب مرشد گوید که نر
سفنفور در وقتب داشتند باشد و ماده آن دو فوج و مولی گوید سفنفور دیدم
نر که قضیب وی سرش دو شاخ بود اما بن آن یک بود و نر آن دو خصیه دارد مانند خصیه
خروس و ماده وی بالا بیست بیضه در رمل دفن کنند و حراره اثنا ب تمام شود و بجه
بیرون آید و غذاء وی در آب مایه بود و در بیابان اعضا یات و غیر آن و صاحب جامع گوید
که از اهل صغید شنیدم و در بعضی کتب خواص یافتیم که چون سفنفور بصیاد در سید و عضوی
از آن صیاد کوبید طلب آب کند اگر آب یافت در آب رفت و اگر نه شامشید و در بول خود
غلطید صیاد مرد در حال و سفنفور سالم ماند و اگر صیاد بیشتر از وی در آب رفت یا در
بول خود غلطید سفنفور بر قفا افتد و مرد در حال و صیاد سالم ماند و این از خواص
عجیبست و اختیار وی وجود وی تری بود که در وقت بهار صید کرده باشند در موسم
هیجان ایشان و بهترین اعصار وی ناف و کوبد بر کوبد آن و کرده و بن دین و بیه آن بود
و کوشش که بر شان بود هم یک بود و غلغله وی بهترین آن بود که از موازی ناف بکوبند که قو
ناف و کرده و بیه با وی بود و غلغله وی باید که سیاهی بود که بر سرخی مایل بود و بر هم جسفید
بود و آنچه سفید و ریزان غلغله مکرر بود و سفنفور چون تازه بود کرم و تر بود در دوم
و چون غلغله سود کنند و خشک کرده حراره وی زیاده شود و بر طوبه کمتر و صاحب منہاج
گوید کرم بود در دوم و خشک بود در اول و موافق کسانی بود که مزاج ایشان سرد و تر
بود و کسانی که مزاج ایشان گرم و خشک بود موافق نبود بلکه مضر بود و اگر تنها مستعمل کنند
فعل وی اقوی بود از آنچه در مرکبات مستعمل کنند و شربتی وی یک مثقال تا سه مثقال

بود بحسب مزاج کسی که مستعمل کند و سن وی و شهری وی و وقت استعمال تا در کدام
فصل بود و اول آن بود که اگر تنها استعمال خواهد کرد صبح کند و بر سر شراب که صافی
یا بر ماء العسل یا بنخسته یا بنقیع زریب شیرین یا بر زرده تخم مرغ جوان نیم برشت کند و
بیا شامد و همچنین غلای در اطعمه باقی از یک درهم تا دو درهم بود بحسب مزاج کسی که
استعمال میکند و اگر بر سر زرده نیم برشت کند تنها با تخم جوی سر سوده بوزن آن
این شغل را بغایت مفید بود و سقنقور نافع بود جهت مرصه های عصبانی سرد و کسی که
در جماعت ضعیف و تقصیری بود و مخفی بفرزاید و قوی شود بدهد خاصه بیه کره وی
و گویند چون یک درهم با شراب بیا شامد از حوالی کوده وی شهوة یاه برانگیزد بجهت
که ساکن شود مگر چون مرق عدس با عسل یا تخم کاهو باب بیا شامد ساکن گردد و بدل
وی جای نوس گوید خصی الثعلب است و مولف گوید در ادویه باقی چند انچه امتحان
کرده شد هیچ ادویه بخصی الثعلب نمی رسد خاصه چون با شراب بیا شامد و گویند
سقنقور در هند و سنان می باشد و در بحر قزقم نیز و گویند در بلاد حبشه نیز هم می
باشد اما این نوعها مشهور نیست و گویند بدل وی در عاجین و ترکیب بوزن آن لخمی
الثعلب فریه و بوزن آن قضیب کا و چون آن سوده و نیم وزن آن تخم کزکند **سکر**
بیار می شکر و در منهاج مراد سکر ابلج است و بهترین وی آن بود که سفید و شفاف بود
و از طرف هند و سنان و چین آورند و از افتد خام خوانند طبیعت وی گرم است در احو
اول یا در اول دوم و قواسم در میان اول و چون کهن گردد میل بخشکی داشته باشد و
ملین بود و نافع بود بجلای که در وی است در جلا نزدیک عسل بود و سکر سلیمانی
تلیین در وی بیشتر بود و عسل قصب تلیین در وی بیشتر بود که در فایند و عسل طبرزد
تلیین در وی بیشتر بود که در عسل غل و طلیین وی کمتر از تلیین عسل قصب بود و سکر مط
ریاچی بود که حادث شود در امعاء و بطن و محلا طبیعت بود و مقوی معده و جگر بود و
مفتح سد جگر و مقدار شربت از وی درم بود و اگر باروغن بادام شیرین بیا شامد
منع قولنج بکند و کهن وی نافع بود جهت باقی که در معده بود اما خشکی آورد و خونی در
امیز از وی متولد شود و صفرا برانگیزد و مصلح وی رمان مر بود و شرفی گویند چون
باروغن کا و یا کوسفند بیا شامد احتباس بول را نافع بود و مجربست درین نرحمت

و چون درم که باخته با بیست درم روغن کا و تازه نیم گرم بیا شامد در دماغ و اندر
سود دهد و ز نانی که زاییده باشند بالا گرداند از مواد و مجربست و باب گرم اشامیدن و
ادمان آن کردن سرفه زایل کند و او را ز بکشد و نزله را سود دهد و سینه و شش را
فیکو بود و نرم گرداند و خشونت مثانه زایل کند و موافق بود محروم و مبرور را با عذایی
که در آن محتاج مصلح نبود و صله بکشد و کرده را نافع بود و اگر بخور کنند قطع ز کام
کند و سودمند بود جهت جری جفون چشم چون به باره شکر حل کنند تا خون الود شود
و اگر احتیاج بود دیگر باره مکرر کنند و اگر در آروی چشم کنند سفیدی رقیق یزد و چون
ببزند و کف از وی بکشند تشنگی بکشاند و اول آن بود که کسی که در طبیعت لینی داشته
باشد و سحما از بسیار خوردن وی حذر کند و گویند بدل وی آب الوسیاه است
و گویند مصلح آن به است و طباشیر و بدل آن میو بر خراسانی **سکر العسل** صاحب
منهاج گوید صفیست که از درخت عشر بیرون می آید در موضع کل وی که خشک گردد
و جمع میشود از اسکر العشر خوانند و هو گوید طبیعت که در درخت عشری افتد در خراسان
و جمع می شود همچو تخم کین باقی افتد بخاری باره غلای در وی حل آتی بود اندک و غنق
و سفید بود و انچه جانی بود میل بسیار می داشته باشد و مولف گوید نوعی از خار هست
و مانند مکس بزرگ بر آن خارا شیا فهای سازند و خود در میان می مانند و آن گرم را
بشیرازی نخر و کله قیغلا خوانند و آن اشیا خارا بار می نخر خوانند و بشیرازی
تیعاله و طبیعت آن معتدل بود میل بحراره داشته باشد و نزدیک مزاج سکر بود
و لطیف تر از بود و در وی رطوبتی بود و طبع نرم دارد و چون در چشم کشند سفید
که در چشم بود زایل کند و روشنی زیاده کند و شرفی گویند سی روز متواتر از وی
بیا شامد هر روز درم باب نیم گرم و بود شخواری نفس را نافع بود و مجربست
و بالین لقاح چون بیا شامد استسقا را نافع بود و معطر نبود مانند انواع سکر
از بهرا نکه حلاوه وی اندک است و وی کرده و مثانه و معده و جگر را فیکو بود **سکلیج**
صغی فبالیست که بشکل مانند قما بود و صاحب منهاج گوید نیکو ترین وی آن بود
که بیرون وی سفیدی نرزد و اندرون وی برخی و تیزی بود و زود در آب حل شود
و اصفهانی بهتر بود و صاحب جامع گوید نیکو ترین آن بود که صافی بود و بیرون

وی سرخ بود و اندرون وی سفید و راجحه وی متوسط بود میان راجحه خلقت
 وقت بود و حریف بود و طبیعت وی گرم و خشک بود در سیوم محل و ملطف بود
 و فالج را نافع بود و مسهل ماده بود که در ورکین بود و قولنج را نافع بود چون بیا شامند
 و یاد حفته کنند و اوجاع بواسیر را سود دهد چون تنها بیا شامند و سنگ را برانز
 و سردی که در معده بود و رجم و امعاء را نافع بود و حیض و بول براند و بجه بکشد
 و مسهل آب زد بود و شش بزی معده بکند و برگزندی غریب و مار طلا کردن سود دهد
 و چون سحر طاکت صرع را سود دهد و آنچه اصفهانی بود ماه را زیاد کند و جگر را
 و شیخ الرئیس گوید سکیخ محلا صراع بارد و ریخی بود و استسقا و مغص را نافع بود
 خوردن و طلا کردن با سرکه چون حل کنند و بر خنار بر و صلابه مفاصل و سله نهند
 بکد از اند و ضاد کردن جذبه سلی و شول بکند و گرم کند و دانه و کرمهای دیگر بکشد
 چون بیا شامند و گویند نقره که سبب آن از سردی بود سود دهد و در مفاصل بر سود
 دهد و سیف را بکشد و اند بقیع و مسهل بلغم لزج و رطوبات غلیظ بود و عرق النساء که
 سبب آن بلغم بود و در دشت و باد های غلیظ که در اندرون بود سود دهد و تارکی
 چشم و غلظ اجفان را نافع بود و وی قاضی بین دار و هائی بود که جفته دفع نوزل
 آب استعمال کنند و چون در سرکه بکد از اند و بر شعیر که بر مژه چشم بر آید بمالند زایل کند
 و شرب از وی از بکدرم تا یک مثقال بود و نشاید که بغیر از سرد مزاج یا مرضهای سرد
 استعمال کنند و عظیم سرد مزاج و غلظت های سرد را سود دهد و محوری مزاج را بغایت
 مضر بود و اگر با شراب بیا شامند کزندی جاف و از آنرا و زهر های کشنده نافع بود و گویند
 مضر بود بمثانه و مصلح وی استفاست و صاحب تقویم گوید معده و امعاء را بد بود و مصلح
 آن مصطکی و انیسون بود و بدل وی قته سفید بود و گویند نیم وزن آن جاوشیر
 و گویند بدل آن مقلا و صبی بود و اشق و جاوشیر از هر یک ربع آن و صاحب منهاج آورده
 است که نوعی از قته مستحیل میشود بسکیخ **سلا** اصلی وی صینی بود و آن عصاره
 امله بود و نوع دیگر مرکب بود از عرق و بلغم مانند رامله ترکیب کنند و بهتر از وی آن بود
 که بوی وی نیکو و خوش بود طبیعت آن گرم و خشک بود در دوم قابض بود و معوی
 احشامنه فی بکند که از رطوبات بود و شکم بیند چون بر شکم ضاد کنند و قوت

نیکو بود

اعضاء اند روی مدهد و باه را زیاد کند و سد بکشد و در مفاصل را و در اعضا
 را نیکو بود و منع نزق بکند و در دل را سود دهد و مقدار نیم درم مستعمل بود و بوییدن
 وی سرگرم را صداع آورد و مصلح وی کافور بود **سک المک** مرکب بود از مار و تر
 و قاعنه و فلنج و بسپاسه و صندل مقاصی و سنبل الطیب و عسل و در مرکبات
 صفة آن گفته شود **سکج** حجر الحامیطو بر آست و غاغا طیسر هم گویند و گفته شد
سکی رخلا و سقیر علا نیز گویند و معنی آن بیونانی کشور الا بر جاد بود و آن بسفای است
 و گفته شد **سکسینویه** سنگسینویه است و سنگسینویه نیز گویند و آن بزر
 سیسیان خوانند و جب الفقه هم گویند و گفته شد مکرر صفت آن **سلف** دو نوع است
 یکی نوع بیار سی هم سلق خوانند و مشهور است و از آن سود خوانند و یکی نوع دیگر بیار سی
 جفته خوانند و بهترین آن شیرین بود و طبیعت آن گرم و خشک است در اول و گویند
 مرکب القوی بود و گویند تر است در اول و در وی نوع بورقیه بود و ملطف و محلل
 و مفتح بود و در سیاه قبیض بود و در سفید جلا و تحلیل و کلف و داء الثعلب و حزان
 و قالیل را نافع بود چون آب وی طلا کنند و ورق وی تحت سوختن انش را نافع بود
 و بر قوبا با عسل طلا کردن نافع بود و اگر سر آب وی بشویند شش بکشد و اگر آب وی
 در موم روغن کنند و پرورم نهند ساکن کند و ریش بینی را بکشد و برداء الثعلب
 طلا کردن موی پرویان و قولنج را سود دهد و قطع بلغم بکند و آب بیخ وی اگر
 در بینی مصروع جکاتند و ادمان کنند اگر سبب آن از جمع شدن اخلاط لزج در مخرج
 بود بغایت نافع بود و زایل کند و در خواص آورده اند که چون آب و ورق وی بر خمر
 ریزند بعد از دو ساعت سرکه گردد و اگر سرکه ریزند بعد از چهار ساعت خمر گردد و اگر
 آب وی با ادویه مسهل بیا شامند بلغم بیرون آورد و اصحاب نفوس و مفاصل را سود دهد
 و چون در ده درم آب وی و نیم درم غاریقون در وی حل کنند خلط های غلیظ از لرج بیرون
 آورد و وی محرق دم بود و مولد نفخ و کیموس وی بد بود و مصلح وی سرکه بود و خردل
 و اصل وی معده را بد بود و مغنی و مصلح آن زعفران یا شراب اتوج بود **سلف جبلی**
 سلف بری است و بیخ آنرا بشیرازی حلیم خوانند و آن جلثاق است بیار سی از اردارو
 گویند و معلوم نیز گویند و طبیعت آن گرم و تر بود بر نفوس و مفاصل ضاد کردن عظیم نافع

بود و جهه سرفه باغی اجناس سفوف ساحی بحری بود و بر عضوها که کوف خورده
 باشد با کلاب ضاد کردن بغایت مفید بود **سلق الماء** جار النهر است و گفته شد
سلف بری سلو جلی است و آن نوعی از حاض است و گفته شد در حاض **سلت**
 بسیار می جو برهنه گویند و بیونانی طراغیر و آن ماسته کندی بود بی بوست و در صفت
 شعیر گفته شود **سلخه** قسیا خوانند و آن بوست درختی است که آن درخت را سلخه
 و سلخه خوانند بدان سبب گویند و آن انواع است نیکو ترین و بی آن است که سرخ رنگ
 بود و سبزه بود و در طعم و بوی آن تلخی بود و عفو صقی تمام و چون بشکنند مانند ریوند
 لمی بود و قصبه و بی در آن بود و صور آن وی تنگ بود و مانند قرفه پیچیده بود و آنچه
 سیاه بود بد باشد و آنچه رقیف بود کسیر بود که بقلب سلخه فر و شند و صفت آن در
 کاف گفته شود و گویند نوعی از سلخه هست که لمی بود بد از صینی و آن نیکو بود و طبیعت
 سلخه گرم و خشک است و در درجه سیوم محلا راج غلیظ بود و مقوی اعضا و حیض
 بسته بکشد و بول براند و اگر بادار و های چشم خلط کنند تیزی چشم زیاده کند و در
 سین و بهلوه ها تولد کند از اخلاط لوج یا از راجی غلیظ نافع بود و مسهل نفث دم بود
 و شراب وی جهه معده و جگر سود دهد و چون دود کنند بدان رحم را پاک کرد اند از رطوبت
 فاسد عفن و بوی آن نیکو کرد اند و چون با غسل بیا میزند و بر رطوبتهای لبی که در روی
 باشد طلا کنند زایل کرد اند و کزندی افیجی نافع بود چون بیا شامند و مجموع و برهما
 کوم که عارض شود در اندرون و در کوره را بغایت سود دهد و سکه بکشد و بجهه
 زرد و مرده بیند از د و میثمه بیرون آورد و مقدار مستعمل از وی تا یک درهم بود
 و گویند مضرات با معا و مصلح وی کثیر بود و بی ماسویه کوی بدل آن نیم وزن آن
 دار صینی بود **سلیط** زیت است و گفته شد **سلیم** شلیم است و گفته شود **سلخه الحیم**
 بوست ماز نیکو ترین آن بوست ماز بود که لون آن سفید بود و آریا سیوس کوی سرد
 و خشک بود و بغایت محقق بود اگر در شراب پیزند و در کوش چکانند در کوش را عظیم
 سود دهد و اگر بدان مضمضه کنند در دندان نافع بود و در دار و های چشم خلط کردن
 سود دهد خاصه چون خشک کنند و سحق کنند بعسل یا شراب و در چشم کشند تیزی
 چشم زیاده کند و اگر در سر که میزند و بدان مضمضه کنند در دندان عظیم سود دهد و اگر با و تر

کبر میزند و بدان مضمضه کنند همین عمل کنند و اگر بسوزانند و برداء الثعلب طوطی کنند
 موی برویاند و اگر مقدار یک درهم از وی با سبزه خرباسه شند و بمالند و بخورند تا لیل را
 زایل کند و اگر مقدار یک درهم از وی باره باره کنند و باد و درم ارد جو بر شند و در شب
 آتش کنند تا بجسته گردد و بخورد صاحب بواسیر دهند خواه ظاهری و خواه باطنی
 بغایت غایت نافع بود و اگر در زیت پیزند و از آن موم روغنی سازند نافع بود جهه
 جان و مقعد و چون در آتش بخور کنند مار بکشد از آن موضع و چون بر روی زن حامله
 بندند اسان بر آید یا بجهه در شکم وی مرده باشد هر کدام که باشد بیند از د و مجرب است
 وجود در زیت بکوشانند و در کوش چکانند در کوش که از سردی بود و بریش آن و مان
 که از وی بر آید بود سود دهد و اگر در زیت اندازند و چند روز در آفتاب گرم بپاویزند
 نافع بود جهه غلظ اجفان و رمص و بجهه که در جفون بیداشد کحل کردن **سلوی**
 سمائی است و گفته شود **سلور** جری خوانند و آن ماهی است که در نیل مصر بود و در صفت
 سله انواع آن گفته شود **سلفاه** بسیار سی سله بشت گویند و بشیر از ی لا کشت
 خون سله بشت در باغی چون بیا شامند بشراب وین مایه خور کوش و مکن نافع
 بود جهه کزندی جانور از او کسی که ضفدع اجای خورده باشد و هر موی که خورده
 باشد و زهرم سله بشت چون در بینی مصرع چکانند نافع بود و چون لطوخ کنند
 خنای را بغایت نافع بود و جهه ریشهای بد که عارض شود در دهان کودکان که از انواع
 خوانند زایل کند و بیضه وی سرفه بچکان را نافع بود و سله بشت در باغی اگر بسوزانند
 تا سفید گردد و بار و عن کا و سحق کنند و بر چیزی طلا کنند و بر سرطان ریش شده نه جوی
 آن پاک کنند و کوش بر ویاند و دیگر عود نکند و مجموع ریشها و سوختگی آتش زایل کند
 و شریف گوید سله بشت سه نوع است بحری و نهی و بری و چون سله بشت بحری را
 بکشند و هر چه در شکم وی بود بیرون آورند و ویرا بسوزند و خاکستروان با اندکی فلفل
 بپا میزند و با غسل بر شند و معلول را بامداد و شبانگاه مقدار معلقه بدهند و معلقه
 از مجموع چهار مثقال باشد و از ادویه دو درهم نیم سودمند بود و بولمت را و چون
 خون سله بشت بحری با اردجو و غسل بر شند و مانند فلفل جبهه سازند و مصرع
 از آن بنا شاهر بامداد و شنبگاه نیز بخورد عجایب نافع بود و چون خون سله بشت

در دست و پای بماند در مفاصل و نفوس را نافع بود خاصه چون بیا بی بماند و چون
بیه وی در شنج و کزاز بماند نافع بود و گوشت وی چون بخورند همین عمل کند و چون
با چند سدستر حقه کنند تشنج را بغایت کمال مفید بود و چون سنگ بشت در پای
بسوزانند و خاکستر آن با سبیه تخم مرغ طلا کنند بر شقاق خاصه شقاق با جاشنا
بخشد و زایل کند و گویند چون سوخته وی بر دلی که جوشان بود نهند از جوش باز آید
و گویند چون بیا ویزند از سر مصرع مصرع وی ساکن شود و صاحب فلاحه گوید اگر در
موضع تکره بسیار آید و زریان دهد بگیرند بشقی و واشکونه بر نیز بدارند و دستها و پایها
وی بر هوا کنند و همچنان رها کنند دیگر تکره در آن موضع نیارد و این زهر گویند زهر وی
چون خشک کنند و بعد از آنش ندیده سخت کنند و در چشم کشند نافع بود جهت نزول آب
و ماس جوی گویند سودمند بود جهت سفیدی چشم و نزول آب و گویند چون بپزند
و کود کالی را که فوق بود در آن آب نشیند سود دهد **سلا یون** در خفیت
که بالای وی از زمین مقدار سه کز بر آمد بود و کلی سرخ دارد و بعد از آن باد آن کند
بمقدار کشنیری و آن نبات با جوی جهت کز ندیکه یار و مجموع کز مذکان زهر دار سود دهد
و چون بیا شامند سینه و حلق را از خشونه پاک گرداند و او را زرافیکو بود **سلاحه**
بول بزکوهی است که بهنگام نفیج بر سنک کوره باشد و سنک سیاه شده مانند قیر تنک
بود و در ادویه استعمال کنند که جذام را نافع بود **سالمه** شوکه قطیه است
و گفته شود **سماق** تم خواسته و طعم کوبند و عرب بسماق الدباغین خوانند
و نیکو ترین وی تازه سرخ بود و طبیعت آن سرد بود در دوزم و گویند در اول و خشک
بود در سیوم و بغایت قابض بود منع نزق بکند تا بخدی که بعضی گویند که اگر از خود
بیا ویزند همین عمل کند و ورق وی قابض بود مانند افاقیا و طبع و ورق وی مویرا
سیاه گرداند و بدان حقه کردن قرصه امعاء سود دهد و خوردن و در آن نشستن
و اگر در گوش جاکند جوی که از گوش روان بود بپندد و ورق خشک وی چون باب
بپزند تا بقوام عسل آید مانند حصص بود در عمل و فعل و نموی اگر همچین کنند سیل
بود و موافق بود چون در طعام اندازند جهت کسی که اسهال مزمن و قرصه امعاء داشته
باشد و چون باب ضما دکتد منع حمه و ورم از حق سر بکند و چون با عسل بیا ویزند

خشونه اجفان را نافع بود و قطع سیلان رطوبات سفید از رحم بکند و بواسیر
را زایل کند چون با تخم جوی طوط سخت کوره بر بواسیر نهند و نفیج ثروی چون
بپزند تا غلیظ شود فعل وی نیکوتر بود از فعل نموی و صیحه وی چون بر سوراخ دندان
نهند درد ساکن کند و چون بپزند و آب وی بروی بریزند تورم نکند و رازی گویند
چون سماق بشرای قابض بیا شامند قطع اسهال و نزق در از رحم بکند و کثره بول را
نافع بود و بعضی گویند اگر بپزند در موضعی صوفی سرخ رنگ و بر کسی که خون از وی روانه
بود از هر موضع که بود بپزند قطع خون بکند و این ماسود گویند اشتها طعام باز آید کند
بموضعی که دارد و طبیعت بپندد بعوضه که دارد و اسهال صفرای که مزمن شده باشد
سود دهد چون بخورند یا بدان صیحه کنند و اگر با گوشت در اج یا مرغ بپزند شکم سخت دارد
و اگر بر معد و شکم ضما دکتد همین سیل و چون بریان کنند شکم زیاده تر بپندد و چون در
کلاب خویسانند و از آن کلاب در چشم کشند سودمند بود در ابتدای در چشم که از کرمی بود
یا ماده و حقه رافقه دهد و سویی وی شکم بپندد و معد را سود دهد و همچنان صفر و اسهال
آن و التحق بن عمران گویند اگر نفیج وی در چشم کشند سلاق و سوزش چشم و خارش آن را زایل کند
و اگر کسی قی حایم کند و هیچ در معد وی قرار نگیرد از طعام و نه از شراب سماق و کون چون
یکو بنده جوشی و باب سرد بیا شامند قی باز دارد و سماق دباغ معد بود و مقوی آن
و تشنه نشانند و غشای صفرای ساکن کند و سحج را سود دهد و ذوسنطار یا را بدان حقه کردن
و سیلان رحم و بواسیر را بغایت نافع بود و شریف گویند اگر بپزند در هفتاد درم آب
تا قوع وی باب دهد بعد از آن خرقه پاک در آن فرو برند و بر جشمی که جوب بود و آله و لاق
تکمید کنند تنها نافع بود و مجرب و چون بپزند تنها باب سرد قطع سیلان خون از هر موضع که باشد
بکند و اگر در چشم مجد و رجکانند چون سرخ شده باشد این باشند از آنکه ابله در چشم وی بر آید
و چون کد سماق با کلاب مضنه کنند قلاع را زایل کند و ورق وی همچین و چون ضما دکتد بر شکم
بجکان طبیعت ایشان بپندد و چون ورق وی بپزند و عصاره وی بگیرند جنانچه غلیظ بود و
اعضا بدهد و در مخ ماده از چشمها بغایت کمال سودمند بود و چون خل کنند در آب لسان
الحمل و طلا کنند بر ریشهای بلید هر چه بود خشک گرداند و چون ضما دکتد بر ناف و بن قضیب
سودمند بود سلس البول که سبب آن استرخا بود و سماق مضر بود بچکر سرد و گویند مصلح آن

مصطک بود **سمسک** مرغ خوش است و در آذان الفار گفته شد صفت آن **سمین**
 جوی کوشه نیکوتران بود که از حیوان مسکله گیرند و طبیعت آن گرم و تر بود شکم
 براند و زود هضم شود و باه را زیاد کند و غذای بد بود بلغم و مطنی طعام بود زود هضم
 شود بدخانی مزاجی اولی آن بود که اندک خورند بقدر آنکه لذتی بدهد و مصطک آن لیمو
 بنه بود و نه نجیل و راس غلظ **سمسم** بیارسی کجید گویند و بهترین آن بود که تازه
 و بزرگ حب بود و جرم وی اقوی بود از روغن وی و طبیعت وی گرم است در میان
 درجه اول و تراست در اخزان و گویند در دم ملین بود و محلل خون بسته بود و اثر
 کبودی که از وهری حادث شود ببرد و نافع بود جبهه شقاق با یها و خشونت که در بدن
 باشد و برا عصاب ضار کردن محلل غلظ آن بود و بر ورمها و سوزنک است ضار کردن
 سود دهد و نفیج **سمسم** حیض براند و بجه بیندازد و چون مقتر کرده بران کنند غذای
 صالح دهد و فرجه آورد و چون هضم شود در معده فرو آید نیکو و حسا و لغوی
 وی مرضهای سینه و شش و سرفه را نافع بود و خوبی که از وی متولد شود موط
 بود در نیکلی یا از شراب شراب یا از شراب دارویی گرم و وی مفی بفرزاید و باه را
 زیاد کند و کزندی مار را نافع بود و اگر با بزرگگان بخورند نوع باه بفرزاید
 بغایت و مقدار ماخوذ از وی پنج درم بود و معده را بد بود و بوی دهان بد
 کند و مریخی معده بود و غشیان و تشنگ آورد و هواد خلط غلیظ بود و بطل الهضم
 و اولی آن بود که بران کنند بران کردن بی سبب و با غسل بخورند و جالینوس
 گوید بدل وی در غلیظ خاصه بزرگگان بود و اگر وی همچنین خام بخورند
 و قدری موی بر سران خورند زود بکنند و اگر بطبیخ و ورق وی موی را بشویند
 نرم گرداند و در آن کند **سمورینون** سمونیون نیز گویند و آن کرفس بری است و گفته
 شود افول کدو در کاف **سمسمون** سمسق است و گفته شد **سمسم بری**
 جلهن است و گفته شد **سماقیل** سماق است و گفته شد **سمنه** در حاکفه شد
 صفت جبان **سم الحار** دغلی است و گفته شد **سم الفار** اهل عراق ثوب الهالك
 خوانند و اهل ندرس **سم الفار** گویند و آن شله است و گفته شود **سم السماء**
 ماهی هرج است و گفته شود **سمین** بیارسی روغن کاو و کوسفند خوانند و مغزوی

بکزد

مانند

مانند زرد بود و در انضاج و ابرخا و طلیس اقوی بود از وی و طبیعت وی گرم و تر بود
 در اول و حرامه وی بیشتر از زرد بود و خوری گوید روغن کاو و منغ سم افی بکنند و رها
 نکند که بدل رسد و رازی گوید شخصی در بادیه افی و پرا بکزد روغن کاو و منغ بیاشامید
 هیچ ضرری نرسد و روغن جدا آید که تر کرد و حرامه وی زیاد کرد و فو مجاز وی
 محکم تر بود و شیخ الریسی گوید منطج و محلل بود و بیشتر فو وی در بدنهای شکو
 میانه بود نه مزاجهای محکم و منطج و رها بود خاصه ورم بن کوش و خاصه از آن کوه
 و زنان و سینه را نرم گرداند و منطج فو بود که در وی باشد خاصه با شکل و بادام
 تلخ و هم شکم بیند و هم براند و تریاق زهرهای بود که خورده باشند و شرین گوید
 چون با آب خاکستر حقه کشته تر سحر و قرحه امعا را نافع بود و چون بر بنه نهند
 و ضار کنند بر قرحه و خشک تر زایل کند و اگر بر بنه نهند و بر دهان جراحتی نهند که
 خواهند که سران باز نمیناید منغ کوش تر سق بکنند و سران جراحت فراخ گرداند و چون
 حنا بر روغن کهن بر سر شد و بر جوب کهن طلا کنند زایل کند و چون بیاشامد مقدار
 ده درم با پنج درم سکر بود براند در حال و این مجرب است و چون بفرزاید بخورد
 ریزش رحم را سود دهد و چون بر مقعد ملند بواسیر را سود دهد و چون ده درم
 با شصت درم آب انار بریامیزند و سستار یا را نافع بود بغایت و چون بر چشم طلا کنند
 صلابه آن زایل کند و چون با زیت بیامیزند و طلا کنند بر اجفای که جوب داشته باشد
 سود مند بود و چون با آب عنب الثعلب در چشم کشند نافع بود جبهه ضربان چشم
 و ورم آن و در درد کوشها را نافع بود و چون بناشال علق کنند سرفه خشک را بزرگدانند
 و سود مند بود و اولی آن بود که کسی که علی باطنی داشته باشد اجتناب نماید از وی
 و چون هفت شب بر روی طلا کنند و بران خیسند رو یا باک گرداند و حسن زیاد کند
 و جلای تمام بدهد و زبل نیز همین عمل کند در طلاء روی **سمینون** سمنه است و گفته
 شد و هر ترکیبی که بد مزاج بکند آنرا سمنه خوانند **سمن** و پرخوانند و آن
 ورد الایض است بیارسی کاسفند گویند و در صفت ورد گفته شود **سماروغ**
 فطر است و گفته شود **سمک** بیارسی مای خوانند و بعضی بقیاس بعضی گرم بود
 مانند کوب و مای مای موی بفرزاید و بیه کرده نیز و نیکو ترین مای صخوری بود که بوست

وی رفیق بود و فلوپس وی کوچک بود و متوسط بود در خوردی و بزرگی و فزونی
و لاغری و سهو که نداشتند باشد و لذت بود و فاضلترین انواع آن شبوط بود و
هائزنی بسبق و شبوط در فرات و دجله بغداد بسیار بود و فاضلترین جایگاه
ایشان جایخی بود که سنگ ریزه بود یا رمل و آبهای شیرین و اگر جری بود افضل
آن بود که در لجة بود و افضل آنجی خوردن جمة ترطیب یا سفید اج بعد از آن مستوی
بو طبع و آنچه با شتر بریان کرده باشند و بر وزن بربان کنند بد بود و تشنگی آورد بسیار
و در آنز معده بگردد و طبیعت مایه سرد و تر بود در دوم و باه راز یاده کند خاصه هائزی
و بدنی را که عرق کند و فربه کند و موق وی نافع بود جمة زهر هائی که خورده باشند
و کزندی نیز و چون دوام کنند بدان کزندی که مار شاخ دار و سگ دیوانه را سود دهد
و جری که آنرا سلور خوانند و آن در نمل مصر بود و آنرا فصوص و ریش نبود و طویله
و امس بود و سروی بد را نری مایل بود و دهن وی کشیده بود مابعد خرطوم می
و دیسقورید و سگ کوید آنرا سلور می خوانند است و وی فربه بود و تر و در گوشت
وی رطوبتی و لزوجتی بود و جهودان و پرا بخورند و بر روی و پراسوار می خوانند
و چون تازه بود غذا دهد و شکم براند و چون غلکسود کشت غذا اندک دهد و قصبه
شش پاک کند و او از صافی کند و اگر گوشت غلکسود وی کوفته ضما د کنند از بیرون
بوسلی از بیرون آورد از عمق گوشت و طبع غلکسود وی چون در آن نشینند در ابتدا
فرجه امعا موافق بود سبب جذب مواد که بظاهر بدن کشد و چون بدان حقیقت کشد عروق
را از پا کند و اگر همچنان که گفته ضما د کنند بر رضول و زجاج از بدن بیرون آورد بقوه جاذبه
و خوردن وی مولد بلغم لزج غلیظ بود و چون تازه بخورند غذای فاسد بود و اگر
ادمان خوردن وی کشد برص آورد بسبب بسیاری رطوبه و لزوجت که در وی بود مگر آنکه
غلکسود کنند و بر که خورند که بقوه غلک قطع فضول وی بکند و پاک کرد آنرا و انواع مایه
مولد بلغم مائی باشند و مریخی اعصاب و موافق نبود الا بعد کرم و شکوهری آورد
و مصلح آن مثلث بود یا غسل بسیار که غسل و پرا کرم کند و لطیف و زود بیرون آورد
و جالینوس گوید در شخوار هضم شود و در شخوار خون از وی متولد شود و خون که آنرا
متولد شود مملو از لزوجات بود و بلغمهای غلیظ بد از وی حاصل شود و از آن بلغم

مرضای غلیظ از وی متولد شود و مایه که سرد شده باشد و در موضعی غلک باشد آنرا
خوردن وی همان عارض شود که از خوردن فطر و آنچه غلکسود بود نیکوترین آن بود که
کهن نباشد و نزدیک بود که غلکسود کرده باشند و او ای آن بود که آب بجوشانند و بعد از آن
در آن اندازند و بپزند و طبیعت آن گرم و خشک بود و سروی نافع بود جمة ورم ملازله و
شقاق مقعد و سرماهی شوری که آنرا اسماء می خوانند چون بسوزانند و بر کزندی سگ دیوانه
و کزندی عقرب نهند سود دهد و گوشت وی چون بخورند همین خاصیت دهد و مایه شوری
بلغم بگذازند و بجم سیاه آورد و تشنگی بیشتر از مایه تازه آورد و مصلح وی آن بود که بر سر که
و معتور و کرو یا معول کرده باشند و بعد از آن حلوا و روغن بخورند و سرد مزاج نشاند
که مایه تازه خورد و معده بلغم را مضر بود بغایت و ادمان خوردن آن مرضای بد را مضر
و دماغ بیدار کند و او ای آن بود که اگر ادمان خوردن وی خواهد بر وزن کرد کان و روغن تربت
بریان کند و فلفل خود کوفته بر آن افشانند و بخورد و بعد از آن زنجبیل مر یا و شراب صرغ محکم
و آب بخورد چند آنکه تواند و اگر اتفاق آب افتد تمدد در معده پیدا کند و فی آورد و نیکوترین
آن بود که آب بخورد الا مکرر و زی که فی کردن داشته باشد و اگر بخورد و اتفاق فی نیفتد بعد
از آن داروی سبب بیا شامد تا از معده و بدن بیرون آید و الا بلغم لزج زجاج از وی
متولد شود بسیار و آن سبب قولنج سخت و فالج و سکت گردد و مصلح وی غسل بود که آنرا
عقب وی بخورد بلغم را بزداید و تغییر در مزاج آن پیدا کند و سر که نیز موافق بود در اصلاح
آن و سبب مملو معقد نیکوترین آن بود که تر و فربه بود و وی غلکسود کنند و در هر که نهند
و کشین خشک اضافه کنند و طبیعت آن سرد و خشک بود و اشتها غذا بیاورد و تشنگی کمتر از
غلکسود آورد و از تازه بریان کرده و وی مضر بود بعرق النساء و سود اوی مزاج و مصلح
وی اتوج مر یا بود و سبب مسکبج نیکوتر آن بود که بهار با بود و آن آتش سر که است و او ای
آن بود که سر که بجوشانند با سداب و کوفت و زعفران بعد از آن مایه را شرحه کنند و در آن
اندازند و بپزند و بچند آنکه مهر شود و لذت وی باقی بود و باید که بعد از آنکه صید کرده
باشند زمانی مرها کنند بچند آنکه متغیر شود و تباه گردد و طبیعت آن سرد بود و معدن
بود در رطوبه جگر گرم را نافع بود و در فاق و تبهای صفر اوی و با صرغ را مضر بود و مصلح
وی فالودج بود **سمیله صیدا** و در شام بسمیله التوله خوانند شریف گوید وی در چشمه

بود نزد بند صید از زمین شام و وی مانند وری کوجله بود و برادر زمان بهار صید
کنند و در هیچ فصل دیگر نتوانند کرد الا در بهار که وقت همچنان ایشان بود و بسیاری حرکت
ایشان و فیکو توان نزد و مادام که زنده باشد فرق تواند کرد نزد ماده و چون مرد و خشک
شد علامات وی بنهال شد و چون صید کردند غلغله کنند و خشک کنند و چون استعمال
کنند نیم گرم از وی سحق کنند شاید و بخت سفید شمع بجماعت برانگیزد و نفوذ بزودی آورد
و بعضی گویند فرق میان نزد ماده ان بود که نران سر کوجله و بدن در ان بود و این جمیع
گوید در کتاب ارشاد نیکوتران بود که بعد از منتفی شهر شباط صید کنند و نران مهیج
باه بود مورد انرا و ماده وی مهیج باه بود نران را و بر سر بیضه نیم برشت کنند و بپاشانند
سماهی شریف گویند مرغ نیست که از دریا بخیزد و بر اقیانوس رود خوانند بدان سبب که
چون او از رود بشنود میرد نزد وی چون لعق کنند صرع را سود دهد و خون وی
چون در گوش جگانه در گوش زایل کند و چون بخورند و امان الکوی کنند دل سخت
را نرم گرداند و گویند این خاصیت در دل وی است و بس و این مرغ گویند سرکین وی مطلق
بسرکین کجست و مانند بشکله بمنزله و در مزاج میان کبک و مرغ بود و وی بخوار مرغ
کوجله نزدیک بود و لطیف تر از وی بود و میل بکرمی داشت با شد و کیوس نیکو دهد و چون
طعم بود نافع بود جهت تن درستان و نافعان و گوشت وی سنگ بریزانده و بول براند
و صاحب مناج گویند نیکوتران بود که مخالف وی تر بود و طبیعت ان گرم و خشک بود مفاصل
سرد را سود دهد و شیخ الریس گویند خوردن گوشت وی باشد که تمدد و تشنگی بپزداند
چون کسی که خربخه خورده باشد بل که در جوف وی این نوع هست و طن ان بود که خربخه
خورده است بمشاکلتی که میان ایشان است و مصلح وی ان بود که بمرکه و کشنیز بپزداند
بشیر از وی انرا از وی خوانند **سمور** جانور است که در ترکستان بسیار بود و گرم
و خشک بود و سخونة وی زیاده از همه حیوان سببی بود و پوست وی زود تغییر بدید
از بهر آنکه دباغه وی نه همچنان که همه پوستها بود و صاحب مناج گویند وی و دلف
نزدیک بیکدیگر باشند مسخ و محقق بود و پوشیدن ان پیران و سرد مزاجان را سود
دهد و غیر وی گویند پوشیدن سمور بپینه و کرده را نیکو بود **سنا** نیکوترین ان
ججاری بود که بولد ان بطریقه بولد بود و طبیعت ان گرم و خشک بود در اول مسهل

مره صفر و مره سودا و بلغم بود و غوص در مفاصل کند تا عمق بدن و نقرس و عرق النساء
و در مفاصل که حادث شود از اخلاط مره صفر و بلغم سودمند بود و شربتی از وی در مطبوخ
از چهار گرم تا هفت گرم بود و اگر کوفته مستعمل کنند تا سه گرم شاید و دستور بدین گویند
سودمند بود همچنان سودا را و مسهلان بود مسهل حکم و قوه بدن بدهد و الحقی بن حنین
گوید از قول بولس که ان سودمند بود جهت و سواس سوداوی و شقاق که در دستها پیدا شود
و تشنج عضله را نافع بود و داء الثعلب و داء الحیة و شیش که در بدن پیدا شود و صلاح
کهن را نافع بود و جرب و حكة و بثورها و صرع را نافع بود و شربتی گویند چون بازیت انفاق
بپزند و انرا بپاشانند در پشت و ورکین را سود دهد و خلط خام بیرون آورد و گویند مصلح
وی بنفسه است و الحقی گویند مضر است بمثانه و مصلح وی هلیله زرد بود و در مطبوخ صالح
نمود که مدقوق و بولد وی چون با خنایا میزنند مویرا سیاه کند و بولد وی مستعمل بود
سنبل صاحب جامع گویند سه نوع است هندی و رومی و جبل و سنبل الطیب هندی
بود و سنبل العصار نیز گویند و رومی را ناردین اقلیطی گویند و در نون گفته شود
و نیکوترین ان سوری بود تازه سبل خوشبوی همچون سعد و اشقر بود و خوشه وی
کوجله بود و محقق زبان بود و بوی خوش وی در دهان درنگ کند و چون بخایند و ان
از کوهی خیزد که از ان طرف سوریا است و از طرف دیگر هند و انچه هندی بود انرا غیفیطر گویند
و این اسم مشتق از اسم نهری است بحر که بجانب کوه غیفیطر میرود و نزدیک ان رود
و ان در قوه ضعیف تر از سوری بود بسبب رطوبتی که در موضع مرستن وی است و خوشه
وی دراز تر و بزرگتر بود و چالینوس گویند سنبل الطیب گرم بود در اول و خشک بود در
دوم و گویند در سپوم و وی مفتح و محلل بود و اولی ان بود که چون مستعمل خواهند
کرد در بجم وی مانند کله چیری بود ان خاک بکینند و از لجه دست شستن نیکو بود و خوش
بوی و بعد از ان سنبل مستعمل کنند و در روی منق عرق بکنند و وی جگر را نافع بود و نم
معه چون بپاشانند و چون از بیرون ضماد کنند و وی محلل اورام بود و معوی
دماغ و اگر در کلهها گشت موی مره برویاند و نافع بود جهت خفقان و چون باب سره
بپاشانند غشیان را ساکن گرداند و بول براند و شکم بیندد و چون فرجه از وی
بپاشانند و زن بخورد بر کبد قطع نوز بکند و رطوباتی که روانه بود از ریشها خشک

کوراند و چون بپزند باب و زن تکمید کند و در آن آب نشیند و رم کرم که حادث
 شده باشد در رحم زایل کند و سینه و شش را پاک گرداند و یوقا نافع بود و سه بکر
 و معده بکشد و قوی شود و بدد و مسخن ایشان بود و همه اعضا و لوازم را نیکو گرداند و
 ضیق النفس را بکشد و استسقاء را بکشد و مسخن را بکشد و مسخن را بکشد و قوی باقی باز
 دارد و محل را پاک می بود که متولد شود در معده و مقوی فعل قوی ماسکه بود در پیرون
 بدن مجموع و سه که در سر بود بکشد و بوی دهان خوش کند و در سبزه را سود دهد
 و مقدار ماخوذ از وی یک درم بود و گویند مضر بود بکوره و مصلح و یکتا بود و جالینوس
 گویند بدل آن ادخ خوش بوی بود و وزن آن و گویند بدل آن سانج بود **سنبه هندی**
 صاحب منهاج گویند بکوبند بدست که آن دار شیشعان است و آنچه محقق است سنبه
 هندی سنبه الطیب است و گفته شد و در شیشعان نیز هم گفته شد در دال
سنبوت کوفت است و گفته شود **سنبه الکلب** صاحب جامع گویند ثمرش در در است
 که معروفست با السنه العصاره و سه کوره است در در شیرازی اسفند ار کوبند
 و بعد از شترم البق و السنه العصاره و ثمر در خنثیست که بیاری از اهل خواص و سنبه الکلب
 بهاروی است **سند روس** صغیر زرد است مانند کهر با لیکن سست تر از وی بود و در وی
 اندکی تکی بود و طبیعت آن صاحب منهاج گویند کرم و خشک بود در دوم و در وی قبیض
 بود و صاحب جامع گویند از قول ابن ماسویه که کرم و خشک بود در اول و خون را ببندد
 و بواسیر را سود دهد چون بیاشامند و قطع فضول بلغم از معده و امعاء بکند و کرمها
 و جرب القرع بکشد و سودمند بود در جبهه استرخاء عصب که حادث شود از افراط
 برودة و رطوبه و امتلا و اگر روغن وی در ناصور بمالند خشک گرداند و دخان وی
 همین عمل کند خاصه در جراحتها که در اسفل بود و نزله را نافع بود و اگر خود کرم بر جراحت
 افشاند خشک گرداند و چون بیامیزند با روغن کل چند انگلیظ شود و شفا قویست که
 در دست و پای پیداشده باشد بمالند بغایت نافع بود و خفقان و وسواس و ریه که
 از تری بود و سبزه و اسهال مزمن را عظیم نافع بود و چون با ماء العسل بیاشامند
 حیض و بول براند و چون در چشم جگانه جلای تمام بدهد عجیب و چون بیاشامند
 خون از هر موضعی که باشد ببندد و دخان وی نزله و زکام را بغایت نافع بود و جبهه

در دندان بغایت نافع بود و معدل تر از وی نبود درین و مانند کهر یا بود در قوی
 و در بودن گاه و در وی قوی بود که بد نوا لاغر کند چون هر روز از وی قدری
 با سکنجبین بیاشامند **سند و قش** سرخ است و گفته شد **سنبه زنجفر** زنجفر
 است و گفته شد **سنبه دج** ارسطوطالیس گویند طبع جری سرد بود در دوم و
 خشک بود در سیوم و معدن وی در جزایر دریای چین بود و در وی جلای
 تمام بود دند از آن جزایر پاک گرداند و جلای عجیب بدهد و چون با نش بسوزند
 و محو کنند و بر ریشها و بثرهای عفن که کهن شده باشد بر آن کتد زایل کند و سودمند
 بود در جبهه استرخاء لثه و نقاشان در جلای لثتها و خواتمهها مستعمل کنند **سنبه**
 کرمی وی کمتر از سمور بود و گویند بقیاس آن سرد تر بود و بوشیدن وی محرور
 مزاج را و جوانان را نیکو بود و کسی که شرب دایم کند **سند یان** نزدیک اهل شام
 درخت بلوط است بی خلایق **سند یان** **الاصنی** فراسیون است و گفته شود **سند ها**
 عود هندی است و طبیعت آن کرم و خشک است در سیوم نفیس و نافع بود چون بیاشا
 و بر آن عضو ضا دکتند **سند** **فرو** وی آنچه هندی بود کرم و خشک بود و بغایت
 مسخن بود و قایم مقام فرو غلب بود و شریف گویند که چون ویرا همچنان بسوزند در
 دیکی بک کوفته فندک را همچو خاکستر کرد و با سرکه بیامیزند و طلا کنند بر مرغ بر شفا
 که در میان انگشتان دست و پایها بود زود زایل کند و عافیت گویند کوشش کر به
 کرم و تر بود نافع بود در جبهه در بواسیر و مسخن کوره بود و در دشت رافع بود **سند**
 سلسنبویه است و گفته شد **سور بخان** در مصر عکنه خواستد و در عراق لعنه
 بربری و بیونانی فلجیقن خواستد و بعضی بلوما و بعضی انیمارون گویند و بهترین
 آن مصری بود که اندرون و بیرون سفید بود و در شکستن صلب بود و ای سرخ و
 سیاه بود بد باشد و جلیش **بن الحسن** گویند طبیعت وی کرم است در اول درجه سیوم
 و خشک است در اول درجه دوم و گویند خشک است در سیوم و در وی قبیض بود و کرم
 سرد است در دوم و در وی قوی بود که مسهل بلغم باشد و خاصیتی که در وی است
 تسکین درد مفاصل و نفوس و خدر در بدن میکند و نافع بود در جبهه جراحیهای کهن
 و بر نفوس ضا د کردن درد ساکن کند در زمان و اگر بسیار بمالند از وی ورم را صلب

کوداند و آن تریاق جمیع مفاصل بود و قیمی که مید و بر خاصیتی عجیب است در برابری
باطن چون بخور کنند و نیم درم از وی بر و غن کو سفند کفن بسر کنند و به بینه باره
بخور بر گیرند در مقصد دو شب نافع بود و محتاج شب سیوم بود و در مفاصل الطوخ
کردن با بعضی اهرار در ساکن کرد اند و منصوری گوید منی بیفزاید و بجهول گوید
سور بخان سفینه باه را زیاده کند و صاحب منهای گوید خاصه با زنجیر و فو ننج
و کون و مقدار ما خود از وی نیم مثقال بود بافتد و شیخ الریس گوید چون جبهه منقلب
خورند اولی آن بود که با کون و قلفله میامیزند و این ای صلت گوید مسهل بلغم خام بود
و سودمند بود در مفاصل و فقرس و ماده که در ایشان بود بر اند و باله کوداند و شربتی
تمام از وی یک مثقال بود بافتد و اندکی زعفران و چون با ادویه خلط کنند نیم مثقال
تا یک درم شاید و استحق گوید مضر بود باریه و معده ضعیف را بد بود و مصلح و کثیرا
بود بافتد و زعفران و انجبه سیاه و سرخ بود بغایت مضر بود و اگر با ادویه مسهل خلط
کنند ادویه مسهل را در معده ببندد و افقی عظیم بید کند و هر دو نوع را شاید که
استعمال کنند که در ایشان سمیت هست و بدل سور بخان سفینه بوزن آن ترید و
دو دانگ و زن آن اصفیون و ده یک آن خوب سفینه و گویند در در مفاصل بدل آن
بوزن آن و ورق حنا و نیم وزن آن مقل الیهود بود و گویند بدل آن بوزن آن است
سوفلیون خصی الثعلب است و گفته شده **سوری** نوعی از زاج است و گفته شده
سوس منک خواستد مبارسی مهله خواستد و جالیوس گوید منفق در پنج وی است
و عصاره آن گفته شود در عین و اصل آن گفته شد در الف و طبیعت سوس گرم و خشک است
و گویند معتدل و گویند سرد است و صاحب منهای گوید در جگر نافع بود و مقدار
ما خود از وی یک مثقال بود و گویند مضر بود بسبب ز و مصلح وی ورق کمرخ بود و جبهه
بوی بغل و عرق آن و از آن کف بای نیکو بود جو هجنان تازه استعمال کنند **سوسن**
چهار نوع است یکی سفید و آنرا از ادویه و یکی از ررق و آنرا اکبود خوانند و یکی صحرایی
بود و آن الوان رنگ بود از درد و کبود و آنرا اسمانکونی خوانند و پنج و برابری خواستد
و یکی زرد بود و آنرا خطابی خوانند و قد شاخ وی بغایت بلند بود و سوسن بری بود
و بستانی بود و صاحب منهای گوید نیکوترین آن اسمانکونی بود و طبیعت آن گرم است

در اول و معتدل است در خشکی در وی تحلیلی و تلطیفی بود و گویند سوسن سفید
بستانی گرم و خشک است در سیوم و گویند در اول و گویند معتدل است و سوسن بری گرمی
و خشکی وی زیاده بود و جلایی دهد و کلف و غش را نافع بود چون رو بر آب از شویند
و باله کوداند و جوب ریش شد و خشک ریشات را نافع بود و بستانی فاضلتر از ادویه
بود جبهه سوسن گرمی که چون استعمال کنند و در سبب ز و کزندی جانوران را نافع بود
خاصه عقرب و بوییدن وی محل افشای دماغ بود و پنج وی مسهل اب زرد بود چون
باب و غسل بیا شامند و شربتی از یک مثقال تاسه مثقال بود و بوییدن وی در در س
گرم را مضر بود و مصلح وی کافور بود و شیخ الریس گوید سوسن از ادویه وی
نزدیکت بر غفران و حکم وی نزدیکت حکم آن لیکن در گرمی و خشکی کمتر از آن بود و از
ادویه های قلبی بود و فقرس در وی بود **سواد القضاء** عفر است و گفته مشو و
سواد الهند نوعی از سلیخته است و آنرا سلیخته السواد خوانند و آنرا ادویه تریات
بود و صفت آن گفته شد **سولاف** شیخ الریس گوید دوایی روحی است گرم و
خشک بود تا چهارم نافع بود جبهه لغو چون یک جبهه از وی باب سلف سعو طاسازند
و وی محرق دم بود **سوار الهند** صاحب جامع گوید کشت بر کشت است و گفته شود
سودانیات مرغیست که مبارسی دار بر گویند و بشیر ازی دار ملک و طبیعت وی گرم
و خشک بود باه را زیاده کند و مضر بود بدماغ و در گوشت وی حدی بود از بهر آنکه کثرات
میخورد و بوی بد دارد و وی بد بود خاصه چون لاغی بود **سویج** نوعی از کف دریا
است و در موضعه که سنگ بود نزدیک دریا متولد شود و در قوه مانند ملک بود و مانند
زهره الملح و لطیف تر از ملک بود به بسیار و ملطف و محلل بود **سویق الشیر** مبارسی
بست جو گویند و نیکوتران بود که معتدل بریان کرده باشند و بخاله وی اندک بود
و وی سرد تر از بست کنندم بود به بسیار شکم ببندد و چون باب انارین بسر شد
یا سفوف کنند هجنان تری معده را خشک گرداند و قی صفراوی باز دارد و در در س را
سود دهد و غشیان ساکن کند و قوه معده بدهد و اگر از وی حسو یا عسید سازند
با قدری شیرینی و غذای اطفال از آن کنند بدن ایشان را فربه کند و او مولد نفخ بود
و مصلح وی قند بود **سویق الحنظل** نیکو تر آن بود که معتدل بریان کرده باشند

وطبیعت آن گرم و خشک بود در اول و گویند بدرستی که نرم بود و چون بقیع کتد
طبیعت وی سرد گردد و چون بیاشامند حرارت بنشانند و ترطیب حاصل کنند و آن در براز
معدن بگردد و کثیر النفع بود و او را آن بود که بآب گرم بشویند و قند اضافه وی کنند
سویق النبغ پیاز سیب کتار گویند معدن را سود دهد و شکم بیند **سویق الفلفل**
فی و غشیان ساکن کند که از صفرا بود و معدن را قوی دهد و شکم بیند و تشنگی بنشانند
سویق القزع طبع را نرم دارد و سرفه را نافع بود و درد سینه که از گرمی بود **سویق**
الرمان سرد و خشک بود مسکن صفرا بود و معدن را نافع بود و طبیعت سخت دارد و اشتها
طعام باز دید کند **سویق الخربزوب** و **الجبیر** طبیعت بیند **سیسنبهر** غم گویند
و غما و غم الملك و آن خشیت است میان نفع و بادر بنویه و بوی تیز دارد و تخم
وی نیز مسخن بود و در و لطیف و محلل باشند فوایق و مغص را نافع بود و تخم وی چون
با شراب بیاشامند تقطیر البول و منک کرده و شان را سود دهد و ورق وی چون بر سر
و پیشانی نهاد کتد در سرد را نافع بود و بر کزندی ز منورضا کردن سود دهد و چون با
شراب بیاشامند فی و غشیان ساکن کند باقی منفعاتها در باب نون گفته شود و بدل آن
در تلطیف و تحلیل بادر و ج بود **سیاب** بلغم وادی نونی خللا است و گفته شد و گویند
یلم است **سیسارون** صاحب منافع آورده است و رازی نیز در حاوی از قول حنین
که آن خشب شونی است و در وی تحلیلی بود و طبع بیخ و می معدن را سود دهد
و بول براند و صاحب جامع گوید که از سخن دیسقوریوس و جالینوس روشن
میشود که آن قلفاس است و هو گوید که روشن نیست که جیت و جای مجت است
سیسبان صاحب منافع گوید حب الفقد است و گفته شد **سیا** صبا است
و گفته شود **سیف الغراب** ما می است معروف در ناحیه بیت المقدس و خرقه که در
اندر و ن وی بود از انسان البحر خوانند و در بعضی ساحل مغرب به قنایه خوانند
و چون بسوزانند و محقق کنند بهق و کلف و غش و جرب را یل کنند در آنرا جلا دهد
و لعابی سیاه که از وی بیرون آید موی بردا القلب بر ویانند و مانند مداد سیاه
بود و اگر کتایت کنند بدان تواند کرد **سیف الغراب** نونی از سوسن است و آنرا
دلبون خوانند و گفته شد **سیسنبهر** و **ون** حرف الماء است و گفته شد **سیکران**

سیبیا ص

بهری بیج است و گفته شد **سیکران الحوت** ماهی زهرج است و گفته شود **سیر**
هر جیر الماء است و کرفر الما و قرة العیز و نفق نیز گویند و آن در آبهای ایستاده روید
و عطریتی در وی بود و مسخن و محلل بود حیض و بول براند و منک کرده را نافع بود خواه
بخنه و خواه خام و ذر و سستار یا را نافع بود و مولف گوید در آبهای روان نیز می باشد
و باقی منفعات آن در قاف گفته شود **سیال** یا سمین است و گفته شود **باب السین**
شاهلوج نونی از اجاص است یا می شاهلوج خوانند و بشیرازی گویند و اجاص
اسیض و صفر خوانند و اسحق بن سلیمان نیکوترین وی آن بود که زرد و بغایت مرید باشد
و اسهال وی کمتر از نوع سیاه بود سبب غلظ و قلت رطوبه و آنچه نارسیده بود بد باشد
و اجاص خشک کردن اشتها و طعام ببرد محرومی را نافع بود نه پیران و اگر بخورند در حال
باید که مصطکی و کندی قدری استعمال کنند تا آنرا معدن بگذرانند که آن بر معدن اندازد
شود و اسحق بن عمران گوید چون ترش بود سرد و خشک بود گرم مزاج را موافق بود و قطع
فی بکند و ساکن گرداند و حکم ببرد و اختیار وی آن بود که صادق للموضه به و آنچه بخنه بود
نفعی وی در انواع سرفه نافع بود همچنانکه سرکه در انواع آن مضرت است و آب آن حیض براند و
طبع خشک آن چون با قدری قند بیاشامند نافع بود جبهه بنهای صفراوی و شکم براند
شاهجیر نونی از انجیر است و نیکوترین انجیر آن بود یا می انجیر و زری خوانند
و در صفت تین گفته شد **شاهترج** دیسقوریوس و سائر ائمه فقیه خوانده است و جالینوس
از اقالینوس خوانده است و آنرا بیونانی قانیوس خوانند و معنی آن دخانی بود و حنین
در کتاب خود آنرا بسقسما خوانده است و وی کون بری است و پراکنده و الحار نیز خوانند
و بقلة الملك گویند بشیرازی شاتره گویند و نیکوترین آن سبز نازک بود و بطعم تلخ بود
و ورق آن نیکوتر از قضبان بود و طبیعت آن معتدل بود در حرارت و خشک بود در رطوبت
و گویند سرد و خشکست و گویند سرد است در اول خون را صافی کند و چون بیاشامند جرب
و حکم را بغایت سود دهد و بن دندان سخت کند و مقوی معدن بود و دانه آن و سله جگر
بکشد و بول براند و مریه متحرکه و طبع نرم دارد و چون آب تروی همچنان خام بیاشامند
خلطهای سوخته و جرب و حکم که سبب آن از خون عفن و صفرای سوخته و بلغم عفن
بود همه را نافع بود و این خاصیت در آب تروی بود و شربتی از وی ده درم تا نیم طلب

بعد از آنکه بود بافتن بی آنکه بجوشانند و شربقی از خشک وی در طبع از چهار درم ناده درم
و از جرم وی کوفته و پیخته تنها از سه درم تا هفت بود و تخم وی اقوی بود از وی
در فعل و اگر بوزن آن هلیله زرد اضافه کنند شاید و اگر بر که بیرون ریزد و بخورد
قی را ساکن کند و غشایان که سبب آن بلم بود زایل کند و معدن و امعاء از فضول محبت
باله کند و شریف گوید اگر خشک وی در آب خویسانده بعد از آن سروریش بدن شود
شیر بکشد و زایل کند و چون بعصاره وی خابستر شد و در حمام در اعضا باله جوب
و حله زایل کند و چون بآب طبع وی مضغه کنند بن دندان سخت کند و حار و دهان
و زبان زایل کند و چون بآب تازه وی نمهندی باله بیاشامند جوب و حله زایل
کند و قوی معده بدهد و سه جگر بکشد و رازی گوید بدل آن در جوب و تبها و کهن
نیم وزن آن سناسکی و چهار دانگ آن هلیله زرد بود و گویند مضراست بسیرز و مصلح
آن هلیله زرد بود **شاه بلوط** قسطل خوانده و آن شیرین تر از بلوط بود و فاضلتر و خشک
آن کمتر بود و نیکوتر آن بود که رسیده و تر بود و طبیعت آن معتدلست در گرمی و سردی
و خشک در اول و گویند در دوم و گویند در وی اندکی حار و بود و گویند گرمست در اول
و گویند سرد است در دوم و وی غذا بیشتر از همه جوب دهد و در وی جلای بود
و سموم را نافع بود و تر و حار و اسهال که از رطوبات معدن بود سود دهد و مثانه را نیکو
بود و بلا کرد اندک از اخلاط بد و وی منفع بود و چون در آب بجوشانند نفخ آن کمتر
شود و طعم آن لذیذ تر شود و اگر حریص گوید فرقی آورد و مجربست در شهر ما و
صاحب منهاج گوید بطلی الحضم بود و غذای وی نمحمود بود چنانچه ادبی بله اخلاط را
محمود بود و مصلح وی سکر بود و گویند بدل وی بلوط بود و گویند خردوب
شاه صینی گویند عصا که گیاهی است جینی و گویند بتحقیق حنا است جینی می کند
و بر که می سرشد و لوح می سازند و طبیعت آن سرد است صداع کرم و ورمهای کرم
را نافع بود ملاک کردن **شاه سقر** حبه کرمی است و نیکوترین آن سعتوی بود و آنرا
شاه سقر هم کرمی خوانند و ریحان خوانند طبیعت آن گرم بود در اول و خشک بود
در دوم و گویند سرد است محلل فضلات دماغ بود و چون آب سرد بر وی ریزند و
ببویند محرومی مزاج را نافع بود و در ورق وی بعضی لطیف بود و سه دانگ دماغ بکشد

و دماغ سرد را از نجاس ممتلی گردانند و قلاع را بغایت سود دهد و مقوی امعاء بود و
سینه و شش را از بلم لزج پاک کند و برداء النعلب الفیل طلا کردن نافع بود و چون
باب سرد بر کشند و ببویند خواب آورد مصلح وی میلو فر بود و ماسر حویه کی بد سود مند
بود چنانچه حوائج و سوختگی و صداع و خواب آورد **شاه رخ** بسیار سی شادمانه گویند و بحر
حجر الدنم و آن انواع است عدسی و چاروسی و هندی و سیلو ترین آن عدسی بود باید که از عذوق
بهن تر بود و بغایت سرخ بود و زرد شکن باشد و آنچه کوی جگر بود و کدوتر و چون
در آب باله سرخوی زایل کند و سفید گردد و صلب بود مانند سنگ آن نوع بد بود و
انرا شادمانه عملی خوانند و شادمانه خشک است سنگی سرخ است و نقطهها بر آن و شادمانه هندی
حجری صلب است یکه رنگ سرخ و شادمانه چون خشک بود سرد است در اول درجه دوم
و صفت ششتر و وی اینست بستاند شادمانه خوب و بگوید و بغایت سخت کند و باب
طرح کاسه چنین کند و آب از سر وی در کاسه دیگر ریزد و آنچه باب روانه شده باشد
نکاه دارد و دیگر بار باب سخت کند و چندان مکرر کند که آنچه شادمانه بود باب روانه شود
و رباع بماند بعد از آن آن ابها بپزد تا شادمانه در بن آب نشیند آب از وی بپزد و شادمانه
را خشک گردانند و در وی بعضی بغایت بود و تخفیفی و چون بر کوشش زیاد افشانند
بگذرانند و ریشهای چشم را بغایت سود دهد خاصه با سفید تخم مرغ و چنانچه خشک
اجفان و ورم کرم آن بغایت نافع بود هم با سفید تخم مرغ یا با بادی که صلبه در وی نخته باشد
و چون با شیر زن خان خلط کنند در چشم و اشک که روانه بود و سوزش آن سود دهد چون
طلا کنند و چون با خمر بیاشامند عسر البول و سیلان طشت و خروج منی را نافع بود و منع
کوشش زیاد بکند در ریشها و خون را قطع کند و بیند و صحت چشم نگاه دارد و چون
باب انار بر بیاشامند نفث دم را نافع بود و چون شافه سازند و با اقاقیا بیامیزند
و در چشم کشند ریشهای چشم و جرب آنرا نافع بود و وی مضر بود بعود و اخشا و مصلح
آن عصا زرد بود و بدل آن نیم وزن آن روی سوخته بود و چهار دانگ آن توانا
و شار بور گوید بدل آن حجر مغناطیس است و گویند چون مغناطیس بسوزند در عمل
مانند شادمانه بود **شاه بانگ** و **شاه باج** و غا بانگ و شادمانه و شاه باج نیز گویند
و آن بنفشه الطلاب است بعضی بنفشه الطلاب گویند بیشتر از آنی تنس سک گویند و صاحب

بسفاج

جامع گوید بر نوز است و هو گوید شیخ ابرهیم کوجکست و هو نیز قول غافق گوید نوزی
 از قیوم است و از قول صاحب سخاوی گوید جب شبرم بری است و طبیعت آن کرم خشک
 در دوم صرع را سود دهد و قطع آب رفتن از دهان بکند خاصه از دهان کودکان و محلا
 ریاچ شک ایشان بود و در سمها و قایم مقام مرزنجوش بود و در فزونی مانند قیسوم بود
شاطله و شاتل نیز خوانند و اوایی هندی است مانند کاه خشک و گویند عروق قلب بخشن
 بر کوه مانند بسفاج و بعد مقدار با قلابی بود مولف گوید قول او صحیح است که آن مانند
 کاه خشک بود و هندوستان و ترکستان نیز آورند بشیرازی از آن و خشک خوانند عمو گوید
 طبیعت وی کرم و خشک بود در اخر بود در چه سیوم سهل کیوسات غلیظ بود و فایز و لوقه و
 داء الصرع و ارنقاش و تشنگی مفاصل و غلظت دماغ که از طوبه غلیظ بود نافع باشد
 و گویند سهل کیوسات محترقه بود و شرب آن وی نیم گرم باشد با وزن آن نبات که
 باب کرم باشد مانند **شباب روی** فلعل سفید است و گفته شود **شادانق** شاهلای و شادانق
 گویند و گفته شود **شبرم** نباتیست که در بیستاهار وید و کنار جویها و صحراها و مولود گوید
 بشیرازی از آن کاه بنظرم که گویند بدان که اگر کاه و بر آن خورده و بخورد و گویند هر چند که
 بخورد هیچ مضره بوی نرسد و بهترین آن سبک بود که لون ساق آن بصرخی مایل بود و بد
 ترین انواع آن باری بود و صاحب منافع گوید که مست در اول درجه دوم و خشکست
 در اخر سیوم و حبش بن الحسن گوید که مست در درجه سیوم و خشکست در اخر دوم
 و وی از جمله بیوعات بود و لبن وی کرم و خشک بود در چهارم و صاحب منافع گوید
 لبن وی قلع دند آن میکند بی درد و باید که شبرم اصلاح ناکرده مستعمل نکند و اصلاح
 وی چنان کنند که شبرم را در شیر تازه خوبیا نهند همچنان در دست یکشنبه نوز و زیاده
 رها نکنند و در آن یکشنبه روز دوسه نوبت شیر را تازه کنند که مصلح وی بود بعد از آن
 در سایه خشک کنند و قدری تا کوفته بیامیزند با ادویه های مسهل که ملائم وی بود مانند
 رازیانه و انیسون و مکن کرمائی و تربد و هلیله بر آن اگر درین ادویه ها در بعضی قبض بود
 بدرستی که بر خلاف حد شبرم بود از بهر آنکه این ادویه ها از اجزای صالح دارند در
 نفع طبایع و ابدان خلان آنکه در شبرم است از بهر آنکه ملطف اند و حر و یزایلی کنند
 و اگر در معالجه قولج که سبب آن ریاحی غلیظ بود و بلغم مستعمل نکند خلط نکند با مغز

سکینج

سکینج و اشق و سرکین کرا حب سازند و چون اضافه وی کنند غلظت هندی
 و صبر و تربد مسهل بلغم و سودا و آب زرد بود و مقدار شربتی از حشیر وی در آنکه بود
 نادر و اندک اصلاح کرده بحسب مزاج و قوه و اگر در معالجه او آرام و سه و آب زرد و
 بلغم و سودا مستعمل چون از شیر برون آورند خشک کنند و در آب کاشی و آب
 رازیانه و آب عنب الثعلب صافی کرده خوبیا نهند سه شبار و بعد از آن خشک کنند
 و قرص سازند با اندکی غلظت هندی و صبر و تربد و هلیله بعد از آن دوا بی نیکی بود
 و لبن وی نشاید که قطعا بیاشامند البته که هیچ نیکی در وی نبود و کشنده بود و صاحب
 جامع گوید مقدار شربتی از وی مابین چهار دانگ تا دو دانگ بود بحسب قوه و صاحب
 منافع گوید شربتی از وی با ادویه ها که گفته شد در آنکه بود فی الجمله مضر بود خاصه از اجزای
 کرم و مضر بود بعد و جگر و یاه و می و عروق سفلی منفعی گرداند و کین وی در دم کشند
 بود و معالجه آن عسکه و روغن کاه و کشند و مولف گوید اگر لبن وی بر قویا خشک و تر
 طلا کنند البته زایل کند و بکرات امتحان کرده و مجرب بوده و لبن مجموع بیوعات این
 این خاصیت دارد و بدل آن مادر دیون است **شبت** بشیرازی بشود گویند
 بهترین آن سبز تازه بود که کل وی شکفته باشد سخوفه وی میان درجه دوم تا سیوم
 بود و جفاقه و حیسیان اول و دوم بود و اسحق گوید کرم و خشک بود در دم منفعی از
 سرد بود و مسکن او جاع و چون تر بود حراره وی کمتر بود و رطوبتی در وی بود انضاج
 وی سخت تر بود و چون خشک بود تحلیل وی زیاده بود و شبت منضج و رها بود
 و اگر در ذیت بزنند آن روغن محلل و مسکن و جمع بود و منضج و ری که نفع نیابد
 و خواب آورد و چون شبت بسوزانند کرم و خشک بود در سیوم و خالستران
 ریشها که حادث شود در سفلی و ذکر و ریشهای کهن چون بر آن افشانند نیکی بود و اگر بر
 بر اسیر که رسته باشد صماد کنند سود دهد و مقدار ماخوذ از شبت پنج گرم بود بلغم
 لایح که در معده بود در در سینه و شش را نافع بود و فواق امتلائی و مغضرا نافع بود و
 شیر براند و عصا وی در در کوش سوداوی را سود دهد و رطوبتی که در وی بود
 خشک گرداند و طبیح وی با غسل بلغم و صفرا پاک گرداند و چون بخاک کنند و با غسل بزنند
 تا منعقد شود و بر مقعد بمالد شکم آسان براند و طبیح وی در در بشت و ادها را

نافه بود لیکن **شجره** سر بود و محرومی را موافق بنود و اگر نخته باشد و محرومی مزاج خورد باید که سکنجین ساه بعد از وی بیا شامند و طبع جله وی در د کرد و مثانه که از سله بود یا ریاحی غلیظ نافه بود و سله مثانه بریزاند و ادمان خوردن وی مضیق بصر بود و مصر بود بمعد و کرده و مثانه و مصلح آن لیمو بود و گویند مصلح آن عسل بود و صاحب تقویم گویند مصلح وی دار صینی بود یا قرفل و بدل آن تخم اخت **شبه** انواع است و از ازاج بلور خواست از کوه فوجک و بفسر مانند شمع انچه از کوههای خیزد و لون وی سفید بود که بزردی مایل بود و فایض بود و در وی حموضه بود نیکو ترین انواع شبه بود و انواع آن بر میانی شهر بود و دیسفوریدوس گویند انواع شبه بسیار است اما انچه مستقر است در معالجه طبعی سه نوع است مشق و طب و مدح و مشق میانی سفید بود و بهترین انواع آن بود و طبیعت آن خشک بود در دم و سرد بود و گویند گرم و خشک بود در پیوم و گویند گرمی وی در دم بود و اگر با دردی که بود سودمند بود جبهه نرف دم از هر موخی که باشد و چون با سرکه و عسل مضغه کنند دما فی که متولد بود حکم گرداند و چون با عسل خلط کنند قلاع را از ای کند و اگر با عصا الراجی بیا میزند بفق را نافه بود و سیلان ماده که از گوش آید نافه بود و چون با و ق انکور یا آماء العسل بر جرب ریش شده طلا کنند نافه بود و چون باب بیا میزند جبهه حله و برص ناخن و داخس و شقاق که از سر بود سود دهد و چون با جز و از وی با بلع جز و غلغله بیا میزند نافه بود جبهه ریشهای بد که منتشر شده باشند در اعضا و چون باب زفت بر سر مالند سبوسه زایل کند و چون با اب بماند شیش بکشد و سوسنک را سود دهد و برور مهای بلغمی لطیف کردن نافه بود و در شیش بغل مالیدن کند بغل را ای کند و چون اندکی از وی به بشم باره بفرم رحم بیش از جماع نیکو بود جبهه قطع خون و منع استسج بکند و وجه بیرون آورد جبهه ورم لثه و لثه و نفایه و فم و وجه از بین وجه قترهای انشیم بغایت نافه بود و رازی گویند در خواص وی که چون در اب تیره اندازند را و ق و صافی کند در اندک زمانی زود و گویند که چون شب در جام خواب کسی که نهد که در خواب با ناله و فریاد کند ننگد و خوردن وی مضرب بود تا بجدی که کشته بود و سرفه سخت سید کند و باشد که بسلا انجماد و مدراوی وی بشیر ناز و قند و مسکه کنند و بدل آن غلغله تلخ بود و غلغله سیاه بوزن آن **شبه الاساکنه**

و شبه العصف شبه القلی است و در قاف کفته شود و در قلی **شبه ط** عصاره الراجی است و کفته شود **شبه قه** خان بزرگ است و کفته شد **شبه ط** نوعی از مایه است و در دجه بغداد و فرات بسیار بود و زهره وی در دله و صا جشم استعال کند و منفعت وی در باب سین در صفت سماء کفته شد **شباب** درخت ماهودانه است و کفته شود **شجره حرد** از اد درختیت و کفته شد **شجره اهل** اهل هندی است بسیار سی دیو دار گویند و گویند صنوبر هندی است و در دال کفته شد **شجره البق** در د امر است و کفته شد **شجره اکل** شجره الهام است و کفته شد **شجره الحیات** درخت سرو است و کفته شد در سین و این اسم بدان سبب نهاده اند که جایگاه مار است **شجره بارده** بدانست و کفته شود **شجره رستم** زر آوند طولی است و کفته شد **شجره عوسج** عقیق الطیلمت و کفته شود **شجره السنن** لوف الکبر است و کفته شود **شجره الحظا طیف** عروق الصفرا است و کفته شود **شجره الطیالی** صرمیه الجدی است و ان بنایست که بر درختی که نزدیک آن بود بچیدن شود و ان نوعی از فاشرا است و کفته شود **شجره الضناغ** یکبار است و کفته شود **شجره الدم** شجرا است و کفته شود **شجره ابرهم** غافقی که بر بختک و بعضی گویند شاهباغ است و صاحب فلاحه گویند درخت برم است که ان مغیلا ن است **شجره الکف** اصابع الصفرا است و کفته شد **شجره البهق** قناری است و کفته شود **شجره ابی مالک** در دمشق صابون القاق خواست و ان بنایست که در موضعی غمناک بود و در میان نهاده و در جامه باله کردن بچان مانند صابون است و مولف گویند ان نوعی از کلیم شوی است و صفت کلیم شوی در باب الف در انز بو کفته شد و ان بیج مسهل مره سودا بود اسهالی برفق و نافه بود جبهه مجموع زخمها حتی الخدم **شجره الدب** درخت زعفران است و باقی قولها دیگر که کفته اند خلاص است **شجره الذهب** درخت سبستان است **شجره التیس** طراغینون است و کفته شود **شجره البراغیت** طباق است و کفته شود **شجره مریم** صاحب جماع افوال الخالف یکدیگر بسیار آورده محقق نکرده است و صاحب جماع محقق کفته که ان نخود مریم است و ان سه نوع است یک نوع بر غی دهد و در نوع بر مدهد و بیج ان عربینشا است و کفته شد صفت ان در نخود مریم **شجره الغار** دهب است و طبیعت ان گرم و خشک است در پیوم و منفعت ان در صفت غار کفته شود **شجره و ر** صاحب جماع گویند بهترین وی کوجک بود و گوشت وی گرم و خشک بود و در شخوار

هضم شود بصلحی که دارد و غذائی بد بود و خونی کرم و خشک از وی متولد شود و
 روغن بسیار مضر و یکتا کند و صاحب جامه از قول رازی گوید کوش و یکتا بود و کوش
 و یکتا بود و زود هضم شود و فراطین روغن گوید بدستی که فاضلترین غذای
 اصحاب مایحولیا بود یا رسی و یا در خواستد و از هر جان خوش او از بود **شحم نیکوترین**
 بیه آن بود که از حیوان فربه سنگلاخ گیرند و طبیعت آن کرم و تر بود و مختلف بود
 بسبب حیوان که از وی حاصل شود و رطوبه و یکتا تر از سیم بود از هر آنکه جوت
 بکند از زود تر از وی بسته شود و گویند خشکست نافع بود جبهه خستونه حلق
 لیکن مرخی و مغزی و درخت بود و دفعه مضرة وی یکمونه و از بجز او را سنجلا کنند
شحم البط کرم تر از بیه مرغ بود و بغایت لطیف بود چون بموم روغن سازند
 و بر روی بالند و بر آب کاند و جلادهد **شحم الدجاج** کرمی و یکتا بیه بط بود
 و بیه خروم میانه بود و بیه مرغ خستونه زبان و در درسم را نافع بود **شحم الاوز**
 بیه مرغانی داء الثعلب را نافع بود و شقال و رو بر اسود دهد **شحم الارض** صاحب
 منهای گوید قتل است و گفته شود و صاحب جامه گوید خراطین است و مولف گوید خراطین
 امعاء الارض خاسته و ان گفته شد **شحم الفیل** کرم بود چون در خود مالند کزند کان بکر بزر
شحم الایل بغایت کرم بود تشنج را نافع بود و چون لطوخ کنند کزند کان بکر بزر **شحم الاسد**
 کرم ترین شحمها بود و رطوبه و یکتا بود و خشک و ی زیاد بود و بقوه تر بود جبهه تحلیل
 او را غلیظ صلب **شحم الحمار** نافع بود جبهه اثرهایی که در پوست بود و سوختگی آتش
شحم الحمار الوحشی یا روغن قسطا در دشت را نافع بود که سبب آن باد بود **شحم المعز**
 قابض ترین شحمها بود و شحم تیر در وی زیاده بود نافع بود جبهه لزج معا و ریش آن و شحم
 غنر بقوه تر بود از شحم خنزیر از هر آنکه زود بسته شود و حقه کردن بد آن شحم معاوی
 و تر حر را نافع بود و کسی که ذرا ریح خورده باشد بغایت سودمند بود **شحم الخنزیر**
 نیکوترین آن بود که از خنزیر جوان گیرند و رطوبه آن زیاده از مجموع شحمها بود و
 آن نزدیک زیت بود لیکن تلین و نضج در وی زیاده بود که در زیت و کرمی آن کمتر از شحم
 بز و میش بود نافع بود جبهه درمها و قرحه امعاء ساکن گرداند و نافع بود کزندی با نولان
 و مقد الحنود از وی تاسه درم بود و او را آن بود که عوض وی بیه بزرگند که قایم مقام وی

بود در بر زخمها و آن حرام بود و گویند بدل آن شحم کلب الما بود **شحم البعتر** کرم و خشک
 تر از بیه بز و میش بود و متوسط بود میان بیه شیر و بز و بدل آن گویند بیه بط بود و بیه
 کوساله کرمی و یکتا بیه کا بود **شحم الدب** لطیف بود و داء الثعلب را سود دهد
 و شقاق که از سرها بود نافع بود و جبهه قطع و و قی و تعقد مزمن و برص سودمند بود
 و بشرقی گوید چون در پوست انار کمر کنند و با هم چند آن زیت بیامیزند بعد از آن بر آب
 و طلا کنند موی بسیار برویاند و چون بنا صور مالند زایل کند و اگر بیه وی سحق کنند
 و بر مفاصل معوقه طلا کنند سودمند بود و چون در افتاب در عصب غلیظ مالند مالیدنی تر تا اعضا
 و بر آن خورده عصاب لطیف گرداند و در غایت تلین بود و بدل آن شحم الکلب بود و این زهر
 گوید چون بر داء الثعلب مالند موی برویاند و چون در چشم کشند بعد از آنکه موی
 زیاده بر کشیده باشد دیگر نرود و چون بکند از زود و در کود که زایلند باشد از زهر
 افتخار این باشد و خروزی عظیم بود و بر **شحم السمک البحری** نیز چشم را زیاده کند
 و نزول آب را نافع بود با عسل کشیدن **شحم الایلی** کرم و تیز بود و اکثر اطباء متفق اند
 بر آنکه منغ نزول آب میکند از چشم و علی بن عیسی گوید منغ موی زیاده که در چشم بود
 بکند و قوی بکند و بدان بمالند و سحق گوید مقدار آنکی از وی تاد و داء اللز و صرما
 و کزندی که اسود دهد و مصر بود بدل و منغ مضرة وی مصل الفار میکند **شحم النعنا ویدی**
 قاوند گویند و در قاف گفته شود **شحم الثعلب** در دوش را ساکن کند چون در روغن
 سوسن بکند از زود و بر بیه باره در کوش نهند و در دند از اسود دهد و گویند چون
 بکند از زود و بر فقر سرما مالند زایل کند و اگر طلا کنند بر خاری یا جونی قلع کند و در کوشه خاد
 بنهند کیان بر آن جمع شوند **شحم التماح** جالینوس گوید بیه وی چون بر کزندی
 وی نهند در ساعه در دزایل کند **شحم الحنظل** چون از حنظل بیرون آورند بعد
 از سه ماه قوی و ی ضعیف شود و منفعت آن در صفت حنظل گفته شد **شحم المرح**
 خطی بری است و گفته شد **شحم الشیر** قلی است و گفته شود در قاف شربت
 فراسیون است و گفته شود **شحم شری** شحم حنظل است و در حنظل گفته شد **شحم برون**
 درخت قطر است و آن از جنس صنوبر بود و غروی مانند غر سر و بود لیکن کوچکتر بود
 و آن خار ناله بود و آن دو نوعست در آنز و کوناه و در پوست و ی قبضی بود و طبیعت آن

خلع

ب
فاشترستین

کرم و خشک بود نزدیک بدرجه سیوم و چون ورق وی بمرکه بپزند و بدان مضمضه کنند
در دندانها ساکن کند و غمروی سرفه را نافع بود و جگر را و تقطیر البول را سود دهد و
مشیمه بیرون آورد و بول براند و با نفل استعمال کردن و وی شکم ببندد و غمروی
چون با شراب بیا شامند کسی که ارباب بحری خورده باشد سود دهد و چون با تخم اربابیا
میزند و بدان سمح کشته هیچ کزنده نزدیک وی نکرده و غمروی معده را بند بود
و لزاع بود و در سر آورد و بجه بیرون آورد و اصلاح وی بعصاره لسان الحل و جلاب
کند **ششفا قل** اشتقاق است و گفته شده و شفا قل نیز گویند و گفته شود **ششبنیان**
فاشترستین است و گفته شود **ششبنیزه** خواص و گفته شود **شطره** نوعی
از سحر است و ورقان دراز بود و پستانی بود تیریزیان از اموره خوانند و در
صعتر منفعت آن گفته شود **شعور الصفا** لیم زعفران است و گفته شد **شعر الحین**
و شعر الحیات و شعر الارض و شعر الجبار و شعر الغول و حیه الحمار و ساق الاسود و ساقه
و صفای الحین و شعر الحنازیر و کنه البیرونی جمله اسم بر سیاوشان است و گفته شد
و کرمایان از کور سو خوانند و زنان شیراز از آکس بری خوانند **شعار بر قش**
صغیر است و گفته شود **شعیر روی** خند روس است و گفته شد **شعیر** نوعی از وی
بی بوست بود از اسل خوانند بیاری جو برهنه گویند و فعل وی نزدیک است بفعل
جو با بوست و نیکی ترین جوان بود که تازه و سفید و زبر را دانه و فربه بود و طبیعت وی
سرد و خشک بود در اول و گویند در دوم و خشک و بیشتر از باقلا مقشر بود با نذک حیری
اما در همه خصلتها مانند وی بود چون از بیرون استعمال کنند و چون بخنه خورند به
از باقلا بود و در وی تحلیل و جلا بود و غذای وی کمتر از غذای کدو بود و بر کف
طلا کنند سود دهد و بر جوب ریش شده با سرکه کرم کرده طلا کردن نافع بود و با سرکه
و به بر نقرس کرم طلا کردن خوب بود و منه سیلان فضول از مفاصل بکند و آرد وی
با بوست خشخاش و اکلیل اللله ضاد کردن بر ذات الحین نافع بود و با انجیر چون بپزند
تنهایی بلغمی را نافع بود و چون مرضوض کرده با شکر کرم کنند و برو جی که از حراره بود تکمید
کنند ساکن گرداند و اگر برورمهای کرم همین عمل کنند بکدازند و وی فلاح بود و معض
آورد و از هران و پراچو شاند تمام و گویند مضر بود بمشانه و مصلح وی انیسون است

وارد و چون با انجیر بپزند و برورم بلغمی و وررمهای کرم نهند بکدازند و چون
با راسخ و زفت و سرکین کبوتر میامیزند و برورمهای صلب نهند نفخ دهد و چون
با زفت و موم و بول کدو که محلم نشده باشد و با زیت بیامیزند و بر خنار بر نهند
نفخ دهد و چون با عصا سره بپوشند مانند کاه و تور را و آب رو به تریاق وضاد کند
بر چشم ورم کرده و ری که کرم بود ساکن گرداند و همچنین طلا کردن بر همه ورمهای کرم همچو
حمه و جرم و فلغمی و امثال آن و چون بمرکه بپوشند و بر پیشانی طلا کنند در سر کرم ساکن
گرداند و همچنین تنهایی با ادویه که موافق بود استعمال کنند قلاع را از آن کند **شعر**
جالبیوس گویند موی اگر مسوزانند در قوع مانند بشم سوخته بود یعنی کرم و خشک بود
در سیوم و اگر موی ادی بمرکه بپزند و بر کزندی که سله دیوانه ضاد کنند در سلفه در د
زایل کنند و صاحب منهای گویند بمرکه سحق کنند و بر کزندی که سله دیوانه ضاد کنند نافع بود
و اگر بفرا بصری و زیت ترکند و بر جراحتهای سر نهند من نورم آن بکند و اگر زن در شیب
خود بخور کند خنق رحم و سیلان آن سود دهد و موی سوخته چون بمرکه سحق کنند
و بر بترها نهند زایل کند و چون سحق کنند و با غسل بر قلع که عارض شود در دهان
کودکان بمالند بغایت کمال نافع بود و چون سحق کنند با کندر و بر جراحتها که در سر
پیدا شود افشاند نافع بود خاصه با زیت و اگر سحق کنند و غسل و بر جراحتها نهند
زایل کند و چون سحق کنند موی سوخته با مرده اسنک و بر چشمی که جوب و حله سخت
داشته باشد طلا کنند ساکن گرداند و اگر طلا کنند بر سوختگی آتش سودمند بود و
این دهر گویند اگر میاورند موی طفل پیش از آنکه صلب شود بر کسی که نقرس داشته باشد
یا عقر کزیده بود نافع بود و در د ساکن گرداند و اگر موی ادی بخور کنند بپیزی زرد
گرداند و آب مقطر وی چون برداء القلب مالند موی برویاند و صفة سوختن
وی چنان بود که دیکی نو بپزند از موی و طبق بر سران نهند که سورانی در میان آن بود
بعد از آن بر سر آتش نهند تا بسوزد **شعر الغول** شعر الحین است و گفته شد **شعر الجبار**
هم شعر الحین است و گفته شد با اسمهای دیگر که دارد مکرر **شفلیج** غزال الصفا است و از
اقتناء الکبر خوانند و در ناکفته شد **سفین بری** مرغیست که ویرایام خوانند
و بیار سیو و تیمار صاحب منهای گویند بهترین وی کوجا بود طبیعت وی کرم و خشکی

وی بوق بود مغلوج را سود دهد مند بود و بی خوابی آورد و مصلح وی سرکه و کشنیر بود و نشاید که اگر از یک سال که شده باشد خورید که بغایت مضر بود و اولی آن بود که بعد از کشتن یکروز در خاکته بعد از آن بخورند و رازی گوید بپرازان و نافع آنرا نیکو بود و اگر سوط گوید خاصیت قوی دارد در قرحه ماسکه و درین باب از کبک باله ترمود و این زهر گوید گوشت تمام حفظ را زیاد کند و ذهن را تیز گرداند و قرحه خواس بود

شفین بحری جانوری دریایی است بشکل خفاش و دو بال داشته باشد مانند بالهای خفاش و بلون هم مانند خفاش بود و دنب وی مانند دین موش بود و درین آن خاری بود بمقدار نیستی و بدان بگردد و در سخت بیداشود از کزندی وی و صاحب جامه گوید در مدینه مالقه از بلاد اندلس و بر البرق خوانند شرفی گوید اگر زنی یا مردی بول کند در موضعی و در آن موضع خاری عامه بحری فرو برد آنکس که بول کرده باشد سوزشی تمام و دردی سخت بیداشود مادام که خاری آنجا فرو برده باشد و مهران ریس روی گوید چون بنهند در شیب جامه آب کسی که خفته باشد مادام که آن نهاده باشد بخواب نرود تا آن برنگردد و اگر دهن کتد درین در خقی بار و در نشود و خشک گردد و اگر دهن کتد در خانه قوی مجموع تفرقه کردند و اگر بسوزند و سخت کتد و آن خاکستر بر دو کس افشانند از یکدیگر برکنده شوند و دشمن یکدیگر شوند و بعضی آنرا حوت الشتر خوانند **شفایف**

النجان شتر خوانند و بیونانی ارامونی خوانند و بری بود و بستانی بود و کوهی بزرگ بود بپارمی لاله گویند و نوعی دیگر هست از شقایق که آنرا از یون خوانند و گفته شد و طبع شقایق صاحب منهای گوید کرم و خشک در اول و گویند کرم است در دوم و نوعی دیگر بحری گوید کرم و خشک بود در دوم محل و منفع بود و جلای و جذبی در وی بود و اگر کل شقایق با پوست گردان تربیا میزند مویرا بغایت سیاه گرداند و خصای نیکو بود و اگر در شیشه کتد و در شیب و بالای آن یک مثقال روی سوخته بنهد و در سرکین تر چهل روز دهن کتد چون بیرون آورند در ساعه مویرا خصاب کتد تنها بغایت سیاه گرداند و عصا رة وی سفیدی چشم مزایل کند خاصه از چشم کودکان و چون کلها موکب باوی مریا کنند قرحه چشم بدهد و شریف گوید چون آب وی در چشم کشند حدقه را سیاه گرداند و منع نزول آب در امتد اکند و تیزی آن زیاد کرد اند و قرحه بدهد و اگر یک رطل شقایق

و نیم رطل پوست گردکان تر در شیشه کتد و دهن کتد در سرکین کرم دو هفته و مویرا بدان خصاب کتد سیاه گرداند و چون ظریفی آید برکتد و در شیب آن چهار درم روی سوخته بنهند و در بالای همچنین و سران بگیرند و در سرکین دهن کتد سه هفته بعد از آن بیرون آورند ابی سیاه غلیظ باشد مویرا بوی شانه کتد سیاه گرداند بغایت و اگر زنان دست بر آن زنک کتد خضایی عجیب نیکو بود و این رضوان گوید تخم وی چند روز متواتر هر روز یک درهم باب سرد بپاشند از برص شفا یابند باذن الله تعالی و گوید بکرات تجربه کرده و مجرب بوده و دیسقوریدوس گوید چون همچنان بگویند و آب آن بگیرند و بدان سعو ط کتد سر را تنقیه کند و چون بخایند قلع بلغ کند و چون بپزند بشراب و بروم کرم چشم ضا کتد مزایل کند و آثار قرحه که در وی بود بک گرداند و در ششای جرکن بک گرداند و چون زن بخورد بر کبر حسیض براند و چون ورق و قضبان وی با حشیش جو بپزند و بخورند شیر را براند و شقایق نافع بود جهت جرب ریش شدن و غش و قو **شفایف** شقایق و شقایق نیز گویند و گفته شد منفعت بعضی از آن در آلف و تمای اینجا گفته شود منصوری گوید مریا وی قوی کرم بود و مسخن معده و حکم بود مریا زیاد کند بسیار و چون ادمان آن کتد و این و افد گوید کرم و تر بود در اول و رطوبه وی بیشتر از حراره بود بهیچ جامع بود و باه را زیاد کند و غوطه آورد خاصه مریا بعسل و جالینوس گوید کرم و تر بود در سیوم شیر بپزاید و قرحه باه بدهد و حیض فرود آورد و مقوی اعضا بارد بود و دیسقوریدوس گوید در امتد اء استسقا نافع بود و مقوی امعا بود و بدن و مری بپزاید و غوطه تمام آورد و فولس و آریاسوس گویند مقوی صلب و ذکر بود و مری بپزاید و لذت زیاد کند و بجه فرود آورد و اختناق رحم را نافع بود و کزیدن سگ دیوانه و کزیدن سباع و کزیدن کبک جافوران که زهر ایشان سرد بود سودمند بود و مقدار ماخوذ از وی دو درم بود و شیخ الریس گوید طن انست که بخورند وی لطیف بود و ترطیب وی قرحه در روع زیاد کند و رازی گوید بدل آن بوزیدن آن بود و گویند بدل آن در صینی و تخم کز بود بسیار خوردن وی مضر بود بشش و مصلح آن بر سیا و شان بانیات بود که حلاب سازند **شفت** شقایق است و گفته شد **شفایف**

بلواسه و سدفه کومینه بشیرازی کاسه شکله کومینه و بیاری کاسکینه کرم بود و
در روی زهوق قوی بود اما محلا ریاغ غلیظ بود که در معا باشد خوردن وی و آن
دسم بود **شقر دیون** اشقر دیون خوانند و آن اسقوردیون است و گفته شد متفق
بعضی در باب الف و تمای این گفته شود و آن نرم بری بود و حافظ الاجساد و حافظ
الموتی خوانند و بغایت کرم بود بول براند و تو بود بکوبند و چون خشک بود بپزند بشراب
و بیاشامند که در کباب نوزان و ادویه کشنده را نافع بود و سینه را از کیموس غلیظ
باله کند و مقدار درم با ماء العسل بیاشامند قرحه امعاء و عسر البول و لذع معده را نافع
بود و چون با حرق و عسل و رائیج بپایزند و بر موضع نقرس نهند درد ساکن کند و اگر
باب ضا دکنند عجین و چون زن بخورد بر کبد و حیض براند **شکر هنج** شکوهنج نیز
گویند و آن حسله است و گفته شد **مشطای** صاحب مناج کوبید خستینست در فوق
مانند باد آورد و نیکوترین آن سبز بود و کوبید زرد و طبیعت کرم و خشک است در یوم
و کوبید کرمست در اول و خشک بود در دوم محلی لطیف بود بغایت و کوبید چون در
شیب جامه خواب کوبد کان نهند نافع بود در جهت اب رفتن دهان ایشان و بر فالج
طلا کردن و سقوط کردن و با شراب اشامیدن نافع بود و در طوبه معده و باد که در کرم
بود سود دهد و مقدار استعمال دو درم بود و جالینوس گوید سودمند بود جهت
مزه سود او بلفم و مقوی بدن بود و معده و امعاء را پاک کرد انداز فضلهای بد و
جذام را نافع بود و فووس گویند جذام و برص و بهق را نافع بود و چون با افستین
روی و عسل بیاشامند فووس آورد و صاحب تقویم گوید مقدار استعمال از وی پنج درم
بود و شیخ الرئیس گوید نافع بود جهت نهایی کفن خاصه صبیان را و کوبید مضر بود بشش
و مصلح آن صمغ عربی بود و نافع بود جهت ورم ملاز و ورم مقعد و بیخ و سیلان قطه
رطوبات مزمن از رحم و خون رفتن از سینه و مجموع سیلان رطوبات از بدن بکشد
و مولی گوید بشیرازی از اخار مک خوانند و آن نباتی بود که در سنگستانها و کوهها
روید و جهت تب ربع و تب سرها علاج خوردن بغایت نافع بود **شکو تا** اکثوث
است و گفته شد **شاه** تراب الهالك خوانند اهل عراق و اهل مغرب ریح الفار
و بعضی سم الفار و بشیرازی مولا موش کانی خوانند و صاحب مناج گوید کومینه

دود زراست که از خراسان می آورند و کوبید دود نقره است که در خراسان
در معدن نقره حاصل می شود و مولف گوید اینجی محقق است از طرف دریای او رند
از کولیکوت و میگویند وی کافی است و اکسیر یان و بر از نیج سفید خوانند و آن
سم قاتل بود و معالجه کسی که آن خورده باشد همچنان کشت که معالجه کسی که از بیعت
مصدق خورده باشد شکله خلاصه یابند از هر آنکه بغایت مهلك است و اگر در میان خیر
کشد یا در چیزی دیگر و در میان خانه بنهند تا موش بخورد زهر موش که آن بخورد بمیرد
و هر موش که بوی آن موش مرده بشنود بمیرد چنانچه آن خانه از موش پاک گردد و این عجبت
شلمج و سلجم نیز گویند و آن لفت است بیارسی شلمج کوبید بری بود و بستانی بود
و طبیعت وی گرمست در دوم و تراست در اول غذا بسیار دهد و مولد می بود و سینه
را نرم کرد اند و باه بر آن کیزد و بول براند و سهل نبود و اشتها و طعام بیاورد چون بر سر
و خردل بود و مقوی معده بود و آب وی خصر را سودمند بود و آن زحماتی است که بشیرازی
رطوبه خوانند و در روی غلظ و نفخ بود و محرک شمع جماع بود و چون بخورند و احساس
نفی در خود یابند بعد از آن جوارشی تناول کنند مفید بود **شل** استی بن عمران
گوید شل در هند وستان سفر جالندی خوانند و آن نرمی مدور بود مانند زرد الو
توق وی مانند زنجبیل بود و طبیعت وی گرم بود در یوم و تر بود در اول ملطف کیموس
غلیظ بود و صلاحه اعصاب را نافع بود و شیخ الرئیس گوید طعم وی تلخ و تیز و قابض بود
با دها را بشکند و در وی تحلیل عجیب بود و اعصاب را نافع بود و عرق النساء و نقرس و نیا ذوق
کوبید نافع بود بر ایچی که عارض شود در رحم و بجهه را نگاهدارد در رحم و چون با عسل بیاشامد
بخورد معده را پاک گرداند و قوه امعاء بدهد و نشف رطوبات بکشد و مقدار استعمال از وی
تایله درم بود و کوبید مضر بود بشش و مصلح وی عسل بود و صاحب تقویم گوید صلاح او در
و مصلح آن خشناس سیاه و سکر بود و صاحب مناج مملو کرده است که از خوردن وی
همان عارض شود که از زیف مقتول و حق بر طرف صاحب جماع است که او از شک تا شل شود
کرده است **شع** بیارسی موم خوانند و سیقوریدوس گوید نیکوترین وی سرخ رنگ بود
خوشبوی که بوی عسل از وی آید و بی خط بود و طبیعت آن معتدل بود و کوبید کرم بود
و ملین و ماده مرهای سرد و کرم بود و در وی انضایی اندک بود و ملین اعصاب بود و

خشک و بیشتا و خنونه سینه را نافع بود طلا کردن و باروغن بنفشه لعق کردن و منع شیر بستن در بستان زنان بکشد چون ده حب هر یک عقدار کاوری بیاشامند و همین مقدار چون در حسابی از کاوریس یا برنج کنند و بخورند قرصه اعمار نافع بود و جذب سموم بکند و بر جراحاتی که از بیکان زهر دارد طلا کردن نافع بود بغایت و شریف گوید چون باروغن سوسن یا زنبق بر روی طلا کنند لون را صافی و نیکو گرداند و کلف ببرد و منفع دملها بود و استنشاق راحیه روی در زمان و با نافع بود و خوردن و میوه طعم را ضعیف گرداند و صاحب مناج کوبد اگر طریقی از وی بساند و در آب دریا فرو برد آب شیرین در آن ظرف حاصل شود و هو گوید موم سیاه از عمق بدن جذب کند جذبی بغایت و خا و سلی بیرون آورد **شمشیر** مرز بخوش است و آن اذان الفار گویند و گفته شد در لاف **شمسار** را از بایع است نزدیک اهل مصر و شام و گفته شد **شمسار** بقدر است و گفته شد **شمشیر** شوشمیر گویند و آن قافله کوچک است و گفته شود **شمام** دستبوست و گفته شد **شمار** بیاری شکار گویند و آن ابو خلسا است و گفته شد در لاف و انقلیا نیز گویند ورق وی چون بامز آب بیاشامند شکم ببندد و ورق وی بوق کاهو مانند اما خشن بود و آن کار زبان تلخ است و در کوهها سردسیر و درین خاصه در کندان **شندله** تو در ری است و گفته شد **شبلید** صاحب جامع از قول تیمی گوید شبلید فقام سور بخان است و صاحب مناج گوید ورق سور بخان است و قول اول اصح است که آن فقام سور بخان است و نیکو ترین آن سبید تازه بود و طبیعت آن گرم و خشک بود و بوییدن آن صداع سرد را سود دهد و باد های غلیظ که در دماغ بود بشکند و سد دماغ و بینی بکشد و چون اول باران باشد که هنوز آفتاب بجای نرفته باشد بشکند و مانند بهار نارنج شکفته باشد بشکند و بقد و بوی مکی نیز داشته باشد **شیخ** نوعی از حلازون است بیاری بکشد خوانند و بشیرازی فصلک خوانند و آن کوچه بود و برزک بود و صاحب جامع گوید سبزو برزک و بچیده بود و لون ظاهر آن زرد بود و باطن آن سفید و عطر آن شیراز از آن قویا اگر بخوانند و آن دفع است و گفته شود و بهترین شیخ تازه سفید امس بود و چون بسوزانند در دار و های چشم مستعمل کنند و صفت سوختن وی چنان بود که شیخ را در کله گیرند کله که سر کین با وی سرشته باشند و در تنوری نهند که آتش تافته بود تا بسوزد و علامت سوخته وی آن بوده که سفید

کشته باشد و اگر سفید نکشته باشد دیگر در کله گیرند و در آتش بزنند یا در کوزه کوا ری کنند و در کله گیرند و در آتش بزنند تا تمام سوخته گردد و سفید شود بعد از آن باب سحق کنند و بشویند و خشک کنند و دیگر بار سحق کنند و مستعمل کنند و طبیعت آن سرد و خشک بود و گویند تر نفعت وی آنست که سفیدی که در چشم بود را بکشد و نشف رطوبت از چشم بکشد و آب رفتن باز دارد و جلای تمام بدهد و اگر سوخته در چشم کشند جلای زیاد بدهد و اگر سوخته در چشم کشند نشف رطوبت بیشتر بکشد و تخفیف در وی زیاده بود و اگر بعد از سوختن غسل کرده باشند نشف بی لزج کند و سوزن کردن دندان را جدا دهد و مسکن و جعها و کرم بود مقدار نیم درم اما مصن بود بیشتر و مصلح وی غسل بود و بدل آن ودع **شنگار** شنگار است و گفته شد **شنان** تراسیون است و گفته شود **شونیز** شنیز است و حبه السود گویند بیاری سینی گویند و سونیز گویند و نیکو ترین آن فربه بود طبیعت آن گرم و خشک بود در سیوم قطع بلغم بکند و جلای دهد و محلا را بای و نفخ بود و در مهای بلغمی کهن شده و ورمهای صلب چون بکوبند و با کمیز کودکان که بالغ نشده باشند بپاشند و ضاد کنند در دندان نافع بود و چون بکوبند و آب ترکند و بر نافع طلا کنند کرم دراز بیرون آورد و اگر آب حفظ ترسرسند یا جوشانند بر نافع طلا کنند حب القرع را بیرون آورد و چون سحق کنند بریان کرده و در صه بندند و دایم بویند ز کام سرد را نافع بود و اگر سحق کنند و با قدری روغن حبه الخضر را بپاشند و در سه قطره در گوش جگانه نافع بود جبهه سردی و بادی و سد که در گوش بود و اگر بریان کنند و بکوبند و در زیت خویسانند و از آن زیت سه قطره یا چهار در بینی جگانه نافع است و کای را که عطسه بسیار آید سودمند بود و اگر بسوزانند و باروغن سوسن یا روغن خنک موم در آن کواخته باشند بپاشند و بر سر کله طلا کنند موی برویاند و روغن وی چون سحوط کنند فالج و لقوه را نافع بود و چون بکوبند و بسوزند و هر روز مقدار دو درم باب نیم گرم بیاشامند که نذکی سکه دیوانه را سود دهد و چون سحق کنند و با سکنجبین بیاشامند تب ربع را نافع بود و اگر با سرکه بر لاف طلا کنند نافع بود و اگر با غسل و آب گرم بیاشامند سکه کرده و مشامه بریزانند و چون با غسل و روغن کاو بپاشند نافع بود جبهه در درم و در در کرده و دردی که فقسا را بود در زمان امسال خون فقسا بکند و در دهان مسکن کند و چون سحق کنند با بول و بر ریشهای سر نهند و بدان ادمان کنند ریش را با لکه کودا کند

بلکه از آنکه و چون با سرکه و جویب صورت بر بپاشند و بدان ادمان کنند

و موی پروماند و چون در کلهها کتد و در ابتدا نوزاد بکشد یا بدان سوط کتد منع آن
 بکند و قلع نالید و خیالان و بوق و برص و جوب ریش شده بکند و بر پیشانی طلا کردن درد
 سر که از سردی بود سود دهد و سده مصفاة بکشد و چون یک شب در سر که خوب میاند
 و با مداد صفت کتد و بدان سوط کتد در سر که من لقه را زایل کند و اگر ادمان خوردن
 وی کتد چند روز بولد و شیر و حیض براند و چون بانظرون میاشامند و شخواری نفس را
 سود دهد و چون مقدار در دهم از وی باب میاشامند که نذکی ریتلا را نافع بود و چون
 در خانه دود کتد که نذکان بگریزند و خاصیه تنهای بلغمی و سوداوی را زایل کند و جب
 القرع را بکشد از بیرون طلا کردن و چون روغن وی سوط کتد نافع بود فالج و کزاز و قطع
 نوی و سردی بکند که اگر جم شود از آن فالج حاصل شود و چون صفت کتد با خون افغی یا خون
 بر سوط و طلا کتد بر سفیدی که بر اعضا ظاهر باشد لون آن بکوداند و چون بریان کتد
 با مشوا هسته و بکوبد و بکباب برشد و طلا کتد بر ریشی که در ساق پیدا شود بعد از آنکه
 ریشی بر سر که شسته باشد زایل کند و بحال صحت آورد و چون ضاد کتد در مفاصل را
 سود دهد و چون بخورد حیض براند بحکم و بجه موده بیرون آورد و همیشه بیند از د
 و مریف کوید چون هفت دانه از وی بشیر نان بخویند یک ساعه و سوط کتد در
 بینی کسی که بر قان داشته باشد و چشمهاش زرد شده باشد بغایت نافع بود و زرد
 بحلاصت آورد و زایل کند بشده تفتیح سده و کوید مضر بود بکوده و مصلح وی کثیر بود
 و بدان صفت نیتون بود و کوید بسیار خوردن از وی کشته بود و نوعی از وی هست
 که خنق و غثیان آورد و اولی آن بود که قی کتد و شیر میاشامند و مداوای وی چون
 مداوای کسی کتد که کند شخوره باشد **شوا اصل** نوعی از برنجاسف است و از اسله
 اللبن خوانند و طبیعت آن گرم و خشکست در حقیقتهای نیز مستعمل کتد و جهة عرق النساء
 و اوجاع مفاصل سرد بغایت نافع بود از بهر آنکه مسهل اخلاط غلیظ لزج بود **شوخط**
 خوشه ارزن است و صفت ارزن در باب جیم در چاروس گفته شد **شویلا** برنجاسف
 است و گفته شد **شوع** درخت بان است و صفت بان و جب آن گفته شد **شوشمیر**
 خیر بوا است و هیل بوا و حال بوا نیز کوید و آن قاقله کجک است و گفته شود **شوکه**
الاجبر مستط الرایع است و بیونانی دینافرس کوید و گفته شد **شوکه الدمن**

عکرب است و گفته شود و حرقش کوید و بیاری کتد **شوکه العکرا** شخیص است و آن
 نوعی از مازر یون است و گفته شد **شوکت عربیه** شکای است و بیاری سی خار هک
 کوید و در شکای گفته شد **شوکه قبطیه** آن قوط است و بیاری سی کره کوید و در
 قاق گفته شود **شوکه شهب** نیوت است و گفته شود و بیاری از آن کوید **شوکه شنه**
 چنین کوید طباق است و گفته شود و طباق خار ناک نیست که از آن شوکه خوانند
شوکه بیضا باد آورد است و گفته شد **شوکران** حقطوطه کوید و بیونانی
 و میقونیون و بار نیقون و طفسیقونیون نیز کوید و آن طما است و کوید تخم بوم
 است و دیسقوریوس کوید ساق آن مانند ساق رازیانه بود و ورق آن مانند
 ورق خیار زه و کلوی سفید بود و تخم وی مانند انیسون روی بود اما سفید تر بود
 و در فوس کوید و ورق مانند ورق پیروچ بود زردی بغایت و بیج آن بار هک بود و تخم
 آن مانند ناغوا بود بشکله بطم و لعابی داشته باشد و مولف کوید بحقیق که آن
 بیج کرهی است بیاری دور بر کوید و بهترین آن یزدی بود که از تفت یزد خیزد و از آن
 دور سر تفت خوانند و تخم آن شوکران است طبیعت آن سرد و خشک است در سپوم تا
 چهارم و کشته بود و اگر عصاره وی بگریزند پیش از آنکه تخم وی خشک شود و در افتاب
 نهند تا منعقد گردد بسیار منفعت داشته باشد در اطلیه و شیافات جهمه در چشم
 استعمال کردن نافع بود و چون ضاد کتد بر حمره و غلغله ساکن گرداند و اگر نبات وی
 همچنان بکوبند و بر انشیر ضاد کتد نافع بود جهة کثرة احتلام و چون ضاد کتد
 بر قضیب سستی در روی پیدا گردد و چون بر بستان دختران بکر ضاد کتد رها نکند
 که بزرگ شود و اگر بستان شیردار ضاد کتد قطع شیر بکند و اگر بر زهار باموئی
 که موی بود طلا کتد منع موی رستن بکند و اگر بر خصید کودکان ضاد کتد رها نکند
 که بزرگ شود و اگر بر نفس گرم طلا کتد سود دهد و اگر کسی بخورد علامت وی آن بود
 که عقل از وی زایل شود و چشم وی تاریک گردد تا حدی که هیچ نبیند و فوآن آورد
 و اعضای وی سرد شود و چون در بدن وی میخند شود و در اخر کار تشنج اعصاب
 آورد و خنق از تنگی که در قضبه شش و حنجره پیدا گردد بسبب رطوبه و مضره وی
 بیشتر بدل رسد تا حدی که بکشد و مداوای وی بقی بعد از آن بشراب صرف کتد

شوکه مصریه شوکه قبطیه است و
 گفته شد

و فلفل سیس بشیر خربا اصفین و فلفل و جند بید ستر و سداب با شراب و فرد ما نا
و میعه و تخم انجم با شراب و ورق غار و انجدان و حلیت بار و عن و مدا و البزقون
نیز کیند و اگر اندکی تخم وی در شراب بکسی دهند بغایت منوم بود و بدل آن دو و رات
آن بزر البنج سیاه بود **شو غار** زاج سفید است و گفته شد **شو دانیت** سودا نایه
است و گفته شد وی و غدا اندک دهد و کیوس وی کدر بود **سهل** بزر القنب
است و آن بری بود و بستانی بود و در قاف گفته شود **شیطرح** عصاب خوانند
بزران بر بری و بیونانی لید یون خوانند و آن انواع است بهترین آن صاحب منهای
کوید هندی بود یا عری و مولف گوید چند انکه امتحان کرده شد بهتر از باری نیست
که در لحظه ابله میزند در اطلیه و هندی ابله نمی زند پس محقق شد که حق وی زیاده
از هندی است و این نوع بهتر است بد و وجه یکی آنکه تازه بود دوم آنکه مقشر بود فی الجمله
طبیعت آن گرم و خشکست در اخر درجه دوم و جالینوس گوید کوست در چهارم و شیخ
الرئیس گوید بر هق سفید و برص و جرب و نفش با سر که طلا کردن نافع بود و جهة در
مفاصل نافع بود خوردن با ادویه مناسب و اگر بر سبزر طلا کنند بکد از اند و گویند
چون بیخ وی از گوش بیا و یزند درد سبزر ساکن کند و ورق وی چون بگویند و باج
راسن بر عرق النساء کند و ربع ساعتی بپاشند نافع بود و بر سبزر نهادن سود
مند بود و بر جرب ریش شده مالیدن بغایت مفید بود و چون از خود بیا و یزند درد
دندان ساکن کند و مولف گوید که از خواص وی است که اگر کسی را درد دندان کند
شیطرح را در کف دست مخالف نهد و بر شیب روی نهد و خسند درد دندان ساکن
کود و این مجربست و جهة قویا یا سر که کهن طلا کردن بغایت نافع بود و مجرب و مقدار
مستعمل شربتی از وی صاحب منهای گوید یک مثقال بود و گویند مضراست بشش و مصلح آن
مصلح بود و بدل آن قوه بود و گویند مضراست بشش و مصلح آن **شیخ**
ببارسی در غنّه گویند بهترین آن ارمنی بود و ازادریمه ترکی خوانند و شیخ جلی
را فیلون خوانند و طعم آن تلخ بود و طبیعت آن گرم و خشکست در سیوم و گویند گرم
بود در دوم و خشک بود در اول محلل بلای بود و مقطع و در وی قبضی بود و در قبض
افستین و چون بسوزانند و خاکستر آن بار و عن بادام بردا و القنب طلا کردن

نافع بود و منه آله بکند و عسر النفس را سود دهد و کرهها و حب القرع را بکشد و بول حیض
براند و جهة کزندی عرق و سبیل و زهرها سود مند بود مقدار و مثقال و چون بسوزان
و بر ریشی که کوتاه باشد یا بر موضع ریش که نوسند باشد طلا کند موی بر ویاند و وی مضر
بود با عصاب و مصلح بود و معدن را زیان دهد و مصلح وی ترس بود و گویند مصلح آن
شراب ریاس بود یا شراب انج و بدل آن در قانات دود بر ناک کابی بود و در عملهای
دیگر ارمنی بدل وی کنند **شیل** زوان است و بهترین وی آن بود که ادکن و فرم بود
و طبیعت آن گرم بود در سیوم و گویند در اول و گویند در دوم و وی ملطف و محلل بود و جلا سی
دهد و بالو کرد بر هق طلا کردن سود دهد و محلل و ورم و خنار بر بود با بزر کتاب
و با سر کین کوتر بر ورم نهادن سوراخ کند و با کندم بر قویا و ریشها در و کردن نافع
بود و بخور کردن بدان ابستنی را باری دهد خاصه چون با سونق و مر و زعفران
و کندر بود و چون بگویند و بر سبزر و بر عضوی نهند که سلی یا خمار باشد بیرون آورد
و وی مسکر و مسدر بود و مولف گوید از ابستنی را زی شمل و خوانند و اگر در میان کندم
بود آن نان بغایت سدر بود و مسکر آورد و بدل آن چند قوی بود و اگر در میان شراب
خو میامند و بیا شامند بغایت منوم بود و مسقی و خواب کران آورد و روغن وی
جهة قویا از روغن کندم نیکوتر بود چون بر صد عین مالند خوابی معتدل آورد
و رازی گوید بدل آن فواست **شیر** دهن الحلاست ببارسی روغن کیند و شیر گویند
و طبیعت آن گرم و تر بود نافع بود جهة شقاق و خشونه سوداوی خوردن و طلا کردن
و چون مورد در وی بپزند موی را نگاه دارد و قوه دهد و خوردن وی باب میو بر نکه
دموی و بلغمی را زایل کند و ضیق النفس را نافع بود و معدن طبیعت بود و سموم را نافع بود
و خشونه حلق و سرفه را سود دهد و سهو که طبعها زایل کند چون در طبع کنند و در
وی غلظی بود و معدن را بد بود و مرخی وی بود و اگر خواهند که غلظی کم شود بر یان
کنند و بعضی گویند که سوداوی را هیچ سودند **شیریه العجور** اشنه است
و گفته شد **شیرات** دم لایخون است و گفته شد **شیر زق** و شیر زق نیز گویند
صاحب جامع گوید سر کین خفاش است و گویند شیراوست و مولف گوید انجم محقق است
شیر خفاش است که هیچ مرغ شیر ندارد الا خفاش و شیر مرغ که مردمان با فواه گویند

شیرزق است و طبیعت آن گرم و خشکست بغایت گرم و تیز سکه شانه بر میزند و ناسخه
و سفیدی که در چشم بود چون در چشم کشند نایل کند **شیرابه** خشک است و گفته شد
شیرین متونیز است و گفته شد **شیرین** فلان سیاه است و گفته شد **شیرین** البصر
حیوانی دریا بی است و سر و بیخی و می ماند کوساله بود و گویند روز مشبه البسه از دریا
بیرون نیاید **شیراز** خوش در می آید است و گفته شد **شیرامیج** امیج چون در
شیر خویسانند از شیر امیج خوانند و قبض و ی کمتر از امیج بود و نیکوتران بود که چند
روز در شیر خویسانند طبیعت آن سرد و خشک بود در سیوم و گویند کرم و تر بود بلغم
لرزج را باله کند و قوه شهوة بدهد و قطه فی بکند و آب رفتن از دهان باز دارد و حراره
خون را بشاند و مقدار استعمال از وی یک مثقال بود و گویند مضر بود عثانه و مصلح وی
شیر تازه و عمل بود **شیراز** بیاری ریجی خوانند **شیرین** بخور زرد رنگست
که از هند و ستانی آورند و طبیعت آن گرم و خشک بود مسهل مژه سودا بود و بلغم
و غلظت های غلیظ سوخته بیرون آورد و مادهای فاسد و شربتی از وی دانگی تا نیم درم
بود **شیر خشک** بیاری شیر خشک گویند و طبیعت وی گرم بود با عتدال و فعل وی قوی
بود از ترنجبین و مانند وی و بهترین وی آن بود که کبود رنگ بود و چون در دهان گیرند
مانند صمغ شفاف بود آن تازه بود **باب**
صابون گرم و خشک بود در چهارم و مفرغ اعضا بود محکم و قوی بلغم و مسهل غلظ
خام بود چون شافه از وی بخورد گیرند و وی ورمها را بضم بدهد و شریف گویند چون
در میان خرقه صوف نهد و حرارت و قوی را بداند بمالند محکم زیاده کند و اگر با هم چند ات
نماید بیامیزند و در حمام بمالند حله و جرب ریش شده را نافع بود و اگر با هم چندان خنیا میزنند
و بر زن طلا کنند در زانو ساکن کند و اگر بر منش طلا کنند زود زایل کند و مجربست و چون
بار و غن کله بخورند و ریش سر کودکان طلا کنند بیانی چند نوبت خشک گرداند و زایل
کند و چون طلا کنند بر ریشهای شهیدیه و هفت روزها کنند بعد از آن باب گرم
بشوند هیچ دوا بهتر از این نبود و چون دو درم از وی با هم چندان سلیقون که آن
ترنجبر محرق است و با هم چندان نوره اب دیده بر ریش خضاب کنند در حمام بعد از آنکه
باله شسته باشند و نیم ساعه صبر کنند موی سیاه گرداند و تغییری تمام پیدا کند

و شریف گویند بغایت مجربست و اگر سر را بدان بشویند در حمام شیش را بکشد و سر را باله
گرداند از سیوسه و اگر با ادویه بر شستند که جبهه بهق و منش مناسب بود فعل وی زیاده
کرد و غش و منش را زایل کند و چون بر او رام باغی دشتوار بضم نهد تنها با ادویه که
کشایند او رام بود مانند حرق و سرکین کبوتر و بیخ قنار الحار فعل وی قوی گرداند و گویند
سر را چون بدان بشویند موی را جعد گرداند و بر سر جراحتها طلا کردن بکشد و آب
وی اگر بخورند کشته بود نزد یک بخوردن نوره بود و مداوای وی بقی باب گرم کتد و
روغن کچنید بعد از آن آب گوشت از مرغ بروغن بادام **صابون القاق** شجر آبی
مالک است و گفته شد **صاب** گویند قنار الحار است و گویند بتحقیق نوعی از سیونا است
صاف لوف الصغیر است و گفته شود **صاحبه** جزیر است و گفته شد **صبار** عمر
هندي است و گفته شد **صبر** گویند عصا صبر سنا است و گویند عصا صبر زرد رنگست
طبیعت آن سرد است فقر من گرم را نافع بود **صبر** سه نوع است اسقوطری و عربی
و سمیانی بهترین آن اسقوطری بود و سقوطره جزیره است نزدیک ساحل عمان و آن
چهل فرسنگست و اهل آن جزیره بی دینان اند و ساحران محکم و اصل ایشان از نوب
است اسکندر ایشان از زمین یونان بدان جزیره فرستاد جبهه ساختن صبر
و زنان ایشان مجموع ساحر باشند تا جدی که اگر خصمی با کسی داشته باشند اگر آن شخص
حاضر بود و الا اشکای در زمین خود دارند و قدحی بر آب بیش خود بنهند و آغاز سحر کنند
تا آن زمان که نقطه خون در میان قدح بکشد بعد از آن در آن قدح جگر بپزدی بپزد
بادل و شش آن شخص در حال میبرد و چون شکمش بشکافتند جگر بپزد در شکم وی بنود تا
بدین حد مبالغه میکنند در ساحری ایشان و نیکوترین صبر اسقوطری آن بود که لون
آن مانند لون جگر بود و بوی وی مانند موی بود و براق بود نزدیک بمصه عربی و چون
در دست بمالند زود خرد شود و بلون زعفران بود و از وی بوی روغن کوسفتد
اید و قطعا سکه ریزه در وی نبود و نوع عربی را عذنی خوانند و وی میانه بود و محای
بد بود و آنرا صبر بردی خوانند و طبیعت صبر گرم و خشک بود در دوم و گویند گرمی
وی در اول بود و گویند در سیوم و جالیوس گویند خشکی وی در سیوم بود و گرمی
در اول جبهه معده از همه دوا بی سودمند تر بود و ریشهای که مشکل نیک شود

در ذکود بر جون باب بکد از ند و طلا کنند و همچنین نافع بود چمه و رمه ای که در دهان
و بیخی و چشمها حادث شود فی الجمله خواص وی افست که مغه ماده بکند و اگر جمع شده باشد
بکد از ند و سخن معده و دماغ آن بود و باد ها بشکند و سهل صفر بود و رطوبه و بلغم از هر
و مفاصل جذب کند و سده بکشد با وجود آنکه مضر بود بکمر و ریش چشم و جوب آن
و درد و سوزنشان زایل کند و رطوبه آن خشک کرد اند و نافع بود جهت ابتدا از زول آب
و سر و معده و مجموع بدن از فضول که جمع شده باشد بکد کرد اند و عروق و اعصاب را
از او ساح بکد کرد اند و ذهن صافی کند و حبش بن الحسن گوید نشاید که صبر در سرما
سرد و گرمای کرم مستعمل کنند الا در زمانی معتدل که اگر در سرما سرد مستعمل کنند مضر بود
بمقد و باشد که اسهال د موی آورد از بهر آنکه مرخی عروق بیرون مقود بود پس افزای
آن بکشد و خون رواند کرد اند و صبر عزیزی کرب و معض آورد و قوه در بلقات معده
یاد و روز باقی ماند و سقوطی صندان بود و چون بیا شامند بخاری لطیف از وی
متساعد شود بر دماغ و فضول و بلغم که جمع شده باشد بکد کرد اند و بخاری که از معده
متساعد شود بر قوه باصره بدهد بدان سبب که چون متساعد شود بر از وی جزوی
لطیف بعصب اجوف رسد و از فضول بکد کرد اند و نشانی چشم زیاده کند و بدین
سبب است که صبر در ایام جات و معاجین میکنند و صبر چون نشسته باشد اسهال
زیاده کند و چون مغسول کنند قوه دوائی بسیار نقصان کند و از طبیعت دوائی بیرون
رود و صفت شستن وی صاحب جامع چنین آورده است که بکیرند صبر اسقوطی
یاد رطل و محو کنند و بمخلی صفت بیزند بعد از آن افستین ربع رطلی و ازاد و یا
ایاره **مصطک** و جب بلسان و دار صینی و سلیمه و عود بلسان و سنبل و آسار و روت
از هر یک سه درم این داروها در دور رطل آب شیرین بیزند تا نیمه با نر آید نو و کیرند
و در دست بمالند و صافی کنند و صبر کوفته بچته در ها و ن کنند و آن آب بر آن بیزند
و بشویند تا آن زمانکه هیچ باقی نماند الا مانند خلک کرد بعد از آن آب از وی بیزند
و صبر مانند پس سه درم زعفران با وی بیا میزند و بردارند و بوقت حاجت استعمال
کنند و مقدار شربتی از وی مابین یک درم تا دو درم بود و صبر چون کهن شود سیاه گردد
و شسته وی زود تر از ناسته ضعیف شود و گویند سهل سودا بود و انجا مغسول

بود و صاحب منهاج گوید شربتی از وی مفرد مابین نیم درم تا دو درم بود باب کرم سهل
و صفر بود و اگر با دویم بود شربتی از وی دود آنک تا نیم درم بود و مضر بود بجا و تعدیل
از بکثر کنند و مضر بود بکمر و مقود و مصلح آن ورف کلا سرخ و **مصطک** و مقاد بود و مضوری
گویند شربتی از وی از یک مثقال تا دو مثقال بود و نوع سحای سیاه بد بود و نشاید که استعمال
کنند و صبر تنها استعمال کردن بغایت مضر بود بمقد از بهر آنکه خشک وی در درم سیم
است و مقود عصبی است و مزاج وی سرد و خشکست چون بر آن بکزد بشکافد و شربتی گوید
چون باب کند ناسحق کنند و بر بوا میر که رسته باشد چند نوبت طلا کنند بیند از د و گویند
نیکوترین معالجه این زحمت بود و مجربست و باید که چون بیند از دروغن کلک در ظرفی
اسرخی یا قلعی حل کرده باشد بمالد از بی آن و اگر در آب لسان الحل حل کنند و بر ریش بینی
و کوشی طلا کنند زایل کند و چون بر سر حل کنند و بر حرم و شربتی طلا کنند نافع بود و بدین
صبر بوزن ان خضض بود و در رفع معده بوزن ان افستین و گویند بوزن ان خضض
و افستین بود **صحنه** بیاری ماهیابه گویند و طبیعت آن کرم و خشک بود در د رم
و گویند کرم بود در اول و خشک بود در دوم و آن از ماهی سازند که از اما می اشته خوانند
در کرم سپر شیراز و خلطی بد از وی حاصل شود و نشف رطوبه معده بکند و درد و راک
بالغی را نافع بود و کند دهان که از فساد معده بود زایل کند و قطع بلغم بکند و جرب و حکا
آورد و قشکی و صداع و مصلح وی مغز کاهو بود **صدف** بهترین آن سفید بود که در
آب شیرین باشد و طبیعت آن خشک بود و صدق فیر و قش و صدق فیر فوراً ناسوخته
نشاید که استعمال کنند از بهر آنکه بغایت صلب بود و چون بسوزانند قوه وی در غایت
تجفیف بود و اولی آن بود که بغایت سحق کنند و این بابی عام است هر چیزی که جوهر
وی جری بود بر اکثر آنها استعمال کنند نافع بود جهت جراحتهای خبیث از بهر آنکه
محقق بود بغیر لذع و چون با سر که بر شد و غسل یا این آب نافع بود جهت جراحتهای
متعفن خنث و کوشت صدق بری چون سحق کنند و طلا کنند بد نرا خشک کرد اند
بقوه و صدق جذب سلی و عظام بکند و مسکن و جمع فقرس و مفاصل بود چون
ضاد کنند و چون با سر که سحق کنند قطع رعاف بکند و وی مسکن و جمع معده بود و
چون بر سبز ضاد کنند و رها کنند تا هر خود رها کند بغایت نافع بود و چون زن

ب
سمجانی

مخود بر کوبد حیض براند و گوشت وی نافع بود جهت کزندی سلاخی و نه و مرق صدق کوجک
شکم براند و بدان بخور کردن اختناق رحم را نافع بود و سیمه بیرون آورد و صدق
سوخته در تحلیل و جلا کردن و در کلهای چشم مستعمل کنند و ریش چشم را نافع بود
و غلظ اجفان را بایل کند و چون طلا کنند بر موضع موی زیاده که در چشم بود بعد از آنکه
بر کندن باشند دیگر نزدیک و سونخکی اش را سود دهد و در دل را نافع بود و مقدار
مستعمل از وی یک مثقال بود و از اب وی سه درهم و صدق سوخته بهق را از ایل کند
و در شتهار باک گرداند و اسحق گوید خوردن وی مضرب بود بمشانه و مصلح وی عسل بود و بدل وی
و دغ **صدق البواسیر** نوعی از صدق است که در ساحل دریای قلزم بسیار باشد
و در بحر حجاز نیز می باشد چون در شیب خود دو دکنند بواسیر را سود دهد و بیندازد
و چون بسوزانند و بعسل بر شند قطعه نایل کند و تر حر را سود دهد و شکل وی مانند
حلزون بر روی بود الا وی طبقات داشته باشد و بوی وی کویه بود و لون وی فریوی
بود که بسیاری زنند و در قلزم بر کبه معروف بود **صدق الحدید** زعفران الحدید است
و گفته شد **صرمة الحدی** شجره الطالاست و گفته شد **صرو** شوکران است و گفته شد
صرايه حنظل است که زرد خواهد شد **صرب** صمغ است و گفته شود **صربورا**
باد زرع است و گفته شد **صرمک** زیز کوبند و آن حیوانیست کوجک مانند ملخی
کوجک که شب او از کند بشیرازی جزا سلاخ خوانند دیسقوید و من گوید چون بریان
کنند و بخورند در دمانه را سود دهد و جالینوس گوید بعد از آنکه خشک کنند کسی که
قولنج داشته باشد یک عدد بایله دانه فلفل بخورد در وقت هجمان درد و صعبه آن
و صاحب منهاج گوید چون در زیت بپزند و در کوش چکانند در دکوش ساکن گردانند
صرفان اسرب را صرفان گویند و نوعی از خرماسنج فربه هست و آنرا هم صرفان خوانند
ببار می ملکوم گویند **صعتر** بشیرازی او شده خوانند و بیونانی او ریغاس و آن در قوع
است در از ورق و کرد ورق و بری را ندغ خوانند و در قوع مانند حاشا بود و در از
ورق اقوی بود از کرد ورق و نیکوترین آن کوجک ورق بری بود و طبیعت آن گرم
و خشک بود در مسوم ملطف و محلل بود در د و ر کین را نافع بود و در دندان که از رسی
و باد بود چون بخانند ساکن کند و طبیح وی چون با شراب بیا شامند کزندی جانور را نزل

صرع

سود دهد و چون بامیخج بیا شامند دفع مضرت شوکران و افیون بکند و چون با
سکبجین بیا شامند دفع مضرت حبسین بکند و چون با خیار زره بخورند نیکو بود جهت کوفتی
عضله و جهت معده و جگر بغایت سودمند بود و اگر باد و غن ایر سا سعط کنند و فضلها
از بیخی بیرون آورد و اگر با سرکه بیا شامند مطول را نافع بود و حیض و بول براند و اگر
طبیح وی بیا شامند شکم براند و فضول مراری بیرون آورد و اگر با عسل لعق کنند و سرم
ملارزه و شش کرم را نافع بود و چون بپزند و اب وی بیا شامند کرم بکشد و حب القصرع
بیرون آورد اشتها و طعام باز دید کند و بادها را تحلیل دهد و تار یکی چشم و مشکو بری
که از رطوبه حاصل شود نایل کند و مقدار نیم مثقال مستعمل بود و در غن وی سینه و شش
نافع بود و اگر با مویق بر ورهای بلغمی ضا دکنند بکد از اند و خوردن وی هضم طعام بکند
و معده و امعاء از بلغم غلیظ پاک کند و غذاهای غلیظ لطیف گرداند و سردی معده و جگر را
سود دهد و سده بکشد و چون قضیب وی با عناب بپزند و اب آن بیا شامند چون غلیظ
رفیق گرداند و این خاصیت در وی موجود است و اگر با انجیر خشک بخورند عروق
بر آنکیزد و لون را نیکو گرداند قفاح وی مسهل مره سودا بود و بلغم و شربتی که شقال
باغله و سرکه بود و صعتر قویج و در د رحم و مثانه را نافع بود و چون با عسل و سکر بپزند
و هر شب یک مثقال بخورند و بر آن خسفند جهت دفع نزول اب بغایت مفید بود و از نزول
ایمن باشد و ذهن را نیکو گرداند و چون بیا شامند کزندی عقرب را نافع بود و اگر
ضما دکنند بر موضع کزندی همچنین نافع بود و اگر صعتر نزدیک بقوی که مضعق چشم باشد
بپزند ضرر آن را بایل کند و نوعی از صعتر بستانی هست که آنرا میکا رند ضعیف تر
از بری بود در قوع و قلع و در تبریز بسیار کارند و آنرا مرزه خوانند و صعتر
مضر بود بادریه و مصلح وی سرکه خری بود **صغین** صغین نیز گویند و آن
سکبجی است و گفته شد **صفصاف** خلاف است و گفته شد **صفینه** درخت ابله
است و آن عمر بود و گفته شود **صفراعون** مرغیست که آنرا طرغلو دیس گویند
و گفته شود **صقر** مرغیست که کجشک را صید کند ببار می باشد خوانند و بر بری
تا اینا گویند و ابو عمار نیز خوانند گوشت وی گرم و خشک بود و چون بپزند و خشک کنند
و بخور کنند و در دم از وی بیا شامند باب سرد نباشد سه روز سرفه سرد و ربورا

و صاحب سنان کوبیده معدنی بود و مرکب بود از صبر و مرو و خون سیاوشا
 و علاء و انزروت و صمغ عربی از هر یک نیم جز و کوفته و پیخته کنند و باب صمغ عربی برشته
 و بد بواری که یک سفید کرده باشند بزنند و در هالکتند تا خشک گردد و هر چند که نترکد
 نیکوتر بود و وی محقق بود جراحتهار نافه بود و منع خون و ریم بکند و ریشهای تر باصلاح
 آورد **صندل ابیض** نیکوترین آن مقاصری بود در زرد رنگ و طبیعت آن سرد بود در سیاه
 و خشک بود در دوم و صاحب سنان کوبیده سرد بود در اخردوم و خشک بود در سیاه در سرد
 و خفقان که عارض شود از تبهای ساده و مزه صفر و جگر کرم و دهن کرم و مورو ری
 مزاج را بغایت نافه بود و ضعف معده را سود دهد و چون آب صلایه کنند و بطلاب و اندکی
 کافور برشند و بر بیشانی طلا کنند در در سر که از حواری بود ساکن گرداند و چون در حلق
 با نوره در خود مالند بوی آن زایل کند و چون باب غیب الثعلب یا باب حی العالم یا باب
 برهن یا باب طلیح برشند و بر نقره کرم طلا کنند سودمند بود و بر ورمهای کرم
 همین مسیل و مغز و مقوی قلب بود و چون محلول کنند اندک حرارتی در وی میداشود
 همچنانکه ارد از لجن و اگر خلط کنند با ادویه جهت تقویه معده و جگر و سردی ایشان
 سود دهد و مضرب بود با واز و مصلح وی جلاب نبات بود و بدل آن اشنة **صندل احمر**
 سرد و خشک است در دوم و کوبیده سرد تر از سفید است و کوبیده سفید سرد تر است از سرخ
 لیکن سرخ خشک تر است از سفید و محلول او را کرم بود و منع مان بکند و بر جرم طلا کردن
 سود دهد و در در سر را عظیم مفیده بود و شریف کوبیده چون سحر کنند و باروغن مزه با واز
 و بر اعضا مالند تب در زرد از وی زایل گردد و هو کوبیده صندل سرخ از همه صندلها بغایت
 سرد تر بود و بدل آن فوفل است **صنوبر** بیشتر از ری کاج خوانند و صفت حب
 آن در باب حاکفته شده اما باقی اجزای وی کفته شود در پوست بیخ صنوبر صغار
 قبضی و قوی تمام بود سحر نافه بود چون مانند ضما د بروی نهد عظیم سود مند بود
 و چون بیا شامند شکم ببندد و اگر در و رکتند و بر سوختگی آب کرم باشند بغایت
 نافه بود و وی معتدل بود در حواری و کوبیده کرمست در دوم و خشکست در سیاه
 و کوبیده در اول و ورق آن تر تر از لحاء آن بود و جراحتهار نیکو گرداند و مرغز طبیخ
 قشر صنوبر بلغم را جذب کند و بیرون آورد و دخان وی نافه بود جهت کسی که در مزه وی

استر خای بود و هر علی و زحمتی که بود زایل کند و قشور و ورق وی چون بیا شامند در جگر
 و ریش مشق را نافه بود و قشور هر دو صنوبر چون زنان در شیب خود دود کنند بجه و شیشه
 بیرون آورد و ورق وی چون بکوبند و بر ورمهای کرم ضما د کنند در ساکن کند و جراحتهای
 تازه که خون روان بود سود دهد و چون با سرکه بزنند و بردن آن ضما د کنند در ساکن
 گرداند و چون باب یا ماء العسل بیا شامند مقدار یک مثقال موافق بود جهت کسی که در جگر وی
 علی بود و همچنین پوست وی و ورق وی چون بیا شامند همین عمل کنند و چون خوب و عی
 بشکند و بارهای کوجک کنند و با سرکه بزنند و طبخ وی در دهان نکه دارند در دندان
 زایل کند و اگر بسوزانند و دخان وی بکوبند در مداد بغایت خوب بود و اگر در در ورمهای
 چشم کشته مزه چشم نیکو گرداند و موی نر بزد و آب رفتن باز دارد و شریف کوبیده بر صنوبر کبار
 که از جلعون است چون بکوبند و با عسل برشند و هر بامداد سه درم بخورند از فلاح خوار
 یابند و چون خوب وی بپزند باب و اعضا کسی که زحمت کشیده باشد بدان بشویند نافه
 بود و بدل آن زرافه بود **صنار** دلب است و گفته شد **صنوبر** اسمی معنی است یعنی
 را که از طرف یم می آورند بلون مر بود و در جراحتهار استعمال کنند و اسهال را قطع کند و از این
 صمغ بشکل حوضر همچنان قرص می باشد و از ابوالاخوانند و جراحتهای خبیث باصلاح
 آورد **صوف الارض** فرسیون است و گفته شود **صوف** بسیار سی بشم خوانند و طبیعت
 آن کرم و خشک بود و نیکوترین آن نرم بود و بشم سوخته خشک بود در سیاه و محقق بود
 صمغ سوختن آن مانند ابریشم بود بکیرد یکی اهلی یا کواری نو و اگر کواری بود نیکوتر بود
 بشم را بشویند و بشانه کنند و در دیکه نهد و بر سر استق نهد و طبخ که سوراخ داشته باشد
 بر سر آن نهد تا آن زمانکه سوخته گردد ریشها را نافه بود و کوشته مزایه که ریشها بود
 بخورد و بشم ناسوخته که جگرین باشد چون با زیت و سرکه ترکند یا بشراب و ضما د کنند
 بر جراحتهای جگرین در ابتدا آن موافق بود و بر جای که ضربی زده باشند یا استخوان
 شکسته بود همچنین و چون با سرکه و روغن کل ترکند صداع و در چشم و مجموع اعصارا
 نافه بود بر آن ضما د کردن و شریف کوبیده خرقة صوف چون بر کردن روند کان بندند
 خستگی برایشان کار نکند و هیچ زحمت نرسد و چون بشم زده بیا کنند میان انگشتان
 دست و پای که شف کرده باشد آن زایل کند و رازی کوبیده چون پیوشند صوفی که کوشته

ان کوفتند کړک خورده باشد حمله در بدن انگرسید اکتدیمقرطیس کوبه ریمانی
 بشمی در کردن کاوند بندند زبون گردد و عاجز **صوطله** نوعی از سلف است زرد رنگ
 و صفت سلف گفته شد در باب سین **باب الضاد**
ضال نمالسد خواستد بیارمی کنار کومند و در بنق گفته شود صفت ان ضبع **ارجا**
 حیوانیست مانند کړک و چون بر راه رود لنگ نماید و از بهر این ضبعه عربان نام وی کرده
 اند و بیارمی گفتار خواستد گوشت وی کرم و خشک بود در دوم مانند گوشت سگ و چون
 ادی در دست وی حنظل بود گفتار ان از وی بگریزند و چون یک دندان وی با خود
 نگاهدارند و به سگ کد ابر کنند سگ با ناله نرند و چون موسسان خون وی بخورند
 سودمند بود و چون زهر وی بکوزانند با هجند ان روغن الحوان و در ظرفی مسیر کنند
 و سه روز هاکند بعد از ان طلا کنند بر چشمی که دانه داشته باشد در هر ماهی دوبار
 سفیدی زایل کند و دانه ببرد و هر چند که این روغن کهن گردد نیکو بود و چون زهر وی
 بامیه شیر بر روی طلا کنند کلف ببرد و لوزا صافی کند و اگر زهر وی تنها در چشم کشند
 نیز چشم زیاد کند و اگر طبع وی که با شبت و بخود با آب محنته باشد نافع بود حمة
 در مفاصل در ان منشق بغایت نافع بود و نقرس را زایل کند و باد های غلیظ ببرد و
 مجموع علتها مفاصل را نافع بود و مغز ساق وی چون با زیت اتفاق بکند از انده و بر
 نقرس طلا کنند بغایت کمال مفید بود و پوست وی چون بر شکم زن حامله بندند بچه
 نگاهدارد و نیندازد و اگر از جلد وی کیلی سازند و بدان کیل تخم حمة زرع کردن
 بسیارند ان زرع از همه افتها این باشد و اگر ان پوست در قد حی گیرند و در ان آب
 کنند و بکمی دهند که سگ دیوانه گزیده باشد و بیاشامد هیچ زحمت بوی نرسد و صاحب
 مفرد کوبیده که پوست بپرا موز خاصه وی چون بسوزانند و با زیت سحق کنند و محنته
 در در بر خود بمالد انبه از وی زایل شود و صاحب جامع اللذات کوبید اگر مونی که پیرامون
 در بود و خصیه انچه نر بود بدین نوع که گفته شد استعمال کنند این عمل کند و اگر ان
 ضبعه ماده بود بگریزند و بکوبند و سحق کنند بزیت و طلا کنند بر در مردی که ان زحمت
 نداشته باشد انبه بر وی غالب شود و این از خواص است و کوبید گفتار بغای همه
 حیوانات است و از بهر ان کوبیده که هر حیوان هم جنس وی که بروی بکشد البته بر شست وی

رود و در خواص حیوانات آورده است که وی سالی نر و سالی ماده می باشد و سبب آنست
 که در شیب دین وی خنثی باشد که با ندام نر و ماده نرسیده باشد و شیب شکافته گردد
 و وی موافق خرگوش بود و مخالف همه حیوانات و از عجایب خواص وی آنست که سگ بر بالای
 ایستاده باشد در مهتاب و سایه سگ در زمین افتاده باشد گفتار در شیب سایه سگ رود
 چنانچه سایه در سایه مستغرق باشد سگ خود را از بالا بشیب اندازد و گفتار ویرا بخورد
 و اگر زهر وی در چشم کشند که موی زیاد داشته باشد وقتی که بر کند باشد کلا کشند دیگر
 نر وید و گفتار در شیب هیچ حیوان با وی بر نیاید **ضرب** عضایه است و عظام نیز کوبند
 و ان نزدیکت بورد بیارمی سو سمار خواستد سر کین وی بر کلف و غش طلا کنند زایل کند
 و سفیدی که در چشم بود ببرد **ضجاج** بکسر ضاد اسم صغ درختیست مانند درخت بان
 و نبات وی در کوه قحان از زمین عمان باشد و ان صغی سفید بود که چون جامه بدان
 بشویند پاک گرداند با کتوان صابون و مردم سر را بدان شویند و دانه بار آورده مانند دانه
 مورد سیاه و زرباز بکزد و ضجاج بفتح ضاد نام هر درختیست که دود دام و پرا بویید مانند
 خروع و قنب و الب **ضرو** درختیست در کوهستان این مانند درخت بلوط بزرگ الا
 از وی نیکو تر بود و ورق وی بر خی مایل بود و ثمر وی مانند خوشه بطم بود لیکن حب
 وی بزرگ تر بود و ورق وی چون بپزند و صافی کنند و دیگر بر سر آتش نهند و بپزند
 تا نزدیک انعقاد بعد از ان بردارند و استعمال کنند حمة خشونه سینه و سرفه که از
 سردی بود و دردها و کوبید قلاع را ساکن گرداند در حال و صغ وی می آورند بمکه و بقوت
 مانند لادن بود و در بویهای خوش زنان استعمال کنند و خوشبوی بود و طبیعت ان گرم
 بود در میوم و کوبید در دوم و تر بود در اول و خشکست در اول و بعضی کوبید مکام
 ورق شجر ضرو است و کوبید مکام لحاء است یعنی پوست بیخ ان و بصری کوبید صغ
 ضر و معر و فست بکمکام و طبیعت ان گرمست در دوم و خشکست در اول و محلا و جذاب
 بود از عرق بدن و اسحق بن سلیمان کوبید خاصیه روغن حب وی آنست که بر باغ باغی را
 زایل کند و از وی کوبید ضر و حمة دفع قلاع و استطلاق بطن و روغایه نیکو بود و باغ
 و شریف کوبید روغن بسیار از حب وی بیرون آید منفعت وی آنست که با دها بسکند
 و معض را نافع بود چون بیاشامند یا مالند از ان روغن در خود و محلا و محقق بود و

ورق وي باروغن بيزند و در گوش جگاست در گوش را نافع بود و چون باب بيزند و بطبيع
ان مضمضه کنند بن دندان محکم گرداند و بطعم زرايل کند و چون ورق وي همچنان تر بسوزاند
تا خاکستر گردد و باب بيزند نیکو بعد از آن صافي کشته و بياشامند مقدار سه درهم در سرد
خاصه زرايل کند و تخم جوب وي جبهه جراحتها نیکو بود و قطع خون بکند و نافع بود در
جراحت خسته کودکان و **الحق بن عمران** کويد بدل ضر و بمن ضر و اندلس است و بعضي
کويد ضر و درخت حبه الحضر است **ضر ب** صاحب مناج کويد عسل است و صاحب
جامع از قول شريف کويد که ان حيوانيت بلغة عمان و يراشيهم خوانند و بلفظي ديگر
دلال و ان نوعي از قنفذ است بزرگ و خاردار دارد و مانند نيزان دارد و چون خواهد
که بيند از دگر گردد و چون راست شود تير بيند از دگر گاه باشد که سه چهارم بيند از دگر
و اگر بر اعضا ادي ايد مجروح شود گوشت وي کرم و خشک بود و وي مقدار سگی کوجا بود
و گوشت وي نفوس را نافع بود و خون وي بوقد مين صفا کردن نفوس را زرايل کند و چون
خون وي در اندام بمالند جگر زرايل کند و کلف را جلادهد **ضر ع** بهترين بستان ان
بود که از حيواني کيرند که گوشت وي نیکو بود و دروي شير بسيار بود و طبيعت ان سرد و
خشک بود و او لي ان بود که با افاده خوردن تا دود از معده بگردد و شريف کويد زن شير
دار که شير وي اندک بود چون بخورد شير وي زياده گردد **ضر م** اسطوخودوس است
و گفته شد **ضر ب** بنايت دريايي که در ساحل دريا يابند و طبيعت ان گرم و خشک
بود چون باب بيزند و در ان نشينند در مفاصل را عظيم نافع بود و چون خشک بود و بدان
بخور کنند زکام زرايل کند و همچنين چون خشک بود و در حمام بد زرايوي بشويند حله
و جرب تر را نافع بود **ضر و ع** **الطلبه** اسمي عربي است درختي که در کوستان مکه
بود و ان زقوم است و درخت ان بشکل درخت صبر بود اما وي مجموع سفيد بود **ضر م الجوز**
حسله است و در حاکفته شد **ضفا يئس** قناء الصغار است و گفته شود و نباتي ديگر است
که ساق نبات وي مانند هليون بود و انرا بتر ضغبوس خوانند **ضغبوس** خضف است
و گفته شد **ضفا يربلجن** کويد بر سياوشان است و گفته شد **ضفدع** بيارسي عول
کويد و وزغ کويد شير ان زي بله کويد و ميوناني بطرا خوا کويد و گوشت انچه نفري بود
چون بيازيت و نمک بيزند نافع بود جبهه کزندگي جانوران و باد زهر جزام و بجموع کزندگان

بود و ورق وي چون بدن نوع بيزند و با موم و روغن کل موم روغن سازند موافق بود
جبهه مرضهاي مزمن که انرا ترشيتها عارض شده باشد و مدتها بدان گذشته باشد و چون
بسوزانند و خاکستر وي بر موضعي که خون روان بود يا رعاقي بران افشانند خون بيند و چون
باز رفت تر بياميزند و برداء الثعلب بمالند زرايل کند و کويد خون بک سبز چون بر موضع
موي زياده که در چشم بود بچکانند بعد از آنکه موي برکنند باشد ديگر نزويد و چون
باب و سرکه بيزند و بدن مضمضه کنند در دندان نافع بود و چون و بر امر صوف
کنند و بر کزندگي عقرب و مار نهند نافع بود و اگر بر دندان نهند بي درد بينند و اگر در حان
علن بود و بهاي بخورد دندان ايشان بينند و بري وي کشته بود و گوشت غير بري کزندگي
جانور را نافع بود و در خواص آورده اند که زبان وي چون بر نافع حقه نهند هر چه
کرده باشد بکويدني انکه و يرا خبر بود و خون وي با خاچه مورو قدر ي نوشار چون
بر موضعي که موي سترده باشد طلا کنند ديگر نزويد و اگر موي بر کشته باشد نیکو تر بود
و **الحق** کويد شخصي را بيکاني در استخوان روي ماند بود مدتي دراز و علاج بسيار کرده
بود و هيچ فايده نداشت صنفدع را بوست از وي باز کردند و بر سر جراحت و بر امون
ان نهادند در کيشا نوز بيگان بيرون آمد از سر جراحت و وي بغايت فوق عجاب
بود و از بهر آنست که قلع دندان ميکند و خوردن وي بدن تورم کند و کون پتو گردد
و قدق مني احداث کند و بد ترين صنفدعها صنفدع سبز است که در بيشه بود يا سرخ که
در دريا بود و مد او اي کسي که ان خورده باشد بقي باب گرم کنند و عسل و نمک تا معده وي
باله گردد بعد از ان در حمام رود پس سکنجبین خورد و اسفند باج بادار جيني و شراب
بامثلت و يرا نافع بود و هر چه نافع بود جبهه استسقا و چون خلاص يابد دندانهاي
وي همه بينند و اگر صنفدع زرد خورده باشد قطع شمول طعام بکند و لون را بياه کند
و غثيان و قي و درد دل و ورم شکم و ساقين بيد کند و علاج وي نزديک بود بولاج
انچه بهتر از ان گفته شد و کويد دل وي چون بيا و بزند بکسي که تب عبا داشته باشد
نافع بود **ضو مر** خول خوانند و ان بادريج است و گفته شد **ضو مران**
صاحب جامع سهو کون است که ان ضمير ان است قول صاحب مناج معتبر است که ان
بيد مشک است و انرا بهراج کويد و بدل ان بوم است يا بلخيه بوزن ان **ضميران**

ضمیران نیز گویند و آن شاهسفر هم شیرازی خوانند و آن سبز بود نه چون کوماهی
و صاحب جامع گوید فودنج جوئی است و سهو کرده است و طبیعت آن گرم و خشک بود در
دوم و گویند سرد بود محروم مزاج را نافع بود خاصه چون کلاب بر وی زنند و اگر بر
سوخنیک ضا د کنند نافع بود و قلاع را سودمند بود و مجرب **باب طایفه الطاء**
طالیسفر یونانی دار کبسه خوانند و ماقر نیز گویند صاحب منہاج گوید ورق زیتون
هندی بود و آن قشوری هندیست و صاحب جامع اقوال بسیار آورده است اول گفته
که بسیار است و دیگر قول این حیل آورده که لسان العصار است و دیگر گفته که عرق
شجر هندی است و دیگر گفته که عرق درخت فوٹ است که گرم ابریشم برون آن میخورند
و این قولها خلافت و قول مجوسی آورده است که ورق زیتون هندی است و این موافق
صاحب منہاج است و صاحب منہاج و صاحب جامع تحقیق نکرده اند که چیست مولف
گوید پوست بیج زیتون هندیست باقی همه قولها خلافت و خطا و آن پوستی سبتر تر
از درجی است سیاه رنگ و صلب بود و طعم آن بغایت عطر و قابض بود و اندک
عطر بیج داشته باشد و جالینوس گوید در وی هیچ گرمی و سردی نبود و گویند خشک
بود در سیوم و ابن عمران گوید گرم و خشک بود در دوم در بی رافع بود و قرحه امعا
و نرق دم و بواسیر را بغایت نافع بود و فایح و لقوه را مفید بود و مقدارها خود از وی
یک مثقال بود و چون بر که بزنند و بدان مضمنه کنند در دندان را نافع بود و قلاع
سفید را از آن کنند چون آب وی در دهان نگاه دارند و گویند مضراست بشش و مطح
وی غسل بود و بد بخورند گوید بدل طالیسفر چهار دانگ وزن آن ملون بود و نیم وزن
آن اهل و رازی و اسحق بن عمران همچنین گویند و گویند بدل آن بوزن آن سنبه و نیم
وزن آن سادح بود و گویند بدل آن مقل و اهل بود مساوی **طاخله** غمرا از درخت
است و گفته شد **طاوروس** مرغیست مشهور شریف گوید بعد از سه سال تمام بر هابر
آورده باشد و هر یک سال یکبار بجه بر آورد و کشت وی بامیه وی چون با سفید باغ
بزنند و بخورند و مرق آن بپاشند ذات الجنب را نافع بود و چون بیه وی بکازانند
و باب و سداب و غسل بپایزند در دم و قولنج را نافع بود و گوشت و بیه وی
جماعت را فایده دهد و زهر وی چون بر که بپایزند کزندی جانور از اسودد دهد

و جالینوس گوید گوشت وی صلب تر از شقیق و ورشان و بط بود و غلیظ تر
و در بر تر هضم شود و ابن ماسویه گوید گوشت وی بد بود مزاج را و صاحب جامع قول
صاحب منہاج آورده است که نیکوترین آن جوان بود و طبیعت آن گرم بود و مصلح معد
گرم بود که هاضمه وی بقوه بود و او لی آن بود که بعد از کشتن دو روز یا سه روز را
کنند و سنگی در بای وی بندند و بپایزند و بعد از آن با سرکه بپزند و این زهر گوید
اطبا ما تقدم مرغها که گوشت ایشان صلب بود یک ساعه پیش از بختن کشته اند و چنان
با بر او بختند و این از بهران کوده اند که زود هضم شود که چون زمانی در ناکند
مانند خیر که در ارد رود هضم نان نیکوتر بود این همچنانست و رازی گوید طعمی که
سمی در وی بود چون طاوس بپزند رقص کنند و فریاد زنند و گویند چون بپزند ظرف
که سم در وی بود بشکند و این زهر گوید اگر مطبوع زهره وی با سکنجبین و آب گرم
بپاشند شفا یابد و اگر خون وی با انزروت و علقه بپایزند و بر ریشهای بد بزنند
ترسند که اکل گردد چون بدان طلاقند زایل گرداند و اگر سرکین وی بر ثالیه طلاقند
شفا یابد و اگر بر برص مالند لوز را بگردانند **طار طقه** ماهو بداند است و گفته شود
طار بقیه دند است و گفته شد **طالقون** علی بن محمد گوید طالقون نحاسی بود که مذکر
کرده باشند بتوبال نحاسی که در کبوتر کا و خوشبایند باشند و مویان که در آب ایشان
تر خوشبایند باشند پس در وی سمیتی تمام و حدیثی قوی بود و دیگر گویند آن قوی
از مس زرد است و فرق میان وی و انواع مس زردی بود و چون از آتش بیرون
آورند بتل زنند مددی در وی پیدا شود و زرد گردد و سنگسسته نکرده تا سرد شود
و در کتاب اجمار گوید طالقون از جنس نحاس است غیر آنکه گویند با ادویه گرم
مد بر کنند تا سمیت در وی احداث کند و اگر از طالقون منقاشی سازند و موی
زیاده که در چشم بود بوی بر کنند دیگر مزید خاصه چون مکرر کنند و اگر کسی لقوه
داشته باشد و در خانه تار یک رود که قطعا روشنی در وی نبود و اینینه از وی
برابر نظر خود دارند و بدان ادمان کند لقوه زایل کند و شفا یابد و اگر طالقون
در آتش نهند تا سرخ گردد و در آب فرو برند هیچ چهار بای گردان آب نکرده و اگر
قلای از وی سازند بر در آب او بزنند ممکن نبود که هیچ مایه از وی خلاص یابد و

و طبوي كويد طالقون نخاس مدبر بود بتوبال النخاس واجهه در زمان رحمت
موقع شود بقیه در موضع سبیلکه در بول کلوخو میاسته و مولف کوید السیریان
طالقون را سست خوانند و کومید در کان مس میروید **طبا شیر** نیکوترین آن
سفید و سبک بود که زود خرد شود و طبیعت آن سرد و خشک بود در سیوم و کومید در دوم
و مسجدمشقی کومید سرد است در دم و خشکت در سیوم و شیخ الرییس کومید مرکب
القوی بود مانند کل و در وی قبضی بود قوه معده بدهد و قلاع را نافع بود و سونختکی
را سود دهد و شکم بیند و تبهای حاده و تشنگی را سود دهد و قی که از ترقه صفر بود
باز دارد و کوی جگر بنشاند و جبهه ریشها و نبوها و قلاع که در دهان کودکان حادث
شود سود مند بود چون تنها یا با ورق کلسر بران باشند و دندان متحرک را محکم
کوداند تنها سنون ساختن و بواسیر را سود دهد و ورم چشم کرم را نافع بود و قوه
دل بدهد و خفقان که از حوائج بود ساکن کوراند و توحش و غم را نافع بود و ضعف
معده و التهاب آن و منع خلطه صفراوی و تشنگی را سود مند بود و غشی و کرب را نافع
بود و بول براند و کوره و مثانه پاک کند و مفرح و مقوی قلب بود و تری کهن از معده
نشف کند و قوه اعضا را که از حوائج ضعیف شده باشد بدهد و سرد مزاج را نیز غفل
نقدیر کند و تفریح و تقویه و بغایت بود و کومید خوردن وی باه را مضر بود و
اصحاف کومید مضر بود بشش و مصلح وی کلاب بود و کومید مصطلک و انیسون و بدل آن
عصاره لحیه النیس است و کومید بدل آن سه و زن آن مغز تخم خیاره و چهار حرم
وزن آن بزرگ طونا و کومید بدل آن نیم وزن آن کافور است و کومید بدل آن طین مخموم است
بوزن آن و بوزن آن عصاره لحیه النیس و کومید بدل آن کاغذ مصری سوخته است
و کومید بوزن آن تخم کاشنی و نیم وزن آن صندل **طبار** نوعی از انجیر است سرخ
بزرگ **طبار** کومید غیر غاف است اما قول الزمانست که غاف است و گفته شود
در عین **طبار** نوعی از کندم است اما بار بکتر بود و حشیش و ی یک بالای
مرد بود و در سرد سیرها کارند و آنرا کاکا خوانند و مزاج وی مانند مزاج کندم
بود لیکن نفع بود و نان وی چون کرم بود نیکو بود اما چون سرد شود بد بود و در پاره
بکشد و اگر از آرد وی حسوی سازند سینه را پاک کوراند و سرفه سخت را نافع بود و بول

براند و کوره و مثانه پاک کند اما مضر بود بمعد و نفخ و قرقم بید کند و اگر است بخورد
هیچ مضر بوی نرسد چنانکه از کندم مضر می رسد **طبرزد** اسمی باری معرب
است و اصل آن تبرزد است از بهر آنکه صلب بودن سست و نه نرم و غلظت تبرزد از بهر
آن کومید که صلب بود **طبیخ** بطبع است و گفته شد **طبخ** مور کوجک بود و در
باب نون و در صفت غلظت شود **طلب** حر و الصفا دع است بیاری جوا الخواب
بک کومید طبیعت آن سرد بود در سیوم و کومید در دوم و ترقه در دوم خونرا بیند و
طلا کردن بر ورمهای کرم و فقر سر کرم و حمر و در مفاصل کرم بغایت مفید بود و
چون در رذیت کهن بخوشاند عصب را نرم کوراند و اگر ضا کستد بر قیده امعا کوراند
نافع بود **طحال** نیکوترین سبزان بود که از حیوانی فریه گیرند از بهر آنکه بدی
آن کمتر از آن لاغر بود و شیخ الرییس کومید بهترین سبزان سبزان خوراک بود
و مع ذلك کیموس وی بد بود و طبیعت آن گرم و خشک بود و کومید سرد و در وی
قبضی بود و خونی سوداوی از وی متولد شود و وی دیهضم شود سبب غشوی
که دارد و اولی آن بود که بار و غن بسیار و بیه محته کتد و بر سر وی شراب صائی
رفیق خورند یا کبر سر که **طحا** شوکران است و گفته شد در شین **طخشیقون**
و طخشیقون نیز کومید و تاویل آن قوسی بود از بهر آنکه آن دوا نیست که اهل ارمن
بیگانز بوی زهر الود کستد و در جنگها بکار برند و حلیث باد زهر وی است
طروئون بر طایفه است و گفته شد **طرخور** **طرس** شعر الحن است و گفته شد
طرسقوج نرسقوج نیز کومید و آن ماهی درایبی بود و یونانی طریقا خوانند
و اهل اندلس مل خوانند و دیسقورید و مس کومید ادمان خوردن وی کردن شکوری
و تاریک چشم آورد و چون بشکافند و بر کزندی تنین بحری و عقرب و عنکبوت
نهند شفا یابند **طراثلث** طرثوث نیز خوانند بشیرازی بل شیرین کومید سرخ
بود و سفید بود بهترین وی سفید بود طبیعت وی سرد و خشک و قابض بود
و رازی کومید سرد و خشک بود در سیوم و قطع خون رفتن بکند از بینی و از مقوله
و مجموع اعضا و رحم و شکم بیند و قوه مفاصل سست بدهد و معده را قوه دهد
و جگر و چون باد و غ کاویا شیر بز تاز بهزند و بیاشامند استوخاء معده را

مفید بود و مقدار ماخود از وی يك مثقال بود و اسحق گوید مضر بود بسفل و مصلح
 وی کلنار است و بدل آن جفت بلوط است بوزن آن و گویند بدل آن نیم وزن آن
 پوست تخم مرغ سوخته شسته و شش يك آن عصاره و يك آن صمغ عربی **طراغور یا قیاس**
 فودنج جلی است و گفته شود **طراغور** بتیاری توخونی گویند و نیکوترین آن
 بستنی تازه بود و طبیعت آن گرم و خشک بود در دوم و در وی قوی بخدر بود
 و این ماسویه گویند گرم و خشک بود در وسط درجه سیوم و گویند سرد است
 بحفط رطوبات بود و نشف تری بکند و قلاع را نافع بود چون بخایند و زمانی
 نیله در دهان نگاه دارند و چون بخایند بیشتر خوردن داروی مسهل کرده طعم
 احساس طم آن نکند بسبب تخدیر و معده را قوی دهد و در حلق آورد و در شفا
 هضم بود و قطع شهوة بآه بکند و تشنگی آورد و مصلح وی کرفس بود از هر آنکه منع
 ضرر آن بکند و ذود بکند از اند و هضم کند و نمیمی گوید اب وی را زیاده تر در شراب
 هندی کنند که آنرا شراب کادی خوانند و کادر خوانند منع ایله و حصه میکند
 و فطیر ترین اثر به بلوک هند و خراسان بود و خاصه اب طراغور این فعله
 میکند و منع حدود علل و با نیز میکند **طراغور** معنی آن یونانی دو نلانه
 اوراق بود و این اسم مشترک است بر چند قوی و آن گفته شد و بر نبات خاصی
 و آن نیز گفته شد و دیگر برد و این که مخصوص است به این اسم و آن حومه است و یونانی
 نام بسیار دارد بعضی ویرا سوار خوانند و بعضی اسفلیطس و بعضی فیتقن و
 بعضی الکسوفیلین و آن نباتیست که درازی قذوی يك کن بود یا بیشتر و قضبان وی
 بار یک بود سیاه مانند اذخر و در ابتدا ابوی سداب کند و با خر بوی قرنفل و کروی
 فریون بود و طبیعت آن گرم و خشک بود در سیوم مانند قفر الیهود و تخم وی و ورف
 وی چون باب بیاشامند نافع بود بشوصه و عسر البول و صرع و ابتدا اسهال و درد
 رحم و حیض و بول براند و باید که از تخم وی سه درم از ورق چهار درم بخورند
 و ورق وی چون با سکنجبین بیاشامند سودمند بود جهت کزندی جانوران و بعضی
 گویند طبع نبات وی چون با بیج وی بود و بر موضع کزندی جانوران ریخته در د
 ساکن گرداند و بعضی از مردمان در بیت مثلثه سه ورق و سه حب از وی

با شراب

با شراب بیاشامند و در تب ربع چهار ورق و چهار حب بیاشامند زایل کند و بیج
 وی از ادویه های معالجین بود **طرافا** بیاری درخت کز خوانند و آن انواع است
 لیکن نوع مرغی که زمانج خوانند و آن را کز خوانند و مرغ و راجب لا تل خوانند و ثمره
 الطرافا گویند و طبیعت آن سرد و خشک بود در وی قبضی و تحفیفی بود و ثمره وی
 بغایت قابض بود و گویند گرم بود و طبع وی چون نطول کنند شبش بکشد و چون
 ورق و بیج و قضبان وی با شراب بپزند سبوز را نافع بود و درد دندان را نیز نافع
 بود بدان مضمضه کردن و ورق وی باب وی بپزند و با شراب مزوج کنند و بیاشامند
 سبوز را بکند از اند و موافق زمانی بود که رطوبات از رحم ایشان روانه بود و زمان
 دراز بر آن گذشته باشد چون در طبع آن نشیند بغایت نافع بود و خاکستر خوب وی
 چون زن بخورد بر کبود عین عمل کند و قطع رطوبه رحم بکند و خاکستر وی چون بر
 ریشهای تراشیده خشک گرداند و مخصوصیت ریشهای که از سوختن آتش بود
 نافع بود و دخان وی زکام و جدری را بغایت کمال نافع بود و این و افد گویند زنی
 بروی جذام ظاهر شد بر آن طبع بیج وی با میو بز چند نوبت بیاشامند از وی
 زایل شود و گویند تجربه کردیم زنی دیگر را و هم صحت یافت و مفید بود و خوری گویند
 چون دخان کتد و دم سرد را سودمند بود و بیشتر و مرها و رازی گویند بخوری
 سه نوبت بوا سیر را خشک گرداند و بجز بست و شریف گویند چون بخور کنند درد
 هان کسی که علق در حلق وی جسدین باشد نیفتد و مرغ وی کزندی ریتلا را سود
 دهد و دیسقورید و س گویند بدل ثمره الطوفان درد از وی چشم عصاره کنند **طراغور**
دیس طراغور قطر است و گفته شود بعد از این **طراغور** شفتین است
 و گفته شد **طراغور** و طراغور نیز گویند و آن هند باء بری بود و گفته
 شود **طراغور** نوعی از ماهی کوچک است از طرف ادر با بجان ی اورند و بتو نیز
 بهترین آن بود که نه کهن باشد و طبیعت آن گرم و خشک بود طبع بر اند و اندکی
 از وی ملطف سودا بود در رتبه ای ربع و وی مضر بود بسبوز و معده و مصلح وی
 روغن بسیار بود **طراغور** نباتیست که در جزیره افریطس روید و صمغ وی مانند
 صمغ عربی بود و حراره ورق وی و صمغ وی در اول درجه سیوم بود سکه کرده

است

بریزاند و حیض براند چون يك مثقال ازوي بیا شامند و این
نبات بغیر از جزیره افریطس در هیچ جای دیگر نبود و درخت وي مانند درخت
مصطک بود **طرد بلون** سیسالیوس است و گفته شد **طرد بیل** طریقلن است
و گفته شد **طرد قوقون** طریقون گویند و مسقل و اوینا نیز گویند و آن زعفران است
و گفته شد **طرد و علود قطس** عصفور الشوك است و عصفور السیاح نیز گویند
و مولق گویند آن مرغیست بمقدار کفشکی و در باله وي بری زرد بود و تقطی سفید
بر دنباله وي بود و بر لبه اب نشسته و دنی دراز دارد و مدام دنب وي در حرکت
بود و بشیر ازوي و براد متلك با لیلک گویند منفعت وي انست که سلكه مقامه بریزاند
و منع آن کنند و دهان کند که دیگر جمع شود در شام و دیسقورید و س گویند چون
از جوف وي اندکی بخورند سلكه بریزاند و ویرا صفر اعون و طرغلود پس نیز گویند
طرحا طیقون نوعی از مرده است **طریفات** نباتیست که در بهار روید و کل
آن مانند خسف بود زرد و گرد بر گرد طخام داشته باشد و بشیر ازوي انگریز
خواستند و آن قرطم بری بود منفعت وي انست که اگر طبع وي بر گزندگی افی ریزند
در دماکن کند و اگر بر عضوی سلیم ریزند همان درد و زحمت بید کند که از گزندگی
افی **طفشیل** عدس مقتر است که با سرکه محله باشند **طلف** کوبک و تفسیر
آن کوبک الارض بود و رازی گوید سه نوع است بحری و یانی و جبلی و علی
بن محمد گوید هم سه نوع است یانی و هندي و اندلسی یانی نیکو تر بود و متلك
و براق بود و هندي بشطه یانی بود اما عمل وي نکند و اندلسی بحیفه وي سبتر تر
بود و غافقی گویند آن نوعی از حبسین است و آن معروف بود بعرق العروس و ار
سلطو طالیس گوید خاصیه طلق انست که اگر بهاون یا باهن و مطوقه و هر چیز که
سبز هابد آن توان کوفت بگویند کوفته نشود الا مکر بحجر الماس بشکنند و قطعا
وي سحق توان کرد الا مکر سکی چند کوبك باوي اضافه کنند و در خرقة خشن
یا مویی بندند و در آب می جنبانند تا جسم وي خورده شود و بکدازد و علی بن محمد
گوید حل وي چنان کنند که در خرقة بندند با سکی جی خورده و در آب نیم گره
اندازند و با هستکی می جنبانند تا حل شود و از خرقة بیرون آید بعد از آن آب

ازوي

ازوي صافی کنند و در افتاب دهان کنند تا خشك گردد پس درین ظرف بماند مانند
ارد خرد و شیخ الرئیس گوید خوردن وي خطر بود و طبیعت وي سرد است در اول
و خشك است در دوم قابض بود و خورند بابت لسان الحلق و ورم شد بین و ذکر
و خلع از دین و جمیع کوشک سست بود در ابتدا نافع بود و خون که از سینه
آید بابت لسان الحلق بیند و خون رحم و مقعد بیند چون مغسول کنند و بابت
لسان الحلق بیا شامند و طلا کردن دو سنفار یا رانافه بود و غافقی گویند نیکی
بود جهة ریشهای که بر اعضا مجذومان بید آرد و باله کرداند و زایل کنند
و صاحب منهاج از قول اسحق گویند که نیم مثقال ازوي سلكه کوزه بریزاند و گوید
مضر بود بسیار و مصلح وي کثیر بود و وي سوخته نکودد **الاعیله طلع**
ابو حنیفه گوید اول غرغله طلع خوانند و قشر وي کفری خوانند و جفري خوانند
و آنچه در آن رون قشر بود و لیغ خوانند بسیار سی بهار خرم خوانند و طبیعت آن
سرد است در اول و خشك است در دوم و گویند قبض دروي ممکن نیست و وي تر بود و
یا قوتی گویند دقیق غل ذکر که بسیار سی کس خرم خوانند باه رانافه بود و مجامعت
رافقه دهد و این ماسویه گوید خشك وي غالب بود بر خشکی جمار و سردی وي مانند
سردی جمار بود و در آنز معد بگذرد و شکم بیند و بسیار خوردن وي درد معد
بید آید و قولیغ و این فعل خاصیت وي است و صاحب منهاج گوید مصلح وي
شهد است و رازی گوید طلع معوي معد بود و خشك است و محروم مزاج را سود
مند بود و دفع مضره وي از نفخ در معد و در آنز معد کدشتن برنجیل مویا
کشد یا بکوار شات کرم و این ماسویه گوید اگر سلوق خورند باید که با خردل و
موی و زیت و فلفل و کربا و سد اب و کرفس و نعناع و صفت خورند و اگر
خام خورند با طعمهای جرب مانند مرغ فربه و بزغاله فربه و مانند آن
و بعد از آن سزاب کهن بر سر آن خورند **طلع میوه** است در طرف دریا که
از اموز خوانند و گفته شود در میم **طلیسا** نوعی از صدف کوجکست و اهل
شام ویرا طلیس خوانند و اهل مصر دلتیس و علسود بانان خورند و در صفت صدف
گفته شد **طلا** خمر است و گفته شد و بعضی گویند مثلث است و این سمجوت

بیشتر است و گفته شد
طهر اخراج است و گفته شد طوار

گوید نوعی از قطران است و مولف گوید آنچه محقق است و مشهور شراب
که خوب را طلا گویند **طیطم** سماق است و گفته شد **طوف یوس** نوعی
از بومادر پوس یعنی است و گفته شود **طوط** قطن است و گفته شود **طوطه**
لیدون عنب الثعلب است و گفته شود **طوطان** **اغز یون** حاصی
حیالی است و آن نوعی از سلف بری بود و در صفت حاض گفته شد **طهف**
عافقی گوید ذره است و گویند طعمیست که از ذره سازند **طیلا فینون**
نوعی از حی العالم است و گفته شد و جالینوس گوید طبیعت آن کرم بود در اول
و خشک بود در دوم تا سیوم جراحتهای عفن را نافع بود و بر بقی و بر ص
باز که طلا کردن مفید بود و دیسقورید و س گوید ورق وی چون ضاد کنند
بر برص و شش ساعه رها کنند برص را بغایت نافع بود باید که بعد از آن
ارد جو ضاد کنند و چون بگویند و با سر که بیامیزند و در افتاب بر بقی بمالند
و رها کنند تا خشک گردد بقی را زایل کند **طیفی** و طیفی نیز گویند و آن
دادی است و گفته شد **طیهوج** بیارسی تیهو خوانند و بزبان اندلسی
ذریس و نیکوترین آن فریه تر بود که در زمان خریف گیرند و طبیعت وی معتدل
بود در گرمی شکم را بیند و نافع تر از نافع بود و نشاید که اصحاب ادمان اکل
وی کنند خصوصا اصحاب ریاضت و اولی آن بود که مانند هر چه بزنند از
بهر آنکه غذاء وی غلیظ بود **طیب العرب** ادخر است و گفته شد **طیطات**
کراث بری است و گفته شود **طینوف** حیوانیست مانند ذرات اما کوچک
تر بود و کرد و همچنان مرغ بود و فقط سیاه بر آن و همان فعل در ارج میکند و مولف
گوید بشیر از ری و پرا غر و سگ خوانند و بدل آن در ارج است و گویند کرم
سبز که در درخت صوف بر می باشد بدل وی کنند **طیا** نوشادر است و گفته
شود **طین** مجموع کلاه مبرد و محقق بود **طین الحکمه** بیارسی کل حکمت
خوانند و صنف آن بسیار است مولف گوید بهترین این نوع است بگوید کارزد
بالا چهار من و بگوید و بپزد و یکین کاغذ و نیم من نمک در آب کند و بدست بمالند
تا حل شود بعد از آن کل بر سر آن کند و چهار یکی موی سرادی بمقراض حید و چهار یکی

سرکین

سرکین اسب بگز دی بخته بر سر آن کند و نیک بمالند چند آنکه بیشتر مالند نیکوتر
بود آنگاه غنغنه غنغنه بپزد تا خشک گردد و هر زمان که خواهد بگوید و باب صافی خیر کند
و استعمال کند که بهترین انواع کل حکمت اینست که گفته شد و نوعی دیگر صاحب منافع اوره
است یله جزو کل و یله جزو نیم کوفته و بپخته و یله جزو نمک و یله جزو خطمی و موی
جید بر شد و نیک نیک بمالند و مستعمل کند **طین مختوم** کلیه سرخ رنگست بغایت
املس و از تل بجزیره آرند و گویند در آن زمین قطعا هیچ نبات و خشک نیست و هیچ
سنگ در آن زمین نبود و قبری در آنجا هست و آن کل را مغز لما فی خوانند و طین الکاهی
خوانند از بهر آنکه زنی ساحران کربانه است و مغز طینه و خوانیم نیز خوانند و صومع
او طامس بر آن بود ایستاده و دیسقورید و س گوید کلی است از جزیره میوس که بخون بن
گوئی میسر شد و آن صومع بر آن می نهند و خوانیم الملك و ختم الملك از بهر آن گویند
که صومع ارماس بر آن بود و اقوال بسیار آورده اند درین کل و جالینوس گوید نیکوترین
این کلان بود که از وی بوی شب اید و خورزا بیند و چون در دهان گیرند زبانه را
بجسبد و مولف گوید امتحان وی اول بر لب کنند اگر بر لب بجسبد دیگر بار بر
زبان نهند باید که بجسبد و بغایت نرم و املس و براق بود و گویند آن زمین که کل
مختوم از آنجایی او رفتند از زمین یونان بود و این زمان اب گرفته است و شیخ الیریس
گوید طبیعت وی معتدل بود در گرمی و سردی مانند مزاج آدمی اما بیوسه و ی بیشتر
از رطوبه بود و در وی رطوبتی که ممتزج بیوسه بود باشد و در وی خاصیتی عجیب
بود در تقویه دل و تفریح آن و ترایق مطلق بود و مقاومت با جمیع زهرها بکشد
و مولف گوید که یله ساله قریب دو مثقال دیک بر دیک که از سموم قتاله است خورده
بود و در زمان قدری طین مختوم با شیر مادر بخورد و ی دادند آغازی کردن خواب
مجموع خورده بود و شد دیگر بار قدری هم بشیر مادر بوی دادند و یکی که دیک
دو مجلس طبیعت بیامد و از آن زهر کشند خلاص یافت و مجموع ریشها که خون روان
بود چون بر آن باشند خون ببندد و چون بدان حقه کنند دو سنفار یا متا کل
را نافع بود و مقدس را بخورد از وی تاد و درم بود و حقه کزندی جان بر آن کشند
مانند افی و سگ دیوانه با شراب بیا شامند و با سر که طلا کنند نافع بود بغایت و دفع

سم آن بکند و کسی که در آرم خورده باشد و آرمین بحری و طین محنوم بیا شامد
در حال فی کند و در ساعت دفع سم آن بکند و حب الفار نیز همین عمل کند در دفع سموم
و مسیح گوید سمی کرده بیا شامد و نفع وی در زمان و باد دفع بکند و اسحق گوید
مضر است بشش و مصلح وی کلاب بود و بدل آن در قبض خون طین روی بود یا طین
ارمنی که بخون بزکوی سرشته باشند و گویند بدل آن مغزه است اما در تریاق بدل وی
نیست **طین ارمنی** کلی است سرخ رنگ که بتیرگی زنند و اسحق بن عمران گوید سرخی است
که بسیار از زنده خوش بوی و مذاق وی ترابی بود و بر زبان بحسند و طبیعت آن سرد
و خشک بود در اول و صاحب مناجات گوید نیکوترین آن وردی بود که در وی هیچ
چیز رملی نبود چون سمی کنند و چون بر زبان نهند بحسند و طبیعت وی سرد بود
در اول و خشک بود در دوم خوراک بیند و طاعون را خورند و طلا کردن نافع بود
و جراحها و قلاع را زایل کند و نزله که از سر بسینه ریزد و از آن ضیق النفس
بیدار شود هیچ دوا به از آن نبود و بغایت نافع بود و مقدار آن یک مثقال مستعمل بود و سلا را
نافع بود سبب آنکه ریش شش را خشک کرد و وجهه تب و بای بی غلیم نافع بود و
گویند در زمین آرمین و قتی و بای غلیم بود و چنانچه گویند جسد کس معین بماند و
بای تلف شدند و آن جسد کس را چون تحقیق کردند همیشه این کلاب خورند و
و این خاصیت از آنجا معلوم کردند و از بهر آنست که اطباء بشراب و کلاب فرمایند
و اگر تب بود بکلاب و آب سرد و شکستگی استخوان را سود دهد با آقا یا طلا کردن
و پوست بوا سیر از معقد بیرون آورد و گویند مضر بود بسبب ز و مصلح وی
کلاب بود و اسحق بن عمران گوید بدل آن طین حجازی بود که در اندلس معروف
با بخار بود و گویند بدل آن مغزه است و گویند طین لاک **طین روی**
بحف و مقبض بود منی در یکی کدر جفون بیدار شود بکند چون با آب کاشنی طلا کنند
و خون که از چشم آید یا ز دارد **طین شاموس** طین سامر خوانند و گویند بیا موس
نیز خوانند بهترین آن بود که سفید و سبک بود و بغایت بر زمان بحسند مانند
دبق و چون در آب نهند رنود حل شود و از بلاد یونان از جزیره قبرس خیزد و وی
خشک تر از طین محنوم بود و پرا غل حاجت نیست و در بستن خون قایم مقام طین محنوم

بود و بر ورم ثد بین طلا کردن ساکن کرد اند و در ابتدا نفوس طلا کردن نافع بود
در نفث دم و مد او ای قرحه امعا بیش از آنکه متعفن شده باشد حقه کنند بماء الصل
بعد از آنکه بکند آب بس باب لسان طلا حقه کردن سود دهد و اگر با سرکه مزوج باب
بیا شامد نافع بود وجهه و رمهای کرم خاصه چون بر آن عنصر طوبه زیاده بود و سست
باشد مانند بین و بیضتین و مجموع کوشته است که معروف بود و قطع نفث
دم و طث دایم بکند چون با کلنار بری بخورند و چون با آب و روغن کلاب اند بر
خصیه و ثد بین که وری کرم بود ورم آن ساکن کرد اند و قطع عرق بکند و چون با شراب
بیا شامد کزندی جانوران و ادویه کشند را بغایت مفید بود **طین قبری**
کلی است سرخ و کلکون و چون در دست بمالند سرخی در دست بماند و چون بشکنند در اندرون
وی رکهای زرد بود و چون بر زبان نهند بحسند بغایت جفا ناله عیله با نر توان
کند از زبان و طبیعت آن سرد و خشک بود و در وی قبضی معتدل بود نافع بود وجهه
مجموع حواس و در مفاصل طلا کردن و وجهه شکستگی اعضا و کوفتگی در زمان افتادن
از جای بلند طلا کردن بغایت سود دهد و مقدار آن خود از وی پنج درم از قول اسحق
و سح معایب و کبدی و نفث دم و قرحه امعا شامیدن و حقه کردن نافع بود
و دفع ادویه قتاله بکند چون یک درم از وی باب سرد بیا شامد و مطبوخ و بدل
آن طین محنوم بود **طین قهوه** یا حجر الرخام خوانند و آن مانند صنایع رخام بود
سفید و براق و خوشبوی و گویند از وی بوی کافور آید چون تازه بود و آن نازک بود
مانند حبسین و آن نوعی از رخام است و دیسقورید و س گوید دو نوع است
یکی سفید و یکی قهوه ای و وی دسم بود و جالینوس گوید قهوه وی مرکب بود و
وی تبریزی و تخلیلی بود و از بهر آنست که چون مغسول کنند جزء محل از وی
بیرون شود و طبیعت آن سرد و خشک بود و چون با قدری سرکه و آب طلا کنند
بر سوختگی آتش نافع بود و آنچه خالص بود بسیار منفعت دارد چون با سرکه
طلا کنند بر مجموع و رمهای کرم و ورم شیب معده بغایت نافع بود و ریشهای
دشمن از زخم چون بسوزانند و شسته کنند و استعمال کنند زود بحال صلاح آورد
و مولف گوید در کوهستان یزدی باشد و زنان وجهه جلا و روی استعمال میکنند

رویا بالک میکردند و این سم چون گوید بدل آن طین مصر است و این **حسان** گویند
 اهل بصره طین قیولیای طین الحار خوانند و اصناف آن بسیار است از مینی و بجملماسی
 و اندلسی و مینی نیکوترین همه بود بعد از وی بجملماسی و وی فاضل تر از اندلسی
 بود در معالجه و آن بغایت سفید بود و جرم وی صلب بود و زود شکسته نگردد
 و در آب حل نشود تا در بر زمان و چون حل شود در وی لرز و جت بیشتر بود که در غیر
 وی و اندلسی و نوع بود یکی سفید و یکی سیاه و آنچه بغایت سفید بود در معالجه
 مستعمل کنند و آنچه سیاه بود بد بود و تصرف در آن نشاید کرد و **محمد بن عبدون**
 گوید طین الحار اصل آن رمل بود و مولف گوید که کلی هست در نزدیکی ششوا و
 بشیرازی کل کوفی خوانند و در طبیعت نزدیک بوی بود و آنرا نیز هم بدین اسم
 خوانند و آن کلی سبز رنگست چون بیوست با دام دهان کنند از بهر خوردن
 لوز اسرچ گردانند و طعم آن خوش بود و کمتر بریان ناکرده خوردند و علی بن مزین گوید
 طین الحار سرد و خشک بود و کمتر بریان با عتدال نیکو بود و جهت مجموع جراحاتها و اگر
 با سرکه بر کزکی زنبور طلا کنند در ساکن گردانند **طین فارسی** بهترین آن سرخ بود
 و بشیرازی ویرا کل سر شوی خوانند و طبیعت آن سرد و خشک بود در دشتش و نافع
 بود چون دو مثقال از وی مستعمل کنند و گویند مضر بود بهما و مصلح آن آب سر طانات
 بود **طین اصف** طین الصم خوانند و آن از موضعی نزدیک قسطنطنیه است میان
 دو کوه دارند و لون آن زردی تیره رنگ بود و در نجار هبانا برین کل مفری نهند و آن
 طلسم کشند و آن خوانند و ندانند که جیت بعین از ایشان و اگر کسی دیگر بسازد از
 طلسم بشناسند و آن عزیز بود طبیعت آن سرد و خشک بود بر ورمهای کور طلا
 کردن نافع بود و خون رفتن باز دارد چون بیا شامند و وی در قبض خون
 از همه طینها فاضلتر بود **طین الحار صفت** آن در طین قیولیای گفته شد **طین**
بلد المصطکی که جزیره مصطکی طین حیا خوانند و حیوس هم خوانند و
 در مسقورید و س گوید نیکوترین آن بود که سفید بود و بلون خاکستری مایل بود
 و این کار رفیق بود و صیاج داشته باشد و بارهای مختلف شط بود و چون
 در حمام خود را بدان بشویند روی و مجموع بدن را جلاد دهد و فاضلتر نرادریم

که جهت در ششها که از سوختگی آتش بود مستعمل کنند **طین افریطیس** مضعفت
 ترین طینها بود که یاد کرده شد و مضعفت حواس بود و ریشهای چشم را نافع بود و چون
 زن آبستن از خود بیا و یزد بجه نگاهدارد و وی جلاد دهد بغیر از **طین**
کرمی یونانی اسالیطس خوانند و معنی این اسم کرمی بود و بعضی قوما
 فیطس خوانند و این اسم مشتق از فرمان بود و معنی آن دو بود و این کلان مدینه
 سلو فیات تا بلاد سوریا بود و نیکوترین وی آن بود که سیاه بود مانند تخم که از جویب
 صنوبر گیرند و آنچه خاکستری رنگ بودند بود و جالینوس گوید بدان سبب طین
 کرمی خوانند که در زمان چهار در اول ابتداء آنکه درخت کرم ورق بیرون کند این کل
 بر درخت وی بمالند کرمی که ورق آنکور بخورد و چشمهای آن درخت بتاء میشود
 بکشد و دیستورید و س گوید قوه وی قابض و ملین و مبرد بود و در کلها مستعمل
 کنند موی مژه بر ویانند و جالینوس گوید جوهر وی نزدیک بجز بود **طین مصری**
 ابلین خوانند و جالینوس گوید مطحولات و سستقیان بسیار دیدم که در اسکندریه
 طلا کردند و نافع بود و بر ورمهای کهن و دردهای مزمن و بواسیر طلا کردن بغایت
 سود دهد **طین نیشا پوری** طین مالک خوانند و طین خراسانی خوانند و آن
 کلی است که خام و بریان کرده خوردند و بدان نقل کنند و وی نوعی از طین الحار بود و لون
 وی بغایت سفید بود مانند اسفنداج و بشیرازی کل سفید خوانند و طبیعت آن سرد و خشک
 بود و گویند کرم بود بسبب آنکه شوری که دارد قوه فم معده بدهد و غشی را
 نافع بود و منع فی بکند و تری معده نرایی کند و مقدار را خود از وی یکدرم تا یک مثقال
 بود و اگر زیاده کنند مفسد مزاج بود و سده آورد و سده در کرده بیدار کنند و اینسون
 و تخم کرفس ضرر وی باز کم کنند و صواب آن بود که ترک کنند از بهر آنکه فساد وی زیاده
 از صلاح است و آب رفتن دهان در وقت خواب و شهوة کلی را عظم نافع بود
 و غشیا و کرب و هیضه را سودمند بود **طین الصم** طین اصف است و
 گفته شد **طین خراسانی** طین نیشا پوری است و گفته شد **طین لاجری** معزم است
 و در میم گفته شود **باب** **طین** **الفناء**
ظفر او ظفیره مؤدیج بری است و گفته شود **طینة العجور** تر حسل است

و گفته شد در **حاطم** ذکر النعام است و در نون گفته شود **ظلف المعسر**
 پوست بزمرد و خشک بود در سیوم داء القلب را نافع بود چون خاکستر آن
 با سرکه طلا گشته و اگر سخی کنند با تراب و بر کوفند که مجموع جانوران و سیاه نفع نافع
 بود و اگر بپزد کدو کان بپزند و بر شکم ضا دکنند و تلخ که از بلغم لزج و ریح بود سود
 مند بود و مسهل اب زرد بود **ظلف التیس** چون بسوزانند و سخی کنند و با غسل برشند
 و باب بیا شامند نافع بود جهت کمز کردن در جاحواب و اگر در خانه دود کنند مار بکشد
 و اگر ظلف معر بسوزانند و سخی کنند و بر ریشه که در اعضائی که بایسته المزاج بود افشانند
 نافع بود **طعخ** اسم مرغ در است نزد اعراب بقیر و ان و غیر آن **طیات**
 یا سمین بری است و ببر روی این را خوانند و بلفظ دیگر بر به دفعه خوانند و معنی
 آن عشب النار بود و نبات وی بیشتر در بیابانها و تلها بود و مانند لبلاب بعضی
 بر بعضی پیچیده بود و کلوی نزدیک بیا سمین بود و بر شاخهای وی خار بود
 مانند خار کل و بیشتر نبات وی با علف بود همیشه و از وی جدا نتوان کرد و بیخ
 وی سیاه و دراز بود و در فعل مانند خربق سیاه بود بلکه حراره وی زیاده بود کرم
 و خشک بود در چهارم چون بر عضوی نهند جسم را بسوزانند زود مانند شیطرح
 و چون سخی کنند و با سرکه بر بهق سفید و سیاه طلا کنند زایل کند لیکن در ردها نکند
 و چون ضا دکنند بر عرق النساء عضور ایش کنند و بغایت نافع بود و چون بیا شامند
 از وی چهار دانگ در می با هم چند آن بسفایج و همچند آن مقل از ررق دوازده مجلس
 خلط سوداوی براند و در بوعسر النفس را نافع بود و کل وی صداع سرد و ریح غلیظ
 از سر بکشد چون ببینند و روغن کلوی کرم و لطیف بود و محلی قوی سودمند بود
 جهت لقوه و فالج و رسته و عرق النساء و همه مرضهای سرد **باب العین**
عافر قرح در دشت عود القرح خوانند و یونانی فور یون و نیکوترین آن
 بود که تیز و محرق بود و زبانه بغایت بسوزاند و مزه و غلیظ بود و چون بشکند
 اندرون آن سفید بود و آن بیخ طرخون روی است و گویند جبلی طبیعت آن گرم
 و خشک بود در سیوم و چون سخی کنند و با زیت بریدن مسح کنند عرق براند و استر
 اعصاب مزین را نافع بود و منع تولد کزاز بکند و سد مضافه بکشد و بلغم که در

بود زایل کند و چون در دندان گیرند درد دندان که از سردی بود ساکن کند و چون
 با سرکه بپزند و بدان مضمضه کنند سودمند بود جهت درد دندان و چون بخایند
 بلغم را بزداید و موافق اعضائی بود که سردی بروی غلبه کرده باشد و حسرات
 باطل شده باشد و حرکت و مفلوج و مصروع را بغایت نافع بود و چون بعمل مجون
 کنند بلغم معدن بکند از آن و مجامعت را بیفزاید در مزاجهای سرد و مزاجهای مهرخ
 و دشتی گویند کرم و خشک بود در چهارم و اسحق بن عمار گویند سودمند بود چون
 با سرکه بپزند و بدان مضمضه کنند جهت ورم ملأه و استرخاء زبان که سبب آن
 بلغم بود و با بصلت گویند چون بیا شامند و درم از وی مسهل بلغم بود و شرف گویند
 روغن وی لقوه و استرخا و فالج را بغایت نافع بود و چون بعمل برشند و بر قضیب
 مانند بیش از مجامعت مجامعت را برانگیزد و غافقی گویند چون عافر فجا بگویند
 و با غسل برشند و بیا شامند صرع را نافع بود و اسحق گویند مضر بود بشش و مصلح
 وی میوینج بود و بدل آن در غریز فودنج و در مرضهای معده را سن بود و گویند
 بدل آن دار فلند است و غسل **عافر شفا** است و گفته شد **عافر** گویند نوی
 از خربق است اما آنچه محقق است درخت حاج است و گفته شد **عجب** و عجب
 نیز گویند و آن کرم کافج است و گفته شد **عجهر** نرجس است و گفته شود **عشم**
 زیتون گویند است و گفته شد **عجب** حب النیل است و گفته شد **عجم الزبیب**
 فضا خوانند یا رسی دانه میوینج خوانند طبیعت آن سرد و خشک بود در اول
 و گویند در دوم شکم ببندد **عدس** بلور خوانند و یونانی قاقوس و وی نفاخ بود و
 مرکب از قوه قابضه و جالبه و پوست وی بغایت قابض بود و بهترین وی سفید
 رنگ بود و آن که زود بکشد شود و چون در آب کنند سیاه نشود طبیعت وی معتدل
 بود در گرمی و سردی و خشک بود در دوم و گویند پوست وی کرم بود در اول و مفر
 وی سرد بود در دوم و گویند در اول و خشک بود در سیوم و دیسقوریدوس
 گویند ادمان الکلی کردن تار یکی چشم آورد و با سویق بر نفس ضا دکردن
 نافع بود و با اطلیل الملاء و روغن کل و سفرجل بر ورم چشم کرم و ورم بستان
 ضا دکردن نافع بود و جرم عدس شکم ببندد و آن اب که عدس در وی بخشد

باشند شک براند و خنای را نافع بود و عدم مولد خلط سودا بود و خون را غلیظ کند
 و در هر هضم شود و معده را بد بود و مولد ریح بود در معده و امعاء و اعصاب و شش و سورا
 بد بود و خواصهای اشفته نماید و چون با یا لسان الحمل یا سلق سیاه یا حب الاسف
 یا قشور رمان یا ورق کاسه خشک یا زعفران یا سفیر جل میزند قوی فطر و زیاده کرم
 و شکم بندد و حده دم را ساکن کند و مقوی معده بود و چون مقشر کنند و سی دان از وی
 فرو برند استرخا معده را نافع بود و چون با عسل میامیزند ریشهای عمیق را اصلاح آورد
 و شیخ الریس گوید خون را غلیظ کند و در هاضمه که در عروق روانه گردد و خلطی سوداوی
 و امراض سوداوی قوی کند و بسیار خوردن وی جدام آورد و در مایه صلب و سرطان
 و نشاید که عدس با شریخی خورند که سده بسیار در سینه بیدار کند و مضر بود با حباب و عسل البول
 و منع ادراک بول و حیض یکند و بدترین آن نمک سود بود و گویند استسقا را نافع بود و صاحب
 جذری و ورهای کرم سود دهد چون با سرکه یا با غوره میزنند و دفع ضروری آن بود که با کوزه
 برفه فرجه میزند یا بر وزن کا و باروغن بادام و بدل وی طبخ ماست بود **عدس مر** حیوانی
 بنوعی خوانند و آن نوعی از عدس بری بود و وی کرم بود بول و حیض براند و سبب
 خون بود و گویند در وی تربا قیسه هست و بدل وی فو قیغ نفی بود و گویند بدل آن
 نیم وزن آن دانه حفظ بود و وزن آن عدس **عدر** ناکندش است و گفته شود
عدس المساجد صاحب منهای گوید گویند بر سیا و شان است و صاحب جامع گوید طبع
 است و گفته شد صفت هر دو **عد** بگویند جز مانع است و گفته شد **عرف**
 بلغة اهل نجد و قبایست و گفته شود **عرعر** سر و کواهی است بشیرازی و هل
 خوانند و آن کویک بود و بزرگ بود و درخت وی کرم و خشک بود و گویند کرم بود در سیم
 و خشک بود در اول سخن و مطلق بود و در خان کردن وی کوزن کان بگویند و نافع بود جهه
 اختناف رحم و سده بکند و بول و حیض براند و دفع کوزن کجا فوران بکند **عرار** بهار است
 و گفته شد **عربینا** مستعمل از وی بیغوی است و آنرا اهل شام میخوانند و اهل مشرق
 قلیقی و بعضی غسلی خوانند بشیرازی جو بکند ایشان گویند و در الف در ادب بوصفت آن
 گفته شد و بدل آن را زاوند طویل است بوزن آن و فو قیغ و دانه انزاع بوزن آن
عروق الاصف بسیار بیغ گویند و بهترین وی بار بکند بود و طبیعت آن کرم و خشک

بود سبب بلغم بود و مقوی معده و مقدار نیم مثقال مستعمل بود و مضر بود بمثانه و مصلح
 وی عسل بود و بدل آن در ادویه سبز رنگ یکدرم حلیث با سکنجبین بود **عروق الصف**
 عروق الزعفران و عروق الصباغین نیز گویند و آن دو نوع است بزرگ و کوچک و وی
 بسیار سی زرد جو به گویند و بعضی هر دو گویند و نوع کوچک گویند ما میران است و گفته شود
 و طبیعت دار زرد کرم و خشک بود تا سیوم و گویند در دم در وی جلای قوی بود و
 خاییدن وی در دندانها نافع بود و عصا وی روشنائی چشم بفرزاید و سفیدی
 میرد و چون با شراب سفید و انیسون بپاشانند بر تان که از سده جگر بود سود دهد
 و اگر بگویند و بر دیشها افشانند خشک گرداند و اگر در چشم کشند قوی باصره بدهد
 و بدل وی نیم وزن وی ما میران بود و گویند نیم وزن آن عاقر قرحا **عروق حمر**
 نوع است و گفته شود **عروق بیض** مستعمل است و گفته شود **عروق الکافور** زرباد
 است و گفته شد **عروق یا بس** قلفونیا است و گفته شود **عرف** آن چیز است که زیاده
 می شود و ظاهر میگوید نزدیک زانوی اسب و سمهای وی و عرب آنرا عظم البسق
 خوانند و یسقورید و سر گویند چون بگویند و سخن کنند و با سرکه بپاشانند صرع
 را زایل کند و در مفاصلی که زنده کی جانوران مستعمل کنند و گویند نیم درم از وی
 چون بخور کنند کسی را که تب رجم بود از وی زایل شود **عرصم** اسمی میانی است
 بادجنان بری را و بعضی حد قخوانند و گفته شد **عروق دار هر** هم اصل السوس است
 و گفته شد **عرم** ماهی است که اهل مغرب سیردین خوانند و بیونانی سمارین **عرصف**
 کافیتوس است و گفته شود **عر مص** نوعی از کنا راست و از کنا نر خوانند و بر
 غی دهد و خارهای دراز داشته بود مانند منقار مرغ و بعضی مانند قلاب یک بود
عرف نزدیک اهل مغرب خواص خوانند و دم خوانند و بلغة اهل نجد و صفت خوانند
 و گفته شد درین باب **عربط** حسله است و گفته شد **عرفی** بری بلون است و گفته
 شد و آن نوعی از تیوعاست و اسهال وی مانند اسهال تیوعات بود **عزیر الکبیر**
 قنطوریون غلیظ است و گفته شود **عزیر الصغیر** قنطوریون دقیق است و گفته شود
عساکج لف الکرم است و گفته شود و بسیار سی بنخه زرخوانند **عسل لبی**
 میوه سایله است و گفته شود **عسل الخمل** بهترین وی آن بود که صادق الحلاوه بود

و خوشبوی و سفید بود و گویند فاضل ترین عسل آن بود که بر سرخی مایل بود و بیعی بود
و بعد از آن صیفی آنچه شنائی بود بد باشد و نوعی از عسل خریقی بود که آن جوت
بپریند عطسه آورد و آن نشاید که خورند و گویند بوییدن آن غشی آورد و عرق
سرد و عقل زایل کند و چون بخورند البته عقل زایل کند و عرق سرد آورد و مداوای
وی بقی کنند بعد از آنکه ماهی نمکسود و سداب چند نوبت خورده باشد تا معده
باله کند بعد از آن تفاح مز و مکثی بخورد و حکم نوعی دیگر عسل بود که حکم وی
حکم شوکران بود و همان علامتها حادث شود و معالجه آن چون معالجه شوکران
کنند و آنچه عسل نیکو بود طبیعت آن گرم و خشک بود در دهم و دسیقوریدوس
کوید بقع جالبه رطوبات از قریب بدن بکشد و منع عفونه بکند و چون با شنب
تر بیزند و بر قویا مالند زایل کند و اگر با قسط بر کف مالند زایل کند و چون تنها
بمالند شنب بکشد و دفع کند و اگر با نمک اندرانی سوده بپا بیزند و نیم گرم در گوش
جکاتند درد گوش و وی آن زایل کند و چون بدان تخم کنند یا غرغره ورم حلق
و ورم عضله که در جانب زبان و حنک و لوزتین که بشیرازی آنرا گوشه خوانند
و خناق بلغمی را نافع بود و بول براند و چون گرم کرده بار و غن کل بپاشند سرفه
را موافق بود و کوزندگی جانوران را و کسی که افیون خورده باشد یا فطر چون لعق کند یا
بپاشند نافع بود و کوزندگی سگ دیوانه نیز و اگر با نمک بر سیاهی که از ضربتی بر اعضا پیدا
شود بمالند زایل کند و منصوری کوید زود مستحیل شود بصفر او بلغم را دفع کند و بپران
و سرد مزاجان را نافع بود و در تابستان مزاجهای گرم را مضر بود و رازی کوید هیچ معالجه
جمله لثه و دندان در تنقیه و جلا و در گوشت رویانیدن لثه به از وی نبود و جسم
مرده را نگاهدارد و اگر با نمک سنون سازند دندان را سفید کند و صحت آن نگاهدارد
و مزین کوید چون بار و غن کل بر ریشهای شهدی و مجموع ریشهای بلغمی شوره بمالند
زایل کند و بجز بست و چون با ادویه خلط کنند که در وی جلائی بود چشم را روشن
گرداند و قع با صم بدهد و چون بالرد جواری بر سر شدند و بر سر و مهایمی که بخته بود نهاد
بکشد و بجز آن بکشد و چون باز راوند طویل یا کرسنه بر شد گوشت بر جراحتهای
عمیق برویاند و اگر حب محلب و بادام تلخ وارد جو باوی اضافه کنند و بر بدن طلا کنند

عرق براند و چون با آب بپاشند سینه را از فضل که بود بالا گرداند و شوق جماعت
بر آنکیزد و بغایت مفلوجان را نافع بود و چون کف نکوفت با آب بپاشند شکم براند و چون
ادویه برص و بفق بد آن بر شد جلای آن زیاده گردد و چون با آب بپاشند ریش روده
را بالا گرداند و مطبوخ وی سموم را نافع بود و خون نیک از وی متولد شود خاصه در زمان
و جوانان را مضر بود و کسی که بروی مراد بخله کرده باشد و تشنگی و چون بسیار خورند فی آورد
و مصلح وی برمان مز بود و سماض اترج و ربوب فواله و بدل آن میبخشد شیرین بود
عسل الطبرزد و القصب گرم تر بود در اول و عسل قصب شکم براند و عسل طبرزد شکم
نراند و عسل طبرزد بیاری شیره نبات خوانند و از آن قصب آنچه اول زنی شکر گیرند
عسل البلاء منفعت آن در بلاد گفته شد و صنعت یک نوع گفته شد و اینها نیز گفته شود
اگر غیر آن نوع خواهند ماستدروغن کدوم و خود کیوند شیشه را در کل حکمت کیوند و بلاد
را در آن اندازد بعد از آنکه سرهای وی بر کنده باشند و آتش بر پشت شیشه اهنسته بر
افروزد بعد از آنکه سر نگون نهاده باشد و قدری موی اسب یا لیف خرما بر سر شیشه نهاده
باشد تا عسل از وی بیرون جکد و بردارد و بوقت حاجت استعمال کند و مولف کوید آنچه
بی آتش گیرند بهتر بود بکیرد بلاد و شکافد و مردود دست را بمخ کرد کان خایند باله و آن
بلاد را در دست باله و بکار عسل وی از دست حاصل میکند آن مقدار که خواهد و هر زمان
که دست را باله کند دیگر مغز کوکان خایند در دست باله و بلاد شکافد در دست باله
تا عسل بدست جسد و بکار حاصلی کند آن مقدار که خواهد و این نوع بهتر بر انواع است
و مولف چند نوبت خود امتحان کرده و هیچ مضر نرسید **عسل داود** او مالی است و گفته
شد **عشرف** بر الزمر و است و گفته شد **عشرف** صاحب نهج کوید درختی اعرابی
پایانی بود و آن یکی از بیوع است و عمر و پراخ میخوانند و قفاح وی مانند قفاح
دغلی بود و گویند نوعی از وی هست که اگر در سایه وی بنشینند کشته بود و طبیعت آن
گرم بود در سیوم و خشک بود در چهارم و در وی قبضی باعث از بود و لبن وی بر قویا
و سعه ملا گردن نافع بود و با عسل جمله قلاع که در دهن کودکان حادث شود مفید بود و
شکم براند و مضعف احشا بود و لبن وی سه درهم کشته بود و سر و در سینه گفته شد
عشق نوعی از بلایست و گفته شود **عصاب** شیطان است و گفته شد **عصاف**

بزبان بغدادی و موصلی خیری زرد است و گفته شد انواع آن **عصفر** بسیار سیخست
 گویند و با صفهایی که همیشه و رنگ زعفران نیز گویند و آن دو نوع بود بری و بستانی و طبیعت
 بستانی گرم است در اول و خشک در دوم و بری گرم و خشک بود در سوم و وی معتدل بود با تصحیح
 کلف را زیاد کند و با سرکه بر فو با مالیدن نیکو بود و ورمهای گرم و با غسل جبهه قلاع که در دهان
 که در کان بود زیاد کند چون بدان مالند خاصه بری و وی و جالینوس گوید بدل وی
 زهره الملاح است **عصبه** صاحب منافع گوید جسم گرم است و گفته شد و صاحب جامع گوید
 لهذا است که بیونانی قوس خوانند و گفته شود صفت آن **عصی الراعی** بطباط خوانند و بریان
 دارد و هم گویند و بشیرازی گفته خوانند و بلفظ دیگر سرخ مرد و آن دو نوع بود بزومان
 و بهترین آن بستانی بود سرخ رنگ که بسیار می مایل بود طبیعت آن سرد است در دوم و گویند
 خشک در سوم و گویند و صفت و آن قابض بود منه خون رفتن بکند و طبیعت ببندد و بر
 اورام دومی و جرم و غلظت ضامد کردن نافع بود و جراحتهای تر با اصلاح آورد و عصاره وی
 چون در کوش بکشد گرم کوش بکشد و بریش از خشک کند و در زیاد کند و اگر زن فر زجبه
 از وی بخورد بگوید قطع سیلان مزمن از رحم بکند و چون آب وی بیاشامند جبهه نفت دم
 که از صیغه بود نافع بود و تقطیر البول را سود دهد از بهر آنکه ادراک بول حکم کند و قوی بول را نافع
 بود و مقدار مستعمل از وی ده درم بود و چون با شراب بیاشامند که نذکی زهر دارد را نافع بود و چون
 بیش از آمدن بت بیک ساعه بیاشامند نافع بود جبهه بت ادوار و اسحق گوید مصر بود شش و مصلح
 وی صندل بود و بدل وی عنب البعلب **عصب** بیونانی نواری گویند و گفته شود **عصفور**
 بسیار سیخست خوانند نیکو ترین آن فرجه بود و آنچه در خانه فرجه شود بد بود که از آن
 اجتناب کنند که خونی بد از وی متولد شود و طبیعت آن گرم و خشک بود در سوم کوشت وی
 صلب تر از کوشت در ارج بود باده را زیاد کند خاصه دماغ وی و ابو العلاء بن زهر گوید نافع بود
 جبهه استرخاء و فالج و لقو و انواع اعتساق و مجامعت را زیاد کند لیکن محرور مزاج را
 موافقت نبوده و اگر بخورد می یاید که سکجین ترش بر سران خورد و سرد مزاج را موافق
 بود و وی مصر بود بر طوبه اصیل و خطی صفر اوی از وی متولد شود و اولی آن بود که بروغن
 بادام بریان کنند و اگر با موی مطبخ کنند گویند زرد تر بکند که بریان کرده و باید که قطعا
 استخوان وی خورند که بچ در موی و امعا بکند **عصاره مامیثا** شیاف مامیثا خوانند

بهترین آن بود که زرد و سیاه غلظت همان که در نوای موصل سازند و سازند و طبیعت آن
 سرد و خشک بود و در مهاد گرم تحلیل دهد و حرارت آن بنشاند و در چشم کهن و نور نافع بود و صفت
 وی جنانست که آب وی بکیند و بخوشا شد تا غلیظ شود و شیاف سازند و بدل آن حوض بود
 با بوش در مندی **عصاره خشخاش اسود** افیون است و گفته شد **عصاره المثلک** عصاره السوس
 است و رب السوس خوانند طبیعت آن معتدل بود در حرارت و رطوبه و در وی قبضه اندک بود
 خشک و قصبه شش را نافع بود و بریش شانه و تشنگی قطع کند و قوی ادویه حاره و
 حاده بشکند و بدل آن دو وزن آن بیخ مهک بود **عصاره القرط** افاقیا است و گفته
 شد **عصاره الفاقر** بکیند غاف تر و بکوبند و آب آن بکیند و در افتاب نفت تابانند
 گردد و بر دارند و استعمل کنند و در غایت تلخی بود مانند صبر و طبیعت آن سرد و خشک بود
 و ملطف و مقطع جرب و سکه را نافع بود چون باب شاهرخ و سکجین بیاشامند و نافع
 بود بقیه کهن و در جگر را و مقدار ماخوذ از وی تا یک مثقال بود و گویند مصر بود با نشین
 و مصلح آن **مصطک** بود و بدل آن سه وزن آن و ورق سماق بود و گویند سه وزن آن
 غاف **عصاره حبه الیتس** بهترین آن تازه بود صیغه آن مانند صیغه غاف است
 است که گفته شد و طبیعت آن سرد و خشک بود در دشت و نفت دم و سحر را نافع بود
 و مقدار ماخوذ از وی یک مثقال بود و اگر ضا دکت بر عضوی مسترخ قوی آن بدهد
 و اسحق گوید مصر بود بکوبه و مصلح آن مار العسل بود و بدل آن افاقیا **عصاره قنار الحار**
 گرم بود در سیوم معفی بود و غثیای عظیم میداند تا بکشد که خنای کشد و غشی و افاد
 آورد و مداوای وی بچ کنند و آنچه در مداوای کسی که کشش خورده باشد و صیغه آن در باب
 قاف در صفت قنار الحار گفته شود و بدل آن عصاره بیخ سقا و سراس **عصاره افستین**
 صفت آن مانند غاف است که گفته شد و طبیعت آن گرم و خشک و سختی و مقبض بود بقیه
 کهن را نافع بود و سده جگر بکشد و مقدار ماخوذ از وی تا یک درم شاید و مره صفر از مره
 بالک کند و مصلح وی ریوند بود و گویند بدل آن سه وزن آن و ورق آفت **عصاره**
انبر باریس سرد و قابض بود حرارت جگر و معده و ورمهای آن را نافع بود و قوی بود
 بدهد صیغه آن بکیند زرشک تر خوب رسیده و آب آن بکیند و صاب کند و بخوشا شد
 تا غلیظ شود و بر روی کاغذ کند تا رطوبتی که باقی بود شش کند یا در افتاب نفت تا تمام

شود و بگوئی کاغذ کند تار طوبی اگر در شلا تر بود خشک و برادر آب بخوشاند و ببالاید
 و صافی کند یا بافتاب نهد تا غام شود یا با شش جنا که گفته شد و بدل آن دو وزن آن
 در شلا بی دانه بود **عصاره الکرب کوم** بود در درجه دوم **عصاره الرمان** استحق
 گوید کوم بود در دوم **عصاره اذان الفار کوم** بود در دوم **عصاره نخور مریم کوم** بود
 در دوم **عصاره ورق الغریب** بود در سوم **عصاره شقایق النهر کوم** بود در سوم
 بدل آن عصاره نخور مریم بود **عصاره البیج** بدل آن عصاره عوج است **عصاره**
عصاره بنجر گویند بدل آن مرزنگوش است **عصاره الطرائث** سرد و خشک و قابض بود
 و بدل آن عصاره قرقا است که آن افاقا بود **عصاره الشکول** و **عصاره السباح** نیز
 بخوانند و آن طر و علود قطر است و گفته شد **عضایه** و عضایه نیز گویند و آن ضب است
 و گفته شد **عضر** خطی بری است و گفته شد **عضاه** در لغت اسمیست که واقع شده است
 بر هر درختی از درختهای خار ناله مانند عوج و قشاد و قوط و سدر و امثال آن **عضل**
 فاضل ترین گوشت مواشی و نیکو ترین عضله است که بشیرازی مشکک خوانند و زود
 تر هضم شود بواسطه اعتدال رطوبه که عصب با وی آمیخته است **عطفل** ضمیر آن
 است و گفته شد **عطب** قطن است و گفته شود **عطارد** سنبل روی است و گفته شد
عطشان نباتیست که بیونانی از ادینساقوس گویند و گفته شد **عظام** سوخته وی
 محلا و محقق بود و گویند استخوان ادی صر را مفید بود و جالینوس گوید خیلی کسان
 با استخوان سوخته از صرع و درد مفاصل شفا یافته اند و استخوان گاو چون بسوزانند
 نافع بود جهت ریشتهایی که در اعضایی که مزاج وی خشک بود مانند ذکر و انثین و امثال
 آن و شریف گوید چون بپزند استخوان بوسیده بر که و طبع آن بسر بزند قطعه عاف
 بکند و چون سحق کنند استخوان بوسیده بر بزرده که در دیوارها بود و بکباب بسر شدند
 و بر ریشتهای مذکور نافع بود و چون سحق کرده عاء السعیر بسر شدند و طلا کنند بر اثر آله
 و غیر آن را بکند و کعب تیسر چون بسوزند و خاکستر آن با سکنجبین بپاشانند و سرم
 سبز بکشد از آن و چون با عسل بپاشانند باه را بر آن بکشد و چون استخوان بر آن کاف
 بسوزانند و خاکستر آن عصاره با عصای الرای بپاشانند قطعه نوز دم بکند و شکم رقیق را
 سود دهد و اگر استخوان مرده سحق کنند و بخوردن صاحب تب دهند چنانچه نذ اند نافع بود

و مجربیت و عافیتی گوید که خاکستر استخوان سوخته چون سحق کنند با سرکه و بر سوخته
 آتش نهاد کنند سودمند بود و در خواص او این است که دندان کودک آنچه اول بیفتد بیش
 از آنکه بر زمین رسد در صغیر نقره گیرند و بر زن او بزنند منع آبستنی بکنند و اگر
 استخوان ادی مرده بر اسب او بزنند دردی که داشته باشد از وی بزداید و باها
 تب ریح بندد نافع بود و اگر جید ناخن ده گانه بسوزانند و آن خاکستر بخوردن وی
 دهند محبت و الفت در دل آنکس پیدا گردد و اگر دندان ادی و استخوان بر بال عدل در
 شیب سرخشته نهند مادام که نفاذ بود بیدار نشود و از دندانها که از جانب راست نهند
 بود بکیرند و بر بازوی راست مرد بنده فوق جماعت را زیاد کند و اگر دندان بیش
 رو باه بر مصروع او بزنند صرع را زایل گرداند و اگر کله سر ادی مرده کهنه شده در ریح
 دفن کنند کبوتر زیاد گردد و بسیار شود و اگر استخوان بملوی گفتار بر صاحب شقیفه
 بپاویزند نافع بود از آن راست بر راست و از آن چپ بر چپ و همچنین ناب بر ناب و خری
 بر خری و گویند در طرف بال خروس دو استخوان هست که سوراخ دارد و اگر از آن راست
 بر صاحب تب دایم او بزند شفا یابد و هر دو استخوان جو بر ادی یا بر نهام او بزند
 منع تعب و شکستگی بکند و دقیا نوس گویند که ناب کلب یعنی دندان نیش سگ بکیرند و
 در باره پوست بپزند و در باره بپزند این باشد از سرک دیوانه و در خواص این زهر
 آورده که ناب سگ چون بر کسی بپزند که در خواب سخن گوید دیگر نکوبد و اگر بر کودک
 او بزنند دندان وی بی زحمت بیرون آید و اگر بر صاحب یرقان بپزند نافع بود و فی الجمله
 چون با خود در اندیشه سگ برایشان بماند نکند **عظم** معا درخت نیل است و نیل از عصاره
 ویت و برک آنرا و سم خوانند و کتم نیز گویند و گفته شود **عقشب** بیارسی مازو گویند
 و بهترین وی آن بود که سبز بود و سوراخ ند داشته باشد و آنرا انفاقا لیس خوانند و آن
 غورم بود و آنچه رسیده بود سرخ رنگ است و بزرگ بود این نوع صغیر تر از سبز بود
 و سوختن وی یا با شش بود یا بزیت بسوزانند تا سوخته گردد از سیاهی و بی خصای
 شکو بود و طبیعت وی سرد بود در دوم و گویند در اول و خشک بود در سوم و گویند
 در دوم و بغایت قابض بود و چون تنها بپزند و سحق کنند و مانند ضاد بنهند بر هر
 وری که باشد در در بر بیرون آمدن مقود نافع بود و چون بسوزانند قطعه خون رفتن

بکند و اولی آن بود که بر روی آتش تشویه کنند و در شراب اندازند با سرکه خون را
 ببندد و چون با سرکه بر قو باطل کنند زایل کنند و آب وی خضایی بود موی را و چون
 وی را بسایند و بر گوشت زیاد افشانند بخورد و منع رطوبت که روان بود از لثه و لثه
 بکند و قلاع را نافع بود خاصه کودکان را و چون محقق کنند در غنای آب کنند اسهال که
 باز دارد و قوع مره ضعیف بدهد و آنچه در اندرون مار و بود در سوراخ دندان نهادند
 ساکن گرداند و در طبع وی نشستن چهره بیرون آمدن مقود و رحم و سیلان رطوبات
 که از رحم روان بود و کهن شده باشد عظیم سودمند بود و چون بغایه محقق کنند و در بی
 دمنده خون رفتن باز دارد و چون با سرکه محقق کنند و طلا کنند بر سیلان که در دهان پیدا
 گردد زایل کند و اگر با سرکه بپزند و بر هم طلا کنند در ابتدا سودمند بود و منع غل
 بکند و واجب آن بود که چون خواهند که بیاشامند اسک سیلان معصوم بیض نیمه شست
 یا بصره غریب در آب حل کرده تا مضره بخلط نرساند و بدل آن نرم الطرا بود بوزن آن
 و گویند عضر و جفت بلوط و حب الاس و قشور رمان و ملیح رزد و نمره الطرا و دادی
 و دایره مانند یکد یکند در طبیعت **عقارب** ادم گویند مغات است و گفته شود
عقیق از سطوط الیس گویند اجناس وی بسیار است و معدن وی بسیار است در بلاد
 یمن و ساحل بحر روم و نیکوترین آن بود که بغایه سرخ و شفاف بود و آنچه سوخته کنند سرد
 و خشک بود و قوع چشم بدهد و خفقا نافع بود و قوع دل بدهد و دند از آنکه محرک
 بود محکم گرداند و اگر آنکشتن عقیق در انگشت کنند و بر آب خمر روند خمر وی فرو
 نشیند و قطع خون رفتن بکند از معصوم که باشد خاصه زبانی که خون از وی روان بود
 و اگر خرد کرده سنون سازند خون رفتن بن دندان باز دارد و زنگ ببرد و دندان را بسیند
 گرداند جلای تمام بدهد خاصه با مروارید و بسد **عقربان** اسفولوفند ریون است
 و گفته شد و بسیاری زنگی دارد و گویند **عقرب** ببارسی گویم خوانند و بیونانی سفید
 و خرساوس و بهترین وی ز بود و نشان آن بود که ضعیف و لاغر بود و نیش وی
 سست بود و ماده زهره و بزرگ بود و نیش وی باریک بود و طبیعت وی سرد و خشک بود
 و اگر در زیت بجوشانند و آن زیت در گوش جکانند در ساکن کنند و اگر خورد کنند و بر
 کزندی وی دهند زایل کند و اگر بریان کرده بخورند همین عمل کنند و شریف گویند

و اگر خاکستری در چشم کشند ضعیف چشم را نافع بود و چون سوخته وی محقق کنند و
 بایم وزن آن سرکین موش یا میزند و در چشم کشند تیزی چشم زیاده کند و جرب از زایل
 کند و اگر عقرب بزرگ سیاه خشک کرده محقق کنند با سرکه و بر برص طلا کنند شفا یابد چون
 در زیت بسوزانند تا سوخته گردد و ریشها که دیر نیک شود آن روغن در آن بمالند و عقرب
 سوخته محقق کرده بدان فشانند در حال صحت و صلاح باز آورد و عبد الرحمن بن الهشیم
 گوید که چون بگیری یک عقرب و باید که سه روز یا چهار روز از ماه باقی باشد و شب
 کنند روغن زیت بر سر آن کنند و سر آن محکم بگیرند و رها کنند تا زیت قوع وی بکوبد جهت
 درد بشت و آنرا استعمال کردن نافع بود گویند این روغن بر بواسیر ظاهر مالد و خشن گرداند
 و بیند از درد و اگر عقرب مرده در خرقة بندد و روزی که دایم بجه می اندازد او بزند دیگر
 نیند از درد و محفوظ ماند بفرمان خدای عز و جل و این ماسویه گوید او را آن بود که عقرب را بسوزاند
 با اندکی کبریت و شمع الریسر گوید صفت سوختن وی چنانست که شیشه سبز در کل
 حکمت گیرند و عقرب را در آن کنند در تنوری گرم بپزند یک شب یا کمتر و بامداد بر گیرند
 و ابلیس به از خرق که آن ناشف بود و اخذ بکند و صاحب نهاج گوید که صفت سوختن
 وی چنانست که بگیرند دیک مسین و در خیر بگیرند و سر آن بپزند و در تنوری دهند
 که خوب رزد در آن سوخته باشد و آتش بیرون آورند و سر تنور بنهند نیکو و کرم شب
 رها کنند و روز دیگر بیرون آرند و در ظرفی آبکته کنند و بوقت حاجت مستعمل کنند و منفعت
 خاکستر سوخته وی است که سنگ کرده و مثانه بریزانند و مقدار ماخوذ از وی دانگی
 و نیم بود و اگر نیم درم از وی بیاشامند کزندی مار را نافع بود و صاحب نهج گوید چون
 در زیت بسوزانند و آن زیت در موضع داء القلیب طلا کنند البته موی رو بایند و گویند بجز
 و اسحق گوید خوردن وی مضر بود بشش فصلی وی تخم کرفس و کل ارمنی بود **عقرب بحری**
 زهر آوی گوید عقرب در بایستی آن ماهی کوچک است تیره رنگ که بر خیزند و در سروی
 خاری سفید بود که بدان می زنند و جسم وی خارناک بود و سروی بزرگتر از بدن بود
 و از کزندی وی همان الم سخت که از عقرب میخوایند زهر وی موافق بود جهت نزول آب
 در چشم و شکوری و قرصه که عارض میشود در چشم و آنرا لوق ماخوانند **عقارب کوهان**
 و عقرب کوهان عاقر قرحاست و گفته شد **عقارب** خمرست و بیارسی شراب گویند و در خاکله

عقید العنب میخورد و کوبند و رب العنب نیز عقید العنب خوانند و بشیرازی دوشا
انگوری خوانند و مثلث نیز نوعی از آنست **عقید** صصل کوبند و عک نیز خوانند و بشیرازی
قالنج کوبند و بیاری کالنج کوبند **عقاب** مرغیت بیاری بیاری الی خوانند کشت
وی کرم و خشک بود چون بخورند غنچه کوشک کاو بود و زهرم وی چون در چشم کشند
نافع بود جهت است از نزول آب و روشنائی بیفزاید و چون بروی بخورند احتیاج
هم را نافع بود و سرکین وی بر کف و بشوید که در روی میلا گردد لطیف کنند زایل کند
و کوبند محلل اخلاص بود **عکوب** حریف است و گفته شد و بیاری کنگر کوبند
عکله لعنه بر بری خوانند و آن مور بجان است و گفته شد و در مصر عکله خوانند
و در اندلس بر بجان و در عراق لعنه بر بری خوانند **عکس** این سمون کوبند
و سخ الکورا است و بولف کوبند و سخ الکورا بیاری مویا میخورد و بشیرازی بر مو
خوانند و بعضی کوبند عکس حریف است که در میان عسل می باشد و بیاری از ازارو
میخوانند و عکس بغایت گرم است و کوبند بسیار امتحان کردیم جهت شکستگی اعضا و از جای
افتادن و دفع خون همان عمل مویا می معدنی میکند و شریب یکدم یاده درم
عسل یافتند یا نبات بشریت نیم گرم بیاشامند نافع بود و کوبند عکس چیز نیست
که در میان عسل بود و بشیرازی از ازارو خوانند جناحه ذکر کرده شد و مولف گوید
سکن نخل از ازارو هر خورش خود بجان می آورد و از مجموع کلها و آن الوان باشد
زرد و سرخ و سفید و بنفش و بغایت تلخ بود و اگر در میان عسل بود تباه کند و صفت
و سخ الکورا گفته شود **عکس الزیت** بیاری در دی زیت کوبند و بهترین آن کهن بود و
طبیعت آن گرم و خشک بود در دوم نافع جهت باد سخت که نزدیک سبزه بود و در
چشم کشیدن محلل آب نزول بود و مجموع جراحها و ریشها ناصور که در بدن پیدا
شود نافع بود و دسقورید و کوبند چون در طرفی مس قبری میزند غلیظ شود و
و مثل عسل باشد بردن آن خورده بمالد بپندارد و اگر باخامالاون بیا میزند
یا نفع ترس و بر موانی لطیف کنند جرب ایشان را زایل کند و اما انچه تازه بود
چون گرم کنند و بر نفس بمالد نافع بود **عکس درم** بیاری دردی روغن سوسن
کوبند و چون در چشم کشند محلل آب نزول بود **علیق** بیاری در کوبند و بیونانی باطس

و بشیرازی توف و میرا توف سر کل خوانند و نوعی از آن علیق الکلب خوانند و گفته شود و عوسج
م نوعی از علیق بود و میگویند بن عصار وی آن بود که در آفتاب خشک کرده باشند و طبیعت
آن سرد و خشک بود و ورق آن و اطراف آن میزند خضاب میگویند موی را و چون بپاشند
شکم را بیند و قطع سیلان رطوبت کهن از رحم بکند و موافق بود در کزندی حیوانی
و در افق سطر خوانند و آن ماریت که شاخ دارد و ورق وی چون تر بود بخامند قلاع
و در ششهای که در دهان بود زایل کند و چون خشک کرد خشک وی زیادت گردد و کل
وی همان قوه که در شجر و است در کل وی موجود است بعینه و پنج وی سنگ کوبند و بریزند
چون بر ورق وی ضا د کنند غله و ریشها ترک در سر بود زایل کند و ناخن که در چشم
بود و بواسیر که در مقعد رسته بود و بواسیر که خون از وی روان بود نافع بود و چون بر
وی بکوبند و بر موده علیق بخند که ضعیف شده باشد و ماده از وی روان باشد نافع
بود و عصار غروی چون بغایت رسیده باشد در دهان رامیند باشد و چون غره وی
ناخن بخورند شکم را بیند و کل وی چون با شراب بپاشند شکم را بیند و شریف گوید
چون بکوبند ورق وی و اطراف وی تازه و ضا د کنند سحر را و در اثر را سود دهد و از وی
شیاف سازند نافع بود از جهت همه علتهای که در چشم پیدا شود بغایت کمال نافع بود و صفت
ساختن وی آنست که تازه وی بکوبند و بفشارند و صافی کنند و بصلاهی سحر کنند تا غلیظ
گردد و صغی غری حل کنند و صافی کنند و محروج کنند با آن اندکی و شاف سازند بوقت حاجت
مستعمل کنند **علیق الکلب** علیق القدس خوانند و بشیرازی درخت سر کل خوانند و غروی را
سر کل خوانند و در اندرون وی مانند بشم بود و کل وی را ورد السیاح خوانند و سر السیاح
و بیونانی اقريطس ماطر و غروی چون رسیده بود سرخ گردد و جالینوس گوید که غروی بغایت
قابض بود و ورق وی اندک قبض داشته باشد و اولی آن بود از مخرج کتد بسبب انچه
در اندرون وی بود مانند بشم که مضر بود بقصه شش و دیسقوریدوس گوید که غروی
چون خشک کنند و انچه در اندرون وی بود بیرون کنند هیچ مضر بقصه شش نرسانند
و با شراب میزند شکم را بیند و بول نیم بیند و بدل آن شوکه المصیر بود **علف**
رطبه است و گفته شد و فصفه نیز کوبند و بیاری اسبست کوبند **علی** مقرر خوانند
و بیاری صبر کوبند **علف** بشیرازی درن خوانند و با صفهانی دیوجه و بلفظی دیگر

ذیوی و در خواص آورده اند که چون بخور کنند در دکان آبکینه که هر چند آبکینه که باشد شکسته گردد و شریف گویند که چون بر موضعی نهند که خون فاسد بود قایم مقام جهانت بود خاصه کودکان و زنان و بر ریشها بدو سعه و قویان نهند خون فاسد بکشد و چون بسوزانند و خاکستر آن با سرکه برشند و طلا کنند بر روی زبانه که در چشم بود بعد از آنکه برکنده باشند دیگر نزد **عسلک** هر صفتی که از آن توان خایند عسلک خوانند و عسلک الانباط صمغ البطم است و گفته شد و طبیعت آن گرم و خشکست در آخر درجه دوم و گویند تراست و بهترین آن سفیدی بود بزرگی زنده و در طبیعت نزدیک **عصطلک** بود و عسلک روی مصطک و گفته شود و صمغ البطم در گوشت رویا میند و در ریشها مانند را تیغ بود و در مرهمها بدل وی کنند و اسحق گویند مضر بود بعصب و اصلاح آن بکشد **عسلک** یا **سب** قلعق نیا خوانند و آن نوعی از را تیغ بود و گفته شد و بیاری زیگیاری گویند **علقم** گویند قنای الحار است و گویند حنظل و آنچه تلخ بود آنرا علقه خوانند **عش** بیاری کاشنی و در هند گفته شود **عجیان** نباتیست که از آن فراخ خوانند و گفته شود و بیاری که گویند **عزود** که فرائست و گفته شود **عسلج** نوعی از خربزه است که گوشت وی مرخ بود و سبز بود و همچنان با پوست خورند و آنرا خربزه زمستانی خوانند و صفت بطیف گفته شد **عمار** رند است و گفته شد آس نیز گویند و بیاری مورد گویند **عنب** بیاری انکور گویند و سفیدی بهتر از سیاه بود و نیکوترین آن رازی و شقایق بود پوست انکور سرد و خشک بود و گوشت وی گرم و تر بود و دانه وی سرد و خشک بود در دوم و انکور غذایی نیکو دهد و قوی بدن بدهد و آنچه رسیده بود ضرر روی کمتر بود و غذا نیکو بیشتر از غذای عسیر وی بود و زود فزنی آورد و خون نیک از وی متولد شود و سینه و شش را نافع بود و پوست وی هضم شود و انکور همه مضر بود بمشانه و تشنگی آورد و مضر بود بکلی و سپهر که غلیظ بود و دفع تشنگی برمان مژگند و صاحب منهای آورده است که انکور آنچه در روزجیده باشند بهتر از آن باشند که روزجیده باشند **عنب الثعلب** فنا خوانند در برق و ثلثان نیز گویند و بیاری رویاه نزدیک و مسک انکور نیز گویند و بلفظ دیگر طولیدون و رویا نیز گویند و بهترین آن زرد تازنه باشد و طبیعت آن سرد بود در اول و گویند در دوم و گویند گرم و تر بود و در مرهمها گرم را در آخر ضامد کنند نافع بود و با سیاه

بری گویند

و روغن کل بر غده و جرم ضامد کنند سود دهد و باب وی غرغم کردن ورم زبان را نافع بود و یکمقال از پوست بچ وی با شراب بخورند خواب آورد چون بگویند و ضامد کنند در سر را نافع بود و چون عصاره وی در چشم کشند قوی چشم بدهد و چون زن بخورد ببرد قطع خون رفتن بکند و استسقا و ورم معده را نافع بود و اسحق گویند مضر بود عثانه و صمغ وی قند باشد و خوردن و ضامد کردن تشنگی را بپاشند و چون آب وی با سفید آه بپا میزند و بر سوختگی آتش و جذری که ریش شده باشد طلا کنند خشک گرداند و چون همچنان بگویند و بر سرطان ریش شده بپزند ساکن گرداند و چون بدان ادمان کنند با صلاح او و خوردن عثوی قطع احتلام بکند و آنچه سیاه بودید بود بخور و خون آورد و نوعی هست که چهار درم از وی کشند بود و مداوی وی بقی کنند و بعد از آن شیر تازه با انیسون یا باماء العسل و سینه مرغ و خوردن با دام تلخ مفید بود و بدای گویند بطباط است و گویند ساد او را **عناب** بیاری سیلان گویند نیکوترین آن جرجانی بود تازه که خورده نبود و وی معتدل بود میان گرمی و سردی و تری و خشکی و مسیح گویند گرم و تر بود در میان درجه اول و حرارت وی غالب بود بر رطوبت و گویند سرد است در اول سودمند بود جهت حرق دم و خلط نیک از وی حاصل شود و چون بخورند و یا آب وی بپاشند حدت و حرارت دم را ساکن گرداند و سرفه و برود را در کرده و مشانه و سینه و حلق را نافع بود و اگر بیشتر از طعام بخورند نیکوتر بود و غذای وی اندک بود و هضم وی دشوار و مولد بلغم بود و معده را بد بود و مصلح وی کشش یا مونز منقی و شریف گویند که ورق وی چون خشک کنند و با سرکه سحق کنند و چون پوست وی درخت وی بگویند و با همچنان اسفنداج بپا میزند و بر ریشها بلید بمالند باک گرداند و شفا دهد و چون ورق وی میزند و صافی کنند و هر روز نیم رطل بپزد اری با قند بپاشند حکم را از آن کنند و چون استخوان وی مطحون کنند قرحه امعا را نافع بود و صمغ وی چون با سرکه حل کنند و بر قوی باطلا کنند دوسه نوبت بپا بگویند البته نافع است و ورق وی چون بخایند نیکوتر از طر خون بود جهت کسی که مسهل خواهد خورد و غشیان نیاورد و عناب مضعف باه و مقلل مینی بود **عنب الدب** درختی کوهیست و آنرا عالش خوانند و شوی بمقدار کناری کوچکی بود سرخ رنگ و در اندرون وی دانه

کوجک چهار بنج بود و طعم وی قابض بود و شروی شیرین بود که اندک تلخی داشته باشد
و از خشک وی سوئق سازند نافع بود جهت اسهال کهن و کلوی مشابه کل حنا سرخ بود الا
کوجکت بود و لون آن میان سبزی و زردی بود **عنب الحیمه** بیاری بخوش گویند و آن
فاش است و مژگان هزار جشان است و آن مکرمة البیضا است و گفته شود و بیونانی
عزیز را بدین اسم خوانند **عنب** این حسان گوید که روش دایم بحر است و گویند چیزیست
که در قعر دریای رود و حیوانات دریا میخورند و بیشتر گویند در شکم ماهی باشد
میخورد وی میور و شیخ الرئیس گوید از جشمه در دریا حاصل میشود و اقوال بسیار آورده اند
و مولف گوید که آنچه محقق است موی است و نیکوترین آن اشب بود که آنرا سفید خوانند
و دیگر از رقی که آنرا فستقی خوانند و دیگر زرد که آنرا خشتا میخوانند و عنب باید که
جرب بود و هر چند که سفید تر و سست تر و سبکتر بود نیکوتر بود و طبیعت آن گرم
است در درم و خشکست در اول پیر از نافع بود و دماغ و حواس و دل را سود دهد و باد
ها و غلیظ که عارض شود در معا و سده چون بیاشامند یا از بیرون طلا کنند نافع بود
و در د شقیقه و صداع که از خطهای سرد بود چون بدان بخور کنند سودمند بود و بر مفاصل
که از رطوبات و ریا که باغی بود ضا کردن بغایت مفید بود و اگر در روغن کرم مثل روغن
مرزنگوش یا روغن بابونه یا الخوان حل کنند و بدان سحوط کنند علی که از بلغم غلیظ و
ریاح بود در دماغ پیران تحلیل دهد و اگر از وی شامه سازند بر مثال سیبی بپزند
فالج و لقوه و کزاز نافع بود و چون در روغن بان حل کنند نافع بود جهت انواع درد
اعصاب و حذر و فی الجمله معوی اعضا عصبانی بود و گویند اندک از وی در قدحی شکر
کنند و بیاشامند مستی زود آورد و صاحب منهاج گوید که قوه دماغ و حواس بگردد
تقوی عجیب و روح را بیفزاید و مقدار شربتی از وی دانی بود و مضر بود با حجاب
ماشری و مصلح وی بوبیدن کافور بود و خیار و اسحق گوید مضر بود معا و مصلح
آن صغری بود و بدل آن دودانک بوزن آن شک و مروز عفران بدل آن کنند
عضل اسفیل است و گفته شد و بیاری موش گویند سبب آنکه موش را میکشد **عندم**
بقمر است و گفته شد **عنقر** مرغ خوش است و صفت آن در اذان الفار گفته شد
عنکبوت بیاری کر تینه و بکار زونی برو گویند و منفعت هیچ وی در باب الف

درابر کلیا گفته شد **عندم** گویند جلنا راست و گفته شد **عندم** بیاری دانه موز گویند
و در عجم الزبیب گفته شد **عزروت** بیاری از روت گویند و گفته شد **عند لیب**
مرغیست و آن هزارستان گویند **عود الصلیب** فاوانیاست و گفته شود **عود سیج**
نوعی از عقیق است و نوعی از عو سج امغیلان خوانند و درن بهاها بود و نیکوترین
آن بیابانی سبز و رقی بود و طبیعت آن سرد بود در اول و گویند در درم و خشک بود در سبزی
و ورق وی بر غله و جرم ضا دکنند نافع بود و شریف گوید که عصاره ورق وی چون
بیاشامند جرب صفراوی و التهاب صفرا نافع بود و چون بگویند و آب آن بکینند و حنا
بدان برشند و در حمام بخورد مالند جرب و حکم را زایل کند و ورق وی چون بخایند قلاع
زایل کند و چون با عصا روی دود کنند کزندگان بگریزند و چون بگویند و آب آن
بکینند و هفت روز بیایی در چشم جکانند سفیدی زایل کند خواه کهن خواه نو و عثوه
عو سج چون بگویند و آب آن بکینند و در کوش جکانند تا خشک شود بعد از آن مقدار دانی با سفید
تخم مرغ یا بشیر زنان حل کنند و در کوش جکانند بغایت نافع بود و در دها چشم خاصه
سفیدی آن و صاحب منهاج گوید چون بر پیشانی طلا کنند فضلائی که در چشم آید بواسطه
قبضی که در وی هست و مقدار ستهل از وی یک مثقال بود و گویند مضر بود بسبب زو مصلح
وی کثیر بود و گویند بدل وی در ورمها گرم بوزن آنست و بوزن آن فوئل بود ×
عود الوه و گفته و بیاری اگر گویند **عود البلسان** نیکوترین عیدان وی املس
اسمر بود و خوشبوی و طبیعت وی گرم است و خشک در سیوم سده بکشد عرق النسا
و صرع دوار را نافع بود و تاریکی چشم را زایل کند و بر وضیف النفس را سود دهد و
چون بخور کنند نشف رطوبات از رحم بکند و عقم را نافع بود و کزندی افعی و سرت
معه را و جگر را نافع بود و رطوبت از دماغ بکشد و مقدار ماخوذ از وی نیم مثقال
بود و مضر بود معا و مصلح وی کثیر بود و بدل وی بود **عود الفالوج**
شجره است و گفته شد **عود الدر** قیاصل الا بجدان است و گفته شد و بیاری بخی انلان
گویند **عود العطاس** کندش است و گفته شود و بدین سبب این اسم بوی نهادند
که مهیج عطسه **عود الجوج** بیاری از اعود گویند و بلخوج نیز گویند و آن انواع
است و شیخ الرئیس گوید که نیکوترین آن عود مندی بود و وسط بلاد هندی آورند

و بعد از آن عود هندی که جلی بود و فاضلتر بود از مندی و هندی و یک نوع سمندر
 بود و از سفاله هندی خیزد و آن فاضلترین بود بعد از آن قاری و آن نوعی از سفالی
 بود و بعد از آن قاقلی و بری و قطع و صینی و از اقسیمی خوانده و آن تر و شیرین
 بود و مندی مجموع آن نیکو بود بعد از آن سمند و ری از رقی نیز بسیار سبک که قطعا
 سفیدی در وی نبود و بر اثرش مانند نیکو بود و بعضی سیاه و فاضلتر از ازرق بود
 و نیکوترین قاری سیاه بود که قطعا سفیدی در وی نبود و فربه بود و بر اثرش مانند و
 بسیار آب بود و فی الجمله فاضلترین عود آن بود که سیاه و سخت و کران و زن بود و در بر
 آب نشیند و چون بکوبند هیچ ریش در وی نبود و رو کوفته و آنچه در روی آب افتد
 بد بود و عود مرغی درختیست که میکتد و در زمین دفن میکتد تا حشیشیه از وی
 سحیف زایل میشود و تغییر در وی پیدا میگوید و عود خالص میشود و طبیعت وی
 گرم و خشک بود در دم لطیف بود سده بکشد و باد هار را بشکند و خاییدن وی
 بوی دهان را خوش کند و مقوی احشاء و اعصاب و دماغ و حواس دل بود و مفرح
 آن و رطوبه عفن از معده زایل کند چون نیم درم از وی بیاشامند تا یکدرم و نیم و قوی
 معده و جگر بدود و شکم را بپندد و دود و سستار یا نارافه بود خاصه سودایی و مضر بود
 بوییدن وی بموضه کرم که در دماغ عارض بود و اسحق گوید که چون بخور کنند
 بلغم از سر فرو آورد و منع ادرار بول که از سردی بود و صنفی نشاند بکند و اسحق گوید
 خوردن وی مضر بود بسفل و مصلح وی ورق کل سرخ بود و گویند بدل وی در شکم سبق
 صندل زرد بود و اگر در معالجه احتیاج بود بدل وی زعفران و دارچینی و زراوند
 مدحرج از هر یکی دود آنکه وزن وی قایم مقام آن بود و بدل عود هندی در نفی قنطاری
 باریک کنند **عود الحیه** شریف گویند نبات وی در شهر سودان بود و مشهور بود و مانند
 عود سوس بود صلب و در طعم وی تلخی بود و چون نیم درم از وی بیاشامند از هر چه
 باشد شفا یابد خواه کرم و خواه سرد و چون در دست نگاه دارند هیچ مار گرد آنکس نکرد
 و گویند که چون در دست گیرند و چشم آنکس بر مار افتد مار حرکت نکند و بجو شود
 و چون بخایند و در دهان افکند از دزد و عیور ازین سبب آنرا عولحیه گویند
عود الريح اسمیست مشترک در شام فا و اینا بدین اسم خوانند و اهل مصر مایه را

و هم اهل مصر قش را اصل انبر باریس که از انبر باریس را غیر گویند و عود الريح نیز گویند
 بدین اسم و صنف هر یک بجای خرد بعضی گفته شد و بعضی گفته شد **عود الريح** در عافیه
 گفته شد **عنه** در لغت ششم است و در صوفی گفته شد **عیون الدیکه** حبیبست سرخ
 مد و ر که از طرف هند آورند و مولف گوید نم درخت بقم است و بیارسی چشکل خرو
 گویند و طبیعت آن گرم و تر بود و باه را زیاد کند و منی را بیفزاید چون یکدرم
 از وی بیاشامند عین را از زهر و راست و گفته شد و بیارسی کیل خوانند **عین الدیکه**
 بیارسی تخم کوخز گویند و آن خراست و گفته شد **عین المهد** اسم نباتیست با فیه
 که معروف است باذان الفار روی و نزدیک ایشان مجربست جهت عرق الفسار
 چون باد بنه کبش بخورند **عیون البقر** اهل مغرب و اندلس اجاص را عیون البقر
 خوانند و امام ابو حنیفه رحمه الله گوید نوعی از آنکه سیاه است بزرگ مدور حاد
 الحلاقه **عیشام** شجر دلب است و گفته شد و بیارسی درخت جنار گویند **عیدار البها**
 جوب عصی الراعی است و گفته شد و بیارسی جوب کسته گویند **عین الدب**
 بیارسی چشم خرس گویند شریف گوید که چشمه خرس چون در خر قه بندند و بر
 چشم صاحب بت ربع بیاورند بت از وی زایل گردد و این خاصیت است **عیسوب**
 مرزنگوش است و گفته شد در اذان الفار و الله اعلم بالصواب **باب العین غاف**
 کیا هیست که برکش مانند برک شعله است و قبضی اندکی دارد و عطر و تلخی بسیار
 مانند صبر و نیکوترین آن با شکله میل بسیار می کند و بهترین آن فارسی بود که از
 کهستان حولی شیر از آورند و روی نیز نیکو بود و گویند کلیست لا جور در رنگ دراز
 بشکل و شاخه وی باریک بود و بدل از وی رازی یک وجب بود و کوتاه تر بود و کلوی
 و ورق وی شاخ وی مد تلخ بود تلختر از صبر و طبیعت وی گرم بود در اول و خشک
 بود در دوم و گویند معتدل بود در گرمی و سردی و گویند سرد بود و وی لطیف بود
 و در ابتدا داء الثعلب عظیم نافع بود و بر بیه کهن بر ریشها که دشوار بود باصلاح
 آورد و در جگر و سله آن و صلابه سبز و قرمز امعاء و تنه از مزین صفرای محترقه
 را بیرون آورد و شربتی نیم مثقال بود و وی حیض برانند و گویند مضر بود بسبب
 و مصلح آن اینسون بود و بدل آن نیم وزن آن افستین باریک وزن آن اسارون

غار بلغة عمان فودج است و گفته شد غار درخت بزرگست و ورق وی دراز
تراز ورق بید بود و حب وی از فندی کوچکی بود بمقدار فستق و صفت آن گفته
شد و بیونانی ذاتی گویند و بعضی بود که ورق وی باریک بود و بعضی بهن تر بود
مرد و نوع در زمین سنگستان روید و بهترین وی بوی بود و قوی وی در ورق
بود و طبیعت وی گرم و خشک بود در سیوم و ویرا طراک کردن با شراب برهمن نافع
بود و با سویت برورمها و در اعصاب و ضیق النفس و انتصاب را الحق کردن نیکو
بود و سودمند بود و صاحب مناج کوید چون بر معده متعرج کنند فی راحرت کنند
و در درم و مثانه را نافع بود حتی در آن نشستن و سنگ بریزاند و شربتی از وی
نیم مثقال بود و دودرم از وی مسهل بود و صاحب جامع کوید که چون بیا شامند
مرخی معده بود و فی راحرت دهد و ورق وی چون تر بود بکوبند و بر کزندی که بزرگ
و غلضاد کنند سودمند بود و بوست بچ وی چون چهار دانگ و نیم با شراب ریحانی
بیا شامند سنگ بریزاند و علت جگر را بکشد و صاحب فلاح کوید یک ورق از وی
بچیند و رها کند که بر زمین افتد و مختلف کوش خود نگاهدارد چند آنکه شراب بخورد
مست نشود و کویند جوب درخت وی چون بیا و بزنند در موضعی که طفل در آن موضع خست
و در خواب ترسد دیکو ترسد و ورق وی چون بزنند با سرکه و بدان مصفیه کنند سود
مند بود و بدل غار سیسیر است بوزن آن **غا غاطی** حجر الحامیطوس است و گفته شد
غار یقون دو نوعست نزو ماده بهترین وی ماده بود که بغایه سفید بود و املی
و زود متفت شود و مولن کوید غار یقون باید که سفید بود و سبک و سست و آنچه
نز بود بد بود و طبیعت آن گرم بود در اول و خشک بود در دوم و وی محلل و مقطع
بود اخلاط غلیظ را و مفتحه سده بود و وررها را سودمند بود و وی خاصیت منقی
فضول دماغ بود و شربتی از وی از دانگی و نیم تا نیم درم بود و صرع و ربو و نفث دم
از سینه و قرجه شش و یرقان و درد سبب زانافه بود و مسهل اخلاط غلیظ مختلف
بود مانند سودا و بلغم و اختناق رحم را سود دهد و تبها که راجون بیش از نوب
با شراب بیا شامند نافع بود ضاد کردن بر کزندی که کزندگان که هر ایشان سرد باشد
و شیخ الریسیر کوید که بخاصیت تر یاق همه زهرها بود و کزندی که افنی و مقوی قلب

بود و مفرج و مسهل اخلاط کدر بود و اگر با وزن وی زراوند استعمال کنند سنگ کرون
بریزاند و در دست که از خلط خام بود سود دهد و چون با اینسون بخورند در درها اندازند
که سبب آن سردی بود مجموع آنرا سودمند بود و اگر با اندکی چند بید سترا استعمال کنند قوی
نظم و بلغم و جبهان و ایلاوس بکشاید و کویند چون با خود دارند غریب آنرا نزنند و در
استعمال کردن باید که بغیر مال مویی بمالند تا فی ورود و بکوبند و آنچه سیاه بود بد باشد
کشنده بود و خنای آورد و مداوای کسی که آن خورده باشد بقیاب گرم کنند و شیر تازه
و مجموع مداوای که در کندی ش بود گفته شود مجموع مناسب بود و بدل وی در مسهل
سودا و بلغم بوزن آن تربد و دود آنکه آن افیون و ده یک آن خربق سفید بود و جالب
کوید که بدل آن بوزن نیم آن فریون بود و کویند بدل آن هم وزن آن صبر و بوزن تربد
غال لوطا بیارسی با قلا قبطی است و گفته شد **غالیه** معروفست و صنعت آن سکه و مسکه
بکوبند نرم و غریب گرداند و کافور بسایند و جمله را در روغن بان بیا میزند و بردارند
اما غالیه که موی سیاه گرداند و آن غالیه منصور کویند و صنعت آن آمله بنجاه درم امورد
رطل و نیم اب چهار رطل جمله بزنند تا نیمه بماند و بردارند و بنجاه درم خطر و بیت درم
و سمه و بیست درم مار و زوده درم مزاج و پنج درم صغ عربی بکوبند و به میزند و درم بیا میزند
و در وقت حاجت یک مثقال بر سر وریش بمالند و بکند از اند تا خشک شود و بعد از آن بشویند
که سیاه گردد و شیخ الریسیر کوید که غالیه او را مصلب را نرم گرداند و اگر در روغن
حب البان یا روغن خیری بکند از اند و در کوش درم مندرج بکند در دانه که کس
و بوییدن وی مصروع را نافع بود و صلاح سرد را سالن کند و چون در شراب حل کنند
و بخوردن کسی دهند ست کرد بغایه و بوییدن وی مفرج دل بود و وی جبهه درم
سرد بخورد بر کرفتن عظیم سود دهد و وررها بلغمی صلب را بکند از اند و حیض براند
و اختناق رحم را نافع بود و بال گرداند و ابستنی را یاری دهد **غاسوله** شنان است
و گفته شد **غیبر** بیارسی سبجد کویند سنگ نیکوترین آن بود که گوشت دار و فربه بود
و طبیعت وی سرد بود در اول و خشک بود در آخر یا در اول سیوم غذا اندک دهد و بعد
را دماغت کنند و شکم بیندد و فی سالن گرداند و مجموع سیلان را باز دارد و صفرا را
بشکند و چون بدان متقل کنند مینی دیر آورد و سرفه گرم را نافع بود و بول بیند و بچ

غالیه منصوری

ظاهر است که او مصنف از فطر
ورق نیست و از رسمه
کتب و الاضطرار هم
پای است

صفر اوی را نافع بود و صلاح و موافق اطفال بود و چون با میسر با ایشان دهند
 از هر آنکه تقدیر در طبیعت ایشان پیدا کند و مضرب بود و معده و هضم و مصلح وی
 فایده بود و عیجی گوید که نور شجر غیر اوقی عظیم دارد در شعله زنیان بر آنکس
غبار الریح سیاهی کرد آسیاب گویند محقق بود و چون بر پیشانی طلا کنند منع
 فضلات که در چشم رود بکند **غبار ریه** عنب الدب است و گفته شد غری الجلود
 بیاری سی سر شمشیر و طبیعت آن گرم و خشک بود در اول و چون بسوزانند و بشویند
 قایم مقام تو میا بود و اگر با جوز سر و بر فرق ضاد کنند نافع بود بر سینه طلا کردن
 نافع بود و سوختگی آتش و سر شمشیر بوسه کا و و کا و میش چون با سرکه طلا کنند بر قوا
 و جرب ریش شده نافع بود **غری السمک** بیاری سی سر شمشیر مایه خوانند و آن مانند بنیر
 است که در مشک مایه در یابی می باشد و طبیعت آن خشک بود و در وی حراره بود
 و نیکو ترین آن بود که سفید بود و در وی اندک خشونت بود و نرسد که در موافق
 بود در ادویه برص و شقاق روی و در مرهمها کنند سوزاد و جرب را که متفرق
 شده و در لون بشم استعمال کردن نافع بود و اگر جایی کنند نفت دم را نافع بود و اگر در
 سرکه حل کنند بقوام لعاب دهان و ادویه فسق بدان بر شند و ضاد کنند بجای نافع
 بود و شریف گوید که سر شمشیر چون بر ناخن سفید طلا کنند نافع بود جرب است **غراب**
الصفر الرمادی کلاغ کوچکی خاکستر رنگ است **غراب** کلاغ است **غراب الاقعی** کلاغ پیه
 است **غراب الزرع** کلاغ کشت است **غراب الاسود** کلاغ سیاه بزرگ است **غضاضه**
 مائوز نکست **غریب** درختیست که آنرا الطاح خوانند و بشیر از وی و زک گویند و آن درختی بزرگ
 بود و صه آن نیکو ترین بوره بود و تازخی رساق وی نرسد که شکافه گردد آن صه از
 وی بیرون نیاید و وی هم غری که مایه خورده دهد و طبیعت وی سرد و خشک بود و زهر وی
 و ورق وی و قشروی و عصا وی قایم بود و محقق بغیر لذغ و خاکستر قشر آن چون
 با سرکه بر شند و بر نالیل که بردست و بای بود ضاد کنند قلع کنند و بوسه بخور وی در
 خضابات موی مستعمل کنند و طبع وی چون نفوس را بدان بشویند و نفول کنند نافع
 بود و خرازا نیز هجین و صه وی و کلاوی تاریکی چشم را سود دهد و بوسه
 وی نفت دم را نافع بود و دسیفوریدوس گوید که عصا وی و علق که از حلق بیرون

آورد و عصا وی و ورق وی و بوسه تروی سحق کنند یا در روغن در پوست انار بپزند در
 گوش را نافع بود و ورق وی و کلی وی در ادویه مرهمهای محقق استعمال کنند و خاکستر بوسه
 بخور وی چون بر سرکه بر شند در قلع کردن نالیل مدوره نالیل منکوسه که در جلد بود بقوت
 تر از خاکستر وی بود و ابن ماسویه گوید ورق غریب چون بیا شامند عقم آورد و قذف
 دم را نافع بود و گویند عصیر ورق وی نیکو ترین معالجه ماده بود که از گوش رواند بود
 و سد جگر را سودمند بود **غرقه** نوعی از عوج سیاه است و گفته شد **غرقه** اسم نوعی
 از عوصی الراعی که جگست ماده و گفته شد **غریب** نوعی از آنکور سیاه است و در عنب گفته
 شد **غریب** را سن است و گفته شد **غزال** بیاری سی اهوره گویند منفعت گوشت وی
 در باب لام گفته شود اما نشتک وی چون با سرکه بپزند و بر ورمها بلغمی خند بکند از آن
غسل بیاری خطی گویند و گفته شد **غسلج** عرطینا است و گفته شد **غسل**
 بلج است و گفته شد در باب با **غلقا** غلقه خوانند مولف گوید که کیا هیست که بکیر
 ماند و برک و ساق وی کرد باشد و در صحرای شیراز بسیار باشد و از جمله بنوعات
 معتبر و شیر بسیار دارد و هم شمشیری و کاردی که بشیر وی آب دهند زخم آن بکسی که
 برسد بمیرد و اگر بشیر وی بر قوا مالند زایل کند **غلیجن** فودنج بر است و گفته شود
غلیجن یا **غلیجن** مشکطرا مشیع است و گفته شود و بیاری سی رفک گویند و معنی این اسم بود
 که هیست که غلیجن فودنه است و اغریاکوه **غلو فیر** یا اصل السوس است و معنی
 این اسم بود آن یونانی اصل الخلق بود **غلول** غلول بود و آن قناری است و بیاری سی
 سوره گویند و بکار زونی برنج کجشد و در باب قاف گفته شود **غمام** اسفنج البحر است
 و گفته شد در باب الف **غنیلی** بضم عین شلجم است و گفته شد **غوشنه** و **غوشه**
 نوعی از کاه و فطر است و صاحب جامع گوید که در زمین بیت المقدس بسیار بود و
 در اینجا بکرت خوانند و چون خشک شود بدان جامه شویند و در حوضات خورند
 و طبیعت آن سرد و تر بود در درجه اول و جنان سرد بود که کماه و آن خلط بد که از
 هماه حاصل شود از وی نشود **عول** صندع است و گفته شد و بیاری سی بک گویند
غم غماست و گفته شد که آن سفنج البحر است و الله اعلم **باب الفاء**
فاشر اسمیست سریانی و هزار جشان و هزار فشان نیز گویند و یونانی اینالی

لوقی خوانند و معنی آن کرمة البیضا بود و معنی هر از جشان هزار گز بود و تبریزی
 از جالون گویند و بیاری کرم دشتی خوانند و بشیرازی نه خوش خوانند از بهر آنکه نبات
 وی درستان خشک نمیشود و فاشترین نوعی ازوست و نبات وی بر هر درخت که نزدیک
 بود آن بچیده شود و خوشه وی قریب ده دانه باشد و در اول سبز بود و در آخر بغایت
 سرخ و کلهای لاجوردی بود و بشیرازی ویرا سیاه دار و خوانند و منفعت وی نزدیک
 است بفاشر الکن ضعیفتر از بود و فاشرا بطوطی دیگر بر و انیا و حلق الشعر نیز گویند
 و عمر وی مانند عمر فاشر سین بود و بیخ کرم و خشک بود در سیوم و حقه و حراف داشته
 باشد و جلای بی تمام بدهد و مطلق بود سبز سخت شده را بکد از اند و چون بیاشامند
 یا با انجیر از بیرون ضا دکتند و جرب و هر علق که در ظاهر بدن باشد شفا دهد و عمر وی
 که مانند خوشه بود گویند از بان مستعمل کنند جهت حلق شعر و بیخ وی چون با کرسنه
 و حلیه بدن را بدن بشویند بال گردانند و صافی و اثر کلن زایل کند و ثالیل قلع کند
 و اثر سیاهی که از ریش مانده بود ببرد و چون با شراب برداختن ضا دکتند نافع بود و
 همه ورمها کرم را تحلیل دهد و همه ورمها را بکشد و اگر باروغن بزنند تا چون
 موم گردد سودمند بود جهت بواسیر که بر مقعد بود و عصب و ماده آن و اگر با شراب
 ضا دکتند ورم را سرد گردانند و ورمها کرم را بکشد شکستگی استخوان را نافع بود و
 اگر هر روز مقدار یک گرم بیاشامند صرع و فلج و سدر را نافع بود و مجموع گردن کان
 و چون زن بیخ وی بخورد بر کبود بپند از د و منیمه بیرون آورد و چون اول آن بود
 که بنا وی بروید چون بخورند بکشد بول را نیکو بود و عصا وی چون تر بود بیاشامند
 تخلیط در عقل میداند و با صبر بر ورم سبز ضا دکتند نافع بود و اگر زن در طبع آن
 بنشیند بچه بیرون آورد و رحم را پاک گردانند عمر وی بر جرب تر و خشک چون بمالد یا ضا
 دکتند نافع بود و عصا نبات وی چون بیاشامند قی فیکو آورد با سانی و خطها و غلیظ
 بیرون آورد و بدل آن بوزن آن در روچ و نیم وزن آن بسپاسه بود **فاشر سستین**
 یونانی است و معنی آن دافع شصت علت بود و بیاری سیاه دار و گویند و یونانی
 انبالس مالیا و معنی آن کرم الاسود بود و در اندلس معروف بود بر طایفه و بشیرازی میمون
 و بشیرازی سیاه دار و خوانند و ورق کهن تر از ورق لبلاب بود اما مانند لبلاب بچیده

شود بر درخت و آن نوعی از فاشراست و صفت آن در فاشرا گفته شد و بیخ آن بیرون
 سیاه بود و اندرون او بزرگی مایل بود و وی کرم بود با عتال و در فعل مانند فاشرا
 بود لیکن ضعیفتر از وی اندکی و اول آنکه نبات وی بروید و بخورند بول و حیض
 برانند و محلا ورم سبز بود و سرع را نافع بود و معنی فاشر سستین یونانی دافع شصت
 بود چنانکه یاد کرده شد **فاجشه** چند بید ستر است و بیاری قدس قوی گویند و در
 باب جیم گفته شد **فایند** بیاری باید گویند و بهترین آن بود که از قند سازند و وی
 غلیظتر از شکر بود و طبیعت وی کرم و تر بود در اول و حراره وی گویند در سیوم بود و آنچه
 سحر بود کرم و خشک بود در دوم سودمند بود جهت سرفه و شکم را نرم دارد و خونی معتدل
 از وی متولد شود و سینه را نیکو بود و مؤلف گوید که منفعت آن گفته شد بشیرازی آنرا
 کعب الغزال خوانند و باید که قطعا ارد در وی بنود و فایند هائیکه این زمان استعمال
 کنند مجموع پیارد بر اولی آن بود که هر ترکیبی که فایند کنند قند بجای وی کنند یا کعب الغزال
 که آن فایند اصلست و صنعت وی چنانست که قند بقوام آورند و میکشند تا وقتی که
 تمام منعقد میشود و بعلایان باره میکشند باره کوچکی و بر سر غزال نهند یا با شرع غزال
 یا با قتاب نهند تا گردان کند و بعضی قدری مصطلا اضافه کنند **فابش الیونانی**
 با قلا است و گفته شد **فابش القبطی** با قلا قبطی است و آن جامسه و گفته شد **فایغیه**
 صاحب مناج گوید کل حنا است و هر نوعی که خوشبوی بود آنرا فایغیه خوانند و آن معتدل
 بود در گرمی و سردی و یمیمی گوید کل حنا چون در میان جامه صوف کنند و در بچند خوشبوی
 کند و رها کنند که سوس از آن بهانه کند و به خورد **فایغرا** بر دی است و گفته شد و بیاری
 نک گویند **فایغیه** بیخ نیلوفر هندیست و آنرا فل خوانند و منفعت آن گفته شد بعد ازین
فاناقس استقلینوس نوعی از دوق کبیرست و گفته شد **فاناقس حرو و نتون** نوعی از بیخ
 دوفرا کوچکی است و گفته شد صفت آن **فاناقس ابراقلیون** یونانی درخت جا و شیر بود و صفت
 جا و شیر گفته شد **فایغره** بیاری فاخره گویند و بشیرازی کبابه شکافته و از سناله
 صد خیزد و طبیعت آن کرم و خشک بود در سیوم و گویند در دوم و در وی قبضی و تحلیلی
 بود و مصطلح معد و جگر سرد بود و سوا الاسقرا که آن از سردی بود نافع باشد و شکم
 را بپزند **فایغوس** شیطرح هندی است و بیاری شتیره گویند **فارسطار** نوعی الحمام

است و در باب را گفته شد و بیاری کنند گویند **فالر غرس** بلارم خوانند و آن تعلق
 است و مرغی مشهور بود و در خواص آورده است که استخوان وی هر که با خود دارد عشق
 زیاد کند صاحب منهای گوید بیضه وی خضای نیکو بود و بر **فاخته** مرغیست مشهور
 گوشت وی کرم و خشک بود فال را نافع بود بدماغ و سهر آورد و سرکه و گشتیز دفع ضرور
 کند و مجهول گوید سرکین وی چون بر کودکی بنهند که شب مصرع باشند نافع بود **فالنجیق**
 تا وی بیونانی ریتلا بود از هر آنکه کز نذکی ویران نافع بود و فالنجیطس و فالانجیطس و فال
 بحقون نیز گویند و لو فافینس هم خوانند و آن بنایتست که کل وی مانند کل سوس بود و تخم
 وی سیاه بود مانند نیم عدس کوجکتر و بیج وی باریک و کوجک بود و اول که از زمین برکت
 زرد بود بعد از آن سفید گردد و در قلهها خاکی روید و ورق و تخم و کل وی چون با شراب
 بیاشامند کز نذکی عقب و ریتلا را نافع بود و چون بر خنار بر نهند نافع بود و گویند
 چون بریان کنند و هم بر کز نذکی عقب نهند بخانه سودمند بود و چون بریان کنند و بکودکی
 دهند که لعاب بسیار از دهان وی روان بود باز دارد و اگر باب بیزند و کسی را که عسر البول
 داشته باشد در آن نشیند سودمند بود و خوردن گوشت وی نسیان آورد و غشیان و مغند
 معد بود و چون بشکافند و بر موضعی نهند که خار یا میکان بود بیرون آورد و منفعت سری
 در باب را در اس الفار گفته شد **فالر هر** و این که صافا روح بود بقوه و دفع ضرر
 سوم کند آنرا فادز هر گویند و بیاری باز هر گویند و آنچه مخصوص است اسم حجر التیس است
 و حجر الحیه و هر دو گفته شد **فالر** صاحب منهای و صاحب جامع گویند و آنچه مخصوص است
 که آن دوایی ترکیبت که دفع مجموع زهرها و کز نذکیها بکند و چون باب سرد بیاشامند منهای
 دردها، سخت ساکن کند و مولف گوید که ظن من است که آن جزا راست که از طرف خطای
 آورند یعنی ماه فرقی **فالر ج** مولف گوید سنگ زرد است که بسفیدی زرد و هر رنگی
 دیگر بروی ظاهر بود و این سنگ از اخر هند وستان آورند از قریبین نیز دارند و نیکو
 ترین آن جینی بود و همه زهرها را نافع بود مولف گوید که آن باد زهر کا نیست تحقیق
 و شرابی از وی کسی را که زهر دانه باشند دوازد جوابا شد که اب سرد بیاشامند و این
 سنگ در آتش میوزد و چون باز در جوبه بیایند بر سنگ بسته ماند و باد زهرها بود
 خاصیت در طلا کردن و بعضی گویند که آن فاظ است که گفته شد **فاوانیا** فاوانیا نیز گویند

وکیانا

وکیانا و آن عود الصلیب است و زرماده بود آنچه از بود ورق وی مانند ورق جوز
 بود و بیج وی سبزی بود و سفید مانند انگشت و در طعم وی قبیض بود و آنچه ماده بود کثیر
 الشعب بود و بیج وی مانند بلوط بود و هفت یا هشت عدد بود و نیکوترین وی سبزی
 روی بود و وی فاضلتر از هندی بود و طبیعت فاوانیا گرم و خشکست و بعضی گفته اند
 که معتدلست در حرارت و در وی تخفیفی و قبیضی هست با تحلیل و تفتیح و تلطیف و آثار
 سیاه از بصره میبرد و نفوس را نافعست و مصرع را نجات نافع است تا غایتی که او سختی
 آن صرع رای برد و این بحر بست و تدخین بمشقه آن مجامین و مصرعین را منفعت میدهد
 و اگر مشقه آن با جلیجین بخورند همین منفعت بدهد و با نرزه حبه از آن با شراب بیاشامند
 کا بوس را نافع و جسر یطین بکند و بر زان موی معد بود **فالر** بیاری موش گویند
 صاحب منهای گوید که خون او چون بر ثالیل مالند از اقله کند و اطباء اتفاق کرده اند چون
 شکم موش شق کنند و بهند بر کز نذکی عقب منفعت دهد و چون بنهند بر جای که خار
 و میکان در آن رفته باشد بیرون آورد و سرکین موش چون بردا الغلب بیاشامند نافع بود و خصوصا
 چون با عسل مالند و خاصه چون سوخته باشد و همچنین سرکین موش چون بسره تراشاند
 احتمال نمایند شکم را براند **فالر البیش** بیش موش باد زهر بیشتر است **فالر** بیاری ترب
 گویند و بشیرازی میزنه گویند تخم وی اقوی بود بعد از آن پوست وی و بعد از آن ورق
 وی پس گوشت آن و نیکوترین آن بستانی بود که سبز و تازه بود و طبیعت آن گرم بود در اول
 و گویند در میوم تر بود و گویند خشک بود در دوم و جالینوس گوید که گرم بود در میوم و
 خشک بود در دوم موی بردا الغلب و دار الحیه بر ویاند و وی مولد راجع باشد و
 معد را نیکو بود و مسخن بود و بول براند و این ماسویه گوید چون بعد از طعام بود هضم
 طعام بکند خاصه ورق وی و با سانی فی آورد و استسقا را نافع بود و چون در خیم جگانه
 جلا بدهد و گویند ورق وی جلا و چشم بدهد و شیر زیاد کند و چون بخورند نافع بود
 سرفه کننده را و کیوس غلیظ که در سینه بود و آب وی چون با شراب بیاشامند کز نذکی افی را نافع
 بود و کز نذکی مارا شاخدار را نیز نافع بود و اگر آب وی در عقب جگانه میوزد و اگر تر بود
 خورده باشد و عقب بکزد هیچ مضر بوی نرسد و چون با سنجبین میزنند و بآن غرغره
 کنند گرم خنای را نافع بود و محل بری زهره احوال اقوی بود از بستانی در و فس گویند

باشد

که فحل بلغم را نافع بود و مضر بود بدندان و چشم و سر و خند و معد و مفسد طعام بود
و علتها و بستان از باد بود و شمشیر را در بدن بیدار کند صاحب فلاح گوید که در کوزه و مثانه
و سره را نافع بود و باه را بر آنکند و چون اب وی بر بدن طلا کنند کزندی جانور را زانو
دهد و تخم وی در دفع سمها و کزندی جانور را زانو نموده و بر بوش و غش که در روی
بیدار شود طلا کردن نافع بود و ارمان الکلی و کزندی موی برداء العقب برویاند و وی
شیر بپزند و گویند فحل بگویند و ورق اب وی بکینند و بنا شده درم از وی بیانش
سنگ بزرگ و خورد که در مثانه بود بریزند و این فعل خاصیت میکند و مجربست و طبری گوید
که اب و ورق وی بر قانرا از باد کند و سنگ مثانه بریزند و گویند موی زیاده کند و انفاظ و اگر
تخم وی و کندی بگویند و با سر که برشته و در حمام برهنه سیاه طلا کنند زایل کند و شریف
گوید که چون سر وی بردارند و اندرون وی خالی کنند و روغن دروی کرم کنند و در کوش
جکانند در درازا بکند و مجربست و این زهر را در خواص آورده است که اب وی بکینند و با
روغن کل یکد و جوش بپوشانند و نیم کرم در کوش جکانند کزانی کوش را زایل کند و اگر
بکینند و اندرون وی خالی کنند اندکی و چهار درم تخم شلغم در آن نهند و سر آن باز جایی
بکینند و در میان خیر نهند بر رانش نرم نهند تا نخته شود بعد از آن بیرون آورند و
اندکی سرد کنند و بخورند سه روز میایی سنگ بریزند و بغایت مجربست و جرم وی
مغنی بود و قشروی و ورق وی با سکنجبین عسل قی با سانی آورد و فریون افزون
و فریون نیز گویند و تا کوب خوانند و باید که چون فریون از درخت بکینند دهان
بر بندند تا غبار آن در دهان نرود که جمله دندانها را بریزند و چون ویرا بکینند باید
با قلا مقشر در میان وی نزنند تا قوت وی نکاهلارد مدتی و در ظرفی کتد و آنچه تازه بود
زرد باشد و زرد در زیت بکند از د و آنچه گفته بود بخلاف آن لون آن بر غمی مایل بود
و گویند قوی بعد از سه سال تا چهار سال متغیر شود و تا هفت سال و ده سال باطل
شود و نیکوترین آن صافی و زرد بود که راجحه وی در غایت حدت و حرافت بود و طبیعت
آن حار یا بس است در چهارم ملطف و محرق باشد بغایت عرق الناس را نافع بود چون با دی
که موافق آن میامیزند و چون بر کزندی جانور را و سنگ دیوانه طلا کنند بغایت نافع بود
و بقوی و قوی بلغم و سردی کرده را نافع بود و فضلهای بلغم را از مفاصل و اعصاب بکال گرداند

وسهل اب زرد بود و بلغم لزج که در ورکین و بشت بود نافع بود و کرم مزاج را بد بود
و کسی که خون بروی غلبه کرده باشد و نشاید که سها یا شامند و مضر بود با نشین و چون
با روغن کل جرب کنند حدت وی شکسته گردد و مقل و رب السور و کثیرا و صفا اضافت
وی کنند اگر خواهند که استعمال و شربتی از وی قیراطی تا دانکی باشد و وی بغایت بر رحم
بد بود و انضمام بیدار کند تا محدی که منع ادویه مسقط بکند از اسقاط جنین و چون در
روغن بکند از د و بدان تخم کتد فاج و خدر را نافع بود بغایت و چون با عسل بیامیزند
و در چشم کشند چشم را جلا دهد لیکن سوزش دو روز باقی بود و قطع نزول اب بکند
و سه درم از وی کشند بود در روز ریش معده و امعا بیدار کند و باشد اطلاق با فراط
آورد مداوای آن مانند کسی بود که قرون سبیل خورده باشد مثل د و غ اب نار مزوسید
و مرکب کافور و آنچه بدان مانند و گویند بدل بوزن آن دودانک ماز یون بود و گویند وی
صغ ماز یون است و گویند بدل آن بوزن آن چند بید ستراست و نیم وزن آن ماز یون است
فراسیون فراسیون گویند و خشکیش الطیب خوانند و صوف الارض نیز گویند و آن کرات
جلیست و بیارسی کند ناگویی گویند نیکوترین آن بومی بود و سرخ رنگ و طبیعت
آن گرم بود در دوم و خشک بود در سوم مفق سده جگر و سبر نرود و سینه و منش را بکال گرداند
و حیض براند و عصا وی در کوش کهن را نافع بود و با عسل چشم را قوی دهد خورد
و کل کردن و بعصاره وی سحوط کردن بر قانرا نافع بود و با مکر بر کزندی سگ دیوانه
ضاد کردن سود دهد و کل وی چون خشک بود باب بپزند با تخم وی و چون تر بود بکوبند
و اب آن بکینند و با عسل بیامیزند فضول غلیظ را از سینه بکال گرداند و زنان جوت
بیا شامند حیض براند و مشیمه بیرون آرد و دشواری زادن را سود دهد و چون
ضاد کنند بوق وی ریشها جگرین بکال گرداند و در اخس و کوش خورنده را قلع کند
و در بملوها را ساکن کند و عصا و ورق وی که در افتاب خشک کرده باشند همین عمل کند
و عصا وی در دراز و ها چشم و جرب قدیم و جدید و امصافی سه کانه جرب چشم را زایل
کند چون باب انارزش حل کنند و برک چشم باز گردانند و طلا کنند و در کمال گردن جهت
اثار ریشها و سفیدی که در چشم بود قدیم و جدید را نافع بود و در شافها جلا دهند
جهت عشاوه عین و تقویت نور باصره و مستعمل کنند و اگر یک مشقلا تا نیم مشقلا در طبع

در مایک از آن و روغن بادام شیرین و بیاشامند شش را پاک گردانند از رطوبت لیز و قوی
که بسل خواهد انجامید بحال بضمه باز آورد و اگر نیم درم در شراب بنفشه یا در جلاب بیاشامند
سرفه و ریث سینه را زایل کند و رطوبت نهادن بیرون آورد و چون عصا روی با قند و عسل
بیا میزند و بر جراحتها متعفن طبع ضا دکتد پاک گرداند و بصلاح آورد و چون ضا دکتد
برد مایل نارسیده و خنازیر تحلیل دهد و ملین آن بودی در دوا دیت بکشد و فراسیون
مجموع با دها غلیظ را نافع بود خوردن و ضا د کردن و چون بر سینه ضا دکتد ضیق النفس را
نافع بود و چون ورق و پرا بخامند و فرو ریزند نافع بود و وحی که متولد شده باشد در بطن
و اندرون و چون باب بیزند بزیت یا آب تنها و تکیه دکتد در زهار زنان و مردمان
نافع بود جهت دردی که عارض شده باشد از اسهال بون و از ریاح و از جمیع اضافات اوج
و ورق چون تر بود و با کرده بیه بگویند و بر ورها نهند تحلیل دهد و بکد از آن و همچنین
همه جراحتها و چون ورق وی بصل برورند نیکو ترین و سودمند ترین معالجه بود
سرفه و ضیق النفس را و اگر آب وی بخاله بگویند و محسوس سازند و در بخت بیخ درم ورق وی
اضافه کنند و تمام بیزند و بیاشامند نافع بود جهت سرفه مفرط و غلیظی نفت و باید که
نشر روز بیای استمال کنند که عجب مجرب بود و چون ورق تروی بگویند و ضا دکتد
تعدد امعا و وجع از ابغایت نافع بود و امحق گویند که مضر بود بکرده و مانند تا بحدی که
خون بعبوض بول از وی جدا شود و تخم را زایل دفع مضر آن میکند چون باوی خلط می کنند
یا بیش از وی یا بعد از وی بیاشامند و صاحب منافع گویند مضر بود بصوب و کرده و صلح
آن سبل الطیب بود و بدل آن بوزن آن اسارون و چهار دانگ وزن آن لبان و گویند
بدل آن اینسون و افیمون است و گویند بدل آن بوزن آن لایحه است و صاحب منافع
گویند شربتی از وی مقلار نیم درم بود سه جگر و سبز بکشد **فرغ بخشک**
اگر بخشک خوانند و گفته شد و بیاری بالنگو خود در خوانند و وی بواسیر را نافع بود و
منی بیفزاید و تخم وی چون بیاشامند مجف می بود و معتدل تر از مرزنگوش و سیسنبه
بود و منفعتها وی در آن گفته شد و بدل آن گویند قرنفلاست و گویند قرنفلاست بادرنبوبه
بوزن آن و گویند باز امان آنرا بالنگو کنند خوانند **فرصا** قوت است و در تا گفته شد
فرغین بقله الحماست و گفته شد و بیاری تو کر گویند **فرغیر و فرمه** بنفشه است

و در بنفشه گفته شد **فریقه** حلیه است و گفته شد و بیاری شلین گویند **فرسلون**
طلق است و گفته شد **فرنت** شاه تر است و گفته شد **فرخبر و فرخ**
بقله الحماست و گفته شد و بیاری هودا سم تو کرست **فراح الحما** بیاری کبوتر
بجه گویند و در وی حرارتی و رطوبتی فضل بود و غلیظ و این ماسویه گویند کرم ترا جمیع
کرمش مرغان بود و در شوار هضم بود و خون بسیار از وی حاصل شود و رطوبت و صاحب
منافع گویند مفلوج را گوشت وی خوردن سود دهد و گوشت وی کثیر الفضل و سر یح
العفون بود تا بحدی که سهر آورد و مصلح وی سرکه و کشنیز بود و محروری مزاج را
اولی آن بود که باب غورم کشنیز و مغز خیار بالنگو خورد و رازی گویند گوشت وی کرم
و خشک بود و بیه و بر احراق طاهر بود و موافق محروری نباشد و الا سهل از گوشت
مرغ از شکم بیرون آید خاصه چون باب بخورد و شبت و نمک بیزند و مرق وی نافع بود
سرد مزاج را و کسی را که شکم وی قبضی داشته باشد و در دشت که سبب آن خلط مزمن
بود و کرده را فریه کنند و باه را زیادت کنند اما مضر بود بحشم و دماغ خاصه بریان کرده
و اولی آن بود که بر سر وی چیزی بیاشامند منع صعوط بخار از سر او بکند و شربتی گویند که
ادمان اکل بریان کرده و بی خون را بسوزانند و باشند که بمجذام کشند خاصه در مزاج طفلان
کوچک و صاحب مزاج کرم هو گویند چون کبوتر بجه در یک اندازند و روغن کچند
در سران کنند چنانکه او را بسوزانند و بمک و توابل بکنند و بیزند و چون بخند شود کسی که
سنگ داشته باشد بخورد سنگ از وی زایل گردد **فرو** بیاری بوسیتین گویند
کرم ترین آن بوست رو باه بود بعد از آن سمور بعد از آن فنو و قاقم بعد از آن بوم و هر یکی
بجای خود در صفت حیوان وی گفته شد **فنبوه الضبع** قلیل است و گفته شود و بیاری
هکل گویند **فستق** بیاری بسته گویند کرم ترا کردگان بود و بادام و نیکو ترین آن
تازه بزرگ بود و طبیعت آن کرم بود در سیوم و خشک بود در دوم و گویند کرمی بوی در آخر
در هر دوم بود و گویند کرم و خشک بود در سیوم و گویند که در وی رطوبتی فضل بود
و گویند تراست در سیوم منفعت وی است که سه جگر بکشد و منع غشیان بکند
و قوی معده دهد و شکم براند و ببندد و کزندی جانور از اسود دهد و باه را زیاده کند
و سرفه را نافع بود و کزندی عقرب را مفید بود و غذا را نفع دهد و شربتی آورد و مصلح

وی زرد الوخشک بود و شریف گوید که از خواص وی آنست که بوی دهان خوش کند و
تغصن زایل کند و گویند پوست بیرون وی سبز چون در آب خوب استند و بیاشامه تشنگی
بکشاند و بی باز دارد و شکم بیند و روغن وی مضر بود بحدی که خاصیتی که در ویست
و بدل آن بوزن آن مغز بادام شیرین و مغز حبه الخضر بود و گویند نیم وزن آن مقرب
فستق الحامی حبالبانست و گفته شد و بیاری تخم غالبه گویند **فستق** بلفظ اندلی
دیوار خوانند و صاحب منافع صفت وی که گفته است و منفعت آن صفت فاش است
یا فاشستین و صاحب منافع صفت وی گفته است که نبات وی چون بر شاخه ها افکند
بجیده شود مفید وی بود و مولف گوید از آبشیرازی سرم گویند **نصفه** بیاری است
خوانند و چون تر بود فصفه و رطبه گویند و چون خشک گردد قش و علق خوانند نیکو
ترین آن سبز و املس و رقی بود و در وی تخم وی منی بفرزاید و شیر بفرزاید و دراری
گویند چون ویرا بزنند و بگویند تا چون هم شود وضاد کتد بردست کسی که رسته داشته
باشد هر روز دو نوبت بکشد رسته زایل کند خوردن و تمیخ کردن و غافقی گویند
دواب را فرم کند و تران شکم براند و خشک آن شکم بیند و سرفه و خشونت مسینه را نافع
بود **نصاع** نجم الزیپ است و بیاری دانموز گویند و در باب عین گفته شد **نصه**
بیاری فتم گویند این ماسویه گویند سخاله وی سرد و خشک بود با عتدل و گویند معتدل بود
در گرمی و سردی و گویند بغایت قابض بود و شیخ گویند سخاله وی چون بالادویه بیا میزنند
خفقان و بخار و رطوبه لزج را سود دهد و جرب و حکم را زایل کند و عمر البول را نافع بود
و مقدار را بخود از وی دانگی بود و حکم وی حکم فعل یا قوت داشته باشد لیکن بخیلی
ضعیفتر از وی بود و گویند شراب از نفهم خوردن مستی زود آورد و چون نفهم بوی بود
شود سیاه گردد و چون بنمک بشویند سیاهی از وی زایل گردد و جلای وی بدهد و سخاله
وی چون باز ببق بر بواسیر طلا کنند نافع بود و وی مضر بود بمشانه و مصلح وی غسل بود
فطر ساروغ است و کماه خوانند و بیاری زور زمین گویند و آن انواع است بکنوع فقه
و بکنوع فوشه خوانند و فقه بیاری هکل خوانند و بکنوع قعل و مجموع انواع کماه خوانند و
بدترین همه فطر بود بکنوع صحرایی بود و بکنوع در شیب سرکین روید و بکنوع در شیب خم شراب
روید پوست وی باز کنند و خشک کنند هر گاه چند سرانگشت بدهند بیهوش گردد و پوست

وی زهر بود و گویند هر که بنا بای سماروغ به خورد نسای منقطع گردد و دیگر فرزند از وی
حاصل نشود و خلط غلیظ بد از وی متولد شود و خشک کردن وی را بدی کمتر باشد و طبیعت
فطر سرد و تر بود در آخر سیوم و گویند در دم خدر و سکت اود و گاه باشد که بکشد حیضه
و عمر البول را احداث کند چون بسیار بخورند و وی دشوار هضم شود و قوع کشته غشی و
ضیق النفس و عرق سرد آورد و باشد که در روز بکشد و آن در موضعه اعفن یا در موضعه مقام
بگذرد کان بود یا در شیب درخت زیتون روید و مصلح وی آنست مسلق کرده یا کثری تر و
خشک بخورند که بخاصیت دفع مضره آن میکند و شراب سخت بر سران خورد و معالجه کشند
وی بمقطعات کتد مانند سلجین و فودج **فطر** سالیون تخم کرفس کوهی بود و آن دان
سیاه طولانی شکل بود و طبیعت آن گرم و خشک بود در سیوم و قوع وی زیاد است از بیستی بود
و بدل آن دو وزن آن تخم کرفس بود و جالینوس گویند بدل آن نیم وزن آن افستین بود
فغیل سوس فغیلا مینوس گویند و آن غور زم است و گفته شد و بیاری سی جوبک
اشنان گویند و آذر بونیز گویند **فغلیون** حنا است و گفته شد **فقه** نوعی از کماه
است و بیاری هکل خوانند و آن در لب جامها و در اندرون جاه و کنار ابحار وید و آن
سالم تر از فطر بود و طبیعت آن سرد و تر بود و غلیظ **فقد** تخم بختک است و در گفته
شد **فقاخ** الاذخر بیاری کورکیا خوانند هر نوری و زهری که بود از افقاخ خوانند
بهترین آن خوشبوی بود و طبیعت وی گرم بود در اول و خشک بود در دوم خون حیض را
بیند و مقدار را بخود بکمتقال بود و ففت دم را نافع بود طبع وی سنگ بریزاند و بول و
حیض براند بقراط گویند در درج و کوه و ترف دم و ورم سرد که در جگر بود و معد را سود
دهد و اگر ادمان بوییدن وی کنند سر را کران کند و خواب آورد و اسحق گویند مقل خون
بود و مصلح وی باز زدست و بدل وی نصب لزریره است **فقاخ** سور بخان اصابع همس
است و گفته شد و بیاری کل سور بخان گویند **فقاخ** الکرم بیاری ول خوانند و آن
مشکوفه انکور بود و طبیعت آن سرد است **فقاخ** الملح آن زهر الملح است و گفته شد
فقلامینون فغیلا سوس است و گفته شد **فقلامینون** صرخه الجدی است و گفته شد
فلنج افلنج خوانند و آن تخمیت مانند خردل لیکن بغایت سرف بود و نیکو ترین آن بود که
چون در دست بمالند بوی سیب از وی آید و طبیعت وی گرم و خشک بود و آن در عطریات

مستعمل کنند و مقوی معده بود و جگر سرد بود و مسه که در بر بود بکشاید و قوه دماغ بدهد
 و آنچه زرد بود یا سیاه بد بود و چون صحت کتد بازیت برکزند کی عقب طلا کنند نافع بود
فل صاحب منهای کوبید فاعیه است و آن بیخ نیلو فرهندي بود و قوه وی مانند قوه
 بیروج بود و کوبید کرم و خشک بود صناع را ضاد کردن نافع بود و مضر بود عثانه و مصلح
 وی غسل بود و بدل آن فجاج و صاحب جامع کوبید از قول اسحق که فل نمهندی بود عثانه
 فستقی و لون و قشروی بلون فندق ماند و مغز وی جرب بود مانند مغز جلفون زردی که
 بسفیدی مایل بود و طبیعت آن کرم و خشکست در سیوم استرخاء عصب را سودمند بود
 و بواسیر را نیز نافع بود **فللمو** اصل الفلفل است و بسیار سیخ درخت فلفل کوبید و
 آن خشبی حریف بود و بشکل قسط بود و طبیعت آن کرم و خشک بود خاصیت آن آنست
 که در وهاء سرد و تشنج امتلاهی و نفرس و قولنج و بادها سرد را سودمند بود و بر ورک
 طلا کردن عرق النساء را نافع بود و عافقی کوبید لوزا نیلو کوبد و موه سود را نیلو بود
 و بیرون آورد بر فرق بزجانه ادویه سهل بیرون آورد و باده را زیاده کند و چون با سرکه
 بپایزند و ضاد کنند یا بشامند ورم سبز را تحلیل دهد و چون با مویز بخایند و بدان
 غر غم کنند یا مویز بج بلغم قطع کند و بدل آن دار فلفل بود و کوبید بدل آن بوزن آن
 نارسک است و دود آنک آن سورجیان و نیم وزن آن مغز خشکانه **فلفل ابيض**
 بسیار سی سفید خوانند و درخت فلفل مانند درخت انار بود و جالینوس کوبید اول
 ثمره فلفل دار فلفل بود و از هر اینست که دار فلفل تر از فلفل بود و صفت دار فلفل
 گفته شد و هو کوبید ثمره فلفل چون نارسیده بود فلفل سفید بود و چون رسیده کرد سیاه
 گردد و مولف کوبید چند آنکه فلفل کوبیدیم از بازار کان که از طرف هندوستان آمدند گفتند
 که این خلافت درخت دار فلفل درخت فلفل است و بیشت در بنکالهی باشد و آنکه میگوید
 که فلفل سفید هم از درخت فلفل سیاه است این نیز خلافت و صاحب منهای کوبید از قول
 دیسقورید و س کوبید که بهترین وی آن بود که سبک بود و گرمی وی ضعیف تر از سیاه بود
 و مولف کوبید فلفلی سفید بزرگتر از فلفل سیاه بود و لون وی بزرگی مایل بود و مقدار
 نخودی کوبید بود و در امراض طبیعت اکرم بود در سیوم و خشک بود در چهارم چون در
 کلهها کتد جهت جلا جلائی تمام دهد و هضم طعام بکند و اشتها بیاورد و ورم سبز را

بغایت

بغایت نیلو بود و بول و حیض براند و طبیعت را نرم گرداند اندک و بسیار در ریاضات
 مستعمل کنند و بلغم را سود را باک کنند مقدار ملخود از وی تا نیم مثقال بود و وی محقق
 من بود و محذرجین و مضر بود بکره و مصلح وی غسل بود و این ماسویه کوبید بدل وی
 از جیبیل بود **فلفل اسود** بسیار سی فلفل سیاه کوبید و بیونانی یا یاری خوانند و وی گرم
 تر از سفید بود و طبیعت آن کرم و خشک بود در چهارم و در وی جذبی و تحلیلی بود و
 جلا بدهد و بلغم لرج دفع کند و مسخنی اعصاب بود و مسکن آن و چون باز رفت بیامیزند
 محلل خنار بر بود و چون با نظر ون بیامیزند بهی را از ایل کنند و غذا غلیظ را لطیف
 گرداند و بول براند و اگر بعد از جماعت زن نخود برگیرد ابستق نشود و وی جهت تاریکی
 چشم و آب رفتن نافع بود و سرد مزاج را نافع باشد و مسخنی معده و جگر باشد و همه اعضا را
 سختی کنند و با بیاز و نمک بیامیزند و برداء العطب ضاد کنند بعد از آنکه نیک نیک مالید باشد
 آن موضع را موی بر ویاند و چون سختی کنند و بر روغن زیت بخوشانند و بمالند فالج و خدر را
 نافع بود و اعضا بی که سردی بروی غالب بود چون با ادویه بیامیزند که در وی قضی بود
 تقطیر البول را که از سردی بود سود دهد و همچنین فالج و خدر و ریشه را سفید بود و فی الجمله سود
 مند بود جهت هر علقه که در اعصاب حادث شود و کوبید بدل آن یک وزن آن فلفل سفید است
فلفل الماء بیونانی اودر و مایاری کوبید و آن بنا نیست که در آبها ایستاده روید و ابهایی
 اهرسته روان بود و ترکان ویرا فرغی خوانند و کوبید چون کوبد و پرا بخورد بمیرد و بغایه
 از اودوست دارد و ساق وی کوه داشته باشد و درازی وی یک کزن بود و ورق وی مانند
 بید بود بزرگتر و سفید و بطعم فلفل بود و بوی وی خوش نبود و مژوی کوبید بود مرسته
 بر شاخهای کوبید که از بن وی مجتمع بود بعضی بر بعضی مانند خوشه بطم و بغایت حریف
 بود و چون ضاد کنند ورق وی و مژور مهای بلغمی و مرمهای مزمن را تحلیل دهد و سیاهی
 که در شیب چشم بود نر ایل کند و بر کلف و غش که در روی بود طلا کردن نافع بود و بیخ وی
 هیچ منفعت ندارد و مولف کوبید که از جیبیل الکلاب است و گفته شد **فلفل السودان**
 حبیبست مانند جلیان و بطعم مانند فلفل و از بلاد سودان آورند در دردن از نافع بود
 و جنبیدن او را **فلفل الصغالیه** بزرگتر از فلفل است و گفته شد **فلفل القرو**
 حب الکثم است و گفته شود در کرم و بسیار سی و سمه کوبید **فلفل الخواصر** ماهودانه

است و گفته شود **فلفله** اسم هر نوه است که آن نژاد بود و در باب ها گفته شود
 و در اندلس ناخوار را بدین اسم خوانند و بعضی تخم بختکشت را بدین اسم خوانند و بعضی تخم
 بختکشت را بدین اسم خوانند **فلفلون** حبیب جلی بود و بسیار سی بود نه کوهی گویند و آن
 نوعی از بود نه است و طبیعت آن گرم و خشک بود نیکو ترین آن صبح بود و نیم شغال از وی
 مشیمه بیرون آورد و مضر بود بضم معد و مصلح آن بود نه بری بود **فلنخسک** فربختک است
 و گفته شد و بسیار سی بالنگو خود رو گویند **فختکشت** انرا ذو خمسة اوراق و ذو خمسة اصابع
 گویند و گفته شد **فنا** غلب الثعلب است و گفته شد و بسیار سی رو به ترنگ گویند
فنا فلون فختکشت است و بختکشت نیز گویند و گفته شد **فنگ** کرم تر از سحاب بود
 و سرد تر از سمور بود و رازی گویند فنگ و قاقم و حواصل معتدل بودند در حراره فوم
 حنطه است و گفته شد و بسیار سی کندی گویند **فوهل** غملول و غملول گویند و گفته شد و آن
 فنا بری است و بشیرازی صورت گویند و بکار زنی برنج یکشک **قولون** جعه است
 و گفته شد و بشیرازی اربه گویند فرشته غرضه گویند و آن نوعی فطراست و گفته شد
فوی آن بختکست که ورق نباتان مانند ورق کرفس بود بزرگتر و کلی و مانند نرگس
 بود و بزرگتر و ساق وی یک کز بود و زیاده تر و امس بود و لون وی مایل بغیر وری بود
 و ستبری اعلا دوی مانند خنصری بود و در اصل وی عطری بود و گویند قوه وی مانند
 سبیل بود و در بسیار چیزهای نیکو تر از وی بود و او در اربول بیشتر از سبیل کندی و طبیعت
 وی گرم و خشک بود در د بطلور نافع بود و در حیض برادر و خشک وی و مطبوخ وی داء الثعلب
 را سود دهد و مقدار ماخوذ از وی هم مثقال بود و گویند مضر بود بکرمه و مصلح آن
 رازیانه بود و جالینوس گویند کباب در طعم و قوه مانند ثمر است الما لطیف و رازو باشد
 و گویند بدل آن فلفل سیاه بود **فوفل** ثمریست که در قوه مانند صندل سرخ بود و درخت
 وی مانند درخت نار کبک باشد و وی مبرد بود بقوه و یابس و قابض بود بر ورمها
 کرم و غلیظ طلا کردن نافع بود و اعضا مسترخ را محکم گرداند و بوی دهان خوش کند
 و قوه دل بدهد و منه الثقاب چشم و جرب آن بکند و حرارت باز دارد و قوه لثه و دندان
 بدهد و گویند بدل آن بوزن آن صندل سرخ و ربع وزن وی بر زنجبیل بود و گویند بدل آن
 بوزن صندل سرخ و نیم وزن آن کستور تر **فونج جلی** فونج نیز گویند و آن سه نوع است

جلی

جلی و بری و نهری و مولف گوید جلی دو نوع باشد یک نوع را حاشا گویند و گفته شد و یک
 نوع دیگر فلفلون و هم گفته شد و بری دو نوع بود یک نوع را مشکطرا مشیمه خوانند و گفته
 شود و یک نوع دیگر بود همه صحرای خوانند و آن مطلق بود نه بری و نهری یک نوع بیش نبود
 و نیکو ترین جلی آن بود که خوشبوی و تازه بود و سبز و رقیق آن کوحل بود و طبیعت
 آن گرم و خشکست در سیوم ملطوف بغایت قوه بود و عرف براند و بر اثرهای سیاهی
 که در بدن بود ضا کردن نافع بود خاصه چون با شراب بخند باشند و طبع وی در حمام
 جرب و حله را زایل کند و جذام را نافع بود و ریش دهان و فواق را زایل کند و چون
 با عسل و نمک بپاشانند و فضل که در معده بود زایل گرداند و بیرون آورد و چون
 خشک کنند و بسوزانند و سحق کنند جهت استرخا و لثه نافع بود و چون با سویت
 ضا د کنند و نرم کرم را ساکن کند و یرقان و استسقا را نافع بود و عصا وی گویند که
 سبع را نافع بود و چون بگویند و به بپزند و بپاشانند بجه را بکشد و اسحق گویند مضر بود
 با معا و مصلح وی کثیرا بود و بدل وی یک وزن و نیم فونج نهری بود **فونج نهری**
 قوه شراب وی مانند قوه شراب حاشا بود و نیکو ترین بود نه جویی سبز و تر بود و بودن
 فارسی اقوی بود از مجموع بود نحا و طبیعت آن گرم و خشک بود در سیوم چون بخورند و
 بعد از آن ماء الحین بپاشانند چند روز بیانی داء الفیل را نمیدانند و دوالی را طبع
 وی انصاف نفس را سودمند بود و جرب با سرکه بنزدیک بینی کسی براند که غش کرد مانند
 نافع بود و روعن وی تمیخ کردن عین سبیل دارد و خوردن وی و ضا د کردن کزندی
 جاف را نافع بود و اگر با شراب بپاشانند و دفع سموم قتاله بکند خاصه که بیش از آن
 خورده باشد و چون با شراب بپزند و بر صاحب جذام ضا د کنند نافع بود و وی مقطع
 باه بود از هر ضرری بکوره و گویند مصلح وی کثیرا بود و گویند که بدل آن نفع آ
فوه معروف بود بقوه الصباغین و بسیار سی روئاس گویند و آن بختکست سرخ
 و نیکو ترین آن بود که تازه و سرخ و باریک بود که از ارمن آرند و مع و ف بود بر
 بندی و طبیعت آن گرم و خشک بود و گویند در وی سردی بود و جلا یون با غندال دهد
 و بر بختک سفید و قوی با سرکه طلا کنند نافع بود و بدن را از هر اثری که بود پاک گرداند
 تا در ورم جهت سقطه و مضر به نافع بود چون با قدحی شراب بپاشانند و نموده وی

چون با سکنجبین میاشامند کز نذکجا نور از اسود دهد و بیخ وی را چون زن عنود
 بر کبر و حیز را براند و بجه بیند از دوی بغایت سودمند بود اگر از البول که چون بیاید
 و جگر و سپرز را پاک کند و سده آن بکشد و چون باماء العسل میاشامند عرق النساء و
 و رک و استرخاء اعضا را نافع بود و اگر با عسل خنک کنند همین سیل و اولی آن بود که
 کسی که آن بیاشامد هر روز بحام رود و گویند مضر بود بر مصلح آن اینسون بود و
 و در یسفرین و س که بدید که بدل وی در تنقیه جگر و سپرز و ادرار بول و حیز بوزن
 آن سلیمه و دودانک و وزن آن مویز سیاه و گویند بدل آن در برص شیطانی بود **فیلمش**
 بیارسی بیلکوش خوانند و آن لوفت و در لام گفته شود **نیچن** سذاب است و گفته شد
فیلز صبح درخت حصص است و ثمر وی مانند فلفل بود و حصص عصا و ویت
 و معتدل بود در حراره و برودت بر موی طلا کردن قوع آن بدهد چون بیاشامند
 در د سپرز و رقا نافع بود و طبع فروع وی حیز براند و بدل آن حصص بود
فیروزنج بیارسی فیروزه و بیرونه گویند و آن نوعی از اجمار است از رقی شکر ترین
 آن نیشابوری کهن است و طبیعت آن سرد و خشک بود و چون سحق کنند و بیاشامند کز نذ
 عرق بر نافع بود و ریش اندرونی را و در دراری چشم کشته شکوری را و تاریکی چشم را
 نافع بود و چون روغن بوی رسد خراب شود و عرق همین ولون آن بکلی تباه شود و بشک
 همین تباه باطل شود لون آن و حسن آن و اسطوطالیس گویند که هر جوهی از اجمار که از لون
 خود بگردد و بوشیدن آن بد بود **فیل** بیارسی بیل گویند و آن حیوانی معروفست و از
 کدخدان زادگان هندوستان است و دندان و پرا عاج خوانند و این مولف گویند که فیل
 معروفست بتکرو و لجاج و فیل از هیچ حیوان نترسد مگر کرم و فیل دوسر دارد معکوس
 انگس که نداند که دید دندان است و حال آنکه مخرج وی از اصل قرن است و میان وی
 محوف است و فیل را افقم گویند بعضی گویند که دهن و دهنش فراهم نیاید و فیل نتواند
 خفتن و چون بیفتد نتواند خاستن و خفتن وی تکیه بود بر چیزی و هندوان گویند
 که بیشانی فیل هر سالی عرقی کند عرقی بتیر خوشبوی تر از مشک و آورده اند که فیل
 حیوانی عجیب است و طریف و فیل از حیوانات عظیم است و چون باری عزوجل کردن او را
 کوتاه آفرید خرطوم دراز بجای آن آفرید تا بدان اب و غلظ بر میدارد و خرطوم همچون

دست باشد بر همه تن او میگردد و باشد که صلاح بدان بزنند و او را در گوش
 بزرگست هر یک چند سبزی دایما بدان بشته را از دهن دفع کند زیرا که دهن او
 مفتوح بود اگر چیزی از بشته یا مکس در آنجا رود بیازارد او را و وی را دروناب بود
 عظیم هر یک دو بیت من باشد که سیصد من باشد و در همه تن او لا معاصل کوب و کتف
 فخذ هیچ مفصل دیگر نیست و تا بیست و پنج سال بر وی نکلند شهوتش باز دید نشود
 و چون وقت ولادت شود در آب زاید تا بجه در زمین بیفتد و فیل را بامار حلاوت
 بود چون او را بیند در زربا عالد تا نیست شود و چون بیمار شود مار را بخورد بیمار
 از وی زایل شود اگر بیفتد بر فتواند خاستن و اگر فیلی دیگر بیند او را فتاده دیگر آنرا
 خبر کند تا بیاید و او را برای دارند اما فیل در حرب هیچ قلعه باشد روان رجال بشت
 او حبه میکنند و او را جوشن در پوشیده باشند و شمشیر در خرطوم او بسته بود با سب
 بد و نیم کند و اگر کرم بیند بگریزد و چنین گویند که هارون را شاعری بود معروف کنایه
 کرد و او را در جنگ فیل انداختند روز حرب کرم در بغل نهاد و شمشیر برداشت و بجنگ
 فیل رفت چون نزد او رسید فیل قصد کرد که او را بزند کرم از بغل بیرون آورد و در
 روی فیل انداخت فیل بشت بداد و مسلمانان تکیه بر گفتند و سوران از بشت فیل بیفتاد
 و غلبه از آن اهل اسلام بود و چنین گویند که فیل چهار صد سال بزید و ز نادی گویند که
 در عهد منصور فیل را دیدم که میگفتند که این فیل شایور دوی الالکتاف را خدمت
 کرده است و از ذکاء فیل است که چون در پیش ملکی بکیا خدمت کرد هر گاه که او را بیند خدمت
 کند حاجت نباشد که فیل بان با او بگوید چنین گویند که فیالی فیلی را بزودی ترسید که فیل
 از وی انتقام کشد احتیاط میکرد یک روز فیل را بر درختی بست بر سنی و شوق حکم دخت
 فیل شاخی از درخت بگرفت و فیال را موی بسیار بود شاخ درخت در موی او پیچید چنانکه در موی
 محکم شد آنکه بکشد فیال در زیر قوایم او افتاد و او را بزر برای بالید و خرد کرد و بکشت و
 خواص وی بسیار است آورده اند که اگر کسی و سخ کوثر و خورده تا هفت روز بخسند
 بلیناس گویند اگر بر صرا عماره او طلا کنند و سه روز بگذارند بکشد باذن الله تعالی
 اگر استخوان او را بر کودکان بندند صرع از ایشان منگند و اگر در گردن کاوا و بزند
 از قو با سلامت یابد و اگر عاج را با عسل میامیزند و کلن را بدان طلا کنند زایل شود

و اگر عالج بر درختی مقرر و بزند آن سال ثمره میارند و اگر خانه را بزدان دکان کنند نبسته
 و امثال آن میبرد و اگر حکاک عالج را بر اجرت فاسد افشانند صلاح بدید و اگر در خیشوم
 را غش افشانند خون منقطع شود و اگر باره از پوست فیل بر کسی بزدند که او را تب لرز باشد
 منقطع شود و اگر صاحب تشنج بر پوست فیل نجس تشنج از وی برود و اگر در زرد امین صاحب
 بواسیر دخانه کتد بواسیر را زایل کند و اگر بول او را در جای شتر کنند موش از آنجا بگریزد
 و اگر زنی عاقه بیاشامد استن شود و اگر سرکین او را در زرد امین محوم تدخین کنند
 تب از وی برود و اگر بیکدم از آن بصاحب قولنج از وی زایل شود و دیگر اعادت نکند
 فیل مخلوط کنند بعسل و زن خود برگیرد هیچ استن نشود و زنان هند که وقت باشند بر
 بتخانه جنین کنند تا استن نشوند و حسن و طراوتشان کم نشود زیرا که ایشان بر جمله عرق
 رقیق باشند لابد باشد از کسی که جنس موافق او باشند تا استن شود و چون استن شد
 فایده وی فوت شد و دقیق نوس کوبید که براده عالج قابض بود چون بر دایم خضامد کنند
 زایل کند و شریف کوبید که چون نشاره عالج هر روز در دم بماء العسل بیاشامد حفظ را
 نیکو بود و اگر زنی که عاقه بود هفت روز بیایید و در دم نشاره وی باماء العسل بیاشامد
 بعد از آن جماعت کنند زن استن گردد بفرمان خدای تعالی و مولی کوبید امتحان بنوعی دیگر
 کردیم سه شب هر شب یک مثقال نبات مصری ساینده زن سفوف ساخت و شب سیوم و چهارم
 مرد با وی جماعت کرد استن شد بفرمان خدای تعالی اما بشرط آنکه بعد از ظهر بود و اگر نشاره
 وی جزوی و بوزن آن براده آهن بیامیزند و بغایت سحر کنند و بواسیر مقعد باشند
 بغایت نافع و طبری کوبید چون از دندان فیل چیزی در گردن طفل او بزند از بواب اطفال
 این باشند و سرکین فیل چون فی زجه از عسل سازند و زن خود برگیرد هرگز استن
 نکردد و بخور وی صاحب تب کهن را نافع بود و چون بسوزانند و بر سعه تطل کنند
 برای کند و چون در موضعی که نبسته بود بخور کنند بگریزد و اگر ادمان آن کنند بگریزد
 و هرگز باز آنجا نیاید و این زهرادر خواص آورده است که اگر درخت انکور و رزع و درخت هاء
 دیگر با استخوان فیل بخور کنند قطعا هیچ کرم گردان نکردد و اگر باره از دندان وی در
 خرقة سیاه بندند و بر کاوندند و با ایشان این باشند و اگر نشاره وی مقدار در دم
 بآب بود نه که چند روز بیایید بیاشامد بخور نافع بود و درها کنند که رحمت زیادت شود

و اگر باره

و اگر باره از دندان وی در خرقة سیاه بندند و بر کاوندند عالج بر عضوی نبست که
 استخوان در وی شکسته باشد جذب کند و با سانی بیرون آورد **فیطل** اهل اندلس
 طفل خوانند و آن کون بری بود و سفید و لیون گویند و در کافه صفت مومن گفته شود
فینک فینج نیز گویند و آن قیشور است و گفته شود **باب الفاق**
قافله دو نوعست بزرگ و کوچک است و از آن بزرگ از جو زرد بزرگتر بود و حب
 آن مانند بنبه دانه بود و بیزرکی و پوست آن صلب بود و رنگ وی سرخی بود که بسیار
 زرد و قافله کوچک را شوشمیر خوانند و خیل بوا و هیل بوا گویند و آن سه نوع است
 یک نوع مقدار استخوان پلیده بود و یک نوع بمقدار جو زرد بود لیکن مثک شکل بود و دانه
 ایشان نزدیک یکدیگر بود و لیکن نوع هیل است و گویند وی لطیف تر از بزرگ بود و بزرگ را زرد
 خوانند و طبیعت آن گرم و خشکست در آخر درجه دوم یا اول و گویند با اعتدال نزدیک بود
 و در وی قبضی و تحلیل و تقوی بود فی و غیا از آن نافع بود با آب انار وین و هضم را یاری دهد
 و معده و امعاء را پاک کند و مقدار استعمال از وی تا یکدرم بود و در دجگر سرد را نافع بود و سده
 آن بکشد چون با سکنجین بکفنه بیاشامد و صرع را نافع بود چون هر روز در دم از وی
 بیاشامد و چون با تخم خیارین بیامیزند اجزاء مساوی و هر روز یکدرم با سکنجین بیاشامد
 سنگ کرده بریزند و کوچک وی نشف رطوبت از سینه و حلق و معده بکند و هضم را قوه دهد
 نه یاد آن نوع بزرگ و لطیف تر از وی بود و قبضی و کثر بود و حراره بیشتر و گویند قافله مضرب
 است و مصلح وی قند بود و بدل قافله کبار یکوزن و نیم آن صفار و گویند نیم وزن آن کبابیه
 و نیم وزن آن قرنفل و بدل قافله کبار یکوزن و نیم صفار بوزن آن قرنفل بود **قافلی**
 نبات است مانند اشنان و در طعم وی شوری بود با قبض و اسحق گویند مانند کشوث بود در
 فعل و طبیعت وی گرم و خشک بود در اول و سهیل آب زرد بود خاصه تخم وی و آب وی مدر
 بود بود و منی و سهیل صفرا بود و ضعف جگر را سود دهد و کیموس وی نیکو بود و در معده
 ثقل پیدا کند بسبب آنکه لزوجتی که در وی هست و شربتی از آب وی دود آنکه رطوبتی یا
 نیم رطل باشد باده درم شکر سرخ و صاحب منهاج کوبید با سکر العشر و جش بن حسن کوبید که
 شکر سرخ با بلبل و بلبلاب نیکوتر بود و قوی تر از شکر سفید **قائل الفخر** خالق العز است و گفته
 شد **قائل النخل** نیلوفر است و گفته شود **قائل اسیه** بد است و آن و بد کشان گویند و گفته شد

قاتل نفس نوعی از اشق است و گفته شده **قاتل الکلب** ادرار قی خراشد و آن خانق الکلب
 است و گفته شد **قاسه** بیونانی سطل خنثی گویند و گفته شده و آن بنایتست مانند فراسیون
قاتل الحلق نوعی از اناغال است انوک که زهر وی از دق بود و آن اذان الفار است و گفته
 شد در باب الف و آن نوعی از مرزنگوش است **قاتل الذیاب** خانق الذیاب است و گفته شد
 و آن خرق سیاه است **قاپون** ارمیناست و گفته شد و میارسی نوشادر گویند **قا** و **ندقیون**
 خوانند و بیارسی بیه قاوندی خوانند و رومشایان شیراز و راشترید خوانند و آنرا
 از هند و ستان آوردند مانند بیه بسته بود و طبیعت وی گرم بود و در دهانی که از سردی بود
 مالیدن سود دارد و سرفه کهن سرد و در خاصر و بشت که از سردی بود چون یکدم از وی
 در حسو کنند و بیاشامند نافع بود با سیاه خرد کنند و روغن وی بکینند و رها کنند تا بجمد
 گردد **قاقیا** اقا قیلا است و گفته شد **قاتل الخیض** الکلب است و گفته شد و از هر
 آن ان اسم بر نهاده اند که ایشان دو بیخ اند مانند دوزینون که در سالی یکی فرزند بود
 و یکی لاغر و در سالی دیگر آنکه فی به بود لاغر شود و آنکه لاغر بود فرزند گردد **قانه** بیارسی
 سنگدان گویند و صفت قواضی بعد از این گفته شود **قاراسیا** قواصیا است و گفته شود
قج جمل خوانند و بیارسی بکک گویند صاحب مناج گویند نزدیک است به طبیعت و لحم
 وی الطین لحوم بود و گرم و تر بود و چون بریان کنند شکم بیند و مسمن بود و باه را از
 زیادت کند و دل را روشن کند و غذا بسیار دهد از هر آنکه در هضم شود و شریف
 گویند که گوشت وی معتدل بود و غذای نیکو دهد و زود هضم شود و دماغ وی چون
 با اثر بصرف بیاشامند صاحب یرقان را سودمند بود و جگر وی چون گرم بود مقدار نیم
 مثقال فرو روند صرع را سودمند و زهر وی شکوری و تاریکی چشم را نافع بود کحل کردن
 و چون بزهر وی سعو ط کنند در ماه ذهن را زیاد کند و قوه باصره بدهد و اگر زهره
 وی بامروارید ناسفته و مثل آن مسک اجزاء مساوی سحق کنند و کحل کنند سفیدی
 چشم و غشا و جرب را سودمند بود و بیضه وی چون با سرکه عنصل بپزند و بخورند
 درد شکم و معده را سودمند بود **تت** رطبه خشکست و آن فصفه است و گفته شد
 و بیارسی اسبست گویند **تثا** خار است که صمغ آن کثیر است و بشیرازی از آن خوانند
 و خار وی را بسوزند و جوب و پرا بکا و وشت دهند و غذا نیکو بود از آن طبیعت آن گرم

و تر بود سرفه را سودمند بود و قرح شش را و منفعت کثیر از آن کاف گفته شود **تثا** قشر
 خوانند و کوجک از اشغایر و صفایس گویند و بیارسی خیار زه گویند و شنگیار و خیار
 دراز هم گویند نیکو ترین آن نیشابوری بحثه بود و طبیعت آن سرد و تر بود در پیوم تسکین
 حراره و صفر بکنند و بول برانند و تشنگی بکشاند و مثانه را موافق بود و بوییدن قشا
 و قشد بخودی که از حرارت بود شفا بخشند و ورق وی با عسل بر شری بلغمی طلا کردن
 نافع بود و خوردن وی کزندی سکه دیوانه را نافع بود و کیموس وی بدن بود و مستعد
 عفوئه بود و بوقت صعب آورد و در معده و دفع ضروری بحسل یا مویز کنند یا ناخواه
 و رازی گویند که سبک تر از خیار بود و زود تر بگذرد و خیار و خیار زه و کدو محروری
 مزاج را نافع بود و محتاج اصل نبود لیکن اگر بسیار بخورد در شکم و قفل مبدل کند و مصلح
 آن جوارش کوفی و سفر جلی بود اما سرد مزاج را مضرب بود و اولی آن بود که بسیار بخورد
 و شراب بقوه صرف از بی ان بیاشامند و جوارشات گرم **تثا هند** خیار جنبه است
 و گفته شد **تثا هند** بری بلا است و گفته شد **تثا الحار** بیارسی خیار زه سبک گویند
 و بکار رونی بد و گویند و آن بری بود و اهل اندلس علقه خوانند و ارد فنا بی نیز گویند
 و بیونانی اشغایر و اعروس و عصا و عرو و را اطر یون گویند و نبات وی بینات کبر
 مانند اما خار ندارد و لون وی سبز بود که بسیار میاید باشد و صفت عصا و وی جفاست
 که عرو در آخر بستان که زرد شود بکیند و در خرقة کنند و مالند تا آب از وی بیرون
 آید و صافی کنند یا غصلی بیالایند و بعد از آن راوق کنند و در ظرفی کنند و بر روی
 خاکستر خشک کنند بعد از آن بر لوجی کنند بر سر سایه قرص سازند یا کر باس سر بکنند
 بر روی خاکستر بختند و عصا غلیظ بر آن زنند تا کر باس را فرو خورد بعد از آن
 بصلا یه سحق کنند و قرص سازند و طبیعت آن گرم و خشک بود در اول درجه سیوم و
 گویند حراره وی در دوم بود ملط و محلل بود و باب بیخ وی بدان مضمضه کنند با بست
 جوهر و ری بلغمی کهن که بود تحلیل دهد و چون با صمغ البطم بر جراحات دهند از دمل و
 موم باشد بکشد و چون با سرکه بپزند و بر تقرص نهاد کنند نافع بود و طبیعت وی در حقه
 جهت عرق النساء سودمند بود مقدار یکدرم و مضمضه بدان کردن درد دندان نافع بود
 و چون خشک کنند و سحق کنند بهق و جرب ریش شده و قوبا و اثرها و سیاهی که از دمل

و در پیش بر روی بید استود زایل کند و عصا بر روی حیض و بول را براند و اگر زرد بود
 بر کبرد بجه تباه کند و اگر با شیر معوط کنند بر قان سیاه را نافع بود و صداع کهن را ببرد
 و عصا بر وی جوی در گوش چکانند در گوش را نافع بود و چون بازیت کهن یا با عسل
 یا زهره کاو تخم کنند یا طلا کنند و مرهم جخم و خناق را بغایت نافع بود و وی سهیل
 خلط غلیظ خام و مره سودا و مارا صفر بود و باید که با دویه که موافق باشد خلط کنند
 مانند صبر و قنطاریون باریک و سوربخان و بوزیدیان و کما فیطوس و قسط و مر
 و زعفران و سنبل العلیب و دارچینی و سیلخه و زراوند مدحرج اینسون و تخم کرفس
 و فطر السالیون و جاو شیر و سکنج و قمل و تربد و نمک هندی و جب بلسان و جوت
 با بعضی از این ادویهها بیا میزند نافع بود بجهت بسیار در درها چون در مفاصل و قری
 و قولنج و لقوه و خدر دست و پای و درد های نو که از مره سودا بود و نشاید که با دویه
 مثل سقونیاء و سخم حنظل بیا میزند و شربتی از وی از دانگی تا دانگی و نیم بحسب مزاج و
 مضر بود بشرب و مصلح وی صمغ عربی بود و طین ارمینی و نشاسته و اگر قنار لعل را با روغن کجند
 بیزند و بر بوا سیر که ظاهر بود بر امون معقد طلا کنند یا بعضی روغن کجند روغن جراح کنند
 نافع بود و خشک کنند و اسحق گوید روغن وی از آب وی و زیت بکیرند یا با قنار یا با آب
 بیزند تا آب سوخته گردد یا روغن بماند آن روغن نافع بود جهت سردی اعضا چون ببلان
 بمالند و کفی اثرهایی که در روی بود زایل کند و نافع بود جهت طین که در گوش بود و کرای
 گوش که از ریاح غلیظ بود و شریف گوید چون طبعی بخوری بیاشامند مجدوم را نافع بود
 و اگر بچ وی سخن کنند و بر ورمی که درین گوش بود و ورمها بلغمی که در گردن بود بقتل
 بکند از اند و روغن وی بر مفاصل کهن مالیدن و خوردن نافع بود و شربتی از وی بقوه
 دو درم بود که با ارد جو بیا میزند و وی خلط خام و لزج بیرون آورد و در نوب وضو و غسل
 را نافع بود و عصا بر وی در حقنه کردن سودمند باشد جهت درد بشت لیکن سحج آورد
 و سهیل خون تنها بود و حقنه کردن خطر بود مگر خلط کنند با دویه که موافق باشد و از
 یکدم تا یک شغال کنند بحسب مزاج و باشد که فی با فرط آورد و ملاولی آن بدست جوی
 شرباب با سرکه کنند که فی باز دارد **فتا النعام** حنظل است و گفته شد و بیاری گوشت گویند
فتا الحیة از قول صاحب جامع زراوند طویست و از قول صاحب نهج حنظل کو حکست

وصف

و صفت هر دو گفته شد **فتا** بیاری خیار گویند و در باب خالفتنه شد **قد میا**
 قلی میاست و گفته شود **قدح** **مریم** بنایتست که بیونانی قوطولیدون گویند و گفته شود
قدح مرطبه است و گفته شد و بیاری است گویند **قدیر** گوش خشک بود نیکوترین
 آن بود که از حیوان نر بود و حراغ وی کمتر از نمک سود بود قوه بدن بدهد سستق را نافع
 بود خاصه چون در هر که بخوشانند تا تشنگی کمتر کند و کرسنگی که از سستی بود باطل کند و قلیل
 العنق ابود و اولی آن بود که باروغن و شیر بیزند **قرع** دبا خوانند و بیاری کد و گویند
 و نیکوترین آن سبز و تر بود طبیعت وی سرد و تر بود در سیوم غذا یو که از وی که متولد شود
 مانند مصاحب وی بود اگر با خردل بخورند خلط حریف از وی متولد شود و مسلوب وی
 غذا اندک دهد و زود بگذارد و صفرا و خون ساکن کند و مولد بلغم بود و محروری و صفراوی
 مزاج را نافع بود حرارت بنشانند و تشنگی باز دارد و خشونت سرفه و سینه و کسی که جگر
 وی گرم بود و بکم را نافع بود چون با آش جو یا با ماش مقشر و روغن شیر میزند
 و بخورند سرد مزاج و اصحاب سودا را شاید که خورند که قولنج غلیظ آورد و اگر
 خواهند که خورند که قولنج غلیظ آورد و اگر خواهند که خورند بازیت مطجن کنند و مطیب
 مغفل و خردل و سداب و کرفس و فنعاء کنند و شراب صرف بر سران خورند و جوارشات
 و خردل و مرئی نیز مصلح وی بود و چون مسلوب کنند و بعد از آن باب غورم و اب افار
 و سرکه و روغن بادام و زیت انفاق بخورند خلطی سلیم از وی پیدا شود و سوتی وی
 سرفه و درد سینه را که از حراره بود نافع باشد و تشنگی بنشانند و کرب که از صفرا بود سود
 دهد و درد خلط را نافع بود و رازی گوید روغن وی مانند روغن بنفشه و نیکو فسر
 بود و حرارت را سود دهد اب وی صداع را سود دهد و زایل کند چون بیاشامند یا بلان
 سر بشویند و اگر باروغن کل در گوش چکانند درد بنشانند و غذا ای میگوید دهد و چون
 بیاشامند بعد از آن که در آب فلوس خیار جنب و ترنجبین و خیر بنفشه حل کرده باشد
 صفرا محض براند و شریف گوید که و می گوید که اول همه بیرون آید چون در خیر گیرند
 و بریان کنند و باب آن کل کنند زردی چشم که از یرقان باشد زایل کند و چون
 باب کل وی کل کنند در چشم گرم را زایل کند و شفادهد و بوست خشک وی چون
 بسازند و بر موضعی که خون از آن روان بود افشانند باز دارد و اگر بسوزانند و با سرکه

میرشد و بر سر طلا کنند نافه بود و دانه وی چون مقرر کنند و روغن از روی بکیرند
در دگوش و درد امعاء کرم را سود دارد و کدو چون با خردسد و بن آن بکشاید و سوراخ
کشاده در میان آن بکند و بخت الحیدر بیند آیند تا عتلی شود و بن آن باز جای نهد
و چهل روز در هاکند بر درخت بعد از آن بچینند و آنچه در اندرون وی بیرون آورند
و بفشارند آب سیاه از وی بیرون آید در شیشه ها کتده که بر شود و بر هاکند و چون
خواهند که استعمال کنند حنا بجان برشند و خضاب کتده موی را سیاه گرداند و بقا
سفیدی را بکند و خضابی بغایت نیکو بود و جوده کدو چون هاکند در ابتدا درد
جشم که از حرارت بود نافه بود و درد ساکن کند خاصه چون بار جو میرشد و همچنین صراغ
کرم را چون بموضع درد لطمه کنند خواه در تب و خواه در غیبت و چون هاکند حمره را
رود عماره بکند و درد آن ساکن کند و پوست کدو خشک ریش ذکر را نافه بود و خشک کردن
و همچنین ریشها که بر اعضا و یا بر لزاج بود و سوختگی آتش را نافه بود و چون بار غن
کا و برشند و مغز دانه وی سرفه که از کرمی بود سود دهد و مرکب سینه بود و مقطع
تشنگی چون در افتاب بمالند و سوزش مانند که از خلط غلیظ بود نیز و وی مولد بلغم
بود و اولی آن بود که با سفرجل بیا میزند در سلوک کردن بعد از آن با موی و سفت و نخل
و خردل و فودج استعمال کنند **قرنفل** بیارسی میخک گویند و زنان مانند استخوان زیتون
بود و دراز تر و بغایت سیاه بود و عکای در عکال البطم بود و نیکوترین آن نیز بوی شیرین
طعم با تیزی و تلخی اندک بود که خوب وی بار یک تر بود و طبیعت آن گرم و خشک بود در پیوم
بوی دهان خوش کند و چشم را روشن کند و مشکوری را بکند کحل کردن وی فو جگر دهد
وقی و غشای را نافه بود و سلس البول و تقطیر البول را قطع کند چون از سردی بود و سخن
رحم زنان بود و اگر نیم درم از وی سحق کنند و با شیر تازه بیا شامند بنا شتا بجا محبت
را فو دهد و بوی وی مقوی دل و دماغ بود و کسی که علت سودا بر وی غلبه کرده باشد
زایل کند و مقوی معده و جگر و مجموع اعضا آن و استسقاء الحی را بغایت نافه بود
و مقوی اعضا و ریسه بود و بدین سبب است که بجا محبت را زیادت کند و هضم را یاری
دهد و باد هائیکه متولد شود از فضول غذا در معده و مجموع شکم بشکند و لته را فو
دهد و گویند مضر بود بحما و مصلح وی صمغ عربی بود و گویند بدل وی نیم وزن آن

فرخ خشک

فرخ خشک یا بوزن آن خولجان بود **قرص** بزر الا بخرم است و در برزور گفته شد
قرنفل بیستای فرخ خشک است و افر بخشک نیز گویند و گفته شد **قرنفل القرنفل**
قرنفل الطیب خوانند و پوست هر جوانی و مرد و خنکی که بود از آن قرنفل خوانند و فو وی
نزدیک به قرنفل بود و آن پوستی ستر بود بلون قرنفل و طعم قرنفل داشته باشد غیر
حلاوه دار چینی و اگر شیرین تر بود از قرنفل ضعیف تر بود بفعول و طبیعت آن گرم
و خشک بود در دهم و گویند در پیوم و گویند معتدل بود در گرمی و سردی و بدل وی قرنفل
بود **قرنفل** مانا گویند و یاری بری گویند بود و کرویایی جلی نیز گویند و مولد کوبید بیشتر از وی
انرا تخم ترخ خوانند و تخم بدر آن کوبید و در طعم وی تلخی بود و نیکوترین آن تازه زرد
بود و فربه و طبیعت آن گرم بود در پیوم و خشکی سینه را بکند و چون باب بیا شامند
صرع را نافه بود و سرفه را که از سردی بود و عرق النساء و فالج و استرخا و مفضل را نافه بود
و کرمها را بکشد و حب القرقع را بیرون آورد و چون با شراب بیا شامند درد کرده و عسر
البول و قولنج را موافق بود و کزندی عقرب و مجموع کزندها از جافوران زهر دار
نافه بود و چون بیا شامند از وی مقدار یکم با پوست بیخ غار سنگ را بریزد
و چون سحق کنند و با سرکه بر جرب و سعه طلا کنند زایل کند و خان وی بجه بکشد
در شکم و مقدار مایه خود از وی یک مثقال بود و گویند مضر بود بسبب ز و مصلح وی ایشون
بود و بدل از خر و حمرل و گویند بدل آن مشکطرا شیم است **قرنفل** سعاد است
و گفته شد **قرصا** جوا سیاه نیز گویند و مولد کوبید بیارسی انرا الو ابو علی خوانند
و بیشتر از وی الی بای مشهور است و آن سه نوعست شیرین و ترش و عفتل بجه شیرین
بود گرم و تر بود در دهم زود از معده بگذرد و مرغی وی بود و مستحیل شود به طبعی که
غالب بود و شکم براند و طبع را نرم دارد و مع ذلک غوطه زیاده کند اما مفسد غذا
بود و مولد سودا و آنچه ترش بود تشنگی بنشانند و شکم بیند و معده بلغمی که مملو فضول
بود سود دهلا از بهر تحفیف که در وی بیشتر بود که در عفتل و آنچه عفتل بود ضد
شیرین بود و د قیونوس کوبید چون تر باشد شکم براند و چون خشک بود شکم بیند
و صمغ وی چون با شراب و آب بیا میزند سرفه را زایل کند و لون را نیکو گرداند و چشم
را روشن کند و منهض شهوة بود و چون با شراب بیا میزند و بیا شامند سنگ را بریزد

قر قو زعفران است و گفته شد **قر قومه** قر قومه نیز گویند و آن قفل روغن
 زعفران است بیونانی و بهترین آن خوشبوی قر به سیاه بود که هیچ دروی نباشد
 و چون در آب بکشد برون زعفران باشد چون بخایند دندان را رنگ کند رنگی سخت ثابت
 که باقی بود و وی مسخن و منضج بود و خشک بود در سیوم بول براند و تاریکی چشم را زایل
 کند **قره العین** کوفش الماء و جو جیر الماء خوانند و بیونانی سلینون خوانند و آن بیشتر
 در آنها ایستاده روید و در آب روان نیز روید و ساق و شاخهای رطوبتی لزج داشته
 باشد چنانکه بود دست بحسید و در وی عطریتی بود و ورق وی بزرگتر از ورق
 نفعان بود بافتگی و مسخی بود و محل و بول و حیض براند و سنگ کرده بریزاند و با بول
 بیرون آرد جزا و قرحه اعمار نافع بود و اگر بسیار خورند مزاج را گرم کند تا باجری
 که روی و بدن را سرخ گرداند و درد بملوها سودمند بود و محل و منفع شده باشد
قرانیا درختیست بزرگ در کوهستان سرد سیر روید و ورق آن مانند ازاد درخت
 بود و غروی مانند زیتونی در آن بود چون نارسیده بود سبز بود و چون رسیده گردد
 سرخ شود مانند خون و آنرا خورند و در طعم وی عفو صتی تمام بود و طبیعت وی گرم
 و قابض بود و موافق اسهال شکم و قرحه امعاء چون در طبیعت کشته و خورند در مکان نقد
 مانند زیتون و رطوبتی که از ورق وی چون تر بود حاصل گردد سوزانند و برق با مالند
 نافع بود و ورق و قضبان وی بجایه عفض بود و بجایه قوی باشد **قر صغفه** در
 اندلس شوی که ابراهیم گویند و آن انواع بسیار بود و نبات وی در سنگستانها و زمین
 خش و ریگ بومها روید و آن نوعی از خار است و چون اول بیرون آید ورق آن
 در وی زمین بهن بود و سبز بود و خوش و چون بزرگ گردد خار گردد و سفید و
 بعد بکوب زباید تر نبود و نبات وی ایوه بود و کلوی سفید بود و سر کلوی سرخ
 زنند و کوبد بر کوب کلوی شش خار بود و با بیخ بود مانند بستان و صلب بود و بیخ وی
 بستبری انگشتی بود بدرازی سه کز بلکه زیادت بود و مؤلف گوید بزبان آن قوم
 که مکس عمل میدارند آنرا خار خشک میگویند و بشیر انری شوره در محراب شیران بسیار
 بود و مکس عمل از کلوی خورش دارد و بیخ وی در دمیینه و بملو و کزندی جا نوزاد
 و عقب را نافع بود و طبیعت نبات وی گرم و خشک بود در آخر درجه اول و محل ضعیف

در کوهستان
 در کوهستان

بود و چون با شراب بیاشامند در دجگر و کزندی جانوران زهر دار ها کشند و نافع بود
 و اگر با یکدم تخم کزدر بیاشامند حیض براند و محل معض بود و بعضی گویند چون ضاد کنند
 بر ورمها تحلیل دهد و غافق گوید مطلق بود و سریع الخذا و مولد خلط محمود بود و بلغم
 رقیق از معده بکشد از اندامها و بول براند و بیخ وی چون بتر بخورند یا با عسل مزج کنند
 اسهال را نیکو بود و اگر یک جز و از وی با یک جز و آرد جو باب کاشنی برشند و طلا کنند
 بر ورمها و که در ساق بود که آب از وی رواند بود نافع بود و در ابتدا داء الفیل عجین
 و این رشد گوید طبیعت وی چون بیاشامند این باشد از ورم بملو **قر طار غری** نباتیست که
 و رقیقها آن مانند ورق کدو بود و او را شاخها بسیار بود از یک اصل رسته و تخم وی
 مانند جاورسن بود بیشتر در موضعی که سایه بود و بد و بغایت حریص بود و غروی در
 نراق حدی و حرافتی تمام دارد و گویند چون زن چهل روز نباشد یا شامد باب بعد از
 طهر و پیش از آنکه با وی جماعت کند مرد همچنین کند بعد از آن با زن جماعت کند فرزندی
 نرینه آورد **قر قبان** جو بیست که در میان مقل می بود و صغیدی و طبیعت آن سرد و
 خشک بود در سنفونات کتد جهت قوق کوشت بن دندان را پاک کند و سفید گرداند
قر من دود الصباغین گویند و آن حیوانیست که جگر بر خاری باشد و بر نیای که
 آنرا می سوزانند و خاصیت این حیوان است که رنگا بر شیم و صوف بدان میکشد و کتان
 و پنبه نتوان کرد و جود میکر هست مانند عدس سرخ رنگ و آنرا نیز قر من خوانند و قیض
 نیز گویند و شریف گوید طبیعت آن گرم و خشک بود در سیوم و از خاصیت وی آنست که چون
 زن هفت روز زهر روز درم بیاشامد بجل قطع حیض بکند و چون با سر که استعمال
 کنند قطع فل بکند و اگر در بر شیم سرخ کشد بر محبوم او و زن نشفا یابد **قر سطار یون**
 سطار یون است و گفته شد و بیاری از ابرار آن گویند **قر ط** اسم ثمره خار است که
 آنرا ضبط خوانند و از بن عصا میگیرند و آنرا قاقیا گویند و گفته شد و آنرا ثمره را
 بیاری کره خوانند و بشکل خرزوب شای بود اما سفید و صعب تر از وی بود و این
 مؤلف گوید آن ثمره درختی بزرگ است و آن خرزوب مصری است و خرزوب چهار
 نوعست شای و مصری و بنطی و هندی و خرزوب هندی باز دو نوعست یک نوع
 خیار جنبه است و نوعی دیگر بر طریقه خرزوب شای بود اما بغایت بزرگ و بهن بود

جناحه قدوی یک کز و زیاده بود و بعضی وی نزدیک بیک وجب باشد و خربوب بنطی
 ینبوت است و خربوب شای را کورک کار زونی گویند و خربوب مصری آن قرط است که
 بیاری کره گویند و صاحب منهاج گوید که نوع او شلیه است بقوه طرائف بود در سردی
 و قبض و بهترین وی آنست که سفید باشد و آن معتدلست مایل بر سردی و ثمره آن حار و طبع
 است و ورق آن سرد است و مقدار آن را که میزنند از آن دو مثقال است و بعضی گفته اند که مضرة
 می رساند بر یم و مصلح آن بلوط است و قرط لفظیست ترکی و آن حبیبست در مصر و بدل آن
 اب خربوب است که بکینند و بخوشاوند تا غلیظ گردد **قرط** نوعی از اسبست و در بعضی
 گفته شد و آن نوعی از رطبه است که در مصر میکارند و ورق بزرگتر از ورق بود و
 چهار پایان میخورند و فریم میشوند و از آن به بیاری شد امر میگویند و باصفهائی
 شود **قرط** نوعی از کراث است که معروف بود بکراث المایه و کراث البقول و
 و انواع آن گفته شود **قرص** بابوچ است و گویند الحوان و هردو گفته شد
قرن البحر کهر باست و گفته شود **قرول** و قرولون نیز گویند و بیاری مرجان
 سرخ گویند و آن بسد است و گفته شد **قردامن** یونانی حرفی است و گفته شد و بیاری
 از آن خم سبندان گویند **قرن باد** کروی است و گفته شود **قرنقان** هم کروی است و
 گفته شود **قردامن** یونانی قردامانا است و گفته شد **قرطوم** حب العصار است
 و بیاری حسکدان گویند و یونانی قینفس و طبیعت آن گرم بود در دوم و شکم نرم
 کند و اگر بخورم از وی کوفته در شیر بمالند و بیاشامند مسهل خلطها و سوخته بود
 و انواع جرب را نافع بود و سر حوم گویند دفع ریا بکند و منی بیفزاید و شیخ الیسی
 گوید که سینه را پاک کند و او از رصافی کند و قولنج را نافع بود و مسهل بلغم سوخته
 بود و باه را زیادت کند چون با شیر یا با عسل یا با انجیر خلط کنند و این ماسویه
 گویند که او از ریا نیکو بود و مسهل کیموسات غلیظ بود و این ماسویه گوید که خاصیت
 قرط است که مسهل بلغم بود و شربتی از وی از ده درم تا بیست درم بود و بعد از آن که
 نیم کوفته در نیم رطل آب بخوشاوند و در دست بمالند و صافی کنند و ده درم شکر سرخ با وی
 خلط کنند و بیاشامند و او بصلت گوید همچون سودمند بود جهت استسقاء زنی و لحمی
 این سرابون گوید که شربتی از مقشوی بنج مثقال با اندک نمک هندی بود جهت مسهل بلغم

و ما و الجبن که مخمر وی بسته باشد چون بیاشامند با انیمون مالغولیا و جلاد را نافع
 بود و باید که شیر دور طبل و حسکدان کوفته بیست درم در وی بمالند بعد از آن بنند تا بنیر
 گردد و آب آن بکینند و استعمال کنند و گویند بدل آن جنة الحضر است **قرط هندوی**
 حب النیل است و گفته شد **قرط بری** یونانی از طر قطلوس گویند و بعضی فیض اغینون
 گویند و آن خار بیست مانند خار قرط بستانی و مولف گوید بیشتر از آنرا انکو بنخواستند
 و کلوی زرد بود و جالینوس گوید سختی بود با عندال و محقق بود و دقتی نوس گویند چون
 سختی کنند و ورق وی با جهر وی یا غروی یا قفل یا شراب بیاشامند کز ندکی هفرب را نافع
 بود و بعضی گویند چون مغسول استعمال کنند در دریا کند و چون نکریده باشد و
 استعمال کنند همان وجه پیدا کند که از کزیدی و مولف گوید طر همان نیز گویند و گفته
 شد **قرطمانا** قردمانا است و گفته شد **قرحان** نوعی از کاه است کوجک و گفته
 شود **قرطمان** هر طمان است و گفته شود و آن حبیبست که در میان جو و کدو می
 باشد **قرطاس** بیاری کاغذ گویند و اسحق گوید نیکوترین آن مصری بود پاک سفید
 از بهر آنکه از بر دی ساخته اند و وی مضروب بکرده هم مضروب بکرده و سوخته وی
 سعفه را نیکو بود و منع نزوف دم و رعاف بکند و ریشها و معده را پاک کند و اگر یک
 درم از وی بیاشامند قرحه شش را نافع بود باب سرطان خضری گفته **قرون**
 بیاری شاخها گویند مجموع شاخها محقق بود و بیاری سر گویند **قرون البقر**
والا بیل بیاری شاخها بز و کاه و کوهی گویند نیکوترین آن بود که از ایل بر گیرند
 و باید که بسوزانند تا سفید گردد و طبیعت آن سرد و خشک بود و سوخته وی دندان را
 جلاد دهد و لثة را حکم گرداند و باقی منفعت وی در صفت ایل گفته شد و مضروب و شش
 و مصلح وی کثیر بود و بدل وی اسارون و خولجان و مقدار استعمال از وی یک مثقال
 بود و در دمانه ویرقان نافع بود **قرون البقر** بیاری شاخ کاه گویند براده شاف
 کاه چون باب بیاشامند رعاف را بیند و چون بسوزانند و باب بیاشامند نفث
 دم را بیند **قرون السبیل** بعضی گویند از سبیل سفید است کشته بود و در میان
 سبیل یا بند و گویند بچخناق الفم است و صاحب منهاج گوید که دوا بی کشته بود
 نزدیک به بیش و چون بخورند خون بعضی بول بیاید و زبان بسپاه گردد و ذهن خلط

شود و مداوای آن بقی کنند بعد از آن دو مثقال کافور با کلاب و آب انار و شیوه تخم
خرفه که بیرون سرد کرده باشند با جلاب یادوغ کاو یا قرص کافور بدهند و شیر تازه بیاغند
و صوفی سب ترش و صوفی شعیر باب برف و جلاب و خیار که و جواب بدهند و حکم
و دل وی سرد کردند بصادات سرد مانند صندل و کافور و کلاب و مانند آن **قرط** نوعی
از رطبه است که در مصری کارند و ورق آن بزرگتر از ورق رطبه است و چهار پایان میخورند
و فویدی شوند و طبیعت آن گرم و تر بود و چون تر بود شکم براند و چون خشک گردد شکم بپندد
و سرفه و خشونت سینه را نافع بود و از ابیاری سبب را خوانند و باصفهائی شود و عمر وی
بر سین خوانند و بقوه تر از نبات وی باشد و در وی قبضه باشد شکم بپندد **قره الاراجینی**
بیاری دارچینی گویند و آن باریکتر از قره انتر نقل بود و شیرین تر از وی بود و طبیعت وی
گرم و خشک بود در مریوم قوه اعضا باطن بدهد و جرب و قوبار را نافع بود و وی اقوی
بود در فعل از دارچینی و در تقوید موده و جگر سرد محکم تر بود و بدل آن نیم وزن آن
قرنفل و نیم وزن آن دارچینی باشد **قرال** اسم نبات است مانند رازیانه که شتر و کوسفند
و دواب میخورند و مولف گویند که از اشیرازی بکه خوانند و آن گرم و خشک بود در مریوم
بول را براند و در دهان سرد اندر وی را ساکنی گرداند و محل را بچ بود و وی درین منفعتها
بقوه بود و چون بپزند و آب آن بیاغند مسکر بود و از اعجان نیز گویند **قسطور** رتوب
جند بید استراست و گفته شد و قسطورم نیز گویند و بیاری قند سقیری میگویند و گفته شد
قسطور کالک است و گفته شود **قسطیر** که ما خوانند و در مریوم است و گفته شد و بیاری
از زیر گویند **قسط** یونانی قسطی خوانند و آن انواعست و جمله پنج نوعست یک نوع عربی
خوانند و آنرا قسط بحر خوانند و بیاری قسط تلخ گویند و بغایت تلخ بود و سبک وزن و
صاحب جامع گویند قسط هندی سیاه و شیرین بود و قسط بحر سفید و تلخ بود و سهو
کرده است قسط سفید شیرین بود و آن رومیست و قسط سیاه تلخ بود و آن هندیست
و یک نوع دیگر هست که بلون سیاهی مایل بود و بوی صبر دهد و بهترین آن تازه سفید
فرز بود و بعد از آن هندی سیاه سبک و طبیعت آن گرم است در مریوم و گویند در چهارم
و خشک بود در مریوم و نافع بود در همه اعضا که محتاج بسخونه بود و جذب خلط از حق
بدن بکند و اگر با غسل بر کف لطف کنند نایل کند و استرخاء عصب و عرق النساء را ضار کردن

ولیر

ولیر غس نیز سودمند بود و بول و حیض براند خوردن و در شیب دامن بخور کردن و در
رحم را نافع بود و چون در فرجات کنند تا ناکمید یا طول کنند و چون بیاغند با شراب
و افستین یکدم گرم کنند کی افقی و مجموع کنند کا نافع بود و در سینه و کوفتک عضل و
هتک و نفخ را سودمند بود و چون با شراب و غسل بیاغند محرک شهو جماع بود و چون باب
بیاغند حب القرح و کرمهای برون آورد و با زیت لطف کردن نافض و فالج و استرخاء را
نافع بود و نافض را نیز آن وقت نوبت لطف کنند و در مملوهارا نافع بود و رازی گویند زکام
را نافع بود و چون در شیب بینی بخور کنند و مسیح گویند چون بخور کنند و بر ریشها نراغند
خشک گردانند و ملجمان گویند چون در شیب دامن بخور کنند حیض را براند و بجه بکشد و طوی
گویند چون بیاغند نفق سده جگر بود و گویند چون بلان بخور کنند نزلات را نافع بود و
در دای که حادث شود از عفونت و چون سحر کنند و با غسل بپوشند و بیاغند در
معه و معض و درد کرده بریزانند و اگر با سکنجبین بیاغند بت ربع را نافع بود و چون بپوش
و غش و کف طلائد بپوش یا سرکه یا بقطران نرا بکند و موی بردا و الثعلب بر ویاند قطع
احطال از بکند و مضر بود بمشانه و مصلح وی و ورق کل سرخ و قند بود و گویند مضر بود
بشش و مصلح آن اینست بود و بدل آن نیم وزن آن عاقر قرحا بود و گویند بدل آن و ج است
و مصلح آن خطی و مولف گویند قسط رومی قسط شیرین گویند و آن نوعی از بیج سوس است که انجا
بود و در میان بنفشه می برورند و با طراف می برند و معروف بود به بیج بنفشه و از اشکر مورد
همی خوانند **قسط شای** راسن است و گفته شد **قسط هندی** صاحب جامع سهو کرده است که آن قسط
شیرین است و قول صاحب منهای معتبرست که آن قسط تلخ است و گفته شد از آن و این مولف
گویند نیکو ترین قسط آن بود که تازه بود و اکندر و خشک و سخت و خورده نبود و بی زهومت
بیاغند و زبان را بکزد و قسط را معشوش کنند به بیج راسن که سخت بود اما بیج راسن زبان را
نکزد و بدین میان ایشان فرست **قسطوس** قیسوس گویند و آن معروف بود بحبل المساکین و آن
بلاب بزرگ بود و ورق وی بزرگتر از بلاب کوچک بود و بلاب را اشیرازی هر سه گویند
و آن صفاق بسیار است نوعی سفید گویند و یکی سیاه و دیگر قش گویند و این سه جنس بود و آنچه
سفید بود و مژروی سفید بود و آنچه سیاه بود مژروی سیاه و بعضی با سیاهی مانند لون
زعفران بود و بعضی مردم آنرا ابو یوسف خوانند و جنس سیوم که آنرا قش خوانند آن

مشک بود و هیچ غرضی نداشته باشد و شاخه های باریک باشد و ورق کوجک دارد و مجموع اجزای
سرد بود عصب را مضرب بود و کل وی چون با شراب بپاشانند قرجه امعاء نافع بود و اگر احتیاج
خوردن وی بود باید روزی دو نوبت بپاشانند و چون بگویند و بخور کنند و با موم روغن
زیت موم روغن سازند سوختگی آتش را موافق باشد و ورق وی چون تر بود بر که بزنند
و بگویند و آب بکشند و با سرکه و روغن سر را بدان ترکند شر در کهن را زایل کند و چون
بازیت بپاشند و در گوش جگانه در گوش و نرم که از گوش روان بود زایل کند و نوع سیاه
چون آب وی بپاشانند بسیار بدن را ضعیف گرداند و دهن را شوش کند و چون بکشند از
سر ها وی به عدد و نیک بگویند و آب آن بکشند و در پوست کرم بکنند با روغن کل و در گوش
مخالف دندان جگانه که در دندان کرم را ساکن کند و وی را سیاه کند و چون ورق وی
با شراب بزنند و از وی ضاد سازند بر بسیار ریشها که عارض شود از سوختگی آتش نیکو بود
و کلن را ببرد و آنکه و بر آتش گویند سر ها وی چون بپاشانند حیض را براند و چون قضبان
وی و ورق وی در عمل فرو برند وزن بخود بر گیرند همچنین حیض براند و به با سانی
بیرون آید و چون بگویند و آب آن را در بینی جگانه کند بینی زایل کند و عفونتی که در ک
بود و اصول آن چون بگویند و آب آن بکشند و با سرکه بپاشند بپاشانند کرمی که ریل را
سود دهد و دمه وی که از اضمه وی خوانند و در معده الشخ خوانند چون بر موی لطیف کنند
شش را بکشند و موی بسترد و صاحب منها که دید چون با شراب و موم بپاشند و بر موی طلا کنند
منه تساقط آن بکند قسب خرمایه و هیز و زخاوند و آن نوعی از خرمایه خشکست و اهل
مغرب مقلد خوانند و طبیعت آن معتدل بود در گرمی و خشک بود و در وی قبضی باشد
و گویند کرم بود در دهم طبع را به بندد و قوه معده بدهد قسا سلیمه است و گفته شد قشمش
بپاشی کشمش گویند و وی لطیف تر از گوشت مویز شیرین بود و نیکو ترین و بدل آن مویز منق
بود قشش الحوز الاخضر پوست بیرون سبز که کان است و زنی از دیگر جهت خنای که
از بلغم بود و رطوبت نافع بود قشش الحوز الصلب پوست که در کان خشک است چون بسوزانند
و خاکستر آن بر ریشها افشانند خشک گرداند و محفونی که بود بغیر لذت قشش الاتین پوست
ترنجست و آن کرم و خشک بود در دهم چون بخانند بوی سیر زایل کند و چون بخورند قوه احضا
سرد بدهد و مقدار از وی مقدار درم باشد و وی بخار را به بپاشد چون اندکی از وی

بخورند

بخورند و اگر بسیار از وی مستعمل کنند مضرب بود بکرم و معده و مصلح وی عسل باشد قشش
الکندر بپاشی پوست کند گویند و طبیعت آن کرم و خشک بود در دهم و در وی قبضی
تمام بود و چون بر جراحتها بپاشند گوشت بر وی آید و اگر بر ریشها افشانند بصل
باز آورد و شفا بخشد و چون زن خود بر گیرد رطوبتی که از رحم روان باشد باز دارد و
جهت نفث دم و قرجه امعاء چون بپاشانند نافع بود و در دار و هاء چشم استعمال کنند
جهت ریشها و آن نافع بود و اگر بریان کرده بود حله چشم را زایل کند و اگر چون مرم بر کشند
شکم بیند و بدل آن دو وزن آن کنند و بوزن آن رقای آن قشش اصل الکدرن
بپاشی پوست بپاشی گویند و آن کرم و خشک بود در دهم مطلق و منفق سه بود و بول براند
و باقی منفقت وی در صفت کوفش گفته شود قشش اصل الران باج بپاشی پوست بپاشی رازیانه
خوانند طبیعت آن کرم و خشک بود در دهم فعل وی نزدیک بفعل بپاشی کوفش بود و منفق وی
در صفت رازیانه گفته شد قشش اصل الکبر پوست بپاشی کبریت صفت آن در باب الف در اصل
الکبر گفته شده قشش اصل الهندیا بپاشی پوست بپاشی کاشنی گویند و در صفت هندیا گفته شود
قشش اصل الرمان پوست بپاشی انار است سرد و خشک بود کرمها و حجب القرم را بکشد قشش الرمان
البیض بپاشی پوست انار است سرد و خشک بود گویند آنچه پوست انار ترش بود سرد و خشک
بود در دهم و آنچه شیرین بود سرد و تر بود و بر ورمها کرم و ورم بپاشی ضاد کردن نافع است
و چون بپزند با ترنج و جو سفید کرده و باب حقه کنند نافع سحر امعاء و اسهال و چون
باب ای مضغه کنند مقوی لثه بود و چون بدان استیجا کنند مقوی معده بود و قطع خون
بواسیر و اگر سحق کنند و ده درم از آن سقف سازند و آب کرم از آن بپاشانند کرمها
را بقوه بیرون آورد قشش البیض بپاشی پوست تخم مرغ گویند مسیح گویند سرد بود در
دوم حله و جرب چشم را نافع بود چون بسوزانند و سحق کرده کل کنند و اگر بپاشند و سحق
کرده کل کنند سفیدی که در چشم بود زایل کند و قوه چشم بدهد و نشق اشک بکند ماده
آن بکند و قرجه و بزم که در چشم بود زایل کند و چون با تخم خربزه بر کلن طلا کنند قلع
کند و مطلق وی چون باب کشیز تر حل کنند و در بینی جگانه قطع عرق بکند
قشش الارز پوست بپاشی گویند و آن از جمله سموم قناله است و چون بپاشانند
در دهان و زبان و ورم زبان و باشد که ورم در مری و معده و امعاء و التهاب

مجموع بدن پیدا کند و مداوای وی مانند مداوای کسی که ذراغ خورده باشد
قشر الحصباء یا **بیماری پوست** یا **بیماری کوبیده سوخته** وی کرم و خشک بود در سیوم
داه العلب را نافع بود و سفیدی چشم را بکند **قشر حمر** قنار است بلغم اهل یمن و گفته
شد **قشر لک** یا **بیماری** فی شکر کوبیده در طبیعت مانند شکر بود و در وی تلخین زیادتی بود
و میگویند این شیرین ابدار بود و طبیعت آن گرم و تر بود در اول و کوبیده معتدل بود در
حراره و کوبیده در وی قبضی بود و مانند صمغی از قصب گیرند سفیدی که در چشم بود را بکند
و فی شکر آورد و سرفه و سینه را نافع بود و مثانه را پاک کند خونی معتدل از وی حاصل شود
و بول براند و رطوبت سینه را بزداید و مولد نفخ و ریاح باشد و اولی آن بود که باب کرم
بشوند بعد از آن مفر کشتن تا نفع از وی زایل نکند شود **قشر الذریر** یا **بیماری** فی نهان وند
کوبیده و آن فی باریکت مانند فی قلم و باریکت نیز بود و آن دو نوع است یک نوع خوب کجند
خشکی می مانند و آن نوع کوتاه قد باشد مقدار یک و جیب اندکی زیادتی تر و یک نوع دیگر امس
بود و بقدر از خود از یک کوز در آن بود و بطعم تلخ و تیز بود و برنگ تیره بود و چون بشکند
مانند سنج عنکبوت چیزی در اندرون وی بود و این نوع را از کولیک و طرف هند
آوردند و آنرا برکت خوانند و میگویند تر و خوشتر بود و آن نوع که به نبات سسم مانند و بر شاخها
وی تخم بود مانند نخودی که در ظرافت بود و این نوع تلخی و تیزی ندارد و این نوع هر از هندوستان
خیزد اما بد بود و طبیعت قصب الذریر گرم و خشک بود تا سیوم ملطوف بود با اندکی قبض
محلل و ارام باشد و کوفتی عضله را نافع بود و ورم جگر و معده را با غسل نافع بود خاصه
چون با تخم کرفس یا شامند و تقطیر البول و استسقا را نافع بود و چون در طبیعت آن سفید
و بیاشامد در درم را مفید بود و در دلدل را نافع بود و مقدار ماخوذ از وی یک گرم بود
و بدل آن اطفاغیر الطیب است با صندل و عدس و کوبیده بدل آن عدس مراست **قصب**
بیماری فی کوبیده و آن مبردی محکم بود و خاکستری گرم و خشک بود در آخر درجه اول تا اول
دوم و در اصل وی جلای اندک بود بحد و همچنین ورق وی واصل وی با بیا جذب سلی
بکند و وی بول و حیض براند و کزندی که عرق بر نافع بود و کلاوی چون در کوش افتد کری
آورد و بیرون نتوان آوردن **قصب** تو دری است و گفته شد **قصب** مع عوج است و
گفته شد **قصب** بوا قصب الذریر است و گفته شد **قصب** قطن عتیق است و گفته شد

و بیماری

و بیماری بینه کوبیده **قصب** فصفه است و گفته شد و رطبه نیز کوبیده و بیماری است کوبیده
قصب قریش و قم قریش نیز کوبیده و آن تخم شجریست که از اقوی میخوانند و آن بیوت است و
گفته شود و خرزوب نیز کوبیده و گفته شد و صاحب جامع کوبیده صاحب صغار است و کبار گفته
شد **قصاب مصری** اسم نوعی از عصای است که از آن ذکر خوانند و گفته شد و بیماری کشته خوانند
قطران روغنیست که از درخت عرعر و ثالب و عثم و سرتین و شوب گیرند و نیکو ترین
آن بود که از عرعر گیرند و بدترین آنکه از ثالب گیرند و طبیعت آن گرم و خشک بود در چهارم
و کوبیده در سیوم شش و ریشک را بکشد تا بعدی که از آن مواشی و مقوی کوست بود و جرب
را نافع بود حتی جرب ذوات الاربع را مثل سگ و دراز گوش و شتر و غیر آن و داء الفیل
و دوالی و استسقا را مفید بود مالیدن و سطل کردن صداع سر را مفید بود و دندان متحرک
را محکم گرداند و چشم را روشن کند و اثر ریشها چشم و مژه را ببرد و کرمها بکشد و چون
بر قصب بمالند بیشتر از بجا مع متع استی می کند و بر کزندی که مار شاخ دار ضا د کردن با نمک
سودمند بود و چون با شراب بیا شامند دفع ضرر هر از بن بخری بکند و چون در بیه ایل
بکند از زنده و اعضا سم کنند هیچ کزنده کرد وی نکردد و اگر بر کوشت مرده بمالند نگاه دارند
از عفونت و اگر زنده بخورد بر گیرد بجه زنده بکشد و بجه مرده بیرون آورد و قوع دغان وی
مانند دغان زیت بود و چون قطران در خلق مالند دغان و ورم لوزتین که بشیرازی
کرشک کوبیده نافع بود و اگر بر دندان خورده نهند بر بزاند و در د ساکن گرداند و اگر با سرکه
مصنعه کنند همین فعل کند و با سرکه در کوش چکانند کرم کوش بکشد و چون بیزند در لای که
زو فادری بخت باشند و در کوش چکانند در د ساکن کند و دوی طنین آن زایل کند و وی
مقطع ابدان زنده بود و حافظ ابدان مرده و بدین سبب است که وی را حیوة الموتی خوانند
و غره سحر وی معده را بد بود و مفسد مفی بود و کوبیده بدل آن بوزن آن فقط و نیم وزن
آن حلالی با ورق آن و کوبیده بدل آن فقط سیاه است و جاوشیر **قطف** سرفه
است و بشیرازی اسفان نافع روی کوبیده بری بود و بستانی بود و طبیعت آن سرد
بود در اول و در وی قبضی نبود و زود از شکم بگذرد و ورمها گرم و حرم را نافع
بود و تخم وی بر قان را سودمند بود و وی چون بیزند اندکی و بخورند شکم براند
و چون نخته ضا د کنند و رما گرم را تحلیل دهد و وی غذائی نیکو بود گرم را نافع بود

محروری مزاج و احتیاج باصلاح ان نباشد از موافق ایشان باشد خاصه چون
بازیت بپزند و سرد مزاج را بعد از آنکه بپزند باید که بزیت بریان کنند و با زهره کرم
و موی طیب گردانند و بخورند و گویند بعد را بد بود و مولد مزاج غلیظ بود و نفخ و اسهال
نخوی و زهره کرم را نافع بود اگر دودرم از وی بصل و آب بپاشانند فی موه صفراء آورد و شرب
کوبید چون نخوی با همدان نبات سخن کنند و کحل سازند جرب چشم را نافع بود و وی محلل
و زهره کرم بود ملین سینه و نخوی در غایت نهایت بود و در شفاء و زهره کرم و باطن آنچه
ظاهر بود بگویند و باب قطن ترکند و طلا کنند و آنچه در باطن سخن کوبیده بپاشانند با شرب
مانند سکنجبین و جلاب و کلاب و اب وی دوا می شود جهت استسقا چون سه هفته
از وی بپاشانند هر روز دودرم و چون ورق نیم کوفته در حمام بمالند جگر را نافع بود
و چون جمله ابو شیم جگر و حور و جگر باب طبع و وی بشویند بال گردد و هیچ لون نکرد اند
اما نوع بری وی چون بگویند مقدار پنج درم در مقدار روز مثقال اب تا با زهره کرم بپاشانند
و ذی را که شیمه در شکم او مانده باشد بپاشانند و اگر چند روز بود البته بیند از دود این جرمست
قطن محری نوعی از خبازی است که از املوح گویند و در نیم کوفته شود **قطن** کرم و بر
وطوط و عطب خوانند و بیاری بنه گویند و توان از آن قوز گویند و کهنه از آن قضم گویند و نیکو
ترین آن بود و بصری گویند جمله وی سخن محکم بود و سخونت وی کمتر از این شیم بود و کرم و تر
بود و پوشیدن وی گویند معتدل باشد در حراره و لبنت و عصا و ورق وی اسهال کوبد کلا
نافع بود و چون ویرا بسوزانند و بر جراحت خند خون باز دارد و کهن وی بر کوشش مرده
نفت بخورد و دود آن زکام را سودمند بود و چون ورق وی تازه کوبد بگویند و در آب
بخوشانند با قدری بچ وی چنانکه قوم باب دهد و زهره کرم در آن مشتند احتشاق رحم و درد
زهره کرم را نافع بود و اگر با ورق تورک ضا د کنند بر مفاصل کرم و سرد سود دهد و بحاشیه
مشکین نفوس و ضربان دایم که حادث شود از آن بکند خاصه چون با قدری روغن کل یا میرین
و خشیر وی لاغری آورد و منفعت حب وی گفته شد **قطا** مرغیست کوجک بیاری
اسفود گویند و مانند کجشکی بود و بر سر وی شاخی بود کوشش و پرا حرا رت صغیر بود
و پیوست محکم نافع بود جهت کسی که سر و وضعی جگر و استسقا و تباهی مزاج داشته باشد
و مولد سودا بود و صاحب منهای کوبید دشا هضم باشد و غذا بد دهد و ضرر وی بروغن

بسیار

بسیار کم شود و رازی گویند قطعا و آنچه بدان ماند از مرغان که کوشش آن سرخ بود سرکه
مصلح آن بود و در خواص این زهره آورده که اسفودان قطا چون بسوزند و خاکستر آن بازیت
بخوشانند و بر سر آفرین طلا کنند و بردا و اللعاب موی برویانند **قطر** نحاس است
و بیاری می گویند و در باب نون گفته شود **تقبیل** بیونانی سفراطیون گویند و سقلا
ربون نیز گویند و آن بنا نیست که بچ وی مانند بصل از من بود و لون آن برنجی نزد
و بطعم تلخ بود و ورق وی بورق سوسن ماند و بچ وی در فوج مانند بصل الفار بود
و بعضی بدل وی کنند لیکن صغیر از وی باشد و د قیو نوس گویند در فوج مانند بصل
الفار بود و چون اب وی بگیرند و آب بکرسند بدان بسر شدند و قرص سازند و مطبوخ بکنون
را با ماء العسل بدهند نافع بود و صاحب منهای کوبید طبیعت وی کرم و زهره کرم بود در دودرم
و آن نوعی از کاه هست و مؤلف گویند نبات وی کوبد کان شیر از آنرا بکشد او گویند **قفر**
نبات کشت است و در کشت گفته شد و مؤلف گویند بشیر از آنرا احتکوک کنند و بر خار
ترنجبین پیچیده شود **قفر الیهود** بیاری مومیایی گویند و انواعست لیکن نوع راعرق الجبال
گویند و بشیر از آن مومیایی یا لوده گویند و لیکن نوع از اب حاصل میشود و آنرا مومیایی
ابی گویند و آن نوع که کوهی بود عرق کوه است میخوشانند و می بالانند و وی مانند زهره کرم
بود و بوی قیر دهد و نیکو ترین آن فرنیون نصیص زرین بود و سیاه و جگر بد بود
و غش وی برفت کنند و طبیعت آن کرم و خشک بود در سیموم و کوبید خشک وی در دودرم
بود و مقوی اعضا بود و خون بسته بکشد بکلا از آن در شکم و سفیدی ناخن
ببرد چون بمالند و منضج خنار بر بود حنین کوبید آنچه خالص بود سودمند بود بفرمان
خدای عز وجل جهت کوفتنی کوشش و شکستگی اعضا را چون ضا د کنند از بیرون و با زهره کرم
بخوشانند و بپاشانند بجر بود و مؤلف گویند که در شکستگی اعضا و کوفتنی عمل مومیایی کنند
چنانچه امتحان کرده شد و آنرا مومیایی گویند و بیونانی اسقلطس و ابوطامون گویند
و کفر الیهود نیز گویند و بر فو الطوع کردند و بر نفوس و عرق النساء کردند نافع بود
و چون بخورد بر کبد و رخان وی نافع بود جهت احتشاق رحم و اخلاص و چون با جگر
بید ستر و شراب بپاشانند حیض براند و سرقه مزمن و عسر البول و کزندی مجموع جانور
نافع بود چون با شراب و افستین بپاشانند و حنین کوبید بول براند و کرمها و جرب الف

بکشد و قوه شهوة بدهد و در ده که در رحم سرد باشد نافع بود خوردن و در آب طبع آن
نشستن و عرق النساء و در بخلور اسودند بود و چون بکاز از آن شد و با حواب حقنه کنند قوه
امعاء نافع بود و استنشاق دود وی نفع را سودمند بود و چون بر دندان نهند در در اسکان
کند و چون بارد جو و موم و نظرون ضاد کنند بر نفوس و در مفاصل نافع بود و چون
در چشم کشند سفیدی را بکشد و بجفت رطوبات بود و در شهاه تر و اگر در مردم کشد کوش
بر و یاند و وی بادها و غلیظه که در معده بود بشکند و چون در جایگاهی دود کنند مار و
عقرب و مجموع گزندگان موزی بکوزد و صالیه و بر اسیر طم خوانند و شیخ الرشید گوید
مقوی اعصاب بود و قرحه شش را نافع بود و نفث و ماده از سینه بیرون آورد و در شهاه
خناق و لوز تین و صلابه رحم را نافع بود و بدل آن گویند زفت است و وی صلیع آورد و مصلح
وی کافور و کلاب بود و شربتی از وی مقدار در دم بود و الله اعلم **قفور** نباتیست که قطایران
جو کنند این ماسویه گویند تخم وی کرم و خشک بود در سیوم بجفت رطوباتی بود که در مردم باشد و محل
آن بود **قفوط** نوعی از کرات شامی است و در باب کاف گفته شود **قلقل** و قلاق و
قلقلان اسم درخت حب القلقل است و گفته شد در جا **قلقاس** نباتیست که در آب روید
و ورق وی بورق کدو مانند و ساق و غرن داشته باشد و اصل وی مانند اترجه بود
بیرون بر خنی مایل بود و اندرون وی سفید بود و در طعم وی قبیضی با حرارت بود و چون
باب بزند حرارت از وی زیاده شود و طبیعت آن کرم بود در اول و گویند معتدل بود در گرمی
و تر بود در دوم و گویند خشک بود در دهم و باده را زیاده کند و ادمان الکلی کردن مولد
سودا بود **قلب** باندلسی شجر افراعی گویند و معنی آن کاسر الحجر بود و بیونانی لبیش مومن خوانند
و معنی آن بزرگجری بود و سلیمان بن حسان گوید از نهران این اسم بوی نهاده اند و این اسمی
است از اسماء فضه که آن تخم است صلب سفید مانند نفرم در سفیدی و صلابت و نبات وی
در اندلس بسیار بود و بمقدار کر سنه بود که در موضعها و خشر روید و قوه این تخم
است که چون با شراب سفید بیا شامند سنگ بریزاند و بول و حیض براند و در بول
فواق را زایل کند و شکم ببندد و بواسیر را سودمند بود و بجفت مینی بود و شربتی
از وی در دم بود و الله اعلم **قلقطار** و آن را چ زرد است نوعی از زاج است و
ببازی زاج شتر دندان گویند و آن مصری باشد و جالینوس گوید قلقدیس سستجیل

بقلقطار

بقلقطاری شود و وی معتدل ترین زجرات بود و طبیعت آن کرم و خشک بود در سیوم و قابض
و محرق باشد و سوخته وی تخنیق در وی بیشتر بود و لذع کمتر و در وی قبیضی تمام با حرارت زیاده
بود و محرق کوشت زیادت بود و رعاف را نافع بود و در کلهها و جهة جلا و خلط جفون استعال
کند و جالینوس گوید مجموع زجرات بدل یکدیگر باشند و صفت مجموع گفته شد در باب زجرات
قلقدیس زاج سفید است هم نوعی از زاج است کرم بود در چهارم ملطف بود و وی اقوی
ترین زجرات بود و اللف و صفت وی نیز گفته شد در زجرات **قلقدیس** زاج سبز است هم نوعی
از زجرات است و لون آن فیروزه می بود و کرم و خشک بود تا چهارم و گویند حرارت در سیوم
بجفت و اکال بود با قبیض و احراق و بجفت لحم بود قوی و ناصور که در بینی بود سود دهد
و منع رعاف بکند و کرم کوش بکشد و شکم ببندد و دود دفع مضره قطر بکند اما خوردن وی
منشرف رطوبات اصیل و مصلح وی شیر و شکر بود **قلت** ماش هندی است و از اجزای قلت
خوانند و رنگ وی عودی تیره رنگ بود بغایت تیره املس بود و بقدر مانند کندی کوچک
بود ملطف مانند شیان فاق که کمال آن سازند خاصه شیان افبر که بعینه قلت است
و طبیعت وی سرد است در دهم و تراست در اول و گویند کرم و خشکست فواق را زایل کند
و سنگ کرده و مثانه بریزاند و حیض و بول را براند و شکم ببندد **قلوب** بیارسی دلالت
و شکر ترین دل آن بود که از حیوان کوچک گیرند و وی کرم بود و صلب و اصحاب کدر نافع
بود و چون مستحکم شود هضم آن غذا بسیار دهد و مضر بود بالان هضم بسبب عسر الهضای
که دارد و اولی آن باشد که بزرگ و مری و انجدان و قلقل و زبره و سقر بزنند و
بعد از آن زنجبیل مزین بخورند **قلی** بیارسی قلیه گویند نیکو ترین آن بود که از ایشان
گیرند و قلی الصباغین و شلب العصف نیز خوانند و بشیر از وی خوانند و طبیعت آن کرم بود
در چهارم و خشک بود محرق و اکال بود و بقوه تر از نمک بود و بحق و جرب را نافع بود
و کوشت زیاده بخورد و سعه و جرب تر و قوی را طلاء کردن نافع بود **قلقونی**
نوعی از صمغ صنوبر است قوفا گویند و بیارسی زنجبیلاری خوانند و در رایتج صفت آن
گفته شد و آن نوع یا بر است و شجر گویند **قلد نار دین** معنی آن بیارسی عود سنبیل بود
و گویند آن دار شیشهان است و گفته شد **قلیمیا** اقلیمیا گویند و آن انواع است
فضی بود و ذهبی بود و نحاسی و معدنی بود و علی بود و علی از زر و نقره و مس و موم

کیرتد و نیکوترین آن بود که از جزیره قبرس آورند و از آب یابند و بعد از آن معدنی
 و باید که لا جرم در نیک بود و طبیعت آن معتدل است در حرارت و برودت و خشکست در سبب
 و آنچه عمل بود از دود زر نقره بود و قفل است و اولی است که بسوزانند چون در دوار و عا
 چشم کنند و صفت سوختن وی است که از آذر کوه کواری نوکست و سران بکلی بکیرند
 و در نیکور نهند و اقلیمای نقره سرد تر از اقلیمای زهر بود و در وی تخفیف و جلا نویی اعتدال
 بود و در کردن سودمند بود و در مرهمها استعمال کنند در کوشها صلب و جرب و در ششها ترک
 در بدن و در چشم بود و در کردن سودمند بود و در مرهمها استعمال کنند و کوشت در جراثیم
 بر ویانند و اقلیمای زر لطیف تر از اقلیمای نقره بود و همچنین است معضول آن و نافع بود جهت
 ابتداء نزول آب و سفیدی ریش چشم زایل کند و جراثیمها را بکشد از جرب و کوشش و کوفت و
 بخورد و قوه چشم بدهد و بخفیف غیر لایع باشد و بد اقلیمای زر و نقره مرد است که سفید بود
 و صفت غسل وی است که آب سخن کنند و آب از وی میریزند تا آن زمان که بر سر آب هیچ جرب
 نماند بدست جمع کنند و بردارند و استعمال کنند **قلاری** نوعی از انجیر سفید است
 که سران زردی باشد و در تین صفت آن گفته شد **قاسی** شیر کاه شیر کوبند و گفته شود
قل ببارسی شش کوبند شربین کوبند چون شش را بر بکیرند و در سوراخ با قلا نهند
 صاحب تب ریح بخورد شفا یابد و مجرب بود **قل قریش** قم قریش خوانند و آن قضم قریش
 است و گفته شد **قمح** ببارسی بکنند کوبند و در حنظل گفته شد **قنا بوی** غلغل و غلغل و
 قزل کوبند و ببارسی بر غشت و بشیر از ری سوره کوبند و طبیعت وی گرم و خشک بود در اول
 و کوبند معتدل بود در کوبی و وی لطیف جلا و مقطع بود و کلق و بقی را زایل کند و سودمند
 ترین چیزها بود جهت برص و خوردن و ضاد کردن و روغن وی مایلند در اندک روزی
 نافع بود و در ششستان و ورق وی ضاد کردن نافع بود و سینه و شش را از کیموت ساغلیط
 پاک کند و سد شش و جگر و سبب زکشايد و آب وی شکم براند و ضاد کردن بر بواسیر سود
 مند بود و بر کزندی مجموع جانوران و رازی کوبند معده و جگر را نافع بود و ملائم محروری بود
 بود از بهر اطلاق طبیعت و فوسل کوبند مولد سودا بود خاصه انچه نمک نهند و مصلح وی
 روغن بسیار بود و صاحب تقویم کوبد اصلاح وی به طبع کابلی و شکر کنند و معوط باب
 بیخ آن دماغ را از رطوبات غلیظ پاک گرداند **قنطاریون** قنطاریون غلیظ کوبند و بیونا طبع

در ششها ترک
در بدن و در چشم

در ششها ترک
در بدن و در چشم

خوانند

و تفسیر آن قنطاریون کبیر بود و بعضی بلوی خوانند و ورق وی بوی کردگان سبز
 ماند نزدیک بوی ساق کوب بود ساق وی ساق حاض ماند و درازی آن دو کز بود یا سه کز و کلو
 کلی رنگ بود و غروی مانند خشک آن بود در اندرون کل و کلی مانند بشم بود و بیخ وی
 سبز بود و صلب و قلیل بود و بدرازی دو کز بود و از رطوبت تر بود و بطعم حریف بود با اندک
 قبض و بلون خون باشد و در وی اندکی حلاوتی باشد و لون عصا رم وی مانند خون بود و جالینوس
 کوبید بیخ وی شکم براند و بجه مریه بیرون آورد و از آن زننده تباہ کند و بیرون آورد
 ففت دم را نافع بود و مقدار شربتی از وی دو مثقال بود و دقتیوش کوبد اگر شارب بیخ وی
 تب داشته باب بدهند و اگر با شارب بدهند و شارب از وی دو درم باشد موافق جهت
 در دمل و ورم و سرفه گفته و ففت دم از سینه و مغص و درد درم جمع سودمند بود و اگر
 لشکر از رجه از وی بسازند و زن بخورد بکیرد حیض براند و بجه بیرون آورد و عصا
 وی همین کند و مصلح آن آب لسان الحل و طین قبرسی بود **قنطاریون صغیر** قنطاریون
 دقیق کوبند و بیونانی طویل و معنی آن قنطاریون و قیق بود و بعضی طومقرون
 کوبند و تفسیر آن قنطاریون صغیر بود و بعضی مردمان ملیسینون کوبند و ساق وی
 باریک بود و بدرازی یک و جب و کلی سرف بود که بقر میز مایل بود و ورق وی بوی
 مشکطرا مشبع ماند و بیخ وی کوجک بود و هیچ منفعت ندارد و طعم قنطاریون باریک
 بغایت تلخ بود و منفعت وی در قضیان و ورق و زهر بود منفعتی بسیار دارد و قولنج
 که بسبب بلغم بود سودمند بود و بجه مریه بیرون آورد و اگر از آن نافع بود و اعصاب
 و دماغ را نافع بود و بکشد ثقیه نام بود و مصرع را کمال مفید بود و سهالاب زرد بود خام
 سهال بقوه و مریه صفر که با بلغم مخاطی آمیخته بود براند و در مفاصل و عرق النساء و در قولنج
 چون بیا شامند یا بران حقنه کنند نافع بود و مقدار شربتی از وی مثقالی تا دو مثقال بود
 و در حقنه بخورم و عصا رم وی سودمند بود جهت در مریه که از حرارت آفتاب بود
 یا از خوردن شراب صرف چون بستر که بکشد از زرد و بر صدغین و بر بیشانی ضاد کنند ریش
 سر زایل کند بعد از آنکه سر را بنورم نمایند و موی بسترند و پاک بشویند پس این عصا
 بستر که بکشد از زرد و بستر طلا کنند و چون با غسل حل اندکی حل کنند و در موی مالند شش
 و ریشک بکشد و اگر این عصا رم باب نمایند و بر روی سنگ سبز که کار در بدن نیز کنند

و بر پیشانی طبع کنند آب رفتن از چشم باز دارد و اگر شیر دختران حل کنند بر هر چشم مالند
 در دوم از آن نافع بود و مجموع در دهان کهن که در چشم باشد و ریش که در طبقه قرینه بود مجموع
 را نافع بود و اگر روغن خیری یا سوسن بکشد از نفع و نیم گرم در گوش حکایت در دهن زبان نایل کند
 و اگر از حرارت بود بروغن کل سرخ استعمال کنند نافع بود جهت ریش که در گوش بود و اگر کرم در گوش
 بود بکشد و کوای نایل کند و ورم که عصب را بود بکشد از نفع و مجموع ریشها کهن که در پیشانی
 بود احداث کنند نافع بود و رعاف نایل کند چون با سر که حل کنند و قدری نافع با وی اضافت
 کنند البته رعاف را بپند و ریش که در دهان بود و ورم از آن روان بود و بوی دهان که کهن
 شده باشد چون با شراب کهن قابض حل کنند و بدان مضمضه کنند زمانی در دهان نگاهدارند
 بغایت نافع بود و کسی که بوی دهان کهن شده باشد بسبب بکالاب حل کنند و بدان مضمضه
 کنند و زمانی در دهان نگاهدارند شفا یابند و جهت ملازمت و ورم لوزتین و شقاق
 تشها و خناق و دندان متحرک را نافع بود و چون با شراب بر سنگ سبز حل کنند و بر موضع کرتیکی
 زنبور و غل مالند نافع بود و عرق النساء و وجه و کین و کزندی مجموع جانوران زهر دار را نافع
 بود و چون بکشد از وی در پیست درم آبی که باد او در خشک در وی جوشانیده باشد حل کنند
 و بیاشامند و صاحب منهای کوبید افراط کردن قنطاریون سهل خون بود و مصلح وی
 صمغ عربی و کثیرا بود که مضر بود بر و مصلح وی غسل بود و کوبید بدل وی بوزن وی و ورق
 حنا و دود آن سورنجان و بوزن لبی بود و کوبید بدل آن بوزن آن و نیم بر سیا
 و شان و نیم وزن آن و ورق حنا بود **تنبیض** نوعی کرب است و بیاری کرب رومی
 خوانند و بهترین آن تازه زرد رنگ بود و طبیعت آن سرد بود با اعتدال و کوبید کرم بود
 در اول و خشک بود در دوم سده را بکشد و خمار را نافع بود و منع مستی بکند همچنانکه
 کرب و بطبیخ وی نظول کردن بر در مفاصل سودمند باشد و وی غلیظ باشد و خون
 را غلیظ کند و نفع در حوالی هلهو احداث کند و اولی آن بود که نیک بجوشانند و بروغن
 بسیار و یا گوشت فربه و سرکه و مرئی و داروی کرم بخورند **فت** باز و است و
 بشیر از وی بریز کوبند و طبیعت آن گرم است در دوم و کوبید در سیوم ملین و محلل بود خنایر
 را و بشیر عذسیه و صمغ و کز از و صمغ را سودمند بود و مصرف چون بوی آن بشتند
 باز خود آید و سده را نافع بود و وی تریاق بیکان زهر دار بود و از دود وی مجموع

کوندگان زهر دار بگزینند و وی مقاومت با مجموع زهرها بکند و نزدیک بسکبک بود و
 چون زن بخود برگیرد بجه بیند از نفع و از خواص وی است که مفسد لحم بود و باقی منفعت
 وی در یاب با گفته شد و صاحب تقویم کوبید محرومی مزاج را صلاح آورد و مصلح آن روغن
 بید مشک و کافور بود یا روغن بنفشه و کافور و صاحب منهای کوبید مصلح وی اشق است
 و کوبید بدل وی در رضعه معده و جگر یک و زنی و نیم ریوند جینی است و باقی ابدال آن
 در یاب با گفته شد **قنبیل** و قنبیل نیز کوبید صاحب منهای کوبید که بر وی رمیلی
 است و صاحب جامع کوبید از قول نیم که آن از بینهاست از اسمان می افتد در بادیه عین و از
 قول رازی همچنین کوبید و صاحب جامع کوبید تقویم نیز همچنین کوبید و از قول دیگر کوبید
 که خاکست سرخ که بریان کنند زرد گردد فی الجمله طبیعت وی گرم و خشکست در درجه سیوم
 و نیم کوبید که گرم و خشکست در درجه اول در درجه دوم و محقق قوی بود و رازی و
 مسیح کوبید سرد و خشکست و شیخ الرئیس کوبید گرم و خشکست در دوم و ابن ماسویه
 کوبید در وی قبضی تمام بود و وجب القرع و مجموع که مهار بکشد و بیرون آورد و منشق
 رطوبه ترشها بود و بترها که بر سر روی طفلان بپاشد که مردمان آنرا بخوانند
 و اطبا آنرا سعفر کوبید چون بروغن جرب کنند و قنبیل بدان باشند خشک کنند
 و نشف رطوبات آن بکند و جرب را نافع بود و مقدار شربتی از وی تا دو درم باشد و
 کوبید مضر باشد با معا و مصلح و شیخ ارمنی بود و بدل آن را زبانه است و کوبید مصلح
 وی انیسون است و بدل ترمس و بونک کابلی و کوبید مضر بود بقم معده و مصلح آن
 مصطکی و انیسون بود **قنفر** یا رسی خار پشت کوبید و آن بری بود و جیلی بود و
 بحری بود و بحری نوعی از بری بود و جیلی بزرگ باشد و آنرا بدل کوبید و طبیعت
 آن گرم و خشکست در سیوم بغایت و محلل بود و بعضی کوبید گوشت وی تر بود و محلل
 را بغایت نافع بود خاصه گوشت بری خشک کرده و جهت کوندگان که در جابجواب گیر
 کنند و کزندی جانوران را نافع بود و مقدار را بخود از وی بنجد درم بود و غل سود خشک
 کرده بود و با سکنجبین جهت استسقاء و فالج و داء الثعلب و در درم کرده را سودمند
 بود و ادمان خوردن وی عسر البول را احداث کند از بهر آنکه مضر بود عشاء و اصلاح
 آن بجعل کنند و کوبید بر تخم کرفس و شکر و شیخ الرئیس کوبید گوشت بری وی خنایر را

خشکست

بغایت نافع بود و مرضها و عصبانی مجموع را سود دهد و مل و تبها و مزین و گردن کی جانوران
 نافع بود و غافقی گوید که ادمان کله وی کردن مفید معد و جگر بود و بیه وی منع انضا
 مواد از احشا بکند و خاکستر بوست وی داء القلب را نافع بود چون بازفت تر نمالند و در قیون
 گوید که نوعی عرق را نیکو بود و طعم وی خوش بود و ملین شکم و مدور بود بوست سوخته
 وی باد و بده که موافق جرب بود یا میزند جرب را از ایل کند و اگر بسوزند و باد و یه خلط کنند که
 موافق ریش سر بود و سر را بطن بشویند جذب ماده کند و ریش را بال کند و گوشت زیادت
 بخورد و جگر بری چون خشک کنند در خرقه بافتاب گرم بامو سرشند و بخورند بجه برده از شکم
 بیرون آورد و چون زهر وی در چشم کشند سفیدی چشم را از ایل کند و بقرط گوید گوشت
 وی چون بسره غصه بکند جذوم را نافع بود و تشنج امثال یوی و در در کرده و مفصل را سودمند
 بود **قنب** سه نوعست بری و بستانی و هندی بری قضبان وی مانند خطمی بود لیکن
 بغایت سیاه بود و ورق وی مانند ورق بستانی بود اما خشن بود و سیاهی مکرر و سفیدی
 بروی غالب بود و زهر وی سرخ بود و غمروی مانند لفل بود نزدیک حب السمته و بیخ
 وی چون بپزند و برور مهارم ضامد کنند و بر حرم و بر اعضا بوی که گیوسات در وی
 منجر شده باشد ورم را ساکن کند و کیموسات را بکند از اند و عصا رومی در کوش را نافع بود
 و از آن بستانی تخم از اسفند داغ خوانند چون بسیار بخورند قطعه منی بکند چون تخم وی بگویند
 و آب آن بگویند و در کوش بکشد در کوش را ساکن گرداند و جالینوس گوید که تخم وی با دها را
 بشکند و محلول نج بود و بجفای حکم و اگر بسیار بخورند منی را خشک کند و شیخ الرئیس گوید خلط
 وی بد بود و قلیل غذا باشد و در شقی گوید طبیعت وی خشک بود در اول و گرم بود در دوم
 منشف بطوبه معد بود و قاتل دیدن آن بود و چون باب آن سعو ط کنند دماغ را بال گرداند
 و اسحق گوید عسر العضم بود و معد را بد بود و صداع آورد و شکم را ببندد و بول براند و صلا
 وی شراب لیمو بود و اسحق گوید تخم وی چون بریان کنند مضر وی مکرر بود و فتح مضر وی
 بسکنجبین قندی کنند که بعد از وی بیاشامند و اما ورق وی چون بگویند و باب آن سر
 بشویند موی را بال گرداند از خشکی و سفیدی و از وی گوید مصدع و مظلم چشم بود و دفع
 مضر وی باب سرد و برف باب فواکه ترش کنند نوع سیوم که آن قنب هندی خوانند
 و بشیرازی بنگ گویند و سر گویند و بیاری کبول حشیش گویند و بعضی ویرا جرو اعظم

گویند

گویند و نوعی از وی بود که تجن بود و اگر زیاد استعمال کنند کشنده بود و بعضی مفر بود
 و طرب و نشاط آورد و اشتها کاذب و نوعی بود که مقوی باه بود و آنچه نیکو بود مقدار ما خود
 از وی بکند باشد تا در هر محبت مزاج استعمال کنند و آن بود که اگر زیاد از این مقدار
 بود کشنده باشد و اگر کسی بسیار خورده باشد دفع مضر وی نفی کنند بار و غن کاو و اب گرم
 تا هیچ در معد نماند و شراب حاض بغایت کمال نافع بود **قندس** کندش گویند و گفته شود
 و قندس نیز اسم حیوانیست معروف **قنقهر** صغیرست ناخوش طعم که از بلاد عرب خیزد و آن
 قیقهن و قیقین و قانقا مون نیز گویند و بیاری از العل معبری گویند و گویند سندر و س
 است و گویند سنکلیست که از بلاد عرب خیزد و مولف گوید آنچه محقق است سنکلیست شفاف
 مانند سندر و س و از العل معبری خوانند و وی اثر ریشها بیرون دهد و در دند از نافع بود
 و زایل کند و چشم را روشن کند و باماء العسل را بوز نافع بود و کشتی کیران استعمال آن
 میکند و چون قدری از وی هر روز با سکنجبین یا اب بیاشامند بدن را لاغر کند و چون
 سه روز بیاشامند سبز را صغیر کند و باماء العسل حیض براند و آن نوعی از سندر
 نارسیده است **قند** عصیری شکرست چون میخند گردانند قند خام گویند دیکل چون
 بپزند ابلوج گویند و بعضی سکر خوانند **قنطار** بیاری اب بن گویند و آن سادا و ران
 است و گفته شد **قنطار** دم الاخون است و گفته شد و بیاری خون سیاوشان گویند
 و آنرا کاو خون نیز گویند **قنابر** بیونانی آنرا بر و راوس خوانند و آن نوعی از عصا فیروست
 که بشیرازی آنرا خجو گویند و د قیونوس گوید قنبه چون بریان کنند و بخورند در قیونج بود
 و جالینوس گوید با سفید باغ بپزند و با مرق وی بخورند و قیونج را سودمند بود و رازی گوید
 مرق وی شکم براند و گوشت وی شکم ببندد و صاحب منهاج گوید نیکوترین آن فربه بود
 بریان کرده و طبیعت وی گرم و خشک باشد و غذای او نیکو بود و مانند عصا فیرو بد نبود با لک
 مجفون بود و مضر بود بر طوبات و اولی آن بود که بار و غن با دام استعمال کنند **قو قالس**
 دو قواحر با و دو قوبری خوانند و دوا یا اغریا گویند و آن نوعی از دوقس است و آن فرد
 مانا است با دها را بشکند و علت سفلی را نافع بود و معصر را ساکن گرداند و شکم براند
 و عصا رومی درین دندان مانکشت مالیدن نافع بود و چون بخورند عرق از بدن
 بیرون آورد و بول براند و بشیرازی تر خر خوانند و آن بری خوانند و آنچه جبلی

بود بشیر از بی بد را خوانند و انرا دوا یا اغریا گویند **قوس** موز خوانند و در باب
میم گفته شود **قوسیا** قسط است و گفته شد **قونیا** بیونانی اب خاکستر خوانند
قوطلیدون اذان القبر است و زلایین الملوك خوانند اهل مغرب و گویند نوعی از حی العالم
است و گویند بنایست که منفعت آن مانند حی العالم است و ورق و بیج وی سنگ بریزند
و بول براند و چون ضا د کنند بر ورمها و کرم و حرم و خنار و بر و شقاق که از سر ما بود
و التهاب معده را نافع بود **قوئیرا** گویند طباق است و گفته شد و گویند ینبوت
است و گفته شود **قونی** صاحب منهای گوید حیوانیست بحری در قوه نزدیک بچند ستر است
گوشت وی صرع و اختناق رحم را نافع بود و هم این اسم قضم قریش را گویند که آن ینبوت است
و گفته شود **قوطلو** ما از بیون بریست و گفته شد و از کون نیز گویند **قوانص** بیاری
سنگد انخالویند و بهترین سنگد انخالان بود که از او ذائمه و زید کیون و وی غلیظ بود و
غذای بسیار دهد و پوست اندرون وی چون خشک کنند و محق کرده با شراب بیا شامند
در د معده را نافع بود خاصه پوست سنگدان خروس و وی غذای اصحاب کد بود و چون
هضم شود خونی نیک از وی متولد شود نیک و آنچه از آن مرغ خانگی بود زود هضم نشود
و متولد قولنج باشد و اولی آن بود که نیک بخت کنند و نمک و موی اضافت کنند و بخورند
قور بیاری بنیه گویند و در قطن گفته شد **قوت** درخت و ج است و گفته شود **قورسا**
عود بلسان است و گفته شد **قیمولیا** طین قیمولیا است و گفته شد و بیاری از اهل المعبری
گویند **قینا** نوعی از بقلة الحقا است و گفته شد **قیتصوم** نوعی از بیج خاسق جید است
و بهترین آن تانم بود و طبیعت آن گرم است در اول و گویند در میوم یا دوم و گویند در سوم
و گویند تراست در اول و گویند گرم است در دوم و خشک است در اول و وی سهل صفا بود و کرمها
و جالیوس گویند کلوی نیکو تر از انستین بود و در وی قفیح بود و چون بسوزانند
دواء النقلب را نافع بود باروغن تر و زه و جهت کسی که دیر بر آید چون بملکد رود بر آید
و وی حیض براند و سنگد کرده بریزند و عرق النساء مزین را نیکو بود و روغن وی
انضام رحم و عسر البور را نافع و چون در خانه بکستند کزندگان بگریزند و چون با شراب
بیا شامند زهرها را نافع بود تا در دم و موافق جراحتها تر نبود بلکه از آن بگذرد و وی بجه
بیرون آورد و اسحق گوید مضر است بشش و مصلح وی شیخ ارمی بود و صاحب تقویم

سوی سیاهی بسیار است
سوی سیاهی بسیار است
سوی سیاهی بسیار است
سوی سیاهی بسیار است
سوی سیاهی بسیار است
سوی سیاهی بسیار است
سوی سیاهی بسیار است
سوی سیاهی بسیار است
سوی سیاهی بسیار است
سوی سیاهی بسیار است

گوید

گویند مصلح وی صمغ عربیست و کثیرا و خشکاش و بدل در در سر که از سردی باشد گویند
گویند با بونج است **قیطاقون** ترس است و گفته شد **قیطس** بیاری می مورد گویند و آن
اس است و گفته شد **قیثور** حجر القیثور خوانند و حجر الشمر و فینک نیز گویند و آن نوعی
از کف دریا است و مؤلف گوید آن مانند کیت سفید و تجوید بسیار در آن بود و در میان کف
دریا و مرجان سفید بسیار بود و در جام دست و با بدان مالند و صلبی نداشت باشد و اولی
آن بود که سوخته استعمال کنند و طبیعت آن گرم و خشک بود و لطیف و دند از اجلال دهد و براق
و سفید گرداند و چون بدان سنون کنند و در سترن موی استعمال گردن موی بستر و ریشها
عمیق را بر گرداند و گوشت بر ویاند و گوشت زیاده بخورد و اگر در خم شراب اندازند که جوشان بود از
جوش باز ایستد در زمان و صفت سوختن وی جان بود که در شیب آتش کتد تا گرم شود و بیرون آرد
و در شراب ریختن آن از نرسد دیگر در شیب آتش کتد و دیگر در آب اندازند پس سیوم بار در شیب
آتش کتد چون گرم شود بیرون آرد و درها کتد تا سرد شود پس بردارند و بوقت حاجت استعمال
کنند بن دندان را محکم کنند و شکواری را بکند **قیس** بیونانی شمع را گویند و گفته شد و بیاری
موم گویند **قیس** قارست و بیاری قیل گویند این مؤلف گوید که قط سیاه می بزند تا بجمه میشود آنرا
در آب سردی ریزند و وی بندد و قیل می شود و در خرستان این عمل میکنند و باطراف می برند
قیل آن زفت تراست و گفته شد **قیسوس** قسوس گویند و گفته شد و در اینجا نیز گفته شود
آن سه نوعست سیاه و سفید و سرخ و مجموع حریف و فایض باشد و یک نوع از آن نبات لادن باشد
و آن گرم بود و باقی انواع سرد بود بیج آن چون با شراب بیا شامند کزندگان را سوزاند بود
وضع وی سبب را بکشد و چون با شراب بیا میزند منع تشنای موی بکند و بخور کردن منع استی
بکند و بخورد بر کوفتی بجه بیرون آورد و تروی بر سبب ز صناد کردن نافع بود و بخورد بر کوفتی
حیض را براند **قینوندی** شحم قاوندی خوانند و شحم قید و ندی گویند و گفته شد
قیلو ط ورق کند ناشای است و گفته شود **قیروطی** موم روغنی بود و مرهمی که از
موم و روغن کل و صندلین و ورق کل سرخ و کلل الملک و زعفران و کافور سازند و آنرا
قیروطی خوانند و الله اعلم بالصواب **باب الکاف کادی** که در خوانند
و آن بنایست که در بلاد عرب و نواحی عمان و یمن می باشد و گویند طلع انجاست و این
شخون گوید که بیشتر در زمین هند باشد و درخت وی مانند درخت خرما باشد لیکن درخت

وی دراز نبود مانند درخت خرما و طلع وی مانند طلح خرما بود و بیش از آنکه بوسه بشکافند و بیرون آید میگیرند و آنرا از اندرون بوسه بیرون می آورند و در روغن می اندازند و بافتاب می برورند تا روغن قوی و اخذ میکند و مؤلف گوید در کرم سیوسنیو بسیار بود و در بحرین بسیار باشد و بیاری کل بکدی خوانند و بوی عظیم خوشتر دارد تا بکدی که جاله بوی وی بگوید تاریزید کدود بوی از وی زایل نشود و رازی گوید جذام را قطع کند و وی معتدل و شراب وی حصبه و جدری را نافع بود تا بکدی که کسی را که ابله بیرون آمده باشد نه عدد چون شراب کادی بیاشامند چنانکه به عدد نرسد و بدل آن صندل سرخ بود و بوزن آن بقم کا و چشم بهارست و گفته شد **کافور** چند نوع بود شیخ الرئیس گوید قیصو و ریاحی سفید بعد از آن ازاد و اسفرک و ازرق نیکوترین آن قیصوری و ریاحی سفید بود مانند برف و طبیعت آن سرد و خشک بود در سیوم نه و در ماکرم بکند و محرومی مزاج و اصحاب صداع صفراوی را بوییدن تنها یا با صندل سرشته بکل یا بکل فارسی نافع بود و مقوی حواس و اعضاء ایشان باشد و چون ادمان بوییدن وی کتد و طبع شهنو جام بکند و چون بیاشامند مغذی اتوی بود در بن باب و اگر مقدار دو جو کا هو هر روز سهو سارزند قطع حرارت دماغ بکند و خواب آورد و صداع زایل کند و چون بینی بازدارد و بیند و باب بادروج و عصا را بلع یا باب کشتیز تر یا عصیر بر سبز همین عمل کند و رازی گوید سرد و لطیف بود صداع کرم و ورمها سحاده که در سر و جمیع بدن بود سود دهد و اگر بیاشامند سردی کرده و انشین میدارند و وی شکم صفراوی به بیند و دانه ای از وی ورمها کرم را نافع بود و قلاع را زایل کند و باد و یهای چشم در در چشم که از کرمی بود نافع بود یکدم از وی خلص دهد از سم عقرب جزاره باب سیب ترش و ریح یا بیشتر نافع بود چنانکه کسی که فرون سبیل خورده باشد با آب انار و شیر تخم خرفه با برف و بسیاری وی بیوری آورد و قطع باه بکند و نکل کرده و مثانه تولد کند و مصلح وی معجون کل بود و بوییدن وی تنها سود دهد و مصلح وی بنفشه و نیلوفر بود و گویند زعفران و ما سر جو به گوید شخصی شش مثقال کافور سه نوبت بخورد معده وی فاسد شد و قطعا طعام هضم نمی شد و شهنو وی منقطع شد هیچ زحمت دیگر او را عارض نشد و گویند روغن کل حل کرده و در بینی حکا کنند سو المراج کرم

که از ماه

که از ماهه بود که در دماغ و چشم متولد شده باشد و علامت وی آن بود که در طلوع افتاب تا نیم روز زیاد می شود و چون نیم روز گذشت تا آخر روز ساکن شود و چون شب شود مرتفع شده باشد و سبب وی آن باشد که بسیار در افتاب در زمان کرم درنگ کرده باشد و چون بهوائ سرد که رسید باشد سر را برهنه کرده باشد و مسام وی بسته شده باشد و چون بارو غن کل و سرکه بیا میرند و بر پیش سر طلا کنند صلاح کرم را نافع بود و تعدیل وی بمشک و عنبر کنند و مقوی و مفرج بود و کرم یا مشارک وی بود درین معنی لیکن کافور اتوی بود در خاصیت و بدل وید و وزن وی طباشیر و بوزن آن صندل سفید بود **کافور** بان کیا هیست که از ابریز لسان الثور خوانند نافع بود جهت فرع و بلغم زایل کند و مفرج بود و غم ببرد و باقی منفعت وی در لسان الثور در باب لام گفته گفته شود **کافور الحمر** بزرگ القلب است و گفته شد در قاف **کافور** کرات الکرام است و گفته شود **کاشم** انجذان رو میست و بیونانی لیفسطیقون گویند و آن سیسالیوس است و نیکوترین آن زردش بزرگ و رقی باشد مانند ورق انجذان و در فو قه مانند کون باشد و طبیعت وی این ماسیوید گوید کرم و خشک بود در سیوم و صاحب منهای گوید کرم بود در وسط درجه سیوم بادها را بشکند و مفتح و منضج بود و طعام را هضم کند و مقوی معده باشد و یکدم از وی یا شراب مسهل دیدان باشد و حب الفرج و حیض و بول براند و کونذک جافور اثر نافع بود و سده جگر بکشد و رطوبت معده کم کند و قراقرز اید کند و در درم از وی باب کرم مستفسر را سود دهد و گویند مضر بود چنانکه و مصلح وی تخم رازیانه بود و جالینوس گوید بدل آن درادر تخم انجم بود یا تخم کز و بنادوق گوید بدل کاشم بستانی بوزن آن و ربع آن سفند بود و اسحق گوید بدل آن بوزن زیاده بود **کالنج** در بارسی عروس در برده گویند و یک نوع را به شیرازی از انجمن گویند و بیونانی تفقایین و قوی و نزدیک بقوه غلبه بود خاصه قوه ورق وی و نیکوترین حب آن گویند کوهی بود و صاحب منهای گوید نیکوترین ورق آن بستانی بود و طبیعت آن سرد و خشک بود تا دوم و گویند در دوم و گویند در سیوم و ربو نفس و عسر النفس را نافع بود و شریف گوید اگر از حب وی هر روز یک مثقال فرو برند از یقان خلاص یابند با درار بول و اگر زن بعد از طهر هفت روز هر روز هفت حب فرو برد

در حبال عنکبوت کرم را غیب نماید

منه استخرا بکند و بجز است و وی جگر و کوره و مثانه را نیکو بود و ادرار بول بکند و قرحه
که در بجز بول بود سود دهد و فولک و کوبید که مہار و جالفر را بپرون آورد چون
جزوی از خشک وی با جزوی شیخ ارمی می کشند و میاشامند و مقدار شربتی از وی
دو درم بود و بخند سر بود و مصلح آن معجون کل بود و جالینوس گوید بدل وی غلبه للقلب
است و جب القشاء **کار با کبر** است و گفته شود **کاوزه** جگر و زهر جگر گویند و آن جگر البقر
است و گفته شد **کبر** بیونانی فارس خوانند و بشیرازی گویند خوانند و وی غره بود مانند
حبی و غره دیگر در مانتد قشاق و انرا قشاق الکبر خوانند و وی حریف بود بغایت و گرم بود
و چون در خم شراب اندازند شراب را از غلیان باز دارد مانند خردل و بهترین وی بستانی
بود و سودمند ترین بوست بیخ آن بود و طبیعت آن گرم و خشک بود در دوم و گویند در سیوم
و وی محل بود و اصل وی مقطع و محل بود و در بوست بیخ وی مراغه و حرافه و قبض بود
خنازیر و صلابات بکلا از اند و ریشها بلید جگر و عرق النساء در در و رکن و هتک عضله
را نافع بود و بوست بیخ وی جهت درد دندان را بغایت مفید بود و نیکو ترین چیزها
باشد جهت سبزی و ضماد کردن خاصه با اردجو و بسیار از وی ماده غلیظ سوداوی
از سبزی مستخرج گرداند و مسهل خلط خام بود و حیض براند و کرمها را بکشد و باه را
زیاده کند و وی تریاق سمها بود و آنچه بسره غنچه سد سبزی بکشد و صلابات آن
بکلا از اند و بطعم از مده بکلا گرداند و دقتیونس گوید که تره وی و غره وی چون با نمک
بود چون بخورند شکم نرم کند و معده را بد بود و تشنگی آورد و چون از غره وی سی روز
هر روز دو درم با شراب میاشامند و رهم سبزی بکلا از اند و بول براند و مسهل دم بود
و چون بیاشامند عرق النساء را نافع بود و حیض براند و چون بخانند قلع بغم بکند
و دانه وی بسره بپزند و بطبیخ آن مضغه کنند در دندان را ساکن کند و چون بوست
بیخ وی بغایت خرد بگویند و می کشند و با سرکه کهن بیامیزند و بر هق سفید لطف کنند
زایل کند و ورق وی و بیخ وی چون بگویند و قتی که تر بود و آب آن بپزند و در کوشی
که گرم بود جگانه گرم را بکشد و بصری گوید ورق وی و غره وی در فوّه مساوی
باشند لیکن ثمر اقوی باشد از ورق و بیخ وی اقوی بود از هر دو و بوست در اصل
وی بیشتر بود که حرارت و طبیعت کبر گرم و خشکست در سیوم معده را بد بود و چون با سرکه

بپزند دفع ضروری بکند و مضغه بمعده نه رسانند و فارس گوید کبر تریاق است بوی دهان
خوش کند و باد بشکند و باه را زیاده کند و خوری گوید کبر ناصوری که در لہاق بود شفا دهد
و بیخ وی چون دود کنند در شیب بواسیر را نافع بود و طبری گوید بیخ وی ریشها تر
چون بروی نهند از بیرون و چون بپزند و آب آن در سری که ریش باشد بپزند و سر را بدان
بشورند زایل کند و چون با فلفل و سداب بخورند نافع بود و سده که در جگر بود از سری و اسحق
گوید فقا و قضبان وی نافع بود جهت سبزی و اولی آن بود که چند روز در آب اندازند و بعد
از آن باب ثلثین بشویند و نوبت یا سه نوبت بعد از آن بسره که نهند بعد از چهل روز بخورند
سبزی بکلا از اند اما باید که نوبت شسته بدان روزند و بخورند و گویند مضره بود بمشانه
و مصلح آن خولجان و عسل بود و شاپور گوید بدل تره وی جب وی و ورق بود **کبیج**
کف السبع خوانند و بیونانی بطراحتون گویند و آن نوع از کرفس ریست و بعضی سالس و اغریون
گویند و وی انواع بسیارست نوع اول ورق آن مانند ورق کشنیز است اما از وی بمن
تر بود و لون وی سفیدی زنند و در وی رطوبتی لزج بود و کلوی زرد بود و ساق وی
متبر نبود و بد را زی یکا کن بود و در از تر بود و بیخ وی کوبک بود و سفید و بغایت تلخ
بود و کوره داشته باشد مانند خرق و این نزدیک اجماد روید و نوع دوم تیره رنگ بود
و بغایت حریف و نوع سیوم کوبک بود و کلوی ذہبی رنگ باشد و انرا بشیرازی کسریان
خوانند و با صفتی مؤسک و نوع چهارم عه بنوع سیوم مانند لیکن کلوی مانند شیر سفید
بود و طبیعت هر چهار گرم و خشک بود در چهارم و گویند در کبوم و بغایت حاد و لذیذ بود
و از بیرون بمر عضو که بنهند ریش کند و جالینوس گوید شاید که طیبیان استعمال کنند
که خاصیت محرق حراره قلب است و از سموم قتاله است و بر برص بدن و ناخن و جرب
و داء الثعلب و داء الحیه و ثالیل اطلا کردن با سرکه نافع بود و چون بپزند با سرکه و آب آن
بر سینہ نطول کنند نافع بود و چون می کشند و بپزند بدان نهند بریزند و بیخ وی از
معطیات قوی بود و وی مفرح احشای بود و مصلح آن بشیر و نشاکند و صاحب منافع
گوید مداوای آنکس که ان خورده باشد مانند مداوای کسی کنند که بلاد خورده باشد
کباب حب العروس گویند و در فوّه مانند فرو بود لیکن از وی لطیف تر بود و نیکو
ترین آن خوشبوی بود که زبانه بکزد و طبیعت آن گرم و خشک بود تا دوم و اسحق گوید

کرم و خشک بود در سیوم و مسیح گوید در وی قوه متضاده بود از حرارت و برودت و حرارت بر وی غالب بود و وی محال و مطلق بود در حلق را نیکو بود و شکم ببندد و سده جگر و کوره را بکشد و مجاری بول پاک کند از ریک و حلق را صافی گرداند و دیش عفن که در لثه بود و قلاع که در دهن بود سود دهد و چون بخایند و آب آنرا بر قضیب مالند زن را لذت حاصل شود و وی قوه معد و اعضاء باطنی بدهد چون بیاشامند و چون در دهان نکاهلارند لثه را نیکو گرداند و بوی دهان خوش کند و او را صافی کند و نفس معطر گرداند و سنگ کرده و مثانه بریزاند و با بول بیرون آورد و سری امیض را نافع بود چون دود آنک از وی با سکنجین بیاشامند و گویند مضر بود بمثانه و مصلح وی مصطکا بود و کوفه صمغ باشد و مصلح آن کلاب بود و گویند بدل آن هیل بود و کوفه هیل و دار جینی بود **کبریت** بسیار سی که گویند و آن معدنی بود و صاحب نهال گوید زرد بود و سفید بود و صاحب جامع از قول ماسر جوید گوید که سه نوعست سرخ و سفید و زرد و از قول اسحق گوید چهار نوعست سرخ و سفید و زرد و سیاه و ابن شحون گوید که کبریت چشمه است روانه و چون بمجد شود کبریت گردد و زرد و سفید و تیره بود و کبریت احمر از جواهر بود و معدن وی در آن وادیه است که موراوند که سلیمان علیه السلام بر ایشان بگذشت و آن موراوند مانند چهار بایان اند بزرگ و سطرپی و ارسطوطالیس گوید گوگرد سرخ در معدن خود شب افروخته گردد مانند انجنا که روشنی آن چند فرسنگ بدهد بپرامون آن و چون از معدن بیرون آرند این خاصیت ندهد و در اکسیر مستعمل کنند سفید را سرخ گردانند صبغی نیکو و ابن مؤلف گوید معادن گوگرد بسیار مواضع هست و سرخ آن عزیز الوجود است و در افواه خاص و عام مشهور است که گوگرد احمر کمی است هر چند سخنی اصلست لیکن سرخ بقوه تراست و در ضاعت اکسیر نزریق و کبریت دواصل است بزرگ و اصل کبریت بخاریت دغانی در زمین تهری بیاید که بهوا بیوند و مدتی در آن عاقد بمجد گردد و اگر بخار کبریت بجایی رسد که در وی رطوبتی بود رطوبه ببرد و کوه دماوند چشمههاست بر سر قلعه مقدس سوراخ و غار از آن سوراخها بر می آید و بر هم می نشیند و گوگرد می شود و طبیعت کبریت دمشقی گوید کرم و خشکست در چهارم و چنین گوید در سیوم و وی ملطف و جاذب بود برص را زایل کند

و چون سخن کنند و بر موضعه گردند که جانوران زهر دار باشند یا باب دهن بسر شدند و بران نهند یا بکیمز بسر شدند یا بسر کین کهن یا بصل یا بعلا البطم بغایت نافع باشد و با سر که بر حق مالیدن نافع بود و دفعه مضرة تنین تهری و کزندی عقرب بکند و جرب بریش شده و قویا را با صمغ البطم بغایت نافع بود و خوردن نیز همین عمل کند و با نظرون بر نفس ضمار کردن سودمند بود و آب وی حیض براند بخور کردن نیکام و نزله را نافع بود و چون سخن کردن بر بدن باشند قطع عرق بکند و چون دود کنند در شیب زن ابستن بجه ببندد از دود و دوی موی را سفید گرداند و ارسطوطالیس گوید گوگرد سرخ داء الصرع و سکنه و شقیقه را نافع بود چون سعوط کنند و چون در زیت حل کنند که در آن زیت اسفیل جو شایده باشند و قدری موم اضافت کنند و موم روغن سازند جرب تر و خشک و خارش بدن را بغایت نافع بود و چون با خناب سر شدند و بر قویا نهند نافع بود و کبریت مضر بود بعود و دماغ و مصلح آن بنفشه و شکر بود و صاحب تفهیم گوید شربتی از وی دود هم بود و جالینوس گوید بدل وی نه در انش افروختن از آن گوگرد زرد زرنیج زرد بعد از آن گوگرد سفید زرنیج سرخ **کبد** بیماری جگر گویند و طبیعت جگر کرم و تر بود و نیکوترین آن بود که از زرنیج بگیری و چون هضم شود غذای آن بسیار دهد و صاحب نهال گوید خون محمود از وی متولد شود و این ماسوید گوید بطر الهضم و خوی از وی متولد شود همچنانکه سبزه و خصیه و جالینوس گوید جگر مواشی و حیوانات مالوفه متولد خلط غلیظ بود و عسر الهضم بود و دیر از معده بگذرد و از معده فاضلترین جگر ها در جمیع احوال جگرها بود که انرا بقیه خوانند غذای نیکو بسیار دهد خاصه جگر حیوانات مختار مانند میش و بزه و نیکوترین آن جگر مرغ و خر و س و فربه و خر و س فربه بود اما فقیل و دشوار هضم شود و اولی این بود که با مرئی و زیت بپزند یا نمک و دار جینی و محروم مزاج با سر که و کروی و کشتی و خشک و جگر مواشی باید که بعضی جوارشات از آن خورند **کبد الطیر** بیماری جگر مرغان گویند نیکوترین جگر مرغان جگر مرغ بط بود فربه یا مرغ فربه خاصه چون علف وی فو که بخت شیرین داده باشند و طبیعت آن کرم و تر بود خونی محمود از وی متولد شود و مصلح آن زیت و نمک **کبد الخ** بیماری جگر بز گویند و شبکوری را نافع بود خوردن و بر رطوبت آن کحل کردن و چون بریان کنند و سر در بخار آن دارند

همین عمل کند **کبد الحار** بیاری جگر کوبند چون بریان کنند و بناشتا بخورند مصروع
را سودمند بود **کبد الضان** بیاری جگر میش کوبند چون بریان کنند و بخورند نافه بود جهت
کسی که لیت در طبیعت وی بود جگر کند **کبد الوزغ** بیاری جگر یک کوبند چون برندان خورده
نهند در ساکن کند **کبد الطب** بیاری جگر سگ کوبند دواء نافه بود کسی که گزیده باشد
سگد یوانه چون بریان کوه بخورند منع ترسیدن از آب بکند و شفا بخشد و این کرد افشاء
تعالی **کبد الفنزیر البری** بیاری جگر خوک صحرایی کوبند چون در سرکه نهند و بخورند که نذری
جانوران را نافه بود **کبد الحجل** بیاری جگر یک کوبند چون خشک کنند و بکوبند و یک
مثقال از وی بیاشامند مصروع را نافه بود **کبد الذیاب** بیاری جگر کرک کوبند در جگر را
سود دهد و در اناسیا بدل آن نیم وزن آن ریوند و نیم وزن آن دار فلفل کنند
کبد الاید بیاری جگر گاو کوبند و زکوه کوبند چون اشهره کنند و دار فلفل و فلفل سفید
خرد کرده بران باشند و برافش بریان کنند و رطوبت آن در چشم کشند شبکوری را زایل
کند و همچنین تاریکی چشم را ببرد و در ابتدا و نزول آب در چشم بغایت مفید و سودمند
بود **کباب** مشهور است نیکوترین کباب از گوشت بره رسیده تر بود و باید که اجتناب کنند
از آنکه بر خمی که از جوب انجیر و دفل و بید انجیر و مانند آن بود کباب کرده باشند و طبیعت
آن گرم و تر باشد و غذا و وی بیشتر از غذا مشوی بود و سودمند بود کسی که رگ زده باشد
اما معدن ضعیف مضر بود از بهر آنکه دیر تر از شوی هضم شود و مصلح آن اطریفل بود
کبست لفظی باری است و بحر فی خنظل کوبند و گفته شد **کتان** مشهور است که سرد
و خشک بود و معدل حرارت بدن بود چون بموشند و ماسر جوبه کوبند جامه کتان معتدل
بود در حرارت و بردت و رطوبه و بموشند و نشیون وی نشف تری و عرق از بدن بکند
و بیشتر در بدن کمتر بیدار کند و مسیح کوبند که اگر خواهند که بدن ایشان لاغر شود در زمستان
جامه کتان نو بموشند و در تابستان جامه کتان شسته و اگر خواهند که لاغر نشوند در زمستان
جامه کتان شسته بموشند و در تابستان نو بموشند و صاحب منهاج کوبند پوشیدن جامه کتان
گاه هست که تکلیف بدن میکند بر حرارت در بدن محتقن میگرد و مصلح آن ابریشم است
و فولس کوبند چون جامه کتان بسوزانند و دود وی لطیف بود و سده زکام بکشد و مصلح
رحم بود **کتل** صاحب منهاج کوبند که آن قفاح بریست و گفته شد و بیاری کوبند **کتل**

صاحب منهاج کوبند آن و سیه است و گفته شود **کتل حمار النخل** است و گفته شد **کثیرا**
صحه القناد است و قوه وی مانند قوه صحه بود و نیکوترین آن سفید بود و بکل و طبیعت آن معتدل
بود و در وی حرارت بود و تر تر از صحه عزیزی بود و فولس کوبند که گرم و تر بود در اول و مسیح کوبند
سرد بود در دوم و کوبند سرد و خشک بود و کوبند تر بود و در دار و ما چشم بجای صحه کنند
و در ادویه سهل مدد اسهال بکند مقلار نیم مثقال نایکلام و کسر حبه ادویه بکند و سرفه
و خشونت سینه و حلق و ریث و شش و مثانه را نافه بود و چون در مستحبه خویسانند و
باقدری قرن این سوخته بیامیزند یا اندکی شب بمانی در کرده و سوزن مثانه را نافه بود
و حواس کوبند که مقوی اعصاب بود و مسهل مرده سودا و بلفم لزج و مقوی بدن و سمن آن و چون
کثیرا بر موی طلا کنند شگافه نکورد و اگر بدان ادمان کنند این رحمت زایل گردد و اسحق کوبند که
مضر است بسفل و مصلح آن اینون بود و کوبند بدل آن مغز دانه کدو بود و بنادق کوبند بدل
وی صغه عزیزی بود و کوبند صغه عزیزی و صغه بادام **کتاه** صاحب جامع کوبند بر جرجیر است
و گفته شد **کثیرا الارحل** بسفایح است و گفته شد **کثیرا الاضلاع** لسان الخلاست و گفته شد
کثیرا الرؤس قرصه است و گفته شد و بولو قتمی نیز بدین اسم خوانند **کثیرا الورق** مر یا
فلن است و گفته شود **کچله** بزبان هندی و فارسی کچله بود و در باب الف در ادوات منفعت
و مضره آن گفته شد **کچور** زبنا د است بزبان هندی و گفته شد **کحیلا** لسان الثور
است و گفته شود **کحلا** این اسم مشترک است بر چند چیز اول بر لسان الثور دوم بر نباتی
دیگر که از الیسان کوبند سیوم بر شجار چهارم بر نباتی که از اعینون خوانند **کحل**
بیاری سر مه کوبند و کل مطلق مراد از آن سر مه اصغیان بود که از آن اند خوانند
و گفته شد و کل سلیمان و کل حیل خوانند **کحل فارسی** از روف است و گفته شد
کحل السنون تشنیز است و تشنه نیز کوبند و گفته شد **کحل خروان** حضض یمانی است
و در حضض گفته شد **کدر** کاوی است و گفته شد **کدری** بستانی بود و احاء و جلی
و صخری و بری و قریشی و مشرقی و نوعی از آن در آب روید و آن را کفر الما و جرجیر
لما کوبند و قوه العین و سیر نیز خوانند و گفته شد و بری را سموم زنبور خوانند و طبیعت
آن کفر کرم بود در اول درجه دوم و خشک بود در وسط دوم و روغن کوبند بستانی
تو بود و اصل وی خشک بود در سیوم و کوبند کرم و خشکست در سیوم و جالیوس کوبند

کرفس ستانی جهت معده سودمند تر بود از انواع کرفس از بهر آنکه لذیذ تر است منفعت
وی آنست که بول و حیض براند و محل را بیاورد خاصه تخم وی مفتح سدجگر و سببر
بود و معده و جگر سرد را نافع بود و بوی دهان خوش کند و عرق النساء و بوی وضو النفس را
سودمند بود و چون بانان یا سوبق ضاد کنند بر ورم بستانی که از حرارت بود یا ورم
جشم کرم سودمند بود و چون با بیخ بپزند و طبع آن بیا شامند نافع بود جهت ادویه
کشند و محو کفی بود و شکم ببندد و در تخم وی ادرار بول زیاده بود و کزندی که جانوران
و خوردن مردار سنگ را نافع بود و قسط در کتاب فلاح گوید که شقوق مردان و زنان
بر آنکیزد و ازین سبب است که زنانه که شیر دهند منع ایشان از کرفس خوردن کنند
از بهر آنکه باه بر آنکیزد و شیر باز کم کند و این سخون از قول جالینوس گوید که زن حامل
بچه بزاید ریشها رعن و نثرها بد که بر اعضا داشته باشد و شاید که زن چون
بچه را شیر دهد کرفس خورد که بچه وی احمق و ضعیف العقل بود و فعل و ورق اقوی بود
از بیخ و تخم و بیخ وی بیشتر اطلاق کند که ورق و اقوی بود از ورق و تخم و نشاید که
بیش از طعام خورند و بعد از طعام خورند و اگر بعد از طعام خورند موافق بود اندک
و عیسی بن ماسویه گوید که جگر و کوره و مثانه را پاک کند و سده آن بکشد و محل را بیاورد
و نفخ و معده بود و مصروع را بغایت مضر بود و شریف گوید خاصیتی در وی هست که چون
بگویند و با غسل بیا میزند و بخورند و رگین را بغایت سود دهد و چون تخم وی با
همچندان نبات بگویند و بروغن کاوچرب کنند و سه روز بیا شامند بمجموعه راقه دهد
بغایت اما باید که غذای وی گوشت خروس و خسیه آن بود و اگر عصیر وی با زوی
یا روغن کل و سرکه در حمام بخورد بر اعضا بمالند هفت روز بیایی حکم و جرب را نافع
بود و اگر با کاهو بخورند تعدیل پیدا کند و معدله سردی کاهو بود و روفس گوید خوردن
کرفس را از رطوبه پاک گرداند و طبری گوید ورق وی تر چون بخورند معده و جگر را سود دارد
و سنگ بریزد خاصه جگر و مثانه بیرون آورد و ورق وی چون بیا شامند تنها یا باب و
رازیانه با تخم کرفس نافع بود و گویند تخم وی اقوی بود از ورق و رازی گوید اولی آن بود که
کسی که از کزیدن عرق ترسد کرفس بخورد از بهر آنکه مفتح مجاری بود و روده سم بدل رسد
و این مؤلف گوید که زنی را دیدم که کرفس خورده بود و در آن روز او را زنبوری کزید

و محال او را و یک ساعت نکشید که نمرد و کرفس بری برداء الغلب را نافع بود و شقوق
الظفار و شقاق که از سرما بود و کرفس روی معده را نیکو بود و کرفس مصروع را عظیم مضر بود
و گویند که مصروع چون اصل وی از کردن بیا و برد این باشد از مضره وی و زنان
استن را مضر بود و صلاح آورد و مصلح آن کاهو بود و بدل وی را زیاده و گویند
مصلح وی همچون کل و مصطلک بود **کرات** ببار می کنند تا گویند و آن شامی و بنطی و بری
و جبلی بود و جبلی را فراسیون گویند و گفته شد و بری را کرات الکرم خوانند و وی
بقوة متوسط بود میان نوم و کرات بود و طبیعت وی کرم و خشک تر از انواع کراتی بود
کرم بود در چهارم و خشک بود در سیوم و کرات بنطی که از کرات المایه خوانند حرافه
در وی بیشتر بود که در شامی و در وی اندک قبضی بود و کرات شامی را قفلوط خوانند
و کرمی و خشکی وی کمتر از بنطی بود و تشنگی کمتر آورد از بیاض و جرم غلیظ تر بود
و در ترهضم شود و نیکوترین آن بنطی بود و طبیعت آن کرم و خشکست در سیوم و
و گویند کرم بود در سیوم و خشک بود در دوم و کرات شامی اصل وی خورند و فرع و طبق
خشک بود در دوم جو با سماق نالیل ضاد کنند نافع بود و با نکه جهت ریشها بد و خاصه
اصل وی آنست که قولنج را نافع بود و بول براند و منفع بود و کیموس بد دهد و شبکوری
آورد و حیض براند و مضر بود بمثانه ریش شده و کرده و ورق وی سودمند بود جهت
رطوبه رحم و چون بپزند با سرکه و زن در آن فشیند انضام رحم و صلابت
انرا سود دهد و چون بجواب بپزند فضول از سینه و شش بیرون آورد و کرات
بنطی چون آب وی با سرکه و دقاق کنند بیا میزند و لعق کنند نیکو بود هر دردی که
عارض شود در سینه و قرح شش و چون بخورند قصبه شش را پاک کند و اگر ادمات
خوردن وی کنند تا ریکی چشم آورد و معده را بد بود و مصدع بود و مولد بخاری
بد بود و مصلح وی آن بود که بجوشانند در آب سرد یا سرد خویسانند و با سرکه
و روغن و مری بپزند و بخورند بواسیر را بغایت سود دارد و طبیعت وی چون
بجوشانند و بیا شامند همین سیل و چون بگویند و ضاد کنند بر کزندی افوی و جانوران
نافع بود و آب وی چون با سرکه و کندر و شیر یا روغن کل بیا میزند و در دوش و دوی
آن نزال کنند و اگر بر بواسیر که سبب آن رطوبه بود ضاد کنند نافع بود و سدجگر

بکشد که آن از بلغم بود و اشتها طعام باز دید کند و باه را قوی دهد و کرم مزاج را موافق بنود بلکه در چشم آورد و امتلا در سر پیدا کند و مفسد لثه و اسنان بود و اگر اصل وی باروغن کفشد یا حسل که میزند قولنج بلغمی را نافع بود خوردن و باب ان حقنه کردن عجین و عصا که کراث خشک و سهل دم بود و کراث بری مفرج بدن بود و ادرا را بول بیشتر کند و کراث بنطی قوی بشت بدهد و باه را زیاده کند تا بخدی که عین را بصحت آورد **کرب** بسیار سی هم کرب خوانند و بشیرازی کلم خوانند و آن بستانی بود و روی بود و انرا قنطیر خوانند و گفته شد و بحری بود و بری و کرب الماء نیکوترین آن کرب بنطی بود که آن بکرب بستانی معروف است و طبیعت آن گرم بود در اول و خشک بود در دوم و گویند در اول و گویند سرد است و صاحب فلاحه گوید کرب دو نوع است بنطی و خوری و بنطی مشهور است و خوری ورق وی غلیظ بود و خشونت داشت با شد و کرب بنطی منجم و ملین بود و خاکستر قضبان وی در غایت تخفیف بود و منجم صلابات بود و چون با سفید تخم مرغ بر سوختگی آتش طلا کنند سودمند بود و کرب سرفه گفته را نافع بود و چون طبع وی بر مفاصل و نفوس ریزند نافع بود و عصیر وی چون با شراب بیاشامند چند روز در سبزه زایل کند و چون با زاج و سرکه بیا میزند و طلا کنند بر جرب و برص نافع بود و چون کرب بخورند او را صافی کند و لون را نیکو گرداند و رعشه را نافع بود و بر سبزه ضما کردن سود دهد و ورق وی سرفه و درد بشت کهن و درد زانو را نافع بود و شکم براندها چون دوخت بخوشانند و عصا وی با شراب کزندی جانور را و سگ دیوانه را سود مند بود و چون بعصا وی سحوط کنند سر را بال گرداند و خوردن وی در شراب دیر مستی آورد و وی مولد سودا بود و دی عکرا زوی پیدا شود و اگر با گوشت فربه میزند باروغن بادام یا روغن کچند بسیار غایله آن کمتر بود و وی مضر بود بعد و تاریکی چشم آورد و با وجود آنکه در داروها چشم استعمال کنند و وی مضر بود بچشم کسی که مزاج چشم وی خشک بود و کسی که مزاج چشم وی تر بود هیچ مضر نبود بلکه سود ده و کرب سوداوی مزاج و صاحب دوالی و دلاله القیل و سرطان و بواسیر را نشاید که خورد و اگر خورد جلا از آن شراب بر روی خورند و سرد مزاج را با خردل و میز خورند

و مرق آن از بی ان بیاشامند و اگر ورق وی بگویند و ضما د کنند شها یا با سویق بجمع و مرق را نافع بود از بلغمی و حرم و ستری و کرب بری تلخ بود و بیشتر در ساحل دریا رود و طبیعت وی گرم تر از بستانی بود و چون خشک کنند و سحق کنند و مقدار در اول سقید بود و وی جهت کزندی افعی را کزندی افعی خلل می یابد و عمروی بمقدار فلفل سفید بود و وی جهت کزندی افعی را نیک بود و کرب بحری بیشتر از خارج بدن مستعمل کنند در اول طلیه و تخم وی گرم را بکشد و حب الفرج را بیرون آورد و در طعم وی شوروی بود با اندک تلخی **کرب الماء** نیلوفر است و گفته شود **کراث جلی** فراسیون است و گفته شد **کرم البیضا** فاشراست و گفته شد و بیاری غشوش گویند **کرم سودا** فاشرین است و گفته شد و بیاری سیاه دارو گویند **کرم شایکه** فشاغ است و گفته شد و بیاری سرم گویند **کرم** بیاری درخت الکور گویند و بشیرازی رز گویند و رازی گوید طبیعت آن سرد و خشک بود و ورق وی و خیط وی چون سحق کنند و ضما د کنند صلاح را ساکن کند و ورق وی چون شفا ضما د کنند یا با سویق الشعیر برورم گرم معد و القهاب ان بغایه نافع بود و عصا وی ورق قرصه امعا را نافع بود و درد معده که از کرمی بود و کسی که خون قی کند و زنان ابستق را نافع بود و حنوط وی چون در آب خویسانند و بیاشامند همین عمل کنند و در زمان بهار چون شاخه های پیوند آبی که از آن بجاکد نقطه نقطه و چون بر قضبان میخند شود مانند صخی چون او را با شراب بیاشامند سنگ بریزاند و چون بر قوبا و جرب منفرج و غیر منفرج بمالند نافع بود و چون احتیاج بمالیدن وی باشد باید که پیش از آن عضو را بنظر و بشویند و اگر باروغن زیت بمالند و ادمان آن بکشد موی بر وی انداخته و معه که از قضبان تروی بود قضبان تروی مقوی معده بود اما مخش خلق بود و مصلح وی کثیر است و صغ عزوی بود و خاکستر خوب وی چون با سرکه ضما د کنند بر مفعد که بواسیر از آن قطع کرده باشند نافع باشد و کزندی افعی را همین سبیل دارد و چون باروغن کل و سذاب و سرکه ضما د کنند در ورم کرم که در سبزه بود سود دهد **کرم دناغ** بیاری کرم داینه گویند و فاضل بن آن از مرغ فربه تر بود و باید که بر آتش سوخته گردانند و روغن بادام بخورد آن دهند متصل و طبیعت آن گرم و تر بود معده کرم را نافع بود و ابدان متخلخل و کسی که ریاضت

بسیار کسی کشیده باشد و خواهد که زود قوه وی زیاده شود و مضر بود معده گرم را
 نافع بود ضعیف را و مصلح وی میخنج بود **کر سنه** بیونانی اروش گویند و بشیرازی
 کسک گویند و آن حبیبست که طعم وی میان ماش و عدس بود و رنگ وی بتیرگزیند
 و چون مقشر کنند بر نک عدس مقشر بود و هیچ چیز مانند وی کاو را فریب نکند
 و در ولایت را مجرد و کان فیروز و بیضا بسیار کارند و نیکوترین آن بود که لون را و
 بسیدی زنند و دمشقی یا مصری بود و طبیعت آن گرم است در اول تا دوم و گویند
 گرم در سیوم و خشکست در دوم سینه و شش را از رطوبات غلیظ پاک کند و بر حق و کلن
 و اثرها طلا کردن نافع بود و لون را نیکو گرداند و چون با شراب بر کزندی افغی
 و انسان صایم و سکه دیوانه ضما دکتند نافع بود و چون با سرکه و افستین بر کزندی
 عقرب ضما دکتند نافع بود و وی گوشت بر ویاند بر جراحتها مقصر و چون با عسل و
 زراوند مدحرج بر شند و استعمال کنند گوشت بن دندان که خورده باشد برویاند
 و مؤلف گوید اگر ایرسا و زراوند مدحرج و کندر و دم الاخوین با وی اضافت
 کنند و با سلجین عینا بر شند و بر گوشت بن دندان که خورده باشد مکرر منهد
 البته گوشت بر ویاند و طبیعت کر سنه چون بر شقاق که از سر ما بود و حکم که در بدن
 حادث شود چون بر آن زنند نافع باشد و چون بر یان کنند و نیک بگویند و با عسل
 بیا میزند مقدار چهار درم از وی تناول کنند لاغر را موافق بود و چون با سرکه استعمال
 کنند یا با روغن کچن جرب کرده و عسل بول را نافع بود و زنجیر و مغص را ساکن گرداند
 و دقیق وی ملین او را مصلح بود که در بیستان و اعضا عارض شود و سعه و نار
 فاری را که عارض شود نافع بود و اطلاقی طبیعت کند و ادرار بول و صفت طبعی کرده
 وی چنانست که بکیرند کر سنه سفید فربه و آب بر سر آن ریزند و زمانی نیک بخورند آن
 میکنند تا آب بخورد و بعد از آن آب بیرون آورند و بر یان کنند تا مقشر شود بر اسباب
 خورد کنند و مخفی تنگ بپزند مقدار ماخوذ از وی دو درم تا سه درم بود خلطی
 بد از وی حاصل شود و غذا میخشد بود و بسیار خوردن وی بعود بول خون
 براند بقوه ادرار که در وی هست و مسهل خون بود بمحض و گویند مصلح وی
 کلاب و جو بود و گویند مصلح وی ارمنی و کاکج بود **کر سن** قطن است و گفته شد

و بیاری بنه گویند **کر و یا** و کرا و یا نیز گویند و فریاد و قرنقار و بیونانی اقارو
 و بلطف دیگر قرقم و آن زرد رومیست و بشیرازی گویند خوانند و در قوق نزد یک با نیسوت
 بود و بعد نیکوتر از زیره باشد و طبیعت آن گرم و خشک بود در سیوم جالینوس گویند گرم
 و خشک بود در اول و نیکوترین آن بیستانی تا نرم بود با دها را بشکند و حب القرع
 را بریرون آورد و قوه معده بدهد و شکم را بپندد و حفقان که از اخلاط لزج بود
 سود دهد و مقصر را بغایت نافع بود و مقدار ماخوذ از وی دو درم بود و اگر هر روز
 دو درم بناشتا در دهان کنند و رها کنند تا نرم گردد و بخایند و فرو برند ضیق النفس
 را بغایت نیکو بود و نفخ معده و کرده و مثانه را سودمند بود و در معده را پاک کند و چون
 بر آن درمان کنند بلغم که در معده بود بکلا از اند و جالینوس گویند سه امعارا نافع بود
 و چون با غل استعمال کنند مسخن بدن بود و مقوی آن و گویند مضر بود بشش
 و مصلح وی سعت بری بود و بدل آن نیم وزن آن کون بنطی و نیم وزن آن اینسون
کر و یا فارسیه و کو و یا شامیه و کرو یا رومیه و کرو یا جلیلیه این جمله اسم قدما نا
 است و گفته شد **کر کمان** چند قوق است و گفته شد **کر دین** طردین گویند
 و آن نوعی از ساالیوس و گفته شد **کر کرهن** اسمی بری است و آن عاقر قرحا است
 و گفته شد **کر یون** قنطور یون دقیق است و گفته شد **کر کر صفر** بر کوجا است
 که معروفست بقم قریش و بشیرازی آنرا کاج خوانند و گفته شد **کر کم** صاحب منافع
 گویند زعفران است و گفته شد و صاحب جامع قوی چند آورده است گویند عروق
 صغراست و حو گوید اصول و بر است و گویند و بر نوعی از آن است **کر مدانه**
 و کرد مانه نیز گویند و جرم مداف و جرم بافق و غافق گویند ثم درخت نشان است
 و در میم گفته شود و بعضی گویند انجم است و خلاف است و مؤلف گویند تحقیق
 آن تخم نوعی از مازریون است و بغایت گرم است و شکل موردانه بود و مسخن
 قبل بود و مسهل ما و صفر و موه بود و دو درم از وی کشنده بود و از خوردن وی
 حله و ورم عارض شود و بکشد و ملاوای کسی که آن خورده باشد مانند ملاوای
 کسی کند که فرینون خورده باشد **کر کر وهن** سکل المسک است و گفته شد **کر کر**
 بیاری کلنگ گویند و نیکوترین وی آن بود که کلنگی بود که باز صید کرد باشد و باید

چون بکشند بعد از چند ساعت بزنند با سرکه و دیگر باب نمک بزنند و صاحب
 منهای کوبید با باز بر کرم بزنند و بعد از آن خلوه قند یا عسل بخورند و طبیعت
 وی گرم بود و خشک و کوبند سرد بود و شریف کوبید دماغ وی و زهره وی چون
 باروغن بزنند و بیامیزند و سهو ط کنند بسیار از ایل کند و هیچ چیز فراموش
 نکند و چون مغز وی در چشم کشند مشکوری را نافع بود و چون زهره وی
 باب و رق سلف بیامیزند و سهو ط کنند سر روز بیای لقمه را از ایل کند و دماغ
 وی باب حله بگذرانند و طلا کنند بر ورم دست و پا نافع بود و چون خصیه ها وی
 نمک سود کنند و خشک کنند و بیامیزند با هچند ان سرکین سوسمار و کف دریا و نبات
 اجزاء مساوی در چشم کشند سفیدی که در چشم بود که سبب آن ابله بود یا ناخن
 نژاید کند و چون بیه وی بگذرانند با سرکه غصص و مطحول یا شامد چند روز بغایت
 کمال نافع بود و چون زهره و با عصاره مرزنگوش بگذرانند و صاحب لقمه سهو ط
 کند مخالف جانی که لقمه داشته باشد هفت روز باید که روشنائی بیند و روغن
 کردکان در لقمه می مالند بکلی نژاید کند و زهره وی کوبند بر جرب متفرج و بر ورم
 لطمه کنند نافع بود **کروش الغنم** حافظ النمل است و حافظ الاطفال نیز خوانند
 و آن فریون است و گفته شد در باب فاء **کر** بزن کوبید ان قنار الکبر است و خلاف
 است آنچه محقق است قنار الحمار است قنار الحمار است و گفته شد **کرش** ببارش
 شکبه کوبند نیکوترین آن بود از شکم مرغ یا حواله میش بیرون آورند و طبیعت
 آن سرد بود و کروش باید که بسکاج بزنند و خولجان و فلفل یا با سذاب و کروش
 و ابا ز بر ملطف یا حار و هر که ادمان خوردن وی کند با دهاکنده از شکم وی
 بیرون آید و باید که بعد از وی جوارشات مسهله بخورند و وی دشوار هضم شود
 و غذا اندک دهد و کیموس وی بلغمی بود و در ساقین احداث کند و اولی
 آن بود بر سرکه بزنند و خولجان و فلفل **کرک** ببارش کوبند و هم درین
 باب درین محل گفته شود و درخت دیوار را هم **کرک** خوانند **کرکدن** حیوانیست
 بیونانی که کد اخوانند و میان هرد و چشم سرونی داشته باشد بزرگ و قفص
 وی بغایت بود تا محدی که فیل را بر سران سر و بردارد در شهر نوبه و آورده اند

زینق م

که

که کردن حیوانیست در جبهه بشکافیل بود و خلقت او همچو نور بود و بر سر او سرونی
 باشد تیز و تن او غلیظ و منحنی بود محذب او جانب روی باشد و مقعر او با جانب
 پشت و از عجب آنست که جمیع آن میان قرن و حافر و غیر از کردن هیچ حیوانی
 دیگر قرن و حافر ندارد حیوانات همه از روی بترسند و چنین کوبند که هفصد
 سال بزیاید و سه سال در شکم مادر بماند و بعد از پنجاه سال او را همچان شهوة باز
 دید آید و در زمین که او باشد هیچ حیوانی آنجا اقامت نتواند کرد و چون قبل از
 بیند از بر سر او در آید و شکم او را بقرن بزند و برد و پای بایستد و فیل را بر کوبد
 چنانکه فیل بر قرن او متشبث شود آنکه خواهد که سر و را خلاص کند نتواند هر دو
 هلاک شوند و چنین کوبند که سلاح بر کردن هیچ کار نکند و هیچ سبب بال و مقاوت
 نتواند کرد و کوبند فاخه را دوست دارد و او را فاخه او را خوش آید و فاخه بر قرن
 او نشیند او هیچ حرکت نکند تا فاخه بزود و در خواص آورده اند که بر قرن او
 شاخی هست و آنرا خواص هست و علامت صحت او است که جمله عقد ها یکشاید
 و اگر صاحب قولنج آنرا بدست گیرد قولنجش کشود شود اگر صاحب الطلق بدست
 گیرد در ساعت بجه بدهد و اگر مصرع آب از آن بخورد مرغ او زایل شود و همچنین
 فالج و تشنج را زایل کند و اگر کسی بلخود دارد از چشم بد آیمین بود و اگر در اب کرم
 نهند سودمند باشد عصبه کلب کلب را چون باروغن بلسان استعمال کنند و چنین
 کوبند که ابن ابی الحیر است و بادی مصنف نزهت علائق گفت که از بد مرغ
 شنیدم که گفت با کاروانی میرفتم یکی را خبر داد که دزدان براه کاروان آمده اند
 مردم مضطرب شدند در کاروان مردی بود هیچ اندیشه راه خود مدید که شتر
 ایشان من کفایت کنم اما بشرط آنکه ایشانرا بمن نمایند یکی از کاروان او را بنزد
 آن دزدان ببرد در میان دو کوه می رود آمد بود در چیزی از میان خود بیرون
 آورد در حال بمالید آنکه در بالای کوه رفت و آن خال را بر سر ایشان بر باد داد
 فی الحال بادی سخت در میان آن دو کوه جستن گرفت تا غایبی که دزدان از سختی باد
 بر پای نمی توانستند بودن و هر که بر پای می خاستی افتاد انگاه باز میان کاروان
 و گفت برخیزید و بصحت و سلامت بروید و از آن مقام سلامت بر فتم چون

بشهر غزنه رسیدند یکه روز پیش شیخ رئیس رفتن ان مرد را دیدم که در پیش روی
 نشسته بود با شیخ رئیس حکایت کردم آنچه از او دیده بودم در راه گفت ان قرن
 که کندن بود که ان عمل کرد و او را عجایب بسیار است و ان مرد از جمله دوستان منست
 از هندوستان آمده است و از برای ما هدیه ها آورده است ان عقده از ان جمله است
 و از قرن کوهستان دسته کار سازند و کجی اگر در طایفه بود چون ان دسته
 یا ملحقه در ان طعام زنند قوه زهر شکسته شود اگر چشم راست او بر مردم بندند جمله
 مرضها از وی برود و جن و حیات کردار و نکرده و اگر چشم او بر وی بندند لرزرا
 برود و از پوست وی جوش و بر کستوان سازند هیچ سلاح بر وی کار نکند و گویند
 زهرم وی چون بخور کنند بادها بشکند و هر سحری که باشد زایل کند **کرمه** و کسبه
 نیز گویند و فقه و بیونانی و قوریون و بیماری کشینز گویند و نیکو ترین ان بستانی
 بود تاز و فزیه و طبیعت آنچه تر بود و نزدیک جالینوس میل بسخوفت دارد و مرکب
 بود از قوه متضاده و دقتوش و روفش و غیر ایشان گویند سردست که اگر نه سرد
 بود عصا بر وی کشند بنودی و جالینوس گوید اگر نه گرم بودی خنای بر را تحلیل
 نکردی و بدرستی که این فعل یا خاصیت میکند یا از بهر آنکه جوهر وی لطیف است
 و عناصر و زود نفوذ و غوص کند و جوهر سرد غوص نکند لیکن چون بپاشانند
 محال حرام بود برودی و فعل سردی وی باقی بماند و اگر نه سرد بودی حرم را
 شافی نبود و نافع و در وی قبض و تخریری بود و اگر تروی یا خشک بخامند
 بوی سیر و بیاز را زایل کند و عصا بر وی با شیخ زن ان مسکن هر ضرابی سخت بود
 و چون با سوبق بر حرم و غله ضا د کنند نافع بود و چون با غسل یا مویز یا با ورق
 کل سرخ و غسل ضا د بر سر ورم حصه که از کرمی بود و نار فاسی را نافع بود و چون
 با ارد با قلا بر خنای بر ضا د کنند بکلا زانند و چون با سرکه و اسفنداج و روغن کل
 بپاشند جهت ورمها گرم نافع بود و خشکی وی سودمند بود جهت دوار که از
 بخار مراری بود یا بلغمی و مقوی معده باشد و خوردن وی تاریکی چشم آورد اش
 میدان وی خفقا نافع بود و خاصیت منع بخار از سر میکند و از بهر اینست
 که در طعام مصر و عان کنند جهت منع بخار معده و تروی چون بگویند و آب ان

در بینی چکانند قطع رعا ف بکند خاصه دوجه کافور در یکدرم اب وی حل کنند
 و چون اب وی با شیخ زن ان در چشم چکانند ضربان سخت را ساکن کند و خشک وی
 چون با نبات بپاشانند درد سر و در پشت که از کرمی بود سود دهد و دفع صلاح و
 سکر بکند و چون خشک وی کوفته یا بعصاره تروی مضمضه کنند جوشش و راغابی
 که در زبان و دهان بود زایل گرداند و کشینز خشک خاصیت مقوی دل و مغز
 بود خاصه در مزاجها گرم و دودرم از وی با شیخ زن اب لسان الحمل بپاشانند
 قطع خون رفتن بکند و منع جشاء حاض که بعد از طعام بود و خشک وی بر باب
 کرده شکم را بیند و چون یا مینخج بپاشانند شری زایل کند و بسیار خوردن
 ذهن را مختلط کند و چشم را تاریک کند و مغز را خشک گرداند و باه را بشکند
 و نسیان آورد و مصالح وی سنگین سفر حل بود و خوری گویند که چون کشینز
 خشک بستانند و با نبات شربت سازند و بپاشانند قطع نفوذ بکند و مغز را خشک
 گرداند و همچنین اگر با نبات سفوف سازند و تروی چون با مرغ فزیه بپزند مرق
 وی جهت سوزش مثانه سود دهد و خشک وی و سواس گرم را سودمند بود که سبب
 آن از شراب بود و جمل درم از اب وی گویند کشنده بود بلبری و اگر مضر وی
 بدل رسد سدر و غثیان و جنون آورد و حال وی مانند حالستان بود و همچنین
 چون از تروی بخورند مقدار نیم رطل اختلاط عقل و غلظ او از و سبب آورد
 و مانند مستان کلام وی فاحش بود و از مجموع بدن وی بوی کشینز آید و ملاوای
 ان بقی کنند بطبیخ سب و روغن زیت و بورق ارمی و بعد از ان زرده تخم مرغ
 نیمه شست بنمک خورد و فلفل و مرق فزیه یا ببط بنمک بسیار و فلفل خورد و شراب
 صرف حکم اندک بپاشانند یا مینخج و حسن بن الحسن گوید کشینز تر چون اب
 وی بسیار خورند زهر بود اگر با مبنه دیگر بود از بقول منع ان بکند و اگر با سم
 بود سمی بود و اگر با بقول بود بقل بود **کرمه** بزر الا حزم است و گفته شد **کرمه**
 با ذر بخوبی است و گفته شد **کرمه** از کثره الطراف است و گفته شد و جز ما زرع
 نیز گویند **کرمه** بسیار سمی گویند و ان کسب است و گفته شود **کرمه** البیر
 شعر الحن است و انرا بر سیا و شان خوانند و گفته شد **کرمه** انکین چیز است مانند

ترنجبین و آن طبیعت که بوق طرفای افتد و نیکوترین آن نابی بود سفید بزرگ
 دانه مافد مصطکی مرطوب مزاج را نافع بود و سرفه و خشونت سینه که از رطوبه بود
 سود دهد و مقدار استعمال از وی هفت درم تا سی درم تا بیست درم بود **کسبره**
 کز بزه است و کفته شد و بیاری کشنیز گویند **کسیقون** نوعی از موسس برست
 و آن سیف الغراب است و در حوی خوانند و آن دلمیوت است و کفته شد **کسیر**
 نوعی از شاهترج است و کفته شد **کسبر** زفت خشک است و بیونانی و کفته شد
کسیلا قشور بیت مانند سلیخه سودا و آن دو نوعست یکی نوع سطر بود
 از اکسیله خوانند و یکی نوع تکل و باریک بود مانند شیطرح و از اکسیله خوانند
 و نیکوترین آن باریک بود که میل بر خ داشته باشد و طبیعت آن گرم بود در حدود
 و درجه اول و خشک بود و خوری گوید معتدل بود در حراره و رطوبه استخوان
 معد را نیکو بود و فزونی آورد هم عود و هم حب و حب و حب و حب و حب و حب بود
 و مقدار استعمال از وی سه درم بود و اصحاب بلغم و رطوبه را نافع بود و صده رحم
 و کرده بکشد و حیض و بول براند و کرم و مژگان را جلا دهد و کرم را بکشد و
 فولس گوید چون دودا نکند از وی سحق کنند و بجعل بر شند و بردندان که در دکنند
 و جنبند طلا کنند محکم کند و در درازای کند و اسحق گوید مضر بود بمعد و مصلح
 وی کثیر بود و بدل وی مغاث است **کسب السمس** بیاری خرم کیند خوانند
کسب الخزع خرم بیدانجیر است و هر دو را از سموم شمرده اند شاید که خورند
 و معالجه آن بقی کنند تا معد از آن پاک کند **کشل الشعی** بیاری شیوه جو گویند
 و طبیعت آن سرد و تر بود و غلیظتر از جواب بود و در تری و ترطیب مکرر از
 وی بود و مزاجها گرم و خشک را نافع بود و دفع تب بکند و قشنگی که از گرمی
 و خشکی بود بنشاند **کشوف** الکشوف است و کفته شد و کشونا و کشونا نیز گویند
کشوفی افسنتین است و کفته شد **کشج** نوعی از کماه است و کلیکان
 و شیر نیز خوانند و آن در رمل روید و اکثر دریا و النهر و خراسان باشند و در
 اطراف فارس نیز باشد و مؤلف گوید بشیر از آنرا ککند گویند و آن بخند
 بود و بزنان جهت فزونی در حلو اکند و خورند و مست کنند بود و چون تر بود

مقدار کرده بود و چون خشک گردد ار کرد کان بزرگتر بود و اندرون وی محوف بود
 و طبیعت آن سرد بود نه همچون انواع فطر و کماه خالی نبود از رطوبه غربیه یا میوست
 جوهر وی حراره بنشاند و در هضم شود و غلیظ بود و مصلح وی مری و زیت و دار
 جینی و فلفل و ستر و نمک بود **کشت برکشت** نباتیست در هم پیچیده مانند ریمان
 تا فیه عدد آن پنج بود و مؤلف گوید بشیر از آنرا بیکل خوانند و از طرفی هفت
 آوردند و طبیعت آن شیخ الرئیس گوید گرم و خشکست در دوم و ابن رضوان گوید در اول
 جرب و قو بار نافع بود و سهیل بلغم غلیظ و رطوبات فاسد بود و ابن ماسویه گوید
 مطلق و محلل بود نافع بود بجهة اصحاب بلغم و رطوبه و ورهها سرد و ضاد کردن نافع
 باشد و ابن سرافیون گوید خاصیت مقطع شهوة بود و مقل مفی و شیر بود و مصلح آن
 حب الصنوبر مزی بود و در فوج مانند بد کشان بود و بدل آن بوزن آن کافور و سه و زین
 آن صبر بود و مؤلف گوید از خواص وی است که زنا شیر از آنرا بجه کوجک شیر خوارم بسیار
 گوید در کواره ارام نگیرد در شیب را ایشان یک عدد بیکل نهند ارام گیرند و دیگر نگیرند
کشت و کسط نیز گویند و آن قسط است و کفته شد **کشد** اسطر خود و سراس است
 و کفته شد **کشمش** قشمش است و کفته شد و منافع وی عنافه موی منقذ نزد یکست
کصنثیون باد بخان بری خوانند و مرفاغی نیز گویند از هر آنکه بر جامه می جسد
 و ساق آن بجهند یک کز بود و بر وی رطوبتی بود که بردست بجسید و غروی مانند جوز
 حار بود کوجکتر و خار ناک و بر جامه بجسید و در باغها شیراز بسیار بود و تخم آن
 محلل بود و چون ورق وی خشک کنند و سحق کنند و در چشم سفیدی چشم زایل کند
کعب الخنزیر بیاری کعب خوک خوانند و چون بسوزانند و سحق کنند و سنون کنند
 قوی بود و چون با سکنجبین بیاشامند تشنگی بنشاند و نفخ که در شکم بود سود دهد
کعب البقر بیاری کعب کا گویند چون بسوزانند و سنون کنند و دندان متحرک
 را محکم گرداند و چون یا سکنجبین بیاشامند سبز را بکد از آن و محرک شهوة باشد
 و بر برص طلا کردن نافع بود و اگر با غسل بر شند مفرج دل بود و بدن را فربه کند
 و جگر را قوه دهد و شربتی از وی سه مثقال بود و چون در چشم کشند روشنائی
 بیفزاید **کف** بقله الحقا است و کفته شد **کف الکلب** صاحب مناهج گوید بواسطه

کشد م

است و گفته شد **کف الاسد** بیونانی لاریطوطالون گویند و آن عطینا است و گفته شد **کف الذیپ** جنطیانا است و گفته شد **کف عایشه** کف مریم خوانند و آن صاب صفر است و گفته شد **کف الضبع** کف السبع خوانند گسیج است و گفته شد **کف کفری** بیونانی قیصر گویند و آن بومست بهار خرها بود و آنچه از نخل نژ بود از آن کا فور خوانند و فقور خوانند و آنچه ماده بود کفری و کفراه گویند و نیکو ترین آن خوشبوی بعضی بود که اندرون وی جرب بود و وی قابض بود و چون در ضادات و مرام کتد منع ریشهای بد بکند و استرخاء مفاصل را نافع بود و چون ضادات شکم کتد معدة ضعیف و در جگر را موافق بود و چون موی بطبیخ وی بشویند چند نوبت موی را میاه گرداند و چون طبع وی بیاشامند در داء عصاب را نافع بود و در در کرده و مثانه و احتشا و قطع سیلان فضول از شکم بکند و قوی بد دهد و بهاری که در اندرون وی بود مانند یکدیگر بود و جمار نیز بخورند و چون بپزند همان عمل کفری کند **کف الیهود** قفر الیهود است و گفته شد **کل کل** خشبی هند است و آن مغاث هند است در شکم اعضا و کوفت آن عظیم نافع بود **کل کل** بلغة اهل خراسان مقل است و گفته شود **کلس** نوره است و گفته شود **کلیه** بیاری کرم گویند و وی معتدل بود در گرمی و خشک و ابن ماسویه گوید کرم و خشک است و گویند سرد و تر بود و خلطی بد آن وی متولد شود و عسر الهضم بود و در از معده بگذرد و ابن ماسویه گوید محمود ترین کرده کرده بود و اوئی آن بود که و با سرکه و مری میزند و یا با نمک و فلفل و دار جینی و همچنان با بیه بخورند **کالج** قنه است و گفته شد و بیاری بیروز گویند **کلیانی** اشق است و گفته شد **کلموج** راسن است و گفته شد **کلیکان** طر خون است و گفته شد **کلیطرون** جرجیر است و گفته شد **کماة** انواع است یکنوع غوشنه گویند و گفته شد و یکنوع دیگر کشنج و آن نیز هم گفته شد و در باب فادر صفت فطر انواع آن گفته شد و صفت آن **کما شیر** ماسر جوید گوید ضعیفست مانند جاشیر و گویند وی طلیست و گویند بتحقیق صغ کفر کوی است که فطر اسالیون تخم اوست و وی در همه احوالی اقوی بود از جاشیر و طبیعت وی گرم و خشک بود در دروم و گویند گرمی وی در چهارم بود بول را براند و حیض فرود

فرود آورد و بجه بیند از د محکم بقوع قوی و بی نظیر بود در اسهال آب زرد و وی مذیب و محلا بود **کمثری** بیاری امرو خوانند و آن انواعست و فاضلترین انواع آن نوعیست در خراسان که از شاه امرو گویند و آن مانند اب نبات بسته بود و خوشبوی و خوش رنگ بوست تنک بزرگ و بعد از وی سحجانی و رسیده و یکنوع صینی بود و کمثری معتدل بود و گویند سرد و تر بود در اول و خشک بود در دوم و جینی سرد و تر بود در اول و آن نوع که شاه امرو گویند شکم را براند و غذاء کثیر باشد و کمثری بیشتر از فرا که دیگر غذا دهد خاصه آنکه بزرگ و شیرین بود و آنچه ترش بود شکم براند خاصه خشک کرده و وی نوع معده بد دهد و تشنگی بنشاند و مسکن صفر بود و خلطها صفر اوی و رماد آنکه قابض بود علاج کسی که فطر خورده باشد و اگر فطر با کمثری بپزند ضرر آن کمتر باشد و خوردن وی بعد از غل مغه بخار از سر بکند و خاصیتی که در وی هست قولنج آورد و پیران را مضر بود و مصلح وی مار العسل بود بااد و یها کرم یا با نر نجبیل مری و جب وی کرم را بکشد و بقرات گوید کمثری چون صلب بود مبرد و بخفج بود و شکم بیند و آنچه رسیده و نرم و شیرین بود بر سمن بود و مرطب بود و شکم براند و شیخ الرئیس گوید مقوی دل بود و در و فسر گوید آنچه متولد شود از وی در بدن محمود تر از آن بود که از سیب متولد شود و دشوار هضم بود و رازی گوید نشاید که آب سرد بر سر آن خورند و بعد از آن طعام غلیظ بخورند و اگر بکرسنک صادق بود بخورند باید که خواب نکند و بعد از آن شراب کهن بیاشامند یا نر نجبیل مری و ابن ماسویه گوید رب کمثری طبیعت را بیند و دانه معده بود و مقطع اسهال موه صفر بود **کما فیطوس** بیونانی خاما میطر گویند و معنی آن صنوبر الارض بود و صاحب منهاج گوید تخم کرفس روی است و صاحب کامل گوید طر خون روی است یا کاشنی روی و بعضی گویند برک و شاخ قنه است و همه خلافت و مؤلف گوید که حشیشی است کلی بنفش رنگ دارد و با خر تخم گردد و بشیر از وی انرا ماش دار و خوانند و تلخی وی زیادت بود از تیزی و صاحب منهاج گوید بهترین وی بستانی بود و طبیعت آن گرم و خشک بود در سیوم و گویند گرمی وی در سیوم بود مفتح و جلا دهنده اعضا باطن

بود و در روی قوه سهله بود و چون بر صلابتها نهند و بر ریشها عفن باشند سودمند
بود و اگر با عسل بیاشامند عرق النصارا نافع بود و سده جگر بکشد و یرقان سودایی
را بغایت نافع بود و چون هفت روز بیایی بیاشامند خاصه با شراب حیض و بول
براند و مقدار ماخوذ از وی یک مثقال بود و گویند مضر بود بشش و مصلح و بیاضیون
بود و بدل آن نیم وزن آن استسالیوس و دانکی و نیم از سیلخه و دقیا نوس گویند
چون باماء العسل چهل روز بیایی بیاشامند عرق النصارا را بیل کنند و علت جگر و در
کره و بعضی را نافع بود و طبع وی چون بیاشامند دفعه ضرر خافق المر بکند و این
سراپتون گویند سهل بلغم غلیظ بود و شربتی از وی یک درهم و نیم بود تا یک مثقال و نیم
و اسحق بن عمران گویند چون بیاشامند دو مثقال از وی باب انجیر امعاء بلا را بکند
کند و دقیا نوس گویند بدل آن بوزن آن سیالیوس است و دانکی و نیم از سیلخه
و این ماسویه گویند بدل آن زره کرمانی بود و گویند بدل آن که در یوس است
که در یوس بیونانی خاما در یوس و بعضی آن بلوط الارض بود و بعضی طر فور یوس
خراشد و گویند آن برکه و شافع اشق است و خلافت و مؤلف گویند که آن گیاه است
سبز رنگ بغایت تلخ بود و آن ورق و قضبان و تخم بود اما اندک تخم داشته باشد
و بیشتر ورق بود و بیشتر از وی ویران نام دارد و تلخ خوانند و نیکوترین آن تازه بری
بود که بعد از ادراک تخم کوفته باشد و طبیعت آن گرم و خشک بود در سیوم و گویند
در دروم و وی مفتح ملطی بود و چون با عسل بر ریشها مزمن نهند بال گرداند و چون
بیاشامند تازه وی با آب بزنند سودمند بود جهت سرفه کهن و ابتداء استسقاء
و حیض و بول براند و سبوز را بکند از آن و بجز را بیرون آورد و چون با شراب
بیاشامند کزندی جانور را نافع بود و چون سحق کنند و با شراب بیا میزند و در
جشم کشند قرصه چشم را که ناصور شده باشد نرا بکند و چون بگویند و بر سبوز نهند
بکند از آن و اگر بیاشامند یرقان را نرا بکند و شریف گویند چون باب پیوند و بیالاند
و سر روز بیایی هر روز سی درهم بنامش با زیت بیاشامند نیم گرم سنگ بریزند
البته و وی سودمند بود جهت دردها مزمن که در نوا حی سینه و شش بود و چون
سحق کنند با جلاب یا عسل برشند و بیاشامند مقدار شربتی از وی تا سه درهم بود

و کما فیطوس نیز همین عمل کند و شراب که در یوس سحق و محلل بود تشنج و یرقان و دفع
که در رحم بود و سودا الهضم و ابتداء استسقاء را بغایت نافع بود و بدل آن اسقولی
فندره بود بوزن آن و بنادوق گویند بدل آن بوزن آن سیلخه بود و گویند
بدل آن تخم حاض بریست یا تخم شلغم بری **کمون** بیاری زره گویند و آن کرمانی
و فارسی و شای و بنطی بود کرمانی سیاه بود و فارسی انچه رسیده بود میل بزرده می زنند
و اقوی بود از بنطی و شای و کرمانی اقوی بود از فارسی و بنطی است که موجود است در
مواضع و مجموع از کمون بری می باشد و بستانی می باشد و بری نیز تر بود و طبیعت آن
گرم و خشک است در سیوم و گویند گرمی وی در دروم بود گرم را بکشد و بادها را بشکند و
هضم طعام بکند و چون باب آن روی بشویند لون را صافی کند و بولس گویند کرمانی
شکم بیند و بنطی براند و این ماسویه گویند چون بریان کنند و در هر که خویشتد شکم
بیند و بادها غلیظ دفع کنند و محض معده بود و جرب را نافع بود و اگر زن با زیت
کهن بخورد بر کبوتر قطع کثره حیض بکند و چون با سرکه خویشتد و خشک کنند و سحق
کنند و سفوف سازند و بدان ادمان کنند قطع شهوة طین بکند و چون با نخل بخایند
و فرو برند قطع سیلان لعاب بکند و چون با سرکه سحق کنند قطع رعاف بکند و چون
تنها بخایند و آب آن تنها در چشم چکانند خون را بیند و در طرفه را نافع بود و عصا
بری وی چشم را جلا دهد و چون بر موضع موی زیاده که در چشم بود طال کنند بعد
از آنکه موی برکنده باشند دیگر نوزید خاصه که با صغ طال کنند و بری وی سیاه
رنگ بود یا مانند شونیز و نوعی از بری هست که تخم وی مانند تخم سوسن بود و چون
با شراب بیا میزند کزندی جانور را نافع بود و فقطیر البول را نافع بود و سست بریزند
و چون با سرکه بیاشامند فواق را ساکن گرداند و چون با زیت و عسل بیا میزند
و ضاد کنند بر اثر سیاهی که در شب چشم بود نرا بکند و همچنین بر ورم انشین
که از گرمی بود مقدار شربتی از وی دو درهم بود و گویند مضر بود بشکم و مصلح آن
کثیرا بود و بسیار خوردن وی لون را زرد گرداند و بدل کرمانی یک وزن
و نیم بنطی بود و شایور گویند بلکه وزن و سارق گویند بدل آن بوزن آن فارسی
بود و بدل آن کرو یا بود و گویند فارسی نیم وزن آن کرمانی بود و گویند بدل آن

تخم کوب بود **کون حلو** انیسون بود و گفته شد **کون حبشی** کون بریت
و گفته شد در صفت کون **کون ارمنی** کرو یا ست و گفته شد **کون بری آخر** قاینوس
خوانند و آن شاه ترنج است و گفته شد **کون اسود** کون بریت و شونیز را نیز
کون اسود گویند و گفته شد **کام** گویند درخت ضر است و گویند بومست
یعنی انست و گویند صم و دست و این قول بری است و در صم و گفته شد **کمالیون**
خامالیون است و گفته شد و آن نوعی از مازریون است سیاه **کندر** بعزنی لبان
گویند و بیاری کندر در بای می و اصمعی گویند سه چیز از این خیزد و در هیچ جای
دیگر نبود لبان دورس و عصب یعنی برده می و ابو حنیفه گویند لبان نبود الا بر
درختها که عمان و درخت آن خار نال بود و قد آن دو کز زیاد باشد و بزود
الا در کوه و ورق آن مانند ورق مورد بود و عکلی را کندر خوانند و بسج خوانند
و بیونانی لبیا بوا و نیکوترین آن سفید مدح می بود یعنی جها کرد بود و چون کهن
گردد سرخ شود و عشق وی بصره و را تیغ کتد و جالینوس گویند طبیعت کندر گرم
بود در روم و خشکست در اول و گویند در میوم قوه حافظه را نیکو بود و خون
ببندد از هر موضعی که بود و نزو دم که از حجب دماغ بود و آن نوعی از عاف است
و منع ریشها بد که در معقد بود بکند و چون با غسل برد آخر نهی زایل کند و چون
بابیه بطیابیه خوک بیا میزند و بر قویا بمالند زایل کند و ریشها که از سوختگی
استن بود و شقاق که از مرها بود سود دارد و چون با نظرون بیا میزند و سر را
بدان بشویند ریشها ترا زایل کند و چون با خر شیون بیا میزند و در کوش چکانند
انواع درد هامل زایل کند و ابو جریح گویند محرق خون و بلغم باشد و نشو طویه
که از سینه بود بکند و مقوی معده ضعیف و سخن آن بود و جگر نافع و اگر
یکمقال در آب خویساند هر روز از آن آب بخورند بلغم را نافع بود و حفظ
رازی یاد کند و ذهنی را جلاد دهد و دفعه نسیان بکند و اگر بسیار بیا شامند
صداع آورد و کند هضم طعام بکند و با دها را بشکند و قی ببندد و ریشها
چشم را نافع بود و خفقا را سود دهد و شیخ الرئیس گویند معنی روح و دل و
دماغ بود و قوه تریا قیه در وی هست بسبب آن دخان وی در زمان و با سود

منذور

مند بود و گویند مره را نافع بود و خاییدن وی دندان و لثه را نافع بود و محکم
کرد اند و بسیار خاییدن وی باشد که جذام آورد و بهق و برص پیدا کند و دخت
وی چون با قطر آن بسوزانند موی برداء الثعلب بر ویانند و اگر کندر بسیار با شراب یا
با سرکه بیا شامند گرم را بکشد و قشور وی بقضی غلم داشته باشد و صفت آن گفته شد
در قاق و د قاق الکندر فاضل تر از کندر بود و د قاق کندر آن بود که کندر ناگفته
در منخل کتند و بپزند خرده که از منخل بشیب آید از د قاق الکندر گویند و نیکوترین آن
سفید بود و مقدارش بر بوی از وی نیم درم بود و نافع بود در همه تبها بلغمی و وی جسد
میکند اسهال بلغمی را و خونی که از رحم آید و دوسنطار یا و چون قدری کندر و
اندکی زعفران بخود برگیرد ترخ بلغمی را سود مند بود و همچنین اگر اندکی با قدری
ناخواه بیا شامند هم بجهت ترخ بلغمی منفعت دهد و دخان کندر بجهت علتهاء
چشم نافع بود و گفته شد صفر د خا خا و کندر مرض بود بشش و مصلح وی از ر
فارسی بود و بدل وی مصطلک بود و اسحق گویند بدل آن یک وزن و دانگی و نیم
آن د قاق وی بود **کندش** بیاری کندی که گویند و مستعمل از وی نیم بود و بیرون
سیاه بود و اندرون سفیدی که بزردی مایل بود و طبیعت وی گرم بود در اول
درجه چهارم و خشک بود در آخر درجه سیوم و خوردن وی در غایت خطر بود
و وی مقطع بلغم و سودا بود و برص و بهق و سیاه را نافع بود طلا کردن و سپرز
را بکلا از اند و حیض براند و سنگل بریزاند و مسهل بلغم لزج بود از مفاصل و شریقی
از وی تا دانگی و نیم بود و اگر سحق کرده در بینی جکافند عطسه آورد و نشاید که
در تابستان سعو ط کتند از بهر آنکه نشف رطوبه بکند و اگر در خزان و زمستان
و بهار سعو ط کتند شاید و اگر بجهت سه ماهه یا چهار ماهه در شکم مرده باشد آنرا
سحق کنند و با غسل بشویند و فیتله سازند و بخود بر گیرند بجهت بیرون آورد
اما مضر بود بشش و مصلح وی کثیرا بود و کندی از او و یها قتاله بود و قی بسیار آورد
و غشیان و باشد بخناق انجامد و ملا وای کسی که آن خورده باشد بقی و حقه قوی
که در آن شحم حفظ بود و اگر تشنج پیدا کند معالجه تشنج کنند که از بیوست بود و
بدل آن در قی بوزن جوز النقی است یا د و دانگان فلغل و رازی گویند کسی که

در شب ماه و ستاره نه بیند مقلار عیسی از وی یار و غن بنفشه سعو طاکند دو
سه نوبت شبکوری بیورد و بغایت سودمند بود بحال صحت باز آرد **کنکر** حریفین
است و گفته شد و طبیعت آن گرم و تر بود در اول و گویند معتدل است و گویند سرد
و گویند که گرم و خشکست در درجه دوم و چون خشک کنند و بمانند و طلا کنند
بر داد الثعلب سود دهد و آب وی چون بیا شامند بشویند بان سر را بشویند
و کند بغل زاید کند و خاصیت چون بخورند و کنکر محل او را مبالغیت و بول منت
براند و باه را زیاده کند و طبع را نرم گرداند و بلغم را بیورد و گاه باشد که شکم
را بیند و چون بیا شامند با شراب و او غشیاں آورد خاصه کوی اثر وی خصوصاً
بیخ وی و صمغ وی گویند که بولد سود آید و گویند کنکر عرق را خوشبوی گرداند
و او مضر بود بدماغ و مصلح آن روغن است **کنکر زرد** بیاری کنکری خوانند
و آن صمغ کنکر است و بیاری نیز صمغ زازد گویند یعنی زرد کنکر و طبیعت آن گرم
و تر است در اول و گویند که سرد بود و وی قی آورد با سانی چون باب گرم و سکنجین
بیا شامند یا بعسل و بدل آن بیخ دار شیشعان است و گویند در قی بدل آن جوز القی
است **کوز** مقل است و گفته شد **کوز کندلم** جوز چندم است و گفته شد و صاحب منافع
در خواص وی آورده است که چون یک کیله از وی بگیرند و ده رطل عسل و سی رطل آب
و نیک با هم دیگر بزنند و سر ظرف بگذارند در ساعت شراب بود و آن شراب فرهی آورد و مین
بفرزاید **کوالف** باد آورد است و گفته شد **کوشاد** جنطیانا است و گفته شد **کوکب**
شاموس طین شاموس است و گفته شد **کوکله رهن** گویند قیولیاست و رازی گویند
آن طلق است و ابن سینا گویند که آن درختیست که شب روشن بود و گویند که آن سنگیست
که بشت روشن بود و آن طلق است و گفته شد **کوک** خس است و گفته شد و بیاری
گاه گویند **کولم و کوپر** هر دو اسم فلفل است و گفته شد **کوارع** بشیرازی
دشید گویند و لیونان نیز است لیکن غلیظ نبود و در هضم صالح بود و در هضم شود
و عین الفضول باشد و خونی سرد نیز از وی متولد شود و اگر با سرکه و آبجذبات
ستعمل کنند لزوجت و برودت آن کمتر شود و وی نافع بود از جهت سح اعا و خشونه
حلق و شقاق زبان و لبها که از گرمی بود سود دهد **کھانا** فاونیا است و بیاری

عود الصلیب گویند و گفته شد **کھربا** صمغ جوز رومیست و نیکوترین آن شمع رنگست
که صافی و سرخ بود که بر روی نهند و طبیعت آن سرد و خشکست و خشکی وی دوزخ بود
و گویند که در وی اندکی حلز بود و گویند که گرم بود در سیوم خون را بیند از هر موضع
که بود و خفقا نافع بود و مقوی دل و مغز بود و چون نیم مثقال از آن باب سرد
بیا شامند قی را بیند و با مصطکی قوی معده بدهد و عمر البول را نافع بود و حوری
گویند قطع رعاف بکند و چون بر روی کرم بیا و بزنند نافع بود و اگر بحق کرده بر شوکی
آتش لطیف کنند بغایت نافع بود و بواسیر را و خون حیض را بیند و گویند مضر بود
بسر و مصلح آن از رفراسیست و بدل وی طباشیر بود و بنادوق گویند که بدل وی
دو وزن وی طین رومیست و چهار دانگ وزن وی سلیخه و گویند که بدل آن بوزن آن
سند دوس بود و دیقوریدوس گویند که بدل وی دو وزن وی طین رومیست
و چهار دانگ وزن وی سلیخه و نیم وزن آن بر زقطون که بریان کرده باشند و گویند
بدل آن بوزن آن طباشیر است و دودانگ وزن آن سندروس است **کھلم** باد بجان
است و گفته شد و بیاری نیز گویند **کیم** مصطک است و گفته شد **کید دارو**
سر خس است و گفته شد **کیس کوفه** و کیس نیز گویند و آن جعد است و گفته شد
و بیاری نیز گویند **کید** اسمی بارسیست و بعر و عر و گویند و گفته شد
کیمز س جا و رس است و گفته شد **کیلکان** نوعی از کرات است و گفته شد
والله اعلم بالصواب **باب الام لادن** شهر است و نیکوترین آن
جرب و خوشبوی بود که لون آن بر روی نهند و هیچ رمل در وی نبود و در روغن زرد حل
شود و هیچ تفل نداشته باشد و طبیعت آن گرم بود در آخر درجه اول و گویند در آخر
درجه دوم و وی تر بود و گویند که سرد بود و قابض و این قول دورست و گویند که
خشک بود اما جوهر وی بغایت لطیف بود و در وی اندکی قبض بود و منضج رطوبات غلیظ
بود و ملین و معتدل بود و قوی بوی موی را بدهد و موی را بویاند و کثیف گردانند
و بار و غن مورد موی را نکاهند اما بر داد الثعلب و اء الحیه ممکن نیست که بویاند
و معالجه وی دگر داروهای بود که تحلیل بسیار در ایشان باشد و اگر لادن در شب
دامن بخور کنند بجه برده و شیمه بیرون آورد و چون با شراب بیا شامند شکم بیند

و بول براند و بلغم براند و مقلد را بخود از وی تا نیم مثقال بود و ملین صلابه معد
و جگر بود و قوه ایشان بدهد چون ضعیفی و سردی در ایشان بود و اگر در روغن کل حل کنند
و در گوش جگانه در گوش را زایل کند و اگر در روغن بابونه یا مینت حل کنند و بر روی
بمالند نافع بود و اگر در روغن کل حل کرده طلا کنند بر یا فوخ کودکان یعنی میان سر و ناله
و سر را نافع بود و چون بایه خوک حل کنند بر ورم مقعد خند در زایل کند و چون
باروغن کل حل کرده حقیقه کنند سحر را نافع بود و کوبند مفعه سده بود و کوبند مضر بود بنهار
و مصلح آن سنبه الطیب بود **لا زور** بیاری لاجورد کوبند و نیکو ترین آن بد خشی بود
و مولف گوید که خاصیت نقره و قوت در وی زیادت بود که در نوع دیگر و وی
بسبب همایی سرب و طبیعت آن گرم بود در درم و قوه وی مانند جگر از منی بود لیکن
لا جورد ضعیف تر از وی بود در سهل سود او کوبند که قوه وی مانند لزاق الذهب بود
و اندکی از آن ضعیف تر بود و لا زور در سهل سود او بود و هر خطی غلیظه که با خون آمیخته باشد
و مایه فیو لیا را نافع بود و رو و چون زن نیم گرم از وی فرجه کند بایک گرم روغن زیت
بجه را ناکه دارد در هر دم تا مبیوت رسد از افتادن این باشد و شربتی از وی تا یک گرم
باشد و در دکره و مثانه را سود دارد و ثانی را قطع کند و چون با سرکه سخی کرده و بر برص
طلا کنند زایل کند و موی مزه را بر و باند و چون زن بخورد بکیرد حیض را نیکو براند اما مضر بود
بنم معد و مصلح وی معطر و حماما بود و بدل آن جگر از منی بود و کوبند بدل آن لزاق الذهب است
لا عینه نوعی از یقوعات است و آن کلی در ددر دارد مانند کل سبب و ورق آن بر روی
مزنند و ورق آن کد داشته باشد و در دمن کوهها بسیار بود و چون بشکنند شیر بسیار
داشته باشد و زنبور عسل بر کل وی جگر کنند و نبات شملین بعضی کوبند فی الجمله طبیعت
آن گرم بود در سبوم و کوبند در چهارم و از خواص وی است که اگر در مقامی که در آن ماهی
بود در آن آب اندازند ماهیان در روی آب افتد و لبن وی سهل آب زهر بود و
استسقا را نافع بود و ورق وی را چون میزنند و بخورند همین عمل کند و اگر ورق وی را
بکوبند و عصیر آن را بیا شامند سهلی قوی بود و فلفل وی اقوی بود از لبن و لیکن لبن وی قوی
بود و بدل آن فراسیون است **لا** کیا هیست که از طرفی که میاورند و از جهت بواسیر
بخور کردن نافع خاصه ثمره آن و در در مقدر اساکن کوداند و چون بیا شامند خون را ببندد

و طبیعت وی سخن بود و در وی قبضی بود و بسیار از وی مضر بود و مثانه و مصلح وی جگر است
لبلا ب تر بود خراشند و آن نوعی از قشور است و معروف بود بعشقه و جلبوب نیز گویند
و شیرازی هر سه خوانند و نبات وی بر نبات که نزدیک وی بود پیچیده شود و از اجل المساکین
خواهند و طبیعت وی معتدل بود در حراره و بیوسه و کوبند که گرم و خشک بود در اول
و کوبند سرد و تر بود و وی محل و ملین بود و اگر عصیر وی باروغن کل به بنه باره در کوشی
که در می کنند جگانه سودمند بود و در در سر که ن شده را نافع بود و سینه و شش را نافع
بود و رو و سود جگر را و ورق آن را با سرکه سبز را نافع بود آب وی سهل صفا بود که
سوخته باشد و صاحب منهاج گوید که شربتی از وی سی درم بود با نبات بی آنکه بخور
و غافق گوید که شربتی از وی نیم رطل بود جنانچه جمل و بج مثقال و نیم باشد بایست درم
نبات و اگر بخور شاند قوه وی ضعیف شود از جهت سرفه که از حبس طبیعت بود و قولنج
که سبب آن از خلطی گرم بود و محل وری بود که در مفاصل و احشا بود و چون با فلوین
خیار جنبه استعمال کنند قرحه امعا را نافع چون باروغن بادام میزنند و کوبند که
مضر بود و مصلح وی نبات بود و لبن لبلا ب بزرگ موی را بسترد و شیش را بکشد
و صفت ملاوای وی سهل خون بود و بدل آن آب و ورق حطی و خبازی بود **لباب النخ**
لباب الحظه است و بیاری نشاسته کوبند و در باب نون گفته شود **لبسان**
خردل بری کوبند و آن در صفت مانند خردل است نه طبیعت وی و آن حراره که خردل دارد
وی نداشته باشد و در بطینه انرا خسیه خوانند و مولف گوید که بترکی انرا نجی خوانند
و آن تره بود که از حاض میتر غذا دهد و نیکو تر از وی بود و چون میزنند و بخورند و قوی
کوبند چون میزنند و در طبیح آن نشینند طفلان که از ضعف اعصاب و بروده براه تواند
رفت و چون در آن نشاند نافع بود و تخم وی را چون سخی کنند و با شیر بپوشند و بر روی
بمالند کلف را ببرد و حسن را زیاده کند و لون را نیز نیکو گرداند و اگر بزدان ادمان کنند کلن
و غش و برش را زایل کند و اگر از تخم وی لعوقی بسازند و بنا شتا لعوق کنند سرفه کهن را نافع
بود و چون با شراب صرف بیا شامند یا با میبختج سکه بریزند **لبن** بیاری شیر کوبند
و انچه حلیب بود این ماسوید گوید که گرم و تر است و کوی وی مکتوب بود و دلیل حراره از جلا و قه
است و همو گوید که قوه در حراره در وسط درجه دوم بود و در طوبه در اول درجه

دوم و رازی گوید از قول جالینوس که او حراره وی زیاده بود برودت و برودت
وی زیادت نبود بر حراره و در حراره میان بلغم و خون بود بلکه بخون نزدیک بود و از
بلغم دور و این مامویر گویند کرم و تر بود خاصه که غلیظ بود و صاحب منہاج گوید که
لبن سرد و تر بود و در حلیب وی سردی کمتر از غیر وی بود و هو گوید که معتدل است
و مقوی بدن بود و حنین گوید که نظر کنند و ببینند که اعضایی که هضم وی میکند
چه طبیعت دارد و عضوئین هضم وی میکند پس هردو هضم باشد از هر آنکه
طبیعت وی سرد است و صاحب منہاج گوید نیکوترین آن بود که بغایت سفید
بود و معتدل القوام بود و بر روی ناخن بایستد و صالح ترین شیرها آدمی را
شیر زنان بود و بعد از آن شیر حیوانی که نزدیک بطبع آدمی بود و رواج گوشت
حیوانات و لاله بر جوده البان و رداده آن کند اگر حیوانی مثل سگ و کرک و شیر و
یوز و سباع امثال آن بود که گوشت آن کریر را آنچه بود بد بود و اما گوشت حیوانی که
خوشبوی و کوفتند و بز و گاو و خوک و اسب و خرگور و امثال آن و آهو نیکو بود
و موافق بود و شیر حیوانی که لون وی سفید بود و قوه آن ضعیف بود و آنچه سیاه
بود اقوی بود و نیکو تر و در تر بگذرد و آنچه سفید بود زود تر بگذرد و در بهار
رطوبت و رقه زیادت بود و در تابستان سخونه و جفونه نیکو تر بود از هر آنکه
زرعی آن زمان خوردد ادم و اغط بود و آنچه در بیشها جر کرده باشد شیر ایشان
ارطب بود و منکم براند و آنچه در کوه جر کرده باشد اخق و اسخن باشد و نیکوترین
شیرها جوان سن باشد و کوجک سن گوشت وی تر باشد و بزرگ سن شیر وی
خشک بود و شیر مرکب از سه جوهر باشد چبنیه و مایه و زبدیه و چون از یکدیگر
جد شوند هر یکی فعلی خاص داشته باشد و شیر چون با عسل میاشامند در ششهای
اندرونی و از اخلاط غلیظ پاک گرداند و نفخ بدهد و غذای نیکو بدهد و دماغ را بفرزاید
خصوص شیر زنان و وی زود هضم شود چون از خونی متولد شده باشد که در غایت
انفصام بود و اوای آن بود که چون شیر میاشامند تخشند و هیچ غذای برتر آن
نخورند تا وی بگذرد و بغایت سودمند بود مزاج کرم و خشک را چون در معدی وی
صفران بود با عسل یا نبات بود بر هضم یاری دهد و نیکوترین اوقات خوردن آن میانه

بهار بود که آن زمان معتدل بود در غلظ و لطافت و جبنیه در وی بیشتر بود اما از مایه
و در زمستان نشاید که خورند و نشاید بعد از چهل روز که زاییده باشد شیر وی
خورند بسبب مایه آنکه بشیر از وی آنرا زهر خوانند و چون شیر با نبات میاشامند
لون را نیکو گردانند خاصه زنان را و فرقی آورد تا بخورد که صاحب مزاج کرم و خشک چون در
اب بنشینند فربه شود و جرب و حکم را نافع بود و بام را بر آنکس از شیر بخند که در لاش
یا باهن داغ کرده باشند شکم بیند و شیر سحر را نافع بود و کسی را که ادویه کشنده خورده
باشد خاصه در راجع و اربن محری و خافق الذهب و ونج و شوکران و وی تر باقی زهرها باشد
حتی که زهر آبی نیز وی در معدی صفرایی سخیل بصر میشود و منفی بود و سد جگر بیدار کند و مض
بود با صاحب سیلان دم و هیچ چیزی مضرت نرساند انسان از شیر که فاسد شده باشد
بنود و مضرت بود با ورام باطنی و اعصاب و او را مبلغم چون بسیار خورند بر سر آورد و شش
در بدن بیدار کند الا شیر شتر که بر صحت آورد و وی علاج فیضان و غم و وسواس بود و لیکن
مضرت بود بلش و دندان و تاریکی چشم آورد و شکری و خفقان که از رطوبه بود که سبب
آن از خون یا از بلغم بود مضرت بود و سنگ کون و سد جگر احداث کند و اوای آن بود که
بعد از وی مضمضه کنند شراب و عسل یا بیش از خوردن وی بماء العسل مضمضه کنند و بعد
از آن که خورده باشند شراب خورند و چون جوشانیده بخورند و بعد از آن کشمش بخورند
نفی وی زیادت کند و اگر در شکم بسته شود بسبب بنیر مایه یا غیر آن عرق سرد آورد و عشی
و حی نافض و آنچه باز بنیر بسته بود زود بخنق بکشد و باید که از ملوحات اجتناب
نماید که تجبن زیادت گرداند و باید که سرکه با آب مزوج کرده بدهند یا فودج بخورند
که در ساعه تحلیل کند یا بنیر مایه یکمقال میاشامند **لبن حار** نیکوترین وی آن بود
مسکه وی بسیار بود و چون مسکه از وی بسیار بکیرند ترش شود از آنخیص گویند و
ببارسی دوع گویند و چون مسکه از وی نکرده باشند ببارسی ماست گویند و طبیعت
آن سرد و خشک بود و گویند که تر بود و کرم مزاج را موافق بود و شیخ الدیسی گوید که
ماست در مزاجها کرم معیج بام بود از هر آنکه مرطب و منفی بود و وی دندان را زیان ندهد
لیکن خلط را خام گرداند و بطل الهضم بود و اسهال را بدهد و لاش را زیان ندهد و دوع معدی
کرم را نافع بود و جشاء وی دغانی از هر آنکه مسکه از وی کوفته اند اسهال صفرای را و

دموی را بپندد و قشکی را ساکن گرداند و باید که بماء العسل مضغه کنند ثلثه را مضغه
 نبود و اگر مستحیل شود بعقونیه یا حموضه دوار و غشا و مغصه در فم معده تولد کند و باشد
 که بهیضه کشنده کشد و باید که قی کند و معده از وی پاک کند بماء العسل و بعد از آن
 شراب صرف یا مثلث یا قلاقلی بپاشانند و روغن ناردین بر معده تکمید کنند **لبن البقر**
 بیاری شیر کا و گویند و روغن کوبیده شیر حیوانی که مدتی حلوی بیشتر یا کمتر از مدتی حل انسان
 بود وادی را بد بود و آنچه مساوی ملایم بود و از بهر اینست که شیر کا و نیکوتر و مناسب تر
 از شیرها و دیگر حیوان باشد و دسومه و غلظ وی زیاده بود و غذای بیشتر از همه شیوها
 بود و فزونی آورد و بر تر بگذرد و روغن و سل و قش را و بپاشانند و نافع بود **لبن الماعز**
 بیاری شیر بز گویند و وی معتدل بود میان کا و خر و زرد را نافع بود و عرق الفسار که
 از خشکی بود و غم و وسواس و سل و نفث دم را نافع بود و غرغره بدان کردن خنقا و
 و ورم ملازمه را سودمند بود و بر پیشانی را و دیتورید و س کوبیده که شیر بز ضرر
 و ی کمتر از شیرها و دیگر بود از بهر آنکه جر کردن وی بیشتر بحیضها و قاض بود
 مثل درخت مصطکی و درخت بلوط و درخت زیتون و درخت حب الخضر و امثال آن
 و از بهر اینست که معده را نیکو بود و روغن کوبیده شیر بز اسهال وی ضعیفتر از شیر
 کا و بود و باقی در همه احوال مانند وی باشد و طبری کوبیده که بپاشانند و استطلاق
 بطن را نافع بود از بهر آنکه بسیار رود و اندکی اشامد و بر چیزها تلخ جر کند و
 کوبیده که بول براند و گویند که مضر بود باحشا و بدل آن شیر کا و بود **لبن الماعز**
لبن الابل است و بیاری شیر شتر گویند و وی دسومه و جنبه کمتر داشته باشد
 و بجای رفیق و مایه بود و سده احداث نکند چنانچه شیرها دیگر از برای قله جنبه
 در وی و بلکه سده را بکشاید و جگر را تازه کند و ضیق النفس را و ر بورا و ماء
 اصفر را نافع بود و قوه چشم را بدهد و مرضها سبب را نیکو بود با بول وی چون
 بپاشانند استسقاء طبعی را اوزقی را سودمند بود و خلطی که در جگر بود بگذارد و
 ورمها صلب جارسیم را مفید بود و بواسیر و دمل را نافع بود و شهوة غذا و جماع
 را برانگیزاند و اگر بامیات بپاشانند زنان لون را صافی گرداند و حراره جگر
 و خشکی از اجابت مفید بود و مقل را بیکر طالتاد و رطله مستعمل بود و وی زود از معده

بگذرد

بگذرد و غذا کمتر از البان دیگر دهد و بدل آن شیر آن بر صغیرا بود که در ساعت دو شیه
 باشند **لبن التعلج** لبن الضان نیز گویند و بیاری شیر میش گویند و سم و غلیظ بود
 و جنبه و زردیه بسیار داشته باشد نفث دم قرصه شتر را نافع بود و تدارک خراج را
 بکند و قوه اثر را بدهد و ادویه کشنده را نافع بود تر حرقه امعاء و رو سرفه را
 سودمند بود و لون را صافی گرداند و درد معده بپزداید و نخاع و جنبه آنکه شیرین
 محمود بود و وی گرم بود و ملایم بدن نبود و قراقر و مرار بلغم و قوالبه آورد **لبن الاغ**
 بیاری شیر خر گویند و دسومه و ی کمتر بود و چون بدان مضغه کنند لثه و دندان را محکم
 کند و غلافی شیرها و دیگر و سرفه و سل و نفث الدم و عسر النفس را و مجموع مرضها سینه و ریه
 شانه و مجاری بول را بجای نافع بود چون از حلیب وی بپاشانند مقدار سی درم بامداد
 یا کمتر یا بیشتر و ادویه کشنده را و ترخرو و قرحه امعاء را نافع بود و موافق اصحاب صلاح بود
 و بدل وی شیر بز بود و گویند که بدل آن شیر میش بود **لبن الخیل** لبن الرمال خوانند و
 بیاری شیر اسب گویند جنبه در وی کمتر بود و زردیه هم و زود بگذرد و خون که منقطع شد
 باشد براند و چون زن را بشیر وی حقنه کنند رحم را پاک گرداند از قرحه و چون بپاشانند
 سستی کند و ترکان از آن قیز خوانند **لبن النساء** بیاری شیر زنان گویند بول را براند
 و تر یاق ارنیه بحر بود و در چشم را نافع بود چون در چشم دو مشند و خشونه چشم را
 زایل کند خاصه با السفید تخم مرغ بپاشند و سل را نافع بود و چون بپاشانند همان
 زمان که از بیستان بیرون آید یا از بیستان نمکند نافع بود الا باید که زنی صحیح
 المزاج باشد و معتدل المزاج و ورم گوش گرم و قرحه اثر نافع بود **لبا** بیشتر از ی
 زهر خوانند و طبیعت آن سرد و تر بود و مصلح مزاج و جگر گرم بود و بدن را فزیه
 کند و وی بطی الهضم بود و خلطی غلیظ از وی متولد شود و دیر از معده بگذرد و از
 امعاء و نفخ در معده و روده بید کند و جشاء وی دخانی بود مهیج و نواز و مولد
 حصاة بود و چون با عسل بود غذای بسیار دهد و مصلح وی بود **السوداء**
 صغری است که از طرف مغرب اوردند طبیعت آن گرم بود و معند بدن باشد و بوییدن
 آن عطسه آورد و رعاف و یم هلاک بود و چون بر ورمها صلب بپاشند سودمند بود
لبن الالعینه بیاری شیر الاغینه گویند و صاحب منهاج گویند که آن لبن یتو عی است که

که اختیار کرده اند از اطباء از میان البان يتوعات وان سليم ترين البان يتوعاست
 ودرخت لاغينه از بيش گفته شد ولبن لاغينه اسهال ميكند اسهالی قوی وقي بلغم و صفرا
 كورج و آب زرد را براند و جالینوس كويد كه ان در قوع مانند فراسيون بود و ان بدل وی
 بود **لبان** كندر است و گفته شد و انرا بسج خوانند و صاحب منهاج كويد كه ان فاضل
 ترين علها بود و ان صغ درختيست كه ي باشد در بلاد يمن و عمان و ان درختست خار
 نك وني باشد بلند تر از دوزراع و مي رويد ان درخت در كوه و ورق ان همچون ورق
 مورست و ثمره ان نيز همچون ثمره مورست و علك ان چنان ميكويد كه مواضع چند از ان
 درخت گو ميكند بتيور و رها ميكند مدتي بعد از ان ظاهر ميشود در ان مواضع لبان و بر
 ميدارند **لبن البتوعات** بياربي شير يتوعات كويند و ان مانند مازيواست در حليت
 و انجیر و مشبرم و عرطنيا و انواع ان حار و محرق بود و وی مفسد خون بود و اگر براعضا
 جگه بسوزاند و ملاوای ان فشتن در آب بجايت سرد بود و چيزها و سرد بران موضع طلا
 كند و مؤلف كويد كه شير يتوعات خاصه شبرم و لاغينه چون در قوع با مالند زاي كند البته
لباب القرم بياربي مغز خشكانه كويند طبيعت ان گرم و خشك بود و مسهل بلغم بود و قولنج
 را بكشاید و اسسقاء زرقی را و لحي را نافع بود و شربق از وی سه مثقال بود با سقى **لبني**
 ميعه است انچه سايله بود انرا غسل لبني خوانند و ميعه سايله خوانند و ان مانند عسلي
 بود و در وی حلاوة بنود و ان صغ درخت رومي است و نيكوترين ان بود كه سايله بود
 بنفس خود و خوشبوي و زرد رنگ بود و ميهه بنود و طبيعت ان گرم است در اول و
 خشكست در دوم و كويند تراست و وی منضج و ملين جرب تر را و خشك را نافع بود و
 او از صا و كند و طبع نرم دارد و چون زن بخود بر كيرد يا بياشامد حيض و بول را
 براند مسهل بلغم بود و ي زحمت و چون يك مثقال از وی مستعمل كند نزل را بيند و
 مصلح وی بوزن وي صغ بادام بود كه اضافه وی كند و بدل وی چند بيد استراست
 و روغن يا سمين و كويد كه بدل ان جاو شير است **لحم** بياربي گوشت كويند مجموع
 گوشتها گرم و تر بود و كثير غذا بود و مولد دم اما بعضي فاضل تر بود و نيكوترين ان بود
 كه متوسط بود در فني لاغري و وسطا عضله معتدل بود تر بود و خصي كرده فاضل تر
 بود از خصي ناكرده و وی غذای معوي بدن بود و زرد سميخيل بخون شود و صفرا آن

مجموع بتفصيل گفته شود **لحم الحملان** بياربي گوشت بره كويند و ان فاضل ترين گوشتها
 است و نيكوترين ان گوشت حوی بود و چون بسوزانند و برهق و برص و قوباطلا كند
 سود دهد و خاكستر سفيد ي چشم را ببرد و نافع بود و گوشت سوخته از جهه كزنده ك
 جانوران چون مار و عقرب و كزنده كی عقرب جزاره را نافع بود و با شراب كزنده كی سكه ديوانه را
 نافع بود اما خوردن وي مولد بلغم بود و مصلح ان مثلث يا حلوای شكر بود و مضر بود بکسی كه
 غشيان داشته باشد و مصلح وی ان بود كه با اشهای قابض بزند **لحم الخزان** **لحم الحملان**
 است و گفته شد **لحم النعاج** بياربي گوشت ميشينه كويند حراره ان كمتر از گوشت بره
 باشد و خون بد از وی متولد شود **لحم الخنازير** بياربي گوشت خوك كويند تر سايان
 كويند كه گوشت خوك بهترين گوشتها بود و گوشت بری وي بهترين گوشت و خوش بود
 و انچه صحيح است بهترين گوشت و خوش گوشت اهو است اما گوشت خنزير بری و اهل
 زود هضم شود و بگذرد و غذاء انكه دهد اما بقوع بود و جالینوس كويد كه گوشت خنزير
 موافق انسان معتدل مزاج بود و كويند كه قوی كه گوشت ادمي خوردن اگر گوشت
 خوك خوردن فرق نتوانند كرد بطعم و لون و بوی و اين دليل ملايمه و مشابعت است
 و وی غليظ و لزج بود و قطع لزوجت ان بشراب يا حلوای قندی كند **لحم الجراد**
 بياربي گوشت جغش كويند و گوشت جغش فضول ان كمتر از گوشت بره بود و بزغاله
 شير خواره كه شير نيكو خورد به باشد نيكوتر بود و اگر شير بد خورد به باشد و نيكوترين
 ان سياه بود و ان سبكتر و لذيد تر بود و كويند انچه سرح بود و چشم از رق حراره ان
 كمتر بود از گوشت ميش و معتدل بود در رطوبت و بيوست و زود هضم شود و نافع بود
 كسي كه دند و دانهها بر اعضا وي بری ايد و خونی معتدل نيكو از وی متولد شود در بيان
 لطافت و غلظ و چون بر يان كوده بود مضر بود بقولنج و مصلح وي حلوای قندی يا غسل بود
لحم البقر الاناث و البقر بياربي بز ماده و دكه كويند بد باشد و دشوار هضم شود و غذاء بد
 دهد و مولد خونی بود كه ميل بسيار هي داشته باشد **لحم البقر** بياربي گوشت كا و
 كويند بهترين ان بود كه جوان سن باشد و نيكوترين اوقات خوردن ان بهار باشد
 و وي خشك تر از گوشت بز بود و در گرمي گرم تر از وي و كويند كه گرم و خشك است در چهارم
 و وی كثير غذا بود و چون با سكياج بزند منع سيلان ماده از بدن بگند و وي از اغذيه

اصحاب کد بود و دشوار هضم شود و غذای بود و آنچه سیاه بود و موهنا سودایی تولید کند و بهق و جرب و سرطانات و قوبا و جذام و داء الفیل و دوالي و ورم و تب ربع و سبزی پیدا کند و آنچه ضرر آن کمتر کند و مصلح آن بود در اجینی و فلفل و زنجبیل بود و در یخنی اگر پوست خربزه در دیک اندازند زود گوشت را بخته بومهر اگر داند **لحم الجمل** بیاری گوشت کوساله گویند و گوشت کوساله نیکوتر از گوشت گاوست و کبش و نیکوتر آن بود که نزدیک زائیده باشد و طبیعت آن گرم و تر بود و آن غذای معتدل بود و خوبی صالح از وی حاصل شود و مصلح احتیاط ریاضت باشد و اما مصلح اول را مضر بود و مصلح آن ریاضت و استقام بود **لحم الجاموس** بیاری گوشت کاومیش گویند و گوشت کاومیش غلیظ ترین گوشتها باشد و کمیوس بد دهد و دیگر هضم شود و در معده ثقیل بود و در طبیعت سرد و خشک بود بنسبت با گوشتها گرم و وی در طبع مانند گوشت نعام بود و گوشت سنور **لحم الخنصر من الحيوان** بیاری گوشت خنصری که از حیوان گویند گوشت خنصری کوره بهتر از گوشت ناخن کوره باشد خاصه چون حیوانی باشد که مزاج وی خشکی مایل بود و نیکوترین آن حویضان و مغز بود و فاضلترین آن بود که متوسط باشد میان فربهی و لاغری و فاضلتر از همه گوشتها بود و گرمی وی کمتر از خایه دار بود و زود هضم شود و خوبی معتدل از وی متولد شود و فربه آن مرطب بدن بود و ملین طبع و لاغر آن لاغری آورد و محقق طبع بود و وی مرغی معده بود و مصلح آن آب فواکه قابض باشد **لحم الغزال** بیاری گوشت اهو بره گویند صالح ترین گوشتها و خوش گوشت اهو بره باشد با وجود آنکه مجموع گوشتها و صید بد بود و خوبی غلیظ سودایی از وی متولد شود اما اهو بره بدی کمتر داشته باشد و نیکوترین آن حشن بود و طبیعت آن گرم و خشکست و قوی را سود دهد و فالج را و مصلح بدنی بود که فضل بسیار داشته باشد و وی محقق و مسخن بود و مصلح وی ادهان و حوضات بود **لحم الارنب** بیاری گوشت خرگوش گویند گوشت خرگوش بعد از گوشت اهو بهترین گوشت صید بود و نیکوتر آن بود که سگ صید کرده باشد و طبیعت آن گرم و خشک بود و در مرق گوشت وی صاحب فقر است و مفصل را تسهیل است نزدیک بمنفعت مرق فلفل بود و گوشت بریان کرده وی قرحه امعاء را نافع بود و مصلح آن ابازیر مطلق بود **لحم الایله** بیاری گوشت کاو گویند و گوشت کاو گوشتی در

اصل بد بود و زود بگذرد و بول براند و وی غلیظ بود و تبرج آورد **لحم الكباش الجبلية و الحمار الوحشية** بیاری گوشت کوسفند گویند و خرگوش گویند و طبیعت آن گرم و خشک بود در سیوم غذا بد دهد و عسر الهضم بود و لحم کباش سودمند بود کسی که ذراغ خورده باشد **لحم القنار** بیاری گوشت خار بشت گویند و در قنفذ گفته شد **لحم الخیل** بیاری گوشت اسب گویند و آن مصلح اصحاب قبح است و ریاضت قوی بود و مسام متخلخل و وی مانند گوشت شتر بود در غلظ و ورداء و تولید سودا **لحم الالب** بیاری گوشت خرگوش گویند و آن گوشت بود لزج عسر الهضم و غذای بغایت مذموم بود **لحم السباع و ذوات الخالیب** بیاری گوشت در دمام گویند بواسیر را و چشم را سودمند بود و قوی آن بد دهد **لحم الحمار الالهية** بیاری گوشت خرگوش گویند ضرر آن کمتر بود با اصحاب کد سخت و ابدان متخلخل و بدتر از گوشت شتر باشد و غلیظ تر و تولید سودا در وی بیشتر بود و وی بد تر بود از همه گوشتها **لحم ابن عرس** بیاری گوشت راسو گویند و این عرس در الف گفته شد و گوشت راسو چون خلط کتد با شراب و بیا شامند صاحب صرع را سودمند بود **لحم السنور** بیاری گوشت کوبه گویند و آن گرم و تر بود و گویند سرد بود و اوجاع بواسیر را نافع بود و مسخن کرده بوده و در دشت را نافع بود **لحم السقنقر** بیاری گوشت سقنقر گویند نافعست بر کسی را که در جماع مقصر باشد منی را زیاده کند و در تقویت باه عظیم مفید بود خاصه سرم و کوره آن و باقی منافع و خواص وی باب سین گفته شد **لحم الجزور** بیاری گوشت شتر بجه گویند بغایت گرم بود و مصلح اصحاب کد سخت و ریاضت شدید بود و مصلح عرق النساء بود و در آخر تب ربع نیکو بود و وی غذای غلیظ بود و غلیظ تر از مجموع گوشتها و خوش بود و مسخن تر و مولد سودا بود و مصلح وی زنجبیل را بود **لحم الحیة النیس** بنایتست که بروی آنرا هوسطید اس و بیاری اسبلیج خوانند و بیاری ریش بز و بخرابی اذ ناب الخیل و باصفهانی شفا قابض و باسیر بود خون بینی را بیند و از آن رحم و مجموع اعضا و بهترین آن تر و تازم باشد و طبیعت آن سرد بود در اول اعضا را سخت کند و از نهرا نیست که در تریاق مستعمل است و در وی قبضی بود مانند تخم کدو و ورق خشک آن ریشها که نافع بود و عصا رم وی نفت دم و تر و دم را سود دهد و معوی معده باشد و سودمند تر است چیزها باشد

از جهت قرحه امعا و شکم را بپندد و جراحتها را عظیم باصلاح آورد چون بران گفته و اگر کم
عصب منقطع شده باشد و بدل آن کل و کلنار است بوزن آن **الحیان** دیناقوس است
و گفته شده و بیاری طبع کوبیده **الحمار** بر سیاوشان است و گفته شده **الحام الذهب**
الحام الصاغر از اذی الذهب کوبیده و نیکوترین آن معدنی است و آنچه معول بود از بول
کودکان بود و سرکه که در هاون مسین در افتاب چندان بسایند که منعقد شود و طبیعت
آن گرم و خشکست و حاد و قاص و مسخن و معفن بود و لذاع بوده سخت و گوشت
زیادت را بکلا ازاند و جراحتها و دشوار بغایت نیکو بود و بکلا گرداند و الحام الذهب
تنکار الصاغر خوانند و نه شکار است و صفت شکار گفته شد **الحنیس الکلب**
ارواند کوبیده و آن نوعی از خیری جیلی است و آن خرا می است و در باب خا گفته شد
الحنجه سلیمانیه نقل روغن زعفران است و آنرا فرق می خوانند **لذاق الذهب**
اشق از لذاق الذهب خوانند و لذاق الذهب الحام الذهب است و گفته شد **لذاق الرخام**
لذاق الحجر نیز کوبیده و آن صغ بلاط است و گفته شد **لسان الحمل** نباتیست مانند زبان
بره و بشیر از آنرا ورق بارتک خوانند و آن دو نوع بود بزرگ و کوچک و ورق بزرگ بزرگ
تر بود و جوهر وی مرکب بود از مایه وارضیه و بمایه سرد بود و بارضیه قابض بود
سرد بود در دوم و ورق آن قابض بود و رادع و منع سیلان خون بکند و خشکی
وی چون از کرون صاحب خازن بریا و بزند نافع بود و ورم کرم و شری و خنازیر
و نار فارسی و داء الفیل و صرع و غده و سوختگی آتش را سودمند بود و آب و ورق وی قلاع را
نافع بود و شیا فاق جنم را چون بوی بکلا ازاند سودمند و کوبیده که بتغ را نافع بود
چون بیا شامند از اصل وی سه عدد درجه اول و پنج درم شراب بیا شامند مزه کرده
و کوبید در تیرج چهار اصل وی و در کزندی سکه یواند نهادن نیکو بود بسبب ز و مصلح
وی مصطک و سلیحه بود و بدل وی ورق آن و ورق حاض نباتیست **لسان الثور**
حشیشی است که باری کا و زبان خوانند و آن نوعی از مرو است و بهترین آن شای
یا خراسانی بود و غلیظ ورق و بر وی فقطها بود و طبیعت آن گرم و تر بود و کوبیده
نزدیک با اعتدال بود و در وی اندکی سردی بود و تر بود در آخر درجه اول و آنچه
خشک بود رطوبه آن کمتر بود و کوبیده سرد و تر بود در سیوم و سوخته وی قلاع

کودکان را سود دارد و التهاب دهن را ساکن گردانده و وی مفرج دل و مقوی آن
بود و علت سوانی را نافع بود و شربتی از وی و درم باشد و سرفه و خشونت را نافع بود
چون با نبات بپزند که مضر بود بسبب ز و مصلح آن صندل سرخ بود و بدل آن بوزن
آن ابریشم سوخته و چهارد آند و زن آن بوست آن تر و کوبید بدل آن با در بنویس
است و هند با و مصلح آن هلیله برورده است و بدل آن بوزن آن بوست آن تر است
لسان العضا فرغوه درختیست که آنرا بیاری می خوانند و بیاری می خوانند آنرا تخم می خوانند
و طبیعت آن گرم بود در دوم و تر بود در اول و در وقت درخت وی قبضی بود و این
مأمور کوبیده که لسان العضا فیور در حاصره را نافع بود و سنگ بریزاند و باه را زیاد کند
و قوه جماعت را بدهد و دیقوریدوس کوبیده که خفقا از نافع بود و بدل آن در حرکت
باه بوزن آن جوز مقشر و بوزن آن تو دری سرخ و کوبید بدل آن نیم و زن آن بوزن آن
لسان البحر آن سیبیا است و در باب سین گفته شد **لسان الکلب** لسان الحمال است
و حاض را بدین اسم خوانند **لصف** کبر است و گفته شد **لصیفی** آن نباتیست که آن
معوشت باذان الارنب و اذان الغزال و آن نوع کوجک لسان الحمال است و گفته شد
لعبه بر بریه بعضی کوبیده که چیز نیست مانند سور بخان و بغش سور بخان گفتند و آنرا
از نواحی افریفته آوردند و آنچه محقق است سور بخان است و در مصر بکند خوانند و این
مؤلف گوید که لعبه بر بریه چیز نیست مانند سور بخان است و زنان جهت فرخ خویند
همان نوعی از سور بخان است و طبیعت وی گرم است در سیوم و محرک شهوة باه شدن
و باقی منفعت وی در سین گفته شد و بعضی کوبیده که آن نوعی از بیروحه است و این خلاف
است و بدل آن در حرکت بوزن آن جوز مقشر است و بوزن تو دری است زرد و کوبید بدل وی
نیم و زن آن فلز **لعبه مطلقه** اصل بیروحه است و دریا گفته شود **لعل معبری** آن قنقروت
و قیقهن و قیقمن و قیقین و قانقماون نیز کوبید و در باب قاف گفته شد **لعاب**
مختلف بود بسبب انواع و بسبب مزاج شخص و قوه وی منضج و محلل بود و کلف و غش را
زایل کند و محلل خون مرده باشد **لفت** شلجم است و گفته شد **لفاع** غره بیروحه است
و بیاری می ساهت که کوبید و مغذ کوبید و مغذ اسم باد بخان است و نیکوترین برک و سیده
باشد و تیز بوی که زرد باشد و طبیعت آن سرد و تر باشد تا سیوم و کوبید که در وی حرارت بود

و کوهی خشک بود در سیم لب و ی کلن و منقش را قلع کند بی اندخ و تخم وی چون با غسل و زیت
بر کوزه کی جاف و آن نهند نافع بود و ورق کوبل وی با زهر هم غلبه کشند بود و بوییدن
وی صداع را سودمند بود و وی منوم بود و بسیار بوییدن وی سکه آورد تا بخدی که کشند بود
و کشند کوی اول خناق در دم بیدار کند و سرخ چشم و انتفاخ مابین ستان بود و مداوای
آن بقی کشند و بروغن کاه و غسل و بعد از آن انیسون و بعضی از اطبا گویند که صواب سرد
نشیند و بدل آن نیم وزن آن جوز مال است و نیم وزن آن برزنج است و گویند بوزن آن
جوز الفی است **لکرم** عالم الکرم است و در کرم گفته شده منفعت آن و بیشتر از آن است هائیک
خراشد و بجهت زکونید **لک** صفیست که از طرف دریا آورند و بولف کوبد که بیشتر از آن
رنک لاک خراشد و رنک لاک کوبد و از وی کنا و سازند جبهه سرخی زنانه و بعضی گویند که
ثقل است و خلافت و صفت آن را بیشتر از آن است و در آن باید که مغسول کنند و غیر
مغسول نمایند که استعمال کنند و صفت غسل وی چنانست که بیکرند لک منقش از جوب و نیک
بگویند و اگر برونند جیف و بیخ از زرد آن جوشانید باشند اندک اندک بر آن میزنند
و بدست ها و حرکت میکنند و بعد از آن محرمی تنک صافی کنند و آنچه منقل مانده باشد
دیگر بار همچنان کنند مانند اول و صافی کنند و با هم بکوبند و بپزند و در آن
اب نشینند و اهسته اهسته اب از روی بپزند تا لک بماند و خشک کنند بعد از آن دیگر محرمی
کنند و طبیعت آن کرم و خشک بود در اول و صافی کوبد که کرم و خشک بود از جهت در جگر
نافع بود و قوی آن بدهد و صده آن را بکشاید و معده را سودمند بود و مقل را بخورد
از وی بکرم تا بکمال بنا شنا بود بدن را لاغر کرد اند و وی مضر بود بید نهاده
لاغر بوق و گویند که مضر است بر مصلح وی مصطکی بود و بدل وی رازی کوبد که در
تفتیح سده و وضعی جگر چهار داند وزن آن ترب و نیم وزن آن اسارون و چهار دانه
طباشیر سفید **لک** غلبه الثعلب است و گفته شد و بیاری رو به تر و کوبند **لوقیون**
فیل هرج است و گفته شد **لور** بیاری بادام شیرین کوبند و نیکو ترین وی
بر بزرگ بود و طبیعت وی معتدل بود در گرمی و سردی و تن بود در دم و گویند که کرم
و تر بود در اول غذای متوسط بدهد میان کثرت و قله و سمن بود و صویق وی سرفه خشک و غث
دم را نافع بود و مسینه را پاک گرداند و مثانه و امعاء را نافع بود و شکم براند خاصه چون

با انجیر بخورند و کزنند که سکه دیوانه را نافع بود و بریان کرده معده را سود دهد و وی
دشوار هضم شود و معده صفا بود و مصلح وی سکر بود و بادی که از بادام متولد شود
فتیان و کرب و غشا آورد و مداوای وی بقی کشند بعد از آن بر بوب فواکه ترش مانند زهر
و سبب و مجموع آنچه در مداوای غصه گفته شد و بادام تر چون با بوبست بخورند و قوی که
هنوز صلب نشده باشد لک و دهان را نافع بود و حراره آن سکن گرداند و برودت و غفوت
که در پوست پیرونی وی هست **لوز مر** بیاری بادام تلخ کوبند و نیکو ترین آن باشد
که بزرگ و روغن دار بود و طبیعت آن کرم و خشک بود در دم و مسیح کوبد که کرم بود
در کرم و در وی جلا و تنقیه بود و از خواص وی آنست که شش را بکشد و بر کلن روی
طلا کردن را بکشد و شری و قوی بار نافع بود و اگر با شراب و غسل طلا کنند غله را سودمند بود
و روغن آن در دگر کوش را نافع بود و چون سر را بر آن بشویند با شراب خرازا را نافع بود و
زاید کند و اگر بیشتر از شراب بخورند منع مستی میکند و گویند که بجماع عدد و اگر با طعمای رو به
بخورد بمیرد و وی قوی با صرم بدهد و با شستاسته غث الدم را نافع بود و صده جگر و سبب را
و کوه و مثانه را بکشد و جرب و حله را نافع بود و بیاری دهد بر نفث اخلاط غلیظ از مسینه
و شش و بول را براند و عسر البول را نافع بود و سنگ بپزداند و مضر باشد بجماع و مصلح وی
بادام شیرین و نبات و خشخاش بود و در جلد درخت وی در قوی مانند وی بود **لوز البربر**
لوز جلی است یعنی بحرک است و آن بادام کوهی است و آن جلوز است و در زیت الطهر جان
صفت آن گفته شد و در زیت السودان هم گفته شد **لوبیا** لوبیا نیز گویند و ساه مروان
سهل تر از ماش هضم شود و نفخ وی کمتر از باقلا بود و نیکو ترین آن سرخ بود که بخورد
باشد و طبیعت وی کرم بود در اول و معتدل بود در تری و خشکی و گویند که سرد و خشک بود
و در سرخ وی نفخ کمتر از غیر وی بود و آبی که از او روی نخته باشند حیض براند خاصه
سرخ وی و دم نفاس ریباک کند و بول براند و بدن را قوی کند و مسینه و شش را نافع
بود و مشیمه را بیرون آورد و بجهت برون آورد و وی مولد خلط غلیظ بلغم بود
و مغنی و مولد اخلاط بد نفخ بود و ضرر آن کم شود چون با مربی و زیت و سرکه باخورد
و نمک و فلفل و دارچینی و ستر و ستر کنند **لوقایین** حرف ابیضا است و اسفند اسفند
نیز گویند و گفته شد **لوف** بیاری فیلکوش کوبند و بیلکوش کوبند و آن سه نوع است یک

نوع را میونانی دار قطن گویند و معنی آن لوف الحینه بود و لوف السبط نیز گویند و آن لوف
 الکبیر است و یک نوع دیگر میونانی آنرا بن خوانند و سر بری او بی و زبان اهل اندلس صابره
 و آن لوف الصغیر است و آنرا لوف الجعد گویند و نوع سیوم میونانی از بصادون خوانند و آن
 صریس است و اهل مصر از او پره خوانند اما لوف الجعد اسحق بود از سبط و لوف السبط
 از صیه در وی باشد و مقطع اخلاط غلاظ لزج باشد و مقطعی معتدل و بیج وی کلفت و بهق
 و منش را نافع است چون با غسل طلا کنند و با شراب شقایق که از سرها بود سود دهد و بر بو
 کهن را نافع بود و چون با شراب بیاشامند محرک بیه بود و اگر بیج وی در بدن ماند افوی نکند
 و ثمره وی چون مقدار سه حب با سرکه بیاشامند بجم بیند از دوا خوردن وی خوبی غلیظ
 از وی متولد شود **لوقا** صاحب منهای گوید که آن قنطور یون بار یک است و صاحب جام
 گوید که آن نوعی از می العالم است که آنرا اذان التیس خوانند و گفته شده صفت هر دو در باب
 خود **لوطوس** چند قوی بستانی را بدین اسم خوانند و گفته شد و بیاری آنده قوی گویند
 و نشین را هم بدین اسم خوانند و نشین نوعی از نیلوفر است که در مصری را خس بری
 خوانند و آن نیلوفر دیگر را اعراف گویند و گویند که لوطوس نوعی از سد است و این قوی
 بعید است **لوف دیس** جری و بیطی است و گفته شده **لولو** بیاری میروارید خوانند و نیکو
 ترین آن سفید و پاک بود و بزرگ و شیرین بود و طبیعت آن سرد و خشک بود و لطیف
 در دلد را نافع بود و خفقان و غم و فتنه دم را سودمند باشد و مقدار ماخوذ از وی
 دو دانگ بود و ریخته با چشم را نافع بود و منشف و مقوی آن باشد و صحت چشم را نگاه
 دارد و گویند که مصر بود بمناکنه و مصلح وی بسد بود و بدل آن یک وزن و نیم صدف
 صافی بود و این زهر آلود چون در دهان نگاه دارند قوی دل بدهد **لیمون** نوعی
 از حمض بزرگ است که در بستانها روید و در پیشها هم روید و در حاضر گفته شد صفت
 نوع آن **لیمو** صاحب منهای گوید که آن مانند اترج است و بوست وی و ورق وی کرم
 و خشک بود در اول و حمض وی مانند حمض اترج است و جود در منفعت و در قوی بلکه
 اقوی بود و نشاید که با بوست آب از وی بکیرند تا عصا قشر وی با آن نیامزد که آنرا اشک
لینوفر لیلوفر است و نیلوفر گویند و گفته شد **لیلیج** نیلج است و بیاری نیلگویند
 و گفته شود **لیلیج** نوعی از اقلیمیا است که در جزیره قبرس در معدن نحاس باشد و گفته شد

لیلیج نوعی از صفت آن و الله اعلم بالصواب **باب المیم ما میثا**
 و میثا نیز گویند و آن دو نوع است یک نوع کل و دیگری سرخ بود و آنرا از غامونی گویند و گفته شد
 و یک نوع کل و دیگری زرد بود و فیکوترین آن زرد بود و از وی شیاف سازند و آنرا عصا میثا
 و شیاف میثا خوانند و طبیعت آن سرد و خشک بود در اول و قابض بود و در مها و کرم را
 نافع بود و ابتدا ارم را سودمند بود و مقوی چشم بود و ورد بیج را نافع بود **ماهورانه**
 و ماهورانه نیز گویند و بیاری حب الملوک گویند و آن از ماش بزرگتر بود و لون آن تیره
 بود و برخی مایل و چون در غلاف بود مانند لوبیا بی بود کوچک و رنگ غلاف وی سفید
 بود و چون شکست مغز وی هم سفید بود و صاحب جامع در ماهیت اسم وی و تفسیر
 آنکه گفته سهو کرده است از بهر آنکه وی تفسیر ماهورانه کرده است و گفته است
 که آنه قایم بفسقه ای آنه یقوم بنفسه فی الاسهل و حال آنکه او را ماهورانه خوانند
 نه ماهورانه و بعضی دند را حب الملوک خوانند و دند غیر حب الملوک است و گفته
 شد صفت آن در دال و طبیعت حب الملوک کرم و خشکست در دوم استسقا و مفاصل و
 نقرس و عرق الشار قولنج را نافع بود و چون ورق وی بپزند با خر و سیر و مرق
 آن بیاشامند اسهال بلغم غلیظ و مریه بنماید و وی لبنی تمام داشته باشد مانند پیوفا
 و از حب وی شش هفت دانگ بسازند و فرو برند سهل بلغم و مریه و کیوس مایه بود
 لیکن آب سرد از بی آن بیاشامند و شربت زیادتی از وی با نزه حب بود و اگر بخانید
 سهلی قوی بود با فراط و اگر همچنان فرو برند سهلی با اعتدال بود اما مغنی بود بقوم
 و موافق معد نباشد و سهلی بود مانند پیوفا و لبن وی چون بیاشامند فعل لبن پیوفا
 کند و مصلح وی امیسون بود و کثیرا و بدل وی نیم وزن وی دند است و گویند بدل آن
 حب الخروع است و گویند که بدل آن یک وزن و نیم آن حب النیل است **مای زهرج** معنی آن
 سم السمک بود و آن بیج بوست نبایست و درخت آن صاحب منهای گوید که مانند درخت
 شوم بود در آن و در لاون وی غیری بود که بصفر مایل بود و مؤلف گوید که درخت ماهیز
 هرج بدرازی یک کز و نیم بود و در آن تر و کوتاه تر باشد و کل وی زرد رنگ و خوشبوی
 بود و میانه کل وی سرخ بود اندکی و کل بیحد داشته باشد و برک وی بتیو کز و نیم
 صاحب منهای گوید و اصل وی یکی بود و شاخها و بسیار داشته باشد و گویند که آن

از میوهات است و طبیعت وی گرم و خشکست در سیوم و فقر و در مفاصل و بشت و را افرا
 نافع بود و چون باد ویه سهل استعمال کنند و از خواص وی آنست که چون در ای افرا زدن
 که ماهی بود ماهیان مست کردند و بر روی آب افتند و شربتی از آن چون با نبات بود یک
 مثقال بود و اگر در مطبوخ کنند باد و بهار دیگر از د و درم ناسه درم باشد و مضروب معاً و
 باید که بار و غن بادام از اجرب کنند و کثیرا و شفاسته و اینسون اضاف و وی کنند و از
 سکران الحوت خوانند و آن سه نوع بود نوعی کوهی بود و نوعی دیگر صحرایی بود اما کوهی نوعی تر
 تر بود و از ابو صبر خوانند و فلوس کومیند و صحرایی معروف بود بهائیزهرم **ما زربون**
 خالا ماکومیند و آن دو نوعست یکی نوع از آنرا تشخیص خوانند و آن مازربون سفید است و صفة
 آن گفته شد و یکی نوع دیگر را مؤلف گوید که بشیر از بی مست رو خوانند و بیاری هفت برک خوانند
 و ورق آن از ورق زیتون کوچکتر بود و از ورق مورد بزرگتر و سبتر و ولون آن بزرگی
 زرد و نیکوترین این نوع بود و در قوه مافند ششم بود و نوع سیاه وی کومیند از شتر بموقع
 تر بود و کومیند طبیعت آن گرم و خشکست در چهارم چون بر بوق و برص منش طلا کنند
 نافع بود و مسهل مایه صفر بود چون تر باشد در موسم گر آن و مسهل گرمها و جبال فرج بود
 و سودا باد و بهار که مناسب بود و چون با شراب بیا شامند جهت کز خد کی جانوران
 سودمند بود و شربتی از وی مقدار زیاد از وی دود اند بود و باید که مد بر کرده
 مستعمل سازند که سر که غایله وی بکند و صفت مد بر کردن وی چنان باشد که بکیرند ماز
 یون که تازه و بزرگ بود و ورق و برادر سر که خویسانند و شبانه روز و بعد از آن
 سر که را تازه کنند تا سه نوبت مکرر کنند و بعد از آن سر که را بریزند و ویرا باب
 شیرین سه نوبت بشویند و در سایه خشک کنند و اگر تعجیل کنند در افتاب و بعد از آن
 استعمال کنند و اگر در سر که خویسانند و در سبزه زینند بکد از آن و وی بکومض بود بغایه
 و رطوبه جگر را بخورد و جمیع جسد و مازربون مد بر چون بکومیند خورد و کثیرا اضاف
 وی کنند و بر و غن بادام شیرین جرب کنند و اگر خواهند باد ویه که مصلح وی بود
 بیا میزند مثل تر بد و افیمون و هلیله زرد و ورق که سرخ و رب السوس و کون
 گرمائی و نک هندی و وائی نافع بود از جهت مره سودا که با سهال میرون آورد
 و نافع بود از جهت درد هار بلغمی و اگر خواهند که آب زرد بریزند مد بروی با ابر سا

و تو بال

و تو بال و اسارون و مرصافی و سکینج و نک هندی و هلیله زرد و تخم کرفس بیستانی و عصا
 غاف و عصا افستین و سنبل و مصطک بیا میزند و باب غیب الثعلب و راز یانه ترکوفه باشد
 و جو شانیده باشد و صافی کوده باشند و بیا شامند و اگر طبیعت وی محکم بود مغز خیار جنب و باب
 بقول که کوفته باشند زباید کنند مسهل آب زرد بود و اگر در جوی یا قرضی کنند شاید از هر آنکه
 در غایه قوه بود و ضعفها را تحمل بنود و محرومی مزاج در زمان گرم و در کرم سیرها استعمال
 کردن بد بود و نوع سیاه وی کشنده بود و در دم بکشد بکرب و قی و اسهال و معالجه وی
 بشیر تازه کنند بیا بی با جلاب و بزرگترین معالجه وی شتر و بطوس بود یا تریاق طین
 مخموم و چون با ارد و زیت و آب بیا میزند و وش و سل و خوک را بکشد و بدل مازربون
 سه وزن آن ابر سا بود و دود آنکه وزن آن مقل الیهود بود **ما هستان** سادج هندی
 است و گفته شد **ما رجوبه** مار کبیا خوانند و آن ملیون است و گفته شود **ماسقودون**
 ماسقود نیز گویند و آن دوائی هندی بود و از او رقی و قضای بود مانند شاهسفر
 و روغن از وی بکیرند مانند یا سمین و طبیعت آن گرم و لطیف باشد و بوی آن به سنبل
 ماند **ماشیا** از احشیش ارغامونی کومیند و در الف گفته شد و آن مایه ساسخ است
ماش میخوانند و بشیر از بی بنو ماش خوانند و بنو سیاه نیز گویند و جوهر وی
 نزدیک بیا قلا بود و نفخ و کمترو فاضلترین استعمال کردن وی تا جستان بود و نیکوترین
 آن سبز و بزرگ بود و فربه و طبیعت وی سرد است در حجه اول و معتدل است در رطوبت
 و میو سسته چون مقشر کنند و کومیند که خشک بود در اول و کیموس وی محمود بود و دود
 تر از با قلا بکدر خاصه مقشروی از جهت درد اعضا ضا د کردن نافع بود و اگر خواهند
 که شکم براند و هیچ نفخ در وی بنود بشیر خشک اند و روغن بادام شیرین بپزند اما
 بلا فک باید که ورم صفرائی نبود در وی و اگر تب حاده داشته باشد با بقله الحقا و کاهو
 و اسفاناف و جو کوفته بپزند و اگر خواهند که شکم ببندد همچنان با پوست بپزند در آب
 و آب از وی بریزند و بعد از آن با ورق حاض بیستانی بپزند و آب سماق و آب انار داند
 و زیت نیز اضاف کنند و بخورند حراره را ساکن کند و شکم را ببندد و اگر زیت نخراهد
 روغن بادام و وی سرفرا نافع بود خاصه چون با آب بود و چون بکومیند و باب
 مورد بشیر شد و ضا د کنند بر اعضا که کوفته شده باشد قوه دهد و وی ملاله را نیکو بود

لیکن مضغ دندان بود و مضرب و دیو بکشد و در وی نخل اندکی بود و در وی جلان بود
و باید که بروغن بادام بزنند و در ضرر بادام مصحح وی شیر خشک اند و بدل آن با قلا
مقشر است **ماش هندی** قلت است و گفته شد **ماس** بیاری الماس خوانند و آن چهار
نوع است اول هندی بود که لون آن سفیدی مایل بود و بزرگی آن مقدار با قلا بی
بود و مقدار تخم خیار و کبچد باشد و باشد که از با قلا بزرگتر بود لیکن نادر افتد و لون
آن نزدیک لون نژاد صافی بود و نوع دوم مافدونی بود و لون آن مانند لون آهن بود
و وی بوزن تغیر بود و آنرا در زمین و بلاد سوخته یا بند و چهارم قبری و آن موجود
بود در معادن قبرسیه و بلون فقر بود و طبیعت الماس سرد و خشک بود و گویند که آن گرم
و خشک بود بقوه و گویند که چون در دهان گیرند بقوه دندان بشکنند و بغایت محرق
مفعن بود و وی سم قاتل بود و ملا و آه کسی که خورده باشد قی باب گرم و روغن کردن
بود و بدل آن شیر تازه اشامیدن و الماس را با سرب یا تیسه توان شکست و چون ویرا
بشکنند بیشتر سهو باشد و آتش بروی کار نکند **مأمیران** گویند که آن نوعی از عروق
الصفراست و از وی کمتر بود و آن صیفی باشد و خراسانی باشد اما صیفی نر باشد و
خراسانی تیره رنگ که بسبزی زنند و آن عروقی باریک بود و کره داشته باشد و طبیعت
آن گرم و خشکست در آخر دوم و گویند که در چهارم و گویند که گرم است در اول و خشک
است در دوم سفیدی ناخن و سفیدی چشم از ایل کند و روشنائی بیفزاید و اصولی
یر قاتل نافع بود و مغص را نیز و در وی ادرار بود و مقدار ماخوذ از وی نیم درم باشد
و چون با سرکه محو کنند و بر کلف طلا کنند از ایل کند و گویند که مضرب بود بکرده و مصحح
وی عسل بود و بدل وی بوزن وی عرو **الصفرو** نیم و زن وی مر بود **مارون**
چنین گویند که آن مر ماخوذ است و گفته شود **ماون** حاشا است و گفته شد **مای**
بیاری آب خوانند و نیکوترین آن آب چشمه بود که از طرف مشرق آید و بهتر آن
بود که بشده بیرون آید بر مقابل شمال و بر سنگ روانه بود و جریان وی بر حصاة
بود و براق و صافی بود و سبک و زن و رایحه و طعم بد نداشته باشد و چون افتاب بر
وی تابد زود گرم شود و چون از وی زایل شود زود سرد شود و زود از معده بگذرد
و ثقل طعام از معده سبک گرداند و طبیعت آن سرد تر باشد و تری آن تا چهارم بود

و مقدار معتدل از وی آن قدر بود که غذا را یاری دهد و با عضار سازد و رطوبات
را نکاهلارد و بدن کسب نضار و نفوم از وی بکنند و ریشها را بدو و بسیار
خوردن وی رعشه و کزاز و سبات و سیان آورد و نشاید که تشنگی کشند که شهوة
وقع را است گرداند و بحقوق جسم و مطم بص بود و یقراط گوید که نیکوترین آبها آب
باران بود خلاصه که از زمین نیکو گیرند و قطره وی اندک بود در ماه کانون و وی
شیرین بود و سردی کمتر از آب چشمه باشد و وی سرفه را نیکو باشد خاصه چون با شیر به
از جهت سرفه با وی بزنند و آب بر فسد بود بطبع و کسب و اگر با اعتدال از وی بیاشامند
میرد معده و جگر بود و بر هضم نوع دهد اما مضرب بود بدندان و حنجره و سینه و فقر سی
و امراض حشاء بارد و عصب و مصحح وی ریاضت و استحمام بود و نشاید که بناشتا آب خورند
که کزاز آورد و نافض و معده ضعیف و بدن ضعیف که گوشت اندک داشته باشد و ناقان
و صاحب سبزی و یرقان و استسقا و بواسیر را نشاید که آب سرد خورند و بدل از جهت
در حرکات محکم نشاید که خورند که مضغ حراره عزیزی بود و نشاید که آب سرد خورند
بتشنگی سخت که حادث شود آب خورند که حراره عزیزی را بنشاید و استسقا آورد
و الا سبب چیزی گرم یا خشک یا شور خورده باشد اگر اندکی با نر خورند شاید و آب گرم را
نیکوترین آن آب نیم گرم و شیرین که حراره وی لایذ بود و وی گرم بود بالعرض و طبیعت را
براند خاصه چون با نبات یا عسل بود و چون باب سرد مزوج کنند مصروع را نافع بود
و ورم حلق و ملازه و سینه را سودمند بود و اگر باب سرد مزوج نکند مصروع را مضرة
بود و تشنگی ساکن نکند و اگر بسیار خورند مفسد مزاج بود و مزج معده و دماغ را از بخار
پر کند و هضم را فاسد کند و بسبب فساد هم بلون را زرد گرداند و سبزی و جگر را
متورم گرداند و آن مهیج رعاف بود و باید که آنرا با کلاب بیامیزند تا مزج معده بنود
ماء اللحم باید که از گوشتی محمود باشد مانند بروه و حوی و جیش و سودمند ترین
چیزها بود از جهت ضعف دل و صفت آن بقرع و انبیق و مانند آن عرق بود در
غایت قوه **ماء الشجر** بیاری جو آب گویند و فعل آن مانند کشک الشعیر بود که آنرا
شیر جو کریند و آن در یاب کاف گفته شد و وی مبرد و مرطب بود و حنة اخلاط را
بکشند و بول براند و تبها حاده و اگر بلغی بود با کرفس و رازیانه نافع بود و وی

جگر کرم را نافع بود و خورده معتدل که صلاح بود از وی متولد شود و تشنگی را بنشاند و
 زود بگذرد و از موعده و معاز و دیر و ناید خلط سوخته با وی مستفیع شود و
 مضر بود با حشا سرد و منفع بود و موعده سرد را بد بود و دفع ضرر وی بگفتند کنند
ماء البیض بیاری آب بنیز گویند کلف و جرب را نافع بود و خوردن و طلا کردن
 و مسهل صفر بود و یرقان را سود دهد و با افیمون مسهل سودا سوخته بود و
 حراره جگر بنشاند و حقه صفر او فاضلترین وقت خوردن وی بهار بود و مقدار شربتی
 از وی در هر روز سه نوبت بیکرطل بخدای بود و میاندهد و نوبت دو ساعه بود
 باد آنکی نمک هندی و نیکوترین آن بود که از بزی سرخ از رقی چشم گیرند که علف خورده
 باشد و نه کسبه خورده باشد و اگر احتیاج بود بعلق ارد جو و کاشنی و خیارد و رازیانه
 بدهند و صفت وی بدست آمد شیر تازه دورطل و در دیگی کنند و آتش اشته در شب
 آن کنند و چون شیر بجوشد و بر آید چهل درم سکجین قندی و یکدرم سرکه بر آن ریزند
 تا آن شیر بریده شود و بنیز جمع شود و بعد از آن بیالایند و لبن از آن بر کرباس
 بگیرند و دیگر باره بر سر آتش دهند و کفش را بگیرند و بعد از آن استعمال کنند **ماء الورد**
 بیاری کلاب گویند و نیکوترین آن تیز بوی بود که بطعم تلخ بود و طبیعت آن سرد بود در
 اول و معتدل بود در رطوبه و میو سسته و مایل بر طوبه بود و مقوی دماغ و مسکن
 صداع کرم بود بویید آن و طلا کردن آن و فقه دل و موعده بد دهد بوییدن و خوردن
 و طلا کردن و لخته را سخت کند و در چشم را ساکن گرداند و حراره آن بنشاند و چون
 بیا شامند غشی و فتنه الدم را نافع بود و خفقان کرم را ببرد و آن مقوی چشم بود و
 عطری پتی و قبضی که در وی هست و چون بر سر زرد خا را تخیل کند و صداع را ساکن کند
 و بسیار از آن بر موی ریختن موی را سفید گرداند و کلاب مقوی موعده و سخت شدن
 سینه بود و مصلح وی جلاب نبات بود **ماء الطافور** نیکوترین آن بود که مانند روغن
 بلسان بود و طبیعت آن کرم و خشکست در سیوم و منفعت وی جفاست زفر بیرون آورد
 از دست و مضرة وی آنست که محروری مزاج را در سرد آورد و دفع مضرة وی بر روغن بنفشه
 کنند که با وی خلط کنند و سرد مزاج را و بپران رابد بود و در زمستان و در شهرها و
 سرد سیر موافق بود و ماسر جوهر و یوحنا و رازی گویند که درخت کافور چون بشکافند

این آب از وی روان شود و گویند که آن کافور بود که با پوست درخت مختلط شده
 باشد و چون بپزند و صافی کنند و آن آب ذهبی رنگ از وی بگیرند و خلصیت وی
 آنست که چون در طعمای کنند مکرر کردن آن نکرد **ماء النور** آب ماهی نمکسود را
 ما و النور گویند و آن مری بود در اکثر حالات و کوی و خشکی و یکترا از مری شمری
 بود و چون بدان حقنه کنند در دوزخ و عرق النساء و فرجه امعاء نافع بود و
 ریشها متعفن که در امعاء رود و درها بود خشک گرداند و مقطع بغم بود **ماء الملح**
 بیاری آب نمک گویند دیقور میوس گویند که قوه و فعل وی مانند نمک بود و قایم مقام
 آب دریا بود در منفعت **ماء العسل** کرم بود و قوه موعده را بد دهد و اشتها را بیاورد
 و بول براند و مرضها سرد را نافع بود و مسهل طبیعت بود چون خلط باشد که استعد
 دفع بود و شکم ببندد چون در موعده قوه غذا به بدن بود و اگر زن بیاشامد و قراقر
 را نزدیک نانی بیدار کند ابستن باشد و اگر ابستن نبود مضر بود با صاحب مرار و
 کرم و مصلح آن ریهوب فو که حامض بود و صفت آن یکج و غسل و دوجز آب شیرین
 بجوشانند تا ثلثی برود و ثلث آن بماند و گیرند و بیالایند و اگر خواهند که کرمی
 وی زیادت کرد مصطک و زنجبیل و قرنفل و دار فلفل از هر یکی قدری در صم بست
 با وی بجوشانند **ماء الحديد** آن دو ص است و گفته شد و بیاری آب آهن گویند
 و آن ابیست که آهن تافته در آن می اندازند و آن منفعت میدهد به نفث دم
 و بعضی گویند که ما حیدری آن ابیست که می زاید از معدن حیدر و آن سخن است
 و منفعت میدهد طحال و معدن و طبع را ببندد و اعضا را سخت میکند و قوه میدهد
انحاسی و آن ابیست که می زاید از معدن مس و منفعت میدهد در دهان
 و کوش و طحال و معدن و رطوبات بدن و فساد مزاج و احداث عمل البول میکند
ماء فضی آن ابیست که می زاید از معدن نقره و آن مبرد و مجفف است با اعتدال **ماء الزجاج**
 بیاری آب ابکیه گویند و صفت آن جفاست که بگیرند ابکیه شامی و قلیه صفارین از
 هر یکی جزوی و هو و را بکدازانند در بوته بعد از آن بردارند و رها کنند تا سرد شود
 و بردارند آنچه سر آن آمده باشد و آن چیز نیست همچون رغو و انرا ما و الزجاج گویند
ماء زبیدی آن ابیست که جاری میشود بر معادن زبیدی چون بدن را بشویند و جرب

و مجفف م

و حله را سودمند بود **ما و نظری** ان ابیست که جاری میشود بر معادن نفرون و ان
 بوزهر ارمی است و ان طبع را براند **ما و شبی** و ان ابیست که جاری میشود بر زمین شبی
 و ان زمینی است در ان شب باشد و بهترین وی ان باشد که ساق باشد و قلیل القبض
 بود و این اب مداوی میکند بان از خارج و صلاح نیست اشامیدن ان و ان متبر
 و بجهن است و منه اسقاط جنبی میکند و ففت دم و ضرب و بواسیر را منفعت میدهد
 و احداث قولنج میکند و تخفیف بدن مینماید و تدارک میکند ضرر انرا بر طباط و شربت
 شیرین اگر محتاج شود با شامیدن این اب و باید که چون مضطرب شوند با شامیدن ان
 بیامیزند بان کلی نیکو و رها کنند تا صافی گردد یا بجوشانند و بیامیزند بان نخود
 و بنهند تا صافی شود یا صافی گردانند و بیاشامند حار المزاج با سکنجبین و بار
 المزاج با مثلث **ما و زفی او کبری و نطف و ما و العار** این ابها چون جاری شود برای
 مواضع و براید از نزد این مواضع مسخنی و بجهن باشد و منفعت میدهد بهق و
 برص و فاء لیل و او رام مفاصل و صلابات و جرب و قوباجون استمرا کتد بان
 و منفعت میدهد مرا و جاع عصب بارده و استسقا خواه بنشینند در ان و خواه بیاشامند
 و ان ردی است مرجتم و احداث حیات میکند و مصلح ان ربوب فواکه حامضه
 است **ما و الزوفا** نافع است موضیف النفس و ربو سعال بلغمی چون فرا گیرند از ان
 چهار و قیه بدرمی روغن بادام شیرین و صنف ان بگیرند انجیر زرد ده عدد مویز
 طایفی منزوع العجم بچند درهم عذاب و سبستان از هر یکی سی عدد برسیا و شان سه
 درهم پنج همک خراشیده نیم کوفته هفت درهم زوفا خشک بچند درهم جو مقشر نیم کوفته
 و هفت درهم تخم خطی و تخم خروار هر یک دو درهم بپزند مجموع در د و رطل اب تا باز ماند
 یک رطل و صافی کنند و بردارند **ما و سبیل** ان ابیست که می آید از جوب زر نافع
 است مر جوب و سسک کرده و مثانه را خورد گردانند و براند **ما و الاصول** مفتح سده
 کبد و طحال است چون فرا گیرند از ان هر روز سه و قیه با یکمقال بادام شیرین
 و صنف ان بگیرند بوست پنج کرفس و پنج رازیانه از هر یک ده درهم مویز طایفی
 منزوع العجم تخم کرفس و تخم رازیانه و پنج از خراز هر یک سه درهم انیسون و مصطکی
 و سبیل الطیب و تخم مرما حور و ناخواه و زیزه کرمانی و سعد و مقشر نیم کوفته و قسط

از هر یک دو درهم سکنجبین و مقل از ررق از هر یک یک درهم و ررق کل سرخ صبیح چهار درهم مجموع
 را بپزند در چهار رطل اب تا باز یک رطل اید بر صافی کنند و استعمال نمایند **ما و**
النفع نافع است مرجیات حرقه و حرا کبه و اسهال صفر اکنه صنف ان بگیرند
 اجاص و عذاب از هر یک پنجاه عدد فتمش یا مویز طایفی منقی از وانه بیست درهم شاه
 توه بیست درهم تخم شاه تره و سناملکی و انستین روی از یک بچند درهم ملیده زرد بچند
 درهم ملیده سیاه و کابلی از یک هفت درهم و ررق کل سرخ ده درهم نر هندی از است
 بیرون کرده سی درهم بریزند بر همه بچند رطل اب و بنهند در افتاب و بیاشامند بعد
 از ان سه روز هر روز چهار و قیه با سکنجبین سکری و اگر انکسکی سرفه داشته باشد زیاده
 کنند در ان سبستان پنجاه عدد و بنفشه خشک بچند درهم و عوض سکنجبین شراب خشنا بکنند
ما و البقول مفتح سده کبه و طحال و معد بود و صنف ان کاشنی و کثوف و غلب الثعلب
 بگویند بی آنکه بپزند بر ان اب و بجوشانند بر آتش آهسته تا جتمع گردد سبزی ان
 بعد از ان صافی نمایند و بیاشامند از ان سی درهم باد و قیه سکنجبین **ما و الزعفران**
 از جمله طیبهات است و ان عرق کلت که مطیب سازند عسک و عود و غیر ان و بهترین
 آن انست که بردارند هر یک من عرق کل بچند درهم زعفران و سه درهم عود هندی نیم کوفته
 و دو مثقال مسک و بنهند مجموعا در مرقع و انیتق و مقطر سازند همچنانکه تقطیر میکنند
 عرق کل و هر کس که خواهد ماء المسک خالص بپزند از ان بر عرق کل مسک و عود فقط
ما و القراطی شراب بیست که انرا خند یقون گویند و صاحب منهج کوید که ان ماء
 العسل است و کفنه شد **ما و الحی** بیار سیاب که خوانند و صاحب جامع کوید که
 از باز رسانی شنودم که در طرف هند متردد بود و از غیر او از اقلیمها دیگر ان ابیست
 خاکستر کمون بغایت خوشبوی و جو کهن کورد سیاه شود و مؤلف کوید که آن از شکم
 ماهی گیرند که انرا حبه گویند و ان در بحر چین و هند بود و کران ماهی را چیزی مثل
 جوال دوزی در وی فرو برند در حال درست شود و در اندرون وی کیسه بود مانند
 کیسه امراه بر از اب و خواص وی انست که هر عضوی که شکسته گردد مقدار دو مثقاله
 از ان چون بیاشامند اما باید که نگذارند که بدندان رسد که دند انرا مضر بود در زبان
 ان عضو را درست گردانند اما باید که باز جای نشسته باشد و در حال بیاشامند که کسر

آن عضو منجم شود قنبار که الله احسن الخالقین و نشان این آب آنست که چون این آب
بخورند در حال آن شخص که استخوان وی شکسته باشد داند که آب رسیده تا موضع شکسته
و این مجربست تا غایتی که اگر شکست بای مرغی یا کوسفندی و قدری از این آب در حلق
وی ریزند بعد ساعتی که اگر شکستی در دست گردد بفرمان خدای عز و جل **ما ی غسل**
است و گفته شد **مالسوفلن** آن با در بنویاست و گفته شد **مار ماهیج** ماهی در ازست
مانند مار و آنرا ماهی گویند **ماطونینون** آن اسم درخت قنارست و گفته شد
متک آن درخت و گفته شد **مشک** سوسن است و گفته شد **مشان** درخت کرمانه
است و آن نوعی از مارز یون است و کرمانه تخم و است و گفته شد **مثلث** آب انکور
بود که بخوشا شد و کف وی بکینند تا چهار دانگ از وی بسوزد و دود آن از وی
بماند و بعد از آن فرو گیرند و استعمال کنند و منافع وی نزدیک بمنافع خمر بود و خونی
صلح و روشن از وی متولد شود و هضم غذا بکند و چون بال بیا میرند محرومی مزاج
را نافع بود **مجاج** نوعی از ریاحین است و بیاری از اخوش نظر گویند و طبیعت آن
سرد و خشکست در دوم و گویند که تراست و وی قابض بود و منع خون رفتن بکند
و طبیعت را ببندد و جراحتها و ترابصلاع آورد و ریشها را خشک گرداند و چون عصا
وی در گوش بگذرانند کرم گوش را بکشند و ریشها را خشک گرداند و درد آنرا ازایل
کند **مچ** ما شراست و گفته شد **محرورث** اصل الانجدان است و وی بقره و منفعت مانند
حلیت بود و بهترین آن سفید و سبک بود و طبیعت آن گرم و خشکست و بر هضم یاری
دهد و معده را پاک گرداند و معاو و محلا را بیا و نفخ بود و مقدار مستعمل از وی نیم مثقال
است و اسحق گوید که مضر بود بشش و مصلح وی غسل بود **محب** درختیست مانند درخت
بید و کل وی سفید بود و ثمره آنرا حب الحلب گویند و صفت آن گفته شد در **محموره**
سقمونیا است و گفته شد **مجاجم** اهل اندلس آنرا مخلصه گویند و گفته شد **مخلصه**
مجاجم گویند و آن سه نوعست و مؤلف گوید که یک نوع از آن را بشیوازی کارز بسبب خوانند
و بیلرسی بلبل شامی و یک نوع را کشیز کوهی گویند و یک نوع را تریاق کوهی گویند و هر سه نوع
تخم ایشان مشابه یکدیگر بود اما در نبات ایشان و در جای رستن ایشان اندک تفاوتی
بود و نبات کارز یکسخت بود و تخم وی بجایت باشد و کل وی ازرق و آن در کوه و در

سنکستانها روید و نبات کشیز کوهی امسرج بود و بقدر بزرگتر بود و تخم وی هم بزرگتر بود
و تخم وی هم بزرگتر بود و هم تلخ بود و در هر غزار روید که در دامن کوه باشد و کل وی
بسرخی زند و نوع سیوم در رمل روید و نبات وی کوچکتر بود و کل سفیدی بود که در
وی زردی و سیاهی بود و مؤلف گوید که نیکو ترین آن شبانکار بود که از کوهستان
شبانکار آورند و خواص وی آنست که هر کس را که یکسرت از وی بیاشامند کز بندگی
مار و عقرب را یا افی که گرفته باشد چون یکسرت از وی بیاشامند خلاص یابند از
مضر سم آن و شربتی از وی یکدم بود یا یکمثقال باروغن زیت و این مجربست و بکرات
از مرده اند و امتحان کرده و مخلصه وی را از بهران گویند که تریاق همه زهریست و آن
هم زهرها خلاص دهد شخص را و مؤلف گوید که شخصی در نزد افتاب محل سه روز زهر
روزی یک مثقال مخلصه با شرب تجرع کرد در آن سال چند نوبت ویرا زهر دادند و بروی
کار کردند مثل دود آنکه و نیم الماس یک نوبت زهر افی و چند سمیات دیگر و بروی هیچ
عمل نکرد و چون شخص کوفت در اول سال مخلصه خورده بود چنانچه یاد کرده شد و این
مجرّب است تحقیق و مؤلف گوید که حجر التیس که بیاری بادن زهر گویند و آن از ایل کوه
شبانکار خیزد چون حجر التیس بسودن با خررسد در میان آن دانه یا قدری خوب بار
باشد یا دانه یا آن خوب مخلصه باشد و بدان دانه بادن زهر جمع می شود. عمر و روز
کاری بند دو بزرگ میکورد و غذا آن کوسفند بغیر از مار نیست و مخلصه وی فی الحمله
تریاقیت در وی هست **مخاطه** محیطا نیز گویند و دبق نیز گویند و سبق گویند
و آن سبستان است و گفته شد **مخ** بیاری مغز گویند و وی لذیذ تر و نیکوتر
از دماغ بود و موافق ترین مغزها مغز ساق کوساله و ایل بود بعد از آن کاو و بعد
از آن بزب کوسفند و طبیعت آن گرم و تر بود و سخن و ملین و کثیر الغذاء بود
و بهترین آن بود که در اخر تابستان باشد و وی محلا و ملین صلابات بود و چون
زرد بخود برگیرد و فرزجه از مغزهای محو و صلابت رحم را نافع بود و اعضا صلب
را نرم گرداند و شقاق دست و پای را نافع بود و ملطخ معدن بود بشهوق و مغفی و چون
بسیار از آن بخورند و مصلح وی ابا زهر گرم بود سحر و نمک و انجدان **مخض**
بیاری دو گویند و نیکو تر آن بود که از شیر کاو جوان گیرند و صفت آن در لپن

حامض گفته شده **مداد** نیکوتران بود که از سیاهی مسک و زین و بغایت سیاه بود و طبیعت
 آن همه انواع کرم بود و بجنف الاهندی که بولس وی را از مبردات شمرده و چون ورم
 کرم کنند نافع بود **مرجان** در صد صفت انواع آن گفته شده **مرزنجوش** مرفوس
 گویند و بیاری می مرزنگوش گویند و بعضی اذان الفار و گفته شد در الف و طبع وی
 استقامت نافع بود و بجنف از وی شری بلغمی را سود دارد و عسر البول و مغصه را
 سود دارد و بحق گویند که منافع وی در عظامه بود بل مضر بود و مصلح وی تخم خرفه
 بود و بدل آن افستین روی بود و گویند که دو وزن آن مر با خور و گویند بدل آن
 ورق یاسمین بود و گویند بدل آن شا با بک است و گویند نیم وزن آن فلل است **مران**
 مایا خوانند و آن درختیست باریک و دراز و از جوب وی نیز سازند و در ملک شام
 بسیار بود و ورق وی زرد بود و در وی قبضی بود و تخفیفی و عصا ره ورق وی
 چون بیاشامند یا ورق آنرا با شراب ضاد کنند که زدن کی افغی را نافع بود و بوسته درخت
 وی چون بسوزانند و با آب جرب مالند قلع کند و نشاء جوب وی کشنده بود چون
 بیاشامند **مر** صغی است که بیونایی سمونا خوانند و وی خالص بود و مغشوش بود
 و غش آن بعضی از متوعات کنند که آنرا باز نا می خوانند و فار فایس نیز گویند و آن نوع
 کشنده بود و نیکو ترین مره آن بود که بر خن مایل بود و خوشبوی و وزین و صافی بود
 و بغایت تلخ باشد و طبیعت آن کرم است در سیم و خشکست در دوم و وی محلل و مفتح
 ریاح بود و در وی قبضی و لزاقی بود و آن در دراروها بزرگ استعمال کنند از بسیاری
 منفعت آن و وی منع عفونت کند تا محدی که میت را نگاهدارد از تغییر و تن و اثر
 ریشها بد زایل کند و چون در دره های نگاهدارند بوی دهان را خوش کند و و مهارد
 بلغمی را نافع بود و اگر با افستین یا با ترمس یا با عصا ره سذاب حقه کنند حیض
 بر آید و بجه بیرون آورد و زودی و اگر مقدار با قلائی که آن بوزن دو اهره قیرا بود
 بیاشامند سرفه مزمن را و عسر النفس و در جملو و سینه و اسهال و قرحه امعار نافع بود
 و در شیب زبان فتنه و آنچه حل شود فرو بردن خستون و قصبه شش را نرم کرد و
 اواز را صافی کند و کم بکشد و اگر با شراب بیامیزند و در شیب بخل مالند کند بغل را زایل
 کند و چون با شراب و زیت مضمضه کنند دندان و لثه را محکم کند و اگر بر ریشها سر باشند

نیکو گرداند و چون با افیون و چند بید استرو و مایشا بیامیزند ری که از گوش آید و ورم
 آنرا نافع بود و اگر بالاذن و خمر و روغن مورد بروی مالند از تساقط منع کند و وی منع
 ریش چشم و تاریکی و سفیدی آنرا زایل کند و این جرار گویند که چون سحق کنند باب
 مورد بر سرشند و زن بخود برگیرد می که از فنج دم زایل کند و اگر مرزنجوش فلسطینی
 بر سرشند و مرد طلا کنند بر انگشت ابهام بای راست قوه جماعت تمام بدهد مادام که
 بر ابهام وی بود و چون سحق کنند با سرکه نیکو ماند مرهم شود و بر سر طلا کنند درد
 سر و صدغین را که سبب آن ندانند زایل کند و رازی که درد کرده و مثانه را زایل
 کند و فنج معده و مغصه و درد رحم و مفاصل را زایل کند و زهرها را نافع بود و کرها
 را بیرون آورد و محلل و آرام بود و ورم سبز را بغایت نافع بود و چون با شراب بیاشا
 مند کز مذکی عقب را و استرخا و معده را سود دهد و مسهل آب زرد بود و اگر زن نیم
 درهم با زرد تخم مرغ نیمبرست بیاشامند منع خون رفتی با فراط بکند و بار بندد
 و اگر با سذاب فر زجه سازند وزن آن بخود برگیرد بجه را بیند از د و اگر با آب
 تر بزه حل کنند و بر خونی که در شیب چشم منعقد شده باشد طلا کنند تحلیل دهد
 و اگر بر کلف طلا کنند و بدان ادمان کنند زایل کند و اگر در نارنج حل کنند و بر سعه
 طلا کنند و بدان مداومت کنند زایل گرداند و خشک نماید و چون با سرکه در روغن
 کل حل کنند و بر ریش شده بمالند و بر حکه و غیر آن طلا کنند ساکن گرداند و با سرکه
 در روغن کل و زعفران حل کنند و بر شعیره طلا کنند خشک گرداند و زایل کند و چون
 با کندر و زعفران بخور بر گیرند ترخرا نافع بود که از رطوبت بود و از راحه آن
 صلاح بید کند و مسدوم و منوم بود و گویند که مضر بود بمثانه و مصلح وی عسل بود
 و بدل وی بوزن آن صغ بادام است تلخ است با قصبه الذریه و قسط تلخ و فقا
 از سر **مرد اسفرم** اس بریست و بیاری مورد بری گویند و آن در قوه مانند
 بار آورد است و بهترین آن رومیست و طبیعت آن کرم و خشکست در دوم صرع را
 نافع بود و معقوی معده و جگر بود و چون بخود بر گیرند کرم معده را بکشد
مر یا فلن معنی آن دوالف و رقه و صاحب جملع گویند که آن خربزه است و گفته
 شد و طریقیان آنرا حد مانده خوانند **مرانیه** هوم الجوس است و هوم الهرا را خوانند

و گویند که طبیعت آن کرم و خشکست در دوزخ و در وی تخفیف بجایست بود و بحر سلی گویند که
سنگ مثانه را بریزند و بول برانند و صاحب مناج کوبید که نیکو ترین آن کروی بود و آنچه
تازه بود طبیعت آن سرد و خشک بود با اعتدال و خون را ببندد از جراحتها چون بکوبند
و بر آن نهند و چون بزنند و آب و بر آبیا مانند بول را برانند و فضول را بگذارند و مفرقه
وی در باب ها گفته شود در موم المجموم **مرو** انواع است نوع خوشبوی وی
مربا خور خوانند و بیشتر از وی مرو خوش گویند گفته شود و نوع دیگر که بوی کمتر بود
انرا اسموسا خوانند و تخم انرا بیشتر از وی مرو خوش سنگ خوانند و نوعی دیگر دارما
مک نیز خوانند و آن مرو سفید بود و وی معتدل بود در حراره و رطوبت و در وی
تفتیح بود و گویند در سق که ان لسان الثور است و گفته شد و یک نوع دیگر خرا ما گویند
و گفته شد و یک نوع دیگر ارد شیر گویند و ارد شیران گویند و ارد شیر دار و نیز گویند
و انرا بیشتر از وی مرو تلخ گویند و بلفظی دیگر مرماهان و ماهوس گویند و طبیعت آن
کرم و خشکست در دوزخ و محقق و محلل فنج بود و بلغم را و سده را بکشد و صلاصه سرد
و در معدن را که از بلغم بود سود دهد و اسحق گویند که دارما مرو سفید است و حب
وی هم سفید است و مولف گویند که انواع مرو را هیچ کدام حب نیست الا مرو تلخ که خورد
و حب وی سفیدند و این نوع مشهور بود بمرو سفید بر بدن تقدیر مرو سفید
غیر لسان الثور باشد و نوع دیگر هست انرا میشها خوانند و ان الحوان است و بیاری
کا و چشم گویند و در باب نیم گفته شود **مر قشیا** چند نوع بود ذهبی و هفتی و نحاسی
و حدیدک و شبلی و هر جنسی را مشابحت بود بکوهی که بوی مشوب است در لون و انرا
حجر النور و حجر روشنائی گویند از هر روشنائی چشم و طبیعت آن کرم و خشک بود در دوزخ
و ان مقوی چشم بود و دیقور میوس گویند که نوع وی سوخته یا ناسوخته مسخن و محلل
بود چشم را جلگند و منضج او را مجامیه بود و چون را تیغ خط کنند گوشت زبانه
مکورد در ریشها و رازی گویند که چون از کردن کودک بیاورند نرسد و اگر سخت کنند بیکه
و بر برص طلا کنند و زایل کنند و گویند که محلل و ماده را که در چشم بود برود و قوه چشم
بدهد و اگر با سرکه بر غش طلا کنند سود دهد و چون در مرها کنند محلل بود و قاطع
دم بود و بدل ان مقنیسا بود **مرداسنج** مرنگ خوانند و بیاری مرودا سنگ گویند

و یونانی لیدر خورس خوانند و نیکو ترین آن اصفهانی بود و براق که برخی زنند و طبیعت وی
سردی مایل بود و معسول بی محل سرد بود و قابض و محقق و خواص وی انست که چون در
سرکه اندازند آن سرکه شیرین شود و اگر در نوره بود بدن را سیاه گرداند و وی ماده مرهمها
بود و بوی بدن را خوش کند خاصه شیب نعل را و کلن را را زایل کند و اثر سیاهی و خون مرده
و اثر ابله زایل کند و منه عرق بکند و گوشت در ریشها بر ویانند و معسول وی چشم را جل دهد
و خوردن وی شاید از بهر آنکه کشته بود بول را ببندد و دفع در شکم بیدار کند و قطن زبان
بکند و باشد که قولنج آورد و ایل او س کودد و باشد که اطلاق بول و غایه بکند و خنایز
آورد و خنایز نیز و مداوی وی را بقی کنند یا با بی کرم و بعد از ان بشراب و برنجیل بریا
و اسفید باغ و چون طلا کنند در شیب نعل در فضلها سوی دل بکند و اولی ان بود بار خن
کل بیامیزند و رازی گویند که کسی که ان خورده باشد معالجه و بر ابقی کنند یا باب که دوی
شبت و انجیر نخته باشد و بعد از ان مقدار سه درهم مر با باب نیم کرم بیاشامند و طوم
لخر فان و سرکه خم سیاه از عقب بدهند **موی** بیاری آبی که بخاری خوانند و آب
کامه رفیق گویند و صنعت ان بکیرند بوده که بجز فی فودنج گویند و ارد کنند مشکوین
از هر یکی سی رطل ارد بر شند فی خمیر و نک و بنان بزنند و بنهند تا خشک شود و خورد
بکوبند و بوده نیز بکوبند نرم و با بیست رطل غل در ظرفی سبز بر شند و نیم من راز با نه
و چهار یکی شونیز در ان بریزند و در افتاب نهند مدتی چهار روز در کرما و کرما باشد
و هر روز سه بار بر شند با مداد و نیم روز و شبانگاه و آب برانی افشانند چون
سیاه می شود در برینه میکنند و همچنان اب بر سران می ریزند و در هفته میگذرانند و با ملاده
بکجه ری جنبانند چون جوش بر آورد بگذارند تا ساکن شود و صافی گردانند و تغل در میان
ان و بوده می ریزند و یک هفته دیگر در افتاب نهند و آب مثل ان در سران کنند و بکجه
ی جنبانند و دیگر بار صافی میکنند و با افتاب می نهند و تغل دیگر بار در میان تغلها
میکنند تا دوسه نوبت باین طریق صافی کنند و با افتاب می نهند و همه درهم می کنند
و از برای شوری عذاب یک کیده در ان بریزند و بعضی غسل یا دوشاب در ان حل کنند
تا خوش طعم باشد و انجنان کنند که دوشاب بجوشانند یا سیاه گردد و در هر رطل از ان
ده مری داخل کنند و بجوشانند و قدری از زعفران و دارچینی و بعضی افایه کرم

خوشبوی درمان ریزند و استعمال نمایند و آنچه از جو سازند کرم و خشک بود در دهم
 اخلاط غلیظ را بردارید و فشق بلغم بکند و پاک گرداند و بوی دهان را خوش کند و ریشها
 عفون را نافع بود و درد ورک و مرق النار و رطوبت معده را عظیم مفید بود و در حقیقت قوی
 مستعمل کنند که مناسب بود و کزینک سک دیوانه را نافع بود و رازی گوید که وی عمل نمک کند
 الا از وی الطف و اقوی بود و شکم را براند و قطع لوز جان کند و ملطف اغذیه غلیظ بود
 و معطش و سخن معده و جگر و محقق آن بود و چون ناستا اندکی از وی بپاشانند کرمها
 را بکشد و اگر در چشم کسی کشند که ویرا بنیاد ابله کرده باشد هیچ بر چشم وی نیاید و اگر
 برآمده باشد بکشد و چون بدان غرضه کنند جذب بلغم بسیار بکشد از دماغ و حنک
 و ورم نفاخ را پاک گرداند چون مشغ شده باشد و در دهان که از بلغم بود نافع بود
مرهم نوزی از رخام است و نیکوترین آن بود که از معدن جزم آوردند و بیونانی
 از اسطریس گویند و بعضی گویند که اسطریس جرم است و لوقطوس گویند که سطریطی
 چون بسوزانند و با نمک اندرانی سحق کنند نیکو دندان و لثه را بدان بملند سودمند بود
 و لثه را محکم گرداند و سوختگی آتش را سود دهد چون بگویند و سحق کنند و بر موضع
 سوختگی افشانند و در سیقورید و سر گویند که چون بسوزانند و بار آتین و رغفت
 بپاشند و در ماصلب را بکشد از آن و چون در موم روغن کنند در معده را ساکن کنند
مراره باریسی انزال هر گویند سالم ترین زهرها مرغان زهره مرغ و دراج و کبک بود
 اما مراره جوارح بغایه قوی و لذاع بود خاصه کباب از ایشان و اختیار آن بود که لون
 وی بزرگ و طبع سرد است باشد اگر زنگاری و لاجوردی بود بد باشد و طبیعت آن کرم
 باشد و خشک در چهارم و چون با نظرون و قیولیا بپاشند جرب ریش شده را سود دهد
 و زهرها مجموع تاریکی چشم را نافع بود خاصه مراره جوارح خصوص خشک کرده و ابتداء
 نزول آب را مفید بود و مجموع مراره طبع را براند و اسحق گوید که بقوه زهرها چهار
 بایان زهر شیر بود و باز گفتار من کا و بس کرک بس خرس بس بزرگ اهو بس میش
 و هو یکی بجای خود گفته شود **مراره الطبا** سودمند ترین زهرها از جهت چشم
 زهر اهو بود **مراره حمار الوحش** زهر خرگور از جهت داء الثعلب و دالی را سودمند
 بود مالیدن و بر اثر ورمها طلا کردن **مراره الدب** زهر خرس تشنه و کزاز که از

مفیدم

جراحی عصب باشد نافع بود و شریف گوید که زهره ویراجون با غسل و فلفل بکشد از آن
 و بفرط طبع طلا کنند زایل کند و موی پرویدی خاصه چون بچ شش فایت مکرر کنند
 و اگر با سکنجبین بخوشانند و بپاشانند در جگر را نافع بود و در یقورید و س گوید که
 زهره خرمن در منفعت نزدیک زهره کا و بود و چون لعق کنند صرع را نافع بود و در
 خواص این زهره گوید که چون در چشم کشند با غسل و آب رازیانه چشم را روشن کند
مراره البقر زهره کا و پری بود و آن در مرمها کتد از جهت منع جراحیها و دردها
 سخت و با نظرون و قیولیا چون سر را بدان بشویند حراره را نافع بود و چون با غسل بدان
 تحمل کنند خنای را نافع بود و مفعه انواء بواسیر بود و تریاق کزینکها بود و مقدار
 ماخوذ از وی تا دانه بود و درد گوش را که از سردی بود چون باروغن کله در گوش بپاشند
 نافع بود و چون با غسل بپاشند ریشها و در د فرج و ذکر و پوست خصیه را نافع بود
 و وی مضر بود بکرم و مصلح وی کثیر بود با غسل **مراره النیس** نیکوترین وی زهره
 که جوان بود که بشیرازی انزال برن گویند و هنوز زکشت نکرده باشد و طبیعت آن کرم و خشک
 است دوالی و داء الفیل را نافع بود و دانه آن که در گوش بود و زهره بزرگ و تریاق کزینک
 بود و مقدار ماخوذ از وی تا دانه بود و مضر بود بکرم و زهره و مصلح وی اینسون بود
 و غسل **مراره الخنزیر** زهره خرک ریش گوش را نافع بود و چون طلا کنند با غسل و فلفل بر
 سر کله موی پروید و مجرب است **مراره الکلب الماء** زهره سکا بی گویند که ادی چون مقدار
 عدسی بخورد بعد از یک هفته بکشد و مداوی وی بروغن کاف جنطیانا رومی و دانه جینی
 و بنیر مایه خرکوش کنند و بروغنها خوشبوی تمیخ کنند و تدبیرها طبق **مراره الضبع**
 زهره گفتار نیکوترین آن بود که از گفتار بزرگ گیرند و آن کرم و خشک بود و مسهل بلغمی
 بود که در سر بود و مقدار مستعمل از وی دانه و نیم بود و مضر بود بزرهم و اسحق گوید
 مصلح وی غسل بود و صبر **مراره الاسد** زهره شیر نیکوترین آن بود که از شیر چون گیرند و
 آن کرم و خشک بود تاریکی چشم را نافع بود و ابتداء نزول آب و انتشار خاصه زهره کبک
 که آن بهترین زهرها درین زحمت **مراره الشبوط** آن مایه ای است که در جله بغداد بود
 و آنرا بیونانی فلونونوس خوانند و زهره وی تاریکی چشم و ابتداء نزول آب و انتشار
 را سودمند بود و گویند که چون بکشد از وی مقدار دانه و نیم معده را پاک گرداند و قوی

دل بدهد و گویند که خوردن آن مضر بود بزهرم و مصلح وی کثیر بود **مرارة الکرمی**
 زهرم کلنگ کرم و لطیف بود چون باب مرز نکوش سعو ط کتند لقه و نافع بود **مرارة**
الکلب زهرم کلب که بشیر از ی غوج خوانند اثر ریشها که در چشم بود زایل کند و درد
 کوش که از سردی بود چون با قدری عمل در کوش جگانه نافع بود **مرارة القنفذ** زهرم خار بشت
 که بسیار می جگانه خوانند اثر ریشها که در چشم بود زایل کند و مجذوم را نافع بود جوت
 بیاضانند **مرارة الارنب** زهرم خرگوش است چون بار دحواری و کندر و مذاب بیا میزند و
 در میان شراب بیاضانند بخواب برود و همیشه و اگر خواهند که از آن خلاص بمانند سر که باره
 بوی دهند و بدل وی زهرم تیس بود **مرارة الفرو والافق والارنب البحر** یعنی زهرم بلبل
 و مار افع و خرگوش دریایی کرم و کشته باشد و کسی که آن خورده باشد تلخی دهان عارض شود
 و زردی چشم و زود باشد که بکشد و اگر باقی بماند بیشتر از چهار ساعت نشان خلوص
 یابد و ملاوای آن بشیر تازه و معجون طین مخوم و تر یاق فاروق و رجب به و سیب و شیر
 تخم تورک و جواب کتند و اگر غشی متواتر بود ماء اللحم فزارج دهند و شراب با اندکی
 مسک و دواء المسک نیز مناسب باشد **مرارة الزخمة** زهرم زخمه بسیار می مردار خور گویند
 و بشیر از ی خرد و بعضی دیگر ویرامر شکیر گویند و آن سودمند بود بازیت از جهت کربانی
 کوش و چون بار و غن بنفشه در کوش مخالف جگانه در د شقیقه یا مفید بود و با آب
 سرد چون در چشم کشند سفیدی چشم را زایل کند و این طریق گویند که چون زهرم وی
 خشک کرده در ظرفی آبکینه در سایه و در چشم مسوغ کشند در جانب کوبیده سود دهد
 و اگر چه افی کوبیده بود و دیگر گویند که جنبین است و بعضی گویند که مجرب بود از جهت
 سم کزدم و مار و زنبور و بدان نافع بود و صاحب منهاج گویند که ظن من است که لطف
 کتند **مرار** نوعی از شکای است و آن باد آورد است و گفته شد **مرطیس** سنگ است
 مانند لاجورد چون بخایند بوی خرد دهد و در وی خشونت صغری بود و بلون لاجورد
 بود و گویند که چون صحت کنند بوی خرد دهد **مرد قوش** مرز نجوش است و گفته شد
مروج جوز هندیست و آن حبیبی است هندی مانند دوق و گفته شد **مرواهان**
 و مرواهوس نیز گویند و آن نوعیست از مرو و بشیر از یان آنرا مرو تلخ خوانند و در مرو
 گفته شد **مرواحور** نوعی از مرو بود و بسیار می مرو خوش خوانند و نیکو ترین آن بستان بود

مرعزی جامه مرعزی باشد و جامه مرعز کرم و تر بود و حراره آن کمتر از صوف بود
 و ملایم طبع انسان بود و بدن را نیکو دارد از نری بسیار که در ویست **مریق** عصفراست
 یعنی خشک و گفته شد **مرقد** جوز مائل است و گفته شد و بشیر از ی آنرا سوره گویند و اینون
 را نیز مرقه گویند **مرار البحر** و مرار البحر نیز گویند و آن حنظل است و گفته شد **مروریه**
 معصید است و آن نوعی از هندی باریست یعنی کاشنی صحرایی و بغایه بود و رازی گویند که
 مروریه صنفی از کاهوت تلخ است و گویند نوعی از کاشنی باریست که شیر از وی روان بود
مزر نوعی خوانند و آن نبی است که از کدوم و جو و کاورس و غیر آن گیرند و ترکان
 آنرا بوزه گویند و آکسمه و خوش مره گویند و آن مست کتند بود و بیشتر ترکان خورند
مزمار الراعی زهرم الراعی خوانند و گویند عصی الراعی است و گفته شد **منج** درخت
 بادام تلخ است و در صفت نوز مر گفته شد منفعت آن **مسک** بسیار می مشک گویند و نیکو
 ترین آن تبقی است و گویند جنبین است بعد از آن خرخیری بس هندی و این واقع نقل
 از مسعودی کند در کتاب مروج الذهب و معادن الجوهر آورده است که فضیلت مشک
 تبقی بر صیفی بر دو وجه است یکی آنکه آهوی تبت بر سنبل و بهمنین جگر کند و آهوی ماه
 جین بر حشایش دیگر دوم آنکه اهل تبت اصلا از نافع مشک را بیرون نیاورند و بجای
 رها کنند و اهل جین از نافع بیرون آورند و غش بجای وی کتند مثل خون و غیر
 آن از نوعهایی که غش توان کردن و نیز جنبین راه دورست و در هر یک کشتن و بسبب نم
 و اختلاف هوا بوی آن و نوع آن ضعیف گردد و نیکو ترین مشک آن بود که لون وی زرد رنگ
 بود و راحه وی تفاحی بود و آنرا هوئی گویند که جوان بود و بعد از غایت نضج بود چون
 از وی بگیرند و فرق میان این آهوک نافع دارد و آهویان دیگر در لوی و شکل و شام و صفت
 هیچ نیست الا بغیر از یکجین را این آهواراد و دندان بیش بود بشکل دندان فیل و خوک مانند
 یک و جب زیاده و کمتر بود و گویند که چون قوم انجا بشکار روند اگر تیر زنند نافع وی
 بیویند و خون که در نافع بود خامه بود و نخته رسیده نباشد و بوی وی سهو کی
 داشته باشد چند زمان رها کنند تا بوی سهوکت از وی زایل شود و از ماده هور
 مستحیل مشک گردد و این دلیلست که میوه بر درخت چون نارسیده باشد و نتوان خورد
 و چون از درخت نوز گیرند و چند روز رها کنند رسیده گردد و نتوان خورد و فی الجمله

نبیدی

نیکوترین مشک آن بود در وعای خود نفع یافته باشد و در سر خود مستحکم شده باشد
 و از حیوانی بود که مستحکم للواد بود و طبیعت مشک گرم و خشک بود در دروم و گویند
 در سیوم و قلیمان گویند که مشک گرمست در دروم و خشکست در سیوم و ابن ماسویه گویند
 که عرق را خوش بو کند و قوه دل بدهد و شجاعت را زیادت کند و مره اسود را زیادت
 کند و چون باد وید بود که مصلح وی بود در آن زحمت مسخنی اعضا خارجی بود چون
 بروی نهند و اعضا باطنی بیاشامند و جاعق از اطباء فارس و احوال ذکر آن کرده اند
 که در وی رطوبت هست و بدان سبب است که باه راقه و یاری دهد و اگر قدری از آن بارغن
 خیری بکند از آنند و بر سر قضیب و سوراخ آن طلا کنند یاری دهد در جماعت بسیار کرده
 و سرع انزال و راری گویند که چون طبع خل کند و بیاشامند ذهن را نیز کند و سودمند
 بود از جهت علتهای سردی که در سر باشد و عشی و سقوط قوه را نیکو بود و طبری گویند که
 ملطف و مقوی اعضا بود سبب بوی خوش و چون بدان سحوط کنند مقدار نیم درم عیس
 از وی با هم بچند آن زعفران صاف کرده از سردی بود زایل کند و قوه دماغ بدهد و حکیم گویند
 که در آرد و با چشم کشند قوه چشم بدهد و سفیدی که رقیق بود زایل کند من رطوبت
 بکند و اسحق گویند که مرطوبی مزاج را و بیز از موافق بود و نافع باشد خاصه در زمانی که
 هوا سرد باشد از جهت در سردی جانان و صلا و محرومی مزاج را بد بود
 خاصه در زمان گرم و گرمسیرها فی الجمله سودمند بود از جهت مجموع علتهای سردی که
 در سر باشد و سده را بکشد و نافع بود از جهت ریا که عارض شود در چشم و جمله
 جسد و شکم را ببندد و زردی روی را زایل کند و عمل سموم را باطل کند و خفقا نوا
 نیکو بود و شیخ الرئیس گویند که وی اجل تر یاق هلاهل بود و قرون السنبیل و مفرج بود
 و خوش را سودمند بود و نقدی گویند که وی جگه نور کند و از آن خشک بر و غن بنفشه
 و روغن کل کنند و گویند که چون بدان سحوط کنند مغلوب را و اصحاب سکنه که از سرما
 بود نافع بود و دملغ را بکشد و باد وید که بدان سحوط کنند و چون در روغنهای که
 مسخنی بود حل کنند و بر قفا و پشت بمالند خدر و فالج را سودمند بود و اگر بدان ملاومت
 کنند اقلع را زایل کند و ابن رضوان گویند که اگر بر بواسیر ظاهر طلا کنند نافع بود و ابن شید
 گویند که ریاحی غلیظ که متولد شود در امعاء نافع بود چون بیاشامند و صاحب منهای گویند که

مقدار ماخوذ از وی قیر طری بود و شراب وی مضر بود بدماغ گرم و مصلح وی کافور بود
 و گویند بدل وی چند بید است و است در درد اعصاب و در همه فعلها بدل وی برزخوش
 است و در فعلها مسکن دل باشد **مسوآل الراعی** گویند که زوفا است و گویند که بتحقیق
 شیطرح است و گفته شد **مسوقه** و مسقار و مستقران اسمهای بربری است و آن
 زراوند طولی است و گفته شد **مسک الجبن** بزبان اندلسی جود کوجک است که بدین
 اسم خوانند و بیارسی از بد خوانند و سواصر را نیز مسک الجبن خوانند و گفته شد **مسوآل**
القرود اشنه است و گفته شد **مسوآل العباس** گویند که ری الا بل است و گفته شد
 و نوارس را نیز بدین اسم خوانند و گفته شود **مسطار** شراب بدی گویند که افسرده
 و زود مست کنند بود **مستجل** بوزیدن آن است و گفته شد **مسحقو نیا** مسحقو نیا بود
 و مسحقو نیا نیز گویند و آن زرد القوار است و بیارسی از کف آبکینه گویند و ماء الزجاج
 گویند و آن ابی بود که بر روی آبکینه مانند کفی بید آلود و بعضی گویند که آن آب خمرهای
 سبز است هنگام ساختن و بعضی گویند که آن ریمه آبکینه است و آنچه محقق است گفت
 آبکینه است بغایت حاد و حار بود و سفیدی چشم را زایل کند و مجفف رطوبه بود و
 حله و جرب را نافع بود چون بر اعضا طلا کنند و بدل آن آبکینه سفید است و کلیه
 کازران **مستقلون** آن عود هند است و گفته شد **مسن** سنگ کارد گویند و آن
 سنگیست الوان که کارد و شمشیر و غیر آن بدان نیز کنند اگر حاک که آن برستان ابکار
 و خصیه کودکان بمالند بکدام که بزرگ گردد و اگر برداء الثعلب هم لطیف کنند هم
 موی بروی آنند و اگر با سر که بیاشامند ورم سبز را بکشد و صرع را نافع بود اما
 مسن زنجی چون شکسته کنند بس کنند بر آتش و سحق کنند و با سر که و نظرون بر حاکه
 و قوبا و خنازیر و سرطان واکله بمالند نافع بود و چون تنها سحق کنند و در چشم کشند
 سفیدی چشم را زایل کند و از زهر نیست که شیا و که از جهت چشم شازند بر روی ساینند
 و اگر ویرا بسوزانند و سحق کنند و بر سوختگی آتش باشند سودمند بود **مشمش**
 بیارسی زرد الو گویند و قیصی خوانند و بیونانی ارمنیافن و نیکوترین آن ارمنی
 بود و طبیعت آن سرد و تر بود در دروم و دیفید و س گویند که خوش طعم تر آن
 شفتالو بود و معده نیکو تر از وی بود و حوری گویند که سهل صفرا بود و مولد

خلط غلیظ بود و خشک کرده و یی چون بجوشانند و فقیع آن بیاشانند مسکن تشنگی بود
 و مبرد معده و بنها سحاده را نافع بود و اگر در معده طمعی بود فاسد کند و فکزد و اولی
 آن بود اگر در معده بقیی از طمعی بود بخورند و از بس آن سکجبین بخورند و گویند که نیم
 درهم **مصطک** و نیم درهم اینسون با شراب میهمسک خورند و اگر مغز استخوان وی بخورند
 غشیان و غشی آورد و مدلاوی وی بقی کتد بین بر جوب فزاک ترش مانند غوره و از بقر
 و لیو و روغن استخوان آن بواسیر را نافع بود **مشک هندوی** سود هندی است و گفته
 شد **مشط الراعی** دینسا قوس است و گفته شد و بیاری طوسک گویند **مشطرا مشیعی**
 و مشکطرا مشیر نیز گویند و آن فود بخ بر بست و بشیرازی انرا نیک گویند و از خواص
 وی آنست که چون کوسفندان بوی جرکتد بعوض شیر خون از پستان وی بیاید و طبیب
 آن کرم و خشک بود تا سیوم و گویند خشک وی در چهارم است رطوبات لزج از سینه
 و شش بیرون آورد و شراب وی عظیم سودمند باشد غشی و کرب را نافع بود و وی
 حیض را و بول را براند و دم نفاس براند و اسقاط اجنه و مشیمه بکند و سنگ را
 کرده بریزاند و مقدار ماخوذ از وی یکمقال بود و وی از غایت ادرار که در وی هست
 بعوض بول خون براند و مصلح آن رجب مورد بود یا بلوط و از جهت درد رحم نافع بود
 و جالینوس گوید چون دانی از وی سخت کتد و بار و غن بلسان برشند و از آن بفرزج
 بر خود بر گیرند درد را از ایشان کند و اسحق گوید که قلیج را نافع بود و چون دانی سقونی
 و دانی از وی سخت کتد و یکم کثیر اباده درم خیر بنفشه برشند و باب کرم بیاشانند
 و از ناسوس گوید که کسی را که شهنش منقطع شده باشد در هر سه روز یک روز نیم درم از
 وی سخت کرده با سه درم تخم خربزه و ده درم مسکه میش و بیست درم عسل بخورند شهنش
 وی زیاده گردد و چون بخورند و بخور کنند بجه بیندازد و وی مضر بود بسفل و گویند
 که اصلا وی بسر که خری کنند و گویند که بدل وی فرد ما نا است و جالینوس گوید که
 بدل آن اکلیل الملک است و گویند بدل آن شقایق است **مصطک** بیاری کند روی
 و گویند و بریانی و بروی مطبی و یونانی منجینوس و از اعلا روی گویند و کیر خوانند
 و آن صغی است سفید و سیاه بود معروف بر بنطی بود و تحفیق در وی سخت تر از تحفیق
مصطک سفید است و قوق قبض در وی کتر بود و وی لطیفتر و سودمند تر از کندر بود

و گویند

و گویند که حدت وی کتر از مجموع صمغها بود و طبیعت آن کرم و خشک در دهم بود و
 گویند که تراست و قبض در اجزا و وی یکسان بود یعنی در عروق و ورق و قضبان
 و اعصاب و اطراف و عثان و عصام و ورق آن و قشور بخی ان قایم اقایا و عصام
 لحیه التیس بود از جهت قرحه امعاء و استطلاق بطن و نفث دم و رانی که خون از
 رحم ایشان کشته بود و رحم و مقعد که بیرون آید و دیفوری و س گوید که قوق
 مجموع درخت وی قابض بود و قوق ثمره وی و ورق وی و قشور و بیج وی مساوی
 بود و اگر طبیب و ورق وی بر ریشهای کهن و استخوان شکسته و بر اعضا مسترحی
 بریزند نافع بود و قطع سیلان رطوبت مزمن از رحم بکند و بول براند و چون
 بدان مضمضه کنند دندان متحرک را محکم گردانند و جرب را نافع بود تا بخدی که جرب
 مواشی و سکر را و اگر از شاخه های وی مسواک سازند دندان را جلادهد و جالینوس
 گوید که مرکب بود از قوق متضاده یعنی از قوق قبض و تسخین و قوق تلین و بدین
 سبب است که او را م معده و مقعد و امعاء و جگر را نافع بود و خاییدن و پرا بلغم
 از سر بکشد نفث دم و مقوی معده بود و مقعد و امعاء بود و جگر را نافع بود
 و بوی دهان را خوش می کند و بن دندان را محکم گردانند و مسخی معده و جگر بود و محل
 رطوبات معده و مسکن مغص که از رطوبات باشد و چون بار و غن زریق سعو ط کنند
 صلاح سرد را نافع بود و چون در مضادات کنند در امعاء را نافع بود و چون با آب
 سرد بیاشانند رطوبات معده را دفع کند و اشتها بیاورد و بلغم را بکند از اقد و ورم
 جگر و ترف دم را نافع بود و گویند که مضر بود بمشانه و صاحب تقویم گوید که
 بسیار از وی مستعمل کردن شش را بد بود و مصلح آن صمغ اعرا بیست و قند بود
 و بدل آن یک وزن آن و نیم وزن آن صمغ البطم است و گویند که لبان که کند در بای
 گویند بود **مصغ** ثمره عوج است و گفته شد قابض بود و شکم را بربندد و اگر
 زیادتی خورند قلیج آورد سخت **مصل** معروف است طبیب آن سرد و خشک است
 در دهم و ابن ماسویه گوید که سودانی مزاج را بد بود و مضر بود بمعده و سفل
 و کیموس بد بدید آورد و اگر با گوشت فزید بزند و بخورند ضرر آن کتر شود
مصباح الروم که با است و گفته شد **مطبوع** عقیده العنب میسجج خوانند

وزن آن م

و گفته شود **مطبخ** لعوق مطبخا خوانند و آن لعوق لوز است و در مرکبات گفته
 شود **مطبخ** بیاری متبخنه گویند نیکوترین آن بود که فربه و رسیده باشد
 و آن خشک تر از نخته بود و آنچه برکه و کرم و یا بود کرم و خشک و وی مطلق بلغم بود
 و منشرف رطوبات معدیه بود و آنچه بازو بود دشوار هضم و تشنگی آورد و اگر با سرکه
 بخوشانند بعد از آن بریان کنند تشنگی بیاورد و آنچه بی سرکه باب بخوشانند بعد
 از آن مطبخنه کنند و مرئی و دارجینی بر آن کشته تشنگی آورد **منظ** جلنا راست و گفته
 شد **مخشوق** از اجزاء آنرا جست خوانند و گفته شد و از نباتات ماهودانه و آن پنج
 گفته شد **معقار** صمغ اجاص است و گفته شد و بشیرازی از د و خلو گویند **معد**
 خصی اللعوب است و گفته شد **معین** مار زبون است و گفته شد **معاد**
 بیاری روده گویند نیکوترین روده آن بود که از حوی کو سفند گیرند و طبیعت آن
 سرد و خشک بود و عصب و مصلع بود کسی را که غذای وی دهانی بود وی دوالی را در سابقین
 احداث کند از بهر آنکه خونی در آن روی متولد شود و میل بسردی داشته باشد و باید که
 بالک بشویند و با سکه باج و اباز برینند **معد** همچون معابد و وی صلح تر از بهاء
 بود و آن سرد و خشک بود **مغاث** بهترین آن بغدادی بود سفید که میل بزردی
 داشته باشد و طبیعت آن گرم و تر بود در دم و گویند که خشک بود و مقوی اعضای بود
 و مسمن و ضداد کردن بر شکستگی و الم و فقرس و کوفت و صلابت مفاصل را و تشنگی را
 نافع بود و ملین صلابت باشد و شش و باه را برانگیزند خاصه تخم وی و مقدار ماخوذ
 از وی یک درهم بود و گویند که آن مضر بود بمثانه و مصلع وی غسل بود و در ضادات بدل
 وی قلت کنند **مفرغ** و **مفرغ** و مغروره هر سه یا فنیتم و آن نوعی از طین سرخ رنگ است
 و بیونانی میلطوس گویند و طفقور گویند و بشیرازی کل سرخ گویند و بخاران مستعمل کنند
 و نیکوترین آن بود که سرخ و روشن بود نه تاریک و گویند که نیکوترین وی مصری
 بود و شیخ الرئیس گویند که سرد بود در اول و خشک بود در دوم و فو لیس گویند که
 در قبض و تحلیل نیکوتر از کل محنوم بود جراحتها را با صلاح آورد و کرم باشد
 و چون در سرکه حل کنند و بر حرم و مجموع و رمها کرم را طلالا کنند نافع بود خواه
 ریش شده باشد و خواه نشده و اگر بر سوختگی آتش طلالا کنند دفعه مانده بکند و ورم را

بکذا زاند و ریش خشک گردانند و چون سحق کنند و با تخم مرغ نیمه رشت بپاشانند
 خون را بینند و اگر با آب لسان الحال بود قرحه امعاء را و مثانه را سودمند بود و
 طبیعت را بیند و در درد جگر نافع بود و اگر با آب لسان الحال حقنه کنند قطع افراط
 خون بکند زنازا و اگر عجین حقنه کنند قرحه امعاء را و خونی که از بهاء سفید روانه
 بود قطع کند **معوم** بیاری قلیه بادجیان گویند معتدل است در حرارت و مایل بخشک
 و صالح در معدیه بلغمی بود و بلغم را قطع کند اما در دماغ و عصب و سینه و روده ها
 مضره رساند و خون سودانی توکد کند و دماغ را بر بخار آب تیز کرد اند و مصلح
 آن مصلیه است صنعت آن بکیرند گوشت لطیف و تنک نمایند و بادجیان را پوست
 باز کنند و باره باره کنند و باره تنک کرده در دیکه کنند و بیفشانند بر آن اباز بر
 و گوشت و بادجیان بر روی آن بکنند و بریان کنند نیکو تا خویخته شود بعد
 از آن سرکه و ابکامه در آن ریزند و می بزند و چون نخته شود اندکی زعفران کلاه
 در قدری مرق آن در آن ریزند بعد از آن بپوشانند از آب کرده یا ممد تا آن
 مهر اگر در بعد از آن بردارند **مغیسا** صاحب منهج گوید که آن مانند مرقشیا
 بود و نیکوتر و گویند که آن کلیست سیاه رنگ که از کوه کاشان می آورند و مؤلف
 گوید که آنچه محقق است سنکیست الوان بغایت مست و اکثر آن سیاه رنگ بود
 بر حی مایل و نقطه ها سفید بر آن باشد و ابکینه کران آنرا استعمال کنند و آنرا
 سیکه مغنی خوانند و سنک بر کان خوانند و در ولایه شیوا در قریه فاروق دیمی
 است که آنرا بر کان خوانند و آنرا دید خیزد و آنرا سنک بر کان از بهر این گویند
 قابض و مبرد و محقق بود و مقدار را بخور از وی نیم درهم بود و مضر بود بدل و گویند
 که مصلح آن غسل است و بدل آن قشیا است **مقناطیس** بیاری سنک آهن را گویند
 و حجر طبرک گویند و در باب حاکفته شد **مغان هندی** آن کلز است و گفته شد **معد**
 بریست و گویند که آن بادجیان است و گویند که آن نوعی از کحاه کوجکیست لیکن قول
 اول و دوم صحیح است و صاحب منهج گوید که بادجیان است و گفته شد و لقا بری
 را معد گویند و هم گفته شد **مغزود** نوعی از کحاه کوجکیست و بد بون خوردن وی
مفرغ چون مفرغ مطلق گویند لسان الثور است و گفته شد **مفرغ قلب الخزون**

با سرکه حل کنند و بدان مضمضه کنند قطعه خون بکنند که از بن دندان آید و خونی که
 بسبب دندان کشیدن بود ببیند و اگر گرم کنند و بر دهان نگاه دارند نافع بود
 و چون بدان غرغره کنند بلغم را قطع کند و دماغ را پاک گرداند و چون صوف باره بدان
 تر کنند و بر جراحتها تازم نهند که خون روانه بود خون را ببیند و نمک اندرانی
 چشم را بتر کند و ناخن و سفیدی چشم را نیک کند و ضعیف گرداند و سبل را سود دهد
 و در درد معد سرد را سود دهد و سبل بلغم غش بود که خام بود و سودای و
 مقدار شربتی نیم درم بود و نمک سوخته دندان را جلا دهد و صفت سوختن وی
 نیکوتران بود که نمک بشویند یکبار و رها کنند تا خشک شود پس در یکی کنند
 و سرد یک برد یک نهند و بر سر آتش نهند و آتش سوخته کرد بر کرد و یک کنند و رها
 کنند تا از حرکات باز ایستد آن زمان سوخته بود و بعضی نمک را در خیر کوبند
 و در میان آتش سوخته نهند و رها کنند تا خیر سوخته گردد و بیرون آورند و نمک
 تلخ مهمل سودا باشد بقوه و رازی گوید که بسیار خوردن نمک محرق دم بود و مضیق
 بصیر و مقلل صفی و جرب و حله آورد و صاحب منهج گوید که مضر دماغ و بصیر و شش بود
 و مصلح وی آن بود که بشویند و سعت را ضافه کنند و گویند که بدل آن نیم وزن آن
 بوره است **ملح الدباغین** بسیار سی زاج سورج کوبند و گفته شد **ملح الصاغة** تنگ است
 و گفته شد **ملح بونیه** نوشادر است و گفته شود **ملح سنجی** ملح عجین است و بسیار سی
 نمک طعام کوبند و گفته شد **ملح العرب** بوره درخت عرب است و وی اقوی ترین
 بورها بود و گفته شد **ملح هندی** بسیار سی نمک هندی کوبند گرم و خشک بود و گرم تر و
 لطیفتر از انواع است **ملح ففطی** نیکوترین آن بود که منتن الراجحه بود و طبع آن گرم
 و خشک بود فی رایاری دهد و مهمل سودا بود و مقدار شربتی نیم درم بود و آن
 مضر بود بعا و مصلح وی هلیله زرد بود **ملح باقلی** است و گفته شد **ملح خیا**
 ملوکیه کوبند و آن نوعی از خبازی بود و آن بستانی است و بیشتر از خطی که جگر
 کوبند و درخت وی مانند درخت خطی بود اما کلاوی سرخ و کوجک بود و نیکوترین
 ملوخیان آن بود که سبز و بزرگ باشد و قصبان وی بر سر میایل بود و طبیعت آن
 سرد بود در اول و تر بود در دوم و گویند که سرد و تر بود در سیوم و القاب را

نافع بود و چون بر سینه و معد ضا د کنند و سیلان حیض را نافع بود و اختلال
 دم و صداع و در چشم گرم را سودمند بود چون بارد جو ضا د کنند و اسحق گویند که
 سده جگر و زهره بکشاید چون از آب وی سی درم بیاشامند و گویند مضر بود بمثانه
 و مصلح آن که بود یا کلاب **ملطاه** مشط الراعیست و گفته شد و بسیار سی طرسک
 کوبند و در دینسا قوس نیز گفته شد **ملوینا** مقلونیا است و آن خزنه دراز است
 و بیشتر از ی از اخیار دراز خوانند و آن مانند خیار زرد بود و طبیعت وی سرد و تر
 بود و زود هضم شود **میران** مایران است و گفته شد **مسک الارواح** موقن
 الارواح خوانند و آن اسطوخودوس است و گفته شد **مسک** از جمله داروهار
 چشم است سفیدی چشم و اثر زایل کند خواه در چشم کشند و خواه ذرور نمایند
 صفت آن سرطان بحری و کف دریا و سوار السند و سرکین سومبار و توتیا حشری
 و پوست خایه شتر مرغ سوخته از هر یک دو درم نمک اندرانی و بومرغ ارمی از
 هر یک چهار دانگ و قشیشا نیم درم کف ابکینه دو درم زنگار دودانک اشنه نیم درم
 و در شش منهای و توبال اسفیداج و رصاصی و توبال نحاس و زجاج شامی و مروراید
 ناسفته و عقیق سوخته و مسن اخضر جدید و دار فلفل و خذ فی اجانه خضراء و اقلیماء
 ذهب و توتیا هندی و کرمانی و محمودی و اصل مرجان و طین قیولیا از هر یک
 در هم داخل است همه را بکوبند نیکو و سحق نمایند تا همچون غبار شود و در شش منهای
 دودانک مسک با آن سحق کنند و در هم آمیزند و در چشم کشند **مقوری** نیکوترین
 آن باشد که با بازوها بزند چون سرکه و کششیز و کرویاد و ار جینی و نخود و قوی
 کچند و مغز بادام در آن بزنند اولاً کوشش مرغ را باره کرده از مفصلها در یک کنند
 و آتشی نرم در زیر آن میافروزند تا عرق بر آورد و بعد از آن روغن سیب و کششیز
 و کرویاد و ار جینی که گفته شد داخل و آتشی میافروزند تا دیگر عرق بر آورد بعد از آن
 سرکه و نخود پوست باز کرده و کچند و مغز بادام در یک کنند و ی بزند و کنار دیک را
 بکلاب تر میکنند و چون بخته شد بردارند و معتدل است در کوی و خشکی اشها آورد
 و اخلاط کند و بلغم را قطع کند و ضرب و عصب و سودا را از آن دارد مصلح آن جواب
 جنبر است **مخ** تنگ است و بسیار سی نمک کوبند و در باب با گفته شد و این مؤلف گوید که

منج بفتح میم بخ است و برز النج نیز گویند و گفته شد و بضم میم اسم زنبور عسلست
 و بضم میم نیز اسم مزج و گفته شد **من** هر طلی که بر درخت افتد یا بر سنگ از امن حوائط
 مانند رنجبین و کرنگبین و شیرخشت و بید انگبین و امثال آن ماسر جوید گویند که کرم
 بود در اول و معتدل بود در میوه و رطوبت سینه را نیکو بامند و شش را از رطوبت
 آن بزداید و خشونه آن را نرم گرداند و سرفه که از رطوبات بود بزداید کند و حسین
 ابن الحسن گویند که کرم بود در آخر درجه دوم و خشک و بی نزدیک بکری و نیست و نیکوتر
 آن بود که لون وی صافی بود و هیچ خوب درخت باوی ایمنه نبود و استرخا و معده را
 نیکو بود و طبیعت را حکم گرداند و ماء اصفر را سودمند بود چون بیاشامند یا بر شکم
 ضام کنند و چون سغوط کنند مقدار آنکی دماغ را پاک کند و بادها و غلیظ را ببرد
 آورد و مقوی ادویه بود چون باوی خلط کنند با ادویه در شربت و سغوط از
 بسیاری منفعت آن در بدن **منجم** حب المنجم است و در باب حلقه شده **منج**
 برود کافوری را گویند و در مریات گفته شود **منجوشه** سنبل و میست که آنرا
 ناردین گویند و گفته شود **منذ غوره** بیروح است و گفته شود و بیاری لفاع
 گویند و بروی مندر اعوش گویند **منشور** خیری را بدین اسم خوانند و گفته
 شد و نوعی از خشخاش هست که آنرا منشور گویند **منذی** بهندی آنرا عود گویند و
 گفته شد **منج** بضم المیم مزج است و گفته شد و بیاری با دام تلخ گویند **منج زراوشان**
 تخم خیریست و گفته شد **منقح** آب افکورا است که بجوشانند تا ربعی بازماند
موز درختی است مانند نخل و ثمر وی را موز میگویند و در طرف دریا بسیار بود
 و بطم شیرین بود و مانند خشخاش با پوست بود و ابن مولف گویند که موز
 بر درخت خوش نشود تا آنگاه که او را از درخت باز کنند و چند روز در خانه
 بیاویزند و حکایت کنند که شاخی از موز را میبردند سیصد موز بران بود
 و گویند که تا آن وقت که خوشه از موز برسد کرد بر کرد بسیار بروید و گویند
 و ورق موز بر بعضی که بود درد و کزبیلای مرد بر شود و دیگر اوراق او را بر روی
 از بس یکدیگر و گویند که میان بر آمدن موز از زمین تا آن وقت که میوه دهد در ماه
 بود و میان شکوفه آوردن و تمام رسیده چهل روز بود و بر شاخی از موز سی عدد بود

سیصد عدد و چون بار بسیار گیرد و خوب را در شیب وی ستون کنند تا درخت
 نشکند و طبیعت وی ابن ماسویه گویند که کرم بود در وسط درجه اول و تر بود
 در اخرا آن غذا اندک بدهد و بریش حلق و سینه و شش و مثانه و سرفه خشک را نافع
 بود و باه را تحریک دهد و کرده را نیکو بود و بول براند و شکم نیز بسیار خوردن وی
 مولد سده بود و صفراء و بلغم زیاده بر حسب مزاج و وی بر معده ثقیل بود بغایت
 و مصلح وی را نبات بود که با وی بخورند یا غسل و بیش از طعام باید خورد و بعد
 از وی سکنجبین بزوری و بعد از غذا نشاید که خورند تا آن زمان که غذا بگذرد
 و بخاصیت سم کلابست **مورد اسفرم** مورد بریت و نیکوترین آن رومیست
 و طبیعت آن کرم و خشکست در دوم صرع را نیکو بود و مقوی معده و جگر بود و صداع
 و رطوبات از دماغ ببرد و چون بخورد بر گیرند کرم را بکشد **مویونانی** میون
 خوانند و بعضی ابا سطیون گویند و ساق نبات وی و ورق وی مانند شبت بود
 لیکن ساق وی غلیظ تر بود و بدرازی دو کز بود و بیخ و پرا مو خوانند و بوزن
 و لون غاریقون بود لیکن بزردی مایل بود و اندکی تلخی داشته باشد و خوشبوی
 بود و این بیج مستعملست و صاحب نهج گویند که کرم و خشکست در سیوم و در
 وی رطوبتی نافع غیر نضج بود و جالینوس گویند که کرم است در دوم و خشکست
 در سیوم نیکوترین آن روش و سفید و پاک بود بول و حیض براند و ملطون بود و کرم
 تر از سنبل بود و قابض تر و درد مفاصل را نافع بود چون بجوشانند و بیاشامند
 و اگر بکوبند و با غسل برشند و لعق کنند بادی که در معده بود و مغز و درد رحم و درد
 مفاصل و سینه را سودمند بود و چون بجوشانند و زن در آن بنشیند حیض براند
 و چون ضام کنند بر زهار کودکان بول براند و اگر زیاده مستعمل کنند صداع آورد
 و اسحق گویند که مضر بود بسیریز و مصلح وی تخم کرفس بود و بدل آن نیم وزن آن سنبل
 و گویند که بدل آن نیم وزن آن فلفل سیاه است و گویند که نیم وزن آن جوز بوا
 بود **مومیایی** نیکوترین آن معدنی بود که از ولایت دار جرد خیزد و دیفوریدوس
 گویند که مومیایی بوقه زفت و فقر بود چون با هم بیاویزند و بطبیعت آن بود الا
 که مومیایی را منفعت بسیار دارد و طبیعت آن کرم بود در سیوم و لطیف بود و الیسی

گوید که کرم بود در آخر درجه دوم و خنک بود در اول و مقوی روح بود و خاصیت و سود
 مند بود از جهت ورمها بلغمی و خلط و کسر و سقط و ضرب و فلاج و نفوذ خوردن
 طلا کردن در دشت شقیقه و صداع که از سر وی باشد و شروع دوار را سودمند بود
 چون جبهه از آن مرز بکوش سحر و کتند و کراتی باز افتراطی بطبع سحر و بیاشامند
 نافع بود و منع نفت از شش بکند و خنق و در حلق را فتراطی از وی باب مکن خنقا
 را نافع بود و وجهه از وی فتراطی را از ایله کند جو بطبع کفر بیاشامند و فتراطی از وی
 بشیر ناز بیاشامند ریشتر از نافع بود و وجهه از وی یا فتراطی از وی در عقب راجون
 با شراب صرف بیاشامند با مثلث و هجند آن بار و غن کا و بر موضع کزندی بالند و از جهت
 کسر چون بچوشامند و بیاشامند زود نفوذ کند تا موضع کسر و نیم دانک از آن در ایله کشند
 جوشامند باشد حل کنند و بر شکم مستقیم طلا کنند نافع بود از جهت اسهال بول هر روز
 دو حبه بانی که غم کفر جلی و فجاج از خردان جوشانیده باشند بیاشامند و در
 ابتداء جلام و برص و داء الثعلب هفت روز بیای بطبع افیمون هر روز نیم دانک
 بیاشامند در دمه که سردی بود و سوء الهضم را دو حبه هر روز با شراب صاف بیاشامند
 و کزندی که مار و عقرب و کسی که زهر خورده باشد هر دو حبه بانی که اینسون و ورق دمنه
 و بودنه کوهی را در آن خخته باشند بیاشامند و ریشه که ظاهر کرد در اعضا بسبب
 برودت هر روز دو حبه بانی که سحر باری و راسن جلی در آن خخته باشند و از
 جهت اختناق رحم و مجموع علیها که زنان را باز دید اید از سردی و وجهه باب
 سادج هندی بیاشامند و این خاصیتها زیادت ازین دارد اما مختصر می کنم
 تا کرا ن نشود اما آنچه از ولایه دارا جرد آورند و انجا معروفست بشما نگاره این
 منفعتها دارد غیر فزنی که آن معمول از آدمی است و غیر انواع دیگر که از کوهها
 یا از آب خیزد و آن فقر الیهود است و منافع آن به مویایی بود و گفته شد
مولوبذانا یا باری کل مال گویند نیکوترین آن بود که بلون مرد است که بود و در هر
 گوشت زباده برویاند و مؤلف گوید که بشیر از وی از کماله گویند و چون باب بیاید و
 در شیب بغل مالند کند آن ببرد **موم** شمع است و گفته شد **موش در بندی** بوش
 در بندی است و گفته شد **موی** حرمل است و گفته شد و باری نیوند گویند و سبند هم

گویند

گویند **مورامون** ششقا قر است و گفته شد **موفیون** نوعی از موم است نزدیک است
 به بیش و ملاوای کسی که از خورجه باشد مانند ملاوای پیش کنند **مها** بلور گویند و صاحب منافع
 گوید که آن سنگیست بحسن بلور و گویند که بلور است و صاحب جامع گوید که نوعی از امیکنه است که در
 مودن با مغنیسیا جمع میشود و مهم میگرد و در زهر اخضر پایند و در صعید مصر و ات
 سنگیست سفید یکنرنگ و نوعی دیگر هست که حسن و رنگ و پراکتری باشد و صلب تر که چون
 نگاه کنند ظن برند که آن ملح اندرانی است و نوعی که گفته شد بلور است بتحقیق
 و ابو طالب بن سلیمان گوید که مها خاصیت جو زن در زمان زاییدن از خود بیاورد
 زاییدن بروی سهل گردد و هوس گوید که کراتی زبان را و کسی که سخن تباہ گوید چون
 سخن کنند بر سر که نمک و زعفران و نوشادر و با غسل حل کنند و زبان را بدان تحریک میدهند
 چند نوبت آن زحمت از وی زایل شود و مسوقر الحیر گویند که مها سودمند بود از نقاش
 و سل را که عارض شود و کودکان را زنی را که بشیر دشوار از بستانش آید چون بر بستان سحر کند
 شیر اسان بیاید و غمی گوید که چون باب سخن کنند سفیدی چشم را زایل کند **مهد**
 نوعی از عرطنیثا است که معروفست بر اخته الاسد و اهل شرق و قلیو خوانند و آن نوعی
 از جو یک اشنان است **مهلپیپ** آن بهطه است و صفت آن چون هر سه برنج باشد بکشت
 مرغ که می بزند الا اقله مدد آن بشیر و شکر سوده دهند بقدر آنچه احتیال نماید و معتدل است
 در کوی و تری و تند سحر و بدین معتدل نگاه دارد و آن نه عسل است و نه سهیل و در مزاج
 صفراوی زبان دارد و مصلح آن عوثرها است که بیش از آن بخورند **میسر** درختی بزرگ
 است و بیونانی انراطوس خوانند و ثمره وی بزرگ تر از فلفله بود و سیاه رنگ و مغز وی
 سفید و شیرین بود و معده را نیکو بود و شکم بیند و آن لطیف و محقق بود و نشاء
 خوب وی نرف الدم زنا نافع بود و قرحه المعار و ذرب را نافع بود و دیقوریدوس
 گوید که طبع نشاء خوب وی چون بیاشامند یا حقه کنند سودمند بود جهت قرحه
 امعاء زنانی را که رطوبت مزمن از رحم ایشان رواند باشد و موی را سحر کرداند
 و شکم را بیند **میعه** بیونانی میوه سایله اصطوخاوند و عسل بلغمی نیز گویند و
 ثفلوی را میوه یا بسج خوانند و نیکوترین آن خوشبوی بود بشیر از وی از بخور خوانند
 و در وی قبضه و تحقیف بود و طبیعت آن گرم و خشکست و گویند که تر بود و سخن و ملین

و منضج بود دماغ را مال کرد اند و جزام را نافع بود و طبیعت را ببندد و مقدار مستعمل از
وی تا یکمقال بود و سرفه و زکام و نزله که از رطوبه بود سودمند و چون بیا شامند
و یا بخود بر گیرند حیض فرود آورد و از خواص وی آنست که غرورن وی قطع را بخون میکند
و و بار اسودمند بود لیکن صداع آورد و اسحق گوید که مضر است بشش و مصلح وی مصطی بود
و صفت میوه سالیله در لبی گفته شد **میش بهار** کا و چشم است و از انخوان خوانند
و صاحب جامع گوید که میبهار و میبهار طیلانیون است که ان نومی از حیوان است
و گفته شد **میسیم** منم است و درخت المنسم گفته شد **مینج** بیاری میخوش گویند
و در مرکبات گفته شود **میوز** نریب جیلی است و بیاری میوزک خوانند
و صاحب جامع گوید که ان راسن است و این خلافت و حب راسن غیر از انست
و میوزج را بیاری میوزک خوانند و نیکوترین ان مصری بود سیاه و رسیده
و معروف بود به میوزج بحری و طبع ان گرم و خشکست در سیوم و ان محرق و اکال بود
و خاصیت شش را بکشد خاصه چون باز نفع بود و چون تنها بر جرب ریش طاکند نافع بود
و چون با نرزه حب از وی بیا شامند فی کیموس لزوج آورد و وی مصری بود بسیار
و مصلح وی کثیر بود و بدل ان گویند که عاقر قرحا بود **میسوس** شراب سوسن بود
والله اعلم بالصواب **باب اللون نارچیل** بادنج گویند و رانج نیز گویند
وان جوز هندی است و بیاری نارکیل گویند و بشیرازی کرووی هندی و بهند کبوه
و نیکوترین ان تازه بغایت سفیدی باشد و آبی که در ان بود بغایت شیرین باشد
و طبیعت ان گرم بود در اول درجه دوم و تر بود در اول باه را زیاده کند و منی بفرزاید
و مسخن کرده بود و فقطیر البول را نافع بود و روغن وی بواسیر را سود دهد و کهنه
وی گرم را بکشد و حب الفرع بیرون آورد و طبع را ببندد و بر معده بود و پوست غش
وی هضم نشود و از بهر اینست که پوست وی البته باید خراشد و با شکر بیاید خورد
و کهن شده وی غشیان و کرب و غشی آورد و ملاوای وی بقی کنند و بعد از ان
فواکه ترش **ناخوه** ناخجه و ناخویه و ناخناه اسمی فارسی است و معنی ان طالب
الحیز بود یعنی طلب کننده نان و نیکوترین ان زرین و تازه و خوشبوی باشد که مایل
بسرخی بود و طبیعت ان گرم و خشک بود در سیوم و گویند که کرمی وی در دوم بود سدر را بکشاید

ثقیل

و ادویه بهق و بر صراستقال کنند و ددیقورید و سگوید که چون با شراب بیا شامند معض
و عسر البول و کزندی جانور را نافع بود و حیض براند و ابو جریح گوید که طبع وی نفور انگشاید
و بشه آگن را نافع بود و چون طبع وی را بر کزندی عقرب برزند در حال درد را ساکن گرداند
و فارسی گوید که قطع فیه که در سینه بود بکند و مسکن ریاح بود و طعام را هضم کند و در درد
و غشیان را عظیم نافع بود و کسی را که طعم نداند و بولس گوید که مسخن معده و جگر بود و شامند
و پراوا بن ماسویه گوید که کرده و مثانه را بال گرداند و طبری گوید که سنگ را بکند از اند
و کرم و حب الفرع را بیرون آورد و صاحب منهاج گوید که با سذاب بول براند و آب
و پرا چون بر چشم کشند چکانند خون بسته را بکند از اند و مقدار ماخوذ او ی یکمقال بود
و اسحق گوید که مقلل لبین بود و مصلح وی ترس بود و گویند چون سحق کنند و با عسل
بهرشند و طلا کنند بهر دردی که باشد و بهر موضعه که باشد ورم از تحلیل دهد و چون زرت
بدان جفته کند رحم را بال گرداند و دطوبات عفن را خشک گرداند و بوی دهان را خوش
کند و چون بروی طلا کنند بشیر لبی را از ای کند و چون بگویند و با گردکان سوخته بخورند
تر حر را نافع بود **نارنج** صاحب منهاج گوید که پوست وی گرم بود در دوم و حامض و پرا
سرد بود و خشک در اول و محلل ریاح سرد بود از دماغ و وی لطیف از اترج بود و مانند وی
بود در فضل وی شریف گوید که درخت وی شهرت و شوه وی مرکب از نوتی مختلف
بود پوست زرد و کرم و لطیف بود و حامض وی سرد و خشک بود در سیوم و تخم وی و بیج وی
گرم و خشکست در سیوم اگر پوست زرد خشک وی را سحق کنند و باب کرم بیا شامند محلل
مغص بود و اگر ادمان شرب وی کنند باز نیت گرم دراز از روده بیرون آورد و
پوست نارنج چون تر بود در روغن خویسانند و سه هفته در افتاب خند در منفعت
مانند نار دین بود و چون دو مقال از وی بیا شامند کزیدن عقرب و مجموع گردند
که سم ایشان سرد بود نافع بود و دانند و پرا چون بیا شامند سمهای که علرض شود
کزند گیهارا نافع بود و حامض وی بناشتا خوردن جگر را ضعیف کند و معده مزاج را بد
بود و التهاب معده گرم را نافع بود و اثر سیاهی از جامه سفید ببرد و اگر سنگ در وی
خویسانند بکند از اند و اگر عروقها باریک و پراجمه کنند و خشک کرده سحق کنند و با شراب بیا شامند
سودمندترین دواها بود از جهت دفع زهرها که سبب آن از سردی بود **نارمشک**

ناغیت خوانند و آن افعان برمان هندی بود و تاویل آن بازی مکررمان بود و صاحب
مهرام گوید که آن فقاچی و قشوری و افعالی هست مانند بسباسه اما مؤلف گوید که آن فقاچی
است مانند تخمی سرخ رنگ و اندک برکی سبز در میان آن بود و اسحق گوید که آن از خراسان میبود
فی الجمله منفعت وی چون منفعت سفید بود و نیکوترین آن خوشبوی بود و گویند که آن کرم
و خشک است در سیوم و لطیف بود و جگر سرد را عظیم نافع بود و نیکو و ملطوف
اخلاط غلیظ بود و محللان و شیخ الرئیس گوید که بدل آن دانه کی و نیم زنجبیل و نیم وزن
آن پوست بسته و دانه کی از آن سفید بود و ابن عساکر گوید که بدل آن بوزن کون کرمانی
است و دودانکه از قسط بحری و گویند که بدل آن بوزن آن قسط و گویند که بدل آن نیم
وزن آن قسط است **نارفار سین** نوعی از مرست که مغشوش کرده اند بعضی از
یتوعات و آن کشته است **نار دین** سبیل و میست و مؤلف گوید که آن بخیست که
بلون مشابیه مایران و عروق الصفراست و آن بشکله اسارون بود و ریشه بسیار داشته
باشد لیکن ریشه وی باریکتر از ریشه اسارون بود و نیکوترین آن فز بود و تازه
و خوشبوی بسفیدی مایل بود و خصوصاً در وسط آن باشد و طبیعت آن گرم
باشد در دوم و خشک باشد در سیوم و چون از آن در کلهها کنند موی مژه بر ویاند و
بول و حیض براند و ورم رحم را نافع بود و در طبع وی نشستن و یکدم از وی فایز
و لغوه را نافع بود و اسحق گوید که مضرت و بستر و مصلح وی کثیر بود یا غسل و بدل آن
سفید هندی بود **نافوخ** بیخ نوعی از سوسن بریت که آنرا دلبوث گویند و گفته شد
نار کبوا رمان السعال خوانند و آن خشک است و گفته شد و نارکیو اخشاش
سیاه است **ناب الطب** دندان نیش سبک دیوانه است و غیر دیوانه و آن در صفت
عظام گفته شد **ناغیت** نار مشک است و گفته شد **ناطف** بیاری قبیط خوانند
و آنچه از شکو بود معتدل و موافق بود جوانان را و کهلان را و پیران و مزاجها سرد را
و گرم و سرفه که از حرارت بود و آنچه نخشاش بود سودمند بود اصحاب نذر را و حرقة
بول را نافع بود و آنچه از عسل بود موافق بود مزاجها سرد و پیران را بفسق بود لیکن
صداع آورد و مولد صفرا بود خاصه جوانان را و آنچه بفسق بود نافع بود کسی را که
در دسینه و شش و سده و خلط بلغمی بود و آنچه بکج بود کثیر الغذاء بود نافع بود

سرفه را و سینه را و لیکن ثقیل بود و مرخی معده باشد و آنچه بگردگان بود بغایت
کرمی بود و معده بلغمی را نافع بود لیکن صداع آورد و تعدیل آن نخشاش و کاهو کنند
و آنچه بیلادم بود کرمی اندک داشته باشد سرفه که از رطوبه بود نافع بود **نیر الربط**
بیاری کثیر تر گویند و عرب بنوع و با گویند و طبیعت آن سرد بود در اول و تر بود
و گویند که خشک بود در اول و آنچه شیرین بود سردی آن کمتر بود مایل بود
بحموضت سخت سرد بود و وی را طبیعت براند و گویند که حکم وی و سیب
و امرود مساوی بود و آنچه معتدل بود از وی شکم را به بندد و غیر معتدل
دافعه قوی بود و مولد بلغم بود و از بهر اینست که محروم مزاج را بعد از وی باید که
سکنجبین بخورد و سرد مزاج را که آنکین **نیر یاس** بیاری کثیر خشک گویند سرد
و خشکست و سردی وی کمتر از سردی تر بود و در وی تخفیف و تلطیف بود و قابض
بود و قوی معده بدهد و شکم ببندد و منع نزف دم و اسهال که از ضعف معده بود
بکنند خاصه چون بریان کنند و با استخوان بگویند غذا اندک دهد بنیت **الار**
حب الصنوبر است و گفته شد **نبید التمر** شراب خرمایی بود نیکوترین آن بود که
از رطب سازند و طبیعت آن گرم و تر بود بدن را فز بکند و مسهل بود و غذای بسیار
دهد و مسخن بود و وی غلیظ ترین نبیدهاست بغیر از دوشابی و سده آورد و مولد
خونی بود پیره و سودائی و مضر بود با عصاب و مصلح وی آنار ترش است **نبید دوشابی**
شراب دوشابی بود نیکوترین آن بود که از سیلان رطب سازند و آن گرم و تر بود و حراره
آن کمتر بود از خرمایی و مسهل طبیعت بود و چون بگذرد غذا بسیار دهد و غلیظ
تر از خرمایی بود و دیر تر بگذرد و باد آنکین بود و مولد سده بود خاصه چون تازه
بود **نبید العسل** شراب عسل بود بغایت گرم بود و کمتر از خمر بود و خشک
بود نافع باشد رطوبه معده را و سرد مزاج را و مرضها سرد بلغمی را نافع بود
خاصه چون با افایه سازند و وی خمار آور بیشتر از خمر و محرومی را
مضر بود و صداع آورد و اولی آن بود که ثقیل به انا و به مزکند و طفلان
بیند از بند و اگر خمار عارض شود رب فو که ترش مانند رجب عوزه و اترج
و مانند آن خورند **نبید الفایه و التیر** شراب فایند و آنچه گویند مسهل

طبیعت بود و صفرائی مزاج را موافق بود و کسی را که علت کرده و مثانه داشته باشد و سینه شش را نیکو بود و مسخنی بدن بود و سمن اما حکم جرب آورد و فی الجمله بپینها مقصر باشند از شراب **نبید الزبیب** شراب موثری گویند کرم و تر بود و حراره وی دون حراره خمر سیاه غلیظ بود و چون افایید روی کنند بر طبع وی باشد رطوبه معده را نافع بود لیکن منافع وی نزدیک بود بخمر و سهل بود و اگر غسل باوی بود کرم و خشک بود سرد مزاج را نافع بود و در مفاصل سرد بلغم را سودمند بود و اگر رابول کند و مسخنی کرده و مثانه بود و سنگ و فضول که بود بیرون آورد و شکم ببندد و آنچه از موثر مجرد بود غذا بیشتر دهد و خونی که از وی متولد شود منقن بود و غلیظ تر از خونی بود که از شراب انگوری بود و زود مستحیل شود مخلط سیاه که از آن دردی خون میخوانند و بعد از آن مستحیل بشود اگر درد و سوداوی مزاج را باید که از آن اجتناب نماید **نبید النارجیل** شراب نارگیل گویند مسکری نیکو بود و مسخنی و ملین بود و آن سودمند بود از جهت درد بشت و کرده که از سردی بود **نبات** مشهور است بهتر از سفید و شفاف و سبک بود و طبیعت آن معتدل بود و حلق را صافی کند و سرفه را نافع بود و موافق سینه و شش و قصبه آن بود و اگر لا جورد اضافی وی کنند سودا را نافع بود اما معده مراری را مضرب بود و مصلح آن نواکه بود **نبات الرعد** کها است و گفته شد **نجب** پوست سیلخه بود و نجب اسم هر قشری است و آن مخصوص بود و سیلخه طیب **نجم و نجیا و نجیر** این سه اسم بیدکی است و آنرا میگویند و در نا گفته شد **نجاس** بیماری مس است و آن انواع است یک نوع سرخ بود که بر زردی زنند و معدن آن قهقرس بود و آن فاضلترین انواع سرخ بود و یک نوع سرخ روشن بود و یک نوع سیاه میایل بود و آن بصنعه زرد کرد و یک نوع طالیقون است و آن گفته شد و چون سر را بسوزانند و سنجج خوانند و وی حریف بود و در وی قبضی بود و چون بسوزند نافع بود و نیکوترین آن سهو رقیق المس سرخ بود از هر دو طرف و طبیعت وی کرم و خشک بود در سیوم و در وی حدیث و قبضی بود و از مفاصل مسین شرب کردن سهل بود و باید که حذر کنند از شوری و تلخی و ترشی و شیرینی و جزی که گوشت و اوایل آن بود که چون چیزی در وی میزنند چون کرم بود از وی بیرون کنند و رها کنند در آن سرد شود که مضر بود

وزنجار روی سم بود و گفته شد در باب **نژاد نجاس عرق** رو سنجج است و گفته شد **نجام** بیماری مرغابی گویند و این ماسویه گویند که گوشت وی کرم تر از لحوم طیور باشد و افضل آن کرم باشد و جرب و قوه چشم را بدهد و موی را بیفزاید و مصلح بدن بود و صاحب منهاج گویند که صحیح است که در هضم شود و آنرا بجهت با انازیر بپزند و مستعمل کنند و آنرا از آن مثلث خورند یا بعضی جوارشات **غل** آن کس عسلست **غخاله** بیماری سپوس گویند و طبیعت وی کرم بود و خشک در اول و در وی جلا و تلیین بود و تنقیه بسیار و سینه را نرم کند خاصه حسونی که از آب وی سکر سازند و وی محل را باغ بلغم بود و چون بر موضع که نفع بود کرم کنند و در کیسه کنند و بدان تکمید کنند از آن موضع نفع را تحلیل دهد و اگر با سرکه کرم کرده بر جرب متفرق ضما د کنند نافع بود و چون با شراب بپزند و ضما د کنند در بیستای ک شیر وی بسته باشد ورم آنرا ساکن گردانند و شیر روانه کند و اگر غخاله را با ورق تر بنه بپزند و برگزینی عرق ضما د کنند در در ساکن کند و اگر با آب تنها عین عمل کند و اگر سپوس را در سرکه خوب بپزند و در آنش دهند و دود آن در بینی کسی رود که زکام داشته باشد شفا یابد **نک** بیماری کشته گویند و آن مرکب بود از عود و عنبر و مشک بخور آن مقوی قلب بود و دافع سموم نفع صحت بریست و گفته شد نرجس عطر خوانند و بیماری نرکس گویند و نیکوترین وی مضاعف بود و بیشتر از آنرا هفت زرده خوانند و طبیعت وی معتدلست در گرمی و خشک و لطیف بود و گویند که کرم و خشک بود در دهم و گویند که گرم سده دماغ را بکشد و زکام سرد را نافع بود و در وی تحلیل قوی بود و صلا می که از رطوبه بود سودمند بود اما مصلح سرها کرم بود و مصلح وی بنفشه و کافور بود نرد آن طلائی مرکبست از صندل سرخ و کلار می و فوفل و اقاقیا و حضض و اسفنداج و مرزاسنگ و ورهها را نافع بود و در مرکبات گفته شود **نروک** مولف گویند که صاحب منهاج و صاحب جامع صفت وی نلکفته اند و آن کیا هیست کوهی که ورق آن بورق خیامزه مانند بود و بیج ویرا دواء الفز خوانند و گویند که بلند را زایلند دشواری باشد و چون یکبار زایلند بقدره حق تعالی میدانند که چون این بخورد دیگر آبستن نشود و آن گیاه را بطلید و بیج وی بکند و بخورد دیگر آبستن

نشود بقدره الله تعالى چون این بخورد مهم در بدن وی بیدار شود و گویند که آن
 در پس روی باشد و گویند که در بن دین وی باشد و گویند که در شپردان وی
 باشد و در میان سرکین وی باشد و مؤلف گوید آنچه محقق است در بن دین وی بود
 باقی خلافت و آنچه حجر المهر خوانند و بیاری نیک و خالص آن بسیار است هر
 جراح حق فاصو شده چون وی را بیایند باب و بر جراحت طلا کنند نیکو شود و هر زنی
 که صلا بدوی لعل کند بیکر استی نشود و هر مرد که آن با خود نگاه دارد هیچ زن
 از وی باز نگیرد و امتحان وی است که اگر در شیر کوسفند اندازند شیر بریده شود
 و اگر کسی از آن با خود دارد اندرون دکان خباز رود نانها در تنور افتند و نرک از یک دانه
 شیر کو جگر بود بسیار رکها داشته باشد و لوریان علی سازند و آنرا که عمل بود
 بکار توان تراشید و آنچه اصل بود بکار بتوان خراشید و مطلق نرک نرک بر تک
 پوست بکنک شبیه سیاه و سفید **شرین** و در صنفی گویند و آن دو فو عست بکنوع از آن
 بیاری کل مشکین گویند و بکنوع کل **شرین** و قوق نزدیک بیاسمین بود و روغن وی
 مانند روغن نرک بود و شیخ الرئیس گوید که گرم است در دهم و گویند در میوم و وی
 منق و مطلق بود و سردی اعضا را نافع بود و گرم کوش را بکشد و طینین و دوی را سود
 دارد و سده بیور را بکشد و در دندان را نافع بود و مسکن فی و فواق بود چون
 چهارم از وی بیاشامند خاصه بوی وی و اصحاب موه سودا که سبب آن از
 عفونت بلغم باشد و سخن دماغ و مقوی دل و دماغ بود و چون ادمان بوییدن
 وی کنند محل را با جی بود که در سر و سینه بود و بعبطسه بیرون آورد و چون سحر کرده
 در حمام بخود بمالند بوی بدن و عرق را خوش کند و چون بگویند و بر کلونوی
 بمالند نراید کند و چون خشک کنند و هر روز نیم مثقال از وی بیاشامند جگر و
 بیایی جوانی نگاه دارد و مانند شبت بلند **شرین** گوید که آن مرغ نیست
 بغایت بزرگ و ثقیل الطیران بود و بیاری آنرا اگر کسی خراشد و در طیران چون بلند
 گردد از مشرق تا مغرب پرواز گیرد و هر در روز باز گردد و این از عجایبهاست
 و گوشت وی گرم و خشک بود چون بخورند شنبخ را نافع بود و غلیظتر از گوشت
 مرغان بود و در هضم شود و کیوس بد بد دهد و مولد موه سودا بود و نزدیک

مگوشت کلنگ و هم جنس وی بود و گویند که نرهم ویرا چون در چشم کشند و هفت نوبه
 باب سرد طلا کنند در پیران مون چشم سودمند بود از جهت نزول آب و اگر با محندان
 مدقه بیا میزند و بشویند و کلنگ کنند تا یکی چشم را نافع بود خاصه چون بیای این عمل
 کنند **نشاء** بیونانی مولس گویند و بیاری سی نشاسته نیکوترین وی سفید بود که آنرا
 سرای خوانند و طبیعت آن سرد و خشک بود در اول و گویند که آن سرد بود در دوم و تر
 بود چون باز عفران بر کلف روی طلا کنند نراید کند و چون بیزند با سجدان آب
 و قند و روغن بادام اضافت کنند سرفه و خشونت سینه و حلق و قصبه شش را نافع
 بود البته و وی ریش چشم را نافع بود و چون بریان کنند شکم را بیند و چون با شراب
 بریزند کی افق طلا کنند نافع بود و گویند نشاسته غذا کمتر دهد هر چه از کدوم سازند
 دیرتر بگذرد و در هضم شود و سده آورد و گویند که مولد سودا بود و
 مصلح وی چیزها شیرین بود و غسل و بدل آن کوراسیا بود و گویند از مغسول
نشاء یعنی تراشیده طبع نشاء هر جوی مانند طبع خوب آن درخت بود و نشاء
 خوب کهن مانند ارد بود چون ضما د کنند و بر ریش تن نهند نیکو بود و بصله
 آورد و چون با آن قدر نیسون شراب یا سرکه برشند و در خرقة کتان کنند و بشویند
 و سخن کنند و بر قرصه غلیظه افشانند مفید بود و شریف گوید که نشاء خوب
 کز کرم و خشک بود و چون با حنا بیا میزند و بر جرب تر طلا کنند نراید کند
 و چون دود کنند کوزند آن بکویزند و بشه را بکشد و منفعت نشاء عاچ در باب
 فادر صفت فیل گفته شد **نشاء** درخت کز چون در کوه روید نضار خوانند
 و چون در زمین روید آنرا خوانند و گفته شد **نظرون** بومر امر مؤلف است و گفته
 شد **نعن** بیونانی شنی خوانند و هیزار ماکویند و بشیر از وی را قوت خوانند و
 نیکوترین آن بستانی بود و تازه و نیکوترین خشک وی است که در سایه خشک کنند و
 طبع آن معتدل باشد و در وی طوبی فضل بود و گویند که گرم و خشک بود در دوم
 و گویند که در میوم و خشک بود در اول و در وی قوق سخن و قابض بود و وی
 لطیفترین بقول بود که میخورند و دیقورید و سر گوید که عصا وی را چون
 با سرکه بیاشامند قطعه نفت دم بکند و گرم در را بکشد و محرک شهوة جماع بود و چون

باب انار ترش دو شاخ یا سه شاخ بیاشامند فواق و غشی و هیضه را ساکن گردانند و اگر با
خرفه ضاد کنند بر دم امیل بگذرانند و اگر بر پیشانی نهند با جست جو صداع را زایل کند و اگر
بر بستان که شیر بسته بود ضاد کنند شیر بکشاید و بر کزندی سگ دیوانه را معین بود
و چون بر زبان مالند خشنونه را که در زبان بود زایل کند و چون بیش از مجامعت
نخود بر کمر دهنه استخف نکند و اگر دو شاخ از وی در شیر بمالند شیر نکاه دارد از
خرابی و وی بجایت معده را نکاه دارد و شریف گویند که چون بخایند در دندان را
نافع بود و خون بر موضع کزندی عقرب نفثه عظیم نافع بود و چون سقوط کند صاحب
خناز که ظاهر بود بر کردن وی سه نوبت هر نوبت یک انگه عصا بر ورق وی بار و غش
بجایت معین بود و صاحب بواسیر را بجایت میگویند بر ورق وی ضاد کردن و نیکو ترین
معالجه وی بود و گویند که بجایت موافق معده بود خوردن و ضاد کردن و در معده
را زایل کند و قه وی بدهد و اشتها را بیاورد و مسخن معده بود و چون با قدری
عود یا مصطک بخایند فواق را و خفقان را زایل کند و مقوی دل و مغز بود
و بر قانزاد فاع کند و از جسیار خوردن وی حکم که در حلق بیدار کند و گویند که
مولد رباع بود و مضر بود بسفل و مصلح وی کرفس بود و گویند بدل وی بودند
جربئی بود **نعام** ببارسی اشتر مرغ گویند و جالینوس گوید که کوشت وی
چون کوشت بط بود کثیر الفضول و عمر الهضم باشد و رازی گوید که کوشت وی
بجایت غلیظ بود و باید که اصلاح وی مانند اصلاح بط کنند و ابن رضوان
گویند که بیه وی چون بکیرند در اول تابستان و آخر بهار در هر موضع بنهند
مار و افه بکیرند و چون بوی بشنوند عشی آورند و مجرب بود و گویند که بیه
وی محلل او را م جاسیه بلغمی بود و چون بر کزیدن عقرب ضاد کنند و بیاشامند
نافع بود و در هائیکه از سردی بود دهد **نفط** دو نوعست سیاه و سفید بود
و نیکو ترین آن سفید بود و طبیعت نفط کرم و خشک بود در چهارم و استحقاق گویند
که تراست و لطیف و محلل بود و سد را بکشاید و در در کین و لقوه و فالج و
سفیدی که در چشم بود نافعت و دفع نزول اب و ربو و سرفه کهن بکند نافع
بود و چون نیم مثقال از وی باب نیم کرم بیاشامند مغص را ساکن گردانند و بادها را

بشکنند و سردی مانند را سودمند بود و بجه مرد و مشیمه را بیرون آورد و چون بر
کزیدگیها طلا کنند نافع بود و کرم در راجب القرم را بکشد و استحقاق گوید که آن مضر است
و بشش و مصلح وی سرکه و کثیرا بود و بدل وی نفط سیاه و قطران بود نقد عصفر
است و گفته شد **نلک** شجر زعفران است و گفته شد تمام تمام الملک خوانند و تمام گویند
آن سیسنبه است و نیکو ترین وی آن بود که سبز و تیز بوی باشد و طبیعت وی کرم
و خشک بود در سیوم و گویند در دوم و شیخ الرئیس گوید که دفع عفونات بکند و ششش
را نیز بکشد و حب القرم بیرون آورد و بجه مرد و سنگ بریزاند و ورمها سرد را
نافع بود و فلعوفی لاله سخت را شده باشد و گویند که چون با سرکه بپزند و بار و غش
کلی بیا میزند و بر سر طلا کنند سیانرا و صداع را و اختلاط ذهن نافع بود و چون با شراب
بیاشامند فواقی را که از امتلا باشد زایل کند و همچنین تخم ویرا چون بر کزیدی زنبور
طلا کنند با یک مثقال سکجبین بیاشامند بجایت نافع بود و محلل فضلات بلغمی بود از دماغ
و بدل آن بادروج بود **نمل** ببارسی میخوانند و شریف از قول بنادوق گوید که موران
بزرگ که در کورستان باشند چون سخت کنند بر بصره مالند بعد از آن که تنقیه کرده باشند
زود زایل کند و چون صد عدد از وی بکیرند و در پنجم روعن زنبوق عرق کنند و سه هفته
رها کنند و بعد از آن قضیب بمالند دغوظا تمام آورد و اعصاب قضیب را نافع بود
و قه دهد و چون سخت کنند باب و در شیب بغل طلا کنند بعد از آنکه موی بر کنده باشند
دیگر نروید و اگر بر وید ضعیف باشد چون مکرر کنند دیگر نروید **نمر** ببارسی
بلند گویند و از سطا طالیس گویند که خون وی ویرا چون بر کفن بمالند ورها کنند خشک
کود زایل کند مغز وی بروغن زنبوق بگذرانند و نخود بر کزیدن در رحم را نافع بود
و بیه وی کرم و خشک بود و چون بدان دغان کنند فالج و لقوه را نافع بود و هیچ معالجه
بهتر ازین نبود درین زحمت و حافظ گوید که اگر کسی بیه گفتار در اعضا خود بمالد
و در برابر بکشد و در پیش روی بنشیند بلکه راقه بنود که حرکت کند و بر خیزد و زهر
وی سم قاتلست و گفته شد و نزوک ویرا در صفت نزوک گفته شد **نمستن** کرمه
است و گفته شد **نوارس** نوعی از قشاد بزرگست و از اشجار القدر خوانند
و مسواک العباس گویند و مسواک السبع گویند و صفت آن در قشاد گفته شد **نور**

کلس است و بشیر از بی اهل کوبند و نیکوترین آن سفید است و آب ندیده باشد و آن
بغایت گرم بود و محرق و ملطف بود و آب رسیده وی چون دو روز یا سه روز بوی بکشد
محرق بود بلکه مسمی بود و مغسول وی بچشم بود بی لذت و کوشش زیاد و بخورد
و سوختن آتش را بغایت نافع بود و مغسول وی معتدل باشد و خشک و برابری موضع
که خون روانه بود چون بر آن موضع نهی خون را قطع کند و وی مضر بود و تحقیق
و چون در حمام طلا کنند و او را آن بود بعد از آن روغن بنفشه و کلاب و قلع عصفور
و تخم خرنوب و ارد برج بمالند و اگر اعضا را بسوزد و دانه بیرون کند بر روغن
کل و ارد عسل و هر که کلاب طلا کنند نافع بود و خوردن وی کشته بود و علالت
خوردن وی که کشته بود است که دهن چو شکر کند و درد معده و سوزن شران و عسر
البول و مضر و امهال خون بسبب فرجه امعا پیدا کند و نوزم با بول بیرون آید و سردی اعضا
و غشی احداث کند و خفقان و مداوای بقی کند و آب گرم و روغن بس شیر تازه و روغن
و جلاب و اشهاد جرب از مرغ بر روغن بادام و لعاب آن را نافع بود **نوشاد**
معدنی بود و عسل بود و این تلمیذ گوید که نیکوترین آن طبیعی بود خراسانی و صافی
باشد بلور و عافیه گوید که گرم و خشک بود در اخردوم ملطف بود و سفیدی چشم را
زایل کند و ملاززه افتاده را محکم گرداند چون بر حلق دمند باادویه دیگر و خنق
بلغمی را سود دهد و ملطف حواس بود و چون در آب حل کنند و در خانه بپاشند مار
گردانخانه نکودد و اگر در سوراخ ایشان ریزند بمیرند و چون بخور کنند و باب
سذاب بپاشند علوق را که در حلق حبسیده باشد بکشد و شریف گوید که چون
بر روغن میرورند و بر جرب سوداوی بمالند در حمام زایل کند و چون نوشاده
را بخایند و در دهان افکند از زنده زود بکشد و چون بار و غن کل بپاییزند و بر
برص طلا کنند بعد از تنقیه برص را زایل کند خاصه چون بدان ادمان کنند و رازی
گوید که بدل آن بوزن آن شب بود و بوزن آن بوره و بوزن آن نعل اندرانی
نوی التمر بسیار استخوان خرم کوبند و بشیر از بی استخوان کوبند و آن گرم است
و در وی جالایی بود و قبضی بود و چون بسوزانند و بر ریشها بپاشند نافع بود
و اگر سوخته وی با عسل بخور کنند و به میل مزه چشم کشند ریش چشم را نافع بود و اگر خلط

کشد

کشد با سنبیل الطیب نیکوتر بود در مزه رو باند و طبع وی سنگ را بیرون آورد **نوی الاهلیج**
الکابلی استخوان هلیله کابلی نیکوترین آن بود که بزرگ بود و مقدار ماخوذ از وی یک مثقال
بود و گویند که مضر بود صبر و مصلح آن شراب بود **نوی** لبلاب است و گفته شد **نصف** صاحب
منهاج گوید که آن جرجیر الماء است و صلب جامع گوید که آن جرجیر البرست و سرد و گفته شد
نصف جرجیر است و گفته **نیلو فر** لیلوفر و لیلو گویند و بر بانی کرب الماء و بر بانی
نیلوا گویند و حب و بر احب العروس خوانند و گویند خللاست و نیکوترین نیلو فر بخدادی
بود که کروی آسمان کون بود و طبع آن سرد و تر است در دوم و سردی وی زیادت بود از سردی
بنفشه و گویند که سردی وی در سیوم بود و بیخ وی اگر باب بر حلق طلا کنند نافع بود و نیلو فر
و رها گرم را نافع بود و کروی منوم بود و صداع گرم را نافع بود و منع احتلام بکند و شته
باه را بشکند چون یک درهم از وی با شراب خنک بپاشند و منی را بپندد و خاصیتی که در وی است
و بیخ وی و تخم وی در درممانه را نافع بود و ضاد کردن وی نری را سودمند بود و چون در آب جوی
شاند و در سر ریزند حراره را بشکند و نیلو فر چنان مضر نبود بمعده که بنفشه و خوردن وی
مضر بود بممانه و مصلح وی نبات بود و بدل وی بنفشه یا خطی سفیدی اصل نیلو فر هندی
حکم بیرو دارد و نیلو فر از ادویه قلییه بود و قوی که تقوید آن بر عفران و در حقیقت
نیج بسیار سیله گویند و آن عصا نیل است **نیمقا** اسمی رویت و بسیار سیله
گویند و گفته شد **نیسوق** ادرك است و گفته شد و آن الوجه است **نیل** خشیخ است
که عصا و بر اینج خوانند و شجر و بر اعظم خوانند و نیکوترین ورق وی سبز بود که
بسرخی مایل داشته بود و طبیعت وی گرم بود در اول و خشک بود در دوم و گویند که سرد
است در اول و گویند که سرد است باعتدال و متوسط بود میان سردی و خشکی و قابض
بود منع نفث دم بکند و کلن و بحق را زایل کند و داء القلب و سوختن آتش را نافع بود و
جر احاط بدر که در اعصاب صلب بود و ریشها و عفن را سودمند بود و سردی و خشکی که در کانا
که قی کنند نافع بود و چون عصا و بر اینج که کشتند و بر ریشها بپاشند نافع بود و اگر ادمان
کشد بر خنار بر منجر ضاد کردن نافع بود و باقی صلابات آنرا بکشد و نیکو بود
و اسحق گوید که بدل وی نیل بود و بوزن آن ارد جو و دانه آن ما میا بود و الله اعلم
باب **الولو** **واجد** بلغة اهل عن لبلاب است و گفته شد و بر فرو است

وان گفته شد **و بر الارنب** بسیار سی چشم کو میزند و چون بر مریان در پی دهند با صبر و
دقاق کنند و سفید تخم مرغ منقح رفته بکند **و بر اللقاع** بسیار سی چشم کو میزند چون
محق کنند و در پیوند خون را ببندد **و ج** عود الوج است و بیونانی افوران و گویند
و بسیار سی اگر خوانند و قوی نزدیک است به ایرسا و زراوند و نیکوترین وی فزید و شیر
بود و خوشبوی و سفید و بر کره و طبیعت وی گرم و خشک است در اول درجه دوم و گویند
در سیوم لون را صاف کند و بجنف رطوبات مفاصل بود و بام راز ماده کند و کرانی زبان را سود
دارد و بهق و برص و شخ را و در دهان و سینه و جگر را و صلابه سبز و مغص و نفور نافه بود
و چون و حیض براند و کزندی بجانوران سود دهد و سفیدی چشم را از ایل کند و تاریکی
چشم را که از رطوبت بود ببرد و اسحق گویند که صفراء و بلغم را سود دهد و شریقی از وی
یکلرم باشد و گویند که مضر بود بر مصلح آن راز باین باشد و دیفورید و سر گویند که
در شکست باد ها و قویت جگر بدل آن بوزن کونی کرمانی بود و دود آن زرا و متد
بود و دود آن زرا و دود جینی و اسحق گویند که بدل آن بوزن آن کون و دود آن زرا و دود
و خشخ در غنچه خراسانی بود و طبیعت آن گرم و خشک بود و گرم و حب القرم را بپرون
آورد و شریقی از وی یکمقال بود و بدل وی شیخ ارمی بود **و ج** بسیار سی جگ گویند
و بزرگ وی سفید مهم بود و کوچک وی بشیرازی کوشی مای بود و آن نوع از حلزون
است و حلزون شیخ گویند و وی بهن و بیجید بود و و دود را از وی بیجید بود و در
قوة مانند یکدیگرند و چون صدق باشند و خاصیت مانند شیخ و ابن مولف گویند
که و دود از جزایر د بجات میان سرندی و کولم آرند و اهل آن موضع شاخها و نارجل
را باب فرو برونند و دود او بر او بزمی و بیرون آورند و در خال کنند تا گوشت آن
حیوان بیوسد انگاه بیرون آورند و و دود بزرگ از اسحق خوانند در غایت سفیدی
بود و و دود دیدم که ظاهر و باطن او روشن بود مانند صدف **و ج** و آن زوفا و طب
است و گفته شد **و ل** شیخ الرئیس گویند که آن بر ماست و بشک و زغ و سام ابرص بود
و دند وی در از بود و سر وی کوچک بود و آن غیر سوسمار است و مخالف وی در شکل
سر و بدن و گوشت و بیه وی خاصیت چون طلا کنند در آن قوی جاذبه هست
و جذب کند سله و شوک بکند و سرکین وی مانند سرکین سوسمار بود سفیدی چشم

رازا ایل کند و موی برداء الثعلب بر وی یافند و سرکین وی کلف و غش و موی بار
نافه بود و شریقی گویند که چون بکشند و همچنان با خون در دیک اندازند و بار غش
ببزنند تا ممل شود از جهت نوطه که در سر کودکان بود معالجه نیکوترین از این باشد
و رازی گویند که بیه وی چون بر قضیب مالند بغایت قضیب را بزرگ کرد اند
و بدل وی بیه سقنقور بود **و ر ل مانی** سقنقور است و گفته شد **و ر ا جالور**
کره البیضا است و گفته شد **و ر طوری** و رطولی نیز گویند و آن سطاخنیست است
و گفته شد **و ر س** نباتیست میخی و نبات وی مانند کبجد بود و گویند که آن یکسال
میکارند و ده سال باقی بود و عمره بدهد و ابن مولف گویند که در سر را در دامن کوه کارند
که از آمدن بخوانند و بلند آن کوه بیست فرسنگ بود و بیش از یک راه ندارد و نیکوترین
بود که تارخ و سرخ رنگ بود که بزرگی زنند مانند عصف و بشک کل با بوند بود خرد و
طبیعت آن گرم و خشک بود در دوم و قابض و لطین بود و غش را نافه بود طلا کردن و چون
بیا شامند و صغ را سود دهد و سنگ بریزاند و در دکره و مثانه سرد را نافه بود و شریقی
از وی یکلرم بود و اسحق گویند که مضر است بشش و مصلح وی غسل بود و گویند که جامه را
که بر آن رنگ کرده باشند و مقوی بام باشد بوشیدن آن **و ر د ج** خوانند و بسیار سی
که گویند و هر نوری و زهری که بود از او رد خوانند و کل سرخ را جو جم و کل سفید را و شیر
گویند و نیکوترین آن فارسی و تارخ بود که هنوز تمام شلخته باشد و رایحه وی قوی باشد
و بغایت سرخ بود و طبیعت آن مسیح بن حکم گویند که سرد بود در اول و خشک بود در اول درجه
دوم و گویند در سیوم و متوسط بود در غلط و لطافت و تخفیف وی اقوی باشد از قیصر
وی مقوی اعضاء باطن بود و در جام چون بخورد بمالند قطه نایل بکند و چون سخت کنند
و ستهل کنند و سخی بن دندان را و بغل را نافه بود و گوشت در ریشه عقیق
بر وی یافند و صداع را ساکن گردانند و اقاع وی نفت دم را نافه بود و وی معده و جگر را
نافه بود و سده که در جگر بود از حراره بکشاید و حلق را نیکو بود و چون با عسل بزنند
و بدان غرغم کنند مسکن و جع معقد بود بر مرغ طلا کنند و بطبیخ وی حقه کردن
قرحه اعمار نافه بود و تروی مسهل بود و دوده دم از وی در مجلس برانند و سه درم
از وی حراره تب را بشافند و خشک وی نه مسهل بود و چون با عسل بزنند و بر

معه ضد کنند فرجه از نافه بود و چون در دهان گیرند بشور و قلاع را بکنند و خله
 چون با عسل و کافور بود و چون بر روی خستند قطع شهون با بکنند و دفعه مضرة وي بحسب
 الزلم بود و شیخ الریسر گوید که جوهر وی مرکب بود از کرم و سرد مانند مور و سردی وی
 در دوم بود و گرمی وی در اول و در وی تبیین بود بیوست بود و بعطرت ملائم جوهر
 روح بود و غشی و خفقان کرم را نافه بود و چون آب کرم و پرا اندک اندک بخرج کنند
ورد للمبار ورد العجاير خوانند و این ماسویه گوید که آن کلی است که اندرون وی سرخ
 بود و بیرون زرد و طبیعت آن سرد و خشک بود و بشیر از وی از کالجیه خوانند و دور
 وی نیز گویند و رازی گوید که چهارست **ورد منقح** کلی باشد بدوی بلون مانند کرم سرخ
 و از این قون خوانند و بیارسی کلی کنند گویند و طبیعت وی کرم و خشک بود و بیج وی
 محرق مانند عاقه فها بود **ورد الخیر** نوعی از عود الصلیب است و از آن ذکر خوانند و گفته
 شد **ورد الریه** بیارسی کلی خطمی گویند و رد الزوال نیز گویند و گفته شد **ورد دفرا**
 شقایق النعناع است و گفته شد **ورد الحب** کیکی است و گفته شد **ورد صینی**
 ستر است و گفته شد **ورشان** بیارسی مرغ الحی گویند گوشت وی شکم بیند و دوشوار
 هضم شود و از آن با سرکه باید بخت **ورق الخوخ** بیارسی برک شفتالو گویند چون بر بدن
 طلا کنند قطع بوی نوره کند و اگر آب آن در گوش چکانند کرم گوش را بکشد و چون
 بر ناف ضا کنند هم کرم را بکشد **ورق الطربا** برک کز یا بر بود آن قابض بود چون
 بپزند و بر سبزه دهند یا آب آن بر وی بپزند نافه بود و مقوی لثه مسترخ بود
ورق الدلب بیارسی برک جناز گویند نیکوترین آن تازه بود و طبیعت آن سرد و
 خشک بود و ورمها کرم را که در نافه بود و چون بگویند نیکو و بر ریشه
 ترا نشانند نافه بود و لیکن مضر بود حلق و بینی و چشم و گوش و از خواص وی
 آنست که خفاش میبرد **ورق الغریب** برک و زکست چون بگویند و بر جراحت باشند
 و گوشت بر وی اند و آب و بر آن بیاشامند کسی را که غلغله خورده باشد نافه بود
 و غلغله از حلق بیرون آورد **ورق الکرم** برک زرد باشد چون نیکو بگویند و ضا کنند
 صداع از کرمی بود ساکن گرداند و ضا کردن با رامک بر ختی گاه قطع اسهال و خاییدن
 و پرا مقوی لثه مسترخ بود **ورق السرو** برک سرو گویند و نیکوترین وی آن

که از

که از سروی کهن گیرند و طبیعت وی معتدل بود در وسط گرمی و سردی و گویند که کرم
 و خشک بود و محکم بی لذت **ورق الاجاص** برک الوسیاه چون با شراب بیامیزند و بدان
 غرغره کنند قطع سیلان مواد از ملازه و حلق بکنند و چون بدان مضمضه کنند منع سیلان
 مواد از لثه کنند **ورق العلیق** بیارسی برک سه کل گویند صفت آن در علق گفته شد
ورق البلوط برک بلوط سرد و قابض بود و اندک تحجیف داشته باشد و چون بگویند
 و بر جراحت باشند گوشت بر وی اند و بحال صحت باز آورد **ورق ریتون** معتدل بود
 در گرمی و سردی و خشک بود در دوم و چون بسوزانند قایم مقام توینا بود و در دراهم
 چشم کشند و چون در سر که بپزند در دندان را نافه بود و آب بخت وی را چون در
 دهان طلا کنند سودمند بود و قلاع را از آن بکنند و ورق ریتون بری چون برد اخس
 طلا کنند نافه بود و چون با آب غوره بپزند چند آنکه مانند عسل شود و بر دندان طلا کنند
 قلع کند **ورق شوله المهر** برک درخت امغیلافت و گفته شد **ورق السهم** برک کبک سرد
 و تر بود چون بگویند و موی را بدان بشورند دراز و نرم گرداند و خشک و پرا زایل کند
ورق الکبر و منفعت آن در کبر گفته شد **ورق المختل** در حفظ گفته شد **ورق السورخان**
 در سبب گفته شد **ورق الاترج** برک ترنج گویند و در آن گفته شد **ورق التوت**
 برک توت است و در توت گفته شد **ورق الجوز** برک درخت گردان محقق بود و در وی قبض
 باشد چون بخایند و بر ریش نهند سودمند بود از جهت بترها که در دهان باشد **ورق القنار**
 در غار گفته شد **ورق البیق** برک کنار معتدل و محقق و قابض بود و لطیف بود و مقوی
 شعر بود و منضج او رام و در وی تحلیل بود **ورق شجرة البیق** در ورد او گفته شد **ورق الصفا**
ورق حبه الخضر در حبه الخضر گفته شد **ورق السوسن** برک سوسن معتدل بود در گرمی و
 سردی و خشک بود در اول و محقق قرحها و بترها بود چون بگویند و بر آن باشند
 بی لذت و ورق سوسن سفید صلابت رحم را نافه بود **ورق الخلاف** برک بید بود
 و در وی اندک قبض بود و طبیعت آن سرد و خشک بود و عصا بر آن در د سبز و
 صلابه آن و سده آن را نافه بود و مسهل صفره و محرق بود و سوداء و بلفم و
 نافه و صرع کزیدن عقب را نافه بود و چون بیاشامند از وی یکدرم با شراب و چون
 از بیرون ضا کنند هم نافه بود و بول براند با سکنجبین و اختناق رحم را نافه بود

در مصط گفته شد

و مفاصل و فقر سر را و ادویه ها را کشته را دفع ضرر آن بکنند **ورق المارزبون** در مارزبون
 گفته شد **ورق سرمه** در سرمه گفته شد **ورق العلیق** کله است سرد و خشک بود و قابض
 و محقق اختلاط دم و ففت آن و ضعف معده را نافع بود **ورق اللوز و ورقه** ورق ابهار
 بادام سرد بود و مقوی دل و دماغ است **ورق السفرجل** بهار بکوبند هم سرد بود و مقوی
 دل و دماغ بود **ورق الکثری** بهار بود و طبیعت آن و منفعت وی مانند بهار بادام
 و سیب و به بود **ورق الباقلا** کله با قلا سرد و تر بود و مسکن جرایم دماغ بود و چون
 سخی کنند در هاون صافی و در افتاب بکشند خصای نیکو بود و موی را بغایت سیاه
 گرداند **ورق الخشخاش** کله خشک است سرد و تر بود و مسکن گرمی و خشک بود که در دماغ خاد
 شود و چون بر سر خاد کنند سر را نافع بود و منوم بود و مسکن صرع کرم بود **ورق زعفران**
 نوع از سالامند است و بخوبی که جگر از وی بود و از خواص وی است که عقرب را فرو برد
 و گوشت وی سم مهلک است و اگر در شراب افند و بمیرد آن شراب هم قاتل بود و گویند
 و زعفران حری است تحقیق و صفت آن مرا وای آن گفته شد **وسیع** بنا نیست کوهی که
 در سنگ روید در بهار و بوی دیو دهد و مؤلف گوید که بشیر از وی اثر الیوم دارد و گویند و
 طبیعت آن گرم و خشک بود **ورق النیل** است و طبیعت آن گرم و خشک بود در دیم
 و در وی قبض و جلا بود و موی را خضاب کند خاصه چون با خنابود خصای نیکو است
 باشد **ورق الاذن** بیارسی جوک کوش گویند چون برد اخضر طراکند نافع بود و چون
 بر شقاق بطلاکند سودمند بود و بر کزندی افیج غایت نافع بود چون بشکافند
 و چند نوبت بر آن بکشند **ورق کوبه النخل** و این سمحون گوید که آن عکبر است و گفته شد
 و صاحب جامع گوید که خطا است و مؤلف گوید که تحقیق آن مو میانی نخل گویند و بزبان
 مکسر در آن اثر از مو خوانند و دیقورید و س گوید که آن علی خوشبوی بود مانند
 میعه و آن تحقیق مو میانی نخلی است و منفعت آن در عکبر گفته شد و صفت عکبر نیز
 گفته شد و طبیعت و سخ الکرم بود در دیم نزدیک به سیوم و آن جزئی بلبله کند از هر
 آنکه جوهر وی لطیف بود و اگر بخور کنند سرفه کف را نافع بود و چون بر قویا بکشند نایل کند
 و مؤلف گوید که در دفع خون و کسر و افتادن از جای همان عمل مو میانی میکند و بسیار
 امتحان رفته **ورق** اشتواست و گفته شد **ورق** و ووی گرم و خشک بود و مسخنی

قوی باشد و در وی اعانق با سو بود و محرک جماع و کوره و بشت را نافع بود و محرومی مزاج
 را نافع بود و ادمان پوشیدن وی ایمن باشد از بواسیر و آن بوسیتی بود **ورق** آن باد بجان
 است و گفته شد **ورق** مقل خشک است و در مقل گفته شد و **ورق** جلال است یعنی
 غوره خرما و گفته شد **ورق** انکور سیاه است و در عنب گفته شد و **ورق** کلی سفید است
 و گفته شد در و رد و طبع آن سرد و تر بود در دوم و الله تعالی اعلم بالصواب
باب الماء هال گویند که قافله صغیر است و گفته شد **هال** گویند که جعبل
 است و گویند که تحقیق تراب الهالک است و گفته شد **هید** حب الحفظ است و گفته
 شد **هید** حمار قبان خوانند و غبر قبان و آن جانوری که کل است بسیار بیای در شب
 خها اب بسیار باشد و بشیر از وی اثر امیک خوانند چون با شراب بشامند عسر البول را و
 بر قانرا نافع بود و چون بدان تخت کنند بوسل یا طلا کنند بهر مرغ خنای را نافع
 بود و چون بخور کنند و در پوست انار کنند و بار و غن کوم کنند و در گوش جاکشند در
 گوش را نافع بود و اطهر سفر گوید که اگر خرقه بپسجیده و بر صاحب تب بندند نایل کند
هدا مرغیست که از الور کور گویند **هد** بیارمی از مرغ سلیمان گویند غافقی
 گوید که گوشت چون بخورند یا باب بیا شامند نافع بود و در خواص او رده است که اگر
 چشم وی بر کسی بندد که سیان بر وی غالب باشد آن سیان بکند و اگر بر کسی بندد که
 از رنج جزام ترسد مادام که با وی باشد ایمن باشد و اگر در ابتدا نیز کرده باشد
 موافق بود و اگر بر ویرا بخور کنند در خانه کز نکند و آنرا بخاک بپزند و اگر سر وی ادی
 با خود دارد و در برابر خصم رود بر وی ظفر یابد و حاجتها وی گذارده شود و
 اگر خون وی بر سفیدی چشم کنند و بچکانند نایل کند و اگر مغز وی بخور کنند در برنج
 بپزند هیچ حیوان موزی گردان نکرد و اگر هدهد کشته همچنان در دست برد خانه بیاورند
 هر که در آن خانه بود از چشم بدان ایمن بود و اگر معاد هدهد خشک کرده بخور کنند و با سوسن
 و بار و غن بپزند بیا میزند بعد از یک ساعت بیفشارند و بر موی بمالند سیاه و جود گرداند
 و اگر لحیه شیب وی با خود نکند هارند همه کس و مرادوست دارند و اگر بال و پیرا نزد پاموران
 بخور کنند موران بکوبند و چون گوشت وی بخور کنند بخور نافع بود و کسی که بر زن
 بسته باشد کشاده گردد باذن الله تعالی و دل و پیرا چون خشک کنند و بکوبند و با طلا بیا شامند

قوه باه را بفرزاید و لحیه شیب و زبان و دراز ترین بری که در بال وی باشد اگر در پوست ببرد
 و مرد در دران راست بندد قوه مجامعت بدهد **هر نو** قوه خوانند و آن درخت عودست
 و آن مقلطه فلفله بود اندک از وی کوبند و نرزدی بابل و از وی بوی عود آید و طبیعت وی معتدل
 و گویند که گرم و تر بود و صاحب طبع کوبیده مقوی معده و هضم بود و طبیعت وی بول براند و منکول براند
 و اخفین عمران کوبیده در حلق نافع بود و شکم براند و بدل وی قافله صغار بود **هر د**
 باری در زرد گویند و در عروق الصفه گفته شد **هر قلوب** بقله الیهودیه است و آن نوعی از هند است
 و گویند که آن نوعی است و بقله یهودیه را نیز گویند که قوه است و آنجه محقق است آنرا
 هر قوه گویند و باری تره دشتی و آن از انواع کاشق دشتی است و بری و در هند پاکفته شد **هر**
فولیون بباری سه سبیل گویند و در تمام گفته شد **هر طمان** و طمان گویند و آن چیست که در میان
 کدوم و جوی باشد و طبع آن معتدل بود میان گرمی و سردی و میل بتری داشته باشد و گویند که
 سرد بود و گویند که بغایت گرم بود و خشکی و یخنی بود بی لذت و در وی قبیض و تحلیل بود **هر ار**
جشان و هزار نشان نیز گویند و معنی آن باری هزار کوزه بود و آن و آن فاشراست و گفته شد
هر اسفند حر است و گفته شد و باری نیز گویند **هشتمین** حشیفه است و گفته شد و
 باری کز البر گویند و در شقایق نیز گفته شد **هشت دمان** عود هندیست و طبیعت آن گرم و خشک است
 در سیوم و گفته شد و خاصیت نفیس را عظیم سودمند بود و بدل وی فلفله یون باری یک است **هفت**
برج مانزریون است و گفته شد **هلیون** بطبع است و گفته شد و باری نیز گویند **هلیفینا**
 هند با است و گفته شد و باری کاشی گویند **هلموت** حلیموست و آن سلق جلی است و در
 حاضر گفته شد **هلیان** شاهنجه است و گفته شد **هلیون** باری مار جویم و مارکیا خوانند و اصل
 مغرب و اندلس و اسفراخ خوانند و نیکوترین آن بستانی بود تا نزد طبیعت وی گرم و تر بود و ورق
 آن مانند ورق رازیانه و تخم وی و صفت آن گفته شد و وی مفع سده احشا و محلا بود و طبیعت
 وی عرق النساء و برقان و در معالجات نافع بود و خاصه طبع اصل وی چون با شراب بپزند و طبیعت
 آن بیا شامند که زدن رتبه را نافع بود و چون بطبع وی مضطرب کنند در دندان را ساکن کند و
 تخم وی همین عمل کند و گویند که وی شکم را بیند و گویند سودمند بود ببولج بلخی و عرق البول را
 نافع بود و باه را زیاده کند و دشوار را زدن را سود دهد و سخن کرده و مثانه بود و مسخنی بغایت
 معتدل و تقطیر البول که رطوبه بود و بپرازد سودمند بود و در دشت و ورک کهن شده را نافع

بود و طبع و بر اجون سلک بیا شامند بپزد و گویند که چون سر و کبش باه کنند و در شیب خال کنند
 هلیون در آنجا بروید و آب تخم وی سنگ کرده و مثانه را بپزد و از آن چون با قدری غسل و با قدری
 روغن بلسان بیا شامند و وی معده را مضرب بود و اول آن بود که بپزد و بعد از آن با گوشت بپزند
 و مری و زیت را اضافه کنند و طبعی کوبیده که اگر بپزد و بپزد و بپزد و بپزد و بپزد و بپزد و بپزد
 بود در در اسکن کند و بجهول کوبیده طبع اصل وی باه را زیاده کند و بدل آن جلی بود **هنگ** زبان
 هندی نبات حلیت است و حلیت صغ است و حلیت گفته شد **هند** با باری کاشی گویند
 و آن بری بود و بستانی و بری را میونانی نقول خوانند و تخم ریون گویند و ورق وی بهن تر بود
 از بستانی و معده نیکوتر بود و بستانی را میونانی اند و بیا گویند و آن دو نوع بود یک نوع و ورق وی
 بهن بود نزدیک بکاه و یک نوع و ورق وی باریکتر بود و در طبع وی تلخی بود و نیکوترین آن بستانی
 و تر و شیرین بود و فاضل تر دندان شای بود و آنرا نظوینا خوانند و طبیعت آن سرد و تر بود در
 آخر درجه اول و گویند که خشکی و در دوم بود و بری را طبع حشوق خوانند و بباری سه و بلع واری
 گویند که اقوی بود از بستانی در جمیع افعال و عصا هم وی استقامت نافع بود و سده جگر را بکشد و
 دفع سمها کند چون بیا شامند خاصه عرق و زنبور و مار و برب را زیاده کند و مرکز ذی عرق
 ضاد کتد نافع بود چون آب و برابازیت بیا شامند با در هر ادویه ها کشنده بود و مقوی قلب بود چون
 بیا شامند و لبن وی سفیدی چشم را زیاده کند و هند با بستانی را زیاده کرده از وی بیشتر بود که در بری
 مقوی معده بود و سده جگر را بکشد و سبزر را و حراره خون را و صفر را بپزند و چون آب وی
 بپزند و بپزند و بپزند و بپزند و بپزند و بپزند و بپزند و بپزند و بپزند و بپزند و بپزند و بپزند
 بال گرداند و بهاء دراز را سودمند بود و کاسی کیموس نیکو دهد و تلخی وی زیاده کرد و وی
 فاضل تر از کاه بود در قتیح سده و در تابستان تلخی وی زیاده کرد و بس اندکی میل بحراره داشته
 باشد نزدیک باعتدال و ضاد کردن وی خفتن نافع بود و چون با آرد جو ضاد کنند و با اسفینج
 طلا بپزد بود و ضاد کردن بر نفیس نافع بود و از جهت در چشم گرم را ضاد کردن سودمند بود
 و مسکن صیجان و غشیان صفر و حرارت معده بود و شکم را بیند و برب را نافع بود و مرکز ذی
 عرق را و بجمیع جانوران را کزنده مثل زنبور و مار و سام ابرص ضاد کردن با سوبق نافع بود و چون
 باب کاشی خیار چنبر حل کنند و بدان غرغم کنند و بر مطلق را سودمند بود و مسکن غشی و صیجان
 صفر بود و هند با بطلی الحضم بود و مصلح آن رشاد بود و نوعی از کاشی بری هست که آنرا خند نریل

گویند و گفته شد و کاشف شای که انرا انطونیا خوانند معتدل ترین همه کاشفها بود و کمی و روی
 نیکوتر بود و مسیح گوید که وی در میان کاشف و کاهو بود و طبعی گوید که ان لطیف تر از کاهو بود
 و غذاء انکتر دهد و چون ورق و برآبکوبند و بر ورم کرم بخند بکازند و سرد کند و اب وی
 با اب راز زبانه تر یونان را سودمند بود و بیج وی از تخم وی قوی تر بود در منفعت و پوست
 بیج وی مستعمل بود **هوم الجوس** مرادینه است و گفته شد و ان درختی است که در حوالی فارس میروید
 مانند یاسمین می روید و مجوس در وقت زهره استعمال میکنند و مشکوفه وی مشکطرا سیسم ماند
هوفاریقون هیو فاریقون و او فاریقون گویند و اندر و سامن نیز گویند و نور یقون نیز گویند
 و ان دادی رویست و انرا قضبان و زهری و جوی است سرخ رنگ برنگ سماق بخدادی بغایت سرخ آید
 صاحب منهای آورده که سرخی و مکر از سرخی سماق بود و هو آورده است که جب بلسان است و سرد و
 سهواست و طبیعت ان کرم است در سیوم و خشکست در آخر ان ملطون و محلا او رام باشد و ضما کردن
 ورق انرا سوختن انرا نافع بود و چون بپزند و با شراب یا شامند نفیس را عظیم سودمند بود و در نفوذ
 گوید که بدل وی بوزن وی بیج از خرو نیم وزن وی بیج کبر بود **هوجره** هوفقیداس نیز گویند
 و ان عصی الاغ است و گفته شد **هونسطیداس** صاحب منهای گوید که عصا حلیه التیسر و گفته شد **هونسطیداس**
 خسر الحار است و گفته شد و میاروشنکار گویند **هیضمان** فجلی بری است و گفته شد **هیل بو** و ان
 حال است و ان قافله صغار است و گفته شد **هیشتر** کنکور بری است و درازی قدان یکگز
 باشد بلکه زیادت و میانه ان قوی بود و شکوفه ان بهن باشد بلون بنفشه و باخ سفید شود
 و میانه ان شکوفه مانند بنه شود و اگر از ان بنه در کوش کسی رود کوی آورد **هیل** هالست و گفته
 شد **هیرون** و قصب است و گفته شد **هیزار** ما نفعه است و گفته شد و الله اعلم **باب الیاء**
یاسمون یا سمین است و شجلاط نیز گویند و بشیر از ی که یاسم خوانند و ان سفید بود و زرد بود
 و گویند از رزق نیز باشد و عیسای بن ماسه گوید که زرد و سفید بقوه تر بود در حراره بیوست
 خوشبوی تر بود و مسیح ابن حکم گوید که طبیعت وی کرم و خشک بود در آخر درجه دوم و اول سیوم
 و ملطون طریبات بود و کلن را انرا یل کند و صلاص بلغمی را نافع بود بوییدن و ربای غلیظ که
 در دماغ بود تحلیل دهد و مقوی دماغ بود و اصحاب لقوه و فالج را نافع بود و مفتحه سده بود
 و عرق النساء را نافع بود و نوع زرد از وی محلا و سخن هر عضوی سرد بود از سر و مزکوم را نافع
 بود و مغز و ری مزاج را صلاح آورد و مصلح وی روغن و سرکه بود و دیتور دیوس گوید که در حراره

بود و جب القرم و حیات را بیرون چون خشک کرده انرا سخت کنند و با عسل برشند و بیاشامند
 سه روز هر روز مقدار سه درهم قطعه نرف ارام بکند و محرب بود و چون خشک کرده را سخت کنند
 و بر روی سیاه بامشند سفید گرداند **یا قوت** شیخ الرئیس گفته است که در ادویه قلبیه که طبع او
 معتدلست و اما خاصیه او در تفریح و تقوید دل مقاومت با سموم عظیم المنفعه است و از
 سطاط الیسر گوید که یا قوت سه صنف است سرخ و زرد و از رزق و شریف ترین ان سرخ است
 و انرا چون برانش بلانند حسن و زیاده کرد و سرخ تر کرد و هو گوید که کسی که یا قوت از گردن بیاورد
 یا با نلشتن بر ساند و در دست کند و در شهر باشد که در انجا طاعون بود او ایمن باشد انرا
 طاعون و بروی واقع نشود و این از خواص است و نیکوترین ان سرخ مرانی بود و سوار سوار
 و خفقان را بغایت نافع بود و گویند که چون از خود بیا و بزدن منع جمود کند خاصه جمود دم
 و بغایت مفرج بود تا بحدی که در دهان چون نگاه دارند تفریح بخشد **بیر و** دو نوع است
 یک نوع را بیج لعل خوانند و یک نوع دیگر را بیر و الصم گویند و ان بیج لعل بر سیست
 و بصوره انسان بود و انرا بیر و الصم از بهر ان گویند که بصوره انسان بود و مؤلف گوید که
 در حدود کر مسیر شیر از نزدیک قلعه شهر یاری باشد و قدان یک و جب کوتاه تر بود و
 دست و پای داشته باشد و بلون سفید بود و بعضی گویند که انرا سکه میکند از زمین
 و انرا اسکنند خوانند و این معقول نیست و نیکوترین وی ان بود که فربه باشد و طبیعت
 وی سرد باشد در سیوم و خشک بود در اول سیوم بخدر رویست بود و اگر جویق وی بر
 ریش را بمالد یک هفته انرا یل کند و انکه ریش کند و اگر بر ورمها و صلب و بر ورمها و خنازیر
 طلا کنند نافع بود و بیرو را چون بکوبند و بر مفاصل ضا کنند زایل کند و اگر کسی را احتیاج
 باشد بقطعه عضوی چون در شراب بیا شامند بخود ششوند و از خوردن وی همان عارض شود
 که از خوردن افیون و وی مسبت و منوم بود و اگر در شراب کتد مستی زیادت کند بغایت
 بدترین ان بوست بود و بوییدن و ورق ان و آنچه سفیل بود و انرا ساق نبود و ذکر
 خوانند و مسبت بود مداوای ان بوی کنند بآب کرم و عسل و شبت و مصطک و سعت و مر
 و سفند و شیر تازه اشامیدن و بیرو را در محبت خواص بسیار بود و گویند که اگر کسی
 با سم شخصی که خواهد بیرو را بکند هم در زمان هر عضو بیرو را که بیند از نذ ان شخص را
 همان عضو را جرا کرد اند و خیلی خواص دیگر دارد که غیر طبی است و بدان سبب اینجایان آورد

یتوع هر بنازی که از البقی محرق مسهل مقطع بود از این نوع خوانند مانند شیم و
 عشر و لاغیه و مازدیون و عرطنیثا و ماهودانه و غلقا و امثال آن و اصناف آن
 بسیار بود و همه بلد باشند و اقوی ترین از یتوعات لبن بود و بعد از آن تخم و بعد از آن
 ورق و طبیعت آن گرم و خشک در چهارم و آن بوده که در دوم یا در سوم و از خواص وی اینست که
 اگر در بر که در آب اندازند که ماهی حمران آب باشد ماهیان در روی آب افتند و لبن وی موی را
 بسترد چون بدان طبع کنند خاصه در آفتاب و آنچه بعد از آن بروید ضعیف بود و اگر مکرر کنند
 دیگر نر وید و اگر بر دندان خورده چکانند قلع کند و بواسیر را قطع کند و مسهل بلغم و اخلاط
 غلیظ بود و منفعت هر یکی از یتوعات در باب خود منفعت و مضرت و ابدال و اصلاح آن گفته شد
 و گویند که بدن آن در استفراغ بلغم نیم وزن آن سکنیج است **یخصص** نوعی از کرفس
 بزرگست و از اشرف خوانند و انواع کرفس گفته شد در کاف و گویند که آن فطر السیلون است
یدره قسوس است و گفته شد **یدره** خاما اقطی است و گفته شد **یربوع** بیارسی موش
 دشتی خوانند و گوشت وی غذا و بسیار دهد و شکم براند **یراع** قصب است و بیارسی
 فی گویند و در قاف گفته شد **یرامیع** هلیون است و گفته شد **یرنا** حنا است و گفته شد
یشف بیارسی شب گویند و در حجر الشب گفته شد **یعنید** خندری است و گفته شد
 و از بیارسی کاشفی بری گویند **یعقوب** کبک نواست و در قیغ گفته شد **یعنیصا** ریاس است و گفته شد
یغظین نزدیک عوام که بود و در لغت هر چه خوک او را ساق افراشته بود مانند و خرپه و خطله و خیار کرد
 و امثال آن از این طبعین گویند **یلجوج** عود هند است و گفته شد **یمام** شفتین است و گفته شد و بیارسی آنرا
 بویار گویند **یمامه** کبوتر خفا است و در جام گفته شد **ینبوت** خرپه بیضی است و صفت خرپه بیضی و شای
 گفته شد و طبیعت وی سرد و خشک در سوم و خشک و گویند گرم بود و آن در جرها و درین دیوارها
 و پستانها وید و مژه وی مانند کوزه کوسفند و کوزه که بود و لون وی سرخ بود که بسیار نهند و در مصر آنرا **الطی**
 خوانند و مژه و دانه وی دانه خرپه شای مانند یکدیگر باشند و طبع و پرا مضرت کردن بیخ دندانرا
 نافع بود و در طبع وی خشکست مقوی سفید بود و وی سودمند بود از حمة سیلان حیض مغرط خوردن و بخورد
 بر کوفتن و مغص اسهال را نافع بود و اگر بر آله عمل کنند سخت تر از کد و خطه وی بد بود و ثقیل چون بر بخورند
 و بیشتر از وی کوو خوانند **ینتون** ناسیا است و گفته شد در ثا و آن بیارسی و آن دو مزاج گویند **ینق** بلغم اهل
 انباشت گویند و گفته شد **ینمه** نایست که بیشتر از وی آنرا امبل دار و گویند و آن در خرما و زخمها تا نه مستعمل کنند ^{اعلم}

الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على خير خلقه محمد وآله وصحبه الطيبين
 الطاهرين اجمعين وسلم **باب** در مقاله دوم است از کتاب اختیارات بدیهی
 که ذکر خواهیم کرد در مرکبات مستعمله والله للوفی والمعین وان شئت الله است بر دو مقلات
مقاله اولی در کیفیت ترکیب ادویه و بیان قوه آن و مقدار زمان بقا قوه هر یک از این
 از ادویه مرکبه و وقت استعمال آن و امتحان تریاقات و مقدار تناول آن و منافع تریاقات
 خصوصاً تریاق فاروق و بیان کیفیت التقات ادویه و ادخار آن **بدانکه** کسی که ترکیب
 ادویه میکند باید که ادویه نیک تا نه خالص کند و انرا از خاشاک و خاک و غبار پاک کند و
 ادویه خشک که انرا باید کوفت جدا جدا بکوبند تا قوه آن ضعیف نشود و چون بکوبند و به
 بیزند بجزیره و زنده در دست گردانند بعد از آن همه را با هم در هاون پاک بکوبند تا نیکو بآید
 آینه شده شود و چند نوبه کوفتن و بکوبدن و بکوبدن و بکوبدن و بکوبدن و بکوبدن و بکوبدن
 صلایه کنند و باز بکوبند تا همچون غبار و هب شود و اگر در آن ترکیب چیزی از اجزاء
 و جواهر باشد خصوصاً مثل یاقوت و فیروزه و سنگ مریم باید که بسنگ سماقی سحق
 نمایند و صلایه کنند تا نیکو مسحق و موصول گردد و اگر در آن ترکیب چیزی از شراب یا عصاره
 یا صوغ باشد باید که صوغ را بخیس کنند در شراب یا عصاره تا در آن گردد بعد از آن
 هاون بمالند تا یکسان گردد اجزاء آن و اگر در آن ترکیب چیزی از شراب و عصاره است
 نباشد صوغ را در آب حل نمایند و در هاون بمالند و ادویه را کوفته و بکوبند بر آن برشند
 و اگر بکوبند همچون میکنند باید که عسل باشد پاک مختلط آن نباشد موم و خوش طعم
 و خوش بوی و آب ندیده و کف گرفته باشد استیسه باشد و باید که عسل سه مثلاً ادویه باشد
 و ادویه را در میان آن بریزند و نیکو در هم بزنند و در ظرفی یا قیفی یا جینی یا زجاجی
 بریزند که ظرف مملو نباشد و سر ظرف بنوشانند تا سرد شود و تا هفته هر روز سر ظرف بر میدارند

تا بخار آن برود و از فساد و غلیان ایمن شود و اگر قوی سازند اگر در آن صمغ باشد بخور سیاه
 جنانکه گفته شد و ادویه را بر آن برشند و الا با آب اندک چند آنکه ادویه بهم ملصق شود
 برشند و قوی سازند و در سایه در پشت غربال خشک کنند تا خشک شدن هر روز از آن باز
 گردانند تا لوله نکرده و فاسد نشود **و اگر مطبوخ** ترکیب کنند مثل عنب و الورا بشویند
 و گیاهها و تخمها پاک کنند و اول جوها و بیهانیم کوفته در دیگ بریزند و بعد از آن تخمها
 و بعد از آن فراکه و در عقب آن گیاهها بریزند و بنفشه و نیلوفر و برسیا و شان و شکوفه
 در آخر همه باید ریخت و اگر ایتیمون در مطبوخ بکشد انرا در خرقه کتان بندند و سرش محکم
 بربندند و در وقت فرو گرفتن در دیگ اندازند بر بیهانیم و ترنجبین و شیر خشک
 و خیار جنبه اصل آنجا شامند تا قوتش نزود بلکه باب کرم بخور سیاه بند برسد در حال
 کنند و بعد از آنکه مطبوخ افزو گیرند و صلا کنند بر سر آن بریزند و اگر با مطبوخ سرد ادویه
 مثل ابار و صبر و تربد و سورجیان و سقوفیا باشد انرا بکوبند و برشند و حرا سازند
 و فرو بزنند و در عقب آن مطبوخ را بیا شامند از آن مطبوخ بردارند و سرد ادویه کوفته
 در آن بریزند و بیا شامند بر عقب آن مطبوخ را بیا شامند و تربد را محکوک و مخصوص
 کند و بروغن بادام جری نماید بر استعمال نماید **و اگر تخم** چند بریان کنند در خرف
 بواب ندیده یا تاوه را نیکو کرم کنند و از اش فرو داورند و تخمها را در آن بریزند و در هم
 میزنند چند آنکه بوی آن بدست بریزد و بسیار از حد بریان بکنند تا قوتش نزود
و ادویه بجزیره مثل توتیا و کل و لاجورد و نو شادر و امثال آنرا در هاون بکوبند پس
 بسنگ سماقی سحق نمایند بسیار تا همچو غبار شود دیگر بار باب سحق کنند بر هاکنند
 تا فرو نشینند بر آب از وی بریزند و خشک کنند و بعد از آن دیگر بار بسیار بکوبند تا همچون
 هب شود و همچنین سحق و صلایه بکنند داروها و چشم را نیز بر آنکه چشم عضو است
 لطیف و شریف ذکی الحس و تحله ندارد از ادویه آنچه در وی اندک خشونت باشد **و غسل**
 ادویه بجزیره را مثل مذکور است و اقلیمیا و خبث الحدید بدین طریق باشد که مکرر باب
 سحق کنند بعد از آن را بکند تا فرو نشیند بر آب از وی بریزند **و ادویه** را که بیا دید
 سوختن مثل سرطان و بسد و کهر با در کوزه آب ندیده کنند و در کل حکمت گیرند و در تنور
 نهند تا محرق گردد و سرطان را اول دست و پای آن جدا کنند و شکمش را بشکافند و بآب

نک و خاکستری بلوط و روز بشویند و بعد از آن بار دیگر باب خالص شیون بشویند نیکو تازان
که شور و انروی برود بعد از آن بگویند و در جو غنی از سنک و بعد از آن در آب جوازند
و بپزند تا زمانی که بخندد و اگر خواهند که آبکینه را بسوزانند در کوزه نهند تا گرم
شود چنانکه نزدیک بکذاختن باشد بر دارند و باب قلیا اندازند و بعد از آن
بسایند و صدق و شیخ را چون بسوزانند در ظرف آب نهند نهند پس ظرف را در کله
گیرند و در تنور نهند تا محرق شود و اگر مس خواهند که بسوزانند از آنکه سازند و ببلد
و هلیله و امه بچوشانند و صایع کنند و آب آن در دیکسری چوشانند و آن سفایع مس را
گرم میکنند و درین آب می اندازند تا بیست و یکبار چینی کنند بعد از آن فرو گیرند
و آنرا است شده باشد بر دارند و باز بر آتش نهند و قدری بول کا و بدان ریزند و
بیست یکبار صغایع را گرم میکنند و در آن می اندازند و در سوب این را بدان رسوب
ضم کرده بسایند و فولاد را همچنین بسوزانند اما سوختن فقر چنان باشد که
نقره را بسوهان بسایند و بعد از آن باب نمک بچوشانند در کفچه آهنین محرق شود
و اگر نسوزد اندکی کبریت در آن اندازند که سوخته شود و سرپ را نیز همچنین بسوزانند
و اگر زربسوزانند بسوهان بسایند و باره سرپ نیز بان بسایند و با هم بگذارند پس
رها کنند تا سرد شود و باره بسایند و باره دیگر سرپ بان بسایند و با آب نمک در کفچه
آهنین کنند و چوشانند تا آب نیست شود و سرپ را حاون کنند و بسایند اما مقدار
زمان بقا دوقه ادریه مرکبه و وقت استعمال آن بدانکه تریاق کبیر بعد از پنج ساله
تا هفت سال استعمال کنند زیرا که تاثیر قوه این مرکب بلامضرة بعد از این مدتی بظهور
می رسد و بعضی گویند که بهتر است که استعمال نمایند بعد از دوازده سال و اما کمتر از
هفت سال استعمال نمایند و او را شش خیر است و ترعرع و شباب و سحون و موت
اعتبار کنند و تا شش ماه گویند که طفلست بعد از آن در ترزاید و ترعرع باشد تا ده
سال در بلاد حاره و بیست در بلاد باره بعد از آن واقف شود و شباب باشد تا ده
سال دیگر درین قیاس بعد از آن در اخطاط باشد تا چهل ساله تا شصت سال بعد از آن
بمیرد و همچون معاجین باشد تا سی سال قوه او در ترزاید باشد بعد از آن قوی باشد
اما نقصان بدید تا شصت سال برانگاه همچون معاجین کبار باشد اما تریاق قوی

قوی باشد و استعمال آن در سحون و ادریه قانده و نفش هوام و حیات و افای و کلب کلب
کنند و تریاق عزره و مشور و ریطوس و شلیثا بعد از شش ماه استعمال کنند و قوه آن هفت
سال باقی بود و قهر افای و اندرون خون و عنصل بعد از ده ماه استعمال کنند و تا دو
سال موثر باشد اما تریاق اربعه منقطع می شود قوه او یا ضعیفی شود بعد از دو سال
و فلونیاروی و فارسی و بر شعثا بعد از شش ماه استعمال نمایند و تاثیر آن سه سال باشد
و دواء المسک و نجیحوش و ماده الحیاه و اطریفات از ده ماه تا سه سال نیکو بود و جنوب
و معاجین و جوارشات مسهله مثل عجون خیاب و جنیر و شهر بایران و جوارش تری
و همچون سفر جلی مسهل فی الحال که ترکیب کنند استعمال توان کرد و تا ده ماه نیکو باشد
و بعد از آن فعل آن ضعیف می شود روز بروز تا سه ماه بعد از آن فعلش باطل گردد اما قوت
سفوفات تا دو سال نیکو بود و قوه قهرها از آن روز که می سازند تا شش و همد و سحر نیز
چنین بود و روغنهای تا متغیر نشد باشد استعمال توان کرد لیکن چون بوی آن متغیر شود
بهیچ کار نیاید الا روغن بلسان و مویا میوه که هر چند که گفته تر شود بهتر بود اما اثر به
در روز که بسازند استعمال توان کرد و قوه آن تا چهار سال باقی ماند و مطبوخ فی الحال
که بچوشانند استعمال کنند و ده ساعت برو بگذرد و ضعیف شود و عمل نکند در میان نقواعة
بدانکه نقواعات لطیف تر است از مطبوخات و نسبت آن بمطبوخات همچون نسبت
مطبوخات ساده است بمطبوخات که تقویتش کرده باشند بر دار و از برای آنکه در طبیح
و غلیان در آب استخراج قوای ادریه از احرام زیادت تر است و نقواعات سبکتر است
از مطبوخات و همچنین سرد تر است از وی زیرا که الکساب حراره از آتش نکرده است بسبب
طبیخ بر آن برای اینست که نقواعات موافق تر است از مطبوخات حیاتی حاده در فصل تابستان
و نزد اخراج مواد برفق و اسانی از ابدان ضعیفه مثل نافعین و ضعفا و جع غرض
از نفق تسکین حراره است و تلین و اسهال برفق و طریق آن چنانست که ادریه را
بخور میسازند در آب پاک آن مقدار که سه انگشت مضمومه اب از سران گذاشته باشد بعد
از آنکه نیم کوفته کرده باشند ادریه را و آنجا واجب باشد که نیم کوفته کنند و بنهند
در افتاب و غربالی در سران نهند و اگر در شب باشد در کاه و نمک نهند و کاه باشد که
سه روز همچنین کنند و کاه باشد بیکه روز تمام شود بعد از آن در دست بمالند و بپشازند

وصاف کرد اند بخر بال یا بالایش و اگر خواهند تقویتش نمایند بر داری که مناسب حال باشد و اگر خواهند تقویتش نمایند جنانچه مقتضی الحال باشد **در بیان** مطبوخات اسان تر و سبکتر است بر طبیعت از حبوب و کرمی و غایله آن کمتر است و زود تر اسهال میکند از موافق تر است مر مواد رقیقه را از برای آنکه مطبوخات انتزاع میکند قوای ادویه را از اجرام آن بواسطه آب و جاری میکند اند بواسطه آن که موسات و مواد را در او عیم بدن و جذب میکند از آن خاصیتی که در اوست در تعیین آن ماده و اسهال آن ماده میکند بغسل و جلا بر معلوم شد که اسهال بمطبوخات اسان تر است و در زمانه اند که تر فارغ می شود و باز نمی ماند در بدن از اسهال چیزی که باز گردد سبب غش و کرب و عطش و معاودت اسهال شود همچنانکه گاه هست که می ماند چیزی از اجرام حبوب در حیل معده و لفایف امعاء و بعضی از مطبوخات ساده میدهند و بعضی مقوی میکرد اند به سردار و مثل عاریقون و تربد و محموده که سخت نمایند و بر سران بریزند بعد از طبع و تصفیه **در بیان** شیافات و قتل سهله بدانکه شیافات و قتل سهله اسهالی نمایند آنچه امعاء است بر فو و اسانی و نسبت او بحکمت نسبت مطبوخات است بحبوب و شیخ الرئیس گفته است که واجب است که باشد طول شیافات شش اصبع مضمومه تا برسد بمعاء مستقیم و اثرش بر سرد بمعاء قولون چون خواهند که استعمال نمایند از برای علاج قولنج و کمر قندی گفته است که طول شیافات واجبست که بقدر طول اصبع باشد بلکه بیشتر تا برسد بمعاء مستقیم و اما چون خواهند که استعمال کنند از برای وجه و رک و عرق النساء باید که بسایند مدحرج تا برسد بموضع که نزدیک علت است **در بیان** مفرحات و معاجین بدانکه مفرحات و معاجین واجبست که نگاهدارند دارند در انامی و هوی یا فضا و الا که میسر نشود در ظرفی جینی یا کاشی یا زجاجی که تا نیکند او در ظرف و در ظرف در او مثل آبکینه و بلور و ظرف را برنگردانند بلکه بعد چهار انگشت مضمومه بگردانند تا خال باشد تا نزد تخم چون متخلخل شود و منبسط گردد او را جایگاه داشته باشد که بر آید و سر ظرف را محکم نکردند بلکه واجب است که او را نفس گیر باشد تا آنچه از آن بیرون آید و در وی محقق نگردد و سزاوارست که در اسبوع اول هر روز سر ظرف را منگش میگردانند تا بخار از وی بیرون

می آید و در وی گرفته نشود و از غلیان ایمن گردد و آن ظرف را در میان جو فکاه باید داشت تا اخراج اجزای از وی بکنند و او را از غلیان نگاهدارند و تا حراره در وی محصور نشود و منعکس گردد و بداخل آن و متخمر گردد و بعد از تخم و رجوع آن بحاله اولی از میان جو بیرون آرند و سرش محکم گردانند و نگاهدارند و بکار دارند **در بیان** تر یا قها اما تر یا ق کبیر و از تر یا ق فاروق گویند تر یا ق جلیل القدر عظیم المنفع است که مقاومت باز هر ما و ادویه قتاله کنند در باهیات و در غیاب کلب کلب و جمیع امراض بلغم و سوداوی و سده و ریاح و فالج و سکت و صرع و لقو و قرحه و و سواس و جنون و جذام و برص و خفقان و تقویت قلب نمایند و حواس را نیز کنند و تقوید معده و جبر بول و اوجاع کلیه و مثانه و تفیت حصاة و صلابات کلیه و کبد و مقوی دل و دماغ و کبد بود و قروح امعاء و اسهال و نفث دم و سعال مزین و بواسیر و مغص و سوء هضم و قولنج و در معده و استسقاء و کرم شکم و صلح و شقیقه و صم و ضعف بص و ظلمة آن و جذام و برص و یق و اوجاع مفاصل و جمیع امراض سوداوی و بلغمی را مفید افتد و ادرار طث و بول کند و غش هوام و کزندی و آن کرم و خشکست و صنعت آن در باب تر یا قات ذکر کرده شود **اما** تر یا ق اربعه و تر یا ق غورم منفعت میدهد هر سم ذوات السموم و غش هوام خصوصا عقرب و برح غلیظ که در معده و احشا باشد و منفعت میدهد مر اوجاع کبد و طحال و صرع و لقوه و فالج و خفقان و صنعت آن در باب تر یا ق ذکر کرده شود **اما امتحان** تر یا ق بدانکه تجربه تر یا ق بدان کنند که کسی وای می سهله قوی مثل سفوفیا و تخم حنظل بخورد و بعد از آن نیم درم تر یا ق بخورد و در وی دهنند و مارا نفعی یا یکی از هوام قاتله بر وسط کنند اگر خروس بخورد تر یا ق بقوتش و نه مغشوش و الا یا ضعیف یا مغشوش بود و تر یا ق تا استعمال نکند قوه و ضعف آن ندانند و تا قوه و ضعف آن ندانند استعمال نباید کرد **اما مقدار تناول** آن اما در کزندی که مارا نفعی یا بعضی از مارها قتاله بدهند از آن یک مثقال با چهار و قیه شراب زنجانی و کلب کلب را یک مثقال با پنجم از خاکستر طافات نقری و در کزیدن عقرب را نیم درم در کزیدن زنبور دانکی و نیم با سرکه و صاحب گوید که دود آنکه و کسی که خورده باشد دوا بی سیمی یا ادویه قتاله همچون اینون یا شوکران و پنج نیم مثقال تا یک مثقال با شراب زنجانی بدهند و کسی را که و سعال مزین باشد یا در د

خروسی بال بعد از آن که ابتدا کرده باشد
منقطع شود تر یا ق نیکست و غیر مغشوش است
یا نیم درم بخورد هم

سینه یا در موده و امعاء و احشاء و شهوت کلی و ناقص و قی و تب نبود و دانکه بخورد و
 کسی را که صرع و سکنه و فلج و لقوه بود نیم درم تا یک درم بخورد باب سذاب و کسی را که قولنج باشد
 و استسقا را نیم درم تا مثقال و اسهال و قزوه امعاء را هم تا یک درم بخورد باب سذاب و کسی را که
 نیم باب سحاق و در ضعف نفس دانه نیم با سکنجبین عنصل و در جذام مثقال باب افیتمون
 و کاوزبان و در حصاة کلیه و مثانه نیم مثقال باب کرفس و در دسینه دانه نیم با شراب
 و در ضعف شهوت کلیه یک مثقال با شراب و در احتباس طمث و خون حیض یک مثقال با طبع
 مشکطراش و باید که استعمال نماید تریاق را بعد از آنکه تجربه نماید نیک و بدی و ضعف
 و قوه آن **در بیان** کیفیت التقاط ادویه و ادخار آن و نگاه داشتن آن تا زود قوه و فواید
 ضعیف نگردد بدانکه ادویه بعضی موری و بعضی نباتی و بعضی حیوانی اما معدنی بعضی بیرونی
 و بعضی حجری و بعضی طبعی بعضی ملکی بعضی اجساد مطهره است و اما نباتی بعضی از آن اوراق
 است و بعضی بزور و بعضی اصول و بعضی قضبان و بعضی ازهار و بعضی اثمار و بعضی
 عصارات و بعضی صمغ و بعضی قشور و بعضی مجموع آن گیاه کاهو و اما حیوانی بعضی فضول
 است و بعضی اعضا اما فضول بعضی ابروالاست و بعضی زبله و بعضی مرارات و بعضی رطوبات
 چند مثل شیر و سفید تخم مرغ بدانکه ادویه معدنی فاضلترین او است که از معادن
 مشهور باشد مثل زاج قبری از برای آنکه شهره دلازه میکند بر آنکه بسیار مردمان تجربه
 آن نموده اند و یقینا دانسته اند حال آن و باید که آن ادویه بک باشد از غل و غش و طعم
 و بوی و رنگ آن متغیر نشده باشد و اما ادویه نباتیه اما اوراق و اجبت که بچینند بعد
 از آنکه بهال خود بر سیده باشد و بماند هیئت خود زیرا که آن وقت کماله و دست بیش از آنکه
 رنگ آن اوراق متغیر شود و شکسته شود و آن اوراق را ساقط گردد و تر بخت شود
 و اما بزور و اجبت است که بردارند بعد از آنکه مستحکم شده باشد جرم و کم گردد مایه آن
 و اما اصول و اجبت است که فرایند نزد سقوط اوراق آن و این مخصوص است بعضی
 اصول لکن اکثر ادویه اصولیه قلم میکنند در فصل چهارم از ظاهر شدن ساق آن از زمین
 مثل خصیه الثعلب و همین و بیاض عنصل و فرامیگیرند امثال این اصول درین وقت
 الا از برای آنکه اگر بکارند تا بزرگ گردد ساقها و ورقها آن سرایت کند قوه این اصولیه
 ساق و ورق و بماند قوه آن در اصول علی ما بینقی و همچنین میکنند حشاشیان و صیادان

که ما شاهد کرده ایم در فرا گرفتن اصول که در شیب زمین است در زمستان لکن بزوری
 که زرع می نمایند چون خواهند که فرایند اصول آن می نمایند قضبان و لوراق اثاق قوی
 میشود اصول آن و تخم نمی آورد و قوه آن در اصول می ماند مثل شلغم و پیاز و کز و اما
 قضبان و اجبت است که فرایند در حال در آن و هنوز برآمده و تشنج نگشته باشد و اما
 ازهار و اجبت است نیز فرایند در حالت ادراک و آنکه هنوز برآمده و تشنج در آن
 پیدا نشده باشد و اما اثمار و اجبت است که بچینند الا بعد از تمام ادراک و بچ آن و
 بیش از آنکه سقوط کردد اینست حکم اکثر ثمرات و آنچه در بلاد معتدله است
 و بعضی از معظم بلاد مثل بلاد مصر است که فرامیگیرند ثمرات بیش از کماله فنج زیرا که
 اگر فرایند بعد از کماله فنج خشک گردد بسبب فرط تحلل رطوباتی که لازم اوست و قوت
 حرارت هوا و محله و اما فرایند گرفتن مجموع نبات بحمل جوهر کما هو و اجبت که فرایند
 بر غضا صفت خود نزد ادراک تخم آن و آنچه فرایند در هوا صافی بهتر است از آنکه
 فرایند در درخت هوا و قرب عهد بخر و بدانکه مجموع دار و هاء بری قوی تر است
 از بیستای در باب خود و جمش کوچکتر است از بیستای و قوی تر است از بیستای و بدانکه
 بیخها هر چند که کمتر متشعب باشد و شاخها هر چند کمتر برآمده باشد و بزور هر چند
 فریه تر و بزرگتر باشد و فوکه هر چند رزین تر و بزرگتر باشد در باب خود بهتر
 باشد و هر آنچه رنگ آن روشن تر باشد و طعم آن خوشتر باشد و بوی نیز تر
 باشد آن در باب خود قوتش بیشتر باشد و دیگر بدانکه گیاهها چون نگاه دارند
 علی ما بینقی می ماند قوه آن دو سال و سه سال و بزور بقاء آن بیشتر از گیاه است
 خاصه چون بچند با گیاه خود و بیاویزند و و اجبت که بیخها را خشک کنند در سایه
 در موضعی که نمناک نباشد بعد از آنکه خشک شده باشند از یکدیگر بدانکه هرگاه که نیامند
 ادویه تازه قوی که نزدیکیست که قایم مقام وی گردد و مقدار آن از آن ادویه
 که عتیق و ضعیف شده باشد در هر حاله باشد اما صمغ و اجبت که فرایند
 بعد از آنکه منعقد شده باشد و بیشتر از آنکه خشک شود بحیثی که اگر فرایند نزدیک
 باشد که ریزنده گردد و بیشتر صمغ قوه آن نمی ماند بعد از سه سال خاصه آفریون
 و باید که ادویه یا به نگاه دارند در صند و قها و محرمها از کاغذ و ادویه عطر

واجبست که نکاهلارند در ظرفها از نقره یا آلکینه یا جینی یا حجری و سر آن عمل گیرند تا قوتش بماند و نرود و کافور باید که نکاهلارند هم در ظرفها و حقهها از نقره یا آلکینه یا جینی یا حجری و باید که همان تنگ باشد و محکم بگیرند همیشه که باد در آن نرود که بکلا از آنند و مثل فلز با آن مخلوط کنند تا تحلیل نرود و زریق که از او دیده طیاره است نکاهلارند هم در ظرفی که مذکور شد و هم روی هم باید که تنگ باشد و محکم صواب آن بگیرند و الا بر وزن میکنند و میروند اما حیوانات است که فرایزند از حیوان جوان در فصل بهار و اختیار نمایند آنچه تندرست تر باشد و بیماری در وی نباشد و آنچه اعضا وی تمامتر و کاملتر باشد و هیچ نقصان در وی نباشد و فرایزند از اعضا وی آنچه خراهند که فرایزند جلا از آنکه داغسته باشد که بکار دیز او را ذبح نموده اند و نگاه نکنند با آنچه فرآورده باشند از حیوانات مرده با مراضی که بر وی طاری شده باشد یا از حیوانات رنجور ایست قافون که متعلق است بادویه و اغذیه بر سبیل اجماع و اینه اعلم بالصواب **مقاله دوم در مرکبات مستعمله و ان**
مشتعلت بر ابواب باب **الاول در مغزجات** **مفرغ یا قوی**
خفتان و وسواس را سودمند است و دل را قوی دهد و نشاط آورد و خاصیت این مفرغ بسیار است اینجا گوناگون کردیم **اخلط آن** مروارید ناسفته هشت درهم بسد چهارم یا قوت زمانی دو درهم زرد محلول و نقره محلول از هر یکی یک مثقال حجر لاجورد یک مثقال و نیم لعل و عقیق و حجر یشب از هر یکی سه درهم طباشیر سفید صندل مقاصری از هر یکی بخندرم که با کمال ملو فر زرشک بیدانه از هر یکی سه درهم صندل سرخ ملین مخنوم از هر یکی دو درهم کشنیز خشک تخم کل از هر یکی سه درهم و بعضی شیخا افیون شش درهم میکنند و در بعضی نمیکند سادج هندی زرباد در و غرق از هر یکی یک درهم و نیم عود هندی پوست اترج کاو زبان از هر یکی سه درهم بهمنین از هر یکی دو درهم بادرنجبویه ریونجینی از هر یکی دو درهم تخم کاشقی کافور فیصوری اغبر اشهب از هر یکی سه درهم مشک ترکی نیم مثقال ابریشم سوخته سه درهم شیر امله هلیله کا بلی از هر یکی بیست درهم کلاب نبات مصری از هر یکی یکم شراب سیب خاص آب انار شیرین از هر یکی ده مثقال اگر چه در شیخا شراب سیب یکم و آب انار جلا

چهارم گفته اند اما این نسخه مستعمل است شراب به بیست درهم دار و ها کوفته و بیخته مجموع با نبات و کلاب بر شدند و شراب سیب و به و آب انار را اضافه کنند و در ظرفی جینی کنند و جلا رو زرد میان جو بختند جلا از آن استقال کنند شربتی نیم مثقال تا یک درهم **مفرغ معتدل** خفتان و وسواس و ضعف دل را از آن کنند و نشاط آورد **اخلط آن** مروارید ناسفته بسد از هر یکی بخندرم که با دو درهم و نیم صندل امله مقشر طباشیر از هر یکی چهار درهم کاو زبان بخندرم تخم کاشقی دو درهم و نیم در و غرق عرق یکم سادج هندی دو درهم و نیم افیون و ورق کل سرخ از هر یکی سه درهم زرباد دو درهم تخم بالنکوفر بخشک از هر یکی دو درهم و نیم و در بعضی شیخا و سناملی سه درهم میکنند و در بعضی نمیکند زعفران و عنبر اشهب از هر یکی یک درهم کافور نیم درهم مشک ترکی یک عود خام بخندرم کشنیز خشک دو درهم و نیم خشک اشغیل و بنفشه و کلا از هر یکی دو درهم و نیم زرد و ورق و نقره و زرق از هر یکی یکم و اگر زرد و غرق از هر یکی یک مثقال بود شاید لعل نیم مثقال کوفته و بیخته جمل بشراب سیب خاص یا شراب حماض بر شدند شربتی یکم تا یک مثقال و اگر بشراب سیب خواهند صد و هفتاد مثقال شراب سیب و اگر شراب حماض خواهند هشتاد و پنج مثقال باید و اگر نیم شراب سیب بهتر بود **مفرغ سرد** خفتان گرم را سود دهد و قوی دل بدهد **اخلط آن** و ورق کل سرخ و طباشیر از هر یکی دو درهم کشنیز خشک بریان کرده و صندل مقاصری از هر یکی یکم تخم حیارین و مغز دانه کدو از هر یکی چهارم تخم تورک بوزن آن بهمن سفید کاو زبان از هر یکی دو درهم زرشکی دانه شش درهم مروارید ناسفته و کهر با و بسد از هر یکی نیم درهم و در بعضی شیخا کافور نیم درهم و زعفران دانه میکنند و بعضی نه مجموع کوفته و بیخته نبات بعرق بید مشک بقوام بیاورند و در و ها بدان بر شدند شربتی یکم تا یک مثقال **مفرغ السرد** از ترکیب میکنند است از برای نظام الملک ترکیب نموده اند تا فست از آبله و فک و جراحات مزمنه و بواسیر و اسهال و امراض بارده و ضعف باه و امثال آن **اخلط آن** جوب جینی هفتاد درهم فلند دار فلند دار جینی و قند بسیار بهمن العیب مصطکا زعفران عود لادن عود القرح خولجان بزر الحمر از خوار از هر یکی بخندرم که با رگ کوفته و بیخته سه مثقال آن عسل کف گرفته بیا میزنند و در ظرفی جینی نکاهلارند

و جمل روز از آن استعمال نمایند هر روز سه درم تا پنج درم **مفرج کرم** خفقان سرد
و ضعف دل را سود دهد **اخلاط ان** کا و زبان و بالنگو و بجمین سرخ و سفید از هر یک
هشت درم اینج در مشک خوب پاشیده خشک کرده و بریان کرده بیست درم عود قماری
ده درم که بخنوم و مروارید ناسفته از هر یک یک مثقال زعفران یک درم قرقره و بسد
و کهر با و زرد و کشنیز خشک از هر یک دو درم کبابه سه درم و ورق کله سرخ و صندل
مقاصی از هر یک پنج درم عسل اهلیم چهار یکی یا قوت و زرد محلول و نفق محلول از
هر یکی سه درم و نیم دارچینی دو درم زرباد سه درم دروچ عقری یک درم و نیم منق نیم من
اسفند یکمن و نیم بسد و کهر با با یککه سوخته باشد داروها کوفته و بیخته قند
صاف کنند و بقوام آورند و عسل هلیله و منق کوفته بر سران کنند و حل کنند و دارو
بدان بشنند شربت یکی مثقال نافست **مفرج سرد نوعی دیگر** خفقان و ضعف دل که از
کرم بود زردی که **اخلاط ان** طباشیر دو درم کا و زبان ده درم شیر امله پنج درم
عصاره زرشک پنج درم صندل مقاصی سه درم بجمین سرخ و سفید از هر یک دو درم
ورق کاسر پنج درم کشنیز خشک و بوست بیرون بسته و مروارید ناسفته و کهر با
سوخته و بسد سوخته از هر یک دو درم زعفران نیم درم یا قوت چهار دانگ زرد ورق
و نفق ورق از هر یک یک مثقال آب سیب ترش چهار درم آب حمض چهار درم قند صافی
کوده بقوام آورند و داروها بدان بشنند شربت یکی **مفرج کرم نوعی دیگر**
خفقان و صف دل که از سردی بود زردی که **اخلاط ان** زرباد و دروچ عقری
و کا و زبان از هر یک شش درم با ذریخوید سه درم کوفته و بیخته شراب سیب
بشند بعد از آن بجمین کف گرفته بشنند شربت یکی **مفرج جواهر**
خفقان و سواس و ضعف دل را سود دهد و جگر و کوره و مغز را قوه دهد و لولوا
بغایت صافی کند و نشاط تمام آورد و با دها سوداوی را دفع کند و جهت قوه دل
بغایت سود مند بود و خواص این بسیار بود اینجا کوتاه کردیم **اخلاط ان** یا قوت
سرخ و مثقال یا قوت زرد چهار مثقال یا قوت کبود و یا قوت سفید از هر یکی
چهار مثقال لعل سه مثقال زرد یک مثقال عقیق چهار مثقال حجریش سه مثقال
لولو ناسفته چهار مثقال بسد دو مثقال کهر با دو مثقال حجر لار و زرد دو مثقال

تخم فرخمشک پنج مثقال ابریشم محرق سه مثقال ورق قرقره و کل نیلوفر و صندلین
از هر یکی سه مثقال بوست بیرون بسته چهار مثقال امله مقشره مثقال بوست بلبله
کابلی ده مثقال با ذریخوید و قرقره و دارچینی و کبابه جینی از هر یک سه مثقال
و دروچ عقری چهار مثقال طین ارمی و مثقال طین مخنوم چهار مثقال طباشیر
سفید پنج مثقال عنبر اشهب چهار مثقال شک ترکی یک مثقال و نیم زرد ورق و نفق ورق
و کبابه جینی از هر یک چهار مثقال کافور فیضوری نیم مثقال قاقه کبابه سه مثقال سنبل
الطیب و سادج هندی و بجمین سرخ از هر یک دو مثقال بجمین سفید چهار مثقال آب سیب
و به اصفهانی یکمن آب حمض نیم من کلاب یکمن عرق مشک مید و من نبات مصری
دو من نبات با عرقها و آب سیب و آب به بقوام زیادت تراورند و چون فرو گیرند
اب حمض بروی ریزند و داروها بدان بشنند شش نیم درم تا یک درم **مفرج دلکش**
ضعف دل و سواس سودایی و خفقان را زایل کند و دل را قوه دهد نشاط هر چه
تمام تراورد **اخلاط ان** مروارید ناسفته سه درم بسد یک درم و نیم کهر با یک درم لعل یک مثقال
یا قوت زرد نیم مثقال شیب یک درم قرقره یک درم بجمین سفید دو درم کبابه جینی
و بجمین سرخ از هر یک یک درم زرباد نیم درم تخم با ذریخوید سه درم سادج هندی
یک درم دروچ عقری نیم مثقال بوست بیرون بسته سه درم بوست اترج سه درم کا و
زبان پنج درم صندل سرخ و سفید از هر یک سه درم کشنیز خشک دو درم زرد ورق
و نفق ورق از هر یک نیم مثقال ورق کله سرخ سه درم دارچینی یک درم امله مقشره
عصاره زرشک ده درم طین ارمی دو درم تخم فرخمشک سه درم طباشیر سفید
دو درم عود خام یک مثقال کافور فیضوری نیم درم زعفران دانگی عنبر اشهب
نیم مثقال شک ترکی دانگی و نیم شراب حمض مصری نیم من شراب اصفهانی چهار مثقال
شراب به اصفهانی بیست مثقال داروها کوفته و بیخته بدان بشنند شربت
یک درم نافه است **مفرج یا قوتی** این نسخه معروفست بمفرج صندلین **اخلاط ان**
مرازمین ناسفته یک درم و نیم کهر با یک درم و نیم بسد یک درم یا قوت رمانی لعل اشقی
حجریش زرد محلول نفق محلول و ماغز فین و زعفران از هر یک یک مثقال ریوند
جینی دو درم صندل سفید شش درم تخم خرفه پنج درم امله مقشر و کشنیز

خشک از هر یک بخورم کاوزبان سه درهم زرشک بیدانه هشت درهم طباشیر سفید و ورق
 کاسریخ از هر یک چهار درهم خشخاش سفید بخورم تخم کاهوسه درهم پوست بیرون بسته
 بخورم تخم کاهوسه درهم دروغ عقربی یکمقاله مشک خالص دو درهم عنبر اشهب
 پنج درهم عود قناری بخورم مصطکی یکمقاله پوست تخم سه درهم آب سیب و آب به
 از هر یکی بیست درهم عرق بیدانه بخورم عرق کاوزبان درهم کلاب بنجاره درهم نبات سفید
 یکم با عرقها بقوام آورند و آب سیب و به اضافه کنند داروهای کوفته و بچینه
 بدان برشند شربتیکم تا یکمقاله نافعست **نوع دیگر مفرغ یا قوی خاصه** مروارید
 ناسفته دو درهم کهر یکم بسد و یا قوت ربانی و لعل و حجریش و حجر لاجورد از
 هر یکی دو درهم زرخول و نفرم محلول مافرفین و زعفران و ریون جینی از هر یک
 یکمقاله صندل سفید و سرخ و بهمن سفید و تخم خرفه و تخم کاشنی از هر سه درهم
 امله مقشر و کشنیز خشک از هر یک بخورم کاوزبان سه درهم زرشک بیدانه پنج مقاله
 طباشیر سفید چهار درهم ورق کاسریخ چهار درهم خشخاش سفید سه درهم تخم کاهو
 سه درهم پوست بیرون بسته بخورم دروغ عقربی و مشک خالص از هر یک یکمقاله
 عنبر اشهب و عود قناری از هر یک بخورم مصطکی یکمقاله پوست تخم سه درهم عرق
 بید عرق کاوزبان و کلاب از هر یک بنجاره درهم آب سیب و آب به از هر یکی بیست درهم
 نبات یکم نبات با عرقها بقوام آورند و ادویه کوفته و بچینه و جواهر صلایه کرده بدان
 برشند شربتیکم نافع است **مفرغ یا قوی خاصه نوع دیگر** مروارید ناسفته
 و کهر با بسد از هر یکی سه درهم یا قوت ربانی و لعل آتش از هر یک یکمقاله حجریش
 و عقیق از هر یک یکم حجر لاجورد یکمقاله و ورق کاسریخ و طباشیر سفید و کاوزبان
 و صندل سفید و سرخ و زرشک بیدانه و کشنیز خشک از هر یک سه درهم ابریشم مقروض
 دو درهم قافله کبار و ساج هندی از هر یک یکم پوست تخم سه درهم فرخ مشک
 و خیر بو از هر یک دو درهم مصطکی یکم دروغ عقربی یکمقاله پوست بیرون بسته
 و امله مقشر از هر یک دو درهم عود قناری سه درهم دارچینی یکمقاله حجر ارمی
 یکم تخم کاشنی یکمقاله بهمن سفید و سرخ از هر یک سه درهم طین محنوم و
 زعفران از هر یک یکم با در بنویه دو درهم مشک خالص نیم درهم عنبر اشهب

۵۲۸
 و نار مشله و مافرفین از هر یک یکمقاله آب به و آب سیب از هر یک بیست درهم عرق بید
 و عرق کاوزبان از هر یک بنجاره درهم کلاب سی درهم نبات و غسل یکم حلا و به عرقها بقوام
 آورند و آب سیب و به اضافه کنند ادویه کوفته و بچینه و جواهر صلایه کرده برشند شربتیکم
 یکم **مفرغ دلکشای نوع دیگر** پوست اترج بخورم بهمن سرخ و سفید از هر یک
 دو درهم و نیم ملیله سیاه و دارچینی از هر یک سه درهم و ورق کاسریخ بخورم قرفه دو درهم
 زعفران سه درهم با در بنویه بخورم کاوزبان بخورم مغز بادام و کجند سفید و
 خشخاش سفید از هر یک یکم مغز تخم خرفه و مغز تخم خیاض بالنگ از هر یک یکم
 و تخم کرفس یکم مشک ترکی یکمقاله روغن بادام بخورم و نبات یکم ترنجبین سفید
 نافع بود **مفرغ دواء المسک حلو** صغیر دل و مرضه و سودائی بر اسودد اردو بادیکم زردان
 اجستی باشد نافع بود **اخلاط ان** مروارید ناسفته و کهر با بسد و ابریشم مقروض
 و زرد نیاد و دروغ عقربی از هر یک یکمقاله بهمن سرخ و سفید و سنبل الطیب و قافله
 و قرفه و ساج هندی و اشنه از هر یک یکم چند بید استر یکم و بعضی نیم
 درهم میکنند دار فلفل و زنجبیل از هر یک نیم درهم مشک و دودانکه و کوفته و بچینه
 با سه جندان غسل که آتش نادیده باشد برشند شربتیکم تا یکمقاله نافع بود
مفرغ دواء المسک حلو سودمند بود خفکان و ورم حلق و رطوبه معده را
اخلاط ان سنبل الطیب و زرد نیاد و ساج هندی از هر یک دو درهم زعفران و تخم
 کرفس و ناخواه از هر یک چهار درهم صبر اسقوطری و افستین روی از هر یک هشت
 درهم ریون جینی شش درهم چند بید استر یکم و نیم مجموع کوفته و بچینه بغیر از
 مکه که از آن خوشیامند و بکد از آنند و بیالایند و بران کنند و به جندان مصفی
 برشند شربتیکم نیم تا یکم و قوی این دواء المسک تا سه ساله باقی ماند **مفرغ**
معتدل نوع دیگر خفکان و ضعف دل را از آن کند و قوی هر چه تمامتر و نشاط باز دید
 آورد **اخلاط ان** بهمن سرخ و سفید از هر یک یکم حلیله کابی دو درهم کاوزبان
 و شاهترج با در بنویه از هر یک ده درهم کشنیز خشک و طباشیر از هر یک سه درهم
 ابریشم مقروض و پوست اترج و پوست بیرون بسته از هر یک دو درهم بسد و کهر
 از هر یک یکم عود خام یکمقاله مروارید ناسفته دو درهم زرد نیاد یکم دروغ

عقربنی نیم مثقال مجموع کوفته و بیخته آب انار و آب زرشک و آب به و آب حاض
 از هر یک ده درهم قند سفید سه مثقال شراب سیب بیست مثقال قند صافی کنند با به
 و شراب سیب بمقام آرند و نیم مثقال زرشک و در آن حل کنند و دارو هایدان برشند و شربتی
 یکنه نام داشت **مفرح سرد نوعی دیگر** خفقان و ضعف دل کوم را سودمند بود **اخلاط ان**
 طباشیر سفید و بهمن سفید و ورق کاسر و کا و زبان هر یک چهار درهم بهمن سرخ و کبریا
 و بسد و مروارید ناصفته از هر یک یک درهم صندل سفید و کشنی خشک از هر یک دو درهم تخم
 تورک هشت درهم زرشک بیدانه دو درهم زرد و ورق و نقره ورق از هر یک نیم مثقال
 بوست بیرون بسته یک درهم قند سفید یکم عرق بید نیم من قند بعرق مید بمقام آرند
 و دارو هایدان برشند شربتی یکنه نام داشت **مفرح سرد نوعی دیگر** مروارید ناصفته
 و کرویاد و بسد موخته و کا و زبان و کاسر و کا از هر یک دو درهم طباشیر یک درهم مشک ترکی
 نیم دانگ قند سفید ده درهم ادویه کوفته و بیخته بطالاب برشند شربتی یکنه نام داشت
 را سود دارد **مفرح مسی سنی مولف** قوه دل و دماغ و جگر و معده بد دهد و قوه بشت
 و کرده زیاده کند و هاضمه را قوه دهد و نفوذ تمام آورد و منی بیفزاید و باده را قوه دهد
 و اشتها طعام باز دید کند **اخلاط ان** قرفه بخندم خولجان و کبابه و قرفه و جوهر الطیب
 و قاقا کبار و صفار و تخم فرخ خشک و ورق قرفه از هر یک سه درهم کا و زبان بخندم باز بوی
 بخندم سنبل الطیب و اشنه از هر یک چهار درهم زعفران و مصطکی از هر یک سه درهم بهمن
 سرخ و سفید از هر یک چهار درهم سادق هندی و زنجبیل و دار قلفه از هر یک یک درهم
 بوست اترج سه درهم ورق کاسر بخندم سود هندی یک درهم و نیم لسان العصاره
 و بسبب سه درهم از هر یک سه درهم عنبر اشهب دو درهم مشک ترکی نیم درهم لعل یک درهم مروارید
 ناصفته دو درهم کبریا و بسد از هر یک یک درهم زرد و ورق و نقره ورق از هر یک نیم مثقال
 جزو اعظم خوب سوده سی مثقال اگر با عسل خواهند دو وزن ادویه عسل و اگر قند میکنند
 سه وزن ادویه میکنند و اگر معجون خواهند چنانکه بلم کنند بیست درهم روغن بادام
 دارو ها کوفته و بیخته بران جرب کنند و برشند و اگر بقند خواهند چنانچه بخته
 خشکاش ده درهم بگویند و به بیزنند و بقله بسازند شربتی بقدر حاجت **مفرح**
مسی قرفه و خولجان و بسبب سه و قاقا کبار و اشنه و ورق قرفه و کا و زبان

وزنجبیل از هر یک سه درهم قرفه چهار درهم جوز الطیب و سنبل الطیب و بهمن سرخ و
 سفید و خصیة الثعلب و نار مشک و فرخ خشک از هر یک بخندم عاقر قرحا یک درهم
 مصطکی و ورق کاسر و مروارید ناصفته و بسد و کبریا از هر یک در عین اشهب ده درهم
 مشک ترکی نیم درهم لعل یک درهم یا قوت یک درهم زعفران سه درهم زرد و ورق و نقره ورق
 از هر یک سه مثقال جزو اعظم خوب سوده سی مثقال بوست اترج سه درهم سود هندی
 دو درهم قند سفید یکم و اگر با عسل خواهند نیم من شربتی بقدر حاجت **مفرح مسی نوعی دیگر**
 و این شربت معسوب است بخوابه برشند و زرد **اخلاط ان** لعل و بسبب سه از هر یک
 پنج مثقال زعفران سه مثقال جزو اعظم خوب سوده ده مثقال قند سفید سی مثقال
 و اگر با عسل خواهند عسل کف کوفته سی مثقال ادویه کوفته و بیخته بدان برشند و شربتی
 یکنه نام داشت **مفرح اعلا** قوه اعضا ریشه کند و قوه قوی حیوانی
 و طبیعی و نفسانی و روح کند و اشتها بیاورد و معده را قوه دهد **مفرح** قلب بود و باده
 را قوه دهد و مزاج حار را مناسب است **اخلاط ان** مروارید ناصفته هشت درهم
 مرجان چهار درهم یا قوت رماتی دو درهم زرد و ورق یک مثقال نقره ورق یک مثقال لاجورد
 بد خشکانی یک مثقال و نیم لعل سه درهم عقیق سه درهم سنگ یشب سه درهم کبریا سه درهم فیروز
 سه درهم طباشیر سفید بخندم صندل سفید مقاصری بخندم صندل سرخ دو درهم کانیلوفر
 سه درهم کبریا سه درهم زرشک بیدانه سه درهم زرباد یک درهم در و ج عقربنی یک درهم و نیم ساج
 هندی یک درهم و نیم عود هندی سه درهم بوست اترج سه درهم کا و زبان سه درهم بالنگو
 دو درهم بهمن سفید دو درهم بهمن سرخ سه درهم ورق کاسر بخندم کل محنوم دو درهم
 کشنی خشک سه درهم تخم کاسر سه درهم ریوند جینی دو درهم تخم کاشق سه درهم کافور
 سه درهم عنبر اشهب سه درهم مشک ترکی نیم مثقال شیروامله بیست درهم بوست هلیله
 کابل بیست درهم ابریشم سوخته سه درهم تخم تورک سه درهم بوست بیرون
 بسته سه درهم خصیة الثعلب سنبل الطیب سه درهم دواله سه درهم کلاب یکم
 شراب سفید یکم شراب سیب بیست مثقال شراب انار شیرین ترکیب کرده
 چنانچه رسمست در طریقی جینی کنند و یک هفته در میان جویند و هر بامداد
 یک مثقال فرو برند و اگر یا قوت بدست آوردن متعذر بود با زهر حیوانی در کل

یا قوت بدل سازند و هر چه جواهر است باطلاب بسنگ سماقی سحق و صلاهی باید
کرد تا محو هم شود و غسل باید نمود و ورق طلا و ورق نقره در عسل حل باید نمودن
که داخل ترکیب نمایند بعد از آنکه مجموع داروها دیگر بهاونی باید کوفت و غذای آب
گوشته یا زرده تخم مرغ نیم برشت یا مطبوخه باید خورد و الله اعلم بالصواب
باب الثاني في المعالجين معجون سقنقور

خاصه مستعمله املاء المولى الا اعظم بقراط العهد جالینوس الوقت معین للملأه والادین
الطیب نور الله قبره باه راقه دهد و نشاط زیادت کند و دل و جفت و دماغ راقه
دهد و نفوذ تمام آورد استسقا قلمری و بهمن سرخ و سفید و بوزیدان و سورخان
مصری و بسباسه و قرقره و قضیب کا و جوان خشک کرده و سوده و حب الزلم و مغز جلفوز
و مغز حبه الخضر و مغز ناچیل و لسان العصافیر و خولجان و قاقله کبار و تخم شلغم
و دار فلفل و نار مشاء و صندل سرخ و سفید و خشخاش سفید و کا و زبان و ورق کل
سرخ و بادرنجبویه و تخم ملیون و اسارون و قرقره و درونج و عرق نعناع و خیر بوا و کل قرقره
و ورق قرقره و جوز بوا و آشنه سفید و عود خام و لولو ناسفته از هر یکی بچندم
تودری زرد و سرخ از هر یکی چهارم سه سقنقور بچند مثقال حصی الثعلب و زعفران
از هر یکی بچندم کبابه و زنجبیل و سود هندی و زرنب و تخم باذر بنویه و زرنباد
و مصطک و کزنه و تخم اسبست و تخم کزنه و تخم شبت و سادج هندی و حجر شبت و کهر
و جسد و زرنحل و نفق محلول از هر یکی درم غبر اشهب ده درم مشک ترکی یک مثقال
و نیم سنبه الطیب ده درم لعل یک درم و نیم یا قوت زرد یک درم جز و اعظم خوب سوده صد
مثقال عسل بقدر حاجت این نسخه هم املاء و بندگی مولا نامعین الدین است منی را بپذیرد
و کرده و جفت راقه دهد و مثانه را پاک گرداند از بلغم و ریکه و نفوذ تمام آورد و دل
و دماغ را قوه دهد و نشاط تمام آورد **اخلاط ان** مغز بسته و مغز فتدق و
مغز بادام و مغز جلفوز و مقربین و مغز حب الزلم و مغز گردکان و مغز حب قنقل
و کچند مقشر و درجینی و شش قاقله و بهمن سرخ و تودری سرخ و سفید و مغز دماغ
کچشک و بیج بابونه و خشک مربا و غبر اشهب از هر یکی بیخ مثقال نارچیل و حصی
الثعلب و بهمن سفید از هر یک ده مثقال زرنباد و خشخاش سفید و زنجبیل و بسباسه

اخلاط ان م

معجون لبوب م

و تخم

و تخم باذر بنویه از هر یک سدس خولجان و قضیب کا و بوزیدان و نفق محلول از هر یک
سه مثقال کا و زبان و فلفل خشک و مر و اید ناسفته از هر یک بچندم لسان العصافیر و زرن
محلول از هر یک ده مثقال مشک و ترکی نیم مثقال عود خام ده درم زعفران یک درم مصطکی
دو مثقال یا قوت کبود یک مثقال قند سفید یکم و اگر بوسل خواهند عین سبیل **معجون**
اسرار الاطباء این نسخه از آن مولا نامعظم مسیح الزمان سمر الله والین محمد بن هلال ارد
سبلی است نور الله قبره خاصیت این معجون بسیار اما مخصوص است بچند چیز که گفته شود اول
آنکه بام راز زیادت کند و جماعت راقه دهد و قضیب محکم گرداند و کود روی نیکو گرداند
و استعمال کند بعد از جماعت تا از عرق النساء و نفوس و نفضان جماعت و نفضان منی
و از جمله مرضها عصبانی امین گردد و شربتی از سه درم تاسه مثقال نافع است **اخلاط ان**
شقاقله و خولجان حصی الثعلب و بهمن سرخ و سفید و لسان العصافیر از هر یکی درم
سره سقنقور سه مثقال حب البان و حب البلسان و فلفل سفید و مغز تخم خرفه و تخم
خیارین و تخم مغز جرجیر و تخم کزنه و تخم بیاض و تخم شلغم و تخم اسبست و خشخاش سفید
و حسدان و تخم تره تیوک و تخم شبت و کزنه شای که از آن مراد دو قوس و تخم هلیون و تخم
کندنا و خشک منی از هر یک دو درم نارچیل و مغز بادام و بسته و مغز حب الصنوبر کبار
و مغز حبه الخضر و مغز حب القطن و کچند سفید از هر یکی هفت درم درجینی و قرقره
و سنبه الطیب و اسارون و بسباسه و کبابه جینی و سود کونی و قرقره و دار بلبل و جوز الطیب
و نار مشک و عود خام و غبر اشهب و زعفران از هر یک یک مثقال مشک ترکی دانه و نیم زنجبیل
و بوزیدان و قسط شیرین و مغز حب الزلم و درونج و عرق نعناع از هر یک دو درم ادویه ها با هم
کوفته و مغز ها با هم بکوبند و غبر و مشک و زعفران با هم بسایند و بعد از آن با سه چندان
عسل کف گرفته بپوشند و در ظرفی کا شی یا جینی نگاه دارند و این معجون در خواص که
ذکر کرده شد از موده و مجرب است **معجون سقنقور** نسخه مولف گوید که این معجون
از جهت بیه ترکیب کرده اند بسیار است اما بهتر از این نباشد **اخلاط ان** بهمن سرخ
و سفید و شقاقله و بوزیدان و قرقره و بسباسه و کبابه جینی و خولجان و لسان العصا
فیر و قاقله کبار و صغار و سنبه الطیب و فلفل خشک و نار مشک و قرقره و مصطک و غبر اشهب
و سادج هندی و مر و اید ناسفته از هر یکی سه درم و حصی الثعلب ده درم و سرخ

سفنقور با نرزه درم و قصب کا و جوان خشک کرده سوده بخندرم عود خام و تخم ملیون
و زعفران از هر یک بخندرم سعد و زنجبیل و بسد و کله با از هر یکی ده درم مشک ترکی نیم درم
لعل یک درم و نیم یا قوت زرد یک درم زرد محلول و فخر محلول از هر یکی نیم مثقال خشکاش
ده درم جز و اعظم خوب سوده سی مثقال روغن بادام ده درم قند سفید یکم یا عمل
یکم و کلاب یکم من هر کدام که خواهند از عسل یا قند شربت یک درم تا یک مثقال باشد **معجون**
سفر احکیم این معجون را سفر حزن و این نسخه چنین ابن الحقیق از زبان یونانی
بعزنی نقل کرده و بحضرت مامون خلیفه فرستاده و این معجون خاصیت بسیار دارد
از جهت امراض بلغمی و سودایی و ضعف دل و جنون و نسیان و وسواس و فکر و سفل
قدیم و سل و ورق و صرع و برص و بهق و خفقه دماغ و نفوس و مفاصل و درد معده
و جراحات و دمایله و داء الحیة و داء الفیل و داء الثعلب و عب و رج و یرقان و صداع
و بواسیر و زحیر و درد جگر و سب ز و تار یکی چشم را زایل کند و باه را زیادت کند و خاصیت
این در یک دسته کاغذ نوشته بود ما کو تاه کردیم **صفت ان** بکیرند جنطیانا و روی
و قردمانا و نار مشک و تخم بختکشت و حب الفار و زرا و نذ طوطی از هر یک یک درم و
انیسون و چند بید استر و حب بلسان و عود بلسان و جوز بو و اسارون و سیلیخه
و مصطکی از هر یک یک درم مرمکی و و و زرباد و در و جعفری و تخم کرفس از هر یکی
دو درم زعفران و جوز بو و دیوننجینی و سنبل الطیب و قاقله کبار و بسیار
و اشنة و دار جینی از هر یکی سه درم با در بنوبه بخندرم صبر اسقوطی ده درم ترب
سفید محو خراشیده بیست و بخندرم عود خام دوازده درم لک مغسول و ورد احمر
از هر یک بخندرم و سعد سفید و حب محلی از هر یکی چهارم هلیله سیاه و بلبله
و قاقله از هر یک بخندرم تخم خرزوزه و تخم بیان و تخم کندنا از هر یکی دو درم زرب
و افلیخه و شیطرح هندی اسفندی مشوی از هر یک سه درم مجموع را کوفته و بخیته بروغن
بادام تلخ با سه جندان عسل کف گرفته برشند و در ظرفی ابکینه کنند و شش ماه میان
جوشند و بعد از آن استواء کنند چند آنکه کهنه تر بود بهتر بود و شربت از روی
دو درم تا هفت درم بود با احتیاط **معجون غیائی** منفعت میدهد بوجع راس عقیق
و نافع است بر مصر و عین راوی برده زیان و اختلاط عسل را و ورم صلب را سود

مند بود و فضولی چند که فرود می آید بچشم قطع میکند **صفت ان** بکیرند تر و سیلیخه
و دار فلفل و دار جینی و سیسیالیوم و حاما از هر یکی چهار درم سنبل و فقاخ اذخر از هر یک
دوازده درم زعفران بخندرم افیون با نرزه درم تخم کرفس جیلی و بخندرم انیسون
و تخم کرفس از هر یک بیست درم فلفل سی و هشت درم لبنی و قسط و فوه و اسارون
از هر یک یک درم جله بگویند و به بیزند و بخوبی بپاشند از بجه دروی ندا و تی باشد
بشراب رخا فی بعد از آن برشند و به را بعل کف گرفته و شربت از آن وزن یک درم باب
نیم گرم نباشتا بپاشند **معجون ابوسلم** و این از بخندرات است که مسکن اوجاع
از هر بادی و دردی که غالب باشد تسکین دهد و وسواس هم ببرد و تمام اوجاعی که
باشد نافست **صفت ان** بکیرند افیون و بیخ ابيض از هر یک ده مثقال افیون
و زعفران و سنبل و عاقر قریا و قاقله و دار فلفل از هر یک پنج مثقال جله بگویند و
بیزند و برشند بعل کف گرفته شربت از آن نیم مثقال از برای اقویا و از برای بران
و طفلان و طعفاء و وزن دانه نافع بود **معجون لولی** این نسخه از آن جالینوس
است و این معجون را هفت خاصیت است قصب را سخت کند و او عید را کشاد مگرداند
و اعصاب دماغ را قوه دهد و شلوه را زیادت کند و در خون تغییر عظیم پیدا کند و جانی
منی را بلائی هر چه تمام تر بیرون آورد و نفوذ بسیار آورد و دوسق مرد در دل زن
زیادت کند **صفت ان** مر و ارید ناسفته از هر یکی یک مثقال انیسون و بجن سفید از هر یکی
یک درم کاکج و اصل اللباب از هر یکی نیم مثقال فقاخ اذخر و سعد و کزمازک از هر یکی
نیم درم سیلیخه و دار جینی و اسارون و مصطکی از هر یکی دانه و نیم صغ عربی
و کثیرا از هر یکی دانه با هم جندان عسل کف گرفته برشند و در ظرفی ابکینه نگاه دارند
و در وقت خواب و هنگام مجامعت یک مثقال باب فاقه بخورند و این بغایت خوب است
در آنچه ذکر رفت مجربست **معجون عطیائی** این نسخه از آن مولانا مرحوم مغفور صدر
لله والدین عطاء الله تبارک است علیه الرحمة و العفران و این معجون از جهت سرعت
انزال نظیر خود ندارد و مجرب و از مرده است **صفت ان** لبان ذکر و عسلک روی
و جفت بلوط و برزاقب از هر یکی ده درم عسلک و وزن ادویه بود باید که جفت
و شهدانه با هم بگویند و بیزند و لبان ذکر و عسلک با هم و معجون سازند شربت

از آن دو مثقاله و غدارا دو ب کبابه خورند **نوع دیگر** از معاجین که همین خلصیت
دارد استعمال مؤلف کتاب است **صفت آن** بلوط و کلنار و شونیز و بیدان ذکر
از هر یکی درم کون گرمانی و ناخواه و کرو یا از هر یکی بخندرم بلیله و پوست حلیمه زرد
و امله مقشر و حلیمه سیاه از هر یکی سه درم کشتن خشک کرده درم مجموع کوفته و بیخته
با سه جندان غسل کف کوفته بر شستند شربت و دو مثقال با مداد و مثاقا هجین کباب
دو نوبت غذا مناسب باشد **نوع دیگر** که منسوب است نحو ابر رشید الدین وزیر
منع تقطیر البول بکند و در دفع سرعت انزال نیز مدخل تمام دارد **صفت آن** کبابه جینی
و فوفله و سنبل و جوز الطیب و خضی الثقلب و مصطک و ناخواه از هر یکی سه درم و غسل
سه وزن داروها و شربت یک مثقال تا دو درم مناسب باشد و غدارا کباب یا آب گوشت
یا زرده تخم مرغ نیمه شست **مجموع لبوب** بر نسخه مؤلف کتاب خاصیت این معجون آنست
که دل را قوه دهد و نشاط را زیاد کند و منی را بیفزاید و کرده و بشت را محکم گرداند
و قصب را سخت کند و نفوذ تمام آورد و در جماعت قوه هر چه تمامتر بدهد بغالیتی که
معقول بگوید آید **صفت آن** مغز بادام و مغز فندق و مغز بسته و مغز حب القلقل
و مغز حبه الخضر و مغز گردکان و مغز نارچیل و مغز داغ افرونگه که از انباری
انجک کوبند و مغز جلفوز و مغز تخم خربزه و مغز حب الزلم و کچند مقشر و ششاش
سفید از هر یکی درم کبابه و قریه و خولجان و قرفله و ششاقا قلم مصری از هر یکی
بخندرم مصطک و بسباسه و لسان العصافیر و سنبل الطیب از هر یکی سه درم همین
سرخ و سفید و تخم هلیون و توذری زرد و سفید و سرخ و بوزیدان و مغز و تخم جوز
و تخم شلغم و تخم اسبست و تخم بیان و تخم کندنا از هر یکی شش درم خضی الثقلب
نریه جرباده مثقاله گزنه و خشک مربی و کش خرم و قیبه کاو خشک کرده سوده از
هر یکی چهار درم مغز سر کجشک نرکه در وقت هیجان کوفته باشند ده درم زعفران
و زنجبیل و نارمشک و فرخمشک و دار فلفل از هر یکی سه درم و غسل بقدر حاجت
شربت و دو مثقاله و غدارا را خود آب باید یا قلیه یا زرده تخم مرغ نیمه برشت یا کباب
با بیان خام یا آب گوشت و از ما است و ترشی و شیرینی احتوا نماید **مجموع لبوب**
استعمال خاصیت وی آنست که منی را بیفزاید و کرده راقه دهد و نفوذ تمام آورد و

و سردی و ریک از مثاقه بال کرداند و مجربست **صفت آن** مغز بادام و بسته و فندق
و مغز نارچیل و مغز جلفوز و مغز حبه الخضر و مغز حب الزلم و مغز حب القلقل و کچند
مقشر و توذری زرد و سرخ و تخم شلغم و تخم کزبر و تخم اسبست و تخم بیان و لسان العصافیر
و تخم انجرو و همین سفید و زنجبیل و دار فلفل و کبابه و همین سرخ و دار جینی
خضی الثقلب و قرفله و ششاقا قلم مصری و تخم هلیون از هر یکی شش درم و بعضی از
طبایع باشند که از انجرو احتوا کنند در استعمال کردن بجهت سمیعی که دارد و مؤلف
گوید که بسیار نفع کویم در قوه باه بعد از خضی الثقلب هیچ با نفع نمی رسد خاصه اگر
بشیر کاو تازه خورند سه روز بیانی اگر چه صاحب مناه آورده باشد که چون با مثلث
خورند معقوب باه باشد لیکن شیو مصلح آنست و دفع سمیت آن میکند و غسل بقدر حاجت
شربت یک مثقال بود تا دو درم **مجموع لبوب** نسخه غریب است خاصیت وی آنست
که منی را بیفزاید و نفوذ تمام آورد و کرده و بشت راقه هر چه تمامتر بدهد **صفت آن**
مغز بسته و فندق و جلفوز و نارچیل از هر یکی بخندرم مغز بادام و کچند مقشر
از هر یکی درم لسان العصافیر و حب الرشاد و تخم اسبست از هر یکی یک درم فایند
ده درم و زنجبیل و کبابه و دار جینی و دار فلفل و لبان ذکر از هر یکی چهارم حسک
مربا و تخم شلغم و تخم انجرو از هر یکی دو درم غسل بوزن داروها شربت یک مثقال
یا دو مثقال **مجموع لبوب** کرده راقه دهد و نفوذ تمام آورد و منی را بیفزاید **صفت آن**
مغز بادام و بسته و فندق و جلفوز و کچند مقشر از هر یکی بخندرم هلیون و ششاقا
از هر یکی شش درم توذری بن و همین از هر یکی سه درم تخم شلغم و تخم زیتون
و تخم بیان و تخم انجرو و تخم کزبر و لسان العصافیر از هر یکی دو درم تخم اسبست
و قند سفید از هر یکی شش درم غسل سه وزن ادویه شربت یک مثقال تا دو مثقال
نافه بود **مجموع لبوب** منی زیاد کند و نفوذ آورد و محروری مزاج را بغایت
سودمند بود **صفت آن** مغز بادام و فندق و جلفوز و مغز بن و نارچیل
و مغز حب الزلم و مغز حب القلقل و مغز بسته از هر یکی ده درم زنجبیل و فلفل
و نارمشک از هر یکی دو درم و نیم فایند سه وزن داروها فایند را با قدری آب بکزدانند
و ادویه را کوفته و بیخته بلان بر شستند و مرکب باید که معلوم کند که فایند سراد

از کعب الغزال است و آن فایند که آرد در آن باشد قطعا مستعمل نکند و صفت فایند
صاحب نهان گفته است **معجون لبوب** شیخه خوب عروق را و قصب را سخت گرداند و محرر
مزاج را نافع است **صفت آن** مغز نارجیل و جلعوز و بادام و حب الزلم و مغزین و سبزه
مقشر و کبجد مقشر و ششقا قل مصری و خشخاش و توذرین و بهمنین از هر یکی بخندرم
کوفته و بیخته و هر چه ادویه خشک بود جدا گرداند و هر چه لبوب باشد جدا بوزن
مجموع قند کوفته اضافه نماید و باب ترنجبین معجون کنند شربقه درم بفايت است
درین باب **معجون بزور الباه** مستعمل مؤلف این کتاب این معجون در امر مجامعت نفع
عجب میکند و درین باب بغایه است و بشت و کوبه راقه دهد **صفت آن** تخم
کزر و تخم شلغم و تخم بیانر و تخم کند نا تخم تره تیزک و تخم اسبست و تخم جبر و تخم
هلیون و مغز جلعوز و مغز حب قنطار و مغز حب الزلم و بوز میدان و قسط شیرین
و توذرین و لسان العضا فیروزنجیل و ششقا قل و بهمنین و حب الرشاد و حلتیله
و دار فلفل و قرفه از هر یکی ششدرم کوفته و بیخته بصل کف کوفته برشند شربقه
دو درم با شیر تازه بیاشامند **معجون فلاسفه** که از ماده الحیوة خوانند
منسوب است این معجون به فیلسوفان بلغ راقه کند و مقوی نفس و مغز بود و قوی
هاضمه بدهد و اشتها باز دید کند و حفظ را بیفزاید و قصب را محکم دارد و دردهای
و درد بشت را عظیم سودمند بود و در دانه محکم گرداند و خواص این معجون بیش از این است
چنانکه اگر نوشته شود کتاب مطول شود و مخصوص است به بلغمی مزاج و این
معجون در دهن بیفزاید و عقل را زیاده کند و زبان را بکشد و سلس البول را قطع
کند و تسکین برآید و منی را زیاده کند و مقوی باده بود **صفت آن** فلفل و دار
فلفل و دار جینی و پوست هلیله زرد و امله مقشر و شیطان هندی و زراوند و کزبر
و عروق بابونه و مغز جلعوز و خصه القلب و مغز نارجیل از هر یکی دو درم با بونج
درم زربیب منقعی درم عسل کف کوفته سه وزن ادویه و بعضی سخا را زیاده بخندرم
میکند **معجون فلاسفه** نوع دیگر از قول مولانا رفیع الدین رحمه الله فلفل و دار فلفل و دار
جینی و امله و شیطان هندی و زراوند و جلعوز و جوز هندی و خصه القلب از هر یکی
دو درم بابونه شانزده درم موی طایفی میدانه سی درم عسل کف کوفته یکم ادویه را

کوفته و بیخته با عسل برشند و در ظرفی جینی کنند یا سفالین سبز و چهار روز
در میان جو بپزند **معجون انوش دارو** که از اجزای شمع و مغز خوانند و مغز کندی
گویند و آن از معاجین هندیست بیش از طعام و بعد از طعام شاید خورد و معده
را قوی دهد و غذا را هضم گرداند و رنگ روی را سرخ گرداند و بوی دهان خوش کند
و حکم راقه دهد و از معاجین بزرگست **صفت آن** و رقیق سرخ ششدرم سعد
کوفی بخندرم قرفله و مصطکی و اسارون از هر یکی سه درم هیل و قاقله و سببانه
و قرفه و جوز الطیب و سنبل الطیب و زعفران و زردب از هر یکی دو درم و شیر امله یک
رطل در نه رطل آب بجوشانند تا با نرسد رطل آید و فرو بپزند و در دست بمالد و صافی
کند و یکم فایند که آن کعب الغزال است بقوام آوردند و داروها کوفته و بیخته بدان
برشند اگر با عسل کنند یا با قند شاید و قدری مشک بدان اضافه کنند و بعضی
مروارید ناسفته و سادج هندی از هر یکی دو درم اضافه کنند و بعضی فرخنده
و مروارید ناسفته و سادج هندی از هر یکی دو درم اضافه کنند و شربقه از روی
دو مثقال و نیم نافع بود **معجون انوش دارو** معجون کوبک جلال الدین طیب و رقیق
کل سرخ ششدرم سعد کوفی قرفله سه درم پوست بیرون بست زرشک از دانه
بیرون کدو و مصطکی و اسارون از هر یکی سه درم صندل مقاصری سائید ششدرم
تخم تورک و تخم کاشنی و کازبان و کشتیز خشک بریان کرده و طباشیر اسفند
از هر یکی سه درم قرفه الدار جینی و سنبل الطیب و زردب و سببانه از هر یکی
دو درم قاقله کبار و صفا از هر یکی درم کل نیلوفر سه درم زعفران دو درم
دواله سه درم شیر امله یک رطل در نه رطل آب بجوشانند تا با نرسد رطل آید و فرو
بپزند و در دست بمالد و صافی نماید و یکم فایند کعب الغزال بقوام آورند و
داروها کوفته و بیخته بدان برشند و قدری مشک بدان اضافه نمایند و اگر مروارید
و سادج هندی از هر یکی دو درم اضافه کنند فرخنده و درم شاید شربقه از آن
دو مثقال مناسب است **معجون انوش** یا کبیر یعنی بالادری بزرگ سودمند بود چنانچه
فالج و رعشه و لقوه و صرع و تریاق جمیع رنجهاست که از سردی بود و باده راقه دهد
چنانچه بلغمی مزاج هیچ معجون در امر باده بهتر از این نیامد و مجرب و آزموده است

صفت ان عاقر قرحا و زنجبیل و شونیز و قسطا و فلفل و دار فلفل و وچ از هر یکی ده درم و ورق سداب و جنطیانا روی و حللت و زرا و دند مدح و و حلاطه و چند میداست و شیطان و خردل از هر یکی بخندرم عسل بلادر چهار شقال و فم دار و هار کوفته و بیخته بر و غن کدکان جرب کنند و با سه جندان عسل کف گرفته بسر شدند و بعد از شش ماه استعمال کنند یک درم تا یک مثقال شربت بود و چند گفته شود بهتر باشد و مؤلف گویند که من از جهت قویا کساف که بلیغ مزاج بود این معجون را بسندیده یافتم و در قوه حفظ و ذهن و دفع نسیان و فاج و لقوقه مرضها سرد نافع است بغایت **معجون بلادر روی و زنجبیل** جهت بق و بر و وضع بصر نافعست **صفت ان** هلیله سیاه و امه از هر یکی ده درم کند و زروفا و فلفل و عسل بلادر از هر یکی بخندرم عسل مصغی ان مقدار که از اجماع کند شربت از ان چند بند قه و بعضی زیاده میکنند بر ان و وچ و سنبل و سعد از هر یکی بخندرم **معجون انقردیاصغر** استعمال این خواص نزدیک بخواب کیم است و شربق از این بیکارم تا یک مثقال است **صفت ان** هلیله سیاه پوست بکیده و امه مقشر از هر یکی یک درم سعد کوفی و سنبل الطیب و کندر الذکر و وچ و فلفل سیاه و زنجبیل و عسل بلادر از هر یکی بخندرم دار و هار کوفته و بیخته و و غن کدکان جرب کنند و با سه جندان عسل کف گرفته بسر شدند و بوقت حاجت استعمال کنند نافع بود **معجون انا سیا کبیر** سودمند بود از جهت مرضها جگر و در شکم و ریشها روده و سبزو و در عصبها سودمند بود و در کدک و و عسر النفس و سرفه که از کثرت رطوبت که در سینه جمع شده باشد نافع بود و قطع نفث دم بکند و سودمند بود بناسور چون طلال کنند بلان و بعد از شش ماه استعمال کنند شربت نیم درم نافعست **صفت ان** زعفران و مر و فردمانا و خشخاش سیاه و سنبل الطیب و اصل عاقاق و عصا غاف و جگر ک و سرمه کوسفند کوهی از هر یکی ده درم کوفته و بیخته در مثلث جو شاییده بعد از ان با سه جندان عسل کف گرفته بسر شدند و در ظرفی کا شنی یا جینی یا قلعی یا بکینه کنند و بوقت حاجت استعمال کنند **معجون انا سیا** سودمند بود برای در جگر و سرفه و در معده و بادها را و ریش سینه و از جهت دفع سموم هوام بغایت نافعست **حلاط ان** میوه سایله و یا سه

و مر

و مر و زعفران و سنبل الطیب و عود بلسان و افیون و سیلخه از هر یکی بخندرم عصاره غافله ده درم بچ مکاشرا شده با نزه درم کوفته و بیخته سه وزن با عسل کف گرفته بسر شدند شربت از ان نیم درم بود و بعد از شش ماه استعمال نمایند **معجون فلا فلی** از نسخه صاحب کامل از جهت تب ربع نافعست **حلاط ان** فلفل سیاه و سفید و دار فلفل از هر یکی بیست درم عود بلسان ده درم زنجبیل و تخم کرفس و سیلخه و اسارون و سندسالیوس و اسارون و اساز از هر یکی یک درم بسر شدند و استعمال کنند **معجون افلونیاد روی** سودمند بود از جهت قولنج و عسر البول و سبزو و تشنج و در در جگر و در دندان چون بروی نهند در د ساکن گردد و سرفه و خفقان را زایل کند **صفت ان** زعفران بخندرم و فلفل سفید و برز النج از هر یکی شش درم افیون ده درم و فطر سالیون و سنبل الطیب از هر یکی چهار درم تخم کرفس بنطی سه درم سادج هندی و سیلخه و عاقر قرحا و حب البلسان و فرنیون از هر یکی یک درم دار و هار کوفته و بیخته بر و غن بلسان جرب کنند و با سه جندان عسل کف گرفته بسر شدند و بعد از شش ماه استعمال کنند شربت مانند یک خود از هر قویج و در کدک باب کرفس دهند و بعضی از طبابدل تخم کرفس و قویج میکنند و قوه این معجون از هر ماه تا سه سال می ماند **معجون افلونیاد روی** مستعمل سودمند بود از جهت قولنج و خون زفان و بادها که در رحم بود اما دهن و دماغ را نقصان دهد **صفت ان** فلفل سفید و برز النج از هر یکی بیست درم افیون ده درم زعفران بخندرم و بعضی اطبا طین مختوم ده درم میکنند سنبل الطیب و مر و عاقر قرحا و فرنیون از هر یکی ده درم جندی بید استر یک درم زرباد و در و ج عقرنی از هر یکی نیم درم مشک کبری و مر و ارید ناسفت از هر یکی نیم مثقال کافور دانه و نیم مجموع را کوفته و بیخته با سه جندان عسل کف گرفته بسر شدند و بعد از شش ماه استعمال کنند شربت یک درم و هر چند که ن تر بود بهتر بود و قوه این معجون را این قدر ماند که افلونیاد روی تا سه سال **معجون بر ششانیست** از جهت در دندان چون بروی نهند عظیم نافع بود و از جهت قولنج نیم درم کفر و برند اثری تمام و وجهها را ساکن گرداند و قطع خون بکند و این نسخه بیشتر مستعمل است که نسخه حکیم ابوالبرکات و این نسخه مضمون

نسخه دیگر از فلونیاد اختیار بعضی اطبا عصر فلفل سفید و بزرنج و شیر خشک شش از هر یکی سنبل هندی و دارچین و کباب جینی و کمر کرس از هر یکی چهار درم زعفران و عود القز و دار فلفل و زنجبیل و مر صافی و صندل و جندی بید و وچ از هر یکی دو درم دار و هار کوفته و بیخته بر و غن بلسان جرب کنند و با سه جندان عسل کف گرفته بسر شدند و بعضی از طبابدل تخم کرفس و قویج میکنند و قوه این معجون از هر ماه تا سه سال می ماند

است شیخ الرئيس **صفت ان** فلفل سفید بزر البخ از هر یکی بیست مثقال افیون
 ده مثقال زعفران بخ مثقال سنبل الطیب و عاقر قرحا و فرنیون از هر یکی یک مثقال
 مجموع گرفته و پیخته باد و چندان غسل کف گرفته بسر شدند و بعضی سه چندان
 میکنند و بعد از شش ماه که در میان جو باشد استعمال کنند و شربتی از آن بقدر یک حجم
 باب فاتر بخورد **نوع دیگر** منسوب بحکیم ابوالبرکات سودمند بود مرضها و قلبی را
 از همه نوع و درد معده که از باد کرم بود و سردی و سردی و سودایی و سواس و
 مالیخولیا و استسقا و بیخوابی را نافع بود و خاصیت این بسیارست و صاحب
 منهاج همه گفته است و ما اینجا کوتاه کردیم **صفت ان** فلفل سفید و فلفل و فلفل
 و فلفل و بزر البخ از هر یکی ده درم زعفران و زراوند و طویل و جنطیانا و روی
 و فضل الفار شوی خشک کرده جناحه شربت و جد و از هر یکی چهار درم حب
 الغار و افیون و مر از هر یکی هفت درم عاقر قرحا و سنبل الطیب و نار دین از
 هر یکی و درم چند پیدا است و فرنیون از هر یکی یک درم مجموع را گرفته و پیخته
 باد و چندان غسل کف گرفته و بعضی سه چندان میکنند و بسر شدند و بعد از آنکه
 سرشته باشند دیگرها و آن کنند و تمام بگویند و بعد از آن در ظرفی آبکینه یا جینه
 کنند و سران محکم کنند و بعد از شش ماه استعمال کنند که نافهست و مجرب
 و از موده **نوع دیگر** عرب بکیرند مرصاف و زعفران و لیمو و کما در یوس
 و جنطیانا و حرق از هر یکی ده درم طین مختوم و افیون و سنبل الطیب و صغ
 عربی و چند پیدا است و غاریقون از هر یکی سه درم اقا قیا و هو فاریقون
 و فطر اسالیون از هر یکی ده درم قصب الذریز و دار سقیفان و حب الغار
 و عصا راحیه التیس از هر یکی پنج درم زراوند و طویل و ریوند جینی و اسارون
 و حماما و جوده و روغن بلسان از هر یکی سه درم و نیم هر چه صغ و عصا راحیه
 محو شامند و باقی دار و ها گرفته و پیخته باد و چندان غسل کف گرفته و سر شدند
 و بعد از شش ماه استعمال کنند **نوع دیگر** جنطیانا و روی و سیلخه و دار فلفل و
 دار جینی و چند پیدا است از هر یکی چهار درم سنبل الطیب و فقاخ اذخرو
 زراوند و طویل از هر یکی ده درم زعفران یک درم افیون ده مثقال انیسون و تخم

شیشعان

کرفس

کرفس و پنج کرفس از هر یکی بیست درم فلفل سیاه بیست و سه مثقال قسطا و دو قو و
 اسارون از هر یکی ده درم زنجبیل و فودج خشک از هر یکی که هفت درم روغن بلسان
 یا روغن کاسرخ از هر یکی که باشد ده درم عسل و روغن ادویها بسر شدند و بعد از
 از شش ماه استعمال کنند خاصیت این بسیارها اینجا کوتاهی کردیم **مجموع ان** فلفل از جمله
 مفرحات و معاجین کبار است و بعضی از اطبا از جمله تریاق شمرده اند **صفت ان**
 قرفل زنجبیل و فلفل و سنبل الطیب و دار فلفل و خیر بوا و جوز بوا و قاقه کبار و
 شیطرح هندی و دار جینی و سادج هندی و لسان العوا فیرو و دروخ عقربی
 و بادرنوبید و لسان الثور و مصطک و خولجان و فلفل خشک و مروارید ناسفته
 و صندل و زراوند مدخر و سیلخه و یاقوت برمانی و ورق کاسرخ از هر یکی و درم
 بسیار شش درم پوست اترج سه درم زعفران و پوست هلیله از هر یکی یک درم
 و بهمن مرغ نیم درم عنبر اشهب و مشک ترکی از هر یکی نیم دانگ مجموع گرفته و پیخته
 و بغایت صحیح کرده و بعسل مصغ سرشته شربتی یک مثقال بود **مجموع جلای**
 نسخه مولف کتاب بجهت سرعت ازال بغایت مفید است و در اسکاکی بغایت
 بی نظیر است و قضیب را محکم گرداند و نفوس تمام بیاورد و لذت جماع تمام بدهد
 و بغایت **صفت ان** بکیرند قرفه الدار جینی و مصطک از هر یکی دو مثقال و جوز
 سه مثقال سنبل الطیب و عود خام از هر یکی دو مثقال مشک دو دانگ حب النیل
 سفید چهار صد عدد بزر البخ سفید دو مثقال کبابه جینی دو مثقال پوست
 خشخاش شربخ مثقال دو الة دو مثقال عنبر اشهب یک مثقال مایه شتر بری چهار
 مثقال زعفران دو مثقال خصی الثعلب چهار مثقال سرود ماغ که خشک نر که در وقت
 میجان گرفته باشند پنج مثقال اسرار الحکماء بیست مثقال شاه بلوط پنج مثقال
 نبات حب ده مثقال دار و ها گرفته و پیخته باد و چندان غسل کف گرفته و سر شدند
 روغن بنفشه با دام قدری داخل نمایند بوقت حاجت از یک مثقال تا دو مثقال
 بخورد و غذا قلیه از گوشت بره و میان تمام و کباب با مشک و زعفران و دار جینی
 و زبزه بخورد که بغایت نافع است **مجموع دیگر** که بجهت سرعت ازال بغایت نافهست
صفت ان بلوط و کلنار و شونیز و لبان ذکر از هر یکی یک درم زبزه کرمانی

ناخواه کرو یا از هر یکی بخورم بومست بلبله بومست هلیله زرد و امله مقشر و بلبله سیاه
 از هر یکی سه درم کشتن و خشک کرده درم نیلوفره درم مجموع را کوفته و بیخته برشته با سه
 جندان عسل کف گرفته شربتی و متقال شبانگاه و بامداد بخورد **معجون دیگر** که انزال
 منی را برعه مانع گردد **اخلط ان** بکیرند افیون مصری جوز بوا و قرفل و مشک و زعفران
 و فلفل سیاه و زنجبیل و قرفه از هر یکی یک درم جدا جدا بامند و به پیوند و عسل کف گرفته
 بمقدار در و ها باین تاج سازند و هر جی بوزن یک درم باشد و آن شب که خواهد
 مشغول شود باید که پیش از عصر یک حب از افیون برد و تا خفتن غذا بخورد و جماع
 نکند و بعد از خفتن بمشغول گردد و هر وقت که خواهد که انزال شود چیزی ترش بخورد
 تا انزال شود **معجون دیگر** بجهت سرعه انزال بغایت بی نظیر است و مجرب ترکیب جلال الدین
 طبیب کارزونی **صفت ان** سنبل الطیب و دواله و عود خلم از هر یکی دو مثقال
 و مشک دانکی و نیم جوز بوا و پوست خشخاش از هر یکی چهار مثقال مصطلک و متقال
 و حب النیل سفید صد عدد قرفه الارچی سه مثقال اسرار الحکما بیست مثقال
 عسل سه وزن ادویه و قدری روغن بادام داخل نمایند شربتی از یک مثقال تا دو
 مثقال است **معجون زرعی** مستعمل مؤلف و این معجون را خاصیت بسیار است از جهت
 قوه بیه و کرده را و منی را زیاد کند و غوط بسیار آورد و دل و جگر و مغز را قوه
 دهد **صفت ان** تخم کزبر و تخم کرفس و تخم شنب و اموس و رازیانه و مغز تخم خر بزه
 و مغز تخم خیار بالنگ و بیج کرفس از هر یکی بیخ متقال بسیار و قرفل فلفل نمویه و
 کبابه و عاقر قرحا از هر یکی سه درم قرفه و زعفران و کندر و مصطلک و عود از
 هر یکی چهار درم تخم هلیون و شش قفل و بوزن یک درم و همچنین و تورزین و
 لسان العصاره از هر یکی بخورم زنجبیل و تخم شلغم و تخم اسبست و تخم جرجیر
 و تخم بیانر و تخم تر بزه و حب الرشاد کوفته و تخم کند نا و خولنجان و جوز
 الطیب و قرفه و دار فلفل از هر یکی سه درم بصل الحار مشوی یک درم و نیم مغز
 حب قفل و مغز حب الزلم و مغز جلعوز و مغز نار جیل از هر یکی بیخ متقال
 خصم الثعلب و ذکر کا و خشک کرده و سود و مغز دماغ کبچشک تر خشک کرده
 که در وقت هجمان کوفته باشند و خشک مریا و کش خرها از هر یکی ده مثقال عنبر

اشهیب

اشتهب دو درم و مشک ترکی نیم درم و مجموع کوفته و بیخته و فایند کعب الغزال بوزن
 ادویه و عسل بوزن مجموع معجون سازند و شربتی دو درم کرم مزاج را تا خفتن بخورم
 و باید که کرم مزاج مزاج مرا کاسه مشیر کا و تانزه و درم شکر سفید پیش از خوردن معجون
 بیا شامند و بعد از آن معجون را فرو برد و سرد مزاج باید که اول معجون فرود برد و
 بعد از آن یک کاسه ماء العسل بیا شامند که مفید بود و در قوه بیه و امواج است ازین
 بهتر نیست و بکرات مؤلف این کتاب خواص این مشاهده کرده و مجرب است درین باب
معجون حجر البهره خاصیت وی است که هر یک کرده و مثانه را بریزد **صفت ان** مغز تخم
 خیار بالنگ و مغز تخم کدو و مغز تخم خر بزه و حب کالنج از هر یکی یک درم کوفته
 و بیخته با سه جندان عسل کف گرفته برشته و معجون کنند **معجون کالنج** سودمند
 بود از جهت در کرده و مثانه و بول دم و دریم **صفت ان** بزرالنج و رازیانه
 از هر یکی هفت درم و مغز تخم خیار بزه و بیج درم تخم حاض و افیون و مغز جلعوز
 بریان کرده و زعفران از هر یکی سه درم و حب کالنج بیست و بیج عدد کثیر اجماع
 درم مجموع کوفته و بیخته به مینج برشته و بعد از شش ماه استعمال **نوعی دیگر**
 تخم کرفس و رازیانه از هر یکی هفت درم مغز خیار بزه و درم بزرالنج و تخم حاض
 بری و افیون و مغز جلعوز بریان کرده و زعفران و مغز قندق و خشک دانه
 بریان کرده و مغز بادام تلخ مقشر بریان کرده از هر یکی سه درم شکر سه درم
 و حب کالنج بیست و بیج عدد کوفته و بیخته بصل برشته و بعد از شش ماه استعمال
 کنند و گویند که این معجون را بقرصی باید ساخت و قوی برشته و شربتی یک درم
معجون عقر از جهت سنگ کرده و مثانه و گردن کی عقر را بغایت نافه بود **صفت**
 سوختن عقر با نجه در دیکل سوزند بکیرند دیک سین و عقری در آن اندازند
 و آن دیک را در کای بوزند و در تنوری نهند و سران دیک یک شب بر نهند و روز
 دیگر بیرون آورند و در ظرفی آیینک نکهاده دارند و هرگاه که خواهند استعمال
 کنند و بعضی گویند که شش ساعت ها در تنور ها کنند پس بیرون آرند **اخلطان**
 عقر سوخته سه درم و حنطیا نا روی یک درم و زنجبیل یک درم و فلفل و دار فلفل
 از هر یکی دو درم و بیخ کالنج بخورم چند بید است چهار درم مجموع کوفته و بیخته

خشق

بجسل کف گرفته بسر شدند و بعد از شش ماه استعمال کنند بالغ را شربتی دانکی و نیم و بالغ
را نیم دانک و بغایت نافهست **مجموع سحرینیا** این معجون را از تریا قات شمره اند و از
معالجین کبار است و خاصیت وی آنست که در معده و سوء الهضم را و قولنج و اسهال
را و جمله امراض بلغمی را نافع بود و بادها و بلغمی را نیز مفید بود **صفت آن** چند
بیداستر و دارچینی و افیمون و اسارون و مرود و قو از هر یکی یک مثقال مو و
فلفل و دارفلفل و قه و قسط از هر یکی شش مثقال مجموع کوفته و پیخته و بجسل
کف گرفته بسر شدند شربتی از دانکی یک مثقال و بعد از شش ماه مستعمل کنند **دیگر صفت آن**
بکیرند چند بیداستر و دارچینی و مرود و قو و اسارون از هر یکی یک
مثقال کوفته و پیخته با سه جندان عسل کف بر گرفته بسر شدند و جمل درم مثلث
و دانک و نیم زعفران اضافت کنند و شربتی یک مثقال تاده مثقال بود و این سحرینیا
بدل امر و سیاست و همان عمل میکند و مجربست **مجموع ناخواه** قه معده را بکشد و بلغم
را ببرد و بوی دهان خوش کند و آب رفتن از دهان باز دارد و سدها بکشد و کرمها
را اندر شکم بکشد و بادها را بشکند و کرده را قه دهد و ریک از مثانه و کرده بال گرداند
و ناگواردن طعام را ببرد و بادها سرد مخالف را ببرد و مشهور را بیفزاید و جگر را
قوی گرداند و طعام را از رزوکند بقراط گوید که اگر کسی در سیالیه هفت هر روز درم
از این معجون بخورد هر ادوی که از شهوة طلب کند بیاید **صفت آن** تخم کز و تخم
ناخواه و زنجبیل از هر یکی ده درم زعفران یک درم و پنج کرفس پنجم و مصطکی
دو درم و نیم عود خام دو درم و عاقر قرحا یک درم و نیم و بسفایج یک درم جملگی کوفته
و پیخته با سه وزن آن عسل کف گرفته بسر شدند شربتی سه درم **نوعی دیگر** که همان خاصیت
دارد **صفت آن** تخم شنب و تخم کز و ناخواه از هر یک ده درم مصطکی و قه و
عاقر قرحا و اسارون و عود خام و سنبل الطیب و فلفل و زعفران از هر یک دو درم
مشک خالص نیم درم مجموع کوفته و پیخته و با سه جندان عسل کف گرفته بسر شدند شربتی
هم سه درم بود **مجموع ناخواه دیگر** که معده را از بلغم پاک کند و اشتها و طعام بیدار کند و باه
را قه دهد و غوط تمام آورد **اخلاط آن** سحر جلی و زوفا و ناخواه و نعناع
و شونیز و زیره از هر یک پنج مثقال سیاه و راز یا نه و زنجبیل و و ج و جوز بول

و تخم کرفس از هر یک سه مثقال جاشاد و مثقال جمل کوفته و پیخته با سه جندان عسل
کف گرفته بسر شدند و بکار دارند شربتی دو درم نافهست **مجموع حلیت** سودمند بود
از جهت تب ربع و کزند که همه جانوران **صفت آن** حلیت طیب و فلفل سیاه و
صافی و ورق سداب خشک از هر یکی درم کوفته و پیخته با سه جندان عسل کف
گرفته بسر شدند شربتی تا یک مثقال **نوعی دیگر** صاحب شهاج گوید که دفع سمها و همه
جانوران بکند **اخلاط آن** مرصافی و قسط و ورق سداب خشک و قه و قسط و
عاقر قرحا و قودمان از هر یکی بخندم حلیت بوزن مجموع داروها کوفته و پیخته
بجسل کف گرفته بسر شدند شربتی سه درم در طبع خرمای و ده درم روغن کا و نافع است
مجموع زوفا رت السوس و زوفا و برسیا و شان از هر یکی ده درم فردمانا
و فلفل از هر یکی سه درم مغز بادام تلخ و زراوند مدحرج و تخم انجم از هر یکی بخندم
و بعضی بعوض برسیا و شان مشکطرا شیع کنند مجموع را کوفته و پیخته با سه جندان
عسل کف گرفته بسر شدند شربتی یک مثقال نافهست **مجموع جنطیانا** در دسب و جگر
و سده را بکشد و در معده و در روده و مثانه و تبها و کف را زایل کند
صفت آن جنطیانا رومی و فلفل سیاه و از هر یکی یک درم قسط و سادج هندی
و سنبل الطیب و ریوند جیق از هر یکی هفت مثقال کوفته و پیخته با سه جندان عسل
کف گرفته بسر شدند شربتی دو درم باب سداب **مجموع حب الفار** سودمند بود از جهت
دفع بلاها و وجعها را ساکن کند **صفت آن** و سرق سداب خشک پنجم و ناخواه
و مکون و شونیز و سوتر و کاشم و کرویا و فرا سالیون و بادام تلخ و فلفل و و ج
و دارفلفل و بودند از هر یکی سه درم چند بیداستر و سکببج و جا و شیر از هر یکی
دو درم حب الفار هشت درم کوفته و پیخته بجسل کف گرفته بسر شدند شربتی دو درم
نافه است **مجموع افسنتین** انیسون و تخم کرفس و اسارون و افسنتین رومی بادام
تلخ مقشر از هر یکی ده درم کوفته و پیخته با سه جندان عسل کف گرفته بسر شدند و
استعمال کنند نافهست از جهت سردی معده و جگر مجربست **مجموع سنبل** نافه است
از جهت از معده و جگر **صفت آن** سنبل الطیب و قسط و قه و اخرو و قسط و زیره
و موز منق از هر یکی چهار درم زعفران و مرصافی و انیسون و فلفل از هر یکی یک درم

مقل از رق دو درم سیلخه بنجدرم کوفته و بیخته مقل از رق و مویز باید که در مثل
 بجوشاند بعد از آن با سه وزن آن غسل مصغ برشند و استعمال کنند **معجون**
 که نافع بود از جهت سرفه و درد جگر و سینه و معده و اواز صافی کند و بول براند
 و درد سبز را نافع بود و زایل کند و نفق را بغایت سودمند بود **اضطالان**
 مویز منقح یا کشمش بیست و بنجدرم سنبل الطیب و زعفران و سیلخه روی و
 دار حبیب و دار شیشوعان از هر یک یکدرم و قصب الذریره و قلع اذخر و مقل
 از رق و علك البطم از هر یک و درم و نیم مرصافی چهار درم صغها و مویز در
 مثلث بخوبی بپزند و باقی آدویه کوفته و بیخته با سه جندان غسل کف گرفته
 برشند شربت از یکدرم تا یک مثقال **جون هر مس** سودمند بود از جهت درد
 معده و مفاصل و درد جگر و سبز و استسقا و رطوبت و نفرس و این معجون مخصوص
 است به نفرس خاصه در موسم بهار **صفت آن** غار یقون و اسارون و وچ و
 قردمانا و تخم سذاب و فرنیون و خار خسله از هر یک هفت مثقال فراسیون و
 جعد از هر یک سی درم در کما فیطوس و کما ذریوس و اسقوفند ریون از هر یک
 هشتاد درم کوفته و بیخته با سه جندان غسل کف گرفته برشند شربت یک مثقال
 باب کرم بپزند و بعد از شش ماه استعمال کنند **معجون صطیحیون** سودمند بود از جهت
 تباهی مزاج و سردی معده **صفت آن** بکیرند قسط تلخ و سنبل الطیب و جاما و
 سیلخه و مصطکا از هر یک دوازده درم فلفل سیاه و زراوند طویل و تخم شبت
 و انیسون و ناخجوا و کون کرماتی و دو قوطر اسالیون و سیسالبوس
 و اسارون و افسنتین روی و انجذان سیاه و بونه صحرایی خشک و تخم خربزه
 از هر یک چهار درم کوفته و بیخته با غسل کف گرفته سه جندان برشند شربت یکدرم
 باب کرم **معجون اصفر سلیم** سلیم نام شخصی است که این معجون را ترکیب کرده و خوردن
 آن نافهست در بادهای سودایی و درد زهدان و درد کودکان **صفت آن** فلفل
 سفید و زنجبیل و نمک هندی و قسط تلخ از هر یک شش درم افیون و افریون و جند
 بید استر و زعفران و فرنیله و عاقر قرحا و مصطکا از هر یک بنجدرم سعد و فاشر سین
 و زرنباد و دروغ و زراوند طویل از هر یک دو درم روغن بلسان و ماء الکافور

بجم حک کرده در سه جندان غسل کف گرفته و معجون سازند و بعد از شش ماه مانند عدسی
 باب مویز نکو حک کنند و فرو برند **معجون اسودک** در مفلج و سودا و هر علق که از هر دی
 بود سود دارد **صفت آن** حمله صد و بیست درم جا و شیر هشتاد درم شونیز و قنار
 بری و پیرزد از هر یک شصت درم و وچ و سکبج و اشق و زراوند طویل و خردل و مقل
 از رق و خربق و جند بید استر و وچ و خنظل و کورد زرد و تخم کوج و بنج خشک و سذاب
 کوی از هر یک چهار درم افیمون و فرنیون و بنک و فلفل سفید و نمک هندی اسرخ و نمک
 فقط و کندش و وچ سبیرج و وچ بنکد مر و عاقر قرحا و صبر و بلسان و شیطان از هر یک
 بیست درم در سنبل الطیب و مصطکا و زرنباد و دروغ از هر یک هشت درم زعفران
 سه درم و آنچه توان کوفت از داروها بکوبند و به بپزند و آنچه صمغ است در قطران اغارند
 و بعد از آن داروها بیخته در آن برشند و در خمر کنند و دوماه در زراوند کاسترینها
 کنند شربت یکدرم باشد و بیماری که محتاج این معجون باشد بقدر **نافهست**
معجون قباله خاصیت این بسیار است نافهست از جهت درد مفاصل و نفرس را
 و درد از اساکن گرداند و از آن زحمت ایمن بود و درد سبز و بادهای غلیظ و تباه
 کهن را و قویج را نافع بود و سده را بکشد و سنگ کرده را بریزاند و ضیق النفس
 سرفه کهن و ریش روده و تاریکی چشم و درد کلور را بکشد و هر که دور و دور خورد
 بدن را نکاهد و شربت یکدرم بود و این معجون را بعد از شش ماه استعمال کنند و قوه
 این معجون تا سه سال میماند **صفت آن** جنطیانا روی و اسطوخودوس و قرد
 مانا و جا و شیر و کما فیطوس و تخم سذاب و فراسیون و اسقوفند ریون و میوه
 سائله از هر یک پنج مثقال مر و زعفران و قسط و فلفل سفید و اذخر و سنبل الطیب
 و فرنیون و پوست بچ لقا و اشق و بونه کوی و زراوند و تخم جزری و ورق
 کلا سرخ و نار دین اقلیط و حب بلسان مصری از هر یک سه مثقال دار حبیبی هشت
 مثقال سیلخه روی شانزده درم یا مثقاله و عصا غاف و کاشم و تخم جند
 قوی و صمغ بادام از هر یک چهار مثقال افیون و زراوند سفید از هر یک
 شش مثقال صغها و عصا زهره در مثلث خویسانند و باقی آدویه کوفته و بیخته
 با سه جندان غسل کف گرفته برشند شربت یکدرم بود و در طریقی آبکین نکاهد از

و بعد از شش ماه استعمال کنند **مجموع** خفقا از اصرع را و در مدد راکه از سردی بود نافع بود و در دودها و سدها عفونت خون و بد کواریدن طوام و تنگی نفس بغایت نافعست و سده را بشکاید و در خون تغییری عظیم پیدا کند و هاضمه را قوه دهد و فواق را از آید کند **اغلاط ان** چند بید است و رب السوس و سلیخه و قسط تلخ و فلفل سیاه و افیون و میوه و زعفران و سنبل الطیب و دار فلفل از هر یکی سه درم جا و میو یک درم مشک ترکی دانگی زرباد و در و نج عقری و مر و ارید ناصفته از هر یکی نیم درم کوفته و بیخته با سه جندان عسل کف گرفته بسر شدند شربت مقداری خودی نافع بود **مجموع** لاده شبنم الطین هلیله بلبله جوز کندی مصطکی قافله کبار ناخواه زنجبیل کوفته و بیخته بسر شدند بعسل کف گرفته و بیش از طوام و بعد از طوام بقدر جوهره بخورد که نافع است **مجموع** **مجموع** فندار بقدر یک درم مستعمل زعفران و کاشم و تخم کرفس و زنجبیل و حاشا و مغز جلعونه از هر یکی شش درم قرقه و فلفل و قرقه و کل فرقه و جوز الطیب و دار جینی از هر یکی سه درم و وانیسون و عود الطیب از هر یکی یک درم عسل سه وزن آن ادویه نافع بود **نوعی دیگر** نافع بود از جهت باد هاسر و مله را سودمند بود بغایت **صفت ان** زعفران و کاشم و تخم کرفس و زنجبیل و حاشا و مغز جلعونه از هر یکی شش درم مغز حب صنوبر کبار مقشر و مغز بادام مقشر و کندر زکری از هر یکی دو درم فلفل مشقت درم کوفته و بیخته با سه وزن آن عسل کف گرفته بسر شدند مجرب است **مجموع** **مجموع** مستعمل در مدد سردی را سود دارد و هضم را قوه دهد و بادها را بشکند و درد شکم را ساکن کند و سبزی و تن صغیر را نافع بود **صفت ان** دو قو و کون کرماتی و عود بلسان و سلیخه رومی و قرد مانا و فقاخه از خرو و تخم کرفس از هر یکی درم فلفل سیاه و قسط تلخ و فلفل سفید از هر یکی نیم درم مرصاع سه درم و حب الفارده عدد و زعفران از هر یکی دو درم مجموع کوفته و بیخته با سه جندان عسل کف گرفته بسر شدند شربت از هر یکی مثقال تا پنج مثقال و این از معاجین کبار است بعد از دو ماه استعمال کنند تا سه سال قوه آن باشد **مجموع** **راوند** در اماس مغل و جگر که از صد مه یا خربه بدید

آمد باشد سودمند بود **صفت ان** ریوند جینی و زنجبیل و شهلانه و وچ و میخ انجلیان از هر یکی یک و نیم و تخم کرفس و زرباد و وانیسون و ناخواه از هر یکی نیم و نیمه بکوبند و به بیزند و در سه جندان عسل کف گرفته بسر شدند شربت از آن پنج مثقال بود **مجموع** **ارسطون** معنی آنست که داروی بزرگ علت درد شکم و تبها مختلف و تب سه روز و قولنج و درد رحم را سود دارد **صفت ان** فرپیون و زعفران و سلیخه و افیون و حماما و اقاتیا و مرصافی و قسط تلخ و سنبل الطیب و صمغ عربی و تخم خندقی و تخم انجم و مثقال ازرق و دانه بیداجیر پوست باز کرده و لبان ذکر و پوست دانه سماق و دبق پاک کرده و کوکورد زرد و سیعه خشک و فلفل سفید از هر یکی شش مثقال ناخواه و دانه ترخ و تخم طر شقوق و کل سرخ و عاقر قرحا و تخم عربینشا و تخم سذاب و تخم کرفس از هر یکی چهار مثقال تخم بادریج یک مثقال تخم بنکله ده مثقال قرطم و زنجبیل از هر یکی دو مثقال و بعضی اطبایا و درم فلفل سیاه اضافت آن نموده اند جمله را بکوبند و بیخته درم بیامیزند و در مثلث آغارند و اندکی روغن بلسان در آن ریخته و درم بیامیزند تا درم بیامیزند شود و دارو هادران بسر و در آنانی از آن بکین کنند و بعد از شش ماه بکار برند و سه سال قوه این مجموعی ماند **مجموع** **مجموع** مستعمل **نوعی دیگر** نافع بود و بلغم لزج و خلطها غلیظ و درم مالخو و جمیع امراض سوداوی و بلغم را استواء کنند سودمند بود **صفت ان** هلیله سیاه و پوست بلبله و پوست هلیله کابلی و امله مقشر و افیون از هر یکی ده درم تربید سفید مجوق خراشیده بروغن بادام جربا کرده و بسفایج و اسطوخودوس از هر یکی یک درم غاریقون سه درم حجر لاجورد و حجر ارمی مغسول از هر یکی درم و نیم سقمونیاد برورده در میان تفاحه یا سفر حله سه درم عسل کف گرفته صد و پنجاه درم جناجدر سمست بسیارند **نوعی دیگر** از کامل الصناعه از جهت مالخو و ماله و ماده سوداوی مفید بود **صفت ان** هلیله سیاه و بلبله و امله مقشر و متقی از هر یکی ده درم بسفایج و افیون و اسطوخودوس از هر یکی یک درم و اگر خواهند که بقوه تر بود غاریقون و خربق سیاه و سقمونیاد برورده بقدر حاجت زیادت کنند مجموع را کوفته و بیخته با عسل کف گرفته بسر شدند نافع بود

نوعی دیگر که در تب ربع که از صفرا محترقه بیدار شده باشد مفید است
صفت آن بکیرند هلیله سیاه و کامی و بلبله و امله از هر یکی ده درم تربد سفید
مخوف مدبر و بسفایج و افیمون از هر یکی بخندم جمله کوفته و بیخته بعسل کف کوفته
بسرشدن شربتی از آن هفت درم مفید بود **نوعی دیگر** از حاوی که سهل اخلا
غلیظ است همچون سوداء و بلغم لزج و صفراء محترقه **صفت آن** هلیله سیاه و بلبله
و امله مقشر از هر یکی ده درم افیمون و اسطوخودوس تربد سفید مخوف خراشیده
بروغن بادام جرب کرده از هر یکی بخندم این جمله را کوفته و بیخته بسرشدن به عسل
کف کوفته شربتی از آن پنج مثقال تا هفت مثقال نافع بود **معجون دیگر** مستعمل مولف
تربد سفید مخوف خراشیده بروغن بادام جرب کرده چهل درم و بنفشه خشک بیست درم
نمک هندی و رب السوسن از هر یکی هفت درم و ازبانه و انیسون و مصطک از هر یکی
بخندم سمونیا برورده ده درم عسل خیار جنبه صدرم بروغن بادام چهل درم دارو
کوفته و بیخته و باید که سمونیا و بنفشه سحق کنند و آنچه شرط است سمونیا در همه
معاجین که سعوی باشد و در اینجا مصطک که با بنفشه سحق کنند و این صفت باید که
مرکب داند و مجموع داروها کوفته و بیخته بروغن بادام جرب کنند و بعسل خیار
جنبه بسرشدن و عسل و شکر سرخ از هر یکی صدرم بقوام آورند و بر سران کنند و بلبله
عسل خیار جنبه را نشنیدید باشد شربتی پنج مثقال **نوعی دیگر** از اصول التریب هم قندی
و درین نسخه سمونیا زیاد از قانون است و این نسخه مستعمل مولف نیست **صفت آن**
تربد سفید مخوف خراشیده بروغن بادام جرب کرده و بنفشه از هر یکی چهار درم
رب السوسن مثقال نمک هفت درم و مصطک و انیسون و ازبانه از هر یکی بخندم
سمونیا مشوی مانزده درم بروغن بادام بیست مثقال فایند کرمانی و عسل خیار جنبه
از هر یکی صدرم شربتی پنج مثقال نافع بود **نوعی دیگر** فلوس خیار جنبه مانزده درم
بقوام آورند نگاه تربد سفید مخوف خراشیده بروغن بادام جرب کرده هفت درم
و حجر ارمی معسول دو درم و رب السوسن دو درم بادیان سه درم محموده بریان کرده
سه درم و نیم و سوربخان دو درم بنفشه بخندم داروها کوفته و بیخته بذات
بسرشدن شربتی بخندم تا پنج مثقال باب کرم بدهند نافع بود **معجون سنا** سماکی

بخانه

بخانه درم ترنجبین لمنق یا کشمش از هر یکی رطل شیرخشت سی درم بنفشه و نیلوفر و
بالنگو ورق کله سرخ از هر یکی ده درم روغن بادام ده درم حل کنند ترنجبین و شیرخشت
صافی کنند بعد از آن بگویند قشمش و اضافت کنند بان هر دو و بقوام آورند بعد از آن
ارویه کوفته و بیخته بیفشانند بان بسرشدن و اگر اضافت کنند بان نیم رطل قند بهتر
باشد شربتی از آن پنج مثقال تا هفت مثقال نافع بود **معجون دیگر** که نافع است از جرب
و حکه و اسهال مواد محترقه میکند **صفت آن** پوست هلیله نرزد یکم و سنا یکم نیم جزو
شاهتره دو ثلث جزوی انستین ربع جزوی مایران حبیبی ثلث جزوی افیمون
و ربع جزوی بگویند و به بیزند و بسرشدن بقشمش شربتی از آن مقدار یک جزو **صفت آن**
معجون سوربخان مخصوص بادهاء مفاصل و نفوس و عرق النساء و در دشت رانافه بود
صفت آن سوربخان مصری سی مثقال فلفل سیاه و دار فلفل و ورق حنا از هر یکی
دو مثقال کمون کرمانی و شیطان هندی دو درم پوست بچ کبر و مثقال و ملح فلفل
دو مثقال و نیم و کن در باد و مثقال تربد سفید مخوف خراشیده بروغن بادام جرب
کرده چهل درم ترنجبین هفت درم بوزیدان بخندم سمونیا سه درم پوست هلیله نرزد
پنج مثقال کوفته و بیخته با سه جندان عسل کف کوفته بسرشدن شربتی هفت مثقال
نسخه دیگر از اصول التریب مستعمل مولف سوربخان مصری شش درم ماهی زهرم و کمون
کرمانی و پوست بچ کبر و شیطان هندی از هر یکی دو درم پوست هلیله نرزد هفت
درم تخم کرفس و نمک هندی و ورق حنا و کف دریا از هر یکی یک مثقال و ورق کله سرخ
و سمونیا برورده و ترنجبین از هر یکی سه درم تربد سفید مدبر مانزده درم راز دانه
و سعتر از هر یکی یک مثقال بوزیدان دو درم و کشنیز خشک سه درم روغن بادام چهار
مثقال و نیم عسل صد و بخانه درم نافست و مجرب **معجون برزی** مستعمل و این مسهل
صفا است **صفت آن** مغز تخم خرزهره و مغز بادام مقشر و قند سفید از هر یکی سی درم
سمونیا مشوی دو مثقال و نیم در آب حل کنند و داروها کوفته و بیخته بران بسرشدن
و این نافست و مجرب **معجون نیاز** مستعمل مولف و خاصیت این معجون بسیار است
و سودمند بود از جهت تباهی مزاج سرد و در دجگر و معده و سبزو و در دگرده
و رجم و حیض که بسته باشد بکشد و قولنج نیز بکشد و این مسهل بی مشقت

فلفل و نارمشک و زعفران از هر یکی سه درم سنبل الطیب ده درم عنبر اشهب یک درم
 مشک نیم درم جزو اعظم بنجاه درم روغن بادام ده درم عسل یک وزن و نیم ادویه
 برشته شربتی بقدر حاجت **نوع دیگر** مستعمل مؤلف از جهت هضم طعام و قوه مجامع
 و قوه بشت را بغایت سودمند بود و استواء طعام باز دید کند **صفت آن** عاقر قرحا
 شش درم فلفل سفید هفت درم زعفران سه درم قاقه کبار ده درم قرنفل ده درم
 مصطکا هفت درم جوز بواسی عدد مشک ترکی نیم درم عنبر اشهب یک درم جزو اعظم
 سی درم روغن بادام ده درم قند سفید صد درم شربتی بقدر حاجت نافع بود **معجون**
مشک سودمند بود از جهت درجک و ضعف و معده و تمدادی آن و سد را بکشد و
 ورمها غلیظ را تحلیل دهد **صفت آن** مشک و سیلخه و سنبل الطیب و سیاه و لک
 منع و ریوند جینی و جنطیانا و روی از هر یکی دو درم زعفران و فاخته و تخم کرفس
 و مصطکا از هر یکی سه درم عود هندی و قرنفل و مرصافی از هر یکی نیم درم مجموع کوفته
 و پیخته با سه جندان عسل کف گرفته برشته شربتی از آن یک درم باب کرم نافع بود
معجون و ج سودمند بود کس که آب از چشمش روان باشد **صفت آن** و ج
 و حلینت و زنجبیل و تخم رازیانه از هر یکی نیم درم کوفته و پیخته با سه جندان عسل
 کف گرفته برشته شربتی یک مثقال نافعست و مجرب **معجون قسط** سودمند بود جهت
 در معده و جگر **صفت آن** دار جیف هفت درم قسط تلخ هفت درم انیسون و تخم
 کرفس و اسارون از هر یکی سه درم کوفته و پیخته با سه جندان عسل کف گرفته برشته شربتی
 یک مثقال نافعست از جهت او گرم صلبه **صفت آن** که سرخ فارسی چهارده درم
 سوسن اسما بخوف هفت مثقال ریوند جینی که مغسول از هر یکی یک مثقال و نیم
 مرو زعفران از هر یکی نیم مثقال بخورسیا نند زعفران و مراد در خلخسر و بکوبند
 ادویه و بپزند و برشته شربتی با سه جندان عسل کف گرفته شربتی از آن نیم مثقال نافع بود **معجون**
 که سرخوش کند و نشاط آورد **صفت آن** که سرخ هفت درم سعد و قرنفل و
 مصطکا و سنبل و اسارون و سیاه و جوز بواسی از هر یکی نیم درم و قرنفل و زرنب
 از هر یکی چهار درم زعفران شش درم قاقه و هیل از هر یکی سه درم جزو اعظم
 بازده درم مجموع را کوفته و پیخته با سه جندان عسل کف گرفته شربتی یک مثقال و اگر قدری مشک

معجون و ج

و عنبر

و عنبر و عود اضافت کنند بهتر بود **معجون فخنوش** و از این زخبت الحدید میخوانند
 و این مستعمل مؤلف است سودمند بود استرخام معده و بواسیر و تباهی مزاج را و باه
 را زیادت کند و کونه روی را صاف کند و دفعه سرعت انزال بکند و قوی که چهار روز
 متواتر استعمال کنند **صفت آن** پوست هلیله کابلی و هلیله سیاه و پوست بلبله و املا
 مقشیر و شیطرج هندی و سنبل الطیب و فلفل و دار فلفل و زنجبیل و سعد کوفتی از
 هر یکی ده درم تخم شبت و تخم کند نا از هر یکی چهار درم زخبت الحدید مد بر که برکه
 چهارده شبان و زخوبسیا نند باشند و بعد از آن در سایه خشک کرده باشند و
 بریان کرده باشند با روغن بادام و دیگر بار سحق کرده باشند صد درم عسل سه
 وزن ادویه دار و هار کوفته و پیخته بدان برشته شربتی از آن دو درم مشک ترکی
 اضافت کنند و در ظرفی آبکیه یا قلنی یا صینی نگاه دارند و بعد از شش ماه استعمال
 کنند و درم نافعست **معجون کوفی** سودمند بود سردی معده را و تبها و بلغم و سودایی
 و سردی انشین و فواق را از آن یک درم که از کوزه بلغم بود و این از معجونها رو نیست
صفت آن زبده کرمایی در بر که خوسیا نند یک شبان و زبده از آن در سایه خشک
 کرده و بریان کرده و در ظرفی ادویه فلفل سی درم زنجبیل چهار درم ورق سذاب
 خشک کرده چهار درم بوم ارمی ده درم مجموع را کوفته و پیخته با سه جندان عسل
 کف گرفته برشته شربتی یک مثقال تا دو مثقال نافع باشد و هر چه معاجین است
 بهتر است که بلغ کنند و قطعا غنایند و صاحب منهای کوبیده کوفی باب کرم بیاشانند
 اما آنچه مستعمل است نیست **معجون کوفی کبیر** زیاده کرمایی مدبر چنانچه
 ذکر کرده شد و در ظرفی ادویه فلفل سی درم زنجبیل چهار درم بوم ارمی ده درم
 ورق سذاب چهار درم سیلخه روی دار جینی قرنفل حب بلسان سنبل الطیب مصطکی
 از هر یکی چهار درم کوفته و پیخته با سه جندان عسل کف گرفته برشته شربتی از آن
 یک مثقال تا دو مثقال نافعست **معجون اختلاقی** نافعست از اسهال و ترحر بلغمی مغرط
 مادام با وی خون نباشد **صفت آن** چند بیدستر و انیسون و میعه سایله و زرنب
 و زعفران و اسارون و مرو برک کرفس و سیلخه و انیسون و سنبل الطیب و کلار میخی
 و کلنار از هر یکی جزوی مجموع را کوفته و پیخته برشته شربتی با سه جندان عسل کف گرفته

شرقی از آن نیم درم نافهست **مخون عقرب** که تنفیت حصاة از کرده و مثانه نماید
صنفان زنجبیل و فلفل و دار فلفل از هر یک ده درم جنطیا یا چهار درم بجم کاکج بیت
درم چند بید استر مشر درم عقارب سوخته شش درم جمله کوفته و بیخته بپزند
باسه چند آن عسل کف گرفته شرقی از دودانکه تا نیم مثقال بحسب مزاج باب کرم
یا آب تر و زعفران بادام تلخ **نوع دیگر عقرب** عقارب سوخته هفت درم جنطیا ناری
و زنجبیل از هر یکی سه درم فلفل و دار فلفل از هر یکی یک درم عسل و وزن ادویه
بسا زنده جناحه رستم شرقی از آن نیم دانکه تا نیم درم بحسب مزاج **مخوف**
که نافهست از سلس البول و اسهال بولی نماید **صنفان** سعد و سنبل الطیب و
اسطوخودوس و کندر و قشار کندر و بلوط و جفت البلوط و کون کوما فی از هر یکی
جزوی کوفته و بیخته بسه چند آن عسل کف گرفته بپزند شرقی از آن یک مثقال یا مراد
و مثله شب **باب الثالث في الجوارشات جوارش سقنقور**
مستعمل سودمند بود از جهت کرده سرد و باه راز یافت کند و مغوط تمام اود و قوه
مجامعت هر چه تمام شود و در باب شهوة جماع و قوه باه زیاده برین بنود خواص
این بسیار است ما اینجا مختصر کردیم **صنفان** تخم بلبلون و تخم بیاز و تخم کند و تخم
شلغم و تخم اسبست و تخم جرجیر و حب الرشاد و کزنده و مغز حبه الخضر و
لسان العصافیر و کچند مقشر و تخم تر و زه و مغز جلعوز از هر یکی سه درم زنجبیل
و شش قاقل مصری و خولجان و دار فلفل از هر یکی یک درم جوز الطیب و دار
جینی و همن سر و سفید از هر یکی دو درم سر سقنقور یک درم خصی الثعلب
ده درم ذکر کاو خشک کرده سوه درم دار و ها کوفته و بیخته با سه چند آن عسل
کف گرفته بپزند و ادویه جوارشات را باید که خوش تر از ادویه معاجین
باشد و آنرا آن جوارش حویران درشت تر باید و فرق میان مخون و جوارش
همین است که ادویه مخون بحر بیخته باشد و از آن جوارش قدری درشت تر
باشد و بعضی از اطباء برین نسخه اسقیل بریان کرده می نویسند و مرکب باید که
قطعا اسقیل در معاجین نکند که ممکن نبود خوردن آن بسبب تلخی آن و شرقی از آن
جوارش دو درم بود بمثلث یا بشیر تا زه یا با ماء العسل چون بیاشامند نافه است

نوع دیگر که نافهست از جهت کسی که شهوتش منقطع شده باشد خواه زن و خواه
مرد شهوتش را را نکیزاند و بغایه درین باب نافه است و از موده **صنفان**
تخم چند قوی و شش قاقل مصری و تخم شلغم و تخم دردار و تخم بیاز و تخم جرجیر
و خلشخاش و تخم کزنده و خصی الثعلب از هر یکی دو مثقال و نیم سر سقنقور
و علك و قسط شیرین از هر یکی نیم مثقال و نیم فلفل سفید و کچند مقشر و دار فلفل
و زنجبیل و زعفران از هر یکی یک مثقال مغز سر بجه یک مثقال و مغز سر بره شیر خوار
و مغز دماغ کجشک بزرگ در وقت هیجان گرفته باشند از هر یکی پنج مثقال اندک بمثلث
و نیم خایه شبوط و گوشت او از هر یکی پنج مثقال و شبوط نوع ماهیست در جله بغدادی باشد
و اگر خایه و گوشت او بپزدان شود و قصب کاو خشک کرده سوده و ذکر اسب خشک کرد
از هر یکی ده درم بدل آن کنند و اسقیل مشوی کفنه اندک یک مثقال و نیم اما مؤلف
این کتاب مستعمل نمیکند بسبب غایه تلخی پس تخمها را بگویند و به پیوند و قنه و علك
را با پنج مثقالا نکین بکذا را راند و مغزها را همه درهاون کنند و بسایند بعد از آن
ادویه را خیر کنند و با سه چند آن عسل کف گرفته بپزند و در ظرف جینی یا کاشی
کنند و سران ظرف محکم کنند و بعد از چهار روز سر ظرف بکشایند و استعمال کنند
شرقی یک مثقال تا هشت مثقال باب جرجیر یا بشیر کاو تا زه یا یکی کاسه ماء العسل
صل کنند و باز خورند و غذا و نویت اسفیداج که با خود و بیاز و روغن
کاو بخته باشند بخورند و این جوارش را بجه یاد کرده شد بغایت مجربست
جوارش عدل را و معدن را قوی کرداند و بیران را سودمند بود **صنفان** عود
هندی و قرقفل و زنجبیل و قاقله و سادج هندی و فرخشک و دار فلفل از هر یکی
دو مثقال زعفران یک درم با عسل کف گرفته بپزند و شرقی از آن دو مثقال بود
جوارش خبث الحار مستعمل مؤلف و این را فنجنوش خوانند سودمند بود از جهت
استرخاء معدن و بواسیر و تباهی مزاج و باه راز یافت کند و کرده را صافی کند
و دفعه سرعت از آن بکند و قتی که جمل روز متواتر استعمال کنند شرقی دو درم نافه
است **صنفان** پوست هلیله کابلی و هلیله سیاه و بلبله و امله مقشر و فلفل و دار
فلفل و شیطرح هندی و سنبل الطیب و زنجبیل و سعد کوفی از هر یکی ده درم تخم شبت

و تخم کند تا از هر یکی چهار درم خشت الحادی مدبر که بر سر که چهاره شبان روز خوبیا
بند و بعد از آن در سایه خشک کرده باشند و بریان کرده باروغن بادام و دیگر
بآب سخی کنند صدم و غسل سه روز دارد و هکوفته و بیخته بدان بر سرشند بعد از آن
مشک ترکی قدری اضافه کنند و در ظرفی آبکینه با قلع نگاه دارند تا شش ماه بگذرد
و بعد از آن مستعمل کنند **نوع دیگر** و بعد از آن را سود دارد و مجامعت را قوت
دهد و کونه و روی را صافی کند و روز اول شربت یک درم و دیگر روز و درم
و روز سوم سه درم و روز چهارم چهار درم تا هفت روز همچنین بفرمایند و از
هفت نگذرانند و این جوارش در قوع مجامعت بغایت سودمند بود **احلاطان**
بوست هلیله کابلی و هلیله سیاه و امله مقشر و پوست بلبله و فلفل سیاه و دار
فلفل و زنجبیل و سود کوفی و شیطان هندی و پوست اترج خشک و سوسن مدبر
بر سر که و خشت الحادی مدبر بر سر که چنانکه ذکر رفت در نسخه اول و یکجند مقشر از
هر یک درم مجموع کوفته و بیخته بروغن کاو جرب کرده بمسل کف گرفته بر سرشند
که نافع بود **جوارش زرغونی** مستعمل مؤلف منفعت کند کرده و بشت را و معد
را قوی گرداند و بلغم را دفع کند و بوی دهان خوش کند و آب رفتن از دهان
باز دارد و بادها را بشکند و ساکن گرداند و سردی و بریدگی از مثانه پاک گرداند
و تخم و فاکواریدن طعام را ببرد و آب بشت میفراید و جگر و کوره و مغز را
قوی گرداند و بقراط گوید که در سالی این معجون هر روز بخورد او را هیچ طیب
حاجت نباشد و اگر ده کینزک دارد خشنود گرداند **احلاطان** تخم کز
تخم کرفس و تخم شبت و ناخواه و راز یاده و مغز تخم خرزیزه و خیار بالنگ و
بیج کرفس از هر یکی بیخ مثقال و عاقر قرحا و قره و زعفران و مصطک و عود
خام از هر یکی دو درم بسبب سه و قرنفل و بیج فلفل و کبابه از هر یکی سه درم
عنبر اشهب یک درم کوفته و بیخته با سه جندان عسل کف گرفته بر سرشند و بعد از
دوماه استعمال کنند شربت یک درم تا دو مثقال همه اندامها را قوت دهد و بوی
دهان خوش کند و بادها را بشکند و بسیاری بوی که از سردی مثانه بود باز دارد
و سرفه بلغم را ببرد و باه را قوت دهد و لون را صاف کند و بادها و ناسور و دیوانگی

ببرد و در سردی که از سردی بود ببرد و نفوس و قویا و بحق را سود دارد و بواسیر
و ریکل کرده را دفع کند و سیاهی موی را نگاه دارد و هر کس که بیست و یک روز استعمال
کند از این بیمار یها که ذکر رفت ایمن باشد و بعد از ده روز که ساخته باشد
استعمال کنند **نوع دیگر** زرعونی کرم مستعمل تخم کزیز و تخم شلغم و تخم تره و تخم
هلیون و مغز جلفوز و حب الزلم و بجن سرخ و سفید و شش قاقلمصری و بوز دران
و دانه کبر و لسان العضا فیروزه یکی دو درم حلیت طیب و خردل سفید و فلفل سیاه
از هر یکی یک درم و روغن جوز هندی و مشکل آن مقدار که مقدار ادویه بدان جرب
کنند و عسل کف گرفته سه وزن ادویه شربت یک سه درم تا سه مثقال نافع بود با ملاط
بناشتا و اگر در وقت خواب نیز بخورند شاید و باید که بیشتر از آنکه معجون تناول کند بیست
درم شکر سفید بایک کاسه شیر تازه بیاشامند تا منفعت آن تمام تر باشد **نوع دیگر**
از نسخه شیخ نجیب الدین سمرقندی این نسخه در فرابادین کبیر آورده است و این نسخه
مستعمل علیه است **احلاطان** تخم هلیون و شش قاقلمصری و بجن سرخ و سفید و
قودری سرخ و زرد و نان سقنقور و لسان العضا فیروزه یکی یک درم زنجبیل
و تخم شلغم و تخم کزیز و تخم ابست و تخم تره و تخم جرجیر و تخم بیاز و تخم کندنا
و خولجان و جوز الطیب و دار جینی و دار فلفل و بوز بدان از هر یکی سه درم تخم
انجم دو درم اسفیل مشوی نه درم آورده است اما مستعمل مؤلف این کتاب نیست
و فایده کعب الغزال بوزن ادویه مجموع کوفته و بیخته با سه جندان عسل کف گرفته
بر سرشند از آن یک مثقال تاد و مثقال و این نسخه زرعونی نزدیکست بجوارش سقنقور که
ذکر آن کرده شد و اگر سقنقور یافت نشود بدل آن دو وزن خسی الثعلب با قدری
خردل کنند که بغایت نافعت **جوارش جالینوس** مستعمل و این جوارش را خاصیت بسیار
است همه اندامها را قوت دهد و بوی دهان خوش کند و بادها را بشکند و بسیاری
بوی که از سردی مثانه بود باز دارد و سرفه بلغم را ببرد و باه را قوت دهد و لون را صافی
گرداند و بادها و ناسور و دیوانگی را ببرد و در سردی که از سردی بود و نفوس و قویا
و بحق را سود دارد و بواسیر و ریکل کرده را دفع کند و سیاهی موی را نگاه دارد و هر کس
بیست و یک روز استعمال کند از این بیمار یها که ذکر رفت ایمن شود و بعد از ده روز استعمال

کند صنعتان سنبل الطیب و سیلخه و قاقه و دار جیغ و خولجان و قرفل و سعد کوفی
 و زنجبیل و دار فلفل و زعفران و فلفل سفید و قسطاخری و عود بلسان و اسارون و حب
 الاس و قصب الذریر و تخم مورد از هر یکی دو درم مصطکه درم قند و وزن ادویه
 مجموع را کوفته و پیخته بصل کف کوفته بر سر شدند شربتی و مثقال بپوشان طعام و بعد از
 طعام شاید خورد **جوارش عطایی** خاصیت این جوارش است که مفر را میزاید و عالج
 راقه دهد و کرمه و مغز را قوی گرداند و مجرب است **اخلاط ان** شش قاع مصری و قاقه کوه
 و دار فلفل و خولجان و دار جیغ و زنجبیل و قرفل از هر یکی به مثقال همدیگر و تخم
 است و تخم خربزه و تخم جرجیر و تخم میاز و تخم حاض و کزک و کثیرا و تخم
 حلیون و تخم شلغم و تخم کرفس از هر یکی به مثقال دار و کوفته و پیخته ترنجبین سفید
 از تخم و خلک بال کرده سه وزن ادویه یکسب در شیر کا و تا نرم شود نیافتد و بامداد
 در دست بمالند و صاب کنند از خلک که در آن باشد و بر سر آتش بپزند تا غلیظ شود و بعد
 از آن رو کبرند تا نیم گرم شود و دار و دار بدان بر شدند و در ظرفی کاشی یا چینی کنند شربتی
 سه مثقال تا بپزد درم با شیر کا و تا نرم نافتد **جوارش عنبری** عالج راقه دهد و باده
 را زیاد کند و دل را قوی دهد و خاصیت این جوارش بسیار است مالمی که کوه کردیم **صنعتان**
 قاقه و سیاسه و لبان الذکر از هر یکی چهار مثقال دار فلفل و زنجبیل از هر یکی هشت مثقال قرفه
 و قرفل و انیسون و بزرابج و مشک ترکی از هر یکی یک انگه بر آتشند دو درم روغن بلسان
 چهار درم عنبر بار و عنبر بلسان بکازند و بوزن دار و هفتاد سفید اضافه کنند
 و بصل کف کوفته بر سر شدند شربتی از این جوارش محرومی مزاج را نیم درم مرطوبی را یک درم
 نافع بود **جوارش کوفی** نافع بود از جهت سردی موده و تبها بلغمی و سودای و سردی انشین
 و فراقی که از کثره بلغم بود زیرا که کند و این معجون رو نیست **صنعتان** زیره کرمایی
 در هر که خویسمانند یکسب از روز و در سایه خشک گردانند و رطل بغداد و فلفل سی
 درم و زنجبیل چهار درم بوره ارمی درم جله کوفته و پیخته با سه جندان عسل کف
 بر شدند شربتی از آن یک مثقال تاد و مثقال نافع بود و هر چه معالجین و جوارشات
 باشد بهتر آن بود که بلغم کنند و قطعا بخایند اگر چه صاحب منافع در کوفی گفته
 باشد که با آب گرم میاشامند اما مستعمل نیست و نافع است و مجرب است **جوارش شربتی**

معالجین و جوارشات را
 فرو بردن اولی بود از جوارش

در شکم

در شکم رفتن و قوی موده و احشای را سود دارد **صنعتان** سماق دو درم دانه مورد
 یک درم انار دان شیرین و ترش از هر یکی یک درم خربزه و بپزند درم صندل و بپزند
 از هر یکی نیم درم بکوبند و به بپزند و درم امیزند و بپزند و بکوبند و اگر خواهند
 دانه عذرم و بست کنار از هر یکی درم باضافه آن بپزند **جوارش** که قوی موده تمام
 آورد و موده را باز حال صلا آورد و طعام را هضم کند و طعام را زود از موده
 بگذراند و اشتها طعام باز بکند و مرطوبت موده را ببرد و دل را قوی دهد و این
 جوارش را منافع بسیار است **صنعتان** ان بکوبند اب به اصفهانی و سبب شیوین
 یک و قیه و آب حمامن الا ترچ یا لیمونیک و قیه و بپزند تا با بپزند و بپزند
 فایق آعلایکمن و عرق کاه الصر نیم رطل در آن اندازند جناحه رسم است بکوارش سازند
 و شیر امله بپزد درم و مصطکه و عود خام و سنبل الطیب و قرفه دار جیغی از هر یکی
 دو درم بوست بیرون بسته و بوست ترنج و زرشک بپزدان و حب الاس از هر یکی سه درم
 این جمله کوفته و پیخته اضافه نمایند و بکوارش زیره ادویه که اضافه می نمایند بحسب
 المزاج و طبیعت شخص اضافه می نمایند و اگر ضعف قوی بسیار باشد و حراره مزاج نباشد
 عنبر یک مثقال داخل نمایند **جوارش سماق** نوع دیگر بکوبند صفراوی را بپزد و قشنگ بنشاند
صنعتان سماق سی درم بست جو و بست سیب و کک بقدادی و خربزه شای
 و طباشیر سفید از هر یکی یک درم کوفته و پیخته با شراب سیب بپاشامند بر سر شدند
 و بردارند **جوارش کوفی** بپزد و کرمایی که مانده ذکر رفت در رطل و فلفل سی درم زنجبیل
 و ورق سداب از هر یکی چهار درم بوره ارمی درم سیلخه روی و دار جیغی و قرفه
 و حب بلسان و سنبل الطیب و مصطکه از هر یکی چهار درم کوفته و پیخته با سه جندان
 عسل کف کوفته بر سر شدند شربتی یک مثقال تاد و مثقال نافع بود **جوارش سقنقور**
 شکم را نرم کند و باده ها بشکند و بلغم خام را نیک باشد و باد بواسیر و درد حق گاه
 وین را نافع و قولنج را نیک بود و قوی باده را بدهد **اخلاط ان** تریب سفید محو
 بخندرم محموده انطالی بخندرم فلفل و قاقه از هر یکی سه درم زنجبیل و دار جیغی
 و امله و سیاسه و قرفل و جوز بوا از هر یکی یک درم قند سفید صد درم هر یک جلا
 کانه بکوبند و بپزند و با عسل کف کوفته بر سر شدند شربتی چهار مثقال نافع است

جوارش سفر جلی **سهل** معده را قوی دهد و اشتها را طوام باز دهد کند و قولنج بکشد
و مخصوص است بقولنج **اخلاط** ان به اصفهانی بال کوه از پوست و دانه کی رطل و در دو
رطل مثلث یا عسل بجوشانند تا ماهر شود و بعد از آن فرو گیرند و بیرون آورند و
بگویند و غنچا مویی بیرون آورند و یکم عسل صاف بر سران کنند و بجوشانند
تا نزدیک انعقاد شود و دیگر فیرو گیرند و این دارو ها کوفته و بیخته بر او افشانند
و بکنجه بزنند تا یکسان شود **اجزاء** ادویه زنجبیل و دارچینی و دار فلفل از هر یکی دو درم
هیل و قاقله و زعفران از هر یکی سه درم مصطک بچندم سهقونیا شوی ده درم تریبد
سفید جوف خراشیده بروغن بادام جرب کوه سی درم شربتی از این جوارش از پنج مثقال
تا هفت مثقال باشد باب کرم از جهت قولنج نافهست **نوعی دیگر** که استعمال نمایند در
قولنج گاهی بان قح و غثیان باشد **صفت** ان محمود بریان کوه ده درم تریبد مدبر
سی درم مصطک و قرقنل و مسک و زنجبیل و فلفل و دار فلفل و قرقن و جوز بوا از هر یکی
سه درم قاقله و هیل و زعفران از هر یکی دو درم و اب به مرو عسل مصغ از هر یک
دو مثقال و درم و خلط نمایند در هر یک و بخته نمایند تا غلیظ شود و بعد از آن انق
فرو گیرند و بریزند بران ادویه کوفته و بیخته شربتی از این چهار مثقال تا پنج مثقال
تا هفت مثقال شاید بحسب مزاج و طبیعت در قوه و ضعف **نوعی دیگر** بگویند یک عدد
بر بزرگ خوشبوی و بخیر آرد بگویند و در تنور آتش اندازند تا بریان شود بعد از آن
بیرون آرند و فرو گیرند از هر یک از چهار درم و فلفل و زنجبیل دو دانه محمود بریان
یک درم بگویند و میزنند و بر شند عسل کف کوفته شربتی از این یک مثقال تا دو درم
باب کرم بخورد سرخ موجر سیدی **جوارش تری** از زنجیره خرماء هندی میدان بجا درم
در یک رطل سرکه خوب سیانند یک شیان و زرد و بغزال مویی فرو برد و مغز بادام مقشر
سی عدد بگویند و با غنچا میزنند و فلفل سیاه صد عدد زنجبیل سه درم و جوز ارمنی
یک مثقال و ورق سداب و سهقونیا شوی از هر یکی یک مثقال عسل سه درم و زن ادویه عطر
و مغز بادام و دارو ها بدان بر شند و عسل کف کوفته بر سران کنند و دیگر سرشته
کنند و در فطر می کنند و استعمال کنند شربتی پنج مثقال تا هفت مثقال باب کرم باشد
جوارش سفر جلی **سهل** نوعی دیگر سفر جلی منق از دانه یکم و نیم عسل و یکم دو شاب انوری

و قدری

و قدری زنجبیل و فلفل و جوز بوا و قاقله و زعفران از هر یکی دو درم مصطک بچندم
سهقونیا بروجه ده درم تریبد سی درم کوفته و بیخته بر سران کنند و بکنجه بزنند
تا یکسان شود شربتی از این جوارش چهار مثقال تا پنج مثقال موافقت و نافع
سفر جلی مسک به اصفهانی از دانه بال کوه دو رطل باره کنند و سرکه بر سران کنند
و بجوشانند تا ماهر شود و بگویند و یک رطل عسل مصغ بر سران کنند و بجوشانند
باشی است تا نزدیک انعقاد و چون منعقد شود فرو گیرند و زنجبیل و فلفل
و دار فلفل از هر یکی چهار درم کرفس و ناخواه از هر یکی یک درم زعفران دو درم مجموع
ادویه را کوفته و بیخته بران افشانند و بجوشانند تا یکسان شود شربتی از این چهار
مثقال نافع بود **جوارش تری** بوز ارمنی و زرد کرمایی و فطر اسالیون و زنجبیل
و فلفل سفید از هر یکی دو درم و نیم سهقونیا پنج درم خرماء هندی میدان و مغز بادام
مقشر و ورق سداب ده درم در هر یک خوشبویان و زرد بگویند و بغزال مویی فرو بردند
و عسل بر شند سه وزن و بر سر بزنند دارو ها را شربتی پنج مثقال تا هفت
مثقال باب کرم جهت قولنج نافهست **جوارش شهر باران** مستعمل مؤلف سودمند
بود جهت سردی معده و جگر و ان سهل قولنج است خاص و بغایت نافهست و مجرب
صفت ان زنجبیل و قرقنل و دارچینی و سیلخه و سنبل الطیب و جوز بوا و هیل
و مصطک و قاقله و حب بلسان و زعفران از هر یکی چهار درم و نیم و سهقونیا بروده
سه درم تریبد سفید جوف خراشیده و بروغن بادام جرب کوه هشت درم حب الینیل
هشت درم قند سفید بوزن ادویه کوفته و بیخته عسل کف کوفته بر شند شربتی
از چهار درم تا هفت درم بحسب المزاج باب کرم از جهت قولنج و درد شکم نافع
بود **جوارش المنوکل** این کوارش از موده است در قوه معده و ضعف هاضمه **صفت**
ان سنبل الطیب و قرقنل و دارچینی و جوز بوا و قاقله و مسک از هر یکی یک مثقال
فلفل سفید و زنجبیل و چند میدان استوار هر یکی دو مثقال کند ذکر سفید چهار
مثقال نبات برابره دارو ها بگویند و به میزنند و در هم بیامیزند و در عسل
کرم کردن معجون سازند شربتی سه مثقال باشد **جوارش فلا** سودمند بود شربتی
معه و بسیار روی طبع که غالب شده باشد و ضعف هاضمه و باد غلیظ و تبار و کرم روده

تباه بلغمی و بول براند **صفت آن** فلفل سفید و فلفل سیاه دار فلفل از هر یکی
با نروده درم عود بلسان هفت درم سنبل الطیب و حاما از هر یکی چهار درم زنجبیل
و تخم کرفس و سیسالیوس و سیلیمه و اسارون و زرشک از هر یکی یک درم بگویند و به پیزند و
درهم امیزند و در سه جند آن عسل کف گرفته همچون سازند و بکار برند **جوارش** **ملک**
کوارش باد شاهان معروفست بذار و سال و کفته اند که یکسال بد و ام بخورد باقی
عمرش بصحت و سلامت باشد و هیچ علت در اندرون وی نماند الا آنکه بکلی برخیزد
و در ناصور و درد بند کاه و روشنائی چشم و سیلان و قوه شهوة همه را سود دارد و
این علتها را بکار داشته اند و هیچ زیان نمی دارد در خوردن آن میخورد مزاجش
گرم نمی شود و هر بدن و ام بخورد پیروز و غنی شود و گویند سردار و ها است
صفت آن هلیله سیاه و پوست بلیله و امه باک از هر یکی سی و شش مثقال شونیز
بلیست و چهار مثقال فلفل سیاه و اشق و دار فلفل و زنجبیل و فلفل مویه از هر یکی بیست
و مثقال کبابه و بلاد از هر یکی شش مثقال بگویند جدا جدا و پیزند و درهم امیزند
و سود مثقال فایند یک کوفته در دیک رویین کنند و پاک باشد و انشی نرم در
شیب آن کنند و اندک در آن ریزند تا کلا بخته شود بعد از آن دار و هادران ریزند
و درهم امیزند و بردارند و دست را بر روغن کاو یا روغن بادام یا زیت جرب کنند
و چهار سازند هر جیبی بقدرد و مثقال و دانکنیم و هر نامداری که از آن بقدری آب سرد
حاکرده فرو برند **جوارش** **سمن** کوارش که فرفری آورد هضم طعام کند و قوه شهوة دهد
و علت بواسیر همه را سود دارد و تن را فرم کند **صفت آن** زنجبیل درم دار فلفل سه
درم فلفل درم شیطرح درم شش مثقال بجد درم مغز گردکان و کبجد از هر یکی
بیست درم بلاد ریخ عدد بلاد را در کرباسی تنک بندند و در دیک وقیه روغن کبجد بمالند
و صافی کنند و دار و ها کوفته بخته در آن روغن جرب کنند و فایند را در آب بکار برند و
چون جند جوش بر آورده باشد دار و هادران برشند و همچون سازند و میخورند
که بحر بیست **جوارش** **کسوی** مستعمل عنبر سودمند بود از جهت معده و خفقان و سوء
الهضم و درد رحم و بیرون از بغایت سودمند بود **صفت آن** قاقله صفار و کبار و
بسباسه و دار جیبی از هر یکی چهار درم زنجبیل و دار فلفل از هر یکی هشت درم انشه درم

صفا

قرقه

قرقه یک درم قرنفل و زعفران از هر یکی ده درم جوز الطیب بجد درم سنبل الطیب و مصطک
عنبر از هر یکی ده درم مشک و افیون و زرا البیج از هر یکی یک درم روغن بلسان شش درم
افیون را با شراب با مثلث خوسیا نیده حل کنند و عنبر بار و روغن بلسان بکار برند و
دار و ها کوفته و بخته بروغن بلسان جرب کنند و عسل کف گرفته برشند و افیون حل
کرده بر سر آن ریزند و یک برشند و در ظرفی آبکینه کنند و بعد از شش ماه استعمال شریقی نیم
مثقال تا یک مثقال نافهست و مجرب **جوارش** **مشک** مستعمل سودمند بود از جهت ضعف
معده و خفقان و بواسیر **صفت آن** مشک ترکی نیم مثقال قاقله و جوز الطیب و قرنفل
و زنجبیل و دار فلفل از هر یکی ده درم دار جیبی سه درم عود قماری هفت درم زعفران
دو درم قند سفید سوده بوزن ادویه مجموع کوفته و بخته بعسل برشند شریقی
یک مثقال بغایت نافع بود **جوارش** **مشک** که بادها معده بشکند و خداوند با دهاصور
و خفقان را سود دهد **اخلاط آن** قاقله کبار و صفار و زنجبیل و دار فلفل و فلفل
از هر یکی دو درم دار جیبی عود هندی بیست درم زعفران دو درم مشک خالص
نیم مثقال قند سوده بوزن ادویه عسل مصف دو و وزن ادویه در آن برشند و بکارش
ریزند **جوارش** **ایرج** قوه معده بدهد و اشتها طعام باز دید کند و بادها بشکند
و بوی دهان خوش کند **اخلاط آن** پوست انجیر خشک کرده سی درم قرنفل و جوز الطیب
و دار فلفل و فلفل و خیر بوا و دار جیبی و خولنجان و زنجبیل از هر یکی یک درم
مشک دانکی و نیم کوفته و بخته بعسل کف گرفته برشند و در ظرفی جیبی یا کاشنی
کنند و استعمال کنند بغایت نافع باشد **جوارش** **کافور** مستعمل فلفل و جوز الطیب
و زنجبیل و بسباسه و دار جیبی و نارمشک و قرقه و فلفل و فرفر خشک و کافور و زعفران
از هر یکی مساوی مجموع را کوفته و بخته با عسل کف گرفته برشند و همچون سازند
و باید که کافور قیصوری طلب کنند و اگر یافت نشود ریاحی و منفعت این
جوارش است که ضعف معده و بلغمها غلیظ و سوء الاسهال را نافع بود **جوارش**
ملکی مستعمل باده را قوه دهد و شهوة را زیادت کند و در مجامعت قوه عظیم
بیدار کند و بحر بیست **صفت آن** قرنفل و جوز الطیب و بسباسه و لسان العصفور
و بیخ ادخرو زنجبیل و دار جیبی و مصطک و عود هندی و زعفران از هر یکی سه درم

قافله و کند از هر یکی یکم نقل است سه متقال مشک دانگ و نیم قند را در کباب حل کنند
وان قدر عمل که کفایت کند بر سر آن کنند و بر سر آن بپزند تا نزدیک انقضاء پس فرو
گیرند و دارو ها کوفته بر آن افشانند و بکنجه بچسبانند تا اینکه سرشته شود و شربتی
یکم نقل بغایت مجربست **جوارش جلابی** منق را بپزاید و مجامعت را قوه دهد و ضعیف
کود را سود دارد و معده را قوی گرداند و اشتها طعام بیاورد و در **صفت آن** سنبل الطیب
و قرفه و قرفله و دارچینی قافله از یکی ده متقال انیسون و تخم کرفل از هر یکی یک متقال
زیره کرمانی در سر که خوبیا نیده و خشک کرده و بپاکیان کرده **مصطک** و نعنع خشک و عود
هندی از هر یکی چهار متقال فلفل دو متقال سک متقال و نیم مشک طالع قند سفید کوفته
و بپخته بپسند بپسند و شربتی یک متقال و دو درم نافعست **جوارش عود**
مستعمل خاصه را قوه دهد و اشتها طعام بیاورد و معده را قوه دهد و بلغم و رطوبت
را دفع کند **صفت آن** قرفله سه درم قافله یکبار دو درم عود خام بخندم زعفران یک درم
سنبل دو درم **مصطک** سه درم بسیار سه درم جوز الطیب یک درم قرفه دو درم
بوست اتق بخندم زنجبیل و دار فلفل از هر یکی یک درم نبات دو من **نوع دیگر**
مستعمل مؤلف قرفله دو درم عود خام بخندم بوست اتق بخندم نبات یک من
قرفه الا در جینی دو درم **نوع دیگر** مستعمل مؤلف عود خام بخندم بوست اتق
بخندم **مصطک** دو درم نبات یک من **نوع دیگر** مستعمل مؤلف عود خام بخندم
قرفله یک درم و نیم بوست اتق و **مصطک** و باز از هر یکی درم نبات یک من **جوارش عنبر**
مستعمل عنبر اشهب یک متقال نبات یک من را بقوام آورند و فرو گیرند چنانچه بر رسم
است و تیر بزنند تا بر مشت آید و عنبر در آن اندازند و بشیر شدند تیر در آن اندازند
حل کنند و بزنند نیک و بعد از آن بر روی سنگ بزنند و بکارند بپزند و بردارند
و استعمال کنند مفید است **جوارش مصطک** **مصطک** دو متقال و نیم و قند سفید
یک من **مصطک** را باب ترکند و درها و ن سحق کنند و آن زمان که تیر زده باشند
و نزدیک آن بود که بر سنگ بزنند **مصطک** در وی افشانند تلخ گردد پس باید که
نیم گرم باشد چون **مصطک** بکارند بپزند و بردارند و مستعمل کنند که بغایت بود سرد
معد را و جگر را و بادها و آن را و بلغم را دفع کند اب رفیق رفتن از دهان باز دارد

و مجربست **جوارش مصطک** ترکیب **نوع دیگر** بپزند **مصطک** سه درم مشک و کوفته کنند و یکمن
قند بچسبانی رسانیده و یک و نیم کباب بپزند و تیر بزنند تا نزدیک انقضاء پس فرو
گیرند و بعد از آن **مصطک** را بر آن بیفشانند و به تیر بزنند و بر روی سنگ بپزند و بکارند
بپزند **جوارش کند** نافعست مر در ب و خلفه و تقویه معد نماید و اشتها بیاورد و
اسهال معده که از رطوبت بلغم لزج باشد است **صفت آن** کندم و جلنا از هر یک
بازده درم فلفل و تخم و سنبل و کاشم و انیسون و شونیز از هر یک بیست درم جله
کوفته و بپخته بپسند بپسند بپسند **جوارش کافور** که اسهال صفراوی را
باز دارد **صفت آن** زرشک ده درم کاسه شش درم طباشیر سفید چهار درم تخم حاف
بریان کرده هفت درم کله با چهار درم حب الاس شش درم شاه بلوط پنج درم بست
سبب و بست عنبر از هر یک ده درم انار دانه بریان کرده بازده درم کافور سه درم
زعفران سه درم قرفله چهار درم نیلوفر بخندم کوفته و بپخته بپسند اتق یا حاض
بپسند و بپسند و بپسند شربتی دو درم نافعست **جوارش عود نوع دیگر** که معده
سرد را گرم کند و اشتها را باز دید کند و هاضمه را نیکو کند **صفت آن** قرفله دو درم
یک درم عود خام بخندم قند یا نبات بقوام آورند و تیر بزنند و ادویه بر آن افشانند
و بر روی سنگ بپزند چنانچه بر رسم است **جوارش خر نوب** نافع است برای ضعیف معده
و اسهال معده و خرب و خلفه بغایت سودمند است و مقوی معد است **صفت آن**
خر نوب بنطی منق از حب و زیره کرمانی بر سر که نهاده یکشان و زیر پس بریان و سماق
و حب الاس و بست کلنا و بلوط و کشنیز خشک بریان کرده و **مصطک** از هر یکی یک درم کوفته
و بپخته بپسند بپسند **جوارش فی** که مستعمل مؤلف کتاب گوید که این جوارش را پیش
از من کسی ترکیب نکرده و این صفت خاصه مؤلفست کتاب معد را قوه دهد و قی را
باز دارد و جگر و دل و روده را قوه دهد و دفع صفرا کند و تنقل بدان کردن دفع خمار
کند **صفت آن** اب انار ترش و شیرین و به اصغفانی و بلجی و عذره و اب زرشک
و سماق و اب کیل تیر اضافت کنند اگر مجموع را بچسبانند تا یکمن بچسبانند یکی باز آید
بعد از آن فرو گیرند و قند صاف را اضافت کنند و بقوام زیادت آورند چنانچه
نزدیک بود که ببندد فرو گیرند و در تیر بزنند و بردارند و می زنند و بردارند و

استعمال کنند و باید که اجزاء را با هم دیگر بجوشانند و غیر از اب حماض و لیمو و بعد از آنکه
 فرو گیرند از آتش و اب حماض و لیمو بر سر آن کنند و بریزند و بکار ببرند چنانکه
 ذکر رفت **جوارش انار** استعمال بکنند اب انار ترش چنانچه در فوکه ذکر رفت و نافع
 هم بقوام زیادت آوردند و بدان طریق که در فوکه ذکر رفت چنان سازند نافع باشد
جوارش زرشک بکنند اب زرشک تازه و اگر تر بود خشک که بغایت سرخ و خوب بود
 بجوشانند و داغ کنند و ببالانند و بقوام لورند چنانچه ذکر رفت هم بدان طریق بسیارند
 و استعمال کنند **جوارش غوره** بکنند اب غوره را و بقوام آوردند و قند زیادت بقوام
 آورند و در تیر زدن اب غوره می ریزند پس بر سنگ ریزند و میزند و بردارند چنانچه
 ذکر رفت استعمال کنند **جوارش نارنج و حامض** بدانکه قوام در جوارش زیادت
 از قوام لیمو است بخوبی چنانچه هم در قوام فوکه و انار باشد و آتش لیمو کمتر از آتش انار
 باید تا معلوم باشد و صفت آن معلوم و مشهور است **جوارش بخیخ** استعمال قند صافی
 کرده و بقوام و قرص فوکه و سرکه و نفع را بجاشنی دهند چنانکه ترش شود و طعم نفع
 روشن گردد و بعد از آن بر سنگ ریزند چنانچه عادت است و هر چه جوارش فوکه
 و انار و زرشک و غوره و نارنج و سنگین است ساختن آن قنادیان کمتر
 دانند و بدان سبب صفت آن نوشته شد و تا مویک را اسان باشد **جوارش عود که از**
عجرات شیخ رئیس است و ترکیب اوست با دهامراشکند و معده را قوی دهد و خفقان و
 دل تنگی را ببرد **صفت آن** عود هندی سه درم مشک نیم درم کافور دانه که بسیار و
 نار مشک و سود و فرخ خشک و زرب و زرباد از هر یک یک مثقال از بخیل و دارچینی
 و فلفل و قرفة و مصطک از هر یک دو درم تخم کوفس و راز دانه و لسان الثور و وچ و سیل
 الطیب از هر یک سه درم کوفته و بیخته با عسل برشته شربت از آن دو درم **کوارش**
عود نوع دیگر که قوه معده و دل بدهد و بپزد از مناسب باشد **صفت آن** عود هندی
 و قرفة و ساد و زنجبیل و قافله کبار و صفار و فرخ خشک و دار فلفل از هر یک دو مثقال
 زعفران یک مثقال با عسل برشته شربت از آن دو مثقال **کوارش عود نوع دیگر** هاضمه
 را قوه دهد و اشتها طعم آورد و معده را قوی دهد و بلغم و رطوبت را ببرد **صفت آن**
 قرفة سه درم قافله کبار دو درم عود خام پنج درم زعفران یک درم سبیل دو درم کوفته

و بیخته با عسل برشته **جوارش عنبر** که اشتها باز دیند و قوه دل و معده تمام
 بدهد **صفت آن** قند سفید یکم بقوام آوردند و یک مثقال عنبر اشهب در آن اندازند و بپز
 ی زنند تا عنبر کداخته شود و بر روی سنگ ریزند و استعمال کنند **جوارش امله شنبه**
مولانا رحم مغفور علی الدین منصور طبیب علی الله اضافت قوت معده را ببرد
 و قوه دل بدهد و مفرق قلب بود **صفت آن** شیر امله بیست مثقال پوست بیرون
 بسته سه درم مصطک سه درم پوست ترنج سه درم زرشک بیدانه سه درم عود خام سه
 درم عنبر اشهب یک مثقال سبیل الطیب دو درم قند یکم و نیم و همچنانکه سابقا ذکر رفت
 بسیارند **جوارش امله مع اضافت قوت معده** را قوه دهد و اشتها بیاورد حرارت کبد را
 تسکین دهد و قوه دل بدهد و مفرق قلب است و اسهال معده را سفقت دهد و معده را
 باز حال صلاح آورد **صفت آن** شیر امله بیست درم پوست بیرون بسته سه درم پوست
 ترنج سه درم زرشک از دانه بیرون کرده پنج درم حب الاس سه درم ورق کاسه سرخ خشک
 سه درم صندل سفید مقامی پنج درم قند سفید فاقی یکم و نیم کلاب خالص یک
 چهارم یک چنانچه رسمت بجوارش زنند نافع بود **جوارش امله نوع دیگر** اب لیمو
 و اب سماق ده مثقال امله مقشر پنج درم عود خام سه درم مصطک ده درم عنبر نیم
 مثقال قند سفید نیم من چنانچه عادت است بسیارند **جوارش حب الاس** قوه بدهد
 و اشتها باز دیند کند و بلغم تب از معده ببرد و معده را بحال اصلاح آورد **صفت آن**
 حب الاس یک چهارم یک هلیله سیاه و بلیله و امله و طالیسفر از هر یک ده درم فلفل
 و دار فلفل و زنجبیل از هر یک پنج درم و قرد مانا و کرویا و زیره و انیسون و سبیل و
 سلیمه و قافله و قسط محری و جوز بوا و تخم کوفس و ناخواه از هر یک سه درم ساد و
 هندی و حماما از هر یک دو درم همه را کوفته و بیخته با عسل برشته و بجوارش
 زنند **الباب الرابع فی الاطریقات الطریقه بزرگ**
 استعمال سودمند بود بواسیر را ولون را نیکو گرداند و باه را زیادت کند و معده را قوی
 دهد و سلس البول را نافع بود **صفت آن** پوست هلیله کابلی و هلیله سیاه و پوست
 بلیله و امله مقشر و فلفل و دار فلفل از هر یک سی درم زنجبیل و جوز بدان و سیاه
 و شیطرح هندی شش قلم مصری و توخر بین و لسان العصاره و مغرچ قفل

و کجند مقشر و قند سفید و خشکاش سفید و به همین از هر یکی درم مجموع
کوفته و بیخته بروغن بادام جرب کنند و با سه جند آن عسل کف گرفته برشند و
شرقی یک مثقال تاد و مثقال بود و بعد از دو ماه استعمال کنند و قوه این لطیف را سه سال
باقی ماند و بغایت نافع است **اطریفال کجک** مستعمل از برای استرخا و معده سود
سند بود و رطوبت آن و بواسیر را دفع کند و ذهن را نیکو گرداند و سلس البول را نافع
بود **اطلاط ان بوست** هلیله کابل و هلیله سیاه و بوست هلیله زرد و امله مقشر و بوست
بلبله از هر یکی درم کوفته و بیخته و بروغن بادام جرب کرده با سه جند آن عسل کف
گرفته برشند و بعد از دو ماه استعمال کنند و قوه این تاد و سه سال میماند و شرقی از یک
مثقال تاد و مثقال بود و نافعست از جهت صلاح که از بخار معده بود و معده را قوت
دهد و بغایت نافع بود **اطریفال کشیزی** بکیرند بوست هلیله کابل و بوست بلبله و امله
مقشر و هلیله سیاه و کشیزی خشک اجزاء مساوی و بعضی هلیله سیاه نمیکند مجموع را
کوفته و بیخته و بروغن بادام جرب کرده با سه جند آن عسل کف گرفته برشند و بعد
از دو ماه استعمال نمایند و شرقی از یک مثقال تاد و مثقال بود نافعست از جهت
صلاح از بخار معده عارض شده باشد قوه معده را تمام بدهد و بغایت نافع است
بجهت بخار چشم **اطریفال مقل** بوست هلیله کابل و بوست هلیله زرد و امله مقشر
از هر یکی درم و مقل را در آب جرب کنند و عسل کف گرفته شصت درم بر سر آن
کنند و بقوام آورند و دارو هابدان برشند از جهت بواسیر بغایت سودمند است
و جرب **اطریفال مقل طین** جهت بواسیر هلیله سیاه و هلیله زرد و امله مقشر و اسطوخودوس
خود و مر و افیمون و بسفاج از هر یکی درم مقل و فلو سرخس از هر یکی درم
مقل و خیار جیب در آب جرب کنند و عسل کف گرفته سه وزن ادویه بر سر آن کنند و دارو هابدان
بدان برشند و معجون سازند که بغایت نافعست **اطریفال دیلان** مستعمل از جهت کرمها
بزرگ و خرد و بغایت مفید بود **صفت ان** برنگ کابل مقشر درم و حب النیل و تربید سفید
مجوف خراشیده و بروغن جرب کرده و قسط تلخ از هر یکی بخندرم و قنبیل و ترسیب
وافستین روی و شیخ ارمینی و افیمون افریطی و ملح فطی و خردل سفید و تخم حنظل
و سعد هندی و راس خشت از هر یکی درم کوفته و بیخته تاد و جند آن عسل کف

گرفته

گرفته برشند شرقی از دو درم تا چهار مثقال باشد و بغایت نافع بود و از موده است
نوع دیگر حب الفرج و حیات را یکشد **صفت ان** سرخس و قنبیل از هر یکی بخندرم برنگ
مقشر بخندرم ترس هفت درم درمنه ترکیه درم تربید با نرزد درم نمک هندی یکدرم قسط تلخ
هفت درم کوفته و بیخته سه درم از آن با ب راسن ترسیب شده و بخورد بیشتر از آن سود
شیخ کوسفند و شکر **نوع دیگر** حب الفرج را یکشد **اخلاط ان** تربید سفید دو درم
و برنگ کابل هفت درم مویز سیاه بعد از کفایت در هدی که بکوبند و حب سازند و بخورد
نوع دیگر برنگد و درم سرخس یکدرم و نیم درمنه ترکیه دو درم تربید سفید یکدرم و نیم
ترسیب یکدرم حب النیل قنبیل کوفته و بیخته بر سر شیخ افشاند و بخورد **نوع دیگر** که حیات
را از شکم یکشد **صفت ان** برنگد و سرخس و تربید سفید و حب النیل از هر یکی یکدرم ترسیب
حرف و قنبیل از هر یکی نیم درم مجموع را کوفته و بیخته شش درم از آن بر سر شیخ افشاند
و بخورد و بیشتر از آن سه روز شیخ تازه و شکر بخورد و داروی باید که بکرسنگی
تمام بخورد **اطریفال شاهجه** مستعمل بوست هلیله زرد و جمل درم و کابل سی درم و بوست
بلبله و امله مقشر و سنابل مجموع ده درم و شاهجه سی درم و روغن جیب و درم و جرب
گز و درم مجموع را کوفته و بیخته و بروغن بادام جرب کرده و بوزن ادویه کشمش
بدان برشند شرقی از یک مثقال تا چهار درم شاید و مفید بود **اطریفال افیمون**
بوست هلیله کابل و بوست بلبله و امله مقشر از هر یکی دو درم سنابل و تربید سفید
مجوف و افیمون از هر یکی بخندرم شیطرح هندی سه درم بسفاج فسنج یکدرم
افیمون و نمک هندی از هر یکی دو درم کوفته و بیخته با سه جند آن عسل کف گرفته برشند
شرقی یک مثقال نافع بود بغایت مجرب است **الباب سیم** **الخامس في المربيات**
اهلیج مربی معده را قوه دهد و هضم طعام بکند و خمل معده را محکم گرداند
و سه بلخی را بکشد و اشتها آورد و فنج معده را تحلیل دهد و بواسیر را سود
مند بود و روشنائی چشم را میفزاید و در درم که از بخار معده بود زایل کند
و اگر قدری کشیزی بریان کرده با وی اضافت کنند بهتر است **صفت ان** باید که
در تری آنرا پیورند و اگر یافت نشود و ضروری واقع شود بستانند هلیله کابل
بزرگ صمد و در ظرفی سبز کنند و جند آن اب بر سر آن کنند که آنرا پیور سازند

کنند و دانه از اندرون وی بیرون آورند و در آب اندکی بجوشانند تا نیم بخت شود
بسرقت صافی کرده بر سران بریزند و بجوشانند تا بقوام باز آید انگاه فرو گیرند و
سرد کنند و در ظرفی کنند و نگاه دارند **سفرجل مر با** قوه وی زیادتی از سبب بود
در قوه معده و اسهال را باز دارد **صفت آن** بستانند به اصفهانی شیرین و با بکند
بازها و کویچه و باب بجوشانند تا نیم بخت گردد و قند صافی کرده بر سران کنند و باقی
اهسته بجوشانند تا بقوام آید و در ظرفی کنند و بعد از چهار روز استعمال کنند که نافعست
لکتری مر با جهت قوه معده بغایت نافع بود **صفت آن** بستانند بلخ اصفهانی
بی کره و باب بجوشانند تا نیم بخت شود و قند صافی کرده بر سران کنند و بجوشانند
چند انگه رنگ بگرداند و برآمده شکر شود و فرو گیرند و در ظرفی سبز یا جینی کنند
و بعد از چهار روز استعمال و باید که دست از شستن ظرف باز نگیرد **ادرک مر با** استعمال
حرارتی را ساکن کند و طبیعت را نرم گرداند و تشنگی را بپاشد **صفت آن** بستانند آلود
اصفهانی یا بخاری و باب بجوشانند تا نیم بخت شود و قند صافی بر سران کنند و بجوشانند
با شکر اهسته تا بقوام آید و جلاب باید که تنه باشد که هر چه سبب و به و ملحا است ابلار
و در جوشانیدن رطوبت باز میدهد و آلوده نه **قرع مر با** استعمال سینه را بغایت سود
مند بود و شش و مثانه را فایده دهد که در وی صلابت باشد **صفت آن** بستانند کروی
تازه نازک و پوست آن بخرانند و مغز آن بپزدانند و باز بکنند مانند انگشت کویچه
و در دیگ کنند و در آب بجوشانند تا نیم بخت شود و غسل بر سران کنند و قدری آب
و بجوشانند تا بقوام آید و اگر بپزد خواجهن سبیل **طبیخ مر با** در فم حرارت
بکند و تشنگی را بپاشد **صفت آن** بستانند پوست خیار کدو و سه شبانه روز در
آهک و آب بخوشیاند بر بیرون آورند و یکشنبه و زرد رنگ آب بخوشیاند و دیگر
بیرون آورند و سه شبانه روز در آب صافی بخوشیاند و بعد از آن بر سران کنند و بپزند
و قدری غسل و آب بر سران کنند و بجوشانند تا نیم بخت گردد و بعد از آن فرو گیرند
و بنهند تا آن آب بیالاید و دیگر در غسل مصغله اندازند و بجوشانند تا بقوام آید
و در ظرفی کنند و بعد از چهار روز استعمال کنند **مر با** جهت تقویت قوه و قوتی را
بغایت نافع بود مصروع را بغایت سودمند بود **صفت آن** بستانند و مع ترکی

فریم و سه شبانه روز در آب بخوشیاند و بعد از آن بیرون آورند و قدری آب و غسل
بر سران کنند و برایش بپزند و بجوشانند تا بقوام آید و بعد از چهار روز استعمال کنند
چون مر با سودمند بود از جهت معده و کوفه سرد را و باه را زیادتی کند **صفت آن**
بستانند گردکان ترکه هنوز پوست آن صلب نشده باشد و پوست از وی جدا کنند و
در دیگی کنند و غسل مصغله بر سران بریزند و بجوشانند با شکر اهسته و در ظرفی کنند و بعد
از چهار روز استعمال کنند **لوز مر با** استعمال سودمند بود سرفه را **صفت آن** بستانند بلدا
فریم مقشر و در دیگی کنند و در شباب بر سران کنند چنانچه او را بیوشاند و بر سران آتش
بپزند تا سه جوش سبک بپزد و بعد از آن فرو گیرند و سه روز بپزد و بعد از آن
بیرون آورند از دو شباب و در دیگی کنند و غسل شکر بر سران کنند و دو سه جوش
سبک بپزد و فرو گیرند و در ظرفی کنند و تا چهار روز از انگاه دارند و بیرون ظرف
میشوید و بعد از آن استعمال کنند **بنفشه مر با** سینه را نرم کند و سرفه را که از حرارت
بود از آن کند و خشونت خلق را نافع بود و بغایت مفید باشد **صفت آن** بستانند
کل بنفشه تا نرم خوب و باید که قطعا دخیال با آن نباشد و در دست بمالند تا کشته شود
و اگر خواهند با قند بگویند و در هر یک من سر بنفشه دو من قند سفید بکنند و بعضی در هر یک
من سر بنفشه چهار قند میکنند و در اقیان بپزند چهار روز هر با ملاد و شبانه در هم
بر میکنند و بعد از چهار روز استعمال کنند و بر آنجه ذکر رفت بغایت مفید است
جلنجبین کروی و ورد مر با نیز کوبند استعمال سودمند است بلغم را و قوه معده بدهد
و هاضمه را بغایت نافعست **صفت آن** بستانند و ورق کمری تازه یکمن و قند سفید
دو من و اگر خواهند چهار من و همچنانکه در خیم بنفشه گفته شد بسیارند **جلنجبین غسل**
سودمند بود بلغم را و قوه هاضمه بدهد و هاضمه را بغایت نیکو بود و قوه معده را بدهد
و سردی معده را سودمند بود و استسقاء و سودا و المضم را نافعست **صفت آن**
مانند کل قند است که گفته شد **جلنجبین سرفه مر با** قوه دل و دماغ بدهد و معده را بغایت
نافع بود و از جمله مفرجات است **صفت آن** بستانند کل به و همچنانکه کل قند
می سازند بسیارند از جهت تقویت معده بغایت نافعست **جلنجبین تقای**
بجهت تقویت دل و دماغ بسیار نافعست و از جمله مفرجات است **صفت آن**

بستانند که سیب و همچنانکه کل قندی سازند بسازند **جلجین لسان النور** مستعمل
 و این ازاد وید قلبی است ماده سودای را سودمند بود و خفقان را نافع بود
 و سرفه بلغمی را نافع بود **صفت آن** بستانند کل کا و زبان و همچنانکه کل قندی
 می سازند بسازند و در افتاب برورند و در هر یک یک کل دو من قند و هر چه
 خلجین سفر جلی لسان النور است باید که قندی بود و اگر خواهند که غسل باشد
 نمی غسل و نمی قند بهتر باشد و در افتاب بنهند و از جهت تفریح و دفعه ماده
 سودا را بغایت نافع است و مجرب و از موده **الباب السادس**
في الاثرية شراب عنب سرد و تر بود از جهت سرفه و غلبه خون و اصحاب
 ماشر او جدری و حصیه و در دسینه را بغایت سودمند بود و ملطوف خور است
صفت آن بستانند عنب جرجانی یک چهار یک و در دو من آب بجوشانند تا باز
 دود آنک اید و در دست بمالند و صاف کنند و یکمن قند صاف کرده بر سران کنند
 و بجوشانند تا بقوام باز اید شربتی از ده درم تاده مثقاله **شراب سبستان**
 سرد و تر است سرفه و در دسینه و خراشیدگی آن را زایل کند و ذات الحجب و ذات الصدا
 و ذات الریه و تب صفراوی را نافع بود و حرارت را ساکن کند و شکم را نرم کند و درد
 شکم را ساکن نماید و در دسینه و حلق و حنجره و سرفه که بابت باشد عظیم النفع است
صفت آن بستانند سبستان خوب فربه یک چهار یک و در دو من آب بجوشانند و
 تا باز دود آنک اید و در دست بمالند و صاف کنند و یکمن قند صاف کرده داخل آن
 نمایند و بجوشانند تا بقوام باز اید و بردارند شربتی از ده درم تاده مثقاله
شراب نیلوفر سرد و تر بود نافع سرفه است و در شکم و سردی و در دسینه را سود
 مند بود و خشونت سینه و حلق را ببرد و تب صفراوی را نافع است و حرارت
 را ساکن گرداند و شکم را نرم دارد و جهت معده و خراشیدگی سینه و سرفه بغایت
 مفید بود **صفت آن** بستانند نیلوفر خوب تازه یک و قیه و بجوشانند و صاف کنند
 و یکمن قند صاف کرده بر سران کنند و بجوشانند تا بقوام اید شربتی از ده درم
 تاده مثقاله شاید **شراب بنفشه** معتدل بود در سردی و گرمی و تر بود سودمند بود
 از جهت ذات الحجب و ذات الصدر و ذات الریه و سرفه و درد کرده و بول براند

و شکم

و شکم را نرم دارد و سینه و حنجره و سرفه که بابت بود عظیم نافع بود **صفت آن**
 بستانند بنفشه تازه و کل آن بکوبند یک چهار یک و بیزند و میالایند و یکمن قند صاف
 کرده بر سران کنند و بجوشانند تا بقوام اید و اگر خواهند که مسهل بود پنج نویت
 بنفشه را مکرر کنند چنانچه یکمن و یک چهار یک بنفشه و اگر بنفشه تر نباشد بنفشه
 خشک یک و قیه و بوزن سی مثقال عوض یک چهار یک بنفشه تر میکنند نافع باشد
شراب دنیار مستعمل مؤلف ذات الحجب را و حرارت جگر را نافع بود و طبیعت را نرم دارد
 و قوی را بکشد و در شکم را ساکن کند و تشنگی را بکشد و سودا را مستقر و سود
 مند بود **صفت آن** بستانند تخم کاشفی تازه سی درم نیلوفر ده درم کا و زبان ده درم
 ورق کل سرفه بیست مثقاله تخم کشوث در کتان بسته بخورم ریوند جینی بخورم و اگر
 پنج مثقاله بود شاید واد و بیمار را بخیر از ریوند بجوشانند و صاف کنند و قند صاف
 کرده یکمن بر سران کنند و بجوشانند تا بقوام اید و ریوند جینی سوده و بخورم بیخته
 را شیر بکوبند و بر سران کنند و در آن امیخته کنند **نوعی دیگر** تخم کاشفی تازه درم
 بوست پنج کاشفی تازه بیست درم کا و زبان و کل سرفه و زرد شک و نیلوفر از هر یکی ده
 درم ریوند جینی سه مثقاله قند سفید یکمن و این نسخه مستعمل تیریز است و ترکیب
 صدر الدین عطار است **شراب بزوری** مستعمل از جهت مستسقی بغایت سودمند بود
 معده و جگر را مفید بود و بادها را بشکند و مفاصل را نافع بود **صفت آن** بوست
 پنج کاشفی سی درم تخم کاشفی بیست درم را زبانه ده درم بوست پنج را زبانه بیست
 درم تخم کشوث ده درم در کتان بسته بخورم ریوند کوفته درم بوست پنج کوفته
 ده درم بجوشانند و میالایند و یکمن و نیم قند صاف کرده بر سران کنند و بجوشانند
 تا بقوام اید **شراب زوفا** جهت ضیق النفس و ابو و سوال آهن و سوال بلغمی را بغایت
 سودمند بود **صفت آن** بستانند عنب سی دانه و سبستان پنجاه دانه و انجیر سفید
 بیست عدد مویز طایفه بیدانه پنجاه دانه بنفشه چهارم برسیا و شان هفت درم
 تخم خطمی و تخم خباز را از هر یکی پنج درم مهک خراشیده هفت درم روفا و خشک
 هفت درم و در نسخه دیگر فراسیون بخورم اضافه میکنند بجوشانند و میالایند
 و یکمن قند صاف کرده بر سران کنند و بجوشانند تا بقوام اید **شراب عود** عود هندی

باز بد کند و خفت از اسود من بود
 از آب سلیمه معده را قوی کند و از وی طعام

وسک از هر یک بنجد هم سنبه دو درهم قرنفل و مصطک و جوز بوا از هر یکی دو درهم مجموع
 را کوفته کنند و در خرطیه کرده و در دو من کلاب با شکر هسته بپزند تا به نیمه باز آید
 پس از آن اعمالند در دست و بفشارند و یکمن قند صاف کرده بر سران کنند و بجوشانند
 و بقوام آرند و دانکی مشک در وی حل کنند **صفت** آن بوست ترنج نیم من مر با جوز
 یک و قیه قرنفل دو مثقال عود هندی یک مثقال مجموع را نیم کوفته کرده در خرطیه کنند
 و در آب کنند و دو من شراب کهن بر سران ریزند و سه شب از روز بگذارند و از سی
 سه روز یکمن و نیم قند صاف کنند و بران نهند و یک مثقال مصطک و نیم مثقال مشک و غرغان
 باد و دانک سک موده در خرطیه دیگر به بندند و در شراب افکنند و بجوشانند تا
 بقوام آید و از آن اعمالند و از میان شراب بیرون کنند از این شربت استعمال کردن
 مفید بود شراب اصول منضج اخلاط غلیظ است و مفتح سده و مدر فضلات است
 و کاسر ریاح است و مود القیه و استسقا را بجای نافعست **صفت** آن بوست پنج راز یانه
 و بوست پنج کرفس و بوست پنج کاشنی از هر یک سی درهم بوست پنج کبر باز ده درهم
 تخم راز یانه و تخم کرفس و تخم کاشنی از هر یکی بیست درهم انجیر سفید بیست دانم منقی
 چهار درهم مشکوفه از خرده درهم این جمله بجوشانند و صافی کنند و چهار رطل غسل
 کف گرفته یا شیر قند سفید در آن کنند و بجوشانند تا بقوام آید شربت از آن
 از باز ده درهم تا بیست درهم و کاه هست که اضافت میکنند بران سنبه و اسارون و
 سلیمه بحسب مزاج و مرض و وقت شراب **هلیل** نافعست مروج مفاصل را که از مروه
 صفر و بلغم رقیق بود و تب محرقه را نافعست در وقت انتفاء **صفت** آن بکیرند هلیل
 زرد نیکو صرد و بشورند باب کرم و بکنند نظری مزاج و بریزند بران آب چند آنکه
 بمقدار یک انگشت از سران بگذرد و سه روز در افتاب بپزند پس بران آب بردارند
 و در ظرفی کنند و نگاهدارند بعد از آن یکبار دیگر بریزند بران آب بمقدار اول و هم سه
 روز دیگر در افتاب بپزند بعد از آن آب هم از آن بردارند و داخل آب اول کنند تا
 هلیل سفید گردد بعد از آن مجموع آن آب در دیگی کنند و اضافت نمایند بان ترنجبین
 سفید جلال خوب صد درهم و بجوشانند چنانکه بقوام شربت آید شربت از آن
 بیست درهم تاسی درهم و اگر بکنند در هر رطل از این شربت یک مثقال از محمود برورده باشد

ان

ان در فعل اقوی و آن زمان شربت کثیر از مقدار مذکور بدهند شراب **افسنین دوی**
 مستعمل شیخ الرئیس و او گفته است که من تجربه کرده ام و منفعت داده است مع
 سقوط شهوة طعام و ضعف معده را **صفت** آن بکیرند افسنین دوی صد درهم
 و بپزند در سه رطل آب تا با نر بجو آید و در دست بمالند نیکو و صاف نمایند و بکیرند
 به خوب و بریان کنند در خیر بر بکیرند آب آن بمقدار ثلثی از شراب افسنین و غسل
 کف گرفته بمقدار ربعی از آن و شراب مقدار نصف از آن و در هر یک یک بجوشانند
 تا بقوام آید و بردارند و استعمال نمایند شراب **اسطوخودوس** نقل است از شرح
 موجز سیدی نافع است مر مواد سودایی و بلغمی را و نرم میگرداند از آن خصوصاً
 مواد دماغی و قتیق سده دماغی میکند **صفت** آن اسطوخودوس ده درهم و عود
 الصلیب و کاوز بان خراسانی و تخم راز یانه و تخم کرفس و تخم خطمی از هر یک پنج درهم بستان
 سی درهم منقح بیت درهم بنفشه خشک هفت درهم ورق کلسر هفت درهم برسیا و شان
 ده درهم پنج ممل بنجد هم مجموع را بپزند و بمالایند و سه رطل سکر طبرزد یا غسل
 کف گرفته بحسب المزاج بران نهند و بجوشانند تا بقوام آید و بردارند شربت
 از آن ده درهم تا باز ده درهم باب کرم نافع باشد **نوع دیگر** از کتاب ابن هیل
 بحر بیت در کبری که عارض شده باشد و قتیق سده دماغی بکنند **صفت** آن
 اسطوخودوس ده درهم بسفاج بنجد هم بالنکو و کاوز بان از هر یکی بنجد هم بپزند
 در یک رطل و نیم آب تا به نیمه آید و بعد از آن صاف کنند و یک رطل سکر طبرزد در آن
 نهند و بجوشانند تا بقوام باز آید و بردارند شراب **خشخاش** مستعمل سرد
 و تر بود سودمند بود سینه و دماغ سرد را و بخورانی و ترده و ریشها و سینه را بجای
 نافع بود و حراره بنشانند و در سرد را ساکن گردانند و سه روز را بجای نافعست و زکام را
 سودمند باشد **صفت** آن بستانند خشخاش بزرگ با بوست صد عدد و نیم کوفته
 کنند و در دو من و نیم آب بجوشانند و اگر آب باران باشد بهتر باشد تا باز دو مثقال
 آید و بر و بکیرند و بمالند و بمالایند و قند صاف کرده دو من بر سران نهند و بجوشانند
 تا بقوام آید و بعضی شیر خشخاش بکیرند و چون قند بقوام آمده باشد بر و بکیرند
 و بر سر آتش نرم شیر خشخاش را بخورد قند دهند و آن بکاری نیاید و اگر خشخاش

با پوست نیامند بی پوست نیم کوفته کنند و بجوشانند چنانکه ذکر رفت بسیارند و استعمل
 کنند که نافع است **شراب صندل** مستعمل مؤلف سودمند از جهت ضعف دل و جگر کرم و تب محرق
 و اسهال را بپزند **صفت آن** بستانند صندل مقاصد و بسوهان بسیارند بیست مثقال
 و اگر بگللاب یکسازند و زرد کلاب بخورسیانند یا در کیسه کتان کنند و کلاب را در آن
 ریزند و بپزند تا بجکد و از جکید ها بردارند و اگر ترش خواهند باب غوره و
 سرکه هر کدام که خواهند و باشند صندل را در آن بخورسیانند آن مقدار که خواهند
 و کفایت باشد و بعد از آن بیالایند و قند صاف کرده یکم بر سر آن کنند و بجوشانند
 تا بقوام آید و اگر چه در همه کتب مسطور باشد که بجاه درم صندل و جگر درم باید
 و گفته باشند که بعد از یک شبانه روز که خورسیانند بجوشانند و این ممکن نیست
 که توان خورد از غایه تلخی و هر چه شراب لیو و مریاس و صندلست از کتب متقدمان توان
 ساخت مگر بدین نوع نوشته خواهد شد شراب **لیو** مستعمل سرد و خشک بود و اندک حرارتی
 در او باشد و قوه معده بدهد و بلبغ و صفرا را بشکند و هاضمه یاری دهد و دفعه فی
 و خمار بکند و بتها صفراوی را از ای کند و تشنگی بنشاند **صفت آن** بستانند لیو
 درست خوب و آب آن بکینند و قند صاف کرده را بقوام زیاده آورند و قدری کلاب
 و آب لیوان مقدار که خواهد کفایت کند بر آن ریزند و بگذارند تا یکدو جوش بزنند و اگر
 خشک خواهند از آتش فرو گیرند و بر سر آتش اشته کنند و آب لیو بر آن می ریزند
 و تیری زنند تا آن زمانکه غلام شود و اگر چه در منافع و قوابادینها آورده اند که آب
 لیو در دردی که بکیند بجوشانند تا به نیمه آید و هر رطلی آب لیو رطلی قند بر آن نهند اما
 مؤلف این کتاب گوید که ممکن نبود خوردن آن از غایه تلخی **شراب حماض** مستعمل ترکیب
 وی مانند شراب لیو است که گفته شد و منافع وی هم بمنافع لیو نزدیکست بلکه زیادت
 تر و بجای نافع است و مفید **صفت آن** مانند صفت شراب لیو است **شراب حماض**
الاق سرد و خشکست صفرا را باز نشاند و تقویت معده و قلب کند و مفرغ
 قلب بود و نشاط آورد و هضم را منکسر کند و فی راقعه کند و خفقان کرم را نافع بود
 و مقوی دماغ است **صفت آن** بکینند و قند صاف ده رطل و بکنند بر آن آب شیرین
 مقدار کفایت و بجوشانند و بعد از آن از آتش فرو گیرند و بکنند بر آن حماض **الاق**

مقدار

مقدار کفایت و بجوشانند تا بقوام آید و بردارند **شراب سیب** بهترین آن بود که
 از سیب شامی یا اصفهانی بزنند و طبیعت آن سرد و خشک بود و قوه معده بدهد
 و خفقان را سودمند و فی را ساکن کند **صفت آن** بستانند سیب اصفهانی خوب
 شیرین و مقشر کنند و دانه از وی بیرون آورند و بکوبند و آب آن بکینند و
 بهر یکم آب آن نیم من قند صاف کرده بپزند و بجوشانند تا بقوام آید **شراب به**
صفت آن مانند شراب سیب است که گفته شد اما از به شیرین و ترش هر دو سازند
شراب کنز اسهال را قطع کند و تقویت معده و احشاء بدهد **صفت آن** بکینند امری
 بپزند و بپزند در آب تا مملو گردد و بعد از آن بردارند و در دیگی دیگر بکنند و هم
 بپزند بر درازند و هم در دیگی دیگر بکنند و بپزند چنانچه در دیگی بپزند تا آب آن
 غلیظ گردد و بعد از آن صاف کنند و بردارند و بپزند و استعمل نمایند **شراب فو** که
 قوه معده و دل و جگر بدهد و دفعه فی بکند و صفرا را بشکند و زنان استمن سودمند بود
 و سودا را نافع بود **صفت آن** بستانند آب به و آب سیب و آب ملی و آب انار ترش
 و شیرین و آب سماق و آب زرشک و آب کیکه ساوی یکدیگر و اگر آب غوره و حماض
 و لیو قدری اضافه کنند شاید و بهتر باشد و جمله اینها را بجوشانند تا به نیمه باز
 آید و بهر یکم من قند صاف کرده بر سر آن کنند و اگر نیم من بکنند بهتر باشد و بجوشانند
 تا بقوام آید و استعمل کنند که بجای مفید و نافست **شراب من هدی** طبیعت را
 نرم کند و صفرا را بشکند و دفعه حرارت کند و قوه معده بدهد و بتها صفراوی را
 سودمند بود **صفت آن** بستانند عر هندی زرد تا نیمه کال کرده از دانه و خوشه
 یکم و در چهار من آب بجوشانند تا باز دود آنکاید بر سر فرو گیرند و از آب بیالایند
 و دو من قند صاف کرده بر سر آن کنند و بجوشانند یا باز دود آنکاید بر سر فرو گیرند
 و از آب بیالایند تا بقوام آید و بردارند **صفت آن** بستانند آب انار ترش
 و بجوشانند تا باز نیمه آید و بهر یکم آب انار نیم من قند صاف کرده بر سر و بجوشانند
 تا بقوام آید و اگر قدری آب نعناع تا نیمه اضافه کنند شاید بجهت زیادتی
 در تقویت معده و در تسکین فی و غشیان بیفزاید **شراب منعج** تسکین فی
 بکند و فی را باز دارد و غشیان را بجای نافع بود و تقویت معده بکند **صفت آن**

شراب انار ترش فی بار دارد و قوه معده
 بدهد و بجهت بخت اطباء و صفرا

بستانند انار ترش و شیرین که بایه ان کوفته باشند و بجوشانند تا بازن نیمه اید بعد
از ان اب انار جو شده یکم اب غصاع تازه نیم و قند صاف کرده یکم در هم بکوبند و بجوشانند
تا بقوام اید و استعمال کنند و اگر خواهند از برای زیادتی در تقویت معده و تسکین
فی و غثیان بیندازند در ان نزدیک غلیان بیرون است بیرون بسته و ورق اقاقیا
یا پوست اقاقیا ان مقدار که در ان بوی دهد و در هاکتند ان بوستها در ان تا هنگام
خوردن ان بوستها بکنند و بیندازند و اگر خواهند که منع فی بلغم کند خاصه کاهی
که معده ضعیف باشد و سرد شده باشد اضافت کنند بان نزد قوام مصطلح و منیل
و قاقا از هر یکی قدری سخن کرده بریزند بر سر ان و بجوشانند تا تمام قوام
یابد و بعد از ان بردارند و استعمال کنند **شراب انار منعی نوعی دیگر کسی را که**
معده بزیان آمده باشد و او را هضم نبود مفید بود و غثیان و فی را باز دارد و
حراره بپاشد صفت ان بکوبند اب ترش و انار شیرین رطلی و کلاب رطلی و اب
عنبر رطلی و اب زرشک نیم رطل جمع نمایند اجمارا و بیندازند بر ان طاقاقیا چند
غصاع و بنهند در ان رطلی قند و بجوشانند تا بقوام اید شربت ان ده درم تاده
مشقال باب سرد **شراب فاکه نوعی دیگر منحه قانون که قطع اسهال نماید و صفرا را باز**
نشاند و قوه معده و دل و جگر بدهد و فی و غثیان را دفع کند صفت ان بکوبند
حامض الاقاقیا و زرشک و رهباس از هر یکی رطلی کید و انار دانه و سماق از هر یکی سه رطل
به ترش و شیرین و سیب و انار و امرو و از هر یکی چهار رطل و در هاکتند ان
اب بخوشیافتند و در روز بعد از ان بجوشانند و صاف نمایند و یکبار دیگر بپزند
و صاف نمایند و بعد یکم اب یکم قند صاف کرده بر ان نهند و بجوشانند تا بقوام
اید و بردارند **شراب انار** که نافع است بر تشنگی و لطفا و صفرا میکند **صفت ان**
بستانند اب انار ترش یک رطل و اب حامض الاقاقیا نیم رطل بجوشانند و اب الی
سیاه یک رطل و اب خرما هندی یک رطل بجوشانند تا تشنگی آهسته بخورند تا غلیظ
شود و بردارند و بپاشانند باب برف یا اب سرد که تشنگی را ساکن کران و صفرا را
باز نشاند **رب سبب** اب سبب کا فور بجوشانند تا بقوام اید و فرو گیرند و در
ظرف کنند و استعمال نمایند **رب** بکوبند اب به ترش و شیرین جناب ذکر رفته

در سبب

در سبب بپاشند و از ان همه رطوب بدین نوع باشد که اب ان چیز بکوبند و بجوشانند تا
بقوام اید و بعد از ان فرو گیرند و در ظرف کنند و فکاهلارند و در وقت حاجت استعمال کنند
رب انار هم بدین نوع که گفته شد بپاشند **رب مورد** بکوبند ثمره مورد که از احب
الاس کوبند در ان هنگام که تر باشد و بکوبند و اب ان بکوبند و بجوشانند تا به قوام اید
و بردارند تا فست بجهت اسهال معده و کبدی و سرفه را ساکن کند و سینه را نرم کند
و معوی معده بود **صفت ان** بستانند الوسیاه خوب فر به یکم و بشویند بال و در
بخ من اب بجوشانند تا بازن نیمه اید فرو گیرند و بدست بمالند تا در ان حل شود و
بعد از ان صاف کنند و یکم قند صاف کرده بر سر ان و بجوشانند تا بقوام اید و استعمال
کنند **شراب اجاص** نقل از شرح موجز سیدی سهیل صفا و بلغم رقیق بود و نافعست
مرحمیات حاره و امراض سفراوی و بلغمی **صفت ان** بکوبند الوسیاه فر به خوب شسته
صد عدد عناب جرجانی یا بعد ادی سی عدد تمهید کاز دانه بیرون کرده سی درم
و بلغم خشک بیست درم بر بد سفید بخوف خراشیده بروغن بادام جرب کرده
بیست درم بر بد را نیم کوفته نمایند و در کیسه بینند و بجو عاییزند در اب و بیالانند
و یک رطل ترنجبین و یک رطل قند سفید بر ان نهند و بجوشانند تا بقوام اید بعد از ان
اضافت کنند بر ان یک مثقال از سمومیا بر ورده و نیم مثقال از زعفران هر دو را بکوبند
و بپزند و در ان خلط نمایند شربت ان ده درم تاده مشقال نافع بود **شراب ورد**
مبرد و محفوق است و منفعت میدهد حیات صفراوی و محرقة و مطبقة را و تشنگی را
ساکن میکند و اسهال صفرا و بلغم میکند بعضی صفت ان بستانند کل سرخ منزوع
الاقاع و البزربیک رطل و بجوشانند در ده رطل اب بال شیرین و صاف کنند و بکنند
در هر رطل از ان یکم نبات و بجوشانند تا تشنگی آهسته و کف ان بردارند تا بقوام اید
و سرد نمایند و استعمال کنند **شراب ورد** که مسهل صفرا بود و مبرد بود و حیات صفرا
محرقة مطبقة را نافع است و تشنگی را بپاشند و اسهال صفرا و بلغم میکند بعضی **صفت**
ان بستانند ورق کل سرخ خوب فی تخم یک رطل و در پنج رطل اب بجوشانند و نیکی
و بردارند و در دست بیالانند و بعد از ان یک رطل و ورق کل سرخ منزوع الاقاع
بر سر ان کنند و بجوشانند دیگر بار بردارند و در دست بمالند و صاف کنند و دیگر

باران آب در دیک کتد و بیند از بند بوا و ورق کل سرخ و بجوشانند و مکرر گردانند
 کل سرخ بر او بیخ نوبت یا هفت نوبت و هم نوبتی که بر آن ورق کل سرخ می اندازند و می
 جوشانند صاف میگردانند و مکرر میگردانند بر او ورق کل سرخ و هر چند بیشتر کل
 سرخ در آن مکرر گردانند در اسهال قوی تر باشد بعد از آن صاف گردانند و بنهند
 بر آن قند صاف کرده و من بجوشانند با شکر نرم تا بقوام آید و بردارند و او در اسهال
 صفرا و در حیات محرقة و مطبقة و تسکین عطش بغایت نافع است و یکشربت از آن می درم
 تا جمل از آن تا بنج نیم تا بیست درم از سکنجین باب برف یا آب سرد بیاشانند و اگر
 خواهند که در اسهال قوی تر باشد تقویتش کنند بسمتو نیا بر ورده نیم دانه و دو حبه
 و اگر از عقب آن تشنگ طاری شود بیاشانند سکنجین باب برف یا آب سرد که سالک شود
شراب ریاس مستعمل شکم را بیند و قی را باز دارد و دفعه خمار بکند **صفت آن**
 بستانند ریاس قلابی خوب و سرد و بن آن بیند از بند و بکار جوین بگ کنند
 و بهاون جوینی یا سنگ بگویند و بکتان بفشارند و در کاسه جینی کنند و زمانی
 بگذارند و باز بقدری که ببالا آیند آهسته و چند نوبت ببالا آیند هر بار آنچه در بن قند
 بماند بریزند تا تمام صاف شود پس بجوشانند با شکر آهسته و بسفید تخم مرغ دیگر
 بار صاف کنند و تمام کدورتها از وی بگیرند و بعد از آن قند صاف کرده بقوام زیادت
 آورند نزدیک بمشاش و آن آب ریاس صاف بر سر آن ریزند که در دیک سنگ باشد
 و هیچ بند نزده باشد و استوی آهسته بود تا تمام شود و آنکه در کتب مسطور است
 که آب ریاس اول بجوشانند تا به دود آید و بعد از آن قند بر سر آن کنند این خلطان
 است و خطا و مولف گوید بخشن هیچ شراب مشط از شراب ریاس نیست **شراب**
غوره قائم مقام شراب ریاس است در طبیعت و خاصیت **صفت آن** بگیرند آب
 غوره خوب و صاف کنند و بر هر یکین از آن یکین قند بر آن دهند و بجوشانند تا
 بقوام آید و اگر خواهند که بغایت ترش شود نیم من قند بر آن دهند و بر آتش نرم
 بقوام آرند **رب غوره** بگیرند آب غوره و در دیک سنگ کنند و بجوشانند تا به ربی
 باز آید و ببالا آیند و دیگر بار بجوشانند تا سببی بماند و بردارند و استعمال
 کنند و اگر تمک بود در ظرف سبز کنند و در افتاب دهند **شراب مورد** مستعمل

بنج درم

بگیرند

بگیرند مورد دانه تازه و بگویند و آب آن را بگیرند و صاف کنند و بجوشانند تا باز نیمه
 آید و اگر مورد دانه تازه نباشد بگیرند مورد دانه خشک و یکمن و در چهار آب و بر
 دارند و استعمال کنند و این شراب سرد و خشک بود شش و سینه را سودمند بود و قوه
 معده بدهد بغایت و شکم بیند **شراب قوت** سودمند بود جهت درد کلو و خناق
 و درم گرم را بغایت نافهست **صفت آن** بستانند قوت سیاه و آب بگیرند و صاف
 کنند و بپزند تا باز نیمه آید و بر پنج رطل آب قوت سه رطل قند صاف کرده بر
 سر آن کنند و بجوشانند تا بقوام آید **شراب انار غلب** مستعمل قوه دل دهد و حیات
 را معید بود و حرارت را بستانند **صفت آن** بستانند آب انار غلب و صاف کنند و
 و بجوشانند تا باز نیمه آید و بهر یک من آب انار جو شیده یکین قند صاف
 کرده اضافت کنند و بجوشانند تا بقوام آید **نوع دیگر** که از اجزای رب انار آید
صفت آن بستانند انار غلب صاف بیست و پنج من و آب سیب یکین و نیم و قند سفید
 سه چهار دیک و بیضه آن سیب سه چهار دیک میکنند و قند سفید یک من و نیم تا بقوام آید
 و این نوع بغایت معید بود جهت مسول و شکم را بیند و سرد را سودمند بود و دل
 را قوه دهد و ضعف و ذبول و خفقان را از آن بکند **شراب انجیر** قوه کرد مراد دهد
 و باد را بپزداید و نفوط تمام آورد و منی را زیادت کند و مثانه را پاک گرداند از غلظت
 و قوه مجامعت بدهد **صفت آن** بستانند یکین نخود و در پنج من آب
 تا باز دود آنک آید و ببالا آیند و بعد از آن بستانند دو من انجیر سفید خوب
 و در پنج من آب بجوشانند تا باز یکین و نیم بماند ببالا آیند و طبع نخود بر سر آن
 ریزند و نخود و انجیر را بیند از بند و بهر یک من و نیم طبع انجیر یکین و نیم غسل
 کف گرفته بر سر آن کنند و در اجینی و خولجان و قرقفل و سنبل الطیب از هر یکی
 یک درم زعفران شاف نیم درم مجموع را نیم کوفته در مره بندند و در آن اندازند و
 بجوشانند تا بقوام آید و بگیرند استعمال کنند شربتی بیخ متعال الحق کنند بیش از
 غذا و بعد از غذا نیز شاید و اگر باب کر خورند هم شاید **شراب سر** بجهت
 اسهال نافهست و ضعف معده را بغایت سودمند بود و قی را قطع کند و غثای را
 نافهست **صفت آن** صاحب حاوی گوید بستانند خار و حیضوانی و خسته را از آن

بیرون کنند بعد از آن بگویند و به فشارند و آب بگیرند و بخوشانند تا باز نیمه آید یا بری
 بماند بر صفا کنند و بردارند و استعمال کنند نافهست **نفایح** که تقویه معده
 نماید و اسهال مودی و فی صفر او و یا نافهست **صفت آن** اقیاقیا جزوی سبب جزوی
 سماق و جوزوی زیر شکمیدانه دو جز و پوست بیرون بسته جزوی حب الاس
 جزوی پوست تنخ جزوی انار دانه دو جز و بریزند بر آب دو مثقال و بیه
 و بپزند با شسته تا باز نیمه آید و قدری صندل سفید ساییده بعرق کلخالص
 داخل آن نمایند و در هر یک یک خط کنند و بعد از آن صاف نمایند و شراب ریاس
 یا شراب غوره مقدار کفایت داخل نمایند و آب سیب شیرین و آب به شیرین
 و عرق کلخالص داخل آن نمایند و در ظرفی جینی یا آئینه کنند و در فواید بر وی
 و بعد از آن بیرون آورند و بپزند و بخورند نافهست **شراب حلیون** نافهست مر حبس
 بول را و حصاة و بر ملا کرده و مثانه را براند و بکند **صفت آن** تخم حلیون سی
 مثقال در مقدار و بر طاب آب بخوشانند و در دست بمالند بعد از آن صاف نمایند
 و در یکمن قند صاف کرده بخوشانند تا بقوام آید شربت در ده مثقال باب
 کرم نافهست و اگر بشیره بزر الخیارین بدهند بهتر باشد **شراب کا و ز بان**
 دل را قوه دهد و توحش سوداوی را از آید کند و در امراض سوداوی و بلغمی را بغایت مفید
 بود **صفت آن** بگیرند آب لسان الثور تر یکمن و آب بادرنجیب یکمن و عسل صاف کرده
 یکمن بر سر آن کنند و بخوشانند تا بقوام باز آید و زعفران یکدرم در آن حل کنند
 اگر خواهند که در تفریح بیفزایند و اگر بپزند بخوشانند شاید و اینجا بود که
 بگیرند کا و ز بان تر و آبش بگیرند و صاف کنند با قند صاف کرده بخوشانند تا بقوام
 آید و اگر کا و ز بان تر نباشد از آن خشک است تا به مثقال و در یکمن کل آب
 بخوشانند و بخوشانند و بیالایند و قند صاف کرده یکمن بر سر آن کنند و بخو
 شانند تا بقوام آید شربت از آن ده درم نافع بود **شراب بالکوفه** دل بدهد
 و سودا را سودمند بود و در ضعف و امراض بلغمی و سوداوی بغایت مفید بود
صفت آن بستانند بالکوفه تازه یکمن و کا و ز بان خشک سی درم بخوشانند و اگر بالکوفه
 خشک بود سی مثقال و بیالایند و یکمن عسل کف گرفته بر سر آن کنند و بخوشانند

تا بقوام

تا بقوام باز آید و جعفر در شراب بالکوفه زعفران و مصطکی میکنند و او را آن بود که نکند
 و اگر احتیاج بان بود و طیفه طیب بود ترکیب آن و اگر بپزند خواهند همین سبیل
 که گفته شد تراست کنند و اینجا کنند که بگیرند بالکوفه تازه یکمن و اگر نباشد از آن خشک
 سی مثقال بخوشانند در آب و بیالایند و یکمن قند صاف کرده بر سر آن کنند و بخوشانند
 تا بقوام آید و بردارند و استعمال کنند **شراب الجبار** حبس خون میکند از هر موضع که سیلان
 نماید و نافع بود اسهال مودی را و نزف دم و نفث دم و تقویت معده و جگر گرم میکند
 و تفرق اتصال که در صدر واقع باشد منخیر میگرداند **صفت آن** بستانند عرق
 الخیار هفت مثقال قرظ شامی پنج مثقال صندل سرخ و سفید از هر یک چهار مثقال
 صندلین را بسایند بسوهان و باقی چیزها بگویند نیم کوفته و در آب بپزند با ش
 ا هسته و صاف گردانند و بپزند از آن در آن دو رطل قند طبرزد و بخوشانند تا
 بقوام آید شربت از آن ده درم تاده مثقال باب سرد یا باب و رقیق نار مشک و گاه
 باشد که در شیره تخم تورک حل کنند بر حسب مقتضای حل و وقت مرض و بعضی
 عرق الجبار سی درم و خر نوبه سیط و طرائث از هر یک بیست درم نیم کوفته میکنند
 و یکشبان و ز می خوشانند در آب و بعد از آن می خوشانند و صاف میگردانند و با یک
 من قند صاف کرده بقوام می آورند **شراب بخور منقح** میدهد از ضعف معده و بکند
 و سرد شدن ایشان و در دشت و مفاصل را منقح میدهد و وجه کرده و فالج و لقوم
 را نافهست و فراموشی را بر دور کند روی را نیکو گرداند و بوی دهن را خوش کند و باده
 را قوه دهد و حفظ را زیاده کند و شهوة جاع را بر انگیزاند و ادراک بول کند و باد
 را بشکند و بلغم ببرد **صفت آن** بگیرند آب بالکوفه یا را از قی خوب نصف صد
 من و گوشت مخته و بره فربه و گوشت تمام مرغها از مرغ خفا که و کبوتر نیمه و
 طیور و کبک و دراه و قمری و کبکشتک مقدار بیست من و آب سیب و به شیرین
 و امروده رطل و در دیکلی بال کنند و بخوشانند و بعد از آن بگیرند عودده درم
 و زعفران پنج درم و قر قند سه درم و بسباسه درم و جوز بوا و مصطکی و خولج
 از هر یک پنج درم سلیخته یکدرم خیر بوا و کبابه و زرباد و سعد از هر یک سه درم
 زنجبیل و دار صیفی و عاقر قرقا و سبیل از هر یک یکدرم مجموع بگویند نیم کوفته

نه بسیار خرد و کیسه بندند و سر کیسه را محکم نه بندند و در دیکر بیاورند تا با آب انگور
و کوشتهها بجوشند و کیسه را لحظه لحظه در دست می مالند چند آن بجوشانند که
کوشتهها تمام مهر گردد و زیر پیه شود و بعد از آن بکیزند کلاب خالص یک رطل و عسل
صاف کرده رطل و دوازده مثقال عصاره شنب و در دیکر ریزند و زمازی دیگر
بجوشانند تا غلیظ شود چنانچه انگشت بیج گردد و بعد از آن از سر آتش فر و گیرند و کیسه دارو
بفشارند و بیندازند و بارها کوشند که در آن باشد نیز به کف یکر بگیرند و بفشارند و
بیندازند چنانچه صاف شود و همگفت گردد و بعد از آن در ظرف جینی یا کاشنی کنند نگاهدارند
و بوقت حاجت استعمال نمایند و اگر چنانچه راوقی خواهند مصطط و زعفران از هر یک
یک مثقال کافی است و داروها دیگر بدان دستور که ذکر کرده شد بکنند و عسل را اصل
نگردانند و چند آن جوش بسیار دهند که غلیظ شود بلکه همچنان راوق و نکر باشد که از
سر آتش بردارند و بعد از آن بیالایند تا صاف شود و در فیه کشند و نگاهدارند و در
وقت حاجت استعمال نمایند و باید که بدانند که راوقی حرام است **شراب میبه**
و آن شراب به است نافع مرضع معده را و جگر را و اسهال و غثیان و وق و عطش را
صفحه از یک بکیزند به ترش را در بخت خوب و پوست بیزوی از وی باز کنند و اندرون وی
بالگردد اند و بکوبند در هاوی از سبک و بفشارند و بگیرند آب از آن مقدار رطل و صاف نمایند
و بگیرند شراب صاف یا جهوری پنج رطل و بخوبی سانند در آن نقل به یکسان روز و بعد
از آن بفشارند و بیرون کنند و بیالایند و بشویند آن نقل را بیه صاف کرده و فضا
رند و آن نیز صاف کنند و مجموع اجماع در هم دیگر کنند و در دیکر نظیف کنند و بجوشانند
با آتش هسته تا با آن نیمه اید و کف آن بردارند بعد از آن بجمعه مضاعف مرو و سازند
و صاف گردانند بعد از آن بنهند بر سر آن دو رطل و نیم عسل کف گرفته یا قند و بجوشانند
تا بقدر عسل یا قند که در آن کوبه باشند از وی برود و اگر راوقی خواهند عسل داخل نگردانند
و بسیار بجوشانند و اگر کسی خواهد که از امطیب سازد بگیرند زنجبیل و مصطط از هر یک یک رطل
و قاقا صغار و کبار و زعفران ریشه غیر مسخو و از هر یکی چهار دانگ دار جینی و بعد
از هر یک نیم گرم قتر نقل و دوازده این جمله نیم کوفته نمایند از آن زعفران و در کیسه کنند
کشان و سر کیسه محکم نه بندند بلکه نرم بندند و در میان دیکر بیاورند و بجوشانند

با آتش

با آتش هسته و آن کیسه لحظه لحظه بدست در دیکر می مالند و بجوشانند تا بعد کمال
رسد و غلیظ گردد بعد از آن از آتش فر و گیرند و سر گردانند و صاف کنند و در ظرف
ابکینه یا جینی کنند و بگیرند استوخ مشوک مسخو کرده و مالند در قدر شراب زکائی
و یا ازین به که نخته باشند و امیخته گردانند بان و چیزی در آن بیاورند تا در آن
مخلوط گردد و همه همچون هم دیگر شود و در آن ظرف ابکینه نگاهدارند و بوقت حاجت
استعمال نمایند **میسوس** و شراب سو سن نیز گویند ضعیف معده و جگر و سردی هر دورا
سود دارد و غشی که از استفراغ بسیار باشد و شکم را زدن و خون بیرون آمدن و ضعف
دل همه را سود دارد **صفحه از** بستانند که سو سن از اربعه صرد عدد بال کنند و در
کرباسی بالک اندازند خشک شود بر قسط و قرفله و قصبه از هر یک یک و وقیه
غلا اندازد و صلیحه از هر یک سه وقیه حمام و منبل الطیب و مصطط از هر یک یک وقیه عود بلسان
چهار وقیه بکوبند نیم کوفته چنانکه نرم باشد بر ظرف ابکینه بستانند و باره سو سن
در آن کنند و باره دار و کوفته در سر آن کنند و یکشنبه روز نهند بعد از آن شانزده رطل
مثق بر سر آن ریزند و دیگر بار زعفران نیم وقیه و مشوک دو مثقال در شراب مثق بکازانند
و داروها در آن اندازند و میعه سایه چهار وقیه روغن بلسان یک وقیه در آن بیاورند
و یکسایه ظرف بجوشانند بعد از آن باره کاغذ بال بر سر آن نهند و بتان بجوشانند و آن
ظرف را مطین سازند بکال با که سرشته باشند در آن سبوسه جو یا بشک بیز و مدت
شش ماه در سایه بنهند در موضع باد شمال و بعد از آن بکازانند شراب **ربودن** از جفته
در جگر و سبوز نیکو بود و سده را بکشاید و طبع را نرم کند **صفحه از** بگیرند ریوند
جینی چهل گرم و غار یقون و تربد و سفاج و تخم کاشنی از هر یکی بیست گرم و اگر
وزن همه با وزن ریوند کنند صواب بود و اگر تربد بیست گرم کنند و زنجبیل سه گرم و
دوازده رطل و بود همه را نیم کوفته در سه من آب بیزند و قند صاف کرده مقدار کفایت
بنهند و بجوشانند تا بقوام اید شربتی از آن سی گرم تا بیست گرم بجلاب بخورد و اگر
خواهد یک گرم سقمونیای برورده یا نیم دانگ مصطط در وی حل کنند صواب بود **شراب**
سنبیل و در معده و سبوز و تبها که را سودمند بود **صفحه از** بگیرند سنبیل
بیست گرم آنکسین دو من اول سنبیل را در آب بیزند تا چهار دانگ برود بعد از آن بیالایند

بر سر عسل در آن نهند و بجوشانند تا بقوام آید و اگر قندی قند صاف کرده بر آن نهند و بجوشانند
 تا بقوام آید **شراب الحنظل در کله** اما سر و برش شدن معده را سود دارد **صفت آن**
 بکیرند آب انگور شش رطل و میزنند تا دود آنک بماند و چهار دانگ برود و عسل یک رطل
 و سماق و بیخ سوسن و مازو و جطنار و فقاخ کل از هر یک چهار مثقال زعفران دو درهم
 و مژ و شب از هر یک یک درهم همه در هم میزنند و صیاق کنند و بردارند **شراب السکر**
 شراب مشکرمود منند بود در رطوبت بلغم خراوندان مزاج سرد را **صفت آن** زنجبیل
 و دارچین از هر یک یک درهم و قاقله از هر یک دو درهم و قند یک درهم بگویند و میزنند
 و در یک کشت و هفت رطل آب در آن دار و کتند و میزنند تا ثلثی برود و بعد از آن
 صیاق کنند بکشان و بیخ من مشکرمود در آن اندازند و بجوشانند تا کف برآورد و بر
 میدارند و نیم درهم زعفران در آن حل کنند چون قوام جلاب یافت بردارند **شراب العسل**
 جگر و معده را گرم کرد و بلغم را برود **صفت آن** سنبل الطیب و مصطک و قاقله و دارچینی
 و عود هندی و حیل و جوز بوا از هر یک یک درهم نیم کوفته کنند و در میاسه رطل آب اغارند
 و بجوشانند تا آن وقت که دو رطل بماند بر صیاق کنند در کرباسی پاک بر سر عسل بیخ
 رطل در آن بجوشانند و کف بردارند و میبزنند تا بقوام جلاب آید و سرد و صافی
 کنند و بردارند **شراب عود** منفعت میدهد مرموعه را و هضم را نیکو میکند و داند
 و طوام را از معده میگذرانند تا کما که از سردی باشد و اشتهای آورد و بوی دهان
 خوش میگرداند **صفت آن** بکیرند عرق کل یک رطل و در یک سنکین کنند و بپزند
 بر آن عود هندی و سکه از هر یک دو درهم سنبل الطیب و فوفله از هر یک یک درهم مصطکی
 جوز بوا از هر یک یک درهم و نیم این بگویند خرد و مورد و بپزند در خرقة کتان
 نه بستنی محنت و نخته گردانند با آتش معتدل تا ثلثی از آن برود و بمالند آن خرقة
 کتان در آن مالیدن نیکو بعد از آن آن خرقة بیرون آورند و بپزند از آن بر آن نبات
 سفید یک رطل و بجوشانند با آتش نرم و بردارند کف آن تا بقوام جلاب آید و
 صاحب منهدم گوید که بعد از آن یک دانگ مشک در آن کنند و از آتش بردارند
 و بعضی فوفله قند کنند و اگر باوی حرارت باشد بجای سنبل و جوز بوا و قند
 فوفله را مل و افاقیا و ورق کاسه کنند و مشک داخل نگردانند **شراب کادی**

و شراب

و شراب کادی نیز خواهند در ماستی و ابه و سرخه و غله و سحر و او را بر حاده سود مند
صفت آن بستانند خوب کادی یک رطل از هر یک یک کوزه از دانه و لیون یک رطل
 بیخ رازیانه و عناب هر جانی صند لیم از هر یک دو مثقال سنبل الطیب و کل سرخ خشک
 مزروع الا قح از هر یک دو مثقال نیم کوفته کنند و در چهار جند آن آب شیرین غولیا
 و بعد از آن بجوشانند تا آن وقت که چهار یک بماند و صیاق گردانند و بکیرند انا ترش
 و اب انا ترشیرین از هر یک یک رطل سرکه کهنه صافی یک رطل در آب اول بپا میزنند و در یک
 پاک کنند و میزنند تا منعقد شود و شکر سلیمانی یک رطل در آن اندازند و بجوشانند
 و کف آن بردارند و همچنان میزنند تا همچون سکنجبین شود بعد از آن فرو گیرند از آتش
 و سه درهم زعفران و سه درهم کافور سفید را با هم در آن حل کنند و در ظرفی از آئینه کنند
 و بنهند و در وقت حاجت استعمال کنند و شربتی از آن ده مثقال فایده و فیه بعد حاجت
 و استعداد بکار دارند **سکنجبین سیاه** تب را از ایل کند و سده را بکشد و تشنگی بکشد
 و معده را از بلغم پاک گرداند و بیشتر مزاج گرم را موافق بود و جگر را قوی دهد و
 صفرا را بکشد و صحت محروران را که اهل ابرام باه را نقصان دهد **صفت آن**
 قند صافی کوبده و سرکه سفید آن قدر که کفایت بود بر سر آن کنند و قدری کلاب و
 اولی آن بود که دیکه سنگی کنند و بجوشانند و اگر نه باید که بدانند که چگونه در ظرفی دیگر
 باید جوشانند تا بقوام باز آید و باید که در او ایلا بکنند که قند صاف کرده باشد تا چون
 بقوام آید سرکه خام نباشد **سکنجبین زردی سرد** سده را بکشد و استسقاء
 و سوء القینه را از ایل کند و بول براند و تشنگی را بکشد و تبها را تیز را سود مند بود
صفت آن تخم کاشنی و تخم خرنزه و تخم خیار زره و تخم خیار بالنگ از هر یک یک درهم
 بوست بیخ کاشنی و بوست بیخ رازیانه از هر یک یک درهم مجموع نیم کوفته در سه رطل
 اب و سی مثقال سرکه بخور میسازند یک شیار زره و بعد از آن بجوشانند و بپالینند
 و یکمین قند صاف کرده بر سر آن کنند و بجوشانند تا بقوام آید و استعمال کنند
سکنجبین زردی گرم سده جگر و معده بکشد و بول براند و معده را از فصول
 پاک کند و استسقاء را نافع بود و تشنگی کاذب باز نشاند **صفت آن** بوست بیخ کبر و بوست
 بیخ رازیانه و بوست بیخ کرفس از هر یک هفت درهم تخم کرفس و رازیانه و انیسون و تخم کاشنی

و تخم کشوف از هر یک بخندرم عصا غاف و ریوند جینی از هر یک دو درم مجموع نیم کوفه
در سه رطل آب و چهار یک سرکه بخوشانند یکبار روز سه بخوشانند و صافی کنند و با
یکمن قند صاف کرده بقوام آورند **سکجین بر روزی سه** سکه جگر و سبزه بکشاید و
بول براند و تنهار مرکب را نافع بود **صفت آن** تخم کاشق و تخم کرفس و رازیانه و پوست
بیج کاشق از هر یک سه درم سه تخم از هر یک بخندرم پوست بیج رازیانه سه درم
مجموع نیم کوفه با سه رطل آب و یک چهار یک سرکه جنانچه ذکر رفت با یکمن قند صافی
کرده بقوام آورند نافع بود **سکجین بر قوه معده** و جگر دهد و اشتها و طعام باز
دید کند و سده را بکشاید و نافع از اعظم نافع بود **صفت آن** بستاند به اصفهانی
و کوا و خوب خوشبوی از دانه بال کرده و بکوبند و آب آن بکینند و یکمن آب به و یکمن
قند صاف کرده و یک چهار یک سرکه سفید بخوشانند و بقوام آورند و اگر چند باره
به در آن اندازند شاید **سکجین افیمو** **سکجین** نافعست مرا مرض سوداوی
صفت آن تخم رازیانه و تخم کاشق و تخم کرفس و افسنتین از هر یک سه درم سه تخم
ده مثقال پوست کاشق و بیج رازیانه و افیمون از هر یک هفت درم بغیر از افیمون
ادویه را نیم کوفه نمایند و بخوشانند و سرکه یک چهار یک اضافه کنند و دیدار
یکشای از وز در آب و سرکه بخوشانند و روز دیگر بخوشانند و در دست بمالند
و صاف کنند و قند صاف کرده یکمن بر آن نهند و به بخوشانند و در آخر خوش افیمون
در هر کتان بسته بیندازند در یک تاد و سه خوش دیگر بزنند و بعد از آن بیرون
آورند چون بقوام آید نافع بود **سکجین افیمو** **سکجین** نافعست افیمون اثر بطریقه مثقال
بسفایج فستق نیم کوفه بخندرم اسطوخودوس بخندرم کا و زبان سه درم بالنگو سه درم
سرکه یک چهار یک اجزا را یک شای از وز در آب و سرکه بخوشانند و روز دیگر بخوشانند
و در دست بمالند و صاف کنند و قند صاف کرده سه چهار یک بر آن نهند و بخوشانند
تا بقوام آید شربتی ده مثقال **سکجین ریوند** اوجاع کبد و سده از افسید بود و
طبیعت را نرم گرداند **صفت آن** بکینند ریوند جینی چهار درم غار بقون و تربد
و بسفایج فستق و کاشق از هر یک هفت درم زنجبیل یک درم نیم کوفه نمایند و در چهار
رطل آب و یک چهار یک سرکه بخوشانند تا باز در رطل آید و با چهار رطل قند بقوام آورند

سکجین

سکجین عنصل نافعست مرا استسقاء و امراض بارده و ریوند انتصاب نفس و حال
مزمن بلغمی و مفتحه سده کبد و طحال است و فایده لقمه و سرسام که از البثر غش خوانند
سودمند بود و اسقاط اجنه نماید **صفت آن** سرکه عنصل یک چهار یک و عسل
مصغ یکمن و اگر قند و عسل با هم دیگر کنند بهتر باشد و بخوشانند تا بقوام آید **صفت**
ساختن سرکه عنصل بکینند عنصل را و بکار دجو بین شطافند و خارج و داخل
آن بال کنند و یکمن از آن باده من سرکه که شصت روز در افتاب نهند و بعد از آن
بردارند **سکجین نسجه حاوی** بکینند سرکه عنصل ده من و عسل مصغ سه من و مثلث
صافی دو من و در آن جمع کنند و یکمن از آن و تخم زنجبیل و تخم رازیانه و اینسون و حلیله
و عاقر قرحا و بونده بری از هر یک ده درم و تخم کرفس و کون و فرد مانا از هر یک
بخندرم و سداب خشک و فلفل سیاه از هر یک ده درم نیم کوفه نمایند و در میان آن ریوند
و یکی هفته در افتاب نهند و بعد از آن صاف کنند و در ظرفی جینی یا آلکینه نگاه دارند
سکجین ریوندی نوع دیگر در جگر و سبزه و یرقان و سرسام و تب محرقه را سودمند
بود **صفت آن** بکینند ریوند جینی سه درم و بکینند و در کبسه کنند بزرگ و اند
دو من آب بپزند تا باز نیمه آید و هر ساعت کیسه برای مالند تا قوه در اجده دهد و بعد
از آن کیسه را بفشارند و بپزند و آن آب را بمالند و بیست اسان خالط و یکمن شکر
بر آن نهند و بخوشانند تا بقوام آید شربتی از ده درم تا با نزه درم و اگر خواهند
ده درم تخم کشوف و ده درم تخم شاهسفرم و ده درم کل سرفه اضافه کنند در عمل
قوی تر بود **سکجین بر روزی سه** **سکجین** را بکشاید و صاحب اوجاع کبد را نافع بود
و تبلیس طبیعت کند **صفت آن** تخم کاشق سه درم و سه تخم از هر یک دو درم پوست
بیج کاشق با نزه درم پوست بیج رازیانه توده درم زرشک سیلانه با نزه درم ریوند
جینی پنج مثقال نبات یکمن سرکه سفید چهار درم جنانچه گفته شد بپزند و ریوند
شیره بکینند جنانچه در شراب دیار گفته شد و بر سر آن کنند **سکجین بر روزی**
ریوندی نوع دیگر تخم کاشق و تخم خربزه و تخم خیاض و تخم حیار بالنگ از هر یک ده درم
نیم کوفه پوست بیج کاشق تر با نزه درم تخم رازیانه سه درم ریوند جینی پنج مثقال
نبات یکمن سرکه سفید چهار درم جنانچه گفته شد بپزند و ریوند را شیره بکینند جنانچه

گفته شد و اگر همچنان موده و بوالا بیخته اضافت کنند شاید **سکجین بر مانی** حیات
 محرقه و معده و کبد را مفید بود و تشنگی را بپزد آب بکیرند آب انار ترش و
 شیرین بخ رطل و زرشک یک رطل و کلاب خوشبوی ده رطل درم و بنهند بر هر یک رطل
 از آن یک رطل قند سفید و بجوشانند باقی است تا بقوام آید و هر کس که خواهد
 اضافت کند به آن آب غوره و آب ریاس از هر یک رطل و هر کس که ساده راست کند
 اقتضای کند پاب انار و قند و سرکه صادق **سکجین بر مانی** که نافهست
 مرغیان و قی صفراوی را و تقویت معده و جگر کند و تشنگی را بپزد آب و تبهاء
 محرقه را سود دارد **صفت آن** بکیرند آب به اصفهان خوب خوشبوی یکم
 و آب انار ترش شیرین یکم و کلاب خوشبوی نیم من و سرکه بیست اسرار
 و قند صاف کرده یکم و نیم همه در هم یکجوشانند تا بقوام آید و بردارند **سکجین**
 به **لیمویی** تقویت معده و کبد کند و غشیان و قی را ساکن گرداند **صفت آن**
 بکیرند آب به اصفهان خوب خوشبوی یکم و قند صاف کرده یکم و آب لیمو نیم من
 همه با هم یکجوشانند و نیم من کلاب نیز داخل نمایند و چندان بجوشانند
 که بقوام آید **سکجین عسل** معتدلست در گرمی و سردی بلغم را قطع نماید و تلطیف
 بلغم و اخلاط غلیظه نماید مفه سده است و جالی است **صفت آن** همچون صفت
 سکجین سکر است غیر از آنکه در عسل در هر دو رطل از سرکه پنج رطل از عسل مصغ
 بکنند **نبذ المتمر** بهتر آن باشد که از رطب گیرند سمن بود و غذا بسیار دهد
 و بدن را گرم کند و این اغلظ سایر را بنده است سدر آورد و بجمیع حواس
 بد باشد و دفع مزاجان با نار شیرین کنند **صفت آن** است که بمرده من
 رطب با عتر بیست و پنج من آب کنند و بجوشانند تا نیک حل شود و در راوت
 اندازند تا صاف گردد و آب صاف او بجوشانند تا باز بانه من آید بعد از آن
 در خنجر کباب کنند که در کله گرفته باشند و قدری نمک و جوز بوا و قرقنار و قرقن
 و زنجبیل و قاقله و زعفران در آن اندازند و در روز هر روز نیم گرم بری زنند
 بعد از آن بکدارند بعد از آن بکدارند تازه روز و اکثر باره روز **نبذ دوشابی**
 بهتر است که از شیر و دوشاب سازند و طبیعت آن تراست و حرارتش کمتر از

عمری

عمری شکم را نرم کند و غذا دهد اما دیو تر از عمری هضم کرد و مولد ریا و سده
 باشد **صفت آن** است که در هر پنج من دوشاب ده من آب کره بجوشانند تا دوازده
 من بماند و کف بگیرند و سه اوقیه دادی در آن کنند و در روز عملند بعد از آن در ظرفی
 کبابی کنند که کله گرفته باشند و دادی بیرون کنند و یک هفته بکدارند و اکثر اوده روغن
 باشد **نبذ العسل** بغایت گرم و خشک است جهت رطوبت معده و مشایخ سازند و امراض
 بلغمی و مزاجها سرد و خمار آورد و مصدع باشد و تشنگی آورد و اصلاح آن با نار من کنند
ساخن آن او مثل نبذ دوشابی است **نبذ الزبیب** گرم و تراست و حرارت
 او کمتر از خمر است جهت رطوبت معده خوب است اما هر گاه که عسل با او باشد
 مناسب از همه باره باشد و جهت امراض بلغمی و مشایخ را نیز خواست **صفت آن**
 مویز بیدانه پنج من در بیست من آب بجوشانند سه شبانه روز اگر زیستان باشد
 و یکشنبه روز اگر تابستان باشد بعد از آن بجوشانند تا مویز نیک حل گردد بعد از آن
 بمالند و بیا لایند و صافی کنند و باز در یک کنند و زنجبیل و قرقنار و راجینی
 و جوب عود و مصطک و زعفران و سبل از هر یک نیم درم با آن بجوشانند تا ثلثی کم
 شود و هر ساعت کیسه را می مالند بعد از آن سه ماهه نظر فی کنند و سر طرف حکم کنند و
 شربت آن را سی درم شکل آب **نبذ الفایند و التین** شکم را نرم کند و مناسب مراد
 هر کس که او را در مثانه و کمره علتی باشد نافهست **صفت آن** مثل صفت نبذ الزبیب
 است و الله اعلم **باب السابع في اللعوقات لعوق سبستان**
 سودمند بود خشونت خلق را و سرفه و سینه و شش را نرم دارد و ذات الحجب و ذات الهده
 نافع بود **صفت آن** سبستان دو دست عدد مویز طایفه بیدانه چهار درم فلو سخیار خنجر
 ده مثقال پنج مکه خراشیده نیم کوفته چهار درم مجموع را در شش رطل بپزند تا باز دود افک
 آید و در دست بمالند و صالح کنند و نیم من قند سفید بر سر آن کنند و بقوام آوردند
لعوق زوفا سودمند بود سرفه کهن را و سینه و شش را از اخلاط پاک گرداند
 که غلیظه شده باشد **صفت آن** بستانند ایر ساوز و فاد خشک از هر یک بیست
 درم و نیم کوفته نمایند و با سه رطل آب بجوشانند باز یک رطل آید و بدست بمالند
 و صافی گردانند و یک رطل قند صاف کرده بر سر آن کنند و بجوشانند تا بقوام آید

لعوق اسفیل سودمند بود از جهت سرفه کهن و بر خاصه که چون از رطوبتی غلیظ بود
صفت آن بستانند اسفیل بریان کرده سه درم و ای رساد و درم فرامیون و روز و از هر یکی
یک درم کوفته و بیخته و بصراکف کوفته برشند و استعمال کنند **لعوق خیار خیر** بنفشه خشک
بج مثقال عنباب بیست دانه سیستان پنجاه دانه مویز ملافی سه دانه بیخ مهک خراشیده
ده درم خشخاش نیم کوفته بیست مثقال زو فاسه مثقال رازیانه سه مثقال ایروسانیم کوفته
سه درم کثیرا سه درم مثقال صغری و الوسیاه از هر یک دو درم برسیا و شان پنج مثقال
انجیر سفید بیست عدد بجوشانند و بدست بمالند و صاف کنند و فلوس خیار خیر
بیست مثقال در آن حل کنند و قد سفید نیم من اضافه کنند و باز دوسه جوش بزنند
و مغز تخم خیارین و مغز بادام شیرین از هر یک پنج درم مغز دانه سه درم باقلا مقشر
ده مثقال خیارین سه درم کل خطی پنج درم حلیمو سه درم کوفته و بیخته بدان برشند
و روغن بادام شیرین بیست مثقال اضافه کنند و بردارند **لعوق خشخاش** سود
مند بود جهت نزله و رینها و شش و خون رفتن از آن و سرفه کرم را مفید بود **صفت آن**
بستانند خشخاش بزرگ صد عدد و دانه از آن بیرون آورند و در پیغ رطاب بجوشانند
یکشمار و زنجبوشانند تا با نر نیمه آید و در دست بمالند و صاف کنند و پیر یکمین
اب خشخاش نیم من قند صاف کرده و نیم من مثلث بر سر آن کنند و بجوشانند تا بقیوم
آید و فرو گیرند و صغری و کثیرا و نساسته از هر یک پنج درم کوفته و بیخته بدان
برشند و بردارند و استعمال کنند **لعوق بزرگتان** بجهت سرفه کهن نافعت و سینه را
از خلط غلیظ پاک گرداند و او از رطوبت نماید **لعوق بلور** بکوبند بزرگتان بریان
کرده و بکوبند و باد و مقدار از آن عسل مصف با شکر بقوام آورند برشند شربت از آن
ده درم بدهند که نافعت **لعوق بارد** از برای سرفه خشک حار و نزله حاد که سینه
را بر کرده باشد **صفت آن** بکوبند مغز بادام شیرین مقشر ده درم مغز تخم و مغز
دانه کدو از هر یک چهار درم صغری و کثیرا و نشاسته از هر یک پنج درم تخم خشخاش
شش درم مجموع را کوفته نمایند و با پنجاه درم ترنجبین که حل کرده باشند در آب خیار
کدو مصف و بقوام آورده باشند برشند و روغن بادام شیرین درم داخل نمایند
و شربت از آن پنج درم تازه درم نافه بود **لعوق** که منضج بلغم است و پاک

صفتان م

کردند

کردند سینه را از خلط غلیظ **صفت آن** بکوبند بزرگتان بریان کرده و مغز بادام
شیرین مقشر و مغز بادام تلخ مقشر از هر یک ده درم و مغز جلقون پنج درم رب السوس
و صغری و کثیرا از هر یک سه درم شکر بقدر حاجت ادویه کوفته و بیخته را با شکر
لعوق سائرند **لعوق للصبیان** از شرح موجز سدید بدهند با شیر زنان یا شیر
خو حراره را ساکن کند و خشونت سینه و سرفه را بویاید سودمند بود **صفت آن**
بکوبند رب السوس و کثیرا و فایند و صغری از هر یک سه درم مغز دانه به دو درم
بکوبند همه و برشند بجواب و روغن بادام شیرین **لعوق دیگر** از برای سرفه تلخ
خشک نافعت **صفت آن** بکوبند لعاب بزرگتان و لعاب جلیه و صغری و کثیرا
و رب السوس و کشاسه اجزاء متساوی کوفته و بیخته با شکر بقوام آورده برشند و
لعوق سائرند **لعوق الرمان** **لعوق انار** سرفه و نزله صفراوی را سود دارد
صفت آن بستانند انار شیرین رسیده و اگر ملیسی باشد بهتر بود و پوست بازر کنند
و دانه آن بشمارند و صاف کنند و در دیکه سنگین بکوبند بجوشانند با شش نیم تا به نیمه
باز آید پس بر آن نیمه شکو کوفته در آن بریزند و چون قوام **لعوق** یافت بهر یک رطل
که باز مانده باشد یک مثقال کثیرا کوفته و بیخته در آن بریزند و بردارند **لعوق رب**
السوس بکوبند رب السوس و کثیرا و بنفشه و تخم رازیانه و مغز بادام
تلخ و خشخاش نیم کوفته و سیستان و صغری و تخم کله خطی باقلا مقشر از هر یک جزوی
مغز دانه به و مغز بزرگتان از هر یک نیم جزو و در آب بجوشانند و نیکو و بعد از آن
صاف کنند و باز بصراکف کوفته یا قند صاف کرده بجوشانند و روغن بادام اضافه
نمایند و شربت از آن سه مثقال بدهند با طیب روفاتا یا شامد و اگر خواهند
لعوق نمایند و زو فاشک یکجزو نیز اضافه نمایند که نافعت مر بود و صغری
النفوس و سعال مزمن بلغم را و امثال آنرا مجرب است **لعوق بزوری** نافعت از حراره
و خشونت و قروح شش و سینه را سودمند بود **صفت آن** صغری و نشاسته و خشخاش
سفید از هر یک بیست درم مغز تخم کدو و مغز تخم خیارین از هر یک ده درم طباشیر
از بوج درم بزرگتان و الحانری از هر یک سه درم همه را کوفته بجواب برشند و روغن
بادام شیرین اضافه کنند **لعوق رب السوس** مستعمل سودمند بود از جهت فضول از

که در سینه جمع شده باشد و سره کهن را نافعست **صفت آن** تخم رازیانه و رجب السوسی
و کثیرا و مغز بادام تلخ مقطر از هر یک جزوی کوفته و بیخته با عسل کف گرفته بسر شدند و
روغن بادام اضافت کنند شربتی از آن یک مثقال تاد و مثقال سقوت و باطلخ زوفا
بیا شامند نافع بود و الله اعلم بالصواب **باب** **النافع في السفوف**
سفوف حب الرمان سودمند بود اسهال را که از ضعف معده بود و مقوی معده بود و در
صفت آن انار دانه ترش و شیرین بریان کرده بیست درم تخم مورد و بلوط و سماق
و زبره کرمانی بر سر که خوبسایند یکبار و زبره و عدل از آن خشک کنند و بریان کرده و بست
کنار و بست سبجد و کشنیز خشک بریان کرده و خربوبه بنط و خربوبه شامی از هر یک
ده درم سک و عود و رامک از هر یک یک مثقال کوفته سفوف سازند شربتی از آن بخورند
تا بخی مثقال و مجموع سفوفات قوه آن تا دو ماه باقیست و بعد از آن قوه آن ضعیف
شود **نوع دیگر** انار دانه بریان کرده ده مثقال زبره کرمانی مدبر بر سر که و خربوبه
منق و سماق و حب الاس و حبست کنار و شاه بلوط و کشنیز بریان کرده و قوط از
هر یکی بخورند کوفته و بیخته شربتی از آن پنج مثقال **سفوف مقلبا** سودمند
بود اسهال کهن را و ترخ و ضعف معده را و بواسیر را بغایت نافع بود و اسهال
بلغمی را بغایت مفید باشد **صفت آن** حب الرشاد بریان کرده یک چهارم یک زبره
کرمانی بر سر که خوبسایند و خشک کرده و بریان بیست مثقال زبره کرمانی و زبره کراث
و هلیله سیاه از هر یکی ده مثقال مصطک بخورند هلیله سیاه در روغن زیت
بریان کرده اضافت میکنند شربتی از آن یک مثقال تاد و مثقال بر سر آب سرد باز خورد
که نافع بود و مجربست **سفوف مقلبا** **نوع دیگر** از شنبه قرآبادین سم قند که نافع
است مر سح و اسهال صفراوی را و آن سفوف البزور است **صفت آن** بزرقطون نا
بیست درم تخم ریحان و بارتنک از هر یک ده درم بزرقطون و تخم خرفه و نشاسته
از هر یک هفت درم زبره مروده درم صغری و کلارمی از هر یک یک باره درم تخم خنثاش
ده درم بزور را بریان کنند و بگویند غیر از بزرقطون و تخم ریحان و بارتنک
و زبره مروده که بگویند و با هم خلط نمایند و شربتی از آن درم نافع است و در شنبه
طباشیر و حب الاس از هر یک بخورند دواخت و گاه هست که زیادتی میکنند در آن

کوبا

کهر یا از برای رموی و تر میکنند بروغن کزاد وید را **سفوفی** که اسهال صفرا
وی را نافع است **صفت آن** بزرقطون مقطر و سماق منق و طباشیر و طراش و کلنار
و زرشک و تخم خرفه از هر یک جزوی بگویند و به بیزند و مثل وزن آن آب غوره
بگیرند و ادویه را بر آن صلایه نمایند در افتاب تا ادویه آن را بشربه کند و باز
صلایه نمایند و سه درم از آن با ملاد و سه درم شبانگاه سفوف نمایند باب سویی
حب الرمان حامض سه جز و و سویی مقیر و سماق نیم جز و که نافعست **سفوف**
الطین سودمند است اسهال مراری را بغایت نافع بود **صفت آن** بنکو و تخم
ریحان و تخم مرو و نشاسته و تخم حامض و صغری و کلارمی و طباشیر از هر
یکی ده درم صغری و کلارمی و کباشیر و نشاسته و تخم حامض نیم کوفته نمایند
و تخمها در آن میان کنند و باید که مجموع بریان کرده بود بغیر از طباشیر و کلارمی
که آنرا احتیاج به بریان کردن نیست و آنرا با کلارمی خالص ترکیب کرد و بروغن کل
سرخ جرب کنند شربتی از آن سه درم تا پنج درم فرو برند و اگر بر بیا بر ببرد
خورد شاید و بعضی بار تنک اضافت میکنند **نوع دیگر** بنکو و تخم مرو و ریحان
و نشاسته نیم کوفته و صغری و طین ارمی از هر یک ده درم نیم کوفته نمایند
و تخمها را اندکی بریان کنند و با هم دیگر بیا میزند و استعمال کنند نافعست **سفوف**
خربوب سودمند بود جهت اسهال و استرخاء معده **صفت آن** خربوبه بنطی
بیدانه و زبره کرمانی مدبر بر سر که خوبسایند و خشک کرده و بریان کرده و سماق
و حبست کنار و حب الاس و بلوط و کشنیز خشک بریان کرده و مصطک از هر یکی
مساوی کوفته و بیخته شربتی یک مثقال تاده درم رب مورد بپزند و لعق کنند
سفوف ابن باربر مستعمل مؤلف سودمند بود ضعف معده را و قوه وی بدهد
و شکم را بپندد و بغایت نافع بود **صفت آن** ناغواه و سماق و زنجبیل و انار
دانه ترش بریان کرده و زرشک بیدانه و بست از هر یک ده درم قند سفید بیست
درم مجموع را کوفته و بیخته استعمال کنند **سفوف سماق** سودمند بود از جهت اختلال
صفت آن سماق ده درم تخم مورد و انار دانه ترش بریان کرده از هر یک بخورند
خربوبه بنطی سه درم صغری و کلنار از هر یک یک مثقال و نیم مجموع را کوفته

مثقال

و بیخته شربتی بخورم بود **سقوط البلوط** شکم ببندد **صفت آن** شاه بلوط و عجم
 الزیب از هر یکی ده درم کوفته و بیخته شربتی سه مثقال **سقوط لولوی انواع اسهال را**
 مفید است خصوصاً اسهال و موی را **صفت آن** لولو ناسفته دو درم بسد سه درم
 جلنار و طباشیر و خرئوب و کلار می و کلایر سی از هر یکی سه درم کل مختوم یک
 درم تخم کله سه درم صندل سفید و بارتک و تخم حاص و بلوط و حب الاس و بیت
 کنار و آرو و سجد و کشنیز خشک و انار دانه و صغیر و سماق منق و زرشک منق
 از هر یکی سه درم **مصلک** یک درم بست جو سه درم جملگی بغیر از بارتک بگویند بعد
 از آن آب بریان باید کرد بکنند و شربتی از آن دو درم بلرب به یارب مورد ده درم
 یا آب سرد یا کلاب نافع بود **سقوط البرز** سودمند بود جهت بادها و نفخی که در
 معده باشد **صفت آن** کرویا و انیسون زیره کرمانی و تخم کرفس و فاقه و ورفه
 و ناخته از هر یکی دو درم قز نفل و زنجبیل و دار فلفل از هر یکی نیم درم قند سفید
 بیت درم کوفته و بیخته شربتی درم **سقوط هلیله** مستعمل خاص مهمل نفوس و مفاصل
 و عرق النسا را مجرب است **صفت آن** سورنجان مصری هفت درم پوست هلیله زرد
 هفت درم سنابلی ده مثقال بوزیران سه درم و ورق کل سرخ بخورم پوست بیکر
 سه مثقال و ورق حنا سه درم زعفران یک درم مغز بادام مقشر سه درم قند سفید شصت
 درم سقونیامشوی یک مثقال مجموع کوفته و بیخته بغایه سحق کنند شربتی دو مثقال
 بر سر آب سرد کنند و باز خورند و بعضی سقونیامشوی **سقوط سورنجان**
 مستعمل مؤلف این سه جهت مفاصل و نفوس و عرق النسا نافع است و سود
 مند بغایت **صفت آن** سورنجان مصری ده مثقال سنابلی بخورم تربد سفید
 مجوف مد بر بخورم مغز بادام سفید کرده سه درم ابلوچ سفید سی درم زعفران
 یک درم سقونیامشوی دو درم شربتی دو مثقال بر سر آب سرد بخورند و بعضی درین
 نسخه مغز بادام سی درم میکنند **نوع دیگر** سورنجان مصری ده درم سنابلی
 هفت درم مغز بادام مقشر درم هلیله زرد سه درم زعفران نیم درم قند سفید
 سی درم سقونیامشوی یک درم و اگر ماده بلغمی بود تربد عوض سقونیامشوی کنند
 بخورم شربتی دو مثقال آب سرد نافع بود **نوع دیگر** از جهت ماده صفراوی

مثقال

سودمند بود **صفت آن** سورنجان مصری ده درم مغز بادام سفید کرده بخورم
 سنابلی بخورم قند سفید ده درم زعفران نیم درم سقونیامشوی نیم درم این نسخه
 مستعمل در اسهال و شربتی از هر یک بوده است **نوع دیگر** سورنجان ده درم قند سفید
 ده درم زعفران دانه کوفته و بیخته شربتی یک درم بر سر آب سرد کنند و باز خورند
سقوطی که مهمل سودا سوخته باشد و در حزام و جرب مستعمل است نقل است
 از کاملاً الصانع **صفت آن** هلیله کلایر و سیاه از هر یکی بخورم غار بقون سه درم
 بسفاح فستق و افیتون از هر یکی چهار درم ملح نطف و سنگ لاجورد از هر یکی یک درم
 و نیم خرئوب سیاه یک درم و نیم اسطوخودوس و کاو و زبان از هر یکی چهار درم و نیم
 نیکو شربتی از آن سه درم باد و ثلث رطاب ماء الجبن که استخراج باشند بشین و خشک آید
سقوطی دیگر هم مهمل سودا است و در مالک فوکیا استعمال میکنند با ماء الجبن **صفت آن**
 یک درم هلیله سیاه و کلایر از هر یکی یک درم و نیم افیتون دو درم غار بقون ده درم
 خرئوب دو درم و نیم را بگویند و دو درم از آن تا سه درم بنید از در ماء الجبن
 و بیاشامند نیز منقول است از کاملاً **سقوط الور** سودمند بود جهت کسالت که مدقوق
 باشند **صفت آن** طباشیر و ورق کل سرخ از هر یکی بخورم کلار می و صغیر از هر یکی
 دو درم عصا زرشک و کرد سماق از هر یکی سه درم جلنار یک درم مقل می یک درم
 و نیم کشنیز خشک بریان کرده دو درم کوفته و بیخته شربتی یک مثقال و نیم باشد **سقوطی**
 جهت مسلوله بغایه نافع بود **صفت آن** سرطان نفی سوخته ده درم طین قبری
 عربی و خنثا سفید و سیاه و مغز تخم جزیره از هر یکی بخورم کوفته و بیخته
 استعمال نمایند و باید که سرطان را خاکستر خوب زرشک باشند و بعد از آن سوخته
 کرد اند و بعضی بعضی تخم جزیره کثیر است درم میکنند **سقوط تقطیع الدیران**
 جهت دفع کرمها بغایت مفید بود و مجرب **صفت آن** کندش و میونج و ترمس
 از هر یکی یک مثقال نمک هندی و افسنتین روی از هر یکی دو درم کوفته و بیخته بنفط
 سیاه و زهره کاو برشته و بعد از آن که سحق کرده باشند استعمال کنند شربتی
 یک مثقال تادو درم نافع بود و مجرب **نوع دیگر** مستعمل مؤلف شیخ و ترمس و قنیل
 و قسط قلع و برتک کابل مقشر و سرخر و تربد سفید جقوق و افسنتین روی از

از هر یکی دانه کوفته و بخیته باب کفر تر سر شدند و آب سازند و این یک شربت است
حب صبر از کامل الصناعه صلاح بلغم را نافع بود **صفت آن** صبر اسقوطری و شش درم
مصطک چهار درم تربد سفید مجوق خراشیده و بروغن بادام جرب کرده بچند هم کوفته و بخیته
حب سازند چهار بزرگ مانند نخودی شربتی ده حب تا چهار ده حب در وقت خواب
فرورند و این حب را حب شبیار خوانند و مفید است **حب سور بخان** سودمند بود در
مفاصل را و فقر و عرق النساء **صفت آن** صبر اسقوطری تربد سفید مجوق و مد و سوسو
سور بخان مصری از هر یکی یک مثقال ماهی زهر یک درم حب الیث و غاریقون از هر یکی یک مثقال
کثیر و شحم حنظل از هر یکی دانه یک مثقال و نیم کوفته و بخیته و باب کفر تر سر شدند
و حب سازند و این یک شربت است **حب نفثه** سفید جهت در چشم و سر و شقیقه سودمند
بود و دماغ را پاک گرداند از فضول صفراوی و بلغمی و از جهت در گوش نافع بود **صفت آن**
نفثه خشک دو درم تربد سفید مجوق خراشیده و بروغن بادام جرب کرده یک درم رب السوس
و کثیرا و پوست هلیله زرد و انیسون از هر یکی یک درم سفوفیا مشوی نیم دانه کوفته و بخیته
باب خالص سر شدند و حب سازند این یک شربت است **حب شبیار** و آن حب صبر است سود
مند بود از جهت در درم و معده و تار یکی چشم را بر **صفت آن** صبر اسقوطری سه درم
پوست هلیله زرد و ورق کل سرخ و تربد سفید مجوق و من از هر یکی یک درم کوفته و بخیته بر شدند
باب خالص و حب سازند و در سایه خشک کنند شربتی یک مثقال تا سه درم در وقت خواب فرورند
و تخسین **حب شبیار مستعمل** مولف صبر اسقوطری سه درم پوست هلیله زرد و ورق
کل سرخ و تربد سفید مجوق و من و مصطک از هر یکی یک درم و سفوفیا بر ورده و کثیرا از
هر یکی نیم درم کوفته و بخیته بر شدند باب خالص و در سایه خشک کنند شربتی یک مثقال
در وقت خواب بخورند و تخسین **سخن دیگر** از کامل که از حب صبر بر خوانند
بلغمی را که در معده جمع شده باشد دفع کند **صفت آن** صبر اسقوطری بیست درم هلیله
کابلی و تربد سفید مجوق و من از هر یکی یک درم و ورق کل سرخ چهار درم مصطک دو درم
کوفته و بخیته باب بر شدند و حب سازند شربتی یک مثقال بود در وقت خواب
حب مقل مستعمل و اسیر را نافع بود و او جاع معده و مقدر را سودمند بود
و اسهال بلغمی و سود را نماید **صفت آن** هلیله سیاه و پوست هلیله زرد و امله مقشر

و پوست بلبله از هر یکی یک درم مقل از رقیق چهار درم مقل از رقیق سیاه و حب سازند و حب سازند
در ها و ن کنند بسایند تا حل شود و حب سازند دار و ها کوفته و بخیته بلان بر شدند و حب سازند
و در سایه خشک کنند شربتی از آن دو درم بود و صاحب حاوی کوبیده در آب کراش بخورند
و حب سازند در ها و ن محقق کنند **حب منق** از کامل الصناعه سودمند بود از جهت
فالج و لقوه و قویخ و در مفاصل که از سردی بود و فقر سر که از سردی بود و باد ها غلیظ
و درد اعصاب و استرخاء آن و درد بشت و ادرار بول و حیض بکند **صفت آن** اشق
و سکیبج و جاو شیر و مقل و حرم و شحم حنظل از هر یکی سه درم صبر اسقوطری و تربد
سفید مجوق و من از هر یکی یک درم و فربون و چند بید است از هر یکی یک درم و نیم صمغ در
اب کنند تا حل شود و او وید خشک کوفته و بخیته بلان بر شدند و حب سازند شربتی سه درم
باب کرم **نوع دیگر** از کامل هلیله کابلی و سکیبج و اشق و جاو شیر و حرم و صبر
از هر یکی چهارم مقل از رقیق و شحم حنظل و سنابک از هر یکی دو درم فربون و چند بید است
و سفوفیا بر ورده از هر یکی نیم درم زعفران و فربون از هر یکی دو دانه که بهان طریقه سازند
شربتی سه درم **حب منق** از حاوی سکیبج و اشق و جاو شیر و حرم و مقل و شحم حنظل
و صبر اسقوطری و تربد سفید مجوق و من و پوست هلیله زرد و انیسون و اجزاء مساوی
کوفته و بخیته صغیرا در آب کراش و بعضی کوبیده در آب کراش بخورند و بسایند
تا حل شود و دار و ها کوفته و بخیته بلان بر شدند و حب سازند شربتی از آن دو درم
و نیم ورق این دار و تا دو ماه می ماند **حب غاریقون** اسهال بلغم و سودا بکند و سوسو را
بکشاید و استسقاء و بیماریها بکوبد سود دهد **صفت آن** فیتون و صبر اسقوطری
از هر یکی شش درم و غاریقون چهار درم سفوفیا بر ورده یک درم انیسون و فطر اسالیون
و تخم کفر و دو قوی از هر یکی دو درم کوفته و بخیته بر شدند باب کال و حب سازند شربتی
از آن از دو درم تا سه درم بود **حب مازر یون** اب زرد بر اند **صفت آن** ریون
جینی و عصا ر عافت و تخم کفر از هر یکی سه درم غاریقون یک درم مازر یون ده
درم کوفته و بخیته بر شدند باب و حب سازند شربتی دو درم **نوع دیگر** از
حاوی مازر یون دو درم و ورق کل سرخ یک درم رب السوس یک درم جله کوفته و بخیته
بر شدند باب روبا و تریک حب سازند و این یک شربت است مازر یون می بایند که

دوشبانه روز در هر که خوبسازند و بعد از آن سه نوبت باب شیرین بشویند و خشک
کنند تا بستان در سایه و زمستان در افتاب و بعد از آن بروغن بادام شیرین جرب
کنند و کثیرا داخل نمایند که مصلح و دیت والاوی از جمله سمومات است و اینها مصلحات
وی اندنی اینها شاید که استعمال نمایند **نوع دیگر** بیکونند مازنیون مدبر و داند
کثیرا بیکونند ترید سفید مجوف و بیکونند بیکونند بوسه هلیله زرد و ورق کل سرخ
و زرد کومافی و جرب اسون از هر یکی بیکونند نمک هندی دانکی کوفته و بیخته باب رو باه
تروک و رازیان بهر شدند و نجب سازند **نوع دیگر** کاب زرد براند **صفت آن** بیکونند
مازنیون مدبر و داند ای رسا و قبال الخاس و اسارون و مرصافی و کبینه و کثیرا
و بوسه هلیله زرد و تخم کرفس و عصا غاف و عصا افستین و سنبل از هر یکی بیکونند
نمک هندی و مصلح از هر یکی دانکی کوفته و بیخته بروغن بادام و باب رو باه تروک
یا رازیان بهر شدند و نجب سازند **نوع دیگر** غار بقون از ذخیره سده را بکشاید و
خل او را در استقار اناقه بود و بیمار بهاسکر اناقه است **صفت آن** غار بقون
و مرو ترید سفید مجوف مدبر از هر یکی بیکونند ایر ساسه درم ایاره فیکرا بیکونند
سه درم تخم حنظل دو درم انیسون بیکونند انزروت دو درم سقونیای برورده بیکونند
کوفته و بیخته جب سازند شربتی و درم و قوق این شش ماه است **صفت آن** بیکونند
سود مند بود از جهت فرضها که از بلغم غلیظ لزج و سوداوی بود و بدن را پاک کردادی
از خلطها مختلف **صفت آن** ایاره فیکرا درم بوسه هلیله زرد و افیتمون
اقریطی و غار بقون و بسفای و نمک هندی از هر یکی دو درم مقل ازرق شش درم ادویه
را کوفته و بیخته مقل را در ابی که انیسون در آن جوشانیده باشند بخوبی سانند و حل کنند
و داروهارا بران بهر شدند و نجب سازند شربتی سه درم نافع بود **نوع دیگر** جبه امراض
بلغمی غلیظ و سوداوی را نافع بود و قولنج را بکشاید **صفت آن** حب بلسان و غود بلسان
و سلیخه و سبل الطیب و اسارون و دارجینی و زعفران و مصلح و بیخ اذخر و عصاره
افستین و نمک هندی و زراوند مدحرج از هر یکی بیکونند صبر اسقوطری با نزه درم
سقونیای مشوی و غار بقون سفید و تخم حنظل از هر یکی سه درم افیتمون اقریطی
و بسفای فستق از هر یکی شش درم ادویه را کوفته و بیخته جب سازند شربتی دو درم و نیم

بعد از آنکه

بعد از آنکه خشک کرده باشند در سایه و در ظرف ابکینه نگاه دارند **نوع دیگر** از حاوی نافع
است مرام اضحاده از بلغم غلیظ لزج و مره سودا پاک گرداند و بدن را از فضول مختلفه
صفت آن ترید سفید مجوف مدبر و درم صبر اسقوطری و جب الیند از هر یکی بیکونند ششم
حنظل و سقونیای برورده از هر یکی دو درم را بکوبند و بهر شدند باب پاک و جب
سازند شربتی از آن بیکونند و نیم بود **صفت آن** این شش ماه است سود مند بود در
مری را که از مری و بلغم بود و چشم را روشن کند و خلطها غلیظ لزج را از بدن پاک
کرداند **صفت آن** صبر اسقوطری و عصا افستین و ورق افستین و مصلح از
هر یکی دو درم سقونیای مشوی و تخم حنظل از هر یکی بیکونند کوفته و بیخته باب کرفس
بهر شدند و جب سازند شربتی یک مثقال و بعضی درین شش ماه است عصا افستین و ورق آن
هر دوی کنند **نوع دیگر** مصلح و عصا افستین و تخم حنظل و صبر اسقوطری
و سقونیای برورده از هر یکی بیکونند کوفته و بیخته باب خالص بهر شدند و جب سازند شربتی
بیکونند تا دو درم و نیم استقال کنند **صفت آن** کوبیده و در درده و بواسیر
را سود مند بود و بادها غلیظ را دفع کند و حیف را براند **صفت آن** صبر اسقوطری
و سکیبج و تخم کرفس و انزروت و بوسه هلیله زرد از هر یکی دو درم و نیم ترید سفید
مجوف مدبر و درم تخم حنظل بیکونند و نیم مجوف کوفته و بیخته جب سازند شربتی
سه درم و اگر آب رازیان بهر شدند بهتر باشند و بعضی از اطباء مثل صاحب حاوی درین شش
صبر نمیکند و خشک کرده استعمال نمایند **صفت آن** ترید سفید مجوف خراشیده بروغن
بادام جرب کرده درم صبر اسقوطری بیست درم زنجبیل و خردل سفید و ملح هندی و بیخ
و شیطرح هندی از هر یکی دو درم دار فلفل و عاقر قرحا از هر یکی بیکونند فایند تخری
چهار درم کوفته و بیخته باب کند یا باب کرب بهر شدند و جب سازند شربتی سه درم
بود نافعست **صفت آن** نافعست میدهد مر او جاع مفاصل را و نفوس را که از بروه
باشد و قولنج را نافعست **صفت آن** بوسه هلیله زرد بیکونند ایاره فیکرا بیکونند
ترید سفید مجوف مدبر هفت درم تخم حنظل چهار درم شیطرح هندی بیکونند سورخان
مصری شش درم بوزیدان سه درم ماهیزهرم سه درم و ناس چهار درم خردل و زنجبیل
از هر یکی بیکونند و نیم اگر ترکی و صغیر و فلفل از هر یکی بیکونند و نیم و تخم کرفس و ناخواه

جب شیطرح در مفاصل و اعصاب
و فلفل و لوق را سود مند بود و جگر را نافع

و اینسون از هر یک یکدرم سکنج و مثل از هر یک دودرم و نیم مخومیانند صوغ را در آب
 کرم و بیندازد بر آن بخندرم فایند و در هاون سحق نمایند نیکو تا هوار شود و برشند
 بر آن ادویه کوفته و بیخته و بچسب سازند شربتی دودرم و نیم تاسه درم نافع بود **نوعی دیگر**
 بوست هلیله زرد بخندرم صبر اسقوطری نیم مثقال اگر ترکی نیم مثقال خردل نیم مثقال
 زنجبیل نیم مثقال فلفل دانکی و نیم نمک هندکی دانکی و نیم شیطرح دانکی و نیم سقونیان
 برورده دانکی و نیم این جمله را کوفته و بیخته برشند باب رو باه ترک و بچسب سازند
 شربتی یکدرم باب کرم تناول نمایند نافع بود **باب شاهره** از کمال الصناعه بغایت
 سودمند بود جرب و حله و امراض بلغمی و سوداوی را نافعست **صفت آن** هلیله زرد
 کابلی و سیاه از هر یکی بخندرم صبر اسقوطری هفت درم سقونیان برورده سه درم کوفته
 و بیخته و باب شاهره خویسانده و در هاون کنند و سیانند چون خنک شود دیگر
 بار مکرر کنند اب شاهره را تا چهار نوبت جدا جدا سحق کنند و باب شاهره
 بچسب سازند مانند خودی و خشک کنند شربتی یکدرم تا مثقالی نافعست **باب غاف**
 سودمند بود بتهای بلغمی که در وقت ریح را **صفت آن** صبر اسقوطری و بوست هلیله زرد
 و غاریقون و عصا غاف از هر یکی مساوی کوفته و بیخته باب کرفس یا اب خالص
 برشند و بچسب سازند شربتی سه درم عقب آن اب کرم بار خورند **باب اسطوخودوس**
 صرع و مایه خولیا و امراض سوداوی و بلغمی را و داء القلب را مفید بود **صفت آن**
 بوست هلیله کابلی و بوست هلیله زرد از هر یک بخندرم تربد سفید محو و مد بر
 هفت درم صبر اسقوطری شش درم اسطوخودوس و غاریقون و افیتون
 و بسفاج از هر یکی سه درم شحم حنظل یکدرم و نیم قرفله و فودج از هر یکی یکدرم کوفته
 و بیخته باب خالص برشند و بچسب سازند شربتی چهار درم باشد **نوعی دیگر**
 از کمال صلاح سوداوی را سودمند بود **صفت آن** هلیله کابلی و سیاه زرد و صبر اسقوطری
 و بسفاج از هر یکی سه درم غاریقون چهارم افیتون و قریطی و اسطوخودوس از
 هر یکی بخندرم شحم حنظل دودرم و نیم خر بق اسود دودرم مجموع را کوفته و بیخته
 باب بالنگو برشند و بچسب سازند شربتی دودرم و نیم تاسه درم استوال کنند **باب الذهب**
 مستعمل سودمند بود در سردی و جشم را روشن کند و بدن را از اخلاط پاک کند **صفت آن**

صبر اسقوطری بوست هلیله زرد دودرم مصطکی و کیترا و سقونیان برورده و زعفران
 از هر یکی سه درم ورق کلرغ بخندرم کوفته و بیخته باب خالص برشند و بچسب سازند
 جبهاء بزرگ و در سایه خشک کنند شربتی دودرم تا دودرم و نیم نافع بود **باب البنفج**
 سودمند بود بجهت درد چشم و درد سر و شقیقه و تنقیه دماغ کند از اخلاط **صفت آن**
 بنفشه خشک دودرم تربد سفید محو خراشیده بروغن بادام جرب کرم یکدرم رجب السوس
 و بوست هلیله زرد و اینسون از هر یکی نیم درم و ورق کلرغ و سقونیان برورده از هر یکی
 دانکی کوفته و بیخته باب خالص برشند و بچسب سازند و این یکتر نبات **جی که اسفصال**
 صفرا و فضول نمایند و در حیات صفراوی اکثر استعمال نمایند و کسانی که از مطبوخ متنفذ
 باشند این بچسب مناسب است و فضولات دماغ را هم دفع نماید **صفت آن** بنفشه دودرم و
 ورق کلرغ دودرم بوست هلیله زرد نیم درم سنامکی دو مثقال نیلوفر زرد دودرم سقونیان
 برورده نیم دانک و دو حبه ریونه جینی و تربد مد بر از هر یکی یکدرم یا یک مثقال بچسب
 مزاج هکرا کوفته و بیخته نمایند و بکال برشند و بچسب سازند و کیترا دانکی و رجب السوس
 نیم درم داخل نمایند و در ربو و ضیق النفس غاریقون بغربال بیخته نیم درم داخل نمایند
 و بچسب را در شراب بنفشه بگردانند و فرو بردند و از عقب آن بنات باب کرم بخورد
باب المسک مستعمل مولف قوه دل بدهد و بوی دهان را خوش گرداند **صفت آن**
 سنبل الطیب یکدرم قرفله و قرفله و نارمشک و کبابه و قرفه و بسباسه و خولجان
 و سعد کوفی از هر یکی یکدرم قافله و جوز الطیب از هر یکی نیم درم باب به و کلاب
 و صغری عریض بچسب سازند **نوعی دیگر** سنبل الطیب و کبابه و بوست ترنج از هر یکی یکدرم
 قرفله و قرفه و سعد از هر یکی دودرم زنجبیل نیم درم مسک خالص نیم درم باب و کلاب
 قدیری و صغری عریض بچسب سازند **نوعی دیگر** مستعمل سنبل الطیب و قرفله از هر یکی یکدرم
 نارمشک و قرفله و کبابه و جوز الطیب و بسباسه و قافله و خولجان و بادرنوبید
 شمر و زنجبیل از هر یکی یکدرم فلفل و سادخ هندی و قرفه و سعد کوفی و بوست
 ترنج از هر یکی یکدرم مسک ترکی دانکی باب به و کلاب و قدیری و صغری برشند و
 بچسب سازند و در سایه خشک کنند و در شیشه آلیته کنند و کاهلارند و بوقت حاجت
 استعمال کنند نافعست **باب السعال** سرفه بلغمی را بغایت نیکو بود **صفت آن** یکدرم

رب السوس وکشتن از هر یکی سه درهم نشاسته و کثیرا و صغری و مغز دانه کل از هر یک یکدرم نبات نیم وزن ادویه دار و هار کوفته بلعاب به دانه برشند و حب سازند و در شب بزبان نگاه دارند نافع بود **نوع دیگر** صغری و نشاسته و کثیرا و مغز دانه به و مخم کدو و مغز تخم خیارین از هر یکی یکدرم مغز بادام و خشخاش از هر یکی دو درهم نبات سفید و فایده از هر یکی چهار درهم کوفته و بیخته بلعاب بنکو برشند و حب سازند و در شب مقدار یک ناخن و در شب در شب بزبان بگوید که شفا یابد **نوع دیگر** که سرفه بلغم را نام است **صفت آن** رب السوس و میوز طایفه بیدانه از هر یکی دو درهم زعفران نیم درهم اضافه کنند و اگر شکر بالعباب تخم به و روغن به بخورند هم مفید بود **نوع دیگر** که سرفه یا سرفه نافع بود **صفت آن** نشاسته و صغری و رب السوس اجزاء متساوی کوفته و بیخته باب خالص برشند و حب سازند و بکار دارند **نوع دیگر** این حب از جهت سرفه حار مفید بود **صفت آن** مغز بادام سفید کوده و مغز تخم خیارین و نشاسته و صغری و خشخاش سفید از هر یکی یکدرم رب السوس دو درهم با قلا و مقشر سه درهم کوفته و بیخته بلعاب بنکو برشند و حب سازند و استعمال کنند **نوع دیگر** مستعمل و این در سرفه بارد مفید بود **صفت آن** پوست بجز رازیان و تخم کرفس و رب السوس و سیاه و مغز بادام سفید تلخ هر را کوفته و بیخته باب خالص برشند و حب سازند و استعمال کنند **نوع دیگر** از جهت سرفه رطب سودمند بود **صفت آن** فلفل و نبات مصری و متساوی هر یک کوفته و بیخته حب سازند **نوع دیگر** مستعمل تیغال و نشاسته و کثیرا از هر یکی سه درهم خشخاش و رب السوس و به دانه از هر یکی چهار درهم مغز بادام سفید کوده در صغری سه درهم نبات مصری ده درهم هر را کوفته و بیخته بلعاب بنکو برشند و حب سازند و استعمال کنند و اگر بعضی بجز کلوزبان تخم کلوزبان کنند **نوع دیگر** مستعمل تیغال و تخم کلوزبان و رب السوس با بجز هم خراشیده و بنفشه خشک و تخم خشخاش سفید و نبات مصری ده برابر بگوید و به بیزند و باب خالص برشند **حب مسک** شکم را بیند و قطع اختلاق دم بکند **صفت آن** سماق دو درهم عفش یکدرم قشر رمان نیمدرم حب الاس ده درهم دانه میوز سه درهم کوفته و بیخته با بگوید نیمدرم صغری در آن حل کنند بدان برشند

حب المسک

و حب سازند شربق دو درهم بارب مورد یا به استعمال کنند **صفت آن** که چون در دهان نگاه دارند بوی دهان را خوش گرداند **صفت آن** جوز و او و قفل و قاقله و فوفل و کافور و دار جینی و خولجان از هر یکی یکدرم مشک دانه کوفته و بیخته بغیر از مشک که سحق نمایند علاصه و برشند بعرق کلا و حب سازند و در سایه خشک کنند **نوع دیگر** که بوی دهان را خوش گرداند و بخور را ببرد **صفت آن** پوست ترنج و فر خشک و سنبل و قفل و جوز و از هر یکی ده درهم مشک یکدرم هیله درم زنجبیل ده درهم کباب ده درهم بیدانه درم سعد ده درهم جله کوفته و بیخته برشند بکلاب یا آب به سبب و حب سازند و در سایه خشک کنند **نوع دیگر** که بوی دهان را خوش گرداند و بخور را ببرد **صفت آن** این حب حالینوس است و بغایت در پیاب مفید است **صفت آن** مغز ادماع کجشک نر که در وقت بهمان گرفته باشد و ششقالی مصری و تخم بیان سفید و کشر جزا اجزاء متساوی کوفته و بیخته برشند باب و حب سازند و هر زمان که خواهند هفت از آن در شراب حل کنند و بیاشامند لغو تمام آورد **باب العاشر في الاقراص قرص اندر خوردن** این نسخه از آن حسین ابن اسحق شیرازی است و اختیار نسخها است و این نسخه از ادویه تریاق فاروق است **صفت آن** دار شیشکان و اسارون و سیلخه از هر یک شش مثقال دار جینی بیت و چهار مثقال فوشش مثقال جاما بیت و چهار مثقال اقوان سفید بیت مثقال مصطکی شش مثقال زعفران دوازده مثقال فقاخ اذخر دوازده مثقال عود بلسان و قصب الذریره از هر شش مثقال زعفران دوازده مثقال مجموع کوفته و بیخته بنزاج رکابی یا بماء العسل قرص سازند و در قرص سلخین دست بر و غن بلسان جرب کنند و بعد از آن در سایه خشک کنند و قوق این قرص تا دو سال باقیست **نوع دیگر** نسخه صاحب منهاج کوبید که بکیرند دار شیشکان و مصطکی و سیلخه و قصب الذریره و قوق و اسارون و عیدان بلسان از هر یکی شش مثقال فقاخ اذخر و زعفران از هر یکی دوازده مثقال مجموع کوفته و بیخته عثلت برشند و سه روز هر روز یکبار برشند و بعد از آن قرص سازند و در ظرف ابکیت نگاه دارند و قوق این قرص هم تا دو سال باقیست **قرص اندر خوردن** که تریاق غوره می رود با بوی سفید و سرخ و سماق و مرو و انیسون و قصب الذریره و عیدان بلسان اجزای مساوی عثلت قرص سازند و در ظرف ابکیت

نکاهلارند و باید که سه روز هر روز یکبار مثلث برشند و بعد از آن بقرص سازند
و قوه این قرص هم تا دو سال ماند **قرص الافعی** که تریاق فاروق مستعمل است و این
قرص را بعد از دو ماه استعمال کنند و قوه آن تا دو سال باقیست و بعد از آن ضعیف شود **صفت آن**
یکروز افغ استقر چون ماده نشان نری و مادی وی نیست که نر را دو قلاب باشد
و ماده را چهار قلاب و هر دو قلاب در یک غلاف باشد و نشان دفع آن بود سروی
بهین باشد و چشم وی سرخ باشد و کشیده و شکم وی صلب باشد و نشان حوائی
وی آن بود که سرخ لاله باشد و در رفتن سروی مقدار چهار انگشت از زمین
برداشتند و باید که در موسم بهار چون افتاب بحال آید وی را بیکروز و تا ثور
نیز شاید لکن چون بخوزار رسد نشاید و چون بیکروز بگذرد باید که هدر آن زمان یاروز
دیگر و را بشکند اگر ها کتد حدت سمیت وی زیاده شود و کشن وی را جفاست
که سر و دنبال وی را بر هدیگر نهند بیکروز از سر و دنبال وی مقدار چهار انگشت بگذرانند
بیش جناخه تیشه نیز روی نهند و بنکی محکم بر تیشه زنند یا جونی محکم جناخه قطعا
هم پوست بر وی نماند و بعد از آن که بیک ضرب از وی جدا شده باشد پوست از وی
بکشند و آلات شکم وی تمام بیندازند و چند نوبت باب مشیرین بشویند و اگر به
خاکستر بکنوب بشویند و بعد از آن که بال شسته باشند در یکی سفالین یا مسین
قلبی داده کنند و آب بر سر آن کنند چند آنکه کفایت بود و جوب شبت چند شاخ
و نمک در آن اندازند و بجوشانند تا ممل شود و اگر بخودی چند در آن اندازند شاید
و بعد از آنکه ممل شده باشد فرو گیرند و از دیک بیرون آورند و استخوان جمل کنند
و کوشند و بر آب بگویند کوفتی بغایت و بوزن نان خشک کوفته اضافه کنند و دیگر
نیکو بگویند بعد از آن اگر خشک صفت بود قدر آن را آب که در وی جوشانیده باشند
اضافه کنند و بعد از آن قرص سازند و قرصها متک مثلا ناخن بزرگ و باید که
دست بروغن بلسان جرج کتد در وقت قرص ساختن و در بشت غزال در سایه
نکاهلارند تا خشک شود باید که اثرم در آن نباشد پس بردارند و در ظرفی آئینه
کنند و نکاهلارند و بعد از آن استعمال کنند **اسفیل که هم** در تریاق فاروق مستعمل
است بستانند بیا رغنصل کوجک و در خیر گیرند و در تنور آتش نهند تا بخت شود و بگویند

بعد از آن مغزان که بغایت نرم شده باشد و درهاون بسایند و بوزن آن ارد
کو سینه که روستایان شیر از آنرا کنند خوانند اضافه کنند و قدری شراب بر سر آن
کنند و برشند یک و دست بروغن کاجرب کنند و قرص سازند و بعد از آن چون دو ماه
بگذرد استعمال کنند و قوه این قرص هم تا دو سال باقیست **قرص الملک** این قرص در معالجه
کبار مستعمل است **صفت آن** لوفه درم یک منق بیت درم یکویند و به بیخزند و بمثلث
برشند و قرص سازند و در ظرف آئینه کنند و نکاهلارند و قوه این قرص تا شش ماه باقی
است **قرص بسد** سودمند بود جهت اختلاف دم و قد فانی **صفت آن** بسده درم
و لبان ذکر و جلنار و اقایا از هر یک چهار درم صغ عربی یک درم دارچینی نیم درم کوفته
و بیخته به سفید تخم مرغ برشند و قرصها سازند و در سایه خشک کنند و بعد از آن استعمال
کنند و قوه این تا دو سال باقیست **قرص فریون** که آن در مژ و دیطوسی مستعمل است و این
را قرص فریون خوانند **صفت آن** موز طایفی بیدانه چهار درم و عسلک البطم بیت و چهار
درم مرصافی و از خزان هر یک دو از ده درم دارچینی و مقدار ازرق و اطفاط الطیب
و سنبل روی و اکلیل الملک و سعد و حب الفار از هر یکی سه درم قصب الذریره درم زعفران
یک درم و فقر الیهود و درم و نیم و انچه کوفتی باشند بگویند و انچه نفق کردنی باشند
نفق کنند و در مثلث باله و وزن عسلک کوفته برشند و بعضی از اطبا با مثلث تنها
برشند و قرص سازند و اگر در سایه خشک کنند و استعمال نمایند **قرص طباشیر ملین**
مستعمل سودمند بود بتهاء ملتبه صفراوی را و تشنگی ساکن گرداند و سه روزه و خشون را بجا
نافه **صفت آن** طباشیر سفید چهار درم ترنجبین سه درم مغز تخم خیارزه و مغز تخم
خیار بالک و مغز تخم کد و از هر یکی دو مثقال و نشاسته و صغ عربی و خشخاش سفید و کثیر
از هر یکی یک درم کوفته و بیخته بلعاب بنکو برشند و قرص سازند شربتی بکتمان نافه بود
و قوه این تا شش ماه باقیست **نوعی دیگر** از شنبه در الشفا طباشیر چهار درم ترنجبین
بازده درم مغز تخم خیارزه و مغز تخم کد و نشاسته و صغ عربی از هر یکی سه درم
کثیرا و خشخاش از هر یکی از هر یکی دو درم کوفته و بیخته بلعاب بنکو برشند
و قوه این تا شش ماه باقیست **نوعی دیگر** صاحب منهای و ورق کلسر و ترنجبین از
هر یکی بازده درم نشاسته دو درم زعفران یک درم کثیرا و صغ عربی و طباشیر از هر یکی

استار و ورق کاسه و سنبه الطیب از هر یک دو اسفند و تخمین منقش استار طباشیر
 چهار درم کوفته و بیخته باب قرص سازند **قرص کالنج** از پنجه حاوی بجهت وقوع کلیه
 و مثانه و بولدم نافع بود **صفت آن** تخم کرفس و بزر الیخ و تخم شهلان از هر یک شش درم
 تخم رازیانه دو درم زعفران و حب صغیر و تخم حماض و مغز بادام مقش و افیون از هر یک
 سه درم حب کالنج یکست بخم خیار بن مقش و از ده درم هدر اکوفه و بیخته باب
 رازیانه برشند و بقرص سازند شریقی از آن یک مثقال باشد **قرص کالنج** مستعمل مولف بجهت
 قرصه کرده و مثانه را نافع **صفت آن** بکرمند تخم خیار بالذک و حب کالنج و مغز بادام سفید
 کرده و رب السوس و نشاسته و صمغ عربی و کثیرا و دم الاخوان و کندرالذکر از هر یک
 ده درم تخم کرفس دو درم افیون مصری یک درم کوفته و بیخته باب برشند و قرص سازند و شریقی
 یک درم تا یک مثقال و بولدر شش ماه استعمال کنند و قوه این قرص تا دو سال می ماند **قرص**
طباشیر مسک دیکو مستعمل اسهال صغری و دمای را سودمند بود درین نسخه تفاوت در
 اوزان است اما ادویه هانت که بیشتر یاد کرده شد **صفت آن** صمغ عربی و نشاسته و تخم حماض
 و ورق کاسه از هر یک ده درم زرشک بیدانه و سماق بیدانه از هر یک پنج درم مجموع
 بریان کرده طباشیر و کلارموا از هر یک پنج مثقال کوفته و بیخته بگل آب برشند و قرص
 سازند و قوه این تا شش ماه باقی می ماند شریقی یک مثقال نافع بود **نوع دیگر** و ورق کاسه
 پنج درم تخم حماض شش درم طباشیر سفید چهار درم نشاسته و صمغ عربی بریان کرده
 از هر یک سه درم کوفته و بیخته بگل آب برشند شریقی یک مثقال و قوه این قرص تا شش ماه
 باقی می ماند **نوع دیگر** صمغ عربی و تخم حماض بریان کرده از هر یک ده درم و ورق
 کاسه باز ده درم طباشیر و کلارموا و سماق و زرشک بیدانه از هر یک پنج مثقال
 کوفته و بیخته بلعاب بنکو برشند و بقرص سازند شریقی یک مثقال و تا شش ماه قوه این
 قرص باقی باشد **قرص کهر** یا نسخه صاحب منهاج مؤلف خاصیت وی دانست
 که خون رفتی از شکم باز دارد و نفث دم و ترقی دم را مفید بود **صفت آن** کهر یا
 و بسد و مر و ارید ناسفته و تخم خرفه از هر یک پنج درم سر و بر کوهی سوخته
 و کثیرا و صمغ عربی از هر یک سه درم کشنیز خشک بریان کرده و خشخاش سفید سیاه
 از هر یک شش درم و دغ سوخته بزر الیخ از هر یک دو درم مجموع کوفته و بیخته

بلعاب بنکو برشند و قرص سازند شریقی یک مثقال بود و قوه این قرص تا شش ماه باقیست
نوع دیگر از نسخه دار الشفا مر و ارید ناسفته و بسد سوخته و کهر یا سوخته و شادنج
 شسته و دغ سوخته و کشنیز بریان کرده و سماق بریان از هر یک ده درم عصا
 الحیه التیسر و اقایا و طباشیر سفید از هر یک چهار درم کوفته و بیخته باب الحول
 یا باب جلنار برشند و قرص سازند شریقی یک مثقال و تا شش ماه قوه این باقیست
نوع دیگر از نسخه صاحب حاوی خشخاش سفید و مصطکی و کهر یا از هر یک ده درم
 زعفران دو درم کوفته و بیخته باب برشند و قرص سازند شریقی نافع بود یک مثقال
قرص طباشیر کافوری مستعمل جهت تبهاه محرق و تب دق نافع بود و تشنگی را بشاند و
 سعال را زایل کند **صفت آن** طباشیر سفید و ورق کاسه و صندل مقامی و مغز
 تخم خیارزه و مغز تخم خیار بالذک و تخم کاشفی و تخم کاهو و تخم تورک از هر یک
 چهار مثقال کافور یک درم کوفته و بیخته بلعاب بنکو برشند و بقرص سازند شریقی
 یک مثقال و قوه این تا شش ماه می ماند **نوع دیگر** مر و ارید الشفا بکیرند تخم حماض
 بریان کرده و کلارموا و صمغ عربی و دانه مورد و طباشیر سفید و ورق کاسه از هر یک
 بیست درم کوفته و بیخته بگل آب برشند و قرص سازند شریقی یک مثقال بود و قوه این
 نیز تا شش ماه می ماند **قرص طباشیر کافوری مسک** از کامل الصنایع خلوند تب گرم را
 نافع است و اسهال دمای و کبدی را بجا می سودمند بود **صفت آن** خشخاش
 سفید و مغز تخم کد و تخم تورک و مغز تخم خیارزه و مغز بیدانه بریان کرده از
 هر یک شش درم صمغ عربی و طباشیر و تخم حماض و طین قبری از هر یک سه درم
 نشاسته دو درم و ورق کاسه پنج درم کافور یک درم کوفته و بیخته بلعاب بنکو
 برشند و قرص سازند شریقی از آن یک مثقال باب و باب به دانه و آب مورد نافع
 بود **قرص کافوری** در تبهاه سوزنده و تیز و تشنگی و تب دق و کرمی موده و جگر و قی
 خون سودمند بود **صفت آن** طباشیر چهار درم کاسه هفت درم عود هندی
 دو درم مغز دانه خیار کد و تخم تورک از هر یک چهار درم اصل السوس و صندل
 سفید و ترنجبین بال و نشاسته و شکر از هر یک سه درم کثیرا و صمغ عربی از هر یک
 دو درم کافور و زعفران از هر یک یک درم یکموند و به بیزند محمر و بگل آب و لعاب

دور بود و نوع آن
 ناشنیده باقیست **صفت آن** نوع دیگر از این جنس حاوی نافه است
 مرأی و نوزد و نفث **صفت آن** سلیمه و طین غنوم و مر و غ
 عرق از هر یک هشتاد گرم کوفته و بخته برشته با کلنا تر یا خنجر قرص
 سازند و در ساج خشک کنند شربتی از آن

اسپیوش برشته و بر قرص سازند و در ساج خشک کنند نافه بود **قرص کلنا** **صفت آن**
 خون رفتن از شکم باز دارد **صفت آن** سلیمه روی و کلنا بر روی و صغری از هر یک
 چهار گرم و ورق کاسرغ و کلنا و اقا قیاه هر یک سه گرم کوفته و بخته باب کلنا برشته
 و قرص سازند شربتی بکمال و نوع این ناشنیده ماهی ماند **نوع دیگر** صاحب منهای کوبید
 سلیمه و طین غنوم مر و صغری و کلنا از هر یک هشتاد گرم کوبید و بخته
 باب کلنا تر یا بخته برشته و قرص سازند و در ساج خشک کنند شربتی از آن تا بمقتال بود
قرص انجبار مستعمل مولف جهت سیج بغایت نافه بود **صفت آن** عرق انجبار چهار گرم
 و ورق کاسرغ و صغری و دیگر از هر یک سه گرم اقا قیاه نیم نشاسته و کلنا بر روی
 و بید و طباشیر و رب السوس و کلنا از هر یک دو گرم کوفته و بخته بر ب مورد
 برشته و قرص سازند و نوع این قرص ناشنیده ماهی ماند **قرص کافوری** نافه است
 از حیات محرقه و ملهقه و تشنگی را بشاند و تب دق را نافه است و التهاب کبد و معده
 را سود دهد قد و دم را نافه است و حمی مطبقه منفوت دهد **صفت آن** طباشیر سفید
 ده گرم رب السوس دو گرم تخم کاهوسه درم تخم تورک با نوزده درم و ورق کاسرغ با نوزده
 درم کشتن خشک بخند و اقا قیاه و صغری و کلنا را و کلنا بر روی از هر یک دو گرم کافور
 نیم گرم کوفته و بخته بلعاب بنکو برشته و قرص سازند شربتی بکمال و بعد از
 شش ماه عمل آن باطل شود **نوع دیگر** از کمال الصنعه از جهت تب دق بغایت نافه
 باشد **صفت آن** مغز تخم کدو و مغز تخم خیارزه و مغز دانه از هر یک بخند درم
 کاسرغ بخند درم صغری و صندل سفید و نشاسته از هر یک دو گرم رب السوس
 و طباشیر از هر یک سه گرم رازیانه یک گرم کافور نیم گرم تا نیم مقدار شایب مجموع کوفته
 و بخته بلعاب بنکو برشته و قرص سازند و استعمال کنند **نوع دیگر** شنبه حاوی ورق
 کاسرغ شش درم صغری و طباشیر از هر یک چهار درم مغز دانه کدو و مغز دانه
 خیار بالند و تخم تورک و بخته مکه خراشید از هر یک بیست درم نشاسته سه درم
 زعفران دو درم کافور نیم گرم کوفته و بخته بلعاب بنکو برشته و قرص سازند
 و استعمال کنند **نوع دیگر** که از خنجر و نذبت کرم را و بر قان اسود دارد **صفت آن**
 زرشک میدانه و طباشیر سفید و ورق کاسرغ از هر یک هفت درم تخم کاهوسه

و تخم

و تخم تورک و تخم کاشنی از هر یک سه درم مغز تخم خربزه و مغز دانه کدو از هر یک بخند درم
 صندل سفید دو درم کثیرا سه درم رب السوس دو درم کافور نیم مقدار جلد کوفته و بخته
 بلعاب بنکو برشته و قرص سازند و شربتی و درم با سنگجین نافه بود **نوع دیگر**
 که اندر تب محرقه و صفراوی و تب دق را سود دارد **صفت آن** طباشیر سفید بخند درم مغز تخم
 خربزه و مغز دانه کدو از هر یک هفت درم تخم کاهوسه نیم درم و تخم تورک و تخم کاشنی از هر یک
 بخند درم رب السوس سه درم صندل سفید سه درم ترنجبین ده درم کافور نیم مقدار کوفته
 و بخته بلعاب دانه برشته و قرص سازند **نوع دیگر** از برای یرقان باب کرم شفقت
 دهد **صفت آن** عصاره زرشک و طباشیر و ورد مزروع الاقاع از هر یک سه درم بزر لفظ
 و مغز تخم خیار بالند و مغز دانه کدو و مغز خیارزه و تخم کاهوسه و تخم تورک و صندل سفید
 از هر یک یک گرم کافور یک طسوع کوفته و بخته باب برشته و قرص سازند و در ساج
 خشک کنند شربتی یک گرم تا بمقتال باب یا سنگجین نافه بود **نوع دیگر** از شنبه صاحب
 منهای سودمند تبها محرقه ملهقه را و تشنگی مسکن کند و حمی دق را نافه بود و در معده
 و جگر و نوزد دم را ساکن گرداند **صفت آن** طباشیر سفید چهار درم و ورق کاسرغ هفت
 درم عود هندی دو درم مغز تخم کدو و مغز تخم خیار بالند و تخم تورک از هر یک
 چهار درم بخته مکه و صندل مقاصری و ترنجبین یک گرم و نشاسته و قد سفید از
 هر یک سه درم کثیرا و صغری از هر یک دو درم زعفران و کافور از هر یک یک گرم
 یا بمقتال کوفته و بخته بلعاب بنکو برشته شربتی بکمال تا یک درم استعمال نمایند و نوع
 این ناشنیده ماهی ماند **قرص زرشک** سودمند بود تبها و بلغمی را و تبها و کهن را و درم
 جگر و معده **صفت آن** عصاره زرشک و مغز تخم خیارزه از هر یک سه درم و ورق کاسرغ
 و ترنجبین از هر یک شش درم تخم کشوف و رب السوس و طباشیر و تخم کاشنی و صندل
 و سنبل الطیب و عصاره غاف از هر یک دو درم فو و کاشنی و زرد و نذبت جینی از هر یک
 دو درم و ابن مولف کوبید که بعضی سه درم افسنتین میکند و زعفران یک گرم کوفته و بخته
 باب ترنجبین قرص سازند شربتی بکمال و نوع این ناشنیده ماهی ماند **قرص زرشک** کوجک
 زرشک میدانه خوب با نوزده درم تخم کاشنی و تخم تورک و مغز تخم خیار بالند از هر یک سه درم
 و ورق کاسرغ بخند درم رب السوس و سنبل الطیب از هر یک یک گرم کوفته و بخته بلعاب

بنکو بر شد و قرص سازند شریقی بکشتال و قوق این تاشش ماه بماند **قرص بنفشه** بلغم و مغز
دفع کند و دماغ را مال گرداند از اخلاط و قارچی چشم را زایل و درد سر صغری راوی را بغایت مفید بود
صفتان بنفشه خشک چهار درم تربد سفید بجو و خراشیده بر وغن بادام جرب کرده بیست
درم رب السوس درم پوست هلیله زرد درم سه قویا و روره چهار درم جله ادویه
را کوفته و بیخته شریقی دو مثقال و پنج دانگ باده درم شکر و باید که در مینا قرص سازند
و در پشت غزال نکاه دارند و سحرگاه در جلاب با شکر سرخ حل کرده باز خوردند و قوق این
قرص تا چهار ماه باقی ماند **نوعی دیگر** صاحب کامل درم سر و چشم و شقیقه را زایل کند و
دماغ را از اخلاط پاک گرداند **صفتان** بنفشه دو درم تربد سفید بجو و مدبر و رب
السوس از هر یکی نیم درم سه قویا مشوی نیم دانگ کوفته و بیخته قرص سازند و شریقی یک درم
تا یک مثقال قوتش تا دو سال ماند **قرص بنفشه** از شیشه منجاف و حاوی بنفشه خشک درم
تربد سفید من و روج مملو خراشیده از هر یکی سه درم کوفته و بیخته بر شد باب بال و
قرص سازند و در سایه خشک گردانند شریقی از آن سه درم بود **نوعی دیگر** صاحب منجاف کوید
بنفشه خشک کرده درم تربد سفید بجو و مدبر و رب السوس از هر یکی نیم درم سه قویا
مشوی نیم دانگ کوفته و بیخته قرص سازند شریقی یک درم تا یک مثقال قوتش تا دو سال
ماند **قرص کاکج** مستعمل از جهت قرصه مثانه و کرده را بغایت سودمند بود **صفتان**
تخم کرفس و زرا البیج از هر یکی شش درم رازیان و مغز حب صنوبر و تخم حاض و مغز بادام
تلخ سفید کرده و افیون مصری از هر یکی سه درم حب کاکج بیست و پنج درم مغز تخم خیار زن
د و از ده درم کوفته و بیخته باب رازیان تربد شدند و قرص سازند شریقی یک مثقال
و بعد از شش ماه استعمال کنند **نوعی دیگر** تخم خیار زن و مغز تخم خیار زن و مغز تخم خیار زن
و تخم خیار زن از هر یکی بخندرم خشک شاف سفید و مغز به دانه و رب السوس از هر یکی
بخندرم کاکج کوئی بخندرم کوفته و بیخته نیم تخم بر شد و قرص سازند و استعمال کنند
و بعد از شش ماه قوق آن ضعیف شود **قرص لک** شیشه صاحب منجاف از جهت ضعیف
جگر نافع بود **صفتان** لک منق و فو وانیسون و تخم کرفس و افسنتین روی و اسارون
و مغز بادام مقشر تلخ و قسط و داریحی و زرا وند طویل و عصا صمغ غاف از هر یکی
بخندرم کوفته و بیخته قرص سازند و قوق آن تاشش ماه بماند بعد از آن ضعیف شود

ده درم

قرص

قرص حلیت مستعمل از شیشه صاحب منجاف سودمند بود از جهت تب اربع **صفت**
ان مر و حلیت الطیب و فلفل و سداب خشک از هر یکی یک درم کوفته و بیخته بر شد
و قرص سازند و قوق این تاشش ماه باقی ماند **قرص افسنتین** از شیشه صاحب منجاف سودمند
بود از جهت سردی معده و جگر و سدها دان و قیها بلغمی را زایل کند و سبوز را بپساید و سر
البول را نافع بود **صفتان** افسنتین روی و تخم کرفس و انیسون و اسارون و مغز بادام
تلخ از هر یکی مساوی کوفته و بیخته باب خالص بر شد و قرص سازند شریقی یک مثقال و قوق آن
تاشش ماه باشد **قرص اسفولو فندریون** از شیشه صاحب منجاف سودمند بود درد سبوز
و جگر را و مجرب است **صفتان** اسفولو فندریون چهار درم جعه و خرما زه و حب البان
مقشر و حب کاکج و جاوشیر و بلوط و قسط از هر یکی دو درم افسنتین روی سه درم
کوفته و بیخته جاوشیر درم یک بکد از آنند و دار و هابدان بر شد شریقی از آن یک درم
و تاشش ماه قوق آن باقی ماند **قرص زحیر** شیشه صاحب منجاف سودمند بود جهت اختلاف
و زحیر و نفث دم را مفید است **صفتان** طین ارمی و طین مخموم و قسط و طباشیر
و طراشیت از هر یکی دو درم تخم حاض بری و تخم عربی و جلنا را از هر یکی چهار درم شش
و ورق کاسرغ از هر یکی سه درم تخم کرفس و سماق و مصطکا از هر یکی یک درم علف و زریزه
کرمانی درم سه که خوبسایند و خشک کرده و بریان کرده از هر یکی نیم مثقال بلوط و
بست کنار و حب الاس از هر یکی دو درم کوفته و بیخته بر شد بلعاب بنکو و قرص سازند و
شریقی یک درم و قوتش تا شش ماه باقی بود **قرص صندل** شیشه صاحب منجاف سودمند بود جهت
بیخوابی و درد سر و شقیقه چون بر پیشانی و شقیقه طلا کنند نافع بود **صفتان** افیون
و مر و الادن و کافور از هر یکی بخندرم کنند و انزروت و مراک و طین ارمی از هر یکی درم
زعفران و زرا البیج و پوست بیخ لقا از هر یکی بخندرم کوفته و بیخته بکلاب و اب کاهو بر شد
و قرص سازند و قرصها مثلث سازند و در سایه خشک کنند و بوقت حاجت باب کشین تر و اب
کاهو یا بر که بسایند و در پیشانی طلا کنند **قرص سرطان** از جهت مسلول بغایت نافع بود **صفتان**
طین ارمی و طین مخموم و طین روی و نشاسته و ورق کاسرغ از هر یکی شش درم سرطان
مسخنه ده درم و کثیرا و طباشیر سفید و شادخ مغسول از هر یکی بخندرم رب السوس سه درم

کوفته و بیخته و باب الحبل برشند و قرص سازند شربتی و درم با شراب انار عذب بخند
بود از جهت سل و دق و نفث دم **نوعی دیگر** نسخه که مولانا اعظم عیانی الدین شیرازی
استعمال نموده **صنفان** مغز تخم خیار بالک و مغز تخم خیار زده از هر یکی بحد درم تخم تور
و بیه مهک خراشیده از هر یکی چهار درم طباشیر سفید دو درم سرطان سوخته سی درم کینا
و صمغ عربی و فستاسه و تخم خشخاش و مغز تخم خیار زده و مغز بادام مقشر و
کاویز بان و کهر با از هر یک دو درم ورق کاسه و کل تخم و کل روئی از هر یک سه درم رب
السوس بحد درم مغز تخم خطم چهار درم بنکوسه متقال این نادویه بکوبند و بیخته نمایند غیر
از بنکوسه بکوبند و درم بمیزند و باب انار عذب برشند و قرص سازند و بیشت غریبه
نفث تا خشک شود شربتی از آن بکمتقال و **نوعی دیگر** از نسخه در انار عذب بکوبند شادخ مفول
بحد درم رب السوس سه درم کلار منی و کلار منی و ورق کاسه از هر یکی چهار درم کهر با شرب
فستاسه چهار درم دانه مورد شرب درم سرطان سوخته ده درم طباشیر بحد درم کینا و درم
کوفته و بیخته باب برشند شربتی بکمتقال **قرص کوکب** سود مند بود از جهت صنف معدوم
که از فضول اخلاط بود و صلاح و در درم را از آن کرداند و در بعضی منفعت دهد و سمها
مژوبه و کزندی جانور را استعمال کردن نافع بود **صنفان** جند مید استر و مر
و سلیمه و طین ارمی و طین محرق و پوست بیه لفاع و طلق از هر یکی چهار درم
دوق و اینسون و تخم کرفس و سیسالیوس و بزر البیه سفید و میعه سایه از هر یکی
هشت درم مرو میعه در مثلت خوب سازند و قرص سازند و در سایه خشک کنند شربتی
نیم متقال و بجل از شش ماه استعمال کنند و قوه این دو قرص تا دو سال میماند و بحرست
باب حادی عشر فی الایات رجال ایاره و روفی
اخلاط سوداوی و بلغمی و داء القلب را عظیم نافع بود و تفسیر ایاره داء الهی است
و ایاره سالتر از حبوب و مطبوخان بود **صنفان** تخم حنظل بیست درم صبر اسقوطری
بحد درم سکبیه و جاوشیر از هر یکی هشت درم خرنوبان ده درم کمار یوس بیست درم
فلک سفید و فطر اسالیون و زراوند مدح و دار حینی و سلیمه و زعفران و زنجبیل و
جعون و مرصافی از هر یکی دو درم کوفته و بیخته صمغها را بشراب خوب سازند تا حل

شود و با عسل کف گرفته سه وزن ادویه برشند شربتی و متقال تا چهار متقال باقی
افقیون و شاهتیه و هلیله سیاه و مور طایفی و اسطوخودوس و کما فیطوس و
بسفاج و کاویز بان و نیم درم غله هندی خوب سازند باشند تجر کنند و قوه این ایاره بعد از
شش ماه تا چهار سال میماند **ایاره فیکورا** سود مند بود جهت امراض بلغمی سر و رطوبت
معدوم و در مفاصل و قوی و قوی بلغمی و فلیج و لقو و استرخاء و کرانی زبان **صنفان**
مصطک و زعفران و سنبل العلیب و حب بلسان و اسارون و سلیمه و دار حینی و عود
بلسان از هر یکی متقال صبر اسقوطری هشت متقال و بعضی شانه زده متقال میکنند کوفته
و بیخته در ظرف ابلیس میکنند قوتش تا چهار سال باقی میماند شربتی بکمتقال تا دو درم باقی
دیگر که صنفان در حب ایاره گفته شد نافع بود **ایاره جالینوس** سود مند بود فلیج و لقو
و تشنج و استرخاء و خلطها و لزج را دفع کند و شانه زده را سودمند کسی را که منی از وی غیر
ارادت جدا شود **صنفان** تخم حنظل و عاریقون و اسفیل مشوی و اشق و سقونی
برورده و خرشف سیاه و هو فاریقون از هر یکی شانه زده درم بسفاج و افقیون اقویطی
و مقلا از رقی و کما در یوس و سلیمه و فراسیون از هر یک درم مرصافی و سکبیه و زراوند
طویل و فلک سیاه و سفید و دار فلفل و دار حینی و جاوشیر و جند مید استر و فطر
سالیون از هر یکی چهار درم و بعضی از اطباء زعفران و صبر اسقوطری چهار درم میکنند
کوفته و بیخته صمغ را در مثلت حل کنند و ادویه کوفته و بیخته بکمتقال کوفته برشند
و مجموع با همدیگر برشند از دو متقال تا چهار متقال باقی که هلیل کابلی و افقیون و مور
طایفی منقی و نیم درم غله هندی در آن جوشانیده باشند بیا شامند و این ایاره بعد از
شش ماه تا چهار سال قوه دارد **ایاره لوعا** این ایاره مبارکست و بسیار منفعت
دارد بدن را پاک گرداند و همه خلطها و فضلهای مختلف از قعر بدن بکشد و پاک کند
و خلطها و لزج عفن محرق دفع کند و این سهلانی زحمت بود سودمند بود فلیج و لقو
و رعشه و تشنج و صرع و جذام و داء الفیل و برص و بیهق و قوبا و سعفه و شقیقه و صلاح
و دوار و هم و و سواس و شهوم کلی و تغییر عقل و عسر البول و درم کرده و نقرس
و در مفاصل و عرق النساء و درم کوش و داء الحیمه و داء الثعلب و ریشهای کهن همدرا
نافع بود و حیض بسته بکشد **صنفان** تخم حنظل بحد درم اسفیل مشوی و عاریقون

و سقونیای و خربوسیاه و اسقوردیون از هر یکی دو درم و نیم افیمون و افریطی
 و کما در یوس و مقل از رزق و صبر اسقوطی از هر یکی سه درم حاشا و شادنج و هوفاریون
 و فراسیون و جود و سیلخه و فلفل سفید و سیاه و دار فلفل و زعفران و دار جینی
 و جاو شیر و بسفاج و سکنج و چند بید است و موصافی و فطر سالیون و زراوند طول
 و عصا و افستین و افریون و سنبل و حماما و زنجبیل و جنطیاری و واسطوخودوس
 از هر یکی دو درم کوفته و بیخته صمغها در شراب حل کنند و همه را بجعل کف کوفته بپزند و در
 همدیگر عجین کنند شربت چهار مثقال و قوه این بعد از شش ماه تا چهار سال و اولی آن
 بود که شبانگاه فرو بردند و صبا و جلای از بسفاج و زوفا و افیمون و پوست هلیل کابلی
 و کما و زبان و اسطوخودوس و موی زطایق و قدری غلج کجایند نافع بود **ایام ارکاغانیش**
 که همه بیماریها بلغمی و سوداوی غلیظ را و خام را نافع بود و ابتدا آب فرو د آمدن در چشم
 باز دارد و در دکل و عسر النفس و کرفتنک او از بیرون و خداوندان در دمه و شکم و رحم را
 در طبع نسیب باید داد که سودا در خاصه اگر سه قیراط چند بید است بر آن اضافت
 کنند و در دشت و کلیه و خصیصه را در طبع کرفتنک دهند و خداوند عرق النصارا و اوجاع
 مفاصل را در طبع فطر یون دهند خاصه اگر چهار قیراط عصا و قشالطهار باوی
 ترکیب کنند و در آب قیصوم هم سودا در بجهت قوی و کسی را که سکا دیوانه گریه باشد
 بایک درم از سنک سرطان تحری عرق سودا در و خداوند جرب و قوه با را از در طبع شاهنور
 دهند و دوار و صداع تشنج و امراض مزمنه را سودا در **صفت آن** شحم حنظل
 بیست دو درم فراسیون و اسطوخودوس و خربوسیاه و کما در یوس و سقونیای
 برورده و فلفل و دار فلفل از هر یکی هشت درم بصلا الفار بریان کرده و صبر و
 فرنیون و زعفران و جنطیاری و فطر سالیون و اسق و جاو شیر از هر یکی درم
 جود و دار جینی و سکنج و موی و سنبل و اذخر و بابونه کوهی و زراوند مدحرم از هر
 یکی دو درم بگویند آنچه باید کوفتن و بخوبی بپزند آنچه باید خوب بپزند بفرج صافی
 و مجموع بپزند بجعل کف کوفته شربت آن از چهار مثقال و بعد از شش ماه استقال
 کنند و در شش ماه چهار درم یوس نیست **ایام سیر الریس** این ایام ابوعلی سینا ساخته
 است و از موده و بحر بیست بگیرند خربوسیاه یک درم شحم حنظل یک مثقال صبر بخندرم

ملح هندی یک درم غاریقون مثقالی حجار منیم مثقال و ورق کاسر و یک درم فلفل
 سفید یک مثقال زنجبیل و مثقال و حماما و حاشا و اسارون و سق و تخم کرمش
 و جب بلسان و دوق و تخم کزبان از هر یکی سه درم کاوزبان ده درم تخم شاهنور و تخم
 فرنجشک و بالنگو و تخم ترنج و نفع خشک از هر یکی دو درم افیمون یک درم این جمله کوفته
 و بیخته بجعل مصغ بپزند و سه روز بپزند تا رسیده شود و شربت یک مثقال باشد بعد از
 شش ماه **ایام مقوی بصر** و صلا و علل و کبد و طحال را مفید باشد **صفت آن**
 شحم حنظل ده درم کما در یون و سیلخه و فلفل سفید و سیاه از هر یکی دو درم صبر و موی
 و زعفران از هر یکی یک درم سقونیای و روجه شش درم عصا و افستین دو درم بگویند
 و بجعل بپزند شربت آن از چهار درم باشد **باب الثاني عشر**
في التریاقات تریاق فاروق تریاق برک خوانند و طبیعت آن گرم و خشک بود
 سودمند بود از جهت کزندی و مجموع زهرها را و ادویهها کشند را نافع بود و شربت
 آن از بقدر حاجت بود اندکان یک طسوج و زیاده آن دو مثقال و چون بر موضع
 کزندی ملا کنند سودمند بود و قوه دل بدهد و جمیع مرضها را سودمند بود
 و اگر خواص این نوشته شود کتاب بغایت مطول شود عسر النفس و سعال و درد سینه و شش
 و نفخ موده و قولنج و استسقا و رص و بجم و جذام و اوجاع مفاصل و مجموع مرضها
 که از سودا بود نافع بود و امراض بلغمی را بغایت مفید بود و صرع و صلا و تار یک چشم
 و درد شقیقه و بواسیر را نافع بود و بول را براند و حیض بکشد **صفت آن** اقراص
 عنصل چهار و هشت مثقال اقراص فاع و اقراص اندر و خوردن و فلفل سیاه و افیمون
 مصری از هر یکی بیست و چهار مثقال و ورق کاسر و تخم شلغم بری و ثوم بری و ایرسا
 و غاریقون و رب السوس و روغن بلسان از هر یکی دوازده مثقال دار جینی بیست و چهار
 مثقال و بعضی دوازده مثقال میکنند و زعفران و زنجبیل و ریوند جینی و فطر سالیون
 و فودنج جینی و فراسیون و قسط و فطر سالیون و اسطوخودوس و فلفل سفید و
 دار فلفل و کندر ذکر و مشکطرا شنیع و فقا و اذخر و صمغ البطم و سیلخه سودا و سنبل
 الطیب و جود از هر یکی شش مثقال لبنی و تخم کرفس و سیسالیوس و حرف بابل و کلاز
 یوس و ناخواه و کما فیطوس و عصا و حلیه الیتس و ناردین اقلیط و شیخ جیلی

و سادج هندی و جنطیانان و تخم رازهایه و طین محنوم و مزاج محرق که تمام سوخته
 باشد و حماما و ورم و جب بلسان و هو فاریقون و صمغ عربی و قزمانا و انیسون و افاقا
 از هر یک چهار مثقال دو قوفه و مقل البهرد و جاوشیر و قنطاریون باریک و زراوند
 مدحرج و سبکج از هر یک دو مثقال چند میداستند و مثقاله و بعضی چهار مثقال میکنند
 و عسل که از کلاهش باشد ده رطل شراب خوب که کوه خوشبوی شیرین هشت رطل
 باید که بوزن بخداد بود صغفا و عصاره بشارت بشارت کنند و عسل بر سران کنند و یله
 شبانروز رها کنند بعد از آن ادویه کوفته و بیخته بر وغن بلسان جرب کنند و بعسل
 و مطبوخ بپوشند و در ظرف نقره یا صیغی یا صمغ یا آبکینه کنند و باید که ظرفی آبکینه
 و دیگر ظرفها بر نکند و استعمال کنند بعد از یک سال و بعضی جایز داشته اند بعد از شش
 ماه و بعضی گفته اند که شاید که استعمال کنند تا پنج سال بران بگذرد یا هفت سال و بعضی
 گفته اند که استعمال نمایند که کنند الا بعد از ده سال یا دوازده سال و آن زمان در غایت
 جوانی و قوه باشد تا سی سال و چون از سی سال گذشت تا شصت سال قوه آن باقیست
 و هر چه ای که گفته شد همچنان داشته باشد در وی باقی بود لیکن بعد از شصت سال همه
 مرصهار که بران نافعت همان عمل بکند اما دفع سموم و لزوم و نفوش نکند و آن زمان
 بقوه معاجین بزرگ بود **تریاق اربعه** تریاق خوانند سودمند بود که در دیک جانوران
 خصوصا عقرب و بادها غلیظ که در روده و معد بود و در دجک و سبزر و صمغ و خفتان
 را سودمند بود و اگر زنی بچه را بر زبان رفته باشد یا مشک نراید یک مثقال از آن فرو
 برند اسان بزیاید **صفت آن** جنطیاناروی و جب الغار و مرصافی و زراوند و طویل از هر یکی
 مساوی باشد با سه جند آن عسل کف گرفته بپوشند و شربتی یک مثقال باب مرده نافع بود
 و بعد از دو سال عمل آن باطل گردد **تریاق ثمانیه** که نافعت از جهت فایز و لقوم و صمغ
 و دفع همه زهرها بکند و کزندی جانور از اسودمند بود و بادها بشکند **صفت آن**
 زراوند و طویل و ریوند جینی و پوست بچ کبر و جب الغار و مرصافی و جنطیاناروی
 و قسط تلخ و زرد جویه هم چند یکدیگر کوفته و بیخته نمایند و سه مثقال عسل کف
 گرفته بپوشند و شربتی از آن یک مثقال و بعد از سه سال عمل وی باطل گردد **تریاق غوره**
 سودمند بود از جهت کزندی جانور از بادها غلیظ که در روده بود و در دجک و سبزر

نخسته

و صمغ

و صمغ و خفتان و لقوم و فایز را سودمند بود **صفت آن** حماما مرصافی و سنبل
 هندی و سادج هندی و ملک و مامینا و قزفل و ریوند جینی و قیولیا و قسط تلخ و
 جنطیاناروی از هر یکی دوازده مثقال فقا از خر و عصاره الحیه النیس و مقل ازرق
 از هر یکی هفت مثقال عاقر قرحا و دار جینی و رازهایه و تخم کرب و کوه خوب و تخم
 شبت و اسارون و قزمانا و افریبون و افیتمون و ناردین افیطی و فقا الکرم
 و کل باقلا و تخم کرفس کوهی و ذوق و افیتون از هر یک سه مثقال کثیرا و خشخاش سفید و
 فلفل سیاه از هر یکی سی مثقال بزر الیج بیست و هشت مثقال سلیخه و ورق کلسر
 و اقراص لندر و خوردن از هر یکی نه مثقال تخم مزاب یک مثقال دانه اتن و مقشر و سماق
 شامی منع از دانه از هر یک دو مثقال روغن بلسان بیست و چهار مثقال عصاره قیصوم
 بیست مثقال فقا المرحه از مثقال و نیم ورق اتن و سیزده مثقال صمغ عصاره
 بمثلت حل کنند و ادویه کوفته و بیخته با سه جند آن عسل کف گرفته دار و هار و روغن بلسان
 جرب کرده بپوشند و در ظرف جینی کنند و بعد از شش ماه استعمال نمایند و شربتی از آن
 یک مثقال شاید و قوه آن تا هفت سال باقیست **شرو و دیطوس** از آن تریاق شمرده
 اند چرا که سودمند بود جهت زهرها مختلف و کزندی جانور از اسودمند بود و قویله
 بکشاید و فایز و لقوم و ریشه و استرخا و مفاصل و صمغ را نافع بود و سبکج را بکشاید
 و ورمها و صدمات را از مگرداند و سینه را از اخلاط پاک گرداند و خون رفتن باز دارد
 و قوه بام را بدهد و کوفته را روی را بشکند و صمغ گرداند اشتها طعام باز دهد کند
 و سبکشان را بریزاند و بجه در رحم نگاهدارد و ذهن را صاف کند و جوانی را
 نگاهدارد و دفع همه زهرها بکند و بر طویات که در شکم بود دفع کند و در روده را
 و امعاء فاق و غلاظ را نافع بود و خاصیت این نزدیک تر یا قی فاروق است **صفت**
آن مژ و زعفران و عاریقون و زنجبیل و دار جینی و عسل البطم و کثیرا از هر یک
 ده درهم سنبل الطیب و کنده الذکر و خردل سفید و عیدان بلسان و اسطوخودوس
 و از خر و قسط و سیسالیوس و کما فیطوس و قوه و راتنج و دار فلفل و عصاره
 هو قسطیداس و جند بیداستر و جاوشیر و میوه سایله و سادج هندی از هر یکی
 هشت درهم سلیخه و فلفلان و سورخان و جوه و اسقوردیون و ذوق و الکحل

و کسانیک بقی خون برآیند در آب لادن دهند و در آب عصاره را هم سود دارد و
 خلاوند در معدن و اروج ترش را و بادها و در سبزه را در آب بادیان بدهند سود
 دارد و بر قان طحال را زیاد کند و کون در روی را صاف کند و قروح امعاء و مثانه را و بیض
 رودها را سود دارد و فضله کرده و مثانه را بادر می آورد و بر قصبه طحال کتد شهور
 جمیع را بچکانند و مغوط غام آورد و تبها لکن را زیاد کند و اما سها را تحلیل دهد و
 اندر حقنه بکار دارند شکم اطلاق کند و مصرف تمام سموم و زهرها باز دارد و کونیک
 جانور را سود دارد **صفت آن** مرصافه سیلحه و ادخار زهر یکی یک و نیم و نیم و جند
 میداست و فطر سالیون از هر یکی با نروده مثقال تخم کرفس دو و نیمه سیسالیوس روی
 یک مثقاله قسط نخ و دار چینی و قرص ادر و مغو و اندر شش دیگر اندر و ماغای و
 سایله و اسارون از هر یکی شش مثقاله حماما و زعفران از هر یکی چهار مثقاله اینونده
 مثقال این جمله کوفته و بخیته با عسل مصف سه جندان داروها بشنند و شش ماه نگاه
 دارند و بعد از آن شربتی بکنند تا یک مثقال بکار دارند **صفت قرص ادر و مغو** که خلص
 اکبر استعمال نمایند بکیرند حماما و داسیثان و قسط نخ و قصبه الذریزه و قرفله
 و فلفل سفید و ناخواه از هر یکی سه مثقاله سنبه هندی و سادج هندی از هر یکی سه مثقاله
 دار چینی و صفا و زعفران از هر یکی شش مثقاله قوه هم شش مثقاله هره را بکوبند و بپزند
 و بشنند بعسل بک یا آب و بقرص سازند و در سایه خشک کنند و استعمال نمایند **تریاکی**
 که نافست از جهت سموم بکیرند انجیر خشک پنجاه درهم و ورق سداب خشک سی درهم
 نوم بری بیست درهم نمک ده درهم ادویه همرا کوفته و بخیته بشنند با انجیر کوفته شربتی
 از آن سه مثقاله و در ساعت استعمال کنند **تریاکی جهت دفع کونیک** سودمند بود بکیرند
 زراوند مدحرج و بوست به کبر از هر یکی یک درهم و نیم کوفته و بخیته با شراب بپاشند
 بغایت نافه و بحرست **تریاکی که زهر حاد دفع کند** زراوند طویل و مدحرج از هر یکی
 یک درهم و نیم اینون و تر و سندان و زیره از هر یکی یک درهم شونیز بچندم جفلیا نا
 سه درهم سداب دو درهم بکوبند و بعسل و آب جرجیر بشنند و مثقال تناول کنند
دواء الکدرار از جهت سکه دیوانه نافست ذرا ربع سر و بال جگر کرده یکجسرو
 و زعفران و سنبه و قرفله و دار چینی از هر یکی جزوی بسایند و آب بشنند و قرص

سازند

سازند و هر قرصی بپزند و داند و هر روز یک قرص باب کرم بیاشامند و اگر مثانه سوز
 میداشود باب عدس مقشر و روغن کاویار و روغن بادام تخم نافع بود **نوع دیگر** سر و بال
 ذرا بچکانند و در روغن تخم سیانند یکشاز و زهر سایه خشک کنند و با مثل آن اصل
 مصف بکوبند و شربتی داند که مثقال باب کرم بدهند نافست و بحرست.

باب الثالث عشر في المطبوخات والنقرعات فيه فصلان

فصل في المطبوخات مطبوخ فو که که اسهال صفر کند و اخلاط رقیقه را براند و
 تسکین التهاب حمیات حاده نماید **صفت آن** سنابک هفت درهم بنفشه بچندم تخم
 کاشنی و نیلوفر از هر یکی سه درهم عناب ده دانه سبستان والوی سیاه والوکیلی از هر یکی
 بیست عدد عمر هندی و درهم و ورق کلسه چهار درهم این جمله بپزند در مقدار سه
 بر طایب بعد از آن فرو گیرند و بمالند در آن فلوس خیار چنبر و ترنجبین از هر یکی
 با نروده درهم و بعد از آن صاف نمایند و بیاشامند **مطبوخ امله** سنابک بچندم هلیله
 زرد و کلایله از دانه بیرون کرده و بلیله و امله و هلیله سیاه از هر یکی بچندم عناب ده عدد
 الوسیاه و سبستان از هر یکی بیست عدد پنج مکه خراشیده بچندم این جمله بپزند چنانچه
 برست و بیالایند و مغز خیار چنبر و ترنجبین و منق از هر یکی ده مثقال در آن حل نمایند
 و بیاشامند نافه بود **مطبوخ هلیله** که اسهال صفر نماید و معدن و سر و دماغ را از اخلاط
 صفاوی پاک گرداند **صفت آن** سنابک بچندم هلیله زرد کابل از هر یکی هفت درهم
 تخم کاشنی و نیلوفر و بنفشه خشک از هر یکی سه درهم پنج مکه خراشیده خرد و در کوه
 بچندم موعظایله از دانه بیرون کرده ده درهم عناب ده درهم عدد سبستان والوی
 سیاه از هر یکی بیست عدد مجموع را بپزند در سر طایب باز یکد طلاید بعد از آن از آنش
 فرو گیرند و بمالند در آن مغز خیار چنبر و ترنجبین از هر یکی با نروده درهم و صاف نمایند
 و بیاشامند **مطبوخ هلیله نوع دیگر** از جهت مزاج معتدل بکیرند هلیله زرد و هلیله
 کابل و هلیله سیاه از هر یکی هفت درهم شاهتره و سنابک و بنفشه و ورق کلسه
 از هر یکی بچندم عناب والوسیاه و منق و سبستان از هر یکی سی دانه تخم کاشنی و
 تخم خرفه و تخم کشوث از هر یکی سه درهم اینسون و تخم بادیان از هر یکی دو درهم
 و و کسته و ورق کرفس و ورق بلالاب و ورق روباه و روک از هر یکی یک درهم کلشکر

و فلو سخیار جنبی و نموده اندی از هر یکی با نرزه درم بیرون چنانکه در سمت و بیالاید
 و سی درم شیر خشک در وی حل کنند و چهار دانق غار یقون و چهار دانق تربد سفید مدبر
 و دانکی و نیم سقونیا بر ورده ترکیب کنند و بدهند تا بیا شامند **مطبوع هلیله نوعی دیگر**
 خلاوند سودا و بلغم غلیظ و تب مزاج را سود دارد و اسهال بلغم و سودا کند **صفت آن**
 هلیله کابی و بلیله وامله و هلیله سیاه از هر یکی پنج درم افستین روی چهار درم اسطوخودوس
 سه درم اقیقون هفت درم سنبله بخورده الوسیاه بیست عدد منقعه بیست درم جله مر
 بیزند چنانکه درم است و صد درم از این مطبوع بستانند و غار یقون نیم درم و ملح نقطه
 دانکی و نیم و صبر نیم درم و تخم حنظل دانکی و نیم برای این مطبوع ترکیب کنند صواب باشد
 و اگر این ترکیب را سحر از نرزه و سه ساعت پیش از مطبوع بدهند صواب باشد **مطبوع**
افیتون سهل سودا و بلغم و صفر اسوخته بود و جزام و جنون و مالینولیا و وسواس
 و جمیع امراض سوداوی را نافع بود **صفت آن** سنبله هفت درم بنفشه خشک و
 نیلوفر و تخم کاشفی از هر یکی چهار درم بالنکو و کاو زبان از هر یکی سه درم بلیله وامله
 و اسطوخودوس و بسفایح از هر یکی سه درم بوست هلیله زرد و هلیله سیاه و بوست
 هلیله کابی از هر یکی هفت درم تربد سفید تراشیده محو بر و عن بادام جرب کرده
 نیم کوفته دو درم بیخ مهک خراشیده نیم کوفته سه درم تخم کسوف سه درم تخم شاهتره
 سه درم ورق کلیرخ یا تانزه یا خشک هفت موی طایف از دانه بیرون کرده ده درم
 اقیقون از طریق در کتان بسته هفت درم محو بیزند در مقدار شش رطل اب تا باز در رطل اب و کیسه
 اقیقون در جلاب بدست بمالند و بفشارند تا شیر ها از وی بیرون آید بعد از آن بیالاید
 و فلو سخیار جنبی و ترنجبین از هر یکی بیست درم در آن داخل نمایند و بار صاف کنند و
 بیا شامند **مطبوع افیتون نوعی دیگر** خلاوند مالینولیا و قوبا و جرب و هق سیاه را سودا
صفت آن هلیله سیاه ده درم بسفایح پنج درم اقیقون در کتان بسته ده درم سنبله
 هفت درم اسطوخودوس ده درم بیزند چنانکه درم است و بیالاید و چهار دانق غار یقون
 و نیم درم صبر و دانکی خرق سیاه و یک درم ایامه فیکر ترکیب کنند و بدهند **مطبوع افیتون**
نوعی دیگر که اصحاب سودا را و مالینولیا را سود دارد **صفت آن** بوست هلیله کابی
 و اقیقون در کتان بسته و اسطوخودوس از هر یکی ده درم بسفایح پنج درم سنبله هفت درم

تربد سفید مدبر چهار درم منق طایفه ده درم بیزند چنانکه در سمت غار یقون چهار دانق
 صبر یک درم ملح دو دانق خرق سیاه دانکی و نیم ترکیب کنند و بدهند **مطبوع نوعی دیگر**
 که اصحاب سودا را نافعست **صفت آن** بوست هلیله زرد ده درم بوست هلیله کابی و هلیله
 سیاه از هر یکی هفت درم بلیله وامله از هر یکی چهار درم کاو زبان و بالنکو و غافت و اسطو
 خودوس از هر یکی چهار درم بسفایح نیم کوفته سه درم تربد سفید مدبر نیم کوفته
 دو درم منق طایفی سی درم الوسیاه ده عدد اقیقون در کتان بسته پنج درم بیزند چنانکه
 درم است و اقیقون درم بسته یا خود درم یک افکند و بعد از آنکه نخته شود دیگر را
 از سر آتش فرو گیرند و بعد از آن بکندارند تا نیم گرم شود پس صبر را بمالند و دور کنند و بیالاید
 و یک درم غار یقون سودا را سهل میسرند و در وی حل کنند و نیم صبر و دانکی و نیم خرق سیاه
 با وی ترکیب کنند و بدهند **مطبوع غار یقون** سهل بلغم و اخلاط غلیظ باشد **صفت**
آن بوست هلیله زرد هفت درم الوسیاه بیست عدد کاو زبان و بالنکو و حشیش
 غافت و بسفایح و اسطوخودوس از هر یکی چهار درم غار یقون بغر بال نخته یک مثقال این
 جله بیزند در سر طاب الا غار یقون تا باز یک رطل آید بعد از آن بیالاید و غار یقون
 بغر بال نخته نمایند و در وی جلاب بریزند و بیا شامند **مطبوع غار یقون نوعی دیگر** که
 که سهل و سودا بلغم و اخلاط محترق باشد **صفت آن** بوست هلیله زرد ده درم و بوست
 هلیله کابی و هلیله سیاه از هر یکی هفت درم بلیله وامله از هر یکی چهار درم موی طایفی
 از دانه بیرون کرده ده درم الوسیاه ده عدد کاو زبان و بالنکو و حشیش غافت
 و اسطوخودوس از هر یکی چهار درم بسفایح نیم کوفته سه درم اقیقون در کتان بسته پنج
 درم جله مراد بیخ طراب بیزند تا باز یک رطل و ثلث آید بعد از آن از سر آتش فرو گیرند
 تا گرم شود و بعد از آن کیسه اقیقون را در دست بمالند و بفشارند تا شیر ها
 در دیک رود و کیسه را بیدارند و بعد از آن اب را بیالاید تا صاف شود و یک درم
 غار یقون در پشت غر بال بسایند و در آن بریزند و بدهند تا بیا شامند **نوعی دیگر**
 هلیله زرد از دانه بیرون کرده هفت غناب بیست دانه کاو زبان و بالنکو و حشیش
 غافت و بسفایح و اسطوخودوس و اقیقون در کتان بسته از هر یکی چهار درم و این جلاب
 به بیزند چنانکه در سمت و بیالاید و یک مثقال غار یقون بغر بال بسایند و در آن بریزند و بیا شامند

مطبوعه خیار جنب که اخلاط صفراوی حاد را و خلطها را رقیق را از بدن پاک گرداند و اخلاط
سوخسته را براند **صفت آن** پوست هلیله زرد هفت درم عر هندی پاک کرده از دانه و لیون بخند
درم الوسیاه و عناب از هر یکی بیست عدد مو ز طایفه از دانه بیرون کرده با نروده درم و رقیق
کلاسری بخند درم بنفشه درم و اندر بعضی نسخها کاهی که صغی موع بسیار است و حراره بسیار
نیست ده شافه غنچه داخل میکند و اگر موع ضعیف باشد بنفشه نکند و در هر یک یک حاوی
بنفشه داخل نیست همرا بخند درم رطلاب تابان یک رطل آید و بیالایند و مقلار با نروده درم
فلوس خیار جنب در آن حل نمایند و بیاشامند **مطبوعه سور بخان** نافع است از جهت وجه غلظ
و بلغم غلیظ را براند و خلطها را سوخته را دفع کند و عرق النسا را سود دارد و اخلاط بلغمی را از
اعماق بدن بیرون آورد **صفت آن** سنایکه درم ترب سفید خراشیده مد بر نیم کوفته
درم بیج مکل خراشیده نیم کوفته بخند درم انجیر سفید ده عدد عناب و سیستان از هر یکی
سی عدد رو باه تروک و تخم را زبانه از هر یکی درم جلیجین عسل ده درم تخم کاشنی و بنفشه
خشک از هر یکی درم سور بخان مصری کوفته بخند درم این مجموع را بریزند درم رطلاب
تابان یک رطل و نیم این دودان کشش و بکیرند و عالند در آن فلوس خیار جنب و رخیجین
از هر یکی ده مثقال و سحرگاه از بیاشامند **مطبوعه زوفا** ذات الحجب و اوجاع صدر و سعال
را مفید بود و صیق النفس و درد بطن را نافع بود **صفت آن** سنایکی بخند درم عناب و سیستان
از هر یکی بیست عدد انجیر سفید ده عدد مو ز طایفه از دانه بیرون کرده با نروده درم بیج مکل
خراشیده درم برسیا و شان چهار درم تخم خفلی و تخم خرو نیم کوفته و زوفا خشک از هر یکی
چهار درم جو مقشر نیم کوفته شش درم این جمله بریزند در چهار رطلاب تابان یک رطل آید
و بیالایند و با نروده درم نبات در آن حل نمایند و بیاشامند **مطبوعه غاف** که نافع است
موت بره را و اخلاط بلغمی را براند **صفت آن** پوست هلیله زرد و هلیله سیاه از هر یکی هفت
درم مو ز طایفه از دانه بیرون کرده درم باد و غاف از هر یکی بخند درم و بیج از خمر چهار
درم شاهره بخند درم همرا بریزند درم رطلاب تابان یک رطل آید و بیالایند و با نروده
درم نبات در آن حل نمایند و بیاشامند **صفت مطبوعه** که اخراج سودا و بلغم کند و بکیرد پوست
هلیله کابلی و هلیله سیاه از هر یکی ده درم بلیله و اند از هر یکی چهار درم الوسیاه بیست عدد
عر هندی پاک کرده از دانه و لیون درم مو ز طایفه از دانه بیرون کرده بیست درم سنایکه هفت

هفت درم ورق کلاسری میند درم افستین روی چهار درم غاف چهار درم اسطوخودس
و کما و فطوس از هر یکی درم کا و زبانه و بالنکو از هر یکی چهار درم ساد و هندی و قزاق از
هر یکی یک درم تخم بالنکو و تخم فرخند از هر یکی درم انیسون و تخم را زبانه از هر یکی یک درم
بسنایج نیم کوفته درم این جمله بریزند در شش رطلاب باقی است تا با نروده درم و نیم
آید و بیالایند در آن شش درم افیمون در کتان بسته تا بجوشد بعد از آن فرو گیرند و
کیسه افیمون بدست در جلاب بمالند و بفشارند از آن کیسه را بیدارند و جلاب را بیالایند
و ده درم نبات در آن بکازانند و یک درم عار یعون بغریال بخند و یک درم صبر اسقطری و ده
دانک ملع نعط و دودانک حجر لا جور و دایک و نیم تخم حنظل کوفته و بیخته در جلاب رو زده
و سحرگاه به نیم گرم بیاشامند نافع بود **صفت مطبوعه** که نافع است موبدج را **صفت آن**
هلیله زرد و هلیله سیاه و مو ز طایفه از دانه بیرون کرده با نروده درم و ورق غاف و شاهره و
باد آورد از هر یکی درم این همه بریزند در چهار رطلاب باقی است تا با نروده درم و بیالایند
و فلوس خیار جنب در آن حل نمایند و بیاشامند سحرگاه **صفت مطبوعه** که نافع است موبدج
اصحاب ذات الحجب را و ذات الصدر و نفث دم و تب عرقه **صفت آن** سنایکه بخند درم
بنفشه ترب بخند درم نیلو فر چهار درم عناب و سیستان از هر یکی بیست عدد تخم کاشنی درم
تخم خرو نیم کوفته درم این جمله بریزند درم رطلاب تابان یک رطل آید و بشو و خشک
و ترخیجین از هر یکی با نروده درم در آن بکازانند و بیالایند و سحرگاه بیاشامند **مطبوعه**
د بکر که خلط و سد سیر را سود دارد **صفت آن** پوست هلیله زرد ده درم شاهره
درم عر هندی ده درم هلیله سیاه بیج بکیر و بیج را زبانه و بیج کرفس را زبانه از هر یکی یک درم
همه بریزند چنانچه رسست و ده مثقال نبات در آن بکازانند و یک مثقال عار یعون و یک مثقال
ایامه فنیق در وی حل نمایند و بیاشامند سحرگاه **صفت مطبوعه** که حیض آورد و او را در بون
کند **صفت آن** مشکطرا شیع که از آب بارسی رنگ خوانند بخند درم برنجاشق و فرا سیون از
هر یکی بخند درم عاقر قرحا سه درم رویناس هفت درم جوده و سداب و فودج و تخم کرفس
و تخم را زبانه از هر یکی چهار درم و بیج ده درم و بیج از خمر و بیج از خمر و بیج از خمر
و انیسون و قسط و کما خرویس و اسارون و ناسی و از هر یکی سه درم همه را بریزند در شش
رطلاب تابان یک رطل و نیم این دودان کشش و بکیرند و عالند در آن فلوس خیار جنب و رخیجین

بیداجنیر نافه بود **فصل ثانی در نفوقای نفوق** فواکه بنافه صراوی و در سرکه از حراره
 باشد سود دارد **صفت آن** پوست هلیله زرد کوفته ده درم الوسیاه بیست عدد الوجه
 اصغافانی سی عدد خرماء هندی با نروده درم سبستان می عدد بنفشه خشک و تخم کاشفی
 از هر یکی بنجد درم عذاب با نروده دانه نیلوفر بنجد درم ترنجبین بیست درم نبات ده درم
 فلو من خیار چنبر هفت درم هه را در قدحی جینی یا کاشفی جمع کنند و بریزند بران
 آب جو شایند هان مقدار که داروها بیوشاند الا شکر و ترنجبین و خیار چنبر که از
 نه خویسانند و بنهند بر روز در افتاب و شب در محلی که نه سرد باشد و اگر تابستان باشد
 بکروز کافی باشد و اگر زمستان باشد سه شب و روز بیانی همچنین کنند و با ملاد ببالند
 و فلو و ترنجبین و مغز خیار چنبر در آن حل نمایند و صاف کرده بیا شامند شربت آن
 سه وقته **نفوق فواکه نوعی دیگر که سهل صفا بود صفت آن** الوسیاه الوکیلی از هر یکی
 بیست عدد عذاب ده عدد عمر هندی بیست درم زرد الوخشک سی درم ترنجبین و نبات
 از هر یکی ده درم در یک آب بخویسانند چنانکه ذکر رفت و بیا شامند **نفوق حلو**
 نافه صفت حراره و بیوست و غلبه خون و غلیان را و امراض صراوی و طبع را نرم گردان
صفت آن زرد الوخشک و عذاب و الوجه از هر یکی با نروده عدد که نیلوفر سه درم کل
 بنفشه سه درم عدس مقشر و کشنیز خشک از هر یکی سه درم تخم کاشفی نیم کوفته یکمقل
 الوسیاه و لریک پنج عدد ترنجبین و قند سفید از هر یکی با نروده درم بخویسانند چنانکه
 رسمست و ببالا مید و بیا شامند صبحگاه **نفوق حامض** که غلیان صفا را با نر نشانند
 و القاب معده و کبد را نافه بود و طبع را نرم گرداند **صفت آن** زرد الوخشک و عذاب
 از هر یکی با نروده عدد الوسیاه بزرگ هفت عدد عمر هندی از دانه و لیف بیرون کرده
 ده درم کل نیلوفر سه درم کل بنفشه سه درم و اگر عمر هندی نباشد عوض آن بار
 دانه کنند کا هه که طبیعت محبت باشد مجموع را بخویسانند چنانکه رسمست و ببالا مید
 و بیا شامند **نفوق سهل** که اسهال صفا نماید **صفت آن** سنابل و هلیله زرد
 از هر یکی بیرون کرده از هر یکی بنجد درم تخم کاشفی نیم کوفته یکمقل زرد الوخشک
 و عذاب از هر یکی با نروده عدد الوسیاه بزرگ هفت عدد عمر هندی از دانه
 و لیف بیرون کرده ده درم کل نیلوفر و کل بنفشه از هر یکی سه درم را بخویسانند

رسمست جناخ و ببالا مید و بیست درم عسل خیار چنبر و بیست درم قند سفید و سی
 درم شراب بنفشه و نیم درم رزا و دنجینی و نیم درم روغن بادام شیرین در آن حل نمایند
 و بیا شامند یا عوض خیار چنبر بیست درم ترنجبین و بیست درم شیر خشک یکمقل و آن
 زمان احتیاج بر روغن بادام نیست **نفوقی** که صفا را براند از بدن و طبیعت را نرم سازد
 و القاب کبد را ببرد و تشنگی را بپاشد **صفت آن** الوسیاه و الوکیلی و عذاب از
 هر یکی بنجاه عدد عمر هندی از دانه و لیف بیرون کرده سه درم زرد الوخشک نیم درم
 مجموع را بخویسانند در سه رطل آب جناخ رسمست در افتاب بنهند و ببالا مید و ده درم
 قند و بیست درم ترنجبین در آن حل نمایند و شربت آن سه وقته صبحگاه بیا شامند
نفوقی که سقوت میدهد از بقایا و امراض حاده و تبها و عروق و بدن را از اخلاط
 و فضول پاک گرداند **صفت آن** الوسیاه سی عدد مویز طایع از دانه بیرون کرده ده درم
 سبستان سی عدد عمر هندی از دانه و لیف بیرون کرده سی درم تخم کاشفی و تخم کشوف و شیر
 خشک از هر یکی سه درم مجموع را بخویسانند در طری جینی یا کاشفی چنانکه رسم است و صاف
 نمایند و بید از نروده بران نبات و ترنجبین از هر یکی سه درم مجموع را بخویسانند در طری
 جینی یا کاشفی چنانکه رسمست و صاف نمایند و بید از نروده بران نبات و ترنجبین از هر یکی
 ده درم و صبحگاه بیا شامند **نفوق صبر** نافه صراوی که از اخلاط صراوی باشد
صفت آن بکیرند افسنتین روی بنجد درم صبر اسقوطری چهار دانه وید را نیم کوفته کنند
 و در شیشه کنند و بریزند روی سه و فیاب کرم و سه روز بیانی در افتاب بنهند و شب
 در جایگاه کرم بپزند بعد از آن ببالا مید و بریزند روی ده درم روغن بادام شیرین
 و صبحگاه بیا شامند **شبه دیگر جهت درد سر بلغمی و سوداوی نافه صفت آن**
 افسنتین روی ده درم اسارون بنجد درم قنطاریون باریک و مصطک از هر یکی سه درم
 هم را در یک من و نیم آب بپزند و ببالا مید و شش درم صبر اسقوطری بکشد و سه
 روز در افتاب نگاه دارند و هر روز صبحگاه دو قفه یا چهار قفه بایک درم روغن بادام
 شیرین بیا شامند **نفوق هلیله** که درد سر که از گرمی باشد سود دارد و صفا را از بدن
 براند **صفت آن** هلیله زرد از دانه بیرون کرده ده درم الوسیاه و سبستان و عذاب
 از هر یکی سی عدد عمر هندی از دانه و لیف بیرون کرده بیست درم بنفشه خشک و تخم

کاشنی و تخم کاهو از هر یکی سه درهم فلوس خیار چنبره درم این جمله بخوبی میانه در سه
 رطل اب کرم یکشمار و روز در افتاب و شبانگاه در جایگاه کرم بعد از آن بیالایند و بکدام از آن
 در آن ده درم و تخمین و هر روز در سحرگاه مقدار یک و نیم از آن بیاشامند **نوع دیگر** که درم در
 سر کرم را سود دارد و صفت آن هلیله نزد از دانه بیرون کرده با نروده درم بگویند و الوسیاه صد
 درم در هاوی سنگین کنند و در هر یک بیامند تا اب الوقه هلیله بگیرد انگاه بیالایند
 و ده درم و تخمین در وقته کلاب حل نمایند و در آن روزند و بیاشامند و اگر بخواهند اب
 الوتر هندی کنند شاید **نوع البرزور** که در ارابون و حیض نماید **صفت آن** تخم خرنوبه کوفه
 هفت درم تخم کرفس و انیسون و تخم رازیانه از هر یکی سه درهم و دو قو و مشکطرا مشبع از هر
 یکی دو درم سنبه و افستین از هر یک چهار درم هزار اسفند ابل از هر یک یک درم و در آن تخم
 کوفه نمایند و بخوبی میانه چنانچه رسم است سه شبان روز در اب کرم و روز در افتاب می
 نهند و شب در جایگاه کرم می نهند بعد از آن بیالایند و هر روز با ملاد چهار و نیم با یک درم
 روغن بادام شیرین و ده درم قند سفید بیاشامند و اگر بخوشاشند تا با نر نیمه آید
 صواب باشد **نوع دیگر** که در ارار طخت و بول کند **صفت آن** تخم خرنوبه کوفه هفت درم تخم
 کرفس و انیسون و رازیانه از هر یک دو درم و نیم بگویند و با سه رطل اب در ظرف بکشند و سه
 روز در افتاب نهند و چهار درم از آن بیاشامند **باب الرابع عشر في ماء**
الاصول صفة ماء الاصول که نافست از جهت فایه و لقوه و صرع و استسقا
 و تشنج و سکت و اوجاع مفاصل **صفت آن** بوست بیخ کرفس و بوست بیخ رازیانه و اذخر
 از هر یک ده درم تخم کرفس و انیسون و تخم رازیانه از هر یک چهار درم مصطک و سنبه و فقا
 اذخر از هر یک دو درم عود بلسان و نور میدان از هر یک یک درم جوب سلیخته سه درم و جنطیانا
 روی دو درم تخم حرمل سه درم منق از دانه بیرون کرده بیست درم این جمله را بپزند
 در چهار رطل اب با شش است تا با نر یک رطل آید بعد از آن بیالایند و هر روز چهار و نیم
 از آن باد و درم روغن بادام تلخ بیاشامند **صفت ماء الاصول** که نافست از جهت صرع
 که میناشد باشد از وجع رحم و احرار حیض کند **صفت آن** بوست بیخ رازیانه و بیخ
 کرفس و بیخ کبر از هر یک ده درم تخم کرفس و انیسون و تخم رازیانه و زراوند و طویل و ملج
 از هر یک سه درم قنطاریون با نر یک و عود الطیب و جب ان از هر یک سه درم تخم حرمل

سه درم منق از دانه بیرون کرده ده درم این مجموع را بپزند در سه رطل اب تا با نر یک رطل آید
 و بیالایند و هر روز چهار و نیم بیاشامند **ماء الاصول** که سنج کرده و مثانه را خرد کند
 و براند و بال کرد اند **صفت آن** بوست بیخ کبر و بوست بیخ کرفس از هر یک یک درم بو
 سیاوشان سه درم حب القلت نیم کوفه هفت درم اسقو لو فند ریون سه درم تخم خرنوبه
 نیم کوفه هفت درم موز طایف از دانه بیرون کرده ده درم انجیر سفید خشک کرده دانه
 این مجموع را بپزند در سه رطل اب با شش است تا با نر یک رطل آید بعد از آن بیالایند
 و هر روز چهار و نیم از آن بیامند درم حجر البهود کوفه بیاشامند **صفت ماء الاصول**
 که سنج کرده و طحال را بکشاید و سردی بکشد و طحال را ببرد و فساد مزاج و سردی معده را سود
 دارد و خراوند استسقا را عظیم نافع است و سولان را سرد و امراض بلغمی را منفعت دهد **صفت**
آن بوست بیخ کرفس و بوست بیخ رازیانه از هر یک هفت درم بیخ اذخر و فقا اذخر از هر یک
 یک درم مصطک و سنبه از هر یک یک درم و نیم روناس و لک و جوب بلسان از هر یک دو درم شکاف
 و باد اورد و غاف و بوست بیخ کبر از هر یک سه درم انجیر خشک کرده عدد منق از دانه بیرون
 کرده بیست درم افستین روی و وورق کلسفه از هر یک سه درم مجموع بپزند در چهار رطل
 اب تا با نر یک رطل آید و بیالایند و هر روز چهار و نیم از آن با یک درم روغن بادام
 تلخ و یک درم روغن بادام شیرین بیاشامند **صفت ماء الاصول** که جهت استسقا
 و سردی معده و جگر و طحال و جمیع امراض بلغمی را نافست **صفت آن** بکبر بوست
 بیخ کبر و بوست بیخ رازیانه و بوست بیخ رازیانه و بوست بیخ رازیانه کرفس از هر یک
 ده درم تخم کرفس و تخم رازیانه و انیسون از هر یک یک درم بخوشاشند و بیالایند
 و در بعضی انگبین را فکند و اصل در ماء الاصول اینست **از جهت استسقا** فقا
 اذخر و سنبه و غاف و افستین روی و کما فیطوس و کما در یوس از هر یک سه درم
 زرده زبادی کنند بماء الاصول ماده **باب الخامس عشر**
في الحقن تدبیر حقنه بدانکه طول البوی به حقنه از فتری تا شیری باشد و عرض
 آن در غلظت نکست خنصر باشد و تجوین آن منقسم گردانند بد و قسم صغری
 و کبیری نسبت صغیر به کبیر نسبت ثلث و ثلثان باشد یعنی تجوین صغیر ثلث
 و تجوین کبیر ثلثان باشد تجوین صغیر از برای خرو و ربع است و تجوین کبیر

ان برای دخول حقنه وی باید که تجویف صغیر نکند با تجویف کبیر بمقتضای طرف غلیظ تر
ان بلکه بشیب تران باندکی فرو گذاشت کنند جناحه انتها و سوراخ تجویف صغیر بر زرق
نرسد بلکه از خارج زرق باشد و از آن کبیر بزرق رسیده باشد فاما از طرف دیگر که در مقعد
منتها سوراخ صغیر و کبیر هر دو با هم در مملوی هم تا انتها با هم مرور نمایند فاما باید که
بر تجویف صغیر سوراخ دیگر بر مملوی انبویه نزدیک سرش بکشد تا از برای دخول ریح
در مجرای دو سوراخ داشته باشد اگر یکی منسد شود یکی دیگر قایم مقام ان باشد و اگر
بر تجویف کبیر هم بر مملوی ان در منتها ان سوراخ داشته باشد بهر باشد تا این
باشد از احتیاج حقنه در حقنه از برای بسته شدن سوراخ مستقیم بشی از اشیا
بس آن سوراخ که در مملوی ان باشد قایم مقام وی گردد و حقنه بران هم جاری
شود وی باید که مقدار حقنه از نصف رطلی تا ثلثان رطلی باشد و فائز باشد مایل
بحرارة و رقت و بر طرف علت و وجه تحسید **فایده** بدانکه ترکیب حقن مسهل نزدیک
بترکیب مطبوخات نزدیک حقن مرکب است از ادویه مسهله و ادویه ملطف و کاه هست
که میکنند در ان سرد دار و همچنانکه میکنند در مطبوخات لیکن بعضی از مسهلات
هست که مدخلی ندارد در حقن همچو صبر و هلیجات همچنانکه مدخل ندارد بعضی از
ادویه حقن در مطبوخات از ملطفات و مزلفات همچون خطمی و ورق خبازی
و ورق هند با و ورق نیلوفر و ورق سلق و شعیر و نخاله و خشک و بزکتن
و امثال و ذلک و کاه هست که حقنه میکنند با دهان بارده رطب همچون روغن بنفشه
و نیلوفر و روغن کدو و روغن بادام شیرین با ترنجبین و خیار جنب و شکر
و در قویج زیادت میکنند بران ورق کلم و بابونه و اکلیل و در قویج بارده مثل
قنطاریون و سذاب و برنجاسف و بودند و تربد و شحم حنظل و سفیاج و بابونه
و تخم شنب و ورق کلم و بابونه و خشک لادن کوفته و حلبه و خشک و تین و ورق ان و زریب
و صغیر و حرمل و شهلان و تخم کرفس و از زیاده و کون و انیسون و زرنکوش و خرزوق
نیم کوفته و امثال ذلک و روغنهای ساطع مثل روغن زیت و روغن زنبق و خوری
و بادام تلخ و روغن بزکتن و عسل و فایده و باب کاهه رقیق بکنند در ان
تربد و شحم حنظل و نمک هندی و جاج و شیر و مقل و سکنج و اشق و جند استر

استعمال کنند اینها بقدر حاجت و سهولت علت و صعوبة ان و قوت و ضعف شخص
و موافقت قوانین ترکیب و محافظت نسبت میان ان و سر حقنه که از برای مفاصل کفی
زیاده کن بران ملطفات همچون عاقر قرحا و زنجبیل و حاشا و حب الغار و مر حومار
و ابل و بیج کبیر و مسهلانی که مخصوص است بمفاصل مثل سورنجان و بوزیدان و ماهی
زهرم و اگر از برای اخلاط سوداوی کفی زیاده کن در ان انیسون و اسطوخودوس
و مانند ان و اگر از برای کرم کفی زیاده کن بران ادویه مخصوصه بدیدن و اگر از برای
بروده مرم استعمال کفی زیاده بران ادویه عطریه همچون اشنة و نمام و سنبلی و مانند ان
و از روغنهار و غن جوز و خر و ع و حبه الخضر و زیت و بادام تلخ و زجر و حقنه
نمایند از برای رحم هم در قبل و هم در در بر مبعه سایه و مقل از رزق و این روغنهار
کاه هست که حقنه میکنند از برای برودت کلبه و مثانه و او را بران باین ادهان
و لعابات حاره **حقنه** نرم که طبع را بکشاید و بیمار را گرم را سود دارد **صنعت**
ان بکیرند سنابک هفت درهم عناب و سبستان از سی عدد جو مقشر نیم کوفته
ده درهم ورق خطمی و سبوس کندم و خشک نیم کوفته از هر یک کفی بنفشه خشک بکنند
انجیر خشک ده عدد این همه را بر سر رطل اب تا با نیک رطل و بیالایند بران شکر
سرخ ده درهم و میوه و روغن بنفشه و اب کاهه رقیق از هر یک ده درهم و نمک بکیرند
و در حقنه و حقنه نمایند و اگر حقنه نمایند در مثل این حال باب سلق کوفته فشرده
چهار درهم و روغن شیوه و اب کاهه رقیق از هر یک بیست درهم طبع را نرم گرداند **حقنه**
که فافست از جهت درد بشت و رو دها سفل و قویج را بکشاید **صنعت ان**
بکیرند حلبه و کشند آنک از هر یک ده درهم انجیر خشک و عناب و سبستان از هر یک
بیست عدد در خطمی در کتان بسته و خشک و بابونه و تخم شنب از هر یک یک کف و
ناخنه و تخم رازیانه از هر یک سه درهم همه را بر سر شش رطل اب تا با نیک و رطل اباید
و بیالایند و بیفشاند بران بوزیدان و نمک طعام سه درهم و مقل نیم درهم عسل
و روغن زیت و روغن شیوه از هر یک ده درهم داخل نمایند و در هر یک بکیرند
در حقنه ریزند و حقنه نمایند **حقنه دیگر** استعمال نمایند در قویج که حاد است
شده باشد از اخلاط حاره فراوی **صنعت ان** بکیرند عناب و سبستان از هر یک

بیست عدد جو مقشر نیم کوفته ده درهم خطمی و سبوس کندم و کشد اندک از هر یک بخندم
 بنفشه خشک سه درهم ببلاب ده درهم این جمله بپزند در دو رطل اب تا باز یک رطل
 اب و بیالایند و بیندازند بروی اجاب بنکو و روغن بنفشه از هر ده درهم روغن
 کل سرخ و روغن دانه کدو و از هر یک بخندم در همدیگر بپزند و محقنه کنند و حقنه
 کنند **حقنه نرم** که استعمال نمایند در امراض حاره چون طبیعت محتبس شده باشد **صفت آن**
 بکیرند از عناب و سبستان از هر یک بیست عدد بنفشه خشک چهار درهم انجیر خشک
 ده عدد خطمی و نخاله از هر یک بسته از هر یک یک کف این جمله بپزند در سه رطل اب تا باز
 یک رطل و بیالایند و بیندازند بروی اب سلف کوفته فشرده ربع رطلی و روغن شیخ
 بیست درهم و ابکامه رفیق ده درهم در همدیگر بپزند و به نیم گرم حقنه نمایند **حقنه سهل**
 بکیرند سناب و بنفشه و تخم خطمی نیم کوفته و تخم خرو و نیم کوفته از هر یک بخندم
 سبستان می دانه جو مقشر نیم کوفته یک کف پنج مملک مثقال و ورق جعفر در و روغن
 خطمی از هر یک یک بسته بپزند چنانچه در سمست و بیالایند مغز خیا جنبه با نروده درهم
 شکر سرخ هفت درهم در آن حل نمایند و روغن شیخ هفت درهم و بوره ارمنی یک درهم
 و محوره بریان کرده ربع درهم داخل نمایند کاوی کف قوی باشد و بکافیه محوره و بوره
 ارمنی و امثال ذلک در حقنه همچون سردار و است در مطبوخات **نوع دیگر** بکیرند
 اب و ورق جعفر مقدار یک عدد درهم و بپزند در آن سفاج و سناب و قنطاریون
 از هر یک شش درهم و بیالایند مغز خیا جنبه با نروده درهم و روغن زیت هفت درهم
 و غسل درم و بوره مثقال محوره بریان کرده ربع درهمی داخل نمایند و حقنه نمایند
حقنه لینه که طبع را نرم گرداند و استعمال نمایند در تبها گرم چون طبیعت محتبس
 شده باشد **صفت آن** بکیرند جو مقشر نیم کوفته و خطمی در کیسه بسته و بنفشه خشک
 از هر یک یک کف عناب و سبستان از هر یک سی عدد موثر طایفه از دانه بیرون کرده
 بیست درهم این جمله بپزند در سه رطل اب تا باز ثلث آید و بیالایند و بپزند بران
 روغن شیخ و روغن بنفشه و روغن کل سرخ از هر یک ده درهم و حل نمایند در آن
 ترنجبینی ده درهم و نکاطام و بوره از هر یک بخندم و خطمی نمایند در همدیگر
 و محقنه کنند و حقنه نمایند **حقنه** که نافهست از نفوس و اوجاع مفاصل

صفت آن بکیرند شاهنره و برنجاسف و زراوند و پنج کبر و قنطاریون با رطل
 و ورق حرمل و سعت و سورنجان و حاشا از هر یک ده درهم شحم خنظل و مادر یون
 از هر یک نیم درهم بپزند در سه رطل اب و نیم آید و بپزند بروی سه رطل روغن زیت
 و حقنه کنند **حقنه** که نافهست مرقی یعنی مرا که از بلفم حادث شده باشد **صفت آن**
 بکیرند خشک و بابونه و اکلیل الملک و تخم از هر یک یک کف حله و حرمل از هر یک هفت درهم
 کند نیم کوفته و بید انجیر نیم کوفته و خشک دانه نیم کوفته از هر یک ده درهم تخم را زیاده
 و تخم کرفس از هر یک یک گرم و نخاله و خطمی در کیسه بسته از هر یک یک کف قنطاریون با رطل
 بخندم انجیر خشک ده عدد سذاب و سلف از هر یک ده طاق این جمله بپزند در سه
 رطل اب تا باز یک رطل و نیم آید و بیندازند بروی غسل و روغن خیری یا زیت و
 ابکامه رفیق از هر یک ده درهم بوره ارمنی کوفته یک مثقال سکنج محلول یک درهم جاوشنر نیم
 درهم همه را در همدیگر بپزند و حقنه نمایند **حقنه** که قوی را بکشد و از اول نرم تر است
صفت آن بکیرند عناب و سبستان از هر یک سی عدد بنفشه از دانه بیرون کرده ده درهم انجیر
 خشک گرده عدد خشک و بابونه و اکلیل الملک و تخم شبت و نخاله و خطمی در کیسه بسته از
 هر یک یک کف بنفشه چهار درهم خشک دانه نیم کوفته ده درهم حله و کشد اندک از هر یک
 بخندم قنطاریون با رطل بخندم سلف یک بسته تخم را زیاده سه درهم این مجموع بپزند
 در چهار رطل اب تا باز ثلث آید و بیالایند و بیندازند بروی شکر سرخ ده درهم و
 بوره ارمنی یک درهم و ابکامه رفیق با نروده درهم و روغن شیخ بیست درهم و به نیم
 گرم در محقنه بپزند و حقنه نمایند **حقنه** که نافهست از ضعف مثانه و کرده و قلن
 باه **صفت آن** بکیرند خشک نیم کوفته پنج کف پنج سلف ترنج قنطاریون حله یک کف بیه کرده
 بزی و نخاع او و حصیه او نیم کوفته نمایند و جمع کنند در یک و بپزند بروی شیخ
 بز تازم و دوشید و دو رطل و بپزند با ستر اشته و مالنند در دست و بعد از آن بیالایند
 و بکیرند هر روز مقدار یک رطل از آن و به نیم گرم بناشتا حقنه نمایند **حقنه** که
 نافهست مرقی و اعطال **صفت آن** بکیرند اب و پنج و بست جو که بخته باشند با بیه
 کرده بز نمک نروده چهار و قیه و بیندازند بروی اسفند یا مرصا و کاغذ سوخته
 و صغ عنبر و اقا قیاد و دم الاخیون از هر یک یک گرم نیکو سحق نمایند و بپزند سه عدد

زرد تخم مرغ که خفته کرده باشد بخل خمر و بخت نمایند بایک و قیقه روغن گل سرخ خالص
و به نیم گرم حقنه نمایند **حقنه** از برای سحر و قروح اموات افست **صفت آن**
بکوبند بخت کناره درم کتان و حب الاس و ورق گل سرخ از هر یک بچند درم بپزند و بپالایند
درم و ورق مورد ترد و از درم هم را بپزند در سرطلاب تا با نیکر طلایند و بیالایند
و بنیند از نرد بران اب و ورق باریک تر با نرد درم و زرد تخم مرغ که خفته کرده کلاه خسته
کرده در قیقه روغن گل سرخ و بسد سوخته دو درم و اقا قیقه یک درم و کاغذ سوخته
و رصاص سوخته مغسول و عصا حلیه التیس و نشاسته بریان کرده و دم الاخون
از هر یک بچند درم این جمله بکوبند و همه در هم بیاورند و دو نوبت و یا سه نوبت
بدان حقنه نمایند **حقنه** که نافست مرقیج را کاه با وی نفخ باشد **صفت آن**
سهم خفای یک درم قنطور یون باریک بچند درم ورق سداب و بودند از هر یک شش درم
سعد فارسی بچند درم این جمله بپزند در سرطلاب تا با نیکر طلایند و بیالایند و حل
کنند در روی ده درم عسل و سکیج و چند بید است از هر یک یک درم و جاوشین بچند درم
این جمله جمع نمایند و در هم بیاورند و حقنه نمایند **حقنه** که نافست مرقیج
را که حادث شود از بلغم و مرهم غلیظ **صفت آن** بکوبند با بون و تخم شبنم از هر یک
دوازده درم سداب ده درم سکیج سه درم مقل بچند درم خشکانه و نخاله و زیره
کرمانی و بید از هر یک ده درم تخم خفای در هم این جمله بپزند در سرطلاب
اب تا با نیکر طلایند و بیالایند و بپزند بروی روغن زیت با نرد درم ابکامه
رفیق ده درم بومر یک درم این جمله جمع نمایند و به نیم گرم حقنه نمایند **حقنه**
از برای قویج مجربست و مستعملست **صفت آن** بکوبند سنایک بچند درم بنفشه و نیلوفر
و کا و زبانه و تخم رازیانه و پوست بخت رازیانه و پوست بخت کاشق از هر یک
سه درم و عناب ده دانه سبستان بیست دانه قنطور یون باریک دو درم رو باه
تروک و تخم شبنم و اسطوخودوس و بسطایج فستق نیم کوفته از هر یک سه درم
برسیاوشان سه درم حله و اکلیل الملک و ترکس و برنجاسف و بوس کنند و
با بون از هر یک یک کف و ورق جعفری و ورق خطم از هر یک یک درم این جمله
هم را بپزند در سرطلاب تا با نیکر طلایند و نیم این جمله از آن بیالایند و مغز خیار چنبر

و ترنجبین و شیو خشت و شکر سرخ از هر یک ده مثقال در آن حل کنند و ابکامه رفیق
و روغن گل سرخ و روغن بنفشه از هر یک ده مثقال در آن بپزند و غار بقون بحر بلا
ساییده نیم درم و نمک طعام دو دانگ داخل آن کنند در هم بپزند و به نوبت حقنه نمایند
حقنه که از جهت تب صفراوی مجرب است **صفت آن** بکوبند سنایک بچند درم بنفشه
و نیلوفر و تخم کاشفی و پوست بخت کاشق از هر یک سه درم عناب ده عدد سبستان
سی عدد رو باه تروک و جو مقشر از هر یک سه درم و ورق جعفری و ورق خطم از هر یک
یک درم این جمله بپزند در سرطلاب تا با نیکر طلایند و مغز خیار چنبر و ترنجبین
و شیو خشت و نبات از هر یک ده مثقال در آن حل کنند و نمک طعام دو دانگ در آن
داخل رند و به نوبت حقنه نمایند **حقنه** دیگر بکوبند سنایک بخت مثقال رو باه تروک
سه درم شیو کوسفند یکم اب و ورق جعفری و اب و ورق خطم از هر یک چهار یک
مغز خیار چنبر و ترنجبین و شکر سرخ از هر یک ده مثقال ابکامه رفیق و روغن
بنفشه از هر یک ده درم در آن بپزند و نمک طعام دو دانگ در روی اندازند و در هم
دیگر بپزند و به نوبت حقنه نمایند **حقنه** که از جهت حنای مفید است
صفت آن بکوبند سنایک بچند درم بنفشه و نیلوفر از هر یک سه درم الوسیاه بیست
عدد الوجه اصغافیه ده عدد سبستان بیست عدد عناب ده عدد رو باه تروک سه درم
ورق خطم و ورق جعفری از هر یک یک درم جو مقشر یا نخاله یک کف این جمله بپزند در
سرطلاب تا با نیکر طلایند و بیالایند و مغز خیار چنبر و شیو خشت و ترنجبین
از هر یک ده مثقال در آن حل نمایند و روغن بنفشه ده مثقال در آن بپزند و نمک طعام
دو دانگ در آن اندازند و به نوبت حقنه نمایند **حقنه** که از جهت قویج مناسب
است **صفت آن** بکوبند سنایک بچند درم و نیلوفر و کا و زبانه و تخم رازیانه و رو باه
تروک و بسفاج از هر یک سه درم بخت مکه خراشیده دو درم سبستان بیست عدد
قنطور یون باریک دو درم حله و سبوس کنند و اکلیل الملک و خشکانه نیم کوفته
و با بون تروک از هر یک یک کف و ورق جعفری و ورق خطم از هر یک یک درم این جمله
را بپزند در سرطلاب تا با نیکر طلایند و مغز خیار چنبر با نرد ده مثقال و شیو
خشت و ترنجبین از هر یک ده مثقال و ابکامه رفیق ده مثقال و نمک طعام دو دانگ

در وی اندازند و به نوبت حقنه نمایند **حقنه** در امراض صفراوی و ذات الحجب و
ذات الصدر مناسب است **صفت آن** بکوبند بنفشه و نیلوفر از هر یکی سه درهم تخم
و تخم خطمی از هر یکی سه درهم عناب با زرده دانه سیستان سی دانه و ورق جعفر
و ورق از هر یکی یک دست جو مقشر نیم کوفته یک کف این جلد بپزند چنانچه رسد
و ببالند و مغز خیار جنب و ترنجبین و شیر خشت و نبات از هر یکی ده مثقال
در آن حل نمایند و روغن بنفشه و لعاب بنکو و لعاب بردانه از هر یکی ده مثقال
و نمک طعام دودانکه در آن کنند و حقنه نمایند **فایده** و گاه هست که حقنه میکنند در
قولنج و برخی با دهان که کاسه ربلحت فقط همچون روغن مذاب و زنبق و زنجب
و موسس با چند بیدستر و مانند آن در سوزش امعاء و ضعف آن از هر برده و گاه
هست که حقنه میکنند بروغن کل سرخ و روغن بابونه مقدار ده درهم تا بیست درهم
از هر یکی یا از هر دو هم از برای نفوذ امعاء و گاه هست که حقنه میکنند باب سلق و ابطله
رفیق از برای تنقیه امعاء از مزاج و گاه هست که حقنه میکنند باب سمک ملوچ و گاه هست
که حقنه میکنند باب نمک فقط و آن اول حقنه است که دانسته اند حکما از مرغی بحری
معوی و المنقار کثیر الاکل که حقنه کرده است بمنقار خود از آب در بیاورد بر خود نژد
امتلاء بطن او از کثره اکل تا مستغرق شده آنچه در بطن اوست و شفا یافته از وجع
بطح که او را برده و الله اعلم و گاه هست که حقنه میکنند با مرق وادهان لزج از برای
تسکین و هزال کلیه و گاه هست که بخندی نمایند در بن امراق مثل حنظل و رؤس و
الکارع و خصیه خروس و غر و ادویه با هیه و اضافی نمایند بان ادهان حاره
و حقنه میکنند از برای ضعف باه برده باشد و گاه هست که حقنه میکنند بطبیخ
حبوب قابضه مثل جاورس و ریخ و عدس مقشر و شیش شعیر بریان کرده که خخته
باشند با بعضی از ادویه قابضه مثل بلوط و عفسر و کلنار و حقنه می نمایند بدان
مقدار چهار درهم مایل بغلظ و نیم گرمی باز زرده تخم مرغ که تخم خخته باشد در سرکه و
و حل کرده باشند در روغن کل سرخ در سحج امعاء بعد از آنکه داخل کرده باشند
در آن صمغ و نشاسته که هر دو را بریان کرده باشند و کلار مرغی و اقاقیا و اسفند با
رصاصی مقدار سه درهم تخم کوبده و اگر با این سحج بیرون از خون داخل نمایند مقدار وی زرده

تخم مرغ مشوی ساخته در روغن کل سرخ و زرد کند در ادویه یا به کربا و بسید
سوخته و دم الاخون و دقا و کند و اگر وجع شدید باشد خلط کنند بان اندک
از اینون و قلیل از زعفران و الله اعلم **باب السادس عشر**
فی الشیافات و الفرجات فی فضل فی فصل فی الشیافات شیاف خیار جنب و کبیر
سناک و خطم و بنفشه از هر یکی سه درهم نمک اندرانی بخندرم زهره کاو و بنندرم صابون
رقی یکدرم مرزبان نیم درهم سمنونیا برورده بنندرم فلوس خیار جنب بخندرم
شکر سرخ بخندرم شافه سازند **شیاف خیار جنب و غیر خطم** و بنفشه از هر یکی سه درهم
سناک و درم غسل خیار جنب بخندرم شکر سرخ بخندرم شافه سازند **نوعی دیگر**
خطم و درم بوره ارمنی دودانکه غسل خیار جنب سه درهم شکر سرخ بخندرم شافه
سازند **شیاف کنکری** بوره ارمنی بخندرم کنکری سه درهم خطم بیست درم شکر سرخ
تجاء درم تخم حنظل بخندرم شافه سازند **شیاف** که نافهست مرق و لیج را چند مید
است و زهره کاو بوره ارمنی و عصا قشاله لمار از هر یکی جزوی ادویه بکوبند
و به بپزند و بپوشند بزهره کاو و بنفشه سازند **شیاف** که اطلاق او در بوره ارمنی
و نمک هندی و تخم حنظل از هر یکی جزوی تخم حنظل را بکوبند و باقی را بکند از آنند و
بدان بپوشند و بنفشه سازند **شیاف** که طبیعت را بکشاید و محرور از نافهست
و استعمال نمایند عقیق مسهل کاهی که در اسهال تقصیری باشد **صفت آن**
بکوبند ترنجبین بخندرم بوره ارمنی و خطم صابون رقی و نمک طعام از هر یکی
دو درهم این جلد کوفته و بیخته بپوشند و بشکر سرخ مقود و بنفشه سازند **شیاف**
که نافهست مرق و لیج و ریخ و غلیظ را **صفت آن** بکوبند زهره کاو و عصا قشاله لمار
و بوره ارمنی این جلد کوفته و بیخته بپوشند باب و بنفشه سازند **شیاف دیگر** که نافه
است مرق و لیج را که از بلغم باشد بکوبند سلبینج و مقلا و بوره ارمنی و تخم حنظل از هر
جزوی تخم حنظل را بکوبند و باقی ادویه را بکند از آنند و با شکر سرخ بنفشه سازند
شیاف که در حیات و امراض حاره استعمال نمایند بکوبند نمک طعام و خطمی
از هر یکی جزوی کوفته و بیخته بپوشند شکر سرخ مقود و بنفشه سازند **شیاف دیگر**
که در حیات و امراض حاره استعمال نمایند **صفت آن** بکوبند مله هندی و بوره ارمنی و

از هر یک جزوی کوفته و بیخته بر سرشند بشکر سرخ معقود بر آتش و بشافه سازند **شیاف دیگر**
 از برای عمر و ران **صفت آن** بکیرند بشکر سرخ و نمک طعام یا بومهره ارمق بشافه سازند
شیاف دیگر بنفشه و سنابکی از هر یکی یک درهم بخورند بریان کرده و بومهره ارمق از هر یکی
 ربع درمی بعمل معقود یا بشکر سرخ معقود بر سرشند و بشافه سازند **شیاف دیگر** شحم
 حنظل و بومهره ارمق از هر یکی ربع درمی جله را کوفته و بیخته بر سرشند بعمل معقود بر سر
 بعمل معقود و یا بشکر سرخ و بشافه سازند **شیاف دیگر** جاوشیر و سکنجبین و شحم حنظل
 و مقل و محوده و تربد و خطه و عسل معقود و یا بشکر سرخ و بشافه سازند **شیاف دیگر** که حبس
 خون از معقد کند و ترحر را منفع دهد بکیرند مر و افیون و کندر ذکر و زعفران
 از هر یک جزوی کوفته و بیخته بر سرشند و باب کستینر شافه سازند و بندی بران بندد
 و بخود نکاهند **شیاف دیگر** که روان شدن خون را از معقد باز دارد **صفت آن**
 بکیرند مر و اقا قیاق و زرا بلیج و صمغ عربی و برنج بریان کرده از هر یکی یک درهم کوفته و بیخته
 بر سرشند باب ورق مورد و بشافه سازند **شیاف دیگر** که چون زفان در فتنه و فتنه دار
 طشت نماید بقوقه و اگر حلی واقع باشد استقامت نماید و اگر مدتی حیض بسته شده باشد
 بکشاید و این مجربست **صفت آن** بکیرند صبر اسفوطری و وسمه و زنجبیل و قلیه و غلغله
 اندرانی و ورق پیش مورد و اشراش عربی از هر یک جزوی کوفته و بیخته بخورند
 بر سرشند باب بیان سفید و بشافه سازند شافه دار از و بافتاب خشک کنند و استعمال
 نمایند در فرجه که البته حیض را بکشاید و مجربست **شیاف دیگر** که خون حیض را بیدار سازد
 سبزو سوخته و سرو کا و کوهی سوخته بوست خایم مرغ خانک و خسته خرباز سوخته و
 کاغذ سوخته و کمر با و اقا قیاق و کا و خون و طین قبری از هر یک جزوی کوفته و بیخته
 بر سرشند باب ورق مورد و یا خربوب و بشافه سازند و استعمال نمایند **شیاف دیگر**
 که از برای توجیر بکیرند شاد نرعدی و اسفند و مرصافی و زعفران باب محاق
 شافه سازند و استعمال نمایند **فصل دوم در فرجه** که حیض بکشاید و او جاع
 رحم که از پروده بود نافع باشد **صفت آن** بکیرند کندر و مقل و قنه از هر یکی
 دو درهم جاوشیر و اشق و زعفران و جند بید استر از هر یکی یک درهم مصطط و میوه
 سایله و روغن سوسن و روغن بابون و روغن غار و بیه مرغ خانک و بیه بط

(تسمایان بکیرند)

از هر یک

از هر یک سه درهم ادویه یا بیه را بکوبند و صمغ را بخوبی بپزند و صمغ را بخوبی بپزند و صمغ را بخوبی بپزند
 بکیرند و مجموع را با هر یک که خلط نمایند و قدری بشم بران تر نمایند با قدری زعفران و بخورند
 نکاهند **فرجه** که ادرار طشت کند بکیرند مر و قیاق حبس از هر یکی چهار درهم سذاب
 و شونیز از هر یکی سه درهم ترس و افستین روی از هر یکی درمی بکوبند و به بیزند و بر سرشند
 بروغن سذاب یا روغن سنبل و بر ششم باره فرجه نمایند **فرجه دیگر** قوی از اول بکیرند
 بودند کوهی و ابل و سذاب خشک و بوست حنظل و کندش از هر یکی سه درهم مشک بقیق و
 حبه بکیرند در روغن زنبق و ششم باره بران لوث نمایند و فرجه سازند **فرجه دیگر**
 هم درین باب بکیرند زهره کا و بکیرند بروغن بلسان و ششم باره بران لوده کنند پس فرجه
 نمایند **فرجه** که هم ادرار طشت نماید بکیرند قود مانا و ناخواه و بومهره ارمق و زراوند
 و بودند از هر یک جزوی بکوبند و به بیزند و بر سرشند بروغن سنبل و ششم باره بران
 بیالایند و بخود نکاهند **فرجه** که نافهست مراختنایم بکیرند بیه بطاده
 درم و بیه مرغ خانکی و بیه قنار از هر یکی می درم زعفران و سنبل و ماهر از هر یکی
 ده درم موم سفید شصت درم روغن بلسان و روغن سوسن از هر یکی می درم مجموع
 را در هر یک که خلط نمایند و بر ششم باره فرجه نمایند **فرجه** که نافهست مر رفتن
 خون را بکیرند مر و اقا قیاق از هر یک دو درم صدق سوخته و کلناز و نشاسته و قرط
 سوخته و شب بمانی و زعفران از هر یکی یک درهم افیون مصری یک درهم جله را بکوبند و باب
 بر سرشند و بر ششم باره فرجه نمایند **فرجه دیگر** که نافهست مر رفتن خون را باز
 دارد بکیرند مر و اقا قیاق و ریوند جینی و لادن و کافور و زعفران و کل ارمق
 از هر یک یک جزوی کوفته و بیخته باب لسان الجبل بر سرشند و بر ششم باره فرجه
 نمایند **فرجه دیگر** که خون رفتن بسیار باز دارد بکیرند خرفق تنور خشت الحدید و
 بوست انار و مانر و سبز و شب بمانی از هر یکی جزوی کوفته و بیخته بر سرشند
 باب ورق بارتنگ و بر ششم باره فرجه نمایند **فرجه** که خون حیض را بیدار سازد
 ورق کل سرخ خشک و بوست انار و ورق مورد و عوج و بوست طلع جله را در
 قدری آب بیزند و بر سرشند به عصا حیه التیسر و فرجه نمایند **فرجه**
 که نافهست از برای توجیر بکیرند مر و کبابه و ساق و اب سپر یکین داز کوش

و روغن کاسه در هر یک بیاورند و فرزند نماید **فرزجه** که نافه است مرفق خون را
 از رحم بگیرند سره سخت کردن و کلانار و جفت بلوط از هر یک جزوی بگویند به بیرون
 و برشند باب ورق مورد فرزند نماید **فرزجه** که نافه است مرفق غلیظ را بگیرند
 تخم شنب و تخم کرفس و سداب و سیلخه و قند و مسکینج و مصطکا و کون و مرو و جاما
 و قسط و لیمو ساینده و فیل و علك الانباط و اشق و چند بید استرا از هر یک جزوی
 این جمله کوفته و بیخته باروغن شنب استقال نماید **فرزجه** که خون حیض را بپزند
 و بگیرند کرد بلغار و اقاقیا و پوست کندر و صبر اسقوطی و دم الاخوین و حب
 الاس از هر یک جزوی کوفته و بیخته برشند باب ورق مورد و فرزند نماید بر ششم
 بام **فرزجه** که تسکین وجه بواسیر نماید و صلابت و رحم که در رحم باشد و وجه
 نافع بود **صفان** بگیرند سیم و بیه بط و باوند و اینون از هر یک دو درم هم را
 سخت کنند و بر ششم بخود نگاه دارند **فرزجه** که نافه است مرفق و سرطان و ترق
 خون را بگیرند اسرب قطعه و صلابت کنند بر اسرب دیگر باب توکرک یا اب کاهو
 یا بلعاب منکو غلیظ و قدری روغن کلدانل نماید و بخود بر دارد **فرزجه** که تلین
 او را مصلیه و وجعی که در رحم باشد بناید بگیرند بیه بط و مغز ساق کاهو یا مغز ساق
 کاهو و مقل و زعفران و زرد تخم مرغ بریان کرده و عکر روغن سوسن اجزا استوائ
 نرم کنند بتراب بخود نگاه دارند **فرزجه** که ابسترا و در چند بید استر و میعه
 ساینده و مرو قسط و بزر و جاشیر و اندک سنب و عنبر بگویند و حل کنند بتراب
 و بشاف سازند و بخود نگاه دارند **فرزجه** که سینه ابسترا کند بگیرند قطران قدری بر ششم
 باره بخود نگاه دارند بعد از مجامعت **فرزجه** دیگر عصا صمغ سلاب با قلع بخود نگاه دارند
 و بهتر از این است که مودلا نماید بان ذکر خود نزد مجامعت کردن **فرزجه** دیگر که خون
 حیض را بپزند بگیرند ماز و سبز سوخته و سر و کاهو و سوخته و پوست خایه مرغ سوخته
 و خسته بزم سوخته و کاه سوخته و شاذن سوخته و سره سوخته و کاه سوخته و کاه با و اقاقیا
 و دم الاخوین و کل قبری از هر یک جزوی بگیرند و برشند باب ورق مورد و بر ششم
 مورد و بر ششم باره فرزند نماید **فرزجه** از برای ضعف رحم بگیرند قرقه و حب
 البلسان و روغن نار دین از هر یک سه درم قرقه و جوز بوا و خرقة کتان

سوخته از هر یک بگیرند کمون دو درم چند بید استر و میعه استقال نماید **فرزجه** که
 تلین او را مصلیه که در رحم باشد بکند و تسکین وجه ان بناید بگیرند سره دخیلون
 باروغن سوسن بر ششم باره بخود نگاه دارند **فرزجه** که نافه است مرفق و سیدین را که از
 رحم این چون از موضع نزدیک این بگیرند صبر و دم الاخوین و کندر و اندروت و بخود
 نگاه دارند **فرزجه** که نافه است هم از ریم و سیدین که از رحم این و از موضع بعید این
 بگیرند کندر و اندروت و دم الاخوین و تر و شب و پوست انار و جوز الس و کوفته
 و بیخته باب کسته و یا اب بارتک و مورد برشند و بشاف سازند و بخود نگاه دارند
 و چون موضع بعید باشد حقنه نماید بدان و اضافت نماید بان کاهو و اقاقیا
 و رامک **فرزجه** که قرقه راتک و خوش کوداند بگیرند سک و زعفران در شراب بخوشانند
 و خرقة کتان در آن اندازند تا آن اب را بخود کشند و بعد از آن خشک کنند و از باره
 باره کنند و وقت حاجت باره از آن بیش از جماع بخورند **فرزجه** که قرقه را
 تنک کوداند بگیرند فقا و اخضر بیک درم مار و دو درم بگویند و خرقة بتراب تر کنند
 و بدان بیالایند و خشک کنند و باره از آن بکار میزنند **فرزجه** که رطوبت قرقه
 باز دارد بگیرند مار و تخم حاض از هر یک دو درم سره و حبث الحارین از هر یک یک درم
 بگویند و جفت و کلانار بخوشانند و خرقة بدان تر کنند و بدین ادویه بیالایند و
 استقال کنند **فرزجه** که حکه و خارش که در فرج و فم رحم و آفة مشه باشد نافه بود
 بگیرند ورق کاسه و خشک و اقاقیا و صندل و شیاق مامیثا و بوش در بند
 و بزرگ کتان مجموع را کوفته و بیخته بر ششم و روغن کاسه بقدر کفایت برشند و بر ششم
 باره بیالایند و فرزند نماید که بخایت مجربست **فرزجه** که جسر خون حیض نماید بگیرند
 اقاقیا و لحیه التیسر و پوست کندر و کز بار و کاه و خون و عفض و رامک و کاه
 سوخته از هر یک جزوی بگیرند و برشند باب ورق مورد و بر ششم باره
 استقال کنند **فرزجه** که خون حیض را باز دارد بگیرند زرا و کاه سوخته و جفت
 بلوط از هر یک جزوی بگیرند و برشند باب ورق مورد و یا اب خربوب بنی و ششم
 باره بدان تر کنند و بخود نگاه دارند **فرزجه** که خون حیض اگر مفرط باشد باز
 دارد بگیرند کاه مسحوق و تنکار و کلانار از هر یک سه درم کل بخنوم و زیره کرمانی

از هر یک بندهم بگویند و بپزند و بسازند باب ساق یا اب ورق مورد تر و بشم باره
 بدان بیالایند و فرزند نمایند **باب** **السابع عشر في ادوية العين** **الکمال**
 و برودات و ذرورات و شایات بدانکه الکمال است بیل در چشم کشند و برود است
 که چیزی چند بر ورده کوبه باشند بعد از آن سحق کنند و در چشم کشند و ذرور است که
 در چشم ریزند و شافه است که چیزی بمالند و در چشم کشند **فصل في الکمال**
کل زعفران تاریکی و خاریدن و آب ریختن چشم را مفید بود بکیرند زعفران
 و مندل از هر یک درم دار فلفل یک درم فلفل سفید و آنکه و نیم نوشادر بندهم مازو
 سبز سه درم کافور دانه و نیم بگویند و به بپزند بحوری و الکمال نمایند **کل**
الجواهر کبیر که مقوی بصر بود و صحت چشم نگاهدارد **صفت آن** سرمه اصفهانی
 و تو تیا هندی از هر یکی پنج مثقال مر قشیش از هب دو مثقال سرطان عری سه مثقال
 یا قوت زمانی یک مثقال دهانه فرنگی دو مثقال عقیق سرخ دو مثقال مرجان دو مثقال
 لاجورد جینی یک مثقال مروارید ناسفته سه مثقال ذهب کلس و فضه کلس و مایران
 جینی و فلفل سفید و دار فلفل اقلیمیا ذهبی و اقلیمیا فضی و رو سحق از هر یکی
 دو مثقال زعفران و تو بال النحاس و سادج هندی از هر یکی یک مثقال سادج عدسی
 مغسول سه مثقال جله کوفته و بیخته بحوری سحق نمایند و الکمال نمایند **کل الجواهر**
صغیر که مقوی بصر بود **صفت آن** بکیرند اتمد هفت درم مر قشیشا بندهم
 اقلیمیا ذهبی مغسول و بسد و مروارید ناسفته از هر یکی سه درم زعفران بندهم
 شاذن دو درم هم را کوفته و بیخته بحوری الکمال نمایند **کل سادج** که مقوی
 عینی بود و مزه را بر ویاند بکیرند سرمه شش درم مار قشیشا چهار درم اقلیمیا
 اسود ذهبی دو درم مروارید ناسفته دانه و نیم زعفران بندهم قرنچ شک
 قیراطی سادج هندی دو درم بسد بندهم هم را بگویند و به بپزند و سحق نمایند
 و استعمال نمایند **کل بنفسی** ظلمت چشم و خارش آنرا و اشک ریختن را سودمند بود
صفت آن بکیرند شاذن دو درم دم الاخوین دانه مس سوخته یک درم سادج
 هندی دو دانه سنبل الطیب بندهم دار فلفل بندهم مازو سبز یک درم قاقله
 و مشک از هر یکی دانه هم را کوفته و بیخته بحوری الکمال نمایند بان بوقت حاجت **کل توتیا**

که بیاض

قرنفل

که بیاض را از چشم بیرون بکیرند زبد البحر و اقلیمیا ذهبی و سرکین سومار و زبد بکینه
 و مرجان و سرطان بحری و مر قشیشا ذهبی از هر یکی چهار دانه سرمه اصفهانی بندهم
 شاذن مغسول و مروارید ناسفته از هر یک بندهم تیغ مار یک درم زنجار و نوشادر
 و فلفل و دار فلفل و فلفل و سنبل الطیب از هر یکی دانه و نیم مایران صینی دو دانه
 بوست خایه اشتر مرغ یک درم نمک هندی دو دانه تو تیا هندی یک درم جله کوفته
 و بیخته بحوری الکمال نمایند بان بامداد و شبانه **کل اغبر** جرب و قروح عین
 را مفید بود تو تیا سه درم سرمه سه درم تو بال مس یک درم و نیم و شیخ سوخته و
 مروارید ناسفته و اقلیمیا ذهبی و اقلیمیا فضی از هر یکی یک درم کوفته و
 بیخته سحق کرده الکمال نمایند بان **کل اغبر نوعی دیگر** بکیرند تو تیا کرمانی
 و شیخ سوخته از هر یکی ده درم شکر سفید چهار بندهم جله را کوفته و بیخته
 استعمال نمایند **کل مادی** مقوی بصر بود و اشک ریختن از چشم باز دارد و نشق
 رطوبات نماید و بال گرداند چشم از جرب و جرب و سبل را مفید بود **صفت آن**
 بکیرند سرمه و تو تیا هندی و تو بال مس و شیخ سوخته از هر یکی چهار درم مایران
 جینی یک درم هم را کوفته و بیخته دیگر با سحق نمایند و الکمال نمایند **کل** که
 سبل را مفید بود **صفت آن** بکیرند بوست هلیله رد و زنجبیل از هر یکی بندهم
 فلفل سفید دو درم نوشادر یک درم شاذن مغسول ده درم هم را کوفته و بیخته
 بحوری استعمال نمایند **کل** که تاریکی چشم را مفید بود و خارش و اشک ریختن
 را باز دارد **صفت آن** بکیرند سادج دو درم دم الاخوین بندهم مس سوخته
 یک درم سادج هندی و سنبل و دار فلفل از هر یکی بندهم مازو سبز یک درم قاقله
 و مشک از هر یکی دانه کافور نیم دانه کوفته و بیخته سحق کرده الکمال کنند
 بان **کل** که اشک ریختن از چشم باز دارد **صفت آن** بکیرند تو تیا ده درم بسد
 و هلیله زرد از دانه بیرون کوبه و صبر از هر یک چهار درم فلفل بندهم دار فلفل
 یک درم کوفته و بیخته و سحق کرده الکمال نمایند **صفت کل** که نافست از جهت ریختن
 مزه چشم **صفت آن** بکیرند خسته خرماء سوخته و سنبل و سرکین موش و بند و فلفل
 از هر یکی یک درم سرمه بریان کوبه سه درم قلعی سوخته غسل کرده شش درم زعفران

یکدم هم را کوفته و بیخته و سحق کرده اکتال نمایند بان **صفة کلی** که قوه چشم
 دهد و بصیرت را تیز گرداند **صفت آن** بکیرند تو تیا هندی و تو تیا کومانی از هر یکی یکدم
 اقلیمیا ذهبی و مس سوخته و زرد البصر و سورمه اصفهانی و شاذنه از هر یکی ده
 درم هم را بگویند و به میزنند و برورده کنند باب از اینان و بجو شافند و صاف
 نمایند سه روز و یک روز باب اهل الجبلین که بخته باشند و بعد از آن اکتال نمایند
 بان **صفة کلی** که هم قوه چشم بدهد و بصیرت را تیز گرداند **صفت آن** بکیرند سرمه
 هفت درم مار قشیشا یکدم اقلیمیا ذهب مغسول دوازده درم مروارید ناسفته
 سه درم زعفران نیم درم سادج هندی دو درم هم را کوفته و بیخته و سحق کرده اکتال
 نمایند **صفة کلی** که بیاض چشم را ببرد بکیرند پوست خایه اشتومغ و جینی باره
 و تو تیا کومانی و سرمه اصفهانی و سرطان محری و تو تیا هندی از هر یکی دو درم
 بشکل سوسمار و فلفل سیاه از هر یکی نیم درم تیغار سه درم شاذنه مغسول سه درم
 سنگ کارد تیز کن سه درم مار قشیشا یکدم هم را کوفته و بیخته و سحق کرده اکتال
 نمایند **صفة غریز** که نافه است از جهت تاریکی چشم و قوه بصر دهد و نشو اشک
 در سختی از چشم بکند بکیرند اقلیمیا ذهب و تو تیا هندی و سرطان محری و سرمه
 و تو بال سر و سادج هندی و صبر اسقوطی و مس سوخته و شاذنه عدسی مغسول
 از هر یکی دو درم فلفل سفید و سیاه و دار فلفل و نوشادر از هر یکی دو درم هم را
 کوفته و بیخته محری و سحق نموده همچون غبار اکتال نمایند **صفة غریز دیگر** اقوی از
 اول و این نافه است از ابتدا از آن و اب و انتشار و ضعف بصر و بده که در چشم پیدا
 شود و سلاق **صفت آن** بکیرند تو تیا هندی و اقلیمیا ذهب و صبر اسقوطی
 و سرطان محری حرق و زعفران و سنبل الطیب از هر یکی دو درم شاذنه مغسول شش
 درم فلفل و دار فلفل و نوشادر از هر یکی یکدم و نیم مشک دانه کافور نیم دانگ
 هم را کوفته و بیخته و در آخر امر خلط نمایند بان زعفران و کافور و نرم کنند در
 ها و ن چند روز و بعد از آن بپزند محری و سحق کنند و اکتال نمایند بان
صفة باسلیقون که کبر که خارش چشم را نافع است و تاریکی را ببرد **صفت آن** بکیرند
 زرد البصر و اقلیمیا فضا از هر یکی ده درم مس سوخته با نوزده درم غل اندرانی

و سادج هندی اسبیداج قلح و فلفل و دار فلفل و چند بید استق و سنبل الطیب و سرمه
 از هر یکی دو درم قرنفل دو درم صبر اسقوطی یکدم دواله یکدم مرصاف و مایران جینی
 و نوشادر و دار زرد از هر یکی سدرم اهل الجبلین زرد از خسته بیرون کرده چهار درم غل طعام
 یکدم هم را کوفته و بیخته و سحق کرده اکتال نمایند بان **صفة باسلیقون اصغر** که منافعه مثل اشک
 اکثرست **صفت آن** بکیرند اقلیمیا ذهب ده درم مس سوخته یکدم اسفنداج رصاصی
 و غل انطافی از هر یکی دو درم نوشادر و ارید و فلفل و دار فلفل از هر یکی دو درم زرد البصر
 دو درم و اشنه از هر یکی یکدم هم را کوفته و بیخته محری و سحق کرده اکتال نمایند بان
صفة کلی که در چشم را پاک گرداند بکیرند زهره کرکس و زهره بزغال و زهره باشته از هر یکی
 جزوی و خلط نمایند بان روغن بلسان نیمه و زن آن و اب انار ترش و اب انار شیرین
 و اب حماض الا ربع از هر یکی نیمه روغن و هم را در قارور و بکنند و بنهند در افتاب
 فرا گیرند از آن هر روز آنچه در بوم آن نشسته باشد و بود از آن و بکنند در صدق پاک
 و خلط کنند بان عسل شهد که آتش ندیده باشد و اکتال نمایند بان صباغ و شام در قوت
 خلط معده **صفة روشنائی** که ضعف بصر را بغایت مفید بود و بوده را ببرد **صفت آن**
 بکیرند مس سوخته و شاذنه از هر یکی یکدم فلفل و دار فلفل و زعفران و شحم حنظل
 از هر یکی نیم درم رنجار و صبر اسقوطی و بوم ارمی از هر یکی یکدم اقلیمیا ذهب و درم
 هم را کوفته و بیخته سحق کرده اکتال نمایند بان **فضله البرودات برود حمم حاد**
 نافع است از سبل و سلاق و جرب چشم که در اجفان باشد و اشک در سختی **صفت**
آن بکیرند تو تیا کومانی و پوست هلیله زرد و زرد جو به از هر یکی یکدم زنجبیل
 و دار فلفل از هر یکی دو درم امج و مایران جینی از هر یکی دو درم بگویند و بپزند و
 باب غوره تر هفت روز و برورند و بعد از آن خشک کنند و بسایند و استعمال نمایند
نوع دیگر تو تیا کومانی و زرد جو به از هر یکی ده درم پوست هلیله زرد و زنجبیل از هر یکی
 دو درم و نیم غل هندی یکدم هم را بگویند و بپزند محری و بپزند و باب غوره بپزند
 و بعد از آن خشک کنند و سحق کنند و استعمال کنند **برود حمم برود از جهت امر حاد**
 چاره و کوی چشم را نافع بود بکیرند تو تیا کومانی بگویند و به میزنند محری و باب غوره
 تر هفت روز و برورند و در یکبار سحق نمایند و استعمال کنند **برودی** که چشم

را با گرداند و حرارت چشم را ساکن گرداند **صفه آن** بکیرند اقلیمیا ذهاب چهار درم
توتیا هندی یعنی سره بخندرم نیکو می آیند و بکلاب و محل خمر می کشند و در خمر فرو کنند و
می ستوبند و می مالند هفت روز و بعد از آن خشک کنند باد و دانه کافور می کشند
و استعمال نمایند **صفه برودی** نرم که در بقایا رسد استعمال نمایند بکیرند ساد هندی
و مس سوخته و اینون و شاسته از هر یک هفت درم صغ عربی سی درم اقلیمیا فضع
چهار درم اسفنداج رصاص شصت درم همه را کوفته و بیخته بخور و بر ورده کرده
باب باران و سخت نموده استعمال نمایند **برود اسودک** او جام چشم را نافع بود بکیرند اینون
ده درم مس بکیرم کافور دو درم زعفران دو دانه مرصاف بخندرم مس سوخته دو درم
اقلیمیا ذهاب بخندرم صغ عربی چهار درم توتیا هندی و قاقله از هر یک یک درم سره بیست
درم مار قشیا دو درم نبات دانه اقلیمیا و مس سوخته هر یکی را جدا گانه بگویند
حضض و کلنار و ساد از هر یکی دانه و نیم بگویند ادویه را و به بیزند بخور و
اگر خواهند خوب می آیند صغ را در آب باران آن مقدار که چهار اصبع از آن بگذرد و
ادویه را در آن می کشند و به بیزند بخور و استعمال نمایند **برود هندی** که نافه است
از جهت سبل و اشک ریختن و برده که در چشم آمده باشد و فتح که در اجفان باشد
و بیاض که در عین آمده باشد **برود صفه آن** بکیرند توبال النحاس و مس سوخته
و زنجار از هر یک هشت درم بوره ارمی و صبر و نمک انداز از هر یکی چهار درم
فل فل سیاه و زاج مصری یا بصری سوخته و زنجبیل از هر یکی دو درم همه را کوفته و بیخته
بخور و بر ورده کنند بر که و رها کنند تا خشک شود و بعد از آن می کشند و بخور
دیگر بار می بیزند و استعمال کنند **صفه برود کافوری** و از آن می خوانند نافع است
از جهت حرارت چشم و رمیاد بکیرند توتیا کرمانی مغسول بخندرم کافور و جنبه
تا قیراطی می کشند هر دو را نیکو تا همچون غبار گردد و استعمال نمایند **صفه**
برودی که بیاض و رمیاد سفید بود بکیرند اقلیمیا شانه زده درم اسفنداج دراز
درم اینون و کثیرا و صغ عربی و شاسته از هر یکی دو درم از زروت هشت درم
که بر ورده بلبین آن همه را کوفته و بیخته و می کشند استعمال نمایند **برود قرع**
که جهت رمیاد نافه است بکیرند توتیا کرمانی و بگویند و بیزند و باب کدوی

ترهفت روز بر ورده کنند و دیگر بار می کشند و استعمال نمایند **برود خیار بالنگ** بکیرند
توتیا و خیار بالنگ که محرق کرده باشند در آن فند و در خیار ارد بکیرند و در تنور است
بنهند بعد از آن بیرون آورند و آن توتیا ها را از آن میان بر آورند و می کشند و صلا می کنند
و استعمال نمایند **صفه در وراف و رابيض** رمدی که جلد
ان ساکن شده باشد و در آن فرو نشسته باشد نافه است **صفه آن** بکیرند از زروت
بر ورده بشیر خرم بخندرم شاسته دو درم نبات و صغ عربی از هر یکی یک درم بگویند و بیزند
بخور و بر ورده نمایند **بان در و رمدی** نافع بود جهت رمیاد که **صفه آن**
از زروت جلا می سفید بشیر خرم بر ورده در تابستان بدان مقدار که ترک گردد و در ظرف
الکینه پیالانید تا خشک شود در سایه بعد از آن بسایند و بیخته بخور و بکیرند و بکار
برند **در و راصفر کبیر** وجه عینی که از رطوبه باشد سود دهد و رمیاد عقیق را نافع
بود **صفه آن** بکیرند از زروت بر ورده بشیر خرم بخندرم شیاق می شاد و درم و نیم
صبر و تخم کل و زعفران از هر یکی یک درم و اینون مصری چهار دانه کوفته و بیخته
بخور و بر ورده نمایند **در و راصفر صغیر** رمد صبیان و ریاغ و قرع و راجشم را مفید
بود و بقایا در رمیاد نافع است **صفه آن** بکیرند از زروت بشیر خرم بر ورده
شش درم شیاق می شاد درم صبر دو دانه در و رابيض شش درم همه را بگویند
و بیزند بخور و بر ورده نمایند **نوعی دیگر** از زروت بر ورده درم شیاق می شاد
دو درم شاسته چهار درم و در و راصفر کبیر سه درم با هم بسایند و بر ورده نمایند
در و ر کافوری که چشم حرارت چشم را نافع است رمد را ساکن گرداند **صفه آن**
بکیرند صدف سوخته و مر و ارید ناسفته از هر یکی دو درم شاسته یک درم کافور دانه
همه را بگویند و به بیزند بخور و بر ورده نمایند **در و ر صدف** مفید بود در چشم
را که از کرم بود **صفه آن** صدف سوخته و مر و ارید ناسفته از هر یکی دو درم
کافور نیم دانه کوفته و بیخته بخور و بر ورده نمایند **در و ر اغبر** جرب و سبل
و شزناق و شرم و قرع چشم را مفید بود **صفه آن** بکیرند توتیا کرمانی بر ورده
باب باران و مفتول کرده شلج محرق از هر یکی ده درم شکر طبرزد سفید بخندرم
جله بسایند و در غایت نرمی و هر شیشه بکشد و بوقت حاجت بکار برند **در و ر مدکی**

که نافه بود در اخر مد را و جرب را و در مصر و کوفه و عشا که در چشم بود نیکو باشد
صفت آن بکیرند از زرق سفید خوب بشیر خرب و زرد درم صبر اسقوطی درم
 حضض و درم زعفران درم همه را بسایند و بحری به بیرون و بکار برند **صفت**
ذروری که مرد کهنه را مفید بود بکیرند اسفند و اقلیمیا فضا از هر یکی درم
 شاذنه و مس سوخته از هر یکی سه درم و نیم کثیرا شتر درم بسد و در و ج از هر یکی
 دو درم صغیر از هر یکی چهار درم افیون نیم درم مروارید ناسفته و زرد البحر و نبات و نشاسته
 از هر یکی چهار درم کوفته و بیخته بحری و ذر و نماید **صفت ذروری** که بخاریدن
 چشم و تاریکی آن و اشک را بخنک را مفید بود بکیرند اب رازیانه بنجاه درم و فیل زهر
 و زهر کلنگ و زهر خروس و زهر کبک از هر یکی سه درم زهر شبوط و آن نوعی
 از ماهیست یک درم مشک کافور از هر یکی ربع درم خشک کنند زهر هارادر سایه و بسایند
 و بخور بسیارند در اب رازیانه و هر هاکند تا خشک شود و دیگر بار سحق کنند و ذر و نماید
ذر و ملایا را مفید بود بکیرند از زرق بشیر خرب و زرد نشاسته و نبات و مساوی
 بسایند و ذر و کنند **اکسیر** که قروح عین را مفید بود بکیرند شاذنه مغسول و مروارید
 ناسفته و بسد و تو بال و سرخ و مس سوخته مغسول و اقلیمیا ذهب از هر یکی درم
 سرمد اصفهانی و مار قشیشا و زرد البحر از هر یکی یک درم کوفته و بیخته بحری و ذر و
 نماید **صفت ذر و وردی** لای علی کمال نافه است از جهت قروح عین بکیرند شاذنه
 مغسول و شنبه سوخته از هر یکی درم بوست خایه شتر مرغ مغسول و مس و
 بخور خشنه بخت درم همه را کوفته و بیخته بحری و ذر و نماید **صفت ذروری**
 که بیاض را مفید بود سرطان بحری و اقلیمیا و ذهب و سرکین و سوسمار و شنبه سوخته
 و زرد البحر و مساوی الاجزاء بسایند نیکو و ذر و نماید **نوعی دیگر** که هم از جهت
 بیاض مفید بود بکیرند سرکین برستوک بکوبند نیکو و بکار از اند به غسل شد و الکمال
 نمایند بان که بیاض را برود برودی **صفت ذروری** که نافه است از جهت قروح عین و سرمد
 بکیرند سرمد اصفهانی و شاذنه مغسول از هر یکی جزوی بکوبند و بسایند بخور
 و ذر و نماید **صفت ذروری** که نافه است از جهت قروح عین را بکیرند شاذنه مغسول
 و مس و ذر و نماید **صفت خرم** که نافه است قروح عین را و بر میگرداند

کوبای

کوبای که در قریبه پیدا شده باشند بکیرند شنبه حرق و شاذنه مغسول از هر یکی جزوی
 کوفته و بیخته بحری و استعمال نمایند **خرم صغیر** است که بکیرند بوست تخم مرغ و نخ و سیاه
 در اب بشیرین و هر هاکند در افتاب تا کهنه شود بعد از آن بشویند و چند نوبت همچنین
 کنند تا زهرهای که اب کهنه نشود بعد از آن خشک نمایند و سحق کنند نیکو و با نبات
 سحق کرده استعمال نمایند **نوعی دیگر** بوست تخم مرغ را بشویند و بخاکستر و نمک تابرد
 از روی آن بوست اندرونی وی و هیچ از آن بروی اب نماید بعد از آن خشک کنند
 و سحق نمایند نیکو و بیخته نمایند بحری و استعمال کنند که منفعت میدهد قروح عین
 و بیاض از آن و نشفی نماید در معده را و منع سواد میکند از چشم **خرم کبیر** است
 که بکیرند بوست تخم مرغ مدبر و عقد قصب بوسید و خاکستر صدق و مروارید
 و شنبه و زرد البحر و بشکل سوسمار و دهانه فرنگی و اقلیمیا فضا و اقلیمیا و سیاه
 و شاذنه مغسول و خاکستر اجنه شرب و بسد اجزاء مساوی و حجر مس ربع
 جزوی و شیر زرق یعنی بول خفاش نصف جزوی سحق کنند و استعمال نمایند
خرم معسل است که بکیرند بشکل سوسمار و بوست خایه شتر مرغ مدبر
 جناحه کهنه شد و صدق حرق مغسول و شنبه و بسد و کین برستوک و بوم از این
 سحق نمایند و تسقیه کنند بزهر کرکس و زهر کلنگ و خشک کنند و سحق نمایند تا نیا
 و حل نمایند در عسل رفیق صاف و تکیه نمایند **فصل في الشیافات**
شیاف قیصر ظفره را مفید بود شاذنه مغسول دوازده درم صغیر عربی
 و مس سوخته از هر یکی شتر درم قلع طار سوخته و زنجار از هر یکی هشت درم
 افیون دو درم و نیم همه را بکوبند و به بیرون و بسایند با اب رازیانه و شیاف
 سازند و در سایه خشک کنند و در وقت حاجت بر سینه بمالند و در چشم کشند
شیاف دینار جون وجه شدید و حراره مغرط که در چشم باشد مفید بود و
 طره را نافه است بکیرند اقلیمیا و ذهب و مس سوخته از هر یکی دو درم بسد
 و مروارید ناسفته و دم الاخوان از هر یکی چهار دانگ مر و زعفران و نشاسته
 و دار زرد از هر یکی دو دانگ زرنج سرخ و نبات از هر یکی نیم درم اقا قیاد و
 دانگ همه را بکوبند و به بیرون و بسایند با اب و به شاف سازند و خشک کنند در

سر ۶

سایه **شیاف مرارات** ظلمت وضعی بصر را مفید بود و نزول آب در چشم را مفید بود
 بکیرند زهرم کفتار و زهرم کبک و روغن بلسان از هر یک یک درهم از زروت برورده
 و صبر و زعفران از هر یک دو درهم بکوبند و بپزند و برشند باب سداب و بشاف
 سازند و در سایه خشک کنند و استقوا نمایند **نوع دیگر** زهرم کلنگ و زهرم شبوط و زهرم
 عقاب و زهرم باز و زهرم کبک در سایه خشک کرده منشاوی بسایند و ده درهم از آن
 با ششم حنظل و سکیج و افیون از هر یکی یک درهم بسایند و باب راز یا نه برشند و بشاف
 سازند **نوع دیگر** زهرم عقاب و باشه رو باه و خرس و شبوط و منشاوی بسایند
 و باب راز یا نه برشند و بشاف سازند **شیاف ریز** که نافست از ظفرم و
 سبل عقیق چون باشد بان حراره و میاض غلیظ را ببرد بکیرند سرمد و زنجار
 و سادخ هندی از هر یک یک درهم و نیم اقلیمیا دو درهم اشق و سکیج و دار فلفل
 از هر یکی نیم درهم اشق و سکیج را بخوبی بسانند بشراب کهن باقی ادویه کوفته و بیخته
 بدان برشند و بشاف سازند **شیاف اسود** حره چشم و شد و وجه و سبل که از
 حراره باشد نافست و اشک مرخص نشف کند **صفت آن** بکیرند اسفنداج
 رصاصی چهار درهم صغ عربی کثیرا از هر یکی یک درهم افاقیا مغسول بخندرم
 سنبل و افیون از هر یک چهار دانگ مرصافی نیم درهم همرا بکوبند و به پزند و برشند
 باب و بشاف سازند و در سایه خشک کنند **شیاف اسود نوعی** که مبرد است و مطع است
 چون طلا کنند بان چشمی که ورم کرده باشد **صفت آن** بکیرند اقلیمیا و ذهب
 و اسفنداج رصاصی و صغ عربی از هر یک چهار درهم و سنبل و نشاسته از هر یکی
 یک درهم و نیم افاقیا مغسول بیست و چهار درهم همرا کوفته و بیخته باب رو باه
 تروک برشند و بشاف سازند و در سایه خشک سازند و این شاف نافه است
 سبل را چون باشد بان حراره و رمد و حره عین و دمه را هم مفید است
شیاف زعفران نافست مودمه را که حادث شود از عقب قطعه ظفرم و لحم زاید
 در چشم **صفت آن** بکیرند زعفران و سنبل الطیب از هر یک دو درهم دار فلفل یک درهم
 فلفل سفید دانگی و نیم نو شاد در نیم درم ما زوی سبز سه درهم کافور نیم درهم ادویه را
 کوفته و بیخته برشند باب و بشاف سازند **شیاف ابار** نافست از آثار قروح عین

و محل قروح را بر میگرداند بکیرند اسرب سوخته و مس سوخته و سرمد اصغاف
 و قویا هندی و صغ عربی و کثیرا از هر یکی شش درهم افیون نیم درهم همرا کوفته و بیخته
 برشند و بشاف سازند و در سایه خشک کنند **شیاف بر بوم** برده که در چشم آمده
 باشد ببرد بکیرند مرو زعفران از هر یکی دو درهم سنبل الطیب بخندرم دودا بکینه با زده
 درم صغ عربی چهار درهم ادویه کوفته و بیخته نمایند و باب برشند و بشاف سازند
 و در سایه خشک کنند **شیاف** که ورم عین و رمد و دمه را نافه بود و حره و سنبل را
 نافه بود **صفت آن** اقلیمیا و ذهب و اسفنداج و افیون و مس سوخته و صغ عربی
 از هر یک چهار درهم مرو سنبل و نشاسته از هر یک درم و نیم افاقیا مغسول بیست و
 چهار درهم بکوبند و بپزند و باب رو باه تروک برشند و بشاف سازند و در سایه
 خشک کنند **شیاف ابیض** حره عین و ابتداء رمد را مفید بود بکیرند صغ عربی
 و نشاسته و کثیرا از هر یکی دو درهم اقلیمیا و فلفل یک درهم اسفنداج رصاصی شش درهم
 همرا کوفته و بیخته برشند بسفید تخم مرغ و بشاف سازند و در سایه خشک کنند
شیاف ابیض نوعی دیگر بجهت مدم حار بکیرند صغ عربی و نشاسته و کثیرا از هر یکی دو درهم
 اقلیمیا و فلفل و افیون از هر یکی یک درهم اسفنداج رصاصی شش درهم همرا کوفته و بیخته
 بسفید تخم مرغ برشند و بشاف سازند و در سایه خشک سازند **شیاف ابیض**
نوعی دیگر نافست از رمد حار بکیرند اسفنداج رصاصی هشت درهم صغ عربی چهار
 درهم افیون و کثیرا از هر یک یک درهم همرا کوفته و بیخته برشند به بیاض تخم مرغ و
 بشاف سازند **شیاف ابیض** بجهت رمد حار در آن مدته باشد نافست بکیرند اسفنداج
 رصاصی هشت درهم از زروت برورده بشیر خر و کثیرا و افیون از هر یکی یک درهم صغ عربی
 چهار درهم همرا کوفته و بیخته باب باران برشند و بشاف سازند و در سایه خشک کنند
نوعی دیگر که نافست از قروح و مدم غلیظ که در چشم باشد بکیرند اسفنداج رصاصی
 هشت درهم افیون و از زروت برورده بشیر خر و کثیرا از هر یکی یک درهم صغ عربی
 چهار درهم کدر خ کدرم همرا کوفته و بیخته باب برشند و بشاف سازند و بسای
 خشک کنند **شیاف ابیض نوعی دیگر** حره عین را و ابتداء رمد را نافه است بکیرند اسفنداج
 رصاصی جزوی کثیرا و از زروت برورده بشیر خرا از هر یکی نیم جزو کوفته و بیخته

بسفید تخم مرغ برشند و بشاف سازند و در سایه خشک کنند
 جهت مدحار بکیرند صغ عرب و شامه و کثیرا از هر یکی یکدرم اقلیمیا فضی
 و افیون از هر یکی یکدرم اسفیداج رصاصی شش درم هر را کوفته و بیخته بسفید تخم
 مرغ برشند و بشاف سازند و در سایه خشک سازند نافعست
 از زرد مدحار در آن مده باشد نافعست بکیرند اسفیداج رصاصی هشت درم از زرد
 بروده بشیر خر و کثیرا و افیون از هر یکی یکدرم صغ عربی چهار درم هر را کوفته و بیخته
 باب باران بر شست و بشاف سازند و در سایه خشک کنند که نافعست
 قروح و مده غلیظه که در چشم باشد بکیرند اسفیداج رصاصی هشت درم افیون
 و از زرد بروده بشیر خر و کثیرا از هر یکی یکدرم صغ عربی چهار درم کندر زرد
 یکدرم هر را کوفته و بیخته بر شست باب باران و بشاف سازند و بسایه خشک کنند
 خر قه عین را و ابتدا در مده را نافع است بکیرند اسفیداج
 رصاصی جزوی کثیرا و از زرد بروده بشیر خر از هر یکی نیم جز و کوفته
 و بیخته بسفید تخم مرغ برشند و بشاف سازند و در سایه خشک کنند **شیاف**
ابيض نوعی دیگر از برای مدحار نافعست و حرم عین را ببرد بکیرند اسفیداج
 رصاصی مغسول درم از زرد بروده بشیر خر بر ورده سه درم نشامه و کثیرا
 از هر یکی یکدرم افیون نصف درم کوفته و بیخته باب باران شاف سازند و در سایه
 خشک کنند **شیاف احمر لین** بقایا مرد و غلظ اجفان را نافع است بکیرند
 شادخ مغسول شش درم مس سوخته چهار درم بسد و مر و اردی ناسفته و کهر با
 و اسرغ از هر یکی دو درم صغ عربی و کثیرا از هر یکی یکدرم کاه خون و زعفران
 از هر یکی یکدرم هر را کوفته و بیخته و بر شست باب و بشاف سازند **شیاف احمر**
حاده جرب و مکنه و سلاق و سبل و استرخا جفن را نافعست بکیرند شادخ مغسول
 شانزده زنجار رد و از ده درم قلع طار سوخته هشت درم شب یمانی دو درم مس
 سوخته چهار درم هر را بکوبند و به بیزند و بشرب بر شست و بشاف سازند
شیاف اخضر که میاض را ببرد زنجار سه درم و نیم اسفیداج رصاصی و اشق و صغ
 عربی و نشامه از هر یکی یکدرم ادویه را کوفته و بیخته بر شست باب سداب و بشاف

سازند **شیاف دیگر** که جرب کهنه و غلظ اجفان و سبل کهنه که با آن حده نباشد و
 حرم نیز نباشد مفید بود و میاض و آثار قروح و غشاوه را نافع بود **صفت ان**
 بکیرند افیون و اقلیمیا نصفه از هر یکی یکدرم اسفیداج رصاصی و صغ عربی و زنجار
 و اشق از هر یکی دو درم اشق را بخوبی بمانند و ادویه را کوفته و بیخته بدان بر شست
 و بشاف سازند **شیاف اصغر** که غشاوه و ابتدا را برامفید بود و از زرد و تیاق
 مامیتا از هر یکی هشت درم مرو و بوره از هر یکی و فلفل سفید از هر یکی چهار درم زنجار
 سه درم دو درم زعفران یکدرم و نیم کوفته و بیخته بر شست باب راز یانه و بشاف سازند
شیاف علانی تاریکی چشم و خارش و اشک تر سخت و سبل و میاض را ببرد و صحت عین را
 نگاهدارد **صفت ان** بکیرند قوتیا کرمانی ده درم زرد جو به یکدرم زنجبیل و کثیرا
 و هلیله زرد و مامیران جینی از هر یکی یکدرم نمک هند یکدرم حوض یک درم
 کوفته و بیخته بر ورده کنند باب غورم تر یکد فعه و یکبار دیگر باب خیام بالند و یکبار
 دیگر باب ترخان یکبار دیگر باب راز یانه و بشاف سازند و در سایه خشک کنند **نسخه**
دیگر قوتیا کرمانی بیست درم پوست هلیله زرد یکدرم صغ عربی یکدرم حوض
 یک درم دو درم زرد جو به و زعفران و شیاف مامیتا از هر یکی یکدرم و نیم کوفته و بیخته
 بر ورده نمایند باب غوره بعد از آن باب راز یانه و بشاف سازند و در سایه خشک کنند
شیاف که ابتداء در مده را نافع است و وجه شدیدی را ساکن کند و خواب او را بکشد
 شیاف مامیتا هفت درم زعفران و افیون و حوض و صغ عربی از هر یکی دو درم کثیرا
 و از زرد بروده بشیر خر بر ورده از هر یکی چهار درم چند بید استر یکدرم کوفته و بیخته بر شست
 باب و بشاف سازند **شیاف مامیتا** از نسخه حینی ابن اسحق بکیرند مامیتا هشت درم
 افیون مصری یکدرم عطر روت بر ورده بشیر خر و زعفران از هر یکی یکدرم هر را کوفته
 و بیخته باب باران بر شست یا بطلاب بر شست و بشاف سازند و در سایه خشک کنند **نسخه دیگر**
 بکیرند عصاره مامیتا و ورق کلسرغ و صبر و صندل از هر یکی یکدرم زعفران ثلث
 درم ادویه را کوفته و بیخته بعصاره مامیتا بر شست و بشاف سازند **نسخه دیگر**
 بکیرند اقا قیا و کندر و افیون از هر یکی یکدرم مامیتا چهار درم هر را کوفته و بیخته
 باب و ورق مورد یا باب کشیز تر بر شست و بشاف سازند و در سایه خشک کنند

باب **الثامن عشر في اذوية الاسنان والسنونات فصل**
اذوية الاسنان دواي که اسنان مسترخیه را قوه دهد و لثه را سخت گرداند
و بوی دهان خوش کند و لون را صاف گرداند و پاک کند **صفت آن** بکیرند خم عود
که مازک و بوره ارمق و ابکینه شای و سماکی و زرد البهر از هر یکی جزوی بگویند
و سحق نمایند و مسواک کنند بان **دواي** که نافست در انجا ردم از قه و لثه و وجع
اسنان را سود دارد بکیرند شب بمانی بود نه چیل بیت درم بگویند و به بیزند و
استعمال کنند بان **دواي** که اسنان متحرکه مست مثله را قوه دهد و سخت گرداند
بکیرند در خل و عسل و مضغه نمایند بان **دواي** که وجع اسنان را سود دارد
بکیرند فلهاده درم بوره ارمق شمش درم عاقر قرحا و مویز و زنجبیل از هر یک یک
جهاز درم کوفته و پیخته بمالند شب و بامداد بردندان **دواي** که فافست
در وجع اسنان بکیرند بکیرند مویز و شب و قسط از هر یکی جزوی بگویند
و بیزند و بردندان بمالند **دواي** هم درین باب بکیرند سیر و شونیز از هر یک جزوی
بگویند و بیزند و بردندان بمالند **دواي** که فافست در اسنان مسترخیه و وجع
اسنان را نیز ساکن کند بکیرند قدری عسل و قدری موم و بیامیزند بان نیم جزوی
از رفت و از ان حبها سازند و یک حب از ان بردندان موم بخایند بوقت حاجت
دواي که در دندان را ساکن گرداند در ساعت بکیرند دو حبه یا سه حبه مویز و
در بنبه باره به بیجد و ترکردانند به قدری آب و بگویند در میان دو نکل و دجک
از ان بهفتی ما و ف که ساعت وجع را ساکن گرداند یا بکیرند مقدار قیر اطلی از تیغار
کوفته و در بنبه باره نهند و بر روی دندان موم نهند که در زمان وجع را ساکن گرداند
دواي بکیرند عاقر قرحا و بنهند بر دندان موم بعد از ان که این عاقر قرحا را
مد بر کرده باشند در خل خرم مد یکماه تا نرم شده باشد همچون مسواک در ساعت
وجع ساکن شود و دندان را منقطع شود فی زحمت **دواي** که کند دهان بیرون بکیرند
مصطک مثقالی و دروی زیت سوخته مثقالی و نیم و ورق غار مثقالی بگویند و پیخته
بنفشاند بر دهان **دواي** هم درین باب بخایند خرفه یا جوز یا لوز یا فستق
بدندان در دغال **دواي** که بجهت قلع دندان فی وجع بکیرند شب بمانی و مرا

هر یک جزوی کوفته و پیخته بنهند بر دندان **دواي** هم درین باب بکیرند
بزر الیج و الیون و مرو و فلفل و عاقر قرحا از هر یک درمی فند و درم کوفته و پیخته بردندان
نهند **دواي** که قلع ایشان نماید باسانی اول پیرامون دندان را بنفش بزنند پس بکیرند
قدری زاج و عفس و مویز و شب بمانی و کز مازک و دار فلفل هم را سخت کنند و بسرشد
بقطران و موم و بردندان طلا نمایند **دواي** هم درین باب بکیرند عاقر قرحا و بنهند
در هر که جهاش از زرد و بعد از ان سخت کنند و بگردانند پیرامون دندان در دنگ همچون تاجی
از شمع و بنفش بزنند بر حوالی ان دندان و بمالند بروی این دارو و صبر نمایند یکساعت
بعد از ان بکشند دندان را بدست یا بکلیتین که دندان باسانی منقطع شود **دواي** که
دندان را سفید گرداند از هر یک پاک کند و بوی دهان خوش گرداند و از ان کافصا در
بکیرند بوره و پوست انار و زرد البهر و مرو و شونیز از هر یکی جزوی بگویند و بیزند
و مسواک کنند بان **دواي** که تسکین وجع اسنان کند بیزند و ورق غار یا حب انهار
در سر که و مضغه نمایند بان چند بار که در ساعت تسکین نماید **دواي** که سخت گرداند
لثه و مسترخیه و قطع نماید خورق که روان باشد از ان بکیرند فقا آذخر کرم و نخته
نمایند و طلا نمایند بر لثه **دواي** که از برای سرعت نبات اسنان اطفال بغایت مفید
است بمالند بیوسته غور و منبت گاه اسنان ایشان را بروغن کاو و نمکه کاو و بنفش
کاو یا بمالند انجا بیوسته نافحه ارب **دواي** که لثه مسترخیه را سخت گرداند
و اسنان را محکم کند و بوی دهان خوش کند بکیرند سعد محترق و نمک اندرانی
و زرد البهر از هر یکی ده درم عاقر قرحا و کبابه و ثمره الطرفا از هر یکی هفت درم سماق
جهاز درم قزقل و درم هم را کوفته و پیخته مسواک نمایند **دواي** که سخت
گرداند لثه و دندان مسترخیه را بکیرند اقاع زمان حلو و حامض و ثمره الطرفا
از هر یک ده درم کلنا رو و ورق کل سرخ و جفت بلوط و زاج اساکفه از هر یکی پنجم درم
حب الاس شش درم خسته هلیله زرد هشت درم شب بمانی بریان کرده جهاز درم
ماز و سبز غیر مشقوب هشت درم نمک اندرانی پنجم درم هم را کوفته پیخته بخورند
مسواک نمایند بان **فصل في السنونات سنون** که دندان را جلادهل **صفت آن**
شاف بزرگ و سوخته و نمک اندرانی و کف دریا از هر یک جزوی پنج فی سوخته و جز

ساج هندی ربع جزوی و سفال جینی جزوی همرا کوفته و بیخته بحوری سنون سازند
سنونی دیگر که دندان را جلاد دهد و بیاضی را ببرد **صفت آن** بکیرند آلبینه شای و کف دریا
 از هر یکی برابر هر دو را میک بسایند و بردندان بمالند باید که کوشش بن دندان
 از آن نگاه دارند تا سوده نشود **سنونی** کف دریا و غلک سوخته و سفال جینی و صدف
 سوخته و جو سوخته و خاکستر بخی فی و زراوند مدحرج از هر یکی جزوی کوفته
 و بیخته بردندان بمالند **سنونی** که بوی دهان خوش کند و بیخ دندان را محکم گرداند
 و قوی تمام بدهد **صفت آن** شاخ برکویی سوخته و غلک بصل مجنون کوبه و سوخته
 از هر یکی درم زعفران و سنبل الطیب و سداب خشک کوبه از هر یکی دو درم کلنا و
 و سماق از هر یکی یک درم شعر سوخته و جو سوخته از هر یکی سه درم همرا کوفته و بیخته
 بحوری سنون سازند **سنونی** که از جهت جو شیدن دهان نافع بود **صفت آن**
 فلفل و اقاقیا و سماق فی دانه و طباشیر و کلنا و ورمق کل سرخ و ارد جو بجمع مساوی
 کوفته و بیخته اول قدری سرکه و دو جند آن کلاب بر سران کنند و نیم گرم نمایند و بکنان
 باره دهان بشویند و بعد از آن از اسنون نرند **سنونی** که بوی دهان را خوش کند
صفت آن قرنفل و سک و قوفه و جو ز الطیب و سعد و سنبل و پوست ترنج خشک
 از هر یکی جزوی مشک قدری بجمع کوفته و بیخته باز در الویه که خوشبوی بود برشند
 و حبها سازند مانند خودی و هر روز سه حب از آن در دهان گیرند و قدری بخایند
 و آب آن فرو برند **فلر سنون** که نافع مرلنه و امیه مسترخیه و لته مرا محکم کند و بیخ
 دندان که فاسد و متعفن گشته باشد با زحال صلاح آورد و فساد و عفونت را
 ببرد و خون را قطع نماید **صفت آن** بکیرند نوز که آب ندیده باشد سه درم و شب
 یمانی خالص دو درم و غلک اندرانی سوخته یک درم و نیم و اقاقیا دو درم و نیم و مرصافی
 سه درم و زرنیخ زرد و سرخ از هر یکی دو درم و نیم نو شادر چهارم را اندک در می همرا
 محکم کنند نیکو بعد از آن خلط نمایند محال الاس عتیق خلط تخمین غلیظ و بیالامید
 بر خشتی اجر نو و بکزارند تا در سایه خشک شود بران بعد از آن بردارند و باره
 کنند و نگاه دارند و هرگاه که خواهند استعمال نمایند از باره از آن بکیرند
 و سحق کنند و به بیچند برانکشت خرقه کتان و در هر یک کهنه فرو بردند تا ترکه

بعد از آن در پی دارو بگردانند چنانچه بسیار بران جسمیده نشود بعد از آن
 بمالند از آن بر غمور و بیخها دندان و لته مالیدنی هسته تا زمانی که از
 غمور و بیخها دندان و لته خون روان گردد بعد از آن مصفیه نمایند
 باب و سرکه خوسیا نیده باشند در و اطراف مورد بار و غن کل سرخ و بعد
 از آن دو روز یا سه روز رها کنند بعد از آن دیگر بار بموجب مذکور شده
 اعاده نمایند بر مصفیه کنند بدستوری که یاد کرده شد اگر حاجت باشد و این
 معالجه بهترین و تمام تر معالجات است در لته دایمه و غمور فاسد متعفن **سنون**
دیگر که دندان را جلاد دهد و بیخ دندان را محکم گرداند **صفت آن** غلک اندرانی
 بسایند و در کاغذی بندند و برخاکستر کرم اندازند تا سرخ شود و بردارند
 و چون خشک شود در قفطان اندازند پس بستانند جزوی از آن و از کف دریا
 و سعد و دار جینی و مر و خاکستر در میانه از هر یکی جزوی کافور عشر جزوی
 بجمع کوفته و بیخته سنون سازند **سنونی** که بوی دهان را خوش کند و دندان را
 جلاد دهد و بیخ دندان را محکم گرداند **صفت آن** ارد جو بصل برشند و کف دریا و بیخ
 فی سوخته از هر یکی بیست درم هلیله و قاقله و کبابه و بسباسه و عاقر قرحا از هر یکی
 سه درم طباشیر سفید و ورمق کل سرخ و ورمنه سوخته از هر یکی یک درم غلک اندرانی
 بجمع هم کوفته و بیخته سنون سازند که مجرب است **سنونی** از جهت درد دندان
 و محکم شدن کوشش بن دندان از اجز است **صفت آن** بکیرند عاقر قرحا دو درم
 کلنا و شب یمانی کز بار و طباشیر از هر یکی یک درم انجبار یک درم و نیم این جمله را
 نرم بسایند و بکرباس محکم فرو کنند هر دندان که درد کند یا بیخ آن سست شده
 باشد برانجا باشند در درام بشکند و بیخ آن محکم کند و مجرب و آرموده است
دوایی که بجهت خون آمدن از بیخ دندان و لته و خراب شدن آن و فاسد
 شدن و متعفن گشتن آن و کندن شدن کوشش و خورد شدن آن و خوش
 قوی را بسیار نافع است بکیرند قلیه و اهلک از هر یکی بیخ متقال و زرنیخ زرد
 و سرخ کوفته و بیخته متقال نو شادر در می کوفته نمایند آن هم و ارد جو سی
 متقال جل کوفته نمایند و برشند بر سرکه و برتنور هسته نرند و بکزارند تا سوخته

کرد و سیاه و بعد از آن بردارند و سحق نمایند و برشند بر سرکه و بر سوز آهسته زنند
 و بگذارند تا سوخته گردد و سیاه و بعد از آن بردارند و سحق نمایند و بر
 بجز دندان افشانند و نگاه دارند تا الی چند از آن برود و بعد از آن بکلاب
 بشورند که بجزبت **سوز دیگر** که بوی دهان را خوش کند و در درم کرم گرداند
 و محکم کند **صفت آن** صندل سفید و پوست ترخ خشک و اخر و برامک از هر یکی
 سه درم قاقه و کبابه و بسباسه و قرقفل عود هندی و مصطک و سکه از هر یکی دو درم
 کوفته و بیخته سنون سازند **سوز دیگر** که قروح اسنه و سیلان خون از اسنان
 باز دارد **صفت آن** ثمره کز و سکه از هر یکی سه درم لحیه النیر طین مخوم ابله از هر
 یکی یک درم دار چینی نیم درم هر را کوفته و بیخته سنون سازند **نوع دیگر** که کتد بی بی را
 راد ف کند **صفت آن** مرو قلع طاهر و سکه و پوست انار و قصب الذریره و قرقفل
 و نسری متاوی بگویند و بییزند و به بیی دهند و بلیته بسازند و بر شراب ریخته
 ترکند و از آن داروها کوفته به بیی در دهند و بلیته دیگر بدان داروها بیا غارند
 و بیی دهند **نوع دیگر** که کتد بی بی را قطع کند **صفت آن** صندل و سکه و قرقفل
 از هر یکی یک درم کوفته و بیخته در یکین شراب ریخته و خوب بیاغند و از ابوی میکنند
 و غرغره میکنند و بلیته بدان الوده در بیی میهند و این نسخه تمام معتد علیه
 است **نوع دیگر** که سیاهی دندان را ببرد **صفت آن** قنبیل ده درم قلع چهار حاما
 سه درم ساج هندی دو درم ماز و سوخته نرم دو درم کوفته و بیخته عسواله
 بمالند **باب** **التاسع عشر فی الاطیبه و الفادات والنظارات والابزات**
والفادات والاکنابات فص **الاطیبه**
طلایی که مو را در آرد کتد از انصاب و منافذ و مجاری را ضیق گرداند
صفت آن بکیرند ا قاقیا و صندل سرخ و سفید و ورق کل سرخ و کلنا رو شیان و مایشتا
 و برامک اجزا متساوی کوفته و بیخته برشند بکلاب یا اب کشین تر یا کاشق تر و در
 موضع طلا کنند **طلایی** نافع است از رتل بکیرند صبر و مروا قاقیا و حضض و سعد
 و مایشتا و زعفران و کل ارمق هر را بکوبند و برشند و باب کوب و طلا نمایند بان موضع
طلایی از جهت تقیم ورم در اجفان **صفت آن** ورد و شیان و مایشتا و حضض و زعفران

وزرد جو به و صبر و مصطک اجزا متساوی هر یکی بکوبند و به بییزند و بسایند باب
 کشین تر و کاشق و بر موضع طلا کنند **طلایی** از جهت شور که پیدا شود در روی نافع
 است **صفت آن** بکیرند ارمق دو درم طین مخوم یک درم کافور نیم درم زعفران نیم درم
 هر را کوفته برشند بقرق کل و در خل خمر و طلا نمایند بر روی و اگر بنور تر باشد بکیرند
 مردار سگ یک درم صبر نیم درم غسل نمایند صبر را باب و سحق نمایند با مرد اسنک و
 باروغن کل سرخ و خل خمر بر روی طلا نمایند **طلایی** که منفوت میدهد صداع
 و سرسام کرم بکیرند صندل سرخ و سفید و کل نیلوفر و ورق کل سرخ و تخم کاهو از هر یکی
 سه درم افیون و زربلیج و واصل اللقاح از هر یکی یک درم زعفران نیم درم مایشتا دو درم
 این جمله را کوفته و بیخته برشند باب کاهو و بر سر طلا کنند **طلایی** که صداع حاد را
 سود دارد و در درم ساکن گرداند در ساعت بکیرند افیون طسوجی پوست خشک شاش
 یک درم افیون را سحق کنند و پوست خشک شاش را بکوبند و باب کاهو طلا کنند یا بکیرند تخم
 هاهو و سحق کنند باب کاهو و طلا کنند سر را بدان **طلایی** که صداع بار در اسود
 بود بکیرند صبر و چند بید استر و قسطا و مروحه و عرنی زعفران از هر یکی دو درم
 انزروت و کتد ش از هر یکی سه درم بکوبند به بییزند بخور و برشند باب و بر
 باره کاغذ بمالند و از ابر سر بحسابند که جفايت نافع بود **طلایی** که نافع است بر
 صداعی که پیدا شود از حر شمس بکیرند صندل سرخ و سفید و انزروت از هر یکی یک درم
 افیون نیم درم این جمله کوفته و بیخته برشند باب کشین تر و بر سر طلا نمایند **طلایی**
 که نافع است در ابتداء سرسام بکیرند کلاب و غن کل از هر یکی ده درم خل خمر یک درم در
 هر یکی بیامیزند و بر سر طلا کنند **طلایی** که صداع کرم را سود دارد بکیرند صندل
 سرخ و سفید از هر یکی سه درم کل نیلوفر و ورق کل سرخ از هر یکی چهار درم مایشتا
 دو درم تخم کاهو سه درم زعفران و افیون دو درم بیخ نقاع و یکمقال کوفته و بیخته
 و باب کاهو برشند و بر سر طلا کنند **طلایی** که صداع کرم را سود دارد و هر دردی
 که از گرمی باشد نافست **صفت آن** بکیرند تراشه کدو و برک خرفه و برک خطمی
 و بستان افروز از هر یکی جزوی بکوبند و کلاب بران بریزند و قدری بر سر گردان
 چکانند و قدری صندل سرخ و سفید بدان برشند و بر سر دهند **طلایی** که هر دردی

باب بکیرند بست جو و بنکو و اب جو کسته و اب خرفه و در هر یک بزنند و به سر
 طلا کنند **طلایی دیگر** که در هر یک از کوی افتاب بیداشد نافع بود بکیرند صندل
 سرخ و سفید و انزروت از هر یکی یک درم افیون دودانکه باب کشین تر یا باب کاشنی
 و مانند آن برشند بران موضع بنهند و بعضی اطباء این را قرص سازند و بوقت حاجت
 باب کاهو یا غیر آن بسایند و بر موضع طلا نمایند **طلایی دیگر** صندل سفید درم افیون
 یک درم انزروت سر درم باب کشین تر یا غیر آن برشند و اقراص سازند و نگاهدارند تا
 بوقت حاجت استعمال نمایند **طلایی** که موی ابروی که بسبب جذام رختخته باشد
 برویاند بعد از تنقیه این طلا بکند که موی باز روید **صفت آن** موی و هلیله سیاه
 منع و امله از هر یکی جزوی بخوشاند در روغن زیت بران موضع بعد از آنکه شسته
 باشند آن موضع بطیخ عویج و جلنار **طلایی دیگر** همدی باب بکیرند هلیله
 و عقیق و بسوزانند و بر که میامیزند و طلا کنند بدان موضع فانه بجهت نافع **طلایی**
 که در بیمار بهلجاده در وقت بیهوشی نافهست بکیرند از جوده درم سبوس کندم بخندم
 بر که خطمه سر درم بنفشه بخندم بگویند و بییزند و باب بید روغن کل برشند و
 قدری سرکه باوی میامیزند و بر سر طلا کنند **طلایی** که صلیح که از بخار باشد باز
 شاید بکیرند مار و وکلنار و اقا قبا و سک از هر یکی جزوی صبر و زعفران از
 هر یک نیم جزوی همدرا بگویند و بییزند و صندل و بیشانی طلا کنند **طلایی دیگر**
 که صلیحی که از زخم بدیداید ساکن بکیرند اطراف مورد و اطراف سر و ترور و غن
 سوس و لادن و اکلیل الملک و قصب الذریعه و کلار می و شب میانی از هر یکی
 جزوی لادن را در روغن حل کنند و دارو هاتر را بزنند و دارو هاتر را بگویند
 و بییزند و دارو هاتر را بگویند و خشک را در آن حل کنند و به لادن را در روغن
 برشند و طلا کنند و اگر مورد و سر و تر نباشد بر که مورد خشک و سر و خشک همان باشد
 همدرا بگویند و بییزند و باب صلیح برشند و طلا کنند **طلایی** که بشر را بکند
 و بوی در وی بیداشته باشد بکیرند جو مقشر نیم کوفته بکنند در آب تله
 و بریزند بروی شیر تازه دو شیده دو طلا و بخوشاند چند آنکه شیر برود و
 بیرون آرند و خشک گردانند و بکیرند از زرد و کثیر از هر یک سر درم بگویند

بان جو خشک کرده و بییزند و بکیرند و برشند سفید تخم مرغ و طلا نمایند بروی
 و بعد از دو ساعت بشویند باب نخاله **طلایی** که اماس بن کوش را باز نشاند و درد
 را ببرد بکیرند بیه و بیه مرغ خاکی از هر یک بخندم همدرا بکند از آنکه و بخندم سک
 کوفته و بیخته کنند و بدان برشند و بر موضع طلا کنند **طلایی دیگر** که هم اماس بن کوش
 را بشاند بکیرند صندلین و شیاف مامشا و صبر و موز و زعفران از هر یکی جزوی
 یک لای برشند و بر بیشانی طلا کنند **طلایی** که داء الثعلب را ببرد بکیرند افیون
 و ثافسیا و حب الفار از هر یکی شش درم کوکرد و خرچ سفید از هر یک درم بروغن
 کل برشند و طلا کنند **طلایی دیگر** که داء الثعلب بلغی را ببرد بکیرند فرنیون و سذاب
 از هر یک درم خرچ قیاس و خرچ سفید از هر یکی مثقالی موم زرد هشت مثقال بروغن
 بیدانجیر بکند از آنکه و دارو هاتر برشند و طلا کنند و بیشانی طلا بکساعت سیر
 مالیدن و اسقیق مالیدن را اسود دارد **طلایی دیگر** که هم درین باب نافع بود بکیرند
 بشکله کوسفند سوخته سذاب دشتی و کف دریا و سرکین موش و بوره و مرودار
 فلفل از هر یکی جزوی برهره کا و برشند و طلا کنند **طلایی دیگر** که داء الثعلب صراوی
 را ببرد بکیرند کف دریا سوخته نظرون سرکین موش مغز بادام سوخته بیه فی
 سوخته از هر یکی جزوی جمد را کوفته و بیخته نخل خمر برشند و طلا کنند و بیش
 از طلا کردن بدن را بکف دریا یا بحر قه کتان بمالند **طلایی دیگر** همدین باب که
 داء الثعلب صراوی را نافع بود بکیرند سرکین موش و حب الرشاد سوخته عافیه و
 شیف سوخته از هر یکی جزوی بروغن زیت برشند و طلا کنند **طلایی دیگر** که داء الثعلب
 سوداوی را ببرد بکیرند شونیز بریان کرده سر درم بیه فی سوخته فندق سوخته
 سرکین موش بشکله کوسفند برسیا و شان عافیه و شیف سوخته خرچ سفید
 از هر یکی جزوی بروغن برشند و طلا کنند **طلایی** که همه انواع داء الثعلب را
 سودا دارد بکیرند کف دریا درم بوره و خردل و کبریت و ثافسیا و فرنیون
 از هر یک درم میو بن و ذراغ از هر یکی یک درم بروغن زیت کهنه برشند
 و طلا کنند و بعد از آن به بیاضی مالند و اگر آبله بیدانند یک روز زیاد و روزی کم
 دهند و بیه مرغ و بیه بطا و مرهم اسفندج طلا کنند تا نیک شود انگاه باز بر سر طلا روند

طلایی دیگر عجب درین باب بکیر فدیغنی سوخته و سر کین موش و خالکستوخار
بشت و نوشادر و بومر و مغز بادام تلخ سوخته خربق سفید از هر یکی جزوی بروغن
زیت طلا کنند و ببرک انجیر هم خاگرد **طلایی دیگر** که دیگر موی سر و موی روی را از
ریختن نگاهدارد بکیرند لادن چند آنکه خواهند و بتراب حفص تر کنند پس
کاهی بروغن مورد می ساینند و کاهی بتراب و نیمه وزن لادن بر سیاوشان باوی
بهرشند و در حمام یا بنزدیک آفتاب طلا کنند و اگر مزاج انکس سرد یا فصل زمستان
باشد بروغن ناردرین یا ان بیامیزند **طلایی دیگر** که موی را از ریزیدن باز دارد
بکیرند لادن و بر سیاوشان و افستین صاب الغار از هر یک جزوی بگویند
و بروغن بیزند و طلا کنند **طلایی دیگر** که موی را نگاهدارد بکیرند امله و برک مو
باب بیغزند تا آب سرخ شود و بدست بمالند پس بیالایند و لادن را بتراب
حل کنند و بان بیامیزند و بروی طلا کنند **طلایی** که موی را نگاهدارد و قوت
دهد فلکارد که ریخته شود بکیرند لادن سه درهم عفش یکدرم مردود در مصکا
یکدرم و نیم فرد مانا دو درهم کندر یکدرم بکیرند در روغن کاسر و طلا نمایند
بدان بیغها موی را بغایت عجیب است در قبض **طلایی** که ابتداء صلح را باز
دارد بکیرند بر سیاوشان و برک مورد و پوست صنوبر و کندر از هر یکی جزوی
و لادن و مرا از هر یکی نیم جز و جد کوفته و پیخته بروغن ترب بسایند و طلا کنند
طلایی که شکافتن موی را باز دارد بکیرند برک جعفر در باب جعفر
و برک کبج و لعاب تخم کتان و لعاب تخم صنوبر و بزر قوطا از هر یکی یک جز و
اند در حمام موی را بدان بشویند **طلایی** که موه کند رویدن موی را از بشت
زهار و شیب بغل مدق بکیرند قیو لیا و اسفنداج رصامی از هر یکی جزوی
مساوی شب بمالی نیم جز و صحن نمایند و بمالند الیج مرطوب طلا نمایند **نوعی دیگر**
بکیرند بزر الیج و پیخته نمایند در هر که و طلا کنند بان موضع را و مداومت نمایند
بان **طلایی** که موی را بستر و تراشیده گرداند و زود ببرد بکیرند نوره اب
ندیده و شش مثل ان بروی بر زنند و سه روز هر که کنند بعد از ان صاف گردانند
و بیند از بند بران سدس ان نوره بعد از ان بیند از بند بران ثلث ان زریخ زرد

حق که

سحق کرده و یک خطم رگ کنند بعد از ان بمالند از ان بریدن بشرط آنکه بدن تر نباشد و یک
خطم رگ کنند تا بر بدن بسته گردد و خشک شود بعد از ان بشویند و چیزی خشک اند بران
تا مطلق موی کمتر شود بعد از ان قدری روغن بنفشه یا روغن کل سرخ بر بدن بمالند و اگر
لعاب حکیم و کثیر از نرم کرده بر اعضا نیز بمالند بهتر باشد **طلایی** که سبوسه سر را ببرد بکیرند
از تخم دوار و باقلا و ارد ترس و خطمی از هر یکی جزوی از کشکاب و لعاب حکیم بر سرشند و طلا
نمایند **طلایی دیگر** که سبوسه سر را ببرد بکیرند اب جعفر درم پوره دو درم زعفران یکدرم
با غسل یا میزند و سر را بران طلا کنند **طلایی** که ریش را که بر سر کودکان باشد و سعه را ببرد
بکیرند و از دند طویل خشت الفقه مرد ار سنک از هر یکی جزوی بروغن زیت برشند و طلا
کنند **طلایی** هم درین باب بکیرند خشت الفقه و مرد ار سنک از هر یک چهار جز
اسفنداج چهار جز و دم الاخون و کلنا رو قنیل یا از هر یکی جز و زراوند طویل و مغز باد
سوخته از هر یکی یک جز و بگویند و برک تر کنند و بروغن کل حل کنند و طلا کنند و اگر
دو جز و زده چوبه بیزانند صواب **طلایی دیگر** که دیش سر کودکان و سعه را ببرد
بکیرند مرد ار سنک و مغز بادام تلخ سوخته زرد چوبه از هر یکی جزوی برک برشند
و روغن کل طلا نمایند **طلایی** که شیش و خارش که در پوست باشد بکیرند موی
و زریخ و سیاه کشنه اجراساوی بروغن کل سرخ و زیت برشند و روزی چهارم بزنند و بر
خود بمالند **طلایی** از چوبه سعه منقواز محرز کرایا راری بکیرند سفال شور و کر
ونک و نونم و سیاه از هر یکی جزوی کوفته و پیخته و برک برشند و طلا نمایند که
محریت **طلایی** حرب دافقت بکیرند گدش و خرق سیاه از هر یک سه درم گردانند
قنیل و فرد مانا و افون از هر یکی یک درم مرد ار سنک و خشت الفقه از هر یک دو درم
بگویند و به پزند و بکیرند سرکه برشند و طلا کنند **طلایی** که خارش و کروشش
ببرد بکیرند مویخ و زردیخ سرخ و زراوند طویل از هر یک یک جز و بروغن زیت
برشند و در اندام طلا کنند بعد از ان بکیرند به دود تا عرق کنند **طلایی** که خارش را
سودد ارد بکیرند علس مقشر و سماق و ورتی کل سرخ و پیله اندون اناداب خلط نامه
و بر اعضا طلا کنند **طلایی** که خارش را سود دارد بکیرند سماق کشته بکیرند کدش
ده درم زراوند طویل هفت درم بگویند و بیامیزند بروغن کل و طلا کنند و سینه

پنجین کنند و بعد از آن که مایه روئد **طلایی** صریح باب بکیرند و در آن شکاف قسط و
کشته و کنندش و زنا و نطویل و بزرگ خیزند و کبریت و مویخ و شون و فانی و
و نوشادر از هر یک جزوی بگویند و در عن زیت برشند و بشطلا کنند و با ملاط کرمان
لبشوند **طلایی** در کبریت خارش و کوشک اسود دارد بکیرند مغز زرد الوی و بخت
در مخم رو با س کوفته و بخته پنبه در مخم طعام و در در مساب کشته و کوفته
مغز زرد الوی بگویند و در و صبه بیا میند و بخت حاجت مقدار سه در سرکه تر کنند
و اندر مقدار دو استر جفات کنند و اندر مایه طلا کنند و کساعت بگذارد
انکاشویند و سه بار حاجت باشد بطلای **طلایی** در کبریت که کرا سود دارد و بکیرند
کندش و در در نطویل چهار در مخم الفقه شانه در زرد و جوبه سه
سبار کشته و در مخم بیا میند کوفته و سرکه تر کنند و در عن کل حل کنند و در
کرمانه طلا کنند **طلایی** که در کارش را ببرد بکیرند حکم ششم حنظل و در اب بپزند و اب را
صافی کنند و طلا نمایند **طلایی** در دره باب ارد با قلا و کواش منزه و بخت آن و اب
کرفس از هر یک جزوی نوره سم جز و اندر که مایه طلا کنند **طلایی** در کبریت که بای بکیرند
ارد علی و کل سرخ با سرکه و زرد عن کل بکیرند و طلا کنند و سرکه و اب کرفس طلا کنند
طلایی در کبریت که در حارس و شیش که در پوست بدیلاید بکیرند مویخ و زرد
و سیاه کشته از هر یک جزوی بر عن زیت طلا کنند در شش و با ملاط کرمانه لبشوند
طلایی در کبریت که در بخت خشتاش و مغز جز دارد و کخی و مغز بیدانه و شاه
و از هر یک جزوی بگویند بکیرند و سرکه برشند و هر کرمانه طلا کنند و اب سرکه
ند **طلایی** که نافعست تر سفته که در سر حادث شود بکیرند و در زرد و مغز با ملاط
نار و کلنا روئید و کافور سوخته و ملاوی سر سوخته و بخت سوسن اسباب خوق و
انقا و قبیل همه را کوفته و بخته برشند سرکه و در عن کل سرخ و طلا نمایند
که نافعست تر سفته مطهر که بر بدن و سر که در کل حادث میشود بکیرند و در زرد
و پوست انار و مریک و خا کوفته و بخته برشند سرکه و در عن کل سرخ و در
طلا نمایند **طلایی** در کبریت که فی ابر ببرد بکیرند خردل و تخم زرد و تخم جرجر و کندی
از هر یک سه در حرف طبری ده در خرق سیاه هفت در مایه کرب برشند و طلا

بمالند بر آن موضع مسکه یا موم و در عن کبریت را بشود و اقوی در دفع قوی **طلایی**
که قویا و سعه با سود دارد بکیرند ششم حنظل و کندی و کبریت و زاج از هر یک
سه در در مایه است در در مایه سنگ چهار در در کرم خشک کرده ده در در
سبار کشته پنج در در عن زیت بپزد در در سرکه برشند و طلا کنند
طلایی در کبریت که قویا ببرد بکیرند زرد ترمس و اشق از هر یک سه در در بوی
سرخ شش در در صمغ بپزد سرکه ترش بسیارند و طلا کنند هفت در در حنا
شیا نگاه طلا کنند و با ملاط در حیا م لبشوند **طلایی** در کبریت که قویا و خا را
ببرد که در مقل باشد بکیرند شش بیانی بریان کرده ده در در قطر ان
پنج در در سرکه حل کنند و در خرقه کتان بر موضع طلا کنند **طلایی**
که قویا بر خایه آرد با ملاط ببرد بکیرند اسفنداج هفت در در کبریت دو
در در مویخ یک در در سرشند و طلا کنند **طلایی** که از حبه فویل نافعست بکیرند
هلیله زرد و صمغ الو و صمغ طبری از هر یک جزوی بگویند نیل و خا را
سرکه تر و در عن کل سرخ و طلا نمایند **طلایی** در بخت قویا بکیرند علی
الطهر و بکیرند با قدری شمع سفید و در عن زیت و بپزد ان در
قدری کبریت زرد و صمغ و اجاص خط بپایند با قدری سرکه تر طلا کنند
با موضع **طلایی** در درین باب نافعست بکیرند سر کین موش کبر و سر کین
سوسنار و بگویند بکیرند سرشند سرکه تر و طلا نمایند و اگر قویا و قوی باشد
طلا نمایند آن موضع را بر عن کندی و در آن انسان روزه دارد و صمغ
طلایی در کبریت که بخت قویا نافعست بکیرند بید و بید و بید و بید و بید
و در عن بادام و در عن بنفشه طلا نمایند **طلایی** در کبریت که نافعست بکیرند
ورق مورد و معات از هر یک جزوی بگویند بکیرند سرشند سرکه تر و طلا
نمایند **طلایی** در کبریت که خا رک کرد و بگویند نیل و سرشند سرکه و در عن کل
طلا نمایند **طلایی** در کبریت که قویا و مویخ نافعست بکیرند حنا و مویخ و در
ده در در و بخت سوسن اسباب خوق و کبریت زرد از هر یک بخته هفت و در شکل
بر از هر یک سه در بگویند همه را بکیرند سرشند سرکه تر و طلا نمایند
بر آن موضع **طلایی** در بخت صغره تر شست بکیرند کشته و در و اسفنداج
مردار سنگ صریح را سوسن عقیق کندی هلیله از هر یک جزوی و قبیل و در

و بعد از آن با ب سرد بعد از آن با اند بران روغن **طلایی** دیگر سردار سنگ و زاج زرد
 اجر او مساوی سخن کنند بر سر که و بکشد نهفت در آفتاب طلا نمایند **طلایی** دیگر
 نبق مقبول و سفید سالیله و روغن کل سرخ طلا نمایند **طلایی** دیگر که تا لوله ببرد
 بکنند تا زرد و سیاه بیانی و بزرگ جگر بگویند و بزرگ کاه و بستر شد و چند بار
 طلا کنند **طلایی** دیگر که تا لوله ببرد بکنند ایشان فاسی و زنجار و مس سخته و
 و شم خط و بوده و نوشادر و زنجار و اهلک آب زرده از هر یکی جز و فی بزرگ کاه
 و باب صابون بشند و طلا کنند و در ساعت بسته دارند **طلایی** دیگر که سوختگی آتش
 سود دارد بکنند بر خط می و طویا از هر یکی جز و فی بزرگ کاه یا بیاضی تا مهر شود پس
 لقیها از وی جدا کنند و بپایند بعد از آن بکنند و آینه بپوشد و روغن کل سرخ
 و آسفنداج و روغن کل و آب کشن تر و آب عین الثعلب سه را به یکدیگر بشند و طلا
 کنند **طلایی** دیگر که درین باب بکنند آهنگ است باب سر هفت باد و خشک کرده است
 درم موم سفید شش درم روغن پسته درم کاه در روغن بکارد و اهلک روی بشند
 و طلا کنند **طلایی** دیگر که سوختگی بر اسود دارد و ابله را نافع بود بکنند عدس مقشر و
 سفیده از براده هر یک چند آنکه خواهد بر سر که بسیارند آنکه نخست عدس را بپخته
 باشند و چون سود و سرشته شود بر آن موضع طلا کنند و خوردن آن بکوب
 تر کرده و سرد کرده بروی افکند و اگر سفیده پیخته مرغ باشد با روغن کل بپزند و طلا کنند
 سود دارد **طلایی** دیگر که کوفتی و از ردی باشد که از فادن در اندامی از اندامها پیدا
 شده باشد برده و سود دارد بکنند مغا و معاش مقشر و کل از منی از هر یکی
 درم اوقیا و صبر از هر یکی سه درم باب و ورق سورد بشند و طلا کنند که
 اسب جگر از حرارت نباشد بکنند مغا و کل از منی و ورق سورد از هر یکی جز و
 بگویند و بشند و طلا کنند **طلایی** دیگر که هم در پی بابت آفتاب حرارت بود بکنند
 صندل سفید و کل سرخ و بنفشه و ارد جوانه یک ده درم زعفران یک درم و نیم کافور
 و نیم درم بکوب و روغن کل بشند و طلا کنند **طلایی** دیگر که اسب جگر و معده
 و دیگر جاها را سود دارد بکنند ماش و لادن و کل از منی از هر یکی ده درم
 صبر و سکه و زعفران از هر یکی سه درم بکوب آب و ورق سورد بشند و طلا کنند
 و طلا کنند و اگر جای که عصبانی باشد قدری شراب و روغن با آن بپایند
 دیگر که اسب جگر و معده و دیگر جاها را سود دارد اگر حرارت باشد بکنند

نکته

ماش و کل از منی از هر یکی ده درم صبر و زعفران و سکه از هر یکی سه درم کوفته و بپخته بکند
 بشند و طلا کنند و اگر عصبانی باشد قدری شراب با روغن سوسن بپایند **طلایی** دیگر
 که درم سرکه از اسب باشد سود دارد بکنند کل از منی ده درم شربت بیانی دو درم مس
 یک درم بشند و طلا کنند **طلایی** که درم کاه و از اسبی زخمی خیزد سود دارد بکنند
 مود و اسب و حیا العار و مود و قصب الذریر از هر یکی و درم موم ده درم
 ده درم روغن سوسن ده درم چنانچه دست طلا سازند **طلایی** دیگر که معده
 را زخمی آسبی که رسیده باشد سود دارد بکنند سبب شراب و در خرقه
 به بپزند و در زیر آتش برافکنند تا بپزد و پاک کنند گوشت آن بپاوه درم کل سرخ
 ده درم اوقیا و ورق مود و سبیل از هر یکی یک درم مصطکی و جوز سرد و صبر از هر
 یکی یک درم بکوب بشند و طلا کنند و اگر حرارتی بود ادرین طلا ده درم از هر
 یک درم زعفران و نیم کافور زیاد کنند و اگر حرارتی باشد بکنند کل سرخ یک درم مصطکی
 و سبیل و در ارجینی و لادن از هر یکی و درم لادن را بر روغن خیری حل کنند و دیگر
 داروی کوفته بدان بشند و طلا کنند **طلایی** دیگر که اما سیتا را سود دارد بکنند
 نان کندم خشک کرده کوفته و انداخته و جوع با قله و ارد حلیه و خطمی مساوی
 حل بکنند زعفران نصف یک و پیچیده تخم مرغ بشند و طلا کنند **طلایی** که
 نکه اند که پستان بزرگ شود بکنند کند و و دغ سوخته از هر یکی جز و
 آرد جود و جز و و در سر که بشند و در ماهی سه روز طلا کنند **طلایی** که نافیت
 مرور و خصیه را بکنند اکلیل الملك با بونه و خطمی و مقار تخم مرو و حلیه و ارد
 و زیه از هر یکی جز و و با لعاب بنر کتان طلا نمایند بر خصیه **طلایی** که
 خصیه را سود مند بود بکنند آرد با قله و ارد جو و ارد عدس و خطمی کوفته و
 بنفشه کوفته و باب و ماه تروک و عرق کل بشند و طلا نمایند **طلایی** که نافیت
 مرور و خصیه را که از حرارت بود بکنند آرد جو و ارد با قله و ارد کوسنه و ارد
 عدس و خطمی کوفته و بنفشه کوفته و بپخته و باب و ماه تروک و ارد کوسنه
 ترواب گاهی ترو سیاف و امیثا و عرق کل خلط نمایند و بر خصیه طلا کنند **طلایی** که
 اما سها و ورمها را بپخته گرداند بکنند خمدنش ده درم چاشا و پوره و سرکین
 کبوتر و سرکین خن کوش از هر یک سه درم با باخیر و روغن زیت بپزند
 و طلا کنند **طلایی** دیگر که گوشت فزونی را بپوشاند و بخورد پی آنکه او را آسباند

بکینه ثوبال موده در مریخ لعل و خرق سیاه از هر یک بخور هر بار و عن کل بسایند
 همه را و طلا کنند **طلای** دیگر که بمن منفعت دهد بکند اشق و آینه از هر یک و
 دو در هر دو و در روغن زیت حل کنند و بخور هر یک و بخور هر یک که بر آب بپایند و
 بدان بر شند و طلا کنند **طلای** که خوک بخورد و نه بوشاند بکند اهلک و زهر
 لعل از هر یکی ده در هر صمغ صوبری سوخته و روغن کل شصت در هر صمغ صوبری
 بکند از آنند و در اوها بدان بر شند و طلا کنند **طلای** مریخ کاد سودا در بکند
 سر کین کل و خشک و بر که بپزند و طلا کنند سودا در **طلای** که دشت و
 و صمغ که اندامها مانند زهر کند بکند موم زرد یک و قیه و روغن سوسن
 شش و قیه بیه بطایه مرغ خاکی یک و قیه مغز ساق کاه و دو و قیه بر
طلای مریخ آب بکند دردی روغن سوسن و دردی روغن بزگان از هر یک
 و قیه صمغ تر و بیز و چاوشیر و اشق از هر یک نیم و قیه بیه خرس بایه مرغ
 دو و قیه صمغها از آب بر شند و بیه را بر روغن بکند از آنند و همه را هم بر شند
 و طلا کنند **طلای** که مریخ در چهار انگشت کند بکند موم زرد و یک و روغن شست
 شش و موم را بر روغن بکند از آنند و چاوشیر و اشق از هر یک و بید آن بر شند و طلا
 کنند اگر حرازی نبود و اگر حرازی باشد آن نوع سازند بکند از آنند و پوست انار
 ترش و ارد حومه را در شراب بپزند و بپایند و طلا کنند **طلای** که اما شکر کم را سو
 دارد بکند شیا و مامشیا و زعفران و اقا قبا و صندل سرخ باب عین الغلب بر شند و
 طلا کنند **طلای** اما مریخ که تازق تر بکند سودا در بکند بکند صمغ و اقا
 قبا و صندل و شیا و مامشیا و زعفران و حوض کل مریخ از هر یک خرو و بکند
 بپزند و اقرص کنند و وقت حاجت آب کرن و سر که بسایند و طلا کنند **طلای** دیگر
 که بر بل را که از بی تنها و بیمارهای خراشید بپایند سودا در بکند کل مریخ سرکه و روغن
 کل و آب مورد استغنی تر کند بدان و بر شند و روغن بکند و اگر بر کز و بر کز و بکند
 و بپزند سودا در **طلای** از بی تنها و بیمارهای خراشید سودا در بکند کل مریخ سرخ و شعل
 مامشیا و حوض و زعفران و زرد حویه و صندل بپزند و تخم مرغ بر شند و طلا
 نمایند **طلای** دیگر سفیدی که بر ناخن افتد بر بکند مریخ سرخ و شعل و شعل
 کمریت از هر یکی خرو و زیت رومی و خرو و زعفران و شعل و بکند از آنند و بکند
 ها بان بر شند و طلا نمایند **طلای** که ناخن سفید کشته را بپفکند بکند

الکلیه

دری سراب سوخته نه در زاده و در موم سه در هر روغن کل ده در هر روغن
 و در بکند و باد طلا نمایند **طلای** که نافعت در اخراج مفاصل دارد قانون بکند
 و مریخ و زعفران از هر یک مساوی طلا نمایند باب کرن یا باب کلستی بحب مقدار حرازی
طلای که صاحب اوجاع مفاصل و مرق التبا و نفوس نافعت و حوت بکند روغن خفا
 یا شراب بپایند و طلا کنند بران موضع که بحرست **طلای** که بحرست اوجاع مفاصل غلیظه
 الحظ بکند بحب الحرق مع منقی سه و قیه سخی نمایند یک و قیه روغن کاه و بکند و بران
 بکند قیه غسل و بران موضع طلا نمایند **طلای** که مکن و حج مفاصل و نفوس حار بود
 بکند حله و سخی نمایند با سرکه که مزوج بحیثی که حله دران مهر شود بعد از آن
 بریزد بران عمل منجته نمایند با شرا منقعه که بعد از آن سخی نمایند طلا خرقه
 و دو مریخ یاسه روز بآن و بکند که بغایت مفید است و بعد از آن زهره روغن
 سرخ بران نمایند و صرا و ایلعت بغایت مفید است **طلای** دیگر که مکن و حج مفاصل
 بخور باشد بکند افیون چهار مثقال و زعفران یک مثقال سخی نمایند بشکر و روغن
 مریخ بدان آب بکند خمر سفید و طلا نمایند بر مفاصل و دردی بپزند
طلای دیگر بکند مریخ و افیون و از آن طلا می سازند و نمایند **طلای**
 که نفوس کرم را بکند بکند آرد جوهر است درم فون سه در باب عین الغلب
 بر شند و طلا نمایند و خور خشک سودا شست و بکند با طلا نمایند که در
 را بکند نمایند **طلای** دیگر که نفوس کرم را سودا در بکند بکند بکند و زهره
 تخم مرغ و ارد جوهر دردی مس سه را با روغن کل بر شند و طلا کنند **طلای** دیگر
 که نفوس کرم را سودا در بکند بکند صندل سفید و کل سرخ و شاق مامشیا و بوس
 در بند مریخ و فوفل از هر یک خرو و افیون ربع خرو و در ممل بکند با مریخ و
 کنند **طلای** که نفوس کرم را سودا در بکند بکند بکند و بکند و ارد جو
 و سورخا و روغن کل و در تخم مرغ از هر یکی خرو و بر شند و طلا کنند **طلای**
 که نفوس کرم را بکند بکند سودا در بکند بکند و ارد با قله و روغن کل از هر یکی خرو
 بکند و بکند و اگر حاجت ایل قطره خد اب بر آکند نمایند
 سود و طلا کنند **طلای** دیگر که مریخ بکند سودا در بکند با بونه و کل المک
 و حله و زعفران و مریخ حار و صندل سفید و کرن و مغاث و عسل الحظ از
 هر یکی خرو و بکند و بکند و اگر کفر و روغن بپایند یا بکند بکند

استخوان خشک سوخته و سوزنجان و عدس و تخم خشخاش و ورق خشخاش و تخم
 کاهو و تخم کاهو بکوبند و برشته و بآب ضماد نمایند **ضماد** که در نفوس حاد که
 که حاد شده ساکن باشد و جع نیز در ساکن شده باشد بکوبند و بپخته و خمر
 وارد جو و اکلیل الملک از هر یکی خجری کوفته و بپخته برشته بآب و ضماد نمایند
 که در نفوس حاد که جع ساکن شده باشد قی الجبله بکوبند و در جو وارد با قند و
 بنفشه خشک و شبت و اکلیل الملک صندل سفید از هر یکی ده درم بکوبند و به نر
 آب کوب یا آب کشنیز برشته و ضماد کنند **ضماد** که نافعت در نفوس که تا
 نوزاد زوال و جع و غریبی غلیظی در موضع بکوبند اکلیل الملک یا بونه و شبت و خمر
 از هر یکی خجری بکوبند و به نرند و برشته بآب و ضماد کنند **ضماد** که نفوس
 باختر اسود دارد بکوبند و زکوش و زرقطی و خمر از هر یکی و سوزنجان و زرقطی
 تخم مرغ و روغن کل و آب صافی اندکی برشته و ضماد کنند **ضماد** که نفوس
 سر اسود دارد بکوبند سیبته تر و چند پیل سر و فروغ و مرو و جگر اقا قناد
 هر یکی خجری برشته بپخته و ضماد کنند **ضماد** که نفوس که در کمر است
 دارد در نفوس که ماده آن از صفرا و رطوبت صلبی بود و بلغم بکوبند خضخ
 و صندل و مرو و ماسیا و زعفران از هر یکی دوزن و کرب بنطی سوخته چهار
 باب عین الثعلب برشته و ضماد کنند **ضماد** که نفوس که در کمر است و در کمر
 صندل سفید و کل سرخ و سیاف ماسیا و بوس ترندی و قوئل از هر یکی خجری
 و ایافون مصری ربع خجری بپا بپزند بآب عین الثعلب و ضماد کنند
 دیگر که در نفوس که در کمر است بپزند در جو بپزند در مایون سه درم بآب
 عین الثعلب برشته و ضماد کنند **ضماد** که عرق انسانا و بیم او جاع مغال
 بر بکوبند ترک کرب و آب بپزند و با رنده تخم مرغ ناخوشا بپزند و با
 زبادی سرکه بپا بپزند و ضماد کنند **ضماد** که در کمر است بآب بکوبند اسق
 و خضخ یکی از اینها و سق بپزند بپزند بپزند با روغن زیت و از آن
 قند و ضماد نمایند **ضماد** که در کمر است بپزند در ساعت عرق انسانا
 و دست و پای و جمیع مفاصل را بکوبند حلیم بکند در ظرفی کوانه سیفا
 این و بریزند بر آن سرکه مخروج باب مقدار کفایت و بپخته نمایند و با نش
 آهسته تا حلبه مهر شود بعد از آن بکشد در آن عسل مقدار کفایت و

و بخوشا بپزند تا نیار آتش نشسته تا خوب مهر شود و دیگر با روغن عسل
 نمایند و دیگر با روغن بپزند بعد از آن بردارند و ضماد نمایند **ضماد** که نفوس
 حاد را میندست که با جع میرج بکوبند بخ العاج و تخم خشخاش سیاه از
 یک دو درم ایون یک درم زعفران نیم درم زعفران نیم درم بنکوسه درم بپزند
 بنکوسه بکوبند و برشته بآب و ورق مورد یا آب رقیق بپزند و ضماد نمایند بر آن
 موضع **ضماد** که نفوس حاد را نافعت بکوبند آب کشنیز و آب ستان افروز و
 پوست خرنیزه و پوست خشخاش و پوست خضار بالک و ضماد نمایند بر آن موضع
 ثم درین باب بکوبند عرق کل و حل خرواند که قوی و نرم درم بپزند و خرقه کتان بدان
 تر کنند و بر آن موضع اندازند **ضماد** که نفوس حاد را بکوبند آب ستان افروز و با
 خنر و سولق شعیر بپزند و روغن کل سرخ و خرقه کتان بدان تر کنند و بر آن موضع
 اندازند **ضماد** که نفوس حاد را بکوبند آب ستان افروز رقیق شعیر و برشته بپزند
 بنکوسه بر موضع ضماد نمایند **ضماد** که نفوس حاد را بکوبند آب ستان افروز و کاشنی
 و آب کاهو و روغن کل سرخ و موم سفید و اندکی حل خمر بکوبند بدانند و
 بر آن موضع ضماد کنند **ضماد** که برای مفاصل و نفوس بارد بنفشه بود بکوبند
 زبادی و بنکوسه و حبه لعل و حبه طیار از هر یکی ده درم اسق و صبر و گهون از هر یکی
 غلیر سه تا بکوبند بنکوسه و ضماد کنند بر آن موضع **ضماد** که نفوس حاد را بکوبند
 کعب بذر کتان و نواب بذر مرو و لعاب بذر شامسفر از هر یکی پست درم نیم
 قرطم و قشور سیخه و مغاٹ از هر یک درم نیم بپزند در زعفران نیم درم بپزند
 بکوبند و برشته بروغن سوسن و قسط و ناردین و بر آن موضع ضماد کنند که
 منفعت میدهد نفوی عظیم **ضماد** که برای مفاصل دارد بکوبند سرکس کاهو و
 بشک بپزند و خاکستر کرب بکوبند بنکوسه و برشته بپزند و ضماد نمایند و آن موضع
 نشویند با بی که جوشا بپزند بپزند در آن یا بونه و شبت و اکلیل الملک و برنج
 سف و عاٹا و صقر و خند قوی و بود نه و بپزند بر آن موضع روغنهای کرم مثل
 روغن قسط و ناردین و یا بونه و روغن بان و امثال آن مثل روغن حنظل و روغن
 سیب و روغن چند پیل سر و روغن خردل و چون روغن **ضماد** که
 نفوس کرم را سود دارد از کمال الصنا بکوبند مغاٹ و کلار منی و خنظل و زرد
 فطون و اریجو و سوزنجان از هر یکی خجری بکوبند و بپخته برشته بروغن کل و زرقطی

تخم مرغ و اندکی خل و ضماد نمایند بر قدم و مفصل **ضماد دگر** هم درین بان مافی که
 وجع مبرج باشد بکیر مغاٹ بخل و نیکو وارد جوار هر یک سده درم پوست بخیج
 فلاح دود درم افیون یک درم تخم زرد هم را بیکو بند بیکو و بر شند باب و ورق کا مو
 و آن بستان از فوم و بران ضماد نمایند و اگر ساکن نشود استعمال نمایند آن
 ضماد دیگر بکیرند افیون یک درم سر و عفران از هر یک چهار درم بکونند بر
 و نیکو بر شند بکیرند کوفته با بکیرند و پند از دران لعاب جگر و جگر و کوفته
 و شکو نمایند و قدر روغن کل سرخ که موم سفید دران کداخته با شکر خل
 کشند و ضماد کنند بدان مفصل را و آن بالا آن ورق کا هو نهند **ضماد** که تقریب
 حار را مفید بود سیخه حاوی بکیرند نیکو وارد جوار ده تخم مرغ و قدر روغن
 و روغن کل سرخ از هر یک جزوی درم بزنند و ضماد نمایند **ضماد** دیگر هم درین
 بنفشه و طلح خطمی از هر یک هفت درم عیس مقشر سه درم حنا و درم
 کعد و درم زعفران و کافور از هر یک نیم درم در جوده درم ورق کل سرخ
 و نیلوفر و پنج مهک از هر یک بخل درم تا ش مقشر و خشکاش بادانه و
 پوست از هر یک پست درم هم را بکونند و با میزند بهفت تخم مرغ و
 روغن کل سرخ و روغن بنفشه یا روغن بنلوفر یا روغن کدو و ضماد نمایند
 بان موضع **ضماد** که تقریب کرم را سود دارد کا می که حرارت ساکن شده
 باشد بکیرند با بونه و اکلیل الملک وارد جو و خطمی بنفشه خشک از هر یک دو درم
 زعفران یک درم بکونند هم را و ترکند باب بکیرند و ضماد نمایند **ضماد** دیگر
 که تقریب کرم را سود دارد کا می که حرارت ساکن شده باشد بکیرند با بونه
 و اکلیل الملک وارد جو و خطمی بنفشه خشک از هر یک دو درم زعفران یک درم
 بکونند هم را و ترکند باب بکیرند و ضماد نمایند دیگر که عرق النسا را سود
 دارد بکیرند من کوش و ورق غار و با بونه و اکلیل الملک از هر یک ده درم
 تخم حرم بخل بکونند بکونند باب مقطر شده و ضماد نمایند **ضماد**
 عجیب النعل اگر بختد بر م معال فی آورد و اگر بختد بر ناف اسهال آورد و اگر بختد
 بر پشت نهاد آرد با رطبت کند و این تا لیس سلیمون طبع است بکیرند بر کد
 کا می سه مثقال عصاره و تا الحاد سه مثقال جرق سفید و مرور سنگند
 هر یک چهار درم ترب بر بخل و عکرو روغن زیت ده مثقال موم سفید بخل

بکیرند از آنند موم در روغن زیت و خلط نمایند بران ادویه که کوفته و پیخته
 بکینند و بر کاغذ یا خرقة پاره کتان بمالند و ضماد نمایند **ضماد** از برای
 قنق بکیرند از زروت و سبای و شاد فله و آقا قیا از هر یک ده درم مار قشیا
 و کبریت و سند مغناطیس و شبت بانی و کندر و صدف از هر یک ده درم سر و جود
 السرو از هر یک بخل درم موم سفید نیمه درم بکیرند از آنند موم روغن مود حل کنند
 و دران ادویه کوفته و پیخته ضماد نمایند **ضماد** که قنق را سود دارد بکیرند
 جوار السرو و سعد و عرن کوش و مانو و کندر و آقا قیا و صمغ عربی از هر یک جزوی
 بکونند و بر ششم ماهی یا باب صمغ عربی بر شند و ضماد کنند و بسنه بکیرند
 تا بیفتد و در بعضی بجا مغاٹ و حضض و کلار و انزروت و سداب و دم الاغون
 و ناخواه و حب الفار و صبر و اسرین کفشان از هر یک جزوی آورده اند **ضماد** دیگر
 دیگر که قنق را سود دارد بکیرند کندر و مصطک و سرش و غزوت و عافت و
 صر و حضض شفاف ما منیا و آقا قیا و جلناد و دم الاغون از هر یک جزوی
 بر شند و ضماد کنند و بکیرند تا خود بیفتد و کمتر در دور و بر و نه
 دارند و اگر بعضی سر ششم صمغ عربی بر شند و با **ضماد** دیگر که قنق را سو
 دارد بکیرند مصطک و کندر و غزوت و جوار السرو و سر و اسرین بلوطان
 هر یک جزوی بکونند و بر شند بر ششم ماهی و ضماد نمایند به بندند و
ضماد که ضا و نذوق را سود مند بود بکیرند جوار السرو و ورق مود و سعد
 و عرن کوش و مانو و آقا قیا و کندر و سداب و صمغ عربی و مغاٹ و انزروت
 و کلار و حضض و کا و خون و صبر و اسرین و ناخواه و حب الفار کوفته و
 بر ششم ماهی یا باب صمغ عربی بر شند و ضماد کنند **ضماد** دیگر که قنق را
 که از آب بخیزد و سود دارد بکیرند مقل و مران جزوی بر که حل کنند و ضماد
 نمایند و به بندند **ضماد** که ابرار در خایه کودکان کد آید سود دارد و طبع
 این علت را قله العا کونند بکیرند جوار السرو کوفته و سر لک و خشک و ما
 دکی و درم سعد و بوز و زیزه من سوخته و صر و تخم حنظل و قنق و
 از هر یک بکیرند بر شند و ضماد کنند **ضماد** دیگر تا مغت مر کسر و جوار
 و و هن را بکیرند مغاٹ و کلار و عرن کوش و صمغ عربی از هر یک ده درم
 آقا قیا بخل موم کوفته و پیخته بر شند بسپید تخم مرغ و آب مود و صر و

و در ده دطل آب تا یک پل آید و صافی کنند و نطول نمایند آن سر را **طول** دیگر که
 خل او نه صلاح سرد را سود دارد بکیرند با بونه و اکلیل الملک از هر یک کفی تخم شبت و
 روز بخورند از هر یک پست درم سینتی و ورق غار و در هر منده ترک از هر یک چهار درم
 سه را بیزیل در پنج پل آن با با زیمه ایل و صافی کنند بان سر را **نطول** که احصا
 و سوسا سوسا ای و ما لخر لیا و دیو آنجا را سود دارد و ای مطول را نطول الحار
 گویند بکیرند بنفشه تر یا خشک و بنلو فنجون و خطمی و ورق بید تر و کسک الشعیر
 و ورق الخمر و ورق عین الثعلب تر است که در ورق خا زنی و ورق بنر قطونا
 یا بنر قطونا از هر یک یک سته سیستان هشتاد تخم خنثا ش و کلسفید و با بونه از
 هر یک یک کف مجموع اینها بیزند در ده دطل آب تا با زیمه آید و صافی کنند و بیزند
 بدور و عن بنفشه ده درم یار و عن با و عن با بونه و نطول کنند بدان سر را
طول که صلاح یا سوسا سود دارد بکیرند بنفشه و بنلو فنجون و اکلیل الملک و سوسا
 اسما بخونی و کسک الشعیر و سادج هنری و قر نفل از هر یک جزوی سه را بیزند
 در پنج پل آب تا یک پل آید و صافی کنند و سر بدان بشوند **طول** که صلاح
 سرد را سود دارد بکیرند بنفشه و بنلو فنجون و سوسا و با بونه و اکلیل الملک و بالنگو
 و سادج هنری و قر نفل و جویق شرب کوفته از هر یک کفی بیزند در آب و نطول
 کنند سر بدان **طول** دیگر که نافعت از جهت صلاح که تبب ماده بارده یا
 باشد بکیرند سر و باجه تره و با بونه و اکلیل الملک و حلیه و شبت سه را بیزند
 در پنج پل آب تا به نیمه آید و صافی کنند و سر بدان نطول نمایند **طول** که بر سر
 و مهر های شبت مسکون بریزند تا از سنگته حلوی یا بید بکیرند شبت
 و مرز نکوش و ورق ترنج و سعت و اکلیل الملک و با بونه و بودند دست و سداب
 و حاشا از هر یک جزوی این همه را در آب بیزند چنانچه درست و نطول کنند بنا
طول دیگر که صلاح سرد را و در یاج غلیظه که در سر باشد سود دهد بکیرند
 با بونه و نیم و سام و مرز نکوش و برانجا سف و سعت و ورق خار همه را بیزند
 در آب نطول کنند و بعضی زیاده می کنند اکلیل الملک و شبت و کل سرخ
طول دیگر که صلاح گرم را سود دهد و خوابی را بیزند بکیرند بنفشه و بنر القرم
 کوفته و بنر الکسان و بنر قطونا و بقلة الحقا و پوست خنثا ش و ورق کل سرخ و
 پنج لقا و تخم خطمی بیزند و ورق بید در آب و نطول نمایند سر را و بعد از آن
 بنکند

نرق کردند برو عن بنفشه با دام و سعت و خندان **طول** که انضاج او را مکیه
 کند بکیرند بنفشه و اکلیل الملک و بنر الکسان و ارد و تخم شبت و حلیه
 را بیزند در آب چنانچه درست و نطول نمایند و بنفلان ضار نمایند **قصر**
این که از این هارث از آن باشد که ادویه چند بخورشانند در آب نشینند
 که قوی از منفعت دهن علی الوام با دهای سرد را سود دارد بکیرند خاد
 و خشک نیم کوفته و با بونه و اکلیل الملک و شبت و حلیه و عن الثعلب و ورق
 خطمی و تخم رازیانه و سوسا کندی و بنفشه و پوست خنثا ش از هر یک کفی
 بیزند مقدار کمی من آب تا شبت آید و در آن نشینند **این** که عسر البول را سود
 بکیرند با بونه و شبت و نیم و مرز نکوش و ورق کلم و ورق اسبیت و سر کین سه را بیزند
 در آب در آن نشینند و نفلان بر عانه بیزند **این** دیگر که حصاه را
 سود دارد و از مثانه پاک کنند بکیرند ورق کرب و ورق و برانجا سف و بودند و
 سر کین کبوتر و حسدانه حله را بیزند در آب و در آن نشینند **این** هم از برای
 زخم حصاه از کلبه و مثانه بکیرند با بونه و خطمی و بنفشه و بر سر و شان و
 نرگس و خار و خشک کوفته و اکلیل الملک و سه تخم و تخم شبت و تخم کشت و
 حلیه و تخم حلیون و تخم رازیانه و مرز نکوش و پوست خزیره و برانجا سف و
 سوسا کندی و ورق کرب و شبت و ورق اسبیت این حله بیزند در آب
 ان بنشینند و نفلان بر عانه و حوالی بیزند **این** دیگر که اودام کلی و مثانه را
 دارد بکیرند با بونه و تخم کتان و سوسا کندی و مرز نکوش و حاشا از هر یک جزوی
 سیر اندکی داخل نمایند و اینک نمایند بدان **این** و کلم در آب بکیرند
 لعاب حلیه و لعاب بنر کتان و لعاب تخم مرو به نیم گرم آید و نمایند
این دیگر که ادرار بکشد چون زن در آن نشیند بکیرند سلیخ و مرز نکوش
 و اوخ و با بونه و قسط و اکلیل الملک و سوسا و کبریت و سداب و فودج و
 کرفس و حاشا و برانجا سف و قمر مانا از هر یک جزوی بیزند در آب در آن
 نشیند **این** دیگر که دیار له بچه مرد را برارد و شکر امشیم و برانجا
 و اگر ترکی و قسط و سلیخ و ناخو از و فودج و مرز نکوش و تخم حلیون و حلیه
 و فراسیون و حله و عود و بلسان اسار و از هر یک جزوی بخورشانند
 در آب و زن در آن نشیند **این** دیگر که حصاه و دمل از کرده و مثانه

پاک کنه بکیرند با بونه و تخم سبزه و تخم بوم و تخم کبک نیم کوفته و اکلیل الملک و
 مرزنجوش و تخم کرفس و قوطم و حلیه و برساوشان و خطمی و بنفشه همه در آب
 بجوشانند و شخصی در آن بنشیند **این** شد بکر از برای ورم و حصاة مثانه
 نافع است بکیرند بنفشه و خطمی تخم خرد و برساوشان و تخم شبت و حلیه و
 کد اندک سر را بیدند و برای ایشانک نما **این** که ادرار بول کند بکیرند بنفشه
 و ساسفر و بزرگ غار و با بونه و اکلیل الملک تخم شبت و خا و خشک نیم
 کوفته و قوطم نیم کوفته نمایند و بجوشانند و در آب و اینک نمایند **این** که
 هم ادرار نماید بکیرند اکلیل و با بونه و تخم شبت و مرزنجوش بجوشانند در آب
 و اینک نمایند **این** که قولنج را نافع بود بکیرند تخم با بونه و تخم شبت
 و اکلیل الملک تمام و خشک نیم کوفته پند اخضر و سفتر و بونه و رو ماه
 تر و ک و میه را نیم کوفته نمایند و بجوشانند در آب و آب سبک نمایند **این**
 و بکیرند درین باب و قی که با وی حاره باشد بکیرند بنفشه و بنفشه و بنفشه و بنفشه
 خطمی و تخم خرد و جو نیم کوفته هم را بیزند و اینک کند **این** که دیگر که در
 رقی استعمال شد بکیرند کد و خیار و خیار و کد و تورک و کد و بنفشه
 زرق و بنفشه و مرز و جو و سفتر و ساسفر و در آن صاحب و در آن نشاند
 از آنکه از آن بیرون آید و عن بنفشه با روغن کد و برین ایشان مالند
 و هم درد مانع و پنی ایشان چکا **این** که احصاب قولنج را نافع بود
 و سر البول و ریاح باده را سودمند بود بکیرند با بونه و اکلیل الملک
 و سبب و خشک و حلیه و رو ماه تر و کد و زرق خطمی و تخم را دیا نه و
 نخاله و پوست خشخاش از هر یکی کوبند را بیزند در قی میه و بجوشانند
 سائلت وی برود و همچنین کرم شخص را ن کشند **فصل** در کد و کد
 عبارت از جنر فائود که در کبسه کتد خواه تر و خواه خشک و کم کشد و بر اعضا
 دهند و کدات شعاع و لیت در او جاع ریجی و ماده با و ده و کدات از اولیت
 در او جاع لذاعه و عواد حاده **کاد** از جهت صلاح کرم سودمند بود بکیرند
 ادر جو و خطمی و صندل سفید و ورنی کل سرخ و بنفشه از هر یکی خرونی
 بکوبند و بیزند و بر شند بقرق کل و اندکی روغن کل سرخ و سرکه و کد
 نمایند با آن سر **کاد** که در شقیقه را سودمند بود و وجع های

این جمله را

جند

و ریاح غلیظه را منفعت دهد بکیرند و در مری نکوش و با بونه از هر یکی
 ده درهم و بکوبند و بیزند و بنفشه حلیه امیخته کنند و در کبسه کشند و کرم
 کرده بدان کاد کنند **کاد** که تسکین او جاع نماید و تحلیل نفخ کند بکیرند
 خطمی و تخم شبت و اکلیل الملک با بونه و بنفشه و مرزنجوش اگر خواهند هم را نیم
 کوفته نمایند و در کبسه کشند و کرم کشند و کاد نمایند مان و اگر خواهند در قی
 آب بنشیند نمایند و در کبسه نمایند و بکیرند بدان کاد کنند **کادی** دیگر از برای تسکین
 او جاع و تحلیل نفخ و تخفیف عضو بکیرند غلظت کرم کرده و در یک خورد و جا و رس و
 خاکستر و سوسن کد و در کبسه کشند و کرم کرده با عضلاتند **کادی** دیگر از جهت
 در اماسی که از نفخ باشد بکیرند با بونه بکیرند با بونه و تخم یک خورد و کرم
 کشند و کرم کشند و آن عضو را بدان کاد کنند **کادی** دیگر از جهت تسکین وجع شکم
 که از نفخ باشد بکیرند با بونه و سوسن کشند و آب غلظت و در قی بران کنند در
 کبسه کرده کرم نمایند و بدان کاد کنند **کادی** دیگر در قی باب بکیرند با بونه
 و سوسن کشند و آب غلظت بران کنند در کبسه کرده کرم نمایند و کاد کنند
 بدان **کادی** دیگر جهت او جاع قولنجی بغایت سودمند بود بکیرند با بونه
 و خطمی و سوسن کشند و اکلیل الملک مرزنجوش و تخم شبت و بنفشه نیم کوفته
 نمایند و قی ریاب نمک بران ریزند و در کبسه کشند و کرم کرده بدان کاد نمایند
کادی دیگر از جهت نفخه رحم و معده و سوء المزاج بارد را سودمند بود بکیرند
 سلیم و اسارون و شسته و قنفل و دارچینی و هل و زعفران این چهار را نیم کوفته
 نمایند و در کبسه کرده کرم نمایند و بدان کاد کنند **کادی** جهت صلاح کد از
 سوء المزاج بود نافع باشد و دوا ری که از سیدین بادی سرد بر سر جارت شده
 باشد مفید بود بکیرند با بونه و اکلیل الملک خطمی و بنفشه نیم کوفته
 نمایند و قی ریاب کد بران ریزند و در کبسه کرده کرم کنند و کاد نمایند
فصل در کد و کد عبارت از جنر فائود که در کبسه کتد خواه تر و خواه خشک و کم کشد و بر اعضا
 دهند و کدات شعاع و لیت در او جاع ریجی و ماده با و ده و کدات از اولیت
 در او جاع لذاعه و عواد حاده **کاد** از جهت صلاح کرم سودمند بود بکیرند
 ادر جو و خطمی و صندل سفید و ورنی کل سرخ و بنفشه از هر یکی خرونی
 بکوبند و بیزند و بر شند بقرق کل و اندکی روغن کل سرخ و سرکه و کد
 نمایند با آن سر **کاد** که در شقیقه را سودمند بود و وجع های

تسکین

نخته کرده در آب و سترش را بپوشند و بعد از آن سرش بر دایره و سرود ما
 را بدان دارند تا بخار آن بر روی برود آن ابرار بر سر دایره **اکتساب** که صلاح
 که بر اسود دارد و سر سام دارد و منفعت دهد و برید و بر طبع ماغ که بر بکیر
 و در ق کد و تراشیده کد و و کاهو و تخم کاهو و تخم خشخاش و پوست خشخاش
 و ورقه کل سرخ و بنفشه و بنلو و فجاج شامی و ورقه بید ترنم را به نرید در
 آب بدان انکیاب نمایند و تطول کنند باب آن **اکتساب** که دوی و طین که
 در گوش باشد سود مند بود و وجع گوش ساکن کنند بکیر بد و دانه و در
 و مرزنگوش بپوشانند در آب انکیاب نمایند **اکتساب** که در بکیر دایره
 و مرزنگوش بپوشانند در آب و انکیاب کنند بدان **اکتساب** که وجع گوش را
 ساکن گرداند و گرفتگی گوش را ببرد و دوی و طین را نافعست بکیر بد و مرزنگوش
 و افستین روی و در مینه و نود نه و ستر بپوشانند در آب و انکیاب نمایند
 بان گوش ترا **اکتساب** که در که سم از برای وجع گوش سود مند بود و گرفتگی
 گوش را ببرد بکیر بد یا بونه و اکلیل المک و تخم شبت و مرزنگوش و افستین
 و خار و خشک نیم کوفته و ستر در مینه و نود نه و زکس و برنجاسف
 بر سیاوشان و خطمی و بنفشه نامه بپوشانند و در ابروی محکم را به سر
 بکیر بد محکم تا بخار آن برود نرود بعد از آن در بکیر بر سر آن دایره و آن ابروی
 در شبت یا در برید و کلا بنوبه بکیر بد و بکیر آن در سر ابروی محکم کنند
 و سر د بکیر گوش کنند تمام بخار آن در گوش رود و بعد از آن ابروی بداند
 و گوش را بر سر ابروی دارند تا بقیعت بخاری که باشد بکوش رود **اکتساب**
 که صلاح بارد را سود مند بود بکیر بد و بکیر بد و بکیر بد و بکیر بد و اکلیل المک
 و برنجاسف تمام و در غار بنرید در آب انکیاب نمایند بدان **اکتساب** که
 صلاح دارد اسود مند بود بکیر بد بنفشه و بنلو و خطمی و جو مقش نیم کوفته
 و تراشیده کد و و بنرید در آب و انکیاب کنند **اکتساب** که از برای بقیعت خشک
 و ضماخ و تلطیف مواد بکیر بد مرزنگوش و تمام در مینه و برنجاسف و اکلیل
 المک و یا بونه و افستین روی و دایره و نعناع و زرفا و خشک
 و تخم شبت و ستر و کرب سم بنرید در آب و انکیاب نمایند بدان **اکتساب** که

بر طیب و ترید دماغ کند و بنیای دایره و حراره و پوست دماغ را سود
 بکیر بد بنفشه و بنلو و کشتیز که هو تخم خرو تورک و بید و تخم خیار
 و ورق کد و تراشیده کد و و تخم خشخاش و پوست خشخاش و ورق کل سرخ و
 فجاج شامی و بنیان افود و بادنک خطمی و جو مقش نیم کوفته بنرید در
 و بر بنرید بدان شید ختلان و زعفران بنفشه و انکیاب کنند سر بدان و
 و تطول کنند باب آن **فصل** در نقرات بخوری که نکام دارد اسود
 کند بکیر بد مینه یا سبه و قسط و ستر و ستر و ستر و ستر و ستر و ستر و ستر
 یا همل بکیر بد و بنرید و بنرید و بنرید و بنرید و بنرید و بنرید و بنرید و بنرید
 د بکیر بد در بن باب بکیر بد و قسط و بنرید و بنرید و بنرید و بنرید و بنرید و بنرید
 سر کام دارد سود مند بود سوس جوی کند و در خل خنر بپوشانند و خشک
 کنند و در بنرید بدان دماغ را ببرد آن بدان **بخور** که در بکیر بد باب بکیر
 یا فلی یا جو مقش و بنرید در خل خنر و خشک کنند و دماغ را بدان بنرید بنرید
بخور که در بکیر بد باب بکیر بد یا جو مقش و دماغ را بدان بنرید
 کنند **بخور** که در بکیر بد باب بکیر بد یا جو مقش سوخته و در سر که خنر بپوشانند و بعد
 از آن خشک کرده دماغ را بدان بنرید بنرید **بخور** که از برای کام بارد و منع
 نزلات بارد کند و نافعست بکیر بد و ستر و ستر و ستر و ستر و ستر و ستر
 و غیر و کاغل سوخته یا همل بکیر بد و بنرید و بنرید و بنرید و بنرید و بنرید و بنرید
 بخوری دیگر که سله بنی را بکیر بد یا فلی و بکیر بد بنرید و بنرید و بنرید
 انکیاب در سر را بخار آن دایره **بخور** بکیر بد و ستر و ستر و ستر و ستر و ستر و ستر
 و سر را ببرد آن بدان **بخور** بکیر بد ستر یا رها از ستر یا و بکیر بد کنند
 و ابله سر که افشند و سر را بخار آن بدان که سود دهد **بخور** که ملاء
 را بنفشه کنند بکیر بد خوب سیت و بر آتش دهند تا دود کند و دها را بر آن
 دهند باز کرده خنر آله حساس کند و خنر یا خنر بنرید که سود دارد
بخور که از برای ضعف خواهر و دهن سود مند بود و تقویه دماغ کند
 و خنر و غشی یا فلی بکیر بد عود هندی و قسط شیرین و صندل یا
 از هر یکی جوی سکه کا فور از هر یکی نیم جوی سکه را بپوشانند و سرشند
 کل و بنرید سازه و خشک کنند دماغ را بدان بنرید بنرید **بخور** که نافعست

مرد که میسر که این حرارت باشد و منع سیدن آب پیوسته کند و منع زله
حاده کند بکیر ناله جوانی و دوقی شعیر وارد با فی و صندل سفید و
ورق کل سرخ و نسفته خشک و عمره الطرف از هر یکی نیم درم کاوند نیم
بکوبند و بنوشانند در هر یک که نوزدها از خشک کنند و برفا کل کنند و
نیم قها سازند و خشک کنند و در آتش بخت و دماغ بردودان بدارند
بکیر دیگر که خل و نل و بوسود دارد بکیرند سبک و مروت و قسط و زعفران
از هر یک جزوی بشرب بسرشد و اقراض سازند و در آتش اندازند و در آنجا
بر آن باز دارند تا بخار و دودان بدھان بشود **خوری** دیگر بکیرند سرخ
زرد و زلا و بطلون از هر یکی جزوی بکوبند و بروغن کاه و سرشد و اقراض
سازند و بسوشتند و دود آن در دهان میکیند **خور** که اخراج مشیمه کند
اگر باز ماند بعد از ولادت و بخت مرده را بپندارد بکیرند و بپازد و جاد
شیر و کبریت بکوبند و به بپزند و برشد و زهره کاه و بپند قها سازند
و خشک کنند و یک در آتش اندازند و در مجمره و حجره را بنهند در شیب
طرح که سوراخ در آن کرده باشند و فرج در آن سوراخ بنهند تا دود
در فرج رود **خور** دیگر از برای عسر ولادت و اخراج مشیمه و جبین مت
نافست بکیرند جاد و شیر و کبریت و مرقه این جمله را کوفه و بخته سر
براده نوز و نند قها سازند و چنانچه کفقه شد در آتش اندازند
و در مجمره چنانچه یاد کردیم **خور** درین باب تخم کرزن با ن تخم کبد چنان
دود آن در فرج زن برود **خور** که بواسیر یا سود که بد بکیرند نیم کوفه و بخت
بکوبند و خوب خرزهره و خاثر زنجبین و بخت آنکدان و آب سازند و بکیرند و بکوبند
و به بپزند و بعسل بپزند و اقراض کنند مثقالی مثقالی و بر آتش بشکول
اشتر و د کنند اندر زیر تعاری که بر آن سوراخ کرده باشند و خلا و نل
علت نلک تعاری نشیند و جایگاه بر آن سوراخ بخواهند تا دود و بان برسد
با ملاد و شبانگاه این بخور میکیند تا بواسیر خشک گردد و بنقد **خوری** دیگر
درین باب بکیرند سیندان سفید و بخت و بخت خطل و بخت هر از اسبند و ایشان جا
شویی و مروت و از روت از هر یک جزوی اقراض سازند و بر آن سان بر آتش
بشکول و د کنند و بر آن صفت که ذکرده شد **خور** بکیرند نل و روت و بر نیایه
بشکل است

و پوست خرنوب و پوست ماز و از هر یکی جزوی اقراض سازند و همزمان دود
بر آتش بشکول است **خوری** که خون املن از بواسیر یا باز دارد و سودمند بود بکیر
ترید و زرد بخت و بخت و بلاد در از هر یکی جزوی و اقراض کنند بر آن صفت و بر آتش
که بشکول است باشد و اسه تعالی اقلیم بالصاب **فصل المردون** فی الغرغره و المضمضه
و القطورات و الشبوبات و غیرها **فصل** در غرغرات غرغره که تنقیه
لاسن نماید از فضول بلغمی و هر وجعی که در سر حادث شود و آن بلغم غلیظ
باشد نافع بود بکیرند مرزنگوش و سعفران فارسی و جالریان حامض بر آن کرده
و صبر اجناساوی بنوشانند در هر یک که بکیرند و بدان غرغره نمایند
غرغره دیگر که فلدع و استرخا لثه و دبحه را سودمند بود بکیرند
سماق و ورق مور و ورق کل سرخ و زیتون از هر یکی و قه بپزند در
آب تا سرخ گردد آب و صافی نمایند و بنوشانند در وی رب توت شا
زده درم و غرغره نمایند بان **غرغره** دیگر که نافعت از سقوط لهاة
که از رطوبت باشد بکیرند کل نار شش درم و شبت نمایی دو مثقال
و نمک اندر آبی دو مثقال و نیم اقماع رمان حلو و بزرا لود از هر یک
یکلیم و نیم بکوبند و به بپزند و برشد بر رب توت سده و قه و غر
غره نمایند **غرغره** دیگر که نافعت خناق و زحجه را بکیرند عدس کفی
عناب سی عدد و روپاه تروک ده درم و با جو شاند در آب و صافی نمایند
و بنوشانند در وی رب توت پست درم و فلو س خیار چند ده درم غرغره
نمایند **غرغره** دیگر که نافعت مروت و معلق را حادث شده باشد از مره
صفرا بکیرند عصاره عنب الثعلب عصاره کاشنی و عصاره کشنیز
تر و عصاره کاه و عصاره لسته از هر یک و قه رب توت سده و قه
داخل نمایند و غرغره کنند **غرغره** دیگر که نافعت مرد بپوشش عص
بکیرند تخم رازیانه و خیار خیر مستقی و دانه یه و بخت و بخت بنوشانند از هر
یک جزوی بپزند در آب و غرغره نمایند **غرغره** که نافعت در ورم حلق بکیرند
نارنگان و خلیه از هر یکی بکیرند و عناب و سپستان و مویر طایفی از
دانه پرون کرده از هر یکی بکیرند مرزنگوش و بپزند و سعفران از هر یکی دو
بپزند در ورم طاب نایک و طایل و صافی کنند و بکیرند از آنجا که

کنند و اگر بچهره یا باده فلفل اندازند غرغره بنمایند و بچهره بود فلفل و سر
 و بسیار ببرد و اگر غرغره با طبع ساق یا از دانه ترش کنند و آب باشد
 خاصه از حبه لغوه از جهت آنکه رطوبتها را پاک کند و عصبها را قوه دهد
غرغره دیگر که لغوه را سود دارد بکینند خردل سفید و زوفا و حشک
 و موبرج و زنجبیل و فلفل و دار فلفل و عاقر قرحا و مرزنگوش از هر یکی
 ده درهم و حبه الیمان بریان کرده ده درهم را بگویند و با سبکبخت
 سرشند و باب کرم غرغره کنند **غرغره** دیگر که فضولات از سر فرو دارد
 عاقر قرحا و زنجبیل و دار فلفل از هر یکی ده درهم خردل و فلفل از هر یکی
 چهار درهم انار دانه بچهره بگویند و سرشند و غسل در سبکبخت نمایند
 و غرغره کنند **غرغره** دیگر که درین باب نافعت بکیر موج زنج در
 عاقر قرحا و خردل از هر یکی ده درهم بگویند و سرشند و غسل و غرغره
 نمایند **غرغره** دیگر که نافعت از رجه که از هیواں خون و مریه
 شده باشد بکینند و بچهره ترش است درم بمالند نماید در آب صافی
 کنند و بگذارند در وی عصاره الحبه التین منقاه و افاقانم درم
 شب بمالند و درم و نفع کل سرخ بکیر مطبوع بچهره **غرغره**
 دیگر که آماس زبان که از حرارت بود ببرد بکینند و پوست انار سرخ
 و پنجه سوسن و سقر از هر یکی جزوی و در آب صافی بنزد نامهر اشود
 و بدان آب غرغره کنند و مضغه نمایند **غرغره** دیگر که کوان زبان
 که از رطوبت بود ببرد بکینند عاقر قرحا و موبرج و سقر و آب رسا
 از هر یکی هفت درهم و مریه آرمی و خردل سفید و سونبر و پوست
 پنجه کمر و نعل هندی و زنجبیل از هر یکی بچهره نوشادر سه درهم پنجه سوسن
 که با سر با خوانند و زوفا و خشک از هر یکی ده درهم دار فلفل آرد درم
 آباره فیض هفت درهم بگویند و به بنزد و با نکلین سرشند و بکینند
 حل کنند و غرغره نمایند **غرغره** که خنای را که از بزم بود ببرد بکینند و پنجه
 هزار اسبند و عاقر قرحا و خردل سفید و پنجه زاب و مریه و حشک
 و زطرون و نوشادر و فلفل و بود نه و در ماد الحما طیف از هر یکی جزوی
 با نکلین سرشند و بوقت حاجت بکلاب حل کنند و غرغره کنند

غرغره که ماده خنای را سود دارد بکینند سیرم بچهره درم و روغن کل و
 انکیر از هر یکی ده درهم در مقلد بچهره درم آب خوشا نند و سیه خوش
 ارد و دندان غرغره نمایند **غرغره** که در اخراعت بکینند بکینند بکینند بکینند
 از هر یکی بچهره و موبرج و سقر و سبکبخت و سبکبخت و سبکبخت و سبکبخت
 ده درهم کل سرخ و بنفشه از هر یکی هفت درهم مرزنگوش و بود نه و
 سقر از هر یکی یک درهم و نیم و نیم آب بکینند تا به بنزد بکینند بکینند
 یا لایند و هفت خیار چتر واده درم شراب خراوب یا شراب انار ترش جزوی
 بکینند و دندان غرغره کنند **فصل** **مضغه** که در عفونی که در
 دهان و لثه باشد ببرد بکینند فلفل و چهار درم شب بمالند و عقیص از هر یکی
 دودرم و سبکبخت و سرشند و در آب بکینند و مضغه نمایند
 بان **مضغه** که نافعت قدح سیاه بکینند موبرج از دانه بیرون کرده و بنزد
 از هر یکی جزوی سرشند و در آب بمالند **مضغه** که در قلاع صیان
 آب خیر و بنزد در وی دانه طبا شیرو و دانه بنات و مضغه نمایند
مضغه دیگر که نافعت در قلاع بکینند کشنیز خشک و عدس مغش از هر یکی جزوی
 کوفته و پنجه بیامیزند و بی نیم خروطها و باب کشنیز تر خلط کرده مضغه
 نمایند بان **مضغه** که نافعت در ثقل زبان بکینند زنجبیل و عاقر قرحا و فلفل
 و خردل از هر یکی جزوی و بگویند و به بنزد و با نکلین سرشند و بکینند
 یا **مضغه** از برای قلاع اطفال سودمند بود بکینند بنفشه و در قلاع
 و انکیر و عقیص بکینند و بنفشه و باب کاهو یا آب عقیص و آب تورک
 دهان طفل را بدان بشویند **مضغه** دیگر که در ثقل اطفال و قلاع ایشان سود
 دهد بکینند مریه و عقیص و پوست کندر همه سخی کنند و غسل خلط نمایند و
 لثه دهان ایشان بمالند و اگر ماده بلغم باشد بشویند دهان ایشان با بکینند
 و بعلان بنفشه و زردچوبه و پوست انار و کنگر و ساق از هر یکی
 شش درم شب بمالند دودرم عقیص چهار درم کوفته و پنجه و سبکبخت
 در لثه دهان ایشان که نافعت **مضغه** که دندان میخی را سود دارد و پنجه
 کدبان بکینند شب بمالند و بنزد و سبکبخت و مضغه نمایند که تا
فصل در فطرات بدانکه قطره عبارت از چیزی که در گوش یا چشم او با

از هر یکی دو صم بگویند و این صم در سینه بخورند و در گوش چکانند به نیم کوه
قطره که در گوش را که از باد بود بگویند بر بخاسف و در گوش و خندید آت
 از هر یکی سه درهم آب و رقیق سداب آن یکی از هر یکی ده درهم روغن بصل
 داروهار خشت بگویند و آن یکی و روغن آب سداب بزنند تا آب برود و روغن
 بهمان بلیته بدان آلوده کنند و در گوش خشد **قطره** که کراخی گوش را بر دیگر
 خردل سفید و انجیر را خاشند و خردل را با آب سداب بزنند و بلیته سازند و در گوش
 خشد و اگر بویه آردنی و قوی را از هر یکی بگویند و با خیر خاشیده بزنند
 و در گوش خشد و اگر گوش پاک کنند **قطره** که گوش را بکشد بگویند و روغن شفتا
 تراب وی بگویند و آب ری بپودنه و آب ری تراب از هر یکی بپودنه و روغن شفتا
 و بویه و ارمنی و سقمونیا و افستین و زردا و زردا و زردا و زردا و زردا و زردا
 بگویند و با آب سداب بزنند و در گوش خشد و اگر گوش پاک کنند **قطره** که گوش را
 خشد **قطره** که گوش را بکشد و گوش را بکشد و گوش را بکشد و گوش را بکشد
 از افون و صم روغن کل سرخ حل کنند و در گوش چکانند **قطره** که گوش را
 که از حرارت باشد بگویند بگویند و روغن کل سرخ با آب سداب بزنند و گوش را
 چکانند **قطره** که گوش را بکشد و گوش را بکشد و گوش را بکشد و گوش را بکشد
 تا داخل روغن بماند صافی نمایند و در گوش چکانند و اگر گوش پاک کنند
 چکانند **قطره** که گوش را بکشد و گوش را بکشد و گوش را بکشد و گوش را بکشد
 بگویند و روغن بزر و روغن بزر و روغن بزر و روغن بزر و روغن بزر و روغن بزر
 در گوش **قطره** که نافه حرقه که در گوش باشد و یا لودن ریم از
 گوش سود نلارد بگویند از روت و صم زردا و بویه و روغن بزر و روغن بزر
 و کند و روغن بزر و روغن بزر و روغن بزر و روغن بزر و روغن بزر و روغن بزر
 او لاماء العسل در گوش با آب سداب بزنند و بگویند و روغن بزر و روغن بزر
 در حالتی که این دو با آب خشت و در گوش خشد **قطره** که گوش را
 طبعی را سود دهد بگویند و روغن تر و بویه و روغن بزر و روغن بزر و روغن بزر
 کرده بگویند در وی فریون یا خندید و روغن بزر و روغن بزر و روغن بزر و روغن بزر
 مردن گوش و افستین و در منه و بویه و سقر که صاب جو ساینده باشد
 داشته باشد **قطره** که گوش را بکشد و گوش را بکشد و گوش را بکشد و گوش را بکشد

بگویند آب و روغن شفتا و روغن شفتا و روغن شفتا و روغن شفتا و روغن شفتا و روغن شفتا
 و در گوش چکانند و روغن شفتا و روغن شفتا و روغن شفتا و روغن شفتا و روغن شفتا
 چکانند و روغن شفتا و روغن شفتا و روغن شفتا و روغن شفتا و روغن شفتا و روغن شفتا
 گوش پاک کنند و روغن شفتا و روغن شفتا و روغن شفتا و روغن شفتا و روغن شفتا و روغن شفتا
 و دیگر که گوش پاک کنند و روغن شفتا و روغن شفتا و روغن شفتا و روغن شفتا و روغن شفتا و روغن شفتا
 در گوش بزنند و روغن شفتا و روغن شفتا و روغن شفتا و روغن شفتا و روغن شفتا و روغن شفتا
 شود از وی چیزی خشد بعد از آن بویه و روغن بزر و روغن بزر و روغن بزر و روغن بزر
 بگرداند تا چیزی که باشد از گوش پاک شود **قطره** که گوش را بکشد و گوش را بکشد
 بغایت مندرست بگویند شیاف مامش و صم سرکه حل نمایند و چکانند و گوش را
 هفته یکبار یا بگویند و روغن بادام تلخ و روغن بزر و روغن بزر و روغن بزر و روغن بزر
 گوش محافظت نماید **قطره** که گوش را بکشد و گوش را بکشد و گوش را بکشد و گوش را بکشد
 بط با بویه مرغ خانگی و صم روغن بادام بگردانند و خندید و در گوش چکانند
قطره که گوش را بکشد و گوش را بکشد و گوش را بکشد و گوش را بکشد و گوش را بکشد
 در روغن و در گوش چکانند **قطره** که گوش را بکشد و گوش را بکشد و گوش را بکشد و گوش را بکشد
 و چند بد است بگویند و روغن شفتا و روغن شفتا و روغن شفتا و روغن شفتا و روغن شفتا و روغن شفتا
 گوش چکانند **قطره** که گوش را بکشد و گوش را بکشد و گوش را بکشد و گوش را بکشد
 که بقره پاک بزنند تا رقیق شود و بعد از آن که چشم را با آب شفتا بزنند
 باشند چکانند بعد از آن لعاب بگویند و لعاب دانه به باشد و خشت آن چکانند
 و بعد از آن چکانند چیزی در وی که در وی اندک چکانند یا شد مثل ای که
 خشت باشند در وی جو مقشر و دانه غیر مقشر و چشمت نیم کوفته و اندکی
 از این روت در قوی را با انابی مضاعف بچینی بگویند و از آن چکانند
 در وی **قطره** که گوش را بکشد و گوش را بکشد و گوش را بکشد و گوش را بکشد
 نضر بویای که در چشم باشد بگویند لعاب مر و رشک لعاب بزرگ کتان و روغن
 حلیه و شیر دختر و در چشم چکانند و اگر چشم آب بسیار بزند و زخم بسیار آید
 از عرق فطورات این در وی استعمال نمایند از روت سفید پرورده بسیار
 و خشت کرده در سایه باندی نشاسته سفید کنند و چشم در روز نمایند **قطره**
 که نافع است در همه انواع رمل بگویند و روغن شفتا و روغن شفتا و روغن شفتا و روغن شفتا

شیرین پست جبه زعفران نیم دانک مایه را در دانه کشک اشیر پست جبه حلیه
 نیم جبه کشک پست جبه نیات نیم درم کتیرا دانه کی باب باک در زجابه صافی کنند
 و در چشم چکانند **فصل** در سعو طات بدانکه سعو ط عبارت از چیزی باشد
 که در بینی چکانند **سعو ط** که خداوند در سر کرم را و خشک را سود دارد و دماغ
 که خشک است بکشد آب حسن یعنی کاهو و روغن نیلوفر از هر یکی
 جزوی شیر خزان صم و جزو طعم بیاورند و صریحی چکانند **سعو ط** که در سر کرم با
 سود دارد بکشد طبا شرد و درم کاهو و زینا شسته از هر یکی نیم درم زعفران دانه کی
 و نیم مر را بیاورند و اندکی از وی باروغن نیلوفر در بینی چکانند **سعو ط** که در دماغ
 حار را سود دهد بکشد روغن بنفشه و روغن نیلوفر و روغن کدو و
 الحلاف و شیرینان و عصاره خن عصاره هند یا از هر یکی جزوی سعو ط
 نمایند **سعو ط** که وجع شقیفه را باز دارد نافع بود بکشد روغن بادام شیرین
 و باب مرزنگوش یا سیرند و سعو ط کنند **سعو ط** که سوزن خلل و زنج و وجع شقیفه
 باز دارد نافع بود بکشد روغن بادام شیرین و باب مرزنگوش یا سیرند و سعو ط
 کنند **سعو ط** که در که خداوند شقیفه سرد را سود دهد بکشد روغن بادام
 تلخ و روغن زرد الوان و باب مرزنگوش اندکی بخالت چکانند **سعو ط**
 که خداوند صدام را در دوا و زینا را معین بود بکشد حوز بویا و در نه و قوئل
 و مرزنگوش از هر یکی مثقالی بسیار سه چهار مثقال بکوبند و بزنند و
 بپویند **سعو ط** که در که خداوند سر شام حار را سود دهد بکشد اترق
 مود و عرق و صندل و کافور و درم یک یا بیاورند و اندکی در بینی چکانند
سعو ط که در سر بلغم و اسهال را ببرد بکشد صبر و روغن کندر و حوض
 و خند بل ستر و زعفران و صعد و بلبل سفید از هر یکی یک درم بکشد
 و در درم یک نیم درم مر را بیاورند و باب مرزنگوش یا سیرند و بوقت حاجت
 هم باب مرزنگوش بسیار بیاورند و در بینی چکانند **سعو ط** که فالج و لقو را سود
 دارد و ببرد بکشد چا و شیر و سبکبج و مژ و هارا سفید و قندل و دار قندل
 و انگزد و اشقی و خند بل ستر و فربون از هر یکی جزوی بکوبند و بزنند
 استرا با سرکه انگوری تر کنند بکشایند و بپا لاند و بقطره از آن در
 بینی چکانند **سعو ط** که فالج و لقو را معین بود بکشد صبر و شونین

و بپوید از هر یکی جزوی بکوبند و بپزند و سعو ط نمایند **سعو ط** که در درم یک
 که از برودت بود و سود دارد و فالج و لقو را معین بود بکشد خلد ستر
 و چا و شیر و زعفران و زهر کک از هر یکی جزوی بپزند و سعو ط نمایند
 و در بینی چکانند **سعو ط** که در سر کرم و سر تر که مرزنا باشد و از سروی پیدا
 شده باشد نافع است بکشد مویایی و جزو بویا و صبر خشک از هر یکی جزوی
 و در روغن بلبل بکشد و در بینی چکانند **سعو ط** نافع است مرد در سر را
 که از حرارت پیدا شده باشد بکشد روغن بنفشه و روغن نیلوفر و روغن
 کدو و شیر خزان و آب کاهو و آب کتیرا شنی از هر یکی جزوی درم یک بپزند و
 صریحی چکانند **سعو ط** که در که دماغ را پاک کرد انداز قوئل و نقیق سکه
 و بر قانرا ببرد بکشد موزج حلی و سوسن از هر یکی درم یک عسل گرفته درم
 و نیم بکشد و در آب استنشاق نمایند یا **سعو ط** که در که خازن را
 شغری کند بسیار و کاهو و زینا از هر یکی یک درم زهر خازنیت و کافور از هر
 دانه نیم درم بکشد و در **سعو ط** که فالج و لقو و سعطه و وجع امراض
 که از سردی و تری باشد در سر و چشم سودمند بود بکشد مقدار یک عدس در
 نیون آب مرزنگوش روغن بنفشه و مر و حوض از هر یکی جزوی ده درم صبر
 اسود اسه درم عدس تلخ و سعفر فارسی از هر یکی بحد مر صبح و سداب
 و زهر کلک و چا و شیر و خند بل ستر از هر یکی سه درم شکر بپزند و زعفران از هر
 یک دو درم فربون و صرا از هر یکی یک درم مر را بپزند و بپزند و بپزند و بپزند
 شیرین و بی سبب از هر یک عدس و بویا از آن بسیار بیاورند و سعو ط نمایند
سعو ط که جذام را ببرد بکشد دار قندل یک درم مایه را و شیطر از هر یکی بحد
 مشکطرا مشیع و تخم بختک از هر یکی سه درم روغن شیر و قوئل و نیم نیم
 با هم بیاورند و روغن و سعو ط نمایند **سعو ط** که در چشم را که از زنج
 بود کوا نرا چون در بینی چکانند سود دارد و بر سر کرم کچشم حاصه کدو
 کا را سود دارد بکشد کدو و حوض و کدو از هر یکی یک درم سعفر فارسی
 و مر از هر یک نیم درم بکوبند همه را و شیاف سازند و بوقت حاجت بشیر
 نمایند و باروغن بنفشه در بینی چکانند **سعو ط** که در که خداوند
 سکه و لقو را سود دارد بکشد زهر کلک باب مرزنگوش یا سیرند

ساند و مر پنی چکانند و اگر باشد زان بچکانند و با باشد و چن بل ستر
 با ما آل عمل سود دارد و زهره با شق و زهره کرک و زهره شبوط هم نیک
سعود مشرقه سکین باب مر نکوش و قطره چیده از روغن زیت سود
 دارد و عصاره ساهل آج و عصاره جعفری نیک بود و میایی بارو غن بنفشه
 هم نیک باشد و سلیق باب مر نکوش سخت سود مند بود و قشالها را
 شکر تان هم انواع بیمارها را که از سرخی و تری بود سود دارد **دو سیم**
 دوا بی که کند پنی بایزد بکیرند و پوست انار ترش از هر یکی بکیرند و نیم
 الذین و سکه از هر یکی در قهرم قلع قطار و قرقفل از هر یکی بکیرند و بکونند و
 بخته و پلته بدان است بر کنند و بدین دوا اوده کنند و در پنی دهند بکونند
 سیاه در چست ممانند و در پنی کتند و انکشت بای به بندند سود مند بود
دقاسی که ریش و ناصور پنی را سود دارد بکیرند و شاد و شق از هر یکی
 ده درم قلع قطار سوخته و قلع قطار سوخته و زاج سوخته و براده مس و
 تو بال مس از هر یکی بکیرند و نیم کوفه کنند و اندک کل خمر تر کنند
 و اندک آب بنهند در ماه خزان یا در ماه غور و هر یک یک کوزه مسی
 میزنند تا خشک شود و بوقت حاجت و اندر پنی دهند یا پلته بدان
 اوده کنند و هر پنی دهند **دو لیم** که ریش پنی را که کده شود سود
 دارد بکیرند زاج و قلع قطار و مر و سب و تانف و تو بال مس از هر یکی بکیرند
 و با وند شش درم کنند و اوده درم بکونند و در پنی اب به پنی تا پنی
 آید و پلته بدان اوده کنند و در پنی دهند **دوای** که ریش پنی را بود
 دارد بکیرند اسفیداج ده درم مردار سنگ خرب الفضة و سر و حمر
 از هر یکی بکیرند و نیم را بکونند و بدین دوا روغن مورد نیک بسایند و
 پلته بدان اوده کنند و در پنی دهند **دوای** که ریش پنی را بود
 که گهنه شده باشد سود دارد بکیرند و سب سائی از هر یکی دو درم
 زنجفر و لعل چهار درم و زوی سیر بکیرند و بکونند و بدین دوا و پنی با
 بال بشویند و اوده اندوی دهند **دوای** که کوشش فزونی که پنی
 آمده باشد بکیرند پوست انار ترش چهار درم قلع قطار سه درم
 قلع قطار و درم خرق سیاه قلع قطار از هر یکی دو درم کوفه و پنی دهند

دهند **سعود** حاره یا سه که فضولات پنی را از دماغ ببرد و بیفتد سدر اس نماید
 مزاج دماغ گرم کند و علل یارده دماغی را مثل صرع و فالج و لقوه و صداع بارد و امثال
 ذلک با سود دهل است که معوط بنایند مثل چید پلستر و نوشادر و ترید و سونیز و
 و صر و تر و حاویش و بوره و صر و فلافل و حلیت و اشق و افربون و مسکه و عاقرقا
 و عک هندیا و علس و تافسیا و مرارت طبر و عرق لک ابوالشتر و آب پیاز و آب مرزنگو
 و آب سذاب و آب سلق و سرکه و روغن بادام تلخ و روغن زکون و سوسن و طمانیقا
سعود تان که پنی را و تربط دماغ بکشد و علل حاره یا سه دماغی را که مثل
 صداع گرم و سر ساه و سهر و امثال ذلک با سود دهل مثل عصاره حسن عصاره دهل و غنایا
 و آب خیار بالنگ و کدو و روغن بنفشه و روغن کدو و روغن کل سرخ و افون و
 کافور و طباشیر و امثال اینها **فصل** فی الشیمات بدانی که شیمات است که خید
 چیز را بپونند که سر ساه را سود دارد بکیرند آب سیب و آب به و صندل
 سفید از هر یک جزوی کافور اندک هم بزنند و به بپونند **سعود** دیگر در پنی
 بدشته و بیفتد تر و کل نیلوفر بپونند و بوی سیب و به سود مند بود **سعود**
 که خلا و دملع سرد را و وایو شجر را سود دارد بکیرند و بویا و شیخ و قرقفل و
 زکون از هر یکی یک کشتال بکونند و به بزنند و آب سیب بپونند و بپونند
شیم که مصرع را سود دارد بکیرند سذاب و مرزنگوش و سیب خواهد یک
 و خواهد جلکانه بپونند سود مند بود **سعود** دیگر که خلا و دملع سرد را سود دارد
 بکیرند تافسیا و اردیوسر که انوری بپونند و خید کنند و شیمه سازند و در حال
 صرع و بیرون صرع می بپونند سود دارد و این اختیار چینی بن است **سعود**
 بخت مصرع بخت نعل است و بخت بکیرند سذاب مرزنگوش و صر و سونیز
 و در منه تر و عاقرقا و کدو و قلع و چید پلستر و حلیت متی و طبری
 مشک و عود الصلیب عود سینیل و قرقفل از هر یکی جزوی چهار کوفه و پنی
 و عرق هار با کلج بپونند و شیمه سازند و هر شش هر روز می بپونند
شیم شیمات حاره که اسعال می کنند از برای نعل مزاج بارده بازاجین
 است مثل اسمین و سوسن و زکون و نعل و امثال ذلک با طوبیست مثل مسکه و
 و غیره و سینیل و زعفران و مانندان یا خشایا است مثل صر منه و نجاسف و رام
 و صر و امثال اینها یا غیر خشایا است مثل چید پلستر و سونیز و سیر که هاد

رطب

بریان کرده سخی نمود و مانند آن یا فاکست مانند ترنج و نازج و بطور و مثل آن
 بارده که استعلا است کنند از برای تسکین حرارت دل و دماغ یا با تخم است مثل
 مورد و بنفشه تر و کل بنلو و غلغله و امثال ذلك با طوبیت همین صندل کافور و ورد و
 آن یا احتیاج است و ادویه سحر کشند و بنفشه و هندی و تراشیده که وادین و رخ
 و بروج و امثال ذلك یا فاکه و قمار است همچون سیب به و حار بانك و کدو حری
 لقاح و امثالها و استعلا آنها خواه مفرد و خواه مرکب از این اصناف بحسب احتیاج
فصل الحادی و العشرین فی الادهان و لطفیات فصل فی الادهان و
 بنفشه بادام سیاه بادام شیرین و سفید کنند و هر بادام را بدو نیم کنند و بنفشه
 در نوزدها محراب کنند و روزی پنجان همین می کنند و چون سه روز بگذرد
 دیگر بنفشه تر کند که تا چهار روز نیم دفعه تمام شود و در دفعه ثانیه چهار روز
 و نیم بنفشه تر کند و در دفعه ثالثه یک چهار روز یک طایفه اینها بنفشه تر
 فرستاده و در بنفشه تر می کنند و به شب در درجها محراب می اندازند و
 مدتی چهل روز هفتاد روز و بیست روز دهند تا زمانی که مغز بادام بوی بنفشه
 بگیرد و تمام رطوبات بنفشه کشد و مغز بادام تر گردد و برورده شود
 و بنفشه خشک گردد و بعد از آن مغز بادام بردارند و در روی چیزی در سار
 طین کنند و بکنارین تا مدتی چهل روز بر آن بگذرد و تمام خشک شود و یا خیار
 رطوبت و تر و صافی نماید بعد از آن مغز بادام را طین نمایند تا روغن از وی
 بیرون آید و آن بنفشه را نگاه دارند که در خیلی از مرکبات بکار می آید و آنرا
 بنفشه قریب بادام می خوانند و بعضی بوی مغز بادام می کشند زیرا که رطوبت در
 وی بیشتر باشد که در مغز بادام و بعضی سبب می کنند **روغن طیاره معتدل است**
 سودمند بود حرارت دماغ را و ابتداء ظهور و رموز و قوه دماغ را زیاد کند
 و فیهل مغز آید و اسهال مراری باز دارد و در دس که از کرم بود سود دارد و
 چون آب بریزند و آنرا سرکه داخل کنند و بر بدن بمالند خارش بدن را ساکن
صفت آن بگیرند بادام مقشر بدو نیمه کرده و در میان ورق کل سرخ تلخ
 چنانچه در بنفشه ذکر رفت بپزند چهل روز بعد از آن خشک کنند پس روغن
 از وی بگیرند چنانچه در این گفتند **روغن گرسد** و ترست منافع آن همچون
 روغن بنفشه بادام است غیر از آنکه او اقوی است در فعل و صلیع کرم را سودمند

روغن کل بادام

نکته

و در همه بانی قیام مقام وی میشود **صفت** آن بگیرند کچال مقشر و بگردانند در میان
 ورق بنلو و زهره که تر باشد و در چادر بشی کتان چهل شبها نرود از
 نگاه دارند تا زمانی که کچال بنفشه رطوبات بنلو فرستد و برورده گردد و بعد از آن
 روغن استخراچ کنند روغن از آن کچال بکشند چنانچه در روغن بنفشه بادام
 ذکر کرد شد و اگر مغز بادام کشند طهارت باشد و ورق بنلو و از برق و اصفه بکشند
 مادام که تر باشد و رطوبت داشته باشد و آنچه خشک شود بنفشه دارند
 و دیگر از آن تر و تانه داخل نمایند و در دفعه اول هر یک قنبر کچال مقشر را هر
 بنلو و زهره را و در ویست عدد بنلو فرستند و در دفعه دوم ششصد تا ششصد و
 دفعه بیستم یا صد یا شصت و اگر خواهند در دفعه چهارم و پنجم صد تا
 چهار صد و باقی عمل چنانچه در روغن بنفشه ذکر رفت بکشند **نکته** آن در
 را منافع نزد یکتا بمنافع روغن یا سمین و حرارت آن کمتر است از روغن یا سمین
 و آن گرم تر درجه ثانیه و ترست در درجه اول و بعضی گفته اند که آن معتدل است
 و منفعت میدهد عصب را و صلیع سودا و ریاحیل میکند و او را دم قلبیه و او را
 بارده را و فرم که منضم شده باشد منفعت میکند و منفعت میدهد بر اوجاع
نیز صفت آن را بگیرند کچال مقشر و پیاز زرد و ترس بر آن در وی رطوبتی حاد می باشد
 در سایه از وی دور کنند و بعد از آن زنده ترس تر یا در چادر بشی کتان بنفشه
 کنند و در هر بنفشه ترس بکشند کچال مقشر در وی آن ریزند و خاکی کشند که ترس
 بعضی در شب کشید باشد و بعضی در بالایی و یک طرف دیگر از چادر شب
 بر روی آن اندازند و شب در شب چادر شب بر آن اندازند و روز میمان
 می کشند و چنانکه روغن بنفشه بادام ذکر کرد شد ترس تر یا آن مکرر
 می کشند لکن آنچه از برای باد شاهیان می کشند بنفشه کچال مقشر بکشد
 طاق ترس می کشند در دفعه اولی و در دفعه ثانیه هفتاد عدد و در دفعه
 ثالثه سی طاق و در دفعه رابعه بیست طاق و در دفعه خامسه ده طاق تا
 چهل روز یا یکماه کچال در میان آن ترس برورده کنند چنانچه در روغن
 بنفشه بادام ذکر کرده شد بعد از آن کچال بپزند و در چیزی که کشند و در
 سایه آنرا نگاه دارند و بکنارین تا مدتی چهل روز بگذرد تا کچال تمام
 خشک گردد چنانچه در رطوبت و ترس در وی نماید و بعد از آن کچال را طین نمایند

نکته

روغن کدو

金

جون

2.

۱۰. مارچیل

کلمہ

۲
زینبی

ان

قط

باشد نافعت و اما با مزجه بارده را سود دهد **صفت** میوه صفت روغن آن
 شیرینیت **روغن گریست** صفت میوه هر کسی که نقصان باه داشته باشد
 و لقوه را نافعت چون بمالد **صفت** آن استخراج روغن از وی باست که
 بگویند و بگویند باب ثار روغن بیرون آید با استخراج نمائید روغن از مغز
 نادام بیشتر که دکان بود **روغن** بیکر بزرگ که سرخ تازه و در شیشه قیسه کنند و
 روغن بر سر آن کنند و چهل روز در آفتاب بیاورند تا تمام بشود و بعد از آن غوره
 گیرند و استعمال کنند **روغن** کل سفید میوه روغن کل سرخست در صفت **روغن**
 یا سمن محمل و ملطف لقوه و فایده و عرق النسا را مفید بود **روغن خری**
 محمل و ملطف و موافق جراحت است خاصه چون از مغز نادام شیرین گیرند **روغن**
 سوسن تلطف و تحلیل و ارام صلب **روغن** ملوچ را نافعت **روغن** نسیم منافع او
 میوه روغن است **روغن** شقایق میوه را سیاه گرداند **صفت** آن روغنهای چون روغن
 کل سرخست که گفته شد یا میوه روغن بنفشه یا دام که مذکور شد سازند و با
 روغن بیکرند آب بجان یکس و روغن کنجد چهارید و قدری آب بر سر آن کنند و بگویند
 خلد آنکه آب بسوزد و روغن بمالد **روغن** خشک غیر البول را نافعت **صفت** آن بیکرند
 و بچیل یکبیم و بقول چهار روزه و خشک نیم کوفته در میوه میوه شاند و صافی گردانند
 و نیم میوه روغن کنجد بر سر آن کنند و بگویند تا آب بسوزد و روغن بمالد **روغن**
 مادر بون اندر است شفا سودمند است **صفت** آن بیکرند یک مادر بون نیم میوه و در سه
 آب بگویند تا نیم میوه میوه آید و بعد از آن بیاورند و نگاه دارند هر یک و قهوه روغن
 با دام اضافه نمایند و باقی نرم بگویند تا نامزد سه صقیه آید که روغن باشد و آن
 رفته باشد و بکار دارند خوردن و مالیدن را شاید و عجمه خوردن بکار میوه
 شتر نافع بود **روغن** فسط کوجک عصیان را محکم کند و بجهت جگر و معده سر نافع بود
 و چون طلا کنند میوه را بیاورند **صفت** آن بیکرند فسط کوجک مدد میوه سلخه شند
 و روغن را چون چهل مثقال نیم کوفته کرده در شراب بکن بگویند بکشانند و
 و بعد از آن بگویند تا باقی نرم و صافی کنند و نیم میوه روغن زیت بار روغن
 کبیر بر سر آن کنند و بگویند تا آب بسوزد و روغن بمالد **روغن** بیکرند سود
 مند بود در هر جگر و معده را سودمند بود و سردی مفاصل را و استرخاء از **صفت** آن
 بیکرند قرنفل ده دره سبیل و سادج و میعه سایله و ایر سا و قرنفل و شسته

شاهسفر

و قسط از هر یک پست درم راسن خشک مسیخه و عدلان بلسان از هر یکی ده درم
 سر صافی بخل و مجموع دایم کوفته کرده یکبار روز در آب شرب بخورسانند و بعد از آن
 بخورسانند و صافی کنند و باید که آب چمن باشد و باقی آن هفته از اول روز تا آخر
 بعد از آن بپا کنند و دومین روغن زیت یا روغن کبچل بر سر آن کنند و بخورسانند
 تا آب بسوزد و روغن بمالد و در آن **روغن زیت** بچینید که این سهرق در قنقل
 بخل و مسیخه و سادج خنفر و بنفشه و اصل السوس و فرفره و اشه و قسط
 از هر یکی ده درم راسن و عدلان بلسان و مسیخه از هر یکی بخل و سر سه درم مجموع
 دایم کوفته و بچینید آب بخورسانند یکبار روز و بعد از آن تا یکی روغن کبچل بخورسانند
 تا آب برود و روغن بمالد و باروغن اول آنرا جمع کنند و بکار برند **روغن**
 قسط نوعی دیگر که خداوند فالج و نقوه و تشنج را سودمند بود و عصبها قوه
 و معده و جگر سرد را نیکو بود و قوه دهل و سیاهی و برانگاه دارد **صفت** بکند
 قسط ده درم و فلفل سه درم و عاقر قرحا چهار درم و فرفره سه درم
 و چند پل شتر و درم دایم کوفته و نیم من شراب ریختنی یا آب ترکند و با
 هفته بپزند تا آب برود و روغن بمالد و در آن **روغن کبچل** بچینید و داخل گردانند
روغن افشین که اغیار گرم دارد و قوه **روغن** بکند روغن جوز یا روغن
 زیت یا روغن بادام تلخ یا کچنر سیاه و افشین رومی و قوه اندیشیده کند
 و چهل روز در آفتاب گرم بپا ویزند و بعد از آن بردارند و استعمال کنند **روغن** از هر
 نافعت مرحله را در بدن آدمی بدانیشود چون طلا کنند بر بدن نافعت
 آن است که پرورده گردانند کبچل مقشر را شب کوفته از خنجر در روغن
 بنفشه بکند شده و بعد از آن استخراج نمایند روغن را از آن بکند و استعمال کنند
صفت بکند که قسط و حب بلسان از هر یکی ده درم و مسیخه ده درم و سر سه
 سوسن رزقی از روی دو کنند و حب که در شیشه کنند و نیم من روغن بر سر آن
 ریزند و چهل روز در آفتاب گرم بپا ویزند و کرباس نو حکم در شیشه یا به بخل یک روز
 تا سوسن زرد خشک شود و ادویه تعاصیر روغن و اداهل بعد از آن بشکند و در
 که روغن غایت میندست **روغن** نافعت مزه در معده و کبد و تقویت اعضا نماید
صفت آن که بکند سیخ و قسط و حب بلسان و مسیخه و زعفران از هر یکی ده درم و فلفل
 و قوه از هر یکی بخل و بکند نیم کوفته بکنند در ظرفی آلکلیه و بریزند بر آن بکند

وکیل مد
تقاضا در سود دارد
احمد سو دارد ولده
روغنی سوسن لاریجی

ملحقه
د.

22

و نیم روغن پیرچ تازه و بنیدان دل بران کل سوسن و بنال انداخته سی عدد بنهند در سایه
موضعی که هو خوش باشد تا روغن محرم گردد و بادویه و بکیند روغن بوی دار و فعل
صافی کنند آن روغن و استعمال نمایند **در روغن شمع** میله در سردی کرده و مثانه و در
پشت و رطال و رحم و سستی معش ساکن میگرداند و رحم نرمی و تجلیل فتح میکند
و چون بر بدن مالند لرزیدن اعضا ساکن شود **صفت** روغن کچل چهار رطل و نیم
سذاب پنج چهار رقیه و آب شیرین یک رطل و نیم سبزه ابراب بخوشانند و با نش
آهسته تا با نانیمه آید و بعد از آن صافی گردانند و با روغن زیت یا کچل نجو
شاند با نش آهسته تا با نانیمه آید بعد از آن صافی گردانند و با روغن زیت
یا کچل نجو شاند تا آب برود و روغن بناید بردارند **در روغن** با بویچ بناید با
بویچ و در سایه خشک کنند پست درم و نیم روغن کچل در قیقه کنند و در اقباب
گردانند و زرد چهل روز بعضی پست در هر جلیه اضافه میکند و یک رطل
روغن کچل درم اضافه کنند و بخوشانند تا آب بسوزد و روغن بناید بردارند
شبت روغن کچل نیم من و تخم شبت در سایه خشک کرده پست در قیقه کنند
با روغن کچل و چهل روز در اقباب بناید و زرد نا شام شود **نوعی** دیگر بکینند
کچل نیم من و تخم شبت در سایه خشک کرده پست در هر جلیه در قیقه کنند و
درم یکی ابراب بیا و زرد و آن ابراب با نش بخوشانند تا شام شود **در روغن** نادرین نش
این روغن بسیار است دردها و بیماریها را که از سردی بود سود دارد و مفاصل را نافع
بود نافع بود و سودمندترین روغنها در باب این امراض اینست اندیشی و کوشی
چکانند در سردی کوش که از سردی بود زایل کنند و بادها که در احشا باشد شکله
و چون بخورند یا طلعه نمایند یا حقنه کنند بدان و وجع معده و کبد و قیچ را ساق
گردانند و سردی اندوز را ببرد و چون بر اعضا مالند سردی اعضا را ببرد و چون
در روده مالند و به پخته روده را ساکن کنند و چون زن بخورد یا نکرده رحم را
که مگرداند و وجع رحم ساکن کند و چون در احلیل حکا نند استرخا و مثانه را
برد و چون سحوط کنند بان در سردی و شقیقه که از سردی باشد ببرد **صفت**
بکینند نادرین و آن سبیل و میت یا سبیل هندی و قصب الزرنیز و سعد
و ورق غار و واخر و راس و عود بلسان و سادج هندی و اصل و برک بود

سَنَاب

دکتر

و فرد ما نادر کوش از هر یکی دو وقت نیم کوفته گرداند و بعد از آن ترکند و سر
مزوج باب نه بایند و بقی غسل آب چندانکه مقدار دو انگشت از سر
بگذرد و بقی روغن بکشد و در یک مضاعف کند و با شکر بکشد
با شکر اشته و ساعت ساعت از آن بخورد و بعد از شش ساعت آب و شراب
باشد و روغن با زبانه از سرش برد آرند و با لایند و سرد کرد و بعد
فرالیند و روغن کل سرخ و بنال انداخته و سرخ و روغن و روغن و روغن و روغن
از هر یکی یک چهارم در روغن و حار از هر یکی سه ایترا هم با نیم کوفته کنند و با شکر
مزوج باب یا بکشد و روغن و غسل و آب ترکند چندانکه دو انگشت از سر
بگذرد و با شکر از پیش ذکر کرده شد و آن روغن با لایند و با شکر
در یک مضاعف ساخته بکشد تا آب و شراب برود و روغن با لایند
لایند و سرد کنند و بعد از آن فرالیند و سنبه الطیف فروخته و مبعده ساند
از هر یکی ربع و طلی جوز بویا نیم و نیم و روغن بلبان نیم و طلی دارو ها نیم کوفته
کنند با شکر مزوج باب آن مقدار دو انگشت از آن گذارند و با شکر بکشد
ند با شکر اشته تا آب و شراب برود و روغن با لایند و بعد از آن با لایند
و نهند تا سرد شود و دیگر باره روغن با شکر یک کنند و در یک سبکین
با شکر بکشد و با شکر اشته در شش انگشت روغن بلبان و مبعده در
حل کند و بقی یک سبک تا در وی حل شود بعد از آن برد آرند و نگاه دارند
که روغن بغایت نافع است و بعد **روغن آجری** که ازاده ای المبارک گویند
آن بسیارست و گرم تر از زعفران سفید بود و لطیف و تند و هر امر اصف که سبب
آن سردی بود و علق که باشد چکنی را سود دارد **صفت آن** اگر سرخ آب
و یاده پاره کنند مقابل یک بادام و در آنش از آن سرخ کرد و از کوشش
و با سر پیرون آورند و در روغن زیت اندازند تا سر شود بعد از آن برد آرند
و با آن بکوبند و در شیشه کنند که بکل حکمت مطین کرده باشند و
سر شیشه بوی اسب بکوبند و آن چنان که راه روغن گرفته باشد و کلکی برد آرند
و در میان آن سوراخی بکنند و سر و گردن شیشه در آن سوراخ نهاد چنانچه
سر شیشه از آن سوراخ پیرون آید و محکم کنند و تخم بر همان کلکی و آنش بزنند

و طریقی که در شیب کلک و شیشه گند و روغن در آن رود و باد برایش بپند تا
تا آنش فروخته گردد و روغن از آن نقطه میگرد و شیشه و بطریقی که در شیب
نهاده است برود و روغن حور و روغن کنجد و روغن زرد مرغ و روغن بخیل بکوبند
و این روغن دفع سم حائوران بکند و بقی صفت و کسی که آفتون و بقی
حورده باشد و اگر آنرا در این روغن با نو لیسیم بطول انجامد **روغن** و با شکر
برق و با و سستی اعضا طلال بکشد و با روغن و با روغن و با روغن و با روغن
و دست بر آن بپایند و بکشد و هر **صفت** بکشد و روغن بکشد و با شکر
و نیم و بکشد در یک سبک و بقی ما زبانه که باشد شاید بکشد و اگر ما زبانه
با شکر نو و در آن یک کنند و سر و بکشد و با شکر اشته بکشد تا با شکر
نهتر شود بعد از آن دیگر از آنش فرو بکشد و نهتر تا سرد شود و بعد از آن
سرد یک اشته اشته باز کنند و با شکر بکشد و با شکر بکشد تا با شکر
و بعد از آن صافی کنند و نگاه دارند **روغن مبعده** که گرم و کرده و با شکر
دارد و اما سهای سرد را و با شکر از مفاصل باز دارد **صفت** آن بکشد و با شکر
روغن بکشد و بکشد و مبعده خشک چهار صمغ مبعده را با شکر اشته اند و در آن
بکشد و بکشد و بکشد **روغن** شویند که با شکر و با شکر و با شکر و با شکر
بکشد و بکشد و بکشد در معن بادام تلخ کوهی سوخته و در روغن بکشد و روغن
بکشد و در نهتر کردن و بقی می مالند و او را بکشد و با شکر بکشد و با شکر
و سبب و در نهتر و برک بکشد و با شکر و با شکر و با شکر و با شکر
امشیم و بر بخاسف و بعد از آن این روغن را بر آن بپایند **روغن** روغن کوشش
و لطیف است اصحاب فالج و لقوه را معید بود و مالیدن آن و تقییم سده دماهی
بکشد و منفعت مدد هر شقیقه و صلاهی را که از سودا باشد و منفعت
مدد بادهای غلیظ را چون بوشیم پاره کنند و در کوشش بکشد و منفعت
مر و جاع آن و اسهال آن و منفعت مدد هر صمغ و صمغ را و اخنای آن
صفت آن چون صفت روغن کل است غیر آنکه در وی جا بکشد روغن بکشد
میکنند که روغن کل **روغن** و بقیون سه در ده که از سردی بود سودا
خاصه درد عصبها را و عرق النساء و فالج و اسهال **صفت** آن بکشد و با شکر
تلخ در جلد پلستر بکشد و بود نه کوهی خشک دوا در دم عاقر و با شکر

در هر کشتی چهار در و مویج سه در هر نیمه بایم کوفته کند و اندر چهار در هر
 شراب ریختن تر کنند و یکبار روز پنج شایند با شربت آبله تا دو نعلت برود و یکی باند
 بعد از آن بختند تا سرد شود و بدست بماند و بیالاید و نیم وزن آن روغن
 خیری یا روغن که مانند آن بود بان بیا مینند و با شربت نرم باز بزنند تا شراب
 برود و روغن بماند و بریده در روغن و در هر فرغون تازه بسیار بپزند
 غبار در وی حل کنند و با شربت بزنند و بکوش دیگر بدهند و بعد از آن بر داند
روغن اشته که بیمارهای سرد بلغم را سود دارد صفت آن بکشد آبله
 بچ استر قسط ده در هر سلیقه و قصبه از زیره از هر یکی پنج در هر مصطک و حب
 بسان از هر یکی سه در هر و اندر سخی دیگر خور و دود در مبعده بچند مر آرد
 اندر حب بلسان و مصطک بناورده اند و روغن مورد سیاه بکرطل و نیم بعد از
 داروها بگویند و بسره که یا شراب تر کنند سه شیار روزی روغن
 مورد بان بیا مینند و با شربت نرم بچشاند تا سرکه یا شراب برود و روغن بماند
روغن لاله تازی از اشقای بخواهند که معده سرد را گرم کند و با سیه مرغ و نیمه
 بط طلا کنند و پنج را برده و مویج سیاه را نگاه دارد و سفید را سیاه گرداند
صفت آن بکشد روغن زیت بکرطل کل لاله دو و قیه اندر شیشه کنند و ده
 روز صاف تاب بیا و بزنند **روغن** خطا ناخجل نغده ده و نیمه قیل و نوق
 بغایت مفداست و ورم بلغم را ناقت و بادیه که در خصیه و رت زها
 و کرده و تیرد باشد برده صفت آن بکشد خطا ناخجل روغن و در وجه زرا و
 مدحرج و سعه سینه و پوست بچ بکشد از هر یک جوی نیم کوفته کنند و بکرطل
 روغن بادام تلخ اندازند و در شیشه کنند و ده روز در آفتاب بپزند و بعد از
 بردارند **روغن** بیدالچیر که از بقری و دهن الحرقه گویند مسهل بلغم بود و طبع
 آن گرم و خشک بود در هر چه دوم کلف و نمش و برش و جوب را ناقت
 و حب القع بیرون آورد و اعصاب را از رطوبت پاک کند و در حقیقتها است
 کنند و انقلاخ حرم را نافع بود **صفت** آن بکشد کشتور بایان کرده و بگویند بگو
 تا نرم شود و در دیک کند و آب بر روی آن کنند و پنج شایند تا باذن الله تعالی
 روغن از آن کف پیدا شود **روغن** بیدالچیر بزرگ که خراون استر و فای و نفی
 و سدا جگر را تا و طحال را سود دارد **صفت** آن بکشد ناخج و سعه و بود له کو

و مویج و تخم کرفس تخم بادیان و اینسون و مصطک و اسارون و طله از هر یکی
 هفت در هر شل و بل و شیطرح و نقل از هر یکی بچند سبب و شق و جاب و شیتان
 هر یک سه در هر پنج کرفس پنج بادیان و پنج خرومچ سوسن و اسس خشت از هر یکی
 ده در هر بچیل و دارچین و قاقله و کبابه و جوز بویا و دار فلفل و خربو
 و سیاسه و شونیز و قسط و لویه از هر یکی چهار در هر زرباد و در پنج از هر
 سه در هر نیمه بایم کوفته کنند و یکبار روزی در آب تر کنند چنانچه آب در آنکشت
 بر روی داروها ایستاده باشد پس بزنند با شربت تا نیک بخت شود و بماند و بپزند
 پس هفت رطل روغن بیدالچیر بان بیا مینند و پنج شایند تا آب برود و روغن بماند
 پس بی از متقال تا سه متقال با مار الاصول بود **روغن** موی راسیه که دانه
 محکم کند **صفت** آن بکشد از ماله منقیده دانه و مورد و پنج صنوبر بر اجاره بپزند
 و بکشد در آب صافی کنند و بریزند بر روی سخی نصف آن روغن بکشد
 و بزنند با شربت نرم در دیک مضاعف تا زمانی که آب برود و روغن بماند
روغن دیگر که نفوسه معده کند و معده را قوه دهد و معده سرد را نفا
 نا فعت **صفت** آن بکشد از ماله منقیده از دانه بچند م حب الاساس
 و سکه اقا قی و عود و سبیل و سول و فلفل و افستین از هر یکی دو در هر مصطک
 سه در هر این جمله بزرگ صافی کنند و بپزند بر روی نصف آن روغن کل
 سرخ و روغن بماند و با شربت نرم بپزند قدر مضاعف تا زمانی که آب برود و روغن
 و روغن بماند **روغن** مصطک ضعف معده و ورم معده را نافع بود و صلاه بها
 نرم گرداند و ثقل معده ببرد **صفت** آن بپزند روغن کند مار و روغن کل سرخ
 نیم من و ده متقال مصطک خوب در قینه کنند و دیک باب کنند و آن قینه را در
 میان آب او بزنند و اینخان کنند که چوی در آن یا سبب اهنی بردارد و بیک
 در میان آن جوب و یا سبب بزند و سر می دیک بر کردن شیشه محکم بپزند و
 آن جوب یا سبب بر سر دیک بر آب بپزند چنانچه شیشه در میان آن بپزد
 شود و آب را با شربت اهنه بپزند تا یک شیار روزی تا مصطک بخاران بپزند
 در روغن یا آنکه روغن و مصطک در دیک مضاعف با شربت نرم بپزند تا مصطک در روغن
 بکشد از **روغن** لادن موی راسیه گرداند و محکم دارد **صفت** آن بکشد

امله

یکه طلوع عن مودد و بکنند در وی یک قید لادن و بکنند یکشنبه از روز بعد
 بجوشانند در یک مضاعف و یک مضاعف است که بکشد و یکی و از آن آب
 کنند و بعد از آن میکنند دیکه یکروز و عن ولاد و آن میکنند و در میان آن
 دیکه بر آب می کنند تا لادن در وی میگذارد و لادن و روغن در شیشه
 میکنند و در آن دیکه می آورند چنانچه گفته شد و آن نیم در شیشه
 دیکه می کنند تا بجوشد تا زمانی که لادن در روغن میگذارد و در روغن
 چون سالتان با قضیب را چون امیر خانی بد اشود بان نزد جامع بغایت
 متبذلت است و سودمند بود **صفحه** آن بکشد و تخم لغوه و چند بستر و خلطیت
 از هر یکی دو درم بمیان دگر سه درم بمیان در روغن خیزی و روغن یا سمن و در
 ز کس از هر یکی ده درم بکنند و باقی ادویه بگویند و خلط نمایند بان در
 فارور کنند و سرش بندند و بوقت حاجت استعمال نمایند **صفحه** روغن
 که انفاذ آورد **صفحه** آن بکشد و روغن ز کس روغن خیزی از هر یکی چهار و نیم و مل
 نمایند در آن و سیون و کدر در نظرون نیم درم مسک دانک نمایند بر قضیه و آن
 که بوقت تمام آورد **صفحه** خفاش بخت عرق النسا و قفس و جمیع و جامع مفصل
 بغایت نافعت چنین گفته است شیخ الرسی **صفحه** آن بکشد و از
 شب بیره و دغ کنند و فاکس در عصر و خوش بوی و روغن زیت یکرطل
 و زرافند طول چهار درم و خید مد ستر سه درم مسک و سه درم بخت نمایند
 در مل بکشد آن آب برود و روغن ساند و بر آن موضع بمالند **صفحه** گرم است
 و در درجه دوم نافعت مرقرق و وجع مفاصل و عرق النسا و جمیع اوجاع
 عصبی را نافعت و چون باب کرد بخورند فی نماید کسی که زهر خورده باشد
 دفع آن بکشد **صفحه** آن بکشد زیتون و طعن نمایند با نصف عشران نمک و خنیک
 کنند و آنرا در شیشه فشار دهند و بنکوی فشارند تا آب و روغن از وی بر
 آید و در ظرفی که در شیشه لالهاده باشد جمع و در آن کنند تا صاف گردد
 و روغن در بالا بماند و آن در شیشه بعد از آن روغن را در باقی آن براند
صفحه روغن که در کوشاک که از گرمی بود سود دهد **صفحه** آن بکشد
 روغن کل سرخ ده درم و روغن بادام شیرین بحد مل خل الخمر سی درم یا شش درم
 بجوشانند تا سرخ برود و روغن بمالند و بوقت حاجت در کوشاک چکانند

زیت

که تکت

نیم

که نافعت **صفحه** کز در کوش که از سردی بود سود دارد و مودد را فوّه دهد
 و تحلیل نفع **صفحه** آن بکشد صبر و مرو و مصطک و حضض و چند بستر
 و زهر کاه و از هر یک یک درم بکنند و روغن بادام تلخ پست درم دارو هانم
 کوفته و پست درم شراب گفته باروغن بادام تلخ بمالند و با شش نیم چکانند
 تا شراب برود و روغن بمالند پس بنالایند و بکوش نیم گرم چکانند **صفحه** خاوه
 شیر که اوجاع مفاصل را سود دارد و در دیت و ورک عرق النسا را میند بود
 و نفع با تحلیل **صفحه** آن بکشد جا و شوره درم پیرزد و کندی و بکنج و خلطیت
 و اسق و خید بستر و مثل و کندش انصر بستر درم نیم کوفته کرده با بنیم
 روغن کردکان در قنیه کنند و دیکه بر آب کرده آن قنیه را در میان آن آب
 آورند و آب آب آب آب بجوشانند یکشنبه از روز تا در اوها بنجانان در
 روغن کداخته کرد و چنانچه گفته شد **صفحه** سوربخان که مفاصل و عرق النسا
 را سود مند بود **صفحه** آن بکشد سوربخان مصری ده شقال بنکوبسایند و در
 من روغن کل سرخ یا روغن کچد و آب بجوشانند تا آب برود و روغن بمالند
 و بمالایند و بردارند و خنای مفاصل را نافع بود و جمیع اوجاع عصبی
 مفیدست و موی را سیاه گرداند **صفحه** آن بکشد و غصا و بجوشانند در آب
 صافی کنند و روغن کچد بر سر آن ریزند و بجوشانند تا آب بسوزد و روغن
 بمالند **صفحه** زرد که تخم مرغ موی را بر و یاند **صفحه** آن بکشد و در
 و بدست بمالند و قدری نو شامر سوده بروی ریزند و در قنیه کنند با
 بکل حکمت اندوده باشد و قدری یف یا موی اسب بر سر قنیه
 و بکشد ظرفی و در میان آن سورخی بکشد و سرفیه در آن سورخ کنند
 و محکم گردانند و از هر طرف کنند چنانچه در پست قنیه باشد و آنرا و
 و تخم دیکه می کنند و باد میدهند تا از شر پست قنیه آفریننده میشود
 و در شیشه آن قنیه طرح نمید تا روغن در آن رود **صفحه** زرد که تخم مرغ موی
 دیکه می کشند زرد که تخم مرغ و درم یکم کنند و با شش گرم می زنند و بکنج
 میزنند تا زرده بریان می شود و بعد از آن روغن از آن بیرون می آید و بکنج
 بر آن میزنند و می افشارند و بکنج روغن از او بر می آید **صفحه** فاخته میزند
 انرا صافی را که روغن حنا نافع بود و ممان عمل کند و بدل از آن است **صفحه** آن

روغن

بگیرند فایده و روغن بکشد مقشرا در آن پرورده کنند چنانچه در روغن شنبلیله
و روغن بنفشه ذکر کرده شد و بعد از آن روغن از سبب پرورده بدستور شد
بگیرند **روغن ترنجبین** که بنامی بکشد و بیاری ترب شنبلیله زیت است و او که مو
از روغن بنفشه است کم و خشک در درجه اول بیومر منفعت بدهد و دهها
سرد را و بادی که در کوش باشد چون تقطیر کنند سود دهد و در کوش را بکشد
صفت آن بکشد آب ترب سه جز و روغن بکشد یک جز و با شش نیم بجوشانند تا
برود و روغن بماند **روغن زعفران** اما سرحم و تشنج بلیغ را برود و حراره غریزی
را برافزورد **صفت آن** بکشد زعفران و قند ما تا از هر یکی شش درم قصه اندازند و محله
ترمافی بیک دم مرجه کنند که ترکند و زعفران و قصه اندازند و راجل کانه
بر که ترکند شش بار و روز و روز هفتم قند ما تا را بر که ترکند پس
روز هشتم پنج استر روغن بکشد بروی بپزند و همه را با شش نیم بجوشانند
تا سرکه برود و روغن بماند و با لایند و نگارند **روغن بنفشه** که بواسیر را سودا
و جهم امراض بارده را نافع بود خواه حرق و خواه مایند **صفت آن** بکشد
مقبل از برق ده درم معده سافیلک و اشق و جاو شر سبیل و حب نسیان
و مغز بادام تلخ مقشرم را نیم کوفته نمایند و بریزند بر آن ده رطل آب بجوشانند
با شش استه تا بده رطل آید و بیا لایند و بنزدانند بر آن روغن شنبلیله
و بنزدانند با شش استه تا زمانی که آب برود و روغن بماند **روغن سیب**
هر یکی از اینها هر دو قاع مقام بیک بکشد و ایشان قابض و مسرودند و حسن عرق
می کنند و معده را قوه میدهند و کرده و مثانه را تقویت میدهند و حق
در احلیل چکانند حرقه البول را ساکن گردانند **صفت آن** بکشد آب سیب یا آب
به سه رطل و روغن بکشد یک رطل یا روغن کل سرخ اولاً به یا سبیل یا سبیل
کنند و میان آن برون آورند و بکوبند و بنشارند بر روی بستانند و روغن
آب بردارند و اگر خواهند که اقوی باشد در فعل بر یک مورد نشکند و داخل
کنند و روغن کل یا بکشد یک و نیم یا بکشد و با شش نیم بجوشانند تا بماند
برود و روغن بماند و در تقویت معده عظیم نافع بود و در مفاصل نیز
و اگر بر کشاکش داخل نمایند یا شربنی در یک جز و یک معده را قوه دهد و اسهال
و سوزش و آب ریختن و مثانه را از آبل بکشد **روغن دیگر** روغن به و سیب

صفت

صفت آن بکشد آب به یا سبب سه رطل و روغن بکشد یک رطل یا روغن کل سرخ
طرح آید بکشد و چهل روز در آفتاب گرم می گذارد و بر می آید **روغن موی**
که موی را قوی کند و از ریختن باز دارد و سیاه کرد **صفت آن** بکشد آب به موی
و سه رطل روغن بکشد یا بادام بکشد یا بجوشانند تا آب بسوزد و روغن بماند و اگر
نبرد تر شود موی خشک بکشد و در روغن و نیم آب بجوشانند و صافی نمایند و
یک رطل روغن بر سر آن کنند و بجوشانند تا آب برود و روغن بماند بعد از آن بیا
و مقدار آن را در آن در می حل کنند و بر دارند **روغن موی دیگر** بکشد یک
مورد در چهار رطل بکشد ای نیم کوفته کرده اند و در رطل شراب فرغار کنند یک
شبار و زیتون یک بکشد چهار رطل روغن بکشد و داخل آن کنند و با شش نیم
برند تا شراب برود و روغن بماند پس بیا لایند و اگر کسی خواهد بد
شراب سرکه کند صواب باشد و قوی را در آن در می حل کنند و بر دارند
روغن موی دیگر که موی را از کز و اند و سیاه نماید و از ریختن باز
دارد و قوه موی نگاه کند **صفت آن** بکشد آب به موی سه رطل و روغن بکشد
یا بادام بکشد و بجوشانند تا آب برود و روغن بماند بعد از آن بیا لایند و
استعمال کنند **روغن عرق** منفعت میدهد ترکند که عرق بر او در کرده
و مثانه و سردی را معید بود و ترک کرده و مثانه را خرد کرد **صفت آن**
بکشد زیتون و مدحرج و خبطیا نا و سعد و بکشد و پوست بکشد و روغن
و نه کف از هر یکی ده درم نیم کوفته نمایند و یک رطل روغن بادام شیرین یا روغن
کنی در آن ریزند و در کوزه کنند و در آفتاب گرم می گذارد و بعد از آن بیا
لایند و بعد از آن ده عرق زیتون در آن ساعت کوفته باشند در آن اندازند و
بست روز دیگر هم بکنانند در آفتاب گرم و خسته و بعد از آن بر دارند و در ظرفی
آب کینه کنند و استعمال بکنند بچکانند در احلیل بعد از آن که از اسهال بیرون آمده
باشند **روغن جویا** که قوی و سعه را سودمند بود و آن محلل و طهر است
و سوزش و حرارت را ساکن گردانند ساکن گردانند و او را صلبه و او را حاد را
سودمند بود **صفت آن** دو نوع است یکی است که بکشد یک قدم یا جویا یک رطل
در شیشه کنند مطین بکشد و در دهان شیشه فلزی لیف نهند
و کلای طعم حکم سوراخی در میان آن کنند و شیشه را سر نکل در آن سوراخ

هندی چنانچه کردن شیشه در آن سوداخ باشد و سر شیشه اندک از آن
 بیرون آمده باشد و با انداز سر شیشه خطی در شیب آن کند که روغن
 جتمع کرده آنچه از شیشه مقطر شود و آن در آن کک بکشد چنانچه در
 حوالی و شست شیشه می آتش باشد و خم نوین داخل نمایند و باز در شیشه
 آتش بکشد که تمام شیشه را فرا گیرد تا روغن از شیشه مقطر شود و در آن
 ظرف رود که در شیب شیشه نهاده است نوع دیگر آسان است که فرا گیرد
 کدوم یا جو پاک نهند بر سندان کرم تا بید با آتش که صفرا را در آن آتش کای
 کرده باشند و بخیان سندان کرم و تا بید باشد که کدوم یا جو پاک بر
 آن سندان کنند مطر و یا صمغ و آهنی بنایت کرم تا بید بر روی
 آن کدوم یا جو بکشد و از آن بشویند که روغن از وی بیرون آید بردارند
 و استعمال نمایند **دفعه کرکات** که نافعست مناصور و بغایت مفید است بر انواع
 ناصور **دفعه کرکات** آب بکشد آب کرکات بکشد روغن بکشد نیم من و در هم بیاورند و در آن
 نرم بچوشانند تا آب ترود و روغن تباید و در هم مقلد روی حل کنند و بکار
 دارند اگر ناصور در ناک باشد و کرانی کند بکشد مغز قلم کا و وید مرغ و نون
 شتر با روغن کل بکشد از نون و قلم مرغ و نون با آن بکشد از نون و صرها و نون
 با قلمی افون و اگر شتاب بیا لایند از آن اسفند ابریز و مردار سنگ نهد
 و شاه دانه علی و اقلیم یا دبی تمام معقول و کوفته و بخی کرده با این در هم
 نمایند و بهالند و اگر قلمی در نیک بکار دارند صواب بود و اگر ناصور نیم کدوم
 بکشد پیانخته و در نیک بکشد نیم و صرها و نون بکشد و بخی کرده با این در هم
 در آن به پیانزد و قلمی روغن کا و با پیانخته بهالند و اگر یک کدوم
 در شیب آتش کنند تا بخت شود و در نیک بکشد و کوشش بخت
 با پیان و روغن یا بکشد آید که شفا یابد یا از آن الله تعالی **دفعه البان کرم**
 و تریت در هر چه دوم تلین صلابت عصب میکند و در وی مصلحت
 و جلا بی و مقلد است کوریش و غش و کلف و برقی و آثار فرج را می برد
 و چون در کوش چکانند خصوصاً چون با پیه بط دو وطن را ساکن کرد اند
 و چون قیله با نچوب کرد اند و بر خود دارند یعنی شاف تا بید اسهال و
 خام کند و شقوقی که حادث شود از سر در زمستان نافع بود **دفعه کرکات**

بکشد

بکشد بخت البان و مقلد کنند و بکشد مغز و نیم کوفته نمایند و در آن کوش
 تا روغن از وی بیرون آید و صافی کرد اند از آب بردارند این روغن البان **دفعه**
دفعه البان مرکب یعنی عالی **دفعه** این فرا گیرند از روغن بان مغز مقدار ده
 و اگر بیا بکشد روغن زیت تا نه نیکو و در هم بکشد و در رطل کل سرخ
 فارسی تا نه خوشبوی که دنبال آن انداخته باشند و نیز و نیز و در رطل کل
 خالص بردارند و بکشد پس بچوشانند با روغن پس از آن بشویند و بچوشانند
 بچینی از او را بکشد سه روز و صافی کنند خرقه کتان و باز در هم
 بکشد در آن چهار رطل بسیار بهالند اول با ورق کل کرده شد پس صافی کنند
 چهار رطل قرقه القرقفل نیم کوفته و دیگر با صافی کنند بچوشانند اول و بکشد چنان
 اول کرده شد پس بکشد در آن چهار رطل جو بیا نیم کوفته و دیگر با بکشد
 بچوشانند که پیش از این کفیم پس صافی کنند پس بکشد در آن سه رطل سبیل الطیب
 پس بکشد چنانکه سابقاً گفتیم پس صافی کنند پس بکشد در آن نیم رطل کبابه بکشد
 پس بکشد چنانکه گفتیم پس صافی کنند پس بکشد در آن نیم رطل کبابه بکشد
 چنانکه گفته شد پس صافی کنند بکشد در آن رطلی هر نوبه پس بکشد چنانکه یاد
 کردیم پس بکشد در آن خوب صندل مقاصری نیم کوفته یکم و رطل سرخ بچوشانند
 پس بکشد چنانکه گفتیم شد پس بکشد صافی پس بکشد در آن عود هندی
 در غایت خوبی از رطلی تا نیم رطل و نیم کوفته بکشد و بچوشانند و در آن بکشد در
 کفوت پس صافی کنند بکشد در آن آب تر بچوشانند چون صافی کند از عود بکشد
 در آن عنبر اشهب پست متعال و بچوشانند و صافی کنند و بردارند **دفعه کرکات**
 که مویر سیاه گرداند و نگاه دارد **دفعه** آن بکشد و سببه و امله و قسح جابج
 چون و خا و ورق شقایق از هر یکی ده درم مانع از کوفته نمایند و در
 دو رطل آب بچوشانند تا بیک رطل آید بعد از آن صافی کنند و بعد از آن بکشد
 در آن روغن نورد پست متعال لایند ده درم و آتش آهسته بچوشانند
 آب برود و روغن بماند بردارند **دفعه** دیگر که هم مویر سیاه کند و نگاه دارد
دفعه این آب بود در آن مقدار که خواهد و خلط نمایند با روغن سبیل
 آن و نیزند با نیش نیم تا آب برود و روغن بماند بعد از آن بکشد در آن لایند
 و سببه در هر یکی رطلی روغن رطلی از آن بچوشانند تا زمانی که در آن حل

فصل در خضابات خضایی که مو را سیاه کند بکشد و سه روز در حمام
 سحر در حمام بیاورند و سحر نمایند بگویند هاون ناسخ کرده تا سرخ شود
 هاون بعد از آن ترک کنند و روغن گل و برشند باب کرم و رها کنند تا آخر
 کرده و خضاب نمایند در شب و روز دیگر بشویند باب کرمی که جو شایسته
 باشند در آن مورد که بیرون آید غایت سیاهی **خضایی** دیگر بکشد کل
 کرد کان پیش از آن که بشکند و او پهل خورشید آیت و سحر نمایند بر روغن زیت
 و غلط نمایند با مقل الیهود و استعمال نمایند **خضایی** دیگر بکشد شقایق
 انشمان و کل با قله هر دو را بگویند بگویند در هاونی و بریزند بر آن روغن سرخ
 آن مقدار که از آن جو شایسته و بنهند در آفتاب و سرش بپوشند بخرم و در
 روز چند نوبت سحر نمایند بگویند در روز پنجشنبه کنند و بعد از آن بپوش
 دارند و استعمال نمایند که بغایت سیاه کرد اند موی را **خضایی** دیگر که مو را
 سیاه کرد اند بکشد و روغن شقایق ده مثقال پوست با قلمی تر و امده از
 هر یکی پنج مثقال بگویند و به پزند و برشند بر که و رها کنند در آفتاب
 است روز هر روز قلمی از آن استعمال کنند **خضایی** و روغن که مو را سیاه
 گرداند و در آن کند و زود دود بیرون آورد موی را سرش و سر را **خضایی** آن
 بکشد جو سفید و متشرب نجی باشد در آب کرم تا جو خورسید کرد و در
 امده شود تا خان شود که توان فشردن پیر بکشد از آن نشاسته پس
 فرا بکشد از آن جزوی و از لادن بشری جزوی و از شیر امده بعد
 از آنکه سه روز بخوبی بپایند باشند جزوی روغن با آن گل و آن و آن سه
 جو شایسته با نش نرم تا آب برود و روغن بمالد و آن جو سرش باشد
 بعد از آن صافی کنند و روغن از جایی و ثقل از جایی و سب و سرش را
 ثقل از بغله فکند و صبح بشویند بعد از آن که مو را شسته باشند
 و خشک باشد با زرده باشند مو را با موضع مو را با روغن بمالد که بخریت
خضایی دیگر که مو را سیاه کرد اند **خضایی** دیگر که مو را سیاه کرد اند
 در بعضی جو شایسته در روغن زیت تا آخر که سوخته کرد در سیاه
 و شب بانی و آفتاب و امده از هر یکی شش درم مس سوخته و پوست بر روی
 چون تراشید یکی شش درم مس سوخته و پوست بیرونی چون تراشید

سوادش

ده درم سه را بگویند و بپزند و برشند باب خضاب کنند با آن موی را
 تا سه روز یا سه ساعت بکشد بعد از آن بشویند باب کرم که بغایت سیاه
 کرد **خضایی** دیگر که مو را سیاه کرد اند بکشد و بعضی مقل و روغن زیت تا آخر
 کرد و پانزده درم و روغن زیت و کثیر و شست بانی از هر یک عمل نمایند
 دو درم سه را سحر نمایند بگویند و برشند باب رها کنند چهار ساعت و بعد
 خضاب نمایند بدان مو را بعد از آنکه بسته باشند مو را و خشک کرده باشند
 و چهار ساعت و چهار ساعت رها کنند بعد از آن بشویند باب نیم کرم که بغایت
 سیاه کرد **خضایی** دیگر بکشد خبث الحلیل کوفته و براده از دهن از هر یکی
 جزوی پزند بخل الحمر یا غلیظ کرده بعد از آن مو را بدان خضاب کنند که
 گرداند **خضایی** دیگر بکشد در آن خشک کرده و پوست زب خشک کرده است
 بانی سه را بگویند و با ندی صمغ برشند و خضاب کنند **نوع** دیگر بکشد
 کل تر و پوست خشک با ش بال عاج بپایند و الاله کا فور و کلاب با و بپزند
 بهتر باشد **نوع** دیگر بکشد آنکه گوگرد سوده و مو را باب تر کنند و
 گوگرد بر موی بپزند و به بند بپس بشویند **نوع** گوگرد و دود کنند در
 موی در هر روز و بار یا سه بار همان عمل کنند و موی سیاه بپسند کرد
باب الثانی والعشرون فی المرام و در ورات مستعمله در جراحا **فصل** در
 مرآم بدانکه قوه مرآم ناشی از آن ماند مرآم سارنه جبهه بوا سب و شقایق
 بغایت مجرب است و تا صفت **صفت** آن بکشد روغن زیت و روغن کلبام از
 هر یکی ده درم عصاره لحه التیس و کل قیر سی و کل ارمنی و شاذله شسته از
 هر یک سه درم انبون نیم مثقال و چهار حبه موم سفید بپسند و اسفنداج دو
 زعفران یک درم کوفته و بنخته و بغایت سحر کرده موم را با روغن بکشد
 و در هاون کنند و بنک بپزند و دار و هادران میریزند و سحر میکنند تا
 بکسان شود **مرکب** دیگر که میان زخم را بغایت نافع بود **صفت** دیگر بپسند مرغ
 و سیرط و به بگو تریم و مغز ساق کاو کوهان بشری مساوی بغرا از
 کوهان که دو چندان باید سه را بکشد از آن روغن از آن بردارند و چون
 بگو تریم را با قلمی از آن در هاون بپایند و آن روغن ها با قلمی موم بکشد
 مانند نارد دیگر و بر سر آن ریزند در هاون و سیالند تا بکسان شود و در

موی

کندر

مرهقی

دو نوبت استعمال نمایند **مرهم سفید** که گوشت بر ویاند و حرارت را نفع بود **صفت**
 آن بکینند اسفنداج آن هر یک در دو غن کل چهار درم موم باروغن بکینند
 نهند و اسفنداج بر آن ریزند و در هاون بهالند بغایت و اگر حرارت غایت
 قدری کافور اضافه نمایند و اگر از جهت سوختن اثر بود و کزین جا نوزاد
 مردار پنج پهل در اضافه کنند و چون بنزدند و سرد شود قدری روغن سفید
 تخم مرغ بر آن ریزند و بسایند تا اینکه یکسان بشود **مرهم سیاه** که گوشت را بخورد
 گوشت نوزاد و بیشتر جراحتها را سودمند بود **صفت** آن بکینند مردار سگ نیم
 سطل و زیت صافی یک سطل و روغن صافی و روغن رطل و زیت روغن سیاه
 و عسل یک سطل و عسل زیت باد زیت بکینند و مردار سگ بر آن ریزند و در
 هاون بهالند تا منعقد شود **مرهم شاد اند** که کبیر بکینند به قاف و بزی
 و پیر و پسته و پسته کبوتر و پسته کبوتر و پسته کبوتر و پسته کبوتر
 و روغن بنفشه و روغن کل سرخ و روغن کل بادام و روغن مغرک و
 و عصاره لیمو آنرا زهر یکی نه در مغز دانه زردالو و مغز دانه شفتالو
 از هر یکی سه درم اقلیمیا محرق مغسول و دو مثقال اقلیمیا و فستق محرق مغسول
 دو مثقال خبث اللیل محرق مغسول دو مثقال کل قیر سی و کل ارمنی و
 از هر یکی سه درم شاد دانه علی مغسول نه درم افیون مصری نیم مثقال
 و دو حبه اسفنداج و صافی سه درم و زعفران یک درم موم سفید
 مثقال شیخ محرق و دو مثقال مثل ازرق درمی خطمی و صیغه از هر یکی
 کثیرا سه درم سفید تخم مرغ عدد دم الاغون مقطر و درم شیر خنجر
 نه درم داروهای بغایت سخی کرده موم باروغنها و پستهها بکینند و در
 هاون کنند و بنویسند و در هاون میسوزند و سخی می نمایند و در
 لعاب بکودانه و با شیر خنجر پاره پاره در آن میسوزند و میسوزند با کلاه
 سود و آنرا **مرهم نافع** که حرقه و روغن آن و خفاف در آن نافعست
 و **مرهم صفت** آن بکینند تخم مرغ و سفیداج و کثیرا و بنفشه و مغز و لعاب
 خطمی و مغز قلم کاو و شیر خنجر آن و روغن بنفشه و روغن کل و موم سفید
 و اگر خون آید دم الاغون مقطر و روغن صنوبر داخل کنند و اگر حرارت
 و حرقت و سوزش بسیار باشد قدری کافور داخل نمایند که بغایت مفید

مرهمی

دو درم حوا

دوای که ادرار بولد نماید بکینند تخم کز و تخم رازیانه و تخم کرفس
 و تخم خربزه از هر یک ده درم شکر مثل به بکینند و بپزند و هر صبح و هر شب
 سه مثقال از آن سفوف نمایند **دوای** دیگر که سم ادرار بولد کند
 بکینند تخم کز و تخم رازیانه از هر یک سه درم بنجوشانند و سه تنه
 از هر یک ده درم بکینند و شیر آن بکینند و در آن ریزند و قنده در
 در آن قند و دیگر میسازند و **دوای** دیگر که ادرار بولد نماید هر یک
 که با وی سوزش و حرقت باشد بکینند الفیاض مقشر و بنفشه مقشر
 و تخم تورک و خنثاس و شاسته و کثیرا و زیت السوس از هر یک سه درم
 سه درم خندمه شریقی از آن سه درم با شراب میسازند **دوای** دیگر
 که ادرار بولد کند بکینند تخم کرفس و قو و مود و قو و قطران و فطر اسالیون
 و ابل و اسارون و ناخواه و تخم رازیانه و سنبل و مغز بادام تلخ از هر یک
 ده درم تخم خربزه هشت درم میسوزانند بکینند شریقی از آن سه درم
 در آب رازیانه میسازند **دوای** دیگر که ادرار بولد کند بکینند تخم کرفس و
 تخم رازیانه و تخم کندر و قو و مود و قو و اسارون و ناخواه و قسط و
 فطر اسالیون و سنبل و مغز بادام تلخ از هر یک ده درم شاق دو درم ماد و
 خشک بکینند و حل کنند الشق را شراب بپوشانند باقی ادویه را بدان شریقی
 از آن دو درم **دوای** دیگر که ادرار بولد کند بکینند از خرد و قو و حبت
 بلسان و اینسون و اسارون و فطر اسالیون و ریون و سنبل و زعفران و سلیخه
 و کاقبوس و دارچینی از هر یک سه درم حبت صنوبر مقشر و ولده درم
 نعنای دو درم همه را بکینند و بپزند و بجای آب نبات و شرابی این
 سه درم بود **دوای** که ادرار بولد کند بکینند سام و شامسفر و ورفی
 غاف و بابونه و اکلیل الملک و شبت و خسک و خسکانه و بایون و شبت
 و اینها بکینند که ادرار بولد کند بکینند اکلیل الملک و بابونه و شبت
 و هر نه بخوشی هر یک بکینند و بپزند و بکینند **صله جاسا**
بولد وای که بولد جوت بسپارد بکینند حبس نماید بکینند و سفد
 و خولجان و زبیر کرمانی و شاه بلوط و حب الاس از هر یکی مثقالی بکینند
 و بپزند و هر یک ملاد از آن سفوف نمایند **دوای** دیگر که بکینند بلوط خوشباینند

بجای
دوای

در حل خمر چهار دم کند ذکر و حب آس و هلهله کابی و بلیله و امه از هر یکی
سه درم سعد بخورد و میزند و بسر شند بمسل کف گرفته شربتی از آن یک
مشتاق **دوای** که بسیار فتنه بود با زرد ارد بکیرند شاهیلوط از هر یکی
در می بگویند و میزند و بسر شند بمسل کف گرفته و هر روز بمشغال آن تا اول
نهایت **دوای** که بکیرند بود نه نه ری بخورد و حب الرشاد از هر یک سه
درم کند یک درم بگویند و بسر شند بمسل کف گرفته و هر روز بمشغال آن تا
بخورد **دوای** که بکیرند بوست بیرون کند و شاهیلوط و سعد از هر یکی چهار
درم بگویند و میزند و بسر شند بمسل کف گرفته شربتی از آن یک مشتاق **فصل**
در ملامت حیض که ادله حیض نباید بکیرند لوبیا سرخ و حله و اینست
از هر یکی چهار درم هم با بیزند در سه نعل آن تا با نیکو لیل و صایغ نماید
و بیا شامندان هر یک چهار درم **دوای** که رحم را گرم کرد اند
و حیض را باند بکیرند سلیمه بخورند شوی تر سه درم افسنتین روی
شش درم قسط سه درم عود الصلیب سه درم جند بید سبز یک درم
بار و نند و درم اینسون چهار درم اهل سه درم هم با بکیرند و میزند
و بیا شامندان از آن سه درم با جلاب **دوای** که که ادله رطبت کند بکیرند
بوست بیج کنوشتاده درم هشت درم قسط کرفس و ناخواه
و تخم بلایانه از هر یکی سه درم بگویند و میزند شربتی از آن سه درم
با جلاب بیا شامند کرد **دوای** که که هم ادله رطبت نماید بکیرند مشک
امشیع و برنجاسف از هر یک بخورند فراسیون چهار درم عاقه قرچا
سه درم فوه هشت درم اریه و لوبیا سرخ از هر یکی چهار درم اگر ترکی
عود بلسان و قسط و اسارون و ناخواه از هر یکی سه درم هم با بکیرند
در پنج نعل آب تابان یک نعل آید و بیا لایند و بیا شامندان سه و فیه
دوای که که ادله حیض نباید بکیرند لوبیا سرخ سه درم فراسیون
چهار درم قسط فوه چهار درم هم با بیزند در پنج نعل آب تابان
نیمه آید بیا لایند و بیا شامندان سه و فیه **دوای** که که ادله خون
حیض نماید بکیرند مشک امشیع و آن شکاست و کافور بان و پربا
و شان و تخم کز و تخم کرفس و تخم بلایانه و اینسون و قسط ادر

در ملامت حیض

بی

یکی سه درم و ناس قدری نبات قدری صباح با جلاب باید خورد سه صباح
این جلاب بخورد و این شافه یا دگر چه میشود بر خد نکاه دارد که البته
جو حیض باید بکیرند و بکیرند **دوای** که بکیرند صبر اسقوط و
وزنجیل و قلیه و شک لمبند و ورق بیش مود و اشراش هر یک از هر یکی
جزوی هم با کوفته و بخت بر بکیرند باب بسیار و شافه زرد شافه سارک
دان و خشک کنند با فاب و در فرج نهاد که در ساعت ادله حیض نماید و بکیرند
دوای که دیگر که ادله حیض کند بکیرند لوبیا سرخ و کاسم از هر یک سه درم
و طر اسالیون هشت درم هم با بیزند در هفت نعل آب بجا از آن فرایند
آن آن آب آن مقدار بیست درم و از عصا سذاب ترده درم و از وین
یا سین بخورند و هم درم خلط نمایند و بیا شامند و این یک شرب است **دوای**
و اگر که ادله حیض نماید و رحم را گرم کرد اند بکیرند اقیون و فریون و اینست
و غایقون و قفل و دوق و قطر اسالیون اجزا مساوی بگویند و میزند و بسر
و بمسل شربتی از آن دو درم **دوای** که که ادله حیض نماید بکیرند تخم
بختک بخورند و قوتج و اینسون و سنبل از هر یک سه درم هم با بیزند در چهار
درم نعل آب تابان یک نعل آید و بیا لایند و بیا شامند هر یک با مدادی درم که
نافعست **دوای** که که زنده اند حیض را باند سلیمه و مرمر و نکوش و ادر
و بابونه و قسط و کللیل الملک و شونیز و کبریت و سذاب و بونه و کرفس
و حاشا و برنجاسف و قردمانا اجزا مساوی هم با بیزند در آب و قضا
نمایند و در ظرفی کنند و در آن بنشینند **دوای** که که ادله رطبت نماید و قوتج
رحمی که حادث شده باشد از سردی منفعت دهد بکیرند بلبلان و قفل
و فیه از هر یکی دو درم حیا و شیر هاشق و زعفران و جند بید از هر یکی
یک درم میعه سلیله و مصطکی و روعن سوسن و روعن بابونه و روعن
غالب از هر یکی و سه مرغ خانگی و پی بطن از هر یکی سه درم ادویه باب
با بگویند و ضموج با بخور لیساند و بکیرند و بکیرند و بکیرند و بکیرند
بکیرند و مجموع با در مد بکیرند خلط نمایند و قدری بکیرند را
بلان بیا لایند با قدری زعفران و بر خود نکاه دارند **دوای** که که
هم ادله حیض نماید بکیرند قردمانا و ناخواه و بونه ارمی

بکیرند

فرجه

فرجه

و نه روید و برونه از هر یک جزوی بگویند و بپزند و پس بشوند و غن سبیل
و بشم باره بدان بیالایند و فرجه نمایند **فرجه** که ادراد حیض بکند بکند و برونه
کو می از هر یک چهارم سداب و شونیز از هر یکی سه درم تو مس و افشین روی
از هر یکی یک درم بگویند و بینند و پس بشوند و غن سبیل باره غن سداب
و بشم باره بدان بیالایند و فرجه نمایند **فرجه** که ادراد بول کند برونه
کو می و اهل و سداب خشک و پوست حنظل و کدش از هر یکی سه درم
مشک تینت دو حبه کوفته و پیخته بروغن نیق بپزند و بشم باره بدان
بیالایند و فرجه نمایند **فرجه** که ادراد بول کند برونه
در روغن بلسان و بشم باره بدان بیالایند و فرجه سازند **فصل در**
حایات حیض که که حبس حیض نماید بکند قرص کهر یا کشف
کل اشنی نیم درم بگویند و آب و ورق بادشک یا آب توک یا آب به یا آب
ساق یا آب گسته بخورد که نافع بود **دوای** که هم حبس حیض
نماید بکند صمغ عربی و بادشک و تخم شاهسرم بریان کرده از هر یک
یک مثقال حرب کنند بروغن کل سرخ و حبس سازند و فرورند **دوای**
دیگر که هم حبس دم طبع نماید کلس و کهر یا و کل از هر یکی سه درم
صمغ عربی چهارم بر بادشک بریان کرده و تخم بجان بریان کرده از هر
یک سه درم این جمله بگویند الا بزرگ که تب و جمع کنند و باره به یا آب
مورده به پس بشوند و خوردند **نوعی دیگر** بکند قرص کلس و کل اشنی وضع
عربی بریان کرده از هر یکی مثقالی بادشک به ده دم بپاشانند **فرجه**
حبس دم حیض نماید و ملجم است نماید بکند روغن و صبر و زعفران و از هر یکی
سه درم دم الاخوین و طین از هر یکی چهارم **لحمه التصفین** انیس و درم
همه بکوفته و بخته با آب و ورق مقدس بشوند یا با آب و ورق بادشک و ب
بشم باره بخورد نگاه دارند **فرجه** که خون حیض بپزند بکند برونه
بافار و قافیا و پوست کندر و خرب و دم الاخوین و حبس الا س از هر یک
چهارم کوفته و پیخته با آب و ورق مورده پس بشوند و فرجه نمایند
صنوع فرجه که خون حیض بپزند بکند مان و سبز سوخته سه کاو
کو یخی سوخته پوست خانه به مرغ سوخته استر خرها سوخته

خون کاغذ سوخته شاذ نه سوخته سرمه سوخته کهر یا و قافیا و دم الا
و کل قرسی از هر یک جزوی بگویند و بپزند و پس بشوند با آب و ورق
با آب و ورق مورده **فصل در مرآت عرق دوای** ادراد عرف
نماید بکند برونه از منی و حل نمایند بروغن بابونه و بر بدن بمالند
که عرق آنرا آورد **نوعی دیگر** بکند روغن بابونه فقط و بویات
بمالند و چیزی بر خود بیندازند که عرق بیاید **نوعی دیگر** بکند روغن
و بر بدن بپزند و بپزند بمالند که عرق بیاید بسیار **نوعی دیگر**
بکند آب لی شکر و بپزند بمالند و چیزی بر خود بیندازند **نوعی دیگر**
بکند آب زنجبیل و آب سب و آب بیان و بپزند مالند و چیزی بر خود
اندازند که عرق آورد **نوعی دیگر** که عرق بکند بنفشه و خطمی
و سیوس کندم از هر یک یک پیزند در آب و در حصینی کنند و بای
دان نهند و چیزی از سر تابه بای بر خود بیندازند تا بخات آن بر هی شود
عرق بسیار بیاید که عرق است **فصل در حایات عرق دوای** که
عرق با باز دارد بکند روغن کلسخ و مان و سبز سوخته و بر بدن
بمالند که عرق با باز بندد و حبس نماید **نوعی دیگر** بکند اسفنج
حصا صین سه درم و کل اشنی و مردار سنگ برورده عرق کل از هر
یکی چهارم درم کوفته و پیخته حل نمایند در آب گسته یا آب و ورق مورده
ند و بر بدن بمالند که باز بندد عرق **نوعی دیگر** بکند مود و کلس
و مان و سبز از هر یک جزوی کوفته و پیخته پس بشوند با آب غوره یا آب
نه با آب مورده و بپزند بمالند **نوعی دیگر** بکند مار و سبز و بگویند
و بپزند و بپاشانند به دانه و بنکو یا بیکی از این ها و بر بدن
بمالند **نوعی دیگر** بکند روغن به با و بپزند بمالند که عرق را حبس
کند **نوعی دیگر** بکند کشمش خشک و ساق صیفی انداده و بر بخ
سفید شسته چند بار ده درم همه با پیزند در سه آب تلان
یک رطل آید بعد از آن صافی نمایند و بپاشانند هر روز سه و فیه
نوعی دیگر بکند روغن مورده و بمالند بر بدن که عرق با باز دارد

نوعی دیگرند سرکه مسوق چهار درهم بیا میرند باب زرد یا باب
ورق مورد و بریدن با اندوهی دیگر بکینند کل از موی و برگ کن سخی کوفه
برین غبار و میفشانند بر بدن تو می دیگر است که بخوابانند عصاره را بر
برگ بیدار و برگ زرد و برگ مورد و برگ درخت به و سیب که عرق را با راقا
فصل در تقیید روای و ابی که فی موه فصل آورد بکینند آب سریق و آجین
خود را تخم شبت و بیزند باب جو و کجین و بیزند زرد بران قل در فیک
طعام و بیا شامند نیم گرم فی نمایند نوعی دیگر که فی موه را سود دارد
و هر زهر که خورده باشند مستفرغ کرده و در حببات بلغمیه بدان فی
کنند بکینند صمغ لک و تخم بزر و تخم شبت و تخم سریق و نمک هندوی از هر یک
جزوی کوفته و بخته سه درم از آن با تخم بزر بکینند بکینند بکینند
کوده صراکی بوی شامند باشند و در آن تخم شبت و بیا شامند و فی کنند
نوعی دیگر که فی بلغم و صفرا آورد بکینند تخم شبت و تخم بزر و برگ بزر
و تخم شبت و تخم مهک خراشیده نیم کوفته از هر یک ده درم در آب بزر
و فی صافی نمایند و بیزند از آن نمک عمل و بیا شامند و فی کنند
بزر مرغ که چرب کرده باشند بروغن کجین نوعی دیگر قوی که بلغم و
و صفرا و سودا بیا و بکینند چون لاق بکینند رقع بانی کوفته بکینند
در عمل و نمک حل نمایند و به نیم گرم بیا شامند و فی کنند که اخلاط مختلفه
بیا و در نوعی دیگر قوی که نفی بلغم و صفرا و سودا بود بقوه بکینند
چون لاق و کند از هر یک دو درم تخم سریق سه درم خردل و تخم
بزر از هر یک دو درم نمک هندوی یک درم را بکینند بکینند بکینند
در مراناب یاد و قیه سکجین که خوبسایند باشند در آن تر بزه
بار کرده از شبت باب کومکه جو شامند باشند در آن تخم شبت
و بیا شامند و فی کنند به بزر مرغ چرب کرده بروغن شیر که فی او
بقوه نوعی دیگر که مقوی موه سودا بود و هر زهر که آشفته باشد
در آن تخم شبت و بیا شامند و فی کنند رد کنند بکینند نمک هندوی و
عصاره قضا الحار و بوده از هر یک جزوی خردل نیم گرم را کوفته و بخته

و فیل

بیا شامند

بیا شامند
نمک الحار و آب شبت و فی روای دیگر بکینند زرد و باره پاره کنند مقدار
بست درم از آن و عید آن شبت ده درم و نمک صندفی تخم مرغ و تخم تر بزه و
تخم سریق از هر یک چهار درم بیزند در چهار رطل آب تا با ذرطلی آید و صافی کنند
و حل نمایند در آن عمل و سکجین از هر یک بست درم و بیا شامند به نیم گرم و
به بزر مرغ چرب کرده فی نمایند نوعی دیگر بکینند تخم مهک خراشیده و بجز
شامند و صافی کنند و سکجین ساده در آن حل کنند و بیا شامند و فی کنند
نوعی دیگر بکینند تخم ترب و تخم مهک خراشیده و بجز شامند و صافی کنند و
سکجین در آن حل نمایند و بیا شامند و فی کنند فصل در حایات و روای
که فی صفرا و بیا دارد و نشکین غشیان کند بکینند زرد و نار دانه ترش
و ساق و کلنا و طباشیر و رقی کل سرخ و دانه غوره از هر یک جزوی پوست
بزر من بسته جز و همه را بکینند بکینند بکینند سیب یا شراب آنانار
منعع بکینند و بیا شامند روای که قطع نماید فی که حادث
شده باشد از بلغم و سودا بکینند و رقی کل سرخ چهار درم زرد شک
سه درم نفع و پوست برون بسته و مصطک و عود خام و سبیل
و سعد و قریفل و قرنفل شک زیره کرمانی خوبسایند در حل بکینند بزر
و آب از هر یک دو درم محو عا بکینند شربت آنانار دو درم بیا شامند
روای که فی باز دارد و هیضه را نافع بود و غشیان را باز شامند و
بکینند به خشک و سیب قدید کرده و خال لاش و زرد شک آنانار
از هر یک جزوی سه درم در آب بیزند بکینند بکینند بکینند و بکینند
باز در یک کنند و بیزند با نشسته نابفوام اید و شربی از آن در
درم بخور نوعی دیگر که فی باز دارد بکینند آنانار ترش ده درم مصطک
نفع خشک یک درم سه را بیزند در یک رطل آب تا بیلد نیمه اید و بعد
از آن صافی کنند و بیزند در آن عود سخی کرده و شک از همه بزر
یک درم و بیا شامند نوعی دیگر که رافعت سریق و هیضه با فراه را
بکینند آنانار دانه ترش نیم رطل و ساق ربع رطل و ربع رطل و چهار رطل
در وی بیزند و به بیزند تا نیمه اید بعد از آن صافی کنند و فاکینند
و رقی ترخ ده طاق و نفع خشک سه درم قرنفل بکینند بکینند بکینند

کند چهار درم پوست بر و بسته سه درم همه را بکوبند و بپزند و خلط
نمایند باب مصفی شری از آن ده درم **سفوفی** که بلفی مفید بود و
باز دارد بکوبند کند و مصطک و سنبل از هر یک پنج درم عود هفت درم
انار دانه نیمه درم قریفل و قاقلی و جوز بویا و شعود و نفعی از هر یک
چهار درم پوست ترنج و زنجبیل و ورق کل سرخ از هر یک ده درم همه
را کوفته و بپخته سفوف سازند **دوای** دیگر که غشیان و قی را
سود دارد بکوبند و ورق کل سرخ و طایر شیرین از هر یک دو درم کمرتا و
عود و پوست پرون بسته از هر یک یک درم و نیم سماق و زرشک انار
از هر یک نیم درم همه را بکوبند و سه مثقال از آن با شراب سبزه
بخورند که مفید بود **دوای** دیگر که نافعست مرقی که با فراط باشد بکوبند
کهر یا و بسد و شنبلیله خشک و کل سرخ و کلنا و زولشاسته و زنجبیل
و عصاره لحیه التیس از هر یک ده درم سرکه و کوهی سوخته و اما قبا
و کل محتوم از هر یک هشت درم شت بمانی بسته درم سه درم محو
بکوبند و بپزند شری از آن دو درم **دوای** دیگر که نافعست مرقی و هیض
راوشکم را بپزند و قی را باز دارد و تقویت نفس کند و خواب آورد و بکوبند
سک و قریفل و سعد از هر یک ده درم سرکه قاقلی و مار و ستر و پوست و زرد
از هر یک یک درم افیون دانقی این جمله بکوبند و بپزند و بپزند و بپزند
بر بپزند و شری از آن یک درم و نیم **فصل در طباسات** دعا قی و ولای که
زعاف نماید بکوبند شت بمانی و قلقطار سوخته و قلع لیس سوخته
و زاج و سرکه کوهی سوخته و دغ سوخته مغسول ما زنی سرخ
خویسایند در خل خمر کا فور کاغذ سوخته از هر یک خرو و بپزند
و بپزند و بپزند در آب توبه از بی بعد از آنکه بپزد را شسته باشد
خل خمر **دوای** دیگر بکوبند کاغذ سوخته و پوست تخم مرغ سوخته و اما
قی و پوست انار و زهره و زهره کوفته و بپزند و بپزند و بپزند و بپزند
آن مقدار که داروها پزدان و قیتله بدان بیالاند و در بنی هفت
دوای دیگر بشویند و لا بپزد را بخل خرو و بعد از آن فرا بپزند افیون
و زعفران از هر یک نیم دانق بکوبند و بکوبند و راست کنند و قیتله از

کشان

کشان گفته و ترک کنند بخل خرو و ملوث گردانند باین دارو و هر یک از آن
فیتله در بنی هفت **دوای** دیگر است بکوبند معروف را سعو ط نمایند
باب خیار تر از تلخ باب با فلات کوفته و فشرده **دوای** دیگر که خالغ
مر عاف و بکوبند مازنی سوخته خویسایند سرکه دو درم زاج چهار درم
شب بمانی کا فور شش درم دانق نیمه را بکوبند و بپزند و راست کنند
فیتله از کتان گفته و ملوث باین دارو کنند و در بنی هفت **دوای** دیگر
که نافع است مر عاف را خون طلا نمایند بر پیشانی بکوبند و در جوقا
و کلنا و افیون و عصاره لحیه التیس و صندل سفید از هر یک سه درم
کا فور دانق نیمه را بکوبند و بپزند و با عرق کل بپزند و بر پیشانی طلا
کنند **دوای** دیگر بکوبند پوست کند و کاغذ سوخته و زاج بریان کرده
و کوفته همه را کوفته و بپخته بعد از آنکه بپزد را بر سر که در آب توبه کنند
و در بنی دمنند **دوای** دیگر بکوبند خانه غنکوت و فرو بپزند در بلاد
حیدر و بپزند بران کرد بلفاز و در بنی آغشته **دوای** دیگر قوی که
زعاف باز دارد بکوبند کاغذ سوخته نیم مثقال مازنی سر سوخته مطح
کرده بر که ده مثقال زاج ده مثقال قاقلی نیم مثقال عصاره لحیه
التیس هفت مثقال شت بمانی نیم مثقال ابرامک و بار نیک از هر یک ده
مثقال دیاج سوخته هفت مثقال کا فور نیم مثقال کشیر خشک و بپزند
هشت مثقال همه را کوفته و بپخته و بپخته بپزند باب ورق بار نیک
و در بنی سعو ط نمایند **دوای** دیگر بکوبند گرد آسیا و ورق کندر و کاه و خون
کر و بلفاز کوفته و بپخته در بنی دمنند **دوای** دیگر بیالاید سر و پیشانی
را به کرم سرشته باب یا سرکه **دوای** دیگر که تر سر نماید بکوبند
اقاقیا و نشاسته و کل ارمی و کلنا از هر یک خرو و بپزند کوفته و بپزند
باب ورق مورد و شاخه های ذره و بر سر طلا کنند **دوای** دیگر
بکوبند فیتله از خرقة کتان و فرو بپزند در صبر و بپشتانند بران
زاج و در بنی هفت **دوای** دیگر بکوبند کهر یا سوخته و بسد سوخته
و پوست تخم مرغ سوخته و سرکه سوخته اجزاء متساوی بکوبند و بپزند
و در بنی دمنند **دوای** دیگر است که بریزند بر سر و دماغ و بنی آن بر فیتله

کشان

که نجات سودمند باشد **فصل معطیات** معطی که مصرع را بدان
ارند امید که بدان خلاص یابد بگزیند عاقر قرحا سوده قریبی تا بوی دل و غطسه
ارد معطی که خلوند است که نه را نافع بود بگزیند کندش و خرق از هر یک
خزوی و بگوید و به بزند و انکی از آن صریق دهند تا عطسه بیارد و تا
که خلاص یابد **معطی** که فالج و لقوه را سودمند بود بگزیند شویین و نوره
و خندید شش و سجم خنظل و فلفل سفید از هر یکی در می کنندش و صبر از
هر یک دو درم بگویند و بپزند و بسزند بآب مرزنگوش یا سداب و حب
سازند و خشک گردانند و چون احتیاج یک از آن ها باشد با بر
زنکوش و سعو نمایند تا عطسه کند **معطی** که فالج را منفعت دهد
بگزیند شجم خنظل و فلفل و اصل خرد و خندید ستر از هر یک سه درم
در شش هشت درم بگویند و به بپزند و به اسطوخودوس و معطی را بپزند بدان **معطی** که
فالج و لقوه را سود دهد بگزیند شویین و نوره و خندید ستر و کندش
بگویند و به بزند و عطسه از آن بدان **قزانی** دیگر که فالج را نافع است بگزیند
کندش و فلفل و عاقر قرحا و زنجبیل و نوره و نو شاد و بپزند و صبر از هر یک
و مسک و مرزنگوش و خرق سفید و خندید ستر از هر یک هر یک و بی بگویند
و بپزند و سخی نمایند و برای عطسه آورند **قزانی** که خل را وید صانع سرد
و ثبات را سود دارد بگزیند خرق سیا و مرزنگوش از هر یک دو درم و شاد
و خندید کندش و شویین و بنیال و در از هر یک بخل مسک الک فلفل سیا
و بار فلفل از هر یک سه درم بگویند بیکو و به بپزند در خرقة گمان و بد
عطسه از آن **فصل در قوی** شهوة طبع بگزیند زیره کرمایی و نخل از هر یک
خزوی قند سم خندید و به بگویند و به بپزند و بپاشانند پیش از طعام و
از طعام **قزانی** قاقه صفار و گندار از هر یک ده درم بپاشند پیش
درم بگویند و بپزند و بپاشانند سفوف نماید **قوی** دیگر که قطع شهوة
کلو شهوة زویه نماید بگزیند اینیسون و تخم کرفس و زیره کرمایی
و ناخواه از هر یک ده درم قاقه سفید دو درم نیم کوخند و قنظل بخل
بگویند همه را و با ملاد و شب هر نوبت مثقال بخورد **قوی** دیگر بگزیند

مصطفا و در هر مود حمام بگذرد زیره کوبانی نیم درم همه را کوبند و
نیکو خلط و یا جلین منکر چهار مثقال از آن بخورند **نوفی** دیگر
بکشد فاقله کتانه صفاد از هر یک سه درم فلفل و زیره کوبانی
در سر که خوشیا اند یکشان زوز و از هر یک سه درم نبات سفید سق
درم نیکو بکوبند همه را و هر بار داد بخورد از آن سفوف سازند **فصل**
فصل در مسنات سمیه نیکو بکوبند زانه کشو مقشر و سخی کنند
و بریزند بر آن شیر و کا و نبات و فرا بگردانند و سفید نقد حاجت
و نرسشند نبات و بیزند نبات نافع و رقای تنک بخورند از آن هر بار
و یک و قبه نیش و قند **سمیه** دیگر بکوبند از آن حشوی بشیر و قند و نبات
و کفک کوفته و همه را جمع و فرا بگردانند از آن حشوی بشیر و قند و نبات
حشوی بخورند هر روز و بعد از آن نجما بر روند **نوفی** دیگر عجیب
بکشد بخورد درم و خوشیا اند در شیر نازده و رها کنند یکشان زوز تا
خشک گردد و برنج تشسته پاکند و جو پوست کنده از هر یکی سیزده
درم مغز بادام مقشر و تخم خشخاش از هر یک بخورده درم از آن
سفید و پاک سازده درم نبات سفید بکشد برطل همه را کوفته و بچینه
هر روز سی درم از آن بخورند بشیر نازده **نوفی** دیگر بخورد پوست کنده پاک
کرده در شیر خوشیا بنده یکشان زوز و نبات و در صابون خشک کنند
و حور بکوبند و آب با قله و آرد برنج و آرد کنند و آرد ماشر و آرد
و معات سفید و خشخاش و مغز بادام مقشر و مغز دانه کدو و کدو
از هر یکی بیست درم مغز دانه خیار درم و مغز دانه خیار و بادام یک
نجم نورک و لجن مقشر و کتیر از هر یکی هشت درم کوفته و بچینه
با هم بکوبند و با نازده روز درم شیر و کا و یا شیر نعل حشوی
نمایند و بخورند یا مازاد و شبانگاه که مفید است **نوفی** دیگر بکوبند
حرف سفید و آرد بخورد و آرد عسل و آرد با قله و یا خواه از هر یکی خور
زیره کوبانی و فلفل سفید از هر یکی نیم جز و آرد و به را کوفته و بچینه
و نرسشند با آرد سفید و باب و نرسشند نبات تشسته و خشک کنند
فرا بگردانند از آن نقد حاجت و خلط سازند کفک قدری از آن و سازند

اگر حنثی باشد خدا
انها دیند که صد نوبت
تواند کرد اگر رنج دارد بآب
می نیاید شست

و بر قضیب نماید نوعی دیگر که بیانی که در حمام است باشد بیکر بزرگ
و خندید و ستر و انگشت هر یک نیم درم مغز به دانه دو درم مشک دانه
باز و غن زینق و روغن یا سمین بر قضیب نوعی دیگر بزرگ و دا
نهم کرک و نیم درم مشک و روغن بزرگ طلا کنند و اگر کسی باشد
که قضیبش نه از بزرگ بود چون این مال قضیبش بزرگ کرد نوعی
در بیکر بزرگ ماهی سفید و درم مشک حاله و انگشت نیم بر صلا به خود نشنا
اگر نازک و نحیل برودده غسل فرمایند و سفش از آستین بیرون آید
بسر شرم بستر نشند و جها سازند مقدار بخودی و بوقت حمامت
آذان در دهان گیرند پس هر چند که خواهد تواند کرد و هیچ فرو نماند
و عجب است از موده کرده اند نوعی دیگر بستان کون کوی و درش
نرم بزیان کن چنانکه خشک شود و بسوزد و بصدایه خون کند اگر
مقدار درم آذان و یک درم قرض و یک دانه مشک خورد بسیارند و
بیکر درم عنبر اشوب در روغن رازی و یک سمین حل کنند و قل در روغن
بستان با آن اضافت کنند و جها سازند و یکی از آن در دهان گیرند
عجایب بیند و این حب نجات یافت نوعی دیگر بیکر بزرگ و بیانی
دو دانه عنبر اشوب دانه مشک بیتی دانه و یک سمین شرم صلا به کنند اگر
بشراب خوش بوی بستر نشند و جها سازند و بوقت حاجت در دهان
گیرند چون آب آن بکرده و بسد قضیب قایم کرد و چنانچه صفت
کرد نوعی دیگر که حمامت را فوید هلد بکرند گز جلد که خوا
هند و پوست از وی بپاشند و در زه کنند و قرض سیوی نو کنند و اندر
تنوری خند و زنجیل و قافله و جوز بو با و فلفل و دارچینی و خولج
از هر یکی یک درم زعفران سه درم عنبر نیم دانه بسیارند و آذر خوش
بار بستان آن و غسل بکنند پس اگر کزید از سیوی و در آن
و در شیشه کنند و بپزند و بپزند و بپزند و بپزند و بپزند و بپزند
و اگر بکند و می را بپزند و ذکر است که و می را بپزند و ذکر است که
بپخته شود و بکرید خول و خروج بسیار و ادویه که قضیب بزرگ کند

در حلقه

بر آنکه قضیب عضوی عصبانیت که محاسن کردن و مالیدن بزرگ شود
اما محلی که در پا چین گفته که بیا و نحو اطمین و پاک شوی و خشک کنند
و نرم بسیارند و در کرمایه نه ند و هر قضیب را در آب گرم نیک
بمالند چنانکه سرخ گردد و آنکه خراطین با روغن بستر تخت بخورند
و بروی طلا کنند که بزرگ کرد نوعی هر شب قضیب را در شکر
بسیار مالند و آنکه خراطین سوده را بر کباب تر از گوشت کاه و
بر آن کنند و بر قضیب بند که بزرگ و سطر کرد نوعی دیگر
خراطین سرخ بزرگ ده عدد خشک کنند در سایه و سخی کنند در
هاون با روغن زیت و زیت بکازند و زیت در می در می نوشادر
ربع در می و در می یک درم نیمه را خلط مایند و در هاون
دسته تمالند با روغن زینق و مالند آنرا بر قضیب که بغایت
بزرگ کرد اند نوعی دیگر بیکر بزرگ روغن زیت و روغن زینق و
روغن خیری در آن هر یکی ده درم زفت در می سه درم و بپزند
در می نیم درم سه درم زفت و بپخته و بپخته و بپخته و بپخته و بپخته
دسته تمالند با روغن زینق و مالند آنرا بر قضیب که بغایت
بزرگ کرد اند نوعی دیگر بیکر بزرگ روغن زیت و روغن زینق و روغن
خیری در آن هر یکی ده درم زفت در می سه درم و بپزند در می نیم
درم سه درم زفت و بپخته و بپخته و بپخته و بپخته و بپخته و بپخته
بر قضیب هر روز سه نوبت که بزرگ کرد نوعی دیگر بیکر بزرگ
نشان دادند و باره از آن بر اندازد قضیب برند و آنکه مشک بیتی
خالص خورد بسیارند و بر آن شک گریخته اند و قضیب را در
آب گرم مالند تا سرخ شود پس قضیب را نشک گریزند تا تمام
شام که بزرگ و قوی گردد در محاسن قوت تمام بدید نوعی دیگر
بیکر بزرگ و درم باده درم آب عنصل بسیارند و بر کرمایه
گنجد فکر بزرگ کرد نوعی دیگر بستان بزرگ و دانه زهره کرک
مشک و روغن بزرگ بر قضیب طلا کنند قضیب بزرگ شود نوعی دیگر
که هم در قوی کرد اند مالند قضیب را بآب گرم تا سرخ گردد بعد از آن بیشتر

خشد کنند در سایه و کوفته و بخته تخریب و ندهند از آن بکشتا
که بخورد بپوشش کرد **در یک** بکوبند تخم خشخاش ساه و تخم کاهون
از هر یک پنجاه مثقال بزرالنج پست در مسم دایه بزد و زنجیر طل
آب نایه نیمه اید صافی نمایند و بپزند از آن نیم زطل نبات و بقوام
آورند و بخورند از آن **یک** مثقال پشوئی آورد **دایه** لهش
استی کند بکوبند زهره لک بکشتال و روغن ناردین حل کنند
و باره ششم مان تز کنند و زن بردارد آب تن نشود و
سالیکار بکار دارند **در یک** بکوبند از بزد خردار و دود مر کوفته
باروغن کل و موم بهیم بپا میزند و زن بردارد **در یک** بپزند مایه خرس
یکل در دروغ سر سوس حل کنند و ششم باره بپا آیند و زن
بخورد بر کرد باریک اگر وقت مجامعت قضیب باروغن سرخ
کنند زن باریک **در یک** بپزند مایه بزکوهی بوزان ظفر سه روز زن
بخورد بر کرد باریک **در یک** اولد ندانی که از کود بیفتند پیش از آنکه
بر زمین آید در تفرقه لریند وزن در کردن خود یا جای پی او ندان
کنند با بکوبند **در یک** در می شسم استرین بخورد بکوبند باریک
سرکین بیل و خر بکوبد و مقدار یکل در مسم سرخ و از آن سر
ناده بر ششم بکوبند آب تن نشود **در یک** بکوبند باریک
قدری و چرخ گوش استر قدری و آن چرخ باریک عرق حل کنند و
در دگر مالند و حجام کنند مسم استی کن **در یک** بکوبند
سده دایه بکوبند مشطرا مشیم و باریک اسف و اگر شکی و قسط
و سلحه و ناخواه و فودنج و مرد نکوش و تخم مالیون و حلب
و قرآسیون و جمل و عود بلسان و اسارون از هر یک چوب
وزن دران کشیند بخت مرده بیفتند و هذا آخر الکلام
والحمد لله رب
العالمین